

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-234081**

UNIVERSAL  
LIBRARY









صمدیہ احیاء الحق  
بضیاء اللمی طبع فی بی مطبع می مشتی نو افق الہدیہ



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تمهید قواعد محمد الهی تأسیس مبنای شناختی حضرت سالت پناهی علیه علی آله صبحه صلوٰه مصنوعه عن التناهی نموده میشود که قبل ازین بشارت  
مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب هبات مقرب بحضرة اسطانیة مؤتمن الکلیات خاقانیة عضد الدوله بقاء  
رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام المسلمین نظام الدولة والامارة والدين والدین قطع کوه مرج کر است اختر برج کمال آفتاب بیخ چشمت یایه لطف الله  
شسوار عرصه عورت علی شیر آگه است و والی والا جناب اور ووران پناه و مستفیض از نفوذ کلمه بفضلش جان دل و مستفیض از لطف ای میزش  
مهر و ماه و دولت و اباجان رفعت و با سپهر فاش میگویند هر از سر تکین جبهه کای جهان دولت ماهر پیجوی بجوی وای سپهر از رفعت ماهر چه  
میخواهی بخواه و اعزّه الله العزیز بعزّة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات السالکین شرف صدور یافته بود و عنان توجه بالیف کتاب  
جواهر التفسیر التحفه الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و تمام مجلد اول بر تیبی کامل ترصیع شامل شده و بنظر عالی  
المرت پناهی سیده عزیزان فانت اما بواسطه وفور علائق و هجوم عوائق تحریر بوائی مجلدات در حین تعویض عقد تاجیر می فتاد و در غرض محرم المکرم  
سنة سبع و تسعين و ثمان مائه انیامی المم غیبی از عالم الاربی بخاطر فائز بنده جانی حسین اعظم کاشفی رسید که عجلاله الوقت اتر جمه امیر  
از تکلف سخن آرائی و معرا از انما فیضیات تکلمات قرآنی را با قصر بیانی رقم زده کلک بیان کرد و تا حضرت شار الیه بطل الله آن اوراق اهتمام  
تمام نمایند معنی کلمات قرآن را بنظر احتضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین ثوابه حدائق معانی که  
نسبت بهم سامی حضرت بمواهب علیه التمام یافته محفوظ گردانند امید واری بعنایت حضرت باری جل شانّه و عز سلطانه چنانست که عنقریب  
نسیم ثوفین نقاب خفا از چهره شاه مقصود بر کشاید و عرائس مجلدات شکسته بر منصفه ظهور بجایوه در آید شمع ار جومن الله نیل المواهب  
و در بی لم یستغ العبد و اهاب و درین ترجمه بعد از ملاحظه حذف و اضافات مخصوص تعمیم و حقیقت و مجاز و وضع معنی آیت بر وجهی که



شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب تنبہ دل قصص انبیاء علیهم السلام انچه صحیح و اشهرست بطریق خیر الکلام متذکر خواهد یافت برخی از سخنان ارباب تحقیق و مجلس صورت تلفیق خواهد پذیرفت و چون قرات جائز التلاوة بسیارست و اختلافات قراء در حروف و الفاظ بشمار دین و اوراق از قرات معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمه الله که درین باب باری بصفت اشتها و تربیت اعتبار دارد و ثبت میگردد و بعضی از کلمات که خصصا با و مخالفت و بعضی قرآن بسبب آن اختلاف تغیر کلی میاید اشارتی میورد و الله الهادی و علی که مینه عثمادی  
اعوذ پناه میگیرم و التجا یندم بالله المعبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان از شر و وسوسه دیو فریبنده سرکش یا دور مانده از رحمت بیشتر  
الواسع جیم رانده شده از ریاض جهان یار میدهد گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملکشان

سورة الفاتحة مكية ومدنية وهي سبع آيات

بِسْمِ اللَّهِ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ نَبِيكَ مُحَمَّدٌ خَلَقَ بِيَوْمِ حِيَاتِهِ الْحَيِّ ۝ بخشاینده و مهربان به ایشان ببقا و محافظت آفات  
الحکم و هر شنائی و آفرینی که از ان ابد وجود و معلوم بود و هست نخواهد بود و جمله آن بتمام و کمال لله مر خدای را که سببی و موصوف است بهما  
وصفات و کمالات رب العالمین ۝ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان را ملائکه و جن و انس و جنات  
و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن را که هست آفریننده وجود بار دیگر و آخرت بعد از فانی جهانیان را که هست بخشاینده و دیگر بار برافت و رحمت  
مربوبان را و در آوردن ایشان بهشت جاودان ملائکة یوم الدین ۝ خداوند روز جزا یا متصرف روز بهرحه خواهد یا حافظ اعمال بندگان  
تا در دادن سندن نامه غلط نشود و یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان حق حکم کند و یا جزا دهنده برستی در روز پاداش یا ایا که تعب و کسرت  
می پرستیم و بسکه غیر تو ستیج عبادت نیست ایا که کشتن عین ۝ و خالص تو یاری میجویم و پرستش تو و باطل سائر چون شما اهدانا ما را سبب  
الضرر ایا که المستقیم ۝ برای راستی که راه ابدی او ایستاقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و علو و تنقیص  
یا ثابت و اریار بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است و حضرت قطب العارفین غوث الاعلیین باطنی و الدین حجة عبید الله رح  
و غیر معنی که بلند و کلمه ارجمند فرموده اند و آن نیست که بنای راه راست یعنی محبت ذاتی خود مشرف را تا از التقات خود و بغیر از تو آن گذشته تمامی  
گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنای راه راست یعنی آن اهی که حضرت تراست نسبت به روحی که آن موجود  
می آن پیلی ندارد و بغایت کمال خود بی آن نمیرسد تا در همه احوال چه تو نه بینیم و از تو بغیر تو آزاد گردیم چه ایا که لکن نحن بنای باراه آنانکه بر  
انعمت علیه ۝ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت رسالت و ولایت و محمد یقیت و شهادت صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بجمال  
نعمت ظاهری که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطنی که اطلاع بدقائق اسرار حقیقت ایشان را معزز و مکرم ساخته غنی الغنی و غنی الغنی هم نه راه  
آن کسانی که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بعضی غضب در آمده اند و بدان سبب کفر اقدام نموده یا راه جهودان که سبب در معانده و مسکابره  
و قتل انبیاء و تحریف کتب ایشان خشم گرفته و لا الضالین ۝ و راه گمرازان یعنی کسانی که بعد از وجود در طریق مختلفه و سبیل مخرفه افتاده اند  
یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شاکسج و تفریط در باب حبیب صلوات الله علیهم گمراشته اند

سؤال البقرة مدنية وهي مائتان وست ثمانون آية







باران یا در آن برین طاعت تاریک باشد از تراکم برتری که شب و در حد و آواز صعب که از آن برشوده شود و در قیاس و روشنی که از و لامع گردد و یحکمون  
در می آرند اهل این باران از بیم آن احکام و کثرت انکشان خود را قیاس از آن کثرت در گوشهای خود و من الضوا عی از بیم صدای صاعقه که بر ایشان رسد و صاعقه  
آواز است باطل که با آوازش باشد بزرگ و دو دو که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انکشان در گوش کنند حد الکوت برای پریشان و گنا داشت خود از خوف  
هلاک و بیم مرگ و الله یحیط و خدای تعالی بعلم عاظم کننده است بالکفرین بنا گویید گان و اقوال و افعال ایشان بر پوشیده نیست و مجازات  
و نکافات ایشان بر وجهیکه باید و شاید ایشان خواهد رسانید بیکاد البرق نزدیک باشد که روشنائی برق یحطف بر باید ابصار و هضم بینای  
ایشان را کلمات آفتاب هر گاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را که صاعقه برای ایشان منشور آوردند ایشان فی حق در آن روشنی  
و اذا اظلم و چون باز تاریک گردد راه علیهم بر ایشان بواسطه خفا نمی برق قاصد و همانجا بایستند و متوجه گردند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای تعالی  
ذباب سمع و بصیر ایشان را که هب یسمع هرگز بر دی شنوائی ایشان را با و از عدل و انصاف هر چه و بر دی دید های ایشان از خشنیدن برق و الله  
بدینیکه خدای علی کل شیء قدیر و بر همه چیز اتوانست حق تعالی درین تمیز تشبیه میکند منافقان را که در شب تاریک میان بیابان و جنگ  
باشند و باران سخت و ابر تراکم ایشان را فرو گیرد و غریب رعد و درخشیدن برق ایشان را اسلحه ساخته از هول آواز صاعقه انکشت بر گوش نهند و در آن  
خلعتها جاده بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد و دمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته باشد تاریکی و دی نماید متوقف  
و سرگردان بمانند اینجا اسلام را به باران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیز نیست که بر باب نفاق خناق باشد چون تکالیف شرعی  
و ترک ریاست و جاد با اقربا و ترک دیان قدیم و اینها از عزم ایشان ظلمات گفت و رعد و صاعقه و شاید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفر که روی نماید صواعق تهدید  
و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بطاعت اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا میداد که مبارک  
الحکم آتی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن ببندند و هر گاه که برق کثرت مل و حصول غنائم بر ایشان درخشان شدی این اسلام  
پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بنیال ایشان رسیدی در سلوک عبادت دین متوقف شدند و حاصل آنکه امید نعمت دست و موی بودند و  
و از بیم محنت و شرم عیب جمعی و احوال منافقان و سبزیانی بهمین معنی است مثنوی بهنگام احتیاج متابع شوند و بوقت مشقت منافع شوند و چو در آید بهم  
چاکند و بنگایت هر دشمنی بترند و یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا پرستید و بنگی کنید و بنگی پروردگار خود را که استحقاق پرستش است الذی  
آن آفرید گاری که بقدرت کامل خلق کرد و بیا فرید شما را و از دست همت گردانید و الذین و بیا فرید نیز انگار که بودند و بنگی که پیش از شما و نتیجه این امر است  
که شمار اعبادت فرمود و کلام که شما متفقون علی بر سر پروردگار خدای الذی آفریدندی که بحکمت بالغه جعل ساخت و کلام و براس  
نفع و فاعل شما الا حص زمین را فیرا شما بساطی باز گسترده جهت آرام برد و حرکت برو و السماء و بر گردانید آسمان را بپناه سقایی با فروخته و انزل  
و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابرمائه آب پرفاذه یعنی باران و آخر چه پس بیرون آورد و به سبب آن آب قتی که با خاک آمیخته شد  
من السماء از انواع میوه ها و نباتات را و قاروزی ساخته و پرداخته و کلام برای شما قلا یجعلوا پس مگر به الله مرضی و آنجا  
همتایان و انبازان در ملک او و انشور و حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثلی نیست و شاید که باشد چه چرخ غیر او بر آفریدن مخلوقات ظهور  
آوردن موجودات قادر است و ان کنت و اگر نهشتی شما فی ذی در شک گمان میساختن گنا از آن چیزی که ما فرود فرستادیم از آید یعنی  
قرآن علی عبدنا که بر بنده ما که محمد است و میگوید که آن ساخته و بافته است قاتوا پس بیا دید شما که اهل براعت و بلاغتید و بشود که بمقدار سخن بفر  
بیا دید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد و من مثله من مانند قرآن و ادعوا و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید

ع



پس بسوی او قُضِعُوا ۝ پس گرانید و شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي اَوَّلَٰ خَلْقٍ یَا فَرِیدَ لَکُمُ برای انتفاع شما فی  
 الکَرمُ فی زمین است جمیعاً همه آن از جبال معاون حیوانان و نباتات و حیوانات نشکر پس از آفریدن زمین استقوی حدی که دالی الکرم  
 بسوی آفرینش آسمان قَسَمْتُ لَکُمُ پس است کردی بطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبَّحُتُ بِهَفَّتِ آسمان و هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَٰوِدُست به پیوسته و کلیم  
 نیکو نایم یعنی آنکه هر چه خواست و بزر چو آفرید و لَدُنَّ قَالَ و یَا دکن ای محمد چون گفت رَبِّکَ پروردگار تو لِمَ لِمَ لِمَ مَرْتَمِ فرشتگان را با جمعی که  
 ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجدای نبی الحان اِنِّی جَاعِلٌ فِیْکُمْ رُسُلًا مِّنْ اَوْیَنَدَه ام فی الکَرم فی زمین مکه و اصبح است که مطلق زمین شد  
 خَلِیْفَةُ بَدَلِی از قوم نبی الحان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و و امانت باطل خلیفه من و و بحر احقاق  
 خلیفه را با یعنی گفته اند که خلفست از جمیع موجودات و همه کمونات با جمیع خلق و نی توانند بود زیرا که او جمیع غرائب منبع رغابت غیب و شهادت است  
 خلاصه عوام جهانی و روحانی با و است و جامع حقائق علوی سفلی همه و مقنونی آدمی چیست بر بنی جامع و صورتش خلق و حق در و جامع و متصل  
 با و قاتل جبروت و شتمل بر حقائق ملکوت و قَالُوا اَلْغَفَّةُ اَن مَّا لَکُمُ که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ اَیَّامِی اَفَرِی فِیْهَا در زمین مَن یَقْسِدُ کسی ا  
 که فساد کند و نافرمانی از و صادر گردد و فِیْهَا در زمین و یَسْفُتُ الدِّیْنُ و یریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال با خبر  
 آتی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مکرز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی  
 وَ تَحْضُرُ و حال آنکه ما یَسْتَحِبُّ بِنَاکِی یا میکنیم ترا بیچک لَکُمُ بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حرمت و تَقْدِیْسُ لَکُمُ و ذکر میکنیم ترا بیا کبریا که از هر ناشایستگی  
 قَالَ گفت خدای باین ملائکه لَیْسَ اَعْلَمُ بِدَرْتِکُم مِّنْ مِّیْدَانِمْ در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَّا لَکُمُ اَعْلَمُ بِدَرْتِکُم مِّنْ مِّیْدَانِمْ و بیا موخت حق سبحانه  
 و تعالی اَدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت از و بود و اَلْاَسْمَاءُ نامهای مخلوقات کُلِّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَصَا ضَعْفُورِ پس عرض  
 کرد اشخاص آن سمیات را اَعْلَى الْمَلَائِکَةِ بر فرشتگان که قائل اَتَجْعَلُ فِیْهَا بَدَلًا فَقَالَ پس گفت و امر کرد از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان  
 که اَتَبْعُ فِیْ خَبَرِ بَدَلِی اَسْمَاءَ هُوَ کَلِمَةُ بِنَا مَی اینه که معروض شده اند بر شما اِن کُنْتُمْ اَکْثَرُ مَسْتَدِیْنِ شَاهِدِ قِیْنِ عِج ر است گویان در طعن بر  
 استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه اعلم باید و شمار اینست قَالُوا اَلْغَفَّةُ فرشتگان بعد از جمل خود با بدان اسامی بطریق اعتذار که سُبْحَانَکَ تَزِیْرُ  
 میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردی لَکُمُ اَعْلَمُ لَنَا بِسَمِیْعِ دَنَشِیْمِیْت مَّا لَکُمُ اَعْلَمُ لَنَا بِدَرْتِکُم مِّنْ مِّیْدَانِمْ اَنْتَ الْعَلِیْمُ بِدَرْتِکُم مِّنْ مِّیْدَانِمْ  
 اَحْکَمُ مَحْکَمُ کار و صائب کردار قَالَ گفت خدای بیواسطه یَا اَدَمُ اَنْتَ هُمُ اَی اَدَمُ خبر ده این ملائکه اَیَا سَمَاءَ عَصَا بِنَا مَی اینه که حاضرند فَلَمَّا  
 اَنْبَا هُمُ پس آن دم که آمد خبر داد ملائکه اَیَا سَمَاءَ عَصَا بِنَا مَی سمیات قَالَ گفت خدای تعالی ملائکه بر سبیل عتاب اَلَمْ اَقُلْ لَکُمُ اَیَا اَلْغَفَّةُ مَرْتَمِ که اِنِّی اَعْلَمُ  
 بتحقیق من میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و اَلْاَرْضِ و آنچه مخفیست از امور زمین و اَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و میدانم آنچه شما  
 ظاهر میکنید از گفتار اَتَجْعَلُ فِیْهَا بَدَلًا کُنْتُمْ و آنچه بودید شما که بر عزم خود اَتَكْفُمُونَ می پوشیدید از کراست مغرول شدن خود از حکومت زمین و لَدُنَّ قُلْنَا  
 و یَا دکن ای رسول آنرا نیز گفتیم لِمَ لِمَ لِمَ مَرْتَمِ فرشتگان که بیچاره اَسْجُدُوا سَجْدَةً کِنْدَ لَکُمُ مر آدم را سجدت تحت و تعظیم فسجدوا و پس سجد کردند تمام  
 ملائکه اِلَّا ابْلِیْسَ مگر عازیل دی قبول اصح از قوم نبی الحان بوده و حتی سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای آبی سزاوارد از سجده آدم  
 و ابلیس کبریا و کبر و گردن کشی کرد و کان و بود ابلیس در علم خدای تعالی کَفَرُ فِیْنِ ۝ از جمله نافرمانان و قُلْنَا یَا اَدَمُ و گفتیم از محض کرم که ای آدم اسکن  
 اَنْتَ ساکن شو تَوَرَّجْ وَ جَفَّتْ تَوَلِیْمِی عَمَّا لَیْسَ لَکُمُ دَرْبُشْت و کَلَاکُمُ خَوْرِیْدِ مِنْهَا از بهشت یعنی میواس آن سر خدا خوردنی بسیار  
 حَيْثُ شِئْتُمْ مَی هَر جَا که خواهید شما و لَاقُتُمْ بَاوَزِ دِیْکَ مَرُوید هَیْذِ الشَّجَرَةَ اَیْنِ درخت را یعنی شجره انور یا انجیر و اشتهر گندم فَاکُلُوا





دفع

پیشتر حق تراشند و در مقابل ریاضت نفس عطاها از افاضت حق برایشان سیده بیت جمد کن تو خوش نمود تا سلب کن خدمت آسان و پس صفت  
 خاشعان میفرماید که الَّذِينَ تَهْتَكُونَ يَمِينِي سِيدِ الْاَهْمِ آنکه ایشان مَلَقُوا رِجْلَهُمْ رُسَد گانند بجای پروردگار خویش و آنهم و بدرستی که این نیز  
 میداند که ایشان اَلَيْكِهِ بسوی پروردگار خود همت پادش گرفتند رَجَعُونَ خ باز گردند گانند بپیش آتش اَلَيْكِ اَذْكُنَّ وای فرزندان یعقوب یاد کنید  
 لَعْنَتِي تَعْلُو سَامِي الْاَلِيِّ آن کویا که من اَلْهَمَّتْ عَلَيْكُمْ اَنعام کرده ام شما و آتی و از نیز یاد کنید بدرستی که من فَضَّلْتُكُمْ تَفْصِيل کرده ام اجداد شما و  
 فصل نهادم علی العالَمین بر عالمیان هر روز کار ایشان بود فَاقْتُلُوا اَوْ تَمُوتُوا بَرَسید از عذاب می که دران دنیا بخیر حق گزار نمی کند و تو از نفس نفس  
 مومنه عَنْ نَفْسِ اَنْفُسِكَ فَرِيقًا جِزِی از کافایا کفایت کند هیچ کس از هیچ کس جزیری از عذاب که یَقْبَلُ و پذیرد نشود منها از نفس کافر یعنی برای اوست شفاعت  
 در خود حق بران تقدیر که کشتی کند و لا یُؤْخَذُ مِنْهَا و گرفته نشود از آن نفس کافر و حدی که عرض بود به برای کشید و از عذاب و لا اَکْفُ و نباشد کافران  
 دران روز یَصْرُوفُنَّ عیاری داده شوند یعنی هیچکس از ایشان یاری نکند و توانزد کردن دفع عذاب که اَذْجَبْتُكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون بهمانیدیم شمار اجداد ایشان  
 ست منت بر فرزندان و نیز که حصول اجداد بسبب اجداد باشد و بهمانند ایشان که بود من اَلِ فَرَحُونَ از اتباع و متعلقان مومن یَسْمُوهُمْ و عذاب یکدیگر در دنیا  
 شمار سوء العذاب سختترین برترین ابی یَذِیْحُونَ اَبْنَاءَ که میکشند پس را در طفولیت بسبب خوابیکه من عمن دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر  
 آن که بنی اسرائیل بسوی آمدند که بکربلا قطبان خرابی ملک دست او بود و لَسْتَ بِمُحْمَدٍ و باقی میگفتند نساء که دختر شمار ابراهیم است و فی ذلکم و درین  
 پس از خدمت فرودن خزان با کلام محنتی آرایشی بود شمار حقن دیکم از پروردگار شما عظیمی بزرگ بی نهایت و اَذْفَوْنا یا و کنید ای بنی اسرائیل آنرا که  
 بشما قیام یکم بشما اینی بسبب نجات شما الکفر دریای قزم را وقتی که از فرعون میگرفتید و دریا پیش بود و بشکر شما از عقیبتا فَاَجَبْتُكُمْ و پس بهمانیدیم شمار از  
 ضوآن بشکر و اَعْمَوْنا و آب و بریم اَل فَرَحُونَ کسان حق و آنهم و حال آنکه شما نَظَرْتُمْ مِنْ مِیْنَتِکُمْ بَرِیاء که چون میشد یا بفرعون یا بکامیکه  
 که چنان حق میگشتند و اَذْ و اَعْدَاءُ مَوْتِی یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده داد موسی ما را آمدن بجانب رَاذِعِیْنِ کِیْلَ شَیْءِ  
 شمار و یعنی بعد از انقضای آن تَعْدَا اَتَّخَذْتُمْ مَعِیْنا اگر فقیه شما اَلْجَحْلُ گو سارا بخدای من بعد و پس رفتی موسی بطور و آنهم ظَلَمْتُمْ و بشما شمار کنید  
 بوضع عبادت حق و غیر موضع آن تَعْدَوْنا عَمَلُکُمْ یعنی کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و اهل کردیم شمار اَتَّخَذْتُمْ بَعْدَ ذَلِکَ از پس آنکه چنین عمل میکرد شما و  
 و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید شما شاکر گوید خدا را بر نعمت عفو و اَذِ اَتَّيْتُكُمْ مَوْتِی یو یکدیگر نیز از او ایم موسی اَلْکِتابُ تَوْرَتِ الْفَرَقَانِ  
 و محنتی جدا کنه لایق و اَبْل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و اگر شمار هست یا بید بدان کتاب حجت و اَذِ قَالَ مُوسٰی لَمَّا و اورد آنرا که گفت موسی لَقَوِیْهِ مَرْقُومِ خود  
 یعنی آنکه عبادت عمل کرده بودند یَقُومُوای کرده من اَلْکُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَکُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفسها و پیش یا اَتَّخَذْتُمْ اَلْجَحْلُ بَعْدَ اَنْفُسِکُمْ اَلْکُوسَالَه  
 بخدای قُتِلُوا اِلٰی بَارِئِکُمْ پس بگردید بضرع و راسخی و پروردگار خویش فَاَذْنَبُوا اَنْفُسَکُمْ پس کشید نفسها و یعنی اگساید گو سارا پرتیده اید کشید کسان  
 از گو سارا پرتان اَلْکُمْ اِنْ شِئْتُمْ شَیْءًا خَیْرًا لَّکُمْ بهرست مر شمار از زمره کانی یا عند باریک و از فریفته شما و بعد ازین حکم عبده عجل صواب فتنه و برانود  
 سر و پیش فکند و با باده و از هزار و شصتین شمشیر کشیده بیامد و از اول و زناقت استوار نهاد و هزار و از ایشان بکشتند پس لغت میگفت که چون حق  
 قبول دید قَتَابَ عَلَیْکُمْ و یومین شما پذیرفت اِنَّهُ هُوَ بدرستی که است تَعْمَلُوا اَلْاَوْثَابَ پذیرنده توبه از عاصیا الرَّحِیْمُونَ مهربان توبه کاران و رطاف امام قشیری فرمود  
 که توبه بقتل نفس درین نسخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس با کفار و توبه خواص این است قتل نفس در نهانخانه یا خاصا صاحب بحر احقاق آورده  
 که قتل نفس خود و ظاهر هم مومن اند و دم کافر اما قتل نفس باطن مومن اصل نیست و آن قتل بطع آرد و او مراد با اَلْکُمْ مَوْتِی نفس خود را کشتن جهانی نمره کن خواهد  
 گفت او را بنده کن و طمع و ارجی او را حیفا بدسته و غی و قار و روف و خیری این تنای سید موسی باید که اثر در اکتش و و لا فَلَئْسَ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی





سیر و باز بالذی با تخیل که فی نفس الامر هو حیرت آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین گوشت مرغ و اکنون چنین میکنند اقبطوا افروید و حضرت شهریار  
از شهر با ارض قدس یعنی بلا شام و آن کوه پس رسیدند و شهر مرثیاست ماسا لشم و نوحه خود ستیذ بقول و حضرت و زده شده یعنی لازم گشت علیهم  
برایشان بخاری قرآن نعمت عدم نها قسمت الذی له و خوار می فرومایگی بخیر دادن و لیسکنند و و دیگر برایشان وضع کرده شد و ویشی می چارگی که هر چند  
توانگر باشند در روزی خود محتاج می بینوا و خلق نمایند و بیا و و باز گشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی خیر و از خشم خدای شدند ذلک آن خوار  
و بیچارگی و خشم خدای برایشان را یا تهمید آن جو که ایشان کاوا لکھم و آن بودند که کافر میشدند یا لیسنا الله بایتمای توبیت و یقتلون الشیطان  
و میکشدند بغیر آن چون کربا و عیسی و غیر الحق و بنا حق و ما واجب بر عزم ایشان نیز چیز که موجب قتل باشد از انبیاء صادر شده بود ذلک آن کفر و  
قتل ایشان بهما عصفا بر آن بود که عاصی شدند و فریاد می و کاوا لکھم و آن مع بودند که از حد در می گشتند و تجاوز از حد فرامی میکردند  
بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زبک آینه دل بیشتر نمیشد شغوی هر گنه زگیست مرات دل دل شود زین نکما خوار و نخل چون باید گشت  
دل اتیرگی و نفس و نیش گرد خیرگی ان الذین بدستیکه آنا که از روی نفاق امووا اگر دیدند یعنی همین زبان اقرار کردند و الذین هادوا و آنا که  
به یهودیت درآمدند و انصار و ترسایان و الطریقین و آنا که از دینی بدینی گرایند کاندلینی از بردنی چیزی که خوش می بردند میگردیدند یا ملاکه می پرتیدند  
وزبور میخواندند و و کعبه آورده نماز میکردند و گفته اند صابیان نا و قه اند یا ستاره پستان من امن هر که ایمان آورد با خلاص تمام ازین طوفان یا الله بخدای  
وصفا سلمی ثوبی او و الیه ملاخ و بفرقیامت تعقبا آن و عمل صابحا و بکند عمل شایسته فکھم احوهم پس ایشان دست مزد کار ایشان عیند رتھو  
نزد پروردگار ایشان و لا خوف و ترسی باشد علیهم برایشان روز جزا و لا هم یخسرون و نسا شده اند و گین شوند و وقت مجازا و اذ اخذنا  
و یاد کنید آنرا که فراتر از شما نیستا فکھم ایمان شما را بستا بعت موسی و عمل احکام توبیت و سرفعتا و بر شتم فوقکم و الطود و بر شتم کوه را تا ایمان بستند  
بنی اسرائیل بعد از زولین آیت آغاز نمردند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است اگر نمی نیم حق تعالی کو بی از کوهایی فلسطین که آنرا طو گرفتند  
و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطورین و میل حق تعالی فرامان او را بر سر ایشان بایستاد و پیش وی ایشان نشی افروخت و عقوبت بانی خا برید و چون  
گزینه گاهی بدید بروی سافنا و میخشدند حق تعالی گفت خذوا ما آتیکم و فرگیر یا از آنچه عطا دادیم شمارا از احکام شرعی یقو و بجه تمام و جه قوی و اذ کسوا  
و یاد گیرید و یا پوسته یاد کنید مافیه آنچه در همت از ثواب عقاب لعلکم تتقون باشد که شما پس از انشا استا لکھم و لیس و ی برگردانید  
شما از فرمان من قرن بعد ذلک از پس می که کردید فکوا لا فضل الله پس گر نبود فی فضل و بخشایش خدای تعالی علیکم بر شما و رحمت و بخشش او نسبت  
شما لکھم و آینه یهودیه شما من الخیرین از جمله بیان دکان و لقد علمتم الذین و هر آینه نیکو دانسته یر شما آنرا که در زمان او و احدث و از خود را  
در گذشتند و منکم از قوم شما و شهر را بیا فی السبب در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان را از رسیدن ایشان مخالفت نموده در روز جمعه بای می گرفتند  
فقلنا لکھم پس گفتیم ما را ایشان را که چون خلاف امر کردید کوف ابا شنید قیراده روز نگان خستین و خوار شدگان تمامی بر قصه رسوده اعرا که خوار  
انشا الله فاجعلناها پس اگر اندیدیم آن عقوبت احکالا عذاب و عقوبتی که بند کننده و بند دهنده باشد لکما یباین یکدیگر ام آگسافی را که پیش ایشان ضر  
نمودند و میدیدند و مخالفها و آنا که از پس ایشان آید و قصه ایشان شنوند و موعظه و گردانیدیم آنرا پندی لکما یباین خ از برای پندگاران قوم  
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومیه مرده خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند و عایل  
نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردوان الله یا موسی که بدستیکه خدای تعالی میفرماید شما را ان تدبوا بقرا و آنکه بسجده کنید و ایراد بعضی از آن بر مرده نیند  
و مرده زنده شود و بگوید که قاتل و کیست قالوا لکنه قوم موسی استخذنا ههنا و آیا فرستیدگی از ابل فوس یعنی با سخره میکنی ما می پسیم که عایل را































به طرقت که از ده اید یا تبه که از دهان شما که می برینست مقدس است یا ای الله بر تنیکه خدای بالاناس بر وطن کسری و می برآینه مهر است صلاح ایشان فرودگاه  
 و حسنه و بخشاید است نزد ایشان صلواتی که از مقدس می بر تنیکه می برینست و جبهه که از اندین و می ای الله که در جهت آسمان بر انتظار می ای است  
 و از محوین قبله است به عالم از قول بود که میگفتند محمدر و می قبله اندکی گزاره طول شد و از و کرد که قبله او که باشد که قبله بر اینم و اقدم القبلین است و درین باب  
 با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل توبه مقام فرموده و شد که انات علیه افضل الصلوات و صاعث از پس و آسمان می نگرست و تفریح می بیند تا جبرئیل آمد و این است آورد  
 که تا توبه تر آسمان میدیم فکون لی ثلث لیل بر آینه متوجه سابقه ترا قبله که تو کلمات با آن قبله که تو میجو می می پسندی قول و جبهه که پس گردان می خود را و بر این  
 شطرا المسجید الحسنی او بسوی مسجد احرام که محیط است بخانه کعبه و در و شنبه نصف شب در سال و در این جهت حضرت خیر البشر در مسجدی سلمه و رکعت از نظر کرده بود که این  
 حکم نازل شد هم در نماز و می از صخره گردانیده بهیز که توبه فرمود آن مسجد نزد القبلتین استوار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعوم حکم امتش را میگویی  
 و حیث ما کنتم و هر جا که باشید در و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب من خواهد که نماز گزارید فقولوا و جبهه که پس گردانیده و میگوید و انشطرا به بسوی مسجد  
 مذکور و ان الذین و تحقیق تا که او توال الکتاب داده شده اند ایشان را توبت کیعکمون بر آینه میدانند آنه الحق که این تحویل یا توبه دست و راست و حکم آن  
 من که تهم از پیش بر و در گارا ایشانست چه در توبت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان به قبله نماز گذارد و از قبله که بر آن که جهت و ما الله یعرف فی غافل نیست  
 عما یعملون از آنچه می میکنند از انکار قبله و کین آیت و بخدای که اگر بیانی تو ای محمد الذین او توال الکتاب بر آینه نامکده داده شده اند کتاب یعنی جبهه و سا  
 یکل آیه هر چه می شنای یعنی اگر یاری هر جبهه بر آینه که از تو خواهند جبهه توبه که جبهه قاتل یعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا و ما آنت بتابع و تو  
 نیز نیستی متابع قبله که می قبله ایشان و ما کعبه هم نیست بعضی از ایشان بتابع قبله بعضی بی روزه و متابعت کننده قبله بعضی از جهت قبله نصاری شریعت  
 و از آن بود و غریبست جمع میان این دو تعصبت و کین اتبع و اگر پیروی کنی ای محمد بر سبیل فرض آهوا هم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءکم  
 از پس آنکه آید و من العلم از دستن آنکه قبله بر اینم حق است آنکه بدستیکه تو باشی از آن این حکم که متابعت ایشان تا لیکن الظالمین مع بر آینه از جمله شما که  
 ظاهر خطاب اجماع است با پیغمبر اما حق آن اجماع است با امتان الذین تا که انکم هم الکتاب داده ایم ایشان را توبت یعرفون که می شناسند قرآن او واضح است  
 که پیغمبر حکم یعرفون همچنانکه می شناسند اینکاه هم و پس از خود را در میان کوهان یعنی شناختی و شنیدند در باب پیغمبر و ان فیربقا میهم و بدستیکه گویی و می  
 ایشان کیکنتمون الحق هر چه میپوشند حق از عوام و سفای هم لیعلمون و ایشان میدانند که میپوشند الحق آنچه درست است باشد من که بیک از  
 بر و در کار توبت فلا تکنون پس باشد خطاب آنحضرت است سر او امتند یعنی ما شنیدیم من المؤمنین از شک کنندگان ام قبله را که عن عند الله است و ککل و در پی  
 از خدا پرستان یا از انبیا که را باشد از اندام توبه می و وجهه جبهه قبله است هو مؤلفها که او روی ان و یا خدای و می را بر این می گردانیده فاستبقوا الخیرات  
 پس ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران زنگنه که کی از آن توبه که جبهه است محققان بر آنکه از نه نهادی چیزی بر نهاده هر سویدای بودای ظهور کرده که قبله است و هر یک و جبهه  
 خود آورده از توبه که جبهه حقیقی از میان دیگران جیم خود و محرم تفریکه قبله فاینما تو او افتد وجهه اند روی دیگر دانند فتنوی قبله ایشان بود و با کعبه قبله را بیا سیم و زده  
 قبله صوت پریشان است کل قبله نمی شناسان جان دل قبله زیاد محراب قبول قبله بدستین کافضول قبله تن پروران محراب خورش قبله انسان مانع بر و در  
 قبله عاشق وصال نروال قبله عارف جمال فی الجلال قبله اصحاب منصب عال جاه قبله اهل سلوک اسباب قبله حرم اهل باشد بودا و قبا فانه توکل بر خدا و صاحب حقان  
 فرمود که هر چیزی از انسان قبله است که روی توبه بدان دارد و قبله این آنچه حوس من این لذت یا بنده از کولات و مشروبات و سموعات و امثال ان قبله  
 نفس دنیا می خدایت و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت بانی کشف حقائق و اطلالی بر حقا  
 و کشف الاسرار آورده که کسی می کینت و روندی می هدایت شما را باشد روی از ان تا بید قیل الله فرمودیم در باب ایشان شاهد است میفرماید ان ما کنتم و هر جا که باشید قبله

تفکر

و قیل فی



روي آريد شما و اهل كتاب يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا على قدر عقولكم واعلموا ان الله لا يهدي القوم الضالين  
 و من حيث خرجت و انهم جاكروا برون مني محمد بن ابي سفيان قال في سفر قول و جهلك پس گردان و مخ در ابره گام نماز شطر المسجده  
 المسجده بسوی مسجد حرام و الله و تحقیق تحویل قبله کعبه الحقیقی آریه است و پسندیده است و فرود آمده من گیتك و از پروردگار تو و ما الله بغافل و خدا  
 بخیر نیست عتدا تعلمون و از آنچه شما می کنید و من حيث خرجت و انهم مرکان بر سران که بیرون می آتی قول و جهلك پس می خورد گردان و وقت  
 نماز شطر المسجده الحرام بطرف مسجد حرام و حيث ما كنتم و هر جا که شما باشید ای امت قولوا و اوجو هلكه پس گردانید رویها خود یعنی همین خود را  
 شطره بسوی آن مسجد لئلا يكون تابنا شد لئلا یسیر می رویا منتهی کان احلیکم بر شما در بابت به مسجدی قضی محجبه فی خصوصتی و جدالی می شود می گفتند که محمد  
 دین را انکسرت و قبله را معتقد و شتر کان طعنه نیز فدا کردی را چه شد که وی از قبله بدر رخ و گردانید پس تحویل قبله کعبه سی بر شما جعتی فانه الا الذين ظلموا  
 منکم مکرانها که ستم کردند نفس خود بعباد و کبار و از یهودینه و بت پرستان که می نمود می گفتند بر می بل با قراخی در روی که آورد و شتر کان طعنه می کردند که محمد دست که با جهم  
 دیگر باره وی بقبله مکر و فلا تخشعوا هم و پشید از ایشان توجه بخانه کعبه و اخشعوا فی و بر سید از من بخالفتم فرمان رنج که لا یستعظمون لئلا یكون روی که بید  
 تا کسی بر شما جعتی نباشد و دیگر تا تمام کنم فضل کرم خود لخصتم و نعمت خود را که اختصاص در جمل حقیقه حکایت کرده شما لعلکم تهتدون و دیگر شاید که شماره بیاید  
 بشتر و احکام دین گفته نعمت بر شما تمام کردم آخرت کما ارسلناکما چنانچه در دنیا بار سال سل از اهل کتب کرده ایم و فرستادیم فیکم در میان رسول الله و متکلم و متاده هم از شما  
 یتلوا علیکم که بخواند بر شما آیتها که قرأست فی کتیکم و پاک میگردد شما از شرک یا بر شما استغفار میکند تا اگر گناه پاک شود و یعلمکم و می آید شما الکتب  
 قرآن و احکمه و حلال حرام آن و یعلمکم و تعلیم میدهد شما امام احکمکونوا آنچه نیستید که شما بخود تعلیمون بدانید آنرا فاذا کفر فی پس یاد کنید و اطاعت  
 اذ کن که شما را یاد انم بغفر ابن عیینه میگوید که در اخبار بار سیدیم حق سبحانه فرمود که من کان منکم من جبریل و میکائیل را دادمی بر آینه نعمت برگ  
 بر ایشان تمام کردی آن نیست که گفتام فاذا کنی اذکر کم و در جواب التفسیر بصد و جبرین آیت مذکور شده و چون رتبه بسیار و اطباء طبو است بیک و نکته از  
 سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آورده که العالمین گفت لایزال العبد بذکرنی و اذکره حتی عشفنی نتیج دوام ذکر که کمال محبت است که آنرا عشق خوانند  
 و مراد از فی کذا کذا باست بلکه ذکر دل و جانست و نهایت حال از سلطان العارفین پسندید که چرا از شما ذکر زبان تر میشدیم فرمود که زبان بیکانه است و میان گنج و شیخ ابو بکر و  
 فرموده است که حقیقت ذکر نیسان در کس قیام مذکور در نیابت نذاعصری الیه علی را با عیست با عی خیر و توام از دل شاد است و فرموده است که شمشاد است  
 مستغرق در چنانم که در در ذکر توام ذکر توایا و فیرت و لا تشکروا لی و پاسا سلامی کنید نعمتمای و لا تشکروا لی و ناسا کنید یا ایها الذين آمنوا اگر و  
 گوید کان استیعینوا یا رخی امید بقیام حقوق آبی بالصبر بشکیبائی که در نجاست و الصلوة و بنار که مجمع العبادت ان الله بدستیکه خدای  
 مع الصبرین با صبر است بحفظ و حمایت نصرت عایت و لا تقولوا و مکونید لمن یقتل منکم که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد  
 آموات که ایشان گانند صحابه بعد از حرب سکر شد می کردند و بعضی بر سبیل تحسیر می گفتند که بچاه فلان که در روز بدر جان شیرین داد و از نعمت حیات و لذت  
 نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشان را زنده خوانید بل احیاء بلکه ایشان زنده گانند و حضرت ما و لکن لا تشعرون و میکنش مانند یک کیفیت  
 آن حیات ازیر که ادراکان بعقل متصو نیست و کنبلو تکم و هر آینه می آید شما یعنی شما عالمای زاینده گان میکنیم و اگر نه بر علم هیچ پوشیده است و آن آرایش  
 بچ خیر است یعنی بچیری اندک من الخوف از بیم شوم و غرقا لمجوع و گر سنگی و قحط و تنگی و نقص من اکمال و نقصان بعضی اما که بتاراج  
 حادثات رود و الا نفس و نقصان نفسا به بیماری ضعف و شیب و الثمرات نقصان میوه با فاقه سماوی ارضی با مرگ فرزندان که ثمره باغ  
 دهند و کثیر الصبرین و و بشارت ده میکنند گان ابرار است که ممکن است الذين آتاکم اذا اصابتهم خیر سدا ایشان مقصیده و شوری معنی گفته اند جاف

معاذ الله

ع







نمیسانند آنچه غیر این است میگویند یا ایها الذین آمنوا اسی کرده گردیدگان مگو: انحرید من طیبیت ما ذکرک فکفرنا با کفر ما یعنی حلال است آنچه شما  
روز می دیم و انفسک و الله و سپاس گویند و خدای بر روزی حلال این گفتند اگر هستی شما که از وی صدق آیتا ه تعبدون حاصل را می ستیزید بعد از تناول  
حلال آنها بیان میکند که هست و میگوید ایها کافرین نیست که حرام کرد خدای جلکیم المینة بر شما دارد و آنچه نیست که نجس نیافته باشد بشرط آن که حیوان  
ماکول اللحم بود الله و خون از اجزای بدن و مردار یعنی باقی بخورد و خون چون سبز و جگر است و بعضی علماء بر کثرت قیاس کردند و خوردن حلال دانستند و حکم اخذ نمودند و گوشت خوک  
و همه چیز را و از هر حکم بر حرام است و ما اهل ایم و حرام کرد آنچه از او باز دارند و وقتی بخورند الله به برای غیض بنام بتان یا بهر چه غیر آن باشند قسمی اضطرت  
پس کرده ماند بالا و یا اگر سنگی به جبهه خون تلف نفس باشد غیبت باج در حالیکه شما بقطع طرف با خروج بر امام باطلت عصیت نباشد و لا عاک و نتجاوز کنه  
از حد شرع یا شمشیر شده برست فلا تاتوا علیه پس و هر چه گمانی نیست تناول آن ان الله عفوٌ باریک که خدای آمرگار است که کسی که عند الضرورة ازین  
محرمان است بخورد و حلالی در میان بر بندگان خصمت دادن ایشان خوردن محرمات ان الذین یکفکون بر ستمکار علمای یهود میباشند بجهت اخذ ثبوت مسا  
آنزل الله آنچه فرود فرستاد خدا من الکتاب توریت احکام آن و کثرت مؤمن و غیرند یعنی بل میکنند به شما قلید که بدان کتمان می اندک اولیایک اگر و ما  
یا کفکون نمیخوردند در روز قیامت فی بطون یهود و کفکون یهودا التکاذب که آتش فکاشیم تا کید است در خوردن بر آنکه اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند  
فلا زلفان ل خورده و فیکه تلف کرده باشد پس این امر و است که فردا آتش خورده چنانچه امر و ثبوت بخورند تا کید است از آنکه در و ایشان آتش چنانچه بر ایشان کید است  
ولا یحکمهم الله و سخن گوید خدای ایشان یوم القيمة روز تسخیر سخنی که ضمن آن نعمی حتی یا بند و کلام گیسو و و پان نگرداند ایشان از خبایث اعمال  
یعنی گناهان ایشان آتش سوزنده نشو و لهم در ایشان باشد حداب الیهم عذاب دناک و لیکن الذین انکره آنا نکره از روی جهالت اشتهوا  
الظلمة بخورند یهودیت اله محفل هست یا الهی بایمان معرفت و این حالت دنیا است و العذاب یا المصطفی و بخورند عذاب و دانی با آمرزش  
ربانی و این دای خست فما اصبر لهم و پس چنانچه ایشان اشکیا گردانیده باشند کیما اند ایشان علی التکاذب بر آتش و چنان آتشی که با ابدال بدین آن باید بود  
ذلیک این عذاب ایشان یا ان الله بنسبت که خدای آنزل لکتاب بالمحق مفرد و فرستاد توریت بر ستمکار ایشان حکم از او بشنیدند و کتمان نعمت محم کوشیدند تا قرآن فرستاد و ایشان  
متابعت نمودند و در مخالفت افزودند و ان الذین و بدر ستمکار آنکه اختلکوا اختلاف کردند فی الکتاب توریت یا قرآن و اگر کلام جنس گیرند در همه کتابها  
منزله اختلاف آن باشد که بعضی را آن در دین و بعضی کافرشند پس این اختلاف فی شقاق تعیین در خلاف عداوت و از وفاق اند یا در کلام و از برای کتب بلند از نزل  
این بیت گفتند که و شقاق قبلان مستم بلکه خدای ایمان ایم شما سگرا ایم این یکی و تمام است حق سبحان و توبیکس الذین یکب عظیم که از ستمکاران بر خیر بران اقصا باید کرد آن گویا  
و جوهک که آنکه گردانید و بهای خود را در نماز قبیل المشرق بسوی مشرق چون نصاری و المصطفی بطرف مغرب چون یهود و لیکن الذین و لیکن نیکو یعنی  
صاحبی من آمن بالله انکست که برود و خدای یکجائی و کینائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شکر کردند و البیوم الاخیر  
و گردود بر روز قیامت متعلقان از تعریف نیست بجهنم آن ترسیان که در خون شست اینجو اختصاص میدهند و الملک که دیگر بفرشتگان همه دوست دارد  
و نه چون یهود که با جمیل و دشمنی میورزند و الکتاب ایمان آن در همه کتابها می نه چون احباب وجود که اختلاف میکنند و النبیان و دیگر گرد و همه پیغمبران را که کتاب  
که بعضی ایمان می آورند و آتی المال و بد بهال خود را علی الحیثیم بیوستی حق تعالی یا بر دوستی آن وجود آنکه دوست میدارد و از سران باز میگردد و در راه خدای امید به  
ذی القربی خویشانی و یس و الیتمی بی پدر از آنکه خرد سال اند و المسلمین و محتاجان که سوال کنند و ابن السبیل در راه گذرانند که هیچ دست و پا ندارند و اما  
و الساکین و در ایشان غم آهسته او فی القیام و در بهماندگان مکاتبه بر می نمائید و طلبند یا بندگان از خود را ناکند و اقامه الصلوة و آرد نماز هر صلاه  
و آتی الزکوة و در بندگوه مقرر آنچه قبل ازین آیتا یا انکور باشد در بیان اصل صفتا بود و الموفق و صاحب آنانند که وفا کنندگان باشند بعد از هم بخود

ربع

















فَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِ ۝ پس بر چیز هیچ حزن نیست مطلقاً و زرد و وبال نباشد ملین ۝ انقی مگر کسی که بر سر زد و بعد از ادای حج تا آخر عمر توبه ای اشعار خود سازد و اتقوا  
 الله و تبرئوا من ذنوبکم و بر بقیه عمر و علم و آنکه و بدانید آنکه شلاله ۝ بحسب و بوی خدای تعالی محسوس خواهد شد و بجای آنکه نخواهید دید و من  
 التائب من الذنب فاستغفر الله من ذنوبه ۝ آنکه هر گاه کسی از آن خطی بود که حضرت سالت آمد و مرد شیرین سخن نیکو صورت بود حضرت  
 طراوت و حی حلاوت گفت گوی و خوش آمد مضمون کلماتش این بود که آمده ام ناحقه بعت اسلام در گوشه اوست کشم و غاشیه خدمت سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم بر دوش مطاوت  
 انکم و این سخن را میگویند که ساخته خدای را بگو ای و در دوحان بازگشت از عمارت مدینه در گذشته زراعت قومی با آتش بسوخت چهار پادشاهان را بشیرینی کرد حق سبحان  
 آیت فرستاد که کسی از مومنان اگر هست که ترا در محبت می افکند سخنی که او میگوید فی الحیوة الدنیا در صانع زندگانی دنیا و لیستهد الله و بگو ای می را در خدای اعلی مانی  
 قلبه بر آن چیز که در دل و دست اجنبی میگوید که دل زبان من بکسیت و هو ۝ حال آنکه او الله الخفها ۝ ستیزه ترین ثنائست و اذا اتوا لی و چون گرد و از  
 حضرت توسل می برد و بنشاید فی الکفر فی در زمین مدینه لیفسد فیها تافساد و تباهی کند و ان ویطیئک الحکمت و نابود گرداند کشت ار را بسوختن و التسل  
 و هلاک کند چهار پادشاه را و الله خدای لا یحب الفساد نمی پسندد و بصیت تباہ کاری اولاد اقبل که چون گویند ازین فرقی انی الله تبرئ من ذنوبی اخذت  
 الحیة ۝ بگیرد او را بحیث جاہلیت یا لا شرب کتاب گناه فحسبه پس پسند است و او را بجهنم فروزند و آن نام تئیسست که در خیان با آن کتب یا چای  
 بعد القهرست در دوزخ و کتب المساکین و بد فرشت است و من التائب من الذنب فاستغفر الله من ذنوبه ۝ تئیسست که یکبار میفرود شد نفس خود را یعنی جان  
 بذل میکند ابتغله ۝ میضات الله بطاعت خود می آن برین عوام بود و مقدس بود که از یک مدینه فتنه خبیث که در جنگ جع گرفتار شده بود بدست کیان افتاده  
 بود اگر کشیده بود و از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و مقدس سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیث از اسب فرو گرفته بر زمین افتاد و زمین او را  
 فرو برد و بلع الاض لقبست و آن مرد مردان با هفتاد تن اعیان حار بودند و کافران در حرب ایشان صفتند و گویند که این آیت و نشان صبیبت و میست که هر  
 داشت در مکه کافران تا اجازت حجت بدین فیت و رضای می خوشنودی بخیر با مال دنیا خرید و فرو برد و صلوات بر رسول و صلوات بر عزیزت و زریح نیست و گفتند  
 که در حق ایلومنین علی نعمت که در شرف بر بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان فدای آنحضرت کرد و الله رقی و خدای مهربان بالعباد ۝ بندگان خود که در  
 رضای و جان فدای میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید بظاہر اذ خلوا فی السلو و آید در اسلام کافه ۝ هم هر یکبار یا مومنان ا  
 میگویند بر اسلام ثابت باشند و گفته اند که این سلام اصحاب بعد از قبول احکام اسلام شرع تورت ۝ نیز نگاه میداشتند و تعظیم نموده گوشت و شیر شتر تناول  
 نمیکردند و حق سبحان فرمود که یکبارگی با سلام در آید و لا تتلوه و او به و یکنه خطوین الشیطان ۝ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی با حکام منسوخ قیام  
 نمایند ۝ لکن در سیکه شیطان را عدا و دشمنین ۝ و نیست هر یک که با وسوسه خاطر شمار متزلزل میسازد و ان ذلکم پس اگر بغیر شما از جا و  
 شرع و احکام دین قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءکم البینات ۝ احکام حلال و حرام ۝ فاحکموا ان الله پس ایند آنکه خدای عز و جل بعت  
 و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکم ۝ محکم کارست انتقام کشد الاجت هل یستظرون ۝ آیا چشم میدارند یعنی میدارند اینان که بکلی در ادوا اسلام ۝ خل نیستند  
 الا ان گران که یا تبتهم الله ۝ بیا بدیشان خدای عذاب فی ظلال در سایبان ما من الغمام ۝ از بر میزد قیق چنانچه قوم شعیب در یوم الظل بود و الملائک  
 و بیایند فرشتگان که ممل اند بر عذاب و قضی الکفر و گرانده شود که یعنی جزای هر کسی و رسد و لبی الله و بسوی خدای یعنی جزای او و توحیح الامور ۝  
 باز گردانیده شود که از یا آنکه فاعلم احکام ملاطین حکام که امروز بر عایا میگذرد روز قیامت باطل شود امروز فرمان جرح حق را نبود و الامور تمسک شد مسل بر سر خطایان  
 حضرت است یا هر که که صلاحیت خطای را میگوید پس بخی است که ایل یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل که که آتینهم ما چند داده ایم بدان ایشان  
 من آیه بکتبه ۝ از نشانه های شریعیهای نیکو و نشان محمد با معجزات بود با چون محصا وید بینها و من سلوی و امثال ان و من یبذل و هر که در





سوال از وجه نفقه بود و جواب بیان مصروف آمد که اتهام بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی متحد باشد که محل وقوع شود و از جمله مصروف نفقه والدین هم  
 کافران و یهود و مسیحیان و کفار و غیره و اگر کسی که نفقه بر او واجب است و در میان کفار و یهود و مسیحیان و کفار و غیره و اگر کسی که نفقه بر او واجب است و در میان کفار و یهود و مسیحیان و کفار و غیره  
 ندانند و این سبیل طریقه گذران همانان ما که گفتیم و این سبیل طریقه گذران همانان ما که گفتیم و این سبیل طریقه گذران همانان ما که گفتیم و این سبیل طریقه گذران همانان ما که گفتیم  
 و بران جزا خواهد داد که گشت عسکرم اقبال فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین نزد محققان قتال نفس و شیطانت است زیرا که عظیم ترین دشمنان  
 اینانند و این قتال شما سخن کرده بیدارید که نفس خود را و خوش خوابیدن لباس علی پوشید فی خوش بینید و نخواهد که در گذشته سوختی بنگی آرد و خود را یکی از این بندگان  
 حق شمارد و خلاف نفس شما کرده است و حال آنکه خلاف نفس شما بهتر است از عبادت سال و هو کفر و کفر و آن قتال کرده است مطیع شما را و انقضای شما  
 و این که اوست و فراموشی ای بوده بلکه مقتضای طبع بشری است که نفس را کاره باشد و عسکری آن کفر هو اشیاء و شاید که شما کرده و در بد چهری  
 به نیت طبعیت و هو حیوان گنجه و حال آنکه آن نیکویی باشد شما را چون و که کرده و می شمارید و نیکویی شما نیست هم بحسب دنیا از نظر غنیمت قمار اعدا و اعزاز دین هم  
 بحسب آخرت از ترس شهادت و غم خود و درجات علیل و عسکری آن شجاعت و شاید که دوست دارید بشیاء چیزهای از بدی حالت طبع که آن تخلف است از بدی  
 و هو کفر و کفر و آن بدی باشد شما را هم در دنیا تحمل دل غلبه اعدا هم در آن بدی همان از ثواب غرور و بعد از رفته شد و الله اعلم و خدا می داند مصلحت شما و آنچه که گفتیم  
 و شما از این انید بکشوئید که می پرسند ترا علی الشیخ الحارثی از راه حرام قتال فیه یعنی از قتال و حضرت سالت و رسالت و در امر نجات عبد الله بن جحش  
 با جمعی از صحابه بطریق فرستاد و میان ایشان کاروان قشیش که اطراف می آمدند و قتال افتاد و در حضور می از کفار کشته شد و نماز شام بمال جب نظر مسلمانان آمدند  
 که آن در سلسله جادوی لائری بوده یا غره یحیی از انتشار این خبر کاروان غار طعن کردند که محرم حلال کرد و اتباع خود آنجون یختن و فتنه انگیزان در کتبه  
 فتوی داد مسلمانان از قتال راه حرام سوال کردند جواب آن که قل قتال فیما یجوز و کما یجوز که جنگ ماه حرام یکبار کار بزرگست هنوز دین وقت قتال راه حرام  
 حرام بوده و حرمت آن بابت السیف منوخ گشت و اگر چنان قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میگفتند از بیاری و صمد عن سبیل الله و باز داشتن مسلمانان از  
 ایمان کفر و و ناگردین بخدا و انسجدا الحرام و کفر بسجده حرام یا منع مردم از طواف آن نماز در آن و احترام اهلیم بیرون کردن اهل مسجد یعنی بیرون دادن  
 منته از مسجد بلکه از مسجد شمس است اکبر عیسی الله بزرگترست نزدیک خدای از قتال حب عقوبت آن بیشتر و الفتنه و شرک بخدای اکبر من القتل  
 بزرگترست از قتل خضرمی و کایو القون و همیشه باشند شرکان که تقصیر و یقائلا کفر با شما همی منان جنگ کند حتی یخود و کفر با شما را بزرگترند  
 عن دینکم از دین شما که اسلام است این استظافوا اگر توانند و قاتل شوند و من یقتلکم و من یقتلکم و هر که برگردد از شما عن دینهم از دین خود و مرتد شود  
 قیامت پس برود و هو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی بدست باقی ماند نامردن قاتل و لیک پس آن گروه مردان حبیطت اعمالهم باطل شود و عساکر  
 ایشان فی الدنیا و دین سرای که ایشان امان نماند و مستحقان مال و زوجه میراث از ایشان سلب گردد و اگر کسی که مستحق ثواب باشد و اولیای  
 و آن گروه از حبیب الدنیا ملازمان و منخ اند و هم فیما ایشان آن تش خلدون و جاد و استیلان الدین امنوا بر شکیه آنکه گرویده اند بخدا و رسول و الدین  
 ها که و او آنها که پرورده اند و اوطان و اوجا هکذا و او جاده اند فی سبیل الله و راه خدای یعنی عبد الله بن جحش و یاران او و لیک آن گروه بدین چون  
 امید میدارند رحمت الله رحمت خدایا و الله عفو و خدای آمرزنده و منان مجاهد است و جحش و بر ایشان مهربانست بکشوئید که می پرسند ترا  
 محمد علی الحنفی و المیسر طرینا و نمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن خطاب عاذ بن جبل و غابن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در غم که زائل کننده عقل  
 و در قمار که سبب سلب مال است و در آن مان خمر حلال و می سبانه فرمود که قل فیما یجوز و کما یجوز که گناه بزرگست و منافع الدنیا و منافع  
 بهر دین و منافع دین بوده پس چون اشتغال حرارت غریزی هم طعام با خلقی چون تواضع متکبران سخاوت منکان و جرأت بیدلان یا چون سود و فساد

۲۷۹

در بیع و شرای آن فوائد بسیار بوده است بر رویشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار بر مساکین قیمت میکرد و در حقانی مسلمانی آورده که اثم کبیر است  
 و شغلان ایشان و منافع الناس و ترک آنها و اطمینان و گناه و غم و قمار اکل من نفقه ساء بزرگتر است از نفق آنها و استعوانك و می پرسند از امام محمد ملائیکه  
 چه چیز نفقه کند عمرو بن جوح ثوبت اول سوال کرد و جواب تعیین نمود نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله در قسم که صدقه بکمی باید داد اما نمی دانم چه هم جوابی که اقل العفو  
 بگویم نه فاش آید از نفقه خود و عیال نزد بعضی از علمای کربلا که استیانت کوه منسخت گشت بهیچانکه احکام انفاق بیان کرد یباین الله بیان میکند و روشن میگردد از کلام  
 لکمه الا بیت بر شای نشانهای مهربانی خویش لکمه تنفسه و ب... باشد که شما تفکر کنید فی الله ما والا لیسر و در کار این سر و آن سرای یعنی  
 دل بر دنیا منسید و آخرت را هیچ روی از دست ندهید پس فرموده که تفکر در دنیا و آخرت نیست که بدانند ایشان قاطعان آه اند قال رسول الله ما ل دنیا حرام علی خیرة  
 والا خیرة حرام علی الا ل دنیا بها حرام علی الله میت دنیا و عقبی حجاب شقیست میل ایشان کی ز عاشق لا تقست و یسألونك و می پرسند از امام محمد عیال یعنی  
 از کیفیت معیشت با یتیمان در باب نزول آمده که چون تهدید خوردن آن یتیم بایت و لا تقربوا مال ال یتیم نازل شد آنها که قیوم موال ایشان بودند و در آن بها لا تصرف  
 می نمودند جهت بر ایت و میده خود خواستند که از قیام مهمات ایشان بطرف روند صورت حال بعضی سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قل اصابکم الله بگو  
 با صلاح آوردن حال محافظت کردن مال ایشان خیر است بهتر است از تحنن ایشان آمده اند که جمعی طعام ایام جدا بخشیدند و از جلوس فرارش ایشان خوار  
 نمودند و هیچ نوع راه محافظت با ایشان نکشودند حق تعالی فرمود و لان ثلث الطلقات هم و اگر با ایشان بیامیزد و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید قاتلوا انفسکم  
 پس ایشان برادران شما اند در دین و الله یعلم المقصد و خدای میداند تبا که کشته مال ایشان امین المصنعه از اصلاح میده کار ایشان که کوشاء الله  
 و اگر خواستی خدای تعالی لا یجهدکم فی آینه شمارا در بیخ افگندی کار شما تنگ گزینی تا که محافظت با یتیمان کم کردی ان الله عزیز بدستیکه خدای غلبت  
 و قادر بر اعانت حکیم و داناست در آنچه که از ترک عیالت و لا تنکحوا المشرکین زنی نخواهید زان مشرک احلی یومین و تا و قتی که ایان بند رسول خدا  
 مرشد عنوی که آمد در دلاوری و بکار فرستاد تا قیوم مسلمانان مانده که از آنجا بودند نهان کنایه بیرون آمدن چون بکشد سید مشرک که عنان نام که در غایت جمال بود و در بیعت  
 با هم راز می شسته بودند زدی آمد و سلسله محبت را تحریک داد و مرشد بنمود و گفت اسلام میان ما و تو حاصل شده و وصلت بر وجه ناز محالات حنا گفت پس زنی بخواه  
 مرشد فرمود که این نیز موقوفست با جازت پیغمبر پس مرشد بعد از امر اجبت این صورت را بعضی از آنحضرت رسانید و حکم آتی شد که مشرکان ایمان یابان نمانند در دایره از دواج  
 داخل نسازید و هم درین قمار عبد الله بن و احد که کنیز خود را بجهت نشوز طهارت بر روی آورده بود و او را خواهان حضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطریق لطیف عباد  
 تعرف حال کنیز فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و هم روزه دارد و خدا و رسول اوست میدارد اما سینه مو فرغانه بریده است حضرت رسالت فرمود پس او مومن باشد یا کفر  
 نیکی کن عبد الله او را آزاد کرد و زنی بخوشت جمعی بان طعن کشادند که این امر کنیزک سیاه خود را بخل کرد و حال آنکه فلان زن مشرکه که با مال جمال بود بدو میدادند آیت آمد  
 و لا مئة شیء منة و هر آنکه کنیزک مومن خیر من مشرکین بهتر است از آن او مشرکه و کفر و کفر و کفر و اگر چه شما را در گفت انداز دان کن محبت مال جمال  
 و لا تنکحوا المشرکین و میباید زان میده امروان مشرک حتی یؤمنوا و تا و قتی که ایمان رند و لعبد مؤمن من و اینکه میده مومن خیر من مشرکین بهتر است  
 از مردان مشرک و لا تنکحوا مشرک و اگر چه شما را در گفت انداز دان مشرک بود سطر صورت یا نورت او لیک ان مشرکین مشرکات یدعون الی التاریخ میخوانند پس  
 آتش یعنی مفر که انتخاب آن سبب سید است بدوزخ و الله یدعوا و خدای میخواند بر الله رسا اولیای خدای میخوانند الی الجنة و الا تخفروا بسوء بهشت  
 و آمرش یعنی علمای که بیان آفریده شوند و در بهشت سید یاد دین بقضا و ارادت او و یباین الیم و هر چه میکند احکام خود را از حلال و حرام التناکس  
 برای رومان که اهلهم بیتد گم و و... شاید که ایشان پند بیزد و یسألونك عن المحیض و می پرسند از امام محمد از حیض زنان میجو در حال حیض زنان  
 از ایشان مابرت کردند و می پرسند از ایشان کلام با ایشان فرستند و نصاری کس ازین جان با ایشان کلام میفرمودند بلکه در مباشرت



و ما عنت می افروخته ثابت بر صلح گفت ای سوال شما بر زبان خود در حال حیض چگونه سلوک کنید آیت مذکور قل الحق اذنی لکوامی محمد که حیض کرد و بیست که نفس آدمی را  
از آن نفرت باشد قاضی بنو النبیان پس و یک سو و بعد از آن فی الحقیقت در حالت حیض ایشان یعنی باقرالکبیر از جماعتی است که ترک مخالفت و بیعت  
نماید پس بیعت تاکید میگوید و کالتصالحی و نزدیک شود بدیشان یعنی مباشرت کند حتی بظهور نکاح تا وقتیکه غسل کند بعد از انقطاع دم و این سه مرتبه است  
و محض بطهرن بسکون و ضم با خواندن یعنی او قنیه پاک شود و منقطع گردد و در احوال امام عجلست که چون انقطاع مبعده از گذشتن اکثر ایا تم حیض باشد قبل از غسل و طی حلال است  
فَاِذَا تَطَهَّرْتَ بِسُجُودٍ فَغَسِّلْ رَأْسَكَ وَبِأَكْثَرِ مَاءٍ تَجِدُ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ مَا كُنْتَ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ وَازْجِجْهُ خَدَايَ امْرَأَةٍ بِمَنْ تَقَرُّ بِهَا مِنْ فَرْجِهَا  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بِرَبِّهِمْ خَدَايَ وَبَسْمَةَ اَللّٰهِ وَتَوْبَةً كُنْ كَانُوا اَزْوَاجًا وَتَحِبُّ اَلْمُتَطَهِّرِينَ ۝ و دیگر دوست دارد پاکیزه کاران و نیکوکاران که در زمان شما  
حسرت نکند و موضع کشتن شما اندر شود میگفتند هرگاه دست مباشرت ظهر و وجه که جانب باشد فرزندش حلال بدینسانان بدان فرج اقدام بود و در کمال  
بجانب است آب عرض که در جواب از حق سبحانه رسید که نشان محل رسع و نیت و لاداند قاتل آخر نکند و پس بیعت بکشتن در خود آتی شد و در هر گونه خواهد  
بطریق ادا و اقبال استقل و غیر آن چون باقی واحد باشد یعنی باقی موضع حرت بوده محلث و قد مؤاخر پیش از رسیدن کشتن بر می نفس یعنی طلب که کنید باز  
پیش بر رسیدنیت خالص قصد صیانت نفس کنید از حرام و انقلوا الله و ترید از خدای در مخالفت امر مباشرت نعلی و اعلموا انکم و بدانید که شما متعلق و  
رسدگانید با پنجار پیش سیرتید یا ملاقات کنند گانید آنرا که می پندید یعنی در او و عقبی بدیده سر خواهید دید یا ملاقات عرضی گانست بر خدا کما قال و عرض علی بیک  
و تشریف المومنین ۝ و مردگانی ده مومنان است و در روت و لا تجعلوا الله و مگر دانید نام خدای آخر خدا همانند دوست آفریند که لا یما یکم و مومنان در  
عبادت روادحه از شوهر خواهر و پیشین نعمان برنجید و بهم عظمی سوگند یاد کرد که دای سخن نگویید و در حق می نیکنی کند و او را با خصمان می صلح ندید و حق تعالی آیت  
فرستاد که مگر دانید ذکر خدای مانع آن تباروا از آنکه نیکنی کنید با قریب و اجاب و تنقلوا و از آنکه هر چه از مروت و بایاران کمالست کنید و تصالحوا و از آن صلح  
کنید باین الناکس میان زمان و الله سیمیه و خدای دوست بسوگند علیهم و انما فی الضمیر سوگند خورنده عبدالله و محمد بعد از استماع این آیت از سران گرفته بودند  
و بایشان در مقام محبت و شفقت آمد که ای خدایم که الله و مگر در غمها خدای یعنی عتاب نکند یا اللغو و پیوسته که رافع شود فی ایما یکم در سوگند های شایسته  
امام عظمی است که کسی بخیر قیسم یاد کند بطنه آنکه است میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی و لغو آنرا و اندکی اختیار خود بر زبان کسی کند و تعجیل با طریق عادت  
که لا والله ولی و الله و بیرون ان قصد سوگند نباشد و بر تقدیر در بین لغو کفایت نیست خدای بر این اخذ نکند و لکن یخلف و لیکن خوانده میکند شما را  
بما کسبت قلوبکم با آنچه غم کند دلهای شما و بعد سوگند خورید بجهانت شوید کفایت باید داد و بیان کفایت در سوره مائده یا یا الله تعالی و الله عفو  
و خدای آمرزنده است بنده را که بین لغو و حلیه عی بر دبارت در سوگند در عقوبت تعجیل نماید لذلک یقولون مرانان که سوگند خورند من تیسار عجم از آن  
خود و دشمن و بانی استادن در جاهلیت چون کسی از بنی میل نبودنی غرت داشت که چون ایگذازد دیگری خواهد سوگند خوردی که چند سال بعدی نزدیکی کند و او را در آن  
مدت پایسته و سرگشته بگذشتی و آن بیچاره مدتی ستاد نمی جوید و بی و نه از که خدا بیا سوگند خدای تعالی آنرا پسندید و حکم فرمود که برای طحط احوال آنکه چنین  
سوگند خورند در کتب اربعه اشهر و انتظار بر آن چهار ماه قاتل قاتل پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان سوچ نمایند پسوی زن مباشرت کنند قاتل  
الله عفو پس بر سیمیکه خدای آمرزنده است مرگنده سوگند را درین صورت رحیم و صبر است که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفایت مقرر فرمود حکم  
شرح آنست که اگر تعلق را شناسی چهار ماه باز نری که اگر قادر بود و بطریق اگر عاجز بود و بعد صلح ثابت بود بزرگوار به سوگند نیست اگر دست بر بزرگوار بخت ثابت  
کنند و امام عظمی طلاق بر تعلق شود قول شافعی آنست که زن را بطلان که با آن می کنی طلاق در عالم شرع بود که تولی ابرار جمع با طلاق فرماید و اگر اقتضای کند ماکر زن  
از و طلاق ده و طلاق و اگر قصد کند طلاق ایا الله سیمیه پس خدای شنو است قول تولی علیهم داننده است بعزم منو



برای گروهی که از پیش حست بدان بودند و اذاً اطلقتم النساء و چون طلاق میدهند از آن قبلی که آنرا آجله من پس سندی از یک مینویسند  
 عدت خود را میسگو حق تعالی بر این اجبت کند بدیشان نگاهدارد ایشان بطریق اصلاح نه بر وجه اضطرار و اگر ستر حق تعالی یا را کند ایشان را به حق و عفت  
 به نیکوئی تا حدی ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود را بشود ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او حست کرد و باز طلاق  
 به چنین در نه ماه به طلاق داد و سه بار حست نمود و حق سبحانه درین آیت از ان نهی کرده و فرمود که و لا تمسکوا حقن و باز در این آیتان او حبت کنید و اذاً  
 از روی سخن رسانیدن لغت و اذاً تا ستم کنید بر ایشان بر بازی مدت عدت و من حق تعالی ذلک و هر که چنین کند و ضرری بمسلانی رساند فقد ظلم نفسه  
 پس بیدار کرده است بر نفس خود را و میفرماید غضب نمی آورد و نه از بار برساند و نه باین دو صاحب بیت لعنت است تا اخلاق کینه آورده که در امت موی بر آنرا نهند  
 که دعای بد کنند گفتندی که کردار دل آزار باید که سیکه از پیشه بود و در ورطه هلاکت افتد و موی نکو خواه مردم نباشد و بشن خور که کسی که نیک فتنه نشتر بگیرد  
 هم در شر شود و چون گویم که تا خانه کمتر رود و لا تقنن و افرانگیه یا ایلتا الله حکمهای خدایا اهن و از بغضوس یعنی اعراض کنید از ان تمام و نیت عدل  
 بدان این آیت و نشان جماعتیست که امر نکاح و طلاق است می گرفتند و میگفتند بازی میکردیم و اذاً که او باید کنید نعمت الله نعمتهای خدایا که با  
 میگردد اندک حکم که در شما مخصوص است باین نکاح چه در شرع احکم سالفه هیچکس از باده از یک در رتبه نکاح روانی و گریه این او این جا چهار حره در عقد واحد جاریست  
 و آمان بعد از طلاق مراجعت جائز نبود و اینجار است و ادا میکند از مطلقه زنده بودی و احلال خودی و حج بزین دیگر جزوی درین شریعت حلاست و ما آخر کل حکم  
 و دیگر ذکر کنید آن چیزی که بر شما فرستاده است من الکتاب از قرآن و الحکم و احکام و عدو و آن یعظم که می پندیدند و خدا شمار القرآن منع میکند از فرار  
 و اتخاذه و پروغیر آن و اتقوا الله و ترسید از خدای رحمت احکام و اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی بکل شیء عظیم و بهمه چیز از اعمال شما  
 یا مصالح روزگار شما و اذاً اطلقتم النساء و چون خواهر بیکه طلاق میدهند از آن قبلی که آنرا آجله من پس سندی از یک مینویسند  
 پس منع کنید ایشان را و باز در میان یتکون آنکه بکاح و آیند از واجبه شوهبران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این جنس مطلق در  
 شما وجود نگذرد آورده اند که معقل بر بسیار خواهر خود را بعد از این عاصم داده بود و بعد از وی طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده ایشان شد و خواست رجوع کند  
 معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو را کردی و باز آمده که رجوع کنی خدای که او هرگز نتواند و تو بد و زنی حق سبحانه آیت فرستاد که مانع شوید از او  
 از رجوع باز و اذاً اذاً اطلقتم النساء و چون خواهر بیکه طلاق میدهند از آن قبلی که آنرا آجله من پس سندی از یک مینویسند  
 یو عظیمه پند داده شود و من کان میگویم هر که باشد از شما که بر ما حلاص یومین بالله بگوید بخدای و الیکم الاخر و بر دست خیز که او پسین همه  
 روز است ذلکم و این چند گفتن شما یا ترک منع و اضرا از کی لکم پاکیزه ترست مر شمار از روی شامش چه نوجویم یکدیگر یادیده اند و شناخته پسین جمع  
 ایشان با هم نسبت از نکاح با کسی ندیده و ندیده باشد و اظهن مو پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشد و فکر خور نمایند و الله بکرم و خدای میداند که زن و خواهان یکدیگر  
 و اذاً اذاً اطلقتم النساء و ترسید از خدای رحمت احکام و اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی بکل شیء عظیم و بهمه چیز از اعمال شما  
 متولد شده باشد و خواه بعد از ان کلام است که ایشان یو ضعن شیر و هند او کاذب حق فرزندان خود را حق لیکن گامی که این سال تمام پسین آدا که مرا کسی که خواهر آن  
 یثیر الیضا که آنکه تمام کند شیر و فرزندان خود را و علی الموی و حله و بر کسیست که فرزند برای او زاده اند و ذلک حق روزی این شیر و دهنگان یعنی خوش شایان که کشتن  
 و پوشش ایشان یا المعر و ف بطریق انصاف و عدل که کلف نفس تحلیف کرده سخن یافته نشود و هیچ نفسی را که و منعها که مرا آنرا که گنجایش توانائی  
 آن دار و لا تضار و لا داء باید که هیچ نرساند هیچ مادری یو کدی ها بفرزند شیر خواره خود که او را از خود جدا کند به پدر یا باید که هیچ نرساند نشود و بفرزند  
 یعنی او را رضاع اگر آید و اگر قبل کند از کسوت نفقه باز گیر و کلامی که او باید که بفرزند نرساند و بفرزند خود که او را از دست خوارگی از مادر

و این  
 است













آنحضرت فرمود که میخواهم تا شمار اهل وسطه آن جهشت بر دواو الدحاح گفت یا رسول الله در خوابستان است و بهترین آن خوابستان جنبه نام دارد اگر از انقبض  
 دهم شما من شبت من میشود تید عالم فرمود که من من میشود که حق سبحانه و چندان در ریاض جنان توارزانی دارد گفت ای سید بشر آنکه فرزندان من در این  
 با من باشد خواجه عالم فرمود که اسی چنین باشد پس دست مبارک رسول گرفت و جنبید در راه حق سبحانه صدقه و لونی الحال بدرخواست آنها آمد و فرزندان گفت  
 یا ام الدحاح این حدیقه را صدقه و لونی بشود آنکه در جهشت چندان بستانم و تو و کوکان تو با من باشید ام الدحاح گفت خوش سودا نیست بارک الله لک فیما  
 اشتريت حضرت رسالت درباره او فرمود که من محراب سراج و دار فلاح فی الحجة لابی الدحاح و الله یقبض و خدای فرماید که تو تنگ نمی کنی روزی ای بعضی حکمت  
 و صلاح حال ایشان درست و بی بضاعت و کساده میگردد و زرق و جریب تیر قیمت خود که خدمت و منفعت ایشان درست و الیک و بسوی حق یعنی پادشاه تو چون  
 باز گردیده خواهی شد مدتی بعضی باسط محققانرا سخنانست در بحر احقاق گفته که فرماید از اغنیایا دانند که ستانده اوست منت بر فقر آنهاست و بسط میکنند  
 تا آنرا از حق بپند و منت اغنیایا کشند فالصل اوست نادیده نشود و اغنیایا جزوی نمیند یا باسط اوست تا بصیرت فقر جزوی باشد و کند عاری فی چنین فرموده که  
 یکی انقبض و زندان می گردی گرفتار گردانی با بسط از خودی بایند و خود توجه سازد و پیر طریقت قدس گفته که الهی هرگاه بخود نگردد و گویم این را ترکت است چون  
 بتو نگردد گویم از من بزرگوار تر کسیت رباعی گاهی که بخود نگردد و گویم است شوم گاهی که بخود نگردد و گویم است شوم و حیرت از حالت خود دلدار و حیران شده ام فاده ز دست خودم  
 آیا ندیدی یعنی ندستی و علم تو منتهی نشد ای المکلا بسوی جمعی از اشراف و ارباب ای من نبی که از نایل از فرزندان یعقوب من بعد از حق سلم  
 بعد از وفات موسی اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لینی هم میفرماید که بود ایشان را و آن بقول صحیح اسموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع نبی  
 اسرئیل فرستاد و گویند نبی یوشع بن نوح بوده یا شمعون بن صفیه بر تقدیر گفته پیغمبر خود را که حکم خدای ابعت لک را نگر برای یعنی تعیین کن میان  
 ملکات پادشاهی تا با عانت او تقابل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت قوم او ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره است  
 می پیچیدند و شرک می فریزیدند و بانی اسرئیل خصوصت داشتندی و نبی اسرئیل بدست ایشان در مانده بودند و میان ایشان ملکی کار فرمای مانده بود بسبب آن  
 از پیغمبر خود است عا ملکی و حاکمی کردند که بعد او جدا توانند کرد قال گفت این پیغمبر هله عسکلتهم بیخ شاید از شما ان کتب چون فرض گردانیده شود و ملک  
 القتل بر شما کارزار کردن با دشمنان من الا تقابلوا انکه شما قاتل نمید قالوا و ما لک گفتند چیست را و چه بران سو الا تقابل که ما قتال کنیم  
 فی سبیل الله در راه خدای قاتل آخر جنبا و بدستیکه بر من کرده اند ما را من در میان از مواضع مساکن انک انکاه و سپین ما یعنی ما را مجبور ساخته اند از ایشان سحر  
 که جالوت از انبای ملوک مانه ایشان چهار صد و چهل تن سیر گرفته بود و چندان که از انزال ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مهاجرت حریب لغه داشتند فلما  
 کتب پس آن حکام که نوشته شد علیه القتل بر ایشان کارزار با اعدای من تو گو اگر بکشند و از فرمان باری بکشند الا قتل لک گفته شود و مگر اندکی از ایشان  
 و ایشان سیصد سینه تن بودند و الله علیه و خدای است بالظالمین ○ بستم کاران که از جهاد و تحلف زیر پرچون شموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان  
 بر سبیل حجت جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استد عالمه که ملکی از برای آن قوم تعیین باید حق سبحانه و تعالی پر از روغن بوی ستاد و فرمود که هر که منزل تو در کید  
 و این و غریب نظرت غلیان نماید و این عصا با قدوی بر آید باشد پادشاهی این قوم را و است شموئیل این خیمه قوم رسانید و هر یک اعظم نبی اسرئیل بجای  
 تردد و آمد و شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا با قامت ایشان ساقی نبود و از می می که سقایا باغ که شاول نام شد و اوسطه  
 طوقامت او را طالوت گفتندی بخانه شموئیل آمد فی الحال برن القدر اسرار غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و قال لهم و گفت من نبی اسرئیل را ندیدم  
 پیغمبر ایشان ان الله بدستیکه خدای قد بعث لکم تحقیق را یکمخت ای شامط الیوت ملک طالوت پادشاه فرمان فرمای قالوا گفتند از روی  
 استبعاد الی یکنون چگونه باشد و از کجاست که الملك طالوت پادشاهی علیه السلام را و نحن احق بالملك و ما من از یم پادشاهی از بسط و ایدم و انکه



ملاقات نکردند سلی ۷ فرموده که اهل معرفت و دین این قصه مثلی از برای منیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت کسانند که متوجه مقادیر لشکر جالوت نمیشوند  
و آن جوی آب را امتحان و نیاست هر که آن بیاورد و زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل نماید بعلت استسقا حاکم قرار شده هر چند بیشتر بدست آرند و غلبه جمع آن از دشمنان  
نیاید مشغولی کانه چشم حریفان نشند + تا صد قانع نشدند و رنشد + که برین می بخور در کوزه + چند گنج قیمت میوز + و چنین کس لب دنیا مانده از دولت غزا با شکر سوا  
محرور و بی بهره است و هر که از جوی نیابره قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چانه نیست خرسند گشت حق سبحانه تعالی او را بفرخند و موند گردانید از روی محبت  
مستغنی سازد و بیت قناعت تو نگردد مرد + خبر کن حریفان گرد + قطعه ای قناعت تو نگردد مردان + که در ای تو هیچ نعمت نیست + کنج صبر خدایا قناعت  
هر که صبر نیست حکمت نیست + قناعت اجازت پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُو طالوت و الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَكُنْ فَايَكُمُ الْيَمَانُ آورده بودند و قول او را  
تصدیق نمودند و بگذشتند با و قَالُوا الْفَيْدَانُ و دیگران که خلاف کرده بودند لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نَدْرُكُكَ تَارَةً أُخْرَى امروزی + بجاکوت و جَنُودُ  
بجالوت و لشکرهای او قوی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی گذشته و از آن چهار هزار مرد که جو کرده چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار ششصد  
و هشتاد و هفت تن سان بدو شده گفتند با طاعت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ كَفَرُوا أَنَا نَكْتُمُ الَّذِينَ يَمِينُونَ بِمَا نَسْتَعِدُّ لَكُمْ اللَّهُ الْمُلُوكَ اَلَّذِينَ  
کنند اند یعنی سینه جزا دادن خدایا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد سیزده تن که گفتند کَفَرُوا فَيَقُولُ قَلِيلٌ مِّنْكُمْ بَسِيرًا و اندک از مومنان غلبت غالب  
شده اند فَيَقُولُ كَذِبًا بَرَكَةً بِرُكُوزِهِ بَسِيرًا از اهل کفر و عدوان يَا ذُنُوبُ اللَّهِ بِعَوْنِ نَصْرَتِ و مددگاری خدای و اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبرکنندگان است  
بناید و قوت و جوی آنان را بماند و دشمنان بطرف نمرانده بودند طالوت بآن گروه اندک مقابل لشکر جالوت صف بر کشید آن لشکر بقول صاحب پیش  
سوار جوار خنجر گذارند و از نیریزه دار بودند بپشت چویشان آهن درال الماس جنگ جو گرگان بگوهر آشفته رنگت جالوت نیز بخود و عظیم بحشه و شندید الشوکه بود و تفسیر  
امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده و کتاب ز و او آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف  
قتال است کردند بجاکوت و جَنُودِهِ از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا الْفَيْدَانُ و دیگران که خلاف کرده بودند لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نَدْرُكُكَ تَارَةً أُخْرَى امروزی + بجاکوت و جَنُودُ  
استعاره است از کفار و اکمال یعنی صبر بسیار یا فاضله کن وَ نَبِّئْتُ أَقْدَامَنَا وَ تَكُنْ بَارَكَةً بِرُكُوزِهِ بَسِيرًا از اهل کفر و عدوان يَا ذُنُوبُ اللَّهِ بِعَوْنِ نَصْرَتِ و مددگاری خدای و اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبرکنندگان است  
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بَرَكَةً بِرُكُوزِهِ بَسِيرًا از اهل کفر و عدوان يَا ذُنُوبُ اللَّهِ بِعَوْنِ نَصْرَتِ و مددگاری خدای و اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبرکنندگان است  
دَاوُدُ و کبشت او دین ایشان جاکوت جالوت اسلحه فلخن که به خودی و دود و سرش بشکست مغزش پریشان لشکر او را و ارگشت و طالوت شرط کرده بود  
که دختر خود را بکشنده جالوت بدو و او را در پادشاهی شریک گردانند پس دختر خود را بداد و نصفی از مملکت با وی گذاشت و با خرد تمام مملکت بدو رسید و الله  
لِلْمَلِكِ و عطا کرد خدای او و بعد از قتل جالوت پادشاهی و الْحُكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت و یاز بود و علمه و بیاموزانید او را و علمه و بیاموزانید او را و علمه و بیاموزانید او را  
از آنچه خواست و آن علمیت که پذیرد بکار آید و گویند صنعت به گری بود یازبان خان و کُلَادَةِ اللَّهِ النَّاسِ و اگر نه باز دشتی خدای جزا و از بعضی  
برخی از ایشان برخی یعنی اگر دفع کردی خدای شرکان بسبب مومنان بجا کنده لَفْسِدَ الْأَكْرُسُ هَلْ كُنْتُمْ تَبَاهُ شَدْنِي مِثْلُ كَفَرٍ وَ بَنَانٍ اَوْ بَطْلُ كُشْيٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ وَبِكْرِ  
خدای و فَضْلُ خدای و فَضْلُ مَحْمُودِ عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان تِلْكَ اَيْنِ قَصَاكَ مَرُوحَتِ و اصحاب بود اَيْتُ اللَّهِ نشانه های قدرت خداوند  
نَتَاوُهَا عَلَيْكَ يَغْنَمُ اَنْزِلُ بَعْضُ جَبْرُكُنْ تَوْنُ خَوَانِ بَلَقُ بَرَسْتِي و بیکه طابق قناعت است بَلَقُ بَرَسْتِي و بیکه طابق قناعت است بَلَقُ بَرَسْتِي و بیکه طابق قناعت است  
تِلْكَ السُّلُوسُ اَيْنِ بَغِيرُكَ فَرَسَا دُكَاكُنْ که درین سوره مذکور شدند فَضْلَنَا اَفْزَنِي و اَدِيمُ بَعْضُ حُرُورِ بَرُخِي از ایشان از انحصار فضل  
عَلَى بَعْضٍ بَرِ بَعْضٍ و بیکه طابق قناعت است بَلَقُ بَرَسْتِي و بیکه طابق قناعت است بَلَقُ بَرَسْتِي و بیکه طابق قناعت است بَلَقُ بَرَسْتِي و بیکه طابق قناعت است  
و چون موسی گفتانی انا ربک چون پیغمبر که فرمود قَاوِمِ اِلَى عَمَلِ مَا وُجِی اَوْ فَرَحَ بَعْضُ حُرُورِ بَرُخِي و بَرَسْتِ بَرُخِي از ایشان بیا بیا بیا بیا

تِلْكَ السُّلُوسُ  
اَيْنِ بَغِيرُكَ  
فَرَسَا دُكَاكُنْ

وقفه لازم





قَدْ تَبَيَّنَ بِرَبِّكَ وَشُنَّ شِدَّةَ الرُّشْدِ زَاهِدٌ رَسَتْ مِنَ الْعَقِيَّةِ انگرایی یعنی کفر از ایمان حق از باطل تمیز گشت قَسَمٌ کَافِرٌ پس هر که کافر و دینی نگردد  
 بِالطَّلَاحُوتِ بِأَجْمَلٍ بِرَبِّكَ خَدَايَ خَوَافِ شَيْطَانٍ خَوَافِ بَنَانٍ خَوَافِ كُنْهٍ وَصَاحِرَانِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَبِكُودِ وَبِخَدَايَ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِسَبْعِ رَسَبِيكِهِ جَنَاحٍ وَرَزَنَدِ  
 بِالْعَصْرِ فِي الْوَلُفِّ قِيَمَتِ اَوْتَرِي بِحُكْمِ كَفَرَانَسْتِ يَا تَبَاعِ سَنَتِ وَيَا دُقُونِ نَزْدِيكَ اَمْرُوخِي كَيْسَلُوكِ طَرِيقِ بِغَمِّ بَارَسْتِ سَكَمِي قَدِ سَرِهَ كُودِ عَرُودَةٍ وَتَقِي قِيَمَتِ قِيَمَتِ  
 وَسَعَادَتِ وَرِزَايَتِ وَدَرِخَاتِ بِخَمِيَّةِ وَرُدِهَ هَسْتِ كِهْ اَن مَرَعَامِ اَتَوْفِيقِ طَاعَتِ مَرَعَامِ مَزِيدِ عَنَايَتِ بِحَسَبِ اَخْفِصِ اَمْرِ اَعْدَابِ بُوَيْتِ كِهْ اَشَانِ اَزْ اَزْطَلَا اَوْجُودِ قَا  
 كِرْدَانِ دِيَاوَارِ اخْلَاقِ اَوَّجِبِ اَلْوُجُودَاتِي سَاوَدِ وَرَقَالَتِ حَضَرَتِ خَوَاجِه بِنَاوِ اَحَقِّ اَلدِّينِ اَلْمَشْتَرِكِ بِقَسْبِ قَدَرِنَا اَللَّهِ بِخَلْقِ كَلَامِهْ نَكُورِ سَتِ كِهْ دِيَرِ طَرِيقِ طَاعَتِ اَحْوَاثِ  
 كَفَرِ بُوِي اِيْمَانِ بِحَقِّ وَرِ بَرِ قَدِ مِي شَرْطِ لَازِمِ سَالِكِ سَتِ وَبِغَيْرِ مَرَفُودِ كِهْ اَللَّهِ عِنْدَ اَللَّهِ الْبُغْضِ مِنْ جَمِيعِ اَللَّاهِ تَبَرُّزِ اِيْمَانِ كِهْ دَرِ زَمِيْنِ مِي بِسْتَمْنَدِ هَوَايِ اِيْشَانِ سَتِ  
 اَفْرَايَتِ مِنْ اَتَخَذَ اَللَّهِ هَوَاكِي اِيْمَانِي بِنِي اِيْ مُحَمَّدٍ اَنَزْ اَلْهَوَايِ خُودِ رَا بِخَدَايِ كِرْفَتِهْ هَسْتِ اَن بِي چَا پَرِهْ مِي پَنْدَارِدِ كِهْ اَوْبَنَدَهْ خَدَا سَتِ بِمِيتِ خَوَاجِه پَنْدَارِدِ كِهْ دَارِدِ  
 حَاصِلِي \* حَاصِلِ خَوَاجِه بِزِنْدَارِ نِيسَتِ \* وَدَرِ حَدِيثِ آوَدِهْ كِهْ تَعَسَّ عِبْدَالِدُ رَاهِمُ وَتَعَسَّ عِبْدَالرَّزَوْدِ وَدَرِ اَلْاَكْسَتِ بِنْدَهْ زَرِوَسِمِ وَبِنْدَهْ زَرِوَسِمِ قَزَنْدَرِ اِيْمَانِ بِرِ كَرْدِ  
 چِيْزِي بَاشَدِ اَنَزْ اَبَرِ سَتَدِ وَنَعْمِ مَقَالِ بِمِيتِ بِرِ چِيْزِ كِهْ اَنَزْ دُو جِهَانِ بِنْدَهْ اَنِي \* اَنَسْتِ تَرَاوَرِ دُو جِهَانِ بِوَلَسِ وَبَعُودِ \* بِسَبْعِ اَلضَّرُورَةِ اَزْ هَمِهْ چِيْزِ مَامِي بَايِدِ رِيْدِ بِحَقِّ  
 سَبْحَانِهْ بَايِدِ بِوَسْتِ اِيْنَسْتِ سَرَفَقْدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعَرُودَةِ الْوَلُفِّ دَايِنِ عَرُودِهْ اَسْتِ كِهْ اَلْاَنْفِصَا اَمْرُهَا كِهْ نَجِ اَنْقَطَاعِي اَلْفَصَالِي نِيسْتِ اَمْرُ اَللَّهِ سَمِيعٌ وَخَدَا  
 شَعُوْسْتِ قَوْلِ كَسِي اَكِهْ تَوَسَّلِ عَرُودَةِ الْوَلُفِّ بُوَدِ عَلَيْهِ اَسْتِ دَا نَسْتِ بِنِيسْتِ خَالِصِ تَمَسُّكِي اَن عَرُودَةِ اَللَّهِ وَلِيُّ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَعْدَايِ دَسْتِ اَن كَسَا سَتِ كِهْ بُو  
 كَرُوِيْدِهْ اَنَزْ اِيْمَانِ كَارِ اِيْشَانِ سَتِ دَرِ رَاهِ نُوْدِنِ اَبْرَا اَسْتَقِيْمِ مَخْرُجِ حُجُوْمِ دَرِ مِي اَرْدَا اِيْشَانِ اَمِنْ اَلظُّلُمَاتِ اَزْ تَارِكِيْهِيْ كِهْ اَمْرُ ضَلَالَتِ اِلَى اَلْمُتَّوَدَةِ بِسُوِي  
 رُوشَنَايِ اِيْمَانِ هَايَتِ يَا اَزْ نَعْمَتِ بِعَفْرَتِ يَا اَزْ شَكِّ بَقِيْنِ يَا اَزْ ظُلْمِ نَفْسِ خُودِ اَن اَزْ صِفَاتِ بَشَرِيَّتِ بِاخْلَاقِ بُوَيْتِ وَاَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنَا نَا كِهْ رَا بِوَشِيْدِ نَعْمِيْ بُوِيْدِ  
 يَا مَرْدَانِ اَضْعِ اَنَسْتِ كِهْ عَامِ كِرْمِزِ جَمِيعِ كَفَارِ اَوَّلِيْهِمْ مَرْدُوسَانِ اِيْشَانِ اَلطَّلَاحُوتِ طَاعَتِ اَنَزْ اَبُو دُرُودِ اَكْبَرِ بِنِ اَشْرَفِ وَحِيْ اَبْنِ اَخْبَلِ اَشَالِ اِيْشَانِ وَبِتِ پَرِشَانِ  
 اَصْنَامِ وَآلِهْ بَاطِلِهْ اَوَّلِ اَرْدَاوِ اَشَا طَلِيْنِ مَخْرُجِ حُجُوْمِ اِيْنِ اَمْرُ اِيْمَانِ تَبَانِ دِيَاوَانِ كِهْ طَاعَتِ عِبَدَتِ اَزْ اِيْشَانِ سَتِ بِسُوِي اَرْدِ مَعْنِيْ مِي خَوَانَدِ كَافِرَانِ رَا  
 مِّنَ التَّوَدِ اَزْ اِيْمَانِ يَشَاقِيْ اِلَى اَلظُّلُمَاتِ بِسُوِي تَارِيْ كِيْ كَفَرِ يَاهُودِ اَزْ اِيْمَانِ كِهْ تَوْرِيْتِ اَشْتَمَدِ بَتَكْزِيْبِ اَن يَا مَرْدَانِ اَزْ اَقْرَارِ بَا نَحَارُ اَوَّلِيْكَ اَحْبَابِ النَّبَايَةِ  
 اَن كَاوَرَانِ بَا طَوَاغِيْتِ خُودِ اَمْلَازِمَانِ اَتَشْنِ وَنَرِخِ اَنَزْ هَمِهْ فِيمَا خِلْدُ وَنَعْمِ اِيْشَانِ اَرَانِ اَتَشْ جَاوِيْدِ مَانَدِ كَانَدِ اَلْاَكْبَرِ اَيَا نَدِيْدِيْ بِبَصْرِ بَصِيْرَتِ نَظَرِ كَرِيْمِ  
 رَا اِلَى اَلَّذِيْ بِسُوِي نَكَسِ اَزْ رُويِ عَمَادِ اَحْبَابِ اَبُو هَمِهْ حَسْبِ مَخَاصِدِ كِهْ اَبَا رَاهِمِ فِي رِيْطِهْ وَدَرِ خَلْقِ اُو وَيَا دَرِ اَشْبَابِ بُوَيْتِ وَوَحْدَانِيَّتِ بِرُودِ كَاوَرَانِ  
 مَجَادِلِهْ كِرْدَانِ اَللَّهِ اَلْمَلَكُوتِ مَرُوقَتِ اَن كِهْ دَاوِدِ اَلْخُدَايِ بِاَدِ شَاهِيْ اِيْ اِيْنِ جِرَاتِ وَمَجَادِلِهْ جِرَانُودِ بِلَايِ اَن كِهْ خُدَايِ اَلْمَلَكُوتِ اِيْ اِيْمَانِ اَزْ اَشْتِ اَوَدِ  
 بَعِيْ اَزْ اَسْتِيْنِ طَغْيَانِ بِسُوِي اَوَرِ دُو سَرِ كِهْ اَزْ كِرْبِيَانِ عَصِيَانِ كِرْدِوِيْنِ مَجَادِلِهْ وَدَرِ بِنِ كَنْعَانِ بُوَدِ كِهْ هَمِهْ دُوِيْ مِيْنِ نَصْرَتِ شَسْتِ وَرِ اَنُوقَتِ كِهْ اَبَا رَاهِمِ تَبَانِ اَسْتِ  
 وَرَايِ اَر\_Kَانِ اَلْمَلَكُوتِ نَمُودِ بِسُوِي خُودِ اَوْ قَرَارِ كِرْدِ نَمُودِ كِهْ اَوَرِ اَبَا رَاهِمِ چُونِ حَاضِرِ كِرْدِ نَمُودِ كِهْ تُو خُدَايَا نَا بِاَبْلِ كِرْدِ خُدَايِ تُو كِيْسْتِ فَبِنَاوِ مَانَدِ كِرْدِ اَذْ  
 قَا اَلْاَبْرَاهِيْمِ يَا دُرُودِ اَنُوقَتِ اَكِهْ كِهْ اَبَا رَاهِمِ دَرِ جَوَابِ سَخْنِ اَكِهْ دِيْ اَلَّذِيْ بِرُودِ كَاوَرَانِ اَكِهْ سَتِ كِهْ اَزْ رُويِ قِيَمَتِ بِحَقِّ نَمُودِهْ مِي كِرْدِ اَنَزْ دَارِ عَدَمِ بُوِيْدِ مِي اَرْدِوِيْمِيْتِ  
 دِيْ اِيْمَانِ وَرِ اَنْزِلِ اَلْقَابَاوِيْدِ فَنَامِيْ دَقَالَ كِهْ نَمُودِ اَنَا اَدِ حَقِيْ قِيَمَتِ مِمَّنْ نَمُودِهْ كِهْ نَمُودِ بِسُوِي اَبَا رَاهِمِ نَمُودِهْ وَبِاَبْرَاهِيْمِ نَمُودِهْ وَبِاَبْرَاهِيْمِ نَمُودِهْ وَبِاَبْرَاهِيْمِ نَمُودِهْ  
 وَكِهْ اِيْنِ كِهْ دِهْ رَا زَنْدِهْ كِرْدِ مِ دِيْ كِرْمِيْ اَبِيْ كِنَا هْ طَلَبِ وَبِقَتْلِ سَانِيْدِ وَكِهْ اِيْنِ كِهْ نَمُودِهْ اَبَا رَاهِمِ اَعْتَقَادِ اَن تَمُودِ طَاغِيْ اِيْنِ بُوَدِ كِهْ اَحْيَا بِعَفْوِ سَتِ اَمَاتِ بِقَتْلِ نِيسَتِ  
 كِهْ اَحْيَا اَمَاتِ خَلْقِ حَيَاتِ تَسْتِ اَجْسَادِ اَن خَبَرِ حَضَرَتِ مَادِ مَخْتَارِ اَبَا رَاهِمِ اَسْتِ بِرِ حَضَرِ اَبْرَاهِيْمِ خُودِ تَبْلِسِ كِرْدِ لَاحِرْمِ اَبَا رَاهِمِ بِحَقِّ شَرِ اَتَعَالِ نَمُودِ اَلْاَبْرَاهِيْمِ كِهْ  
 اَبَا رَاهِمِ قَا اَللَّهِ بِرِ سَبِيْكَ خُدَايِ يَا اَنِيْ بِاَلشَّمْسِ مِي اَسُوْ اَقْتَابِ اَبْرَاهِيْمِ اَزْ اَنْقَمِيْ مَحَلِ طُلُوعِ اَوَقَاتِ بِحَقِّ سَرِ سِيَارِ اَزْ اَمِنْ اَلْمَخْرِبِ اِيْ جَانِيْ كِهْ مَحَلِ غُرُوبِ اَسْتِ  
 قِيَمَتِ اَلَّذِيْ بِسُوِي كَرَانِيْدِهْ اَكِهْ كِهْ كَفَرِ كَاوَرَانِ نَمُودِ وَبِحَقِّ اَنْقَطَعِ كِهْ اَللَّهِ كِهْ اَيُّدِيْ خُدَايِ اَهْ نَمَايِدِ بِطَرِيقِ اَحْتِجَا بِاَلْقَوْمِ اَلظُّلُمَاتِ كِهْ رُودِ كَرَانِ

۳۷  
مَقَالِ

او کالذی این سخن مترتب است او نسبت آن اندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آن کسی که موعظی فرمود که بگذشت بروی و هی خدایت و آن دیده  
 افتاده بود و محل عمر و شهاب بر سقما خود یعنی اول سقما ساقط شده بود پس در محار با بران افتاده و این نهایت خرابیت و مشه است که گذر زنده برین  
 خرابی بود که تورت حفظ شد از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس را اسیر گرفته باطل کرده و در محاربت و از قید کفار خلاصی رزانی فر  
 عثر توبه بیت المقدس بود و تفرقه سائر آباد بود و یادیه عینک بود و فرسخی از ایلیا بود پس در این میان اما و خندان میو دار بود و قدس انجیر و چید و مقدار می گورید که در و سارچ بود  
 قرار گرفته انجیری چند خورد و باقی در سله نهاد و انگویرا پیغشته ده پاره بیاشامید و بقیه در خلی برخت و در از گوشه ای که شست پیش رخ و دست و یکدیگر بر دیوار کرده بران می میران  
 می نگریست چون آن پیران نهایت خرابی را دید قال انی می گفتم غریب چگونه و بر چه و چه کرده گزاند هلاک الله این دیر خدا تعالی یعنی چگونه آبادان را و بعد متوجه  
 بعد از خرابی و یا اهل او را بکفایت زنده گرداند بعد از مردن ایشان این بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بکفایت احیای نبود فاما که الله پسین بر اینید او را خدا  
 در وقت این تامل و تفکر مائة عاکه صد سال خرا و نیز بود و شکر بکفایت پسین زنده گردانید او را بهمان کل مصوت که بود آورده اند که حق سبحان او را و طعام و مشرب حار و  
 از نظر خلق پو شانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر ملک شد حق تعالی نو شک راستی را بنگیخت تا ولایت بیت المقدس را در دشتی سال بحال عمارت اول باز آورد  
 و این محراب انجیر پیشه بود آبادان شد پس عیتر را زنده گردانید گفتند او را هنگام چاشتگاه میزند و در اندوخته زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پیش رفته حکم خدا تعالی در قتی که عزیز  
 زنده شد چشم میباید قال که کینت گفت می و اینچا چند قوت که درنگ کردی قال کینت گفت غریب رنگ کردم اینجا تو مکار و ز می چون بگریست که هنوز آفتاب  
 گفت او بعضی یوم یا پاره از روز قال بل کینت گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان برده بلکه رنگ کردی اینجا مائة عاکه صد سال در میان سال مده بودی می را بخود  
 و در گریست اوضاع آن موضع ابر شیخ دیگر یافت تعجب و میفرود دیگر باره با او گفت فانظر پس نیک نگاه کن لای طعامک بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بود  
 و کس ایت و بنگر به شرب یعنی بشیره انگویر که در خلیک میخه بودی که یکسکه به بیخ تغییر کرد آن عصیر و انظر و در نگر لای حمارک بسوی می را از گوشه خود که استخوانها مانده  
 جز استغرق شده انگاه خطاب سید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و در نگر تا گردانیم ترا ایت لیتنا نر نشانه و عبرتی از برای ما کن  
 در حشر جاد و شکند فانظر لای العظام و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که قدرت بی علت کیف کینت ها چگونه او را حرکت میدیم و بعضی ابالا  
 بعضی مرتب می سازیم ثم کسواها پس می پوشانیم مر آن استخوانها را حکما و گوشتی عزیزه در این استخوانها می نگریست ندائی شنید که ای پوست و گوشت را جزا  
 متفرقه جمع شود بقدرت کامله ربانی جمله جزا مجتمع شده بدن صورت او سمت تسویه یافت جان بحیث او در آمده فی الحال حیرت و نفرت زدن گرفت فلما کتابت لک  
 پس ننگام که روشن شد مغزیر آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قال اکلک گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه استه بودم قبل ازین با استدلال  
 و بیان ان الله انکه خدای علی کل شیخ بر همه چیزها از احیاء و امات قدیر است تواناست پس عزیز میان قوم خود آمد و پیران آن قبیله او را بشناختند و گویند که او را  
 شناخت امتحان کردند تا تورت زنده اقلب املا و نوشتند چرا که بخت نصر تبت ایشان را سوخته بود و قد قال انما هو و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم دیت آر پی  
 ای پروردگار من بنمای که بقدرت کامله کیف تنخی الموقنی چگونه زنده میگردانی مردگان را سوال از برای شود کیفیت احیاء فرموده انکه در اصل احیاء را شنیده بود قال  
 گفت خدای او که تو حق من آیتا تو ایمان نیاورده که من زنده می کنم استقامت معنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیاء و امات با نود و گفتی بی  
 الذی می نیست قال بلی گفت ابراهیم بی ایمان آورده ام و کمال قدرت تو را گزیده ام و لکن لیطمین قلبی ولیکن این سوال که من تا بیارم و ساکن شود دل من بجان  
 چگونگی آن در فتوحات کی مذکور است که احیاء متنوع میباشد چنانچه وجود خلق که بعضی کلمه کن موجود شدند و برین را بید و برین را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود  
 آورده و طائفه را بسبب مخلوقات دیگر بوجود ساخته و چون ابراهیم متنوع وجود خلق دیده بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت بودی دیگر است این نیز متنوع میتواند بود  
 و در جهت خود که بنمای احیاء که نام نوع میکند تا چون اعلم آن حاصل شود از این آیه روشن بر تو آورده اند که بلیس تلباب یا میگذشت نظرش در اری افتاد که همان و جانوران دریا و



صحرایک از دپاره می رود و ابلیس با خود گفت خوشام حیل که یافتیم جمعی که نظران سبکساران گران طبع را فریب می دادند که از این اجزای متفرقه از حوصله خود بیرون  
 سماع و امعانی هنگامیکه بچون جمع تواند کرد حق سبحانه و تعالی فرستاده خلیل که بکبار فلان یا شوکتی من ام مکرری گشته است و سرشته زرقی بیت آورده خود  
 که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل می باید و ابلیس متحیر و رسته خود را القا کرد خلیل فرمود که چه محل تحسیر است هماغس که این جزا را از تم عدم بقضای صحافی خود  
 بود قادر است که دیگر پاره از زوایه تفرقه بساحت حمیت سازد مشنوی کوزه گر کوزه را بشکند چون بخوابد باز قائم میکند آنکه کوزه گردان غمت  
 چه عجب گر سازد شکسته است پس ابراهیم زبانی بکشد که الهی من بماند چگونه زنده میکنی تا این طبعی با من ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تام می یابد  
 گفت خدای اگر مشاهده این حال از زوای فخذ پس فرایک اگر کعبه من الظل و چهار عدد از مرغان کبوتر و خرو و مرغ و طاووس و غیر این نیز گفته اند قصه خود  
 پس جمع کن ایشان را الیک بسوی خود یعنی برست گیر و در اشکال مہیات ایشان نیکو تامل کن در قاف و قاف بین هر یک از نظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بگو  
 مشتبه نگردد و یا جمع ساز اجزای ابدان ایشان با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرای ایشان بدست خود نگاهدار مثلاً اجعل پس وضع کن علی کل جبل  
 بر سر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر توانی نهاد چه قسمت اینها بر جمیع جبال متعدد است و این از قبیل ایراد عام است ایراد خاص مخصوص سخن آنست که پاره  
 کوه که نزدیک باشد و توانی بنده و متعلق از مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جز پاره پاره مثلاً اجعل پس بخوان این مرغان بنا به مای ایشان تا اجابت داده  
 یا لیتک سحیاً می آیند بسوی من و مشتاقان شافعی و اعلم ان الله و بدان روی یقین آنکه خدای عز و جل غایت و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی بحکم کلام است  
 میسازد القصة را بشیم غازی که کرد و اجزای او با بعضی نجوم و مدار و عروق و اعصاب عظام و قوام و اجزاء ایشان را پاره پاره با یکدیگر می آمیخت و گویند و بدون بگوشت  
 تا اختلافی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرای ایشان را بدست گرفتند و از او که ای کبوتر و طاووس و مرغ و غیر اینها را با خود بنشیند و بفرمان  
 خدای عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر منقسم گشته ابدان ایشان است شد بسوی سرای خود بر زمین دیدن گرفتند و حکمت در دیدن آن بود که امیخت  
 ابلیس و جمیع و در تر از شبست چه تو هم از آن میشد که مرغان پرنده نه از مرغانند یا تخم یا سیر سید که شاید پاسبان ایشان رست نشده باشد و دیگر آنکه در کباب صحرای  
 مرکبیت مرغی او در وقت دیدن بیشتر است از او که آن در وقت پریدن پس آن بدنهای پیشانی را برایش میزدند و از آنجا پر و از نموده بر سر خود که در دست  
 بود منقل میشدند و در آنوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بجات ابدی نهد که داند باید که قوای بدنی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی میان میزدند  
 ایشان شکسته منقاد فرمانند ایشان را بدایع شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنند باز آیند محققان گفته اند که در ذریع طیار بعد از اشارت چنین  
 که کبوتر را که پیوسته با مردم ستانست بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس که هواره مائل شویست فرج که کبوتر خود را از بند شوی باز رانند و از آنجا که منجم است  
 بقدر آه و صفت حرص و از بگذرد و طاووس که جمیع نیست سر بر دار و دیده است از آرایش نیافرودند که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه اند و از حیث  
 آبر و زندگی سرمدی باید و گویند چهار صفت از طبائع ارکان برده و آدمی بدید آمد و ذریع آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت که بر نتیجه آتش است دوم غیبه  
 شوی که ثمره است تکوین تکاپوی حرص که عادت است چهارم تیرگی مساک که صفت خاکست و حکیم سنائی روح الله و روح بدیعنی شادمانی فرموده مشنوی چار صفت  
 چار طبع برین جمله ابر و دین برین گردن پس بایان عقل و عشق و دلیل زنده کن هر چهار را و خلیل مثل الذین نمونه نفقه کردن آنکسانیکه پیشا بنفوس و اعینه عوض  
 یتفقون بیرون می کنند و صرف نمایند امثالهم خواستهای در فی سبیل الله در راه خدای بر غایبان مجاهدان نزد جمعی همه ابواب البراه خداست بر هر تقدیر  
 نفقه کردن این منافقان کمترین جبهه است همچو مثل جبهه است که در زمین طیب بکارند و آن نه انبتت برویان سبیل هفت خوشه بدان نوع که هفت شعله از صلی  
 منشعب گردد و بر سر هر شعله برشته بود فی کل سبیل که در خوشه میان شجبه مصداق کی را مقصد حاصل آمده باشد و الله فیضیعت خدا سه زیاده میگرداند  
 این مقصد را مقصد نزار و بیشتر است و لیساء و برای هر که خواهد از منافقان بحسب نیت او و الله واسع و خدای بسیار بخشناست که یکی را مقصد



بسیار والله تعلمون و خدای بد آنچه شما میکنید از روی خلاص میریای بصیرت می بیند. بیناست بهر سبب یکی جزا خواهد داد آیات احد که منین بگر  
برای صدقه اهل یا میفرماید که ای صحت میدارد یکی از شما هنوز انکار است یعنی دست ندارد آن تکون که آنکه باشد مراد از اجتهاد بوستانی من تخنیل از  
درختان خرواقا عتکاب و انگور با یعنی باغی مشتعل با شجر که بخیر می میرد و من تخنیل با الا نه من از زیر درختان او جو بهای آب که مرصاحب باغ است  
فهماداران بوستانها من کل الشجرات از همه میوه ها نه همین خرواقا و انگور و تخم صیر آنها بخت تفصیل و کثرت ایشانست و احبابه الکبر و حال آنکه فراسید  
خداوند این باغ را بر من بزرگ سالی و که دُرّ بک و مراد است درین پیری فرزندان ضعیفان و ناتوان معیشت پدر و فرزندان بهارین بوستانها  
فاصلها اخصار همین بوستان سید با گرم گویند گردادی فیله نگار دوران باد تشوی هم چنین باد آتغین با سموم میگویند فاکثر فت پس  
بسخت کن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متوجر و مهموم فرودان این مثل عمل منافق و مرئست که سموم حدال آبی باغ اعمال ایشان که بدان امیدواری دارند  
بهوز و ایشان بهجوه محوم بانند شومی نه کاری که بایند مزی بران و نه مالی که باینند نفعی دران و زایر یا برقی افروخته و بهر کشت اعمالشان سخته کذلک  
همچون بیانیکه در باب صدقه و جهاد کرده شده یسین الله سبحانه می کند خدای که اولی است برای شما نشانه های لطاف احسان خود را که متفکرون  
شاید که شما دران تفکر نایید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید یا کما الذین امنوا الا ای گروه مومنان اتفقوا نفقه کنید در راه خدا من طاعت  
ما کسبتکم از پاکیزه و برگزیده های آنچه کسب میکنید تجارت صنعت و و متما اسخ حجتا و از آنچه بیرون آوریم که من الا کسین برایشان از زمین حن جات شما  
شمره اقلیای نصار بوقت رسیدن شما آنچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان یکدیگر بسج رسول در گوشه نهادند تا فقرای مهاجرین و ان بودندی و فری کی از مال داران دنیا  
دوستیست صاع خرا از ان متاع که هیچ نیزیدی با شکار یا در و در میان خرمای نیکو بخت و کالای غنیمت خود را با آن تنعمای پاکیزه بر ابعث حق تعالی ازین جمله نمی کرد  
و فرمود که از اطیب الصدق و صدقه دهید و لا تيمموا الحیث و قصد کنید چیزهای تباه و ناخوش که از دمارت همت مینه تفتقون از ان چیز نفقه کنید و کسبت  
یاخذنی و حال آنکه نیستید شما فرگیرنده چنان چیز اگر شما دینمند در حقوق شما الا ان تخضعوا فیها مگر آنکه چشم من و خوا بایند در اخذ آن مساله  
و مسامحه کنید و اعلموا ان الله و بدانید که خدای غنی بی نیازیست از کسی تصدق کند بهال خیریت حمید و ستاینده است آنرا که صدقه از مال  
پاکیزه و در الشیطان دیوسر کش یعنی البیس و در تفسیر میگویند که یکی از شیاطین انسان النفس ماره یعد که الفقر و عده میکند شمار فقر و احتیاج یعنی  
میترا ساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی و یا مَسْکُوْنًا بِالْفَحْشَاءِ و میفرماید شمارا به بخل و اساک من صدقات و الله یعد که و خدای  
میدهد شمارا بر صدقه دادن مغفرت آمرزش مینه از خود و مرگنا بان شمارا در عقبی و فضل و دافرونی روزی مکافات بخیر و دنیا و الله و اسبح و صد  
بسیار فضل است بر نفقان خلیل و انا باستحقاق ایشان مرست فضل و مغفرت را یوتی الحکمة میدهد خدای حکمت انفاق من یشاء به هر آنچه  
تا داند که چه بکمی باید داد یا دانی که میان القای حمائی و وسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد و من یثبات  
الحکمة و هر که حکمت او اند فقت او ی خیر اکثیر و پس بر ستمیکه دادند او را نیکوئی بسیار امام ابواللیث فرموده که حق سبحان مال متاع دنیا را اندک  
خوانده که قل متاع الدنيا قليل و دانش اکثرت خیر موصوف ساخته که فقدا و قی خیر اکثیر پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان خیر احوال خود  
نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنرا متاع قلیل و در کلام مرضی علی و در دست که متعسر و ضعیفنا قبیمة الحجاب رفینا و لنا علم و لا اعداء مال  
فان المال یفنی و یفنی و ان العلم باق لا یزال بیت علم او دند باد و یون تقارون و سیم و شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سماک و مایک گس و در نیابند و پند گیرند  
بدین موعظه الا اولی الا کتاب مگر خداوندان عقل صافی و متا اتفقوا و آنچه بیرون کردید ای مومنان من نفقه از نفقه اندک یا بسیار بسط علانیه بطریق  
فرض یا تطوع از روی یا با اخلاص راه خدا یا غیر آن او ذل تر است یا بر خود واجب گردانیدید من نذر از نزد حسین یا غیر معین طاعت یا معصیت فان الله تعالی



پس بر ستمیکه خدای میداند او را و فراموش نمیکند و مَالِ الظَّالِمِينَ نیست مگر از آنکه نفقه بر آن کند یا از حرام صدقه کند و یا از بر عصیت کند یا ندی که در وقت  
 کرده اند و باز ستمند حق انصاف از یاری بهندگان آخرت که عذاب را ایشان باز دارند و انْ تَبْدُو وَالصَّدَقَاتِ الْاَوْفَارُ انکس صدقهای خود را بوقت  
 او کردن قضا هیچ پس نیکو چیز نیست آنچه دیگران ابدان غیبت افتد و برخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی با اهل حق میل کند و کَلَامُ  
 تَحْقُوقِهَا و اگر نه این داری صدقات خود را و تَحْقُوقِهَا الْفَقْرَاءَ و بدید آنرا بدرویشان بخیفه قَهْوَةً خَلِوَةً کَمُوسٍ آن اخفا بهرست مرشرا به آن صدقه  
 از آفت ریا و سمعه در می نماید و در ویش نیز از نیت اخذ و بی ناموسی محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اخفا را عام دارد و در فرض نوافل صحیح است و در زمان حضرت  
 رسالت در اخفا مباحه عظیم داشتند هم در نفقه فرض هم در صدقه تطوع و جمع بر آنند که اخفا متعلق بر نوافلست و در فرض اطهار اولست تا منطنه ترک نكوة  
 کسی نبرد و دیگر دلیل سارعت است بامر حق سبحانه تعالی و سبب غیبت توانگران دیگری شود یا دانی کوة اما در تطوع بهر حال اخفا الهی باشد و از ابرج باشد  
 منقولست که صدقه سر تطوع افضلست از علانیه بهقتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقه سر تطیفی غصب لرب از کمال کرم نیست که در صدقه فرمود اگر اخفا  
 کنید شمار بهتر باشد و یکفر عَمَلُكُمْ و ما دگر اندر اینم از شما آنکه در صدقه فرمود و مخصوص بکفر بخواند یعنی خدای رگزدانند و سَيِّئَاتُكُمْ بعضی از کلمات شما یعنی آنکه غلام  
 نبود و الله بَمَا تَعْمَلُونَ و خدای آنچه میکنید از ابد صدقه و اخفای آن خیر است و با است آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصابت و ضامی که میان ایشان  
 و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سیدان نام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن بر جهنم کار شمرند  
 و چون ثمرت حال حضرت رسالت عرض کردند این آمد که لَيْسَ عَلَيْكَ نِيسَتِ بر تو ای محمد هَلْ هُمْ رَاهِ نُورٍ یهود بهر دیت توفیق بلکه بر تو بهر دیت دعوت  
 و بس وَلَئِنْ اللَّهُ وَلِيكُنْ خَدَمِي بَعْنَايَتِ خود بخدای من گشاده راه میناید بایمان هر که خواهد بر حضرت رسالت فرمود که تصدقوا علی اهل الدیانت اتفاق  
 اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جائزست و مَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال فَلَا تُفْسِدُكُمْ و پس برای نفسها نمی میکند و ثواب آن اجماع بشماست  
 خواه اتفاق علیه کافر باشد و خواه مسلمان بهیت گردید بر پیش آتش سجده و تو او پس چرامی بری ست جود و خورش و به بخشش کبک حمام که روزی  
 در افتد بهائی بام + چو هر گوشه تیر نیاز افگنی + بناگاه بینی که صدی کنی + و مَا تُنْفِقُونَ و نفقه میکنید شما که مومنانید اَلَا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مگر بهر  
 طلب ثواب و خشنودی خدای و بعضی ثواب مده است کما قال الله تعالی و ما ایتیم من کوة تریدون جه الله و مَا تُنْفِقُوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال  
 خود یَقَاتِلُكُمْ تَوْفِیةً فَاَنْ تَمِیْسُوا و آنچه نفقه میکنید برای شما یعنی جزای آن تمامی شما میسرانند و اَنْ تَمِیْسُوا و آنچه نفقه میکنید برای شما یعنی جزای آن تمامی شما میسرانند و اَنْ تَمِیْسُوا  
 بستم چیزی که نمیکند لِفَقْرَاءَ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِیْنَ اَحْصَرُوا و آنکه باز داشته شده اند فی سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای  
 یا در جهاد کَا یَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بواسطه اشتغال بفرایاد و اتمام طاعت ضرر یا سیر کردن فی الارضین در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان  
 در ویشان مجاز بود در قریب چهار صد تن چون عمار یا سر بلال ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه مکینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برد مسکن ایشان شب  
 صفه مسجد پیغمبر بود و در برابر آن حضرت بودند شی سایه التفات بر کس می انداختند و نه بسوال طلب رزق می برداختند و بدین سبب بود و یَحْسِبُ هُوَ  
 اَنْ جَاهِلٌ سَمِی پندارد ایشان را مردان بخیر از حال ایشان اَعْلَیَا که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از  
 خلق تَحْرِیْ هُوَ تَوْشِیْنَا سِیْ اِیْ مُحَمَّدٍ نِیْسِمِ هُوَ بِنِشَانِ علامت ایشان که صدقه اللوست و رزازی بدن خمیدگی پشت و بسیاری اَهْلُ الْاَسْوَءِ  
 انکس سوال نکنند از مردمان بخیری نخواهند از ایشان اِنْ حَاقَ و از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان معصوم اند بتعفف که ترک سوال است و ترک  
 سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که نگاه مردم در سوال نکنند و از رشکاری بازمانند ما اقلع من و السائل و مَا تُنْفِقُوا و آنچه نفقه کنید من خیر  
 از مال خود را برای مصیبت و غیر ایشان مستحقان فَاِنَّ اللَّهَ بِشِیْءِکُمْ خَدَمِ عَلَیْمٌ بدان فاست میداند که بکس میدید و از برای چه میدید اَلَّذِیْنَ



و اوصورت حال اجرائی ایشان بجناب نبوت تا به شت این آیت نازل شد که دست از ربوا بردارید فان کونتم علی ربوا فکونوا  
 پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بجهنگ کردنی من الله و رسولکم از خدا می رسول او حصص فاذنوا و اذنوا من الله و رسولکم یعنی اگر ترک ربوا  
 نکنید آگاه باشید و بدانید که لائق این حرب خدا که آتش است و جبر برب سول که شمشیر است و ان تبتلو و اگر توبه کنید از گرفتار ربوا فکونکم من مشرکین است  
 رعو و من اموالکم سرایمای اموال شما لا تظلمون نه شما ظلم کنید بر دیگران و زیاده از اس المال طلبید و لا تظلمون و نه بر شما ظلم کند و از موی  
 چیزی بکاهد بعد از نزول این آیت نبی عمر و گفتند ما طاعت حرب را و رسول نیست و از سود گذشته بسپاریم راضی شدند و بنویسند از غایت تنگدستی تا دراک شما  
 ملت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از اممال و تاجیل یا میکردند آیت آمد که فان کان و اگر واقع باشد غریم ذو و حصره خدا و شری  
 و مفلس یعنی غریم تنگ دست و مفلس باشد فقه نظر پس حکم آن ملت و دستدالی میسر است تا وقت تو انگری آسانی و ان تصدقوا و اگر صدقه دهید  
 بقصد ر مفلس حین کما بهرست مشرکین کما تعلمون اگر دانید شما که آنچه خدای یفرمایند بضرر صلاح و در جهل و شغل انجاح جاود است  
 و اتقوا ایقوما و ترسید از عذاب نری که بهر شما توجهتون فییه باز گردیده شوید در آن روز و الی الله بحساب ای یا خدای که مقرر کرده است از ثواب و عتاب  
 تفرقوا فی پس تمام داده شود کل نفس به نفسی اما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک بد و هم لا یظلمون و ایشان یعنی باز گردیدگان بگو  
 ستم کرده نشوند یا ایها الذین امنوا ای جماعت گردیدگان اذا اتد اینک چون معامله کنید با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقید بنید از عقود شرعی  
 که بدل در آن باشد الی اجل مسمی تا وقت نام برده و معلوم بقویت سنین و شهر فاکتوبه و پس بنویسید آنرا در محیفه که مشتمل باشد بر صف معامله  
 و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت جمیع بدان کنید و لیکن تب و باید که بنویسید آن و شقیه ابنت کما در میان شما کاتب نویسنده یا العدل  
 باد و راستی یعنی کم و زیاده نکند و راجل مال و کاتب باید که سر بر نزنند کاتب هیچ نویسنده تنگ کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتاب بقول بعضی  
 فرض کفایتست بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله و لا یضار کاتب گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که باین  
 کاتب چون التماس کند آن یکتب آنکه بنویسد و شقیه معامله را کما علمته الله همچنانچه بیان نماید و را خدای یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شد  
 فلیکتب پس باید که بنویسد و لیکن تب و باید که املا کند کاتب الذی علیک الحق آنکسی که برویت دین و زبان خود اقرار کند و لیکن تب الله و باید  
 که برسد املا کننده از خدای ربکه هر روز کار است و لا یحس و کم کنند در وقت اقرار صیغه شکیانه از آن حق که بروست چیزی افان کان  
 پس اگر باشد الذی علیک الحق آنکسی که بروست حق یعنی بر ذمه اوست سقیه جاهلی بیوقوف یعنی با نفی غیر شید چون مجانین و مردم مبسوت  
 او ضعیف یا عاجز یا ناتوان چون کودکی خرد یا پیری نیک سیده او که لا یستطیع یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند ان یشمل هو آنکه املا کند  
 او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه آنکه مرض لکنست در زبانش بدید یا آنکه بدان لغت که متعارف قومست گویا بنود فلیکتب پس باید که  
 اطای آن حق کند و لیکن تب و لی کی ازینها که گذشت یعنی متولی املا و آن قیمست مطلق و مجنون را وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که در اقرار کند  
 یا العدل و راستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند و استشهد و آگاه گیرید بر معامله خود شهادتین دو گواه من و جاکم و از دران یعنی سیدان  
 بالغ از ادیان که یکدیگر ناپس اگر این دو گواه نباشند رجلیان دوم در معنی اتفاق نیفتد که دومر گواه شوند فسهل پس بگوید و اتمی آتی و دوزن گواه  
 شوند و شهادت زمان بمراد در بکارت و ولادت و عیوب نسای در موضع مستور سمعست بامردان در حد و قصاص مطلقا سمع نیست و در غیر آن  
 از حقوق مالی غیر مالی چون نکاح و طلاق و حاق و وکالت و وصیت اشال آن مقبولست و گواه باید گرفت معین عمر خنون از ان کسانیکه پسندید و باید  
 من الشهداء اگر گواهان برین میکنند عدل اعتبار عدد و از ابرترین یعنی دوزن برای آن باید آن قضیل تا چون اموش کند احد آنها کی از ان دوزن جمله را



که بران گواه بوده گفتند پس باید که ما و دیگران از ایشان آن دیگری چون بخت غلبه یست نسیان برادره نسیان غلبت بران  
 باید که بتذکر یکی نسیان دیگری اهل کرد و کلا یا بک الشهداء و باید که سر باز زنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن لذا ما دعوای چون خوانده شوند  
 برای ادای یا تحمل آن و کلا تسکو و اول شهود آن نکت بوه از آنکه نویسد حق را صغیرا در حال تکیه خرد باشد آن حق او کیلدا یا بزرگ یعنی آنکه  
 از بنویسد الی آجله تا مدتیکه او مقرر شده با قرار مدیون ذلکم و این کتابت شما اقسط راست ترست عند الله نزدیک خدا می و احق و صواب تر  
 للشهادة مگر او بی ادون چه کتابت کشم و است و ادنی و نزدیک ترست کتابت الا تری تا بگو آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن تعیین شود  
 حق چون جمع نماید بکتاب الا ان نکون مگر آنکه باشد معامله تجارت خاصه باز رگانی بحضور تدعی و قضا بیکدیگر که میگردانید آنرا یکدیگر یعنی معامله است  
 است نقد نقد فلیس علیکم جناح تا پس نیست بر شما گناهی الا نکت بوه ها آنکه نویسد از او آتشید و او گواه گیرید لذا تا بیکدیگر نه چون خرید و فروخت کنید  
 بنقد و حکم این آیت نسوخت آیت فان امر بعضکم بعضا لایة و لا یضار کاتب و باید که سر رسانیده نشود نویسنده یعنی او را با کراه و اجبار کتابت نفرماید  
 و لا یضار کاتب و نه گواه را ضرر رسانند قبول شهادت چون مانعی داشته باشند این معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجبور باشد پس اگر معلوم اعتبار  
 منطوقش آنست که باید که کاتب زنجاند کسی او وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت معترز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی نمیشد  
 بوقت طلبیدن و باز نگردد و قان تفعلوا و اگر کنید ای معاملان اینها که نمی کردم از اضرار کاتب شنید فانه فسوق یکم و پس آن فعل منکمی گفته مافرا  
 باشد لا حق بشما و اتقوا الله همه شما بترسید از خدای و فرمان او را خلاف کنید و یعلمکم الله و می آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را  
 و الله یکل شیء و خدای همه چیز را علیکم و بهت و ان کفکروا اگر باشید شما علی سقر سفری علی اینها یعنی فیست و کفر تجد و اکتب و نیاید  
 کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود و فی هک مقبول حدیث پس وثیقه باشد که وای قبض کرده شده یعنی فرستاده  
 فان آمن پس اگر این دارد و بعضکم بعضا مرضی از شما مرضی را و دل از خیانت و جمع دارد و فلیتقوا الذی او تثنین پس باید که ادا کند آنکس که این  
 داشته شده است یعنی مدیون احاکمته و ام او را و کار حق کند و لیتقوا الله و باید که ترس از خدای دینه یعنی پروردگار او و در امانت نکند و لا نکتموا  
 الشهاقة و پوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائر است و من یکتمها و هر که پوشید گواهی افانه ان شکر قلبه و پس رستیکه بزمند و گناهان  
 دل و در امانت انتم بقلب غلبه تمامست بر و عید ربانی مرا کتم شهادت را چه جراتم قلبی سخت تر و غلیظ ترست از اتمام متعلقه اعضا ظاهر و الله بما تعملون  
 و خدای آنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن حلیه و انماست لله ما فی السموات و خدای است آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اورست  
 عوالم و حایه که استار غیوب بواطن صفات اند و ما فی الارض و آنچه در زمین هست از ارکان موالید یا اوراست عوالم جسمانی که طوایر سماوی و انفعال  
 کان مجتد و او اگر کار کنید ما فی أنفسکم آنچه در نفس شماست از عزائم و نیات او تحققوا یا پنهان دارید آنرا ایحیایسبکم و الله شمار می کند  
 خدای شمار را بدان چیز یا خبر دهد شمار از ان تا داند که دانی شما را مطلع بر سر راست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند  
 از قصه زبان که با اعضا و اندیشه دل فیخفره لیسئاء پس بنا مزد بعد از ان احصا مرا نکس که خواهد بفضل و یحذیب من یکشفه و عذاب کند هر که را  
 خواهد بعدل خود و الله حکم کل شیء و خدای همه چیز از عفران تعذیب قذیر و انماست بعضی برانند که این آیت بآیت لایکلف الله نفسا  
 الا وسعها بنسخت و جمعی گویند حکمست زیرا که قول اصغر نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض نشود نه بر اخبار و این آیت خبرست پس نسخ نشود  
 و نزول آیت لایکلف الله بعد ازین برای آنست تا داند که مواخذه و خطر نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام  
 التامل و مضمون آن تا نگشته بی طاعت شدند از صدیق و فاروق و معاوی بن حیل و بعضی از اصحاب انصار رضی الله عنهم جمیع اتفاق نمود که بکار



این آیت را بدی دانند و ناسخ آیت محاسبانند و بقول دیگر یکی است مراد استیلاى شیطان است بواسطه غلبه شتمات بر نفس یا شتمات اعدا بر بند را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته اند ملاطقه لنا بفرغیدن قدم است از صراط مستقیم و اخف عتقا و قف و عقوبت در گذار از مخطا با و فراموشیهای ما کما انحراف کنا و قف و بیامزگنا مان را و آثار حصنا و قف و بختن بما بقبول طاعتها ما آنت مؤمننا کو کار ساز و یاری دهنده مائی فاحصنا پس باری ما را و منظر گردان علی القو و الکفرین ○ برگزیده کافران آمده اند که چون معاذ بن جبل فراین سوره اختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت پناه این حدیث معراج می گفتند ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه تعالی اجابت میفرمود

## سورة آل عمران مدنیة و هی مائتا ایه

بسم الله الرحمن الرحیم ○

بسم

الفتح مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارتی بالآی میم حق است و لام بقای کریم او و میم بحبت قدیم او یعنی برکت آلائی او در دنیا همه علی العموم شامل است و نعمت تقای او در برای عقیقی باب خصوص اصل فیض بحبت بی انتهای او در هر دو جهان اخص خاص حاصل الله خداست سزاوارتر است لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سحق عبادت هر کس از انبی زنده که حیات هر زنده از دست القیوم ○ پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری بخران بدیده آمده میخواهند که با حضرت سالت در باب عیسی منظره بکنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان با سلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما خاشعین اسلام بر دوش و حلقه بین آسمی و گوش داریم حضرت جواب داد که شمار این نسبت من فرزند بختان نیست از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پس را نیست پس پدر او کیست سول فرمود که در دنیا ما و شما فخر خدای را نیست و خود میدانید که عیسی شریعت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصون نیست و دیگر خود میگویند که عیسی اکل و شرب داشت و رفیق و آیدن و خواب بیداری نیز بدو نسبت می کنید و حق انزین همه مقدس منزله است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نوح ترسایان با در الوهیت عیسی و تارة در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره فکر الوهیت حق و حیات و قیمیت و نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نزل فرمود خداوند علیک الکتب بر تو قرآن یا بالحق برستی در اخبار و درستی در دلالات مصلد قادر حالیکه موافق است این کتاب باین یکدسته مران کتاب بار که پیش از وی بوده و آن محافظت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و آنزل التوراة و الانجیل و وفرو فرستاد توریت و انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی تلکاس اده نماینده منخی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت سومی اشد مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری سانچ نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود و آنزل الفرقان و وفرو فرستاده کتابهای دیگر که جدا کننده میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که قرآن معجز نیست که مقدار آنرا کتب بود و دعوی صادق و کاذب آن تمیز میشود ان الذین کفرو فابتریکه اکسانیکه گویند باینکه الله بنشانهای قدرت آسمی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ابتداء لهم حد اب شدید مرا ایشان است خدای سخت یعنی پیوسته و الله عز و جل و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار ذوات تقا و خداوند عقاب غضب ایشان ان الله بدمتیکه خدا لا یخفی علیک شیء یوشید و نیما ند بر چیزی از کائنات فی الاکرمض و لا فی السماء و در زمین و نه در آسمان بلکه علم آسمی محیط است بر جمیع معلومات و موجودات علم عیسی بعضی از مضیبات حاصل بوده و آن نیز تعلیم حق بود پس بچنان علم خاص استدلال توان شد بر بوبیت او حق آخندای که علم او محیط است



















حاجان نیکو دی بود از اولاد سلیمان زنی اشت حنانه نام که خواهر او در کجای بود وقتی به بیت المقدس سیده بود و حالت توجه عبادت اینجور خوشی داشت و در غایتش گذشت که چه بودی که مراد فرزندش بودی و آنجا فرستادی چون آن بستان شد زکر و او را محرر کرد و لذت برای خدا می چوین او دخترش و عمناک شد حق تعالی شکرش کرد و او را به فرمود و فرمود که مریم بود و چون قبول فرمود نیست که حق از حکایت او مفر ما یلذذ قالنا فمات عمنان یا دکن امی محمد چون گفت بن عمر بن عثمان بن ثمان که منبت فافوز بود و قتیله حامله شد و بیاتی نذر دشت اسی پروردگار من بدستیکه نذر کردم که مافی بطنی برای تو انچه در شکم منست فخرجک از او کرده شده از قید تعلقات دنیا نماند ترا پرست و خدمت مسجد تو کند و در آن مان خدمت مسجد قدس بزرگ میباشند و فرزندان ابرامی آن کارند و میگردند و شریعت ایشان بر فرزندان انبیاء و اولاد حقین نذر با فریضه بود و بعد از نذر نه شوهر او عمران گفت و یکسال من حیست که کردی شاید که در شکم تو دتر باشد و خدمت مسجد انشا بیزبان من جاری شود که فقیه کل مینی پس قبول کن خدایا از من انچه نذر کردم انک انت السیلم به و تنیکه تو شغوانی سخنی که در بابت گفتم الحکیم و دانانی بقصد من و مرین نکر که خبر رضای تو نخواستم قلنا و صفتها پس اننگام که نهاد بار خود را نمیدانید بحسنه است یا نذیر و قالت گفت بر عیال حتمار و تحمید بیت اتی و صفتها آبی پروردگار من بدستیکه من تمام آن را انشی مؤمنزاده و الله اعلم و خدایا تا ترست بنا و صفتها با انچه با بنادم حفظت بخواند یعنی خدایا تا تر بود و انچه حتمه وضع کرد و بقرات که انچه مقول قول حتمه است و بقرات حفظت ستانف من قول الله تعالی و لیکن الذکر گفت حتمه نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنه سید کانه انشی همچون زنداده که من داده و لانی سید کانه و بدستیکه من تمام او را من سید و معنی این لفظ بزرگان ایشان است الله است یعنی کنیز که خدای و لانی عین کاهایک و بدستیکه من در پناه می ورم او را بخت تو و ذریتها و فرزندان را من الشیطان الرجیم از سوسه دیومکرش انده شده یا از من برکت دعای حتمه بر روزگار مریم و عیسی رسیده از من شیطان محفوظ و محروس ماند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت آن فرزند فریاد بر کشد از من شیطان لا یمرح و لیس او که از من صورت محروس دند فتنها کاهای پس پذیرفت مریم را ربه کاه او را قبول حسن به پذیرفتن نیکو بخت خانه و انکته کاه و بر ویانید او را یعنی شوهر نام و نیکاکا حسنا نام نشود و نانی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و سعادت و معرفت که چون بنه سالگی رسید بانواع عبادت بر عباد جبار غالب و گویند پرورش حسن تخلق او بود با خلق ربانی القصد ما در او بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سندن و احبار گفت خدواد و کم نزه النذیر ففرغوا لیرید این نذر کرده شده را که ازان خدایت بزرگان قبول دی غمت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد و قتیله فرعه دند بران قله ما می را که بدان کتابت توست میکرد و بدکنار نهاردن برده و رجوی آبا فکند و بشرط انکه قلم کس بر سر آب آید پرورش مریم بد و متعلق باشد القصد قلم که بر روی آب اند و کفالت مریم بزرگ را مقرر شده و گفته کاه که کیه و فراسه و حق تعالی مریم را بزرگ و زکریا و او را بخانه برده جهت ارضاع او دایم مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت او را مسجد آورده و فرقه که جز بربان صعود بران میباشند برای او ترتیب داده و هرگاه که زکریا از قصد حال او فارغ شدی و در غرقه بقیل حکم بسته کلید را خود شتی و در حفاظت معرست و باقصی لغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات حوال و لایح گشت کلمات داخل علیه کاه نگاه که در آمدی بر مریم که کیتا الی الخ باب ذکر لغرفه که مریم آنجا میبود و وجد عین کاه در کاه میافت نزد یک و روزی که آن هجوه تابستانی بود و در آن و محصول استانی و فصل تابستانی زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قال لعنیم گفت ای مریم آتی که هدا از کجاست ترا این میوه در غیبت وقت اوقالت هو من عند الله گفت مریم این بزق که می بینی از نزدیک است ان الله یزکری من یشاء بدستیکه خدای وزی سید بر سر انچه ابوعلی حسنا کیه بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مزوق هدا انک در انوقت که زکریا تازده دید و غیره گام طمعش افتاد با وجود کبر سن او جو فرزندش را پس ما انچه عاده کیه کیتا که بنه بخانه زکریا پروردگار خود را قال لب هب لی گفت ای آفریدگار من بخشش مرا منک انک ذریه طیبه از نزدیک فرزندش را که ان لا یس له انک سید الله عا به دستیکه تو از گرم شنوده دعای یعنی حاجت کننده آنی فنادته الملیکه پس اگر دند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بحجت تعظیم او را بطریق



این فرزند بامدادان از وقتیکه کامل باشد یعنی دومی کلام او در معجزه بود در کلمات دعوت و من الصلحین و از انبیا می آید است قانت است گفت مریم از روی استغفار یا  
 بطریق استعظام که می بردگار من کنی بگوئی از کجا و بر چه وجه باشد یعنی و کلام فرزند می و کم یستسین میسر که در حال آنکه در آنس که هست هیچ بشری این خارج است از عادت  
 که بی شوبه از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبریل همین حال که تو هستی بی ساسی بی الله میخلق میسکاه و خدا می آفریند آنچه می خواهد  
 لاذ اقصی اقصی چون خدای حکم کند کاری افا تمنا یقول که پس عزیز نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم است کنی فیکون و باش پس برین شد گفته اند  
 لفظ کن اخبار است از سرعت تکون اشیا بگویند و یعنی نیست کردن خلق بر و ثواب نیست چنانچه قادر است بخلق اشیا با سبب و او همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا  
 بی سبب و ماده بلیت آنکه از وی بدید گشت سبب بی سبب بدید نش چو بخت قدرتی را که جز نیست در آن هست ازین نوع کار با آسان و یعلیه الکتاب  
 و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن چون صحف شینث و ابراهیم و جز آن و الحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است و التوراة  
 و الانجیل و تعلیم دهند او را تورات و انجیل تخصیص آن از کتب منزلت جهت تفصیل است و در سوره که در اندازد او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل که  
 بسوی فرزندان یعقوب پس سخن بدید عیسی ایشان آتی قد جئتکم با آنکه سخن تحقیق آمده ام بشما بایه من زیکم و بعلا متی از نزد پروردگار شما و آن علامت  
 گواه رسالت نیست و مراد از آیت نیست نه فرزند را که پنج آیت ذکر میکند اول آتی اخلق لکم من الطین بدستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما  
 از گل که هیئت الطین مانند شکل مرغی فافتح فید پس میدم نفس و در آن مرغ از گل ساخته فیکون طینا پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده  
 پس و از کشته یادین الله به بام خدای یا بشیت او گویند شکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر سوت گرفته نفس و میدید بقدرت ربانی طیران آواز میکرد  
 و میان زمین و آسمان پرواز می نمود و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین افتاد علامت هم و آب و آیه که گفته و بر می میگردد و نم بانیگا  
 مادر را و از علت او علامت سوم و آیه که بر ص و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض و علامت چهارم و آیه که میگوئی و زنده میکنم و کار را  
 یادین الله بفراغ خلقی که این کلمه برای فتح تو هم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بند و نفس بر آنند که عیسی چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان  
 سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم و آیه که میگوئی و خبر میدهم شما را بایه من انا کلون با آنچه شما میخورید و مانند شخص و ن  
 و آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای شما میشود آنست که در مکتب با کودکان گفستی که آباء و اعمات شما افلان طعام خورده اند و برایشی افلان چیز اند  
 و ایشان بخانه آمدند می کیفیت ماکولات و منخرات باز گفتندی ان فی ذلک بدستیکه درین پنج معجزه کایه که هر آینه علامت نیست مر شما را و دلالت  
 بر صدق مدعای من ان کنتم مؤمنین و اگر هستی شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم مقصد و گاه آمده ام  
 بشما باور دارند که سابقین یدعی مرا آنچه را که پیش از من بوده من التوراة که آن کتاب موسی است و من تقریر کننده شبانات آنم و الانجیل که که و دیگر  
 برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعضی از آنهایی که در شریعت موسی حرام کرده شده بود بر شما چون شحم غنم و بقر و بعضی مرغیان  
 و ماهیان و تخم پرور شبیه بر دام و جثه که آمده ام بشما بایه من زیکم و بشارتی از پروردگار شما مراد معجزات و علامت است و آیه و آیت بلفظ  
 واحد تنبیه است بر آنکه هر در دلالت حکم یک آیت دارند فاتقوا الله پس بترسید از خدای رحمتی که گفت امر من و اطیعوا من امر من و اطیعوا امر من و اطیعوا امر من و اطیعوا امر من  
 دعوت حق ان الله ربی به تحقیق که خدای پروردگار من و سر بگو و آفریدگار شما است فاعبدوه و پس بترسید او را لهذا امر و اطیعوا امر من و اطیعوا امر من و اطیعوا امر من و اطیعوا امر من  
 اینست که است و رساننده بمنزل مقصود فکما احسن عیسی پس آن گام که دریافت عیسی منکم الکف من از یهود که که دلالت کرد بر کفر ایشان آن  
 اجتماع بود در مشاورت بر قتل می چون عیسی آغاز دعوت کرد در حدودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و برب و بیا  
 میل جماعتی میادان دید که ای میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیاید تا بتل ازین میادی پیش گیریم گفتند آن که ام است فرمود که بیاید تا و ام تو بی تو جید













هر که وفا کند عهدی که خدای یاور بسته در تورات یا دایمانت در کتب و انقی و پیریز و در باب حلال حرام قیاق الله پس بدستی که خدای یحییٰ  
 الْمُتَّقِينَ دوست میدارد و پیریز گاران الذین بدستی آنگاه که یشترون میفرشند و بدل میکنند بعهده الله عهدی که با خدای  
 بسته اند و آن ایمانست به محمد و آئین آنها و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی تغییر آن میخورند شتمنا قلیلا بهای اند که آن ها  
 چند و گوی چند که با این ده که از کعب بن اشرف متنازه اند و غت پیغمبر تحریف کرده بدین افترا پیش عوام سوگند خورده اولیای آن عهد شکنان  
 و سوگند دروغ خورندگان لا خلاق که صریح نصیحتی نیست در ایشان و لا فی الاصل و در انسانی از ثواب خدای و لا یحکمهم الله و سخن گوید خدا  
 با ایشان سخن که بدان خوشدل گرد و لا یظلمهم و بنظر رحمت بر ایشان نگر و یوم القیامه روز ستیزه و کاذب گویی و و پاک سازد ایشان از  
 لوث گناه و یوم القیامه و مرایشان باشد غدا بیکه الم آن منقطع گردد و و لا یمنعهم کفر بقاء و بدستیکه از جهنم بر آید و می هستند چون  
 کعب بن ابی اسرفی که از روی ناماستی یقولون الیستهم می بچاندند نمای خود را با الکتب بخواند کتابی که نوشته و برافته اجار ایشانست آن فقرت  
 بلغت عبری می خوانند لیسبوه تا شما پندارید که نچایشان بخوانند من الکتب از تورات است و ما هو من الکتب و حال تکفیرت از تورات  
 و یقولون و میگویند هو من عند الله آن محرف و فقری از نزد خدایت و ما هو من عند الله و نیست آن از نزدیک خدای یقولون علی الله  
 الکتب و میگویند بر خدای دروغ که غیبه سخن او را سخن او میدانند و هو یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف بود  
 ذکر افترا را نصاری میکنند که در حق عیسی می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس و قول ایشان ایضا میگوید که ماکان  
 لیسیر هرگز نبود و نباشد نیست و سرور آفریده الینی عیسی ان یقول یتیه الله الکتب بآنکه بر خدای او را انجیل و احکام و فهم آن بفصل امور و قضیه  
 نبوت و الشیخ و پیغمبری شوق یقول للناس پس آکس گوید مراست خود را که کو نوا عباد الی باشد شما بندگان یا پستندگان من من حوز الله  
 جز از خدای و لیکن کوی نوا و لیکن گوید که باشد در پیشین را متانی دین و استواران در و شس بمانگند بسبب آنکه باشد شما که از روی خلاصه تعلیقات  
 الکتب بیا سوزید و دیگران اکتبای که از حق فرود آمده است و یحاکمکنتم و تذرسون و بآنکه باشد شما که پیوسته بخوانید و دست کنید کتاب را  
 از معنی آیت چنان مفهوم میشود که بانی آنست که علم را پرتوین بدافاده استفاده و آنکه محمد بن حنیفه در روز دفن عبداللہ بن عباس فرموده که مات الیوم بان  
 نه بالامه مؤید این قبیلست و بزبان اهل معرفت بانیان مجروحانند که خدمت بر سر کوفین ده اند و انکال تو کل بغیر حق ملقت نامشده چهار تکبیر صفات نفیس  
 فریبده کرده و روی تو جاز خود ترافته و بدست آورده بیت ریخته باران فان از سحاب بکرمت + شسته نفخ غریب غیر از صفی پندارشان و و طائف  
 قشیر بر آورده که بانیان و انایان باشند بخدای بر باران راه خدای تم باشد و فانی اناسوی شده شوند ایشان از حق گفتن ایشان سخن مصرع باور کنند پندارند  
 و لایا مس که و نمی نروان که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شماران یخذوا الملائکه آنکه فرا گیرید فرشتگان اوالقیین اذ با با و پیغمبران اعدایان  
 تخصیص ملک نبی حجت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پستیدند و یهود و نصاری پیغمبران که عیسی عزیر اند ایا مس که و لایا لکفر ایا میفرمایند آن  
 پیغمبر شمارا پیشوایان حق و شرک آوردن بعد اذ انتم فمسلمون بعد از آنکه ستمید شمار کردن نهادگان مردین سلام ادا و اذ اخذ الله و یادی  
 ای محمد چون فرا گرفت خدای میثاقی التبتین ایمان عهد پیغمبر را و امم در اخذ میثاق تابع انبیاء و این میثاق عظمتست که حق سبحانه از پیغمبر  
 فراموشد که شما و احم شما ایمان آرید به محمد و مضمون میثاق چنین است که کما اتیکم هر چه بدیم شمارا حق کتبی حکمیه از کتاب منزل و فهم آن شمر  
 جاء کم رسول پس بیاید شما فرستاده از نزد من آن محمد است مصلی فی لیسامعکم باور دارنده هر چه بگوید که با شماست از کتاب حکمت و کلام و من  
 به هر آنکه ایمان آرید بوی و لکنتم و یار کی کنید و رایتن خود اگر در میان شما آید و الا باطهار صفات و نعوت او و امم خود را بباران فرستید قال گفت خدا و انبیاء را









و ادو و ثلثه اهل اسلام میگویند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میبلید در دین اسلام و انکه شما گویا انید بر آنکه راه راست و یمنی پندیده  
 اسلام است و در صحبت برابریم و بقول خدا تعالی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا آلَ إِبْرَاهِيمَ أَوْلِيَاءَ** از آنچه شما میکنید یا ای کسانی که  
 ایمان آورده اید خطاب جماعت انصار است میگوید **لَنْ تَطْلُقُوا قَرِيبًا** اگر شما فرمان برید که هر چه را که از آل ابراهیم از خود جدا کنید  
 قیس و اصحاب و یمنین و کجی باز گردانند شمار بعد از اجتماع انکه پس ایمان شما کفرین است و اگر ویدگان یعنی اگر متابعت شماست تبعان او کنید  
 شمار امر سازند و این جمع و حق و حسد بود و پسته عیبی و بدگوئی مسلمانان که میخواستی که سنگ تفرقه در جمع بکشان انصار اندازد و ایشان و یمنین  
 اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حربه قتال دائم و قائم بودی چون مسلمان شدند آن خصوصیت بود و اتحاد و مصلحت شد شمار پس روی حسد  
 تدبیر و الیخت که همان عداوت میان آن و فریق تازه گرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاس که عربی عظیم بود بین القبطین  
 سخنی در میان افکند و قصیده که در آن ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند آن قصه چون ذکر آن محارب در میان آن دو ابیات قصیده مباح خزرجیان  
 رسید از غایت آشفتنگی ایشان نیز زبان بهجای او گشود و دوا و سیان تحمل نکرده آغاز بست خزرجیان که نند کار از مجادله بکشد و دلیران طیفین مضامین  
 و میدان محارب به بیارفتند و اتحاد و پیوند و تنبذ کردن کرده غبار از سر کمره بجایارنگی گفتند مقتوی از یک جانب گردی رزم پرواز و از دیگر سوی جمعی درنگ تاز  
 در افتادند همچون شیر غران بگرنه و نیزه و شمشیر بران و فی الحال جزئل بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم بمعبره ایشان آمده در میان موصف قرار گرفت و فرمود  
 که با وجود آنکه من در میان شما ایمه اجمعه رسوم جاهلیت را دیدم پس آنکه خدایتعالی شما را با اسلام گرامی ساخته طریق دینداری فرمود میگذارد بشنوی که خدایتعالی چه میفرماید  
 پس این آیتها را ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحمان بر خنجر و دافعت نیزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فریاد میزدی بر من از ایمان کفر  
 باز میگردد و حق تعالی با ایشان سخن چه خطا میکنند و کیفیت نگه میروند و چگونه کافر میشوند و آنچه بدستشان و حال آنست که شما تید که خوانده میشود علیکم ایها الله  
 بر شما قرآن **أَوْفَيْكُمْ دَسْوَكُهُ** و در میان شما هست سول **وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللهِ** و هر که چنگ زند بدین امی یا کتاب **فَقَدْ هَدَى** پس بدینستیکه که  
 نموده شود لای صراط مستقیم بسوی اهست یا ایها الذین آمنوا ای گروه که ویدگان **اتَّقُوا الله** بر رسید از خدای حق تقیت چنانچه سزای  
 ترسیدست نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه تقوی بران چه که حق آن باشد بچکس نمیتواند بود پس عنایت آتی را این شققت ازین است رفع فرموده و نسخ  
 این آیت فرستاد که **فَاتَّقُوا الله** استطعتم بریز گاری کنید با تقدیر که قدر شماست و لا تقوی حق و میریزد **وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** مگر انکه شما مسلمانان  
 باشید لفظ نهی بر موت واقع شده امانی تحقیقت امرست باقامت اسلام با بر مسلمانان **يُحِبُّوا** و چنگ زند بدین امی انصار **يُحِبُّوا** که چنانچه سزای  
 جمیعاً همه شما بقول بعضی علما جلال شد اینجا و آنست یا موانعت حضرت پیغمبر امر میکنند که همه جمع باشید و اعتصام بذیل متابعت سیدنا نام علیه السلام چنانکه بطریق  
 جنگ اتباع آنحضرت نمیدانند راه مقصد اصلی توان بودند بطول حقیقی توان رسید با معی حاکم بی متابعت سید رسول هرگز کسی بمنزل مقصوده نیافت و از پیج رسو  
 هیچ در می نمیدهند و آنرا که از ستانه او روی دل تباقت **وَلَا تَقْرَأُوا** و پرانده شوید از خدمت می **وَأَذْكُرُوا** و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمت  
 خدای که بر شما افاضت کرده و آن اسلامست قرآن جهت پیغمبر سیده ایشان **إِذْ كُنْتُمْ أَهْلًا** از یاد و در یکدیگر بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید **فَأَلْفَ بَنِي**  
 پیوندها و بنین **فَأَلْفَ بَنِي** میان ایامی شما برکت اسلام و مینت خواجا نام **فَأَصْحَابُكُمْ** گشتید شما بمنعمت **أَخْوَانًا** بر محبت شما برادران یکدیگر و گشتید و بودید شما  
 بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حقیر که بر کناره مغالکی **مِنَ التَّكَاثُرِ** از آنش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن اگر مرگ شمار ابران حال ریافتی بر آینه دوزخ میفرستید  
**فَأَلْفَ بَنِي** که پیش از این از آن خدای از آن آتش گذشت که هیچکس بیان کرد حال شمار از لغت قدیمی **الْفَتْ** مجد و یقین الله میان میکند خدای در و  
 میگردانند **أَلْفَ بَنِي** بل شایسته دلالت حدایت خود **أَلْفَ بَنِي** و آن **أَلْفَ بَنِي** باشد که شایسته ماند بر طریق هدایت **وَلَا يَكُنْ** میگویند و بر آینه باید که باشد از شما امت

ج



گروهی ایشان یَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکی و اینی برین اسلام یا با تلافی مومنان بایکدیگر و جمعی بر آنند که این داعیان مؤمنانند که خلق را بعبادت  
 خدای میخوانند و یَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به نیکی و یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر و معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشند و منکر  
 آنکه مخالف قرآن حدیث بود و نزد محققان معروف مذمت محقق و منکر محبت نفس اولیایک و اگر وی که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکر اند هم المُنْكَرُونَ  
 ایشان منکرانند و لا یُفْعَلُ و با شهادت مسلمانان کالدین تَفْعَلُ قُوا مانند آنکه متفرق شدند بعد از او چون یهود نصاری که در میان هسریک ستر قضا  
 پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موثرکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و مار یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر و اَحْتَلَفُوا و اختلاف کردند در حق یهود  
 بعد از پانصد سال از موت موسی و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی تا سان و این اختلاف ایشان بود و من بعد مَجْلَه سَهْم البینت از اینک آمده بود  
 بدیشان جتهای و شن در کتب ایشان و اَوَّلَیْکَ و آن پرانندگان مخالفان کَهْم عَذَاب عَظِیْمٌ ایشان است عذاب بزرگ یَقُومُ بَبَیْضٍ و جَوْع  
 در آن و زیکه سفید و روشن گردد و یساول و تَسْوَدُّ و جَوْع و سیاه گردد و در یساول و تَسْوَدُّ و جَوْع و سیاه گردد و در یساول و تَسْوَدُّ و جَوْع و سیاه گردد و در یساول و تَسْوَدُّ و جَوْع و سیاه گردد  
 بفرماید تا از روی تو بیخ با ایشان گویند اَکْفَرُ کَفْرُکُمْ بَعْدَ اَیْمَانِکُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب که پس از ایمان به پیغمبر کافر گشتند یا منافقان  
 که بزبان اقارب و بل کنار میکردند یا کافران که در روز میثاق بر بوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مردان که بعد از استعلاء بسعادت ایمان گرفتار  
 شقاوت و خذلان گشتند واضح آنست که خواج و در فوض بعد از تسکین سنت در ورطه بدعت افتادند قَدْ قُوا الْعَذَاب پس چشید عذاب و فرخ یا کُفْرْتُمْ  
 کُفْرْتُمْ و با آنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید و اَمَّا الَّذِینَ اَبْیَضْتُمْ و اما آنکه سفید شدند و یسای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت  
 قَفِی رَحْمَةِ اللَّهِ و پس چشید در رحمت خدای یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محلست با هم حال و عرفا گویند رحمت و صلا و شود جمال کَهْم قَهْمَا خَلِدُوا و  
 این سفید و ایمان در رحمت با جنت جاوید مانند گاند تِلْکَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتها فی خلد و ندرت و زوایج و بشارت و وعده  
 تَتَلَوْهَا عَلَیْکَ یا اَحْمَد و میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو برستی و راستی و مَا اللَّهُ یُسِیْئُ و نیست خدای که خواهد ظلمًا لِلْعَالَمِیْنَ و بیدادی از نزد خود  
 مرجع انفس یعنی برایشان ستم کند و بهر محقوبت نفرماید و لِلَّهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مراد از است آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه و مَا فِی الْاَرْضِ و آنچه  
 در زمینهاست از ارکان و اوال و ثلاثه و اِلٰی اللَّهِ و بهر خود ترجع و اَلْاُمَمُ لَئِنْ بَارَکَ دَانِیدَ شَوْءٌ کَرِهَ کَرِهَ خَلْقُ اُمَّتٍ یَسْتَدِیْنِ شَمَا بَهْتَرِیْنِ گروهی که از  
 خلوتخانه غیب اخراج جِبَّتِ لِلنَّاسِ بیرون آورده شده است از برای دمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یارب و محفوفایا در کتب انبیاء و در  
 میثاق که در جواب است بکلمه سارعت نمودید و غیرت ایرات بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت منتظم اند شعر ما دعا الله و اعینا الطاعة و با کرم الرسل کنا  
 اکرم الامم بیت چون پیغمبر بار رحمت خوانده است و افضل پیغمبران و گفته اند غیرت ایرات درین صفت است که یاد میکنید تا اَمْر و و  
 بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به معروف و آن چیز است که شرم آنرا استحسان دارد و تَتَهَوَّنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نمی میکنید از منکر آن چیزی بود که شام آنرا استعجاب شمار  
 وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و میگردید از روی تحقیق بجز او ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازمست چایمان بخدای قبی محقق  
 شود که بهر چه فرموده که ایمان آورده باشند و کُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آنرا که پیغمبر آخر الزمان فرود آمده  
 یعنی قرآن لکان خیرًا کَهْم طَهْرَیْنَه باشد آن ایمان تصدیق بهتر ایشان از کفر و انکار مَنَعَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گردیدگانند یعنی این  
 و اصحاب و اَکْثَرُهُمُ الْفٰسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون فسادکنانند از دایره دین لَنْ یَقْضٰ و کَرِهَ بشما ضرر نتوانند رسانید اَلَا اَدْرٰی لَکُمْ اَنْکَبْر  
 که شمار اکفر دعوت کنند یا مبتدیان بر مسلمانی بندگان اهل ایمان اِقتال خود برسانند و اِنْ یَقَاتِلُوْکُمْ و اگر کارزار کنند با شما یُوْکَلُوْکُمْ اَلَا دَبَّارٌ قَهْمُ شَمَا  
 بر شما برگردانند و بهر بیت کُونُوا لَیْسَ صِرَافٌ و پس از هر بیت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری پسندند و نه از حق مددکاری صریح است

وضع کرده شد علیهم السلام بر جوانان علامت خواری ز نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد و آسمانست که ذلت آن جزیه است این مانتقوا هر که را بشویند  
آنرا نشان باشد الا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان را زنا رسیدند بحسب قول الله بعد می از خدا کمی قبول جزیه است  
وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَعَمَدٍ مِّنْهُنَّ بَازِلٌ يُعَذِّبُ فِيهِمُ اللَّهُ وَبِأَنَّى يُعَذِّبُ اللَّهُ النَّاسَ إِنَّمَا يَشَاءُ اللَّهُ وَإِنَّمَا يَجْعَلُ اللَّهُ شَاغِلًا لِّقَوْمٍ هَؤُلَاءِ فِي سُلْطَانٍ عَظِيمٍ  
شدند و ضربت و زده شد یعنی موعود گشت علیهم السلام در ایشان علامت بر روی ایشان احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشان چون احاطه  
بیت مضروب بر آل آن ذلالت این خواری و سبک است بر جمیع بغضب حق یا انهم كانوا بائست که ایشان هستند از روی عناد و تکبر و آن بایست الله  
نیکو و نیکو بقرآن یا احکام تورات یا معجزات محمد و یقتلون الا انیاء به یؤخروا و میکشند و بغیر زنا سزاوارنا واجب فی نفس الامر قتل الانبیاء حقست  
اما بحسب عقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قحست از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند و قتل ایشان و گفته اند اگر چه قتل از آبی بود و مدینه واقع شده اما  
چون رضای ایشان بدان بود و در اعدا قاتلان می آرد ذلالت این کفر و قتل بهما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و كانوا یعبدون و نفعی بود و ند که  
تجاوز میکردند از حد و دخای تعالی آورده اند که چون عبدالله بن سلام و یاران و چون ثعلبه و اسد و اسید و ولث اسلام دریافتند یونان طعن کشا میگفتند که ایشان  
از اشرار قوم ما اند که خداوند اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لیسوا سوا الله نیستند مومنان بل کفار و کافران ایشان من اهل الکتاب  
قائم که از اهل کتاب همی اندلیستاده بر دین اسلام با قاطع محمد و آنی گفته اند مستقیم قبول است و عمل خالص دین است و این گروه ابن سلام و اصحاب بودند جهل تن  
از بحرانی می دوتن از حبشه و مشیت کل روم که بعد از پی ایمان شتند و محمد نیز ایمان آورده اند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند و یقتلون آیت الله میخوانند قرآن  
انما الیک در ساعت شب گفتند بیا بنام غریب عشا و هم یسجدون و ایشان سجدت تلاوت میکنند یا در ساعت شب نماز میگذارند و اشتهار عشا است که  
که مخصوص بدین است شده و حضرت رسالت تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ایمان هیچ طائفه دین قوت  
خدا را یاد نکنند غیر از شما یحییون الله صفت است قائم میکنند و میگویند ایمان حقیقی می آورند بخدای و الیوم الاخر و بروز قیامت و یاتمرون بالقرآن و یحییون  
و میفرایند خلق را بتصدیق محمد با بولت شریع و ینهیون عن المنکر و نمی میکنند از تکذیب بغیر از تمام منہیات و یساکر خون فی الخبوات و میشتابند  
در ارتکاب خیرات و اشتغال بعبادت و اولیایک من الصالحین و آن گروه یعنی امت قائم موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله صالحان  
و برگزیده گانند و ما یفعلوا من خیر و آنچه میکنند از نیکی فلن ینکفوا و پس هرگز سپاسنا داشته نخواهید شد یعنی نقصانی بخواه اعمال شما  
نخواهید رسید نقص ثواب اکفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله کان سعیم شکورا و حقیص در هر دو کلمه بیامی خواند یعنی آنچه میکند امت قائم  
خیلی که در آن مسارع اند عمل ایشان ضائع نخواهد بود و الله فعلیم و خدای داناست بالمتقین و باحوال پرستگاران را که الذین کفروا و ابرقی  
آنانکه کافر شدند بقرآن محمد و آن کعب بن الاشرف اصحابی بودند لعنهم الله کن تغنی عنهم و آموهم باذن از ایشان و الهامی ایشان که رشوت  
سیدهند علمای خود را با نچه رشوت میگیرند از ازل قوم خود و کاذب کلام و نه فرزند از ایشان که با عانت و امداد ایشان شعله اند من الله منشی از عذاب  
خدای جزیه او اولیایک اصحاب النار و آن گروه کافران ملازمان آتش و نه اند هم فیها خلدون و ایشان در آن آتش جاوید ماند گانند مثل ما  
یوقفون مثل آنچه نفقه میکنند بهودان بر علمای خود یا بوسفیان اصحاب و در حرب حد که خرج لشکر کفای بینمایند یا اخراجات شرکان عید بارتان یا نفقه  
مناقصان بر یا و سمعه فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگی دنیا کمثال رنج مانند باو نیست که باشد فیها صبر و در آن با و سرمای سخت آصداست سخت  
قوم برسد بکشتن در قومی که بشکر معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بنفسهای خود یا حق خدای داده اند قاهلکته و سبیل آن و نابود گردان  
گشت ایشان و اما ظلمهم الله و ستم کرد خدا بر زارعان بنابو ثمن سوعات ایشان و لیکن انفسهم یظلمون و لیکن ایشان هستند که بنفسها خود ستم میکنند

بار کتاب علی کبدان سقوت می شود صاحب کشف گفته که حق سبحانه و تعالی که آن مال را که نفقه می کرد و در عدم اشتغال بدین گشت ابرو سازد که منفعتی از آن بکس رسد و گفته اند منافقان پسندیده ایشان در اهلک ایشان چون مثل سج حمله است و اهلک حرث یا ایها الذین آمنوا لا تنجذوا اسی گروه گویگان فرایک بر یکا نه من دود و دود و دوستی نهانی از دود منان که بنا بر خبرش از جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بود و بسبب بیت و ایت یا حق بضاع یا قرب جوار رسم صدقت فروئی گذاشتند حق تعالی نمی کرده و منان از منشی ایشان که بیگانه هرگز آفتان نشود که یا لکونگ ایشان تقصیر نکنند در باره شلخیا که از روی تباهی فساد و دود و اما عین دود دوست از آنکه شما بدان باشید از رنج و مشقت قد بدت البعضاء و به تحقیق آشکاره شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت من آقا اهل بیت است از من است ایشان یعنی از سخنانی که بر دهان ایشان میگذرد و یهود پیوسته در تحریک مسلمانان بودند و این اتفاق نیز نسبت به حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند و ما تخفی صد و هم آگین و آنچه پنهان میداد و دلای ایشان از صراحت و بعضا بزرگتر است و بیشتر از آنچه بزرگان می دانند قد بیکبار آینه بایان کردیم که کمالیت برای شما آیتها در لزوم موالات است نمایان و معاذا بیجا نماند ان کما توعظون اگر هتید شما که از روی انصاف تعقل کنید و در بایید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و کائن ضرر را که دشمنان نهانی آه آنکه تا تید است در خطای یاران که بلغیا روم دوستی نیستند اتم تعبیر است او که تحقیر و معنی آن آنکه آگاه باشید شما تید آن خطا کاران که با جفا کاران طرح دوستی افکنند پس بیان خطا میکند برین وجه که تحبثو به دشمنان دوست میدارید ایشان را و میخواهید که بهترین چیزی برسد که اسلام است و لا یحبثو کما و ایشان دوست میدارند شما را و میخواهند بدترین چیزی که کفر است و توعظون و شما ایمان آرید یا لکن کتب کلها به کتبهای آتی ایشان یعنی انکانه و اذ الفو که در هر که شما رسیدند قالوا امنا که گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما و اذ اخلوا و چون با یکدیگر خلوت کنند عظموا علیکم که الا کامل میخانی و میگردن دشمنی شما را از امتنا از من العیظ از غایت شرم و کینه قل بگو ای محمد ایشان را مؤمنان یا یحییظکم که به میر بخشم خود را تو بیعت و حاصل معنی آنکه بخشم و در وی که از مو منان رسول دارید روزگامیگزانی این غصه شما است تا بوقت مرگ ان الله علیکم بدستیکه خدای داناست یذات الصمد و بدان غلام که در دماست و مطلع بر آن کینه که سینه های شماست بعضی برانند که این کلام دعا علیه است حق سبحانه و تعالی بنفر خود افرمود که بهلک ایشان عاقد پس معنی آنست که خدای بمیران شما در همان شرم و کینه و حسد و رشک دارد و بیست بمیری از حسد پیوسته غمگین که جز بگفت نخواهد داد تسکین ان تمسککم حسنة اگر برسد شما نصرتی و غنمی چنانچه در حرب بر بود و تسکون هم زد انگ گدازان ایشان را و بد حال شوند و ان تصیبکم و اگر شما رسید سید ع غمی المی چنانچه در حرب اعدا واقع شد یفسر خواجها که خوشدل و فرخناک شوند بدان این علامت کمال عداوت است که بغم کشای دمان و بشادی کسی غمناک گردند و ان تصیر فاد اگر شما ای منان میر کنید بر جهای یهود یا یکدیگر منافقان یا از اگر کفار و یقتلوا و هر چه بد از مخالطت اعدا که یقتل که یقتلوا شما را زیان نکند و حیل ایشان هیچ چیز را ان الله بدستیکه خدای یما یحییظکم ان با آنچه شما میکنید از صبر تقوی محیط علی رسیده است و احاطه کننده بعلم و اذ جدوت و یاد کن ای محمد چون با مداد بیرون شوی من اهلک از منزل عاشره که اهل تو است بقول بعضی آن در اخرا باید بود و واضح و شاهر روز احدث و آن بنفتم شوال سه ثلاث من الهجرة بود آورده اند که یوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با هزار سوار و پیاده که هفت صندره پوشش و بیت اسب با ایشان بود بحوالی اعدا فرو آمد و حضرت رسالت منی است که در مدینه توقف کند و در شهر ایشان مقام نماید جمعی از اصحاب که در حین حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود و دشمنی طریق جدا شد بن ابی سید که منافق لغتم شد پشت بشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با بعضی کس برابر شوم صفت کشید که اعدا در قضا و معینن ابر بسیار گشت و در بجانب مدینه آورده و جدا شد بن جبر ابی نجاه مرد تیرا غار در بخت که طرف کوه اعدا بود و سقر فرمود و توقف در آن کرد و مخالطت آن مسلمانان را بحدود نفوس نفیس خود بتوبه عسکر





داشتند چون غنچه کوه را از حارسان محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر عبد الله بن جبرئیل افتادند و او را با یارانش یقین آورده از عقب لشکر اسلام و راندند  
و قضیه فتح منعکس شد و خبر طغیان کفار بگریختن ایشان سیده بازگشتند و اهل ایمان که مرکز محیط عرفان بودند و آنرا سان و در میان گرفتند و سید الشهدا <sup>ع</sup> را  
از اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر وی بگریزند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه جهان کمر و بر میان بستند آنحضرت هم بدان انجامید  
که بسنگ بدگوهران در شاموار در درج لعل آبدار سید مختار آزرده شد مثلثی بود و جلش سیل خشنده + سنگ رنگ لعل خشنده + چون سپیش فنیق سنگ آمد  
سنگ در دم عقیق رنگ آمد + حضرت در میان کشکان افتاد و بدو جمعی از اصحاب بجانب شعب آمد رفت و گذران بازگشته وی بکند و حضرت چون از شهادت  
عم خود حمزه رو و مثله کردن او با بعضی از کشکان قوت یافت بر خاطر سهار کش منظور کرد که تیر نفرین بر بدت حال این بل ضلال انگند از بارگاه کبریا و جلال  
این آیات نزول اجلال یافت که لیس لک من الکافی نمی نیست مگر از این کار که نفرین کفار است چندی یعنی زمام مقصای استصلال و استصلال و استصلال  
توفیت او یثوب حکیم گفته اند او اینجا یعنی الا آن است یعنی از توکاری کشاید مگر آنکه خدای توبه دهرایشان توفی آنست که او را عطف باشد و توبه  
مستوفست بر لقطع و معنی چنین است که خدای نصرت و او شمار یکی از چهار چیز باشد که شود در کن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بنیت ر و فدا ریش  
لشکر اسلام و آنکه توبه دهر خدای ایشان را چون سلمان شود و او یثوب یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند یا تهم ظلمون پس بدستی ایشان  
سنگار اند که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن و لله ما فی السموات و مخری راست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست  
یغفر لمن یشاء بیامرز دهر که خواهد و یُعَذِّبُ مَنْ یشاء و عذاب کند هر که خواهد و الله عَفُوٌّ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است و درستان خود را  
هم بابت بر بندگان خود یا یشاء الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تأکلوا الرِّبَا اَمْ حَرَصْتُمْ اَمْ لَمْ تُنَبِّهْتُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ اَمْ لَمْ يُخْرِجُوا مِنْكُمْ اُولَئِكَ الذِّینَ اٰمَنُوا اَمْ لَمْ يُنَبِّهْتُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ اَمْ لَمْ يُخْرِجُوا مِنْكُمْ اُولَئِكَ الذِّینَ اٰمَنُوا اَمْ لَمْ يُنَبِّهْتُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ  
و گفته اند انصاف در دراهمست و مضاعفه در اجل چه در جا بلیت کی مال خود را بر بوا میداد تا وقت معین بنگد و اجل بر بوا می افزود و تا باندکی بی مال یون  
مستغرق میشد و اتقوا الله و تبرید از خدای در آنچه نمی کرده است لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بخ گوشه شمارش کار گردید و اتقوا النار و تبرید از آتش یعنی پرهیز کنید  
از عملی که رساند شمار آتش الیج آن آتشی که اَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ آماده کرده شده است مگر کافران غیر ایشان را بالذات از برای کفایت و بالعوض از برای  
عاصیان تباہ کار یا کافران را تعذیب است و مومن با ناز تا دیب و اطیعوا الله و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند و الرسول و اطاعت کنید رسول را و آنچه  
فرماید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ باشد که شمار حجت کرده شوید و در عذاب نیفتید و ساء عاقبتا و بشاید لای محضرت با پنجمی که سبب نشتن شد بشمارش و تکرار  
از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم است تشویق بندگانست بوجبات مغفرت و آن کلمه شهادت یا ادانی فرائض یا تکبیر و ال که جماعت یا  
یا صیف اقل از جماعت یا اخلاص صحت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد مقتضای مقام خود نیست چنین آیت در خلال قصه اُحُد نازل  
و محققان گویند این مسامحت بقدیم کل نیست بلکه بقدیم است بیت این راه بیای تن پایان نرسد تا جان نزنند قدم بجانان سید و در بحر حقایق  
آورده که بشاید درین اده قدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که خرد بین قدم مقام قرب جنت وصال رسیدن محالست احویات بگذارد  
هو ابرستی + سوار سو خدایرستی + در راه محبتش روان شو + بگذر ز ربه جفا پرستی + و جنتی و بشاید بعضی که برساند شمار ایهشتی از روی عظمت  
عظمها السموات پهنائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها و الارض و زمینها صفت عرض هشت کرد و جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نغیر  
و تفسیر کبر گوید اگر آسمانها و زمین با را طبق طبق ساز و بچینی یک یک این طبقات سطحی باشد مولفان جزای لای تجزئی موصل گردانند این طبقات را یکدیگر  
طبقی واحد شوند عرض هشت این مقدار تواند بود اَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک الذین یحفظون اَتَاكَ نَفَقَةٌ  
فی السراء و الضراء در آسانی و در سختی مرا ذممه احوالست چه انسان هیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه میکند و گفته اند که منفق

در تو نگری و در روشی یاد صحت و مرض یاد گرانی و از زانی و الکظیمین الغیظ و فرود خوردگانند خشم را با وجود قدرت آورده اند کسی امام عظمی را طایفه  
 زدا امام فرمود که من هم میتوانم که ترایا پنجه زخم لیکن زخم قدیم بماند با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفا تی بحضرت اله بنالم و لے  
 نهانم و بیشتر میشود کلبیامست که خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فرار سنگاری باشد و شفاعت من پذیرد بی تو قدم بهشت  
 نه نیم بیت مردی گمان بر که زور است و پر کج با خشم اگر بر آتی و اتم که کالی و العقیقین و عفو کنند گانند عین التماس از دم خریدگان و از بندگان باز  
 کسی که بر ایشان ستم کرده باشد و الله یحبب الخسینین و خدای دوست دارد و نیکو کاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنی بجای جمع که  
 با ایشان بدی کرده باشد در تیسیر آورده که در حرم حسین علیه السلام با جمعی همانان بر سر خوانی نشسته بود و داووش با کاسه آتش گرم بجلوس آمد و از غایت بهشت پیش  
 بخاشیه بساط درآمد بر سر امام حسین افتاد و شکست و آتش بر سر بارش و سختی نامشعین روی دیش از راه تعذیر و به اگر حیت بزبان خادم جاری شد که واکلایز  
 الغیظ امام فرمود که خشم فرودم خادم گفت و العافین عن الناس فرمود که عفو کردم خادم فتمت آیت بر خواند که و الله یحبب الحسنین امام حسین جواب داد  
 که از مال خودت آزاد کردم منتهوی بدی مکافات کردن بدی بر بل صورت بود بخردی به معنی کسی که بی برده اند بدی دیده و نیکوی کرده اند و الذین  
 معطوشت بر الذین یعفون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنها که به صفت اتفاق و حلم و عفو و احسان صوف اند و دوم تابع غیر مصر و ایشان  
 آنانند که از روی متابعت بهوای نفس لذ افتخروا فاحشسته چون بکنند کاری شایسته او ظلموا و انفسهم یا ستم کنند بر نفسها خود مباهرت معا و نزد  
 بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبار و ثانی صناعت و قبول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عجز است یا زنا و آنچه دوزخ است از عقوبات  
 چون نظر و لمس عانقه تقبیل و بر تقدیر سی اخذ از ان فاحشه ظلمند که و الله یاکند عقوبت خدا را یا عقاب را باینده که چرا چنین کردی بکنند و وعده  
 که باستغفار باز بسته است فاستغفروا پس از مرزش خواهند نیند نو بهر صبر برای گناهان خود و من یعفوا الذنوب و کیست که بیامزد گناهان را  
 استغفار است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامزد جرایم بندگان الا الله یعفوا مگر خدای و کفر یصیر و اصرار نکرد بعد از استغفار علی مافعلوا بر آنچه  
 از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نم کنند و هم یعلمون و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم است و  
 آیت در شان بنهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرام خریدن نزد وی آمد و بنهان را دل برکشش کرد و بهانه خرمای خوب گوشه کاشانه برده و کنایه کشید  
 و بعد از وقوع قبله زن بان نصیحت بکشد که اتق الله از خدایت بر و دامن پاک مرا از لوث حرام آلوده گردان بنهان اخوت الهی دریافت و پشیمان شده  
 فی الحال بحضرت سالت پناه شتافت و صورت حال عرض سید عالم رسانید فرمود که من در میان شما و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تکیه میداند  
 تا بنان این آیت فرستاد و بگوید بعضی در شان ابوالیر فرود آمد یا بملول خباشان ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مکرک فاحشه شده پناه تجو به و استغفار آوزند  
 اولئك ان گروه متقیان بهو قسم بودند جزا آقی هم یاد ایشانشان مغفیرة من ذنوبهم آمرزشی است از پروردگار ایشان و جنت تجرکی و بستانها  
 که میرود من تحتها الا هم از زیر انبیه یا اشجار آن جوها خلدین فیهما که در حالتیکه جاوید باشند گانند دران و لیعم الحس العیالین و نیکو مردی است  
 مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت جنت قد خلقت بدستیکه گذشته بوده من قبل که پیش از شما سنن و واقعه میان جانیان از غم و شادی و محنت و رحمت  
 و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نماده بحر و ث این واقعه یا اهل سنن مراد است و سنن شراعی باشد یعنی امتان بوده اند با انواع دینما و محبت تکذیب پیغمبران  
 هلاک شده اند قیسیر و فی الاخری پس وید ویر میکنند در زمین و ببینید بلاد عاد و دیر نمود و سیایان لوط را فافظن و افس پس بگریه و نوحه و کربسبانی  
 کفایت کان چگونگی بوده است عاقبة المکذبین و آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه احو و بد گذشت یا این شرح که از اتم گذشته  
 و وقایع روزگار و ادیم بیان سبب یداتی سخن حقست للتاس برای عامه مردمان و هدای و زیادت بیصرت و موعظه و پندش مثل بر برت



در غمت للمؤمنین خاصه بر سزگارانه که یحیی و رستم مشهور و معروف در هر یک از خواجگان عالم مشغول و در آن اوقات تمام جمیع کرمه  
 بوده خواست که بر اهل شعب مطلع گرد و اصحاب دفعه بخاطر رسید و حضرت عزت جل علی جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی کنید و کشتن و کشتن  
 مشوید از جهات و مصیبات یا فوت غنائم و آتش و آتش و حال آنکه شمار زندانیان ایشان بسیار است و از روی محاربه ایشان بشیوه اید یعنی در جنگ  
 یا برتری شمار آنست که کشتگان شما در صد نعیم اند و از ایشان در قهر مجبور با تمام شهادت و جرات عالمه خواهد بود و از ایشان در کمال اسفند حقیقت آنست که این ایشان  
 مرموزانرا معلوم و علی بنی شما منصوب و غالب میداد و اینان مقهور و مغلوب خواهند گشت این کلمات و شوق حسین است اگر هستی گردیدگان و عده حق که فرموده  
 و ان جندنا کم انما یؤمنون ان تمسکوا فکسح اگر شمار رسید چرا حتی و رحمتی فقد منک القوم فکسح پس بر تنبیه سیده است که که کفار را در روز  
 حرب بدر مثله از غمی المی مثل قح و جرح شما و نیکو کار و این روزها که درازند گاهی بر آنست که در آنجا میگردانیم از این انکاس میان و این  
 روز می بدولت و عشرت گذر و روزی بیکت و عشرت فیوما علینا و یومنا و این ملاوت بر لبی آنست که تا ندانید و لیعلم الله موبدای انگیزین خدا را بدین  
 اولیای او الذین امنوا صبرنا که بدو گردیده اند و یحیی و برای که فرایک و وحید شد آء از شما که امان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد  
 جان فدا کرده و بگویند که بگویند زنده و الله لا یحب الظالمین و خدا می دوست نمی دارد و شما گارانرا که مشرکانند و لیستحق الله موفاد و بگویند و ما و آنست  
 که پاک گردانده ای الذین امنوا مرموزان از گناه چه ملا که با بل ایمان میرسد کفر و نوب ایشانست و یحیی الکفرین و دیگر آنکه در نقصان افکند  
 و ملاکان از کافرانرا که حسبتهم ایمانی بنمایند ان تخلقوا الحیة انکم در آئید بهشت و ملا علیکم الله و ندید خدای الذین جا هک و ا  
 صلیکم آنها که جهاد کرده اند از شما و علیکم الصلوة و ندید شکسایان ابر و فرمان سول یا صلواتنا بر سجم مصائب و وقوع نواب نقصان آنست که  
 بی محنت مجاهده راحت مشابه توان رسید بیت یسلی کو ستم خارج سبل کند بهتر آنست که دیگر سخن گل کند و و لقد کنتهم در تنبیه شما بودید که  
 از روی اشتیاق تعالی آبی تنموتون الموت آرزو برید مرگ یعنی شهادت امن قیل ان تلقوه من پیش از آنکه مشاهده کنید سبابه که مرگ است  
 فقد رأیتوه پس تحقیق بیدید آنچه می طلبید و از مقاتله کفار و کاشتم و نظر و و حال آنکه شما می گزینید بیاری و برادران شما که مقتول شدند  
 یا قتری کردید و غیره و در انتها گذاشته در خلاص میگویند یاد آورده اند که چون حضرت زخم خورده در میان کشتگان همان شد ابلیس لعین صلی الا ان محمد  
 قد قیل و در میان خاص عام افکند قومی از ضعف اهل اسلام خواستند که جوع بعبد الله ابی نوده التماس کنند که از ابوسفیان بر ایشان خطابان بپایان و قوم  
 دیگر که بخت و بعد از آن که آن حضرت سالت منمنازل امامت میکرد که چرا فرار برقرار اختیار کردید و پشت بیدان کار را آوردید ایشان بان خدا را گفته  
 که ما آواز قتل شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت نفع عذر ایشان آیت فرستاد و ما کفخی و نیست محمد یعنی بجهت و  
 من الاکاد سؤل که فرستاده از پیش من قد خلت بر تنبیه که شمه اندم من قبله الرسل و پیش از روی فرستادگان آفاقین و ما است  
 آیا اگر میر و این پنجمه او قیل انک کنت یاکشته که و بگذرید دیگر بد شما علی اعقابکم و در پاشنه ای خود یعنی ترک جهاد و بکشید یا در تنبیه و من  
 یقلب علی عقیقه و هر که برگردد و برین باز رود بار داد یا ترک جهاد و فلن یغفر الله پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را اشتیاق و بگو  
 زیرا که در و مضار و منافع برور و نیست و سبب علی الله و موز و دیا شد که جزا و بدخالی التکرین و مر سبب این را ندگان افکارا کان لایقین و نبه  
 و سبب هیچ نفس ان تموت انکم میر و الا یا ذن الله که بکشید و افغان و دوشسته است خدای این حکم را در لوح محفوظ کتب و کتب و نوشته ای را پدید آورد  
 شده پس این را از این و از این و گذر و درین آیت تحریر من سلما نیست و جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه تقابل با اهل جهاد چه کرد که اند که مراد مقدر و جل و  
 مقدر است بر آینه دلیر خواهد شد و مبارزیت مهارت و شروع در ممالک حضرت مرتضی علی رفو را درین معنی و بیت است رباعی ای یومین

۱۳  
ج

















خَيْرٌ لَّكَ تَقِيَهُمْ وَهُمْ يَتَّقُونَ مَنِ احْتَمَلَ ثَوْبَهُ يَتَّقِ اللَّهَ ۖ وَمَنْ ارْتَضَىٰ عَصِيَّتَهُ يَتَّخِذْ لَهَا آلَافَ مُنَادٍ يَدْعُوهُ إِلَىٰ الْعَذَابِ ۗ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ عَصْيِهِ يُنْزَلْ بِهِ إِلَىٰ سَعِيرٍ ۚ

باطل خود نباشد و در نزد و کفر خداست ۰ و مرایشان است عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ماکان الله خداي بران نيت ليست رسا  
المعصية من ان لا يگذار و ممان اصل ما انتم حلكم به انيخري که شما اي منافقان برانيد از طعن برایشان در عفا و استغفار ایشان آشکارا بلکه صراحت  
حکمت آتی نقد حال شمار بر محک امتحان زندگانی بیهوده است تا وقتیکه جدا کند بیدار که آلوده نفاق است من الظلمت از پاک یعنی مومن  
مخلص این تیز با جهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با عدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد با باطنار مخزومات سران ایشان که بطریق وحی میده عالم  
معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله کائنات ضما نزل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت پیغمبر فرمود که است مابصوت و جلالت بمن خود ندیدم ایشان به  
که ذرات ذرات را بادم سخی نموده بودند و مراد الهام آتی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادی ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر  
می گفتند که محمد بنی دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل غافل است اگر است میگوید که غوغای التعمین بابا بگوید کدام مخلص است و کدام منافق آیت  
آنکه و ماکان الله لیطالعکم و چنان نیست که خداي مطلع گردد شمار اسی منافقان علی الغیب بران سر پوشیده که کدام ایمان آورد و کدام  
کافر ماند و لکن الله یختار و لیکن خداي برگزید برای اطلاع بران من سئل از فرستگان خود من گشاده صحرای خود را خواهد فامشوا پیش  
ای مومنان بگوید یا الله بخداي بران وجه که او متفرد است بعلم غیب و سئل و باور دارید رسولان را که بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب  
کفار یا منافقان باشد و ان تومشوا و اگر ایمان آرید برین وجه و تفتوا و پیر سیزید از نافرمانی یا از شرک نفاق فلیکون احسن عظیمه بشمار  
باشد فردی بزرگ و کلا یحسب ان الذین و نه پندارند آنکه از دمارت همت یجعلنون بخیلی میکنند بسم الله بنیخداي از مال دنیا بدیشان  
داده است من فضله از فضل و کرم خود و هو خیر لکم که بخیل بهترست مرایشان ابل هو شمس کهم نه چندین است بلکه آن بخیل ترست ایشان را  
هم در دنیا بد ناب برکت از اموال هم در آخرت باسحقاق شداند و احوال سیطو قون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود و ما یخولوا آنچه  
بخیل کرده اند آن از مالها و زکوٰۃ نداده اند و این فضیلت ایشان اواقع باشد یوم القیمة در روز ستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کس سعاد و  
تعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوٰۃ آن نداده نموده تمهیل و تصویر کند بر روز قیامت مال او را بصوت ماری بزرگ که از بسیاری می تند می هر موی  
نمانده باشد و در نقطه سیاه در زیر چشمهای می آشکارا بود و چنین خیمه نبیث ترین حیات پس آن ماری باید و طوق گردن شده هر دو کناره روی و دهن او را  
بگیرد و زبان تقریر و توجیح کشاده میگوید یا مالک ناگزیر یعنی من آن مال تو ام در دنیا که بدان لاف مباحات میزدی و گنج تو ام که بسبب آن طرح  
مناخوت بر اقران می افکندی بیست گنج را از دل برون کن مال را بفکن چشم مال تو راست در خنی و گنجت از دهاست و لله و مر خدا را  
میراث السموات و الارض میراث اهل سمانا و زمینا یعنی هم میرند و ملک بین و آسمان از دعوی معیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند ملین  
الملك الیوم یث واحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی گویند که ملک کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اهل سمانا  
و زمین امیراث بروم چهار گفته چه عاریت در دست ایشان و فی الحقیقه سمانا و زمین خداوند است و لله ملک السموات و الارض پس من اهل  
آسمان و زمین میرند عاریت او بصاحب باز رسد درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس  
بمال دیگری بخیل و در زمین غایت عبادت نهایت شقاوت باشد قطع اسی آنکه بخیل کیسه باند کنی خود را بوجود مال خرسند کنی این مال خداست  
صرف کن در راه او و اسبابی دیگر ی چند کنی و الله یمکنکم لکن خیر من و خداي با آنچه شما می کنید انا نفاق و اساک ناست لقد سمع الله  
بمیکشید خدا قول لایق قالوا سخنهاي آنها که گفتند ان الله فقیر و بمرستیکه خدا درویش است و نحن و انحنیا و مر ما تو اگر می چون آیت

و اقرضوا الله قرضاً حسناً یغفر فیروا و آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ  
مَّا قَالُوا و دباشند که بنویسیم یعنی حفظه را بفرماییم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنای بخود اسناد کردند و قَتَلَهُمُ الْاَكْبَسَاءُ و دیگر خواهریم نوشتن  
اسلام ایشان پیغمبرانِ الْغَیْرِ حَقِّ بِنَا حَقِّ وَ تَقُولُ و ما میگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور دُفُّوْا حَتَّابِ الْحَرِّ نَفْسِ عَذَابِ  
آتش سوزنده را ذلالت این چنین عذابی شمارا بهما قَدْ مَتَّ اَیْدِیْکُمْ بسبب چیزست که دستهای شما پیش فرستاده است ذکر دیربازی تحقیق  
فعل است و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قبل انبیا بوده و عبادت و عجل و امثال آن و اَنَّ الله لَمَّا دَکَّرَ لَیْسَ بِظَالِمٍ  
لِّلْعَبِیدِ نَحْ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شمارا معذب می سازد الَّذِیْنَ قَالُوا و دیگر شنید قول آنرا که گفتند  
اِنَّ اللهَ عَصَدَ الْکِیْنَا بِرَسْمِکَ خدای عهد کرده است پیمان فرستاده با یعنی ما را امر کرده اَلَا تَتَّقُوْنَ مِنَ لِّیْ سُوْلٍ بِاَنَّکُمْ اَیْمَانِ نِیَارِمْ وَ تصدیق  
نکنیم فرستاده را حَتَّی یَاْتِیَکُم بِاَمْرٍ بَیِّنٍ تا و قتی که یار و برائی قربانی که تَا کُلُّهُ النَّارُ بِخورد آن آتش نبی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نمود  
آنرا در وسط بیعتی مکشوف السقف نمودنی و پیغمبران زمان در میان آن خانه ایستاده مناجات کردند می غنمهای نبی اسرائیل از خارج بیت سر برادر پیش  
انراخته متوجه بودند نری تا و قتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول فرمان آن بود که آتش سفید بید و با و از میب از آسمان فرود آمده در دست قربانی  
پیچید می سوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکورست که خردان پیغمبر بگوید که قربانی بدین وجه بسیار و حق سبحانه ایشان را الزام میکند  
بدین آیت که قُلْ قَدْ جَاءَ کُمْ بِلَوَیِّ مُحَمَّدٍ تَحْقِیْقُ اَمْرٌ بَشَارٌ سُلِّمْ قَبْلِیْ فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات و روشن  
چون عِشْرَی و بِالَّذِیْ قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی برو و چون که مدعی شماست چون زکریا و یحیی و فِیْکُمْ قَتَلْتُمْ هُوَ پس  
چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب لوح بود و پسر او یحیی را اِنَّ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ ○ اگر بستی شمار است گویان که متابعت پیغمبر  
صاحب قربانی میباشد و قَاتِلُ کَذِبُکُمْ پس اگر تکذیب کردند ترا می محمد ملول میاشد فَقَدْ کَذَّبْتَ پس بدستیکه تکذیب کرده شدند دُ سُلِّ  
قَبْلَکَ فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جَاءُوا بِالْبَیِّنَاتِ آورده بودند جمعی و روشن معجزات و الظُّبُیْ و عَطَیْ  
زاجره و احکام شرعیهِ و الْکِتَابِ الْمُنِیْرِ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال حرام کل نفسی هتئی ذَا اَیْقَۃَ الْمَوَاتِ چشنده مرگست و  
باشدای اهل تکذیب ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَاَنْتُمْ اَتَقُوْنَ اَجُودَ کُود و جزین نیست که تمام داده شوید مژدهای اعمال خود را  
یَوْمَ الْقِیَمَةِ هر روز بر خاستن از قبور فَمَنْ زُحْخِزْ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کردند از آتش و زرخ وَاَدْخَلَ الْجَنَّةَ و در آورند بهشت فَقَدْ  
فَاَزَادَ پس هر آینه رسگار شد و برادر سید و مَا الْحَیْوَةُ الدُّنْیَا نیست زنگانی این جهان اَلَا مَتَاعُ الْغُرُورِ و مگر بر خورداری بایا حیات  
دنیا را امتاعی تشبیه کرد که خمر زده در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن انا شوند معلوم گردد که به هیچ  
نمی ارزد ابیات در دیده اعتبار خوابست + برره گذر اجل سرابست + ایمن منشین ز گرم و سردش مشغول مشو بسرخ و ز روش +  
کَسْبُکُمْ سَخَدَیْ شَمَانِش کرده خواهید فی اَمْوَالِکُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مابرجان بدین دست تعدی بضایع مال  
هر یک که در مکده داشتند در آن کرده می فروختند و هر که از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه  
آیت فرستاد که هر آینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف و اَنْفُسِکُمْ قَدْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل و لکن معنی و هر آینه  
خواهید شنید مِنَ الَّذِیْنَ اَوْتُوا الْکِتَابَ از آنرا که کتاب بدیشان داده اند مِنَ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری و مِنَ الَّذِیْنَ  
آتش کُود و دیگر می شنوید از آن کسانی که شرک آورده اند اَذْیَ کَثِیْرٍ اما پنج بسیار یعنی سخنی که موجب بخش خاطر باشد به پیغمبر



وہم بہ نسبت خود و ان نصیب و اکر صبر کنید آزار این گروه و تقوا و پیر ہریدہ از مکافات ایشان بہ منتقم حقیقی گذارید فان ذلک پس بدستی کہ  
 این صبر و اتقان من عظم الائمہ و از استواری کار ہای دین است و درستی نشانہای آن یا از حقائق ایمانست و اذا اخذ اللہ و یاد کن آن کفر گرفتہ  
 عذای میثاق الدین عمد و پیمان آنانکہ او تو الکتاب عطا کردہ اند ایشان تورات و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عہدست  
 لکبت لکنتہ ہر آئینہ ایشان بیان کند لکنتہ بنی مروان کتاب را کہ در شان محمد است و لا تکتسبونہ و پوشندہ امویہ سبہ راخص  
 در ہر دو کلمہ خطاب بخواند یعنی میثاق گرفتہ از اہل کتاب کہ بیان کنید نعمت پیغمبر او پیوشید فنسبک و کتبہ بنی داؤد کتاب یا پیمان و مرا آء  
 ظہمی رہبر از پس پشت خود این کلمہ مثل ست در عدم التفات و اشتراک و ایہ و خریدند یعنی برگزیدہ بانچہ اخذ میثاق بران بود شمشک قلیلا  
 بہای اندک را و آن ماکل و رشوتہای اجبار و اساقفہ بود کہ ہر سال از عوام و سفلہ میگرفتند فیئس مما لکنتون پس بد چیزیت کہ خدی  
 یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بباطل فانی لا تحسب الالہین یقر خون پندارای محمد آنرا کہ شاد میباشند ہما آتوا بانچہ آمدند یعنی کردند  
 از پوشیدن نعمت تو و یحییون ان محمد و او اینداد و دست میدارند کہ ستودہ شوند ہما لک یفعلوا بانچہ کردند حضرت پیغمبر از یہود چیزی پرسید  
 و ایشان جواب آن مخفی داشتہ بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرمودند کہ برستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیہ استخوان نیز بود  
 نازل شد یاد در شان منافقانست کہ از غزوہ تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعذار کشودہ توقع تحسین داشتند فلا تحسبہم  
 پس پنداریدای محمد و مومنان ایشان ای بقا ذلکہ اہل رستن اند من العذاب قیامت یا عذاب نیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول خیرہ  
 و کھم عذاب الیم و مرایشان از است عذاب دناک در روز رستخیز و اللہ و مراد راست ملک السموات و الارض بادشاہی سمانا و مینا و اللہ  
 و خدای علی کل شئی ہمہ چیز را از مشیت ابرار و عقوبت اشرار قدیم تو اناست آوردہ اند کہ قریش از یہود پرسیدند کہ عجزہ موسی چه بود ایشان حدیث عصا  
 وید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی سوال کردہ احیای ہوتی و ابرامی مضی باز گفتند پس بجانب نبوت پناہ آمدہ گفتندای محمد از معجزات  
 موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافتہ ایم اگر کوہ صفار از زسازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانہ این آیت فرستاد کہ اگر  
 شما طالب آیت وحدانیتید ان فی خلق السموات بد رستیکہ در آفرینش آسمانہا و انچہ در وی است و الا درض در آفریدن زمین انچہ بروی و اختلاط  
 الکیل و التھار و آمدن شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان زیادت کالیات ہر آئینہ نشاناست بر وجود صانع و وحدت او و کمال  
 علم و قدرت او لا اولی الا لکباب و مراد از ان خردا کہ عقول ایشان از شوائب حس ہمسانی و بادر اک دقایق اسرار و حقائق آثار وافی باشد الذین  
 و این اولو الالباب آنانکہ از روی خلوص یدکر و ان اللہ یاد میکنند خدای را قیما در حالت ایستادن و قعود و در وقت شستن و علی  
 جئت یھو و در زمان تکیہ کردن بر پہلو ہای خود مراد دوام ذکر است یعنی دائم با ذکر حق اند و پیوستہ در دریای مجتہس مستغرق من حب دنیا اگر تکرر ہم قانت  
 و شب روز بجز یاد تو در خاطر نیست + بلکہ در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست + یا مراد از ذکر نماز است کہ برین بیات نہ گانہ میگذارد بجز طلبت خود یاد کر  
 بہ معنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بہ قدرت قیام کہ توام معیشت بر آنست بر نعمت قعود کہ با پادری صحبت در نیست و بر آحت اضطرار و منام کہ  
 آسایش تمام بسبب آنست محتقان گفتہ اند کہ مراد از ذکر ذکر دست زیر کہ دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل افقوری قصوری نیباشند پس اگر ان  
 صاحب دلانند کہ مشغول بکار دل جانند قیما در حالتیکہ قائم اند یعنی متوجہ بامر الہی و قعود و قاعدا باز ایستادہ اند از ملاہی و علی جوہم و بر جانب از انتخاب  
 منہای یا قائم اند بر آستانہ خدمت و قاعدہ اند بر بساط قرب و علی جوہم اسود گانند در بار گاہ و جد و حال برگزیدہ اند از پندار ہم و غرور و خیال نظم حجاب کثرت  
 انہم ہر دیدہ + بخلوت گاہ وحدت آر میدہ + رہ ہم و خرد و خورشین مستہ + بحق پیوستہ و از خویش رستہ + ویتفکرون و اندیشہ میکند از روی



بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بخیریت و تقیید باسم الله است بر ذات یا مجموع صفات نشانه تعظیم ثواب است و الله سبحانه و تعالی  
 خدای است که نیکوئی با دانش و پاداش نیکوتر و دیکه است و در تفاسیر آورده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعشرت میگزرا نیدند و در طاعت  
 میگذاشت که چرا باید که بت پرستان در نماز و نعمت باشند و خدا شناسان در رنج و محنت حق سبحانه و تعالی جهت تسلیه ایشان با جمعی خود خطاب فرمود و مردان  
 امت از کایغش ناکه باید که فریغ بر ترقب ال الذین کفروا از قن و آمدن کاروان کافران فی لکلاک و در شهر برای تجارت چنان قلب ایشان  
 متاع قلیل کف بر خرداری اندک است که زود زایل شود و ماعی لهم وجهه و پس آنکه با خیرت روند بازگشت ایشان و فریغ باشند و یس الله تعالی  
 و بد آرا مگای است و فریغ لیکن الذین اتقوا و بکف لیکن آنها که ترسیدند از عقاب پروردگار خود و متاع دنیا مغرور نگشتند کف حجت مردیشان  
 بوستان است بر آن وجه که سبکی می من تحتها الا کف و میرود از زیر قصور آن یاد بر پای درختان آن جوهر از آب شیرینی و انگبین خلیه قریب  
 جاویدان باشند در آن بوستانها من کف و در حلقه این بهشتها پیش کشی شد من عند الله و از نزدیک خدای عز و جل آنرا گویند که در منزل همان نازل  
 حاضر سازند و بسیاری خوبی آن دلیل است که است همان و نیکو است او باشد هرگاه که بهشت نزل همان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تمایزی بقیه  
 انوار نقاشد بیت توای را بدسوی باغ بهشت می کنی دعوت و نیخواهم بهشت و نعمت دیدار نیخواهم و اما عند الله و آنچه نزدیک خدای است  
 ان الطاف خفیة خیر لک از این بهتر است مر نیکو کاران را از متاع کافی و اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب من کف است  
 که میگردد و یا الله بخدای و اما انزل الیک و آنچه بر شما نازل شده که است و اما انزل الیک و بدان نیز که بر ایشان فرستاده اند که توبت  
 یا انجیل مراد این سلام است و اصحاب و یا نجاشی و اتباع او خشیعین الله و در حلقه ترس کاران اند یا متواضعان مر خدای را که است و من کف  
 یا ایله الله با حکام توبت یا نعمت پیغمبر شما قلیلا که بهای اندک را چنانچه جبار بود در ثروت خوار و لیکن آن گروه مومن خاشع و متدین کف انهم  
 مر ایشان است مزد ایشان و خیر نماده عند کف نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدوستیکه خدای سیر لبح الحساب و در حساب است  
 آسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد یا بر ایضای اعدا  
 و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعی یا همه طاعت را شامل باشد و صبر کن و او شکلیاتی نماید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان مجاهد  
 و کما یطو اقد و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست که مسلمانان در لغو اسلام سپاهن اسلحه آماده دارند تا ایضا که کفار از مومنان  
 باز توانند داشت و در بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نمازی و اتقوا الله و ترسید از خدای و پرستیز گاری کنید لعلکم تفلحون شاید  
 که شمار ستار شوید متحققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس یعنی از هوا و امربطاعت مولی و مصابره فرمایند بر مراقبه قلوب مع الله به تسلیم و ملا  
 و رضا بجهان احکام خدا و اقدام نمایند بر مرابطه ارواح بصول بحق و انقطع از ماسوی الله و تقوی و زریذ بجا فطرت اسرار ان التقات باخیار تا باز  
 رسته شوید از حجب و بلفانی الله و فائز گردید بعد از فنا بدولت بقا با الله بیت گر بقا خواهی فنا شو که فنا که چون چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مائة وست وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم  
 یا ایها الناس ای مردمان اتقوا ترسید بر پرستیزد کف و از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفرید گاری که بعض قدرت خلقکم  
 بیا فرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و اسن من نفیس و احدی انیک تن که آن آدم است و خلق منها و یافید از ان تنها



ذو جهات جفت ویرا که خواست واضح آنست که حور از استخوان پهلوی چپ دم آفرید و بختی برهنه او را گنده کرد و ظاهر کرد و اینده از آدم و حوا بود و الله  
و تناسل دجاک که کثیرا مردان بسیار و نساء و زنان فراوان و انفقوا الله و تبرسید از مخالفت امر خدای الی الذی آن خداوندیکه شما در وقت  
استعطاف و استعانت از یکدیگر نساء لئون به حاجت میطلبید و موگن بر یکدیگر میدهند بآن خدای قاکا سر حاکم و پیریزید از قطع رحم و یکدیگر  
بهرانی پیوند کنید ان الله کان بدرستی که خدای هست و بود و همیشه باشد حکمیکم در قیبتا به شما دید بان میسر بر همه اقوال و افعال شما  
مطلع است هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آورد بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیباکی از و شرم دارد و شنوی  
هر که موقن بود بآنکه خدای حاضر و ناظر است در همه جا و در و دیوار حاجت بواپس نیست در دیدن خدای حجاب و در پس پرده های تو بر تو و کی  
تواند مخالفت با او و درین چاه و در شب تاریک و بیدار و مور و ریشته بزرگ و ائوالا الیتمی و بدید مرتیمان را می او لیا و اوصیای ایشان  
آموا الهمهم مالهای ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند آورده اند که او لیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند  
لاغر خود در ریه ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه و بزرگ میگرفتند شاه بشافه حق سبحانه فرمود و لا تتبدلوا الخبیث باللطیف  
و بدل کنید مال ناپاک یتیم را مال پاک خود یعنی فراگیرید حیدر از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منسید مال دی که نیست شما لطیف و لا  
تأکلوا أموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی أموال الیکم و اینچه مالهای خود را که گان بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن  
هست نزدیک خدای خوبا گیرید گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیلہ غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری نداشت  
و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدیده بلوغ رسیده و مال خود را از عزم طلب نمود و داد آن تعلی میکرد و مرا فقه ایشان بحکم علیه بود  
افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی کلمه لغو باشد من الحوب الیکم بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادر زاده نمود و ان یخلفکم و اگر میرسد و یا منسید  
اک انفسطوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتمی و اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقہ نقل میکند که این آیت در شان کس  
فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قبیلہ نکاح آورد حق خدمت تعیین کابین یتیمان  
باید فرود گذارد و بانواع مشقت او را حرم میشد و هر چه کرده طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان ادای مال ایشان از روش  
عدالت و درید فاکم و پس نکاح کنید ما طاب لکم انچه خوش آید شمار ائمن النساء از زمان منشنه دو گانه و ثلث و سه گانه و سربع و چهار گانه  
تا که مختار است که از احد اندک و هر یک که خواهد بود فان یخلفکم پس اگر ترسید یا دانید الا تعدلوا آنکه عدل نتوانید و رزید میان این نان فواحله  
پس اختیار کنید یک ن اموما ملککم ایما لکم یا سه یا گیرید آن چیز را که مالک آنست و ستمای شما یعنی شما را بملکیت و ران تصرف هست ذلک این  
اختیار واحد یا تسری اذنی نزدیک تر است الا تعولوا بآنکه میل نمائید و انحراف نورزید یا جوز نکنید و ائوالا النساء و بدید مرتیمان را که در قید  
نکاح آورده اید صد قتیص کابینهای ایشان را در حالتیکه هست آنها بحله و هدیه و عطیه از خدایتعالی بخشیده شده بایشان فان طین  
لکم پس اگر این زنان خوشخوی باشند و بخشنه شما را و بگذرانند عن شئ منهنه نفسا از سر هر چیز از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس خوشی  
فکلموها هنیئا قریئا پس بخورید آنچه را و بکار برید سازگار خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت برین و تفسیر فرمود که هنی آن بود که در رو  
گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی دردی نباشد و لا تؤولوا السفهاء و بدید سیفیان کم خردان اموالکم مالهای خود را خطاب و لیای نوان و ایتام  
و اضافت الی ایشان جهت تصرف ایشان است بان بحق ولایت الی جعل الله ان مالهای که گردانیده است خدا لکم قیما برای شما بسبب قوام حیثیت و ایتام  
در رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و تمهید قواعد خیرات و اذرفوهم و بهره بدید سفار یعنی وظیفه مقرر

کنید فیها و ان مالهای بقدر کفایت ایشان و اکتسبوا و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان و قتی لَوَا الْهَکْمَ و بگویند بعد از منع مال ایشان  
 قتی لَوَا الْهَکْمَ و قتی سخن نیکو بپندیده مثلا اگر یتیم باشد گویند این مال از آن تو است و من خزینه دار تو ام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان نیز وعده کنند  
 که دل ایشان را خوش سازد و اینست لَوَا الْهَکْمَ و بسیار مانند یتیمان را اگر مردانند بقتل و تنیر و صیانت اموال و قاتل و بیج و شرعی و اگر زن باشند بفرز و بیج و ترتیب  
 امور خانه حتی اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که بپسند بحد کفایت و این کنایت از بلوغ است فَإِنْ اَنْفَسْتُمْ مِنْهُ اِذَا بَلَغُوا مِنْهُ هُمْ  
 بُشَدَ از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح بدین صلاح مال قَدْ فَعَلُوا الْيُحْسِنُ پس بدیدید ایشان اَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که درست شما  
 بوده و لَوَا الْهَکْمَ و مخوریدای او صیای او و هیای مالهای یتیمان را تلف کنید یا بخرید یا از روی بگذاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد  
 و بیکار او دیگر اطلاق نکنید در اموال ایشان از راه شتاب و بیش گرفتن آن یک کبر و او را از ترس آنکه بزرگ شود یعنی شتاب بدین خوردن مال یتیمان  
 از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند و مَن كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از او صیای او و لایا یتیم که مال در دست او است تو اگر  
 فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خوشتن را بر بجای آورد و مَن كَانَ فَقِيرًا و هر که باشد از آن جماعت که مال یتیم در دست ایشان است  
 فَعَيِّرْ و در ایشان محتاج فلکیا کُلِّ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بقدری که اجرت سعی او است  
 فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ بِرِئَاسَةٍ فَإِنْ أَنفَسْتُمْ مِنْهُ رِئَاسَةً و پس بدیدید و باز گذارید اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ بِرِئَاسَةٍ و اَحْلَيْهِمْ پس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض  
 مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَ كَفَى بِاللَّهِ وَ بَسَّه است خدای حسیباً گواه بندگان یا حجت بادهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده  
 همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب جاهلیت چنان بوده که زنان اطلاقاً مردان خرد سبیل را میراث میدادند و میگفتند که کسی بود که با من قبل  
 تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمت را در حوزه تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت بدین هجرت فرمود طریق میراث بر همین فادان ستم بود تا آنکه  
 ام که جناب نبوت آمد و گفت که اوس بر صامت دعوت حق را بیک جهالت گفته و من از وسه و خرد دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای حسم او بجهل  
 تصرف در آورده اند و مرا و صغیر را محروم و بنوا گذاشته حضرت رسالت ایشان را طلبید و صورت ما بجا بحضور ایشان باز را از ایشان همان قانون  
 جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق پیدا و آبا و اجداد را رونق دهند آنکه لَوَا الْهَکْمَ نصیب مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهر است  
 مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ و مادر و پدر و مادر و اقارب بُون و مویش و ندان نزدیک و لِلنِّسَاءِ نصیب و مرزنان را نیز حصه است مِمَّا  
 تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ از آنچه والدین و اقارب گذارند مِمَّا تَرَكَ الْقُرْبَى از آنچه بزرگواران گذارند و اِنْ كُنْتُمْ مِنْكُمْ فَرِحْتُمْ بِمَا أُوتِيتُمْ  
 حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نصیباً مَفْرُوضاً بهره باندازه پیدا کرده و اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةُ و چون حاضر شوند در وقت قسمت موارث  
 اُولَئِیْهِ خَرِشَانِ که میراث نمیدانند و الیثمی و یتیمانی که بیگانه باشند و الْمَسْكِينُ و درویشان و محتاجان فَاَسْرُ قَوْلُهُمْ مِنْهُ پس بدیدید  
 ایشان را چیزی از آنچه تقسیم میگردد و اَدُل ایشان خوش شود و اَدُل است که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفتند این امر بر سبیل و جوب  
 بوده و بایت موارث و وصایا منسوخ شده و قَوْلُ الْهَکْمَ و بگویند مر این جماعت را قَوْلُ الْهَکْمَ و سخن پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان  
 شود و لِحَسَنَ الدِّینِ و باید که بر سندانها که کُتِرَ کُتْرًا اگر گذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذَرِّیَّةً ضعیفاً و زنان ضعیفاً و ما بزرگواران  
 عَلَیْهِمْ بر سبیل ایشان از مینوائی و ضائع شدن یعنی ورش باید که باضعفای اقارب یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترک حاضر اند اندر ما هم  
 مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان حسد و ما جز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی آیند همان ایشان جایز  
 یانی و بر آینه عقل ایشان بعم حراز آن حکم خواهد کرد پس بخورد و اندازند نسبت و دیگران نیز جائز شمارند نسبت وانی که بر خیرست کمال موی پسند بکنج بخورند پسند





اَوْ دَيْنٍ يَابَعْدَ اَزَادِي دینی که در ذمه شما باشد و آن گان و اگر باشد رَجُلٌ عَيْتُ رَثٌ مردیکه از و میراث میگيرد کَلَّةٌ کسیکه والدین او را ندارند  
 اَوْ اَقْرَبُ تَاَنِي بود کلامه و آنکه و مر این مرد از دین نیز درین حکم داخل است آخ برادر مادری باشد اَوْ اُخْتُ یا خواهر مادری قِلَّةٌ قِلَّةٌ پس  
 هر یکی را مَنَّهُمَا ازین برادر و خواهر الشَّدُّ نفس شش یک حصه سدا میراث کلامه و مذکر درین صورت با متون یکسانست قَانِ گان و اقسا پس  
 اولاد ام اَلْكَزَمِينَ ذَلِكْ بیشتر از برادری یا خواهری قَهْمُ پس ایشان تمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از نفس یقین شمر گان فی التَّكْلِ ابدا  
 در سیکل بیزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ یَوْحَى بِهَا اَوْ دَيْنٍ وصیت  
 کرده شده است بدان یا پس از ادای من خیر مَصْدَاقٌ در حالتیکه میت غیر زیان آورنده باشد بر ورثه در وصیت دین خیر در وصیت است که از ثلث مل  
 متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مگر کسی که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ هنگام دارد وصیتی که هست از نزدیک خدای الله  
 عَلِيمٌ خدای داناست به نیات شما در رفع ضرر حَلِیْلٌ بر و بارت بعقوبت عاصیان تعمیل کند و بتوبه گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یا  
 در امور عیاشی مهات نکاح قسمت موارث حُدُّ وُدَّ اللَّهُ و انزلد های حکم خداست که از ان در نشاید گذشت وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان بر خدا و رسول  
 او را درین حکم بایند خَلَهُ و در خدای و راجعت تجرئی بپوسته نماند که پیوسته میروند مِنْ تَحْتِهَا اَلْاَنْهَارُ از زیر اشجار آن جويا خَلِدِينَ فیها که در حیات  
 و اخلاقیین جنات جاویدان باشند و اِنْ ذَلِكْ و این اذخال مطیعان در بهشت بصفت غلوه الْفُؤَادِ الْعَظِيمِ رستگاری بزرگست وَمَنْ  
 يُعَصِرِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عین بن حصین فراری که میراث کودکان و زنان اضی نشد و گفت من میراث ندارم  
 ما کسی که بر پشت مرکب مقادیر تواند که حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای رسول و نبی و یَعْتَدُ حُدُودَ که در گذر و از ان اناز های که حلال  
 حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یَدْخُلَهُ نَارُ اَخْدَی در آرد او را و آتش و چه آتشی حَلَاکَةُ اَفِیْهَا در حالتیکه جاوید باشد و ان نهیب صواب است  
 که غلوه و محبت استحلال محرمات بود و آن عاصی سحر باشد عَذَابٌ مُّهِينٌ عَذَابِی خوار کننده و اَلَّتِی و آن زنانی که از بهت تباهت هوا  
 نفس یَا تِیْنِ الْفَا حِشَّةً بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَاءِ که از زنان شما مرد محصنات اند یعنی شوهر داران فَاَسْتَشْهِدُوا  
 پیش امای حکام شریعت طلب گواه کنید علیه بر فعل فاحشه این زنان اَبْعَدَ مِنْكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مو منانند تا بر ایشان گواهی دهند  
 قَانِ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بر زبان ایشان گواهی دهند فَاَسْمِكُوهُنَّ فی البیوت پس بنگارید این زنان را و بند کنید در خانه و اصح اقوال است  
 که در اول اسلام حکم عقوبت زنان ناکار برین بود که ایشان از خانه محجوس از مدحمتی یَتَقَنَّ الْمَوَاتِ تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا پیغای  
 ارواح ایشان کند مگر اَوْ یَحْجِلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد و هُنَّ سَبِيلٌ برای ایشان ای یا حدی تعین کند که از جنس خلص یا بند و بعد از ان و عی و  
 و سید عالم فرمود که فراگیر از من قد جعل الله لمن سبیلها جهنم متوجه شد که آن اه کلام است خواج فرمود که الشیب بالشیب الرجم و البکر بالبکر آیه جلد و تغریب  
 پس بحکم این حدیث مساک موت منسوخ شده و اشهاد و استشهاد باقی ماند و اَلَّذِی و آن دوس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند یا تَمِیْنُهَا مِنْكُمْ و بیایند  
 بفاحشه از شما که مسلمانان آزاد و قاذ و مَهْمَا پس بخانید ایشان از بنان سز نشد و ملامت کنید و ابن عباس فرمود که ایشان را بخت غیر از این با مکر  
 قَانِ تا با پس اگر توبه کنند از ان فاحشه و اصلح او کار خود بصلاح آرند قَاهِرٌ وَاَعْتَمَهُمْ پس وی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم بزرگ  
 جلد و نفی منسوخ شده اِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان وَ حَبِیْمًا مهربان بر توبه بندگان اِنْ تَمَّ الْقَوْلُ  
 جزین نیست که قبول توبه علی الله بر خداست بر طریق و وجوب بلکه از روی عده که خلاف در ان متصور نیست و عده مقبول توبه لَئِنْ بَرَأَیْ سَفَیْ سَفَیْ  
 یَعْمَلُونَ الشُّوْبَ بدی میکنند بجهل الیه بنادانی و میاطی فرموده که گناه مومن بجهل است یعنی نه از روی شک و عناد و جو و استکبار و میثاید که بجهل

سج

بموت یکن و ایشان بجهل علمای بدینکند شَهْرَ یَکُمُ یَوْمَکُمْ پس باز گشت میمانند بحق سبحانه حق قییب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر  
 بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متکبر گردد و واضح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است و اگر چه بقدر فراق ناقد باشد  
 و در تفسیر عین المعانی آورده که تا بنی بر آنکه بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استخوان میگویند که چزدادند چه خوش مسارعت نمودی مویان قییب است آنکه  
 حضرت رسالت پناه فرمود که ان الله یقبل توبه عبدالم غیر غور رگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس نفسی آدم آخر تصویر باید  
 کرد و از رجوع بحضرت و غافل نباید بویست غافل شمای غاصی در دوزخ باشم و هر دم آخر شمر و حاضر و م باشم فَأُولَئِكَ یَسْتَأْذِنُ لَمْ یَدْعُوا تَوْفِیقِیَ یا  
 بعد از گناه توبه کنند یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْکُمْ توبه و بد خدا می و باز گرد و بمنحضت بر ایشان و کَانَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَهَّیْتُ خَلْجِیَ اَنَا تَوْفِیقِیَ تَابَانِ حَکِیمَانِ حکم  
 کننده با نچه تائب عقوبت نباشد و لَیْسَ لِلتَّوْبَةِ وَهَّیْتُ قبول توبه الَّذِینَ مَرَّکُمْ اَزْکَرُ بِطَرِیقِ اِصرار یَعْمَلُونَ الشَّیْءَاتِ به بدیها میکنند حَسَنَ  
 لِحَاظِهِمْ تا چون حاضر شود یعنی در رسد احد هُمْ المَوْتِ یکی از ایشان را مرگ قَالَ اِنِّیْ کُوِیْدُ بِرَسْمِکَ مِنْ تِلْکَ الشَّیْءِ توبه میکنم اکنون این سخن  
 در شان توبه منافقان است و توبه ایشان قبول اسلام باشد بحسب طعن و این صورت در وقت معائنه مرگ از ایشان قبول نیست و کَانَ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ  
 وَنَهْ تَوْفِیقِیَ است مر آنرا که بمیرند وَهَّیْتُ کُلَّکُمْ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که  
 ایمان باست و آن سودنید او قوله تعالی فَلَیْسَ بِکُمْ نِیْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْا بَآئِنًا و لَیْسَ اَنْکُمْ اُولَئِکَ اَنْکُمْ اَعْتَدْنَا لَکُمْ  
 آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا اَلِیْمًا عَذَابِیْ در دناک که تخفیف انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جا بلیت چنان بود که چون یکی فوت  
 کردی و زوجه از او باز ماندی سپر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت عاقله بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل  
 در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بجان کاین که متوفی مقرر کرده بود او را بکفاح و در آوردی و الا بشوهر دادی و هر معجل او خود تصرف کردی یا او را از زیر  
 منع کرده محبوس میداشتی تا بر میراث که از متوفی بدور رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمرده می و میراث او این کس سپرد و اگر آن زن قبل از انفاسی بمیرد  
 بابل خود پیوستی و ارث زعیج متوفی بدو بدست نمودی و در اول اسلام همین قانون عایت کردند و تا وقتیکه ابو قیس انصاری فاتیفات کرد و زنی کبینه نامزد  
 از ملان پس ابو قیس که از زن دیگر بود کبینه را تحت تصرف در آورد و با او حیثی بطریق مضارعه آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو بد کبینه صوت حال حضرت  
 رسالت پناه بموقوف عرض ساند و خواه عالم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دهن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبینه باز گردید بعضی دیگران  
 زنمان مدینه که بیان بلا مبتلا بودند روی بدگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله کلنا کبینه کبینه ما همه بدستور کبینه جامه زهر آلودین بلیت نوشیده ایم  
 و بهس محنت طراز از این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی افت این آیت فرستاد یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِیْ گروه مومنان که یحیی لَکُمْ رُفُوعٌ  
 مر شما لَآنَ تَدْعُوا النَّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنرا که ها از روی نابایست و کراهیت ایشان تقدیر ارث گرفتن بکوه دلالت بر آن نمی کند که بطوع  
 و رغبت ایشان میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیء بکوه دلالت بر نفی عدا نمی کند کقوله تعالی وَلَا تَقْنَلُوا اُولَادَکُمْ خَشِیَةَ اِلَاقِیَ چه قتل و قوت  
 عدم خشیه الاق هم جاتر نیست و لَا تَقْضُوا دَیْنَهُمْ و منع کنید این زنرا از تزویج و گفته اند خطاب بامر دانست که زنان خود را به تنگ آورده برای آنکه  
 از سر مهر خود در گذارند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنرا محبوس مسازید و باز مارید لَتَذْهَبُوا اِیْ آنکه برید بعضی از انبیاء علیهم السلام  
 بعضی از انچه ایشان داده اید از مهر آن تَائِبَاتِیْنَ مگر آنکه بیایند بفا حَشَیةٌ مُبِیْنَةٌ بعمل رشت روشن کرده شده بشود عدول تحفص کسبر یا  
 یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان او فاحشه درین آیت نشو رست یعنی چون سر باز زنرا از صحبت مرد درار و او بد که از و خلع طلبد و گفته اند  
 فاحشه زن است و حد آن در جا بلیت و بدایت اسلام است و اصداد زانیه بوده حالا این حکم منوخت و عایشه و هُتْ و زنگانی کبینه زنانی که

مرکب فاحشه نشده اند یا مکرر و بی نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنتی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که بی نیکوئی به از آن نیست و آن  
 کی هُمُ الْمُحَرَّمُونَ پس اگر ایشان را نخواهید مبر کنید بر آن فحشه آن ننگ هُوَ اَشْيَا پشاید آنکه شما کاره باشید چیزی را و یَجْعَلُ اللَّهُ و اگر داند خدای  
 و بدید آرد برای شما فحشه در آن چیز مکرره خیارا گنیدگه بی نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره و آن آرد و اگر نخواهید شما بواسطه کراهیت  
 از صحبت و وجبات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبداد و وجه طلب بدل کردن زنی تمکات و وجه لاجبای زن دیگر و آتیکت و داده باشید  
 اِهْدَ هُنَّ لِي از ایشان را که و اعیه طلاق او و اید قسطا مال بسیار بجهت کاهین فلان اخذ و اینه شیئا پیشاید از آنچه بدو داده اید چیزی اندک  
 و بسیار آنا اخذ و نکه آیا میگرد چیزها از آن زن بجهت باطل و ستم و اَشْهَاءُ مَبْنِيَّاتٍ و جرمی ظاهر و گناهی پنهانی از آن را در قوای باطل نیز استعمال  
 میکنند و معنی بهتان درین است آنست که شوهر مهری را بر زنی ن فرض کرده و بر آن گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعی او آنست که آن مهر  
 نکرده و این بهتان صریح است و کیف تا اخذ و نکه و چگونه و بکدام وجه و بجهت فراموشانید مال از زن خود و قد افضی حال آنکه رسیده است  
 بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگر افضی کنایت از مباشرت است و اخذ و نکه و فرار گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد قیفاً عَالِیَةً  
 پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه منکاح است یعنی ایجاب قبول در حدیث آمده که استعمال فرجه و من بکلمه الله آورده اند که جمعی از جاہلان در زمان جاهلیت  
 از واج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نمی فرمود و گفت و لا تَنْكِحُوا اَزْوَاجَ اَنْفُسِكُمْ و بکناح در میارید ما کلمه ابائی که از آنکه نخواسته  
 پدران شما مَنِ النِّسَاءِ از زنان و بکناح در آورده الا ما قد سلف طر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه است ای آنکه گاه بدتیکه نکاح  
 زن پدر بود قبل از نیمی و است بعد از تحریم فاحشه عمل رشت و ناپسندیده و مقفلاً و مغفوض خدای مومنان این عمل نزد اشرف عرب مکرره و مغفوض  
 می بوده و فرزند می را که از زن پدر متولد شدی حقیقت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیلان و بد را می که این است گفته اند مرتب و تسبیح  
 ست یکی قبح عقلی که فاحشه اشاعت بدست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آنست که قوم قبح عرفی و ساء سبیلان مثل نیست حرامت علیکم حرام  
 کرده شد بر شما اَهْلُ النِّسَاءِ و نکاح مادران شما و این امور عمومی دارد هر زنی که نسب و بدو راجع شود ولادت خواه از جهت ذکور چون پدر پدر پدر چند  
 بالا رود و خواه از طرف انثا چون مادر و مادر مادر او هر چند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم و نکاح و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب بر دواز  
 گردد از جهت اولاد ذکور یا انثا بیکدر به زیادت در بنات داخل است و اخوان و خواهران شما هر زنی که یا مردی و صلبی بوده باشد یا بر جمعی گذشته او  
 خواهر است پس خواهر عام باشد بعضی پدری مادری و یا پدری و یا مادری و عمت و خواهران پدران شما هر زنی را که یا پدر کسی یا پدر پدر و هر چند  
 بالا رود و صلبی بوده باشد یا بر جمعی مرد و خود عمت انگست و اینجا نیز طرق ثلاثه متصور است یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری و خلعت کفر  
 و خواهران مادران شما هر زنی که یا مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد و صلبی است قرار داشته یا بر جمعی گذشته خاله انگست و وقوع آن بوجه مذکوره  
 امکان دارد و نکاح و نکاح و دختران برادر و بر و جبه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند آنچه در شوند  
 همان حکم دارند و نکاح و نکاح و دختران خواهران از هر وجه که اخیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد دختر و بنات اولاد اولاد ایشان  
 است هر چند پایان و نهم و اول بنات اخیت و اَهْلُ النِّسَاءِ و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما اَلَّتِیْ اَرْضَعْتُمْ و آنها که شیر داده اند شما را مضره مادر  
 میگوید از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی از نیکه داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه او  
 یا ام ولد او رضاع واقع شود و هم ام رضاعی اند و اخوان و اَهْلُ النِّسَاءِ و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما اَلَّتِیْ اَرْضَعْتُمْ و آنها که شیر داده اند شما را مضره مادر  
 حکم رضاع بانکه و بسیار از شیر خوردن ثابتست و بدست مام شافعی و امام احمد رحیمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود و اَهْلُ النِّسَاءِ



نساء که در دوران زنان شما و هدايات مستحبه از قبل پدر مادر به نسبت رضای همین حکم دارد و در کتابی که مودود قرآن نام شما التي في محجوز که  
 آن قرآن که در کنز تربیت شما پرورش میابد و شرط و حجت ایشان آنست که متولد شده باشند و من نساءکم التي از ان زنانی که دخلت و محبت  
 شما با ایشان دخول کرده باشید فإن لم تکنوا پس اگر نباشید شما که بخلوت دخلت و هیچ در آمده با ایشان این دخول کنایت از مباشرت فلا جناح  
 علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما و در نگاه باب و حلال علی ابناکم و دیگر از محرمات زنان پس از شما اند الذین من اهلکم که آن پس از  
 پشتمای شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب العباد که زید بن حارث که پس خوانده آنحضرت بود طلاق داد و حضرت بعد نکاح در آور و شما که عیب  
 آغاز سرفروش کرد که زن پس خود را خواست این آیت فرود آمد که حلیه پس مصلی حرامست نه زن کسی که پس خوانده باشد و آن بجمعه و دیگر حرامست بر شما آنکه جمع  
 کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف و اگر آنچه پیش گفته یعنی قبل از نمی و تحریم که آن مفعول است و برخی از مفسران  
 بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی بنیاد و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر ان لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال  
 ان الله کان بدینیکه خدای هست عفو را آنکه کار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند گنیمت میدان برسانیکه در اسلام  
 این عمل بجای آورده اند و بعد از ان توبه کرده نال در معنی این اثم غفلان فی البصاوت لیس فی البصاوت بلیت سرایه عاصیان از امید و غفلان و حجت بینایت نیست  
**والمحصنات** و حرام کرده شده بر شما شوهران **من النساء** از زنان **الا ما ملکت** مگر آنچه مالک و شده است  
 ایماکم و دستمای شما ابو سعید خدری رو نقل میکند که در حرب ثمنین از غنائم و طاسن ل یقیاس اهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان  
 بحسب نسب میشناختیم بقید اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان شوهران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد و شنیدیم ایشان اگر چه ملک  
 یمن ما بودند از قبیل محصنات مشیم ویم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهران ما چون بسبب بی ملک  
 یمن شما اند تصرف در ایشان حلالست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان این قول امام عظم است و باقی آنکه بجز و بی ایشان حلال  
 میدانند کتب الله ملازم باشید فرض خدای او در باب مناکحات با مصدر و تکه است یعنی آنکه نوشت خدای تعالی علیه که بر شما و محرمات و اهل نکاح  
 و حلال گردانید بر شما و حفص مجمل میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما و سر آید ذلک آنچه غیر از این محرمات مذکوره است و بحديث محرمات  
 نیز ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمة او و بر خاله او و بر خواهر زاده او و بر برادر زاده او و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح مستده و نکاح است برآزاد و نزدیک  
 بخاسته نکاح طاعنه و تفاسیل اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال حرام فرمود پس و با باشد شمار آن بختنوا آنکه بطبیعت زنانی آنکه غیر شما  
 باشند یعنی بنکاح در آید و ما بین کنید یا موی که با الهای خود مختصین در حالیکه بان تنوع متعفف باشید یعنی دین خود را بان نکاح و پناه آرید  
 خیر و مسافحان بدو نباشید و ناکنندگان فما استمتعتموهم پس که بر خورداری یافته اید بدو و متعفف از زنان بسبب نکاح قاتق هن پس رسید  
 ایشان لا جود هن و موی ایشان و فیضه مقرر کرده و مفروض ساخته چه هر در مقابل استمتاع است و لا جناح علیکم و بیع و بال گناهی نیست بر شما که  
 ازواج و زوجهانید فیما اثم اهلکم و در آنچه با یکدیگر راضی شوید با نچه من بعد الفرضه و از پس آن مری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن  
 او را که از مهر و در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و در فریاده سازد و گفته اند تراضی و نفقه است یا در محبت و مفارقت ان الله کان علیکم بقرنی  
 که خدای هست انما بصلح بندگان چنانکه محکم کار در حرمت نکاح ایشان و من لم یستطع و محکم طلاق و هر که استطاعت نیست از شما از رو  
 توانائی و توانگری آن بیکه المحصنات المومنین آنکه بکاح در آید و زنان آزاد گردیده را قیمن ما ملکت ایماکم پس بیکه نخواهد برخیزد  
 آنچه مالک آنست و دستمای شما من فقیهکم المومنین از کنیزگان شما که گردیدگانند و الله اعلم و خدای داناترست و ایمان مستحکم

باز خواند

بگویند شما بتفاضل کردید میان شما باشد در میان بعضی که برخی از شما که عید و اما بدین بعضی از برخی دیگر یعنی همه شتر که در میان یا شما از یکدیگر  
 در نسبت پدر همه شما آدم است **فَالْكَافِرُ هُنَّ** پس نخواهند که زن کان **اِذَا ذُنَّ اَهْلِهِنَّ** بدستوری خدا و زنان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند **وَأَقْرَبُونَ**  
 و بدین که زن کان نکاح کرده **أَجْزَلُ** که هفت مهرهای ایشان **بِالْمَعْرُوفِ** بنیکوئی یعنی بی کاس و مضائقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکان ایشان باید  
**فُحْشَتِهِ** در مالیکه این کنیز کان نگاهدارنده فروج خود باشند **فَمِنْ مَسْلُومَاتِهِ** نه زن کان نگاهدارنده **وَأَقْرَبُونَ** از آن **وَهُنَّ** و نه فراتر از کان  
 دوستان پنهانی **فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ** پس آن هنگام که ایشان نگاهدارنده فروج خود را از حرام بسبب بیچ و تحفص بصیغه مجبول میخوانند و معنی آنست که آن هنگام  
 که جوارش شوهر کرده شدند **فَإِنْ أَتَيْتُمْ** بفاحشه پس اگر بیایند بزنا **فَعَلَيْكُمْ** پس برایشان لازم بود نصف **مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ** نیمه آنچه  
 لازم است بر زنان آزادی شوهر من **الْعَدَاةُ** از حدی که خدای مقرر کرده و حد زنی آزادی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیز که بخواه تازیانه باشد  
 وزن آن آزاد را تغریب عام است **أَمَّا شَافِعِي** میگوید که تغریب کنیز نصف عام باشد **أَمَّا** اعظم فرموده که میان جلد و نفی جمع کنند مگر براس  
 سیاست و در همه مذہب ناسی عید و اما رحم نیست **لِذَاكَ** آن نکاح کنیز کان **لَمْ يَخْشِ الْعَنَتَ** برای آنکسی است که ترسد از ریختن یعنی  
 از مشقت آنکه در زنا افتد **مَنْ كَفَرَ** از شما که غریبان **وَأَنْتُمْ** و آنکه صبر کنید از نکاح کنیز کان **حَتَّى تَكُونُوا** بگویند بهتر است مرثیاء و با حقیقت نزدیک  
 در صیانت و ولد خود از بندگی **قَالَ اللَّهُ وَغَفُوهُ** و خدای آمرزنده است مگر کسی را که صبر تواند کرد از نکاح **أَمَّا حَيْثُ** مهری است بر خست بندگان **وَأَنْتُمْ**  
**يُرِيدُ اللَّهُ** میخواهد خدای **لِيُتَيَسَّرَ لَكُمْ** باین که برای شما احکام حلال و حرام و **يُحَدِّثُكُمْ** و راه نماید شمار استحقاق **الَّذِينَ** راههای آنکسانی که  
 بودند **مَنْ قَبْلُكُمْ** پیش از شما در دین ابراهیم و اسماعیل است **يَا رُوحُ** بشنید از اهل حق و باطل **وَيَسْتَقْبَلُ عَلَيْكُمْ** و باز گرد و بر شما تسبیح  
 و رفع احوال تخفیف احکام و غفران **أَتَأْمُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** و خدای اناست به مصلحت شما در آنچه فرماید **حَكِيمٌ** درست کار و راست گفتار است  
 در هر چه حکم کند **قَالَ اللَّهُ يُرِيدُ** و خدای میخواهد آن **يَتَّقُوا** علیکم **فَدَأَى** آنکه شما توبه دهید و دلالت کند بخیری که سبب توبه شما گردد و **يُرِيدُ** آنکه  
 و میخواهند آنکه از غفلت یا از روی عناد **يَتَّقُوا** و میبکنند از روی نفس **أَنْ تَمِيلُوا** آنکه میل کنید شما از راه است **مِنْكُمْ** میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهر زاده و برادر زاده نازل شده بود و اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است **بَلَاغَةَ** و حرام اند پس اگر  
 خواهر حرام است خواهر زاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را  
 توبه دهد و وجودان میخواهند که شما را منحرف سازند **يُرِيدُ اللَّهُ** میخواهد خدای **أَنْ يَخْفِضَ** آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر شما  
 سبکبار شود **يَسْخَرُ** منصرف مآثریدی **مَنْ** فرموده که مراد تخفیف است در افعال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف اعم مانعیه که ایشان  
 اغلال اصل بسیار بوده و **وَالْخَلْقُ** انسان آفریده شده است آدمی **مَعْرِفًا** ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک گردانند  
 اضعف آدمی است که از ما جمیع آفریده شده **قَالَ اللَّهُ** تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در هم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد و یا  
 ندارد و یا در ستر و قهر و غم و محنت شکست نیست متحققان گویند حق سبحان از غایت مهربانی که باینده دارد و او را به ضعف و ناتوانی موصوفه ساخته تا اگر  
 در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس شخصی در حال او پدید آید سمت ضعیفی که بر صفت حال او کشیده شده زبان اعتذار باشد و توبه **وَالْخَلْقُ**  
 و جهول هم ازین مقوله است **عِلَّتْ** من آن ظلم و جهول که اولم گفتی **چرا** از ضعفهای کریم و زجبال **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای زمره گردیدگان **تَاكَلُوا**  
**أَمْوَالَكُمْ** بخورید مالهای یکدیگر را **بَيْنَكُمْ** در میان یکدیگر یا **بِالْبَاطِلِ** یا بخره حلال نباشد در شریعت چون غضب ربا و قمار و خیانت و سب و قتل و غیره  
 فاسد یا بسوگند دروغ یا بدحوی باطل و گواه زور و انقضای بناحق در اموال یکدیگر تصرف کنید **إِلَّا أَنْ تَكُونُوا** مگر آنکه باشد جهت تصرف

تجارت بازگانی و بیعی صادر عن من اخص منكم تعد از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانید و لا تقننوا انفسکم و مکشید با حق و مادران  
نفسهای خود را یعنی اهل این خود را چه همه مومنان از روی حقیقتی که اندام مومنون کنفسل واحد یا نفس خود را مکشید و پاک کنید چنانچه جمال بت پستان بند خود  
برای بت قربان میکند یا خود را در محالک و مخاطرات میفکند یا از کتابی که مودعی بقتل شما شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بار کتابی نوب یا خود  
مال حرام یا متابعت هوای نفس یا بباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِدَرَسِيكُم خَدَائِي هَسْتُ بِكُمْ نِسْمًا** از امت محمد **نِسْمًا** همرهان  
و امر و نهی که میفرماید آن از غایت رحمت است **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَهَرَكَةً يَكُنْ بِفِعْلِهِ رَاغِدًا** و آنکه از روی تعسفی و تجاوز  
از حدود و وظایم و از وجه ستم و بیدادی فسوف نصليها ناکا پس نه و بد باشد که در آیم او را در آتشی مراد از دوزخ است **وَكَانَ ذَلِكَ**  
و هست این در آوردن آتش علی الله یسیر **إِنْ يَخْتَلِعُوا** اگر یک طرف شوند و پهلوتی کنید یعنی بر پهنی یکبار  
ما تهنون از گناهان بزرگ که نمی کرده شده اید عنه از ان تکلف در گذرانیم و عفو کنیم عتبتکم سیاتیکم از شما گناهان خرد شمار از نمازی  
تأتمزی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان **وَلَا تَخْلُكُمُوهُ** در آیم شما را مذهب خلا کیم **يَمَّا** در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است مخصوص  
آنست که هر که از کبار بر پهن کند صفات او عفو شود نه بر سبیل و جوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبار تر عفو کند و بصفا تر مواخذه نماید بر عکس  
علماء در کبار اختلاف است بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای از ان نمی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم آن آتش باشد چنانچه بدخله یا غضب  
و لغت مانند غضب الله علیه و لعنهم با عذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آنرا از گناهان صغیه گویند و در انوار فرمود  
که اقرب اقوال بصحت رسیده آنست که کبیره گناهی است که شاع بران حدی مرتب ساخته یا در باب او و عیدی تصریح وار داشته یا حرمت و دلیل  
قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشی مذکور است که اگر پهنی از کبار که اثبات غیرست در وجود و اقرار بوجود غیر سنیات شمار عفو کنیم یعنی توبیاتی  
ظهور نفس و قلب محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان از ثباتی نباشد و در آیم ایشان را بدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا یکی در تفقه  
سوزی چو شمع + غرقه شود در لجه دریای جمع + در لواح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل ابواسطه تعلق با امور متعدده پراکنده ساز جمعی و بیت  
آنکه از همه بشا به و واحد پر دانی ریاحی ای در دل تو هنر از شکل نه به + مغسل شود آسوده تر دل نه به + چون تفرقه دل است حاصل نه به دل ابیکی سپارد  
بگسل نه به + در آسانست دل آورده که ام سلمه بعضی سالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از ان مشورت محروم اند و رجال با وجود احراز  
غنائم و قوت تحصیل کاسب بر برابر نسا از مال میراث میبرد و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرد کاشکی  
ما را در ائره رجولیت و خلی بود تا از ثواب جهاد و میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که **وَلَا تَتَمَنَّوْا** و آرزو مبرید ما فضل الله آنچه میر که خدای افزونی  
به بدان چیز از اموری و جایی بعضی که برخی را از شما که مردانند علی بعضی برخی دیگر که زنانند **لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ** مردان از نصیبیست و بهتره مقدر  
**مِمَّا اكْتَسَبُوا** از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و **لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ** و مرزنان از بهره است مقدر **مِمَّا اكْتَسَبْنَ** و ثواب آنچه تعلق  
بمعاملاتشان دارند چون عفت و طاعت از و اج پس چون هر یک نصیب معلوم و سهمی مفروض دارند آرزو به بهره دیگری مبرید **وَسْئَلُوا اللَّهَ وَنَحْنُ نَسْأَلُ**  
از خدای طلب کنید **مِنْ فَضْلِهِ** از کرم و بخشش او تا مرد و شمار ابرار و **إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِدَرَسِيكُم خَدَائِي هَسْتُ بِكُمْ نِسْمًا** از امت محمد **نِسْمًا** همرهان  
شد که وی آنست پس هر چه خواهد و ببرد که در جهان باید و جز آن نشاید بیت که مفسر گوید تو انکرت گردانید او مصلحت تو از توبه میداند آورده آنکه در  
جا بلیت فرزند اجنبی را پس خود می خواندند و در میراث داخل سائر ورثه میشد حق سبحانه از ان نمی کرد و فرمود **وَلِكُلٍّ وَّ لِيَّ هَرَكَةٍ** از شما جعلنا اموالی  
آفریدیم عصبه میراث خواریان تا آخر از نصیب خود کنند **مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ** از آنچه باز گذارند پدر و مادر او **وَالْأَقْرَبُونَ** و خویشاوندان نزدیک دیگر





و با همسایه خویشاوندان بشفقت و رحمت قانچا که **الْمُحْسِنُ** با همسایه یگان یعنی آنکه خوشی ندارد و با همسایه کافر و جدو از پا جل ساری مقرر کرده اند مطلقاً حق همسایه اراده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بر وایت انس و وارد شده که لایذخل الجنة بعد لایامن جاره بوالقیه امام قشیری قدس سره فرموده بگاه که جاره دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس که دوست بطریق اولی که فرو گذاری خواطر متفرقه و خیالات رویه را از روی باز داری با همسایه دل که دوست نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با کمونات مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که سرست از غیبت موطن شهوات و حجاب کاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و بود محکم غافل نگویی و یقین دانی که با سعی همسایه و یمنشین همه همه دوست + بادق گدا و اطلس شهر همه دوست + در اجماع سرق و نهانخانه جمع + باشد همه دوست + و **وَالْمُحْسِنُ بِالْمُحْسِنِ** دیگر نیکوئی کنیید با یمنشین و بمعصیت تصاحبات فرموده که مراد مصاحبت و این میتوان بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا یمنشین در مسجد غریبه آن و نیکوئی با او رعایت محبت است و بنای آن بر مهربانی باشد و **وَإِنَّ السَّيِّئِلَ** و باده گزبان و دمانان کسافرو **وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** و باندگان و پستداران که در دست تصوف شما اند **إِنَّ اللَّهَ** بد رستیکه خدای که یحییست دوست نمی دارد و من گمانی که اگر که باشد خرامنده به تکبر که تنگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و همانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند **فَخَوَّاهُ** تا زنده خود ستانیده که حقوق الهی مودی ندارد و با عسان با خلق پر دازد و فخر و تکبر کننده **وَالَّذِينَ يَخْتَلُونَ** دوست نیستند خدای آنان را که خل میورزند آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر و یاران مهاجر و انفق کنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که کجا خواهد شد پس این آیت نازل شد که خدا را آواز دوست نیدر که خود بخیل اند و **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** و امر میکنند مردمان را **بِالْبُخْلِ** بخیلی و **يَكْتُمُونَ** و میپوشند از خلق **مَا آتَاهُمُ اللَّهُ** آنچه خدای بد ایشان داده است **مِنْ فَضْلِهِ** از نعمت خویش یا مردوبیان نعمت و صفت حضرت رسالت پناه است که حق تعالی بد ایشان عطا کرده بود در توریت و آنرا پوشیدند و **وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ** و آماده کردیم برای یهود که بخل و رزیده اند و عطای الهی یا نعمت حضرت رسالت پناه را میپوشیدند **عَذَابًا أَلِيمًا** عذاب خوار کننده که عذاب و دوزخ است **وَالَّذِينَ** و برای آنان نیز که بر صداوت حضرت رسالت پناه **يُفْقَهُونَ** آموخته اند نفقه میکنند مالهای خود را **لِأَنفُسِهِمْ** برای دیدار مردمان و ملاحظه ناموس ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت مشرک را جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که اتفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض و اغراض نفقه میکنند **وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** یا الله و منی گرداناز روی حقیقت بخدای **وَلَا يَالِقُ إِلَّا الْآخِرَةَ** و نه روز باز پسین که قیامت من بگن **الْقَاطِنُونَ** و هر که باشد دیورانه یعنی **الْبَيْتِ** قدس کرامت او را یا رود مساز قساکه **قَرِيبًا** پس بر مقارنی که دوست در دنیا و بر آینه در آخرت نذر با او خواهد بود و قال شدتم فیئس القریں حکم نانی بیفرماید مشغولی هر کز این جای که قرن تو دوست + آن سرانیز یمنشین تو دوست + دوستی جو که جلین نظایر در دو عالم ترا بکار آید + دیوار یمنشین خویش کن **فَصَبِرْ** رقرین خویش کن + **وَمَا كُنَّا عَلَيْكُمْ** و چه چیز بودی بکاران و چه زیان داشتی بر ایشان **لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ** اگر ایمان آوردند بخدای **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بر روز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردند **وَأَنفَقُوا** و پیرون کردند حق خدای را بیغرض و ریا **فَتَجَاهَدُوا** از آنچه داده است خدای بر ایشان **فَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای **بِهِمْ** علیه السلام بر ایشان و اقوال و افعال و احوال ایشان و نا جزای فرا خور آنها خواهد داد **إِنَّ اللَّهَ** که **يُظَاهِرُ** بد رستیکه خدای تم کند **مِنْ قَالٍ** در شوق به سنگ ذره در وزن دنده مورچه سرخ را گویند که از غایت صغری نعمتی نظر بر نگرفته ظاهر نشود و اشر آنست که ذره چیزی است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در ظاهر هر گرد و در اینچندان وزنی نبوده که بوزن در آید حقیقت این سخن مباهلست در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هم سنگ ذره که خواهد بود و نه





صدیق زبانی طعن بجاییده باشد و سرانگشتان طعن نیز بر تیرگاه وی زرد نگاه سید عالم بیدار شد و بر مضمون حال دلال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توبه آنحضرت را بر سر تل در رسید و حکم آورد که چون آب نمیدیاید فقیما صعبا علیها + قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بر آن زمین فاشسکو پس مسح کنید دست خود را بوجوهی که تمام رویهای خویش را بیکدو و بسایند کستای خود را بدان نامق ای الله کان بدستیکه منای هست عفو او را گذرانده از شما و تخفیف کننده عفو را آن از زنده کسانی که تم کنند اگر تیر آسانی بینی و نمی نگره الی الذین اوتوا ابسوی آنکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهره از علم توریت یشتروون القبلات میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که نعت و صفت حضرت مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند و فرمودند و یخو ایند این گمرازان از روی حسد و عداوت آن تضرعوا الشیکیل آنکه شما نیز ای مومنان راه گم نسید و الله اعلم و خداست و انما ترست یا عدایکوه بدشمنان شما که میبودند و کفی بالله و لیثاق و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما و کفی بالله نصیر است خدای یاری دهنده شما بدشمنان من الذین هادوا بعضی از آنکسانکه بدین پیودیه متدین شده اند میخرن قون الکلمه میگویند و اندک کلمه را و تغییر میکنند حق را ضعیفه از آنکه آن را و تحریف نعت پیغیرت یا تاویل کلمات توریت را بر وفقی رای طبع خود یا تغییر کلام پیغیرت یا کتمان آیت جم آورده اند که زمره از پیود و بلازم حضرت برالت پناه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی نمیدادند و از مجلس ایشان منحرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را محرف می ساختند و لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما پیودی غمنا تر از که حبیب از مواضع آن تحریف می کنند و یقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا و عصمتنا و انفرانی که میام ترا و لفظ و عصمتنا آنکار را میگفتند از روی عناد و در تمسیر گوید اطهار اطهار و عصمتنا میگویند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و سماع حال ایشان بعصمتنا مطلق بوده و دیگر میگفتند و اسمع غیب مستمع بشنو و حالیکه غیر شنونده شده باشی این کلمه در دو معنی است روئی در مدح دارد و روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع و شنام دادن باشد پس معنی کلمه این است که دشنام و شنونده که وی نباشی و برین تقدیر عادل باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنو انیدن بود میگویند که بشنو غیر شنو انیده شده یعنی مهم و این عادل باشد پیود و وجه مدح را پرده نفاق می ساختند و مطلع نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند و سماعنا و این کلمه نیز محتمل الوجهینست وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در مانگ و وجه مذمتش آنکه از رعوت و محقق بود و مراد پیود نسبت رعوت بوده بر آن حضرت و گفته اند پیود اشباع میگردند کسره عین را و را عینا می گفتند یعنی ای شبان تعریف میگردند آنحضرت را بر عی غم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند لیتا یا الیسعیم هم در حالیکه گردانیدن پچانید سخن بزبانهای خود یعنی فعلیکه از مراعات است بلغت عرب آنرا بر رعوت رو میکنند بزبان خود یا سان عرب از فصاحت و فنی پچانند و بطریق محسن عینا میگویند و بان هم آنحضرت میخواستند و طعننا فی الذین و قدح طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی معترف بودند و کوا آنها قالوا و اگر ایشان گفتند سمعنا شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان پیویم امر ترا و اسمع و بشنو سخن ترا و اطعنا و در مانگاه کن لکان خیرا لکهم هر آینه این گفتار بودی بهتر از ایشان از استنای سید انام و طعن در دین اسلام و آق و راست تر بودی سخن ایشان و لکن لکهم الله و یکن برانده است خدای ایشان از رحمت خود و در کرده یکفر هم بسبب کفر ایشان مجازات بر آن قلا کیومنون پس گردانید ایشان الا قلا لکهم مگر گردانی اندک یعنی ضعیفی که تعدیه و معتبر نباشد و ان یا انست به بعضی از کتب رسول و بعضی یا ایمان فی آنرا اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب ابی نضر در اکثر تفاسیر است که حضرت سالت پناه احوار پیود و چون این صبر را و کعب بن شرف طلبید گفت یا معشر الیهود از خدا بر رسید و قدم در راه اسلام نهادید چه چون گنجه خور بخدای شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام شما آورده ام حق است و شما را و توریت از حال من آید



و جالب بخواند بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق ترست و آمین شما با نسق ترا بوسفیان گفت بابر اعتقاد شما وقتی اعتقاد خواهم کرد که بتان بار  
 سجده کنید چون جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندق ایشان خبر میدهم و سفر باید اگر کفر آید یا نه در  
 نمی نگری الی الذین اذنوا بسوی آنانکه داده اند ایشان الهیبا من الکتاب بهره از تورات که بواسطه عداوت مسلمانان یومنون میکنند با کجبت  
 و الظاغوت بدین دین است که قریش را هست گفته اند جبت سحرست و میخوان معتقد بودند و طاغوت شیطان ایشان را بتعتوی می نمودند و نزد حقیقان جبت نفس  
 اماره است و طاغوت آرزوهای او و یقولون و میگویند این جهان الی الذین کفر و ادرحق کافران برای ایشان که از روی اجتماع و اهتواء این گروه کفار  
 قریش اهدی مادی تراند من الذین امنوا از آنساکه ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب سید الان جبت یعنی راه یافته تراند اولیای آن  
 گروه متعنت و متعصب خود را ی الذین انکسانند که بخوار می لعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان از رحمت خود و من یلعن الله و هر که را خدا  
 براند و دور سازد فلن تجد له پس هرگز نیابی تو مرا و انصیرا یاری که دفع کند عذاب از وی اگر لهن آیم ایشانراست یعنی چون انصیرا  
 من الملک بهره از پادشاهی دنیا استغفماست بر سیمین انجا و رسم بود آن بود که ایشان بملک نبوت از غیر خود ادرحق و سزاوارترند و بدین ملت  
 عرب تنگ میشدند و میگفتند آخر منصب و ملک را بی حکم گزاری با خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک دنیا و آخرت بهره نیست فرد و هر که تویی  
 بر آید روزی دولت آل نبی باقیامت باشد و اگر بالفرض از ملک و ان بهره مند شوند فاذا اقبلت کلام ایشان لا یقولون الناس نه بندگان یا پیغمبر  
 و اصحاب را یقولون با تقدیر گویی که بر پشت و آنه خیر است اینی است مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی نفیری نفیری مضائقه دارند بندگان و  
 و در ویشی پدیدست که چه چیز بکنی بندگان یقولون الناس بلکه حسدی بر بند بر مردمان یعنی قبال عرب علی ما انهم الله و بر آنچه خدای بدیشان  
 داده است من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت سالت پناه از ایشان است و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسماعیل است یا مردم عرب بر محمد می بردند  
 که پاید چینی علی از پیغمبر ابوطالب باشد یا نیستی که جبرئیل بر او فرود آمدی یا مصرع تایا که خواهد و سلیش بکه باشد گفته اند که مراد از ان حضرت سالت پناه  
 و عرب جمع را بر واحدی طلاق میکنند که جامع باشد آنقدر خصال خیر که جمیع نشود و الا در بسیاری از مردمان گفته اند که مراد از ان حضرت سالت پناه  
 نبوت باشد و کتا باغرا از دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سجاد مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن یهود برین حال حسدی بر بند و  
 میزدند که اگر پیغمبر بودی این نهان نخواستی و بکار ایشان نیز اختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتابت پس باید که بر پیغمبر  
 صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه اینصوت مختص به ان حضرت نیست و اگر بواسطه زن است این مخصوص آنحضرت است کسی دیگر را رسیده چنین کند  
 و این فضل خداوند است بیت حسد پیغمبر کسی است نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا و ادست + فقد اتیکنا کسین رستیکه اعطا کر دیم  
 ال ابراهیم او ناد ابراهیم که موسی و داود و عیسی و الکتب یعنی تورات و انجیل و زبور و الحکمة و علم حلال و حرام و اتیکنا و دایم ایشانرا با وجود  
 نبوت مد کاعظما پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان داشتند و گویند ملک عظیم کثرت از واج است چنانچه صحبت رسیده که او و صدقین  
 داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریف یهودست که اگر حسد شما بر محمد بواسطه کثرت از واج است پس او و سلیمان بحسد شما و از ترند و در تفسیر آورده که مراد از آل  
 ابراهیم محمد است و از کتاب قرآن و از حکمت شرائع و از ملک عظیم و ادم شریعت قیامت یا تانی بکلام که فتنهم من امن به پس از یهود کسی بود که ایمان  
 آورد و بحیث آل ابراهیم یا محمد و منهم من صدق عنه و او از ایشان کسی هست که اعراض کند از خبر انبیاء در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از  
 متابعت پیغمبران بگردانید و کفی یجعت و بسند است و فرخ سحیرا آتشی فروخته برای عذاب کافران ان الذین کفر و ابرستی که کسانکه حق را  
 پوشیدند و فکر ویدند باینست که لال و حدت یا آیات قرآن یا منجزات پیغمبر سق و نصلیهم تا از او باز داند که در آیم ایشان ادر آتشی و چه آتشی



کَلَّمَا أَفْضَحَتْ بِرُكَاةٍ نَحْتَهُ شَوْوَا بَسُوهُ وَجُلُوهُ هُوَ بَوَسْتَهَا إِيَّانَ بَاتَشَ بِكَ لَهْجُهُ بَدَلُ كَنِيمٍ بِرَأْيِ إِيَّانَ جُلُوهُ دَاغِيَتْ رُكَاةَا بَوَسْتَهَا غَيْرَ أَنْكَ نَحْتَهُ  
 و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری منقول است که در شب بار زری هفتاد هزار بار تبدیل جلود یا بد و تبدیل جلود بر سبیل  
 تحقیق آنست که احتراق از آن هر دو بجال اول باز از نسیل این تبدیل صفتست نه تبدیل نسیل تجدید این حالت بحسب تعذیب و احساس عذبت  
 یعنی هر زمان پوست ایشان تازه میسازند لیک و قُوا الْعَذَابَ طَمَا بِحَشْدِ عَذَابٍ وَأَنْ حَشِيدِي دَائِمٌ بِأَشِدَّاءِ اللَّهِ كَأَنَّ بَدْرِيكَهُ خَدَايَ هَسْت  
 عَزِيْزًا غَالِبٌ كَسِيْ اَوْرَازِ تَعْدِيْبِ كَفَارِ مَنَعِ نَتَوَانْدُ كَرْ حَكِيْمًا غَاغِ دَاغَا بِعَقُوْبِيْتِ دَوْرِ خِيَانِ بِرَدِّ قِي حَكْمَتِ وَالَّذِيْنَ آمَنُوا أَنَا لَكُمْ كَرُوْبِيْدَهْ اَنْدِ بَخْدِ اَوْرَازِ  
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَبِحَايِ اَوْرَدَهْ اَنْدِ طَاعَتَا بِرَفَقِ فِرَاغِ سَسْنَدُ خَلْفَهُ زَوْدِ بَاشَدُ كَرْدِ اَرِيْمِ اِيْشَانِ زَا حَتِّيْ تَحِيْجِيْ بِبُوسْتَانَا كَسِيْبُ  
 مِنْ تَحِيْجِيْهَا اَلَا هُمْ اَزِيْرُ دِرْخَانِ يَادِ رَحْمَتِ مَسَاكِنِ اِيْشَانِ جُوْهَا خَلِيْدِيْنَ فِيْهَا كَرْدِ حَالِيْكَ جَاوِيْدِ بَاشَدِ اِيْنِ مَنَانِ رَاغِ اَبَدِ اَعْدِ بِهِيْشِيْهِ نِيْ هَا كِيْ  
 اَزْ اَزْ خَرْنَبَاشَدُ هَشْمُ فِيْهَا مَرِيْنِ بِهَشْتِيَانِ اَبَاشَدُ دَرَاغِ بُوْسْتَانَا اَزْ اَوَّاجِ مُطَهَّرِ رَزْمَانِ پَا كِيْزَهْ اَزِ حِيْضِ فِرَافِاسِ بَلَكِهْ اَجْمِيْعِ اَقْدَارِ وَا دَهَا سِ  
 وَنَدُ خَلْفَهُ خُوْدِ اَرِيْمِ اِيْشَانِ اِظْلَا ظَلِيْلًا دِرْ سَايَهْ پَا يَنْدِهْ كَرْدِ اَقْتَابِ اَزْ اَزْ اَعْلِ كَمَنْدِ چُونِ دِرْ بِلَادِ حَرْبِ حَرَارَتِ سِيَا رِ مِيَا شَدِ وَا سَايَهْ اَعْظَمِ اَسَابِ  
 مِيْدَانِ دِرْ سَبِيْلِ ظَلِيْلِ كَمَانِيْتِ سَتِ اَزْ اَسَايشِ اَرِشِ وِ بِيْنِ نَكْتِهْ مَنْدِغِ مِيْشُوْ سَخْنِ كِيْ كِيْ مِيْگُوِيْدِ چُونِ دِرْ بَشْتِ اَقْتَابِ سِيْتِ كِهْ بَحَارَتِ اَوْتَا ذِيْ شُوْنْدِ  
 بِسَرِ غُلِ ظَلِيْلِ جَرِ بَاشَدِ وَفَاوْدَهْ اَوْحِيْستِ وَنَزْدِ مَحْقَقَانِ ظَلِ ظَلِيْلِ اَشَارَتِ بِحَايِيْتِ اَلْمِيْ وَعَنَانِيْتِ پَا دِهْمَايِ سَتِ كِهْ هِيْشِيْهِ بِرِ مَفَارِقِ بِهَشْتِيَانِ بِسَبُوْخِ  
 وَاغِ سَايَهْ زَوَالِ بِجَوَاوِزِ نَقْصِ اِنْتِقَالِ مَقْدِسِ مَعْرَسَتِ فِرَاغِ اِيْنِ سَايَهْ زَوَالِ پَزِيْرِنْدِ عَاقِبَتِ دِرْ سَايَهْ كِرِيْزَهْ اَزْ اَزْ اَوَّاجِ سَتِ اِنَّا اللّٰهُ يَأْمُرُكُمْ  
 بِدِرْ سِيْكَهْ خَدَايِ مِيْغَرِ مَآيْ شَمَارِ اَنْ تَوَكَّلُوْا اَلَا مَنَنْتِ اَنَكْمَهْ دَا كَنِيْدِ اَمَانَتَا رَا اِلَى اَهْلِيْهَا بَابِلُ وَحَضْرَتِ سَيَّالَتِ پَنَاهِ دِرْ رُزْفَتِهْ كِهْ فِرْمُوْدَهْ تَا كَلِيْدِ خَانِهْ كِهْ  
 اَزْ عَثْمَانِ بِنِ طَلْحَهْ طَلَبِ رِيْدِ وِ كَلِيْدِ پِيْشِ مَادِ رَا وِ سَلَامَهْ بُوْدِ عَثْمَانِ بِنِ طَلْحَهْ زَرْدِ مَادِ رِفْتِ وَا دِرْ كَلِيْدِ بُوِيْ نِيْدِ اَدِ وِيْ كَفْتِ كِهْ اَزْ شَمَا كِيْزَهْ بَارِ شَمَا خُوْ اِهْنْدِ اَدِ وِ كَلِيْدِ  
 كِهْ اَزْ عَمْدِ عَمْدِ اَلِ رِطْرِيْقِ اَرْتِ مَارِ سِيْدِهْ عَثْمَانِ بِنِ طَلْحَهْ مَبَانْدِهْ مِيْكَرْدِ وِ سَلَامَهْ مَضَافَتِهْ مِيْنُوْدِ وَحَضْرَتِ دِرْ مَسْجِدِ اَحْرَامِ اِنْتِظَارِ مِيْكَشِيْدِ اَخْرَا اَلْمَرِ صِدِيْقِ وَفَارِقِ  
 بِرْدِ رَسْمِ اَسْلَافِهْ اَمْدِنْدِ وَا رَفِيقِ رُفَا وَا زِلْ كَفْتِ اِيْ عَثْمَانِ بِيْرُوْنِ اَمِيْ كِهْ اِنْتِظَارِ حَضْرَتِ اَزْ عَمْدِ سِيْكَرْدِ وِ سَلَامَهْ كَلِيْدِ بِسِيْرَادِ وَا كَفْتِ تُوِيْسْتَانِيْ بِهَرِ كِهْ تِهْمِ  
 وَعَدِيْ كِيْزِدِ سِ عَثْمَانِ مِفْتَاحِ بِهَرِ كِهْ تِهْمِ وَحَضْرَتِ سَالَتِ پَنَاهِ عَلَيْهِ صَلَوَاتِ اَللّٰهُ اَوْرَدِ وَاغِ سِرُوْرِ عَالَمِ دَسْتِ دِرَا زَكُوْرِ اَوْرِ بِيْشَانِ عِبَاسِ بِرِ خَاسَتِ  
 كِهْ يَارِ سُوْلِ اَللّٰهُ چِيْ خَانِجِهْ سَقَايَهْ زَمْرَمِ بِنِ قَفُوْضِ فِرْمُوْدَهْ حِجَابَتِ خَانِهْ نِيْزِ بِنِ رِنَانِيْ دَا عَثْمَانِ اَزْ اَسْتِغْنَا اِيْنِ سَخْنِ دَسْتِ بَارِ كَشِيْدِ وَحَضْرَتِ فِرْمُوْدَهْ كِهْ اَمِيْ عَثْمَانِ كَلِيْدِ  
 بِنِ هْ عَثْمَانِ دَسْتِ پِيْشِ اَمْرِ دِعْبَاسِ هَمَانِ سَخْنِ اَعَادَهْ كِهْ دِعْبَاسِ خَوَاسَتِ كِهْ دَسْتِ بَارِ كَشِيْدِ وَحَضْرَتِ فِرْمُوْدَهْ اَكْرَبْ رُوْلِ اِيْمَانِ دَا رِيْ مِفْتَاحِ خَانِهْ بِنِ عَثْمَانِ  
 كَفْتِ اِيْكَ بَسْتَانِ بَا مَانَهْ اَللّٰهُ اَقْصَمُ بَعْدِ اَزْ اَنَكْمَهْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ خَانِهْ بِيْرُوْنِ اَمْدِ وِ مِفْتَاحِ بِدَسْتِ وِيْ بُوْدِ رَضِيْ عَلِيْ كَرِيْمِ اَللّٰهُ وَهَبِ پِيْشِ رَفْتِ وَكَفْتِ يَارِ سُوْلِ شَهْرِ  
 مَنَصِبِ حِجَابَتِ بَابِلِ بِيْتِ عَطَا فِرْمَايِ چِيْ خَانِجِهْ سَقَايَهْ زَمْرَمِ بَرِ اِيْشَانِ دَاوْدَهْ فِيْ الْحَالِ جَبْرِ تِلْ عَمْدِيْنِ اَيْتِ نَا زِلْ شَدِ وَحَضْرَتِ سَالَتِ پَنَاهِ فِرْمُوْدَهْ  
 يَاعْلِيْ مِنْ شَمَارِ اَكَا رِيْ فِرْمَايِمُ كِهْ اَزْ اَنْ لَفْعِيْ مَرْدَمِ رَسَدَنَهْ اَنَكْمَهْ كَمَا بَرِيْدِ كِهْ نَفْعِ اَزْ مَرْدَمِ بِشَمَا خُوْ اَبَدِ رَسِيْدِ بِسِ عَثْمَانِ اَطْلَبِيْدِ وَفِرْمُوْدَهْ خَدُوْا يَابْنِيْ طَلْحَهْ خَالِدَهْ  
 تَالِدَهْ لَانِيْزِ عَمَّا مَنَكْمَهْ اَلَا طَلْمِ بِسِ عَثْمَانِ مَلَا زَمْتِ حَضْرَتِ اَخْتِيَارِ فِرْمُوْدَهْ وِ كَلِيْدِ بَابِلِ رَا خُوْدِ خِيْبِهْ دَا دِ وَا مَرْدَمِ مِفْتَاحِ كِهْ بِدَسْتِ اَنْ قَوْمِ سَتِ وَا كَرِهْ  
 حَكْمِ بَادَايِ اَمَانَتِ دِرِيْنِ تَضْيِيْعِ مَخْصُوْصِهْ نَا زِلْ شَدِهْ اَمَامَتِ اَمَانَتِ دِرْ بِنَكْمَهْ اَخْلِ سَتِ دِرْ بَحْرِ اَحْقَاقِ اَوْرَدَهْ كِهْ ذِكْرِ اَمَانَتِ بَعْدِ اَزْ اِيْرَا ظَلِ ظَلِيْلِ كِهْ وَجُوْدِ حَقِيْقَهْ  
 سَتِ دِلَالَتِ بَرَاغِ اَمَانَتِ عِبَارَتِ اَزْ وَجُوْدِ مَجَازِيْ بَاشَدِ چُونِ وَجُوْدِ اِظْلَالِ نِسْبَتِ اَقْتَابِ سِ بِهِيْچِيْ اَنَكْمَهْ وَجُوْدِ ظَلِ اَمَانَتِ اَقْتَابِ دِرْ قَوِيْكَهْ اَقْتَابِ  
 جَلُوْهْ كَمَانِ تَحِيْلِ مَعْمُوْدَهْ وَا شَعْنَهْ عَالَمِ اَفْرُوْرِ اَزْ اَنْقِ طَالَعِ شَدِهْ بِيْزِيَانِ حَالِ مِيْگُوِيْدَانِ تُوْدِ وَا اَلَا مَانَتِ اَلِيْ اِهْلَا چِيْ كُوْنَهْ لُغْلَالِ مِتْلَاشِيْ مِيْگُوِيْدِ بَا تَا ثِيْرِ اِيْشَانِ  
 بِكَلِيْ مَعْمُوْدِ شُوْدِ بِهَرِ هَرِ اَمْرِ چُونِ شَعْدِ خُوْرَشِيْدِ وَجُوْدِ حَقِيْقَتِيْ عَزْ عَنِ التَّمْثِيْلِ اَزْ اَنْقِ خَدَايِ ذَاتِيْ وَاقْتِ وَاقْتِ غَمْنِيْ عَمَنِ الْعَالَمِيْنَ طُلُوْعِ نَمَايَا اَمَانَتِ وَجُوْدِ اَمَانَتِ

باطن آن باز میگردد و سر من الملک الیوم بعد الواحد القهار بطور می آید قطع جمله سر را با پیش او ننمید. ملک ملک دست ملک را و هدیه چشم بر شیر آمد و  
 هر روزه او ۴۰۰ کل شتی مالک لا وجهه و لا ذاک حکمت و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بین الناس میان مردمان آن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ  
 آنکه حکم کنید بر استی لان الله بدستیکه خدای نِعَمًا لِّعِبَادِهِمْ تَنْكِحُوا بَنَاتِهِمْ خیر است که شمارا با آن پند میدهد یعنی ادا می امانت عدل در حکومت ان الله کان  
 بدستیکه خدای هست سمیعاً شنوا بقول عثمان که گفت بگیر با ماته الله نصیراً ۱۰ بنیاد و مفتاح بوسی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گردیدگان  
 أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای اور فرأض و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمانبرداری سول کنید در سنتها و اُولَى الْكَافِرِ مَعَكُمْ و اطاعت کنید خداوندان  
 امر را شما را و امرای مسلمانانند که حضرت سالت پناه در بعد خود تعیین مینمود چنانچه در سباب نزول هست که حضرت خیل بر به خالد بن ولید را بر سره امیر کرد  
 و شمارا بر با وی فرستاد جمعی که بخالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرج افزوده اند و من  
 باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا بگیری خواهی کرد تا باشم و الا پای گیر در راه نماده سر خود گیرم عمار اورا امامی و او بنا بر فرموده وی در خانه خود  
 شد خالد با دادن لشکر ابغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن ستاسن کسی دیگر را نیافتند پس در اسیر و عیال اورا دستگیر کرده نزد خالد آورد و در عمار فرمود که او  
 مسلمان است بفرموده من و ایمان مانده بود خالد گفت از ادب بنماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت کسی امان دهد گفت و گو می میان خالد و عمار بسیار شد  
 و سبب آنست که بآیه صورت حال بغرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و منی فرمود از آنکه غیر امیر کسی امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان  
 برید اولی الامر یعنی امرای سرایا ثعلبی فرموده اولی الامر ابوبکر و عمر و آنکه وزیرین صدق بودند و اشارت اقد و بالذین من بعدی ابوبکر و عمر و عثمان ایشان  
 نافذ شده و ابوبکر و ارق رحم الله گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند و رسول فرموده که اصحابی کالنجوم باهم اقتدیم استهتیم یا فقها  
 و علمایا را باب عقول و اهل ای نزد عفا و اولی الامر شلخ اند و پیران طریقت که بتزیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالت افزاینده ایشان لازمست  
 قطعه هر که سر خط فرمان دلیل نمند کی میر شود کوشی بر له آوردن و هر که خواهد که بزم منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نسیان کردن  
 فَإِنْ تَنَادَّ حَتُّهُمْ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ بَلِّغْ لَهُمُ الْخَبْرَ  
 بار سول در زمان حیات او و نسبت آنحضرت بعد از وفات او این گنند اگر هستی شما که از روی اخلاص تَقُومُ مِنْكُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
 و اَلْيَوْمَ كَمُ الْآخِرَةِ و بروز رستخیز چایان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیہ رجوع بخدای رسول نمایند و بر سر ناقص و مغرور نباشند  
 در اعمال و اقوال ذلک خیر آن رجوع بهتر است شمارا و احسن و تَأْوِيلُهُ و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یو دیر با منافقین خصوصت  
 افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مسم خود کنند محتاج گشتند به وی منافق را بحکمت نبوت میکشید و منافق بحکمت کعب بن اشرف میل نمود و عاقبت پیش حضرت  
 رسالت پناه آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دهن جو دزد که من حکم محمد را ضعیف میسم یا تا نزد  
 رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصد بدخانه فاروق رفتند و یهودی بجای دعوی حکم پیغمبر صلعم باز گفت عمره از منافق استفسار نمود که قضیه برین چیست که یو  
 میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من زبان حکم را ضعیف میسم و از تو حکم میطلبم عمره فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آم  
 و بر استی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمره را بشمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بصحراف افکند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی ضعیف باشد  
 منزای و برین چه باید داد و آن در حضرت سالت پناه عمر القتی روق اود حق سبحانه این آیت فرستاد که اَلَّذِينَ آمَنُوا إِلَى اللَّهِ عِندَهُمْ لَاقِئَتِمْ يَوْمَئِذٍ  
 بسوی آن کسانی که ایمان میبردند آنهم آمَنُوا آنکه ایشان گرویده اند یَمُومَةُ آمَنُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا اَلَّذِينَ آمَنُوا  
 مِنْ قَبْلِكَ و با که پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء یَدُون میخوانهند با وجود دعوی ایمان اَنْ يَتَّخِذُوا كَلِمَةً اَنْ يَتَّخِذُوا كَلِمَةً اَنْ يَتَّخِذُوا كَلِمَةً اَنْ يَتَّخِذُوا كَلِمَةً اَنْ يَتَّخِذُوا كَلِمَةً

که بغایت طاغی و باغیست و قد اُمی و قال و حال آنکه ما مورو و ندید عیان ایمان همه مکلفان نیز ما مورو آن یگفر و ایه: بآنکه مورو و ندید حکم طاغوت  
و یُرید الشیطان و یخواهد دیو در شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه لعنة ان یضلهم آنکه گمراه گرداند ایشان را که مال طاغوت اند و هلاک  
نکند آن گمراهی دور که هرگز از ان باز بر آید و است بجمع نتواند نمود و اذ اقبل لهم و چون گویند بر این منافقان اگر در وقت محاکم تعالوا یا ایها الذین آمنوا اذک الله  
بحکم که خدای فرستاده است و کتاب خود را و الی الرسول و بحکم که پیغمبر میکند فرمان او کایت المتفقین می بینی منافقان اگر از روی عناد یصد و فحش است  
اعراض میکنند از توحید و کائنات اعراض کردنی از روی عداوت فکیف پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اذ اصحابهم چون برسد ایشان را  
مصیبه عقوبت صد و اعراض منافقان است اید یجزم بانچه ستمهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی محاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود  
مر آن منافق را شجره جاد و کله پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بکشند یا دیت قلیل خود طلبند یخلفون ق یا الله سوگند میخورند بخدا می مضمون سوگند  
ایشان آنکه ان اردنا اگر بخوایستیم ما بعد از مجلس کم شمایا بترافع بر خانه عمره الا احسانا مگر نیکی که بلاحق شود و کوفیقان و تالیف  
موافقت که بین انحصین پدید آید اولیایک آن گروه منافقان سوگند خورند کان یروع الذین یعلم الله آنکه مانند خدای میداند مانی قل یحق یخلفون و یخلفون  
ایشانست از نفاق و دروغ فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول عذر ایشان و عظیم لهم و پند ده ایشان ابرطایع یعنی منع کن از نفاق و دروغ و قل  
لهم فی انفسهم و بگوی مر ایشان را در خلوت و ریاضت سانی پاک ایشان قولا بکیف سخن بلیغ که اثر ندهد باشد در دلهای ایشان بمناب که از ان غمنا گردند  
و ان تمید است بقتل باجمل بکاره برایشان اگر توبه نکنند و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده را که به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه  
فرمانی بربند یا ذین الله بامر خدای و کوا انهم و اگر این منافقان اذ ظلموا آن هنگام که ستم کردند انفسهم و نفسهای خود بانکار حکم تو یا تیم که الی اعراض  
جاء و ک بیامدی بحضرت توفی استخف و الله پس طلبت مرزش کردنی از خدای و استخف لهم الرسول و طلب مرزش نمودی برای ایشان رسول  
یعنی شفاعت کردی ایشان الوجد و الله هرینه یافتندی یعنی بستندی خدای اتوا با قبول کننده توبه گناهاران رحیم و مران بامر مرش تباری رحیم  
آورده که میان بیرون و حاطب بن ابی بلتعنه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از ان مرز و دعات خود را آب و اندی چون محاکم ایشان بجای رسید عالم رسید فرمود که ای بیرون  
آب به زمین خود را پس همسایه گذار حاطط و غرض شبهه از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مثل بود بر میل آنحضرت بجانب بیرون حق سبحانه است فرستاد که فلا  
یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میرند و ربك بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموا که  
تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شئتم بینهم و در آنچه اختلاف افتد میان ایشان تو حکم کنی مثلاً لا یحکم و این بنیاد فی انفسهم و نفسهای خود و حرجا  
فکی با در دلهای خود تنگی و گران قضا قضیت از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد و یسلوا و گرون ننهند و متقاد و در فرمان از تسلیم گار  
فوا بهداری بظاهر و باطن بی اعتراض مخالف است آورده اند که چون بیرون حاطط محکوم نبوت بر او آمد و متقاد و بر ایشان سید و پسر سید که حکم بر است که صادر شد  
حاطط ابی او که برای پسر عمه او و در سخن کردن کردن آتاب میداد و روی در هم میکشید بیوی آنجا ضرر بود گفت قاتل الله یولا این چه گروه اند که گویا  
میدهند رسالت این مرد و حکم او را ممتهم میدارند خدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را  
کشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا به قتل رسیدند و پیغمبر خود را ستمند داشتند ثابت بن قیس چون این سخن شنید گفت بجز  
مخبر که اگر محمد را امر فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یا سروان مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که ولو انا لکتبتنا علیهم و اگر چنانچه با فرض میکردانیدیم  
بر اینها که دعوی ایمان میکنند این اقشوا آنکه کشید انفسکم نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند و اخر جوامین دیار که تخاصم  
یا بیرون روی از سر راه و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان الا قلیل و منتهی و در انک از ایشان





دین غریبه با مسلمانان تا کون کوناً عظیمی تا فیزی یا فیزی غیر دینی بزرگ یعنی از قیمت نصیبی او گرفتاری قلینا کابل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله  
در راه خدا این دشمنان دین الذین آتاکم در بازار معاد کثیرون الحیوة الدنیا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فدا دار دنیا آخرت  
برای جادوانی و نیم غیالی و من یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین قتلش پس گشته کرد و در جهنم شهادت یابد او فقیه عالمی است  
برو دهن و مظهر گردد و سقوط فتح تیرید پس نه و د باشد که به پیغمبر و این در آخرت اجزای عظیمی است از دین که در صفت زیاده و مال کفر  
و حیست شمار ای اهل اسلام که به کمال و به کمال کائنات کون جماعتی کنید و به کارزار اشتغال نمی نمایند فی سبیل الله در راه خدا فی السعۃ معین  
و برای آن پیچاران که قدر در دست کفار و ایشان جماعتی بودند که که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشان را از جبروت بهرینه منع میکردند و میر  
الوجال از مردان چون سلمه بن مشام و ولید بن ولید و عباس بن ابی ریح و ابو جندل بن سید و اشبال ایشان و النساء و از زنان چون ام شریک  
و غیره تا اولاد آن و از کودکان چون ابن عباس که میسر باید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از ستم و ظلم ان الذین و این مستضعفان آن  
کسان که بزبان تصریح یقولون میگویند یعنی دعا میکند که و یکتا آخرت جنتا ای پروردگار ما بیرون آر ما من طایفه الکفر و ازین بهیچیکه الظالم  
آنها را و می که ستمکاران اهل آن سبب شر که علی بن ابی طالب عظیم است ان الشکر نظم عظیم و اجل لنا و سبب از برای حق که لک از نزدیکش  
و لیاء کسب که دستار و متولی کار باشد تا جعل قنای دیگر بسیار از برای ما من لک نصیر ان از نزد خود یاری و ددگاری که شش را  
از مدافع کند حق سبحانه و عا فی ایشان را استجاب گردانید و بعضی ها خروج از کفر میسر شد و بعضی ها که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت خیمه بر ستاد  
تا در روز فتح که همه را دلدنای نموده سمات ایشان را سر انجام فرمود و نصری و حامی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن سید که حضرت رسالت پیام  
حکومت که بوی داد و او یار ضعیفان و دگاران بپارگان بود الذین آمنوا اکسانی که گریه اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار می کنند فی سبیل الله  
در راه خدا و الذین کفروا فان کسانیکه کافر شده اند از دشمنی و یهودی و نصیرانی یقاتلون مقابله مینمایند فی سبیل الله الطائفه  
در راه شیطان که طاعی و باغی است یعنی بعضی بان او فقاتلون آپس یکشیدای دوستان حق اولیاء الشیطان و دوستان نژاد و اهل  
شیطان را و از محاکمه و مصائد او ترسید ان کید الشیطان بدستیکه حیل و وسوسه شیطان کان خبیثا هست بی قوت زیرا که فریبی است و مجبور  
از محبت و برهان اکثر تشوآ یا نظره کردی الی الذین بسوی آنکه در که مباحثت میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعید بن ابی وقاص و عمار بن یزید  
و اشبال ایشان که مراد ستوری ده که اهل شهر کرب که از راه وایزای ایشان از حد گذشت و حکم الهی قیل کفر و خدعه و طریقت ایشان و کافر کارزار  
کفار گفتو آید یکگز باز دارند و ستمای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد و اقیمو الصلوة و بپای دارید نماز را و اقولوا لا اله الا الله و بهر سبب جنت  
از کوه را قلتما کتب پس آن هنگام که بدیده آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیه القتال برایشان کارزار کردن با کافران اذا قویتم من بعدهم  
وقت که گریه از ایشان یخشون الناس می ترسیدند از جنگ مشرکان کخشیه الله چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید و او استند خشیه  
بکثرین لذل ان تحت تر و این ترسیدنی اصل ترسیدنی است باید که ترسیدنی است از خدای باطنی باطنی از قوت و موت ترسیدنی و قیامت و کفر و کفر و کفر  
و کجاست بر لبی چه چیز واجب گردانید علی عین القتال و بر ما مقابله کفار را اقولوا لا اله الا الله و کجاست بر لبی چه چیز واجب گردانید علی عین القتال  
تا اهل کفر و کفر است که اگر این طحال از منافقان جدا شده چندین غیبت است و اگر از منافقان قهرم یا قهر باشد از روی خوف و بدلی سخن گفته باشند  
و باز توبه کرده حقولی است که قومی از منافقان بعد از نزول آیت قتال متخاصم شدند و از جهاد تخلف بریدند این سخن ایشان بود و واضح است که سوال  
معمول بر تنای خفیف تکلیف دارند و در وجه انکار قتل بجوای محمد مر این ترسیدنی که اول در دنیا است و آنکه مستأخ الدنیا آنچنین متبع میگردد از دنیا



عظیم است و در جنب آخرت و کمال آخرت و سرای آخرت خدیو است و دنیا و فاضله مرگ کسی که بر سر دوازده شرک یا از هر یک از آنها  
تظلم کند و ستم رسیده نخواهد شد ای مجاهدان یعنی از ثواب در جات جهاد کم نخواهد کرد و قتیلاً بمقدار رشته که بر دانه خراست پس عده استیفا ثواب تظلم را نیز از  
مرگ که بی ضرورت و قوت خواهد پذیرفت بپذیرد که هیچ گردنی از این کندمانی نیست و در هیچ پناهی از حد و شایسته افعه خدای تصور این ماکلفی نخوا  
هر کجا باشد خواهد در مدینه و خواهد در مکه و در کوه و دریا بدشمار مرگ و کوه گشته و اگر چه باشد شافی بر وجه مشنگ و در حصار یا محکم و در  
گوشه های آراسته و در سرج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال بهر جای آدمی از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو سپهر عظم سازند و در کار تو چون سلسله  
در سم سازند به هم حاقبت این حجرة فانی و در امتزگان اجل سراسر ای تم سازند و حکیم سنانی میفرماید قدس سره مثنوی چه کنی خانه گل بادان دل من اینها  
نکو نواخان چون در آید اجل چه بنده به شاه و وقت چون در رسد چه بام و چه پناه و آن نصیب هم و اگر برسد منافقان احسنه نعمت بسیار و از زانی یا ظفر  
بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود یقولوا هذیه من عند الله میگویند این نیکویی از نزدیک خداست و آن نصیب هم و اگر برسد بر ایشان  
دست نگی و قضا بهریت چنانچه در واقعه احد روی نمود یقولوا هذیه من عند الله میگویند این نیکویی از نزدیک خداست که محمدی و سبب برات تو که صاحب  
نبوده در انوار فرموده که چون حضرت سالت پناه از مکه مدینه هجرت فرمود و میباید در آن سال بر منوال سنده سابقه نبود و زرخار روی بگرانی نهاد و منافقان  
به عنوان آن حال انبساط بقدیم سرور عالم کردند حق سبحانه و تعالی ایشانرا میگوید قل کل شیء اعمی محمد که همه قضی بسط و گرانی و از زانی و زهریت و غنیمت  
یقین عند الله از نزدیک خداوند است و بار آورده و فکما پس چیست چه حالت لاهو الا القوه مر این گروه وجود و منافقان را که یک کاذب و آن  
یقین هون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثنگار سخن را که شملت بر مواظب ایشان یا آنکه نیستند که سخنی در یابند بلکه چون بهام که میشوند و فهم میکنند  
و از بی فهمی ایشانست که میگویند ما اصحابک من حسنات انچه تور سدا از غنیمت فتح قیوم الله پس از فضل خداوند است و ما اصحابک من سبب غنیمت  
و انچه تور سدا از قتل و هزیت اصحاب قیوم نفسیات پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین چه فرود آرد که ای انسان انچه از نیکویی تور سدا از فضل  
کریم خداوند است و هر بلایی که ترا پیش آید بگویند آن تو است و آن سلتان و فرستادیم ترا لئلا یس برای همه آدمیان که سبوح و فرستاده که تبلیغ حکما  
کنی به مقتدری که خداوند سینه و سینه تو کند و کفی بیا الله و سنده است حدیثی که گواه بر رسالت تو من تطیع الرسول هر که فرمان برد رسول را  
فقد اطاع الله چنین درستی که فرمان برده با خداوندی را برای آنکه رسول بطاعت خدای بخواند با خداوندی پس را نبرداری او سدا نبرداری حق باشد  
و در بحر خالق آورده که حضرت سالت پناه به بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود کسی که قائم باشد بر آنکه خلیفه الله بود پس خلافت  
حق مزان حضرت را ثابت بوده و در هر محامل که با خلق مینموده که قال الله تعالی و امریت بر یفک خلیفه بود و در هر محامل که خلق با او میکرد و اند  
که قال الله تعالی ان الذين یبایعونکم غایب الیوم الله و طاعت چنین خلیفه بی شبهه است طاعت مستخلف مستنوی چون تهنی گشت از  
خود پر شد و دوست به بیشکی نسرمان این فرمان او است و امریت فاش گوید بر ملا که بنیگندی تو افکنندیم ما و تو در افکنند نه جز آنست  
فضل فاعل را بودی علی و عقل انجاره ندارد و هم نیز چشم کشا است بر و بندای عزیز و من تقی بهر که اعراض کرد از فرمان حق آرد سلتان  
پس نهر شاه بهر حکم خلیفه حفظ بر ایشان نگاهبانی که ایشان از ارکان معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بایت سبب نسخ فرمود  
و یقولون میگویند منافقان در حضور طواغیت از ما فرمانبرداری و از تو حکم قاذب است و پس چون بیرون رفتی میگویند که از نزدیک بگفت  
طواغیت متهم به شب بیکدیگر میگویند گویی از ایشان خیر الی ی نقول ما غیره که روز با تو میگویند ما میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی  
لفظ تقول غایب نیست و فاعل ضم غیر طواغیت یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر است علیه السلام و الله میگوید و خدای مینویسد در لوح محفوظ





یا ایمان تَحِيتُ اَبَاكَ اَنِید یعنی در جواب اسلام علیک گویند و علیک اسلام این مقدار فرض است آنچه اول گفته شد نسبت فضل شر اسلام و جواب  
 خطاب آن در جواب التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب حسن و وجه باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر او باید که بلفظ علیک  
 اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا بنابر سببیکه خدای هست بر همه چیز با حساب کننده پس شمار به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد و الله و حدیث  
 که بی شبهه لا اله الا هو یسبح معنوی عزای پرستش نیست مگر او لیکن محکوم بخدای چون که جمع خواهد کرد شمار در قبور الی یوم القیمة تا روز قیامت  
 که برانگیزد لا ریب فیہ و هیچ شک نیست در آن روز و در جمع آن و مَنْ اَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنْ اللَّهِ حِدِّیْتَ اَعْلَمُ از خدای تعالی چیزی نیست  
 از وی است گوی تر از جهت قولی و وعده یعنی کذب و در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبرا است آورده اند که قومی از  
 مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغمبر پیغام از اسلام خویش بدین فرستادند مسلمانان او را باب ایشان اختلات افتاد و جمعی  
 بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم فرمودند آنکه که کفر پس حجت مر شمار فی المتفقین در شان منافقان که متفرق شده اند و فتنه  
 بدو فرق و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه اجازت اقامت ببادیه نمودند و از مدینه بیرون رفتند  
 بشترکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردید آمد این آیت نازل شد که شما چاره کرده شدید و برگشتن ایشان نفاق نمی کنید و الله از کسبهم  
 و حال آنست که خدای رد کرد ایشان را حکم کفر از قتل و سبی بپاکسبوا و به آنچه عمل کردند و روی از مومنان بر تافه رجوع بکافران نمودند آتش یدون  
 اَنْ تَهْدُوْا اَیَا مِیْخَوا سَیْدُ که راه نماند من اَصْلَ اللَّهُ و آنرا که راه ساخت خدای و مَنْ یُضِلِلِ اللَّهُ و هر که خدا تعالی بگمراه گرداند قُلْ یُجِدْ کَلِمَةً  
 سَبِيلًا پس نیایی تو مرا و راهی بحق و کَلِمَةً و دوست میدارند این برگشتگان از دین کَلِمَةً و آنکه کافر شود شما کَلِمَةً کَفَرُوا و اینچنان که  
 ایشان کافر شده اند فَتَكُونُ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر و عدالت قُلْ لا تَتَّخِذُوا و پس فراگیرید مِنْهُمْ از ایشان اولیاء و دوستان  
 حَتّٰی یُهَاجِرُوا و تا ناوقتیکه ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضا خدای هجرتی خالی از غرض و ریا  
 قُلْ تَوَلَّوْا اِیْسَ اگر اعراض کند از ایمان هجرت فَعَزَّ و هُوَ پس بگیرد ایشان را و سیر کنید و اقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را حَتّٰی وَجَدْتُمْهُمْ  
 بِرِکَاکِبٍ اَبید در محل حرم و لا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ و فرگیرید از ایشان و لَیْسَ و دستداری و لا تَصْبِرُوْا زیارتی مدگاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید  
 اِلَّا الَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه بر غم الی قَوْمِهِ بگری که واقع شده است یَتَّخِذُوْا و بیدارند حَتّٰی یَمِیْنًا میان شما و ایشان  
 و آن قبیله خزاعه بودند و بنی بکر یا بنی سلم پیغمبر با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجو ایشان برآید در جوار آن حضرت باشد او جَاء و کَلِمَةً یا پیوندند و  
 که آمدند شما حصصات حُدُ و مَرُّهُمْ و حال آنکه تنگ بود دیدنهای ایشان که است ایشان اَنْ یُقَاتِلُوْا کَلِمَةً آنرا که با شما جنگ کنند او یُقَاتِلُوْا  
 قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدج بودند که بیان بستند بر آنکه با پیغمبر قتال نکنند و قریش نیز همین گونه محمد کردند و کَلِمَةً  
 الله و اگر خواستی خدای لَسَلَطَهُمْ حَتّٰی یَمِیْنًا و هرگز تسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس شما از وی ایشان بیرون بروی فَلَقَاتِلُوْا کَلِمَةً پس برآید  
 با شما قتال کردند و اِنْ اِخْتَرْتُمْ کَلِمَةً پس اگر از شما کناره کنند این مردان خلفای محابدان شما قُلْ یُقَاتِلُوْا کَلِمَةً پس کارزار کنند با شما و اَلْقُوا اِلَیْكُمْ  
 السَّلَاحَ و القاتلند بجانب شما البیاد و تسلط را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُم مِّنْ شَأْنٍ خداوند خدا می شمارا علیکم سَبِيلًا  
 بر ایشان ای در قتل نفس نهی ال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسحوا الاشرع فرمست سَجَد و نود باشد که باید آخرین قوم  
 یعنی قبیله خلفان یا بنی اسد که بدین آمده اظهار اسلام کنند پس یَذُوْا و آن یا مَنُوْا کَلِمَةً بخواهند که امین شدند از شما چون از مدینه بازگردند  
 کافر شوند و یا مَنُوْا قَوْمَهُمْ و اراده ایشان بآنکه امینند از قوم خود کَلِمَةً و آهرا که بخوانند ایشان را اِلَی الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال یا اسلام

۴۴

۱۱۸

از کسبوا





حضرت رسالت پناه سرور را بر سر قومی فرستاد و مردان فسخ کی از ایشان مسلمان بود قوم او بر یک خنجر و او با مال متاع و غنم خود بگوئی تحشیر میبرد کسی  
 بگوید گویان رسیدم و اسب از یک ایشان شنید و نیز بگوید گفت و بر مومنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله شاده از کوه و زیر آرد اسب را  
 زید فی الحال بر دناخت و ضرب شمشیرش بر دناخت و هر چه داشت غارت کرده گوشتش را بر این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای ساسمه  
 کسی که گشتی که از یک گانگی شرک برانموده به یک گانگی حق معترف بود و ساسمه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آموزش کن حضرت سه نوبت فرمود کیف  
 بلا الا الله و روایتی آنست که ساسمه گفت یا رسول الله گفتن در اس از ترس شمشیر با بود حضرت فرمود بلا شققت قلبه هیچ دل و در انکافه بودی و دانی که او  
 میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّاهُ كُفِّرُوا كُرُوه** و میگویند **إِذَا ضَلَلْتُكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای یعنی  
 بجها و روید قتل شما پس نیک پرسید و با هتکلی تفحص کنید **وَلَا تَقْتُلُوا** و گویند **لَمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ** هر کسی اگر التماس شما سلام را یعنی تحیت  
 اهل سلام گوید کشتن مؤمنان تو مومن نیستی بلکه بجهت اینی از ما این کلمه گفتی **يَتَّبِعُونَ** میطلبید ای مجاهدان **عَمَّا هَلَّ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** مال  
 فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم در است و اگر شما طالب غنیمتید **فَعِنْدَ اللَّهِ** پس دیک خدای معاند گشتن **وَأَغْنِي عَنْكُمْ** غنیمتهای بسیارست که بدست شما  
 خواهد داد تا بی نیاز شود از قتل مسلمانان برای ال اگر چنانچه بفرض تقدیر مرد اس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد **كَذَلِكَ كُنْتُمْ** همچنین بودید شما  
**مَنْ قَبْلُ** پیش ازین یعنی باول که در اسلام آمدید بجهت عصمت خون و مال خود و توسل کلمه شهادت مینمودید **قَعَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** پس منت نهاد  
 خدای بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین و قتل شما را پس نیک و شن و بسین سازید مهم را در قتل مردم تعجیل کنید از روی گمان چو بال نند گشتن  
 هزاره کافر نزدیک خدای کثرت از کشتن یک مسلمان **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست **يَعْمَلُ الْخَبِيرُ** آنچه شما میکنید اما **يَسْتَوِي**  
**الْقَعْدُونَ** و برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از مومنان **غَيْرِ أُولِي الْقَرَبَاتِ** که نباشند خداوندان بیماری و عجز  
**وَالْجَاهِدُونَ** و جهاد کنندگان **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای مومنان **بِأَلْسِنَتِكُمْ** با زبانهای خود که تهنیه اسباب قتال بجهت مقاتلان میکنند و **أَنْفُسِكُمْ**  
 و در نفسهای خود که در معرض قتال در می آرند و چگونه برابر تواند بود و کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند بآنکه در محاربت جان بازی نماید زین ثابت  
 میفرماید که این آیت فرود آمد و در غیر اولی الضر نبود این ام مکتوم فرمود گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم دولت از مقاتله با اعدایان  
 زمان آزار و محی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آنحال فرمود که بنویس **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** غیر اولی الضر **فَضَّلَ اللَّهُ** و تفضیل داد خدای **الْجَاهِدِينَ** جهاد  
 کنندگان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای مومنان **أَنْفُسِكُمْ** و نفسهای خود **عَلَى الْقَعْدِينَ** در درجه **دَرَجَاتٍ** در بر نشینندگان بخدا پناه بده که آن غنیمتست و طغیان  
**وَكَلَّاهُمْ** و همه از قاعدا ان بخدا که میل جهاد دارند و می توانند و مجاهدان که بخود بسیار اند **وَعَدَ اللَّهُ** و وعده کرده است خدای پادشاه  
 نیکو که آن بهشتست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب یادتی عمل خواهد بود و **فَضَّلَ اللَّهُ** و تفضیل کرد خدای مجاهدان **عَلَى الْقَعْدِينَ**  
 بر نشینندگان بخدا **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ که آن در رحمت **مِنْهُ** پاهای پند از خدای در آخرت گفته اند بجهت درجه است میان هر دو  
 مقدار و دیدن اسب نیز و راه به خدا سال و مقهور **وَأَوْجَعَهُ** و آزارش و بخشایش **وَكَانَ اللَّهُ** و خوف و است خدای **عَزِيزًا** و عزیز گناهان  
 گذشته ایشان **وَجَعَلَ** و جاعل بمریان بر ایشان در از یاد او ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قس بن فاکه قیس بن ابی لید و امثال  
 ایشان با وجود قدرت از مکه بمنینه هجرت کردند چون روسا فریض بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش حرب گاه حاضر گشتند و  
 بشمشیر مسلمانان کشته شدند و حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که **إِنَّ الَّذِينَ بَدَرُوا مَكَّةَ وَنَجَسُوا** که جان میستانند  
 از ایشان که ملاکه اعوان ملک الموت **أَنْفُسِهِمْ** در حالتیکه ایشان شکاران بودند بر نفس خود بتر که هجرت و امان هجرت فرموده و با بهشت

بگفتند آن ممنوع بوده تا آنکه گفتند لا یزال روی من زشت ایشان را که فیه کینه کینه در چه چیز بودید شما از کار دین و با کلام طافه بودید از مشرکان  
 بودند تا قالوا انکما گفتند و میمما مستضعفین فی الارض ضعیفان و عاجزان در زمین که و کفار غالب بودند قالوا گفتند و فیه کینه کینه  
 ایشان را که انکم کلکم از کل الله و اسبغوا یا بنو دین خدا کی شاده و بیدار در دنیا که شما بجهت کنید قتها جرح فافیهما پیش شما بجهت کنید در وطن  
 دیگر از آن جناحه مهاجران جسد و دین بجهت کوه کینه بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ایشان افزوده که شما در میان کفار نخواهید ماند شما  
 جانی ساکن شوید پس چون مرافقان بجهت شود شما بیا تید بعضی بطرف جسد بجهت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت بجهت کرد با حضرت ملاقات  
 شدند ایشان که در جسد و مدینه بودند قالوا و لیسک پس آن گروه تبارکان بجهت مسافروا و حضرت که مهاجره ایشان دوزخست و مسافرت  
 مصیبتی را بود بازگشتی است ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان بجهت را مقرب است الا المستضعفین مگر کسانی را که سب و توهین ضعیف  
 و عاجزان و مردی الرجال از مردان و النساء و از زنان و الولدان و کودکان که استطيعون حیلة که توانائی و چاره سازی ندارند و انکم کلکم  
 سبیل الله و نمی شناسد راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را قالوا و لیسک پس آن گروه بیچارگان عسک الله من شاید خداست آن یعقوب عنهم انکم  
 عفوکن از ایشان لفظ عفو ایامی میکند بر آن که ترک بجهت امری خطیه بوده حتی که مضطر این نمیتواند بود و کان الله عفوفا و هست خدا  
 عفوکننده از معذوران و تحقق عملی آمرزنده گناهان ایشان و من یحتاج فی سبیل الله و هر که بجهت کند در راه طاعت خدا  
 یجد فی الاکثر من یا بدوزمین مثل غمما کثیرا اموضع بسیار یعنی آراگاهها و مسافته و فراخی در روز یاکندگی در اطوار  
 دین و اعلائی که تو حیدر دینار از عکس روایت میکند که در مکه بسیار بس ایمان آورده بودند و استطاعت بجهت داشتند چون آیت آمد  
 بر ترک بجهت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان که رسید بنوع بن فهمه پس آن را گفت هر چند که من پیر و پیرم اما از جمله مستضعفان  
 نیستم چاره و قدرتن نمیتوانم و راه مدینه را میدانم می ترسم که باگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک بجهت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سبب که خطایم  
 بیرون بگرد پس آن اشارت پدر را منتقاد شده استعداد راه همیا کردند و بمنزل تنجیم نزل نموده اثر موت بر جسد ظاهر شد دست است خود بر پشت  
 چپ نهاد و گفت خدا یا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم که ابد آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این گفت و در گشت  
 و خیز و بیدار رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بیدار رسیدی سلام او کامل تر و مزد او شایسته بودی حق تعالی آیت فرستاد که و من یخرج من بیته  
 هر که بیرون آید از خانه خود مصاحبا الى الله و در اثنای مسیر و بجهت گاه نرسید فقد وقع آجس پس بر سببیک ثابت شد و داخل الله  
 بر خدای و کان الله عفوفا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر بجهت کرده و حییم ما مع مهران در و عده مشورت و بجهت او و اذا  
 صرنا بکم فی الاکثر من و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس بیت بر شما گناهی آن تقصیر و امن الصلوة فی دران که کوتاهی  
 از نماز یعنی رباعی را دور رکعت گزارید ان خفتکم اگر ترسید ان یفتیکم الذین کفر و اد انکم شمارا بکشند آن کسانی که از نماز این نظر بجهت بار  
 غالبست چه در الوقت و در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حوالی بی ترس نیز قصه باید کردن انکم من بدستیکه کافران کانوا انکم  
 هستند و شمار احد و امیننا مع دشمنی آشکارا و اذا انکنت فیهم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعدای قالوا و لیسک انکم  
 الصلوة پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز الشکر خود را و سر ساز فلتنتم طایفه منتمهم معک پس باید که بایستند که در این اوقات  
 با تو نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند و لیسک انکم و اسبغوا یا بنو دین که باید که از آنکه نماز بگزارند و سلامی در از روی چشم و





آورده اند که طاعت بن ابرق از بنی مغیرشی در خانه قتاده بن نعمان نقبی نزد وزیر بی که رانسان آرد پنهان کرده بود بدید قتاده را پنهانی گشت  
 هرگاه آورد میرفت تا خلفه طهر و طهر آنرا در خانه نهاد بلکه از خانه بیرون آمد مخاضه یودی که او را از بدین سخن میگفتند بر بطریق ولایت میبرد  
 باد لوقاده را و در وقتین خانه طهر رفت و بعد از طهرت در طهر سوگند یاد کرد که این کار کرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طهر بخانه یودی نقبی  
 بی بر دو جود را خبیانت گرفت زید یودی گفت که دوش طهر نزدی در انبان نهاده بودیست بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال  
 بحکم علیه نبوت رفع کرد و بنظر قوم طهر بود و در از خوف رسوائی او خواستند که طهرت زده شود جود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال مخصوص کنند  
 با جود و رای حضرت بران بود که خیانت بر جود ثابت گرد و در مسلمان از ان خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یودی فرمود و خواست که  
 بقطع ید او حکم فرماید از حضرت اباباب خطاب یکایا آنرا کذا بدستی که فرستاده ایم لیک الکتاب بسوی تو قرآن الی حق برستی حکم است که  
 بکت التماس تا حکم کنی میان مردمان بآزار ملک الله بنی خذوا مناسا گردانیده و وی فرستاده و لا تکن لی الخائنین و سببش در  
 خیانت کنندگان خصیصه ما دشمن کنس بگناه است و در مقام دفع خیانت مباشرت خاتن قاستغفیر الله و آمرزش خواه از خدای تعالی  
 که عذاب بر یودی کردی ان الله کانت بدرستیکه خدای هست حقوذا آمرزنده مکرسی را که آمرزش طلبید و همان بود که لا تجادل  
 و خصومت کن الذین از قبیل آنکه یختاتون انفسهم خیات میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طهر که خیانت او را و با خاندان است الله  
 لا یحب بدرستیکه خدای دوست نیدارد من کان خواتا هر که است بسیار خیانت کننده یعنی مصر بران آئینماع گناهکاری متفرق  
 در گناه خود یستحقون شرم میدارد من الناس از مردمان پنهان میکنند خیانت او لا یستحقون شرم میدارد از خدای حق و معصوم  
 و حال آنکه خدای با ایشان است و سرانرا ایشان از پنهان نیست پس امر او را ترست که از و شرم دارد و نیدارد و فیستحقون ان عذابکم  
 شب تدبیر تری میکنند کاکایم طهر آنجیزی که نمی پسندد خدای من القول از گفتن روع بنی ظفر یکدیگر در شب شاورت میکردند بر آنکه  
 طهر سوگند دروغ بخورد و چه میسوگند او را که مسلمانست باز خواهد کرد و بقل یودی که کافرست التفات نخواهد شد و کان الله و هست خدا  
 یما لیکون بدانچه می کنند از تدبیر حیطة حاطه کننده بعلمت ایم خود و هیچ چیز از حیطة علم او خارج نیست ها انتم لهو کاه شایسته  
 ای گروه بنی ظفر که از حیث جاهلیت جادلتم عنتم دفع می کنید از خاندان خیانت را بعد از ان خصومت فی الحیوة الدنیا و موت  
 زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت کند با خدا و دفع خیانت کند عنتم کوم القیمة از ایشان و زقیات  
 امر من یکنون آیا کیست آنکه باشد علیه و کینا بر ایشان نگاهبان آنکه گذارد ایشان را که عذاب کنند و عملت کننده که عذاب از  
 ایشان باز دارد و من یعمل یستوما و هر که کند بدی که از ان ضرری بغیر رسد او یظلمو نفسیه یا ستم کند بر نفس خود و یستغفیر الله پس  
 طلب آمرزش کند از خدای توبه و انابت یجد الله یا بد خدای را حقوذا آمرزنده گناهان او و حیا من بران بفضل خود برو در آیت تغیب  
 فرمود طهر و قوم او را توبه و استغفار و من یکنس یما و هر که کند گناهی و خواهد که بگناهی را بدان تهمت کند فاما یکسبه پس حرمیت  
 که میکند آن عمل اکل انفسه بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی میکند و کان الله علیه سگاه و هست خدا و اناسا روع حکم کند  
 حکم کننده در مجازات او بقطع ید و من یکنس یظلمه و هر که کند گناهی و انچه خطا واقع شود او را شمایا گناهی کبیره یا انچه بعد از و صادر  
 گرد و ستم بر و به پس تهمت کند بان گناه بی یما بگناهی را چنانچه طهر نسبت زید یودی کرد و قد احتل یختات و پس بدرستیکه بدست  
 دروغی را که از ان توجیه و سهوت می شوند بگناهان و انما یثبت ما و دیگر عامل شد گناه با برادر و لا فضل الله و در فضل خدای بود علیه

بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد و رحمتش با تو بخشایش او که ترا از قصد عذاب نبرد و تصدیق طهر منصف ساخت و گفت که خلافت  
 بر این قصد کرده بود و دیگر و بی منتهی از نبی ظفر آن یقین بود که با تو ترا بگردانند از حکم راست و مایه نیکون و در خطا و ضلالت نه اندازند  
 الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه و بال این عمل عائد بدیشانست و مایه نیکون و نیک من شعی و ترا تریان نمیتوانند رسانند هیچ چیز خود بدین  
 عصمت خدائی و انوار الله و وفور فرستاد و خدای حکایت الکتاب بر تو قرآن را و الحکمة و بیان احکام آنرا و علمت که در تو نورانیده است  
 ترا ماکه تکتی تعلم آنچه بودی که بخود برانی از خفایات امور و ملکوتات ضامرت و چه نور گفته اند آن علمست بر بوبیت حق و جلال ایشان و بخت  
 نفس و قدر حال او در بحر الحقائق میفرماید که آن علم باکان و مایه کن است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث  
 معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند و فعلت بهما ماکان و مایه کن پس انستم آنچه بود و آنچه خواهد بود و کان فصل الله  
 و هست فضل خدای علیک عظیم و بر تو بزرگ چه هیچ فضل اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست که اختیار نیست نیکونی فی کثیر من نیکون  
 در بسیاری از از گفتن ایشان یعنی از قوم طهر که در شب مشورتها کردند در خلاص طهر و گفته اند بخوی هم متناجیاست یعنی هیچ نیکونی در آن را نیکون  
 نیست الا من اقصی اگر اقصی که بفرماید صدقه بصدقه دادن او معصوم و یا امر کند بمعروف و آن چیز نیست که بشیر مستحسن باشد  
 و گفته اند معروف اینجا و مضاد آنست یا دستگیری بچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان رفع کدورت از دلهای  
 ایشان و من یفعل ذلک و هر که کند از اینها که ذکرش را بخواهد من ضاقت الله برای طلب شنودی خدای تسوقت ثواب و نیکو باشد  
 که بهیم او را اجر عظیم و مزی بزرگ و من یشتاقوا الرسول و هم که مخالفت کند با رسول من بعد ماکتیک از پس آنکه ظاهر شد  
 که الهی مرا و راه راست بود و بفرموده بر معجزات و ظهور دلائل و اصحاب و پیغمبر و پیروی کند غیر سبیل الموعودین غیر آن راه که ایشان  
 برانند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طهر است که از خوف قطع دیگر بخت بجانب مکه و مدینه و از اینجا نیز عقب خانه کسی نیز دیوارش و آمد  
 و صندیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آمدند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این اندیشه گریخته و پناه بدینجا  
 آورده گشتن او مناسبت پس او را از مکه اخراج کردند با تجارت قضا عیسوی شام غمیت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخت پاره  
 از متاع ایشان بزدید و بگریخت آخرت را میگویی و تو که ماکتولی و اگر از ایم او را در انفسی با آنچه دست می دارد در این سرای که آن کفر و رذیلت  
 یعنی او را در دانه کفر و مردان اغل کنیم و نصیله جهنم و در آیم او را بدو رخ و ساءت مصیبت و بد بگشت دست و درخ ان الله لا یغفر  
 برستی نیامد و خدای آن کثیر که به آنرا که شرک آورد بخدای و یغفر ما دون ذلک و پیامزد و آنچه جز نبش گشت مگر کثیر که به هر که خواهد بزد  
 آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجانب نبوت مآب آمده بعضی ساندید که با رسول تشبیهی ام در گناه غرق شده الا آنست که بخدای را  
 فناخته ام بر شرک نیامده ام و بجز کسی اوست گرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نموده ام و تصور آن اشتام که طهر یعنی  
 خدای را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده ام ایشان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانده حال من چگونه می بینی خدای بدین آیت  
 موده داد که همه گناهم را بغیر از شرک امید آموزش هست و من یشتاقوا بالله و هر که شرک آورد بخدای فقد ضل پس هر کس که گناه شد از حق  
 ضللا و بعید است از گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس حال شرکان خبر میدهم که ان یلذعون من دوزیم نمی پرستند بدون حق تعالی الا انما

تفسیر حسینی

سج





و نه بلا با توبه رسید گشت بی یار سولی الله خواجه عالم فرمود که عفا که یعنی انسا جزای آن بدست و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین سخن فرمود که یا ابا بکر تو صاحب تو و مومنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بجای رسید و شمار هیچ گناه نباشد و دیگران اجزای ایشان جمع کنند و در قیامت بدیشان رسانند و امام حسن بصری میگوید که عمل سوره شکرست دلیل آنکه حق تعالی میفرماید من یعلم سوره یحزب فلا یحسدک الله و نمی یابد عمل سوره یحزب حق من دون الله جز خدای و لیکن دوستاری که بدو رساند و لا یحسدک الله و نه یاری که از عذابش برهاند و من یحسدک الله من الشیاطین و هر که بجای آرد یعنی از اعمال صانع چه عکس را قوت از کتاب تمام آن نیست من ذکر او آید از مرد و زن و حقوق حق من در حالتی که او من باشد که عمل بیه ایمان اعتبار ندارد و لا یحسدک الله پس آن گروه عمل کنندگان یکدختی از محبت و آورده شود به بدست و حفظ بصیغه معلوم خوانند یعنی در آید بجنّت و لا یحسدک الله و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نقیصه ○ بمقدار تقیری که بدست داند خرامید باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود و من احسن منکم و کیست نیکوتر از جنت من قصه آنکه خالص گردانید و بحقه نفس خود را لله بر خدای بابتل کرد روی خود را در سجود حق تعالی و حقوق محسن و حال آنکه او آید است به نیکو بها و ترک کننده بدیها و اتبع صلاته ایملو حقیقه و پیروی کرد و ابراهیم را در حالیکه ابراهیم باین پیروی می نشست از همه دینها بدین اسلام و اتخذ الله و گرفت خدای از اولاد و خلیلا گاه ابراهیم را دوست یعنی او برگزید و اختصاص بکبری که مشابست بکبری است و دوست آورد و دهاند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قطعی پدید آمد و چون مردم همواره از موافق خلیلی بهره فواید یافته بودند درین سال محبت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت برایشان ایثار کرد و همین که انبار شمی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک استی که معتمد علیهم و تا قدری طعام از مصوشام فرستاد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت باین اثر قحط و غلظت باشد و اگر فی الواقع ابراهیم این طعام را برای خود طلبید بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و بدم عزیزی و ساحت جلی میخوابد که این طعام برایشان صرف نماید آنقصه گندم بملازمان ابراهیم مژد و بهبای نیز نمافند بصورت باز گشتند و ایشانرا شرم آمد که شتران اخی بشهر آرد چه بسی گدایان پنهان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصوشام فراوان خواهند رسید شتر بانان در حاکم شهر حواله ابراهیم از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکر می که گذشت تمام عرض کردند ابراهیم ازین حال تنگدل شده روی بپسند نهاد و در انحال سار و حق ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد حواله ابراهیم دید و خوشدل شد و هر یکی ابکشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از ان خمیر کرده و نان بختیجیا و اطفال در ویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او در رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزدیک است مصری تو ابراهیم گفت که این از نزدیک است من است خدا بدین بدست وی ادوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلعت استیلام بنده است در عموم احوال بکفرت ذوالجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم خلیل موسوم شد و شرط محبت فقای حبیب و محبوب بقای او بدو این مقام محبت لاجرم بحبیب مسمی گشت و ازینجا است که ذکر خلعت بظاهر فرموده و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که قاتبعونی بحبیبکم الله و درین معنی گفته اند محبت محبت آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف و محبت آنست که محبان تو محبوبانند و خلیل سالک بود و حبیب مجذوب و سلوک نشاء و تفرقه است و جذبه علامت نمینی جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی + از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که اسری بعبده یلدا لاجرم آنجا که نظر گاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض قدمگاه حبیب گردانید که دنی قدی بیت خلیل از خلیل تا شان سپاهش مسیح از چاوشان بارگاهش و لله ما فی السموات و مر خدای راست آنچه در آسمانها بود و ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس که او را اله اهل سامن من بدو بی برگزید و کان الله و هست خدای بکل شیئی قیظان و بهر حال احاطه کننده از روی علم قدرت و استقوت و توفیق

وطلب فتوی میکند از قزوینی النساء در باب میراث زن از پسر و دختران ام که چنانچه گذشت و اعراض عیدیه بر حسن که متبر و خواهر نصف مال میری  
 و او گفت و امید هم گوی که کارزار کند و غنیمت بدست آید **قَالَ اللَّهُ يُقْتَلُ بَكْرًا** بگوی ای محمد که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را و قهر  
 در باب ایشان و مایه کلمه **عَلَيْكُمْ** و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند شما آنچه خوانده بشنید **فِي الْكِتَابِ** قرآن فی بیتمی النساء در شان  
 یتیمان که زنان اند **الَّتِي** آن زنانی که لا یتیم و لا یتیم نمیدانند ایشان را ماکتیب **لَهُنَّ** آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و در غنیمت  
 و غنیمت کنید آن **تَكُونُ لَهُنَّ** آنکه نخواهند ایشان را اگر جمید باشند و مالهای ایشان را بخورید و المستضعفین و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب یتیمان  
 بیچارگان **مِنَ الْوَلَدَانِ** و فرزندان خود که ایشان را میراث نمیدهند و آن **تَقْوُ** مواو دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایند **لِلْيَتَامَى** برای یتیمان مهر  
 میراث ایشان **بِالْقِسْطِ** بعمل و راستی و **وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ** و آنچه میکنید از نیکی و در باب یتیمان و کودکان غیر ایشان **يَا أَيُّهَا اللَّهُ** کان بدستیکه  
 خدای هست به **عَلَيْكُمْ** آن دانا و بران جز خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بزنی خود بهمانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با  
 فرزندان بفراق او رضامند و میگفت مرا طلاق ده و هر کجا میخواهی برو که من ترا بجل کوم و گویند دختر محمد پس که با شوهر خود رافع بن خدیج بود که منیست  
 او را طلاق دهد همین میگفت که مرا با کس من نوبت خود دیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد و آن **أَمْ أَتَى خَافَتْ** و اگر زنی بماند و در باب  
**مِنْ بَعْلِهَا** از شوهر خود نشود و سر باز زنی از صحبت او **أَوْ أَحْرَأَ** یا روی گردانیدن از مجاست و مکالت او **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهَا** پس هیچ  
 گناهی نیست بر ایشان **أَنْ يُصَلِّيَ** آنکه بصلح آرند میان یکدیگر **بِصَلْحٍ** یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود بخشد  
 یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند و **الطَّلَاقُ** طلاق و آشتی بهتر است از خصومت مفارقت  
 از باب سیر برانند که حضرت پیغمبر سوره بنت بیعه را طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت نشست تا او قتی که سید عالم بر سید سوده بزبان تصریح گفت  
 یا رسول الله رجعت بنمای من بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نماند لیکن میخواهم که فردا قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را  
 بعایشه می بخشم حضرت بوی مراجعت فرمود و نوبت او در خانه عائشه می بود این آیت در قصه وی نازل شد **وَالْحَضْرَاتِ الْاَلَا نَفْسُ**  
**الْفُحْمَاءِ** و فرود آورده شده اند نفسها را بخل یعنی مجبوت نفسها بخلی و از نیست که هر یک از زوجین در مسافرت مروت بخل می زنند و از تحسین  
 و اگر نیکوئی و زری در زندگانی و **وَتَتَّقُوا** و پرهیزید از نشوز و اعراض **يَا أَيُّهَا اللَّهُ** کان بدستیکه خدای هست **بِمَا تَعْمَلُونَ** خیرا  
 آنچه میکنید از احسان و خصومت دانا و **لَكُنْ تَسْتَطِيعُوا** نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید آن **تَعَدُّوا** آنکه عدل زرید و راستی نگارید  
**بَيْنَ النِّسَاءِ** میان زنان **بِمَا** آنست که البتة میل واقع نشود و آن متعذر است لهذا حضرت رسالت پناه به بآنکه در قسم میان اوج طاهرات ملاحظه  
 عدل میفرمود و میگفت خدایا این قسمت دران چیز نیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من ششم یعنی در دوستی  
 بعضی چنانچه ماکثر از همه از واج دوست تر میباشند و **وَكُلُّكُمْ** و اگر حریص باشید بر کتاب عدل قادر نباشید بران **فَلَا تَحْبِلُوا** اکل المیل پس  
 میل کنید تمام میل با آنکه مرغوب است و قسم و نفقه یعنی میل قلب با میل فعل یکجا جمع کنید که اگر چنین باشد قتل مرده ها پس میگذارد آن دیگر را **كُلُّكُمْ**  
 مانند کسی مجبوس باشد یعنی چنین بن مطلقه باشد و نه شوهر و اوان **تَحْبِلُوا** و اگر بصلاح آرید آنچه تبه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته  
**وَتَتَّقُوا** و پرهیزید از مثل این عملها در زمان آئنده **يَا أَيُّهَا اللَّهُ** کان پس تحقیق هست خدای غفور آفریننده گناهان ماضی **وَحَسْبُكُمْ** مهربان  
 بر توفیق طاعت در زمان مستقبل **يَا أَيُّهَا اللَّهُ** کان پس اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب بطلاق **يُنْفِئُ اللَّهُ** کلامی نیاز گرداند خدا هر یکی اقص  
 مستقیم از خود و اوان قدرت کمال یعنی تسلی و هر یکی ایابدی پیدا رود و کان **اللَّهُ** واسع و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود و حکیمان

محمّد کار در افعال احکام و لله ما فی السموات و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی السموات  
از کواکب سفلی و لقد و صحت کرده ایم و فرموده ایم الذین اوتوا الکتاب انما کراهوا ان یتبدلوا کلماتهم من قبل کلمة من ربهم  
یعنی یهود و نصاری آنهارا که نیز قبل از ایشان بوده اند و یاکا کچه و شمار نیز وصیت میکنم یعنی میفرمایم ان اتقوا الله با کلمه پیریز یا شرک بخدا  
وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله ما فی السموات پس رستیکه مرخدا یرست آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست  
همه مخلوق و مملوک او یند پس کفر و عصیت شما متضرر نیگردد و چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمی شود و کان الله و عنایتا و هست خدای بی نیاز  
از همه خلق خود او را اگر فرمان برند و اگر نبرند و جیمید اعم ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نکویند و لله و مرخدای است ما فی السموات و آنچه در  
آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمینها بود از ارکان و الید و جز آن و کفی بالله و بسند است خدای و کمال  
کافی جمات بندگان ان یغایبکم و اگر خواهد بر خدای شمارا و فانی گرداند ایها الناس ای مردمان و یات یا خیرین و بیار دینی ایجاد کند  
دیگران را که فرمان بردار تر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه دست مبارک بر پشت مسلمانان زد و گفت قوم این دینی را بسایند و کان الله  
و هست خدای علی خلاف قدیم ابرایحاد و اعدام توانا من کان یسید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا و الدنیا پادشاه این را میجو مجاهد مثلاً  
که در کتاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس دیکه ای ثواب الدنیا پادشاه دنیا و آن خسیست و الاخرة و پادشاه آخرت و آن شریعت  
پس هر کسی طالب خسیست ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر با شرف مال گردد و اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی منزل برای خدا جهاد کند  
او را در آخرت پندار نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بجایست محضر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس چه باطل باید کرد که دفع خود در پی است  
و کان الله سميعا و هست خدای شنونده همه قولها بصیر اعم بینة همه فعلها یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان کونوا اقوامین  
باشید استادگان یا انقسط بعد یعنی جهاد کنندگان اقامت مراسم عدالت شهید آء لله باشید گویان برای خدای یعنی دینی شهادت کنید برستی  
و کونوا علی انفسکم و اگر چه بنفس شما باشد و گویان بر نفس خود آنست که اقرار کند بجهتی که در ذمه است و در تیسیر از ابو العالی نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله  
کسی ابر بر من جحیمت من بران گویم و مرا باز نمیدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس من این آیت نازل شد که گویان باز گیرید و اگر چه همه بر شما  
شهادت را و الکواله بین یا پدر و مادر و الاقاربین و خویشاوندان نزدیکان یکن اگر باشد مشهود علیه یا هر یک مشهود و مشهود علیه غایت او که  
او فقیه یا داور و شریعی یعنی برای غنا احترام کنید و فقیه بجهت افلاس و ترجمه نماید قال الله اولی عیالکم پس خدای عز و جل و ترست تو را و درویشی اگر دوستی که  
شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فلا تتبعوا الهوی پس شما متابعت هوائی نفس کنید ان تعبدوا برای آنکه میل کنید از حق  
وان تکلوا و اگر چه پیچانید زبانهای دراز گویان است او تعزهنوا یا اعراض کنید از ادای آن بپوشید فان الله کان پس بد رستیکه خدای هست بیما  
تعلمون بر آنچه شما می کنید از عدل میل خجیر اعم و انا و شمارا بدان مکافات خواهد کرد یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب مسلمانان  
یا منافقان یا مومن اهل کتاب میگفتند یا رسول الله ایمان بریم تو و بقرآن بمبوی خود و زبور و توریت دیگر هیچ کتاب پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب کافران نیز بشما  
که مسلمانان اینگونه ایمان آنگسایکه آورده اید بدل و زبان امنوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بر زبان ایمان اید بدل مومنان اهل کتاب  
را میگوید ایمان آورده اید بعضی از کتب سل ایمان آرید تمامی آنها و کافران را میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزیزی ایمان آرید یا الله بخدای و در مشغول بهر ستاره  
او که محمد است و الکتاب الذی نزل و بان کتابی که خدای فرستاده علی رسول و بقرآن و پیغمبر خود یعنی قرآن و الکتاب الذی نزل و آن کتابها نیز که  
فرستاده و قبل پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت بر ایمان آرید بر سبیل کشف عیان ایمان آورده اید











یا بقرآن و قتیله و دیگر بکشتن ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و قتل یهود و بنی خلف و دیگر گفتار ایشان که ما سزا  
 او عینه علم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب مادر پوششی است و فهم آنچه محمد میگویی ندارد و نجاست که میگویند  
 بل طبع الله علیهم بلکه مرزاده است خدای بر دلها سبب ایشان بکفر ایم بسبب کفر و وجود ایشان فاقد دانش محبوب گردانیده و مدد تو ضیق تدبیر  
 در آیات و تذکیر در مواضع از ایشان منقطع ساخته فلان مؤمن پس ایمان نمی آید الا قلیلاً و مگر اندکی چون عبدالمؤمنین سلام و یاران او  
 یا ایمان اندک غیر معتبر و بکفر است و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی و قتل یهود علی قسیم و گفتن ایشان نسبت به مریم  
 بهمتاناً عظیماً آنچه بهتانی عظیم که انتساب برنا بوده و قتل یهود و دیگر گفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشیدیم مسیح را عیسی ابن مریم  
 عیسی پسر مریم را رسول الله فرستاده خدای این وصف خداست مرعسی را نه قول یهود و ما قتلوه و نکشتند او را اما اهل کبوه و بردار نکردند  
 او را و لکن شیهه کفر و دیگر مشتبه شده بر ایشان وقتی که شبیه و مانند عیسی بر ممتز ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت و ان الذین  
 اختلفوا فیهِ و بدرستی آنانکه اختلاف کردند در شان عیسی لقی شد و هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در قتل  
 ممتز خود را بردار آویختند که این عیسی هست و طلب می شغول شدند و چون از ممتز خود خبری یافتند آغاز اضطراب تردد کردند که اگر این عیسی هست  
 پس یار من کجاست بعضی گفته اند شبیه عیسی همین بر روی یهود بیش نبود و روزی دیگر پاسبانان آمدند و مقتول را در آورند گفتند اوجب وجه  
 عیسی البدن بدن صاحبنا کلمه نیست موجود اندر ابعیسی و قتل او من علم از دانش الا ایتناء الظن مگر آنکه پیروی گمان میکنند و ما قتلوه  
 یقیناً و نکشته اند عیسی را یقین بل دفعه الله الیک بلکه خدای برداشته است او را و بجل کرامت برده و کان الله عنین و است  
 خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی انتقام از یهود احکیم حکم کننده بمعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مردم عیسی و ان من اهل الکتاب  
 نیست از اهل کتاب یکی الا کومر بن جبهه مگر آنکه ایمان آورد بعیسی قبل موته پیش از مرگ خود آن در وقت معانته مرگ بود که آنرا ایمان باس گویند  
 و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آورد بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال اکبش و بمبل کتابت میان رزمینی یقین  
 دانند که پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسی حکم مقتضای کتاب سنت  
 پیغمبر عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنکه متوفی شود و مومنان برو نماز گذارند و یوم القیمة و روز رستخیز یگونی باشد عیسی علیه السلام شهادت  
 بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بکذیب بر نصاری بآنکه او ابن الله گفته اند فی ظلم من الذین هکذا و پس بستی که واقع  
 شده از آنانکه متدین بدین یهودیت باشند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان طیبیت اهل کفر طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند  
 بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله تع و بعد از آنکه در سوره آل عمران منع کردن ایشان از راه  
 خدای کتبنا و بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر را و با مردمان گفتند بدو ایمان بیارید که او پیغمبر غوغیست و اخذوا  
 الریتوا و دیگر گرفتار ایشان بدارا و قد هتوا عنه و حال آنکه نمی کرده شده اند از اخذ ریتوا در توریت و اکلهم اموال الناس و دیگر بخورند  
 ایشان مالهای مردمان را بالباطل بر شت و غصب و آرزو وجود محرمه و اعتدنا و آماده کرده ایم لکفرین برای کافران و هتوا عن ربی اسرائیل  
 عداً الیکما و غداً میشتن برالم بسیار لکن الشیخون فی العلم لیکن اسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و با خلاص عمل آن  
 هتوا عن ربی اسرائیل چون عبدالمؤمنین سلام و اصحاب او و المؤمنون و مومنان از مهاجر و انصار یومئذ یسما انزل الیک ایمان  
 می آید با آنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن و ما انزل من قبلک و با آنچه نازل شده است پیش از تو یعنی تمام کتب آسمانی و المقیمین



خَلِدَ نَفْسًا أَبَدًا جاور میان و ران همیشه ساکن آن و کان ذلک و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ علی الله یسیرا بر عهد  
 آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرشیکر آمده است بر شما من ستاده یا الحق بسخنی و رشت که آن کلمه شهادت یا قرآن  
 مِنْ لَدُنِّهِ کُم از نزد پروردگار شما قلمنوا پس بگوید بخدایت که کفر ویدنی که آن خیر باشد شما را فان تکفروا و اگر کافر شوید فان الله  
 پس بر ستیکم مخرار است عافی السموات و الارض اعجز و آسمان باز زمین است پس بفرشایان خواهد کشید چنانچه ایمان شما سود نخواهد یافت و کان الله  
 و هست خدای جلیم و انا با احوال شما حکیم حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب خطاب یا یهود و نصاری است میفرماید لا تعجلوا فی حجتکم  
 غلو نکنید در دین خود و جود انرا میفرماید که در جانب حق غور غلو نکنید بران وجه که در اغریز این الله میگوید و در طرف نکوش عیسی غلو مینماید تا حدی که او را  
 این الفاظه میگوید و ترسایان میگوید که در جانب تالیس عیسی غالی شوید بدان مشابه که او را ابن الله خوانند که تَقُولُوا عَلٰی اللَّهِ مِیْسِحٌ کلام شما گویند برای خدا  
 لا الحق و اگر انچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیز پسران او نیستند بلکه بندگان اویند ایها المسیح عیسی ابن مریم خیرین نیست که مسیح  
 پسر مریم است رسول الله فرستاده خدای هست و کلمه او گفته اند مراد از کلمه بشارتیت بوقوع ولدی بی مساس احدی  
 الفهما برسانیدن آن کلمه را خدای لای عیسی بسوی مریم یعنی بشارت داد او را و فرمود که تو دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده  
 از حق سبحانه بی توسط اسباب قَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب با ترسایانست خاصه و تَقُولُوا ثَلَاثَةً  
 و گویند که خدایان ماسه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آن سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الالب  
 ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس این را اقایم ثلثه میگفتند حق سبحانه فرمود اِنَّهُمْ هُوَاْ باز ایستید از ثلثیت  
 حَقًّا لَّکُمْ باز استادنی که آن خیر باشد شمارا ایها الله خیرین نیست که خدای الله و اَحَدٌ خداوند است یگانه ذات خود که تعدد را بهیچ وجه  
 از وجوه در و راه نیست تَبَّحُّثُوا بآکی یاد میکنم او را بآکی یاد کردنی آن یَکُونُ لَکُمْ وَلَدًا از آنکه او را فرزند باشد لَکُمْ مَکَانٌ فِی السَّمَوَاتِ  
 و ما فی الارض حق مراد است انچه در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند ماثل پدر باید پس از اهل  
 زمین او را فرزند نبود و کُفِّ بِاللَّهِ وَکُنِیْلًا و بنده است خدای کافی مہمات بندگان یعنی نگاہدار بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه است  
 بر استغنائی حق سبحانه از اتحاد و ولد چه ولد برای کفایت مہمات و الدیاد و خدای تعالی خود قائم است بحفظ اشیا و کافی امور و ستغنی از یار و  
 مددگار و در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب کنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آن را بعیب بر میدارید گفتند که  
 تو میگوئی که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی شمرده و موافق قول آنحضرت است  
 که لَنْ یُسْتَنْکَفَ الْمَسِیْحُ مِنْکُمْ نَسَبًا و عظیم نور زان یَکُونُ عَبْدًا لِلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبده ملائکه نیز ایشانرا  
 فرمان خدای میدهند اثبات بندگی ایشان نیز میکنند و لا الْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ و از بندگی او عار دارند فرستگان که مقربان بارگاه  
 ربوبیت اند و در عالم آورده که اینها حمد عرشند که ایشانرا فرزندان میدهند و در انوار گفته که اینها که و بیانند در حوالی عرش و یَسْتَنْکِفُ  
 و هر که ننگ از عرش عباد که از پرستش خدای یَسْتَنْکِفُ و سرکشی کند از ان قِسْمٌ لَهُمُ الْیَمِیْنُ و باشد که حشر کنند ایشانرا یعنی مستکفان یا بوی  
 خود جمیع عباد مایانرا تا جز او مکافات بریشان رساند قَامَا الَّذِیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَاَمَّا اَنَّهُمْ اِیْمَانٌ آورده اند و عمل صالح  
 کردند قِیُّوْا فِیْهِمْ اَجُورَهُمْ پس تمام بدد خدای فردای موعود ایشانرا و یَنۡبِذُهُمْ و میفرزاید نیز بر جزای ایشان مِنْ فَضْلِی و از  
 افزونی کرم خود و اَمَّا الَّذِیْنَ اسْتَنْکَفُوا اسْتَنْکَفُوا و اما آن کسانی که از پرستش حق استنکاف و شکبار کرده اند قِیْعَلِ بِحُجْرٍ پس بکنند ایشانرا





کنند و بر قامت صلوٰۃ و ادا ای زکوٰۃ سوا بخت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما امر امن و امان باشد که کار با مشورت ایشان بقطع ستم  
بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دلیلی بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش آنکه فرموده بود که امر و زکری خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید و فر  
هر آید و غادیر و ن رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القصد که رسول با صبا به عجمه قضا تو به فرموده بود  
چون بوضع تنخیم سیدند از تکیه حجاج یا شنیدند و حطیم کندی او دیدند که شتران غارت برده القلاد با آریسته برسم می بکعبه میرد صحابه خود سقند تا شتران باز شتر  
حضرت فرمود که او بهی القصد کرده است این عمل از شما لائق نباشد و آیت آمد که حرمت شتران را نشکنید و لا الشتر الحرام و حلال کنید ماه حرام باقتال  
در آن و لا الهدی و نه بهی که مضر و کعبه باشد و لا القلاد و نه خداوند قلاد با از بدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست  
درختهای خرم یا غیر آن تا معلوم شود که بهی است کسی تعرض نکند و لا آمین البیت الحرام و نه قاصدان غلام محرم را که تازی زیارت او باشند  
یلتغون می طلبند قاصدان هم فضل از حق تعالی اگر مومنانند زیادتى ثواب از خدا یار و زری بسبب بارت و اگر کافرانند می طلبند بگریزى و غیبت  
و می طلبند مومنان خوشنود خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا و تنیان آورده که رضوان حج است و اذا احل الله و چون از احرام بیرون آید و حلال  
شود فاضطکاد و آبشکار کنید اگر خواهید و لا یجی مکه و بران نذر و شمار ایشان قعی و دشمنی گردی از کفار قریش آن صد و کعبه برای  
آنکه باز داشتند شمار در سال حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام آن تعبد و یا آنکه از عدد گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال  
قاصدان حرم کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر رسید کردن در حالتیکه از احرام بیرون آید و کافران از بهی و قلاده امان نیست و تعا و کوا  
و یاری کنید یکدیگر اعلى الین بر نیکویی که متابعت امر است و امتناع بدعت یا پیروی سفت و التتقوا و بر پیروی کار می مخالفت هوا و لا تعا و کوا  
حلی الا مکه و یاری کنید بهی که ترک فرماست یا حب دنیا است یا کفر و العبد و ان و بر بنگاری یا اتباع بدعت و لا تعا و کوا و بر سید از اموال  
خدا ان الله شدید العقاب بر ستمکار خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حرمت علیکم المیکنة حرام کرده شده بر شما مردار  
و آن جانور است که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد و الدار و خون روان و لحم الخنزیر و گوشت خوک با هم جزای او از شحم و غلظ و غیر آن  
و ما اهل لغير الله به و آنچه آواز بر داشته باشند یعنی یاد کرده باشند مرغی خدای از دیکه و مرغ و دیکه کفارت که بنام لات و غزى و غیر آن می کشند  
و المکینه و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گو سفند را خنق میکردند تا می مرد پس بخوردند و الموقود و ما میچوب  
و سنگ ده باشند تامره باشد و المکره یه و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و مرده و النطیحة و آنچه شلخ زده باشد و دیگر  
اورا و مرده بود و ما اکل السبعه و باقی آنچه اورا خورده باشد و مرده بود و لا ما کد کیت و قتلگر آنچه در اید شما از اینها فح او را و درو  
زندگانی باشند بران مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند و ما ذی علی النصب و دیگر حرام است آنچه فح کرده باشند بر شما که منصوب  
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بود پیرامون بیت الحرام که اهل جا بایت تعظیم آن بجای آورده اند و بران قربانی میکرد و گفته اند مراد از  
نصب اصنام اند و بین تقدیر علی بنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت باشند و ان تکشفتموها و آن نیز حرام است که طلب هست کنید یا کاد که کم  
به تیرهای اقلح نباید دانست که عرب راسته بودنی پرویشان که آنرا از لام و اقلح می گفتند چون ایشان را همی افتادی جمع بدانند که دندی این  
سه تیر در خرطیه کرده کسی که مجاور بهیل میبوده می سپردنی بر یکی نوشته که امر فی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آنرا منیع گفتندی از کتابت  
خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور بهیل آمدی و هدیه آوردی و دست دران خرطیه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امر فی  
ربی فی الحال بدین هم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیع بیرون آمدی باز سه جمع بدان خرطیه نمودی گفتند

تفسیر

ربع

مراد از استقسام جزو راست بر انصبا معلوم یعنی شتران کشتنی و باز لام قسمت کردندی ایشان از لام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و حقان اختلا  
در نسب غیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون فتن است از دایره اسلام زیرا که اقتراست بر خدای اگر بر با و را میخوانند یا شرک اگر غیر اوست گویند  
اللیوم امر و زکروز جمله است و یا عرفه بکس الذین کفرو و انا امید شدند که از آن من در جنگ از بطلان دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان  
فلا تحشوا هم پس تمسید از فتنه ایشان و تحشوا و تبرید از من این آیت نماز دیگر و زغوفه در حجه الوداع فرو آمده و آنحضرت بر ناله غضبنا بود  
و بعد از نزول این آیت همشاد و یک روز نیست الیوم اکملت لکم دینکم و از کمال گردانیدم برای شما و یتکم دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نمود  
و اتممت حکمکم و تمام کردم بر شما نعمتی نعمت خود را که حج گذارید امان و مطمئن بشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذازد و وضیعت و اختیار کردم  
لکم الاسلام برای شما اسلام را دینی که پاکیزه تر از همه دینها فخر اخصط پس هر که بپایه ماند فی فحشاء و گرسنگی نایافت طعام  
و ازین محرمات که در کوشید بخورید غیر محکم است و در حالتیکه باطل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ و خورد و یا زیاد از سر برق تناول نکند فکانت  
الله عفو پس بدینیکه خدای آمرزگار است مراد ازین گناه و حاکم بر او که باطل این مقدار رخصت داد آورده اند که حدی بن حاتم  
و زید النخیل طائی که پیغمبر او را زید النخیر نام نهاد بنحمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جای باشیم که با ستمها رگسان و مرفغان شکار میگذارای  
میکنیم و رگسان آل ذریجه و آل جویریة جانوران و شتی میگیرند بعضی از آنچه است که مادر میایم پیش از آنکه سگ پاک کند و فتح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن  
سگ تلف کرده است و حق سبها از فرمود که مردار حرام است حکم این چگونه باشد آیت آمد که لیسکو نکت از تومی پرسند که از مقام ملاذ الحلال کس  
چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قل احل لکم الطیبات و لکم که حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند و ما علمت و دیگر  
حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید و من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ دیوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و سبز آن  
مکلیت در حالتیکه شما متوب و معلی ایشان از احکام و همت می آموزانید جانوران شکاری را میما حکم الله از آنچه خدا شایر آموخت  
از طریق تادیب آنچنانست که از بی شکار روند و فیکه خداوند سر دهد ایشان را و بخوانند او باز آیند و شکاری را نخورند و نگاهدارند از و فکلوا  
پس بخورید پاک و حلال میما امسکن علیکم از آن چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری  
این شرط نهاده اند چه تادیب طیور تا باین حد متعذر است و اذکروا الله علیکم و یاد کنید نام خدای ابرار چیز که تعلیم داده اند  
در وقت ارسال او بجانب صید و گفت اند بسم الله اللهم اهد صد و رناباید گفت و بسم الله نیز کفایت است و اتقوا الله فترسید از خدای  
در تناول آنچه حرام کرده است ان الله سکرکم الحسنا بدینیکه خدای زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الیوم امر و زکروز  
در روز نزول این آیت احل لکم الطیبات حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای فتح طعام الذین او نوا لکتاب و طعام آنها که ایشان را  
کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبائح و غیر آن حل شد حلاست مرشمارا و طعامکم حل شد و طعام شما نیز حلاست  
ایشان را در دین ایشان چه شما فتح بنام خدای میکنید و المحصنات و دیگر حلاست بر شما زنان آزاد و پارسا من المؤمنات از آنها که گریه اند و این  
بر سبیل اولویت است و اگر نه ائمه مومنه نیز حلاست و المحصنات و دیگر حلاست زنان پارسا من الذین او نوا لکتاب از آنها که ایشان را  
کتاب داده اند من قبل کفر پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی هم آزاد اند پس امت کتابیه حرام باشد بجهت و نزد امام اعظم هم عفاف اند  
پس بقول او حرار و اما از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اذا اتیمموا پس چون بهرید ایشان را از الجور هم برای ایشان  
محصنین در حالتیکه شما بران نکاح عفت و صلاح جوید غیر مسافحین نه مجاهر باشید بزنای و لا متخذوا فی احدا منهن ذریه و نه دستان به پنهانی







پدیده آمد که باین جباران چگونه جنگ کنیم و قال الله گفت خدای تعالی ای منعم بر من بشما ام نصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت که این  
 آیت و الصلوة و بخدای که اگر بر پای دارید نماز را با شرائط آن و آیتکم الزکوة و بید زکوة را با رباب استحقاق و آیتکم الحسنة و تصدیت کنید  
 پیغمبران را و غیره و تقویت کنید ایشان و تعظیم امر ایشان بجای آرید چاره ایشان امر خداست و تعظیم امر الله واجب است و الله  
 و قرض بید خدای یعنی نفقه کنید در راه او و قرضها حسنا نفقه دانی نیکو لا کفران عنک الله در گذرانیم از شما سبب است که گناهان شما را  
 و لا دخلتکم و در آرم شما را جنت تجرئی بستانهای که جباریت من تحتها الا که از زیر درختان آن جویها قهر کفر بعد ذلک پیر که کافر  
 شود بعد ازین شرط موه که میگویند از شما فقد ضل پس گم کرده است سوا السبیل راه راست را نبی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و حق سبحانه  
 فرمود که فیما انقضیهم پس شکستن ایشان میتنا قهرم پیمان خود را کهشتم بر اندیم ایشان از رحمت خود میسخ گردانیدیم با خواری جزیه بر ایشان  
 وضع کردیم و جعلنا قلوبهم و گردانیدیم دلهای ایشان از قیسیه سخت بشایه که متاثر نشوند از مشاهد آیات و استماع تحوینات یحیی قون الحکام  
 عن مواضع میگرددند سخنان تورات را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات  
 تورات را اول میسازند تا ویلات فاسده و تسو احظا و ترک کردند بهره تمام را میآذ گس و آیه از آنچه پند داده شده بود ندیدان در تورات  
 از متابعت پیغمبر آخر الزمان و لا تزال تطیع بهیست تو که مطلع شوی علی خائنه من همت بر خیانتی از جهوان الا فیکلک من همت مگر اندکی از  
 ایشان که خیانت نمیکند چون بن سلام و اصحاب و قاعف عذبه پس عفو کن و در گذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند و اقامه و و رو  
 گردان از ایامی ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو صریح آیه اسیف من همت ان الله یحب المحسنین بدرستیکه خدای دوست دارد  
 نیکو کاران را و الذین قاتلوا و از آنکه گفته اند انما انصرتی بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت میدادند بدین نصران یا ناصر که حضرت  
 عیسی در اوقت میبود و یا آنکه میگفتند سخن انصار را بشود و بر تقدیر از ایشان آخذنا و میتنا قهر گرفته ایم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفت بودیم  
 فسو احظا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را میآذ گس و آیه از آنچه پند داده شده بود ندیدان در انجیل از پیروی فار قلیطاکه احمد سر سلسه  
 فاعفینا پس انبختیم موسی پیمان شکنی بدینهم العداوة میان ترسایان شمنی ظاهر و البغضاء و بغضی همان در دل الی  
 یوم القيمة تا روز ستیز و آن چنانست که نصاری سرفرو شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر آنند که دشمنی انبختیم میان یهود و ایشان و سوف  
 ینبئهم الله و در باشد که میا گاه و خبر بد ایشان خدای میا کا نوا یصنعون و آنچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود  
 یا اهل الکتاب ای یهودان ترسایان قد جاءکم رسولکم بدرستیکه آمد شما فرستاده ما یبئکم لکم روشن میگردد برای شما کثیرا  
 بسیاری میآید که تخفون از آنچه هستید که آن را پنهان میدارید من الکتاب از تورات چون نعت محمد مصطفی و آیه رجم و از انجیل همچون بشارت  
 عیسی و یحیی و عفو و کثرت و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر میداد با آنچه هیچ مردم دنیا وابسته بآن نیست نقل است که یهودی با آنحضرت  
 گفت که کدام است آن کثیر که از عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از او میگردد و قصد یهودی آن بود که قضا  
 از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه مرتبه جزا عرض چیرنی ندید و مشاهده نکرد بعد قی آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد و قد جاءکم  
 من الله بدرستیکه آمد شما از نزد خدای حق و روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالت و کذب قبیح و کتابی روشن کننده و بخود روشن گفتند  
 نور حضرت سالت پناه است و کتاب معین قرآن است و در بحر احقاق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزیکه حق سبحانه تعالی بنور قدم  
 از ظلمت که عدم بوجود آورده نور وی بود ضلی الله علیه و سلم که اول ما خلق الله نور وی بعد از آن عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید



و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مع کورست که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقه الحقائق است و آن حقیقت محمدی نور احمد است که صورت  
 حضرت واحدی احدیست جامع جمیع کمالات الهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت عالم و عالمیان صور و اجزای  
 تفصیل او و آدم و آدمیان منجر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من و تحت لوائی فطمت النبی اول شد پدید از حبیب غیبت  
 بود نور جان او بی هیچ ریش بعد از آن نور مطلق بود علم گشت عرش و کرسی لوح و قلم و یک علم از نور پائین عالم است و یک علم ذر نیست و آدمست و نور او  
 چون اصل موجودات بود ذات او جامع طی هر ذات بود و واجب آمد دعوت بر دو جانش دعوت ذرات پدید آمدنش یحیی بنی به الله راه مینماید خدای بدین نور  
 یکتا **مِنْ تَبَعِ مَنْ هُوَ اَنْهَ** آن اکبر و بی خشنودی و میکند **سُبْحَانَ السَّلَامِ** طلبت بهای سلامت از عذاب آن راه حق است سهل از السلام که طریق بهشت است  
**و یُخْرِجُهُمْ مِنْ حَرِّ** می آرد ایشان را از آتش و **الظُّلُمَاتِ** از تاریکی کفر یا شک یا جهل که **الْمُتَوَسِّلِينَ** زبانشانی ایمان یا یقین یا علم یا خدیه بارادت و توفیق خود  
**و یَهْدِيهِمْ سَبِيلَ** راه مینماید ایشان را **الْحَقِّ** مستقیم و بسوی او راست که نزدیکترین اسم است بحق **لَقَدْ كُنَّا اِلَیْهِ** برستید که **كَافِرِينَ** نماندند آنکه **قَالُوا اِنْ اَنَّ اللهَ**  
 گفتند بدستیکه **الله هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ** او مسیح است پسر مریم قائلین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر  
 مریم خداست ظاهر است چه مادر او اقامت بر ولد پس له حادث باشد و حادث الوهیت انفاذ و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه درست که اصغر اله  
 اکبر باشد **قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ** بگوئی محمد پس کیست که مالک باشد و منع کند **مِنْ اَنْ يَخْلُقَ** خدا را ارادت خدای شایسته را یعنی کس مانع نتواند شد  
**اِنْ اَرَادَ اَنْ يَخْلُقَ** اگر خدای خواهد **اَنْ يَخْلُقَ** **الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ** آنکه ملک کند عیسی پسر مریم و اقامت و مادر او را و **مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ اَرْضٍ** و آنهارا که بر  
 زمین اند یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید **وَاللهُ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ اَرْضٍ** و مر خدای است پادشاه  
 آسمانها و زمینها و **مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ اَرْضٍ** و آنچه در میان ایشانست **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و ماده  
 می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه مابینها و انشا میکند از اصلی که چنین نیست چون آدم از خاک از اصلی که نیست  
 چون ملائکه و الدین یا از مردی زن چون حوا از آدم یا از زنی مرد چون عیسی از مریم **وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدا بر همه چیزها تواناست و **كَانَتْ**  
**اِلَهُ هُودَ وَ النَّصَارَى** و گفتند یهودان و ترسایان **لَنْ يَخْلُقَ اللهُ** پسران خداییم و او مادر او چون پدر است و مادر او چون پسر در قرب  
 منزلت ابراهیم خنمی فرموده که در تورات با ایشان خطاب کرد یا انبار اسباری ایشان خواندند که یا انبار ابجاری و در کلمات انجیل است که **سِرِّمُ**  
**اَلِی رَبِّی** و برکم ایشان چنین خوانند الی الی و ابیکم و احببایم و دیگر گفتند که مادرستان خداییم **قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ** بگو بگو پس عذاب میکند شما را **لَا تَقُولُ**  
 بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسارت و در آخرت سخن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدای تعالی بودید شما را عذاب میکرد زیرا که  
 پدر هیچ پسر نمی خواهد و دوست نیز عذاب دوست را و انیدار پس شما نه پسر اید و نه دوست بل **اَنْتُمْ بَشَرٌ** بلکه شما آفریده کاندید مقصود خلق و از شما که خدا  
 آفریده است همچون سایر بنی آدم بریدی و نیکی پادشاهش خواهید یافت **يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ** می آمرزد خدای هر که را میخواهد و آنها اهل ایمان و **وَعَذَابُ مَنْ**  
**يَشَاءُ** عذاب میکند هر که را میخواهد و آنها مشرکانند **وَاللهُ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ اَرْضٍ** پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم فرمودن آن درین  
**وَمَا يَكُنْ لَهُ** و آنچه در میان اینها باشد **فَلَيْتَهُ الْمُسْتَضِی** و بسوی او است باز گشت همه یا اهل الکتاب یهود و نصاری قد جاءکم که در سؤنات بگفتند که  
 بشما فرستاده ما یبیتن که روشن میگردد اند برای شما راه حق را علی قدر **مِنْ السُّلٰی** برانقطاع از وحی و فتور از ارسال **سَلِّ اَنْ تَقُولُوا** ما بگوئید شما  
 که ما جاءکم تا شما باین پیشین از مرده دهنده و لا ندیدیم و نبیم گفته **فَقَدْ جَاءَ** که پس تحقیق آمد بشما بقیه بشارت و هدیه مومنان بگفت  
**وَنَذِيرٌ** و ترساننده کافران **عَذَابُ** عذاب است **وَاللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدای بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان را بی در پی فرستد چنانچه







مغایبه

تا نمی رایتحت فی الاخرض میکا دید زمین را بنقار و هر دو پای خود تا حفرو پیدا کرد و لیکه و این عمل بسبب آن بود تا بناید قایل اگر کیفت یواری  
 چگونه پوشد سوءه آخینه جسته برادر خود را آورده اند که نراغ خور کرد در خاک نراغی مرده بیاورد و در آن حفرو نهاده و خاک بر آن پاشید تا پوشیده گشت  
 قال یوکیلتی گفت قایل که وای پس کی عجز گشت آن آنگوشت آیا عاخر شدیم از آنکه با شتم مثل هذا الغراب مانند این نراغ دین عمل قیواری  
 سوءه آخینه پس پوشتم تن برادر خود را آنکه قایل همین طریق بایل در خاک کرد قاصبه من اللید مین لایع پس گشت از جمله پشیمان شده گان  
 بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند نداشت او بر آن بود که مادر و پدر را زودتر اگر دند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که یکن خائفان با بجد از آن قایل  
 هرگز امید میدیم ترسید که نگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود گشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی نبی الله انک  
 نوشتم و حکم کردیم بمبنی اسرائیل انک من قتل آنکه هر کس کشتن نفسا کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر و قصاص لازم  
 شده او فساد است الاخرض و بی آنکه او فساد کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یاردت یا زنا باشد احوان فکما کما قتل  
 الناس جمیعاً پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که به شک حرمت ماکرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع  
 یکی هست در استلاب غضب استی و من احیاهما و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا نهانیدن از ممالک فکما کما  
 احیاء الناس جمیعاً پس همچنان باشد که سبب نگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض بقتل و ترغیب بحیات نفوس  
 و لقد جاءهم وهر آینه که آمدند سوی بنی اسرائیل و سلکنا فرستادگان ما بالیقینت به معجزهای روشن آیتهای اوضح ثم ان کتبنا اهلهم  
 پس بدینیکه بسیاری از ایشان بعد از انکه بعد از ارسال سل و انزال آیات فی الاخرض مکشرفون خ در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند  
 یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا در گزندگان از حد و اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عنیه بنجد  
 حضرت رسالت پناه آمدند و بشارت اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند و هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت  
 بیمار شدند و مصوآت حال ایشان بعرض حضرت رسالت رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد و روزی چند  
 در آن موضع بسر برده و شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرغش ایشان بصحت مبدل شد صبا حی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبله  
 خود نهادند بسیار که مولای رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و برایشان رسیده مقامی کردند و با خربسار را گرفته دست و پای بریده خار و شمشیر  
 و زبالا و نیزند تا شهید شد و حضرت ازین حال قوت یافته که زین جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه گرفته دست برگردن بسته نزد آن  
 حضرت آورد و حق سبحانه آیت فرستاد و انما جزا فی الذین یحاکون الله ورسوله جزا آنکه حرب کنند با دوستان خدا  
 و رسول او و یسعون فی الارض ثباتند و در زمین فساد از برای فساد که قطع طریق قتل و غارت آن یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی کشته باشند و  
 مال برده او یا کشته برادر کشته باشند مال برده او تقطع ایدی و حردا و کلهم و یبند و ستا و با سگ ایشان از من خلایف بر من است یعنی  
 دست است و پای چپ گریال گرفته باشند کسی کشته او یقتلوا یا بر اندازند ایشان از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که هیچ موضع قرار  
 نتواند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام عظمی بر جبرئیل و آورده اضر و در شهری بگریه مسلمانان سید حضرت رسالت پناه  
 فرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و بیل در چشم ایشان کشیدند نگاه ایشانرا معلول شد ذلک این حد و که مذکور شد هم در ایشان را خدی فی الدنیا  
 خوار می رسوائی ست دنیا و لهم فی الاخره و در ایشانراست در آخرت عذاب عظیم عذاب بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین  
 تابوا اگر آنکه توبه کنند از آن چه حق شاست من قبل ان تقدر و او پیش از آنکه شما قادر شوید علیه و برایشان پس اگر محارب گشت و توبه کرد



علیه پس بر سئیکه خدای توبه او قبول کند اما قطع ید ساق نشود بر آن تا سبک الله غفور بر سئیکه خدای آمرزگار است گناهان او را حلیه  
 مه یانست برو که در محشر او را رسوا کند اکثر تعالیه آیانستی خطاب بحضرت است و مراد است اند یعنی دستید آنکه الله آنکه خدای که ملک السموات  
 والارض مراد است پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشکک عذاب میکند هر که را میخواند چنانچه سارق باب قطع ید و یغفر لمن یشکک و می آمرزد هر  
 میخواند یعنی سارق باب بعد از توبه و الله محلی کل شیء و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قدير توانست بآیتها الرسول ای فرستاده خطاب  
 آنحضرت است که آنحضرت با لقب یاد کرد و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انتم یا نوح ابیط یا ابراهیم عرض و ای فی صلیتک یا عیسی ابن مریم  
 هلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه و علی جمیع الانبیاء رسید و از بصفتها می کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لا یخزنک الذین  
 حرانو و منهاک نگرداند که در آن کسانی که از روی عناد یسار عیون فی الکفر میثابتند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا از آنکه گفتند  
 امنا ایمان آوردیم ما و آن گفتن بهین یا فوا هیهنا بر بنهای ایشان و کفر من قلوبهم و ایمان نیاورده است لهای ایشان و منافقان  
 اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و من الذین هادوا و بعضی از آن کسانی که دین یهودیه از دستمخون شنوندگان قول ترا الذکذب  
 برای آنکه دروغ گویند بر توبه و آن بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و شنیده بودند و آنهای یهودیه بودند و شنیدند  
 لقوم اخرین شنوندگان برای گروهی دیگر که لایا قلوبهم نیامدند بجلوس تو مراد یهودیه و خبر به آنکه یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار غیر مستند نزد آن  
 سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بزرگوار گفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان حکم تورات بر جم بود یهود و ملاحظه برگی ایشان کرده سخنان  
 که آن حد بر ایشان اجرا کند بایکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به شرب نازل کرده بر جم نیست بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستند  
 تا حد زنی محصن از و بر پسند اگر گویند تا زیاده از حد قول او را قبول کنید و اگر جم امر فرماید سخن او را شنوید پس جمعی از ایشان باز انبیین بدیده آمدند و صورت  
 حال بایهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بجلوس حضرت رسالت پناه آمده از حد زانیدین محصنین پرسیدند حضرت  
 فرمود که حکم من ضامید بید گفتند آری فی الحال جبریل به حکم جم نازل شد و حضرت فرمود که بر جم میاید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در تورت فرمود  
 که ایشانرا پهل تا زیاده طلایه بقیه بزنید تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه گردد و باز گوید دراز گوش نشانده گرد منازل بگرداند جبریل  
 آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و این صور یاکه علم ایشان است میداند که حکم تورت بر جم است بجله حضرت فرمود که میان مردم شهادت فذک جوانی  
 هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را این صور یا گویند گفتند آری و انما تر به اهل من است بتورت حضرت فرمود که در میان ما و شهادت حکم تورت  
 او حکم باشد گفتند آری حکم او را ضعی میباشم حضرت بجهت او امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت این صور یاکه گفت نعم حضرت رسالت پناه  
 گفت میان من اینها تو حکم باش که انما تر به فی این صور یا قبول کرد و حضرت سوگند داد و او را بدان خدای که تورت ابر موسی نازل گردانید و در بار  
 شما بگفت و شما را از آل فرعون نجات داد و من سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن بر جم است یانی این صور یاکه گفت که اگر ترس آن آدم  
 که تورت مرابیند و اگر دروغ گویم یا تمیز بهم اعتراف نکردی تو بگوئی که خدای تو چه حکم کرد حضرت رسالت پناه فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون  
 چهار گواه بر زانی محصن محصنه گواهی دهند بر جم بر ایشان اجب و این صور یاکه گفت بخدای موسی که در تورت نیز همین حکم فرموده اما علمای ملاحظه جانب شریف  
 بنی اسرائیل نموده بر جلد و تخیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را بر جم کردند و نزدیک مسجد حق سبحان از حال ایشان خبر داد یحیی فون الکلمه تغییر میدهند  
 کلمه را یعنی آیت بر جم این بعد مواضع بعد از آنکه خدای صنع کرد آنرا در موضع آن و بعضی آن جلد و تخیم معینند یقولون میگویند یهود خیبر را قتل  
 هذا اگر دهند شما این حکم محض یعنی محمد بجله حکم کند فخذوا پس فراگیرید آنرا و قبول کنید و ان لم تفعوا و اگر این کار شما نماند و بر جم فرمایند



فَاخذُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ وهر که اعدای خواهد ضلالت یا فطیحت یا هلاکت اورا فلن تمکک له پس متواتر  
آورد و مالک نتوانید شد برای و مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فتنة اولئک آن گروه الذین آمنند که در ازل لم یسجد لله سجدة  
خدای آن قُطِبُوا که پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوا بَعْضُ دُعاةِ اِیْشان اَکْثَرُ کُفْرًا مِنْ اِیْشان و ایشانراست در دنیا رسوائی با کلمه جزیه  
دهند و از مومنان ترسند وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشانراست در انسانی عذاب عظیم عذاب بزرگ که خلوت در دوزخ ستم محنت  
لِلْکَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن اَلْکَاذِبُ لِلشَّحْتِ خوردگان حرامند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام و اِنْجَاء و کَلَم  
پس اگر بیایند بجا که نزد تو فاحکم بینه پس حکم کن میان ایشان اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی گردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت  
درین آیت میان حکم و اعراض و اِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی گردانی از ایشان و حکم کنی فَلَکَ بَعْضُ دُعاةِ اِیْشان و رسانید به چیز  
و اِنْ حَکَمْتَ و اگر حکم کنی فاحکم بینه بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان برستی و عدل اِنَّ اللهَ بِرِیتیکه خدای مُحِبُّ الْمُقْسِطِینِ  
دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم و کَیْفَ یَحْکُمُونَ و چگونه حکم میسازند و اَعِدَّ لَهُمُ التَّوْبَةَ و حال آنکه توبت نزد ایشان  
فَیْهَا حُکْمُ اللهِ در آن حکم خدای هست بر چه توبت و کَوْنُ اِیْشان بر میگردد و اعراض میکنند مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ از پس آنکه تو حکم کرده بودی  
کتاب ایشان وَمَا اُولَئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ بِرِیتیکه ما فرو فرستادیم  
توبت ازینها هدی در و راه نمودنی بحق و کَوْنُ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یَحْکُمُهَا التَّیْقِیْنَ حکم کرده اند توبت پیغمبران  
بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای الذین هادوا برای آنها که متدین اند برین معنی و التَّیْقِیْنَ و حکم  
کرده اند علمای ربانی و الاحبار و از ابدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ کِتَابِ اللهِ بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت  
توبت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع و کَلَمًا حَلِکَةً و بودند بران کتاب شهادت گواهان که میان آن کنند برستی چون این ریاضه اَلْخَشَوُ  
النَّاسِ پس ترسید از مردمان و از مردمان و از من ترسید و در حکم بداهت مکنید و لا تشبهوا و مخیر شما ای بدل مکنید  
بِاِیَّتِیْ با حکم من شَمًا قَلِیلًا بهای اندک را که رشوت مال بی اعتبار و جاه ناپایدار است وَمَنْ لَمْ یَحْکَمْ و آنانکه حکم کنند بآئول الله  
بانچه خدای فرو فرستاد یعنی بیور فَاُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ پس آن گروه ایشان کافرانند و کُتِبْنَا عَلَیْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل  
فَیْهَا در توبت اِنَّ النَّفْسَ النَّفْسِ آنکه باشند یکتن ابقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن و تن میباشند از بنی قریظه  
و اَلْعِینَ بِالْعِینِ و دیگر غلم کردیم که چشمی چشمی در بردن روشنائی نه در کنند اَلْاَهْلَیَا کَفِ و بنی ببنی و اَلْاَذْنُ و گوشش  
بگوشش و السِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان و اَلْجُرْمُ قَصَاصُ و جرمهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در آن چیز که حفظ مساوات  
ممکن باشد چون لبه دست و پای و در آن چیز که مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش و پوست و شکستن استخوان حکم بارش را بدو و قَمْعُ  
نَصْدَقِیْهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفاره اَلْکَفَّارَةُ باشد مرگناه متصدق ایا کفاره معفو عنه  
باشد بسقوط قصاص از دوا جز عفو کننده بر خدای باشد وَمَنْ لَمْ یَحْکَمْ و آنانکه حکم نکردند بآئول الله بانچه خدای منزل گردانید و آن جنود  
که در عوض یک تن و تن میباشند فَاُولَئِکَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن و قَفِیْنَا و آوردیم  
بِحَا اَنَّا هِمَّ لِعِیْسَى ابْنِ مَرْیَمَ و پیغمبران عیسی ابن مریم اَمْصَدَ قَا در حالیکه باور دارند و بود اَلْیَکِیْنِ یک کینه را آنچه از پیش از او فرستاده  
بودیم مِنَ التَّوْرَةِ از کتاب توبت و اَنبِیَئِهِ اَلْاَنْحِیْلُ و آوردیم اورا اَنْجِیْلَ فِیْهِ هُدًی و راه نمودنی است بتوصیه و شَوْرًا

و روشنی بطریق حق و مقصد و اگر دانیدیم انجیل اموات در اصول دین لَمَّا بَدَّلْنَا بَكَرَتِكَ مِنَ التَّوْرَةِ مَا نَحْنُ بِرَاكِبٍ اَوْ بُوَدَاز تَوْرَتِ  
وَهَذَا سَ و گردانیدیم او را رهنمایی و مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ و پند دهنده موبسینگار انرا و لِحُكْمِ اَهْلِ الْاِنْجِيلِ و باید که حکم کنند  
اهل انجیل معنی علماء و یحییٰ اَنْزَلَ اللهُ فِیْهِ بَایْجِ خدای فرو فرستاده است و مراد حکمت در وقتیکه منسوخ نشده بود و مَن کَمَّ یَضَعُکُمْ  
و آنکه حکم کند بَمَا اَنْزَلَ اللهُ بَایْجِ خدای نازل گردانید چون ترسیان که از احکام انجیل عدول نمودند فَاُولَئِکَ هُمُ الْفٰسِقُونَ پس آن گروه  
بیرون فتکاند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند و اَنْزَلْنَا اِلَیْکَ الْکِتٰبَ و فرستادیم بسوی قرآن را بَایْحَقِّ بَرَسْتی رستی مَصَدِّقًا  
در حالتیکه او مطابقت لَمَّا بَدَّلْنَا بِدَیْنِکَ مِنَ الْکِتٰبِ مَرَاتِبًا که پیش از بوده از جنس کتب منزل و مَوَهِدًا عَلَیْکَ و نگاهاست بر کتب که  
محافظت آن میکنند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر پیدا می نمود از وی راست می شود یا گواه است مر آن کتب به صحت فَاَحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِحُکْمِ  
میان اهل کتاب بَمَا اَنْزَلَ اللهُ بَایْجِ خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص این آیت ناسخ حکم تخیر است که قبل از این نشت و لا تَتَّبِعْ  
اَهْوَاءَهُمْ و از پی مرد آر و دمای ایشان را در حالتیکه مائل باشی عَمَّا جَاءَ لَکَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیزی که بتو آمده است از حکم است لِّکُلِّ جَعَلْنَا مِصْحَرًا  
در هر گروهی اساقیم از شما شُرْعَةً شَرِیْعَةً وَفَنَهَا جَاءَ و رابی روشن شریعت است که منصوص علیه باشد در کتاب و مناج آن که ثابت شود  
بحديث پیغمبر و کَوْشَاءُ اللهُ و اگر خدای لَجَعَلْکُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً بر این می ساخت شمار ایک است متفق بر یکست و لَکِنْ لَّیْسَ بِنُکُورٍ و لکن  
می آید شمار فی مَآلِکُمْ و رانچه شمار داده است از شرائع مختلفه مناسب هر عضوی و زمانی تا مصلح از عاصمی تمیز شود فَاَسْتَفِیْقُوا الْحَقَّ  
پس شما باید و نشی گیرید بسوی خیرت که اتباع شریعت الی الله بسوی خدایت فَمِنْ جَعَلْکُمْ جَمِیْعًا بَارِکًا شَمًا فَمِنْ کِتَابِکُمْ پس خبر  
خواهد کرد شمار در وقت جزا دادن بَمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُونَ و بَایْجِ هستید که در اختلافات میکند از امور دین شریعت و اَن اَحْکُمْ بِهِنَّ هُمْ  
و دیگر فرستادیم بَمَا اَنْزَلَ اللهُ بَایْجِ خدای فرو فرستاده بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از اعیانیه و دیگر  
از وی کم و تزییر تدبیر کردند که بیا سید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از راه بریم و شعبده و نیزنگ فریبیم پس بیایند و گفتند ای محمد  
که ما از اشراف قوم و دانیان ایشانیم و چون متابعت تو کنیم از افاضل یهود و نصاریق ما بتواقتند اکنون میان ما تو هم در دمار و انواع  
خصوصت است و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی که ضایعی است بین ترا مسلم داریم حق سبحانه تعالی رسول خود را بفرزاد و از قبول امتیاز  
تخذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای و لا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ و بیژنی آر و دمای ایشان کن و اَحْذَرْهُمْ اَنْ یَقْلُدُوْکَ و حذر کن ایشان آنکه  
ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللهُ اِلَیْکَ از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَاِنْ کُوْنُوْا اِیَّیْهِمْ اَوْ اَعْرَضْتُمْ عَنْهُمْ اَنْ اَحْکُمْ  
اَنْتُمْ اِیْرِیْدُ اللهُ بِسَبَبِ اَعْرَاضِ اِیْشَانِ از آن جهت است که میخواهد خدای اَنْ یُصِیْبَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَاَوْفُوا بِعَهْدِکُمْ بِمَا اٰتٰکُمْ  
از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی فَاِنْ کَثِیْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفٰسِقُونَ و بدستیکه بسیاری از یهود و ناسقان بعد از نزول این  
آیت جووان گفتند لازمی بچک آیت آمد که اَحْکُمْ اِلَیْهِ لِحُدُودِکُمْ اَبَا حُکْمِ جَاهِلِیَّتِ رَایِخُون مُمی طلبند در حد و رنا و قصاص چنان بچک تورت  
و قرآن اضی نی شوند و مَن اَحْسَنَ مِنْ هٰذَا و کیست نیکوتر از خدای حُکْمًا از جهت حکم لَقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای قومی که تیر میکنند از روی  
یقین میداند که امرن حکم او است آورده اند که عبادت من است باین ابی و محلی حضرت رسالت پناه محاصره که در عبادت گفت و از طوط  
یهود و یونان و نواب بعد ازین و مرد ایشان شطرنج توانم بود امر و بدوستی خدا و رسول از بهر آنکه در امر و دوستی خدا و رسول است عبد بن ابی گفت که من  
دو از دوزگار و حواشیل بنار می سم و از ظاهرش معاذت یهود که خلفا را نزد گزیدم آیت آمد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِنَّمَا مَرَّةٌ کَرِیْمٌ لَّکُمْ تَخَذُوا اِلَیْهَا





در منازل اساتین بر سر راه خواجه عبداللہ انصاری قدس سرہ فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فواید اسباب فقر و در نهایت دوستی است از برای ذات در حضرت احدیت بفنار رسم حدوث در عین ازلیت از سمون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق باینده پیچید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق باینده فرمود درین ساعت با حضرت بود و نکته از محبت حق باینده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغ و خوشک طائر آتش یازد منبذ آوایه ییود و بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرو داد و متعارف بر زمین میزد تا از متعارفش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التاب آتش محبت که آفریننده نار اللہ الموقدة التي تورد فیها النجوم بسوخت جان بداد و نظر بسکه مرغ سحری در غم گلزار سوخت و جگر لاله بران دل شده زار سوخت و حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس سرہ در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فم سخنان شیخ سمون داد تا جمال محبت دریافت محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظت حاضران تنبیه عیان انصوت بطور آمد صاحب لواع اندلشد قلوبنا بلغات و ادایه فرموده که محبت میل جمیل حقیقتست بجمال خودش جمیع و تفصیلا و آن با از مقام جمیع بود جمیع و آن بشهود جمال ذاتست در مراتب ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس سر جمالش نشناخت و در ملک ازل لوامی خوبی و فراخت و فی طاس پر بود و صوره مهر هم خود بخود این بجهت میبخت و ویا از جمیع تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مطا هر مجد و کرانه مشاہدہ لغات جمال خود میکند و مطالعہ صفات کمال خود مینماید رباعی جهانان و هم عشق زند با هم کس کس از سید بدشست هوس و مراتب شهود اوست ذرات وجود و با صورت خود عشق همی باز و بدشست یا از تفصیل تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مایای تفصیل آثار می مشاہدہ میکنند و ایشان جمال مقید زائل است مقصود کلی است و بلدت وصال خرسند و به محبت فراق در دمنند گردن فطری حسی تو می کرده جلوه در پرده و صد عاشق و معشوق پیدا آورده و بر بوی تو لیلی دل مجنون برده و در شوق تو و امان غم غم خورده و ویا از تفصیل جمیع چنانکه بعضی از خواص خست فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب ستار شیعون صفات که مبادی افعال آثارند کرده متعلق بهم و بقدر گاه توجهات ایشان جزو ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست فطری بیرون ز حد و کائناتست دلم و بر تر ز احاطه جهاتست دلم و فارغ از تفصیل صفاتست دلم و مراتب تجلی ذاتست دلم و ازین کلام حقائق اعلام چنان مفهوم میشود که بجهت از مرتبه میبست از جمیع تفصیل و مجبوز از مقام میل از تفصیل جمیع و حضرت عبید اللہ قدس سرہ در رساله که بزرگم والدین بنده گوار خود نوشته فرمودند که چون نیکو نگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست داشته است بهیبت جسم و بجهت چه اقرار است و بر پرده نگر خویش اخیر اوست بهر آنکه دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذت نیست بلکه از جهت مشاہدہ جمال خود است در و پس حقیقت خود را داشته است و صاحب لطنت کمال از رتبه محبت و محبوبیت که درین آیت انسان انما بت است بحقیقت قرب فرائض نوافل بی توانند بر دیتال وافی و اصل الموفق و الکافی آورده اند که عبداللہ بن سلام با تبعاع خود حضرت نبوت آمد و گفت یا رسول اللہ فرمود و نصیر که خلیشان ما را بسبب غفلت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام با شیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منزل از صحبت مجالست اصحاب شام و هم میمانیم حال چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند با شما و لیکنکم اللہ جزین نیست که دوست شما بحقیقت خداست و ترشونکه و فرستاده او یعنی محمد و الذین آمنوا و کان کسانیکہ ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر این سلام چون این آیت بشنید گفت و رضینا باللہ و برسولہ و بالمؤمنین او لیا پس صفت مومنان میکند الذین یقیمون الصلوة و انما برای میدارند تا از او یقوتون انرا و میدهند کوه را و کوه را کوه و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و رکوع خود و گفت انداین حال مخصوص است بر یوتون یعنی کوه میدهند و حال کعب خود در نماز انعامت هر کس با حسانی اند و سادستی که در ادای آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان بعضی علی غایت

و در سبب نزول آورده که حضرت رسالت پناه از حجة طاهره مسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند و دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد و  
که هیچکس ترا چیزی را ندانم و خاتمی از زر با نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این که عطا کرده است رویش اشارت بر صلی غر که حضرت  
فرمود که در چه حال بتو مله مال گفت اعطانی و بهوراک حضرت رسالت پناه تکبیر گفت و این آیت بر خواند که گذشت و من یتوکل الله و بهر که دست  
دارد خدای را و تهوکه و رسول او را قلل یث امنوا و انما انکه ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار و ان حزن بک الله پس رستیکه لشکر خدای هجر  
العلیون ایشان غالبانند در خبرست که فاعبه بن سید و سید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و با خبر منافق شدند و بعضی از اصحاب با ایشان  
طریق مودتی و مصاحبتی در میان بود کیت فرستاده یا ایها الذین امنوا ای گروه که ویدکان که تنقین و الا نین اخذوا و اکیهید آنا که گرفته اند و نیکو  
دین شمارا هزوا و کعبا بسته را و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را همین الذین اولوا الکتاب از آنا که کتاب داده اند ایشانرا  
من قبل که پیش از شما یعنی یهود و الکفار و فرامیگیرید نیز کافر از اولیاء دوستان و اتقوا الله و ترسید از خدای تبرک مناهی لان گفته شود منین  
اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی کنید و اذا نادیتم و چون ندانید و مردم را میخوانید الی الصلوة  
بموی مانا اخذوا و اهلهم و اوعیبا میگویند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر  
میگفتند ای طریق بهتر از ما و الا ما وصلوا و میخندیدندی در معالم آورده که ترسائی بود و در مدینه هرگاه مودن گفتی اشهدان محمد رسول الله گفتی  
سوخته باد و روغ گویی شبی خادم او آتشی بخانه او در آورد و ترسا با اهل عیال خود بخواب بود شراره ازان بجست و خانه او را بان جماعت که در وی بود تمام خست  
ذات این شهر از ایشان باذان یا انهم بسبب است که ایشان قوم لا یعقلون و گوی اند که تعقل میکنند درین شهر از چه عقوبت بدیشان خواهد  
آورده اند که ابویاسون اخطب بن ابی افع بانفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود  
که ایمان دارم بخدای و با نچه با فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت و کردند  
خدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قل یا اهل الکتاب بگوئی محمد اهل کتاب دید و اند هسل  
تنقون متا یا عیسی میگید از ما و انکار میکنید یعنی عیسی انکار میکند که ما ایمان آوریم بالله بخدای و ما انزل الی انزل الی انزل  
و با نچه برافروخته اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و با نچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات و انجیل و سائر کتب و ان اکثرکم فاسقون و دیگر بر  
آنکه بیشتر شما فاسقانید قل هل انبئکم بگوئی محمد آیا خبر میدهم شما را بیشتر من ذلک بعدتر از آنچه گفتند که دین شما بدترین دین است اهل این دین کم بهره تر از  
یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که بدتر از دین مشرک است عنده الله از جهت جزای ثابست ایشانرا نزدیک ای پس بیان میکند که آن  
بدتر کست من لکنه الله انکه لعنت کرد خدای او را و غضب علیه خشم گرفت خدای بر و آن یهودند که خدای تعالی ایشان را از رحمت خود  
دور ساخت و معرض غضب و آواره و جعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشان را بران صورت چنانچه  
اصحاب سبت و الا انما کاذیر و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی و عبدا الطاغوت و انکس که پرستند طاغوت امراد گوساله است یا کعب  
ابن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمانبرداری او کردند اولیک ان گروه ملعونان شرکات با بدتر اند از جهت متصرف خود در روز قیامت  
یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و اخسل و گمراه تر اند عن سوا السبیل از میان راه راست و اند اجاء و کفر چون بیابند  
بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قالوا آمنت گویند ایمان آوردیم و هم شما و قد خلقوا الکفر و مال آنکه در می آیند بکفر و هم قد  
خرجوا و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج و الله احکم و خدای اتم است و مملکان ای که مومن

نخستین است که میگویند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان و قرآنی کثیراً از منجم و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان یا کفار یا مشرک  
 شبانی میکنند و تحصیل حرام یاد گرفتن دروغ و العدا و این و در ظلم و تجاوز از حد و آنچه هم الشح و در خوردن ایشان شوت یا ربوا را کیش  
 ما کافوا یعملون نمی برآیند بدین نیست که ایشان میکنند که لا یحبهم الله و لا یحبهم فی الدنیا و الاخره و الا کتب کاد  
 و از ابدان عن قولهم از گفتن ایشان دروغ را و آنچه هم الشح و خوردن ایشان شوت یا ربوا را کیش ما کافوا یعملون  
 برآیند بدین نیست آنکه ایشان میسازند و نبی و منع ایشان نمی برد از آن آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر بدین یهود را مال بسیار بود و در وسعت  
 عیش و رفاهیت روزگار میگذرانید و چون آنحضرت بدین شب هجرت فرمود ایشان با نهار و عشاء پیش آمدند محسبانه برکت از مال ایشان برداشت  
 و سبب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسنخمان پیچوده بکشاد و چنانچه حق تعالی خبر میدهد و قَالَتِ الْیَهُودُ وَكَفَرُوا بِاللهِ  
 مَعْلُومَةً دست خدای بر بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی با نمی دهد و روزی بر مانگ میسازد و عِلَّتْ اَیْدِیَهُمْ بَشْتِی  
 ایشان از خیر و یُسْوَأَ مَا قَالُوا آورنده شده اند از رحمت الهی گفتن آن سخن واهی بَلْ یَدِ الْاِلهِ مَسْطُورٌ بَلْ یَسْطُرُ مَا یَشَاءُ الله تعالی کشاده است یعنی  
 جود او وافر کرد و او نیست و بد صفتی است مر خدا را از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ارادان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن خل نمود  
 روان باشد و در اینجا آورده که این از تشابهات است و تشابه الباطن تفسیر نماید که در اینجا معنی ویرا و افق بحکم او ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت  
 بر غایت جود میکند چه منواله در اعطایر بید و احد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهند و لیست بر آن که عطا را و اکثر من ان شح است  
 یُنْفِقُ کَیْفَ یَشَاءُ روزی میدهند چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضی حکمت و کَیْفَ یَدَنَّ کَیْفَ اَمْنُهُمْ و برآیند زیاده میگردد بسیاری  
 از یهود و ترسانها اَنْزَلَ إِلَیْكَ مِنْ ذَٰلِكَ أَنْجَیْ فَرْدَمِ اَیْدِیْ تَوَازِیْرُ و در کار تو سنخ قرآن طغیاناً و کُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طغی و  
 کافرانند بآنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیان است با سماع آن ایشان از این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صلاح است مراصعاً را مرض  
 مرض سوی با فرونی میدهند و الْقِیَمَةُ تَبِیْنُهُمْ و افکنندیم مادر میان طوائف یهود چون شریقه و نضیر العدا و اَوَّاه و البغضاء دشمنی و خصومت  
 الی یَوْمِ الْقِیَمَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد کَلِمًا اَوْ قَدْرًا هرگاه برافروختند تا اَللَّهِ اَشْرَ  
 برای حرب کردن با رسول الله اَطْعَمَهَا اللهُ و نشانیدن آتش اخدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکنند که بگیری نتوانستند پرداخت و یَسْعَوْنَ  
 فی الارض و میشتابند در زمین فساداً اَبْرَی تَبَاهِ کَارِی که فتنه انگیزند و الله لا یحب المفسدین و خدای دوست نپسندد تباه کاران را  
 و لَوَ اَنَّ اَهْلَ الْکُتُبِ و اگر چنانچه اهل کتاب اَمَنُوا ایمان آوردندی به محمد و اَتَّقُوا او پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت  
 لَکَفَرْنَا عَنْهُمْ و برآیند ما درمی گذرانیدیم از ایشان سَبَّأْتَهُمْ گناهان ایشان اَوَّلَ اَدْنِیْ خَلَقْنَاهُمْ و برآیند درمی آوردیم ما ایشان را یعنی حکم میکردیم بر بلی  
 ایشان جَنَّتِ لِلْعِلْمِ و برشت با ناز و نعمت و کَوْنُ اَتَمُّ و اگر ایشان اَقَامُوا التَّوْبَةَ و الا نَجِیْلُ بیاد اشدندی احکام توبت  
 و انجیل ایمنی بدان عمل کردند و مَا اُنْزِلَ إِلَیْهِمْ و اقامت کردند آنرا که فردمی آید بر ایشان مَیْنُ تَبَیْهُنَّ از نزد و پروردگار ایشان که آن  
 قرآنست لَکُلِّ اَمْنٍ و بر آینه بخوردند روزی را از زیر سر خویش و مَیْنُ تَحْتِ کَرِ جُلُوه و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ  
 شدی بسیاریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشدی که از زیر پرچیدنی و از زیر پای بر میداشتندی از بسیاری آنکه زمین  
 ریخته بودی مِنْهُمْ از جودان اُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ و اگر بومی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که حضرت ایمان آورده اند و کَثِیْرٌ مِنْهُمْ و بسیار  
 از ایشان سَاءَ مَا یَعْمَلُونَ بدستی آنچه ایشان میکنند یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ اِیْسَرْ لَیْسَ بَعْدَ بَلَاءٍ بَلَاءٌ فَلَاحِقٌ مَا اُنْزِلَ إِلَیْكَ







بدوستی چو رفوان دوستی که کفار دوستی کنند و میسازند که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و بکتاب ایمان داشتند یا بل کفر دوستی نکردی و لیکن گنجه را و لیکن بسیاری قیامت از یهود و منافقان فیسقون ○ خار جانند از دانه ایمان آنچه که آشتی انگیز است هر آینه میباید تو سخت ترین مردمان خدا و تو از روی دشمنی با ایشان صحت با آن کسانی که گریه اند البتة جودان را و الذین اشتهوا انما شکر آوردند از یعنی بدترین دشمنی مومنان را جودان و مشرکان اند و بدین سبب مخالفت شما موافقت دارند و آنچه که آشتی انگیز است و هر آینه میباید نزدیک تر آویسان مومنان را از روی دوستی با مومنان الذین قالوا لا اله الا الله و آنرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلایلی ایشان هم ترست از یهود و بدوستی مشرکان است طهارت بخیرند ذلک آن قرب مودت با آن قیامت سبب آنست که بعضی از ایشان قیامت نیست و اما بان رهت گویند و ذلک با آن عبادان صومعه نشین اند و آنچه که آشتی انگیز است و بسبب آنکه ایشان گردوشی میکنند از قبول حق علم گرفته اند مراد از آنکه قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و بهم مساجد ایشان کم از یهود مستعدا نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابوطالب استماع کردند دل ایشان بسلامتی مائل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی بر نیت که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی به فتاوین را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی فرستاد و چون ایشان باستان حضرت رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره نیس بر ایشان خواند بسیار برگزیدند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده بایکدیگر گفتند که قرآن چه مشابعت تمام دارد بقرآن بر عیسی نازل شده و مقصود از قائلان انصاری ایشانند \*

و اما السالک

**وَ اذ اسرعو ما انزل** و چون میشوند این علماء و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار آنچه سر سوده شده است الی الرسول یسوی رسول و آی آتی که می بینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلای ایشان قیامت من الذین معی می ریزد اشک معاً عن قوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست یقولون میگویند بئنا آمنا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر قال الذین مع الشهداء پس بنویس را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد مصطفی یا ما را داخل است محمد گردان گواهان انبیاء اند روز قیامت در خبر است که یهود مدینه رفیقان جعفر اسر زلش کردند که چه زود ایمان آورد دید و دهنماست که ما را دعوت میکند و قبول میکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که اورا ندیده حق سبحانه و تعالی خوب میدید که ایشان در جواب گفتند و ما لکنا الا نؤمن بک الله و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای و ما اجاءنا من الحق و آنچه با آما از حق یعنی کتاب پیغمبر و نطعمه ان یذ خلنا سر بلست و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما را در بهشت مع القوی الصلحین و با گروه صالحان که است حضرت رسالت پناه اند و قال الله پس خبر داد خدای ایشان را بئنا قالوا با آنچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جنتی بختی بود تا آنکه یهودین تحتها الاغصان از زیر درختان یا منازل آن یهودیا خلدین فیها در حالتیکه جاوید باشند و ذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران را و الذین کفروا و انانکه کافر شدند و کذبوا بآیاتنا و بدو غده شدند آیتهای را اول ذلک ان اصحاب النجاشی آن گروه اصحاب و نوح اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه برای صحابه و صف قیامت میکرد از احوال شمه آنروز باز میفرمودی چند اصحاب که صدیق و مرتضی و امین سعود و مقداد و ابوذر و سلمان و راز ایشان بودند در خانه عثمان بن مطعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بسلام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نهند و گوشت و هر چه بخورند و گردن نزن و ترک دنیا کرده و بگیم و همیشه گرد عالم بمانند و بدین اتفاق موکند یاد کردند این خبر حضرت رسالت پناه رسید به ایشان گفت که من امروز میستم





مؤمنان اما الخیر برین نیست که خود همه مسکرات درین داخل است و المیسر و قمار و این نیز عام است نزد کسب بیهوده و غیر این کما کتاب  
و بتاز که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بران فوج میکنند کما که در تیرهای اقداح بر خشک پدیدست قرن علی الشیطان از رسول  
فرستادن تا یحیی و تا پس اجتناب کنید ازین بلیه با تمکد و تعلی و کون مع تا شاید که رسکار شوید برین اجتناب از کما یزید الشیطان  
برین نیست که میخورد شیطان آن یوقیع بیت کما که انگزد در میان شما العدا و العدا و دشمنی و خصومت فی الخسیر و خورنی  
و المیسر و در باختن قمار و یعمد کما و باز دار و شمار این ذکر کس الله از یاد کردن خدای و حق القهار و از گزاردن نماز فصل کما  
پس استیفاء شما با ناستادگان و استغفار بخت یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معاصی این منکرات مطلع شدید و تا خوار آمده که چون این است  
نازل شد عمره گفت: نه بدینا یارب و تیسر آورده که درین آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرن ساخت و قمار حرام است پس  
قرن سه نیز حرام باشد و دوم او را بابت پرستی در یک سلک کشید و شرک سر همه حرام است پس این نیز حرام باشد و سوم احوار حبس یعنی بلیه  
و هر چه بلیه است حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که از ویرانه شود و هر چه دور بودن  
از و فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری با جتناب از منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود که سب  
و دشمنی و خصومت است و هر چه در میان مسلمانان سب است و بود حرام بود هشتم باز دانه است از یاد خدای و هر چه بنده را از ذکر حق باز دارد  
آن حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود و دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن منقض است حرام  
باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت است که مدام آنهم کعبه الوثن یعنی مدین حرم پرستند به است نظم می نکی دن  
جگر آینه و بر جگر بی مکان ریخته و پیغمبر آن مرد که چیزی چشید و کش قلمی بخوردی و در کشید و اطیعوا الله و منه دن برید خدا را در اجتناب  
حسرو و اطیعوا الرسول و فرما بر داری کنید رسول را در آنچه امر دهنی میکند و احذروا و عذر کنید از مخالفت فرمان حرد و رسول  
فان تو کسبتم پس اگر اعراض کنید از امری فاعلموا پس بدانید انما علی رسول ما التبلیغ المبین و اگر ساند  
روشن پس چون حکم با شما رسانید تولى و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عائد شود آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب  
گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لیس علی الذین آمنوا نیست  
بر آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عملای شریسته کرده اند چنانچه فیما طاعتمو گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده بزندگان  
نیز که قبل از حرمت ارتکاب نموده اند نیست اذما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک و امنوا و ثبات و زهد بر ایمان و عملوا الصالحات  
و بکنند کارهای پسندیده شتو اتقوا پس پرهیز نمایند از محرمات و امنوا و ایمان آورند و تحمیم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود  
و احسنوا و کارهای نیکو کنند یا احسان رزق و الله میحبب المحسنین و خدای دوست میدارد نیکو کاران را آورده اند که در عام حدیث  
جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حیوان شکار  
مستلم میشدند حق سبحان این آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا کیلو تکلم الله ای گروه گرویدگان هر آینه می آید شما را خدای تعالی  
یعنی شما معاندان از اینندگان میکنند یعنی من الصیدی بخیری از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که تناله آید یکم میرسد بان  
و شما می شمای چون صفار صید ویر ما حکم و نیز برای شما چون که صید و این ابتلا برای نیست لیعلم الله ما بیند خدای بلند  
دوستان او من قنایه آنکس اگر از وی ترسند یا القیاب غیب یعنی هنوز او را ندیده قنایه آنست پس هر که از حد و گذر و شکار کند

ع







در تحلیل آن عقل اگر نمیفرماید بلکه تقلید گذشتگان ماه میوه و فایده عقل میوه چون گویند ایشان را که ای سرکشان کسا کوا بیایید الی  
 ما قول الله ایچ خدای فرستاده است از حکم حلال و حرام که الی الرسول و بیایید بر رسول که بیان کننده آن حکم است قالوا حسبنا ما نرى  
 بس است ما را و ما وجدنا لآبائنا آنچه یافته ایم پدران خود را بران او گوگان آبا و اجداد تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان  
 لا یملکون شیئا نمیدانند چیزی را و لا یجندون و نمیبایند راه را یعنی ایشان جاہل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست  
 بلکه تقلید عالم و راه نامیباید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد موافق این نظم است نظم از مقلد تا محقق فرق است این یکی کو هست و آن دیگر  
 صداست منع گفتار این سوزی بود و ان مقلد کند آموزی بود دست در پینار کنی آبی براه دست در کوری زنی افی بچاه  
 یا ایها الذین آمنوا ای گروه گردیدگان حکم که انفسکم به شما باد و محافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن لایق است که زیان نرساند شمار  
 من قبل الی الی انفسکم گمراه شد اذ اهتدیتون چون شماره یافته باشید از جمله اهتدایت که نمی منکر کند حسب طاعت خود و گوید که ضلال گیری  
 هزاران بار و بیست اگر چنی که نایب و چاه است و اگر خاموش بنشیني گناه است این آیت وقتی فرود آمد که مومنان حسرت بخورند بر کافران  
 و تمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه تعالی فرمود که شما خود را نگا دارید که اگر ای کافران مومنان جمدی اضر نیست الی الله  
 و یجملکم بجمیعاً بموی خداست باز گشت همه شما فیتنیت که پس خبر خواهد کرد شمار او ما کنتم قتلون با آنچه بودید که عمل میکردید  
 آورده اند نیم واری و عدی بن مالک که از انصاری بودند به تجارت غریمت شام کردند و مسلمانان بدیل نام که مولای همون حاصل و بدیشان  
 شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیار شد آنچه با خود داشت از نفوذ و امتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان خوت مخفی ساخته و مرضی اشتد  
 یافت نیم و عدی او صیت نمود که ترک ابا بابل اورسانند ایشان بعد از وفات او رخت او را بحوزه تصرف در آوردند و انانی از نقره که بر نقش  
 ساخته بودند و صد مثقال نفوذ را آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بحدینه آورده تسلیم اهل دی کردند و رشاد در میان آن صحیفه  
 بدیل را که مشتمل بر تفصیل رخت می بود یافتند و چون انانی مذکور در میان آن یافته شد رجوع به نیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و بدراغده مجلس  
 محلائی حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد یا ایها الذین آمنوا ای انکسانیکه گردیدید از آنچه شمار فرموده اند شهادت بیست و یک  
 گواهی و صیت است در میان شما اذ احضر چون ظاهر شود احدکم الموت یکی از شمارا علامت مرگ پس باید که گواه شوید حیث الوصیة  
 بهنگام وصیت کردن ان ذین دوتن و اعذل خداوندان عدل انصاف میگویند از اقارب شما یا از مسلمانان او اخذ یاد و توبی گیر  
 من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل فیه و حال این حکم منسوخ است و گواهی می بر مسلمانان نمیشوند باجماع ان افشج چون شما فی کفر و الا رض  
 سفر کنید در زمین فاصواتکم پس بد شما مصیبة الموت مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شود بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بموت ف  
 شوید و کس ابر وصیت خود و گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه ضرورت باشد تحسین و تمسکاً باز میدارید آن دوس که  
 غیر از شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که بهنگام شریف است وقت اجتماع مردم قیقه من الله پس گویند خورند بخدای باز از تنبختن اگر شکان  
 شمار ایشان و مضمون سوگند این باشد لا تشترین به ما بدل نمی کنیم باین سوگند حکمت بسیاری اندک که آن مال دنیا است یعنی برای طمع  
 مال میت سوگند بر رخ نمیزوریم و گوگان ذاقنی و اگر مشهود از خویش باشد که سوگند بدو رخ یاد نمی کنیم و لا نکث و فی پوشیم  
 شهادة الله گویشای اینی گویشای باقامت آن فرموده انا اذا برستیکه ما آن وقت که پوشیم گواهی را لیکن الا یخلفون از بزه کاران  
 باشیم پس حضرت رسالت پناه نیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را بر استی میفرمود

که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آنای گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطباب  
 بگذشت و ایشان میگفتند که این ظن را از بدیل سرسیده بودیم اما بسبب آنکه ما را بیند بود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم و دیگر باره مجلس اشراف حضرت  
 رسالت پناه مرافعه کردند آیت آمد که قان حنین پس اگر اطلاع یافته شود علی آتش استحقاقاً شما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب  
 قاتلین پس دو گواه دیگر یقیناً مقام شما بر خیزند بجای آن دو خیانت کند من الذین استحق علیهم من قومنا کفر خیانت بسبب ایشان واقع  
 شد و مگوایان یعنی ورثه الا و لکن آنکه اول بودند در ذکر مراد همه اولیای میست اند و بعضی استحقاق بیغیبه معلوم بخواند و اولیای نیز قرأت اوست یعنی دو گواه  
 که احق و اولی اند شهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشانند و شما را بحقیقت اولیای ایشان بگوای قیام نمایند فیفسدین الله پس گند خوردند بخدا  
 مضنون آنکه لشکرها کشتند بر این گواهی با حق من شهادت شما سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند  
 و ما اعتدلت بکما و ما ستم نیکیم و از حد درنی گذریم درین گواهی است که اگر بدستیکه آن هنگام یکم چندین کنیم لکن الظالمین مع از شما گرانتر  
 که باطل او موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه فرمود تا عمر بن عاص و مطلب بن ابی و داعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از  
 صلوة عصر که این آنای حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنای را بورقه بدیل دادند و ذلیک این حکم که  
 کردیم از رویین بشاهد آید که نزدیک تر است آن یاکتوا یا که بیاید گواهیان یا لشکرها که گواهی علی و جهمی بر وجهی که حق است او یقیناً  
 و نزدیک است یا که بر سر آن شهادت از آنکه و کرده شود سوگند برده میان بعد از سوگند آنیکه ایشان خورده اند و علی  
 سوگند خورد و ایشان بطور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند و اتقوا الله و بر سید از خدای بخورون سوگند دروغ و اتقوا الله و بشنودیدم خدا را  
 بسمع اجابت و الله و خدای که یحیی القوم الفسیقین راه ننماید فاسقان را که خائن و گواهیان دروغند یوم یجمع الله الرسل یا دکنید روزی  
 که خدای جمع گرداند پیغمبر از اقیقون پس بدیدم ایشان را ماداً اجبتهم بچیز اجابت کرده شد یعنی قوم شما شمارا در چه چیز اجابت کرده اند و فیکنه  
 ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکر است یا بحجت ادای شهادت انبیاء بر مومنان است ایشان قائلوا گفتند پیغمبر ان  
 لا علم لنا شیخ علمی نیست ما در جنب علم تو هیچ دانشی نیست ما را پیغمبری الا اگر تو او را بگویم ما میدانی انک انت بدستیکه تو علام  
 القیون داننده نهاییما پس تو میدانی که با چه ظاهر کرد و چه در بل نمان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز انکار کردند و قال الله  
 لعینه انی می یکن ای محمد چون گفت خدای پس میرم اذکی لعینه یا دکن نعمت مرا که افاضت کردم علیک و کلی والدیکم  
 بر تو و بر مادر تو اید ثلاث یا دکن که چون تقویت کردیم برای تو و روح القدس تعجب بریل با کلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی  
 و گفته اند روح القدس انجیلست کلام الناس سخن میگویی با مردم فی المهد در گمراه و آن معجزه تو بود و کماله سخن گویی در ملت  
 کمالت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کمالت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست با این آیت است لال میکند بر زول عیسی باتفاق علما  
 قبل ازین کمالت آسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کمالت خواهد رسید و اذ علمت انک الکتاب دیگر یاد کن ای عیسی چون  
 بیا من ختم ترا کتاب یعنی کتاب و خطا لحکمة و فهم چیز و التوراة و الانجیل و معانی و حقائق تورات و انجیل و اذ خلق و یاد کن آنرا  
 که میسازی من الطین از گل که عینه الطین مانند هدایت مرغ یا دکنی بدستوری من فتنه فیها پس منیدی در آن صورت که از گل  
 فکون طینا پس شود آن صورت گل مرغ زنده یا دکنی بدستوری من و تیری الا کمة و از علت بیرون می آری کور مادر را و او چشم  
 او را روشن میکنی و اکبر من و پاک و بی علت میسازی بر من یا دکنی با مر من و اذ تخیرهم الموقنی و چون بیرون می آری

ع

بجمله





خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر کنید تا نعمت زیاد شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت دیگری مانعانی که موجب از دنیا یقین شود  
عیسی بن ماری بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماری فی الحال بجنبش آمد عیسی فرمود که بحال اول شو باز جهان ماری بر ایان شمس حواریان از زمین جدا  
ترسان شده از ان مائده بخوردند و عیسی فرمود بتاد و نشان و بیدان و معلو لانا طلبیدند و گفت بخورید که شمار اعطاست و دیگران ابلاست هزار تن  
صد تن از ان طعام بخوردند و هیچ چیز بران خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از ان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نزنشید الا که شفایافت پس مائده  
با سمان فت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اخیا و فقر هم از ان تناول نمودند بعد از چهل روز غائب و روزی می آمد و روزی نمی آمد همچون قه صاع پس وحی  
آمد که ای عیسی مائده ما را بفقرا ده نه باغیا تو انگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و از ابر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن بقول صاحب عالم  
سیصد و سی تن مسخ شدند بصوت نوح بعد از سه روز مردند و اذ قال الله لعيسى ابن مريم و يا دكن چون گفت خدای عیسی پسر مريم با بعد از رفع او  
با سمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی ابرای تو بیخ و تقریع نصاریء ائت قلت آیتا تو گفتی للناس لیخذونی و افعی مردمان ا  
که گیرید مرا و مر اهلین من دون الله و خدا بدین خدای قال سبحنا گفت عیسی یا گوید تنزه میکنم ترا از شرک تنزه کردنی ما یكون لی  
نسب و نشاید مرا انت اقول انکم بگویم ما لیس لی فی حقی آنچه مرا سزاوار نباشد ان گفنت قلنته اگر بوده ام گفته ام انرا فقد حکمته پس برستی که  
تو دانسته انرا تعلمو ما فی نفسی تو میدانی آنچه در ذات منست و لا اعلمو من نسیانم ما فی نفسی انچه در ذات تو است یا تو میدانی چه  
من نهان کرده ام و من نسیانم آنچه تو نهان داری انک انک علام الغیوب بدستی که تو دانای پوشیده بانی ما قلت لهو گفتیم ایشان یعنی است  
خود را الا ما امرتني به مگر آنچه تو امر کردی مرا بلکه ایشان گویم از تو بعد و بعد من نگفتم ایشان را مگر ان اعبد و الله انکه پرستید خدای را  
دینی و سر بکمره پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و محبوب گفتم نه رب خالق و گفنت علیه و بودم برا قوال و افعال ایشان شهید  
گواه یا نگاهبان ما دمت فیهم مادامیکه بودم در میان ایشان قلنا حق گفتم پس آن هنگام که فراگرفتی مرا یعنی رفع کردی با سمان یا بپرستی  
گفنت انت الرقیب علیهم تودی تو نگاهبان بر ایشان و مر اهل اعمال ایشان و انت علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید  
گواه و مطلع بران و اقب ان ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر و انهم عبدک پس بدستی که ایشان بندگان تو اند و بنده  
بر مالک مطلق اعتراض نسد در هر چه کند و ان تغفر لهم و اگر بامری ایشان را بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده و انک انت  
الغریق پس بدستی که تو غالبی و قادری بر ثواب عقاب المحکیم و انا و هر چه کنی از عفو و عذاب قال الله گفت خدای تعالی مراد  
آنست که گوید خدای تعالی و ایراد لفظ ماضی برای تحقق و تو هستی کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت هذایوم این روزی است که درین  
یتفع الصدیقین سود میرساند راست گویند راست قصه هستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لهم جنت تجری من مریضه و ان  
بهشته است که می رود من تحتها الا که از زیر درختان آن چو میا خلدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن ابداء همیشه تاکید و خلود  
زمان بودن ایشان نهایت ندارد و حق الله عنهم خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت و طاعت و خشنود گشتن ایشان و نبیل  
گرامت ذلک این دخول جهان و حصول رضوان الفوز العظیم استگاری برگشت الله ملائکته و ملائکته را در رضی مر خدای راست با و  
آسمانها و زمینها و کافیهن و آنچه در مملکت از زمین و هو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیز توانا است بقدر شکی از عجز و ضعف منزله و مقدر توانا و تقدیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله همه ستایشها مرغذای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی می آفرید آسمانها را بی مددی و زمین را بی اصلی و ماده و جعل الظلمات و النور و پدید آورد تاریکیها و روشنی را و قول مجوس است گفته اند خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند بعضی باندند که مراد از ظلمت نور شب و روزست و گفته اند جل علم و یا معصیت و طاعت یا نارحمت و در انوار فرمود که بدی ضلالت و ازین جهت ظلمت بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعددست و نور بلفظ واحد ایراد کرد که بدی یکیست و در بحر الحقائق فرموده که بیا فرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس و صفات بنیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانیه و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی و روحانی و اخلاق ملکی ربانی ششده پس این همه دلائل و آیات الذین کفروا تا آنکه کافر شد مدبرین تبه و یعدون ○ با پروردگار خود و برابر میسید همت ربان ایا عدول میکنند از پرستش آفرید کار خود بعبادت غیر او و هو الذی خلقکم او است آن کسیکه بیا فرید پدر شمار امین طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شمار از طین یعنی ابوالبشر را از ان مخلوق ساخت و قضا آجل گاه پس حکم فرمود مدتی را که چون بسزاید اجل بسد و اجل متعین می گردد و مدتی نام برده و معین شده نزدیک و ست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد و یعدون متعین وقت ○ پس شک می آرید ای شرکان با وجود این آیت در توحید و در بعثت یعنی بعد از ان که ثابت شد که بد و خلقت خلق آید پس شک نباید آورد که معاد خلق بدوست و هو الله و او است خداوند و معبود مطلق فی السموات و الارض و در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدائی نیست یعلم سرگشته میدانند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید و وجهش گمراه و آنچه آشکارا شماست یعنی بزبان می آرید و یعلم ما تکسبون ○ و میدانند آنچه میکنید از خیر و شر شمار ابران جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سرگم شایسته نسبت باطنی انسان و بهتر کم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سرسرخلافتست که در انسان دلعت نهاده و هر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی اصورتی ست جسمانی و معنی روحانی بحسبم از عالم خلق ست و روح از عالم امیرش از مرتبه اهر و بهترش از مرتبه خلق و در نقد الفصوص فرموده که انسان مرآتست ذات و همین در یک و بیش خصائص بوبیت پیداد و دیگر و بیش نقائص عبودیت بودید چون بخصائص بوبیت نگری از همه موجودات بزرگوار ترست و چون نقائص عبودیت شمیری از همه کائنات خوار و بمقدار ترست رباعی چون در خود اوصاف تو با هم اثری و حاشا که بود نیک از من دگری و داندم که قند بحال خورشید نظری و در هر دو جهان نباشد از من تبری و پس حق سبحا و تعالی میفرماید که من از خصائص شما را در مرتبه غیبیه انهم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب قی باشد در درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و نسبت این انانی سالک را بران دارد که با صلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از حسیض استیفای حظوظ حیوانیه فرموده استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد و قطعه خف باشد که مرآتانی و چون با نعم بخواب خورگردد و آدمی میتواند از کوشش کز فرشته فیض درگذرد و ما تاتیه حرم ایست و نمی آید بکافران از آیتی قمن آیت که تبه از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاب شجر و غیر آن الا کانتوا لمرکه هستند عنهم مفعول ضیعن ○ از ان آیت و معجزه اعراض کنندگان فقد کذبوا بالحق پس بدستیکه بدو فرغ داشتند قرآن را التاجا که هو انهم گام که آمد بدیشان فسوف یأتیهم پس و د باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان آیتها اما کانتوا یسه خبرهای آنچه بودند که بدان کیستند و ان استنزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بدیشان بنگام ارتقاء آیات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سبه سنیه خیر الانام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت و روشنست آلم یسوف آید بدیشان



که با بقوت قناریت سگوا اهل کنگنه چندی هلاک کردیم من قبلیه حضرت پیش از ایشان من قناریت از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در پیغمبر بودند  
 بمقتدا یا هشتاد سال است که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مکنتم منی الا سراض چنان گروهی را  
 هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا دران زمین اهل آنرا منصرف ساختیم یا ایشان اعطا کرده بودیم از کثرت قلم که کنگنه  
 آنچه شماران داده ایم چون عمر و از و قوت تمام وسعت عالم استغفار بخندم و حشرم و ازلنا السموات و فرفر ستاده بودیم ما بارانرا علیکم میداد اگر باران  
 پی در پی بهنگامیکه محتاج بودند بدان و جعلنا الاکثر و گردانیده بودیم جوهرهای آب که یک یوسته تجزیه می شد و تحت هم می رفت و در زیر دستان ایشان  
 یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که فزایع و نباتین خود میسوزند حاصل کلام آنست که ایشان  
 بودند در زمین و در رفاهیت و خصیصه و سعادت عیش میگذرانیدند و اهل کنگنه هم بدین نوعی بهر هوس هلاک کردیم ایشان را بکنگنه بان ایشان رسیده بود  
 ایشان را آن قوت و نعمت و انشاؤنا لمن بعد هو و بیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قهرنا آخرین قهر و دیگری درین آیت کفار و مشرکانند  
 کرد و هلاک را اخبار آمده است که نصر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخد مت حضرت سالت پناه آمدند و گفتند ای محمد یا تو یا  
 انجو ایسم آورد تا و قتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان میارند و گواهی دهند که این کتاب که خدای شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب است یعنی مندرج که تو رسول  
 اولی آیت آمد که و کونوا لک علیک و اگر بفرستیم بر تو کشتی یا قوطا پس نوشته در ورق فلما سئوه یا ایذا یجرحه من بیند و بایند آنرا بهستاس  
 خود و شبیه ایشان در نزول آن کتاب آسمان مرتفع نشود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنها که کافران هدا نیست آنچه آورده  
 یا الا سراض و مشرکان و مکر جادوی و شن بریم کس و قالوا و گفتند کافران کوا انزل علیه ملک چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این  
 پیغمبر است و کوا انزلنا ملک و اگر ما فرو فرستیم فرشته که قوی که هر آینه حکم کرده شود هلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر  
 معاصیه بیند فرشته را چنانچه طلب کرده اند اهلک ایشان لازم بود چون نگردند شکر لا ینظر فن و پس مملت داده نشوند بعد از نزول ملک  
 بیک چشم زدن و چون مشرکان می گفتند که چرا فرشته بر سالت بمانی آید حق تعالی فرموده که و کوا جعلناه ملک و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته  
 لجعلناه کحلال هر آینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل بصورت وحیده الکلبی متمثل می سازیم این صورت بجهت آنست که  
 قوت بشری بدین ملائکه بصورت اصلی ایشان وفا نمی کند مگر جمعی از انبیاء بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس چون فرشته را فرستیم  
 بصورت بشر فرستیم و لکبنا و هر آینه دران حال پوشیده گردانیم علیه هم برایشان مایا لبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند امر و زمین چنانچه  
 اکنون سالت بشر مسلم نمیدانند دران وقت نیز طعن زان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثکم پس تسلی میدیدیم غیر از آنرا از قول کافران اخبار ملال بر خاطر  
 حاضر آن حضرت نه نشیند و میگوی و لقد استهیرا بر میل و هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبری که بوده اند قریب قبلیات پیش از تو  
 قحاک پس فرو آمده است بالذین یسخرنهم و اما لکه سحریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استنزا نموده اند ماکا انوابهم جزا  
 آنچه کرده بودند که بدان کیست نزه و ن استنزا میکند و آن جزای عذاب نکال الهی بود که بگردان ایشان در آمد قتل بگوای محمد و رسل ایشان اگر خدا  
 مشرکان اسلام نمیدارید سیرت و اقی الارض سیر کنید در زمین گاهی همین و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید و انظروا پس بگردید بنظر عبرت  
 کیف کانت که چگونه بوده است عاقبه المکذبین آخر کار بکذیب کنندگان قتل بگوای محمد و رسل ایشان لیس مافی السموات و الارض  
 مرا است آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و گرنه قل لله تو بگو که مر خدا بر است کتب نوشت  
 خدای علی نفسیه الرحمة بر نفس خود یعنی انرا م نمود از روی فضل و رحمت را که قبول توبه است عفو از محصیه در احادیث آمده است که حق سبحان و تعالی







که حشر ایشان بغیر ایشان تعدی نمی کند و گوشت است و اگر بینی ایشان را از دوقفوا اهل النار چون باز داشته شده باشند و گوش هر یک بر دیگری امری نیست  
 شناعت و ایشان امشابه کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند بل یقیناً نرسد کاشکی که ما باز گردانیده شویم بنیاد و لا یکنزب  
 بایست سر قیامت و کذب کنیم آیات پروردگار ما را و نکون من المؤمنین و ما شیم از جمله یاور دارندگان بکلی نه چنانست که ایشان میگویند چون  
 بدنیار و ندیم من باشند بلکه بر همان کفر خواهند بود و این اقرار توحید عالی است که بکذا الکفر ظاهر شده است مرایشان را قاتلاً یا یخفون  
 آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی من قبل و پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح برایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار میکنند و تنای  
 بدنیار دارند و گوشت و ادا اگر ایشان را باز گردانند بدنیار کما دوا هرگز باز گردند لکن ما نعوذ الله بسوئی چیزی که نمی کرده شده اند از آن یعنی کفر  
 و معصیان و الله کذا یون و بدستیکه ایشان در سوخ گویانند در وعده ایمان چون این آیت در وعده قیامت بر کافران خوانده شده بعثت و نشر  
 منکر شدند و فقالوا و گفته اند این هیچ نیست این زندگی الا حیاتنا الدنسیا که زندگانی ما در دنیا و اما نحن میپوشیدیم و نسیتم بار الهی و نگان  
 قبور و گوشتی و اگر بینی اذ و قفوا علی سرجه چون باز دارند کافران بر حکم خدای یا در موقع عرض قال گوید خدای یا الحق آیا نیست  
 این بعثت و نشر است و درست قالوا بلی و سرینا گویند بلی حق پروردگار را یعنی اقراری کنند مگر سبکند قال گوید خدای یا قذ و قوال العذاب  
 پشیم عذاب ایما کنتم تکفرون و آنچه بودید که کافر میشد یعنی عذاب کشید سبب رقت خیر الدین بدستیکه زیان کردند آنان که  
 کذبوا بلفظ الله تکذیب کردند و دیدن خدا را یا باور نکردند ثواب عقاب بعد از مرگ حتی اذا جاء جمیع الساعه ما چون بیاید ایشان  
 قیامت بعثت تا گمان قالو یحشرنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه صبر کردیم و فرجه در حیات دنیا و ما یحشرون و ایضا  
 بردارند اذ اگر کفر گناهان خود را علی ظهور و هم بر پشتهای خود مراد است که گناهان ایشان لازم باشد برایشان و از ایشان منفک نرود و در عالم  
 آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبختی و گوید مرا می شناسی مومن گوید فی ترانی دانم گوید من عمل صالح  
 تو ام یا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بودم و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فلما شارح بدینست و چون کافر از خاک بردار و پیش  
 او را چیزی در نهایت شستی و ناخوشبختی و بدگونی و گوید مرا میدانی کافر گوید فی ترانی دانم گوید من کردار بد و ناپاک تو ام بسیار در دنیا بر من ارشدی امروز  
 من بر تو سوار میشوم آیت یوم یحشرون و از ابرهم علی طور تم عبارت از نیست الا ساء ما یورون و بدانید که بدبایست بارگناه که میکشد و الحیوة الدنیا  
 نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرورند بدان الا کذب و کفر و مگر بازی کو و کان مشغولی دیوانگان و لکن ان لا یحسروا و هرگز سستی آخرت خیر  
 للذین یتقون بدست برای کسانی که بر پرکاری میکنند جنت آنکه سرای آخرت باقیست و لذت های اخلاص از ثواب غلات نعمت های این  
 بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل میکنند و خفص خطاب خواند یعنی تعقل کنید که ازین دوسری کدام بهتر است آورده اند که اخفص شریف و ابو جهم یکر  
 ملاقات کردند اخفص گفت یا ابا احکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود که ادبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر هست گوئی  
 باز خواستی کند ابو جهم گفت محمد راست گو است و آنچه بامیرسان آسانی است نه شیطان اما اگر نبوت او اعتراف میکنم محمدوری دارد و کن چنانست که تا  
 عرض شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سر فراز اند از لوار و ندوده و سفایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت بغیر ایشان باز گرد و اشرف تر و بقیه آل  
 لوی بیکبار محروم اند و قول ابو میرسانست که ابو جهم مشافهت با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دور و غ نشنوده ایم و ترا صادق دانستیم  
 ولیکن در دعوی نبوت تکذیب میکنی آیت آنکه قد نعت کما تحقیق بامیدانیم انه یحضرنا الذی یقولون بدستیکه ترا اندو همکین میگردد اند آنچه  
 میگویند در تکذیب تو فاما کذب ایشان لا یکنزب و کذب میکنند ترا در حقیقت برستی تو معترفند و لکن الظالمون

ولیکن ایشان شکارند یا بستانند و حق تعالی بفرموده است که هر که از روی غنا و پیشانی کسی آنحضرت را میفرماید و گفت که این است  
و بر سینه کتبی کرده اند و مثل حق تعالی پیغمبران را پیش از توفیق و از پس ایشان نگهبانی نمودن علی ما لکذبتوا بر این ایشان نگهبانی  
و اذ ذوا و با که رنج ایشان رسانید و حق تعالی آنهم تا و قیقه آمد بدیشان نصرت که یاری کردن ما و ما عده کرده ایم صابران را نصرت و عزم کرده ایم  
بغلبه مومنان بر کافران و کلام متداول و نیست تفسیر هندی لیکلمت الله موعدهای خدا و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و توفیق بدقت  
گفتنا لاجلنا المسلمین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و لقد جاءك و هر آینه آمد بتو من نگهبانی المؤمنین از خبر فرستادگان که  
احم ایشان به آثار با بدیشان رسانیده اند و ایشان مبر فرموده و آخر غایت است که نگهبانان را و سلطان گان کذب حکایت و اگر غنائت که  
گران باشد بر تو حق است و حق تعالی بر تو و پیغمبران را قبول حق کان مستطعت پس اگر میتوانی آن تبییغی آنکه بخوای تقصیر و الا کرهین  
سوراهی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه را بر میان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح میکند حق سبحانه  
ظاهر گردد تا باشد که بانه مومنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگی می آید پس اگر میتوانی که  
بدست آری نقی در زمین و بدان جاد را آئی او سئل فی السماء یا ربی بیدار کنی و با سمان بر آئی و ما یستحقون یا ربی برای ایشان خاک  
خواهند و گوشتگاه الله و اگر خواستی خدای بجمعه حق تعالی بر آن جمع کردی برای ایشان ابراهیم و توفیق ایمان وادی فلا کفری حق تعالی پس از  
صورت خطاب متوجه آن حضرت است و در معنی است امیگوید میباشید من الجلیلین از نادانان بدین مسئله که در امر حق البسته  
خدا را توفیق نیست اما استعجب جزین نیست که اجابت میکند دعوتی الذین یمنعون و آنکه میشوند بسمع قبول از روی فهم و قائل  
اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و المواتی یبعثهم الله و مردگان را برانگیزند خدای انگاه ایشان بدانند  
و آن دانستن سودمند شود که یجمعون پس بسوی او باز گردانند همه را برای جزا و مکافات و حق تعالی و گفتند و ساسه قریش و کلا  
نزل علیک چه فرمودنی فرستد بر محمد آیه قرین و آیه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که می طلبیم از او قل لان الله قد قد بکرم رسیده کرد  
قادرست علی ان یُنزل آیه بران که فرستد آیتی از مقدرات ایشان و لیکن اگر هم که لا یعلمون و لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند  
که انزال آن مستحلب و عناست زیرا که حکم الهی برین جبروت نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان  
نیارند عذاب انحصار بدیشان فرو آید چون قوم شود و اصحاب مانده و مکین ذابح فی الارض و نیست هیچ جنبه در زمین و کلا طایفه  
و نه هیچ پرده که در هوا و طایفه بچنانک حین هر دو بیالهای خود این کلمه را می تاکید است چنانچه گویند فلان چیز چشم دیدم و فلان سخن بگوشتش شنیدیم  
یا آنکه میران کفایت از سرعت میباشد پس لفظ بجماعیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبه و پرده و الا اموات من لا یموت و الا که  
ایشان امتانند مثل شما در آفرینش مرده و زنده شدن یاد دای شمای آتی چه بچگونه ام از تسبیح حق سبحانه تعالی غافل و ایل نیست و ان من شی  
الا یسیح بحمد ما فو طننا فی الکتاب و نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیزی را بلکه او شتم است بر دلائل قاطع امور علوی سفلی شریانی  
و تفسیر تحشرون پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم با انصاف بعضی از بعضی بستانند و الذین کذبوا بالنبی  
و اما آنکه بدو غدا شدند آیتهای ما را حشر کردند از خود شغردن دلائل ربوبیت و بگویند و گمانند از گفتن سخن در بصیرت ایشان فی الظلمات  
و تا آنکه کلماتی کفر و جمل عناد در تعلیم از من یسئ الله یغلب الله و هر که خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت از او منقطع سازد و من گشت  
و هر که خواهد بچشمه ثابت گرداند و بخار و دود علی او یسئ الله براه راست قل ان آیتکم که می بینید ان آیتکم عذاب الله

نکته

نقص  
توفیق

اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه کافران گذشته آمد در دنیا اذانتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت مهول عذاب خرت اخذ الله تداخون  
 آیا خدای را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را ان کنتوا ضلایا فیکون اگر بپسندید راست گویان که تان خدا یانند بکن چنان  
 که بتان را خوانید بلکه یا تداخون اورا میخوانید و تصریح جزیر گاه ادنی برید فیکشفت پس برود دفع کند از شما در دنیا ما تداخون الیکم انچه  
 اورا بکشف آن میخوانید ان شاء اگر خواهد و تلتسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما شیر کون انچه شرک  
 ساخته اید با او یعنی از خود را کفایت اذکسلنا و بدرستیکه فرستادیم بارسلانرا الی امسح باستان ایشان من قبلیات پیش از تو و ایشان کافر  
 شدند و بکنذب پیغمبران کردند فاخذهم پس گرفتیم ایشان را بالکساء بسختی و تنگی و الظمراء و بافتها و بیماریا لعلمهم بنصره تلتسون  
 تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فلو کلا اذ جاءهم باسنا ففزعوا پس چنانچه وقتی که آمد ایشان  
 عذاب باز زاری نکردند و ردی تصریح و تذلل بدرگاه مانیا و زدند که اگر زاری کردندی بلامنفع شدی لیکن قست لیکن سخت شده بود فلو کلا  
 دلهای ایشان ترک تصریح و زاری از مساوت قلبست و زین لهم الشیطان و آراسته کرد برای ایشان ابلیس ما کاتوا ليعملون انچه بودند  
 که بعمل می آوردند یعنی با عمل خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث مملکت شیخ مطاع و بهی  
 قبیع و اعجاب المر بنفسه ابلیس چون است که از جهت عجب دام شقاوت ابدی افتاد و دعوی لاف که از گریبان هستی او سر بر دسرایه اوین  
 صفت بود لا جرم سرکشگان بودی غفلت ازین راه بجاه ادبار می اندازد و صفت عجب خود بینی در نظر ایشان آراسته بسیار و تا بواسطه خود دیدن  
 از حق پرستیدن با دیما نظر مردم معجب اهل دین نبود و بهیج معجب ای مین نبود و بهیج زان جهان مست کیمیت و خوشترین برین بت پرست کیمیت  
 فلو کلا و اما ذکر و ابیه پس آنکه گام که فراموش کردند کافران و کذبان انچه پند داده شده بود ندان با شاد و فخر افتخار حکیه هر کس با شاد  
 اقواب کل شیء و برای همه چیز با از نعمت و راحت یعنی چون ببلاد و محنت پند پذیر نشدند باسانی و سعت محیشت نیز امتحان کردیم حکیه  
 و اذ افکروا تا و فیکشاد شدند بیا اذ تلو با انچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل دران بستند و آنرا سبب تنفغای لذات حسی ساخته نعمت  
 از نعمم باز ماندند و بر اسم شکر گزاری و لوازم پاسداری نه قیام نمودند فاخذهم بعتة بکر فقیم ایشان تا گمان فاذ اهلهم قبله تلتسون پس  
 ایشان بعد از معانه عذاب بودند پشیمانان ناامیدان فقطع پس برده شد اذ یوم القوم الذین طاکموا آخرا کرده که ایشان تنم کاران بودند  
 یعنی نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم تمامی عدای خود را و الحمد لله رب العالمین و حمد خدا را که پروردگار عالمیاست بر هلاک  
 ظالمان و چون هلاکت ظالم از ان وی که سبب خلاصی مردمست از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت شکر گشت هر آینه مملکت ایشان نژاد  
 حمد و ثنا خواهد بود قل ان ایستبم بوجه یبیدان اخذ الله اگر بگیرد خدای بتمتعکم شنوائی شمار اما کرشوی و ابصار ذکر و بینائی با شهادت  
 تا کور گردید و خلق علی قلوبکم و منهد بر دلهای شما تا فهم و هوش و نماند من الله غفر الله کرامست خدای غیر الله که بقدرت کرم  
 پائین بکرمه بیار دلی شما انچه گرفته است انظر کیف نصرت الایات نگاه کن و در ونگر که ما چگونه میگردد انیم اینهارا از اسلوبی با سلوبی  
 یعنی گاهی در تربیت ترغیب سخن میگویم و وقتی در تذکیر تنبییه هم تصدیقون پس کافران اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نکنند  
 قل ان ایستبم گواهی محمد کافران اگر چه بینید و چه کنید انکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب الله تا گمان بیمق مد که  
 تنبیه کنند بران اذ جهن یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته اند بعتة آنست که شب فرود آید و جرة عذابیست  
 که در روز طمع شود و بر هر تقدیر هل یهلك آیا هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بران عذاب الا القوم الظالمون مگر گروه ظالمان







و متعلق به شیت بود و از سید عالم مرویت که مفاصح غیب پنج چیز است که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان این آیت بر خواند که ان یعلم  
علم الساعة تا آخر و همین این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از خدای ماکفی البین آنچه در بیا نیست از نباتات  
و حیوانات و الحس و آنچه در ریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیبت و ما انشعاط من در رفقه و میفتد هیچ  
برگ از درخت اما ان شاء الله تعالی که بماند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر و باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند فوت  
بر پشت و در منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات و کلاسیه و نیفتد و الله فی مملکت الاکثر در تار یکی زمین مراد تخیست  
که در زیر زمین افتد و لا یتطو و نه تریت و لا یس و نه خشکی است الا فی کتیب قیسین و در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ  
گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیز است از جسمانیات زیر که جسم از صفت طوبیت یا پیوست خالی نیست و بعضی بر آنند که طبات  
بعلم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ است مثبت یافته و هو الله الذی یتقو فیکم و او است آن خداوندی که خواهد  
شمار او متوفی میگردد و ان شاء الله تعالی شب توفی فراگرفتن چیز است تمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان شاکست  
در زوال احساس تمیز و انتقال بدن از عمل و سرانوم اخوات الموت اشارت بدین است و یکم و میگوید میباید خدا می بایست که سبب کنید یا ان شاء الله تعالی و روز  
نور یتبع کس که پس بر انگیزد شمار از خواب فییه در روز اطلاق بعث بر نقطه برای تشریح است در توفی لیقتل اجل مستقیم و تا وقتیکه  
تمام کرده شود اجل نامبرده یعنی مرگ برسد شکر الیکه من جعکم پس سبوی او است باز گشت شما بعد از مرگ شکر یتکلم پس خبر کند شمار در قیامت  
همانکه گفت که تملکون ع بخوبی بودید که عمل میکردید و خبر کردن با آنکه جزا دهد بر کردارهای شما و هو القاهر و او است غالب و قوی و عباد و برندگان  
خود و یتسل علیکم و فرستد شما بحفظه و فرشتگان که نگاهبانانند مراعمال شما را یعنی میبینند عملها را تا روز قیامت علی و اللشما  
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فصاحت روز رستخیز اندیشه نموده بر کتاب معاصی دلیری نکند و از بهیبت خطاب اقرار کتاب عمل  
خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن غفل و شرمند گردد و قطعه بندیشی از ان روزی که در وی جگر با خون و دمارش مینی و دهنش نامه اعمال گویند  
بخوان تا گردانی خویش مینی مکن بد و کنی باری و در ان گوش که اندر نامه یکی پیش مینی و این کلام الکا تبین شرف حال بندگان خواهند بود و حله  
اذا جاءک تا وقتیکه بیاید احدکم الموت یکی از شما مرگ توفقه و سلکنا جان او را بردارد و فرشتگان مابین ملک الموت اعوان که چهارده فرشته  
بهفت از ایشان ملائکه رحمت است و بهفت دیگر از ایشان ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بر فرشتگان رحمت  
بسیار و چون جان کافر بردارد ملائکه عذاب دهد و هم لا یقر حلقون و این فرشتگان تعصیه میکنند و قبض روح نمایند چون وقت برسد شکر و آ  
پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت لا اله الا الله بحکم و جزای خدای متعالی الحق و آنکه خداوند ایشانست و حق است یعنی راست کار و راستی  
الا که الحکم بدانید که مراد راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اکثر الخسین و او است شتاب کننده ترین حسابگذاران  
گفته اند حق سبحانه و تعالی دو شنیدن گو سفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس بسیاری اعمال ایشان و این دلیل  
کمال قدرتست قل من یتبعکم بگویم که میرانده شمار اقیظلت البین از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت ییل و بخار و غبار و الحس  
و از ظلمات در یاکه تیرگی شب سحاب بخارست مراد در ماندگی و سختی و شت و کشتی هاست تدخون و میخوانید نجات دهنده خود ان شاء الله تعالی  
از روی زاری با او کار و خفیه و به پنهانی کثین انجسنا و میگویند اگر نجات دهد خدای ما را من هذیه ازین شدت و محنت لکنک فی  
هر آنکه باشیم ما من الشکین و از شکر گویند کان بر نعمت نجات قل الله یتبعکم بگوای محمد که خدای نجات میدهد شمار آنها از ظلمات و بحر و من کل



گسب و از هر اندوهی و غمی که باشد شکر است و شکر گویند پس کلمه شما باز رجوع بشکر میکنند و بعدی که کرده اید و فانی نمائید قل هو الله اعلم  
 بگو اوست توانا علی ای یبعت حکمکم بر آنکه فرستد بر شما حد ابائمن فقی قکتو غنابی از بر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و چهاره که بر قوم  
 لوط بارید و من تحت اهلکم یا غنابی از زیر قدم شما چون آل منعمون که در آب غرق شدند یا قارون که زمین فرو رفت و گفته اند عذاب  
 من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتگاران بد معاش یا من فوق کبار قوم مذموم تحت صفار ایشان او یکسکه شمشیر  
 پدید آید و شمارا با همید کرده و هر گروهی را سودای و تمنائی و آرزوی و دعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقامه انجام دیند و یقیناً  
 و بچنانند خدای بعضی را از شما بائس بعضی را بخی و سختی بعضی را دسیوف مختلف است که بهر یکراشته سازند انظر کیف بنکر که چگونه  
 نصرت الانامیت میگردد اینم آیتها را بوعید و وعید کلمه یقین حق تا باشد که ایشان بدانند و کذب به و دروغ میدارند عذاب باقرآن  
 قق ملک قوم تو که کفار شدند و هو الحق و ان عذاب یا کتاب حق و صدقت قل لئن لم یفعلوا بکم من ینسیتم بر شما بیکسکه  
 نگاهبان که هم شمارا بمن باز گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا بهم بیکسکه نیا بستم و از وعید و وعید است که در آن وقت  
 ستراید یعنی واقع شود یا هر عملی را جزا نیست و ستون تعلون و زود باشد که باینند از اولاد اسر آیت الکذیب و چون یعنی  
 تو آنکسانرا که بتکذیب استنزا یحوق ضون خوض میکنند و گفتگو مینمایند فی آیتنا در آیتهای ماکه قرآن است در آن طعن میکنند  
 فکمرض همهم پس عرض کن و منشیین با ایشان حتی یخوهم و اما وقتیکه در آیند فی حدیث خیریه در سخنی دیگر غیر قرآن و اما لیسیتنا  
 الشیطان و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب با حضرت است و مراد است اند فلا تقعد پس  
 منشیین بعد الذکری بعد آنکه یاد کنی ذکر خیر ابرامع القوم الظالمین و اگر و ستمگاران که وضع تکذیب استنزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم  
 سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان باشند کان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استنزا کردندی  
 با بعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع بکذیب قرآن کردند بنویسید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام  
 گفتند یا رسول الله ما از لطواف خانه و قعود در مسجد احرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه می کنند با قرآن و اهل ایمان  
 و انمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا بی این آیت آمد که و ما علی الذین و نیست بر آنرا که  
 یقیناً بهر سبب نیز از خوض کردن من حسد که هم از شمار اهل خوض یعنی از جراثیم و آثام ایشان من شیئ از چیزی و لکن ذکری و لیکن  
 برایشان هست که بپند دهند ایشان را بپند دادنی و مانع شوند از خوض و سائر قبائح یا اظهار کراهیت کنند از افعال اقوال ایشان لکلمهم  
 یقیناً تا باشد که بهر سبب نیز ازین عمل و شرم دارند و الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنرا که فرا گرفتند دینکم لعیبا و کسوا  
 دین خود را بازی و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بخت و سواست یا دینی که پیغمبر  
 ایشان را بدان دعوت مینکند بآن سخریه میکنند و استنزا یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند و عمرهم المعیوة الدنیا و فریب  
 داده است ایشان را از زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند و ذکر گریه و پند ده ایشان ابقران ان تبسکلتا تسلیم کرده اند  
 بنساک یا رسوا گرد و باز گرفته نشود نفس رساکسبت و نفس هر کافری با آنچه کرده است از بدیها لیس لکما نیست مرن نفس فخر شده  
 را من ذون الله جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد و لا شفیع و نه خواهند که او را از عذاب خلاصی تواند داد و کذلک تعذیل کل عدل  
 و اگر خدا و در آن نفس هر فدای که باشد تا خوب را از عذاب باز خرد و لا یؤخذ منهم و آن فدا گیرند از اولاد الذین و آن گروه آنکسانند که

اتبعوا سيرة الله انما هلك امة باتباع عذاب بل كسبوا عذاب بسبب انهم كرهوا ان يقاتلوا في سبيل الله  
 آشامیدن از آب جوشانیده که درون ایشان ایشا را بسوزاند و عذاب آتش را که بر کبر و نفاق و در دناک کبر و نفاق و در دناک کبر و نفاق  
 بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قل انذروا من ذوق الله بگوئی محمد آیم پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مالا یقتضی آنچه را  
 سود کند اگر طاعت آریش و لا یصرون آفریان نرساند اگر فرو گذاریش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و شکر و آیا باز گردیم حل احقاب تا بر  
 پاشنه های خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشکر کنیم بعد از هلاکت الله پس آنکه ما را راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر  
 دین حق برگردیم باشد مثل کالذی اشتهوته الشیطان مانند کسیکه برده باشد او را دیوان فی الاقض در زمین یعنی در بیابان دور از راه رست  
 بیفکند و حیوان گمشده را نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند که صاحب مراد را یار و مصاحبانند که از روی شفقت بخوانند  
 او را الی الهدی انما کسبوا عذاب بسبب انهم کرهوا ان یقاتلوا در رفتن و بازگشتن  
 اگر اجابت شیاطین میکنند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب میشود بر منزل نجات میرسد و به تشبیه آنست که هر که مرتد شده مشابه  
 بکسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند بر بوده در بیابان خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند او را باراه شارع  
 که مناجات فرست میخوانند و دیو فریبده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در مزمره ایشان اخل شود و اگر ناپدید  
 یماند در کفر و زندگانه میرد قل ان هدی الله بگوید رستیکه دین خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست راه رست و ائمن تا و اما  
 فرموده اند لنسلیم تا گردن نیم لرب العالمین میبرد و در کار عالمیان را و ان اقموا الصلوة و دیگر فرموده اند آنکه ساجد را بر نواز را  
 و اتقوا و بر سید از خدای در احمال آن وهو الذی یحیی الیک و اوست آن خدای که بسوی او تخشع و جمع کرده خواهید شد بر وز قیامت  
 وهو الذی خلق السموات والارض و اوست آنکس که بفرید آسمانها و زمین را بالحق برای اطهار حق چه مصنوعات او و دلائل قدرت  
 او و حدایت او و یوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیز را که تکوین او خواهد امر فرماید کن فیکون شیء بهائش پس باشد  
 آنچه مراد از وز قیامت است و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قولک الحق سخن او راستست و له الملك و مراد است پادشاه  
 یوم یفصل فی الصلوة در ان روزی که در دمنده در صور و آن شایخ است که در آن خواهند میدند و میدان و ذکر آن بایده انشاء الله تعالی  
 علیه الغیب اوست یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت و الشهاکة و دانای شهادت که عالم ملک است و هو الحکیم و اوست  
 خداوند حکمت در بعث و حشر حلائق الغیب و انا بآنکه کی را بنگیزد و بر چه وجه حشر کند و اذ قال اذلهو و یاد کن برای اهل که قصه ابراهیم  
 را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنست که گفت لا یبیم از سر مرید  
 خود از را و در کتب تواریخ نام او تاریخ است و از لقب است و معنی آن پرستنده بت و بر تقدیر گفت مراد را که ای پدر ما کنخد اصناما لله  
 آیا فرامیگیری بتان که خود تراشیده بخدائی آتی آذک بدرستی که من می بینم ترا و قو ملک و اگر دوی را که متابع تواند فی صلی الشیخ و دیگر ای  
 بود و اذکذک و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نریختی لا یبیم ابراهیم را مملکت السلوت و الاخرین  
 عجائب بدائع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و ستر است و ملکوت زمین شجر و حجر و سحابة و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد  
 و آسمانها و زمینها از زوره عرش تا تحت الثری بر و منکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی و لیکون من المؤمنین  
 و تا باشد از یکمانان یا موقن بود در علم استدلالی در تعالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه رومی زمین بود بابل نشینی و اقامه میکرد که

والتحکیم و اوست

از افق آن بده طلوع نمود که در شش جبال او نور آفتاب مانتاب بود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران چه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی مجتبه طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب بتودع رحم نرسیده نمرود بنمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و هر دوی از ایشان یکی موکل ساختند و آزر را یکی از مقربان و محرمان نمرود بودشی بازن او ادنی بنت ترنهان از موکلان خلوقی دست داد و او حامله شد و ماد او شش کاهنان با نمرود گفتند که انطب آن کودک بر محرم مادر پیوسته است نمرود چشم گرفته بفرمود تا بر هر حاله یکی موکل ساختند تا اگر پس از این فی الحال کشته زانیکه در نفس احوال حاصل بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حاصل نپسود از و در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک سیدانی برسد که اگر پس از آنکه و نگاه خبری بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بپایان از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را بزراد و در قه چمپیده همانجا گذاشته در غار بنگ استوار کرده آزر را که از قهه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس بگفتنگان نمرود بصحرا فتنه پری برآمده فی الحال برو در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر را و کرد و ادنی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر مراجعت نمود القصه که ابراهیم چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان میباید که کودکی دیگر بر ما بهی و بهایه چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی بسیت چو ماه نو که باروی دل افروز بود زاینده نورش روز تار و ز + چون پانزده ماه شد با جوانانی پانزده ساله متقابل گشت و از خار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی گفت با در پستو که آزر و زخیر مرگ او بدو غ دادم بچوانی رسیده است در غایت خور و پی و نیکو خونی پس آزر را در غار در آورد و ابراهیم را بوسه نمود آزر بحال پس خویش خوش بر آمد و مادرش گفت این پسر از خار بچانه در آورده که بملازمست نمرود بریم آزر بر رفت و ادنی ابراهیم را از غار بر آورد نماز شام بود و در میان غار گلهای اسب شتر و همای گوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارد مادر او را خوب داد ابراهیم گفت هر گونه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدیدم بدین را گفت هیچ مخلوقی را از خالق که آفریدگار او باشد بد تربیت او پرورش باید چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار تو ام گفت پروردگار تو کیست پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ وزد که مثل این سخنان که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلکما اجن حلیه الیکل پس آن هنگام چون شب برود آمد و تاریک شد آنگاه گنگا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت ابراهیم هَذَا آتِیَ آتِیَ نیست پروردگار من سبیل استقامت یابم این قوم فلکما آفل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال کَأَجَلِكُمْ فَلْيُتِیَ گفت دوست نی دارم من و روزگار را زیرا که زوال و انتقال پروردگار عالم روانا باشد پس قدری راه دیگر رفتند و شب چهاردهم بود بر طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک در گشت فلکما آفلکما پس چمن دید ماه را بکاز حسا برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش می سجده در افتاده قال هَذَا آتِیَ گفت آتِیَ نیست پروردگار من فلکما آفلکما آفلکما که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لَکُمُ یَوْمٌ یَّجِدُ فِیْهِ رَیِّیَ اگر راه نمایم ما پروردگار من بمعرفت و شناخت خود که گنگا منق هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الْعَصَا الْیَمِیْنِ از گروه گمراهان پس از انجام گذشتند و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب بان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجده کردند فلکما آفلکما پس چون دید ابراهیم آفتاب



بانی خلق بر آید و همان را بخود آوریده قال هذا لای فی گفتند است که میگویند آفتاب پستلن که برود و گار نیست هذا اگر چه هر یک  
 بزرگتر است و بزم و بیشتر است در دشمنانی فلما افکت پس چون نشان نعال انتقال بر وفا بخشید قال لیقوم گفت است قوم من  
 لای بس یث بدستیک من بیزم و معاش کون از او پیشما انبازی میگردد یثی لای و یثی بدستیک من خالص کردم  
 دین خود را با روی دل خود را متوجه سازم لای یثی مرا کسی را که از محض قدرت قطر التسمیة و الاکرام بیامسید آسمانها و زمینها را حینما  
 در حالیکه من ماکم از بهادریان باطله بین تو مید و ما انما من المشرکین و نیستیم من از شرک آرندگان در تفسیر نیز مذکور است که چون بر این  
 بشهر آمد و را بدین فرود برد و او مدتی که بر منظر بود ابراهیم و او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان بری بیکر درخت اوصاف  
 از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدین آورده اید گفت خدای همست پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آنرا بندگان اویند ابراهیم  
 بمسی نه بود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما بکران را از خود خیر آوریده است بایستی که او از ایشان خیرتر بودی الفصل بر ابراهیم پیوسته  
 خدمت بتان کردی و پرستیدگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با و مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه و تعالی قومه و حجت جسته بود  
 قوم وی و مخالفه کردند در توحید قال آنها تجویفی گفت آیا با من محبت باطل میگویی فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من طغی کنید فقد  
 هکذا من و حلال که خدای تعالی مرا راه نموده است توحید خود ایشان او را تخویف کردند که با سجدان من استنزا میکنی ایشان بلاهای تو خواهند بانی  
 ابراهیم فرمود که لا تخاف و نمی ترسم ما لشیر کون یثی از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان با که ارم که کسی زرتشتانند ساند که آن کشت آ  
 گو آنکه خواهد دیتی شقیاه پروردگار من چیزی از کاره که محبت ایشان بمن رسد وسیع و وسیع و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده  
 کل شیء همه چیز را علمها از جهت علم افلاکند کون و ایا یاد نمیکند و بند میگردد و میان عاجز و قادر و عالم و جا بل نمیزنی نماید  
 و کیف احاط ما اشراکتهم و چگونه ترسم از آنکه شما بانیان می گردید و لا تخافون و نمی ترسید شما آنکه اشراکتهم بی الله از آنکه شرک می آرید  
 بخدای شریک و میدارید ما لک یقول به آن چیزی که فرد نفرستاده است خدای شریک کردن او علیکم بر شما سلطان که کتابی  
 و محقق قایم القریات پس کدام این دو گروه موعودان و مشرکان آحق یا لا آمنی سزاوارتر اند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس ابراهیم بدید  
 ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید آنرا که از و باید ترسید که قادر است بر ابطال دفع و ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم جواب  
 میدد که سزاوارتر بایمنی الذین آمنوا که ساند که ایمان آوردند و که یکتا است او یا میخندد ایما تم یظلم ایمان خود را بشکر یعنی از  
 شرک جلی ایمان خود را خالص کرد و بشکر خفی نیز نیامیخندد اولیایک آن گروه که لا آمنی مرا ایشان راست اینها را خلود در دوزخ و هوس  
 مهندون و ایشانند راه با فکان و فیک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر اقوال کوکتب اینها حجتنا حجت و بران بود که اند  
 درستی اینها را ابراهیم دادیم آنرا با ابراهیم تاجمت گرفت بدان علی قومیه بر قوم خودی که در حجت بر سیداریم با سیدان که شاکست ابراهیم  
 خواهیم در علم حکمت ان دیک بدستیک پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان حکیم و دانایا متفان  
 هر کس رفع و خفض او و هبنگه و بخشیدیم ابراهیم را استحقاق پس و اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب و نبیره او که اسرائیل است  
 کلا هدینا هوی ما ازین هر دو راه نمودیم و نفی حاکمیتنا من قبل و راه نموده بودیم نوح و ابراهیم و یمن و ذریه و هدایت دادیم  
 از ذریه نوح و بعضی گفته اند از ذریه ابراهیم و اولی صحت نیز که یونس و لوط که درین آیتها مذکور اند از ذریه ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریه ابراهیم  
 هم از ذریه نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریه نوح است باتفاق پس حق سبحانه و تعالی که از ذریه نوح را راه نمودیم و ای که داود را که پس از اوست

نفس

سج



بزرگی را از شناخت انبی سواد کون فرمود که کل خاطر با ملک فو علی خلاف ذلک سمیت هر چه آن برهم نهاده است محفل حسن فمهم کبر یا پیش سنگ  
 بطلان اندر ان انداخته و حضرت حق تعالی بنای خلدت ظلال کما به فیض لاتی در شرح ربا حیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحا  
 و تعالی با اعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممکن نیست مگر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است  
 و بر دای کبر یا مخفی هیچ نسبت میان او و ماسوای او پیش سرود و در طریق معرفت او ازین وجه اصناعت بضاعت وقت است **مصرع**  
 بخیاں و زنگنه تو خیال خود در بخان و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التزیل فرموده که ای آنکه اشارت تو محال عبارت از تو و بال قطع  
 کنه خودم در خور اثبات تو نیست + مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست + من ذات ترا بواجبی کی انم + داننده ذات تو بجز ذات تو نیست + و گفتند  
 معنی این آیت اینست که ما و صفوا الله حق وصفه آورده اند که ملک بن الضیف که سر حلقه اخبار یهود بود بخدست سید عالم آمد آنحضرت  
 با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که تورات را بر موسی نازل گردانید که تو در تورت دیده که خدای تعالی دانشمند سر بر او من  
 میدارد گفت آری این خبر در تورت هست حضرت فرمود که آن خبر ترن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بحکس  
 نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدای را چنانچه میباید وصف کردند یا خدا را چون گفتند ما آنکه الله نفرستاده است خدای **عکس**  
 بشری من بشیء بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچنین صفتی که انزال کتاب و ارسال سلسل از حق سبحانه سلب کردند قل یومن انزل  
 الکتاب الذی یبکی که فرستاد آن کتاب را جاعلیم مؤمنی آمد بوی موسی ایست تورت نوسا در حالتیکه بود در و شنائی در سینه  
 و هدی للتکس و راه نمایند مردم را تا بجعلی که شما گردانیده اید آنرا قس اطین صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده شد و آنها را  
 میکنید آنچه میخواهید و تخفون کثیرا و نهان میسازید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن و علمت و آموخته شده  
 ای اهل اسلام بزبان محمد مصطفی قلم کتبلتموا آنچه ندانستید انشوا و اباکم و کفره شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام و قیل الله  
 بگو ای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد و تورت را شکر ذکر معجز از یهود دست بردار و بگذار ایشانرا تا پیوسته فی خواصهم  
 یلعبون و در ابطال و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس الله روحه در کلمه قل انتم ذریم فرموده که اسد بن ماسواه سوس  
 و انقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل الله دل بسوی او دارم در هم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود گفت  
 علیک باشد و مع ماسواه شعر چون تفرقه دست حاصل همه دل را به یکی سپار بجعل زبانه و هدا کتاب انزل الله و این قرآن کتابیت  
 که فرستادیم او را مبرک بسیار فائده و بابرکت مقصدی قل الذی یکن کینه باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و لست نذیرا و تا بیم  
 کنان کتاب و حصص تمام خواند یعنی تا تویم کنی اقر القران اهل که او من حو لکا و هر که گرداگر دکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب قری  
 جمع قره است او را از قری گرفته اند که معنی جمع است پس هر کجا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت که امام اقری گفت بجهت آنکه تمام  
 زمین را از تحت اویسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجتمع ایشان را در وقت حج و الذین یؤمنون بالآخره و آنکسانیکه ایمان آورده اند  
 با آخرت یؤمنون به ایمان می آرند بکتاب یا پیغمبر تصدیق آنست موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر  
 در آنکه نجات بتابعیت پیغمبر و قرآن دست دهد و همدار ایشان که بینی و کتاب میگردد و حل اهل که تهمید بحافظون و بر نماز با خود  
 محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیله کذاب و اسود بن عسی عوی نبوت کردند و حضرت سول  
 از سبب عوی در مرغ ایشان چهار ملال بر صفو خاطر عاظر شسته حضرت عزت ستمکاری ایشان اشرح داد که و من اظلم و کیست



شماره تر میشن افتری از ان کس افتر کرد و بر بست علی الله کذباً بر خدای دروغی گفت که من بنبر اویم اذ قال یاکفک اونی الی  
 وحی میکنند من و کتب الی شیء و حال آنکه وحی نکرده احدی چیزی سبیل باطل و مفتوحات بر هم می بست و میگفت این وحی است که  
 بمن فرو داده و اسودن حسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حمار نشسته و سخنان بر من القا میکند و من قال و کیست  
 خاتم تر از ان کس که گفت سنانزل زود باشد که نازل گردد انم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل گردانیده گوینده این سخن عبد الله  
 بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود و روزی که آیت و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین مینوشت و قلبها طوار او از حلقه و مضغه  
 و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات ثم انشاه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر بان ش جاری شد که فقبار کاشد احسن الخالقین حضرت  
 رسالت پناه گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد الله در شک افتاد مرگشت گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی نرسد و می آید چنانچه  
 برومی آید و اگر کاذب است من هم گفتم چنانچه او میگوید و کوتر آید و اگر بهی تواد الظلمون چون باشند ظالمان یعنی کاسه ان فی همیت  
 للکویت در سگات و شدت های مرگ و الملائکة و فرشتگان عذاب بایستطوا آید یهضم گسترانندگان و ست های خود را بر اس  
 قبض ارواح ایشان و درینا بیع گفته که ستم کشاده باشند عذاب ایشان و عمو و آتشین بر ایشان میزنند و میگویند آخر جوا انفسکم بیرون  
 آرید روح های خود را از جسد های خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی می طلبد یا میگویند فرشتگان بدر آید روح های خود را از  
 عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تجز و ن جزا داده خواهید شد عدل المون بعد از عذاب خواهند بمانند  
 تقو لوت بسبب آنکه بودید که میگفتید علی الله غیر الحق بر خدای چیزی که راست بود و گفتند عن آیت و بودید که از آیات او تستکبرون  
 گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در ان تامل تدبر داشتید و لقد جثتمون و بر رستیکه آمدید برای حساب جزا بسوی مافسادی تنهانه مل باشد  
 و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددگار کما خلقکم و آمدید چنانچه شمار آفریده بودیم اقول من تخشعین بار در رحم مادر و بای همه  
 و تسکتم و بگذاشتید ما خلقکم انچه عطا کرده بودیم شمار در دنیا یعنی انچه بدان مینا زیدید و بر دیگران بسبب ان مغافرت میکردید بگذشتید  
 و کما ظهروا کما از پیش خود از پیش فرستادید و نه با خود بدشتید و ما قری معکم و نی بینم باشما شفیعان شمارا  
 الذین زعمتم انما نیکه گمان بر دید از روی جهالت انکم فیکم شرک و ابر رستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدا از لفظ قطع بیکتکم  
 بر رستیکه بریده شد پیوند شما و حصص نصب نون خواند یعنی منقطع گشت انچه میان شما بود از وصلت و مودت و فصل عنکم و گم شد از شما ما گفتیم  
 تو حق و انچه بودید که گمان میکردید که تبار شما شفیعان شما اند ان الله بر رستیکه خدای قالو الحق شکافنده ختم است که از وی نبات وید  
 قالو لیس و شکافنده داده است تا نمل از ان بر آید بجزیر الحق بیرون می آرد زنده یعنی نبات که بنفشه و ناهای دار من النبات کون  
 که ختم و دانه است یا بیرون آرد و لدر از لفظ و مرغ را از بیضه مومن از کافر و عاقل از جاہل و مخیر من النبات و بیرون آرد مرده است چون  
 ختم یا نطفه یا بیضه من النبات از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله این زنده کننده و میراننده الله است قالو فکون  
 پس کجا گردانیده میشود از و قالو الا کصب کاح و شکافنده محمود صحبت از غلظت شب یعنی تاریکی بر دور و شنائی آورد و حمل النمل  
 و گردانید شب است کجا آدم گاه خلق تا از تعب کات روز بر آسایند و الشمس والقمر و ساخت آفتاب ماه و حسابا ناه نشانهای شمار  
 یعنی ایشان ادا و مختلف و سیرهای متنوع داد تا مشهور و سنین بر ایشان متعین گردد و فیکم این کار که بسوی و شمس و قمر برای حساب  
 تقدیر العزایین تقدیر خداوند نیست غایب حکم و بر همه جاری است العلیون و انا به تدبیر مملکت خود و هو الذی داد است آفراندهی که بقدرت

ع

کامله وحمت با نه جمل کلمه الجود بیافرید برای شما تا را به یاید بسبب آنها فی ظلمت الی در تاریکیها شب  
در بیان و البصیر و در تاریکیها دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیطان و غیر آن و در تفسیر گفت که ذکر این  
منفعت کرد چه در اینجا دلیل قدرت ظاهر تر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان زمین قد فصلنا  
الایات بدرستی که روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند و هو الذی انشاکم  
و اوست آنکس که بیافرید شمار ارض و انقیاس و احداة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما قرارگاهی است و صلب بر یاروی زمین  
و مستقر دایم و بجای و دینی مستقر رحم است و مستودع صلب بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی  
قرار ندارد مستودع اوست چون صلب رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ به مستقر اوست و ازین جهت آخرت ادا را قرار گفته است  
و تحقیق را درین آیت اشارت است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند یا سعی تو میکند حقائق و معانی گویند با خلق کجا  
سرنانی گویند اسرار غم عشق خود را ما بهم هر دم زبان بزیبانی گویند قد فصلنا الایات بدرستی بیان کردیم علامات حدایت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ  
برای گروهی که فهم کنند و هو الذی انشاکم آخر کلمه من السماء فرو فرستاد از ابریا از جانب آسمان مساء آبی فاکثر جناب پس  
بیرون آوردیم آن آب نبات کلی شکر رستنیهای هر چیزی مجمل کرد و آنکه مفصل میگوید فاکثر جناب پس بیرون آوردیم ازین آب  
خضر را چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده شجر جنة بیرون آوردیم ازین گیاه سبز جنة مثل آنکه گیاه دانه بزرگ  
مرکب یعنی خوشه و من الخلل و بیرون آوردیم از خرما جان من طلحها از شکوفه و غنچه وی قنوان دانسته شما یکدیگر نزدیک  
یعنی بر هم پیچیده یا بر زمین نزدیک از بسیار طی و جنة عین و دیگر بیرون آریم بوستان با از انوار و الزیتون و بیرون آریم باب باران  
درخت زیتون و الزیتون و درخت انار را مشتیها در حالتیکه آن درختان بعضی بعضی مانند در برگ و غنچه مثل شایه و نه مانند یکدیگر اند  
در طعم میوه چه بعضی بنایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انظر و الا لی شمس و بنگرید میوه هر درختی را اذا اشرق چون  
بیرون آریم خود را و بغایت خرد و میوه در چین خامی و بخت و بنگرید در رسیدگی و بختگی او که چگونه شکلی و بوی و مزه و نفعی رو پدید می آید  
ان فی ذلکم بدرستی که در دنیا که یاد کردیم کایت نشانهاست بر وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ و مرگ و بی که گردند و جعلوا و خشنه  
کافران است که مراد از نافرمانی محسوس که ساختند یعنی پیدا کردند بر عزم خود لله برای خدای شگانه الحجت انما انما جن یعنی دیوان را  
گفتند که شیطان شریک خداست هر چه خیر است خدای می آفریند و آنرا نیرزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن می خوانند  
و خلقهم و حال آنست که او آفریده است ملون گیران را شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینان مخلوق اشیرک خلق میگویند و خرقه  
و بر میتا فتند بعضی کافران برای او بنین پهلان چون عزیز و عیسی و کنیت و دختران چون ملائکه بغیر علی و بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت  
انچه میگویند شیخه پاکست خدای و قل و بر ترست کما یصفون ع از انچه صفت میکنند که او را شریک فرزند است و حاشا و کلا تعالی  
عن ذلک علوا کبیرا بدیع السموات و الارض اوست پدید آورنده آسمانها و زمینها آئی یکنوا از کجا باشد و چگونه بود که مراد از فرزندی  
و کو تکلن له صاحب و حال آنکه نیست مراد از فی و من زنده از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زمان و شوهر  
کفارت و جنیت شرط است او را کف نیست میان او و اسومی مجانست فی و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزی او خالق و مانع است  
و هو یکل شیء علیهم و او همه چیز است و انا و غیر او این دانائی نیست پس مثل نیست نه بود و چون کسی مثل مانند او نباشد پس خدا صاحب

وولد بروی محال بود زیرا که اینک بدین صفتها موصوفست الله خداوند مستحق عبادت و است در پیش کمر پروردگار شما که لا اله الا هو سبحان ربی  
سزاوار پستش نیست مگر او خالق کُل شیئی آفریننده همه چیز با فاعل و فاعله پس را برستید و هو و است با وجود این همه صفات علی کُل  
شیئی بهم چیزها و کُل ۱ نگاهبان و متولی امور بندگانت لا تدركه الابصار و لا يدركها البصائر و لا يحيط بها العقل و لا يحيط بها العلم و لا يحيط بها  
خدا و ندان دیدار این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوفت بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن است مگر  
ادراک را بعضی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصیر با او را در دنیا چه رویت در حقیقی نفس قرآن و حدیث ثابت شده و هو اللطیف و است  
نیکو کار الخیرین و انا با سزاوار دنیا هیچ گفته که او است باریک بین نهان ۲ ان کسی بیند آنچه وی بیند و کسی نه داند آنچه وی انداند چه گفته که او بصیر است  
در ستیکه اندیشما نشانه‌های روشن من و کفر ۳ از پروردگار شما فمن ابصر فلنفسه ۴ پس هر که به بیند منفعت او را و است و من عی فی کل حال  
و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن مجتہای ظاهرا پس هنر آن بر او است و ما انا علی کُل شیئی و میستم من بر شما بحفیظ ۵ نگاهبان که محافظت اعمال  
شما کنم و بران شمارا جزا دهم پس من تبلیغست پس و کذلک مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم تصدیق الایات دیگر میگردد آیتهای  
قرآن را از خوف بر جاواز و عذوبه عید تا سامعان متنبه شود و لیتقوا و تا ناگویند اهل که که تودرس سنت خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش  
آن بود که حضرت رسالت پناه از جبر و سار که دو بنده بودند از سببی روم تعلیم میگردد و میگردد خدا سبب من وحی میکند حق سبحانه میفرماید که تصریف  
آیات میکند تا ناگویند که تواز بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست و لیسببت و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنم قرآن  
لقوم یعلمون ۶ برای گروهی که میدانند که این کلام خدایت نقل است که در محلی که کفار عرب آنحضرت ۷ بدین آباد عوت میکند این آیت  
نازل شد اتبع ما أوحی الیک بر پی آن رو که وحی کرده شد بر تو من و کتب از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو سبحان  
معبودی سزاوار پستش نیست مگر او و آخر حق و روی بگردان عین الشیر کین ۸ از شرک آندگان و با تو اال ایشان التفات منای و کوشش که الله  
و اگر خواستی خدای که ایشان موجد بودندی ما آشکر کواهر شرک نمی آور دندی و ما جعلناک و نکر دانیدیم ترا علیهم حفیظان برین کافران نگاهبان  
و ما انت علیهم یوکیل ۹ و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون و من دون الله  
حصب جهنم نازل شد شرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان بابر بند و گرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی بجا میگویی آیت آمد  
و لا تسبوا الذین یدعونک و دشنام مدهید آنها که میپرستند من دون الله بجز خدای قبل از ایشان یاد نکنید فیسبوا الله پس ایشان  
در مقابل آن ناسزا گویند خدای احد و ا از روی ظلم و تجاوز از حق بقتل علی ۱۰ بی دانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی حق سبحانه نمی کرد  
از دشنام کسیکه مستحق دشنام است تا در برابر آن سبب واقع نشود کسی را که مستحق سبب نیست کذلک ۱۱ چنانکه بسیار استیم اعمال کفار را در نظر ایشان  
زینا کُل امت ۱۲ بسیار استیم برای هر گروهی عی که کرده در ایشان از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لیدهم فرحون ۱۳ و الله الی ربهم رجوع  
آفرید کار ایشانست و جمعهم بازگشت ایشان فینتک هم ۱۴ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون ۱۵ بانچه بودند  
که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدی که موسی عصا بر سنگ د و واژه چشمت آجاری شد  
و عیسی مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بمانمائی تا ما بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواستید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدای تو زر گردد  
حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوند مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت محمد کردند و بسوگند ان غلاطش را تا کسب نمودند که  
اگر این معجزه بمانمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در عالم منبر موده که حضرت بدای اشتغال نمود و قمارن آن جبریل نازل فرمود



پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را از سازم اما سنت دایمان جاری شده که چون اعمام انبیاء بر نبوت ایشان نشانی خواهند داد آن آیت بطور رسد اگر  
از عده عده بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا تو بپسند  
حضرت قسم ثانی اختیار فرمود است آمدوا فاصبروا الله و سکنه خورند بخدای جفا آید که سخت ترین سوگندان ایشان لکن جماعه من  
ایست که اگر باید بدیشان نشانه از آنچه طلب می کنند گویند که ایها ایمان آرند بدان قل لا اله الا الله بگو جزین نیست که آیتها  
یعنی نشانه های نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است و ما یشتع کوه و چپین  
و اگر دانیده شمار ای مومنان با آنچه از کافران صادر گردد آنها را آگاه کن که بدرستی که چون معجزه بایاید بدیشان مشاهده کنند که یومنون  
نخواهند گردید و نقل آید که یومنون و میگردانیم و له ای ایشان را از تصدیق و ابصار کس هم و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان  
ایمان نمی آرند در آخرت که الکفر یومنون به همچنان که ایمان نیاوردند با آنچه از آیات ظاهر شد اول مسکه سختین بار چون  
شق و غیب آن و نذر مومنین طغیان مومنین میگردانیم ایشان را تا در پیراهن خود گشته میگردانند  
**و لو اننا نزل علیهم الملائکه و کلّمهم الموائی** و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فالتو با تاندا و حشمت علیهم  
و اگر جمع میکردیم براس ایشان کل شیء همه چیز را که در دنیا است قبل از کرده تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت است  
پناهی ما کافرا یومنون نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشک الله مگر آنکه خواهد خدای ولیکن اکثر هم و لیکن بیشتر  
کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد و کذا لک و چنانکه ترا می محمد دشمنان هستند جعلت  
ما گردانیدیم کل شیء برای هر پندیری عدد و دشمنی شیاطین الا فی الحجت گردانندگان از جن انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل  
شیطان و در انداز رحمت رحمن یوحی بعضی هم و سوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن الی بعضی برای برخی از شیاطین انس است  
می کنند و خبر میدهند بعضی از جن جن با برخی از انس انس از حرف القول سخنان دروغ آراسته اغر و غرا از برای فریب و لو شاء ربک  
و اگر خواستی آفرید کار تو ایمان ایشان اما فعلکوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران قدر هم و عاقبت و آن پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر میبافند  
و از اینجا معلوم شده که سوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است و لتصغی لک و برای آنکه میل کنند آن آید و الی یومنون  
و له ای آنکه انکه یومنون یا آخرت نمیکردند با آخرت و لیست خوه و برای آنکه پسندند آنرا و لیقتلوا و برای آنکه کسب کنند ما هم  
مقتل یومنون آنچه ایشان کسب کننده اند از گناهان آفتاب الله بگوید محمد که آیا بغیر خدای آبتغی حکما مطلبیم کسی که حکم کند میان من و شما  
و هو الی یومنون و درست آنکه اول الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآن را مضمّن بیان کرده شده مور حق و باطل و الذین اتبعوا هم  
الکتاب و آنکه داده ایم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری لیعلمون میدانند الله مژگان آنکه قرآن فرو فرستاده شده است  
من ربک از پروردگار تو بالحق برستی و درستی فلا تکلون من قبل ما یطعم من ربک و مرا دامت اند یا هر احدى یعنی چون  
اگر بر حقیقت قرآن ظاهر شد ما بشید من المؤمنین از شک کنندگان و کشتن و تمام شد حکمت مرآت و محبت آفرید کار تو در بیان  
توحید و نبوت صدق از روی راستی در اخبار و مواعد و وعده و از روی عدالت در اقصیه احکام که مبدل هیچ نیست تبدیل  
دهند لک حکمتی مرا اخبار و احکام از آنچه تبدیل دادند آیات تورات را زیرا که حق سبحانه و عده محافظت قرآن کرده که از تبدیل آنرا محافظان



ج

که در حق مسلمان حلالست اگر چه تمسید گفته باشند و امام ابو حنیفه میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک نسیان بعد از حرامت و الاحلال و اقله  
 یقیناً و در رستیکه خوردن آن فسق است و ان الشیطان و در رستیکه دیوان کتب حقان برکنه و سوسه میکنند آنرا که تیره بر دوستان خود  
 از کافران و کفار تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید میخورید آنچه خدا کشته میگذازد و ان اطلعتم فیهم و اگر شما هم مومنان  
 فرمان برید ایشان امر استحلال آنچه حرامست انکسر کثیر کون و در رستیکه شما شرکان باشید که ترک فرمان خدای بفرمانبراری غیر او شرکت او مست  
 گار نیست یا آنکه بود مرده بکفر یا جمل ضلالت قاصحین که پند گویند و با سلام با علم با هدایت و جعلنا له ثوابا و ادیم او را توری بر حج  
 و بر این تا نرسند میان حق و باطل یقیناً به فی التماس میرود و آن نور در میان مردمان برادر است پس این چنین کس باشد یعنی نباشد گمن  
 مثله فی الظلمت مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکی مانده و لیس و کلاه و قتیله نیست بیرون آینه از ان گذشت همچنانکه آریسته  
 اند ایمان در دل مومنان ذیق الکفرین نیست واده اند برای کافران ماکانوا لعلکم توفون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت و شما  
 حمزه رن و ابو جمل لعنه الله نازل شده در وقیقه ابو جمل از روسته جمل و حرآت بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه مکرده بود که ذکر آن لائق حال  
 نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رن دران روز در شمار بود چون باز آمد و شکایت بحرمتی ابو جمل و حکایت کرد که حمزه رن دشمنانک  
 بر سر آن ناپاک میکشید و کفر شهادت بر زبان راند پس زنده بنوا سلام حمزه رن است و گرفتار ظلمات کفر و انام ابو جمل و گفته اند  
 درباره عمر بن الخطاب و ابو جمل فرد آمده که هر دو در مقام آن رسید مختار بودند و آنحضرت مدعا کرد که یارب اسلام را یکی ازین دو تن عزیز  
 گردان و دعای آنحضرت در باره فاروق رن سمت استیجاب یافت پس صاحب خود عمر رن است و مقید ظلمت ابو جمل و محققان گفته اند  
 موت بهوای نفس است و حیات بجهت حق یا موت بگرت است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست و حیات  
 بشریت دیگر حالیکان بجمیات بشریت زنده اند و دوستان بجمیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسراید و کل نفس ذائقة الموت +  
 و هرگز حیات معرفت بسرنیاید خلقی حیة طیبة و ازینجاست که المؤمن حی فی الدارین بهیت نیر و هر که جانانش توباشی + خوش جانان که  
 جانانش توباشی + شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که اومس کان میتا فاجیناه و گفت نشان این حیات تبه خیرست از خلق غفلت  
 و با حق خلوت و دوام ذکر زبان و دل و بزرگی این معنی با نظم فرموده رباعی بر روی خلایق در صحبت کشای + میباش بکلی متوجه  
 بخدای + خافل مشوار ذوق دل و ذکر زبان + نازنده جاوید شوی در دوسرای + و گذشت و همچنانکه در مکمل بزرگان گنه گاران بهستند  
 جعلنا آفیه یوم فی کل قریة در هر دیهی آئین تجرید و بندگان گنه گاران آن موضع انداگردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شر را  
 مجرمان آن مقام بیکدیگر و ازینجا تا مکرند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه روستای که بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در هم  
 حج هر که بیاید و از حال پیغمبر سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن و مایه کسوف و مکر میکنند این کافران الا با نفسی  
 مگر با نفسهای خود و بال مکر ایشان را جهت بدیشان و مایه کسوف و مکر میکنند ایشان که تبه مکر با صاحب و میرسد و ولای بحق المکر است  
 الا با به آورده اند که ابو جمل و متابعان او میگفتند که بابایی بعد منات در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبر است  
 که بر روی فرد می آید راضی نیستیم تا با و می نرود و آید چنانچه بر نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد و اذ اجاءه فحمه آیت و چون بیاید بکفار  
 قریش آیتی از خدا آن یا معجزة در اثبات نبوت سید آخر الزمان م قالوا ان شئ من گویند ایمان نمی آیم برین آیت یا معجزة حتی یقین  
 تا و قتیله به بند ما مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند و سئل اهل بیت علیهم السلام یعنی وحی و کتاب باز و آید چنانچه بدیشان فرود می آید

بسم الله الرحمن الرحیم



امام علی بن ابی طالب علیه السلام را از رسول الله حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت یا ایها المرسلین مخاطب همه با دست و این بر سبیل تعظیم باشد در تشریح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شامل همه انبیاء با وی جمع نکرد او را بآیت یا ایها المرسلین خطاب نموده محض هر چه بخوان همه دارند تو تنها داری و در بیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه گفت که اگر نبوت حقست من از تو بآن سزاوارترم بحجت بلکه پس از تو اکبرام و بهال از تو بیشتر حق سبحانه منسوب که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است الله اعلمه خدای دانای ترست حیث یجعل یشکلته آنجا که می نهد پیمانهای خویش را استیضاب الذین آجین مؤازر و باشد که برسد آنکس از آن مجرم شدند بکفر صغائر خوارسی و رسوائی عند الله نزدیک خدای و عذاب شدید و عذاب سخت عذابا کثرا یمکرون ○ بسبب آنکه بودند که میگردید با نومان و بدی سگالیدند در حق ایشان قمن یسود الله پس هر که را خواهد خدای آن یحیدیکه آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند و شریح حدیث را بکشايد دل او را لایسلا کفیه برای قبول کردن اسلام و قمن یحید و هر که را خواهد آن یحیدیکه آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یحیدیکه حدیث را گرداند دل او را حقیقا تنگ حرجا سخت مشابه که سر باز زند و از حق ابا کند کاشما یقتصد گوئی بالا میرود و فی الشکاء در آسمان یعنی میگردید از قبول حق و میخواست که آسمان رود و این غایت بنا عدست در گریختن کذالک همچنانکه تنگ میگردد دل کافر از ایمان الله میگردید خدای را یحس عذاب نیست اعلی الذین کایون میمون ○ بر دلهای آنانکه میگردند و توحید را تصدیق نمیکند و هذا و این اسلام صراط دیک را همیت پسندیده پروردگار تو مستقیمه در حالتیکه راست و در کجی نیست قد فصلنا الکایت بدستیکه بیان کردیم آیات شد آنرا القوم یذکره من ○ برای گروهی که پند می پذیرند که حارر السکون ملین پند پذیران راست بهشت عند که یحید و خیره نزدیک خدای هو و لیثهم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی یماکا کثرا یمکرون ○ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب پیغمبر و یوم یحشر هو و یاد کن روزی را که حشر کنی ایشان را و حصن حصنم خواند یعنی خدای جمع کند جن انس را جمیعگاه همه ایشان را پس گوید یحشر المحشر ای گروه دیوان قد استکذبتهم بدستیکه بسیار یاقیومین الاشرار از آدمیان که باغوا می تامل خود ساختید و قال اولیای هو و گویند دوستان شیاطین قمن الاشرار از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بودند کثرا استمع ای پروردگار ما بر خود داری یافت بعضی از ما بعضی دیگر بر خود داری انس انجینست که ایشان آبار و بای نفس امارت نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منفاد ایشان شدند امام ابو منصور را ترمیدی رحمة الله فرمود که استماع ایشانست که در مصیبت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان عوت دیوان را اجابت میکنند و بلغنا و دیگر میگویند که ائمه باستمع رسیدیم اجملا الذی اجملت کتابان و قتیقه برای ما مقرر کرده بودی هر دو را یکمختص است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون خال چگونه خواهد بود قال گوید خدای القار مشوا کما اشرست آراگاه شما خلیلین فیها در مالیکه جاوید باشید در آتش الا مکاشکاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شمار از آتش بر مهر نقل کند ان ذلک بدرستیکه پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن انس علیه السلام و است باعمال احوال ایشان و کذالک و چنانکه فرو میگذاردیم کفار جن و انس نوسیه تسلط میگردانیم بعضی الظالمین بعضی غلمان ابروی در دنیا یا و امیگزاریم برخی ابر برخی مالک ابن دینار رحمة الله فرموده که در یکی از کتب الهی آمده ام که حق سبحانه فرمود که نیست میگردانیم فتنان در ابد دشمنان خود و باز ایشان بدوستان خود و شهادتست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جبر و انس را با هم گذاریم تا ندانند هیچ یک نفع دیگری نمی تواند رسانید این صورت واقع میشود یماکا کثرا یمکرون ○ بانچه ایشان کسب میکنند از معاصی و منای بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبه که یحشر المحشر و الاشرار ای گروه دیوان آدمیان که باغوا می تامل خود ساختید و قال اولیای هو و گویند دوستان شیاطین قمن الاشرار از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بودند کثرا استمع ای پروردگار ما بر خود داری یافت بعضی از ما بعضی دیگر بر خود داری انس انجینست که ایشان آبار و بای نفس امارت نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منفاد ایشان شدند امام ابو منصور را ترمیدی رحمة الله فرمود که استماع ایشانست که در مصیبت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان عوت دیوان را اجابت میکنند و بلغنا و دیگر میگویند که ائمه باستمع رسیدیم اجملا الذی اجملت کتابان و قتیقه برای ما مقرر کرده بودی هر دو را یکمختص است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون خال چگونه خواهد بود قال گوید خدای القار مشوا کما اشرست آراگاه شما خلیلین فیها در مالیکه جاوید باشید در آتش الا مکاشکاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شمار از آتش بر مهر نقل کند ان ذلک بدرستیکه پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن انس علیه السلام و است باعمال احوال ایشان و کذالک و چنانکه فرو میگذاردیم کفار جن و انس نوسیه تسلط میگردانیم بعضی الظالمین بعضی غلمان ابروی در دنیا یا و امیگزاریم برخی ابر برخی مالک ابن دینار رحمة الله فرموده که در یکی از کتب الهی آمده ام که حق سبحانه فرموده که نیست میگردانیم فتنان در ابد دشمنان خود و باز ایشان بدوستان خود و شهادتست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جبر و انس را با هم گذاریم تا ندانند هیچ یک نفع دیگری نمی تواند رسانید این صورت واقع میشود یماکا کثرا یمکرون ○ بانچه ایشان کسب میکنند از معاصی و منای بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبه که یحشر المحشر و الاشرار ای گروه دیوان آدمیان که باغوا می تامل خود ساختید و قال اولیای هو و گویند دوستان شیاطین قمن الاشرار از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بودند کثرا استمع ای پروردگار ما بر خود داری یافت بعضی از ما بعضی دیگر بر خود داری انس انجینست که ایشان آبار و بای نفس امارت نمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منفاد ایشان شدند امام ابو منصور را ترمیدی رحمة الله فرمود که استماع ایشانست که در مصیبت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیان را بگناه میخوانند و آدمیان عوت دیوان را اجابت میکنند و بلغنا و دیگر میگویند که ائمه باستمع رسیدیم اجملا الذی اجملت کتابان و قتیقه برای ما مقرر کرده بودی هر دو را یکمختص است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون خال چگونه خواهد بود قال گوید خدای القار مشوا کما اشرست آراگاه شما خلیلین فیها در مالیکه جاوید باشید در آتش الا مکاشکاء الله مگر آنچه خواهد









الآن یقول میگوید که اگر کسی باشد آن چیز را در او و ما گفتیم که یا چون ریخته شده و در وقت بیخ از او و این مذکور بود و یاد از زندگی  
او بیرون آید و بگوید سپهر زمین و غل غنیمت او که در خدای یکتا است و خود و کائنات را بپوشد پس رستگاری او نیست و او قیامت را بپوشیده  
بغیر از آن چهار پایه است که احسن آواز بهشته شده است یعنی الله به چه برای غیر خدای بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند  
و آنرا گفتی گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فاسق پس هر که بی بیارگی در مانده شود خبیث با کج نه ستمکار بود و بیچاره مثل خود  
و کاه کاه و نماز مدد گرفته در خوردن زیادت از ضرورت فان کذبك عقوبه پس رستگاری پروردگار تو آمرزگار است مواظبه کن تا از آنکه ضرورت از  
محرمات تناول کند و حرامات را نه آن رخصت و بدو علی الدین هکذا و او را نکاسانیکه بود و اندر حرامات حرام کرده ایم  
کل ذی ظلمین هر با نوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه متعارف و هم دارد درین غل است و در عالم آورده که مراد  
شتر است و شتر مرغ و بطا که برایشان حرام بوده و حیوان البقی و الغنم و از گاو و گوسفند حرام است و حاکم هم حرام کرده و برایشان شتر و مصلای  
که در درون ایشان بود چون پیر کرده و غیر آن که ما حکمت مگر آنچه بدشته بودی ظهور مصلای پشتمانی ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت  
و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوائی یا آن چربی که متعلق بودی بر روی ایشان او ما اختلط العظم یا آنچه آمیخته بودی با ستخوان  
چون دنبه پیه بنا گوش و مغز و ستخوان ذلک تحریم این چیز را بجنایته با داشتن داده بودیم و در این بیتی سبب ظلم ایشان و از آن  
لصد فوجی بدرستی که ما راست گویانیم و در خبر دادن از همه چیز فان کذبك عقوبه پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد و چیزی که من نبوی عالم  
قتل پس گویای محمد کذبك عقوبه پروردگار شما و تراحمه و واسعته خداوند بخشنایش بسیار است که حلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب و تعجیل  
عذاب نمیکند و کافران با شما در آشفته نخواهد شد عذاب و عی القوم المعزین که گروه مجرمان که مذبذبانند حاصل سخن آنست که اگر اهل است  
اما اعمال نخواهد بود و سبب قول الدین آنکه کوا و انعامی که گویند آنرا که شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از  
نزول آیت مشرکان گفتند کوشه الله اگر خواستی خدای ما اقتضای کنا شرک نمی آوریم ما که ابا ثانی است که او نه بداند این سخن درست است اما نه  
بظریق احتذار میگفتند که اگر کتاب این قبل از بحیثیت اوست یا آنکه استعزا میکند و اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع و مرضی عند الله است  
که با یگوئیم و میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوریم و کذب متناهی شئی محرم نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده به تحویم اینها  
کذب است همچون این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الدین و کذب کفر کرده اند اما تکذیب از ایشان بود و در حدیث افوا با کسنا و تا آنوقت که بشنیدند  
یعنی دریافتند عذاب را اقل حلال عندکم گویا هست نزدیک شاقین حلیه هیچ امری معلومی که بدان محبت آرید بر سخنان خود و کتب خود و کنا  
پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای لان تکذیبون شما پیروی نمیکند در مقالات خود و الا الظلم و بیدار خود را فان انتم الاضره منون  
و نیستید شما که قومی که دروغ میگویند مثل گویا محار که شمار هیچی نیست بر قول خود قیل الله الحجۃ البتة پس مر خدا را است جمعی رسیده  
بنیایت صحت قلو شاع پس اگر خواستی خدای لحدکم اجمعین هرگز راه نمودی همه شمارا اقل هبکم بیکو بیاید شهادت که  
الدین تشهدون گویا آن خود را آنکه گواهی دهند آن الله بدرستی که خدای حقم هدا حرام کرده است این محرمات شمارا از انعام حرام  
و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا تشهد معهم پس گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق کن ایشان را و الا تشهد  
پس روی کن اهلوا الدین آرزوی آنکه سازا از روی عناد کذبوا یا بایست تکذیب کرده اند و نمای ما را در حلال حرام و الدین کافران  
و دیگر پیروی کن نماز آنکه میگویند یا لا خدق بدان ساری دیگر یعنی بت پرستان و هم که بپوشید و ایشان پروردگار خود را بپوشید و از آنکه







اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ○ بعد تنبیه باین نظر این علامتیم چون ظاهر شود و ای بر شما و خوشا حال بر ائمه الذین قَوْفُوا بِرُسُلِهِمْ اَنَّا نَكْفُرُ بِكُلِّ كَاذِبٍ مِّنْ دِينِ خُودِ اَكْبَرُ بَعْضُ اَزَانِبِا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کائنات ایشان را دو گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک سر قهر بودند و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند گشت منتهی نستی تو در قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقتی محارب ایشان نیست اینچنین بآیت سیف منوشت گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و منعی است منعم فی شئی است که توان ایشان بیزاری از کما اقرههم جزین نیست که کار ایشان را که الله با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد درین بهتری حلت دهد و در آخرت حساب کند و اگر خواهد توفیق تو به دهد و بدست یکتا پس خبر دهد ایشان را بروز قیامت بیا کافرا یفعلکون ○ با نچه میکنند در دنیا من جهاد هر که بیاید یا تحسد که به نیکوئی قلعه عشر امثال الهکاء پس مرا و است ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام مائیدی می گفته اند که مراد تعین عدد نیست بلکه اظهار تفصیل است بضعیف و در بحر الحقائق آورده که هر که بیاید بحسنه پس مرا و است ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش را حسن تقویم و تربیت و رزق و عیش و سلوان از کتب تعین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و این ده حسنه جوید و بدهد و تواند که حسنه بجا آرد و من جهاد بالصلیة و هر که بیاید بسینه یعنی فصل بد قیامت پس خداداده نشود الا مثل کما که بمانند آن یعنی یکی یکی و هو لا یظلمکون ○ و ایشان که اهل حسنه و سینه اند تم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب و زیادتى عقاب قل بگوای محمد مرادین قوم را که تفرقه در دین خود اگند و از کائنات هدایتی می بر تنبیه نموده است مرا و در کار من لای صراط مستقیم برای راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة الله هم که آن ملت ابراهیم است حنیفاً و در حالتیکه ابراهیم از همه دنیا بدین دین مائل بوده که آن توحید خداست و ماکات و نبود ابراهیم من المشرکین ○ از دیگران یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل لاک صلاکة بگو بر تنبیه نماز من و تسبیح و قربانی من یا جم من و کحیای و زندگانی من یعنی آنچه من برانم و زندگانی و مساکتی و آنچه بران میم از ایمان و طاعت لله همه مر خدا را است رایت العلمین ○ آفریدگار عالمیان لا شریک لک که هیچ انبازی نیست مرا و را یعنی من عبادت خود کسی را با او شریک نیسام چون بت پرستان قربانی بنام او میکنند بنام غیر او در حج بوقت تبلیه دیگری را با او یاد میکنند بخلاف اهل جاہلیت که میگفتند و لیک لا شریک لک الا شریک هو لک گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم و گویم و دارم همه برای خداست و ید لک امرت و بدین مامور شده ام و انا اول المسلمین ○ و من اول مسلم نام برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مرا آنحضرت را در رجوع بادین ایشان ایست نازل شد که قل اعوذ بالله بگوای محمد آیا بدین خدای البغی رتبا طلبم پروردگار و در عبادت او شریک سازم و هو رب کل شیء و مال آنکه خداست آفریدگار همه چیز با پس سواى او محبوب و مخلوق او باشد و محبوب برای ربوبیت منرا و نبودى لا تکیسب کل نفس کسبک بهیچ نفسی از بدیلا الا حکیم که و بال آن بران باشد و لیدین مغیره میگفت ای خدا دید عرب متابعت من کنید و گناهان شمار گردن من بجا فرمود و لا تری و انرا ساق و بر مار و پیچ بردارنده و ذرا لختی بار گناه دیگری یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد کشید شوق الی سر یکسر پس بر پروردگار شما هست حق جعکم باز گشت شما قیئت کفر پس خبر خواهد داد شمار او را آخرت بیا کتبت فی انچه بودید که در آن تخلفتون اختلاف میکردید در دنیا از امور دنییه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو الذی جعلکم و او است آگس که گردانید شمار ائمه و میان خلقت انکس من خلیفای زمین بعد از قوم نبی الحان یا شمار ای امت محمد خلیفه اتم گذشته ساخت و رفع بعضی کفر و برداشت بعضی از شما حق بعضی ز بر بعضی دیگر در محبت پهبای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لیسبکم تا بیا ز ما شمار فی ما افکرو در آنچه شما داداند

از مال و جاه و ظاهر شود و شکر اغنیاء و صبر فقرات سر بکشد بدینستیکه پروردگار تو سبب لعن لعقاب است زود و عقوبت کننده است  
ناسپاسان و ناشکیبان را و لذت و بدستیکه او لغو و سر حیل و مع هر آینه آمرزنده مهربانست بر شاگردان و صابران

صفحه

## سورة الاعراف مكية وهي مائة وست ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

القصص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست یا همی از اسامی الهی چون ال و لطیف و ملک و مجرب یا هر حرفی کنایه است  
از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمانی است یا هم بصورت یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که  
انا انقدر علم و افضل منعم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میکنم و در تائید و یلالت کاشی مذکور است که الف اشارتست  
بذات احدیت و لام عبارتست از ذات باصفت علم و حکیم کنایه است از جامعیت که آن را معنی محمدی گویند و صاد صورت محمد است و قول ابن عباس  
آنست که صا و جبل بکلمه علیه عرض الرحمن ایامی بدین معنی میکنند و در حقایق سلمی گوید الف ازل است و لام بدویم باین ازل ابد و صا و اشارتست  
باتصال هر متصل و انفصال هر منفصل و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش و نه انفصال را محل نایش منظم این چه راهست این بیرون از فصل و سل  
کاذرو فی فرع میگنیزه اصل فی معانی فی عبارت نه حیاتی فی اشارت فی حقایق فی بیان برتر است از درکات عقل و هم لا جرم گم گشت  
در وی فکر و فهم چون بکلی ردی گفت و گوی نیست و هیچکس را جز خموشی سوز نیست و کتابک انزل این کتابیست فرو فرستاد و لایک است بسوسه تو  
فلا یکلف پس باید که نباشی فی صدق و در سینه تو حقیقت تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلشک نباشی از رسانیدن پیام الهی از نگذیریم اندوخته  
نباشی که این کتاب بر تو فرو آمده است لیست تذکره به تلمیح کنی بدو کافران را و تذکره به پند دهنی پند دهنی پند دهنی مر مومن ان را  
انتم سوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم این چیزی را که فرستاده اند بشما مومن شر بکفر از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید  
بنگاه است اوامر و نواهی او و کانتیه سوا پیروی کنید من حذو نه بجز کتاب خدای اقلیکه و دوستان امر او احصا نمند که کفار ایشان را دوست  
میکرفتند یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در گمراهی می افکندند فکیلا فکیلا که مومن اند که پند میگیرد و فکیلا فکیلا که مومن فکیلا فکیلا بسیار  
بل و بهوشه و کفار و فجار که اهل کفرها حکم کردیم با بطلان آن دیر و شهر با شمسنا عذاب بیاتسکا و شب که  
جهنم خلقت و خواست مانند قوم لوط و اولهم و اولهم و اولهم یا فرود آمد عقوبت بایشان بودند ایشان خفتگان نیم روز چون قوم شعبث تخصیص این  
و وقت محبت آنست که زبان آسایش و تسرحت اند و تصور وقوع عذابین نیست پس باین غیر منظره معصیت و سخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب  
خوبتر و لذت ترست فکاکان پس سجد و حو و حو در خواست ایشان اذ جاءهم و فکیلا فکیلا بایشان با شمسنا عذاب و عذاب الاکان قالوا  
مگر آنکه گفتند لا کانت بدینستیکه بودیم با ظلمت بودیم ستمکاران بر نفس خود که تکذیب سل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظهر ایشان آنکه اعتراف  
بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب حال آنکه نزول عذاب ارتفاع تکلیف مقدار یکدیگر اند پس وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد قوم  
یونس ازین حکم مستثنی اند چنانچه رستم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فکانت کون پس هر گاه خواهیم رسید روز قیامت الذین ارسیل الیهم  
انکسائی که فرستاده شده اند بایشان پیغمبران سوال ایشان از قبول سالت اجابت سل خواهد بود و این سوال تعین و تعین و کسکسکس  
المرسلین من و باینه خواهیم رسید فرستاده شدگان یعنی پیغمبران از ادای سالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تکریم است و گفته اند از فرمانبرداری





روی رخسار سیاه آورد که کبریاست قال گفت خدای مهربان اقا حیطه منتهای پس فرود از آسمان باز بهشت و این امر عفت بود و بر عصیت او  
گفته اند نزل کن از مرتبه رفیع که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی نیز از نوبه بواسطه معصیتی که ترکب آن شدی قما یکنون لک پس بد و دانای  
تر آن تنگنا که در گشتی کنی قیامت در آسمان و تعلیم نمانی بفرشتگان که همه خاشعان مطیعانند یا شاید که معصیت کنی و بهشت که جای طاعت کنندگانست  
فاخرج پس برون و از بهشت باز از آسمان انکاد بدستیک تو من القیضه از خوار شدگانی و درینا بیج آورده کبر و نواز صوت فرشته  
و مباحث فر میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بر پشت ترین صورتها فتاک گفت ابلیس و قتیکه مسوخ شد و از رحمت نا امید شد  
انظر فی مملکت ده مراد یوم یبعثون تار و یک بر آید بخت شود از میان از قبر یعنی تار و قیامت قال گفت خدای انکاد بدستیک تو من  
الکظمین از مملکت و او گانی ابلیس و مملکت بهشت تار و قیامت یعنی نجات است که میرود حق تعالی در خواست او قبول کرد تا نفعه تصدقه او را  
داد چنانچه جای دیگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مملکت و او گانی تار و وقت معلوم که زمان میدان نفعه صاعقه است  
تو و عید اضلال در میان اری پسران فرزندان آدم زنده اند تر مملکت آدم قال گفت ابلیس قیامت پس سبب آنکه مرانی بهره گردانیده از رحمت  
کافه قد کفر بر آینه بنشینم بر لبی باز دشمن فرزندان آدم صراط المستقیم راه تو که آن راه راست و درست یعنی دین اسلام و ترصد آن باشم که  
ایشان از راه نرم و بر صراط مستقیم گذارم ثم کانت کتبت بر سر آینه بیایم بدیشان من بکنر انک یخبر از پیش ایشان یعنی در آخرت و گویم بعث و مشر  
و بهشت و دوزخ نیست و من خلقهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از پیش چشم ایشان بیارایم و من انکما یخبر و در آیم از دست است ایشان  
یعنی از بهشت حسنات و ایشان را در عجب و با اندازم و من انکما یخبر و از چپ ایشان یعنی از بهشت سینات و از در دل ایشان شیرین گردانم و لا تجز  
و نیایی تو که خداوندی آگش هر بیشتر فرزندان آدم را شکی نیست من کونیدگان یعنی کافران باشند که منمرا نشانساند فتاک گفت خدای  
ابلیس اخبر من بها بیرون و از بهشت باز از آسمان مده قما تملک خود را در حالتیکه بگوید باشد و عجب ناک اند و دور کرده از  
رحمت کمن تبعک بخدای که هر که بر بی تو بیاید منتهی از اولاد آدم کما یکن جهم بر آینه بر کنم و در رخ را صیقله الجمعی که همه شما  
یعنی از تو و متابعان تو قیادت اسکندر و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انک و زوجه و تو جفت تو که عورت المحبته  
در بهشت فکلا پس بخورید از میوه با و نعمتهای بهشت من حیث شئتم از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید و لا تقربا و نزدیک مشوید هذه  
الشیح این جنس از درخت که گندم است یا انگور و خورید از آن که اگر بخورید قتل کنی پس بشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس  
خویش قوتی من پس سوسه کرد و هما الشیطان مرادم و حواء شیطان لبیدی که شما تا عاقبت آشکارا گردانید بر اس ایشان  
ما و بر عهده شما آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان من سوا قیامت از عورت ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورت ایشان انید بد و هیچ  
یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشان را جاسا برای سحرورت پوشانیده بود ابلیس است که بنا فرمائی آن لباس  
از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فروریزد و بهجت کشف عورت در میان ملاکه سوا شوند آغاز سوسه  
کرد بعد از آنکه پنهان بدستباری مده و طاعت بهشت داده بود و یا بصورت دیگر آمده چنانچه در قصص کتب مطول مذکور است و قال گفت شیطان  
مرادم و حوا را مافکما باز بهشت و منع کرد شمار را بکنج آفرید کار شما حق هذه و الشجره از خوردن این درخت الا ان کونتم لکم لک و  
شما ملکین و فرشته و مملکت یا حسن صورت یا استعنا از عده او و کونتم یا باشد شما من الظالمین از جاوید ماندگان در بهشت  
یا از زندگان که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملاکه خسرینه بهشت اند و این از آن گفت که در دل آدم مگر گشته بود که بهشت خوشتر است از این

نصف





و دروغی بهره دار نمهر یکی چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدق است و طلب علی و بدان پوشیده میشود و طمع دنیا و مافیها و طمع روح از لباس تقوی محبت سبقت سبحان و تعالی و بدان سستور گردد و سورت تعلق بغیر مولی و نصیب را ازین لباس نیست الا شود انوار تقا و بدان پوشیده شود و بیت ماسوی الله و بهره خفی از لباس تقوی بقای دوست بسویت حق و بدان پوشیده میگردد و سورت هویت تعلق یعنی همه تعینات مضمحل میگردد و حجاب پندار از سر و جودات متکثره در کشیده آید و سرلس الملک الیوم بر غرقه وحدت قماری جلوه نماید **مثنوی** ملک ملک است و خود مالک است غیر از شل کل شیء مالک است + کل شیء ما خلا الله باطل + ان فضل الله غیم باطل + مالک آید پیش و جستن نیست + هستی اندر نیستی خود طر فیه است + **ذکر** من اینست **الله** آن از لباسهای فضل رحمت خداست که بدان سورت آدمیان را پیوسته و ایشان از خصلت برگزیده و رخت مستغنی گردانید **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** + باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند **بِسْمِ آدَمَ** ای فرزندان آدم که ایقینت **لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَهْتَدِي** باشد که شمار او رفت نه اندازد و شیطان و باشد که کند و شمار از راه حق بیرون برسد و کما **اُخْرَجَ** چنانکه بیرون آورد **وَابْنُ كُتَيْبٍ** پدر و مادر شمارا **مِنْ الْجَنَّةِ** از بهشت **يُزَجَّعُ عَنْهُمْ** بریکشد از ایشان **لِيَأْتِيَهُمْ** جانه ایشان را **لِيُؤْيِيَهُمْ** آما بنماید بهر یک از ایشان **سَوَاءٌ هُمْ كَانُوا** حرات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابون شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید **لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** ابلیس بینه شمارا **هَوَّ وَ هَوَّيْلَهُ** او لشکر او **مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ** از جای که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شمارا بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست **اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ بَرَسِيكُمَا** گردانیده ایم دیوانرا **وَالْيَا كُفْرًا** و کفر و گمراهی **لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** مر آنرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت و یوانرا دوست کافران ساخته ایم **وَإِنَّا جَعَلْنَا** چون بکنند کفار و مرتکب شوند **فَاحْشَاءَ** عمل زشت را چون بت پرستی و تحریف مجمره و سائبه و امثال آن چون کسیکه ایشان را از آن نمی کند **قَالُوا** گویند از روی تقلید و جد **تَاخَلَّكُمَا** بافته ایم برین عمل زشت **اِبَاءُكُمْ** پدران خود را **وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا** و خدای فرموده است ما را **بِأَيِّ قَوْلٍ** باین فاحشه پس تقلید را با فخر جمع کنند **قُلْ** بگوی محمد **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** تحقیقی که خدای **لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ** و نمی فرماید بزیستی و زاپسند در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بکارم خصال محاسن اخلاق **أَتَقُولُونَ** آیا میگویند شما **حَلَّ** الله برای خدای از راه افرا **مَا لَا تَعْمَلُونَ** آنچه نمیدانید که و فرموده است **قُلْ** بگو **أَمْ سَرَّائِي** فرمود **أَفَرِيدُكُمْ** یا **الْقِسْطُ** تعادل و راستی یا **تَوْحِيدُكُمْ** که سرهمه است **يَا تَوْحِيدُكُمْ** و راست کنید و بیای خود را **بِقَبْلِ عَذَابِكُمْ كُلِّ مَسْجِدٍ** نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز است یا توبه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر سجودی که یا بشنید تا خیر کنید **بِأَن جِهَتِ** که مساجد خویش گزارد **وَأَذِ عَوْنُكُمْ** و بجهتید خدای را **مُخْلِصِينَ** در حالتیکه پاک کنندگان باشند **لَهُ الدِّينُ** برای خدای طاعت را **تَحْمِيدُكُمْ** آگم همچنانکه بیافرید شمارا و را بندگان خلق **تَعَوَّذُوا** باز خواهید گشت بوی ثانیات جزا و هد شمارا بر علما یا چنانکه شمارا از خاک بیافرید باز خاک **وَفِي يَوْمٍ** که و هی را راه راست نمود **بِأَن تَوْحِيدُكُمْ** و ادب ایمان و **فِي يَوْمٍ** و گمراه کرد و دست را بخد لان و چنان کرد **وَحَقَّ عَلَيْكُمْ** **الْقَبْلُ** سزاوار گشت بر ایشان **مَرَاهِي** بمقتضای قضای سابق **يُفْعَلُ** الله ما شمارا **لَعَلَّكُمْ** برستیکه این گمراهان **اتَّخَذُوا** **الشَّيَاطِينَ** غمرا گرفتند و یوانرا **أَوَّلِيَاءُ** دوستان خود که فرمان ایشان بر زمین **مُؤَيَّنُونَ** **اللَّهُ** بدون خدای **وَيَحْسَبُونَ** و گمان بردند و پنداشتند **أَتَقُولُونَ** **حَقَّ** که ایشان را **يَا كُفْرًا** و فی نفس الامر نه چنان اند **بِسْمِ آدَمَ** بعضی برانند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمان چه بنو نضیر چه با صبی و دیگر از مشرکان عرب بودند که مردوزن ایشان برهنه طواف کردند و بدان تجربه تبری از ذنوب تفاول نمودند و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوان

ووه و بامکی از طعام قناعت کرده از اطاعت استغندی و عظیم که شمال استغندی اهل اسلام گفتند با احبای این عظیم و تکرم سزاوارتر حق تعالی  
ایشان انخیز فرمود و گفت خُذُوا فَاكُلُوا وَشَرِبُوا بِمَعْنَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ شَرِّ مَا تَعْمَلُونَ بَعْدَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
میکنید یا در آن نماز میگردید و مرد و از این جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن است  
و اما قشیری قدس سره میگوید مرد زینت سراسر است نه آرایش فلوات یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه جمیع ممالک و مساجد باید که شرف لاسر  
آورده که زینت بنیان علم است و عورت برای نماز و لبان کشف مخصوص است برای عرض و نیاز صیبت ذوق طاعت بی حضور دل نیاید بچشم طاعت  
حق را دل حاضرین در گاه این و کُلُوا وَشَرِبُوا یعنی در ایام احرام گوشت و حبیب و غیر آن از ماکولات و آش و نوا و بیاشامید و سائر مشروبات  
طبیات و کُلُوا وَشَرِبُوا و از حد در گذرید به تحریم حلال یا باطل طعام و مشروبات در خوردن آن اشکاء بهرستی که خدا می آید بچشم طاعت  
دوست نمیدارد اسراف کنندگان یعنی آنکه زیادت از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و بعضی سلف  
نقل میفرمایند که اسراف آنست که هر چه آمد آدمی آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم ترین مردمان آنست که محبت او تمام مصرف باشد بکفر طعام و شراب و بیات  
حقائق سمات سلسله الذهب فکورت معنوی خواهد بود این که از سحر تا شام و دار و اندیشه شراب طعام و شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه پر میکنند گاهی خالی  
فارغ از خلد و این از دوزخ و جای او مرگ است یا مطبخ شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را قمری از می در دهان و روشنی می سوزان  
نباشد و اسراف آن باشد که برضای حق سحر صرف کنی قطعه یک جوانی که خیر دائم داشت به پند میداد و این را در کمالی پس خیر نیست اسراف گفت  
اسراف نیست اندر غیر و قل یومن حرم کرم کرده است زینت الله آدیشی که خدا می مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الیه آن زینتی که محض قدرت  
آشج بیرون آورد و ایجاد برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون شتر و حریز و از معادن چون زره و خود و الطیبت و دیگر که  
حرام کرده است از پاکیزه ترین الزیاتی از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشرب الحوم و دسوم و البیان یا حلالات آن چون بخره و سائبه و جز آن قل شیخ  
بگویند زینت و طبیات الذین امنوا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی آیتها باصالت برای مومنانست فی الحقیقه اللئیم در زندگانی دنیا  
الانکار و فجارت جمعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعم جاودانی اهل ایمان نخواهد بود و خاصه پاکیزه و بی شریک یوم القیمه روز ستیز کد لیل  
همچنانکه تفصیل کردیم این حکما و انفسال الایات تفصیل میکنیم نشانهای حکام و دیگر بادل لال و حید را بین میساریم لِقَوْمٍ لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی  
که نعم دارند و میدانند قل بگوای محمد انما حرام خیر نیست که حرام کرد بیتی آفرید کار من القوا احش گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است  
ما ظهروا منها آنچه پدید است از آن چون کفر و باطن و آنچه نهانست چون نفاق و الاشهر و حرام کرد گناهانی را که بران حد مقرر نیست چون منکاح  
و البغی و حرام ساخت ستمکاری یا کبر یا بقدر الحق باحق و این تاکید است چه ظلم و کبر حق نخواهد بود و آن کُلُوا وَشَرِبُوا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک است  
بالله بخدای شریک گیر و عبادت او ماکم یُنَزِّلُ آنچه را که خدای نفرستاده است به پرستش و سلطان جمعی و برای و کُلُوا وَشَرِبُوا  
و آنرا نیز حرام کرده است که بگویند بدو و او را اقترا کنید حلال الله بر خدای ماکم یُنَزِّلُ آنچه را که خدای مقرر کرده است و انعام و برهمنه شدن در طواف  
بیت احرام و کُلُوا وَشَرِبُوا و مرگ و رجوع است اجل عتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مرگ است ایشان او گفته اند هر قسمی غیر از مومنانی قتل  
که در آن عذاب استیصال ایشان فرموده و قَدْ اجَاءَ پس چون باید اجل خود وقت عذاب ملاک ایشان یا چون آن عتی مقرر بر آید  
کُلُوا وَشَرِبُوا و کُلُوا وَشَرِبُوا پس نباید از آن اجل ساعتی ساعت در عرق و قصر وقت را گویند و مرد و نساء و نساء است و کُلُوا وَشَرِبُوا  
و پیشی بگذران اجل نیست بل چون فرو آید از پیش و پس و پیش بگذارد و یک نفس نیستی ادم خطاب با مشرکان عرب است

بج









و کما نیست بازی و دهنده مقنومی در دیده اعتبار خاست + در ره گزرا جل ساریست + مشغول شو بسیر و زورش + اندیشه کن که مرم و مش  
سرایه آفتست ز نهاده خود را ز فریب و گمراهی فالیه و کشفه و پس مروز فرنگاریم ایشان را در آتش کما استخوانچنانچ ایشان فرو گشته و بر غلظ  
گمراهانند مقلد یوم و هجده آید این روز بوم کا کوا و چنان بودند که روی عناد و اینها کج و کون  $\odot$  انکار میکردند علامات ربوبیت  
یا آیات کتاب او کف و جحش و هرینه آوریم برای این گروه کفار یکتب فصلت که بکتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید و او  
علی علم و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم و وجه تفصیل هکذا و آوریم این کتاب را به نمایند و در تحت هم خود او بخشش و تقوی مؤمنون  $\odot$   
برای گروهی که میگرفتند کمال نظر و کمال انتظار می بردند کافران یعنی نمی بردند و منتظر نیستند الا تا و بجا که عاقبت کتاب و حقیقت آن را  
از وعد و وعید یعنی منتظر انداخته خدای تعالی وعده کرده است و این کتاب ثواب عذاب تاب عین که راست میشود بانی یوم یانی تا و بجا که روزی که  
بیایم عاقبت کابو یعنی ظاهر شود آمار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یقول ال الذین کونید آما که کشفه و مترا که در کتاب مفصل است  
قبل ایشان در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند و این روز ظاهر کرد و صدق سخن خدای تعالی گویند قد جاء ربی برستیکه آمده بود  
رسل و رسل و ستادگان آفریدگار با الحی و بدستی و بدستی و مکتوب کردیم و آن خطائی عظیم بود کمال کتاب پس است ما امر و مشق علم  
و خواست کنندگان کف و شفق ال کما شفاعت کنند برای مادر او و شرف یابا اگر داندیم شویم ما دنیا فاعمل پس ما کنیم غیر ال الذی جز آنکه کما  
نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی قصد یوم کنیم مکتوب بود حدت قال شویم نه بشکر پس کسی ایشان شفاعت کند و نه دنیا ایشان را باز آرند قد  
خبر و فایده و تکیه بیان کردند انفسهم و نفسهای خویش که سرمایه عمر صرف پرستش بتان کردند و فصل عده و گمراه از ایشان اما کافران یقین و  
انچه بودند که افرا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان مانند نزدیک خدای بخت و یروز بد و دلم اسیدی میداشت + امر و زبوت نامیدم که با  
ان رب که بدستی که پروردگار شما علی الحقیق الله من خداوند است جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات اوست آنکه که بیافرید آسمانها  
والارض و زمین را فی سبیل حق یاکم و در قدرش شش شانه و زچ از خلق آسمان زمین روزی که عبارت از تدمیت معین زمان طلوع شمس  
تا زمان غروب او موجوده و در بیان گوید که در شش و زازایام آخرت که هر روزی هزار سال نیست و آن یوا عند یک کالف سته مائده و آن قول  
اصح و اشهر است و در آفرینش شایسته و با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن و نیست بر اختیار قادر مختار و انشا است بر رعایت تانی و امور و ترک عجلت  
و مضطرب و کتب العجلت من الشیطان و التانی من الارض من غیر این سخنست فی المثنوی المعنوی مقنومی که شیطا نیست عجل و شتاب خوی نیست صبر احتساب  
با تانی گشت موجود از خدا تا بشتش و زاین بین چه خواهد و زنه قادر بود و کن فیکون + صد زمین و چرخ آوردی بر و آن این تانی از بی تعلیم  
صبر کردن کار دیر آیی و درست به شتاب است و کمالی العرش بر آفریدن عرش است و لی شداد و بدان یا مستولی گشت بر آن و تخصیص  
عرش با تیلای حسن و رحمت آن باشد که عرش عظم خلق و است و حقیقت آنست که استوار بر عرش صفیست و خدا ایراد که لا وصف و این از جمله  
مشابهات قرآنست مابد و ایمان را یوم و اول آن سخن میگذازم یعنی یوم و اول آن شب تاریک است و در روز روشن یعنی پوشیده میگردد  
روشنی روز را تاریکی شب و عکس این را نه گفت اکتفا با صد الفصدین یطلبه که میجویش شب روز یعنی از بی او و می یجشید استاب کند روز  
نیز به سرعت طالب شبست و الشمس و القمر و یافیه آفتاب ماه و الالحق و سارکان المستحبات یا فیه از شدان لغزان و الا که الخلق و الا که  
بدانید که خدایا است آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ یام او راست هر چه آفریده شده و تصرف در آنهاست تبارک الله بزرگست خدا  
بوجود است و الوهیت و فروانست و ربوبیت رب العالمین  $\odot$  آفریدگار همه عالمیا است ادعوا ربکم بخواتم و پروردگار خود را

ع











میکنند و برین شرط سوگند یاد کردند و صلح نمود و کعبه نماز گزید و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن مجزوه طلب نمودی احوال صحفه در حرکت آمد چون ماده  
شتری که گوشت زاون ناکند بتا امید و شنگاف و ناکه بدان چه که ملاک قوم بود و بیرون آمد و رغایت برورگی چنانچه از یک پهلوی یکصد نوبت گردید  
و صفت جبهه چون کوهی نمود و فی الحال بناد و بجه مانند خود و فرمان دران سینگ لیستند و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن مجزوه طلب نمودی احوال بیان آورد و بواتی اشرف  
قبیله شود و رادیه خذلان گرانانند دست انکار از استین تکبارین کرد و قطعه یکجور عنایت هدایت یافت و یکی بادی خذلان بماند  
گران یکی بویوسه دیورفت سوی سقره کی زیروی حق گرفت ملک جنان و تصدیق آن شتر میان قوم نمود و در مرعای ایشان بچهره آب چلهما  
ایشان بطور غلبه و امیر سید و صالح بعد از ظهور این مجزوه گفت ای قوم قدما شکوه بدستیکه آمد بشما بدین مقرر است که مجزوه در و شل و زو کا  
شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدایت اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد و این ناقة  
از صحفه کاشبه تاباشد که اریه شماره بر بالی بر بغیر می من قدر و هت پس بگذارید این ناقة را تا کمال فی طر خیر الله تا بخورد گیاه و در زمین  
خدای و شمار از خوردن او هیچ موتی نباشد و لا تمسوها کیسوه و مرسانید بوی هیچ بدی قیاسند که پیش را گیر و شمار است که اب  
الکلی عذاب در دنا که استحقاق عذاب بواسطه ضرر ناکه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از نشو و نما و عجز و نفاق و دلیل عتوایت است  
و کفر و از کرم و اید و کنید نعمت خدای را که جعل کرده چون گردانید بشمار خلفاء جای نشینان زمین و زینت عباد از پس آن که قوم و بقاء آن  
و جای واد شمار افی کرم و زمین حجر شند و ن فراسیگریدیم و سطوفها از زمینهای نرم قصصی را که شکهای ای تابستان و کشتی و  
الجمال و سولخ میکنید و در کوههای بسیار و در سنگ بیق و خانههای برای رستان فاذکر و ابرین و کنید الا الله نعمتهای خدای از یکن  
و زمین و قوت کنند که مهاب و لا تعشوا و در تنهایی غایت مجتهد فی الاخر و زمین مجزوه فسیله و در حالتیکه قاصدان فسیله  
ایشان از جواب صلح اعراف من و متعرض حمان شدند چنانچه میفرماید قال المساک گفتند که و و بررگان الذین استکبروا انما کبر کبر کشی  
میکنند و در قفس از قوم صالح و الذین استضعفوا اما انکسان که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان و امن من هم هم انکسان را که  
گرویده بودند از ضعیفان و فقیان انما انکسان اما انکسان که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان و امن من هم هم انکسان را که  
و این سخن جلیل است و میگویند قالوا گفتند آن ضعیفان را بدستیکه ما با شما از نسل بیچاره که صلح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و جهاد  
مؤمنان گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند انما کبر کشی یکدیگرند از ایمان بخدای و بغیر و ایتا به تحقیق که ما بالذاتی امت شکوه با بغیر می  
شمار گرویده اید بدان که در حق ما گرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم شود از ناکه تنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چلهما  
ایشان می آشامید و در روزی که نوبت قوم بود آب چاهها چهار بایان ایشان و فانی کرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی شتر  
بود و انعام قوم از و هراسان شده بطین وادی میرفتند و زمستان بطین وادی توجه مینمود و بطین وادی گرم تر بود و چهار پایان بظهر وادی میرفتند  
و از بخت ضرر ایشان میرسید و درین که ایشان از عجز و صدقه میگفتند و دوشی بسیار بودند بصورت بدیشان شاق بود و درین سال ف  
مصدق بن هر بران آورند که ناکه را پی کردند چنانچه تفاسیل آن مگور خواهد شد انشاء الله العزیز و کشتن ناکه سبب عذاب شد بدیشان چنانچه  
حق سبحانه و تعالی میفرماید و لا تاتوا فی الناقة پس بگردید و کشتن ناکه را و عتق او کشری کردند و آنرا که از امثال فرمان بزرگوار خوش  
و قالوا گفتند از روی است و ابراهیم انشای صلح بیاور چنانچه را که بجا آید تا و عده میکنی ما را از عذاب که کشتن آنرا بستی تو  
از فرستادگان برستی فاذکر انهم الوجفة پس گرفت ایشان را بسبب کشتن ناکه از زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه و آنجا که پس بیاورد و در زمین کشتند



اگر بتقدیر شما گردیدگان چون قوم شعیب در شهر بوقت کمال دوزخ خیانت کردند و در محراب راه نهدندی پس ایشان را چنانچه از بخش منع کرد از قطع طریق نیز منی فرمود و گفت و لا تقعدوا و انشینید بکل صراط برایی که بجهت اخذ سوال توعید قوت برسانید مردمان و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی هر که خواستی که سلازمت شعیب ۴ و او را توحیف کردند پس شعیب فرمود که بر سر راهها نشینید که من بکنید طالبان حق و تقصد قوت و باز دارید عصب بدیل الله از راه خدای حق امن آنکس که ایمان آورده است با ۵ بخدای و تبعو لها و بحسب یزیدی خدای و حله که معنی طلب آن کنید و اذ کووا و اذ کنید منت خدای را بخود و اذ کت کت چون بودید قلیت لاندکی از جهت عذر و عذرت که من پس بسیار گردانید خدا شما را یا آنکه بکرت کرد و اموال و اولاد شما آورده اند که بدین بن ابراهیم ۴ و دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و تو را نگردید پس شعیب این نعمت را با او ایشان را و گفت و انظر و انظر و انظر که گفت کان چگونه بود عاقبة المفسدین ۶ آخر کار تباها کاران را از مکرده شته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب ۴ روی به مومنان کرد و گفت و ان کان کافه ۷ و اگر چنانچه گرویی منکر از شما امثوا بگردیدند الی الذین یخیر فیهم باخیری که برستی از سبیلت ۴ فرستاده شده ام بان و طائفه ۸ و گردی دیگر از معاندان که یوقی منقوا نگردیدند قومی از بدین شعیب ۴ ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نمودند گفتند قوت او شروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بستی که تو انگری و وسعتش ایشان را بود و شعیب ۴ فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فاصبروا فاشکس بیانی کنید حتی یخلف الله او تسمیکه حکم کن خدای بیکدیگر میان او گروه و هو خذوا الحکمین ۹ خدای بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل و مدار نیست

**قَالَ الْمَلَأُ** گفتند بزرگان **الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا** و آنانکه گردنکشی کردند و بر پستش خدای **مِنْ قَوْمِهِ** از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او گفتند **هَٰؤُلَاءِ لَشُعَیْبٌ** هرگز نه بیرون میکنند ترا ای شعیب و **الَّذِينَ آمَنُوا** او انانرا نیز که گردیده اند بیرون میکنند معلق با تو من قهرتیتنا از دین خویش و **وَلَتَعْلَمُنَّ** یا عود خواهد کرد شما فی ملتنا و در کیش ما که هرست صاحبان و منوه که چون کافران گفتند ترا تا آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنند جمع گردند بهر را بایکدیگر و شعیب ۴ هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تخلص گفتند یا عود کنید با ملت ما و لهذا شعیب ۴ باین تیره و اوقات گفت شعیب ۴ اجبار میکنید ما را بعود او و لو کنا و اگر چه باشیم که هین فنه ما خوانان معنی چگونه در آیم بدین شما و آنرا که بهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم فخر یا شریک هست فی الواقع نیست قد افتریتنا بدستیکه افر کرده باشیم و بر بسته علی الله کن با بر خدای دروغی در وسط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است باین طریق باشد بدین آنرا ملت میگفتند پس شعیب ۴ فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت ما مور بهاست افتر باشد بر خدای ان عدلتا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیامیند فی ملتکم و در کیش شما بعد از آنکه خدا الله صفتها بعد از آنکه برانید خدای ما را از ملت شما پس ما فخر میباشیم و ما یاکوون کنا و شاید و روان باشد ما ان تعق و فیهما آنکه باز گردیم ملت کفر الا ان یشاء الله که خواهد خدای ربنا که آنست بدکار ما ارتداد و عود ما را بان و حکم ازلی و شیت لم یزلی بدان تعلق شده باشد و وسیع و رستگار و سنده است پروردگار را کل شیئی بهمه حین لم یعلمنا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاط کرده است بهمه چیزها و او انست بعاقبت کار همه انکس ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزا آن و شهادت و مدد و یسه که مینماید از اخراج مومنان از طر اب نمیکند بلکه علی الله و کلنا بر خدای توکل کردیم و کار خود را بموی باز گذاشتیم پس شعیب ۴ وی از معاندان بر تافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجیه فرموده گفت لیسنا افهم خدایا حکم کن بیننا میان ما و بین قوم ما یا ارحم الراحمین برستی انت خیر القومین و تو بهترین حکم کننده گانی و قال الملا و گفتند گروهی از ایشان قبله الذین کفروا

الْمَلَأُ



آنکه کار بود بخدای موفقی از قوم شعیب یارویی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند آنرا تبعید کرد اگر شما متابعت کنید شعیب را  
 شعیب او را سلوک طریقی او و دین خود را بگذاشت و بگفت که در تنگیه باشید شما را از الخیر و رحمت حق آن هنگام از زبان و کان که آئین می بود گذشت بدین  
 محدث بود و از روش بیدار بگذرید یا بزرگان کفر هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید و در زبان فتنه بفرمایید که ما نفع شما بر کفر نیست  
 و او شما را از ان منع میکند پس بنده شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نداشتند تا آنکه خداوند تعالی آنرا پس فر گرفت ایشان را از آن که در  
 هود و نوح و است که این بی صیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره و آمد که زمین را بلرزاند یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد  
 که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزیدند و آمدند تا آنکه شعیب را پس شنیدند  
 که ای هود و شهر و منزل خود جحش می کنی بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسد های بی ارواح الذین کذبوا شعیبا آنکه  
 تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند گان که یغنی این ها که مگر بر گزیده اند و در آن شهر الذین کذبوا شعیبا آنکه بدو و شدند شعیب را  
 گان و الهام الخیرین بود و ایشان را بگذاشت و در دنیا و عقبی بفتوت مشوبت و از مردم عقوبت آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده  
 کرد از آن بلبه عزم خروج کرد و گفت لعنهم پس وی بگریانید از کافران و قال یقوم و گفت از روی تحسیر که ای قوم من لقد ابلغتکم بدریک  
 برسانیدیم شما را رسالتی پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردیم و نصیحت کردیم شما را از روی مهرانی و گفته اند این خطاب با ایشان  
 بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر با کفار قریش خطاب کردند بعد از قتل ایشان و در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسیر بر قوم خود  
 خود را تسلیم داد و گفت فکیف ایمنه پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم که کفر کردند بر هلاک قومی از کافران که تمهیدی  
 نکردند پس بعد از قصص بعضی از ائم ماضیه و هلاک ایشان به تکذیب پیغمبرین تمهید میدادند کفار قریش و میفرمایند و ما آتسکنا و نفرستادیم  
 فی تشریب و دشمنی و وی قریب پیغمبری که او را کذب نکرده اند الا اخذنا ما کذبتم و کفرتم اهل آن شهر و دیار را بالکسایه سختی و  
 سنگینی و الظم و الجوع و بیماری که آنها را مضطرب و مضطرب کرد و پیغمبرین را زاری کردند و پند پذیرند و تصدیق بنی خود نمایند تا بلا منفع گردد و چون  
 بلا و رحمت متناسب نشد نمایان از بغنا و راحت مبتلا کردیم شعیب را پس آن کرم مکان السیئله الحسنه بجای بلا و مرض و شدت  
 سلامت و صحت و راحت حتی عفو تا و قتی که بسیار شدند همه مال و هم بر جال اینجا نیز آغاز کفران کردند و قالو او گفتند این آمینی نعمت بجای  
 محنت و حضرت از عادت و هر طبیعت روزگار است قدس بدریک که رسید ابائک پدران ما را نیز الظم و الجوع و شادی و سختی یعنی  
 در زبان گذشته گاهی تخط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری زبانی غم بودی و زمانی شادی این را بکسب و ایمان  
 پس بر همان طریقی میباشیم که میبودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر سوخ و وزیدند فاخذ ظمهم پس ما بکفرتم ایشان را بقتل ناگهان یعنی  
 و حالتیکه همین بودند و همراهم را کشتند و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است آنکه تقدیر عذاب  
 را دیده باشند و نزول آن ندانسته و لو ان اهل القریه و اگر چنانچه اهل آن دیها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل که ماحول و امنی اگر دیدند  
 بخدای و اتفق او پر میزدند از شرک و مخالفت پیغمبر الهی هر آینه میکشادیم با علیهم السلام و میزدیم ایشان را بکشتن برکتها و یا با  
 قریب التمسک ان آسمان بقبول دعوات ایشان یا بباریدن باران و الا کوف و از زمین برآید حاجات یا رستن نباتات و الا کون کلوا  
 و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان را فاخذ ظمهم پس ما بکفرتم ایشان را بقتل ناگهان یعنی با آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و جحش  
 فرموده که اگر بندگان بگریزند میبایست که عید من خدایان را بگریزند از مخالفت امر من و بگریزند از تهدید من و طمعی ایشان را بنور مشاهده خود روشنی

عذرتهم الذین انقضوا

ع



در مدین بجهت محبت رسید و دختر او را ب عقد نکاح در آورده باز عمره مراجعت بامصر فرمود و در اثنا طوطی ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و معجزه عصا وید بنی اسرائیل این قصه را شنای سوره آتینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که مصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان کشتی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی و هارون بعد از مدتی که ملاقات فرعون و ملاقات آغاز دعوت کرد و قال موسی و گفت موسی ای فرعون ان ایتی رسولی الی فرعون بدستیکه من ستراده ام من رب العالمین ۱۰ از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو تحقیق می فرماید و امر بر سالت یا آنکه تصدیق من کنی و مستقر را بسمعی آن که لا اقول بکلمه کون علی الله بر خدای که لا اقول بکلمه کون است و من جئت بکلمه استیکه آمده ام بشما بیکت که جیتی روشن من است که از پروردگار شما آورده ام معجزه فیه و هویدا که بر صحت سالت من گواه است قال رسول پس بفرست معی باسن بی بی امیر انزل مع فرزند یعقوب است که استفاده ایشان کوتاه کن تا با وض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردانداورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب با اولاد و احاد خود بمصر آمد بهما ساجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب یوسف و با برادران در گذشتند ملک یان که فرعون زبان یوسف و بود و پسرش مصعب بن اسرائیل با حرمت میدشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد و ولید که فرعون نام موسی و بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بدلاف انار یکم الاعلی بکشد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بندگان درم خریدید کسان ما بده اند شما بندگان ما بید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی و هارون آمدند و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بردار تا با وطن آبای خویش بروند قال گفت فرعون ان کننت اگر هستی تو که دعوی خود جیت یابی آورده معجزه و جیتی کات بکها پس بیا از ان کننت من الضد فین ۱۰ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را قال لقی عصا موسی و هارون موسی عصا را از دست خود فاذاه پس انجماء عصا بعد از القاء عصا بنی ۱۰ از دمای شد ظاهرا لامر که بیکس اشک زد و دل آن از دها در روایت آمده آن عصا از دها شد و زمین کشاده مابین بحین او بهشتا و فاع بود فلک اسفل بر زمین نهاده و فلک اعلی بر کنگره قصر فرعون زد و روی بجانب تخت وی آورد و ملازمان بارگاه بهر میت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در از دحام خلایق بهنگام فرامیست پنجه را آدمی هلاک شدند و فرعون نفوذ و کلامی موسی میگفت بید و هم زبان خدای که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل بهتو میگذازم موسی قضای شعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سر پر خورشید است گفت هیچ معجزه و داری موسی گفت آری پس دست راست بگریبان بریز و غنچ چپ در آور و در آن یک گاه و بیرون کشید دست خود را فاذاه پس آنجا بود دست او بیضا و سفیدی که باطل او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت للنظر ۱۰ منظره بندگان نظاره کنند گانه آورده اند که موسی مردی گندمگون بود و چون دست گریبان کشیدی و بیرون کردی نورانیت او بنباه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی و دست راست خود بفرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه چون فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشرف قوم را طلبید و باب موسی با ایشان شاورت کرد و قال المکلا گفتند بزرگان مرت قوم فرعون ان از کرده فرعون ان هلاک ابد استیکه این موسی کنه بر این جادوست علیهم السلام و اما بن سحر و جادو و این که چوب از دها میزد و دست گندمگون را بر بیضا بیرون می آورد و بیرون می خورای این حرا ان غیر چکله که برین کند شمارای طغیان من آنکه از زمین شما که ولایت مصر است حکومت بنی اسرائیل و فرعون چون این شنید گفت فمما اذا مسرون ۱۰ پس چه چیز میفرماید مرا و بدین چیست



قالوا گفتند آنچه حبس کن این را و آنرا برادر او و برادر او را و این ایات را تا آخر کن میم و او شتاب و کی منای و او را در لیل و نهار و فرست در شهر که تعلق بصیغه  
دار و حشر و نشت علی کرده و از هم ازندگان جمع کنند گان را که ایشان یا تو که بکل سحر بیانند تو بهر ساحری که باشد علیهم و انا و حادق و نرفن خود  
آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی و ساسی سحر با قصی اثن صغیر بودند و تفسیر سیاتی آورده که در این صغیر و بر این بودند که  
ایشان بر نرفن و حشر مارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید و او را خود را گفتند ما با بر سر قبر پدر خود برادرش همچنان کرد و ایشان پدر خود را از نفاذ  
جواب ایشان باز داد گفتند یا ایتاه ملک مصر اطلبیده بهت آنکه و کسل و اندکی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصبانی  
که چون می افکنند از دمای میشود و هر چه پیش می آید بخور و فرعون میخیزد که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید پرسید که قتیله  
ایشان خواب میشوند آن عصا همان اثر را میبرد و یانه اگر میگرد و بداند که آن جادوئی نیست چه حشر ساحر و قتیله در خواب باشد اثری ندارد چون جان بدین  
منوالی شده شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران باشا کردان صاحبان که دوازده هزار بودند و از دلسر بودند  
که هفتاد هزار بمصر آمدند و بر گاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید و جاء النجدة و آمدند جادوان فیسفون بسوی فرعون از آنکه  
ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند این کس آید باشد ما را اگر کجرا فرمی از کس اگر بگویم حق الغالبین و غلبه کنند گان  
بر موسی قال لقته فرعون آری من و باشد آنکه و شما باشید کین القدر یابن از نزد یکان من هر گاه که خواهید نزدیک من آید آورده اند که  
مترین جماعت چهارتن بودند آن و برادر که ساور و عاز و میگفتند و دیگر حط و موسی و در شرح لباب آورده که این چهارتن را نیز ممتری بود و چون  
نام چون بمصر آمدند و ساور و عاز و واقع سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و از و باشند عصا استفسار فرمودند  
معلوم شد که هر گاه که موسی و فرعون است عصا را و باشد و یا سبانی میکند ایشان را و موسی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و نهان میشدند  
تا وقتیکه فرعون بعین موسی را طلبیده مقرر شد که با جادوان مناظره کند مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و سنی چند در میدان و در نزد فرعون  
بالای تخت خود بتفرج بنشست و فرعون مصر نیز از راه حاضر شدند و بقا و از ساحران یک طرف صفت بر کشیدند و موسی و برادران را به یک جانب بستادند  
جادوان بطریق ادب پیش آمدند قالوا موسی گفتند ای موسی انا آن نیکو یا آنست که تومی فکری عصای خود را و انا آن ذکوت و یا آنکه بگویم  
نحوه الملقین و ما افکنند گان جبال عصای خود را قال گفت موسی عاز و موسی کرم و تسامح و خلقی که انبیاء را باشد که القوا و شما بنگارید  
فلما قالوا الحق البطلان بهنگام که بنگارید جادوان آنچه ساخته بودند تخرقوا اعیان التکلیس جادوی که نزد چشمهای فرمان بختی نبودند بدیشان چیزی  
مخیل که حقیقتی نداشت و استر هبوه و ترسانیدند و از راه جادو و سحر عظیمی و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که ستمهای بزرگ را چون  
آفتاب و بافته بودند و بقیه مطلق کرده و جو بهای دراز میان تهنی ساخته و اجواف همه بر سر سیلاب کرده چون حرارت آفتاب بد بخار رسید زمین در حرکت آمد  
و آن حرما و جو بهای بشکل باران بر یکدیگر تپیدند گرفتن و تفسیر عین المعانی آورده که زمین را تهنی کرده بودند و آتش بر آفر و خسته چون حرارت آتش از  
تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پیران را انداخته و آوچینا و ما و می کردیم الی موسی بسوی موسی  
ان الی عصا انما که بنگارید عصای خود را پس موسی عصا بنگارید و باشد و مان کشاده فاذا هی پس آنجا که عصا اثر داشته بود است لقف  
فر و میر و مایا فیکون و آنچه نزد بر میگرد و بدین نوع بخلق می نمودند و آن چیل خروارین موجب بود راوی گوید که چون جو بهای و ستمهای ایشان را  
فر و بر روی بنظر اکیان آورد و مردم گریختند و خلق عظیم در آن انبوهی را که گشتند پس موسی عاز را برگرفت همان عصا شد و حق سبحانه و تعالی آن  
جبال عصا را معدوم گردانید و وقع الحق پس ثابت شد و پدید آمد تهنی موسی عاز و بطل و نازل شد ملک انما یعملون











رومی آورده بود تا نور حق سبحانه را در عین المحال از سلسله نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از وی به مقدار هزار حجاب بمقدور می ظاهر کرد و در آن  
ساعت هر دو جوان که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بالین من داشت شفایافت و در آن شب من هم سر می پذیرفت از ابراهیم بنی شور و جاذبه  
و ملاوت و شصت گشت بتان بر روی در افرا دند و نیز آن مجوس فرمود و سبب آن تجلی جلاله که فرمود خدای تعالی آن کوه را که در آن روز در میان آن را  
که کوه بدان عظمت پاره بار گشت و شش کوه دیگر از وجودش جدا شد سه کوه که آنقدر است و در قاف و رضوی بمیدان افتاد و سه کوه دیگر که نور و شیر و حر است بکه  
و کوه مشرق و مغرب و دنیا و دینی و بیوش از بهر آن چه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از غشیه خمیس و هم خوفه تا غشیه و در جمعه بیوش من فلکنا آفاق  
پس از آنکه بیوش آمد قال سبحانک گفت تنزه میکنم ترا از هر چه در لائق حضرت تو هست یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا و کائنات  
بارگشته بسوی تو از اقامت بر سر عالمی که بغیر از تو نباشد و آنرا اول المومنین من اول گردیدگانم عظمت و جلال تو یا بانه هیچ بشری را در دنیا طاقت  
دیدن تو نیست بعیت ای یک طاعت کوه بعد پاره شود و به عجب شست گلی عجز و بیچاره شود و به عجب سیرت که کوه بدان عظمت تحمل میدارند داشت  
و دل انسان را بکار و لکن انظار الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین است که تجلی بر کوه بنظر بعیت بوده و تجلی بر دین نظر محبت آن نظر کوه را  
و میان ساختن این نظر دل را معصوم می سازد بعیت دل پذیرفت آنچه گردون بر نافت به دل این است آنچه عرش اندر نیافت به پس حق سبحانه و تعالی  
دل موسی و و ما که الهی که از حیران مقصود یافته بود قال گفت خدای بنمود بنده ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو  
از و نهناک باشی ای اصفیة کائنات بدستیکه ترا برگزیدیم عکس العکس بر منی هرگز نزل یابد و میان که در زمان تو موجود اند و بسوی سلطنت بی پیغامها  
من بخلی سانی و بی کلامی و دیگر ترا اختصاص دادم بچشم گفتن من با تو بیا وسطه فخذ پس فرایم ما آتیة کائنات آنچه عطا کردم ترا از هر وسیله و بدان  
عمل کن که من الشک که تو و باش از شک گویند کان بران عطا و کتبنا که تو نوشتیم یعنی قلم علی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل را فرستادیم  
که بقلم کرد و ما در نور نوشت برای موسی فی الا کلام در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در آن المیسر آورده که ده بود و این موقوف الی کتابت و طویل  
هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از باقوت احمد بود یا از چوب سدره بشت یا از سنگی سخت که از قلم روی کنده بودند چون نقش در لوح است  
که از زم زم سبز بوده و بروی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مقوی عطا پندی و تقصیر نیلا و بیان کردند  
بکل شیء من هر چیزی را از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم موسی که فرایم الواح را بقبولی بجهت تمام و عدم درست و آتش و بفرمای قف امانک  
کرد خود را با صدق و عزمیت یا خذ و افرایم یا خذ که زیاده است آنچه در الواح است گفته اند حسن یعنی احسن و مکتوبات الواح همه حسن بود  
و قولی آنست که حسن عزم بوده و حسن خصما یعنی بفرمای تابعیت عمل کنند نه برخصت و در آن المیسر فرموده که حسن جمع است بین الفرائض و النوافل  
سأوریکم زود باشد که بنمایم شمار ای بنی اسرائیل کما قال الفریقین هم سرای فاسقان یعنی آراگاه ایشان که دوزخست یا شکار با بولایت  
شام و تارم و منار دل قرون اضیاء از دایره فرمان من بیرون رفتند و بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون قطیان مصر همه خراب شده و از خداوندان  
عالمی مانده تا عبرت گیرید بدان قطعه چشم عبرت بین چادر و قصر شایان نگرید تا چنان از حادثات دور گردون شد خواب و پیرده داری می کند  
بر طاق کسری عنکبوت و چند نوبت میزد بر قلعه افراسیاب و ساخر و زود باشد که برگردانم عن ایستی از قبول آتیهای من که آنست یا از هم  
و اهل قدرت که در آفاق و افسوس و بیعت نماده ام الکریم یتکلم و یقول انما انما که میگویند فی الا کلام در زمین بغیر از تجلی و بی اتمق یعنی  
آتمق و دلهای متکبران بنمایم تا هم سخن کنند از دلهای مصری قدس سره و متوکلست که خدای بخوابد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بکینه و کینه ای  
قرآنی را بجهت از دلهای ایشان تا کبایت قبول آن سلب کرده بعیت چیست چنین گنج در آن ریانه به حکمت کند فیه یقین و یوانه و قرآن است کرم





بر فرمان پروردگار خود و هر کس که در میان من بر ایم و حکم خدای بشمارد و آقا را که او است و یکنه موسی را که او است که احکام الهی بران نوشته بود و آن شخص است  
 بر خدای بود و این پنج آورده که الواح را میگویند اما از دوازده است بنده چنانکه کسی چیزی میگوید و میگوید برانند که الواح را میگویند و شکسته شد و شش سیع  
 هر چه بران مکتوب بود با همان برزد و آن تفاسیل اشیا بود و یک سیع ماند که برای و رحمت بود و این سیعی بود بعد از مکتوبه با قوم الواح را القا کرد و اخذ کرد گرفت  
 بر این آیه اخذ می نمودی سر بر خود و از این بارون را میبخش که آیت بطرف خود می کشد لایطریق معانت نه از روی امانت گمان می آن بود  
 که بارون را و منع ایشان تقصیر فرموده قال ابن جریر گفت ما روایتی که ای پسر ازین اگر چه ایشان بر او بی وادی بودند اما بحسب قیاس قیاس قیاس  
 ما روایت کرد پس گفت ان القوم استضعفون فی من تقصیر کرده ام اما بدینستیکه قوم تو را بیاید و قید بدو و تنها یافته زبون گرفت و کاد و یقتل و یقتل و یقتل  
 و نزدیک بودند که میکشند از بسیاری مبالغه در منع ایشان فلا کشید پیش ایشان و ان مکران بی که کشید که هر چه میماند و چنان که از روی ایشان  
 حاصل شد امانت من و لا تخف کذب و در امر القوم الظالمین بخار و ده ظالمان یعنی مکر و عدو گوساله پستان بیدار قال گفت سستی بعد از  
 استماع این سخن کرب اغفر لی ای پروردگار من بیا مژده برین عمل که بیا بر او بریزد که گویم بیا در آن الواح را میگویند و لا یخف و بیا بر او در آن تقصیر  
 کرده باشد و منع ظلم و اذخرا و در آمار فی رحمتک در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و ریاض جنت و در آخرت و آیت  
 از رحمت الرحمن و تو بهتر عن بخشاین گمانی چه شش هم از بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر شش قطعه قبول اهل عافیت کردی  
 که بر بجا گمان عافیت کردند بهر جا جوی از رحمت و عافیت بود و بایستی جودت و ام کرد و بدین ان الذین بدینستیکه ناگه از روی جهالت سخن و الوجل  
 و اگر رفتند گوساله را بخدا می سبکنا که شود و باشد که برسد ایشان را غضب خشمی که در قهر از پروردگار ایشان آن خشم همان بود که حق الی امر  
 فرمود که کشید یکدیگر را و در آن دیگر برسد ایشان را غماری فی الحسب و الذینک در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دایر ایشان و کذلک  
 و چنین که باورش داده ایم گوساله پستان از جبری المقتدرین جز امیدیم و روح گویان و بعد عان و الذین و انما عملوا السیئات بدینکار  
 از خطای و کبار و شرک آورده شد تا کتب و این است که بخدای من بعد از این قوم آن علمها و امنوا و برگردید یعنی تصدیق کردند خدای را  
 به یگانگی و رسول علیه غمیری و اگر در او ارسیات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی تو بکنند گمان را قبول میکنند ان ربک  
 بدینستیکه پروردگار تو من بعد از این قوم از پس تو به لغفون و هرگز نماند از زندگانی ایشان از رحمت و مرانست ایشان بر قبول توبه از ایشان که گمان  
 مکت و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عن مؤمنی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حال موسی و در آن فعل بسبب آن باشد بجز  
 و بدان غمرا کند و از سکون آن بسکوت تصدیق فرموده با آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه و نفس خشم گرفته است برای مغضوب علیه پس که آن بمنزله غلظت است  
 و سکون آن بشبیه سکوت انصاف چون خشم موسی و فرو نشست آخرا که الواح را و گرفت بقیه الواح را که میگویند بود و فوشتن ها و در آنچه خوب  
 بود و ان هدای راه نمون بود و اگر برای و رحمت و بخشایش یعنی پاک شدن از گناهان الذین هم برای کسانی که ایشان را در عتاب پروردگار  
 خود را بر سر هفتی که ترسگام میگویند از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی تمانه خطاب رسید موسی که جمعی از اخیار  
 بنی اسرائیل با خود بطور بد و ناز عبادت عمل اعتدال کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند و اختار مؤمنی بر گردید موسی و قوامی از قوم خود  
 سبعین که بجا گذاشتند از برای میعاد یعنی و حیکه و عده داده بودیم و قوامی آنست که طاعتنا بنی اسرائیل گفتند که خدای با ما  
 سخن نکرده و آنچه بر او احست کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قوم از بندگان او را و حقیقه بهر با خود بیا تا کلام من بشنوند و بران گواه باشد  
 موسی و هفتاد تن را با خود ببرد چون بطور رسید بایستی بدید که میان موسی و ایشان حال شد و موسی بریده خام و آمد و اخیا قوم را مسجد و در آن بودند

ع

دری



















شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا با تقدیر کجا دراید و چه تعبیری نماید اگر از جانب عقل و از زنا بهرام گیرد که پسند عشق بازی راه وین گویند و اگر از طرف عمل و نود رسم توحید بلعبر برانداخته با شکست سین بری دهد و نعم اقال با غی از بازی از صومعه درویران غنی و وین یکش از بتکه سر طره مردان کنه  
 چون چارو کار عقل از یون لکی رسد و فرمانده مطلق توئی حکمیکه خواهی آن کنی و ذر لک این مثل که گفته شد مثل القفا و الذین مثل آن که هست  
 که از روی جو و استکبار گدایانیت که دروغ میسر و نماند های ملا که فراموش است از آن گروه کفار که اندک قصص القصص پیش آن برایشان این خبر او گفته اند  
 مردان این قوم می دانند که گدایانیت تو نیست که در دو کتمان نعت حضرت سالت بود پس میفرماید که قصه بلعبر برایشان خوان که انسانی از آیات ما مناسبت  
 در ویا گدایانیت ایشان مرآت القاصه متکرمون خ شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بان وفا کنند که پسندید شریوند ساء متکلا القاصه مؤ  
 به نیلست مثل قوم الذین کذبوا بآیاتنا آنکه گدایانیت را بعد از علم ایشان بان و قیام حجت برایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کاذبا  
 یظلمون بودند که تم کردند تقدیم مفعول لالت بر آن میکنند که بال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد و یظلم الله هر که راه نماید خدای فیضی فضل خود  
 فحق المقتدی پس او را یافته است من یضل و هر که راه سازد حکم عمل خود فاولئک پس آن گروه که ان هم الخیرون ایشانند زیاده کار  
 در هر دو سری و لقد ذرانا و بدرتیکه آفریدیم با جهت کفر برای و دروغ گفتن از حق الجحش و الا لیس تا بسیار سز دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت  
 ایشان صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شر پوشیده نیست که غلبه برایشان را دهاست که مطلقا لا یفقهون و هزار  
 هیچ حقیقتی در نمی یابند بان زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت حبیبی تصدیق و انابت پاک نمی سازند و هم اعین  
 و ایشانرا چشمهاست که هیچ وجه لا یبصرون و هر که از روی حق نمی بیند بان بدان سبب که بنظر اعتبار و مخلوقات نمی گردند و هم اذ ان و مرایشان را  
 گوشهاست که هیچ روی لا یسمعون و هر که سخن حق بان نمیشنود زیرا که بسمع هوش آیات و مواظب قرآن را استماع نمی کنند اولئک آن گروه در که  
 مشاعر خود را متوجه با سبب تعیش از دست و مقصود لذت فانی شمارند کاذبا که مانند چهار پایان اند که هست ایشان جز خورد و خواب نیست ملذت نعیم  
 باقی ولدت انمی نیستند بل هم اخل بلکه آن گروه که از انعام نیر که انعام است اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیر متصف نیستند  
 اولئک آن گروه که یاد کرده شد هم الخفیون ایشانند غافلان و در غفلت خود کمالان صاحب عین المعانی آورده که کلف ماسور با فرو گذاشته بخود  
 مساوی نیست چاکوی هم و حایست و هم جسمانی هم عقلانست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آید از ملاکه فضل است و اگر خودش مغلوب نفس هوا  
 شد از بهائم اخیال است و در معنی گفته اند عیت بهر از ملک هست نصیبی از دیو و ترک دیوی که بگذر نصیبت از ملک و ولله الاشکاء احسن  
 و مراد اینست نامهای نیکو فاد عشق و هوس پس بخوانید او را بدان نامها را و نود و نه نام است که خبرن احصاها و خل اجته و دران با نظر رنده و در زوالمیر  
 آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی از اهل زمان بهم شهادت داد و یاسم حسن نیز بخواند ابو جمل گفت که محمد و حجاب و میگویند که یک خدای را می پرستیم  
 پس این مرد چو خدای را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست او را بدان اسمها بخوانید صا کشف گفته که خدای اصفات نیکو  
 چون عدل احسان خیر و رحمت و نبی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستانید و گفته اند مخلوق شود با خلاق ربانی توصیفید بصفات حقانی و در و  
 الذین و بکنارید تا بعثت ملا که از روی جمل یکدیگر را میگویند کجی قوی است و در نامهای الهی نمیکنند و حق سبحانه را نامی که از شرع بدان  
 لایق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابو المکارم و یا امیر و یا ابا سح و حکما علت اولی خوانند و گفته اند احاطه بصفات اسمای ربانی بود از اسماء  
 الهی چون لات اناسد و عری از غیبه و منات از زمان سیح جز و ن زو و باشد که جزا داده شوند لمحدان ما کافوا لعلی ان جبر آخر نیست که میگویند  
 و چون ذکر عیبه برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر این شست میکند و میگوید و من خلقنا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت است و هر که





سوال از آن حال که تو کار بی زمان سوال میفرستی با آنکه در حق سبحان کسی نمیداند قتل بود دیگر یا به روی تان که میباید انعام الله علیها جزین نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست **فَلَا يَكُنْ لَكُمُ الْكَيْدُ النَّكَايَةُ** و لیکن بیشتر مردمان **لَا يَعْلَمُونَ** نمی دانند که تا از جرق تعالی نمی خواند و در وسط آورده که لایق گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیداد خبری که کی از آن شود و کی گران تاوار زانی چیزی بخری و در گران بی فروشی و بدان بود کنی آیت آمد **قُلْ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ نَفْسًا** از نفسی که برای خود نفعا جبر منفعت و لا حسرا و نه دفع مضرتی **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** مگر آنچه خواهد خدای مهربان تعلیم دهد و بگویند که مگر بودی من که بی تعلیم حق **أَعْلَمُ الْعِلْمَ** و استمی غیب را که شکر ثبوت هر آنچه بسیار طلب کردی من **الْحَقِّ** از مال و منفعت و دفع و غنیمت و **مَا أَسْتَبْتِ** **الشَّيْءَ** و نرسیدی بمن از بدی از فقر و مرض و رخ و هزیمت از آن که ایستم من **إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ** مگر می گفتند منکران و معاندان و تشکیک و فرود دهنده **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** برای گروهی که بگویند بمن آنچه به نیست **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ** و است یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شمار ائمه من **أَنْفُسَ قَوَائِدَ** از یک تن که آدم هست و جعل **مِنْهَا** و بیاورد از جسد وی یعنی از ضلعی از ضلاع وی زوجه ها جفت او را که خواست و این آنست بدین جهت آن بود که **لَيْسَ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنَا** و آدم بوی داشت بپایه بادی **فَلَمَّا أَنْفَخْتُ** پس نهنگام که پوشید آدم و خواست یعنی خلوت کرد با و **خَلَقْتُ** بر گرفت **وَأَحْمَدًا** خفیفاً باری سبک که آن نطفه آدم بود بر حمول در آمده **فَمَثُوثٌ** پس میگذاشت بان بار یعنی می آمد و میرفت **فَلَمَّا أَنْفَخْتُ** پس نهنگام که گران شد **وَأَبَان** باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و خواست گرانبار گشت **دَعَا** الله بخواند نام آدم و خواست **أَرْبَعًا** که پیر و روکار ایشانست و گفتند خداوند ما **لَئِنْ أَنْتَ تَكُنْ** اگر بدی ما را صدمه ای فرزند من دست خلقت که مشابه با باشد در صورت **لَتَكُونَنَّ** هر آنچه باشیم ما من **الشَّيْءِ** اینها سداران مرتزبان نعمت مجد و قوی آنست که چون خواست حامله شد ابلیس صورت محمود و جوداً ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است **وَأَجَابَ** او که نمیدانم ابلیس گفت شاید سببی یا بیمیه باشد نگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد **وَأَمَّا** گفت مر سجد میست ابلیس گفت شاید از زین یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون آید **وَأَمَّا** بر صورت جسد آدم و در میان او و آدم نیز اندیشه ناک شد و ابلیس گیر باره خود را بر صورت دیگر برایشان ظاهر کرده از سبب ملاطفت ایشان پرسید حال از گفتند ابلیس گفت **أَفَمَنْ خَلَقَ مِنْ نَارٍ أَعْلَمُ** می دانم سید انم و استجاب الدعواتم از خدای در خواهم که این محل را مثل شامش می راست خلقت گرداند و خروج او آسانی باشد بشرط آنکه او را بعد از آن نام نگیرد و نام ابلیس میان ملائکه حارث بود و خواست این فریب قبول کرد **فَلَمَّا أَنْفَخْتُ** پس آن هنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان **صَادِقًا** فرزند می صالح بچشم و متد بیت جعل **لَهُ** گردانید نام آدم و خواست برای خدا شکر گاه خداوند شکر می یعنی شکر که ساختند در اسم و در عبادت یعنی بدل کرد عبد الله را بعد از حارث بعضی در بنام صفا تقدیم میکنند یعنی فلما آتوا اولادها صالحا جعلوا اولادها شركاء و بعضی بر آنست که آنوقت که داد حق تعالی آدم و خواست را فرزند شایسته ایشان خیری را شریک حق ساختند و در عبادت و تخصص شکر کار میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان و خدای را فیصفاً **أَنْفَخْتُ** که آنچه داد اولاد آدم و خواست را صا حشاش و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحد قصی است نه جدا و پیغمبر که خدای او را از وجه از جنس او یعنی قریشی و عربی که است فرمود وزن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزند شایسته دهد بشکر گزاری و پیاسداری قیام نمایند حق سبحان ایشان چهار فرزند از زانی داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند **مَرْخَدَى** را و عبد عربی و عبد عجمی و عبد عجمی و عبد لاری نام نهادند **فَعَلَّمَ اللَّهُ** پس بزرگست خدای و ایک **عَلَّمَ** شکر گون **وَأَمَّا** آنچه برای او انباز میگردد در عبادت او قصی و اولاد او و بر قول ابو حمیر بشکر گون شایسته همه شکر گان **أَلَيْسَ كَوْنُ** آیا انباز میگردد در عبادت من **عَلَّمَ** شکر گون **أَلَيْسَ كَوْنُ** آیا چیزی را که نیافرید چیزی و قدرت ندارد و خلق **وَأَمَّا** آنکه آن انبازان که میگردد ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نموند و بی مشبه و لا یستطیعون

مطابقه خدا شایسته

ع

و نمیدانند بدان که برای پرستندگان خود نصرت یاری و اونی در جنت ایشان می یافا و رسید فی دهر مع مضرته از ایشان و لا انفسهم و نه نفسها خود را  
 یصغر و نون ○ یاری میدهند و قتی که کسی ایشان را بشکند یا بالوات و اوارات آلوده میسازد و آن تذعق هضم و اگر خوانید شما ای مسلمانان شرکان را  
 الی الهدی بسوی دین اسلام لا یلتحق کفر و یفری نمیکند شما استواء علیکم کیست بر شما که تذعق هضم اگر بخوانید ایشان را و دعوت  
 کنید بدین حق آمدن شما متون ○ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاصست بقومی از کفر چون ابوبهل و متابعان او که از قبول دعوت حق  
 محروم شدند ان الذین تذعقون بدستیکه آنکه شما می پرستید ای شرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را که نام نهاده اید عباد بندگانند  
 یعنی ملوک و سخر فرماندهان که مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق آمدن فاذعق هضم پس بخوانید ایشان را  
 و چون بخوانید فلیست حق یقول الکفر پس باید که اجابت کنند شما را ان کنتم محمد قان ○ اگر مستید شما راست گویان در آنکه ایشان آله اند چنانچه حق  
 آنست که دعای بنده و ندای پرستنده خود را اجابت کند آله که احجل آیا مر این بتانزایاها هست که در محبت خود و یثشقن یکداز میرند بان چنانچه  
 شما میروید آله که آید یا ایشان را و استها هست که چیز را یثشقن یکداز میرند بان چنانچه شما میروید آله که آید یا ایشان را و استها  
 که مریات را یثشقن یکداز میرند بان چنانچه شما میروید آله که آید یا ایشان را و استها هست که چیز را یثشقن یکداز میرند بان چنانچه  
 بشنوند بدان چنانچه شما می شنوید و خود قائلید که ایشان را یی روان دست گیران چشم بنوا گوش شنود نیست و شما را هست پس شما را اینها از ایشان  
 فاضلتر باشید و غایت جلست که فاضل مفضل است این آیت در اثبات جمل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تحریف کردند حضرت پیغمبر  
 را بآله خود و گفتند خدایان ما را انکوش کن که مباد آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قل اذعقوا لکوامی محمد که بخوانید شتر گاه که انان  
 خود را که برای خدای ساخته اید و با هم بار شوید و عداوت من شکر کنید من پس بکشید بران مقدار که توانید در ایصال کار بهن فلا تظنن و نون ○  
 پس مراصلت دهید و بکنید آنچه خواهید که من و شتم بخطر و حمایت آتی و از قصد و کوششهای اندیشم طیت اگر هر دو جهانم خصم کردند و مترسم چون نگانم  
 تو باشی نه ان ولی یحی الله بدستیکه یار و متولی کار من است الذین فی آن الی که نزل الکتب زه و فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است  
 و هو یقول الی الطلحین و ضلای دوست و کار ساز و بندگان شایسته را و الذین تذعقون و آنان را که شما بخوانید و می پرستید من دون ○  
 بدون خدا لا یستطیعون نمیتوانند نصرت کفر یاری و اونی شما را و لا انفسهم و نه نفسهای خود را یصغر و نون ○ یاری کنند بوقت  
 قصد کسر و خطر ایشان و ان تذعقون و اگر بخوانید ای مومنان کافران را الی الهدی برین راست که راه نبیاد اولیاست لا یستطیعون  
 نشود بمع قبول و تر هضم و می بینی تو ای محمد ایشان را که بید بای ظاهر یثشقن و نون الی طلحین می نگرند بسوی تو و هم که یثشقن و نون ○ و حال آنکه ایشان  
 نمی بینند تراب بصیرت و حقیقت تو بدینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت محسب نمی بینند سلطان محمد و غازی از شیخ ابوالحسن فاسی  
 قدس سره پس بدید که تر این سخن چیست که سلطان العافین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت امین سخن گفت  
 و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر ویت ظاهر که جن سلوست که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چندان  
 دیده باشند و در وقت بایزید نیز چندان دیده باشند و بحال ابوبینا شده باشند طیت برای دیدن وی تو چشمی دیگر باید که این چشمی که من دارم  
 بحالت راستی شاید خدا العفو این آیت جامع مکارم خلافت میفرماید که فرایر آسانی را در کار مرغان و مجوی از ایشان کاری که شایع باشد  
 بر ایشان را یکصفت منور را از سرنگانان در گذر یا فرایر فصل احوال اختیار او آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه و اونی و برین معنی نزول آیه قبل از  
 و چون کوه بوده باشد و امروا العرف و بفرای دیگر از این میگوئی در اقوال و افعال و گفته اند عرف حصلتی است که آن را عطف کنند و شرح قبول



کند آخر حق در حق بران کمال اینجاست از نادانان و سفیهان و غیره کمن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرمود که نفس جالب ترین جاهاست  
 و او منور از ترست با آنکه از او اعراض کنی در کشف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت از جبرئیل می پرسید که حقیقت این سخن چیست  
 جبرئیل فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کن با کسی که از تو بترسد و عطا دهد آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر محل محکم  
 اخلاق این است حکیم ثنائی فرمود که طبع هر که برت و دود و قد و آنکه از تو بترسد و پیوندد و اوقات فراغت هرگاه که بر انگیزد و از جای  
 بر در صورت خطاب با آنحضرت صلوات الله علیه و اما مراد است از هر کس است میگوید که چون از جای بر انگیزد ترا من الشیطان از جنت و بوی تو مرغ از جای برود  
 و آن در حالت غضب می تواند بود یا اگر از شیطان و سوسه بتورسد فاستغنی بالله پس پناه گیر بخدای از شر او ان الله مع الصالحین بدستیکه خدای شنونده است  
 آنرا که بر زبان گوئی علی علیک السلام و آنده است آنرا که در دل داری ان الذین استمعوا له و اتوا بالحق و سعاسه یا ترسیدند از حق اذ اذ  
 حشر چون برسد ایشان طایفه و سوسه من الشیطان از دیو سرکش نکش و او را بکشند خدا را از او وحید او بر اندیشند و اذ اذ اذ  
 مقصود و نیت این ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بنیائی و سوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق که این و الحق انهم  
 و برادران کفار که شیاطین هستند و فحش میکنند کافران فی الغی و مگر ای و غیبت را در چشم ایشان می آید و شش لا یقصر و ن  
 پس باز می آید از اضلال ایشان و دست یقین از ایشان کوتاه نمی کنند و اذ اذ که توحید و چون نیاری تو ای محمد بکافران یا آیت آیت از قرآن  
 مقارن طلب ایشان قالوا کون لکوا احکامه ما ابرهم نیافتی و برگزیدی آن آیت را از پیش خود و ترسیدان آورده که اهل که بر بدیل تعنت آیتها  
 قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استناده گفتندی چه احداث و انشا کردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد و امرا که  
 قل بگو ای محمد انما اتبع جبین نیست که من پیروی میکنم مابقی حق الی آن چیزی را که وحی کرده میشود و من حق الی آن آیت را که من بر یافته  
 و سازنده قرآن نیستم هذا قرآن بصاکر و لیلها و جمعتها که بدان حق دیده و صواب و یافته شود من که بگو فرو داده از پروردگار تا و هدی  
 و راه نماینده است و کجاست و مختلف است و یا هدایت و رحمت است لقوم یؤمنون برای گروهی که میگردد بخداست و رسول نوی آیه باب  
 نزول آورده که جوآنه انصاری و عتب رسول صلی الله علیه و سلم نماز میکرد و هر چه آن حضرت قرات میکرد بود او نیز میخواند آیت آمد که  
 فاذا قرأ القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا له و انصتوا و خاموش باشید و با امام تلاوت میکنند  
 لعلکم تتقون شاید که رحمت کرده شود و ظاهر لفظ مقتضی و وجوب استماع قرات قرآنست هر جا که خوانند اما عامه علماء بر آنند که در خارج صلوة  
 مستحب است و گفته اند مراد انصاف است برای خطباء و مردم روز جمعه و خطبه شمس میباشد بر آیت از قرآن و اذ کذوب و اذ کن ای محمد ربک پیرونگا  
 خود را و نفیست و در دل خود خضرت را برای و خفیه و تبرککاری از برای بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او و قون انجیم من القول  
 و بخوان او را خواندنی فرود تر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سوره الفاتحه و یا ما و الاصل و شبانگاه مرود و ام ذکر است یا آنکه این وقت فصل  
 و اشرف ترین اوقات شبانه روز است و لا تکلم و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد است از این یعنی باشد که من الفی فی  
 از جمله یحیران از ذکر خدای اگر خطاب با حضرت است اما و تحقیق خطاب با جمیع امت است که میفرماید از من غافل مباشید و بعضی ازین  
 امت در تحت این خطاب آمده در تفسیرها از خدای تعالی التماس باین فرموده سعادت شعور و حضور مع الله تسعد گشته بدوام آگاهی مشرب  
 شده اند و فکر و طاعت ایشان دائم راست و ظاهر نیست چون طریقه سینه خواجهای نقشبند قدس سره را هم آورده اند که کفار که تعظیم میکردند از سجده  
 نمودن مرغی را و تعظیم نمودن گفتند السجده اما ما و از روی نفور از حق جلله میفرماید که ای محمد اگر کافران از محمد و من کفرشی میکنند ان الذین بدستیکه آنرا که



سلوات علیه نورانیت حق محل مقهور شد و با پروای ماسوا نمیداند بلکه غیر حق بدیده شود و او دنی آید طبعیت هر کما و در هر مستغرق شود و فارغ از کشتی و از  
 زور ق شود و منفرد دریا بجز دریا ندیده غیر دریا است بروی ناپیدا الدنیت و این مومنان کمال الايمان آنانند که از روی اخلاص یقیقون الصلوة  
 بجای میدهند نماز را بشیر الطوابق و آن وقت که از آنجا روزی داده ایم ایشان را یقیقون ۵ نفقه میکنند او لیکن آن گروه که اعمال قلبی  
 از عمل و توکل یقین با اعمال حجاج که مملو و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانست مومنان حقا با ایمان درست و راست ابن عباس  
 فرموده که هر که منافق نباشد فهو مومن حقا هر مر این مومنان بعد از جنگ متوجه شدند نزد یک آفریدگار ایشان که کرامت و منزهت  
 یارب جات بشت و مغفرت و آمرزشی در تفسیر ایشان را و در ذی که میخواند و روزی پاک که صفائی باشد از کد استیاب و خالی از خوف و وال  
 حساب آما قشیری رهن فرموده که زندق که میخواند که مرزوق را از شهود و لائق باز نماند مشغول تو سه روزی و ده روز و هفتاد و هشتاد  
 از سبب بگذر سبب بین عیان به از سبب میرسد هر خیر و شر نیست از سبب و ساطع ای پسندید و دیده چون آنکه در فرج میدیدید چون اول  
 شود و آورده اند که کاروان قریش به مثل بسیار از شام بازگشته بودند و ابوسفیان با بعضی از صنادید عرب خطری آن قافله می نمود و جبرئیل میامد و حضرت را خبر داد  
 و آنحضرت صورت حال ابو مومنان بازگفت و ایشان از بسیاری مال اندک رجال مائل شدند با آنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند  
 و ابوسفیان خبر یافته ضمنضم غفاری را جهت امتداد از قریش بکفر ستاد و خود با کاروان از بیراه رو بکعبه نهاد و ابوجهل بعد از رسیدن ضمنضم با بسیاری از مردم از کعبه  
 بعد کاروان بیرون آمد و متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر در وادی زفران بود که جبرئیل میامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در درک آورده که آنحضرت صحابه را  
 فرمود که خبر نیست که العیر احب الیکم النفر شملات کاروان او دست ترسید و اید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست  
 افتد مناسب ترست حضرت پیغمبر ازین سخن متغیر شد و کبار و ماجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت فرمود و گویا که بکشتن گاه تو منظر میکنی و نشان داد  
 که ابوجهل سادر فلان موضع گشتند و امیه بن خلف را در غلطان جا و باقی صنادید را بدین قیاس از انچه آنحضرت فرمود و بود یک قدم مخلف نکرد پس  
 حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای موضع بدر که مصالح کفارست خواهد بود و گویا آخر جاک و شک چنانکه بیرون آورد و تر پرور کار تو میرسد  
 بتیاک از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفار بالحق بر است و صواب و ان فخریقا و در رسته که گریه من المؤمنین از گردیدگان  
 کفر هون ۵ هر آینه کاره اند رفتن بدر و آن کرامت طبع بود از جهت سفرو بے برگه که ایت امر بطریق مخالفت بجای آوردنک حلال میکنند  
 با تو فی الحق و اختیار حق که با دوست بعد ما تبیین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر  
 خواهند یافت و با وجود آن میروند که انکسافون گویا رانده میشوند را لی الموقت بسوی مرگ و هم یظنون ۵ و گویا که ایشان می گردند  
 با سبب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سعد و بنجاه نفر بودند و هفتاد و شصت و شصت  
 و دوا سب و شش زده و هشت و شصت و اربعه کما الله و یا و کسید آنرا که وعد و اد شمارا خداست احدی الظالمین یکی اند و گروه  
 یا کاروان یا لشکر کافران که انکسافون آن طائفه شمار است و تودون و شما دوست میدارید آن غیر ذات الشوکه ۵ هر غیر خداوند شوکت  
 و سلاخ یعنی کاروان و تگور میگویند که شما را چه شنیده اند که در کاروان چهل حاربش نیست و این شک کفار نه صد و پنجاه مرد اند پس شما  
 آسان تر از این میخورید و یقینا الله و میخواهد خداست آن یحیی الحق با آنکه ثابت گرداند حق را بیک کلمه ۵ آیا تکیه در باب محارب ذات الشوکت  
 فرستاده یا بوعده ای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات از لی که در قتل و اسیر ایشان در لوح محفوظ نوشته و بقطع و برود و بکند و ای الکفرین ۵  
 بنیاد و کافران را به متاصل سازد و معاندان را یحیی الحق تا ظاهر کنند دین اسلام را قبل ایشان یا نصرت و در پیغمبر خود را و یحیی الباطل و زائل



گروانده را یا ضعیف سازد و امر مشرکان را و کفر را و انحراف موقن و اگر چه نخواهند و کاره باشند آن کافران اذ تستغيثون ربكم وایکون لکم نورا که فراموشی میخیزد و تقید از پروردگار فراموشی غشیان یا غیث است غیثین رب انصر علی عدوکم و گفته اند حضرت پیغمبر مدعا کرد که خدا یا اگر این گروه و مومنان را هلاک کنی و دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فاستجاب لکم پس اجابت کرد خدای مژمارا آتی میسند که باکم من بدکنده ام شما را یا ایقین الملائكة بهزار تن از فرشتگان مشرّفین ○ از پی میگردانیدگان مردان زین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند با وجود و اعیان ایشان و تفسیر تعبیر ان مجاهد نقل میکند که هجرت این هزار فرشته در روز بدر بمقال نکرند و آن نشسته و خمسه که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و در سیه طریقه میگویند که الفی بودند بعد از الفی تا پنجم از شدند و ما جعله الله و نکر دانید خدای این امداد را الا بشری مگر برای مردگانی مژمارا بنصرت و تعظیمین بی و فاما ام کرم بان قلوبکم و لهامی شما و ترس قلمت و دولت از شما و و شود و ما النصر و نصرت و ظفر بافتن الا من عند الله مگر از نزد یک خدا نه از ملائکه و غیر ایشان ان الله عز وجل یشریک فی برستیکه خدای غالبست و دوستان خود را نصرت میدهد بحکم الله راست کار است شما را از مقهور سازد اذ یغشیکم اللعاس و یاد کنید آنرا که کشید و سرهای شما خوابی سبک اصحاب که امرو را در آن شب که روز التقای فریقین خواسته بود و غنم عطیه دست و اوجبت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رنده را قدم و خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گشت امت عقیقت برای یمنی حاصل از نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه مجمل شدند علی اصباح شیطان لعین آغاز و سوسه کرد که شمار نماز میباید کرد و بعضی محدثید و برخی جنباب نداری و پای تابنا و بربک فرو میرود و کافران در زمین بخند و بر آب قادر و شما میگویند که ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ما است این چگونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد و چنانچه فرمود و یزید علیکم و فرستاد بر شما من اللطیف و از طرف آسمان ماسک آب لطف که بی پایا لگداند شمارا بان آب از حدت و جنابت و یدیهب عنکم و بر دانه شمار جز الشیطان و سوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت با هم جمع نشوند آورده اند که باران چندان باریکه رود و باران شد پس صحابه که امرو غسل کردند و وضو ساختند و چهار پایان خود را آب داود و ریگها که در میان ایشان و کفار بود برانهم شست و سوسه زائل گشت و لایط و تابین و علی قلوبکم بر دلهای شما امید واری بلطف حضرت باری و یکتیت بی و بربری آنکه ثابت گرداند بدان باران الا قد فرقه مهای شمار یعنی چون باران بر زمین یک آتیز باریان را استحکام داد پس قدر نگاه مومنان تحکیم نمود و زمین شمع منزل کفار بود لای عظیم بدید و گفته اند مرا و نبات قدم است در معرکه حرب اذ یوقحی زلزال یا و کن پیغمبر چون وحی کرد پیر و معکار توالی الملائكة بسوی فرشتگان که امداد مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود که ای معکم برستیکه من باشم امداد و امانت یا ناصر و مکرر شما ایم از شر دشمن فستغیثوا الذین هم اقرب الیکم پس ستوار سازید یعنی دلاری کنید مومنان را به نگه سواد ایشان یا محاربت با کافران و اصح آنست که بشارت چه در بار آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میفتند و می گفتند بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اند که اند و نصرت شما است پس معنی آیت این شد که لای فرشتگان شما بشارت در پی که من سالتی زود باشد که در افکار فرشتگان کفر و اوله های آنان که حق را پوشیدند از اعتبای ترس و هم را فاضل و این نیدای ملائکه کافران را بشمشیر قوا و اختلاف بزرگروهای ایشان یعنی بر ملامت یا رسول ایشان امام واحدی از ملامت بر انباری نقل میکنند که چون ملائکه بمقال ماور شدند تمسکین که در ضرب قصد کدام عضوی میباید کرد و محسبانه فرمود که بنمید بر سرهای ایشان و اضرر و اضرر و از ایشان یعنی ببرید از کافران کل بتیان و گفتند امداد تمام دست و پا است ذالک این ضرب بر ایشان با اضرر مسبب آنست که ایشان شاق و الله محالفت کردند خدایا و رسول که و فرستاد و امداد و رسول که و هر که خلاف کند خدای و رسول و افاق الله پس بدستی که خدای قندی العقاب ○

مخت عقوبت است بر مخالفت کنندگان دنیا بگرفاری و باختر بخاری ذکر لکن اینست عقوبت شما ای کافران کذب و فحش و بیعت با شیطان را خدا  
وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ وَبِزَيْتِكَ مَا كَافَرَانِ هَسْتَ أَجْلًا عَدَلًا لَتَلْتَارَ ۝ عذاب آتش و دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنکه گرویده ایم اذ القیت لکم  
چون به بنیاد الذین کفروا آنکه کافرانند و در هر پیوسته برای حرب شما فلا انزلهم الا ذباً ریح پس گردید بر ایشان  
پشتنار یعنی نه میت کنی این حکم در اسلام بود که یک مؤمن را زده کافر زیاد نشایسته که تخلف و بایست الان خفت اسد عنک منسوخ شده  
چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی و هر که بگرداند بر ایشان یومئذین در آن روز بزرگ است خود را الا من استغفر الله فله عفو الله باشد  
برای جولان یا برای کوفت و لغت لمرجک یعنی خود را چنان نماید که میگرد و زخم را بازی میدهد تا خاف شود پس باز گردوی او میشود یا پناه جوی باشد  
الی فتی بوسی گردی هم از مسلمانان یعنی از پیغمبر رود و بر عکس آن هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فقد با ع پس بدرستی که باز گردد  
بخصم من الله بخششی بزرگ از خدای و ما اوله جهنم قوه بگشت وی و دوزخ باشد و یس المصیر و کوبد جای بازگشتنی است و دوزخ  
آورده اند که چون آتش حرب متعل شد و لشکر یکبار یکبار جمله کردند حضرت پیغمبر در عرش و آن خانه بود که از چوب خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد و گفت  
اللهم انجز لی ما وعدتنی خدا و وعده که در باب نصرت من فرموده بود فرارسان جبرئیل و فرمود و گفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن فلان حضرت کف خاک  
و سنگریزه برداشت و گفت شاهیت الوجوه و بر روی لشکر کفار افکند حق سبحانه آن خاک و سنگات و چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه  
آغاز حرب کردند و مومنان بکار درآمدند و کس از مومنان و کس از کفار کشته شدند و هم افتاد و دیگر را سیر کردند پس از آن این رفتار میگردند این میگفت من کشته  
و آن میگفت من سیر کردم آیت آمد که قُلْ تَقَاتِلُوا هَمَّ پس شما کشیدید و ثمنان را بقوت خود و لکن الله قَتَلَهُمْ من لیکن خدای تعالی ایشان را کشت  
باینکه شما انصرت و او بر ایشان مسلط گردانید با ملائکه و مآر میبند و میبندید توای محمد آن مشیت خاک را بر روی ایشان انداخته است چون  
میبندید تو و افکند تو بپنا نبود که در چشم تمام لشکر و و لکن الله رفی و لیکن خدای میبند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعد  
از راه کسب است و بحق از روی خلق صاحب تا ویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را از بطنای افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن فرمود  
که قُلْ تَقَاتِلُوا هم و لکن الله قَتَلَهُمْ اما چون حضرت رسالت پناه در مقام فنا با حق بود و سلب کرد فعل از وی که واریت و نسبت داد آن فعل را بوی که از نسبت  
و اثبات کرد فرمود که و لکن الله رفی تا افاده معنی تفهیل کنند در عین جمع فیکون الراجی توحیداً باسد و لا انفسه و رفوعات کلی آورده که حضرت رسالت پناه  
سبب بود در سه یک گشت سمعه و بصره ویده پس از آنکه سبب در امریت بحسب حکم باشد نه بسبب عین و این کلام در مرتبه قرب تعلیلت و رفوعات الانس  
درت روح انقاس جامع مذکور است که بنابر کمال حال مصطفی استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه نبیاء و اولیاء بوده و چون حضرت مستغرق  
مقام فانی اسد بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد و هر چند نشانه فعل از وی بود و حیث قال و امریت از نسبت آن مشیت خاک بر تو  
و دشمن تو نه انداخته خدای انداخت و هم از آن جنس فعل انداخته حاصل آمد و فرمود که قتل داود جالوت نامی داود جالوت را تو کشتی تا ذوق باشد  
سیان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران و فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل  
بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث است و میفرمودی امریت از نسبت گفت حق به کار حق بر کار دارد  
سبق به که هر انیم تیران نه است اما کمان و تیر اندازش خداست و تا نشد مطلوب کس ازین سر نیافت به که تو خواهی آن طرف بایست  
و از مشنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت امریت از نسبت در مقام قرب فرضی بوده و این خنثان در جواهر التفسیر بیسمله لائن سمت تحریر  
یافت و لیکن المؤمنین و کفر خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و اعطاه مومنان لامنه از نزدیک خود بلکه حسنه عطا و نیکو





تقصید دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان هو و دل و موت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افکندن میان بنده و ملا و او یا آنکه قلب است و است  
تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علماء دل را با بنده طوبی و لمن کان له قلب اشارت بر آنست و عرفا دل را کم کنند بحول بین المرء و قلبه عبارت  
از آنست در بدایت از دل چارست و در نهایت دل حجاب یدارست بهیت زین پیش همی دید و بخل اندر دل خویش دل نیز حجاب بود بر داشت ز پیش  
و آنکه تا و آنرا نیز بداند که شما الیه محتسبون و آن بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل بشما خواهد فرمود و آن تقوی و پرهیزید فستنا از گناه می گاه  
برسد محسوب آن لا یحسب بآل الذین ظلموا انهم یسألون الله ان یرحمهم و ان یرحمهم الله فاعلم ان الله غفور یرحمهم و ان یرحمهم الله فاعلم ان الله غفور یرحمهم  
بظالم و غیر ظالم اثر آن گفته برسد و آن بوقت افراق کلمه است ظهور بدعتها و داهنت در امر معروف و نهی منکر و تکامل در جاد و اعلموا ان الله  
و بداند اگر خدای چون محسوب کند شدیدا العقاب سخت عقوبت است بر کسیکه ضرر ظلم او متعدي بغير باشد و اگر و او را کسبیدای همایان  
اذا انتم کلین انما که شما اندک بودید مستضعفون بیچارگان فی الارض و زمین که پیش از هجرت کثافت میرسیستان یک تخلفکم  
لنکس و آنکه بر این شما را کفار و قریش یا بیم داشتید که اگر از که بیرون آیند مشرکان عرب بر شما افتد از زندقا و کثرت بی چای و او شما را خدای در مدینه  
و آنکه و تقویت کرد شما این نصیر بیاری دادن خود یا بظاهرت انصار یا مادا ملا که در بدر و کثرت و روزی و او شما را من الطیبت  
از غنائم پاکیزه که بر ارم پیشین حلال نبود لعلکم تشکرون اما شاید که شما پاسداری کنید بر این نعمتها اما تعلبی بر فرموده که بعضی از صحابه در سخنان  
از پیغمبر شنیدند و دافشای آن میگوشتند و منافقان بران اطلاع یافته خبر مشرکان میرسانید حق سبحانه و تعالی انما انکساکم  
ایمان آورده ای که انکسوا لله و الرسول خیانت کنید با خدای و بار رسول وی در اظهار اسرار و قولی آنست چون پیغمبر ابوالبابه را احصاء فی قریطه  
فرستاد و بیو دبا و در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آیم ابوالبابه با گشت اشارت بخلق کرد یعنی  
همه شما را خواهد کشت فی الحال و آنست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و مسجد پیغمبر درآمد و خود را بر ستون سجده است تا وقتیکه توبه او رسم  
قبول افت و این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت کنید با خدای و تعطیل فریضه و بار رسول او در تقصیر سنت و کفایت کم و خیانت کنید  
در امانتها که میان یکدیگر دارید و انتم تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بسیارست یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست و اعلموا  
انما اموالکم و بنای آنکه الهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنه فتنه انداز خدا که بدان شما را می آید پس باید که دوستی  
مال و محبت فرزندان شما را بر و تمع و در اثم ندارد و احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه  
بیکسو رویم و پیوسته بخلاف حکم خداوندان فتنه را زیادت میخواستیم بهیت جوان و پیر که در بنده مال فرزندان را فتنه گفتند که طفلان را خردمند  
و آن الله و بداند آنکه خدای عتد که نزدیک است اجترع عظیم و مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب را بگذارید  
یا ایها الذین آمنوا ان تنقوا الله اگر بترسید از خدا و تقوی را شعار خود سازید یجعل الله  
سازد برای شما یعنی بدر شما را فرو قاتا نصرتیکه بدان جدا شود بطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدایی  
میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از خطورات یا مخرجی از شبهات یا ظوری که بدان شهر گردید و صیت شما به طرف برسد و در بحر حق  
آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما با سر جلال خود فیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و شناسید سر وجود  
و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد و زوات  
وصفات و افعال فعل و در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفات او در صفات حق متملک گشته بهیت گم شده چون سایه



عفو و غفران گردد و فاستغفرونی اغفرکم و چنانچه در قدسیات اوست که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید مشغولی گفت حق کامرزش از من میطلب  
 کان طلب عفو باشد و سبب از پی هر گناه ایشغولی است استغفار تریاق قوی و ما اهل حق و عیبت ایشان از وجهی است الا بعد الحمد لله  
 انکه خدای عذاب کند ایشان را و هم یصدقون و حال آنکه ایشان باز میدانند رسول مومنان علی السخیل الحکر اهل طواف مسجد حرام و از که برین میکنند  
 و ما کانتا و یستغاثان اولیاءک متولیان امر مسجد حرام و قول کفارست که می گفتند بخن ولات اسجدوا لهما و ایشان را صاحب اختیار مسجد حرام  
 حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک و لایح حرم انشایدان اولیاءک نیستند سزاوار بتولیت مسجد حرام الا المتقون مگر بر پیغمبران از شرک  
 و لکن اکثرهم جویکین بیشتر ایشان لایعقلون ن می دانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد می کنند و ما کان  
 صلا فم فویست دعای مشرکان عند الکلیت نزد یک خانه خدای الا هم کما مگر صغیر زون و تصدیق و دوست بردست کوفتن عادت بعضی  
 از کفار آن بزم و دوان و زنان برهنه طواف میکردند و صغیر میزدند و دست بردست برهم میزدند و قوی آنست که قوتیکه رسول الله نماز میگذاشت  
 ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکرد و برین تقدیر طواف و صلوٰه نماز مویست فقد و قول العذاب پس پیشی دای کافسین  
 عذاب را که قتل است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر میگویند تکفرون و بآنچه هستند که کفر میورزیدیم با عقاد و هم عمل  
 آورده اند که بعد از خروج مکه و عیبت بدر و از ده کس از مشرک عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان روزی لشکری اطعام بدین یکی از ایشان شتر یا شتر  
 در روزی میکشند حق تعالی میفرماید الذین کفروا بدین سیکه کافران یعنی مطمان بدین ففوق ن نفقه میکنند امواهم خودستهای خود  
 را و شتر میخورند و میکشند و کفار میزنند یصدقون تا باز دارند و ما را از حق سبب ل الله از راه خدای که متابعت سوست و گفته اند ابوسفیان  
 بعد از حرب بدر و از ده هزار عرب بزرگرفته برای جنگ احد و ای لشکری که بخودی آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریز اندید و بعضا عات  
 خود را که پنجاه هزار شقال طلا و خروج لشکر کردند و سحر بحد رفتن و این آیت نازل شد که الهای خود خسران میکنند فسیف فوق کما کین  
 که تمام نفقه کنند مال خود را شتم و کتوب پس باشند آن نفقه علیهم و ایشان حنتره پیشمانی و غم چه مال فته باشد و مقصود حاصل شده است  
 یعلیون که پیشین بکس نداشتند کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل عجز و آنست که خبر از جزیری قبل از وقوع آن و الذین کفروا و انکه ثابت باشند کفر  
 الی جحهم یحشرون و بسوی نزع رانده شوند لیس لیس الله و این غلبه کل فرار برای آنست تا جدا کند خدای الخیث من الطیب ناپاک را  
 که کافست ناپاک که مومن است و یجعل الخبیث و جمع کند و با هم فکند کافران بعضی علی بعضی برخی بر برخی فیکر که جمیعاً پس هر چنانچه  
 همه را یجعل فی جهنم پس از ده هزار اولیاء آن گروه خبیث یا منافقان بدر هم الخیثرون ایشانند زیان کاران  
 در احوال یا در احوال خود قل الذین کفروا بگو برای آنها که کافران چون ابوسفیان و اصحاب او ان یستحقوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول  
 یغفر لهم یا مزید شود و ایشان ما قد سلف و آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان ان یعوذوا و اگر باز گردند بعاوالت مقاتله پیغمبر فقد  
 مصبت پس بدین سیکه گذشته است سنت الا و لاین سنت الهی در پیشیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و با خرمستاصل شدند گویا ایشان  
 همین چشم دارند و قلوا هم و کارزار کنید ای مومنان بآل فحق لا تلو ن تا وقتیکه نباشد فحش و شرک یعنی مشرک نباشد از ثوبی و اهل کتاب  
 و یكون الذین کلم الله و باشد همه بین خالص توحید است یا پرستش مخرای را و پس فان انتهمو پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ  
 با آل ایمان و یا قبول جنیه فان الله پس بختی که خدای بیا یعملون با آنچه شما می کنید تصدیق و بیاست و مناسب آن عمل یا دوش  
 خواهد داد و ان توکوا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند باک ماریه فاعلموا ان الله پس بدیند که خدای مؤمنان را صبر



الکتاب  
الکتاب

و دیگر گاه شاست نعم انکون لیکو یا نیست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد و نعم القصص و نیکوایری و پندیده است که مومنان ابر و شرک را غالب سازد  
**وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ** و بدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقرص **شَتَّى** از هر چیزی که اسم ش  
بیان مطلق توان کرد فکر **بِاللَّهِ** پس بیکدیگر خدا را است خمس و پنج یک آن و **لِلرَّسُولِ** و رسول او را و **لِلَّذِی اَلْفَرَسَ** و مرغوشان  
رسول اگر نهی باشد اندوخی عبد المطلب **لِیَسْتَمِی** و میان مسلمانان که نصیر باشند و **وَالْمَسْکِیْنِ** و درویشان محتاج را از اهل اسلام **وَالسَّبِیْلِ**  
و سایر مسلمانان یا قومی بر مسلمانان نزول کنند جمیع علمای برانند که ذکر خدای برای مین تعطیم است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان  
و یک بخش دیگر پنج قسم تقسیم شده برای رسول الله و چهار طائفه مذکور و مقدس است و حال اسم رسول الله بمصلح مسلمانان صحت باید کرد  
یا امام باید داد یا با سهام از آن تقسیم باید ساخت و نزول امام عظمی بوفات پیغمبر سه سال پیشان و ذوالقرنی ساقط است و تمام را بثلثه باقیه صرف کنند  
و نزول امام مالک را تقسیم آن مفوض بر رای امام است بهر حال که هم باشد صرف نماید ابو العالیه و بیع متفر دانند بدین قول که خمس غنیمت است بخش قسم  
باید کرد قسمی خدای قسمی پیغمبر و چهار قسم چهار طائفه مذکور و راقمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه طایفه اسد و زمین آن صریح باید نمود  
و محل مباحث تقسیم غنائم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنائم برای خدای و رسول طوائف مذکور است  
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نمایند آن **کُنْتُ** اگر مستبد شما که از روی تحقیق **أَمْسَتْ** یا الله ایمان آورده اند خدای  
**وَمَا أَنْزَلْنَا** و آنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدفع و نصرت **عَلَى عَدُوِّكَ** تا بربده که ما که محمد است **يَوْمَ الْقُرْآنِ** روزید که جدا شد  
حق از باطل در **يَوْمَ التَّنَجُّمِ** روزی که روی آوردند و گروه مسلمانان و کافران و آنروز جمیع عهد همه رمضان در سنده ثانی  
از هجرت بود و **وَاللَّهُ** و خدای علی **كُلِّ شَيْءٍ** به همه چیز یافت **يَوْمَ** تو انست لاجرم معلومند که ابر لشکر بسیار غالب سازد **وَإِذَا تَشَكَّرُوا** دارید  
آنرا که بودید شما **أَلْعَدُوَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ** وادی نزدیک تر بدین و آن گیشانی بود که با جمعی زمین فرموده فرستاد **أَبْدَتْ** و ایشان یعنی دشمنان  
شما بودند **أَلْعَدُوَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ** بخواره وادی دور تر از مدینه زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند و **وَالسَّابِغِ** و سواران کاروان یعنی  
ابوسفیان و اصحاب او بودند **أَسْفَلَ** منکف و زیر تر از مکان شما سفر سخ چو ایشان در بدر از راه مخوف شده بطریق تفرقه عریضت ساعل نمودند  
**وَوَقَّعَ** و اگر عده قتال بودی میان شما و ایشان که در عده قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر می یافتید  
**أَلَا تَخَفُونَ** که در میدان میگردید **أَلَمْ تَعْلَمُوا** در عده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار مسلح و **وَلَا تَكُنْ**  
ولیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بے میعاد **لِيَقْضِيَ** الله تا حکم کند خدای ای تمام سازد **أَفَرَأَى** اگر نی را که آن گاه **هَفَظُوا** که  
بود کاین در علم او و سزاوار بود **أَلَمْ تَعْلَمُوا** که در عده خود و آن نصرت اولیاست **قَهْرًا** **أَلَمْ تَعْلَمُوا** برای آنکه تا هلاک شود و من **هَلَاكًا** هر که هلاک میشود و حق بیستند  
از محبت روشن قائم حق **وَلَا يَخْشَى** و بزرید هر که بزرید **بِئْسَ** از حجتی بودید او شهو یعنی واقع در بزر از آیات عظیمه است هر که مشاهده  
نموده اگر میسر و اگر میسر یا و اجتهتی و عذری نیست یا مردان من **هَلَاكًا** و من **أَلَمْ تَعْلَمُوا** که در کفر و اسلام یعنی صد و کفر و اسلام از میان رجعتی و پنجه است  
هر که کافر کرد و بطلان او روشنست و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین **وَأَنَّ** و بدستیکه خدای کس میگوید شنو است مر قوال مومن کافر را  
**عَلَيْهِ** و انست باحوال ایشان و در ترجمه شرف مذکور است که گوهر شب افروز عقل را همچنانکه در سینه و دوستان میپایند و استین شمنان و من  
نیز می نهند و لیساک من **هَلَاكًا** عن بنیه و شیخ من **حی** عن بنیه یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب غیایت و توفیق لامع شود و در میان آن همدی گردند اگر  
از طرف قهر و خذلان مقتضاعت پذیرد و بسبب اختلاف ابصار بصائر شمنان شود و فضل بکثیر و پدید بکثیر **هَلَاكًا** من **هَلَاكًا** آن کس که عقل هب را دست

هر دو عالم بطوع چاکر است عقل کان بهنای حیل است آن عقلت کان عقلت است که حضرت سالت پناه مهر و نشیب که روزش جنگ بر  
واقع شده در واقع دید لشکر قریش را در غایت قلت و نایب و فرمود با آنکه دوستان غالب دشمنان غلوب خواهند شد منان بعد از تسلیم این  
و تعبیر بن غایت فرحان میسر شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یا کون ای محمد ص لکمه الله آن را که چون بنمود خدای ایشان را  
فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب خبر دادی و لیر شدند و بوجه حضرت سالت گشتند و لکمه کثیرا و اگر خدای تو نمود  
ایشان را بسیار می تو خبر دادی لکمه کثیرا بدلیل شیدای اصحاب و کثرت آن علف و هر آینه نزل ع کردید فی الاقصی در کار قتال که یا حرب  
کنیم یا فرار نمایم و لکمه الله و لکمه ای سنگه و سلامت داشت شمار از بدولی و تنان یا از حضرت اعادی انک علفی که در سیکه او دانست  
یذا لکمه و در آنچه در سینه است از جرات و بیم و جوع و تسلی و کثرت و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان ایشان  
اذ التفت لکم چون ملاقات کردید فی اعین کثرت چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را  
در دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و قصد یق خواب پیغمبر آورد و اندک که این معور و در وقت التقای صفین با سیکه پهلوی بود  
فرمود که عادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که بعد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند و قلیلا کثرت و اندک گردید شما  
نیز فی اعین کثرت و چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کار زار شما و از آن حسابی بر شدند و نه سبب حرب که اینجاست که ابو جحل گفت با ایشان  
بسلامت جنگ کنید بلکه گیرید و دست بر سینه بایر کنید و چون بحر مشغول شدند حق تعالی مومنان را و نظر مشرکان و برابر ایشان پیروز و شلیک می نمود  
بدین سبب و شکسته و بهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از غرائب آیاتست چه بصر اگر چه سبب قلیل را کثیرا کثیرا قلیل می بیند تا این  
حد تواند بود که قریب بنزاتین احد تن بیند و نزدیک بسی صد نفر هزار و نه صد و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت البصار بعضی از البصار بعضی  
و بعضی علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط و ریت لکمه الله و محمد آمار اند خدای حکم که آن کان مفعول کلام است بو و نه و عرسل او  
ولا لی الله و بسوی خدای ترجیح الا مفعول باز گردانید و کار با یاکما الذین امنوا ای گروه مومنان اذ التفت لکم چون به سید فیه  
گردید و از کفار که قصد حیر کنند با شما قانتب شوقا پس بایستید و از قاتله ایشان می ستایید و اذ کوه الله و یا و کنید خدای کثیرا یاد کردی بسیار بدل زبان  
لکمه و یقلیون و اگر باشد که شما طفر بایرید بعد از گفته اند و از ذکر کعبه بیت و وقت شمشیر و ن یاد عابد بد بر کفار برین وجه که اللهم اخذ لهم  
اقطع و ابرهم و دین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از کار خدای باز ندارد **نقطه** هم تو بهر حال که باشی روز شب یک نفس  
غافل مباش از ذکر رب و در غمی ذکر تو شکر نعمت و در بلا التجا با حضرت الله و افران برید خدای لور و شوقا که فرستاده او را  
در امر جهاد و ثابت قدم و در حرکت قتال و لا تارکوا و خلان کنی و قتل کوا اگر از مخالفت بدولت خود و کذب و بربود دولت توت شما  
تج مستحار از دولت چه دولت دشمنی امور و نفاذ آن مشابه دست و ربه و نفوذ او گفته اند **مصرع** اذ ایت ریا حک فاعلمنا بعضی بر  
که مراد با حقیقتی است چه نصرت نیباشد الا بادی که حق سبحانه از مصلحت فرستد و از ارجح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت با صبا و اکت  
عاد باله و ر و اخصی و اخصی با نمانید و قاتله الله بر سیکه خدا مع الصبرین و اصابر است بخط و نصرت و لا کثرت و قاتله  
و مباحثید کالذین تخرجوا انما ناکه بیرون آمدن من یزید یا هر از سر و منزه های خویش بظن از روی کشری و فخر و لکمه التکس و برای  
نمایش خلق و ادب اهل که اندک بحلیت کارخان بیرون آمدند و در راه خبر ایشان رسید کاروان سلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جحل  
گفت لا بدست از آنکه بیدر رویم و بشر خبر اشتغال نمایم تا آواره است ما و راحیای عرب منتشر گرد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساسته گیرند پس





یعنی مایه نمودن با پیغمبر ایشان و آن عادت چه بود که گویند که ایالت الله کافر شدند بنشانهای خدای تعالی بدلائلی که بر توحید خود نصیب بودند یا بهجرات نمیبیا  
 فاحذ همت الله پس گرفت خدای ایشان را و عقوبت کردید و خود هم بگنایان ایشان که کفر و کذب بود و الله بدستیکه خداست قویست  
 با قوت و قدرت شدید العقاب و سخت عقوبت بر سنگان کذبان ذلالت این گرفتار و عقوبت پیشینان یا کت الله بسبب آنست که خدا  
 کفر یک مفسد را نمود و فرستاد و تغییر و تبدل و غیره و نعمه انفسها نعمتی که انعام کرده است علیه قوم برگزیده ای تحت بقا و قوا تا و قیام آن گروه  
 تغییر و تبدل دهند با انفسهم و احوال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از آن و این تهدید و ترس است که ایشان حال را که بت پرستی و مراد حوا  
 بود بعادات حضرت پیغمبر و کذب قرآن که سزا بدان و اینها و از آنرا سزاقتن و آن الله سميع و درستی که خدای خود است  
 سخنها یا فوجا و شرکان را علیه السلام و انست بعقاد باطله ایشان را دیگر باده برای انکه میباید که کار و ترس و کذب کذاب ال و عقوبت  
 و جو عادت قوم فرعونست و الذین من قبلهم و انکه پیش از ایشان بودند کذب و ابالت در همت کذب کردند آیات پروردگار خود را فاهل کذب  
 پس بلا که روی ایشان را بد و خود هم گنایان ایشان را پیش کذب قرآن نمودند و ایشان را در بد و قتل و بکلا ساختیم و آخر قدا و غرق ساختیم  
 در دریای قلمزم ال فرعون اتبع فرعون لوطی و هر گروهی از غریبان قبط و قتیلان و ترس کافران بودند ظالمین و ستمگران  
 بر نفسهای خود و کفر و عصیان ان شکر الذقاب بدستیکه بدترین جنندگان بر روی زمین عند الله نزدیک است ای الذین کفروا انهم که اسخ شدند  
 در کفر و مراد معاندان و ترس اند چون با جمل عتبه و نصر و اشمال ایشان یا سکا برین بود چون کعب بن اشرف و می بن اخطب جدی و احزاب ایشان  
 قهرم که قوم مسوقان پل ایشان را یمنی آرند و دیگر بدترین و اب الذین عاهدت ان انهم که عهد بسته با ایشان میباید که از کفار و ایشان نبی و خطبه  
 بودند که پیغمبر با ایشان معاهده فرموده بودند و تفهقون پس میباید که عهد خود را فی کل مسرتی در هر بار که عهد میکنند و در بیان آورده  
 که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول یاری ننمایند و روز بد و شرکان را بسلاح مددگاری نمودند و بعد از آن گفتند و اموش کردیم و دیگر باده  
 عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بستند و هم که یقینان و ایشان پر میز نمیکنند از انقضای عهد یا می ترسند  
 از عقوبت خدا فاما تفقهتم پس اگر دریایی ایشان را فخر و حرب و جنگ فشرخه و پس میدگردان و متفرق سازد بسبب قتل ایشان  
 من خلفهم آنرا که از پس ایشان فرستد انا عدا می یعنی چون بر ایشان ظفر باری چندان از ایشان کش که بیست تو آن فرار و دیگر از مقاتله تو  
 برآمد که الله باشد که آن زندگان بیدار و قون و پند گیرند و عبرت پذیرند و امکنه فوج و اگر بدانی و دریایی من فتق من از گروهی که با تو  
 عهد دارند و خیانت نفق از عهد بعد است که بر تو رخس فرود آید که چه پس نگویند سوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام من پیش از قتال با ایشان  
 که من عهد شما را برانده ام و او ایشان را باشد علیه السلام و برابر و علم نفق عهد الله بدستیکه خدای لا اله الا الله است و دست نیدارد  
 خیانت کنندگان را و می پسندد و علم ایشان را که کذب و کفر و اچند لای محمد آنرا که کافر شدند که ایشان است بقوا پیشی گرفتند و عذاب ما  
 را در که ننگان بد اند یا شکنندگان عهد میفرماید که پندار که ما را جز شتم از عقوبت ایشان انهم که یقینان و بد دستیکه ایشان حاضر نمیکنند  
 ملا از عذاب خود و خطای محسن نصیبت میخواند یعنی باید که کافران نه بیندازند که باز تعذیب ایشان عاجزیم و اعدا و الله فامده سزایای مومنان  
 برای ناقضان عهد یا مننه ان میباید که استطاعتهم آنچه توانید قوت قوتی از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت میباید و تحسین علم و میفرماید که ما  
 شنیدیم از پیغمبر که بر منبر میفرمود + الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که هر از قوت تیراندختنست بعضی را علماء گفته اند تحسین بدست  
 بلکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است شیخ الاسلام ابو القاسم فی البوی قدس سر فرمود که درین آیت گفته اند قوت حلی است که چنین باشد و در

ع



غالب شوند بر دو سبب تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی یکی از شما باید که مقابل دو تن صبر کند و دیگری دو تن یک تنی قتل کند و اگر دو نفر شما را کشت  
 یَقْتُلُوا الْفَرِیقَیْنِ غالب شوند بر دو چیز از آن الله امر فرماید و باری اَوَّلُ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ و خدا بای باصابرانست با عانت مدکاری پس هر که صبر کند  
 طغریا بد + الصَّابِرِینَ انظر + قطعه صبر و طغریا در دوستان قهرمانند صبر کن ایدل که بعد از آن طغریا بد + از چهره صبر بخ متابع روزی + بلغ شود و سبب شمشیر گل  
 ببر آید + آورده اند که روزی بر بغداد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه م در باب ایشان با اکابر صحابه رضاشاورت نموده از قوم مهاجران ابو بکر صدیق فرمود که  
 اکابر و اصاغر این قوم قارب و عشار تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حال اعدا و دود  
 مسلمانان زیادت شود فاروق رنه گفت یا رسول الله اینان انمه که اندامه ابفرمای تا گردن نند و محمد سده حق تعالی ترا از فتنه نگرند و از گروه انصار  
 عبد الله بن رواحه را و صحیح است که سعد بن معاذ فرمود که اشارت کن تا این را بشیر آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت پناه قبول حضرت صدیق  
 بیل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد و ما کما کان من دوننا فی الحکم ان یقولون بیعنا بیهیبه را که باشد که انتم را مراد اسیران که از ایشان  
 فدای کرده است یسخرن تا آنکه که سیدی را بکشند از ایشان فی الحکم در زمین چراین صورت بسبب لت و قلت کفار و موجب عرت اسلام  
 و ظهور شوکت ابرار است شریک و ان یخو اسید شاعر قرآن یسخرن خواسته دنیا که عرض سیر مع الزواست الله و یسخرن الله و خدا سیر خو هم  
 برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لازم است و الله مع یر و خدا غلبت و دستان بر دشمنان غلبه و حکیم و داناست آنچه بایندگان  
 کند که کذب انمودی حکمی و فرمانی مقرر است الله از خدای سبب پیشگرفته است و در لیس محفوظ مکتوب گشته کنی نمی هیچ عصبیت نکند یا بناد  
 مواخذ فایا اهل بدر را عذاب نفری یا غنایم شما حلال سازد که مستگرم هرینه میرسد شما فیما آخذ شمر در آنچه فرستید از خدای حد اب  
 عظیم و عذاب بزرگ و در ولایت آمده است که حضرت رسالت پناه مفرمود که اگر عذاب خود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ را از ان نجات نیافتند  
 زیرا که این هر دو قتل کفار ارضی بودند و با خدا و صحابه بعد از نزول این آیت از غنایم بدر دست باز کشیدند آیت آمد که فکوا پس بخورید مستکا  
 غنیمتکم و آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از ان جمله است حلالا کلکم با کما خوردنی حلال و پاک و اقول الله و برسد از خدای در مخالفت امر و  
 است الله بر سبب خدای غنیمت که آمرزنده است عفو کرد گناه شما را و حقیقت مع مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و برام و دیگر حرام بود و در سبب  
 نزول آورده که حضرت بابت پناه م عباس را که از جمله اسیران بود و بای فدی نفس خود و دو برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و خلیفه  
 او عقیل بن محمد بن عقیل که عباس گفت ای محمد رو اسیری که عمر تو بخو استگاری در ویش وارد پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه  
 مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه مفرمود که کو آن بدرهای از که بوقت خروج از که به ام فضل مدوی چنین چنان سخنان گفته عباس گفت ای محمد  
 من این سخنان را نهفته گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفرید کار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوجدانیت حق و رسالت گواهی  
 میدهم پس فلان خود و تنه کس دیگری با آیت آمد که یا ایها الناس ای پیغمبر قل لیمن فی آیدیت که گومرا کسان که در دست شما ایمان الا انتم و از  
 اسیران ان یقول الله که اند خدا و به بیند فی قلوب که در دلهای شما خیرا انیکوی از ایمان و اخلاص یوقیت که خیرا ابد به شمار ابره متما آخذ منکم  
 از آنچه فرستید است شما یعنی زری که برای خدا داده اید و یغفر که که و بیامرز شما را و الله عقیق و خدا آمرزنده است گناهی را که زان چهر که  
 واقع شده است که حقیقت مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس گفت خدای تعالی او داده و داده و ادکی آنگه بهتر از آنچه از من گرفته  
 من و در برین عده و احوال است بنده دارم که هر یک برای من است باز دنیا تجارت میکنند سقایه زمزم نیز بمن او که از جمله موال عرب است میدلم  
 و عده و دهم مفرست میارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیاورد چه در و عده که هم خلاف نیست عیت خلاف عده محالست که میاید پس اگر گفتند



وعدده را وفا نماید و آن طریق را و اگر خواهند اسیران شده اند خیاالتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا بکشتن از زمین فقد حاکموا  
 الله پسین استیک خیانت کردند با خدا و مرتبه قبل پیشین بکفر و آنگاه منتهی به فعل ای توانائی و او تر ابرایشان تار و زبر بدست تو گرفتار شدند  
 بعد ازین نیز ممکن است که ترسنگ گردانند و الله علیه و خدا و دانست بمال بندگان حکیم و حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین امنوا  
 بدستی تا آنکه ایمان آورده اند و هاجر و او هجرت کردند بدستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جاهد و او جهاد کردند با مشرکان و کافران و  
 نفقه محتاجان صرف نمودند و انفسهم و بنفهای خویش که باشند قتال شدند فی سبیل الله در راه خدا و ایمان قوم مهاجران و الذین امنوا و  
 و آنکه بجای دادند مهاجران و انصر و او نصرت کردند حضرت رسول را و او را که و انصار اند و اولیایک آن گروه بعضی هم بعضی از ایشان اولیای بعضی  
 دوستان برخی دیگرند و بتولی و میراث در میان کار حکم آن بوده که مهاجر و انصار بسبب هجرت نصرت از یکدیگر میراث گیرند و الذین امنوا و آنان که ایمان  
 آورده اند و کافر هاجر و او هجرت کردند با شما و انصر و او نصرت کردند شما را و اولیایک از تولى ایشان و میراث شما را و شیخ چه چیز است که هاجر و او  
 تا وقتی که هجرت کنند تا ان استقامت و اگر مومنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فی الذین و کار و دین یعنی اگر میان ایشان و کفار  
 مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم انصر و پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان الا علی قومی که برگردی مشرکان که باشند بدینکه  
 و بدینکه میان شما و ایشان میثاق و عهدي و پیمانی یعنی نقض نمود و عاهد کنید و الله بما تعملون و خدا با آنچه شما می کنید از وفای عهد  
 و نقض آن بهیتر و میاست و الذین کفرو و آنکه کافر شدند بعضی هم برخی از ایشان اولیای بعضی و دوستان برخی دیگرند و بظواهر  
 و معاونت الا تعملوا اگر نکنید از کار فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تا کفر حاصل شود و فتنه از آن کفر وجه فتنه در زمین  
 و قساوت که میگویند و فساد و فتنه ازین بزرگ تر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد بر ترک آن تهدید نموده و دیگر باره از جنبه ای  
 هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید و الذین امنوا و آنکه میگردیدند بخدا و رسول هاجر و او هجرت نمودند و جاهد و او جهاد کردند  
 فی سبیل الله در راه رضای خدا و الذین امنوا و آنکه بعد از تصدیق و تسلیم بجای دادند اهل هجرت و انصر و او یاری کردند و پیغمبر را  
 و قتال مشرکان اولیایک اگر و هم المؤمنون حقا و ایشانند مومنان برستی که هم مغفرت مرا ایشان را آمرزش از خدا و در وین  
 اگر چه و روزی نیکو برینج و سنت و الذین امنوا و آنکه ایمان آورده اند و بعد ازین صلح حدیبیه و هاجر و او هجرت کردند  
 چون ابو نضو ابو جندل و غیر ایشان و جاهد و او جهاد کردند و انصر و او نصرت کردند و انصر و او نصرت کردند و انصر و او نصرت کردند  
 لا حقان با سابقان می اندازد ایمان و هجرت و جاهد و او جهاد کردند و خداوندان خویشهای یعنی او بعضی هم بعضی از ایشان اولیای بعضی  
 من و او تر اند به بعضی در میراث گرفتن فی کتب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت تلخ توارث آن جماعتست که بسبب نصرت  
 میراث میگرفتند و الله بدستی که خدا بهیچ شئی همه چیزها از موارث یا حکمت و اعتبار نسبت هجرت و نصرت او را و اعتبار  
 رحم و قربت ثانی علیه و دانست کسی که بران چون و چرا نرسد طبیعت خدا حکام است چون و چرا نه در افعال و چگونه و چندان

غیر

## سورة التوبة مدنیة و هی مائة و تسع و عشت و اية

این سوره سوره بارت و فائمه و مخزیه و مشقشه و سوره العذاب نیز خوانند و ترکیبیه روی هجرت است که بسم الله است این سوره سوره









جميع مساجد باشد و مشركان اعمارت مسجد نیست شهدایت ○ در حالتیکه گویان باشند علی انفسهم بنفسهای خویش یا کفر بکفر که آن بجهت  
اصنام است یا کذب سیدانم یعنی نشاید جمع کردن بنیان امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اولیاف آن گروه مشركان بحیثیت  
اعمال خود به تباها و باطل شده است بواسطه شرک علمای ایشان که بدان مختارند از عمارت مسجد و سقایت حاج و فرائض و در آتش و زنی هتک  
خلد و آن ایشان جاو و اند بربیب کفر انچه از غیر جزین نیست که عمارت کند مسجد الله سجدای خدا را من امن بالله انکم کلهم عید باشد  
بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا ایمان بر سوال فی قیام الیوم الاخر و بر روز بار سپید آقا که الصلوة و بیای داشته باشند نماز را و الی الاکوة و داده باشد  
و کوة را و کف خشک الله و نرسیده باشد و امور دین مگر از خدای تعالی اولیاف نیست آن گروه شاید آن تکلف و انکه باشند من الهتدین ○ از راه یافتگان  
بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توجیه است طمع مشرکانست یعنی ابتدای آن گروه که جامع اند مکرکالات علمیه و عملیه ادا نیست میان اهل حق  
پس حال آنکه من کل الوجوه ناقص ندید است که چگونه خواهد بود عیث جائیکه شیر مردان در معرض عتاب اند و زوایا سیرت را از آنجا چه تاب باشد  
و دیگر منع موهناست از اغترار با اعمال خویش بران اعتماد نمودن که هرگز عمل مغرورست از فیض ازل جوهر و فرموده باش غره بعلم و عمل که شد ابلیس  
بدین سبب زرد بارگاه عزت دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را بنید زبیب عیسی مسوین میدادند و در زمان آنحضرت سالت پناه  
آن منصب به عباس بن علی و شت و تصدی عمارت مسجد الحرام شیب بن طلحه جمعی بودند از میان بنو ابی قحیفه علی که مراد وجه بمقام مفاخرت و آمدن عباس  
بسقایه و شیبه عمارت مباحات بنمودند علی بن ابی طالب و شیب و اسلام و هار و مختصر مبعود حق سحانه تصدیق علی رنده را آیت فرستاد و آنجا حاکم آید  
سقایه الحاکم اهل سقایه حاجیه را و عمارت مسجد الحرام آید و آن کس ایمان آورده است  
بخدای و الیوم الاخر و بر و آخر و جاهد و جاو کرده است فی سبیل الله در راه خدای که ایستد آن کس بر اینستند این قوم عند الله نزدیک خدا  
والله و عند الیوم الاخر و الظالمین هم را بناید بقتل و گروه مشركان که بشرک بر خود قسم کنند که لا یتقوا الله و لا یحکمون بآیات الله و لا یحکمون  
بالحکم الیوم الاخر و او هجرت کردند از دین خود و جاهد و جاو کردند با مشركان فی سبیل الله در راه خدا سبب اقول الله ببدل کردن مالها  
خود بر مجاهدان و تنیه سبب قتل ایشان و انفسهم و در باختم نفسهای خود در معارک حرب اعظم و کجای بزرگ تراند از روی در جبهه یعنی بلندتر  
عند الله و نزدیک خدای از آنکه سقایه حاج و عمارت مسجد الحرام کنند و جامع این صفات نباشند و اولیاف آن گروه که مستجمع این بکالات اند  
الغاشقون ○ ایشانند ظفر یا فنگان بابانی و دهرانی و غیره و فرموده میداد ایشان را که هر چه در کار ایشان بود و سقایه حاج و عمارت مسجد الحرام  
از بدیشان و رضوان و دشمنی کمال ایشان و بحیثیت و بوستانها یکدیگر هم در میان یکدیگر و ایشان باشند دران بوستانها نعمتی از حق تعالی  
و در تنگیه بیشتر ایامی است بلکه زبان تعریف با دای توصیف آن دانی نیست خلد این و چنانکه آید در حالتیکه این گروه جاوید باشند و آن کس که  
همیشه تا کید خلودست تا اهل سکنت طول نفراینده است الله بدستیکه خدای عند که نزدیک او است اجر عظیم ○ مزدی بزرگ که نعیم دنیا  
در جنب او حقیر باشد وجه نعمت بهتر از رحمت و رضوان نعیم جهان خواهد بود و کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و  
جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان قنما امید بر نجات احوال خود کنند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از ان عظیم تر است قطعه  
کنه مافزون بود و ز شمار عفو و افرودن تر از گناه همه قطره زابر رحمت تو نیست پیش مستحق نامه سیاه همه آورده اند که چون حضرت سالت پناه  
را به هجرت اجازت شد بعضی اصحاب را در بنشاد تمام بطرف مدینه مساعت نمودند و ترک خان و ان بر محبت زن فرزند و صاحبیت خویش پیوند ترجیح  
میدادند و جمعی دیگر را با اقرار و عیال و اطفال و گاو داده بناری تمام سکون و آرام در منزل مقام التماس میکردند و ایشان را در وقت جنسیت پیوند

توبه







خداوند است با احوال بندگان حکمتش حکم کننده است تحقیق کمال ایشان اگر وی در بند و دیگری بکشاید قطع کمان مارا که انعام تو بگذارد  
 انعام نگذار بسبب الاسباب بهر وی من در احسان اگر تو بر یک دردی در کشاید قطع الاسباب بعد از ذکر قاتل و شنبه به محاربه کتابی امر می کند  
 و میفرماید **الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** بکشیدای مومنان کاردار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدا یعنی میبود که به تشنیه قاتل اند و نصاری که تثلیث  
 را معتقدند و قاتل **الْيَوْمِ الْآخِرِ** دیگر روز بفرقیاست بود و گویند که در پشت ابرو شرب نخواهد بود و نصاری معاد و حانی را اثبات میکنند پس ایمان  
 ایشان بر روز آخر چنانچه باید نباشد و لا یخیرهمون و هر مومنی اند و سپارنده خداست خدا از خود خشنود و سق لاکونه انچه حرام  
 کرده است و سول و معنی مومنی اند و انچه حرام است و کتاب سنت ثابت شده است و لا یخیرهمون و معنی مومنی اند و سق لاکونه انچه حرام  
**الَّذِينَ آؤُوا إِلَى الْكِتَابِ** از آنکه داده شده اند کتاب الهی تورات و انجیل و میفرماید که بابل کتاب  
 نقال که کتب حقه **يُطَوَّلُ الْحَرْفُ** که تو قتیکه در بند جزیه یعنی انچه از خراج نسبت هر کس ایشان مقرر شود بهر بند عین عین از دست و مومنی مومنی  
 و حال آنکه ایشان خوار شدند گان باشند یعنی جزیه بدست خود آرد و نشینند تا قتیکه تسلیم کنند یا ان ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را بکوبند  
 مفهوم آیت متقنی تخصیص جزیه است بابل کتاب مجوس که آتش پرست اند چون شبهه که است محض بابل کتاب امام شافعی است که گفته که غیر از کتابی جز نیک نیست  
 امام عظیم فرموده که از همه شرکان گیرند غیر از شرکان حرب که حکم ایشان را تیغ است یا اسلام قدام ملک هر گویا از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است  
**وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَنَحْنُ نَعْلَمُ** که خداوندان عیسوی و انبیا الله عزیر که خداست متعالی الله عزیر ملک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شریخا از بنی مومنی  
 است از سبط لاوی و چهارده پشت به یارون بن عمران میرسد و محمل قصه می آید که چون حو حو جان سخت نصیر بر بنی اسرائیل گشت تا صاحب تورات  
 بسوخت و بیت المقدس را نهادم ساخت هر که تورات می داشت همه را بگشت باقی را برده گرفت و عزیر به از جمله اسیران بود و تورات میخواند اما چون و سال  
 بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس و حق تعالی در آشنای طریق و در قریه سائر آباد و از ان شهر  
 و بعد از صد سال اندک فکر و اندیشه چنانچه سوره قمر گذشت و چون عزیر به میان قوم آمد قصدین وی نمودند و او را بخواندن و نوشتن تورات میخواند  
 و از تفسیر امام تعلیمی هم مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و به پنج انگشت کتاب تورات میکرد از نظر القلب با تمام رسیدگی باره شبهه که که چون  
 کسی تورات داند و خواند و میان نایست چون انیم که این تورات است یا نه روی میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود  
 که من در واقع تحت نصیر تورات را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شگاف کوه نهاده ام جمعی بآن مروی رفتند و تورات از آن محل برخاسته جمع آوردند و با پنجه  
 عزیز نوشته بود مقابل نموده یک حرف تفاوت داشت تعجب گفتند حق نگذاشت تورات بعد از مدتی در دل عزیز انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس  
 تقدیران یهود بدین عمل قائل شدند و گویند بعضی از یهود و یهودیان عظیم الشان حضرت سالت پیام این سخن گفتند و قاتل انقص می گفتند که سالتان  
**لَيْسَ بِأَمْرِ اللَّهِ** عیسوی پسر خدا نیست و این نیز سخن جمعیست ایشان که وجود فرزندی را وجود پدر تحیل میفرماید آنکه از برای آنکه بر من احیای حق شایده  
 و در بدین جزات تقدیر کند و در آنک انچه مذکور شد قوه کفایت ایشان است یا قوا هر چه بانهای ایشان که بر اینها افتد کنند یا سخن است محصل  
 بر زبان میارند و حقیقتی ندارد و قضا حق است شاید میزد مرغ خلایق **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنکه کافر شدند و در وقت قبل پیش از ایشان یعنی بنو نوح که  
 تند لاگ و حضرتان خداوندی بودند که عرب که حج جان را ابواللات و ابوالعزی میخواندند **وَقَالُوا اللَّهُ فُتِنَ** که خداوندی بر ایشان آتی یثوق کفوت  
 و بنو نوح و بنو نوح را از راه حق بسوی بابل متفهم بطریق محبت اخذ و افرا کردند و بود و نصاری اخبار کرم علای خود و از کتب انهم و عباد خود را  
 بنیایان تورات **وَقَالُوا** که بنو نوح را از راه حق بسوی بابل متفهم بطریق محبت اخذ و افرا کردند و بود و نصاری اخبار کرم علای خود و از کتب انهم و عباد خود را

حج













بازگشت این خبر حضرت رسالت پناه رسید فرمود که اگر روی خیری بودی با ما همراهی نمودی منشا لایزال از شر اشرار خلاص شدی و حضرت حق بجزان و تقوا موافق قول آن حضرت آیت فرستاد که **وَحَرِّجُوكُمُ الْاَكْثَرُ** اگر میرون آمدی فیه کلمه در میان شما که از او که فریضه روزی شما را از اهل کفر تهای و بدی و غده و کلا و قضا و هر آنچه در می ساختن خلیل کلمه در میان شما سخن چینی و غازی و فساد ذات ابدین **يَتَّبِعُوا لَكُمْ الْفِتْنَةَ** می جستند برای شما فتنه می نه می مخالفت در میان شما می افکنند و اشرار از جنگ و میان ترسانیدند و فیه کلمه در میان شما سلسله حقان **هَلْ كُمْ** چه سوسانند در ایشان که خبر شما بدیشان میرسانند **وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** و انست یا اظلم علیکم **بسته گاران** یعنی منافقان **لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ** فتنه را به طلبند فتنه یعنی تفریق اصحاب و پریشانی که در میان ایشان پیش این در غر و غوه اُحد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یرب مقام کرم و قلبه او بگردیدند **لَا اَلَا مَوْكِبٌ لَّيْ** تو کار را یعنی مکار و حیل و ابطال امور تو میکنند حتی بجاء الحق بیا به نصرت اهل حق ظهور و غالب شد **اَمْشُوا لِلّٰهِ** کار خدا بر کار ایشان تا دین تو بپندی یافت **وَهُمْ كَرِهُوا** و ایشان ناخواهند گانند نصرت دولت ترا با چون خدای می خواهد که ایت ایشان را اثری نیست **عَلَيْتُ** چون مرا اندر حرم قرب خود را و شاه به از غیر پرده دار و طعن بران غم مخورده آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة چند بن قیس گفت **هل لك في الجهاد في الاصحفر** تخم منم سراسی و صفار و هیچ شاید بقبال اهل و قسطنطنیه و از ایشان سر تهای خوب کنیزان نیکو گیری چند بن قیس گفت انصار و پندارند که من شغورم بنمایم سرم که چون نان بنی مضر را به بنیم از ایشان صبر توانم کرد و در فتنه افتد آیت آمد که **فَعِنْدَهُمْ** و از ایشان **يَقُولُ** انکسی باشد که گویا شد **لِي** و ستوری ده مراد خلف از بن غر و غوه **وَلَا تَقْتُلُوا** و مراد فتنه می کنند **لَا فِي الْفِتْنَةِ** بلکه ایشان و فتنه سق طوق ادا افکاره اند که ظهور نفاق ایشانست **وَاِنْ جَهَنَّمَ** و در سببک سباب و غول فرخ **لَحِيظَةً** و اگر زنده است اما طاعت کنش **لَا كَفَرِيْنَ** بناگر و دیگران **اِنْ تُصِيبَكَ** اگر برسد بقای محمد و بعضی از غر و ماحسنه فیکونی از طرف غنیمت چنانچه در بر بود **وَتَسُوْهُمُ** اندوگین کنند ایشان را از طرف حسد که دارند **اِنْ تُصِيبَكَ** و اگر برسد تو در برخی از جنگها مصیبت که جراحتی و شدنی چنانچه در حرب اُحد واقع شد **يَقُولُوا** گویند از روی خود پسته قد اخذنا که بر سببک گرفتیم **اَمْشُوا** احتیاط کار خود را بر من قبیل پیش این یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نیستیم **وَيَتَّقُوا** و برگردند از جلسهای خود و هم فرح حقان **وَاِذَا شَاءُوا** و ایشان شادمان باشند و شبات یا حجب بفعل خود قل گویای پیغمبر **لَقَدْ اُصِيبْنَا** هرگز نرسد ما **اَلَا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ** که اگر چه نوشته است خدا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت هر بیت و سراسر و دولت و کسبت **هَلْ كُمْ** و اولاد و پادشاهان **وَاِذَا شَاءُوا** و بر خدا بر غیر او **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** باید که توکل کنند و مومنان که توحید توکل خدای حصول اوقات و کفایت مهات و امینی از اوقات قل گویای محمد در ایشان اهل **اَلْمُؤْمِنُونَ** بنا آید چشم سیدار یا یعنی انتظاری برید که با میرسد **اَلْاَحَدُ** یا تحسین **لَقَدْ اُصِيبْنَا** که یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر پیشتر شما دوست اگر گشته شویم و سخن و مانند بعضی یک چشم سیدار هم شما یکی از دو چیز **اَلْمُؤْمِنُونَ** الله که رساند بشما خدا **بِعَدَدِ كَلِمٍ** عدلی از نزدیک خود چون میوه و جفت تا اهل شود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** یا برساند بشما خدا **بِعَدَدِ كَلِمٍ** سبب کفر قبیل رسانیم **فَاتَّبِعُوا** پس انتظار بر میان که با به خود **اَلْمُؤْمِنُونَ** بر سببک ما بشما منتظر ایم **اَمْشُوا** که بشما خواهیم آورده **بِعَدَدِ كَلِمٍ** سبب با حضرت رسالت پناه گفت مرا جازت تخلف می طلبم **لَقَدْ اُصِيبْنَا** من بحرب بنی الاصحفر سعد است اما سببک را به اهل مددکاری دنیا می آید **لَقَدْ اُصِيبْنَا** که قل گویای محمد جواب **اَنْتُمْ** انفق کنید است یعنی خبر یعنی چون نفقه کنید **لَقَدْ اُصِيبْنَا** خواه طبع و رغبت او کرده ها و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه **لَقَدْ اُصِيبْنَا** که قبل کرده نخواهد شد از شما **لَقَدْ اُصِيبْنَا** بر سببک ما **لَقَدْ اُصِيبْنَا** سید قوما فاسقین **لَقَدْ اُصِيبْنَا** که روی بیون حکمان از دایره اسلام و نفقه کافران قبول نیست و ما منع **لَقَدْ اُصِيبْنَا** و باز داشت ایشان **لَقَدْ اُصِيبْنَا** از آنکه قبل کرده شود از ایشان **لَقَدْ اُصِيبْنَا** نفقه های ایشان **لَقَدْ اُصِيبْنَا** که آنکه ایشان **لَقَدْ اُصِيبْنَا** که فرستاد



**اِنَّ الصَّدَقَاتِ** بحسب منیت که صدقات یعنی زکوٰۃ و الصدقات است و **المسکین** و بیچارگان را امام اعظم میفرماید که فقیر آنست که سؤل کند  
 بجهت آنکه کفاف معیشت در حال فقر و سکیں آنکه سؤل کند بوجهی که کفاف حال دارد و زود امام شافعی رحم بر عکس آنست و **الغلیلین علیهما**  
 و دیگر عمل کنند گان است بر آن معنی جمعی که سعی کنند و تحصیل آن **قُلُوْهُمُ** و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی اسلام  
 آورده اند اما اینها می ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان محظوظ باید ساخت مؤلف قلوب اشرف عربی آنکه حضرت  
 رسالت پناه منظور و الفت دلهای ایشان بین حق و قرب اسلام امثال ایشان از غنا و حنین قسمتی کامل و چون ابوسفیان و عتب بن جحر و ع بن جابر  
 و غیر آن چون سهم مؤلف قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام علیه السلام با جماع صحابه رفعا قطع شده است و **فَالرَّحْمٰنُ**  
 و دیگر زکوٰۃ برای صرف کفایت گردنهای بندگان از رقبه بندگی ملو بنده است که خود را از خواجیه باز بخرد و در ادای نجوم کتابت او را بر زکوٰۃ  
 مد باید کرد و امام مالک و امام احمد هر آنکه که مال زکوٰۃ بنده باید خرید و آزاد باید کرد و **الغریم** و دیگر و امام داران غلبه کس برای خود فرض نه باشند و در غیر محبت  
 صرف کرده و فی سبیل الله و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بلکه نفقه کنند بر فرزندان و خویش یا سلاح خرید برای مجاهدان و گفته اند ساختن بیل و  
 رباط از این جمله است و **اِنَّ السَّيِّئَاتِ** و دیگر برای را بگذری که از مال خود دور انده باشد حق سحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوٰۃ را **فَرِيضَةً**  
 فرض کردنی نیست **اِنَّ اللهَ تَابَ** از زکوٰۃ **وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذَا نَسَرٍ** و خدا داناست **بِسْتَحَانَ** حکیم و حکم کننده است **قَبِيْطٌ** بر کجی شانه باید **فَتَقْنُوْهُ**  
 حق تعالی چون قنیت کشاد و هر کسی را آنچه میبایست داد و نیست واقع اندازان قسمت غلط ببنده اخوای و فغانوای خطا آورده اند که جلالت صاحب  
 چون رفاه و سماک و دیگر منافقان که بطا هر یان آورده بودند و بدین ایشان از کینه سید عالم خالی نبود و در خلائی آنحضرت را بجهت با نیکه زبان رحمت  
 ادای آن نیست نسبت میکند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت رسید **شاهو** و شوقیست محمد گوش شوالدار و ماهر چه میخواهم میگوئیم و چون  
 پیش او برویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکنید یا بیل جبارت پیوسته سخن چینی کردی و هر از مسلمانان ابامنا فکان و میان نهادی و چون او را  
 منع کردند گفتی محمد مدعی سخن شدواست انبی اثبات هر چه میگوئیم قبول میکنی آیت **وَمِنْهُمْ** و از منافقان **الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ** **اَللّٰهَ** آنانند که می آزارند پیغمبر را  
**وَيَقُوْلُوْنَ هُوَ اَوْ ذُوْهُ** و میگویند او مدعی سخن شدواست که هر چه با او میگویند استماع میکند **قُلْ** بگوی محمد ایشان را که او **اِذْ خَلَّيْ** لگه شنوند و خیرست شمار  
 یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی ندمت میگویند بلکه شنونده و قبول کننده نیکوست **يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ** تصدیق میکند خدای را در هر چه گفت  
 میگوید **يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ** و تصدیق میکند و منافقان از سخن ایشان را بجز قبول میرساند بسبب غلبه نیت ایشان و در حجت او و سبب رحمت **لِلَّذِيْنَ**  
**اٰمَنُوْا** امر آن کسان که اظهار ایمان کردند **مِنْكُمْ** از شما یعنی نه آنست که قبول شما دانایست صدق و کذب شما سبب ماند اما پرده از روی کار  
 شما بر نمیدارد و از روی رحمت سخن بر شما مینماید **وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ** و آنانکه می آزارند قبول فعل **سَوَّلَ** الله فرستاده خدای را **اَللّٰهُ** ایشان است  
**عَذَابُ الْاَلَمِ** عذابی دردناک و آخرت **يَخْلُقُوْنَ بِاللّٰهِ** سوگند میخورند بخدای **لَكُمْ** برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافع نیستند  
**لِيُخْشَقُوْكُمْ** تا شما را خشنود سازند از خود و **اَللّٰهُ** و **رَسُوْلُهُ** و خدای و رسول و احق سزاوارتر ندان **يَخْشَقُوْكُمْ** آنکه خشنود سازند از خود و منافقان  
 دی را یعنی رسول را چه سخن در اندازد رضای رسول است گفته اند خدای را توحید ضمیمه لالت بر تلازم رضائین را یعنی خشنودی خدای را بجهت خشنودی  
 رسول است پس او رسول خدای را خشنود باید ساخت **اِنْ كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ** اگر هستند و مومن چنانچه گمان می برند **اَللّٰهُ** و **يَعْلَمُوْنَ** آنا میدانند  
**اَنَّهٗ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ** آنکه هر کس خلاف کند با خدای و **رَسُوْلُهُ** و رسول او را ز حد گذراند **فَاَنْتَ** که پس او است **اَللّٰهُ** باشد و **لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ** پیش  
 و در رخ حال **اِنَّهَا** در حالیکه جاوید باشد و ان **ذٰلِكَ** آن خلود و درونی **اَلْخَبْرِ** **اَلْعَظِيْمِ** رسوا که بزرگست و حجاب نزول از



























و گفته اند بر جنابت خواب کنند منقول است که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه از اهل مسجد قبا پرسید که آن کلام طهر است که خرج سجانه بدان شما  
 شما گفت جواب دادند که آب از پی در پی آوردیم حجار کشیده را یعنی در تنجا و نزدیکی مراد طهر است از معاصی و خصال مذموم و الله تعالی تعالی و خدا  
 تعالی دست میدهد و پاک و زنگار از آفت کشش آید هر کس که اسباب فتنه بلیان بنای امور دین خود را علی تقوی برتر سکاری مرتبت الله از خدا  
 و خیر و طلب خوشنودی او خیر و برتر است من استس یا آنکس که اسباب فتنه بلیان بنای امور دین خود را علی الشفا کج و برکناره رود که برترش  
 بر و بریل می شده و ظاهرش بجای استاد باشد هکذا شگافه شده و نزدیک افتاد و رسیده و این چنین است قیاسی باشد چون این گفتند  
 فاکه که پس از این است که در دو درافتد با بنا با بانی آن فی ناکر جهل و در آتش و فرخ و این نیست از برای آنکه بداند و این حج و در البر و طهر  
 نند مال مهم ایشان رجوع باشد در فرخ و الله لا یتقوا الا الله و ضای راه نمی نماید گروه تمکاز از اینچه تصوات ایشانست که سوال همیشه  
 هست بلیان کلمه بنای ایشان الذی یستحقون آن بنای که بداند و نهاده اند از این غرض فاسده ریت سبب شک نفاق فی قلوبهم و در و اما  
 ایشان که بر شک نفاق که دارند و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع به آنکه ایشان است و نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان در آمد و نماز گزارد  
 آیت آمد که لا تقم فیها ابدا حضرت رسالت پناه فرمود که مسجد را بکنند و سوختند و حکم شد که آن مسجد مضع مریکه اهل مینه باشد بعلت پیشین فرمودگان را  
 بکنند و مطرح خاشاک و خاکستر کنید و حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان اسطه تراشد شک نفاق ایشان یعنی پیوسته و غم و حسرت  
 و نفاق و ریت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده نداشت ازین حسرت همای ایشان پاره پاره شود و چنانچه میفرماید الا ان لقطع  
 قلوبهم و اگر آنکه پاره پاره شود و دل های ایشان همیشه که قابلیت ادراک دارند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر و در فرخ  
 و قول حق آنست که پیوسته بتوبه و استغفار و زهد است بر شل آن امور و الله علیه و خدی دانست تا حدیث بنای ایشان که پیوسته بتوبه حکایت  
 حکم کننده است بخوابی آن بر وجه است و در تفسیر سید از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلۃ القدر منقاد یا به فتاد و منج تن از اهل مینه با حضرت  
 رسالت پناه به بیت میگردید عبد الله و حاضر رفت گفت یا رسول الله شرط کن ای خدا و برای خود آنچه خواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه  
 او را بپسندد و بدو شریک نیارد و برای خود آنکه مرا نگاه دارد از آنچه نفسها و اما که خود را نگاه میدارند گفتند چون بدین امر قیام نایم جزای ما چیست حضرت فرمود  
 جزای شما بهشت خواهد بود و لهذا گفتند روح البیع لا تقبل و لا تستقبل و فروخت سودمندست درین بیع مگر آنکه نخواهیم نمود و حق سبحانه  
 از این بیع و شرا خبر میدهد که ان الله اشتری بدمتیکم بخرید من المؤمنین از رویگان آنفسه و نفسها ایشان را که باینه بپسند و شوند  
 و امواکهم و اهلای ایشان را که در راه وی نفقه کنند آنکه همراهمان است باکماله و این شریک است برای اثبات مومنان بهشت و نازل  
 اموال افضل ایشان حقیقه اشترای که بیع و شریک بجای وقوع پذیرد که بتأمل مالک بود و وجود هر که بهشت بهشت بهشت است و حق العبد المولاه بپس  
 این تخریب است بر غم و بهای یعنی می بندد از توبیل که این شریک مال از عطا دادن بهشت بنی و ال نفس من یشر و توبت و مال سبب طغیان و غم و  
 این در ناقص معیوب و راه مافدا کن بهشت باقی مغرور است آن خطم سنگ بنیان و که بیستان خاک زمین سیده و زیستان در عوض فانی و خوار و خیر نعمت پائیز  
 باقی بگردد و کثافت علی العانی و جز آن منقول است که اعرابی بر و مسجد حضرت رسالت پناه میگفتند که این آیت را بخواند لغات النوار کلام الهی باطن و در  
 عکسین بر اثر قرات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که کلام کلام حضرت فرمود که کلام الله سوال کرد که این بیع و شریک کی بوده است آنکه در روزینا و  
 که ذرات ذرات خطاب مستطاب است بزم شنوایند اعرابی گفت و او این بیع و شریک را استقیل چون نفوس معیوب و مال فانی را خرید و در عوض آن بهشت  
 باقی میدهد هرگز آن بیع را بر نماند از بیم ملک و نفس و مال خود را در بازیم طیت آن بیع را که در نماند از آن تو کرده ایم و اصلا درین حدیث اقامت نمیدهند



و در اینجا آورده که وعده داده بودید را بر ابراهیم مبرور که من ایمان آوردم پس استغفار را بر ابراهیم آن بود که طلب گزشت و حضرت گنیم برای تو و قتیله که بروی  
 قلنا آتینک لک پس بنیام که روشن گشت ملازم ابراهیم را آنکه عذر الله برستی که پدر او و شملت مر خدا را یعنی بر کفر پدر و توفیق ایمان یافت یا او  
 بوحی معلوم شد که از ایمان نخواهد آوردت بگمنا میزیری کرد از و قطع استغفار نمودن آن ابراهیم که لا اله الا الله برستی که ابراهیم بسیار آه گرفته بود  
 کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم و رحمت خدا بر دبار بوده بعدی که پدر میگفت + لا رجا + و او جواب میداد + سالت غفر لک بی بیست است  
 تا آیه سید عذر رسول مومنان میکند که چون ایشان قبل از منع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود و ما کان الله لیفضل قوم ما و است خدای که قومی  
 ضائع و تباه گردانید ایشان ابراهیم و چنانچه اهل ضلالت را بعد از هدایت هم پس آنکه راه نمود ایشان را با اسلام حتی بیان که تا وقتی که روشن گردانند  
 بر ایشان مایه تحقیق آن پنج وجه است که از آن بیرون میگردانند و گفته اند این آیت در شان جمیع است که قبل از تحویل قبله در گذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر  
 اجل نوشیدند میفرماید که ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست است الله برستی که خدا را بکلی شیء بهیرون از احوال او و آخر ایشان علیه السلام  
 و انما است ان الله برستی که خدا را که مراد است ملک السموات الارض و ادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بهیرون و منازعی میگوید  
 زنده گردانند و گناز او حیث و بهیرون زنده گناز او ما که و نیست مشرکای مومنان من دون الله بجز خدای من و قرین کار ساز  
 و لا نصیر و دنیاری و مددکاری و میثاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدایا برستش کنی که شمارا بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب  
 از شما دفع کند و جز او یاری نی که عذاب از شما باز دارد و لقد تآب الله برستی که توبه پذیرفت خدای و قبول توبه باز گشت عکس الشیء بر پیغمبر خود  
 بهجت اذن او و منافق از و تخلف یا بیان تبریه و تبریه حضرت پیغمبر میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر  
 تا آخر یا بعثت بر توبه یعنی هیچ نیست که محتاج به توبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و صحاب که هر کس تقایست که با دوز آن به نسبت و بی نقص خواهد بود  
 پس توبه بهیرون گناهیست که انسان توبه لازم باشد و پیش بعضی + وانی لا استغفر اسئل یوم سبعین مرة + اشارت بدین است و نزد متحققان این معنی  
 مناسب مرتبه حضرت سالت منبعت نیست چه توبه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده پس سلی میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدمه توبه است  
 باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بر تقدیر پذیرفت خدای توبه لازم بغیر از آنکه توبه از مباحرات از انصار یعنی جمعی از ایشان  
 که کاره بودند مغرور و متوکل را بطبع نه بعد از الذین اتبعوه آنکه پیروی کردند مرتبه توبه را فی سبیل الله العسرة در زمان عسرة و تکی لشکر توبه که حیش العسرة  
 میگفتند بهجت آنکه عسرة عظیم بود و در مرکب که بهیرون یک شتر داشتند و هم در توشه که بهیرون سبی یک اسب سیر و در دهم داب که با وجود ملک اکثر  
 میکشند و بر طوبات اجواف و امعای آن من خویش از توبه میخواستند و باغبانیک که میگفتند پس چون سحانه صدقت ایشان میگفت که درین میان تنگی است  
 حضرت پیغمبر میگردد من بعد از آنکه از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرة یزید میل کند و از جا بر دق و قلوب فرج و دلهای گرویی متوجه از ایشان  
 یعنی کار بدان سیده بود که جمعی از آنها و باز گردید از متابعت عمل دست باز دارند بواسطه شدت شقت شت تآب علیه حق پس خدای و گذشت از آنکه  
 قلوب ایشان از اشیات برایان مل کرده بودند آنکه بهیرون برستی که خدای بر ایشان رعو و بسیار خست چون توبه کردند و جملهم همراه است  
 بقبضل ایشان علی التلک الذین خلو قلوبهم و بهیرون توبه داد و بهیرون بران تن که با پیش نه یعنی تخلف کرده بودند از غرضه و امر ایشان مع قوف حکم الهی  
 بود قبل این ذکر یافت که هر کس با الال مراره و تاخیر فدا و حضرت سالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه نماید و بعد از جمل و زفر و توبه  
 از آن خود دور شد و من الال خدمت و آمد که مری بهیرون ضعیف بود و از گشت باطرح عدم مباشرت و کار بر میان تنگ آنکه خدای و توبه نکند  
 حکمیم الا که بر ایشان من بسیار حببت با وجود کسادگی و عسرت این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است و صافقت علیهم



و تنگ شد بر ایشان آنفسه هم و اما ای ایشان از بسیاری غم و وحشت همیشه که فرح و انس از آن ارمیده و وظیفه او نیستند آنکه کجا آنکجا می رسد  
 من الله اخشع خاضی الا الا لیس که هر بوی و آفرینش خواست آنکه می نشسته تا بکعبه علیه هر چه چون مانند و به بیچارگی خود را داشته اند توفیق توبه  
 و اوصای ایشان الیسق بوا و اما توبه کردند و چون باز گشتند و مقرر است که تا توبه توفیق ندهد و در قم قبول کنند توبه هیچ نائب دست نبود و برای کرم طیف تو  
 یاری نماید خیر است + هم توبه شکسته است هم پیمان است + چون توبه بامید پذیرفتن است + تا توبه پذیری نشود توبه دست + الفقه بعد از پنجاه روز  
 این بیت خود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت ایست الله بدستیکه خدای هو التو اب اوست قبول کننده توبه را تابان و رحیم و متفضل است  
 بر صحت بر ایشان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه و منان بر سید ز خدای بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت کنید و گویند  
 مع الصديقین و باشند بدست گویان در احوال خود چون کعب بن مالک آن مرتبه که راست گفتند و عذر باطل را آوردند و بسبب برستی که بین  
 صدق بخانه و دینت نجات نیافتند و نظر از کجی افندی که و کاسته + از همه غم رستی اگر راسته است + خویشتن را که کفر و سرخ است یا آن کفر + و گفته اند خطا  
 باطل کتابین است یعنی ای گویگان موسی و عیسی و بر سید مخالفت محمد و باشند با صداقان که اصحاب اختیار و است بر گوارا و بند ما گمان رو نیست  
 و شاید که اهل المذنبه قمر اهل مدینه را و من حق طعمه و اما که اگر ایشان را در آنجا که اب از بلویه نشینان که آنجا خلق آنکه مخالف کنند و باز پس روند  
 عفو شوق الله از حکم رسول خدای بر مادی است و صیغه نفی و تخصیص که مدینه و حوالی آن جهت توبه و معرفت ایشان و خروج آنحضرت بطن تبوک  
 و لا یزعموا بانفسهم و نرسد ایشان را که غیبت کنند بر نفسها خود و در نفس از نفس یعنی خوشی ناری کنند و خود را بر طرف دارند و کشیدن آن بخانه  
 که او کشند و رویت که بخشیم انصاری را و مدینه مانده بود و بعد چند روز که از عمر بیت حضرت مالت پناه مرگد شش نری بخانه خود آمد و آن وزیر بغایت  
 گریه و داد و زاری شش ناری هر یکی در عیشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب ده و کوزهای آب بر هم می ساختند و طعامهای نیکو تر می خورد و او خشم بر در عیش  
 با ستاد و رزان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت و باشد که رسول خدای و بیایان باشد در حرارت با گرم در مانده بود و او خشم سینه شکاب سرد  
 و طعام لذیذ خورد و باز آن خود بر وی خوشبو معاشرت کند بخدای سوگند خود که در هیچ عیش و سرگشته و ازین آب و طعام خود را از نایب که بدان حضرت ملحق  
 نشوم پس اندک ز ادب داشت و روی بر آه آورد و در منزل اتون عسکرهایون ملحق شد ذلالت آن موجب تابعت ترک مخالفت با الله و سبب است  
 ایشان چون با رسول باشند لا یصلیهم نرسد ایشان را ظمأ تشنگی و لا انصب و نری و لا انصب و نه گریه فی سبیل الله در راه خدا و لا یطعم  
 و نرسد و موطئا سکانی از آنکه کفار بر سبب یا که شتر یا بیای خود سپردن آن تغیط الکفار و خشم و کافران را و لا یناکون و نیابند بر جسد و  
 تیک از شمنی هیچ یافتنی از قتل و سر نهیب که بر نیت و جرات الا کتب الله مگر نوشته شود برای ایشان به عمل صاحب طایان کرداری شایسته  
 بهر یک ازینا که بدیشان مسدود حق ثواب شوند این عباس فرموده که برتری که از دشمنان ایشان را بدینا و حسنه در میان ایشان می بیند ان الله  
 لا یضیع بدستیکه خدای ضائع نمیکردند و تباہ میکند اجر الحسینین و مژدگی کار از این معجزه که از او که یففقون و نفقه کنند نفقه صغیرة نفقه که  
 و خود چون علاقه تازان یا نعل اسپ یا صل عنرا نیکه بدیند چون بختی و لا کبیرة و نفقه بزرگ چنانچه ذی النورین و و عبد الرحمن بن عوف و  
 و لا یقطعون قطع کنند و مسخر خود و ادیان هیچ مزارب و میل از زمین است یعنی هیچ زمین قطع نکنند الا کتب الله مگر نوشته شود برای ایشان  
 ثواب آن و آن نوشتن برای چیست ایچ هم الله تاجز او بد خدای تعالی ایشان را احسن کا کافرا نیکو ترین آنکه راه حق را بگویند عمل میکرد  
 و چون حسن جزا و بند جزای حسن نیز بدان حاکم کنند و محبت تو فراموش و بکثیر آن درینا مع فرموده که اگر مثلاً غازی را بر طاعت باشد و یکی از همه بیکوتر  
 و در هیچ جزا و ثوابی عظیم و نه صدمه و نه دیگر طغیان آن قبول کند و بیکار بر آن ثواب الهی دارد تا که او بدست مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد

ع



ای آدمیان رسول فرستاده که حکم خدای تعالی بر من انفسکم از شما یعنی از جنس شما بشریت تا بوسیله جنسیت مخالطت نمایند فاده و آفاق وجود  
 گویا آدم شما ای اعراب سولی از شما حکم بلغت شما یا از قبیل شما این عبارت فرمود که هیچ قبیلان بود و عرب الا که حضرت مصطفی مرسته قراتی هسته بود بدان  
 و در قرات شاده بن انفسکم الفتح فاخوانه یعنی فاضلترین شتر قریبترین شما هم در نسب هم در حسب عین الله علیه و شوار سخت بود و ما علمتیم آنچه در رخ افتید  
 بدان بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول مانند معنی علیه السلام برین فروزانکه بر دست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر دست روز قیامت  
 که شفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بعیت مانند بعضیان کسی در گردید و چنین سید پیشرو اگر در قدرت از گناه پاک نیست چو او عذر خواست  
 بود پاک نیست و سحر نفس علیکم صفت دیگرش آنست که بر بعضی بر اسلام شما یا المؤمنین بگردیدگان رؤوف و رحیم مهربانست و  
 بخشنده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد و اگر پیغمبر را خود فرمود که ان اسد بالناس من رحیم و دوباره او گفت ما المؤمنین  
 رؤوف و یک قبضه فی حضرت برانیا ای دیگر نیست فان تو لواء الیگر برگردند منافقان از یاری او داری و خلف نمایان از فرمانبردار فقل حسبی  
 الله و صلی یبقی بگو بسنده است مانند که شتر افایت کند و بر شما غایب از لا اله الا هو هیچ معنوی حق نیست مگر وی علیه و تو کلت  
 بر تو کل کردم و کار خود باوی گذاشتم و هو رب العرش العظیم و اوست خداوند عرش بزرگ و ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و طاف ملائکه باشد اشارت  
 بکمال قدرت و حفظ حق است یعنی آنکه شایان همه عظمت نیست بلکه در آن دو بر و شیعه نیز قاعده و از قاعده تا قاعده هر صد هزار ساله او و ممکن از خدا  
 و صافا بقدرت کامله نگاها دارد قدرت که مانع از شتر منافقان سپاه آرد که حافظ بندگان و ناصر سرفرازگان و ست بیست و خواه یاری که آید و او بهر احتیاج  
 کنز بنیان به اوست به کسی که او آرد و در پناه چه غم دارد از فتنه کهینه خواه مطاعه طاعت شادان این آیت حواله است با و رقی جوارح و تفسیر نعم المولی و نعم

## سورة یونس مکیه و هی مائة و تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الرحمن رحمت قطیع بقول ابن جریر اسمی سوزند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الرحمن انا اسد الرحمن  
 و در بحر الحقائق آورده که هر حرفی اشارت است از حق حبیب و میگوید میگویند بخورم بالای من بر تو درازی و بطرف من با تو در وجود و برافت من بر تو در اید  
 جواب قسم حسیست تلك این سوره آیت الکتب الحکیمه آیتهای قرآن مثل حکمت است یا حکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه تمسخ بر و  
 کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قانود و بر این عبارت فرموده که چون اسامی محمدی تاکید یافت حضرت عزت جل شانها او را بر سالت اختصاص داد  
 صمد و یقینش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالیان از آدمیان بر حق فرستد و از جمل ایشان یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود  
 اکان للناس ایا هست مگر ما را عجب است ان او حیثا که وحی کردیم علی در جلی من هه بسو روی از جنس ایشان از قبیل ایشان و مضمون  
 وحی ما چیست ان اندر الناس آنکه نمی در ما از عقوبات الهی تعلیم کرد و از راه چپک خالی از صفت نماند که او را از ان باید رسید بالا ما را الله  
 تخصیص کرد و بشارت با اهل یان چه افکار اصفیه که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود و ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انهم هم هم  
 با آنکه ایشان است قد قدم صدق پیشرو نیک عند الله عز و جل و خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه از نیست که  
 حق سبحانه تعالی بوعده راست داده و نجات و نماند و میاطی گوید که مقام قصد که در و ال ملان نیست یا ایمان صادق یا رضوان اسد یا دعای ملائکه  
 در پناه ایشان یا علمهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که بر ایشان بخل میسرند یا ولد صالح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه



این است اطاعت چنانچه نخواستی بحسب الاخرین السابقون بنی الی ربحم و مقدرست که گناه کاران تپاه روزگار هیچ و سستی برای آمرزش ایشان شفاعت آنحضرت  
از قدم صدق رسیدند فرموده که بی شفاعتی تو سلون بی الی ربحم و مقدرست که گناه کاران تپاه روزگار هیچ و سستی برای آمرزش ایشان شفاعت آنحضرت  
نیست شاعر گفته که شفاعت حاصل نمی شود خواه دل بزمید آن کرم افتاد و گناه **قَالَ الْكَافِرُونَ كُنْتُمْ نَارُكَ دُونَكُمْ** گفتند تا گردیدگان بعد از آمدن پیغمبر ایشان یغندرون  
خوارق عادات آن هدا ابرئیکه این و کسب می بین **○** جاوید است اشکال آن **رَبَّنَا كُنَّا نَدْعُكَ بِدَرْتِکَ بِرُوحِکَ** است الذی می آید خداوندی که  
بقدرت عجز و کمیت قصه خلق السموات و الارض بیاورد آسمانها و زمینها را که بزرگترین جسم عالم علی الماند فی سبقتهم آیتا کرم و مقدرشش روز از ایام نبیا  
تشریف است پس تو شد علی العرش و عرش که عظم خلوقات است یکتا و الا قهر می سازد اما کائنات را بر مقتضای حکمت یاقت میری کس  
بودیما بر وجهیکه خواهد ماک من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت **اَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ فِتْنَةً** مگر این ستوری او خلق ای ملو را در شفاعت این کلام  
رو شفاعت الهی است و اثبات شفاعت ماورون **ذَلِكُمْ اللَّهُ يَخْتَارُ** خداوندی که موصوفست بصفات خلق تدبیر و هیلار **يَكْفُرُ** پروردگار شماست نه غیر او  
چرخه او را درین صفتها شرکت نیست **فَاَعْبُدُوهُ** پس ای کمالی پستی **اَفَلَا تَكْفُرُونَ** آییند نمیکند یا تفکر نمیکند که مستحق عبادت اوست بعنوان شما  
الکبر بوسی اوست **مَنْ جَعَلَكُمْ جُمُعًا** که از گشت شما بهیوت و شورش بغیر او پس ماوه باشد جواب سوال **وَاَوْعَدَا** الله و عده و او شمار احد و عده دادنی  
حکما است و درست **اِنَّ کَذِبًا وَاَلَّا تَخْلُقُ** بدستیکه خدای تعالی که در اول بیاورد خلق **اِنَّ شَرَّ عِبَادِي** که بعضی از مردن زنده گردانوی را و مقصود از ابد  
و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ اٰمَنُوا** تا نماز او بداند آنرا که گردیده اند و عجلوا الصالحات و علمهای پسندیده کرده اند  
**يَا الْقَسِطَ** بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعد از بنی بر عایت عدل و او فرموده باشد یا با میان ایشان **لِيُعْطِيَ** تو نیست و در برابر آن شرک ظلم  
عظیم این جبر برای مقابل او است چارون میکنند این کلام **اَقْبَلُوا** و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند **كُلُّكُمْ شَرٌّ** و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند **كُلُّكُمْ شَرٌّ** و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند  
از اب گریز که چون بخورند احشای و معای ایشان پسندیدار **وَاَوْعَدَا** الله و عده و او شمار احد و عده دادنی **وَاَوْعَدَا** الله و عده و او شمار احد و عده دادنی  
بسیب اگر بود و خدای و رسول **يَكْفُرُونَ** کافر میشوند **هَؤُلَاءِ** الذی می آید خداوندی که بقدرت کماله **جَعَلَ الشَّمْسُ** گردن آفتاب را  
ضیاء خداوندی و **اَلْقَمَرُ** نوری را و ماه را خداوند نور علمای را اند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاء است و اگر بالعرض باشد نورست و در انوار آمده است  
حق جان ویرانیت تنفیه فرموده با آنکه آفتاب بذات خود نورست و قمر نیز میشود و آن بقدر مقابل اوست با شمس چنانچه در علم نیست مبین  
وقت که و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر **مَنْ تَزَلَّ** منازلهما بر فلک بقدر میل ایشان **اَشْهَرُ** آنست که تقدیر کرد برای قمر منزها نیست نیست گانه که معبر  
موشورت قمر و شمس را روزی قطع منزه می کند **لَتَعْلَمَنَّ** ابدانی شما عدا السنین شما سالها و چون سال شتمن برابر باشد ذکر راه مکر و انحصار است  
و تا بدانی شمار اوقات از راهها و روزها و عیالات و مهات خود **مَا خَلَقَ اللَّهُ ذٰلِكَ** بیاورد خدای آنچه مذکور شد **اَلَا يَخْلُقُ** مگر راستی نه بازی و گویند با  
لاست معنی برای بیان حق **يَقْضِی** لایست روشن میکنیم و تفصیل بخواند یعنی خدای بیان میکند و لائل قدرت خود را **لَقَدْ يَكْفُرُونَ** برای گروه  
که میدانند معنی و لکن اندیشه میکنند و از ان نفع میگیرند **فِي** احتیاج **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** بدستیکه درآمد و شد شب روز پیش یکدیگر را و مخالفت ایشان بنور  
طلب **مَا خَلَقَ اللَّهُ ذٰلِكَ** بیاورد خدای آنچه مذکور شد **اَلَا يَخْلُقُ** مگر راستی نه بازی و گویند با  
و کمال علم و نفاذ قدرت **لَقَدْ يَكْفُرُونَ** مگر گروهی که بر سر انداز عواقب احوال و محال مور یعنی از حال مال معاد را اندیشند و از رسوایی حشر ترسان  
گذاشته اند و اندیشه خود را باعث بود مرایشان را **يَكْفُرُونَ** بدستی **اَلَا يَكْفُرُونَ** امید دارند **اَقْبَلُوا** و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند  
آخرت که عمل قیامت و کفر است و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند **اَقْبَلُوا** و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند **اَقْبَلُوا** و **اَلَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه کافرند

[illegible]

























ع

بزرگ و وعیدی عظیم است **اللَّهُ بِرَبِّكَ خَدَى كَذُوقُ فَضْلٍ** هرینه خداوند رحمتست **عَالِ الْكَاسِ** بر زبان بنزال کتب بر ایشان  
 و ارسال سبیل ایشان **وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ وَلَكِنْ بَشِيرَةُ الْغِيَانِ لَا يَشْكُرُونَ** سپاس داری نمیکنند این نعمت و موات کون و نباشی توای محمد  
**فِي شَأْنٍ** و هیچ کاری از کارهای خود و موات کون و غوانی هیچ آیتی و سوره از آنچه فرستاد خدای من **وَشَرَّ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ لَا تَقْصِدُونَ**  
 و گفتند ای آدمیان هر چه عمل هیچ کاری از کارهای **لَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** شما نشاء خود گواه یا گواهان اذ **تَقْضُونَ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ** که خوش  
 میکنید و در آید رفیع در آن کار و مایع ضرب و پوشیده نمیشود **وَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** از علم پروردگار تو من **مُتَّقِ اللَّهَ** که همسنگ مورچه خور و قهر  
 هباز **وَلَا تَرْضَ وَلَا فِي السَّمَاءِ** و نه در آسمان و **وَلَا فِي الْأَرْضِ** و نه در زمین **وَلَا فِي السَّمَاءِ** و نه در آسمان و **وَلَا فِي الْأَرْضِ** و نه در زمین  
**مُبِينٍ** گواه که مکتوب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ **لَيْسَ هَذَا كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** که این فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست بمکافات اقوال افعال مناسب آن حکم  
 خواهد فرمود پس ضمن این کلام و عده باشد مومنان را کمال ثبوت و وعید بود شکران را بغایت عقوبت این مجازات اهل بیان خبر میدهد و میفرماید  
**وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و در میان خود ای **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و در میان خود ای **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و در میان خود ای  
 نویسنده ایشان که اند و بهنگام باشند از فوت مطالب مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که تقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد  
 و در سحر احتیاج آورده که مراد از اولیا و اعدا آنند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین جمعی کس که عنوان شریعت اند  
 و بر این حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پرستیده مشغولی رخصت میدان **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و کوی پوچگان ابد باخته  
 معتقدان حرم کبریا مستند دل از صورت کبریا راه نور دران شکسته قدم راز کشایان فریبسته دم گفته اند اولیا اید جماعتی باشند که باید گردستی  
 از برای خدا کنند و گوید این قول همین کلام مبکی و جبت محبتی للمتی این **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و این قوم اخوت نیست در موقف عظام داند و مبین نشوند از احوال احوال القیام  
 نزد بعضی اولیا مومنان بر پیغمبر کار اند بلیل آنکه حق سبحانه و صفت ایشان بیگوید که **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** اولیا آنانند که گرویده اند بهما جابوسن عتد الله  
**وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بر پیغمبر گامی کنند و ماحول الله **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بر پیغمبر گامی کنند و ماحول الله  
 بشارتیکه از زبان پیغمبر و باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد و یای صحابه است که مومن بیند یا بر مومن بیند و از بشارت گویند یا بشارت ملائکه  
 را ایشان از وقت نزاع و در بیان گوید بشری آنست که مومن جاک خود را در بشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است ایشان  
 و نام **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و مراد ایشان از مرده است در آن ملای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی هم فرموده که بشارت دنیا و عده لقاست و مرزده  
 آخرت تحقیق آن عده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را در بشارت است در دنیا شناخت و در عقیبتی نواختن بین سر سر و مجاهده در آن سر  
 نور شاهده اینجا صفا و وفا آخر صفا و لقاست از نعمت این جهان ثنای تو نیست و در دولت آن جهان تقای تو نیست **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که  
 بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن  
 بزرگ که فهم چکس نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد و **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن  
 در شاکر ربوبیت و مذهب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو می گویند بعیت با ملک سگ آن حدیث بدگویا  
 قرص سر از با ملک چه زبان بهر آن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن  
**وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن  
 حق السمع است شنوا ام اقوال ایشان را هر چه بجد و بهر سبب **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن  
 بهر خواهد و **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن **وَلَا تَكُنْ كَمَا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ** و هستند که بدل کردن

و فکلام





بمقصد من اتفاق کنید مگر لا ینکرت پس باید که نباشد آتش گم که شما در قصد من حکایت گم غشقه بر شما پوشیده یعنی بطا هر متوجه من نباشد  
 متعاقبوا ای کس که پس ادا کنید بدین آنچه میخواهد یعنی بکنید از مکاره آنچه را اوده شماست و لا یخترون و مرا مهلت دهید تا خلاص یابید از  
 مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان و بیست بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت قدم بوده و و توفیق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت  
 بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فسر نمود قاتل تو لیکتو پس  
 اگر روی گردانیدید و از قبول قول من اعراض نمودید فما کننا لکم لکم پس من نخواستم از شما بر ادای سالت خود قین آنچه مژدی که  
 با اعراض شما از من فوت شده باشد ان اجسری نیست نزد من برای دعوت **اَلَا عَسَىٰ لِلّٰهِ لَمَرٌ بَعْدَ بَعْدِ** و او مراد بان ثواب خواهد داد خواه  
 ایمان آرید خواه اعراض کنید و اصرار منسوخ شده ام آن **اَلَا عَسَىٰ** باشد که با شما من **اَلَا عَسَىٰ** از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس  
 خلاص امر نکنم و اجر رسالت از غیر حق نجومی **فَكَذَّبُوهُ** پس دروغ داشتند قوم نوح مراد را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت فرستایم  
 بر ایشان طوفان **فَنَجَّيْنَاهُ** پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن **وَمِنْ مَّعْنَاهُ** و آنرا که ماوی بودند **فِي الْفُلِ** در کشتی و ابل سفینه  
 بقول اصح هشتاد و سوم بودند از ذکر و انات **وَجَعَلْنَاهُ** و گردانیدیم ابل کشتی را **اخْلَصْنَاهُ** باخندگان در زمین از پس هلاک شدن  
 و آخر **فَنَجَّيْنَاهُ** کذب بود و غرق کردیم بطوفان آنرا که تکذیب کردند بآیتهای ما را که نوح مبدء یعنی معجزات او قائل نظر پس دیگر  
 ای نگارنده بدیده عبرت و به بین کیفیت گمان چگونه بود **حَاقَبَةُ الْمُنْذَرِ** محاقبت کاریم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح درین آیت  
 تسلیه حضرت رسالت پناه و هم تهدید اهل کفر و ضلالت است **ثُمَّ بَعَثْنَا** پس بفرستادیم **مِّنْ بَعْدِهِ** از پس نوح مرسلان فرستادگان  
 الی قاتل **مِنْ بَعْدِهِ** پس از ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب  
 ایکه و ابل مدین **فَجَاءَهُمْ** پس آمدند رسولان من بامتان خود **بِآيَاتِنَا** بمعجزهای روشن و دلایل و واضح **فَمَا كَانُوا** پس  
 نبودند اهم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بر ایشان **بِآيَاتِنَا** سبب آنچه تکذیب بودند یعنی نگریه بودند و اندیشه بدان **مِنْ قَبْلُ**  
 پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند  
 با پیغمبری که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مثل این مهری که بر دلهای مکه بان از امام ناضیه نهاده بودیم **نَطْبَعُ**  
 مهریم علی قلوبهم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بر دلهای از مد در گذرندگان بر تکذیب یعنی مکه بان قمری شد ضرب ایشان ازین است **ثُمَّ بَعَثْنَا**  
 پس **مِّنْ بَعْدِهِمْ** از پس این پیغمبران **مُوسَىٰ** موسی بن عمران و برادر او هارون **وَالْأَخِي هَارُونَ** بسوی ایدین حبیب  
 یا قلوبس که فرعون آن زمان بود و فلاکت و اشراف قوم او بآیتها **بِآيَاتِنَا** یعنی معجزه ها و روشن چون عصا و یمنی فاسک و کبر و سپس  
 گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت نمودند و کائنوا و بودند ایشان **فَقَالُوا** و گوییم **ثُمَّ بَعَثْنَا** گروهی جمیع آنندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا  
 و تمام بآیات کبریا **فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ** پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست **وَمِنْ عِندِنَا** تا از نزدیک یعنی موسی بدیشان  
 و سخن حق بدیشان القافر بود و معجزه بدیشان نبوی **قَالُوا** گفتند از فرط عناد و تمرد **هَذَا بَشَرٌ** این بزرگوار **مِثْلُ آبِ** مانند آب  
**ثُمَّ بَعَثْنَا** بر آنچه جاد و نیست آشکارا **قَالَ مُوسَىٰ** گفت موسی مرغان این قول را **أَنْتُمْ كُونُوا** ای میگویند شما **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مر سخن راست  
 و معجزه روشن **إِنَّمَا جَاءَكُمْ** که شما آمد که این سخن است **أَيُّكُمْ** از شما کدام **أَيُّكُمْ** که من بر شما نمودم **مُسْتَفْهَمٌ** بطریق  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** این جاد و نیست و لا یفعل **ثُمَّ بَعَثْنَا** و فیوزی نیاید ساحران و برادران **قَالُوا** گفتند اشراف قوم خود موسی را













و شرارت آتش سیاهه گردیدند یمنی را فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس راست گفته روی بگرفت و آورد و داخل بود فرمود که یونس را طلب کنید  
چند آنچه طلبیدند دنیا یافتند ملک گفت اگر یونس رفت خدا یک مار بدارد و دعوت میکرد باقیست و دانا و کوشنا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجمی شکسته  
و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت و بصحرانند فرود زن خرد و بزرگ خروش فریاد در گرفتند که دو کمان  
از مادران جدا کردند و یکبار دنیا را خلاص ساخته آواز برداشتند که آمان ما جابر یونس و از اول فحجه تا عاشر محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل روز از  
قحان و ناله نیا سوده در ماندگی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند **مثنوی** چاره ما ساز که بی یاوریم + گر تو برانی بگره رو آوریم + بی طریح از همه سازنده +  
جز تو نداریم نوازنده + پیش تو گر میسر و پا آیدیم + هم بامید تو خدا آیدیم + قومی گفتند خداوند یونس را گفته بود که خدای من گفته که بسندگان بخسریه  
و آزاد کنید مابندگان تو ایم تو بگرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند که انبیا یونس را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان در میان  
را دست گیرید یا بیچاره و در مانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر عرض میرسانیدند که ای پروردگار یونس از قول تو بامیفرمود که هر که بر شماستم کند  
از و در گذراند خدا یا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدا یا یونس ما را می گفت که پروردگار من گفته است که سالها  
را رد کنید ما سالان روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را رد کن **قطعه** ماتمیدستان بر آوردیم سستی در دعاء نقد فیضی برین سستی گنهگار همه قاضی حاجات  
در ویشان محتاجان تویی + پس واکن از کرم حاجات بسیاری همه + القصه روز چهل که آید بود و عاشورا دعای شانرا اثر مناجات بسوزایشان ظهور نموده  
برات نجات از دیوان حمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت سایه رافت بر مفارق ایشان افکنده یونس بعد از چهل روز متوجه یمنی گشته  
میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار بر و غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذابت ساندیم و عذابت  
مبدل گشت اگر من برین شهر روم را بکذب نسبت میدروی بصحرانند و قصه رفتن او بدریا و مجوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و صفات مذکور  
خواهد شد انشاء تعالی و کوشش کرد **بک** و اگر خواستی پروردگار تو کلام من بر آینه ایمان آوردندی من فی الکافریں هر که در زمین است  
**کلام** و جمیع که همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینه دل بیغل مبارک  
آنحضرت می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را بشیت خود باز بست و فرمود **اَفَاَنْتَ اَيَا تُوَكِّرُ النَّاسَ اِذَا هُمْ لَا يَشْعُرُونَ** تا اگر ندانند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخست **بایه** قتال و ما کان للنفس و نشاید نیست هیچ تن را آن  
**توهمین** آنکه ایمان آوردن آید **لَا يَدْرِي اللَّهُ** مگر برادرت و توفیق و قضای الهی و **يَجْعَلُ الْوَسْوَ** و میگماریم عذاب یا خشم بگیریم یا مسلط  
میکنیم شیطان را و حقیقت بیاخواند یعنی خدای غضب می کند علی الذین بر آنکه **لَا يَعْقِلُونَ** تعقل نمیکند در حج و آیات **قُلْ اَنْظُرُوا بِلَوَاي**  
**محمد** مشرکان را که طلب آیات میکنند که بگریه بچشم سر یا ملاحظه کنید بریده سرما **مَا ذَا فِي السَّمَوَاتِ** تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب  
فطرت و الکافریں خود در زمین از بدائع قدرت تا شمار ادالات کند بر کمال صنع الهی و بلوغ علم و حکمت پادشاهی و **مَا تَعْنِي الْاَلَامَاتُ** و دفع نمی کند  
دیدن آیتها و التذمیر استماع کلام بهم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را حقن قوم **لَا يُؤْمِنُونَ** از گروهی که در علم و حکمت من واقع است  
که نخواهند گردید **فَعَلَّ يَنْظُرُونَ** پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان **اَلَا** مگر ایامی را یعنی واقعا **مِثْلَ اَيَا تُوَكِّرُ النَّاسَ** مثل واقع آنکه  
**خَلَقُوا مِنْ قَبْلِهِمْ** و گشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب یکده و اهل موفکره از نزول غذا **بَسْتَ قُلْ فَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** بگو پس انتظار  
عذاب را که بشما نازل خواهد شد **فَاِنْ يَمَعْكُمْ** بدستیکه من باشما **مِنْ لَلْمُتَّظِنِينَ** از منتظرانم **هَلَاكُ شَمَارِكُمْ** شجعی پس ما بر ما ندیم  
سر سکنای پیغمبران خود را هرگاه که عذاب بکند بان ایشان **فَرُدَّ آمَدَ الَّذِينَ اٰمَنُوا** و نجات دادیم آنرا که گویید بودند پیشان **كَذَلِكَ** همچنین نجات آید

و متابعان ایشان **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان خطاب با اهل کماستان **كُنْتُمْ فِي شَكٍّ** اگر همتی شما در گمان من **دِينِي** از صحبت من بر میان  
کنم و دیگر را برای شما **فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ** پس نمی پرستم آنرا که تعبدون شما پرستیدین **دُونِ اللَّهِ** بخودای اندام و ملائکه و لیکن **أَعْبُدُ اللَّهَ**  
و لیکن پرستش میکنم خدای **الَّذِي يَتَوَفَّكُم** استخدا می که میمیراند شما تخصیص فی بحبت تمسیر است چنانکه اهل شرک میعاد عذاب ایشان است و این است  
و ماور شده ام **أَنْ أَكُونَ** بلکه با شما من **لِللَّوْعِ مَعِينٌ** از رویندگان با حکام الهی و اخبار انبیاء و آن **أَفِضْ** و دیگر امر کرده اند مرا با وحی فرستاده اند بلکه  
بپای دار و خفاک عمل خود را **لِلَّذِينَ** از برای من یعنی خالص ساز آنرا **أَحْدِثُكَ** در حالتیکه مائل باشی از همه ادیان بدین اسلام و لا تگویند و من  
**مِنَ الْمُشْرِكِينَ** از شرک آورندگان این خطاب متوجه بنبر است **وَلَا تَدْعُ** و بخوان **مِنَ دُونِ اللَّهِ** بخودای که لا یفعلک آنچه میگوید  
که سود کند ترا خواندن او و لا یفعلک و زبان نرساند بتو فرو گذارستن آن **وَإِنْ فَعَلْتَ** پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیز بر اوقات **بِهِ** برین شکی نیست  
**إِذَا قِيلَ لِلظَّالِمِينَ** آن هنگام از ظالمان باشی که وضع و عا در غیر موضع او کنی **وَإِنْ يَحْسَبَنَّ اللَّهُ** بضر اگر برساند خدای تو مرضی باشد فی یا فخری  
**فَلَا كَاشِفَ** که پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست **مَنْزِلَهُ** اگر او که **أَشَدَّ** شد است **وَإِنْ يَرَوْكَ** چنانکه اگر او بدست و صحت است  
و غنا **فَلَا رَادَّ** بضر پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست **مَنْزِلَهُ** در موضع فضل او را وضع فضل در موضع ضمیمه نیست **بِرَّ** که حق سبحانه متفضل است  
بارادت خیر بر بندگان و بی استحقاق از ایشان بهریت در پیش تو و صحت خویش چه دانی و خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست **يُضِيبُ** به میراند  
فضل خود را **مَنْ يَشَاءُ** بلکه میخواهد من عباد را از بندگان خود و **هُوَ الْغَفُورُ** و دوست آمرزنده پس غفران او بمعصیت نامیده شود **الْحَكِيمُ** مهربان است  
پس بطاعت امید در رحمت او بنده نقل **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** مردمان **قَدْ جَاءَكُمُ الْمَوْعِدُ** بدستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست **مِنْ رَبِّكُمْ** از نزد  
پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما **أَفَمِنْ هُنَا** پس هر که راه یافت با ایمان طاعت **فَأَنتُمْ يَحْتَدِبُونَ** پس خبرین نیست که راه میاید باین تقسیم  
برای نفس و بعضی منفعت او عابد دوست **وَمَنْ ضَلَّ** و هر که گمراه شد با نمار و کمزیر **فَأَنتُمْ يَحْتَدِبُونَ** پس همین است که گمراه میشود علیها **يُفْسِدُونَ**  
یعنی وبال آن ضلال بدوست **وَمَا أَنتُمْ** نیست من **عَلَيْكُمْ يَوْمَ كَيْلٍ** بر شما گمبانی که امر شما موکول بمن باشد و مایل فرموده که آیت **سَيُفْجَعُ**  
آیت است **وَأَتَّبِعْ** و پیروی کن ای محمد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای بندگان **لِكُلِّ** آنچه کرده میشود بسوی تو با مثال تبلیغ آن و اضحی و صبر کن بر دعوت و در ایضا  
بتورسد شکیبائی و ز رحمتی **يَحْكُمُ اللَّهُ** تا وقتیکه حکم کند خدای بصرت تو یا امر کند بقتال ثنی و جزیه کتابی و **هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ** و او است بهترین حکم کنندگان  
زیرا که در حکم او خطا و میل و تم نیست یا طلعت بر سر او و اخیان بینه و گواه دار و بهریت از سفیدی سیاهی که در قلم یک قلم از خطا و کفر و موخیر حاکمین +

سورة هود مكية وهي مائة وثلاث وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الوقوف در احقاف فرموده که حروف مقطعه نسبت اصطلاح وضعی عرفی مفهوم المراد نیست پس سرگرم باش و متوید ایق است آنکه شعبی از معنی  
مقطعات پسیدند فرموده که سرانده فلا تطلبوه بعضی برانند که معنی الر است که انا الله آری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را  
و هر کس مناسب عمل او جزا خواهد داد پس این کلمه مشتمل بر وعد و وعید است این کتابیست صفت او این که **أَحْكَمَتِ** استوار کرده است  
**آيَاتُهُ** آیتهای او و هیچ دلالی با منتظم گشته است بنظم حکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدور او نیاید **فَصَلَّتْ** چنان کرده شده است **سورة هود** آیه

یا تفصیل یافته است در آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی همین شده است **مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ** از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشیده خبیر **وَ اَنَا**  
 همه چیز است **اَلتَّعْبُدُ وَاَیَّ** برای آنکه تا پیرستید **اَللّٰهَ** مگر خدای را **اَلْاِیُّ** لکنم بدرستی که من بر شما را گفته از وی یعنی بامری ندانیم بگویند  
 بعقوبت بر شرک طغیان و کشتن **وَ اَمْرُهُ** و فرموده دهنده بمشورت بر توحید و ایمان **وَ اَنَاسْتَفِیْذُ** و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا امر بر  
 طلبید **اَلْاِیُّ** از پروردگار خود برای گناهای گذشته **تَوَلَّوْا اِلَیْهِ** پس توبه کنید بحضرت او از ماصی در زمان آینده **یَمْتَحِکُمْ** تا بر خود واری  
 شمار **اَمَّا عَاحِسَتَا** بر خورداری نیکو یعنی عمر در از رزانی دارد و نامردم از شما متعجب گردند یا شمار از زندگانی بدر اینی و ندرستی **اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمَّی** تا وقت  
 برده شده که آخر عمر قدرت محققان گفته اند متاع حسن بدست با نچو دست و بد از نعمت و سیر بر آنچه وی غایب از نعمت در لطائف امام قشیر قدس سره  
 ذکر است که بر خورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گزارده شود **وَقِیْقَتٍ** و تا به بد خدای **کُلِّ ذِی فَضْلٍ** هر خداوند فضل را و دین فضل  
 ثواب جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت این مسعود و فرموده که **ذُو فَضْلٍ** کیست که حسنات او همان باشد از سیئات او و جز جانی قدس سره گفته که **ذُو فَضْلٍ**  
 آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آنکه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید **مَصْرُوحٌ** آنرا که بدانند از و باز گیرند و آن **تَوَلَّوْا** و اگر  
 شما ای کافران در گردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من **فَاسِیَةِ** پس رستیکه من **اَخَاکُمْ** علیکم **مِثْرُ** بر شما عذاب **یَوْمَکُمْ** بکبر **وَ اَعْدَابُ** و از عذاب و از  
 بزرگ که قیامت است و در تیسیر گوید که روز بدر گرفته اند روز شدت و شقت و آن ابتلای کفار بود بقطر و غلات که مرده و مردار میخوردند **اِلٰی اللّٰهِ**  
 بسوی مجازات خدمت **مُحَمَّدٍ** باز گشت شما **وَهُوَ** کل شیخ و او بر همه چیز از اعاده و اثابه و تعذیب **قَدِیْسٌ** تواناست آورده اند  
 که جمیع مشرکان پیکار که عداوت حضرت رسالت پناه میوزیدند و محبت مصلحت زمان در اخفای آن میگوشتند و روزی بایکدی ملاقات نموده گفتند  
 چون پرد و فز و گذاریم و خود را با ما پوشیم و سینه های خود را فر گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یا بد حق سبحانه آیت فرستاد که **اَلَا اَنْتُمْ**  
 بدانید که ایشان یعنی کافران **یَنْتَوُونَ** صد و هفتم فراموش میگرد سینه های خود را بر عداوت حبیب من یا دو تا میگردانند آنرا دو تا گردن سینه  
 عبارتست از پوشیده داشتن باز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگردانند **لِیَسْتَخْفُوا** تا پنهان دارند **مِنْهُ** از خدا **اَلَا حَیْثُ** بدانید که **اَلَا حَیْثُ**  
 که ایشان **لِیَسْتَخْفُوا** تا پنهان در سر کنند جامه های خود را و بر آتش خود جای گیرند **لِیَعْلَمَ** میدانند خدای **مَکَانَهُمْ** آنچه پنهان میکنند در سینه  
**وَمَا یَعْلَمُونَ** و میدانند آنچه افکار ایشان را و بدانند علانیة ایشان بنسبت علم وی کیسانست **اِنَّهُ** بر رستیکه او آیت **بِکَاثِ**  
**الصُّدُورِ** با سرای که در سینه است و گویند ذات احد و در لهما اند حق سبحانه مفرات آنرا میداند **بِمِیثَاقِ** ای که در دل نهان کنی ستره  
 آنکه دل آفریده میداند در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخفای بن شریف نازل شده که مردی سخن گزار و شیرین زبان بوده بلازمست  
 حضرت رسالت پناه آمدی سخنان خوش آئیده ادا کردی و لاف کجمنی و بولاری ندی اما ظاهرش بخلات پلش بود در روش تیره و بر روش روشن نبود  
 و حق سبحانه خست عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصغای ظاهرش از ظلمت پلش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرمود که من افق  
 مشابه است در روش هر دو بر روش نقش و نگار است **بِمِیثَاقِ** صورت ظاهرند و اعتبار باطنی باید مبرا از اعتبار

**وَمَا مِنْ دَابَّةٍ وَّ نِیْسٍ** و نیست هیچ جنبه در **فِی الْاَرْضِ** در زمین مراد جمیع حیوانات اند **اَلَا عَلٰی** الله **مَرْجِعُ** برگشت

ساز قضا روزی ایشان از روی فضل و رحمت آید و لفظ علی که قید و وجوب است در شرع بجهت تحقیق اصول نزول است بر نزول و گفته اند علی  
 بمعنی من است یعنی روزی همه از خدا نیست یا بمعنی الی است یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند  
**وَلِیَعْلَمَ** میداند خدای تعالی **مُسْتَقَرَّ** ها قرارگاه حیوان در حین حیات و **مُسْتَقَرَّ** ها قرارگاه وی بعد از وفات صاحبش **اَوْرَدَهُ**

بجز و الثانی عشر



مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شده از دواب از ذوق مستقر و  
مستودع ایشان مذکور است فی کتب قبیلین و کتب و دشمن یعنی لوح محفوظ و نحو الکی و اوست آنکه خلق السموات و الارض بیاوردند آنها  
و زمین بارانی سیئه آیتام و دشمنش روز از ایام دنیا که اول او کیشنه بود و آخر او آدینه و گمان و بود پیش از آفریدن ارض و ساعه نشه و عکس الما  
عرش او بر آب و برخی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبار آفرینش یا قوتی سبر میا فرید و بنظر مهیت در آن نکرست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی  
با دریا میا فرید و آب بر بالای او بدشت و عرش را بر زیر آب جاداد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد استوار عظیم است مرا مل تفکر را از عباد و حق تعالی  
بیا فرید آسمان و زمین و عرش و آب و دواب را لیکن کما تبایز ما ید شما یعنی معایه از مایندگان کند تا ظاهر شود آیت که کلام شما احسن عملا و نیکوتر  
از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر است در قرار عرش بر آب تفوق آب بر باد و کائن قلنت و اگر گوئی تو ای محمد مرقوم خود را  
اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بَرَسْتِکُمْ شَمَارَ لَکُمِیْنَه شَد کَانِد مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لیقولن الدین کفر و ابرار میگویند انا که نکر و میندان  
هَذَا اِنْسَانٌ مَخْنُوعٌ که سبب بعث میگوید که سحر قبیله و مگر مانند سحری آشکارا و فریب یار و رطلان و کائن اخرنا و اگر تخیسه کنیم  
عَنْهُمْ الْعَذَابِ از ایشان عذاب بیکه وعده کرده ایم الی امته معذرة و ذرة تا هنگام که شمرده شده یعنی وقت معلوم لیقولن ابرار میگویند  
از روی استنار ما یحسسه و چه چیز از عذاب را از نزل و وقوع آکایوم یا کتیه هم بدانید آن فردی که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدست  
لکین مَصْرُوفًا بِنَا شَد آن عذاب باز داشته عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسیده و چه از ایشان منفع نکرده و دمیاطی فرموده است  
که این عذاب تل جبریل است و مرتزایا چنانچه مضمر است و انا کفینا لستین و از آن خبر میدهد در سوره محمد که خواهد شد انشا الله تعالی و حاکم  
و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بحسب تحقق وقوع است یعنی گوید که اگر گفته است جات ایشان را ماکائون آنچه بودند اسلوجل  
بِه یَسْتَفْزِعُونَ و آن بدان استنار میگردند و بر وقوع آن استعجال مینمودند و کائن اذ قتلنا الانسان و اگر بچنانیم یعنی بدینیم آدمی مینا حقه  
از نردمانی و رحمتی که دریا بدلت آنرا شمرند عذرها بس باز ستانیم از مینه ج از و انکه لیقولن بدستیکه انا هیدت بحسب صبری عدم تمام  
بر کرم ما کفونک ناسب است و نعمت گذشته و کائن اذ قتلناه و اگر بچنانیم او را نعماء نیکویی چون صحت و عذاب بعد ضواء مستشده بعدی  
که بدور سیده باشد چون بیمار و فقر لیقولن ابرار میگویند اذهب الشیات عنی طبرنت بدینا یعنی مصائب مکاره که مراد می آمد و در شد از زمین  
اِنَّکَ بَدَسْتِکَ اِنْسَانَ لَقَدْ رَمَّ شَادَانَسْتِ نَعْمَتِ و مغرور بان نخولن نمازنده و فخر کننده بر مردمان فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت قیام کن  
اَلَا اِنَّ الدِّینَ صَبْرٌ و اگر انا که شکلیانی نمودند در محنت و بلا و عملوا الصالحات و کردند علمای نیکو معنی و طائف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و بلا  
اَوَّلِکَ اَنگروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لهُم مَرَاتِیْنَه مَغْفِرَةٌ اَمْرٌ شَرٌّ کَانَ و اَجْرٌ کَبِیْرٌ و فردی بنور که اقل آن  
بهشت است شیخ العالم فرموده که در محنت نعمت است که همه نعمت بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار تقابلیت بار بهشت بر تقاتل  
در خورست و بی بر تو جمال تو جنت محقرست و آورده اند که کفار عرب از روی تعصب عدا و اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات  
میسگردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استنار سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که جبرائیل گنجی بتوندادند یا کله را بتقدیر تو  
نفرستادند حضرت رسالت پناه از عدم قبول دعوت و استنار و سحریت ایشان متنگدل می شد حق سبحانه و تعالی برای پیچ آن حضرت در اودا  
رسالت و عدم موالات بر دوا انکار ایشان آیت فرستاد فَلَکَکَ تَارِکٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی کلام ماتریدی رح میگوید استقامت معنی نیست  
یعنی ترک کن بعضی مایه سحری از آنچه دمی کرده شده اَلِیْکَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف را مشرکانت از سب آنکه و حقایق به و شکست







تشبیه کرده است کافران را بنیامینا بحجت عدم شایده او مرایات قدرت را و بناشوا بحجت تصادم اواز آسمان کلام الهی تشبیه مومنان بسبح و بصیرت  
 آنست که مال مومنان بسبح و بصیرت و حال کافران و در کمال حق که حق را اهل اهل حق بیند و هم آنست که اهل حق و حق را اهل شوند و بصیر  
 کسی است که حق را حق بیند و پیری کند و اهل اهل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شود و دیدان عمل کند و اهل اهل شوند و از ان خدا ناید  
 و بحقیقت بصیرت است که دیده بصیرش کمال و بی بصیر و جلایافته باشد و سمیع کسیت که گوشش همیش گویشتواره و بی سمیع و آهسته بود و هر که بخند  
 جز بخندد و هر که خندد جز از خدا نه شود و ربی گویی که حق باز بود و در همه جا و اوج سخن نشنود و الا از خدا و ان دیده که نور پذیرد و او را نور پذیرد  
 آمینه دوست کا و دلقند از سکنات و حاکم و برستیکه و تراویم و نوح را ای قومیه بسوی گروه او برگشت مرثیان ای کلمه بدرستیکه من شمارند این کلمه  
 بحکم کننده ام همسین و هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب چه خلاص بیان میکنیم یا ندیرم آن که تقبیل و انبیا که پستید الله بکر خدا را اگر تشریف نماید  
 ای اخاف بدرستیکه من تیرسم علیکم که بر شما عذاب اب یوم الیقین عذاب رسو را که مومستان عذاب و وصف یوم البیوم تقبیل شما و مجازیت از سر  
 وقوع علم و در فقال الملائکة یسئرون ان رسل الذین کفرو و انما کما فرعون و من قومیه از قوم نوح ما اندک نمی بینیم ترا الا بشرا امثلك  
 مگر بشرا مانند بعضی فضل مرتبی که برابر باشد که سبب تخصیص تو بود و نبوت و بر او واجب گرد و اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان همی اکل بشریه دیدند و از ک  
 خالق انسانی غافل مانده و مثنوی همی با انبیا بر دند و اولیا را همچو خود پنداشتنند گفته انیکما بشران بشر ما و ایشان بسته خواهم و خور و این  
 ندانستند ایشان از همی و در میان فرقی بود و بی منتوی و هر دوگون زبون و خود از یک محل و زمین یکی شدند و زان دیگر عمل و هر دوگون آهویا خوردند و از ک  
 زان یکی شدند و دیگر شکاب و آن دونی خوردند از یک ب خور و این یکی خالی و دیگر پر شرک و صدیق را انهمین شبهه بین و فرق شان هفتاد سال را بین  
 و ما تولىک انتبعک و می بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین کفرو و انما کما فرعون و من قومیه از قوم نوح ما اندک نمی بینیم ترا الا بشرا امثلك  
 و ظاهر اینست که می توان بیان آورد و ندنی تفکری تاملی یا متابعتی همه را از دل اندر و با الای یعنی هر که در ایشان بیند صفت ذالت در ایشان پدید کند و ما تولىک  
 و می بینیم شما را یعنی ترا و پیر و ان ترا علیکم تا مصل برافزونی که بدان ما متابعت شما باید کرد و بل نطقتکم بلکه گمان میسریم شما را که این و در میان  
 یعنی ترا و دعوی نبوت و پیر و ان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح یقوم اذ ایتهم ای گروه من خبر دهید مرا ان کنت علی بیتة اگر من همی  
 هویدا من رتی از نزد پدر و در کار من که صحبت دعوی من گواهی بد و انشی و بد و خدا مرا رحمة من عند و بخشایش از نزد خود که نبوت است  
 فحیمیت علیکم که بر من شیده باشد بر شما و حصن بضم صین تشدید میم خواند یعنی پوشیده گردان آن حجت را بر شما بسلب معرفت ان منع علم نما از ان ائله ملکوها  
 آیا بر شما بنیدیم از ایا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند هتفهام یعنی نفی است یعنی الزام کنیم شما را بر امتداد بران و انتم که کما کون و حال آنکه شمار آن حجت  
 کارمان ناخواهند گانید قتاده رح فرموده که اگر نوح تو هستی الزام کردی اما نام اختیار و قبضه نیست پروردگارست تا حاجب عدل او کاراند و ما فضل او  
 اگر خواند مثنوی یکی را جوانی که مقبول است و یکی را برانی که مخدول است و بد و نیک امر ترا بنده اند و تسلیم حکمت مرا فکند اند و یلیق و  
 وای گروه من که آتش کلمه نمیخواهم از شما علیکم که تبلیغ رسالت ضمیمه کنایه غیر مذکورست ما لا طامانی و خواسته را که فرد کار من باشد تا بر شما گران آید  
 اگر او را کنید یا مر سخت بود اگر او را کنید ان اجوی نیست فرد من الا علی الله مگر بر خدا آورده اند که انرا من قوم نوح می گفتند ای نوح را از دل  
 و ادانی را از مجلس و دور کن تا ما با تو مجاست کنیم نوح و در جواب ایشان میفرمود و ما آنا و یتیم من بطار الذین امنوا و انما که گردانده  
 انهم بدرستیکه ایشان مطلقا بر تهم ملاقات کنند گانند جز بروردگار خود را و قربان فخر خواهند بود و چون برانما را اول کفنی آری کلمه و لیکن من  
 شمار قوم ما مجهلون و گردی ما و ان که نمیدانید قدر این را و یقولم وای گروه من من یقونی کیت که مرا یاری بدو منع کند من الله

از عذاب خدا این طرز تخم طگر بر زمین نثار افلاکت گروان آیودمی باید که اتماس طر ایشان مینماید گفتند تو این هر صفت ایشان میکنی و حال اگر ایشان  
 بظاہر تو موافقت دارند و باطن مخالف تواند فوج مومو که و لا اقول لکم و میگویم شما را که البته عندی خذائین الله نزدیک من خرنمای علم خداوند  
 و لا اعلم الخب و نمیدانم غیب را تا از بولین مردمان خبر دهم و لا اقول و میگویم ای ملک بدستیکه من فرشته ام تا شاگوید که انا الله ابشر شناده  
 و لا اقول و میگویم لیکن این نزد منی و از آنکه بخواری در ایشان مینگر و آغیز لکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را از ازل میگویند ان یوتیهم  
 الله خیرا که نخواهد داد و خداے ایشان را نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آنست که شما را در دنیا داده الله اعلم  
 خداے و انا ربکم بما فی أنفسهم ص با آنچه در نفسهای ایشان است از صدق و خلاص و اگر من حکم با سلام ایشان کنم و ظاهر اینی اذا التبت  
 الظلمین بدستیکه من آن هنگام ششم از سنگاران چه انبیا را حکم بظاہر است قالوا گفتند لینوح قل جاد لکنا ای نوح با ما جاد و نوح  
 کردی قال کذبت جد الناس بسیار گروانیدی جدال را با ما دور و دور از کشیدی فأتیت ایما تعد نابس بارانچم و وعده دادی از عذاب  
 ان کنت اگر هستی من الصديق ان زهرت گویان در وعید خود قال گفت نوح انما خیرین فیت یا نیکو که الله ببارد شما خداست عذاب  
 ان شاء اگر خواهد ما جلا و ما انتم بجهنم و نمیتید شما را بخر کنندگان خدای از تعذیب خود با آنکه بفرید و اگر بفرید و لا یفعلکم و نمید  
 شما انصیص نصیحت کردن من ان اشدت اگر خواهم ان انصم لکم که نصیحت کنم شما را ان کان الله یؤید اگر هست خدا که میخواهد  
 ان یؤیکم ط آنکه شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیرست تقدیرش آنکه اگر خدای خواهی شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را ان نصیحت نفع غیرساند  
 هو سکر که اوست آفرید کار شما و متصرف در همه کار شما بر فوق ارادت و الیکم ترجعون و بسوی او باز گردیده خواستید و بر اعمال خود جزا خواستید  
 امر یقولون بلکه گفتند قوم و اقاوت که طبر میبافد نوح وحی را از پیش خود و نوح را گفت قل ان فخریتکم بگو اگر بفرشته ام وحی را فیکم اجرا حی  
 پس برست و بال گناه کرده من و انا بری من نیز ارم مما تجرمون و از آنچه شما گناه میکنید و سنا و اقرا من مینماید و اوحی و وحی کرده شد  
 الی نوح بسوی نوح ان الله لن یؤمن انکه ایمان نخواهند آورد من قومیک از گروه تو الا من قل امن مگر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس  
 اند و هتاک باشش بما کالو ایفعلون و با آنچه میکنند که میکنند از کذب و ایذا و چون فامده و عوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب بر رسید  
 حکم شد که ای نوح میان آنها و در بند واضح الفلک و سازشتی را با عیدنا بجا بهشت ما با عین ملائکه که مددگار و موکل تواند و وحیدنا  
 و وحی کردن با بود و ساختن آن ابن عباس فرمود که نوح نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که باز چون سینه مرغ و لا تخاطبونی  
 و خطاب کن با من فی الذین ظلموا و باره آنکه شمر کردند یعنی از من درخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان انهم مغر قون بدستیکه  
 ایشان غر شدند گماند یعنی مگویم که نوح چه بکشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت رسید  
 مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول و عوت نوح آبا کرد پس نوح با خلق کشتی اشتغال فرمود  
 و یصنع الفلک وقف و بود که میساخت کشتی را و کلمه امر علیکم و سرگاه که بگشتندی برو مکه امین قومیه گروهی متران از قوم و بختی  
 مینه طافوس کردند بر و بکشتی را و دیابان میساخت و در از آب و گفتندی کشتی میازی آب کو و دیگر طغنه زدندی که بادل نبی بودی و با خبر بخار شدی  
 قال ان کسخر و امنا نوح گفت که اگر بخوید میکنید با ما فاننا کسخر منکم پس انفس خواستیم که در شما کما کسخر و ان همچنانکه شما انفس میدید  
 با انفس کسخر و انفس لا پس نود و هشت که بدانید من یا نیکو که آنکس که باید بدو عذاب بختی که در خدا بیکه او را رسوا کردند در دنیا که آن غرق است  
 و یحل علیکم و فرود آید بر وعد اب مقیم عذاب و اتم و آخرت که آن حرق است پس نوح کشتی ساخت و مدت دو سال طول او شد صد گز

وگفته اند هر دو دویست فرسخ عرض آن پنجاه گز و گویند ششصد فرسخ و ارتفاع اوسی فرسخ و بقول سی و سه و غیر از اینها نیز گفته اند و از این بر طبقه مرتب ساخت و بقیر  
 مطلق گردانید و بکمالی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد و بطور اول در طبقه سفلی و سباع و بهائم را در وسطی و آدمیان یا امتعه و اغذیه در علیا جاسه مقرر فرمود و بهیچ  
 اسباب تمام این مهام مشغول می بود حتی اذاجاء امرنا تا وقتیکه آمد عذاب یا امر ابغذاب و قار الشنود لا یجوشید آب از تنور و آن تنور بود و تنور  
 که حواض در آن نان بختی و بکشت جنج رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از آن تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قلنا احمل گفتیم با نوح را  
 که بر دار قیما کشتی من کل ذو حیئن از هر جنسه و دجعت از حیوانات یعنی از آنجا که جفتی میکنند ایشان و تا نر و ماده و جنس بتبیین کل میخواند یعنی  
 از هر نوع حیوانی که دجعت بکشتی بر د اهلک و کسان خویش را که مسلمانند بکشتی و در آن کاهن سبقت گرفتار آنکه بپیشی گرفته است علیکم القول  
 بر و قول یا یعنی حکم هلاک می مرا در کفان است و و اعلم که سیر وزن نوح را بودند و من اهن ط و بر دار بکشتی هر کس را نیز که ایمان آورده و ما امن  
 و ایمان نیاورده بودند و منوقت نکرده معاً با نوح را که قلیل است مگر اندک از مردمان که از نوح مسلم آن بود و سه سیر حرام و سام با نث و زنان ایشان  
 هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح را هشتاد و تن پس نوح را ایشان را به نزدیک کشتی در آورد و سر بوشه که تزیین  
 داده بود بر بالا کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب بلا فرو آمدن آغاز کرد و قال و گفت نوح علیه السلام  
 اذ کون فیها سوار شودید کشتی در حالتیکه گویند بسم الله یعنی نام خدا برید فجدوها در وقت راندن کشتی و قوسها و بهنگام باز شدن  
 آن و گفته اند بنام حدیث رفیق و استادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی بر د لبسم الله گفتند و چون خواستندی که ساکن شود  
 بسم الله گفتندی باز استادی پس نوح را ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان کذب بدستیکه پروردگار من لغفور آمرزنده منون  
 است رحیمه مهران بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد و هی تجرئی بهم کشتی می برد ایشان را فی موج در موجا که از  
 عظمت بود کما انجبال فها مانند کوهها و نادای و آواز داونوح کما انجبال نوح را و سیر خود کفان را و گویند نام او یام بود و کسان فی معزل  
 و حال آنکه بود بر کانه آن کشتی و پدر او را مسلمان میداشت پس از نوح شفقت گفت یا بنی اذ کذب معنای ای پسر من سوار شود کشتی با ما تا این نبوی  
 و کالکفر و مباش مع الکفرین با ناگرویدگان که غرق شوی آن سیر منافق بود یا پدر اطهار سلام کردی و با کافران و کیش ایشان متفق بود  
 قال گفت در جواب پدر سارا و گی زد و باشد که باز گردم و بنابه برم الی اجل بسوی کوهی که از غایت نفعت یخصیبه کما هار و مار من الماء  
 از غرق شدن در آب قال گفت نوح را لا عاصم الیوم کما هارنده نیت امروز که منع کند چیزی را من امر الله از عذاب خدا که امن صحیح  
 مگر آنکس که می بخشد خدا را گویند عامم معنی معصوم است چون ما و افاق و عیشتی رفیقه یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر او بخشد و در دنیا  
 این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حال و حامل شد بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المعرقین  
 بگشت از جمله غرق شدگان القصه نوح را از کوفه یا از هند یا از عین و رده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشره راه جب کشتی تمام کرد و  
 بگشت و چون واقعه طوفان نهایت انجا رسید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید و قیل و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا ارض  
 ابلعی ای زمین فو بر ماء که آب خود را که بیرون آورده و یسماء اقیع و ای آسمان باز گیر آب را که فرو گشته و غیض الماء  
 و کم کرده شد آب بر روی زمین و قضی الامر مد و گزارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک اشترار و نجات بار و اشترار  
 و توار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جود از موصل یا شام روز عاشورا و هم محوم مدت طوفان شش ماه تمام بود و قیل و گفته شد  
 دوری و هلاکت بادل القوم الظالمین مگر و تسمیة از منی کافران را و چون نوح را با قوم از کشتی بیرون آمدند آنروز را هجرت شکرانه رفته داشت

ربع

ربع



و صوم و عاشورا است شد این آیت در نهایت فصاحت و بلاغت است در تفتیح و کشف و دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجه فصاحت و بلاغت آن  
 سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و سبب عجیب و کلمات و عبارات و حسن مواقع آن در سبک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت به این سخنوری سفت ابرار  
 آن در ادوار و توفیق و رقاق این حال بطلان این محل در جواب التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللسان مصرع  
 گویند ای روی سویی دیدار کن + و کادای نوح و بنحو نوح ۴ سرگشته پروردگار خود را فقال پس گفت سرت ای آفریدگار من ان الله  
 بدستیکه پس من کنعان من اهله از اهل من بوده و توفیر فرموده بودی که اهل ترانجات و هم وادهاک شد و ان وعدك الحق و بدستیکه و عدله توفیر  
 ست و انت احکم الحاکمین و تو حاکم ترین حکم کننده گانی حکمت درین چیست امام ما تریدی و تملکات آورده که نوح ۴ اگر کفر پس خبر بدشت چه اگر خبر  
 بنستی این سوال ذکر نمی یکنم سجاده تعالی فرموده بود و لا تسألنی فی الذین ظلموا و چون این سوال فرموده جواب در رسید قال گفت خدای یونوح ان الله  
 ای نوح بدستیکه پس تو لیس من اهله که نیت از اهل من تو ان لا عمل بدستیکه او خداوند علی است غیر صالح و نیک و نایب فلا تسألن  
 پس پرس از من مالتیس لک انچه نیت ترا به علم طوطی بدان خیر دیشی یعنی خبری که در آن از پرسیدن آنرا ندانی مبرس یا خبری که ترا با آن علم نیست چون کفر  
 پس تو از من سوال کن انی اعطک بدستیکه من بدیدم هم ترا منع میکنم ان تلوکن از آنکه نمی من الجاهلین و از نادانان سوال غیر جائز قال سرت  
 گفت نوح ۴ ای پروردگار من انی اعوذ بک بدستیکه من پناه بگیرم تو بعد ازین ان اسئلك از آنکه پرسم از تو مالتیس بی انچه نباشد مرا به علم  
 آن خبر دانی یعنی بخواه سوال از آن و الا تغفر لی و اگر نیامری مرا و لا تحین و نه بخانی بر من اکن من الخسیرین و بشم از زیانکاران فی لیکن  
 گفته شد که ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلامت یا بسلامتی حاصل از حضرت مایا سلام و توحی از ابر تو بولاکت و برکتها و زیاتها علیک بر تو یعنی در  
 نسل تو تا آدم ثانی باشی و از قصاب آدمیان تو بود قوی است که از اهل کشتی غیر نوح ۴ و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسل اهل عالم بدین نسل منتهی میشود  
 سام بر عرب و فرس است و یافث پدر ترک و حام پدر هند و عیلام و سلام و برکت برگردی چند متن معک و از آنها که با تو اند یعنی آنها که ناشی میشوند  
 از جمعی که با تو اند یعنی مومنان و ائمه و از آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سستت هم زدو باشد که بر خور داری و هم ایشان را در دنیا و آخرت  
 عیش و سعادت رزق ثم کیست هم پس برسد ایشانرا من بعد اب الیمم از نزد ما غدایی در ذاک و آخرت مرا و کفار اند و در وسط از طفی رحم الله  
 نقل میکنم که هیچ مومن و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که دخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد و درین تمتع و عذاب  
 تلك این تمتع که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای غیب که با و اطه جبریل ۴ نوحیها الیک ۴ جمعی کردیم از ابوسوی تو ماکنت تعلمها  
 بودی که بدانی انرا انت و لا قومک نه تو نه قوم تو که قریش اند من قبل هذ اظیش ازین وقت قاصد و طس فکیبائی کن بر ایذای قوم  
 و شفقت تبلیغ رسالت همچنانکه نوح ۴ صبر کرد ان العاقبة بدستیکه عاقبت نیکو للمعتقین ۴ مر پرستگار اند است در دنیا بظفر برای او در آخرت  
 درجات علیا بر طریقت قدس سره فرموده که صبر کنید بنگیهاست و شکبائی علاج خستگیاست قیبه شکبائی ظفرست و کابصیران برز برست شغومی برست  
 کلید گنج مقصود و بصیر در مراد نشود و گر صبر کنی مرادیابی و وزبای در رفتی ارشتابی و گر صبر کنی بصیر بشی و دولت بتو آید اندک اندک و والی  
 عاجز و ستادیم بقوم عاد و اخاهم هوذا اطل بر ایشان بود از ذکر اخوت بجهت نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قال گفت بود و صبر  
 یقوم ای گروه من اعبد الله بهرستید خدا را به یگانگی مالاکم من الیه نیت شما را معبودی غیر که بجز وی شما را و شرک ثبات میکنند انهم  
 نیستند شما الا مفترؤن ۴ مگر افرانندگان بر خدا با خدا شرکایقوم ای گروه من لا اسئلكم وینخواستم شما را علیک اجرا تبلیغ رسالت نزدی  
 و تقررت که مجموع رسل قوم خود را از بی طمی خود خبر داده اند جهت ازالت تمت و خلوص نصیحت از اغراض نبوی چه دعوت و قتی نتیجه بدو عطف از نایب و

حاجات  
 حاجات  
 حاجات

که طبع فاسد نوده نباشد طبع بند و قهر حکمت بشوی + طبع گسل هر چه خواهی بگویی + لاجرم غیران فرد و عورت از قوم خود هستند چنانچه بود علیه السلام فرمود  
 اِنْ اَجْرِيْ نَفْسٍ فَرَسٍ اَلَا عَلَى الَّذِيْ كَرِهَانِ كَيْسٍ كَمْ حُفِرَتْ فَطَرَتِيْ بَيَّا فَرِيدًا اَقْلًا كَعَقْلُ كَوْنٍ ○ ایا قسم میکنید عقل خود را کار غیر نماید  
 آتقی را از مبطّل حق را از پهل نیز کنید و بدانید هر که مال خود را دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان عورت بود قبول نکردند و حق سبحانه و تعالی بر شامت آن  
 سه سال بلان از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاق و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب رحمت بودند دشمنان نیز دشمنان برای زهر رحمت بیاران  
 و برای دفع عادی با اولاد محتاج شدند و فرمود و يَقُومُ اسْتَغْفِرُ وَاَوَايَ كَرِهَةٍ هُنَّ اسْتَغْفِرُكَ لَمْ يَكُنْ لَكَ اَنْ يَرْوِدَكَ رُكَاةً بِمَا يَنْتَبِهُنَّ اَنْ تَمُوتَ تَوْبًا  
 پس باز گردید الیک بعد از عبادت خیر و یسیر السّمَاءِ تا بر سرست از آسمان علیکم بر فرمود عادت شما را از آبارانی پیوسته و یزد که و بیفرایند شما را  
 یاری کند قَوَاكِلِ قَوَاتِ قَوَاتِ شَمَائِلِ فَرَزْدَانِ دِه شام را تا بعد از ایشان بر دفع عادی قادر شد پس سخن من بشنوید و کالتو کو او بر گردید از من  
 و اعراض نمایند از پیغام الهی فَرَجَ مِنْ ○ در حالتیکه مضربید بر گناهان قَالُوا اَلْكَتَنَ يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ اِی هود نیارودی با جمعی که دلالت کند بر صحت  
 دعوی تو و حال آنکه هود و معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب نیاروند و انکار نموده گفتند و مَا نَحْنُ وَ نَسِیمُ بَاتَارِكِيْ اِلَهَتِنَا  
 ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ اَرْسَخْنُ تُو كَرُ كُوْنِيْ يَكْ خَدَايَا بِرَسْتِيْدَ و مَا نَحْنُ لَكَ وَ نَسِیمُ بَاتَارِكِيْ اِلَهَتِنَا ○  
 از گردیدگان اِنْ نَقُولُ مَا نَسْکُوْمُ دَر شَانِ تُو اَلَا اَعْتَدْنَا لَكْ مَرَاكِدَ رَسَانِيْدَه اَنْ تُو بَعْضُ اِلَهَتِنَا بِرَسَ اَزْ خَدَايَا مَا بَسُوْهُ رَسَخَ  
 و گردیدی و ملتی و گویند و جنون ست عادیان گفتند که تو چون دشنام میدی خدایان ما را از ان ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که بر طبق عقل  
 از تو شنیده میشود قَالِ كَفْتُ هُوَا اِنِّيْ بَدْرَسْتِيْكَ مِنْ اَشْهَدُ اللّٰهُ گواه میارم خدایا و اَشْهَدُ وَاَوْ شَانِيْزِ گواه بشید بر آنکه اِنِّيْ بَرَسْتِيْكَ  
 با آنکه من نیز ارم میارم شما را تَشْرِكُوْنَ ○ از آنچه شما انبار میکنید مِنْ دُونِهِ بدون خدای یعنی در عبادت او دیگر از شرک میارید فَاَكَيْدُ و نِيْ بِسِ  
 اجتماع کنید بر کید نسبت من جمیعاً همه شما یعنی شما و خدایان شما را ملاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تَنْظُرُوْنَ ○ پس مرا سست مدید و هر چه خواهید تصدق  
 بکنید که من باک ندارم و کجایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نماند شیم و این از جمله معجزات هود بوده که تن نهاد در مواجعتی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و آزار  
 شکست و قوت که بخون او نشسته بودند و این همه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بهیلت در ملاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار او بایست  
 اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم اقبل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم در یاست + بخدا اگر سر موسی قدمت تر گردد + و چون هود علی نبیا و عا بکرم الهی و فطوح تمام داشت  
 گفت اِنِّيْ تَوَكَّلْتُ بِرَسْتِيْكَ مِنْ تَوَكَّلْ كَرَمُ عَلَيَّ اللّٰهُ بِرَخْدَايَ كَرَاتِيْ و سَبَّحْتُ لَكَ دَکَرِ D  
 مَا مِنْ دَابَّةٍ يَّحْيِيْ جَنْبَنَهٗ نَيْتٍ اَلَا هُوَا اَخِيْدُ بِنَا صِيْمَتَا مَرُ خَدَايَ نَزَا لِيْزَهٗ هَسْتِ مَوْیِ پِشَانِيْ اَوْرَا لِيْزَهٗ مَالِکِ اَوْسْتِ و قَادِرُ دَعَالِبِ بِرَوَا خَدَايَ  
 نمیشد مالکیت و قدرت و تصرف اِنْ رَکِيْ بِرَسْتِيْكَ اَفَرِيْدَ کَارِ مِنْ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ ○ بر طریق حق و عدست هر کس که بر تو توکل کند او را  
 راه رست نماید و ضائع نگذارد و در بحر الحقائق فرموده که صِرَاطٌ مُسْتَقِيْمٌ هَسْتِ کَفْتِيْ هَقْ بَاشْدَنْهٗ غَيْرِ اَوْ کَمَا قَالِ جَل جلاله و ان الی ربک المنتهی و در نقد و توضیح  
 جامع مذکور است در باب احدیت افعال و میان تأخیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلات است بگویم  
 هر کس را بحسب قابلیت بسوی حضرت خودی کشاند نیت سر اخذ بنا صیبتا ان ربی علی صراط مستقیم هیت کس کشاند میکشد کانا الیه راجعون + چون روی جان  
 و گردن غلط باشد جنون + و ازین مقومات قول قائل مشغومی چون همه راه اوست از چپ و رست + تو بهر ره که میروی او رست + چون از او بود استبداد  
 همه + هم بد باشد انتهای همه + قَانِ تَوَكَّلْ اَپْسِ اگر برگردی از من و اعراض کنی یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشی فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ بِسِ بِرَسْتِيْكَ مِنْ  
 رسانیده ام شما را اَنْهَسِلْتُ بِکُمْ اَنْجَزَا کَفَرْتَا و شده ام بآن اَلِیْکُمْ و بسوی شما یعنی دعوای الهی بشمار رسانیدم و بر شما حجت گزیدم چون قبول حق بکنید

حق تعالی شما را بپاک کند و کینه خلیف و جانشین شما را در دین رقیب بگمارد و قوما غیور کند و گروهی را غیر شاکه کند و اندکی شایسته را در میان شما بگذارد  
 حق را چیزی با عرض از من و ابا قبول عوت حق آن دینی بدستیکه پروردگار من علی کل شیء حفیظ بر هر چیزی ناگما بپا بست یعنی افعال و اقوال احوال  
 همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از وفات نمیشود و چون کفار قوم بودند بدین سخن متعظ شدند مگر زبانی بعذاب ایشان نماند گشت و کما جاءکم من ربکم  
 و آن هنگام که پیامبر فرمان ما بعذاب ایشان بجهنم ناهودا نجات دادیم و در آن دین امنوا و کسانی که دیده بودند معاذ با او و ایشان جانی را  
 بودند که همه را با خود بر ما نیدیم از عذاب بدستیکه مقتدا به بخشش و بخشایش از این نجات بفضل او بود بعمل ایشان و بجهنم ناهودا و بر ما نیدیم ایشان را  
 من عذاب علیظ و عذاب درشت و آن هموم و فزع بود که بمنابر ایشان در آمده و از او بار بیرون شد و اعضای ایشان را پاره پاره می ساخت و قتلک عذاب  
 و آن عادت یعنی اثر که در دنیا را حقان می بینند آنرا قبیله عادت بحکد و انکار کردند و کافر شدند بایست که بگویم بایست که پروردگار خود و عصوا  
 سرسله و عاصی شدند و فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر ستم عاصیان به پیغمبر است و اتبعوا پیروی کردند و اموا کل جبار فرمان هر سر  
 عینید و ستیز کار را یعنی مای شدند و در سیکه ایشان را حق و عوت میکرد و طبع گشتند آنرا که ایشان را کفر و ضلالت میخواند و اتبعوا و از پی  
 در آمده شده اند و هدی و الدنیا لعنة درین سری لعنت را که بعد از هلاکت است و یوم القیمه و دور روز قیامت نیز لعنت و کما است  
 الا ان عاصی بدانند که قوم عاصی کفر نمود و بجهنم ناهودا و کفر نمود و در دین خود را کفر نمود و کما بعد العاصی بدانند که دور است مرعاد یعنی از رحمت دور اند و بعضی  
 گفته اند دوری با دور عاصی را یعنی هلاکت و دوعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاکت ایشان دلیل استحقاق عذاب عقاب است قوم هود و عطف بیان عادت  
 یعنی این عاصی که هلاک شدند عاصی اولی بودند که حضرت هود بر ایشان مبعوث بودند و عاصی دوم که ایشان را عاصی گویند چه ایشان با قوم نمود هلاک شدند و اولی نمود  
 و فرستادیم بسوی قبیله خود آخاهم طایفه بر او ایشان صالح را و اخوت نسبی است قال صالح یقوم اعبدوا الله ای قوم من بهر ستید خدایا  
 و بود حدیث او برگزیده ما الکلمه نیست و شمار من الله غیور که مبعودی بخودی هو انشاکم او بیا فرید شما را من اکامرض از زمین یعنی آدم را  
 که پدر شماست و مود و نطفه را که نسل او را از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد و استعمرکم فیها و زندگانی و بقا و او شما را در زمین در مدارک مذکور است که سال عمر  
 هر یک از قوم نمود و از سه صد تا هزار بود و یا شمار قدرت و ادب و عمارت زمین تا منازل منزه ساختید و بخرانها و غرس اشجار و شغل نمودید فاستغفروا پس  
 آمرزش خوا بیدار حضرت امینی ایمان آرید تا شما را بیا مژ و دهم تو بوالیکه و پس رجوع کنید به پیش او از عبادت غیر او آن دینی بدستیکه آفریدگار من قریب  
 نزدیک است بامید و آن بر حمت مجیب و اجابت کننده و ایمان است بفضل و منت قالوا ایضاً و گفته اند قوم که اے صالح قد گشت بدستیکه  
 بودی توفیقنا در میان ما و رجوع امیدوار یعنی نشاند رشد و سداد و جبین حال تو میدیدیم قبل هدا پیش از نیکه دعوی نبوت کنی و منجو شیم  
 که ترا ملک است و خود سازیم با امید میباشیم که بدین مانند پیر شوی حالا بدین سخن که تو میگوئی ایب از تو بریده ایم آتذلهنا ایام را می میکنی آن  
 تعبد انما که می پرستیم ما یعبد ابا و انما که بودند پدران ما می پرستیدند و انما که کفیه شک و تحقیق که ما در کیم می تانتد عونا از ناخود آوا و ناخود  
 الیکه بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مدیپ و شک و شکست انگشند یعنی گمانیکه نفس را مضطرب می سازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شورید  
 میگردد و قال یقوم گفت صالح که ای گروه من اگر آیتم خبر میداد و فرض کنید که من ان گنت اگر باشم علی بیتنکه بر حمت روشن من  
 دینی از پروردگار خود و اتسینی من و داده باشند مرا از نزدیک خود سر حمت که پیغمبر من یقضی پس کیت که یاری کند و باز دار و مرا  
 من الله از عذاب خدا را ان عصیتک اگر نافرمانی کنم او را و تبلیغ رسالت پس من شمار بخدمت میخوانم و شما را بدین خود دعوت می کنید و با من  
 با دلمینا بید کما ترید و دینی پس شما می نافرمانید مرا غیور تحسین و جز بر این کاری نیست و او را یعنی نسبت کردن شمار را بر این یا نسبت

ع  
وقف



کردن من شما را بدان آورده اند که قوم نمود و بعد از جلال بسیار طلب بخود نمودند چنانچه در سوره اعراف سمت تحریر یافت و بعد عاوی قذاز شکب و یون آم  
 بانر خدا بیجا صالح محبت گرفت و در باب آن وصیت آغاز کرد و گفت و لَقَوْلِي كَرِهَ مِنْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ إِنَّ نَاقَةَ هِيَ كَرِهَ لَكُمْ بَرَاءً  
 آیه در حالتیکه شانه است بر قدرت او فَنَزَّلْنَا وَهَابًا بِرَأْسِهِ لِيُفَكِّرَ تَابَخُورٌ وَبِجُودٍ كَمُضِ اللَّهُ دَرَزِينَ خَدَى هِنِي رُوزِي اَوْبَرِ ثَمَانِيَتْ  
 نفع او من شاست و لَكَمْ تَسْتَوِي هَا بَسُوْعٌ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید قَدْ أَخَذَ كَمْ بَسٌ بَكْمِ وَ شَمَارَ عَدَدِ ابْ قَرِيْبِكْ ۝ عَدَدُ  
 نزدیک یعنی تعاقب آزار او مغذ بگردید و ملت نیاید فَحَقَّقْ وَ هَا بَسٌ بَكْمِ كَرِهَ نَاقَةُ رَاوُفَسِيْرَانِ و سوره قمر میاید اشارت شد و بعد از عطف نَاقَةُ بَخُورِ  
 بالای که برآمده است بگردد و صالح و از نوبت در میان قوم بود چون بیاند حال با او تفریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا اَبَسْ كَفْتِ شَمَارَ تَرِيْدٍ و بر خورید از حیات خود بی  
 خا کر كَمْ تَلْذِثَةُ اَيَّامُ در سر ای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرو آید ذَالِكْ وَ عَدَدُ اَيْنِ و عده است تخم  
 مَلَكُ و بَ ۝ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه و ای ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ بِلَیْسَ نَكَمٌ  
 اَمْسُوْكَ اَفْرَانِ مَابَعْدَ اِشَانِ تَجَبُّنَا حَلِيْلًا نَجَاتٍ و ایدیم صالح را و الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَكَ و انا را که با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بِفَضْلِ نَجْشِشِ  
 از نزدیک به عمل ایشان یعنی بخش فضل رحمت صالح و مومنان را از ان بلا بر نیاید و من خیر بی یَوْمَئِذٍ و از سوائی آن روز میاید که مراد روز قیامت باشد  
 اِنَّ ذٰلِكَ بِحَقِّقٍ که برود کار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست تو انا بر نجات مومنان الْعَزِيْزُ غَالِبٌ بر دشمنان بِلَاکِ اِشَانِ وَاَخَذَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا  
 و اگر گرفت آنرا که ستم کردند بر خود و کفر الصَّيْحَةَ فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل علیه السلام است و در را و السیر آورده که در ان سه روز که وعده حیاد  
 و رخنای خود ساکن شده قبر کند و نذر منظر عذاب میبود و در چون روز چهارم آفتاب طالع شده و غذایا یاز منازل بیرون آمد یکدیگر را میخواندند و آهنگ  
 میکردند که نگاه جبرئیل بر صورت اصلی خویش پایش بزمین و سر بر آسمان پڑی خویش نشر کرده از شرق تا مغرب پایکوی زور را با هایش سیر و در انهای سفید  
 و برق و پشانی با جلا و نورانی و در حاکم بر فروخته و روی سر و سرخ بزرگ در جهان ظاهر شد و افق را پوشید و قوم نمود آن حال مشاهده نمودند و در بکن  
 نهاده و قبر را آمدند و جبرئیل نعره زد که مَوْتُكُمْ اَفْتَتِ السَّاعَةَ بِكِبَارِ مَعْرِفَةِ و در زلزله و رخنه ها آمده و مقتضای ایشان فرود آمد فَأَصْبَحُوا اَبَسْ كَفْتِ نَفِيْ دِيَارِهِمْ  
 جَحِيْمِيْنَ ۝ و در آن سراسر خود مردگان بزمین چسبیدگان گمان كَمْ يَجْعَلُوْنَ اَفِيْهَا طُغْيَانًا که هرگز نبوده اند و در آن سراسر و در وسط آورده که خدا تبارک  
 بدان صیحه بملک کرد آنرا که از قوم نمود و بد و در شاتق و مغرب سوان جبال بگراید مرد که او را البور غال گفتندی و از حضرت رسالت پناه بر سیدند که با نوال  
 کیت فرمود که بَرَقَبِلَةِ ثَقِيْفٍ اَلَا اِنَّ السَّاعَةَ اَبْدَانِيْدُ بِسَيِّئَةٍ تَوْمٌ مَّوَدَّ كَفَرٌ و لَكُمُّ طُغْيَانًا که در دیر و در کار خود را اَلَا بَعْدُ اَبْدَانِيْدُ که دوری است  
 از رحمت من لَشَوْكٌ ۝ مَرَقَمٌ مَّوَدَّ اَلَا كَفَرٌ جَاءَتْ و هر آنکه تحقیق آمدند هر سکنای فرسا و گمان از ملائکه که یازده و دوازده یا هفت یا هشت بودند و میا  
 گوید سه فرشته یعنی جبرئیل میکائیل و اسرافیل بر صورت جوانان ساده رو و جب جلال مبدی اَبُوْ هَيْكَمَ بَسُوْی اَبْرَاهِيْمَ صَلَوَةُ الرَّحْمَنِ عَلٰی نَبِيَّائِهِ و علیه بالانشوی  
 بخوده و ادن او نفرزند یا بملک قوم لوط در حقائق سلمی نکرست که آن بشارت بود و دام خلعت صاحب کشف لاسر از فرموده که چون از اول حلیل را بنوخت  
 که و انخذ الله ابراهیم خلیل را و آخر بد و دام خلعت بشارت داده و تطیعت ابراهیم خست و سجد و حقائق سلمی آورده که آن فرود بود بطور حضرت سید کائنات از صلبی با آنکه او  
 خاتم انبیاء و جلاله صمدت و در بشارت در مقابل این تواند بود که پدر را چنین سپر باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین باشد شریک شایبش از ان شد که چنین  
 پرور و گهر آواز و مکر و ابنا از و غیره و صابا علیه طالع الشمس القمر و دیما طی فرموده که جبرئیل بملک قوم لوط آمده بود و اسرافیل بشارت و لدر ابراهیم و میکائیل  
 بمحافظت لوط و اهل وی و اخرج ایشان از موقوفات الله چون نزدیک خلیل آمدند قَالَ اَسْلَمْنَا طَاعَتًا لِّمَنْ هِيَ سَلَامٌ كُنْ بِرَبِّكَ سَلَامٌ كُنْ بِرَبِّكَ سَلَامٌ كُنْ بِرَبِّكَ سَلَامٌ كُنْ بِرَبِّكَ  
 جواب من سلامت بر شما ابراهیم نذرست که فرشتگان نذر ایشان را در مهران خانه شنیدند فَمَا لَيْتَ بِسَبْحٍ و زنگ نکر آن جَاءَ تَاْمَا که آورد و بخیل چنین

گو سال بریان کرده برنگ گرم پس خوان گستر و صلا و دعا و ایشان دست بر طعام دراز کردند و گفتند آیه را پس آن هنگام که دید ابراهیم آید بیست و شش ساله را که مطلقا  
 لا تقصل اليه نرسد بدان گو سال یعنی دست طعام میکنند نکرده اند و آنرا از ایشان یعنی نمک شمر و او و جس و در دل آوردند و خفقه ازین  
 تریسی چه در آن ان هر که قصد کسی دشمنی از طعام او تناول نمودی چون ایشان طعام نخوردند برسد که در دوان باشند و هر چه رسانند چون فرشتگان حاضری نمودند  
 قالوا انقضت ای ابراهیم لا تخف ترس انا امرسلنا بدرستی که فرستادیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشان را غلبه کنیم و امر آنکه  
 وزن ابراهیم ساهنت بارون قائمته ایستاده بود و پس پرده و مخمل ملائکه اتماع بمنمود و یکبر اخذت همانان ستادگی دشت چه ساز عمر مانده بوده برگشته و از  
 کسی وی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فطحت پس بخندید از جنت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود و یکبار لوط را که با او بودند خنده و  
 از تعجب بود و تعجب میکرد و غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفته می ماند از خوف ابراهیم از تن با وجود بسیاری  
 حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فطحت پس شارت دادیم ما و اوزانربان ملائکه با شطحی الی بوجود و فرزند ی اسحق نام و من و گدا  
 اسحق یحقوب و از پس اسحاق یعقوب تخصیص شارت ساره حبت آن بود که بجهت و سرور زنان بفرزند بیشترست و دیگر آنکه ابراهیم را جرحه پسری  
 اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون فرود فرزند نمود قالت یویکتے گفت ای عجباء آید آما من بزمیم و آنا عجبو و حال آنکه من پرنده بودم  
 در آن وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود و هذابعلی و این شوهر من شیخی ط و در حالتیکه پست صندیت ساله یا صد و نوزده ساله ان هذاب  
 بدرستی که این خبر میگوید کشی عجیب که چیری عجب استعجاب و از راه عادت بودند از روی قدرت قالوا انقضت فرشتگان مرسله و انقضت  
 میداری من امر الله از کار خدا هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فصلی از بیان دو پسر فرزند بیرون آورد و بیت قدرتی را که بر کمال بوده و کی چنین  
 از و محال بود و رحمت الله بخشایش خدای و بگوئید که و بر که تها یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان برانند  
 که از بركات آتی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره بیداشتند انکه بدرستی که خدای جلیل ستوده است با عطا نعم عجیب که  
 ست باظهار کرم و قلمتاذ هب پس آنوقت که برفت عن ابوا هیم الماروع از ابراهیم تریسی و فرعی که دشت و جاء انکه البشری و آمد بوی شارت  
 اولاد و میجا دکن و ایتا و مجاور که در با فرشتگان مافی قوم لوط و در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه که در آن مومن  
 باشند گفتندی فرمود اگر نود باشند گفتندی هلاک نمی کنیم چنانچه ده ده که میگرد تا بدیده و به پنج پس بکلی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد هلاک  
 ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که ان فیها لوط که لوط و بنات وی در آنجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان  
 ان ابوا هیم الحکیم بدرستی که ابراهیم بر بار بود و تعجب نیست در مقام از بدکاران او و آگاه آه زنده و ماسف خورنده بر میان منیب و جمع گفتند  
 حضرت عزت و کرامت صفها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجاد که ابراهیم با ملائکه از وقت قلب فوط ترجم او بوده و امید داشته که عذاب ان قوم در توقف افتد شاید  
 تو بکنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند یکنوا هیم اعرض ای ابراهیم رو بگردان و در گذر عن هذاج ازین جلال انکه قد جاء بدرستی که ده است  
 اصر سرتاک ج فرمان آفرید کار تو بعد از هلاک ایشان و انهم ایتهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مکرر و در عذاب با ناکر و  
 بجلال و عا پس ملائکه ابراهیم را و اع نموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود و در یکی صد نفر از مردم شیر زن بودند چون نزدیک شهر نمود  
 رسیدند که لوط در آنجا بود و نگاه کردند وی او دیدند که در زمین کا میگرد و شوی نمند و سلام کردند و گفتا جاءت سرسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان هلاک  
 بسوی لوط سبی و هم اند و گین شد بدیشان و ضااق بهم ذرها و نگدل شد بجهت ایشان نه از کراست همانذری بلکه سبب آنکه ایشان را دید بار و میا جمعی شش  
 صورتها و کشتن بدنی باکی قوم بدیشید و قال گفت هذایوم عصبیت این فرست ترست برین آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که ما لوط را چارزوت

به بدی قوم خود گواهی نداد ایشان بلکه گفتند که ما را نیکو گفت بشمار رسیده است خبر از این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط علیه السلام را شتم آمد که لوط را  
ایشان گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بازی می کنند جبرئیل علیه السلام بیکایک ایشان را شتم فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام  
با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود و چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربع  
وجود گرفت بعضی مردم همان لوط را دیدند و خبر بدیدگان رسانیدند یازن لوط که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوب روی در خانه ما همان شده اند  
قوم روی بد خانه لوط را ندانند و جاک که قومند آمدند با لوط قوم او میگویند عَوْنُ الْيَدِ طَبَشَاب و انیده شد بسواد و من قبل و پیش ازین وقت نیز  
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند از لوط و کبوتر بازی و صغیر زدن و در مجالس برای استنزال شستن بر سر راهها چون قوم بد خانه لوط  
آمدند و طلب مهمان کردند قال يَقَوْمُ كَيْفَ بَنَيْتُمْ اَيْنَك خزان من ایشان را بخوابید هُنَّ اَطْعَمُكُمْ اَيْنَك ایشان را بگزیدند  
مشرقا ترویج با ایشان بشهر ایمان بود یا بشهر بیعت ایشان ترویج مومنان را بکافران میتوانست که حضرت لوط از فرط قنوت و کرم و حمیت و خزان را فدای  
مهمان کرد و گفته اند از نبات نسای ایشان بوده چه هنری پدرت خودت از حمیت تربیت و حرمت یعنی زنان بخوابید که شما احلال اند فَاَتَقُوا  
اللَّهَ سِيسَ تَبْسِیدِ زخمی بترک خویش و کَلَّا خَرُّونَ و مرار رسوا میکنند فی ضِیْعَتِی ط و در خان مهمانان من اَلَيْسَ مِنْكُمْ اَيَانِست از شما رحل  
و شَهِدَ مَرُوی را یافته که شما پند و دواز عملهای بد شما را باز دارد و قالُوا الْقَدْ عَلِمْتَ گفتمندای لوط بد رستیکه تو میدانی که ما لَنَا نِست اَر  
فِي بَنِيكَ در دختران تو من حَقِّی و اِنَّكَ كَتَلْتُمُو وَ تَحْقِيقُ تو میدانی مَا نَحْنُ نِیْدِ و آنچه ما بخوابیم از ایشان فَاخْشَ قَالَ گفتمند  
در جواب ایشان لَوَا نَ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاش که باشد ما بر من شام قوتی یا اگر قوتی باشد و نفس من هر آینه شما را دفع کنم اَوَّلَی اَیْنَه گیم و باز گردم اَلِی  
دَکْنِ شَدِیدِ بَرَنی سخت یعنی غشیره و قبیله که بعد از ایشان منع شما توانم کرد و در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که  
رحم الله اخی لوطا کان یادی الی یکن شَهِیدِ یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری داد و چه بجای در ماندگان جز در گاه اونیست مَسْخُوفِ  
تَشَانِشِ که قبله گاه مهبست + از مهبستی پناه مهبست + هر که دل در حمایتش بست + از غم هر دو کون و است + آورده اند که لوط در خانه و بیرون  
فلان پس در ایشان مجاور مینمود ایشان و دیوار را بشکافتند و خواستند که تخته و آئیند لوط را بغایت مضطرب اند و مهناک شد لوط را بدان مضطرب و حوش  
و جمع دیدند قالُوا اِلَیْ لُوطُ گفتمندای لوط اِنَّا دَسَلُ کَرَبَاکَ ما فرست ما دوکان پروردگار تو ایم و بعد از ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان  
لَکِنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ نِیسَند با خبر و آید تو یعنی ضرر ایشان جو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذارد پس جبرئیل علیه السلام آمد  
ایشان باز شد و بر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند خدا کند که همان لوط را حاضر اند پس  
جبرئیل فرمود که فَاَسُوْا بِاَهْلَاکِ پس یکرسان خود را بقطع مِّنَ الْاَیْلِ بپاره نشستن یعنی بعد از گذشتن بر خیز از شب و کَلَا یُکْتَفُ و باید که  
التفات کنند و واپس نگردند مِنْکُمْ اَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را بر کَلَا هُمَا اَنَّا کَلَمَزْنِ خود را که او کافره است اِنَّکُمْ مَصِیْبُهَا بَرَشِیکِ  
رسیده است اَعْدَا هَا اَصَابَهُمْ ط آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار پاک خواهد شد لوط از غایت نگرانی فرمود که کی خواهد بود ملاک شدن ازین  
جبرئیل فرمود اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ ط بد رستیکه هنگام غروب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود اَلَيْسَ الصُّبْحُ  
بَقَرِیْبٍ اَیْنِست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَکُمَا جَاءَ اَمْرٌ تَا بَسْ نوقت که آمدن امان بعد از ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا بر خود را در زیر سر  
ایشان در آور و بروشت و بر بالابر و با بیکایک اهل آسمان با بخ و من و از سگان ایشان بشنودند پس حکم کردیم تا بیکند و با قدرت کامله جَعَلْنَا اَکْرَادِیمِ  
عَالِمَهُمْ سَافِلَها از بران شهر را از بران یعنی سزگون ساختیم و اَمَطَرْنَا و بارانیدیم علیها باران شهر را بعد از سزگون شدن آن حِجَادَةً





و صفتهای بطریق تشبیه میکنند که تو با آنکه بکلمه ورشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قَالَ يَقُولُ شَعِيبٌ که اے قوم من اگر آیت شما چه منید  
 و چه میگویند این کُنْتُ عَلَى الْبَيْتَةِ اگر بنشینم بر بصیرت و بجهت من میفرماید از نزد پروردگار خود و سرخسین و روزی داده باشد مرا منته از نزدیکی  
 خود رَدِّ قَاحَسًا ط روزی نیکو معنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخش و لطیف یا مالد دولت کمال و تکمیل از زانی و شسته باشد و سعادت روح  
 و جسمانی فرموده روا باشد که من در وی او خیانت نکنم و مَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالِفُكُمْ و میخواهم که من مخالفت کنم شما را از آن و بیایم الی مَا أَكْفَلَكُمْ عَنْهُ  
 بسوی آن چیز که شما را از آن نمیگویم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود و مرکب او شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم خود را از آن نیز باز میگیرم انْ أُرِيدُ  
 نیکوایم من إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر اصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ ط و اما سیکه توانم و مَا تَوَفَّقْتَنِي و نیست توفیق من صلاح امور شما یا رسیدن  
 بسرنزل صواب صلاح إِلَّا بِاللَّهِ ط مگر هدایت و دعوت خدا عَنِكَ تَوَكَّلْتُ بر تو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند الْيَكُونُ أُنْبِیُّ و بسوی  
 باز میگردد و در هر چیت میکنم و يَقُولُ و ای گروه من لایحجتم منکم شمار بدان ندارد شقاقی دشمنی من دشمنه کاری بمن آن یحیی بکم اگر بر شما  
 مثل مَا أَصَابَ مانند آنکه برسد قوم کُوحِ گروه نوح اطوفان اَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود را از باد صحر اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح را از رجنه  
 و مَا قَوْمُ لُوطٍ نیستند گروه لوط ط مِنْكُمْ یَعْنِی و از شما و یعنی در میان و زمان شما نزد یک اند اگر از ارم گذشته عبرت نگیرید از ایشان عبرت  
 و اسْتَغْفِرُ و تَرْكُكُمْ ط طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایان ثُمَّ تَوَلَّوْا إِلَيْكُمْ ط پس جمع کنید عبادت او از پرستش غیر او انْ دَبَّ بِسِتْمِكُمْ  
 پروردگار من دَحِیمُ بخشنده استغفر است و دَوَّكُ دوست دار تا نبات و دود و فعل است بمعنی فاعل ید یعنی بندگان را دوست دارد  
 و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قَطَبُ لَا قَطَابَ مولا یا یعقوب چرخ قدس سده در فرج اسماء الله معنی الودود و در بر نیوج آورد است  
 که دوست دارند و نیکو بهر خلق و دوست در دو کما بحق یعنی او نیک است و دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست  
 زیرا که چون بنظر تحقیق در گذرند اصل حسن جهان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و ازین باب گفته چند در آیت مجسم و کجاست  
 بنظر و ایمان جلوه نموده و للولد الاغزیدیت حقائقه صفیا و رباعی الحسن تو داده یوسفانرا خوبی و فرشت تو کرده عاشقان یعقوبی و گرنیک  
 نظر کنی کسی غیر تو نیست و در مرتبه محبی و محبوبی و قالُوا ایشعِیبُ گفتند ای شعیب مَا أَنْفَقَهُ فَمَنْ نُسْکِنُهُ کَثِیرًا نَحْمَلُ أَثْمَارَ قَوْلِ بَیْرُکَ و میگوئی تو  
 از وجوب تو حید و حرمت تطفیف و این بواسطه تصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او  
 خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند وَاِنَّكَ لَازِلٌ و بدستیکه آه آنمی می بینیم ترا فیتنا در میان مَا ضَعِيفًا بقیوت در دفع مایان یا ضعیف البصر  
 و لَوْ لَا رَحْمَتُكَ و اگر نه تو بودی که بر دین ماند و ما ایشانرا غریز میداریم لَوْ جَعَلْنَاكَ نَارًا لَمَّا نَسَا سِکْرُ دِیم و مَا أَنْتَ وَیَسْتِ تُو  
 عَلَيْنَا بَرَاءَ عَزِیزٍ و غریز و کرم بزمیه که غرت توانع رجم یا موجب رحم شود قَالَ يَقُولُ شَعِيبٌ که ای گروه من اَدْهَیْتُمْ آيَا غَیْرِ قَوْمِمْ  
 اَعَزَّ عَلَیْكُمْ غَیْرِ تَرَانِدِ بَر شما و دوست تر از شما مَنِ اللَّهُ ط از حد و اَحْذَرْتُمْ و گرفته اید شما امر خدا را و رَأَءُكُمْ زَبْر شیت خود و ظَهْرُكُمْ  
 همچون تروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس نشستی انگنید انْ دَبَّ بِسِتْمِكُمْ اُنْ دَبَّ بِسِتْمِكُمْ اُنْ دَبَّ بِسِتْمِكُمْ  
 آنچه شما میکنید مُحِيطٌ ط آگاه است بر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بران شما احوال فرمود و يَقُولُ اَعْمَلُوا و ای گروه من عمل کنید  
 عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر جای خود که دارید از شرک و فحش اِنِّیْ اَعْمَلُ ط که من نیز عمل کننده ام و تمکن در کار خود و سَوَفَ تَعْمَلُونَ ط از دوا باشد که بدین  
 مَرَّ كَاتِبُهُ اَنْسَلُ که باید بر و عذاب بخیزد خدا که او را رسوا کند فیضیت تمام ملک سازد و مَنْ هُوَ كَاذِبٌ ط و انْسَلُ که آن دروغ گو است بر نعمت نامی  
 زود باشد که بدین که من بستم یا شما و اَرْتَقِبُوا و انتظار برید از آنکه من میگویم که اِنِّیْ مَعَكُمْ ذَرِیْبٌ ط که من نیز با شما منتظرم و لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا و اگر ما را







بر آنیه حکم کرده شدی میان قوم موسی تبطل بعد از اتصال متبلکشت و محققان نجات یافتی و انکس و بدستیکه کفار قوم تو کفایت شک منته  
 بر آنیه در گمانی اند از قرآن مؤید ○ گمانی در ریب انگنند یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شورید که کند و ان کلا و بدستیکه بر کفار غفلت  
 کما الیو قینهم از ان جمله اند که بر آنیه تمام خواهد و او دیکش پروردگار تو اعماک الهی طجری عملهای ایشان بعضی ان را نافی میداند و بعضی  
 الا یعنی هیچکس نیست مگر خداست که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بد و رساند صاحب یجاز البیان فرموده که چون در لغت غلط است اینجا قریه  
 مخدونی باید کرد برین و چنان کلاما بعث الیو فینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشغال نیست این مقدار سبب مناسب نمود و این جوه بر تقدیر شد  
 لما بود اگر مخفف خوانند صاحبان فرموده که لام که مو توحیه قسمت و تنوین کلام عوض از نصف الیه باز آمده و تقدیرش چنین بود که ان کلمه لم یفینهم  
 ان کما بدستیکه خدا بجای عملکون با نوح شما میکنید خبیرو ○ و انست و چیز از وفوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد و بیت همه کار بنده و انما او  
 بکافات هم توانا است و فاستقم پس تو مستقیم باش که از وفات هم چنانکه فرموده شدی و من کتاب معک و باید که مستقیم بنویسند  
 یا فرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام شیری قدس سره گفته که  
 مستقیم آنکس است که از راه حق باز گردد و با سر منزل وصال برسد و حقائق سلمی از جو زجانی قدس سره نقل میکنند که طالب کرم است بیش طالب استقامت باشد  
 محمد بن فضیل فرموده که آن چیز که بود و همه نیکو میانیکو شود و به ناپود و همه زشتیها زشت شود استقامت است تسبیح الاسلام قدس سره این سخن را شنید گفت  
 که وی بسیار نیکو گفته است و بلیش فاستقم کما امرت بزرگ را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت ابوعلی سببی فرموده که حضرت را در واقع دیدم  
 گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمود که فاستقم کما امرت ای عزیز هر که را قدم مترسغ نباشد بخش ضائع است شیخ ابوعلی قاضی  
 گفته است که استقامت آنست که سر خود را از اسو الله محفوظ داری خواه عصمت بخاک رحم و صفت اهل استقامت فرموده مظهر کسی دانم اهل استقامت که باشد  
 بر سر کوی طاعت و زاو صاف طبیعت پاک مرده و باطلاق هویت جان سپرده و تمام از گردن دهن نشاند و بر نه کسایه خورشید ماند و کلا تطفوا  
 و از حد در گذرید ان کما تفعملون بدستیکه خدا با نوح شما میکنید کصایرو ○ بنیاست و کلا تگنوا و میل کنید الی الذین ظلموا بسوی آنانکه  
 شمر کردند بعضی را منته نماید با ایشان یا فرمان ایشان بپذیرد یا معاونت میکند ایشان را بر بیدار ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی را بطلد  
 بتراند یا سایه در دوات ایشان ریزد و یا کاغذ بدست ایشان دهد تا بنویسند و ظلم ایشان تخریب باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر عالمی در بیابان  
 تشنه باشد و بر ملاک مشرف شود و آب توان داد فرمودنی گفتند اگر آتش ندیدیم و فرمود که در عیوت مصرع آنچنان بدزدند گمانی مرده و پس حق سبحا  
 از فرط حجت فرمود که میل ظلم کنید فتمسککم التادیه پس باید شمار آتش یعنی شمار ساداتش و فرخ و ما الکفر و میت شمار من دون الله بخود تکیه  
 من اولیاء از دوستان که عذاب از شمار باز دارند تکرار تضرعون ○ پس شمار یاری و ادعای شوی و ارفع الصلوة و بجا داری نماز را طریقه الزهراء  
 در دو طرف روز و نیکو کن الکیل و در ساعتها از شب تا طرف اهل دوزخ نماز بامداد و نماز طرف اهل طهر و عصر و نماز ایل مغرب عشا آورده اند که عمر و  
 خرامی فروخت زنی صاحب مال را که بخرا خریدن آمده بود گفت خرا خوب تر در خانه است چون آن خانه او در آمد عمر او را تقبیل نمودنی الحال ایشان شده مجلس  
 حضرت رسالت پناه آمد و گریان گریان حال گذشته این سخن را شنید آیت فرمود ان الحسنات یذهبن السیئات بدستیکه نیکو بینا یعنی نماز بیگانه ببرد  
 بگویند بریدار که غیر کباب بر شند حضرت رسالت پناه از عمر و پرسید که نماز دیگر با کلاما دوی گفت اگر فرمود که ای کفاره آن نماز کفاره این گناه است گفتند  
 یا رسول الله این حال مراد است خاتمه گفت فی بر عموم مردم است و مؤیدین قولی حدیث آمده که از شمار تا شمار کفایت گناهان است که میان ایشان اجمع شده باشد  
 چون از کباب را چنانچه نموده ای قدس فرموده که انوار طاعت طاعت معای را محو میزند و در بحر احقاق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طریقه انوار از انوار طاعت

طلقات اوقاتی که بخواج نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند بعضی برانند که خات گفتن کلمات ربوبیت یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر  
 ذلك اين فوان و این وعده ذکر می للذکرین ۰ پندیت مراد کنند کار و اخصیه و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی ۰ فان الله پس بدینیکه  
 لا یضییع ضائع نگرداند اجزای محسنین ۰ اجزایکو کار از ابد و دل از صبر نشارت بآست که تشکیبانی از حسانت قلوب کاکان پس چنانچه بود و لو که  
 نصیست یعنی نبود من القرون من قبلک از اهل قرنها که پیش از شما بودند او لو ابقیت خداوندان عقل را می که از روی خرم نیهون باز داشتند  
 منفذ از عین الفساد فی الکراض از تباه کاری در زمین تا عذاب و دنیا می الا قلیلا لیکن اندک بودن زمین آنجینا مندهم از آنها که  
 وادیم ایشان را از عقوبات گذشتگان که ایشان را نمی میکردند و اتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنها که کافرو بودند ما اثر قوا فیه انچه زیاده منع شود  
 دران یعنی متابعت از روی نفس که ده و تمام اتهام تحصیل سباب شهوات مصروف گردانیده و از باور آن اعراض نمود و کالما یفهمون ۰ و بود  
 کافران و ما کان ذلک و نحوست پروردگار تو لیهک القرائه که ملاک کند اهل بهار بظلمه شرک و اهلکما مصلحون ۰ و حال آنکه  
 اهل ان موضع بصلاح آرند گان بنده میان یکدیگر یعنی مجروح شرک ملاک کنند تا فساد ظلم بان منضم گردد و از اینجا گفته اند الملک یعنی مع الکفر و لا یقنی مع الظلم  
 و کوشاء ذلک و اگر هرستی پروردگار تو یجعل الناس بر اینی گردانید و از ائمه واحدا همه یک گروه یعنی بر یکین و یک این و یکا  
 یزکون و همیشه بنده یحییون ۰ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس الا من رحم ذلک و مگر آنکه رحمت کند پروردگار  
 بر و و او را ایمان راه نماید چون اهل بیت عیضه که مسلمانانند اما که مختلف اند در روزی یکی تو گشت و یکی درویش مگر آنکه خداست و او قناعت بدین الله  
 و از بر این اختلاف خلقهم آفریده است خدا مردمان را بر ارحمت آفریده راه یافتگان را و تمتت و تمام شد کلمه ذلک سخن پروردگار تو  
 یعنی کلمه که بالا که گفته و آن نیست که مملکت بر اینی میسازیم جهنم و نزع را من الجنة و الناس از عاصیان یوان و ادیان که از ایشان  
 کفر و کافری روی نموده اجمعین ۰ به ایشان و کلا نقص و هر خبری که میخوانم علیک بر تو میر انباء الرسل از اخبار خبر اینان خبر  
 چیست ما انتبیت به انچه ثابت میگردد ایم و بر جا میداریم بان فواد که اول ترا یعنی فاده اخبار رسل است که دل تو بیاراد و نصیحت بفرما  
 و برادر رسالت ثابت نماید بر اینی که کفار تشکیبانی کنی و جاءک و آمده است تو فی هذه الحق و درین سوره انچه درست و درست است و عالم فرموده  
 که تخصیص این سوره بر اشراف است و الا حق در همه سوره قرآنی است و گفته اند به اخبارت با خبرند کورت و درین سوره یعنی این خبر باره است  
 و مؤعطه و بندت و ذکر می و یاد کردن للمؤمنین ۰ مگر وید کار و اقل و بگوای محمد الذین لا یؤمنون مرا تا که ایمان نمی آورند  
 اعملوا عمل کنید علی امکانیکم در حالیکه بدان شکستید انا عملون ۰ بدینیکه باین عمل کنند گانیم بر جان حال داریم و انتظر و انچه باین انظار  
 انا منتظرون ۰ بدینیکه باین منتظریم بزل عذاب و مژده و است عجب السموات و کلا مرضی علم انچه غایت از اسما و زیرها و البیضاء  
 و سواد و یوجع اکامه باز گرد و مختص میج مجبول میخواند یعنی باز گردانیده شود و کلا همه کار با قاعبد که پس پیش کن مردار که مع بر و و توکل  
 علیک و توکل کن بر تو قهر عبادت بر توکل شدت است بلکه نفع توکل با بدان رسد و توکل بجز گفتاری اعتبار بود و ما ذلک و نیت پروردگار تو  
 بقاقل عما تعملون ۰ لیخبر از انچه بنده گان میکنند و مختص خطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند و در تفسیر الکعب الاخبار رحمه الله نقل میکنند که فاده  
 تورات آیه اول از سوره العالم است و خاتمه آن آیه آخر از سوره هود و او محمد صلوات الله علیه

حج

سورة یوسف مکیه و هی مائة و احدى عشره آیه  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱۱





ع

برای همیست و رسالت و نجات از نمرود و بر سحاق با خراج یعقوب و سباز از صلب و ان ربك بدستگیر و زکات تو علیکم و سباز که استحقاق شما را  
 حکیم استوار کارست و درست کردار که بکند آنچه باید لکن کان تحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف و اخوت و در حکایت برادران او اینست  
 نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لئلا یلیق ○ مریدان گمان غریبان را یوسف را زده برادر بودند یکی بنیامین آن برادر را میخواستن بگریزانی و ایشان  
 پسران محال یوسف بودند نام ایشان پیودا و روبیل و سمعون و لاوی و زبیلون و یحیی و چهار دیگر علاتی و ایشان از دوسریه بودند و آن ویشالی و جاد و شهر  
 آورده اند که چون یوسف خواب مذکور باید بفریاد و یعقوب بکتمان آن وصیت فرمود و با جتبا و تمام نعمت وافر دهنده و او بعضی از زمان برادران او شنوند و نشان  
 که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال شوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد و حرکت آمد و بتدبیر میهمان مشغول شدند اذ قالوا یا کون انرا که گفتند برادران یوسف  
 با یکدیگر کیوسف و اخوت هر آنی یوسف و برادر را یعنی بنیامین احب الی آیینا دوست ترند بسوی پدر ما از ما و نحن بحسبه و حال که  
 با جماعت توانا و کار گذاریم ایشان خرد سال می گفت پس بایست که پدر ما دوست تر داشته چون دو عاقل ضعیف را برادر مرد قوی اختیار کرده ان  
 ابانا بدستگیر پدر ما لکن ضللت بین ○ هر آنی در دور افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی برادرین کار خطا واقع شد و در تیسیر آورده که چون  
 شیطان بن کلمات از ایشان شماع کرد بصورت پیری برایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شمار به بندگی تو اگر گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که  
 ان قتلوا یوسف بکشید یوسف را و گویند گویند این سخن ان بود گفت او را بکشید و اظهر حوکه یا بنگینید آرض از زمین و دراز عمارات  
 یا موضع که دران سباع باشند یعنی او را غائب کنید یحیی لکن ما خالی ماند بر سر شما و حجه آیت که روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر  
 روی تو به شما آرد و تمامی بر شما اقبال کند و تکلونوا و بکشید من بعد پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قوما ضللتین ○ گردیده  
 شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکائد شیطان است که ناشکیبایان با دیده آرزو از روی تسویف میگوید صریح امر فرماید و فرود توبه  
 آخر تامل نمی نماید که عذر فرود را عذر فرود که میباید و بر عمر اقامت شهر کار امر فرود را گذاردی ز نهار که چو فرود برسد نوبت کار در گشت ○ قال  
 قائل منهم گفت گوینده از ایشان که پیودا و روبیل لا تفتلوا یوسف کشید یوسف را که قتل بگنایان گناه عظیم است و اکتو و بنگینید او را  
 فی غیبت الحب در قهر چاه یکتقطه تا فریاد زدن را بخص الشیاد بعضی از نگذریان که با نجا شدند و بر بندش بنامیتی دیگر و شما از باز رسید یعنی چون  
 غرض شما نبودن اوست بدین وجه میباید که ان کنتم فعلین ○ اگر ستم شما کار کنندگان بشورت من پس همه بر این امر متفق شدند و فرود پدر آمد گفتند  
 فصل بهار رسیده و سبز از زمین و دیده نظم سبیل سزانه باز کرده ○ گل دست بر و دراز کرده ○ سیرانی سبزیهای نوخیز از لولو ترز مرد انگیزه چه شود  
 که یوسف را با به صحرای فرستاده و ما شایسته ناز و میزبانند یعقوب فرمود که من بی بهار خسار یوسف چون بل خزان دیدم خواهم بود و وادارید که شما را کار باشد  
 و من بخار خوارم چنان گرفتار شدم بیت حریفان در بهار عیش خندان ○ من اندر کج غم چون در دمندهان ○ فرزند ان یعقوب نوید شده پیش یوسف آمدند و  
 از تماشا سبزه و صحرای سبز آوردند گفتند فرود موسم گل دودسته روز است غنیمت دانید که دیگر نوبت تاراج خزان خواهد بود یوسف چون تمنا شنید  
 خاطر مبارکش متوجه صحرای و برادران پیش پدید آمده التماس عزت نمود و مضمون این مقال زبان حال بعضی سانسید فرودین تنگنای خلوتی خاطر بصحرا می شد  
 که بوشان با صحرای میباید پیغام را یعقوب و فرود را زاده قالوا گفتند برادران یوسف یا ابانا ای پدر ما مالک لا تا ما چیست  
 که امین نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او و اناله و حال آنکه ما را و انکضون ○ نیکو انیم و بخت  
 بر روی مهربان آنرا سله معنا بفرست او را با ما غدا افزاید بجانب صحرای تو تع تا در سعت و فراخی میشت میوه و نقلها خورد و یلیع و باری کند  
 بپیران ختن و شتر داندین و اناله و بدستگیر ما را و الحفظون ○ هر آنی نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب

ثلاثة ایلع





اورا که اندو مناک میباش که نزد وی تراز حسیض چاه بزرده مندا جاه رسانیم و برادران ترا کجا حتمند می نازد و یک تو آیم لکن بخت هم هر آنکه خبر می تو  
 ایشان را با هم هم هدا این کاری که کرده اند و یکی که بتو رسانیده و هم که لا یستعجلون و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بحسب علوشان و وقت مکان  
 و بعد از آنکه زمانی را این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند و هم که منکر و اما چون یوسف در قعر چاه افتاد و برادران باز گشته  
 بسر بر رفتند و بزنگاه رگشته پیران او آلوده بخون ساختند و جاء و آبا هم و آمدند نزد یک پدر خود عشتاء شبانگاه و بدروغ بینگونی میگردانیدند  
 یعقوب چون گریه از فرزندان را شنید سر اسیم و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه می شود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قافا  
 یا آبا نا گفتند ای پدر ما انا ذکربنا انفسنا بالصحرار نعیم و پیشی میگردانیم بر یکدیگر و درویدن و تیر انگیدن و کتک زدن و کتک زدن و یوسف را  
 تنها عند متاعنا نزد یک رخت و بار ما فاکله الذی تبج پس بخورد او را اگر و ما انت بمق من گنا نمستی تو باور دانه ما یعنی سخن ما را  
 باور نمایی و کتک زدن صد قین و اگر چه بپشت گویانیم در همه کار ما اما اینجا بحسب بدگمانی که نسبت ما داری ما دروغ گوی می پذیری دلیل میگردانیم  
 به خوردن گرگ یوسف را و آن پیران اوست و جاء و آمدند علی قیصره بر پیران یوسف بدگمانی که نسبت ما داری ما دروغ گوی می پذیری دلیل میگردانیم  
 یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب که پیران خون آلوده دید و غنچه ملاک یوسف دروشش پدید آمد اما چون طرف پیران رست بود  
 فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیران نموده پس از وی عتاب قال گفت با فرزندان که نه چنین است که شما میگویید  
 بل سؤلتکم بکما آتستهم بر شما انفسکم تفهمها شما آسان ساخته امراط کاری بزرگ از ملاک یوسف قصه بدجلیل پس  
 کار من صبر است نیکو یعنی نیکبانی که آن شکایت باشد مگر با خدا و الله المستعان و خدا یاری خواسته شده یعنی یاری از وی خواهم علی ما  
 تصفون و بر آنچه شما صفت میکنید از ملاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف در آن چاه بود و صبح روز چهارم فرود نجات بوس رسید  
 و جاء سیداه و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فاستلوا پس فرستادند و اوردند هم و او خود را  
 آن چاه و او کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و او را آن کاروان مالک بن دعلجخرعی بود و از اهل مدین چون بسر چاه آمدند فادلی  
 دلو کا ط پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و می رسید یوسف که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده و یوسف در دلو  
 در عالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف میگردانیدند و در انیس لمیدین فرموده که ملاک در کشیدن دلو حیران بماند و دلو را فایت گران دید بجا  
 فرو گرفت و آن ماه را و دلو را مشاهده کرد و قال یستدعی گفت ای خدایا من و شادمانی و گفته اند بشری نام جدا بوده او را بر امانت طلبید گفت هذا علم  
 این بر سرت که دلو را گران ساخته پس بدکاری او یوسف را از چاه بر آورد و منظم چو آن ماه جهان آرا برآمد و زجانش بانگ یا بشری برآمد و بشارت کرد چنین  
 آریک چاهی و برآمد پس جهان افروز ما می و آست و و پنهنان داشتند او را از کار و انیان بضاعة ط در حالتیکه متاع تجارت بود و پنهنان  
 ساختند او را و با کار و انیان گفتند که اهل این آب او را با داده اند تا برای ایشان بمهر بریم و بفروشم و گفته اند که ضمیمه کرده و راجع به برادران است  
 یعنی برادرش حال در پنهنان داشتند و گفتند که او بنده است و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافتند بسوی کاروان آمدند و گفتند  
 این غلام است از ما گر خجسته او را بخرد و الله علیه و خدای دانست بما یعملون و آنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب باید و برادر را که  
 از اخنای امر یوسف را آورده اند که چون برادران یوسف را پدید نبردند بان عمری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر خلاص آن گوی البته  
 ترا بقتل رسانیم یوسف خاموش بایستاد و ایشان ملاک را گفتند این بنده ما گر نیرست و ما فرمان و دل بر خدمت ندارد و او را میفر و شیم  
 بیا از بخور و باغ و بشهر دیگر بر ما ز ما دور افتد و خبر او شنویم ملاک گفت من زری نقد که داشته ام بضاعت حسنه پدید ام و با من در می

ثلاثة اشباع

نامره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما تو میازیم هر چه داری پس دست یوسف بدست مالک دادند و شرو و کاه و غیره  
 اورا بشمن بخشید بنهاس اندک بنی اعتبار در آنجا معقد و کاه در همه چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون  
 چهل درم را می شمرند و ما فوق آنرا وزن میکردند مالک در همای خود را بشمر و مفتحه عدد بود و پابست هر یک را در دو درم برداشتند و در وسط  
 آورده که میو و آب میچ گرفت آنقصه مالک یوسف را بخریه و گاه کوفیه و بودند برادران در نشان یوسف من الرأیهدین ○ از بنی بقنان  
 یعنی میخواستند که او با ایشان باشد یا کار و انیان و خریدن او بنی غبت بودند بحجت گر گفتن و نافروانی کردن پس مالک او را بمصر آورد و در آن  
 پادشاه مصر یان بن ولید عملیقتی بود و زمام تصرف امور مالک خود را بدست قطفیر یا طفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود چون خبر کاران  
 مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لعل جمال او شیفته و حیران بازگشته خبر بغیر نیز مصر بردند و او را  
 داشت رعیل نام و یافکار و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بغیر زرافع نام تصحیح کرده و در آنست بفتح زرافع کسر لام شهرت دارد  
 آنقصه چون عزیز خبر غلام شنید مالک پیغام داد که غلام خود را بنحاس آورد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته بازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین  
 شورا از مصریان برآمد بپست آراسته آن یار به بازار برآمد و فریاد و فغان از دور و دیوار برآمد و خریداران بزمینش درآمد هر کس بکس با او خیری  
 اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک دیدا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد و شمع خریدان دیگر بپستند و پس از وی  
 خاموشی شستند و عزیزهای آن داد و یوسف را بخانه آورد و قال الین الشانله و گفت آنکس که خرید یوسف من قصر از اهل مصر یعنی عزیز که فراتر  
 مرزن خود را یعنی زلیخا اگر می میخواهد که گرامی دارم این غلام را کنایت ست از نیکو داشت و حسن تعدد چنانکه کسی را بجای نیکو و میل عزت و احترام  
 یعنی این غلام را نیکو دار عسکله آن ینفعنا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عمار و در انجام مصالح روزگار ما و ینجین کا و کد ایا فو اگر می ویرا  
 بفرزندی گویند عزیز عقیق بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد و برهه او ظاهر است و کذا الیک و همچنانکه محبت یوسف را در دل ادجای دادیم  
 مکنا لیکوسف جای دادیم یوسف را و کن سافیتیم فی الکراضی در زمین مصر اصراف کند و ان ولینعلمه و تا بیا موریم او را من تا و نبل  
 الاحادیث ط از تعبیر خواها یا معانی کتب الهی و الله غالب و خدا غالب علی امده بر کار خود بچکس چیز را از ان رد نتواند کرد و در چیز  
 از ان منازعت نتواند نمود یا غالب ست بر امر یوسف که برادران را در و خواشینی بود بملاک و خواری و خدای را خواشینی بود بغیرت و سواد  
 و واقع نشد الا آنچه خدا خواسته بود بیت بود هر کس را در گونه رس و نباشد مگر آنچه خواهد خدا و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان  
 لا یعلمون ○ نمیدانند که زمام امور بقضه قدرت و شیت است و کما بلغ و آنکه گام که رسید یوسف آشد که بقوت خود بشو و سگ  
 یابست ساگی و گویند میان سی و چهل آتینده و او را احکما و علما حکمی که آن نبوت ست یا حکمت و آن علمی باشد و یویل  
 و دیگر دادیم او را و انشی در دین و کذا الیک لکجر هی المحسنین ○ همچنین پادشاه میهم نیکو کاران را آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز در آمد سلطان  
 عشقش رخت بخانه دل زینجا فرستاد و شکر حسنش متاع صبر و سکون او را پیغام داد و بیت زینجا چون برویش دیده کشاد و بیک دیدارش افتاد  
 آنچه افتاد و زلف صورت حسن شامل و اسیرش بیکدل فی بعد دل و بعد از ان که عشقش بنایت کشید و شوق بنایت انجامید صورت حال  
 با یوسف در میان نهاد و راوداته و در خواست یوسف را الی هوی بیتهما آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زینجا را و دت کرده یوسف  
 عن نفسه از نفس او معنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزله که هفت خانه در یکدیگر ساخته و را آورد و غلقت الابواب و بیت و را  
 و قالت هیئت لک ط و گفت بشتاب پیش من که من ترا ام یوسف که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفته

انکه در پی بدستیکه خدای پروردگار من است احسن مثالی طیکه ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا غریز ممتد است و ترا به نیکو داشت من  
 امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم انکه بدستیکه او لا یظلم الظالمون ○ رسالتی بود که  
 یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان جلال یوسف که باز اینجا خطاب میکرد گفته اند منظم زهی خجلت که در روز  
 قیامت + چو افتد بزنا کاران غرامت + جزای آن جفاکش آن نویسد + مرا سر و قراشان نویسد + و لقد هکمت به و بدستیکه قصد کرد آن  
 به مخالفت یوسف بزنا و هکمت بیداج و قصد کرد یوسف برفع دی بطریق فرار لولا ان را اگر ندید یوسف بکوهان ربه برهان پروردگار  
 خود را هر آنیه قصد مخالفت او کردی و آن برهان بقول اصح نوع عصمت الهی و لعله نبوت یوسفی بود که باطل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خداست  
 باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد نفوت در آن حال خود را نگاه داشت کذلک همچنین اورا نبات دادیم عجمت و عفت لنصرف تا بگردانیم عند  
 السوء از وی بدی یعنی خیانت در حرم غریز و الفحشاء و عملی زشت یعنی زنا انکه بدستیکه او من عبادنا المخلصین ○ از زندگان خلاص است  
 یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نا بایسته آورده اند که چون یوسف از زلیخا فرار کرد و در می بسته که میرسد بکام مفتوح الابواب شده می شد زلیخا از عقب  
 میدوید و استبقا الباب و پیشی میکرد یوسف و زلیخا بسوی درگاه زلیخا می رسید و دست در وی زده باز پس کشید و قاتل  
 و بدید در کشیدن قیصه پیرامن یوسف را من دبی از قفا و الفیاسید ها و یا فتنه شوهران زن یعنی غریز را لکد الباب  
 نزدیک برین چون غریز یوسف و زلیخا را مضطرب و بد دانست صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیشی از آنکه تفحص مشغول گردد زلیخا پیشی نمود  
 و دلیل از سخن درآمد قالت گفت زلیخا ما جئنا من امراد چیست جزای کسی که خواهد یا اهلک سوختن بکسان تو بدی مرا و نفس خودت و دین من  
 خواست که برای من بخود کند از گناه و میان فرزند که جرم یوسف است پس گفت مکانات یکجمله جرم تو قصد کند چه چیز تواند بود الا ان تسجن مگر آنکه زندان  
 کرده شود یعنی پادشاه او زندان است او عند اب الیمه هم یا غذایی در زندان یعنی ادب کردن و زدن بتا زبانه چون یوسف این سخن بشنید که زندان  
 و عقوبت تعدیه میکنند قال هی را و دشنی گفت یوسف او در خواست که مرا عن نفسی از نفس من و من تن بوی درندام و از وی میگردد غریز  
 گفت سستی این سخن بچه و انم و بچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف گفت در آن خانه کودکی چهار ماهه در گواره بود گواه من اوست و آن کودک پس خاله  
 زلیخا بود و غریز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما نهل و مسخرگی میکنی یوسف گفت خدا من قادر است بر آنکه او را به سخن آرد و بر بگناید من گاهی  
 و در لطائف سبعین آورده که غریز از آن کودک پرسید که تو چه میکنی بقدرت ربانی سخن در آمد و گفت یوسف هست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد و این  
 کلمات که و شهد شاهد من اهلها و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از وی حکایت گفت که ای غریز ان  
 کان قیصه اگر هست گریبان پیرامن یوسف قد من قبل دریده شده از پیش قصه قاتل پس زلیخا است میگوید هو من الکذبین ○  
 و یوسف از دروغ گویاست چه نهیورت و بیست بر آنکه زلیخا قصد رفع یوسف میکرد از خود که گریبان از پیش دریده شده و ان کان قیصه و اگر هست پیر  
 یوسف قد من دبی از پیش دریده شده فلذبت پس زلیخا دروغ میگویی و هو من الصادقین ○ و یوسف از رست گویت چه انحال دلالت بر آن دارد که یوسف  
 از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که پیرمنش از پیش دریده فلما تار اسب هنگام که بدید غریز قیصه پیرامن یوسف را که قد من دبی دریده شده  
 از پس رو زلیخا کرد و از وی غضب قال انکه گفت بدستیکه این کار من کید کنی از کرم و حیل سازناست ان کید کن بدستیکه کید شما عظیم ○  
 بزرگست زود و در دل می آید و نفس ناخیر میکند پس متوجه یوسف شده و از وی اعتماد گرفت یوسف اعرض ای یوسف در گذر و اعراض کن عن هذا کنه  
 ازین مهم و پنهان دار و استغفیر می دای زلیخا تو امرش طلب لذت و سب از برای گناه خود و تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف غریبت تو او را باز کردی











پس خبری آنکه دیدار و بینش و مانی و پست جس در بضع سنین و اگر چه تفسیر آن در بحر و سحاب و تا قیاری خواهی از رگ و سرب و اما چون شد محنت بلام  
 و ملک یان خوابی و دید میب و باداد آن تمام حکما و ذمارا طلبید و قال الملك و گفت ملک ای آردی بدستی که من خواب دیدم سبغ بقرات سیمان  
 هفت گاو و بز که از نهر یا پس بیرون آمدند و پس از آن یک کله من بخوردند و فرو بردند ایشان را سبغ عجایب هفت گاو و لاغ و در شکمهای ایشان  
 هیچ زیادت نشد و سبغ سبب است و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که در شکم ایشان منقذ شده بود و آخر و هفت خوشه و یک دیدم یلیست  
 خشک یعنی سیده و بد و در آمده پس این خوشه های خشک بر آن خوشه های سبز پیچیدند و در خاک زیر کردند ایشان را و پوشیدند یا آنها الملائکه  
 کاینان و معبران و انمرا توم آفتو کفی فتوی و میدمر یعنی جواب و میدمرانی در یایه و تعبیر خواب من این کشته اگر هتید شما که از رو  
 دانش للو یا تعبیر و ن ○ مر خواب را تعبیر میکنید قالو آفتند حکما و اهل علم که مخاطب و بودند اضعاف اخلاص این خوابها شوریده است  
 و ما نحن و نستیم ما بتا و لیل الا خلاصه بتا و لیل این نوع خوابها بعلمین ○ و انیا این چه تعبیر رویا صادق میکنیم و این از قبیل منامات طلبد  
 است ملک یان از خواب خود و جواب ایشان متعیر گشته در رویا تفکر غوطه خورد که آیا این کل من که کشاید و راه تعبیر این واقعه که من نماید مصرع  
 یارب این خواب پریشان را تعبیر هست و ساقی که باک را تعبیر و تفکر دید از حال پیغمش بیاد آمد و قال اللی نجا من ههما و گفت آن کسی که  
 یافته بود از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی و آذگر و یاد کرد از قول یوسف که از کفری عذر یک و بعد اتمه پس از زمانی دور و در آن انبیا  
 من خبر و شما را بتا و لیل تعبیر این خواب فاد سلون ○ پس بفرستید مرا بنزدان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان  
 گشته فرمود که زود بر خیز و خبر بیا ساقی سوار شده بنزدان درآمد و زمین خدمت پیوسته و گفت یوسف ای یوسف آیتها الصمد فی  
 نیک است گویند آفتنا فتوی ده ما فی سبغ بقرات سیمان و هفت گاو و بز یک کله من بخوردند ایشان را سبغ عجایب هفت گاو و  
 و سبغ سبب است خضر و در هفت خوشه سبز و آخر یلیست و هفت خوشه خشک یک که بر ایشان پیچید و خشک سازند همه حکما در آن چراند  
 توم جواب گوئی لعلی اذ جمع تا باشد که باز گردم با جواب تمام الی التامین بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لعلهم یعلمون ○ ثیا  
 که بیکت توان ایشان برانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قال گفت یوسف که شما تر دعون کشت کنید  
 سبغ سنین هفت سال که بقرات سمان انارت است بدیشان ذاباج زراعتی بعبادت مستمره خود قضا حصد ثمره پس نجه بد ویدار غلات رو که  
 پس بگذارد بر آن فی سبب و خوشه او یعنی خوب را پاک کنید تا از سوسه و از آفات امین بشید و غلات را با خوشه و خیره کنید اگر قلیلا مگر اندک یعنی تعبیر  
 حاجت میمانا کلون ○ از آنجه بخورید که از آن پاک سازید ثمره یا تی پس بیاید من بعد ذالک پس ازین سالها سبغ شد اذ هفت سال سخت  
 که سبغ عجمان عبارت از ایشان است یا کلون بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند ماقدا ممتد لکن آنجا از پیش فرستاده بشید  
 یعنی و خیره نهاده بشید بر آن سالها قسط اگر قلیلا مگر اندکی میمانا تحصنون ○ از آنجه بخورید و ضبط کنید بر آن تخم زده است ثمره یا تی پس بیا  
 من بعد ذالک از پس این سالها قسط عام فی سبغ سال که در آن یخا اذ التامین فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده و فی سبغ یعصر و ن  
 و درین سال که پیشتر از آنجا فرستادی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و انثال آن و این کنایت است از کثرت ثمار و گفته اند انشارت بر و شنیدن شیرت از زبان گاو و گوسفند  
 و این عبارت از فراغ سال است چون یوسف تعبیر تمام کرد و ساقی باز گشت به خدمت ملک مد و در محفل عام آن سخنها را بروی که شنیده بود تکرار کرد ملک پسندیده و اتقا  
 و خوت بگوشه و از زبان یوسف شنید و طلب و فرستاد و قال الملك و گفت ملک ای تو بیایه ج بیا و دیدم یوسف را فلما تجاءه الرسول  
 پس نوقت که آمد بد و فرستاده ملک قال ارجع گفت باز گرد و الی ربک بسوی منتر خود قسمله پس بر پس او را یعنی در خوت کن

تا برسد نفوس ما بال الشوق التي چه بود حال زمانی که در مجلس زینبیا قطع آید یحیی و میر میزبانان و شمس خود را از کتی بدستیکه در دهان  
 بگشاید و علیهم السلام بکوزان و کنید ایشان و اناست یوسف خواست که بگنایا او بر ملک آشکارا گردد تا کسی او را حال و مجال قیعت نامند این سخن ملک  
 فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زمان را جمع کرد و زینبیا را نیز بیاورد و دهم پس از جهت تحقیق مهم قال گفت ملک  
 ایشان ما خطبتکم چه بود حال شما اذ داود بن یوسف چون طلب میکرد دید یوسف را عنی انفسه از نفس می یعنی کلام خود را و خود را و می جستید قلن گفتند  
 آن زمان حاش لله پاک است خدا از آنکه ما خبر باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا نذاستیم ما علمنا من سواد بر یوسف هیچ بدی  
 نه اندک نه بسیار چون زینبیا و دیگر خبر استی فائده ندارد و در عشق کمال سید بود و او نیز باکی یوسف اقرار کرد و قالت اموات الغریز گفت زن غریز  
 یعنی زینبیا انی برخصص الحق اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و درست است آنرا داود بن یوسف را عنی انفسه از نفس و آرزوی حاصل  
 صحبت مکر دم و انکه لکن الصدقین و بدستیکه او از دست گویان است آنجا که با غریز گفت که هی را و دینی عن نفسی منقطع بود خوش کرد و اقرار مطلق  
 برآمد و صد اخصص الحق و بگفتانیت یوسف را گنایا و منم در عشق او گم کرده راهی به سخت او را و اصل خویش خواندم و چو کام من نداد از پیش را ندیم  
 ملک یوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اقرار نمودند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذلک این است  
 برای آن که مردم لیعلم که ما باند غریزانی که ما اخذ آنکه من خیانت نکرده ام او را بالغیب و غیب و حرمت اهل و دوق تربیت می نگاهداشتم  
 و ان الله و دیگر معلوم کند که خدا که ای خدا راه نماید یعنی بصلح نیار و در پیش در گذارد کید الخائنین و مکر خیانت  
 کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه کند بر آنکه این سخن نه بر آنکه تنزیه نفس گفتیم یا عمل خود عجب آوردیم بلکه شکر گذاردیم بر  
 نعمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت نماید معلوم است که انفس ندارد چه نوع کار آید این کلمات از وی در آورد  
**و ما ابرئى نفسي** و پاک میکنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من میل آرد ما بر او معاست **ان النفس مارة**  
 بدستیکه نفس من فراینده است بالشوق به بدی معنی معصیت الا ما در حمتی و لیکن آنرا که بخشد بر و در کار من که از فرمان نفس در امان آید  
 ان دینی بدستیکه آفریدگار من عفو و آمرزنده است قصد می را که بصلح نیاید رحیم و مهربانست که معصیت حمایت نماید آورده اند که چون ملک  
 سخنان یوسف باز گفتند آرزو مندی می بدیدار یوسف زیادت گشت و قال الملیک الشوقی و گفت ملک مصر بیا دید یوسف را نزد من  
 استخلصه لنفسی تا خاص کنم او را بر ا خود و مهمات ملک بوی فرایم در مسیر آورده که مهند و حاجب با مهند و مرکب آریسته با تاج و لباس ملوکانه  
 بزدان فرستاد و خطیم هر چه تا متر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند و در جبرست که چون یوسف از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی  
 ستانس بودند خردش بر آوردند و یوسف ایشان را دلنوازی فرموده و عا کرد که اللهم عطف علیهم تلو اب خیار و قهر علیهم النار و چون نزدیک ملک سید او را  
 احترام تمام نموده استقبال فرمود و مظهر ز قرب تقدش چون شد خبر یافت و بهتقبال او چون بخت شتافت و کشیدش در کنار خوشین تنگ و چو بر و  
 گلنج و شمشاد گلرنگ و بهلولی خودش بخت بشاند و بر شمشاد خوش باوی سخن راند و قلنا که گند و پس آن هنگام که ملک می سخن گفت و از بغیر خواج خود  
 پرسید جواب پندیر شنید قال گفت ملک می یوسف انک الیوم بدستیکه تو امروز کدینا نزد یک ملکین با جا و قدری آمین و مومن بر همه پیر ما هر چه  
 میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگو می قال احنلنی گفت یوسف گردان مرا حکم کننده علی الخائنین که دشمنان بزر خدایا  
 زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از تقو و طعمه خازن گردان انی حیظ بدستیکه من نگاه دارنده و ضبط کننده ام خبر را  
 از ان ضائع کنم علیهم السلام و اما بصلح ملک هر چه سازم خالی از صلاح نباشد یا نگاه دارنده حسابم و دانا بگفت هر که با من سخن گوید آورده اند یوسف

الجزء الثالث عشر

بنهاد و دوزبان میداشت در تفاسیر معتبره کورست که ملک تختی از زمر مرغ مرغ با انواع جواهر بر ای یوسف مقرر کرده تاج مکنون بجا هر بر مرده  
 نهاد و کلید های خزان بوی سپرده ز نام اختیار مملکت بقصد اقتدار و باز داد و غریز را غل کرده مهلت وی نیز بعد یوسف مگذار داشت اندک زمان  
 غریز از رشک و حد در گذشت و ملک با تمام تمام زنجیرا بعبق یوسف آورد و در حق سبحانه یوسف را از دود و سپردا و نیتا و افرایم و تفصیل این حالات  
 حواله بجهان تفسیر است و کذا لک و همچنین که ملک را بر و مهربان گردانیدم مکننا جای دادیم یوسف فی الکرض مع مر یوسف را در زمین مهر نخی شکن  
 ساختیم یوسف را حکومت یتبوا امتهها تا بود که جای میگرفت از آن زمین که چهل فرسخ در چهل فرسخ عرض داشت حیث یشاء ما هر جا که میخواست  
 نصیب بود حصتنا میرسانیم نعم خود از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی من نشاء هر که میخواست و کافضیع و ضائع و باطل می گردانیم  
 اجر المحسنین ○ ابر نیکو کاران و کاجد الاخره و هر آنکه از آخرت محبت بقا و دوام خلد بهتر است للذین امنوا امران را که  
 گردیدند بخدا و کائنات یتقون ○ و بودند که بر نیز میگردد از خوشش چون یوسف با احسان و تقوی از فقر چاه به تخت و جاه رسید عیبت  
 بدینا و محبتی که قدر یافت که او جانب صبر و تقوی نشافت و القصه یوسف مهلت ملکی پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بر احوال شغال نمودند و بانها  
 عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بر مردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط می ساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام  
 تنگی عام شد مردمان مصر روی به یوسف آوردند سال اول قحط بودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم کلی و پیرایه در سال سوم بخلام و کنیزک  
 و در چهارم بدواب و مویشی و در پنجم بفضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف صورت حال ملک عرض کرد ملک  
 گفت همه بنده تواند و ختمیاری پیش تو است یوسف بجزور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و فضیاع و عقار و هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان  
 باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازین همه را طوق بندگی او در گردان  
 تا کسی که درباره سخنی بی ادبانه نرسد و تواند گفت آورده اند که اثر قحط بکفان رسیده کار بر اولاد یعقوب تنگ شده پس ان یعقوب گفتند اے پدر  
 در شهر مصر سکنت که همه قحط زدگان برای نواز و کار غراب و انبار بسپیل بدخواه ایشان می سازد فطر ز احانش آسوده بزا و پیر و فروخته خوشدل غریب غیر  
 بخشش زابر بهاری فرون و صفات کمالش غایت بر دین و اگر فرومای بر دیم و طعامی از بهر گرسنگان کفان بیاریم یعقوب ۴ اجازت نمیداد  
 بنیامین را جهت خدمت خود باز گرفت و دوه فرزند دیگر هر یک بایک شتر و بضاعتی که داشتند روی بر آه نهادند و یک شتر محبت بنیامین با بضاعتی که داشت  
 همراه بردند و جاء اخو یوسف و آمدند برادران یوسف ۱۴ از کفان ببلایت یوسف ۱۴ قد خلکو عکیده پس آمدند بر و در رسم خدمت بجا آوردند  
 فعدوهم پس شناخت یوسف ایشان را در نظر اول و حکم که منکر وون ○ و ایشان را در امانت نامه گان بودند محبت طول عهد قبول  
 چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف ۱۴ از پس برده با ایشان سخن گفت و از اشناختن پس یوسف ۱۴ از ایشان پرسید که شما چه کسانی  
 که جاسوسان را میماند گفتند ای ملک خداوند ما پسران یک پدریم که یعقوب است اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارند گفتند دوازده پسر  
 داشت یکی را در مصر من برگزید و یکی را بد محبت خدمت خود نگاه داشت و داده تن بلامت آمده ایم یوسف گفت اینجاکسی باشد که شمارشانند  
 گفتند فی مردم مهر را نمی شناسد یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بر وید و آن برادر را بیارید تا حال شمار من محقق گردد و ایشان ترعد زو  
 بنامش معون بر آمد پس وی بایستاد و یوسف ۱۴ بفرمود تا بضاعت ایشان بستند و عرض آن گندم بدیشان دادند و کما جهمو حکم بجهاد هم و انهم  
 که با یوسف ۱۴ کالایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتر بار دیگر محبت برادر ما که در خدمت پدر است بدید یوسف گفت من شمار مردم میدهم  
 نه شما شتران ایشان مبالغه نمودند قال گفت یوسف انشؤنی بیارید من باخ لکم من اینکه برادری که شمار است از پدر شما یعنی

ع



علاقی است نه ایمانی اکثر و آن ایامی بنید آئی او فی الکیل آنکه من تمام می پیام باینه را و حق کسی را باز میگیرم و آن اخیر المؤمنین ○ من  
 بهتر من فرود آورده گانیم یعنی در انزال مهلمان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو میگذارم و آن که تا تو بی ایده پس اگر می آری من آن برادر فکلا  
 کئیل لکم عندی پس شمار از یک من کهل نیست یعنی طعام و کافر بگویند و نزدیک شوید من و در ولایت من میباید قالوا استاذ و  
 عنه ابا که گفتند زود او را طلبیم از پدر و جد کنیم در آن و انا لفعلون ○ و بدستیکه ما کنند گانیم آنچه را که بگویم و قال و گفت یوسف ۲  
 لفتینیه اجعلوا ایضا عتھم مرعلا ما را که کسل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشان را که بهای گندم آورده بودند و آن ادبی کفشی چندی  
 یوسف خواست که گندم به بادیشان فرود شد فرمود که بضاعتهای ایشان را می کنید فی محالھم در بار و اسباب ایشان و دیگر دست کردیات ایشان  
 اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آمدن ازین جهت لعلھم یغیر فوئھا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را  
 اذ انقلبوا چون باز گردند الی اھلھم بسوی کسان خود و بار بکنند لعلھم یرجعون ○ شاید که باز گردند و برادر را ببارند فکلا رجعوا  
 پس هنگامی که بازگشتند فرزندان یعقوب الی ایتھم بسوی پدر خود قالوا یا ابا نا گفتند ای پدر ما منع میتا الکیل منع کرده شد از ما پیوند طعام  
 یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر نماند اگر این بر بنیامین را بریم فادسیر معنای غیرت با آخانا برادر را را نکشت تا و اگر بریم کسل از بر  
 خود بر او و انا لہ تحقیق ما و را حفظون ○ بخا بدارند گانیم از رسیدن مکردهی پدر و قال گفت یعقوب که ای فرزندان هلا امنکم  
 آیتنا را امین دارم علیکم بر معنی بر بنیامین انا کما امنتمکم مگر منی که امین ساختم شمار علی آخینہ بر برادر او من قبل ط  
 پیش ازین که گفتید و انا لہ حافظون و من بر محافظت شما اعتماد دارم قاللہ خیر پس خدا بهتر است حفظا از جهت نگاه داشتن شخص و نظا  
 یعنی اوست بهتر در مالیکه نگاه دارنده است پس توکل بر کنم و کار خود بردارم و هو ارحم الراحمین ○ و او بخشنده ترین بخشنده گانست شاید  
 محافظت او من بخشاید مصیبت و دوزخ را مبتلا نگرداند و لکنما فحقوا و انھام که بشارت مند متاعھم بارهای خود را و جد و ایضا عتھم یعنی  
 بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بار خویش و بکم یوسف ردت الیھم ط باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابا نا گفتند ای پدر ما  
 ما نبتغی ط چه چیزی طلبیم از احسان و آیین که هلا و ایضا عتھم انیت بھا ما که غله بدین بضاعت ما فروخته اند ددت الیساج  
 باز گردانیده اند پس ما بدین اکر ام رجوع کنیم ملک و لکنما اھلنا و طعام آریم کسان خود را و حفظ آخانا و نگاه بمانی کنیم برادر خود را و رفتن  
 و آمدن و نزد آدو زیادتی بتانیم کئیل بعیث پیوند شتری یعنی یک شتر و بر بصاحب برادر زیادت میاریم ذلک این یک شتر را  
 کئیل لیسیر کئیل اندک است و ملک بدان مقدار با مضائقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب کن ارسیلہ ہرگز نمیفرستم بنیامین را معھم با شما  
 حتی تو تون تا بدیدم اموثقا من اللہ میباید موی که در خدایتی در میان فرموده که او را بشناسم تا سوگند خورید بجن محمد خاتم النبیین  
 و رسیدن سلیمان واک و صحابه جمعین کتا تبتی بھا کہ میارید من او را انا ان یحاط بکم حج مگر آنکه بگردش و آورده شود عذاب ہر ملاک شریف  
 قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر سوگند خوردند کہ در ہم بنیامین نذر کنند فکما التو ط پس چون دادند پدر اموثقھم بیان و عهد خود قال  
 گفت یعقوب اللہ کہ عا علی ما نقول برا نچه ما میگویم از عهد و بیان و کئیل کن نگاه بمان و گواہ مطلع است و قال و گفت یعقوب از روی شفقت  
 یبسی ای فرزندان من کاند خلوا و میباید در شهر مصر من باب و احد از یک در معنی همه برادران با ہم از یک و ازہ شهر و دیدنا ناگاه  
 در شمارند چون شمارا این جمال و میات و شوکت و اہبت بنید و اذ خلوا و اورا میدرد و سے من ابواب متفرق قہ ط از درهای متفرق  
 و آن شهر چهار دروازه بود و در طائف آورده کہ یعقوب در اول مہریدی پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت و ما اغنی عنکم و من یغنی

از شما بدین نصیحت که کردم من الله از قضای خدا من شیخ چیز نازیر که حذر دفع قدر نمیکند عیبت من جدمی کنم قضای گوید بیرون ز کفایت تو کار  
و گرت این الحکم گوشت حکم و فرمان الا الله مگر خدا را در هر چه خواهد علیه تو گشت بر تو توکل کردم من و علیه فلیتوکل المتوکلون  
و بر و باید که توکل کند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من یتوکل علی الله فهو حسبه و لکنما دخلوا و ان همکام  
که در آمدند اولاد یعقوب ۴ من حیث امرهم از آنجا که فرموده بود ایشان را ابوبکر طبرستان یعنی از ابواب متفرقه ماکان یعقوب  
نمود که دفع کند عنهم از ایشان را می یعقوب ۴ من الله از قضای خدا می که در باره ایشان واقع شده بود من شیخ چیز را بلکه تمت  
زدی بر بنیامین افتاد و برادران اند و گنبد شدند و صیبت یعقوب ۴ مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب فائده نداد الا حاجه مگر آنکه حاجی بود  
فی نفس یعقوب و نفس یعقوب یعنی شفقت بود و در اولاد که در آن وقت قضای طاهر کرد و آنرا وصیت کرد بان و الله لذنو علیه و تدبیر  
یعقوب خداوندش بود و بقضا و قدر رسیدت لیماعلمنکه مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت و ما غنی عنکم  
ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان که ایحکمون ۵ نمیدانند سر قدر را یا جالب اند با آنکه تدبیر بر تقدیر غلبه تواند کرد و عیبت تدبیر کند  
بنده و تقدیر نماند و تقدیر خداوند تدبیر نماند و لکنما دخلوا علی یوسف و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و بارگاه آوردیم  
یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کنید گفتند کفایا نیم که ما فرموده بودی که برادر خود را بیارید و از پدر در خیم و جدم  
بیان آوردیم یوسف گفت که دایتم بشنید ایشان و شیخیه باطن نشنیدند و حکم شد که شش خوان طعام آرسته پیش ایشان نهادند پس یوسف  
گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشند بر یک خوان طعام خورید هر دو کس یک خوان نشنند و بنیامین تنها مانده بگریه درآمد و میگرفت باهوش  
یوسف بفرموده آگاب بر سر او زد و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کفای ترا چه شد که بهوش شدی گفت ای ملک مودی که هر کس برادر عیانی خود  
بر یک خوان نشیند مرا برادر پدری و مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بود با من بر سر این خوان نشسته و تنها نماندی از شوق  
کی حال بی طاقت شدم و سبب گریه و بهوشی من این بود یوسف گفت بیات من برادر تو یستم و با تو بر یکم ان نشینم پس بفرموده خوان را برداشت و در سوخته  
آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه او ای الیه جا داد و بسوی خود آخاکا برادر خود را و یوسف نقاب رست طعام دراز کرد و چون بنیامین را نظر  
بردست یوسف افتاد باز بگریست یوسف گفت باز آنچه گریه است گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادر من یوسف همین که  
یوسف این کلمه شنید طاقش نهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قال گفت ای انا اخو ک بدستیکه منم برادر تو فکلا  
آبتش پس اند و نهناک مبش بما کالوا یعلمون ۵ بانچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن شنید  
دیگر باره از بهوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف کرد و بنیان حال گفت عیبت انچه می بینم به بسیار است یارب یا نجواب  
خوشتر را در چنین راحت پس چنین عذاب و آنکه دست در دهن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکند یوسف گفت ای برادر تمام پدر و مادر  
و هستم اگر ترا بی بهانه باز دارم غم ازیادت میشود اگر مصالحت دانی ترا با من شمع متهم سازم تا نزد من بانی بنیامین گفت از آن بک ندارم پس یوسف فرمود  
که نزد برادران رفو این امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنایه کنند فکما جهرهم بمحازهم پس آن هنگام که کار  
کرد ایشان را جعل السقایة بنهاد و تعایه را آن مشرب بود از نقره یا از زیاده از بر جدم صبح بجا هر که ملک از آن آب خورد و در نیوقت صحبت عزت و نفایس  
طعام آنرا چایانه ساخته بودند یوسف بفرموده تا محرم او آنرا تعبیه کردند فی رخل آخینه در باران برادر او و بارگاه دیگر از آنرا کمال کردند و ایشان را جاز  
رفت و چون از شهر بیرون فته برآه درآمدند جمعی از بلایان یوسف را عقب کاروان رسیدند فکما اذن یوسف ان یسیرا اگر دهند کننده که آیتها العید

ای کاروانیان اگر گم گشتی که یوسف را از پدر بزرگوار دیدید بگفتند اندک نذر این سخن را بفرمان یوسف گفت قصه  
چون این نذایع فرزند یعقوب رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم و روی آوردند بدان جمع که شما قمار افقد و ن ○ چه چیز کردید  
که می جوید قالوا انفق گفتندی جویم صواع المملک مشرب ملک که پیمان علی بود و هو لیسبیه و براس هر کس که بیارد آنرا حینل تعوی  
شتر داری طعام مفرست و آنرا بده زعیم ○ و منکه منادی ام آن کفیل و پانید آن قالوا قال الله گفتند بخدا که گفت علمتم  
هر آنیه شمای دانید که ما مردم اینیم بضاعتی که در بار ما نمانده بودید و بار اول چون این نوبت بیایدیم بار آوردیم و می بینید که دهن شتران  
بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند ما حشمتا نیامدیم ما از کفیلان لنفسد تا تبا که کاری کنیم فی الکادح و در زمین مهر و مال مردم با حق  
در تصرف آریم و ما کتا و نیستیم ما سر قین ○ و زوان و زردی کار نیست قالوا اخذوا جزا و گفتند ملازمان یوسف هر که حیت جزا  
خزوان ان کنته کذبین ○ اگر بشنید شما دروغ گویمان در اسرا و نه خود معنی خود می گوید که ما در زمین اگر خست ما در میان بار شما پیدا شود  
آنرا چه مکافات خواهد بود قالوا جزا او گفتند جزا سرقه سارق من و جد فی رحله گرفتن آنکس که یافته شود کالای دزدیده در بار  
فهو جزا او و پس هونست جزا او یعنی او را به بندگی باید گرفت در وین پدر ما کن الک پچنین تجزئی الظلمین ○ پادش میهم  
ستم کارانرا یعنی دزدانرا پس ایشان را گردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف باز دشتند قید آپس آغاز کردند و یوسف با و عیلتهم  
بیار و اسما ایشان قبل و عاء آخیه پیش از برادران برادر او بر نفی تمت شتم استخو جها پس بیرون آوردند و تقایه را من و عاء آخیه ط  
از برادران برادر او کن الک پچنین کذا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را با لمام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان معنی بنیان  
کشاندند و ما کان نبود یوسف یعنی شایسته و نه او را نبود از که لیاخذ اخاه فرا گیرد برادر خود را فی دین المملک و کیش ملک مصر و حکم ملک  
در باب دزد ضرب و تعزیر بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را الا ان یستاء الله ط مگر نجو است خدا و بدستوری او نرفع دحیت  
بر میداریم او را در جمل حکمت من نشاء هر که میخواهم و فوق کل ذی علم و زبر بر خداوند دانسته علمیم ○ داناست که درجه اول بندگی  
آنکه یوسف فرمود که این چه عملست که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر را دکانیم قالوا ان یسرق گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فقد سرق  
پس بدستیکه دزدی کرده است آخ که برادر عیانی که او را بوده من قبل پیش ازین معنی یوسف در محال و کشف و مدارک آورده که خانه  
خانه یوسف آلمانی بود ساعلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ با سائل داد و برادران او را بدزدی تمت کردند و اقوال گیر نیز هست  
فاسترحایم یوسف پس نهان دشت یوسف آن تقار را فی نفسیه و نفس خود و کلمه یئد ها و طاهر نکرد آنرا که لکم برایشان قال گفت یا خود یوسف که  
انتما شما شتر مگا کاج بدترید از حیت منزلت دزدی که سپر را از پدر بزرگوار دیدید و الله اعلم و خدا داناست بما القصفون ○  
پانچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکنان خود سپرد و برادران در استخلاص او چند آنکه سخن گفتند بجای رسید روبیل را آتش خشم  
شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذارد و گر نه فریادی می کنم که هر جا حاکم باشد درین شهر از موی آن  
بار بنهد یوسف بدید که روبیل در غضبست پس خود را گفت برو دست به پشت وی فرود آر چون دست او بر روبیل رسید شعله غضب و انطفا یافته  
روی برادران کرد که شمار مس کردید گفتندی فرمود که بخدای درین بلد مهر تخمی از آل یعقوب کسی هست چه هر گاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون  
دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین نیفتی در محال آورده که دیگر بار در غضب آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب تبه از تحت فرود آمد و از روی  
و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما زور خود مغرور و بقوت خود مجرب و ایدی پندارید که کسی بر شما غلبه تواند کرد و طبیعت



خداي که بالا دست آفريد و زبردست هر زير دست آفريد و ايشان چون بويدند که هم بزور از پيش نيرودند و زاري و دماره قائلو ايا ايها الغريز  
گفتند يعز الله بربيتك يا مينا را با شينغا گويدا پديت پير بزرگ ساله و عظيم القدر و بعد از هلك سپر خود يوسف بدو انفس الفت دارد  
فخذ احدنا بس و اگر كيه از راه بندي مكانه كجاي او و او را ماكن انا نولك بربيتك يا مينا هم تر من المحبين و از نيكو كار  
بنيست ما بس احسان خود را تمام رسان و اما الاحسان الا بالانعام قال معاذ الله گفت يوسف پناه ميگيرم بجه پناه گرفتني ان نأخذ انكم  
بغيرم الا من وجدنا نأخذ انكم يا نعم متاعنا عندك و متاع خود را نزد يك او و اگر كجاي او ديگر يابيم انا اذا بربيتك هم ما لكاه كاه موك  
تملكان در نه شب فلما استيقظ بس نوقت كه نو ميده شدند مده از يوسف و دهنته كه برادر را باشان نميده مخلصو ايجاد بايك كناره شدند  
مصر اين را ز گويان و از هر گونه تدبير آغاز كردند قال كبريؤهم گفت بزرگ ايشان در بين معني روييل را در خرد و عقل معني يهودا كه دتعلقوا ايا نميده  
ان اباكم انكم بربيتك اخذ عليكم بيمينكم و اكرنت بر شامو نقتا عهدي و بيمين الله از عهد خدا معني بدستوري و معني در محافظت  
بنامين و شما سوگند خورديد محمد آخر الزمان كه شما در شان وي عذر نكنيد و اکنون اين صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و ميشان بغير كره  
في ديو سفت در شان يوسف فلما استيقظ اباكم بس من جدانتم از زمين مصر معني از اين شهر برون نياميم حتى يا ذنبي ابي تا وقتيكه  
دستوري و بد ما آمدن بد من او يحكم الله في جايه حكم كند بر من بر جوع به پديا بخلص برادر و هو خير الحكمين و او بهترين حكم  
كنندگانست كه بستي حكم كند و ميل و دانه در حكم او ميت ارجعوا شما باز گرديد ايا ابيكم بسوي پدر خود و فقولوا ايا ابا انا بس بگوئيد برادر انا ابيكم  
بريتيكه سپر بنيامين سرقاج دزدی كرد و ما شهدنا و كواهي نميدهم الا بما علمنا و ما بچه ميديم كه صلح ملك از بار برون آمد و ما كذا  
و سيم بالغيب مرابطن حال را حفظين و نگاهدارندگان معني بطاهر دزدی او و ديديم اما از نفس الامر او خبر نداريم كه في الواقع بر دهمت كردند  
و صلح از بار او نهادند يا خود او بماند اين امر بوده و سئل القرية التي و پرس از اهل آن و هي كه كذا فينها بوديم مادران معني مهر و اوست  
كه بفرست و از مصر اين پرس و العير التي و از آن كاروان نيز سوال كن كه ما قبلنا فينها را روي نهاده بوديم از مهر مكنان در ميان كاروان  
و آن جمعي كنعانيان بودند از مهاگان يعقوب و انا الصديقون و بدرستيكه ما هست گويانيم فرزندان يعقوب بكم روييل يا يهودا روي مكنان  
نهادند و بخدمت پدر آيه و آنچه برادر گفته بود بموقف عرض سانيدند قال گفت يعقوب بل سؤلكم بربيتك يا مينا بربيتك يا مينا بربيتك يا مينا  
نفسها نما كاري را كه خواسته ايد و با هم قرار داده ايد و اگر نه ملك چه ميداند كه جزي سارق استراق است فخصب و جليل و پس بنيت شيكبايي  
عسى الله ان ياتي في شايه كه خدا بيار و بيه جميعا هم ايشان را بمن معني يوسف و بنيامين و آن برادر ديگر را كه در مصر است  
ان هو العليم بربيتك او دانا ترست بحال من الحكيم و است كاست و آنچه ميكند بس يعقوب از غايت ملالت و بجه به ميت الاحزان  
و تولى عنهم و روي بگردانيد از فرزندان خود و قال يا اسف و گفت اي اندوه من على يوسف برفراق يوسف صاحب كشاف آورده  
كه حضرت رسالت پناه از جبريل برسيد كه وجد يعقوب و خزن او بچه مرتبه بود و در فراق يوسف جبريل فرمود كه برابر برفتاد و پسر مرده حضرت فرمود كه او را بقتل  
مزد و او نكست فرود شد آري بچكس آتش مفارقت آن برابر يعقوب و نسخوت كه چهل سال بقولي هشتاد سال از وقت فراق يوسف تازان  
وصال او چشم يعقوب از گريه خشك نشد و از بار فراق جگر گوشه بشت مبارك و معيد گي گرفت و ابنيخت و سفيد شد عينه  
هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو كظيم و پس او بر بود از خشم فرزندان معني دلش متلي بود از غيظ و او را فرمود بربيتك يا مينا  
در ديت در بين سینه كه گفتن توانم و دين طرفه كه آن نيز نهفتن توانم و اما چون زندان را ديد اسفي شينده مضطرب پدر را مشاهده نمودند قالو گفتند







که یعقوب نیز پاد و شد و چون پیش بر جمال یوسف افتاد گفت سلام علیک یا ندب الاخران و هر دو دستها را گردن یکدیگر آورده از شادی میگریستند و نظم  
چون خوشحالیست که دوست دیدن پس از عمری یکدیگر رسیدن و شراب خوشدلی را نوش کردن و بشادی دست در آغوش کردن و یکام دل مانی  
آرمیدن و بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن و ز دل بر حال مجز آغاز کردن و ز عاشق و قمری غم باز کردن و پس دزد و یکی مهرش می بود از آن یوسف و قمری  
رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود و گفت که خداوند تعالی یوسف را یوسف در آن منزل آورد و ایضا که یوسف را یوسف خود  
ابو یوسف پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر را که در کنار گرفت و خاله را پیش فرمود و برادر او گمانا نوایش نمود و قال یا ذی الجلال و العزت  
و اریه بصران شکاء الله اهدینن اگر خواهی خدای در عالمیکه ایمان بشی از قحط و غما و شقت و بلا آشنای دل است و از منی و بدخل چون برادر  
ایشان را منزل خود فرود آورد و دفع ابو یوسف و بر دشت پدر و خاله خود را یعنی بالبر و علی العرش بخت خود و خود او بر روی در افتادند پدر و خاله  
برادران که مراد از سجده آن در عالمیکه سجد کنان بودند و تحت تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود یوسف که آن حال را مشاهده نمود و اظهار است  
و محبت فرمود و قال گفت یوسف یا بیتی ای پدر من خدا این سجده کردن شما را تاویل دهم یا یای تعبیر خواب نیست که دیدم من قبل از  
پیش ازین در ایام صبا قد جعلها بدستیکه گردانید آنرا تا بی حقاط پروردگار من رست و قد احسن فی بدستیکه میگردانید که من آنرا در گاه  
من اذ اخر حینی چون بیرون آوردم از من التیج از زندان در گاه که فراداد برادران منفعیل نشود و بجاء بکرم آمد و شمارا من البذل و ازادای آن  
موضع بود از من فاسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا شسته و آن نزدیک کنعان بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان  
بخت رسانید و شمارا از بادی نزدیک من آورد تا یکدیگر نشستم من بعد ان نزاع الشیطان از پس آنکه فساد کرد و شیطان و مخالفت انگذ  
بیکدیگر میان من و باین اخوتی و میان برادران من آن سر بی بدستیکه پروردگار من لطیف رساننده یکی است لعل ایشاء طهر کرد و  
انکه هو الحلیم بحقیق است و انا بوجه تدبیرات الحکیمه مع حکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیت و چاه  
سال ازین واقعه گذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیت و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت شتاق شاکت  
بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده و صیبتا کرد و یهود را و یهود خود ساخته فرزندان را بد و بر و بطریق  
مناجات گفت سر ای پروردگار من قد ایتتینی بدستیکه راوی مرا من الملک یا و شاهی و مملکت داری و علمتینی و یامختی مرا من  
تأویل الکاحدیت از تعبیر خوابها فاطر السموات و الارض ای پدیدارنده و آفریننده آسمانها و زمینها انت و طت تویی یا من تدبیر کن  
فی الدنیا و الاخره و درین سر و در اسرار تو فی میران مرا مسلمانه در عالمیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی هر گاه میران و الحقیقه و درین  
مراب الصالحین و پدران نایب من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حق تعالی پناهی و قصه  
یوسف و لیثا که بهاس نظم و لیدیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف ۴ برین نظم ذکر میفرماید  
بکف جبریل حاضر داشت سیبی که باغ خلذران میدشت زری چو یوسف را بدست آن سیب نهاد روان آن سیب را بوسید و جان داد  
بلایان حکمت باغ بقایافت از آن حکمت بسوی باغ شتافت و ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف من انباء الخب از خبرهای غیب  
که بجهت ظهور و لال عجاز تو حیده الیک می کنیم از ابواب و ماکنت که یوسف و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجتمعوا امر هم  
که جمع کردند را بیا خود را بر افکنند یوسف بچاه و هم نیکنه و انشان که میگردند یعقوب یوسف و چون تو آنجا نبوده و کنایان تو میبندند که از  
نشدید و جبر میدی چنانچه بوده پس لیل و شن است بران که بوی الهی درسته و ما اکثر الناس و میبندند اکثر مردمان و کو حوصت و اگر چه عرض میفرماید

ع

عنه السلام

برایمان ایشان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** اگر روزگار بجهت خدا و پیغمبر ایشان در کفر و فساد و ممانعت کند و ممانعت کند از ایشان علیهم السلام بر توبه و استقامت  
 احکام یا بر خواندن قصص قرآنی من آنچیز نوی چنانچه قصه گویان مرد میخوانند آن **هَذَا نَبِيُّنَا الَّذِي جَاءَكُمْ بِالْحَقِّ** نیست آنرا که از کفر بپاید از خدا می **الْحَكِيمِينَ**  
 مرعایان را و نه تنها شرکان که از معجزه توروی میگردانند و گمان میکنند که این آیه و بشارت نهایی قدرت خدا و لایزال الوجود و صانع و حکمت او است  
**فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آسمانها و زمینها که آن خداوند است **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 روی گردانند و مانند دران نکرار کنند و نه از ان عبرت گیرند و **وَمَا يَكُونُ مِنْكُمْ لَنْ يَكُونَ مِنْكُمْ** و نه گردیدند بیشترین ایشان یا الله بخدای تعالی  
**وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 یا سید که ایمان آوردند بخدای و گفتند غیر بن الله یا نصاری که بخدای گردیدند و گفتند و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
**وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 این دعوت بتوحید سبیل راه مفت و برین راه ثابت است **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 روشن آنرا که تکیه بر غیرتست در ادعای حق سبحانه فرمود و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 او را بدان وصف می کنند و ما آنرا و سیم من **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 هستند چرا که ابراهیم فرستاده اگر خدای ماکه را فرستادی حق سبحانه فرمود و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 که مردان را که **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 و در بهار و در وسط از امام حسن عسکری نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبر بخلق نفرستاده از اهل بادی و نه از جن و نه از زنان و در باب باجاده کاهنه که دعوی  
 نبوت میکرد و گفته اند **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 در زمین شام و یمن بر دیار عا و فو و نمیکند و معنی باید که بگذرد فیه نظر و افسر به سینه بطر حضرت کیف کان که چگونه بود عاقبتی **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 آمان که از منکران و کذب ان بودند من قبل **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 و بر آینه سحر آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر بهرست از لذت فانیه دنیا **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
**وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 سلطانی پس باید که معاندان زمان توبه نماید ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مصلحت دادیم **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند و در وعده و وعید **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 یعنی عذاب بران قوم فرود آمد **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
**وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 با سنا عذاب ما عین القوم **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 انبیا و امام ایشان یا در قصه یوسف و برادران ایشان عیسی و ابراهیم و پیغمبر و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید و **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید  
 نقل میکند که مراد از اولو الاباب ارباب امر اند پس اعتبار ازین قصه ارباب امر را باشد و متعلق کلام و تائید دل بخل ایشان روی نماید **وَأَنْتُمْ عَنْهَا غَائِبُونَ** و شما از آنها غایب هستید

ولی فیما بعد اسرار معانی که روشن شد بنور جادوانی و ماکان نیست قرآن حدیث یافتن و سخن که برافتنه بشوند و لکن و لیکن هست مضمون بق  
 الذی فی تصدیق آن خبری که بوده باین یکتا پیش از او از کتب الهی معنی مصدق و موافق آنست درستی و راستی و تفصیل کل شیئی و بیان  
 همه چیز که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است مسالکان را و رحمت و بخشش است لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ و مراد به را  
 که گردند بتو حید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی آل و صحبه اجمعین \*

سج

# سورة الرعد مکیه و هی ثلث و اربعون ایه

بسم الله الرحمن الرحیم

الْمُرَاقِف حروف مقطعه مختصر اند از کلماتیکه دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در المرقفه اند که الف آلامی اوست و لام لطیف بی منتهای اودیم  
 ملک بزرگوار او و راقف بر کمال او و قوی آنست که بعضی ازان دلالت بر اسمای الهی دارد و در غنی بر افعال او چنانچه در المرقفه انا الله اعلم و آیه  
 تِلْكَ اَیَاتُ الْكِتَابِ اَیَاتِ قرآنست و الذی اُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است اِلَیْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار  
 الْحَقِّ درست و راستست چنگ دران زن و بدان عمل کن و لکن أَكْثَرُ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا یُؤْمِنُونَ و نیکو  
 بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله حدی که بر دشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشته بغير عَمَدٍ میستونی  
 که بدان قائم باشد شَرَوْهَا بے بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را میستونی که شامی بینید پس لازم می آید که ستون  
 هست و لیکن مرئی شمایست و آن قدر است که آسمان بدان مرفوع میباشد و فرو ناید السلوک آورده که حضرت باری تعالی مقوف عالیه و سطوح مرفعه سموات  
 بی قائم که ادا کند انید نمود بر افراشت و میستونی که مشاهد تو انید فرمود بلند یزد داشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائم موجود است و لیکن غیر مرئی است  
 و آن عدالت تواند بود که با عدل قامت السموات و الارض یعنی آسمان و زمین بعدل بر پستند منظم آسمان زمین ز عدل است با حق ز نشان غیر عدل خود  
 گر نباشد ستون حمیم سجای که بود حمیم بیتون بر پای و ثَمَّ اسْتَوَى پس قصد کرد عکس العرش بافریدن عرش یستولی باشد بر او با قدر و نفوذ و  
 یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بان بحفظ و تدبیر و سَخَّرَ الشَّمْسُ الْقَمَرَ و رام کرد آفتاب ماه را جهت مصالح عباد و آنچه خواست از حرکات ثبوت  
 بر حدی معین کل هر یک از ایشان بجزای می رود و حرکت میکند لِاجْلِ مُسَمًی و تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود با تمام را بیاورند  
 و در زمانیکه سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یک بجز اَکْمَرُ تدبیر میکند خدا کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیاء و امات  
 یُفَصِّلُ الْآیَاتِ بیان میکند آیاتهای قرآن را یعنی مفصل میازد بامروزی یا احداث و لامل قدرت میکند یکی بعد از دیگری کَحَلِّکُمْ فَنَیَّدُکُمْ ثُمَّ یُلَاقِیْکُمْ  
 بمر بار بروردگار خود یعنی بدین خبر که خواهد داد و در قیامت تَمُوتُونَ و بگمان گردید و بدانید که هر که قدرت بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده  
 و احیاء و هُوَ الَّذِی مَدَّ الْاَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات بشد و جَعَلَ فِیْهَا و بیا فرمود  
 دَوَاسِیَ کوهها حکم پاسبان زمین بود و اَخْطَا و پیدا کرد در زمین جو بیابان و اَنْ مِنْ کُلِّ الشَّجَرِ و از هر چه سبزه جَعَلَ فِیْهَا بیا فرمود در زمین  
 دَوَاجِیْنِ و دو صنف قملار مرغ و زرد و سیاه و سفید و خر و بزرگ و ترش و شیرین و طعم و بار و دوبری و بوست و خشک تر و اشیاء آن چنین کید  
 ز زمین است کما هو اب العرب کلامهم یُفَصِّلُ الْاَیَالَکَ اَللَّهِ اَرَادَی بپوشاند و در میکند شب و روز تا هو اعباد تا که روشن بوده تا یک سیر شود و از اینجا میستونی نیست  
 تَنْشِیْهُ رُزْنِیْزِ شَبَّ تا هو اعباد از تیرگی روشن گردان است اِنْ فِیْ ذَٰلِکَ بَرَئِیْکَ دَرِیْنِ آیات آثار قدرت که مذکور شد کَلِیْلٌ بَرَئِیْکَ نَظْمِی و تَنْشِیْهُ













یعنی هرگز من را مصلحتی که من خواهم بگویم نیست که اینها باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو جبریل علیه السلام که میفرمود  
 میشود بقرآن اولی که کتاب خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم ازین یقین که آنکه وفا میکنند بعهدهی خدا  
 که در روز سیمین بسته اند و لا یفترقون الیه ۱۰ نمی شکند آن بیان را و ازین یقین که آنکه وفا میکنند بعهدهی خدا که در روز سیمین بسته اند و لا یفترقون الیه ۱۰  
 خدای آن یقین که آنکه وفا میکنند بعهدهی خدا که در روز سیمین بسته اند و لا یفترقون الیه ۱۰ و میترسند از عذاب پروردگار  
 و یخافون و خوف میکنند سقواء الحساب ۱۰ از سختی روز حساب و ازین یقین که آنکه وفا میکنند بعهدهی خدا که در روز سیمین بسته اند و لا یفترقون الیه ۱۰  
 ابتغاء وجه ربهم از بر طلب رضا پروردگار خویش و اقاموا الصلوة و پای و شستن نماز و روزه را و انفقوا و نفقه کردند میسر از نفقهم  
 یعنی از آنچه بدیشان داده بودیم معنی آنکه واجب بود بدیشان سیرا بهمان و علائینة و آشکارا و یکدفعه و دفع کردند باحسنه السینة  
 به نیکویی بدی را یعنی در عوض بدی نیکویی کردند و گفته اند سقاهاست را حکم مقابله نمودند و بخش اسلام و مکررا بمعرفت یگانا را دفع کردند بمحببت  
 رابطت چنانچه در حدیث آمده که اتبع حسنة السینة تماما و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون برایشان ظمی واقع شد عفو کردند و برابر آنکه ایشان را  
 محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید و بپوشند منقطع کم بخش از درخت سایه فکن و هر که سنگت زند بخشش از صدف یاد گیرند  
 حسم و هر که زبرد بخشش گهر بخشش اولی که آنکه در بدین صفات موصوف اند که هم مرایشان است عقیبة الدار ۱۰ سرانجام میگویند  
 جزای گل در دنیا و در عاقبت و آن چه جزیت جنت عدن بوستانها پدیدار که همیشه در آن باشند یکدفعه عطا دارند و من صلیکم  
 و در آید بر که شایسته باشد ایمان و طاعت من ابائهم از پدران ایشان و آنرا و ارجهم و زمان ایشان و ذکر شایسته و فرزندان ایشان  
 و المملکة یدخلون و فرشتگان در آیند علیهم برایشان من کل باب فتح از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده  
 که مقدار شایسته نوبت نردایشان آیند و گویند سلمه علیکم بنا است بر شما باد و ام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود و بمصابرتکم  
 آنچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که تشکیب بودید بر فقر و دنیا و فقر دوست ترین صفتی است نزد خدا چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه بلال گفت چنان  
 کن که فقیر خدای منی نه منی مصرع کا نجافرا از همه مقبول ترند و فتنم عقیبة الدار ۱۰ بسببیت سرانجام آنسوی که ایشان یافتند و ازین یقین که آنکه وفا میکنند بعهدهی خدا  
 و آنکه میترسند عهدهی خدا بپایان خدای که ایشان گرفته اند من بعد میثاقی که از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول و یقطعون  
 و آنکه برینند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است آن چیز آن یقین که آنکه وفا میکنند بعهدهی خدا که در روز سیمین بسته اند و لا یفترقون الیه ۱۰  
 و یفسدون فی الاثرین و تباهی در زمین بکفر با ظلم و معصیت یافتند انکیری اولی که آنکه در بدین صفات موصوف اند که هم مرایشان است عقیبة الدار ۱۰  
 و لکم مرایشان است سقواء الدار ۱۰ بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق خدای گشاده میگرداند روزی را لعل یستاء بر  
 هر که میخواهد و یفقد و تنگ میازد بر کسی که ادا میکند و خیر خود را شاد شده اند اهل که یا حیوة الدنیا و بزم گانی دنیا و آنچه از متاع او  
 بدیشان داده اند و ما حیوة الدنیا و نیست زندگانی این سر را فی الاخرة و در جنب آن سر را متاع ۱۰ مگر بر خود وادی اند که شایسته  
 از متاع دوی و تعالی ندارد و چون ادوات خانه و یقولون الذین کفرُوا و گویند آنکه نگرییده اند لولا انزل جبر از فرستاده نمی شود علیکم  
 بر محمد آیه من ربه طاعتی از پروردگار او بران وجه که میخواهم قل ان الله بکم یستیکر یصل من یستاء مگره میکند هر که خواهد و از آنها  
 که اقراح آیات کردند بعد از ظهور مخرجات یا اگر خواهد با وجود شه و هزار آیه گره سازد و یهدی الیه و راه نماید بسو خود بنیاده آیت من اناب مع  
 هر که باز گردد و آنها که ساند الذین امنوا و انما که گردیدند و کظمین و آرام میابد قلوبهم و دمای ایشان بسبب کیر الله ط بیا و خدای معنی چون

و اگر خدای شهنشاهان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید و طاعت مست یابند که رحمت او بکلام او که قوی ترین عجزات است و در فصول از بن حنفیه ۲  
 نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه است که دلهای مومنان بدو آرام دارد و آیه **لَا يَزِيدُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الرَّعْدِ** آرام می یابد  
 دلهای مومنان تهاجرم فرمود که مراد صاحب سؤل و فاضل سلمی رح و حقائق آورده که آرام دل عوام تبسیع و نایاب باشد و طمینان دل خواص بصفت علی آرام دل  
 علمای ربانی به حقائق اسما حسنیه امارت مومنان آرام نیا بدالابشاده نهاد و هو المقصد لا تفعلی الذین امنوا انا نکره ویده اند و عملوا الصالحات  
 و بکروند علمای ثابته طوبی که هم زندگانی خوش است مرایشان را و حسن مآب و نیکو بازگشت طوبی بشارت است بشادی و خرمی رحمت و فرج  
 و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بخت جبهه و شهر آفت که طوبی در خیریت در بهشت عدن که پنج آن در منزل حضرت رسالت پناه ۴ و در هیچ غرقه  
 و قصر نباشد که شامی از طوبی بنود و در چشمه سبیل کافور از زیر آن منجر باشد **كُنْ لَكَ هَبْطًا** همپا که رسل پیش از تو فرستادیم **أَمْ سَلَمَةً** فرستادیم ترا  
**فِي أَمْتٍ قَدْ خَلَتْ** بسوی استی که گذشته است **مِنْ قَبْلِكَ** امان پیش از ایشان امان دیگر **لَتَشْكُلُوا** تا بخوانی **عَلَيْكُمْ** برایشان **الَّذِينَ**  
**أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** آن چیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و هم **يَكْفُرُونَ** و حال آنکه ایشان نمیکردند **بِالرَّحْمَنِ** بخدای که رحمت نام اوست  
 مراد مشرکان که اند که چون گفتند ایشان را که سجده کنید **رحمن** + **قَالُوا** و اما الرحمن + و در صلی حدیثیه نیز حضرت رسالت پناه ۴ مرقی علی کرم الله وجهه فرمود  
 که بنی سبب **الله الرحمن الرحيم** سبیل بن عمر گفت + **ما ندی ما الرحمن** + **قُلْ هُوَ كَذِبٌ** بگوای محمد **رحمن** آفریدگار من است **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** هیچ معبود  
 ندای پرستش نیست مگر حضرت او علیه بروند بر غیر او **تَوَكَّلْتُ** توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن و **إِلَيْهِ** متابعت و بسواست بابت  
 من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن که مهربان از حوالی که بردار تا زمین برکاش ده گردد و دیگر زمین را بشکان همپا  
 و جو بیاید آید و زرع کنیم و قصب بن کلاب رازنده گردان تا پدران مادر بابت تو با سخن گویند آیت آمد **وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا** و اگر کتابی بودی درین عالم  
**سُورَتٌ بِهَ الْجَبَالِ** زنده شدی بوی که بهای یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود بر نمی آید **أَوْ قُطِعَتْ بِهَ لَاحُضٌ** یا شکافته شدی بدوزخ چون  
 برو خوانند وی **أَوْ كَلِمَةٍ بِهَ الْمُوتَى** طایفه سخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگان را بر آینه این قرآن بودی که غایت است در عجز و نهایت است  
 و زندگیرانند **بَلْ** چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود **لِلَّهِ** **الْأَمْزَجَمِيعًا** مگر خدا راست همه کاره یعنی قدرت  
 بر همه چیز دارد و هرگاه که بخوابد این آیتها ظاهر گردانند **أَفَلَمْ يَأْمُرِ** **الَّذِينَ آمَنُوا** آیا نوسید نشوند آنرا که گوید اند معنی مومنان از ایمان ایمان یعنی  
 متفرجان آیات با آنکه نهسته اند **أَنْ لَّوْ شَاءَ اللَّهُ** اگر آنرا که خواهد خدا **كَلَّمَ** **النَّاسَ** جمیعاً طایفه را نه نماید همه مردمان را صاحب و گفته یاست  
 هیچ معنی علمت یعنی آینه نهسته اند مومنان که بهایت بهیت باز بسته است و **كَذَلِكَ** **الَّذِينَ كَفَرُوا** همیشه آنرا که کافرانند **تَصِيبُهُمْ** بر ایشان **لِبِأَسْفَعُوا**  
 بسبب آنچه کرده اند از کذب عداوت و قارعه عذابی که بنده و دامیه از بنیاد برکنده **أَوْ تَحُلَّ** یا فردا آتی تو که محمدی قریباً بضمی نزدیک من **دَارِهِمْ** از سر  
 ایشان یعنی بموضع حدیثیه مراد کفار که بشارت تکذیب حضرت پیوسته در بلا بودند و **سُورَتِ** **نَحْمُوتُ** بحوالی ایشان رفته اموال و موشی ایشان غارت کردند  
 پس حق سبحان فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاقتی تا وقتی که بیاورد **عَذَابُ اللَّهِ** طوعده خدا که موت یا قیامت یافتن **إِنَّ اللَّهَ** بدستیکه خدا  
**لَا يَخْلِفُ** **الْوَعْدَ** خلاف نمند و عده را پس بر اتسلی حضرت میگوید **وَلَقَدْ اسْتَفْهِزُّوْا** و بدستیکه استهزا کرده اند **بِرَّسُلٍ** بنغمیران **مِنْ قَبْلِكَ**  
 پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند **فَأَمْلَيْتُ** پس مهلت دادم **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** و امر آنرا که نکرودند و مدتی ایشان را بگذاشتم در رحمت  
 و تن آسانی **ثُمَّ أَخَذْتُ** **كُلَّهُمْ** پس بگرفتم ایشان را بعقوبت **فَكَيْفَ** **كَانَ** پس چگونه بود **عِقَابٌ** عقوبت کردن من ایشان را این سخن بر سبیل تهدید  
 و تهویل است **أَفَمَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِوَاكَ** و باشد **قَائِمٌ** **عَلَى كُلِّ نَفْسٍ** نگاهبان بر هر نفسی یا پوشش دهنده **بِمَا كَسَبَتْ** با آنچه کسب کند آن نفس نیک و بدی





نباشد آن یاقی باینکه بیاورد و محوره که از او قرائت کنند اَلَا بِإِذْنِ اللَّهِ بام خدا یا بتقدیر او این جوش کانت که بجا طلب معجزات میکرد و میفرمود  
 که هیچ پیغمبری بخود محوره نتواند آورد و مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود بدید کند در وقتیکه صلاح و اندک لکل آجل مره و قتی رکتان حکمت نوشته  
 که چون آنوقت برسد حکم ظهور آید یا بر حلی را از آجال خلایق کتابت نزدیک شد که جزوی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد و یحیی الله محو میکند خدا  
 مایشاء آنچه میخواهد حکم و ثبت است و اثبات میکند آنچه میخواهد حکمت و عند که نزدیک است آمد الکتب و هل کتاب که لوح محفوظ است و  
 و هیچ کاین نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از آنچه شده است و میشود و خواهد شد تفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظ آنچه هیچ جزای  
 متعلق نباشد و بگذارد غیر از این یعنی چون حفظ و برره آنچه از بنده صادر شود و از اقوال افعال و احوال همه را بنویسند و آن قتر را بوقف عرض رسانند  
 حق سبحانه توی فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متخرج نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد و یا سیئات تا ب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند  
 یا بعضی از احکام مشداع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات نماید یا محو کند تا زگی و قوت جوانی و اثبات کند پیرمردگی و ضعف پیری را حکما  
 دین برانند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در را و المسیر آورده که نزدیک حق سبحا  
 و کتابت غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب او نیاید و ابوالدرداء از حضرت رسالت پناه نقل میکند چون  
 سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه نگاه نظر کند در کتابی که غیر از دو پیکس در آن نظر نمیکند هر چه خواهد از محو کند و هر چه خواهد در ثبت کند در فصول  
 آورده که محو کند قوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او روز اسرار سلیمی رح از محمد زاری رح نقل میکند که شنیدم امشبلی قدس سره که محو کند آنچه خواهد  
 از شهود و عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود و عبودیت و لوازم آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف ریا میسر و خلاص می نشد  
 می برد و یقین می آورد و بخل محو میکند و جو ثبات می سازد و شرمه می برد و قناعت می آورد و حسدی سترد و شفقت می نهد و از دل اجماع اختیار میبرد و تسلیم  
 و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محب سوم انسانیت می سترد و نفوت ربانیت می نهد اما تمشیری رح فرموده که محو خطوط نفسانی می کند و اثبات  
 حقوق ربانی مینماید یا شهود و خلق میبرد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد از آن بنده می کاهد و از آن خود می فرزند  
 تا چنانچه باول خود بود با خرم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اتمی جلال عزت تو جای اشارت نگذشت محو و اثبات تو راه اضافت بود  
 و از آن من میکاست و از آن تومی افزود تا با خرم جان شد که باول بود رباعی محنت همه در نهاد آب گل هست و پیش از دل و گل چه بود آن حالت  
 در عالم غیب خانه داشته ایم و رفیقم بدان خانه که منزل ماست و ان مقام یتک و اگر بنامیم ترا بعضی الذی برخی از آنچه نعوذ هم  
 و عده کرده ایم کافران از عذاب او ننتو قیتک یا ترابیریم پیش از ان فانما علیک البلیغ پس خبر نیست که بر تو ساینیدن بخاتم تبلیغ هم  
 است پس و علیکنا الحساب و برست شمار حساب پادشاه ایشان او که کید و آیینی میند اهل که نمیدانند آگانی اقی الا قض بدستیکه ای می  
 یعنی فرمان می آید بر من کفار تنقص همای کا با نیم پاره پاره من اطو افها از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بخوره تسخیر  
 مسلمانان در می آیم و سیگویند این سخن راجع است بهیود حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار پیور و امسلمانان میبدهیم  
 و الله یحکم و خدا حکم میکند بنقصان ارضی پیور و او بار ایشان و از زیاده و یا اهل اسلام و اقبال ایشان که محقق است و باز پس گردانده  
 نیست محکم و محکم او را و هو سربیع الحساب و او است زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشان را و از آخرت بعد از عذاب ایشان دنیا بقل و جلا  
 و قد مکر الذین من قبلهم و بدستیکه مکر کردند آن جودان یا مشرکان که پیش از پیور دیا کفره زمان تو بودند با پیغمبر و قد لله المکر مجیباً  
 پس خدایا است یعنی نزدیک است خدای همه مکرهای ایشان یحکم میداند ما تگسب کل نفسی هر چه میکند نفس از خیر و شر و خیرای و آماده می سازد

و سَيَعْلَمُ الْكَافِرُ نَزْرَ وَبَاشَدَ كَافِرَانِ اِنْ يَمُودُ وَعْبُدُ اَصْنَامَ كَفَرُوا ي قِيَامَتِ لَمْ يَكُنْ عَقِبُ الدَّارِ ۝ مَرَّ كَرًا بَاشَدَ عَاقِبَتِ پَسَنِدِيدِ دَرَانِ مَرَّ  
و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا اَلَسْتُمْ مَسْأَلُو مِيكَوْنِيْدَا نَا كَمَا نَزَرْنَا مَشْرَكَانِ كَمَا يَرْوَسَا يَهُودُ كَمَا تَوْحَدِي نِيْمَتِ فَرَسَتْ مَادَةُ اَرْشِيْشِ خُدَا يَ بَنُوْتِ وَ دَعُوْتِ  
قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ بَگُو خُدَا يَ بَنَدِهْ اَسْتَشْفِيْدُ اَكُوَاهْ بِيْنِيْ وَ بِيْنَكُمْ مِيَا نَ مَادُ شَا بَا كَمَا مِنْ بَغِيْرِمُ وَ مَنِّ عِنْدُكَ عِلْمُ الْكِتَابِ ۝  
و ديگر آنكه نزد يك اوست علم كتاب يعني لوح محفوظ و آن جبرئيل است كه وحى از لوح محفوظ فرا ميگيرد يا علم قرآن و آن مومنانند در زاد المير آورده كه على مرتضى  
است يا علم توريت و آن عبد الله بن سلام است و اخراب او رضى الله عنهم اجمعين +

## سُورَةُ اِبْرٰهِيْمَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اَثْنَتَانِ وَخَمْسُوْنَ اَيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الوقف در شرح تاويلات از امام مازيدي رحمه الله كه حروف مقطعه ابتلاست متصديق مومنين كذيب كافران را و خدای بندگان را بهر چه خواهد  
استحسان كند جمعي برانند كه اين حروف اسماء قرآن اند و بر ميخ توان گفت كه الر اي قرآن كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ كِتَابَتِ كَرَمَتِ دِيمَا نَزَلَ الْكِتَابُ  
بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تَابِيْرُونَ آری مردمان را بسبب عوت كردن بضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریكیهای كفر و انفاق یا تاكيا عبت الى النُّورِ  
بر روشنی ایمان یا اخلاص یا سنت یا اذن سراجهم بتوفیق و تیسیر و پروردگار ایشان اُمّ شیری رح فرموده كه از ظلمت تدریج نور شود و تقدیر در برگزیده از  
ظلمات خلقت بتدریج صفت بوبیت و صاحب دلیلات فرموده كه از ظلمات كثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال استار صفات بنور وحدت ذات حقیقت  
آنست كه هیچ ظلمات برابر بندهاستی نیست چون زنگار این تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شاغل و دود گرد و نور سستی حق سبحانه بر ذرات طین  
پر توان گفت و ساكنا از دوازده احوال غیور بازماند تا بنور خودش شعور ماند و نه عدم شعور بخود نیز و اندر باغی یارب سد كن ز خودی خود بر سیم + و زبیر بر كیم  
از بدی خود بر سیم + درستی خود را از خود بخود كن + تا از خودی و بخودى خود بر سیم + گفته كه انواع ضلال و ظلمات داخل است و نور صفا هدایت را شامل  
یعنی بدعت قرآن مردمان را از گمراهی بر تانی و براه رست برسانی و از نیست كه میگوید اِلٰى صِرَاطٍ الْغَرِیْبِ بَرْدِ اَرَى اِثْنًا اَزْ ظُلُمَاتِ بَرْدِ اَرَى اِثْنًا بَرْدِ اَرَى  
خداوند غالب الْحَمْدُ ۝ ستوده و آن راه دین اسلام است پس وصف غزیر و حمید میفرماید اللّٰهُ الَّذِیْ مَجْبُوْدٌ بِحَقِّ اَمْكُ كَمَا مَرَّ اَمَّا فِی السَّمَوَاتِ  
اَنْجُوْدَ اَسْمَانَا اَزْ مَوْجُوْدَاتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ ۝ و آنچه در زمین است از مبدعات و وَاٰیٰتِ الْكُفْرِیْنَ و ریح و مشقت سزاگر و دیدگار از تفران مِنْ عَذَابِ  
شَدِیْدٍ ۝ از عذاب سخت كه بدیشان رسد لَگِنِ بِنِ كَافِرَانِ اَنَّا نَنزِلُ اَزْ رُؤِیْ جَالَتْ یَسْتَحْیُوْنَ الْحِیَوَّةَ الدُّنْیَا و دست میدارند و بر میگزینند زندگانی  
دنیای اَعْلٰی الْاٰخِرَةِ ۝ بران سر او كِصْدُ ۝ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَزْ رَاهِ خَدَا عِنِّیْ مَنَعُ مِیْكُنْدُ اَزْ اِيْمَانِ بَغِيْرِ و قرآن و یَبْعُوْهُ ۝  
و میطلبند براه حق عَوَجًا ۝ كهی یعنی میگویند این راه كهیست بمنزل مقصود نمیرسد اَوْ لَشَكَ اَكْوَده كه بدین صفتها موصوف اند فِی ضَلٰلٍ الْعَبْدِ ۝ در گمراهی  
دور از حق عبید فِی الْحَقِیْقَةِ صَفَتْ ضَلٰلٌ ۝ و صفت ضلال بد و از قبیل اسناد مجازی است و زرا المیر و ده كه قریش میگفتند چه است كه همه كتب منزل  
بلغت عجمی فرود آمده و كتابی كه مجرمی آید عربیت آیت آمد كه وَاَمَّا اَمْ سَلَكْنَا و نَفَرْتَا دِیْمَا مِیْنِ و سَوَّلِ ۝ هیچ پیغمبری اَكَا بِلْسَانِ قَوْمِهِ مَكْرَبَانِ مِیْنِ  
گروه كه از او ایشان بوده در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه پیغمبر را اول دعوت نزد یگان خود باید كرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان  
بازبان فرستاد و لِبِسَانِ كَمَا تَابِیَانِ كَنْدِ بَرَا اِیْشَانِ اَوَامِرُ و نَوَاهِیْ اَوَا اِیْشَانِ نَهْمُ كَسْنَدُ و عَزْدُ نَكُونُ كَسْنُ اِنْ نَبِیْ اَدْرِیْ اِیْمُ و كَفْتَهُ اَنْدِ فِیْمِ قَوْمِهِ رَاجِعُ فِیْمِ اَلْاَنْبِیَا  
چه جمیع كتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل با پیغمبر قومی بر آنهم قومی ترجمه کرده اند از بلغت منزل علیهم و در باب گوید كه نفرستادیم هیچ پیغمبر را





به جرات ایشان فرمود و اید یکه پس باز گردانیدند و دست خود را بر آغوش خود می زدند و می گفتند ای خداوند ما را از این گمراهی نجات ده  
 بر زبان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش شهید و گفته اند که اید ی خود را بر آغوش خود نهادند که سخن گویند و قالوا انا کفرنا  
 و گفته اند که ما گمراهیم ایم بجا از سبب کفر ما با خود می کشیدند و گفته اند که اید ی خود را بر آغوش خود نهادند که سخن گویند و قالوا انا کفرنا  
 می خوانید ما را از این گمراهی نجات ده و ایان فریب شکست و توبت انگیزند یعنی با وجود شکست سولای از ائمه می شنیدند با عرض فاسده قالت رسلهم  
 گفتند رسولان ایشان که شما را بخدای دعوت میکنیم از الله شکست آیا در وجود خدا شکست هست و حال آنکه از کثرت اید بر وجود او شکست مجال ندارد و قاطع  
 السموات و الارض من عند الله که آفریده آسمانها و زمینهاست یدعوکم لیغفر لکم میخواند شما را بایمان تا بیاورند شما را بایمان آرید یعنی بشمار بایمان  
 می آورند و این دعوایکم بعضی گمان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده و یسوعی که و تا باز پس دارد و عذاب کند بلکه مهلت دهد شما را آلی اجل میسرند  
 تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمال شما بوده قالوا گفتند ایشان در جواب سولان ان انتم نیستید شما را الا بشرا مثلنا و مگر آدمی مثل ما در صورت نیست هیچ  
 نفی نیست شما را بر از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید بنبوت از میان ما ترید و ن میخوانید ان تصد و نا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبر  
 عما کان یعبد از آنچه بودند که پیشتر عباد او تا پدران ما از شما ما را بسلطان پس بیا رحمتی مبین روشن بجهت دعوی خود یا بر  
 استحقاق بر نفیلت نبوت و مرتب رسالت گوید که ایشان مجزه میدیدند و اعتبار نمی نمودند و از روی لجاج و عناد اقراح دیگر آیات می گردند و با آنچه معاندان  
 زبان پیغمبر قالت لهم رسلهم گفتند ایشان را پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشرا مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در  
 جنسیت مسلم سیداریم و لکن الله یمن و لیکن خدا منت می نهد بجهت نبوت و کرم رسالت علیه من یستأجر بهر که میخواهد من عباد او از بندگان خود  
 و ماکان کنایه از نیست ما را نمی توانیم ان ناتی که بسلطان آنکه بیاوریم بر شما جمعی یعنی مجزه که میطلبید الا باذن الله مگر بفرمان خداست  
 و نبیت او یعنی ما را پیش خود بجهت خداست کار می نمیتوانم کرد و من میبیتونیم ساخت مطمئن ناتوانی و عجز لازم است قدرت و اختیار  
 از آن خداست کار ما را بجهت است کند او توانست هر چه خواست کند و علی الله و بر خدا ای قلیتوکل المؤمنون باید که  
 توکل کنید گردیدگان و ماکان و حبیت ما را یعنی چه عذر داریم الا ننتوکل و آنکه توکل کنیم علی الله بر خدا و قد هدانا و حال آنکه  
 راه نمود ما را سبب کنایه بهای است یعنی راهی که بدان می شناسیم او را میدیم که از راه امور بدست قدرت اوست و انصاریون و بخدای که سر  
 خوا میسر کرد علی ما اذ یتسونا و با آنچه ایما می رسانید ما را بکذیب مخالفت و علی الله و بر خدا قلیتوکل المؤمنون باید که ثابت باشد  
 توکل متوکلان و قال الذین کفروا و گفته اند آنکه کافر بودند لیسئلهم من سولان خود را لیسئلهم من سولان خود را لیسئلهم من سولان خود را لیسئلهم من سولان خود را  
 از زمین دیر خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی سوخت نماید با ما فی ملتینا و کیش یا مرا و عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم  
 فاوحی الیهیم پس وحی کرد به پیغمبران که بگویند پروردگار ایشان و سگویند یاد فرمود که لتهلک الظالمین هر آنکه باک گردانیم شما را از این  
 و لیسئلکم اکمراض و هر آنکه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعد هم طایس از باک ایشان ذلک این امر مقرر در این حد است لیکن خدا  
 برای کسی که نرسد مقامی از ایتاد و در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقعی که حکم میکنم بر بندگان باز دارند و خاف و عیدین خوب کسی که  
 ترسان گردد از وعید من عذاب و استفتحو و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان حکم میطلبید میان خود و اعدایان  
 و ما طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما بر باطلت عذاب بر فرود آید خدای حکم فرمود و انما و منان نجات یافند و خاب و نو میداند و بی بهره گشت از  
 خلاصی کل جبار بر گردن کشی عیدین استیزنده با حق یا معرض اطاعت و من و آیه جهنم از پس دوزخست یعنی در روز حشر رجوع او

و ما ادری نفیته ابو امام

تلفه اریه

ع









جاهلست یا طلوت که در محنت خراج میکند و شکایت نماید که غارت که در محنت غلبه دارند و در زیر کشاید و اذ قال ابو هیثمه و یا کون چون گفت ابراهیم  
 در مناجات دیت ابراهیم ای پروردگار من بگردان خدا البسک این شهر که مرا ایستگاهین از سعادته و محنت و اذ انجبتین مودود که این مرد و کسین  
 و فرزندان مرا آن تعبید اکا کهنام که از کسینم میانه این عینی فرموده که فرزندان اسمعیل بحسب سحای خلیل الرحمن بت به پستی نند که این را شنیدند و او را  
 دو ز نام نهاده گردان گردیدند و گفتند ای خانه که از محنت پس هر جا حوری نصیب کنیم منزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور و چندی قصیده  
 قریش از نسل اسمعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهور است دیت الیهن ای آفریدگار من بدستیکه تباران اطمینان کرده که در کشید و آب ساری را یعنی سبب  
 گمراهی بسیار کن شدند و قریب الی القاصد و میان قریب و عینی پس هر که بر روی کند مراد و عینی فی القاصد و عینی پس در از من بت عینی از اول محنت کن  
 و من عصای ای پروردگار منی که مرا در راه و من غم و کاف و عینی پس در تیکه تونی آفریده که خیمه منجی مرغانی یا طلوتی که بیامیزی ایشان اوست  
 کنی بر ایشان توفیق تو به بعد از توبه دیت کای پروردگار ای استگشت بدستیکه من کن گردانیدم من ذکر یکتیه بعضی از فرزندان خود را بر او پیش  
 که بعد از تولد او از باجریه در زمین شام سالها قوت و گذرن خلیل الرحمن بود و شک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخوابد که با جریه و پسر او را بری بوضع  
 که در دایب آبادانی نباشد خلیل تا طلیحه جبرئیل وحی آورد که هر چه سارا میگوید چنان کن پس ابراهیم هم بر یاق نشسته و با جریه و اسمعیل را سوار کرده باندک  
 از شام بزمین حرم آمد و در وادی که ایشان را بی انیس و رفیق بگذشت و در عاف و بود که خدایا من ایمان را ساکن ساختم و بجا غنی و فی نزوح برو و خانه  
 که خداوند زرع نیست یعنی آب نداده که در و کشت کار توان کرد و عند بکیتک المحکم ثم نزد یک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید و قتال یا حرام است  
 تمام آن و تعرض بدو و موضوع خانه مرا هست که در زمان آدم بوده و اگر نه بوقت دعا ابراهیم هم خانه نبوده پس تکرار ندان فرمود که در کجا ای آفریدگار ایشان را  
 درین سکن سکن گردانیدم لیتقیوا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرورش تو بجا آرند فاجعل پس بگردان آفشد که من الناس و نامی بعضی از  
 مردمان را که بتش محبت تحویلی الیهم بتانند بسوی ایشان حق سبحانه و تعالی را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله باندک زانی خیمه ز مردم  
 برفت جبرئیل یا یا تر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیل حرم آنجا و اعینه اقامت نمود و در و در و در شوق مردم بدان خانه و در زاید است محققان بر آنند که اگر من  
 مقبض درین الناس نبود ی فارسی در دم و هند ترک و بیود و نصاری و در حرم از حاکم کردند و پر دانه و اسوخته رشقه جمال آن شمع شدندی منم  
 آنرا که چنان جمال باشد که در دل بر دلال باشد و آنکس بران چنان جمالی عاشق نشود و وبال باشد و دیگر حضرت ابراهیم او عاف بود و اذ رقتهم  
 و در و بی ده اهل این بلده رقیب المشرات از میوه کعکهم کیشکرون خایه که اینان با ساری کنند نعمتهای ترا این عایز شربن اجابت پتو  
 با آنکه که وادی غیر ذی نفع است انواع غلات در و پیدا میشود و تفسیر انوارند که در است که نو که بر حبه و صغیه و خریفیه و ستویه و یک و ز که توان یافت چون تکرار  
 و میل نفع و نیاز است و دیگر بار فرموده که ای پروردگار ای انک تعلم بدستیکه تو میدانی ما نحیفه و آنچه پنهان میکنیم و ما الغلین و آنچه آشکارا میازیم غمی  
 و آشکارا تو میدانی و ما نحیفه و پوشیده نیست علی الله من شئی بر خدا از هیچ چیزی که از من در زمین و کافی السماء و دانه در آسمان بر آنکه  
 عالم است علم ذاتی و نسبت آن علم همه معلومات یکسانست بیت آنچه میدانی و آنچه پنهانست همه با دشت تو یکسانست الحمد لله الکی شنا و شنا  
 آن خدای که کجف فضل خود و کعبتی بخشد و عطا کرد مرا عک الکبر بر من پروری بزرگ سالی یعنی در و تیکه بر پروردم و نا امید از فرزندان من  
 بخشد و در فرزندان اسمعیل و اسمعیل را در و صفت و چهار سالگی یاد نمود و نه سالگی و اسحاق را در و خود سالگی یا صدد و در و ده سالگی ای انک رجب  
 بدستیکه بر و در کار من کسب مع الدعا و هر آنیه شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعار است با آنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته اند  
 دیت اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارند نماز و من ذکر یکتیه و فرزندان مرا نیز بر تو طلب ساز به نماز از این عباس

بسم الله الرحمن الرحیم



مشتوق است که همیشه از اولاد ابراهیم معصی برضرت بوده و خواهند بود تا قیامت که بت ای پروردگار ما کرم شما و تقبل دعا و دعا بکن  
 دعای مرا بکن اغفر لی ای پروردگار با ما میز و اولاد ای و در پدر و مادر و چون ایمان آورند بتو دعای غفران مرا بشمارا قبل از منی بوده و هنوز پس از  
 ایمان نداشتند و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حواست و لکن مؤمنین و بیامیز مومنان را یعنی هر که بتو آید مومن یقوت نفوت الحساب و روزی که  
 قائم شود حساب خلقت این جهان من فرموده که در او مومنان اند از امت محمد رسول و کاتحسبک الله و من لدای محمد خدای را عاف لا یخبر عمتا یعمل  
 الظلمون که از آنچه میکنند مستکاران یعنی نابت بهش بر آنچه دست از عقابی که متوجه ایشانست چاین بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست  
 که در مثال این نوابی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او نیست و لکن ای کما یقوت نفوتهم خبرین نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را  
 لیکن در تشخیص برای روزی که خیر شود فی ذلک البصائر و دران دید باز مشاهده احوال معطی حین در حالتیکه خداوندان این دید با مشاهده  
 بشند بسوی ابرافیل که ایشان را بر سر مشرکان و مفسرین کذب و سیدهم بر دشتگان سرگشته و با لایزال الیهیم باز نیکو بدیشان صلوات  
 چشمها ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که توانند در خود مگر سیتن و آفکد لهم هوا و دوماهی ایشان عالی بود از فهم و خود بواسطه غلبه و  
 دیرت و اکثر الناس و جمیع مردمان را یعنی اهل که را در تیرسان یقوت یا تیرهم العتات اب آن روز که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است  
 یار روز قیامت یقوت الذین ظلموا پس گویند آنکه تیرم تیرم تیرم و کذب و کذب ای پروردگار ما آخرون باز پس از معنی عذاب تاخیر کن را بیدار  
 زست و مملت ده الی اجل قریب تا زمانه نزدیک نجات دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس را که بتو خواند و کتب الی الواسل و بر سر  
 دستا و گناز او که نکو گشتا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیان و بدینکه از روی مبالغه افسستهم قن قبل سوگند میخور و بدین ازین دنیا که شما بانه  
 خواهد بود و ما لکم قن و اولی نباشد شمار هیچ دوالی مراد آنست که میگفتند که ما دنیا خواهیم بود و بر سر دیگر نقل نخواهیم نمود و سگندت و ساکن و بدینما  
 فی مسکن الذین در سکنهای آنها که ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفس های خود چون عادی نمود و تبیین لکم و ظاهر شد شمارا کیفت فعلنا یهیم  
 چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آنا تر و دل عذاب را و قهر بنما لکم الالهتال و شملما زیم بر شمار احوال ایشان  
 و قد مکر و امکرهم و بدستیکه کوشش کردند در حیل گری آنچه نهایت مکر ایشان بود و عند الله و نزدیک خدایت مکرهم خبر ای مکر ایشان  
 و ان کان مکرهم و بدستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لست و لکن تا از جای برو و منه الجبال از ان مکر که با جبال  
 احکام شریعت حضرت پیغمبر است یعنی کافران حیلها میکنند تا خبری را که در نبات و سرخ چون جبال ریاست زائل گردانند و این محالست همیشه  
 هست با مکر ایشان که برای کی تواند که بر بدن زجای و در محال از قهری علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جاریست که چون سلاخی  
 ابراهیم از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را بهیم اتران ملک گفتند که آسمان بغایت رفیع  
 است و بر در فتن آسانی میسر نشود و نمرود شنید و بغرور و تاهری با خندند بدست سه سال بغایت بلند و چون برانجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدیدند  
 آن بنا ببقیاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصة چون آن صبح از بای و آمد و خلق بسیار پاک شدند و خوشم گرفت  
 و گفت آسمان روم و با خدا ابراهیم که مناره را میکنند جنگ کنم پس چهار گرس را بر درش واد تا قوت تمام گرفتند صندوق چهار گوشه ساخت و در دره  
 فوقانی و دیگری تحتانی در دره است کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توسته شد تعبیه نمود پس کرگان را چند روز گرسند و دشتند و چهار مرد را بر سر  
 نیزه کرده اطراف صندوق را بر تن کرگان بستند ایشان از غایت جوع میل میآوردند و از نمودند و صندوق که نمود و بایک تن یکدیگر را  
 نشسته بود و با بر و دند بعد از شبانه روزی نمرود در فوقانی مشاهده نگاه کرد آسمان را همچنان حال دید که زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بکشی و دیگر

تا چندی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبان روزی دیگر که باب فوقانی بگشاد و چون حلال بود که در عالم مشاهده نمود و فرمود  
که باب تحتانی بگشاد و در تاریکی چینی مشهود نبود و در تیر رسید و نیز با بار بار در مژگون ساخت و در گمان بیل نبرد کرد و در وقت فرو آمدن آوازی  
از جنم کرگسان ظاهر شد که کوهها از فرغ آن نزدیک بود که از آماکن خود زایل گردند **فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ بِسَیِّئِهِمْ وَعَیْشَکُمْ** پس پسندار خدای را بخلیف و علی و دسکته  
خلایف کشنده و عده خود مرغیران را یعنی و عده نصرت که در سل ۴۴ از فرود آید اگر گفت **هَ اَنَا لَنْفَرَسَنَّ** کتب الله لا غلبن انا و در سل ۴۵ خلایف نکرده و در سل ۴۶  
و ترا بر دشمنان مظهر و منصور خواهد ساخت **اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ** خداوند انتقام یعنی خواهد شد یکسره اولیا از اعدا  
**يَقُوْلُ تَبٰی اَکَادُحْ** در روزی که بدل کرده شود زمین غایت آگاهی بر زمین دیگر و التسموات و آسمانها مبطل گردد و باستانی دیگر در تیسرگی  
تبدیل الارض تصویر جلال است و انهار و شجار و تبدیل ساکنو فیس و نثار شکاران و در عالم قوی آورده که آسمانها را بهشت سازد و زمین باراد و زرخ  
و آنحضرت تفرغی علی رفعت که اندک زمین را بدل کند بر زمین از نقره و آسمانها را باستانی از زرقول ابن سود و رخ است که روز قیامت بر آید زمین را از نقره  
پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند نوید این نخست و بزرگوار ظاهر شوند مردمان از گورهای خود **لِلّٰهِ الْوٰحِدِ الْقَهَّارِ** برای محاسبه خدای بیکانه  
تقر کنند و تکرری المجرمین و یعنی گنهکاران یعنی شرکاران این مریض در آن روز مقفونین با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقائد و اعمال  
یا قرین ساخته هر یک را با دیگر که موسوس او بوده فی الکافراد در رنده یا غلبه است و اینک هم پیران های ایشان **مِنْ قَطْرَانِ** از قطران است و آن چیزی  
باشد بیه و غلیظ و گوشت صمغ ابل است که می پزند و بیشتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزانند و در جلود و در خیابان اندازند تا بحدت و شدت  
آن و دشت لون تن آن و سرعت شتعال آتش در آن معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران و دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش  
و دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضا ایشان طلا کنند و نقشه و جو حکم القادح و فرود گیر و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی در آن پخته  
لیجری الله متعلق است بیزدانی بر آید از قبر تا بخوارده و کلا نفیس هر تنه را **مَّا لَکُمْ سَبَبٌ** جزای آنچه کرده است **اِنَّ اللَّهَ بِرَبِّیْکُمْ خَدِیْمٌ**  
**سَبَّحِ الْحَسَابِ** زود حساب است مریدگان از زیر که حساب کی او را از حساب دیگری باز نمیدارد و هذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه  
**بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ** کفایت است مردمان را تا بنده داده شوند بان و لیکن در ذاب و تا بیم کرده شوند بان و لیکن حکمت او تا بداند تامل و درو لائل  
قدرتی که در روز کورت آنها هو آنکه دست الله و احد خدا بیکتا و لیکن که در هر نیه باید که بند گیرند او **لَوْ اَلَا الْکَلْبَابِ**  
خداوندان خود را باز ایستند از مناهی و قیام کنند با امر و نواهی +

ع

## سورة الحمرمكية و هی تسع وتسعون آیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الوقف علماء در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن سلوک سبیل حیات است و در نیایع آورده که عمر فاروق رضایه  
این حروف بر رسیدند فرمود اگر در وی سخن گویم سگلاف بشم و خدا پیغمبر خود را فرمود که بگو با نام المستغنی و بعضی گویند هر حرفی اشارت با هیست  
چنانچه در الالف اشارتست بسم الله و لام بسم جبریل و را بسم رسول یعنی این کلام از خدا بود بطریق جبریل علیه السلام و سیده تلیک این  
آیتها که می آید آیت الکتاب آیتهای سوره است و قرآن این قیدین و آیت های قرآن روشن یا بیان کنند حق را از باطل  
و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکیت اابد و نام ندر کورش که بر نامی دلالت بر معنی دارد و تمکیر قرآن بحسب تعظیم است

کتاب التفسیر

**رَبِّكَ أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** واورت دارند آنکه نگریزند و آرزو برند **لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ** ○  
 که گاشک بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نفرت بر مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قریهت یا بوقت حیات  
 یا بوقتیکه عصای موحدان را از دوزخ بیرون آرند و در دای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که گاشک از اهل اسلام میبویم  
 ذر همت بگذرانیشان را امر تهوین و تخفیر است یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان بردارند و دنیا را بکلی بخرند و تیتبعوا و بر خوراری آیند  
 ازال و منافع آن و یلهمهم الکامل و مشغول گردانند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دار و از استعداد و معاد و تفکر و رآل  
 فسوف یفکون ○ پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و گرفتار خود را و ما اهلکنا و هلاک نکردیم ما من خریة هیچ اهل می را  
 الا و لکها مگر آنکه مر لاک ایشان کتاب معلوم ○ زمانی مقدور بوده نوشته شده در لوح محفوظ که همت چند باشد و هلاکی بود ما لستین پیشی بفرستند  
 من امة هیچ گروهی آجکها مدت هلاک خود را و ما یستأخرون ○ و بار پس مانند نازان یعنی هلاک نشدند پیش از وقت مقدور نه بعد از اجل مقرر  
 و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذین یزول ای آن سیکه فرو آمده است علیکم الذکر بر و قرآن انک لکجنتون ○ بدستیکه تو دیوانه کارا  
 از نقد بنیه یحزانی این کلام مطبقی تنگم دستنرا بوده چه اعتقاد و نزول ذکر و نسبت بجهنم با هم است نباید لک ما قاتلتینا و دیگر گفتند چرا نمانی آری  
 بالمسلکة و شتگان را گو ای رسالت خود ان گشت اگر هستی تو من الصديقین ○ از دست گویان درین دعوی یعنی اگر هست میگوئی که منبری  
 فرشتگان را حاضر کن تا بحضور را گو ای رسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که ما انزل الملائكة فرو آمده و شوند ملائکه و بعضی صنفی مستطیر  
 و نصب ملائکه میخواند یعنی ما و فرستیم فرشتگان را بالحق مگر بوی یا بعد از معنی ملک البصیرت اصلی وقتی تواند دید که بحجت غلب نازل شود چنانکه  
 قوم نمود جبریل را دیدند در زبان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همگی می بینند و ما کانوا اذا اذنا بشد آنها گام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم منظر می  
 از همت دادگان یعنی فی الحال مغرب شوند انا نحن بدستیکه انزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنان است و ذکر یعنی شرف نیزی می  
 یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان است و انزاله لحفظون ○ و بدستیکه ما را در انجا بمانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در و خیر از اهل  
 بیفزاید چه پیش از حق که کند یا بگمارد ایم از طرق خلل بدو یا بگمارد ایم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر که ما در حضرت رسالت پناه است یعنی تمهان او ایم  
 از حضرت اعاد می خطم اگر جمله جهانم خصم گردند و ترسم چون بگمارم تو باشی و زشادی در همه عالم بکنیم اگر یک خط غمخوارم تو باشی و لقد ارسلنا  
 و هم لیه ما فرستادیم من قبلك پیش از تو فی شیح الا ولین ○ در گروه های پیشینان و ما یا انیهم و نیامد بدیشان من لا سؤل  
 هیچ فرستاده الا کانوا ابیه مگر بودند که آرزوی کبر و عناد با آن پیغمبر نیستند و ان ○ استنرا میکردند چنانچه این معاندان بتو نیز می کنند  
 و در تسلیم حضرت رسالت پناه است یعنی از میان انبیاء تو مخصوص سیتی با ندای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده کذب لک همچنان که در آوریم  
 استنری انبیا را در دلهای کذب ان پیشین نسکله در می آیم از فی قلوب العجمیین ○ در دلهای کافران زمان تو کایو میسون به  
 ایمان نمی آرند بقرآن و قد خلک و بدستیکه گذشته است سنة الا ولین ○ سنت خدا در هلاک پیشینان یعنی هر که از ایشان هلاک شد  
 قبول حق تو کذب رسل بوده و این وعید اهل کفر است که کذب پیغمبر نموده بعد از ظهور معجزات اقراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بحجت گواهی مبالغه  
 حق سبحانه فرمود که و لو فتحنا علیهم و اگر کثایم برین مقرران بابا من السماء و فضلوا در می از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر  
 ایشان فی یوم یخرجون ○ دران در شده بالا میروند و از ان دزیر بر می آیند لقالوا ابر آئید از غایت عناد و تشکیک در حق گوید انما مسکرت  
 جزین نیست که بر بسته اند ابصار نا چشمها را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بکشایند و کفار بالارزفته محارب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که از چشم ندید





آقای است یا هر متولد شد از گشتگان و هر که بخوابد از آیدگان یاد است ایم قرون گذشته را و میدانیم همت محمد را یا آنرا که مقدم است در صف جماد یا در وقت بخت  
 و آنرا که موخر است از اینها در حساب نزول آمده که زنی جمیده و عقب حضرت رسالت پناه ۴ نماز میگذازد و در صفوف نسی بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میفرستند  
 تا او را نبینند و جمع باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و برین پوشیده نیست  
 و آن در کتب و بدستیکه پروردگار تو حو کجشتر هلم و اجمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند **إِنَّكَ بِرَبِّكَ عَلَىٰ ذِكْرٍ** بدستیکه او هست  
 کار است **عَلَيْكُمْ** و انامی نمان و آشکارا و لقد خلقنا الإنسان و بدستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم **عَمِّنْ صَلَٰلٍ** از گل خشک که چون  
 دست بروی زنند مانند سفال نچته آواز کند **مِنْ حَيَا** و آن گل کائن بوده از گل سیاه **مُسْنُونٍ** بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لاس  
 که در تنگ حوض و جوی باشد صاحب تیمان گفته که حق سبحانه آدم را از خاک آفرید بران وجه که آب لطف بر خاک بارانید تا گل شود مدتی بگذشت تا حاکشت  
 پس آنرا جسن تقویم تصویر کرد و در سنون یعنی مصورت آنکه بگذشت تا خشک شد و بر تیره صلصال سید و النجاة خلقته و جان که بد بر بیان است  
 با آفریدیم او را **مِنْ قَبْلِ** پیش از آفریدن انسان **مِنْ تَارِ السَّمُومِ** از آتش بیدود که در سام نفوذ مینماید و صومع از آن آتش شکون میگردد و اسعج و  
 فرمود که سوم دنیا جزویت از هفتاد و جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده و **إِذْ قَالَ** و یاد کن آنرا که گفت **دَبَّكَ لِلْمَلِكَةِ** پروردگار تو مر  
 فرشتگان را که بجهت خلافت زمین **إِنِّي خَالِقٌ** من آفریننده ام **بَشَرًا** آدمی را **مِنْ صَلَٰلٍ** از گل خشک که کائن است **مِنْ حَمِئٍ مُّسْنُونٍ**  
 از لای مصور **فَإِذَا اسْتَوَيْتُهُ** پس چون رست گنم صورت و هیئت او را و **وَلَقَدْ خَلَقْتُهُ** و در آرم در روی **مِنْ دُحًّی** از روی که آفریده نیست تا بدین  
 زنده گردد **فَفَقَعُوهُ لَهٗ** پس بغتید مرا و را **سَجْدَیْنِ** سجده کنندگان **فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ** پس سجده کردند و فرشتگان **كُلُّهُمْ اٰجِعُونَ** همه  
 ایشان تمام کیبار **اِلَّا ابْلٰسَ** مگر ابلیس که از روی استکبار آبی **اَنْ يَّكُوْنَ** سر باز زد و سر کشی کرد از آنکه باشد **مَعَ السَّجْدَیْنِ** از سجده کنندگان  
 مردم را **قَالَ يٰۤاِبْلٰسُ** گفت خدا که ای ابلیس **مَا لَكَ حَبِیْٓتَ** ترا و غرض توجه بوده **اَلَا تَكُوْنَ** در آنکه باشی **مَعَ السَّجْدَیْنِ** با سجده کنندگان  
**قَالَ** گفت ابلیس **لَا اَسْجُدُ** نیستم من که سجده کنم **لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ** مر آدمی را که آفریده او را **مِنْ صَلَٰلٍ** از گل خشک **مِنْ حَمِئٍ مُّسْنُونٍ**  
 از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از غرض غماص آفریدی که خاکست و در از اثر آن که آتش است پس بر سر لطیف جزو زمان بر وجهما کثیف ابلیس ظاهر  
 بر آدم دشت و از این او غافل بود و صورتش را و بران دید و ندانست گنج اسرار درین خرابه بدقون است **مِنْ غَمٍّ** غم غمیت درین خانه که در کون گنجده آن  
 گنج خراب از بی این گنج نمانست **فَیۤاٰی لَهٗ** هر کس که درین خانه ره می یافت **۴** سلطان زمین است و سلیمان زمانست **۴** **قَالَ** گفت خدا **اِبْلٰسَ** بعد از  
 و امتناع او از سجده آدم **۴** که **فَاخْرَجْ** پس بیرون روینها از آسمان یا از بهشت یا از زمرة ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که در شقی **فَاَتَاكَ رَجِیْمٌ**  
 پس بدستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت **وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ** و بدستیکه بر تو هست دوری و راندگی **إِلَىٰ یَوْمِ الدِّیْنِ** تا روز جزا و در باب  
 آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن **عَذَابِی** توبه رسد که لعنت فراموش کنی **قَالَ رَبِّ** گفت ابلیس که ای پروردگار من **فَاَنْظِرْنِیْ** پس  
 مملت ده مرا **إِلَىٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ** تا روزی که انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد و چه میدانست که بعد از لعنت مرگ نیست حق سبحانه اجابت کرد  
**قَالَ** گفت **فَاَتَاكَ** پس بدستیکه هستی تو **مِنْ الْمُنْظَرِیْنَ** از مملت و اوگان **إِلَىٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** تا روز وقتی معلوم منی زمان فنا  
 خلق نفوذ او را که نفوذ صقعه گویند چه قول جمهور است که نفوذ اولی نفوذ سوت باشد نفوذ ثانی نفوذ آهیا و میان دو نفوذ بقول شهر جل سال خواهد بود پس  
 ابلیس جل سال مرده باشد **۴** **اِنَّكَ** انگیخته شود **قَالَ رَبِّ** گفت ابلیس که ای آفریدگار من **بِمَا اَخْطِیْتُ نَفْسِیْ** سوگند میخورم بخواه تو مرا **اَلَا ذِیْنِ** که **لَهُمْ**  
 بر تیره یار ایم بر او میان گناه را فی الکفر **۴** در زمین دنیا که در غرور است و در دگر آورده که ابلیس نوبت سوگند یاد کرد برای انخواستن آدمی را که بصفته ذات

که بفعلک لا غونیم و یکی بفعلک غنیم الغونیم و فقهما فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و غرّت  
 همین است و سوگند بصفات فعلی چون حجت و مظهر و انشاالله این پس نیست و اصح آنست که ایمان یعنی بر عین باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند می گویند  
 همین است و الا لا تو برمی برانند که با دبا غونیم و بای سببیه است یعنی سبب آنکه مرا گواه کردی من بیا یم مسمی را در چشم مردمان و لا غونیم یکنهم اجمعین  
 و بر این ایشا نیز بر گرامی دارم الا عبادک منکم منکبگان تواز ایشان الخ لخصین شملخصیدگان از شوا ب شکر بلی و غمی که مکر و فریب ایشان بنا  
 قال گفت خدا اذن این اخلاص در ایمان چرا که است که حجت عیله برین رعایت آن مستقیقه است **○** رست است یعنی کجی ندارد و در منزل  
 میرساند و گویند علی یعنی الی است یعنی اخلاص است رست بسوی من این عبادی بدستیکه بندگان من یعنی غلصان لک نیست ترا عیله هم  
 مستطی برایشان تسلطی و قوتی در اغوا و ضلال الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت تو کند من الغونین **○** از گمراهان که تو بر و سلاطه توانی شد  
 و ان جھلکم و بدستیکه در نزع کمون عید هم و عده گاه ایشان است یعنی متابعت تو اجمعین **○** هم ایشان لکها مردوخ را سبب عه ابواب  
 هفت دست لک کل باب مروری را قند هم از گمراهان جز **○** مقتسوم **○** بهره است قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و در طبقه تومی  
 مقرر مین شده جهنم جای گمراهان است از اهل قیود علی مقام ترسیان است حظه یاد اجود است سیر از ان صابیان است ستر مقرر گران است تخم گل  
 نادر که در یک سفل گویند نامرد و منافق است مام ابو منصور را تریدی رح و تا ویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مونسان در دوزخ جاوید نیستند ایشان  
 طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامرد و دهریه است دوم از ان تنوید و شرکان عرب سوم از ان برامه که مطلق شکر رسالت اند چهارم از ان بیو و تخم از ان نصار  
 ششم از ان مجوس هفتم از ان منافقان و بکر الحقائق آورده که دوزخ بعد و حیران را هفت دست حوص ثمره و حقد و حسد و غضب شهوت و کبر و در جبر  
 رشت مذکور است که دوزخ را هفت در از ان است که اعضای هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و لطن و قریح و دست و پای است هفت در بدن کشود  
 می شود و گنباهی که لائق آن وضع است و هر عضو را از بابی مورد طریق گردانیده اند منظم هفت در دوزخ اند و تن تو با ساخته نفس نشان در و در بند  
 بین که در دست تست قفل مرز و در هر هفت حکم اندر بند **○** ان المتقین بدستیکه بر نیک کنندگان از پیروی البلیس فی جنت عینین **○** در شایان  
 و چشمها اند یعنی در باغها که در ان چشمها روان بود از شیر و خر و غیر آن اذ خلکوها گویند زشتگان متقیان را که در آید درین بوستانها سیکه امنین **○**  
 مقرون بسلامت از همه آفتها یا اسلامی از خدا در عالتیکه این شهادت از و ان نعمت و خز غنا و بیرون کنیم ما فی صدق و هر هفت آنچه در سینه ما بشیمان  
 باشد من غل از کینه که در دنیا با هم دهنده باشند از حضرت تعنی علی رض منقوست که گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت خدا  
 از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رنگ نزنند اخوانا در آیند در پشت در عالتیکه همچو برادران باشند و یکدیگر را در مهربانی دوستی  
 علی سکو برادران شسته بر تختها از زرد و مکمل بخواهر متقیلین **○** رویا بر یکدیگر آورده اند که بشتیان آنها یکدیگر را نه بیند چه هر جا که میروند و در  
 بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میروند و میگرد و پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند کایست هم نمیرسد ایشان را فیها در پشت نصیب  
 ربی و متقی چه آنسری تنم و جهت است و ما هم قننها و نیستند ایشان از پشت بختور چین **○** بیرون کرده شده گان مینی جاوید در پشت باشند  
 آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه از باب بنی خبیبه سجد الحرام در آمد جمعی اصحاب را دید که میخندیدند فرمود که ای اراکم تفکر کن چیست مرا که شما خدا  
 می بینم صحابه را که عتباتی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت در گذشت و هنوز بخجوه رسیده باز گشت و گفت جبرئیل بمن آمد و بجام آورد که چای بنده گان مرا  
 نا امید می سازی نیتی عبادی خبر ده بنده گان مرا ای آنا الخفوه با آنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرحمن بخشنده ام کسیکه  
 توبه کند و آن عذابی را آنکه عذاب من بر مای که از توبه و استغفار منموت است هو العذاب اب العلیه **○** آن عذابیت در ذلک محقق اند و در عذاب



بجای

ذات بغیرت و رحمت دون نغیب و عقوبت ترجیح میده نطفست که یکدیگر نغیب و عقوبت است که هر دو در پیش است و عقوبت محلی امکان پیش است و  
 موجب گنبدان نماید و برگزیده پیشان بنیاد و دوستی تمام و خبره بنده گان مرا عن حبیب ابی حمزه از همانان ابراهیم می آید و منی آن را در دست  
 یا نهشت یاد و از ده که بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط و درین نزد کردند اذ دخلوا علیک چون در اندر بر و فقالوا اسلمنا لیس گفتند  
 سلام کنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابراهیم انا انکم و کلکم بدرستی که ما از شما ترسانیم و رحمت ترس آن بود که بی اذن و بی وقت آمده بود  
 یا آنکه حاضر می نموده بودند و نهشتگان این سخن شنوده قالوا الا تنوجل گفتند ترس انا انک بدرستی که ما ترسیده ایم بخاطر بر سر  
 اسحاق نام علیهم و انی و قتی که بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال انبشرونی گفت آیا بشارت میدیدم مرا عفا انی  
 الیک بعد از آنکه رسیده است هر بزرگ سالی تعجب از آنکه پیر بزرگ سال ابراهیم چه وجه باشد معنی باز چون گردید ابراهیم بیری که هست نبوت  
 وجود و قیام پس بگویند نبشرونی و ثمره میدیدم مرا قالوا انبشرونی گفتند ثمره دادیم ترا یا الحق برستی و درستی بیشک بشیر  
 فلا تکن پس بشارت من القبطین از ما میدان معنی بدین ثمره امیدوار باش که آنکه قدرت بر خلق بشری بوی برانید تواناست  
 بر حسیح ولد از پیر بر هم و مجوزه عاقبه قال گفت ابراهیم من الانیدیم از رحمت پروردگار و من یقنظ و کیت که نوید شود من در حسیح  
 ریت از بخشش پروردگار خود انا الضالون مگر که امان که طریقت معرفت را شناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته  
 و چون ابراهیم و فرشتگان بسیار دید و در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان همی دیگر خواهد بود  
 قال فما خطبکم گفت پس چیست کار شما انکما المرسلون ای فرستادگان و کجا میرید قالوا انک ادرسلنا انک بدرستی که  
 ما فرستاده اند الی قوم مجرمین سوی کرده کافران معنی قوم لوط و تالیان را هلاک کنیم الا ال کو طط لیکن آل لوط و معنی  
 خاندان لوط انکما المرسلون انکما المرسلون ای فرستادگان باشد و در شهر تانای برای عذاب استناد و لا که تقدیر را بخود با آنکه  
 فعل الله است از رحمت قرب و اختصاص تواند بود فکنا جاء پس آنست که آمدند ال کو طط بخانواده لوط من المرسلون  
 فرشتگان فرستاده شده قال گفت لوط انکم بدرستی که شما قوم فاسق و فاجر و کافر و گرویده بیکجا گناید معنی نمی شناسیم شما را قالوا ابل جحشک  
 گفتند یا بیکجا نه ایم بلکه آمده ایم تو بیساکا انما بان چیست که بوند قوم تو که از روی جمل و غدا قیام یکنوون و در آن چیست که فک میگردانند  
 آمدیم عذاب بیکایشان را و عده داده بودی و ایشان در آن فک داشتند و انکما المرسلون ای فرستادگان و لوط و عده ای را یعنی عذاب ایشان  
 که حق است و انا الضالون و بدرستی که ما رهت گویانیم درین خبر فاسق با هلاک پس بیرون برانین شهر اهل خود را بقطع من الکل  
 و باره از شب که بگذرد و انکما المرسلون و تو نیز بر و از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفیق و کایکتفت و باید که باز پس نگرند  
 منکم ما از شما احدی که تا بپول عذاب را نه منید و امضوا و بروید حیث تومرون از آنجا که فرموده شده اید یعنی  
 بشام یا عصر یا صبح که شهرستان نجم است و اهل آن هلاک خواهند شد و قضیتنا و حکم کرده ایم یا دمی فرستادیم الیک بسو او  
 ذالک الامر ان کار که تفسیرش نیست ان ذالک هو الامر بدرستی که بنیادین گروه مطلق بریده و برگزیده است مضمین  
 در حالیکه بصبح و اندیشه معنی قوم تو در سحر حاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در جبرست که چون زن لوط و همگان نیکو روی را دیدند  
 خبر بقوم فرستاد و جاء اهل المدينه و آمدند اهل شهر سوم و در خانه لوط یکتیش و ان ثمره میدادند یکدیگر را بدان محالمان

بجای

ممنوع نماد و شتمند با ایشان قال گفت نمودم این کار را و حکمی بدست می آوردم که در میان من و ایشان  
و انفقوا الذل و ترسید از خدای با کتاب تا آخر و کلامی بود و در میان من و ایشان گفتند که این کار را  
عوی علیکم این سخن از حیات عالمیان یعنی غریبان چه فایده ایست این مخصوص بغیر از خود قال گفت کلامی است که اینک اینها و قرآن مندرج  
نشان تو هم چه سرنی مراست خود را بنده بدست یا بنات خود را بشمار هم بشمار اسلام این کلمات اگر مستند شد فاعلم ان کلمات آن چه در کتب  
میگویم که بعد از آنکه بنده گاهی تو اسب محمد را نشسته بدست می کردی و در قوم تو طاعت می کردی و در کتب خود می نوشتی سرگردان  
میشدند یا راستی غفلت گزیده می شد در ادبیات ما تری آرد که خدای بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را از بند که جز خدا  
سودمند خود و در بیان از این عباس رفع نقل میکند که خدا نیافرید هیچکس اگر می ترس از حضرت پیغمبر در حیات پیغمبر است او  
سلمی قدس سره فرموده که سودمند یاد کردی حیات محمد صلی الله علیه و آله بود و او بر لب طرب در قیام حق بود و هیچ کس را از حق خود سرکشیست  
فریق پاکش از عمر تاج یافت و داشت از حق زندگی در زندگی و شد عمر جلوه آن زندگی و آورده اند که طوطی را چون بر دوش بر سر  
صبح بود که با یک برایشان زد و فاخته الصبیحه پس فرگرفت ایشان را با یک دانه ملک مشرقین و بعد حالتیکه فل بود در وقت شروق  
شمس بر پشت جویل شمرهای ایشان را و نیز یک آسمان برده و گویا ساخت فجعلنا بس ما و انهم هم تهللوا کما سافکها نیران شهر نیران یعنی  
زیر و زبر گردانیدیم آنرا و امطرنا علیهم و میارندیم برایشان و گفته اند بر قوی از ایشان که غائب بودند از آن بلاد و حجاز که شکر من بچشم  
از گل حکم شده یا شکر بر آن نوشته شده نام هر کس که نامزد او بوده است فی ذلک بدستیکه در پاک کردن با قوم طوطی است بر آن نه است  
برای عجز للمتنقین و مراد از آن فرست را که بر یکی در گذرند و حقیقت بسیار اسباب آن بنشانند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث  
آمده که اتقوا رسته المومن فانه یطربوا الله و آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخبار خواجه عبدالحق عجدانی قدس سره در حدیث شریف  
بها که جوانی در راه بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه انبشت و بعد از زمانی بزمی فرست و گفت حضرت رسالت پناه منسند فرموده که  
اتقوا رسته المومن فانه یطربوا الله و سران حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سران حدیث آنست که نه تباری و ایمان آری جوان گفت  
نمود با الله تنها که مرا زار باشد خواجه بخدمت اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوان بر کشید زاری پدید آمد جوان فی الحال نه تباری و ایمان آورد و خواجه فرمود  
که ای یاران بیاید تا بر وقت این نوعی که زنا ظاهر برید و این زناهای بن را قطع کنیم خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده و بکشد و بگوید  
مطمئنم تو بهر چه باشد پشیمان آمدن و بر در حق نوسلمان آمدن و عام را تو بهر کار بود و خاص را تو بهر چه بود و در اینها بدستیکه شمرهای  
موقوفه است مقیم و برای دایم السلوک یعنی برای همیشه است که فاعلم ما میروند و تا آن را می بینند آن فی ذلک بدستیکه در آنجا و کردیم  
کلیه التمس مبین و بر اینست نه است مگر و دیگران از قدرت ربانی و آن گان و بدستیکه بودند اصحاب که اینک اصحاب یکدیگر یعنی  
تو شعیب و اظلمین و هر آینه همکارانند که هر یک در حقان بسیار در پی گرفته و گویند و بده ایشان را اعتبار آنکه در میان بشیبا و مرغزار بود  
یکدیگر میگفتند و شعیب و اهل مدین و اهل مدین تکذیب می نمود و صبیح پاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب یکدیگر  
نازانی کردند و انتقمنا منکم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعد از یوم غطفه و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد و الله تعالی و انهم بدستیکه  
سردم و یکدیگر و بدین کیامان مقیم و بر این روشنی بود است که مردم میگردند و می بینند و گفتند کتب و بدستیکه کتب و اصحاب الحجاز  
و این یار میفرستند المومنین و فرستادگان یعنی صلح را و تکذیب کی اندر سل تکذیب جمیع رسل است و انتقمنا منکم و دادیم نامور را

وقف کنند  
ع



الیه تا آیات کتاب مگر بنی ایشان منزلی بوده و چون کتاب منزل بر صالح معلوم نیست اکثر مفسران آیات را به حجات حمل کرده اند و هر چه ماقده  
از سنگ معجزه است شغل بر بسیار از غلبه چون بزرگی خلقت که هرگز شتری عظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری خیر و اذن که همه قوم خود را  
کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب و در دوزخ و موت او و خود را تمام آب و در یک فوت کامل سخن آنکه این همه نشانه ها نبوده و او هم فکالتی پس بودند  
عقلها از ان آیات متعجبین **و روی گردانندگان و کائنات السجود و بودند که می بریدند و می ترسیدند من الجبال و اگر می داشتند**  
خانها و زمین **و در حالیکه زمین بودند از اندام آن و عقب زدن و زدن یای بند شستند که آن خانها حمایت خواهند کرد و ایشان که از غلبه این**  
خواهند بود و فاخذ **فهم القین** پس فرارگشت ایشان را و صبح غلبه مضحکین **و در حالیکه در آید گمان بودند بصباح یعنی اول روز شنبه**  
صبح خبری که ملک شدند چنانچه در سوره بود گذشت **فما أغنى عنهم من نعم الله و از ایشان ما کائنات ایکسبون و آنچه بودند که کس**  
سکون نماز اموال امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت و ما خلقنا السموات و الارض و ما فریدیم با آسمانها و زمین را و ما بینهم ما و آنچه  
ایشانست که با حق و مگر حکمت نیست ظهوری یا بر بیان حق و ان الساعه و بدستیکه قیامت کائنات بر آید آینده است و خدا از مقام از  
کتابان خواهد کشید **فأضفى الصفه الجلیل** پس در گذرد گذشتن نیکو معنی حق نفس خود را در صدد و مکافات خود پیش معنی برانند که  
این حکم با تیسریم منوشت **ان ربك بدريستیکه پروردگار تو هوو الخلق** او است آفریننده خلایق و اخلاق العلیه و انا باطن فاق و فاق  
و حساب نزول آمده که حضرت رسالت پناه در از جرات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب جوهر و امتعه و جامه ها و خوراکی  
و در مسیر آورده که هفت کاروان تریش و یک روز که در آمدند با طاعن بسیار و ملائیس بسیار و بر هر تقدیری برخی از صحابه رضه گفتند اگر این نهاد است  
جودی همه را در راه خدا نفقه میکردیم صاحب میسر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه در خطر فرمود و بسیار دشواری نمود که مونسان گشته و  
بر منبه گذرانند و شش گان و این همه مال باشد آیت آمد و لقد آتینک و بدریستیکه ما دادیم ترا سبعا من المشانی هفت آیت از مثالی که  
توانست و این هفت آیت از این هفت آیت فایده را و هفت آیت فایده است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که از اربع طوال گویند یا هم  
سبعه که عرائس قرآن اند و قرآن را ثانی گفت بحکم آنکه احکام و قصص در و منتهی شده معنی تکرار یافته و القرآن العظیم و دیگر و اویم و اویم  
که نزد ما قدر و بزرگ و ثواب بزرگ و بیدریست و عطف قرآن بر سبع المثانی که فایده است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص که ثانی  
کشم باز کن عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا بسوی آن چسب که ماهر خوداری دادیم به آنچه از و اجا صنفنا از اینهم  
از کفار نمی از رغبت است نه از نظر معنی یا آنچه میماند کفره را از بیود و نصایح و محوس و محبده همام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار فیلیل  
و بی اعتبار نیست نسبت آنکه توازانی و شش تایم از فضائل و کمالات را با سعه پیش در یای قدر جرات تو به نه محیط فلک جهانی نیست  
واری آن سلطنت که در نظرت ملک کونین در جهانی نیست و کلاحتون و اندوه و محروم علیکهم بر یاران خود به بنیادی و در و بی و اخفی  
جنا حلق و و اگر بل خود را یعنی تواضع کن للمؤمنین **و مونسان را و رفتی نمای ایشان در کشف الاسرار گفته که شخص فلاح کنایت**  
از خوشحالی و بقررت که خلقت خلق عظیم خبر به بالای و لای حضرت صبریت نیامده منظم ذات ترا وصف کن خوشی است و خوی تو سرایه نیکوئی است  
روز ازل و دو خدا حکم قدیم و بر قدر تو خلقت خلق عظیم و قل و بگو ای انا اللدین که بدریستیکه من بیم کنند ام المؤمنین  
هوید یعنی به بیان و بیان بیم میکنم کفای من گفته که اگر ایمان نیاوردید بخدای مذابی بشما فرستم حکما انزلنا مثل آن غذا بیکه فرستادیم  
عک المقتصدین **و بخش کنندگان الذين جعلوا القرآن اعصیان** و پاره پاره می بخش کردند و قرآن را

دفع



از خود میزد و شعله و گمانت و فقر می و ساطع الما و این و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از این من و دیگری نمل را میگفت و دیگری مکه و یکی  
میخواند این همه اندویش است و زود و گویید مقتسمان دوازده تن بودند که ولید خیره و در موسم ایشان را بقیات که در خدای تا با بقره قافله از حاج که ملاقات کنند  
ایشان را از حضرت رسالت بنامه صغیر داده گویند ساخر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان و صفها که گذشت و که گفتند قورقک پس بخت پروردگار تو  
گشت که گفتهم اَجْمَعِينَ که هرگز همه ایشان را سوال خواهم کرد و گفتا کالو اَیْعَمَلُونَ از آنچه بودند که عمل میکردند و در تفسیر و تفسیر نقل است که  
حضرت رسالت بنامه ص بعد از بعث مردم را بجهنم دعوت میکرد و در آن سال گذشت جبریل آمد و آیت آورد که فاصدح پس آنکارا کن و بظاهر قیام  
نمای پساتو مود با آنچه ترا فرموده اند از او امر و خواهی و آخرض و روی بگردان عن المشرقین از مشرقان گفتات کن بدیشان آورده اند که پنج تن  
از ایشان قریش و راند و از رسید عالم بسیار کوشیدندی و هر جا که ویل ویریدی نفوس و دستگیر پیش آمدندی روزی آنحضرت م و در مسجد کوفه نشست بود  
با جبریل که این پنج تن در آمدند و بدستور محمود و عثمان گفته بطول حرم محترم مشغول شد جبریل میگفت یا رسول الله من فرموده اند که شما ایشان را کفایت نم  
پس اشارت کرد بباقی ولید خیره و گفت پای عاص بن وائل بن یشی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و چشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان را  
زمانه ملاک شدند و ولید بکان تیر تراشید گذشت و بیکانه در دهن او آونخت از روی عظمت و کبر سر زد بر نکر و از جمله باز کنند آن بیکان ساقی وی را چون  
ساخت و رگ شریان از آن بریده گشت و بدو زخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده و با پیش قدم کرد و بدان ببرد و از مینی حارث خون رقیع  
روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بجاک و خاشاک میسزد و ملاک گشت و چشم اسود بن مطلب با مینا در غضب سر  
بر زمین می زد و آجانش بر آمد و این آیت نازل شد که اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ برستی که کفایت کردیم از تو هر مستهزایندگان  
اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ اَنۡاَکُمۡ مِّنۡ دُشَرٍ کَذَّبُوا۟ بِآیَاتِنَا فَذٰلِکَ اَنۡتَ مِنۡ دُشَرٍ اَلَّذِیۡنَ یَخۡفَوۡنَ فِیۡۤ اَیۡۤیۡکَ اَیۡۤیۡۤیۡکَ a

بج

سورة النحل مكية وهي مائة وثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آیة آخر الله عز وک رسيد فرمان خدا قيام قيامت يا عذاب کفار فلا تستعجلوه طس طلب آن کنید ثبات وقت آید آورده اند که طس  
تعمیل می نمودند در آنچه غیر از ایشان را بدان و عید میفرمود از قیام ساعت یا از عذاب نیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعمیل کنید گفتند



۱. **هَوَالِی** آنکه اوست آنکه در میان آسمان و زمین است و از آسمان یا از آسمان بر سحاب یا از سحاب بر زمین آبی که حکم قیامت است که سحاب  
 شمار از و آشامیدن و زمین را باران باشد و درخت مراد گیاه است که از زمین بروید نه نباتی که از آسمان باشد و در آن نبات رسته  
**تَبِیْهُمُونَ** میجویند چنانچه بایان خود را بنیت لکند و میروانیم و حفص یا میخواند یعنی میرواند خدای برای شما به **الزُّرْعِ** باب بدان کشت را مراد  
 چسبند و غازی است که زرع میکنند و **الزُّرْعُونَ** درخت زیتون را و **التَّجْلِيلُ** و خوابناز و **الْأَعْنَابُ** و انگار و **وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ** است و بعضی از  
 همه میوه که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه موجود نباشد الا در بهشت **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدستیکه درین رویانیدن محبوب و اشجار کایه هر آنکه دست  
 روشن بر قدرت و حکمت الهی **لَقَوْمٌ يَنْفَعُكَ قَوْمٌ** مراد وی که فکر کنند و مایل کنند در آنکه و اندر زمین افتد و آب در نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او  
 منسحق گشته ساقی از و در هوا تصاعد یابد و منهل و بشکافتن بخیه از و در زمین ترشح شود و به نشو و نما ساعت بساعت زیاده میگرد و تا وقتیکه از بار و انوار  
 میوه بارید و پدید آید هر میوه را سبکی و سستی و مفر و دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال و احوال و طعم و نیست الا بفعل فعل مختار تقدس و تعالی منظم  
 روضه جان بخش همان آفرید و باغچه کون و مکان آفرید و کرد زهر شلخ و گل و برگ و بار و جلوه او نقش و ذکر انگار و **وَسَخَّرَ لَكُم مِّن دُونِهِ**  
 برای امتناع شما **الْأَيْلَ وَالنَّهَّادَ** که شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش و **الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ** و آفتاب و ماه و جهت انفعال فوا که  
 و او را که زروع و معرفت حساب بنین و شعور و **النَّجْمُ** و ستارگان را برای شناختن راه یا یعنی بدین همه شما را نفع میرساند و در حالتیکه هستند  
**مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّكَ** طاعت را مهندسان با مر خدای که بر و در کار همه است **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدستیکه در دنیا کایه هر آنکه علامت بار و سیلهاست بر و درخت  
 صانع حکیم **لَقَوْمٌ يَنْفَعُكَ قَوْمٌ** مراد وی که تفکر کنند در احوال نباتات که خالی از خدای نیست و آیت او را که تفکر فرمود و درین دلالات که بغایت  
 ظاهرست و در عقل کرد و **وَمَا ذَكَرْنَا لَكُم مِّن دُونِهِ** و دیگر را میگردانید آن چیز را که آفریده است برای نفع شما فی الکفر **وَمِنْ دُونِهِ** از هر چه بدان محتاج یعنی شما  
 میساختن نفع گرفتن بدانها از مطامع و شراب و ملاس و مرکب و نواح مختلفه **أَلْوَانُهُ** ط در حالتیکه مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن **إِنَّ**  
**فِي ذَلِكَ** بدستیکه درین مخلوقات کایه هر آنکه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق **لَقَوْمٌ يَنْفَعُكَ قَوْمٌ** مراد وی که یاد کنند  
**وَهَوَالِی** و اوست آنکه **سَخَّرَ لَكُم مِّن دُونِهِ** و شما را میگردانید در دنیا را بهشتی که شما را تمکین از امتناع بدان کی آنکه در و میدارید **لَتَأْكُلُوا**  
 تا بخورید **مِنْهُ** از و **كُلَّمَا طَرَدْتُمْ** تا زهینی ماهی و **تَسْتَحْزِرُونَ** و دیگر غرض می نمایند در و تا بسیردن می آید **مِنْهُ** از و **حَلِیَّةٌ**  
**تَلْبَسُونَهَا** پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنند آنچه پیرایه از و میازید چون **لَوْلَا** و مر جان می پوشند آنرا از آن نشاء و چون زمین را  
 برای رجال باشد لبس علیه را بدین نسبت داد و **تَرَى الْفَلَکَ** می بینی کشتیها را **مَوْاسِخًا** رونده و شکافنده آب فیله در و **لَتَبْتَغُوا**  
 و دیگر تسخیر بحر شما را برای آنست که بجویند بر کوب در شتی **مِنْ فَضْلِهِ** از و او که سبب سعادت رزق است و **لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** و شاید که شما  
 شکر گوید خدایا بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چو این نعمت عظیمست که ممالک اسبب منافع ساخته صاحب کشف الامر را آورده که حق سبحانه از روی  
 ظاهر در زمین دریا را آفریده چون قلمر و عمان و محیط و جزان و برای عبور بران کشتی با مقرر فرموده و از روی باطن و نفس آدمی دریا را پدید کرده  
 چون دریا شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن نیز کشتیها تعیین نمود و هر که در شتی توکل نشیند از درای شغل ساحل فراغت رسد و هر که کشتی  
 رضا و آید از بحر غم ساحل فرج برسد و هر که در شتی قناعت جای کند از دریا حرص ساحل زهد آید و هر که در شتی زهد و شیطانی است غفلت ساحل آگاهی رسد  
 و هر که کشتی توکل و آید از دریا تفرقه باطل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقا است و جمعیت در فنا با خود آن در مملکت تفرقه اند و چو در آن تفرقه  
 منظم بحسب خودی قلم در کشتی و در ره بخود می علم بر کشتی و تا بحار و ب لانه و بی راه و کی می در حریم الهی **وَالْقَى** فی الکفر **وَمِنْ دُونِهِ** از هر چه بدان محتاج یعنی شما



در کتب الهی که بهای بلند و بزرگ آن نیستند بلکه تا میل کنند بهای زمین یعنی شمع و مضطرب گردد و شمارا بگرداند و خبر است که چون حق سبحانه و تعالی زمین را بیاورد  
 بر روی آب شمع که برقرار بود و ملاکه گفتند این باطل و متروک است پس نمیتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیاورد تا قرار گرفت در تیسر آفریده که چون زمین آفریده  
 بنایت مضطرب شمع بود حق سبحانه و تعالی فرشته که او را صادر بایل گویند بیاورد و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جا قرار گرفت  
 پس کوهها را اینخ زمین ساخت تا بایستاد و آنها را در دیگر در زمین بیاورد و چون نیل و فرات و دجله و حیون و حیون و اخال آن سبلا  
 و دیگر بدید کرد هم در زمین را بهانه هر موضعی بموضع لعل که گفتند و آن ما باشد که شمارا راه یابید بمنزل و مقصود خود و علمت و دیگر بدید  
 کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتها و غیر آن و با الجمود و بتارگان چون ثریا و نبات النعش و فرقین و شعرین و سماک  
 هدی و مانند آن که در شب آن حله یکتا و آن ایشان یعنی قریش و خشکی و تری راه میابند اگر چه ابتدا بنجوم مسافران را میرسد اما این  
 مشهور بودند در حله اشتراک و بصیف آنکه راه را بسته از همه مردم بهتری شناسند افسس الخلق آیا کسی می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد  
 کمن لا یخلق با باشد همچو کسی که می آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و غیره و ملاکه و هنام یعنی خالق را مخلوق  
 هیچ شایسته نیست پس عاجزی را شریک تا در ساختن غایت غما و نهایت جلست افلاک که و آن آیه یا یسکینید انهار یعنی یا بکنید  
 تا دریا بید نسا و اعتقاد خود را و آن تعاد و اگر خواهید که بشمارید نعمته الله نعمتهای خدای را که بشمار از زانی داشته که لا یحصوها  
 نتوانید شمردن آن را که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود ان الله لکفوفون بدرستی که خدای هر آنی آفریننده است که  
 اگر در ادای شکر تقصیر کنید در سبک دارند و حییمه مهربانست که تقصیر شکر گزاری نعمت از شما باز نگیرد و الله یعلم و خدای میداند ما  
 قیس و آن آنچه پنهان دارد از عباد و ما یعلمون و آنچه آشکار کنید از اعمال و الذین یدعون و آنکه بالوسیت از آله باطل که میخواهند  
 کفار که می پرستند من دون الله بجز خدای لا یخلقون شیک نامی آفریند چیز را یعنی نمیتواند آفرید و چگونه آفریند و هم یخلقون  
 و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق و هب الوجود پس ایشان شریک حق را  
 نمی نمایند اموات ایشان با وجود و مخلوقیت مردگانند غیر احیاء و زندهگان یعنی بسان جمادات نمیشوند و نمی بینند و نمیگویند و ما یستعز  
 و نمیدانند آیان یبعثون که کی برگرفته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعثت خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا خواهند داد  
 پرستندگان خود را و معبود باید که بجز نبندگان خود و انما بود و بر اعیال جزا بدیشان توانا و تیا طمی آورده که روز قیامت تبان را بر انگیزند ذوات  
 ارواح تا از عبده خود تبر کنند الهکم خدای شما الله و احد کج خدای یگانه و کیاست فالذین لا یؤمنون پس آنکس انیکه نمی گردند  
 بالاحد سببی دیگر یعنی تصدیق بعثت نمیکند قلو بحکم منکر کج و دمای ایشان ناشناخته است و دستهای را ناپذیرنده و هم  
 مستکبرون و ایشان سرکشند از متابعت پیغمبر یا اگر دین کشی میکنند از قبول ایمان لا جرم هر آنی است و درست است ان الله اعلم  
 آنکه خدای میداند ما یسیر و آن آنچه پنهان می سازند از مکر و حیل بر رسول خدا و ما یعلمون و آنچه آشکار میکنند از حرب و محاسن با و  
 ان الله بدرستی که خدا تعالی لا یحب المستکبرین و دست نمیدارد متکبران را که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر کشتی کنند و اذ اقبل لهم  
 و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پسند از دوسار و شر فاکر ما ذالک چه چیز فرستاد و بشکوه پروردگار شمار محمد این سخن بر سبیل  
 استناد و حکمت چایشان بفرول قرآن مقرر نموده اند چون کسی بپشتن از پیسید که خدای چه فرستاده است قالو گویند اساطیر الاولین  
 آن فرستاده شده سرگزشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده آنچه از میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند



در مومنان که خود را میفرستادند بجهت تاج و تخت پیغمبر و تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار که می پرسید که بر محمد چه چیز فرود می آید می گفتند آنهای که دشمنان چنانچه گذشت و قتل و چون گفتند لیکن انفقوا امرانما که بر همیشه کردند از شرک یعنی مومنان ماکا انزل و بیکم که چه چیز فرستاد بر در و گارشما قالوا اخیرا و گفتند فرستاد نیکویی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات است و جمع جمیع حسنات و برکات است و نیکوهای دینی و دنیوی و خوبهای صوری و معنوی ناشی از وی و لیکن احسنوا امرانما که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد الرسول و فی هذه الدنيا درین سه حسنات که مکافات نیکو از عصمت خون و مال و دفع و حرمت و نصرت و کد از احوال آخرت و هر آنکه توبه ایشان در سه دیگر خیر بود بهتر است ازین و لیکن داد المتقین و در هر آنکه نیکو سرایت مر بر بنیر کاران را بهشت و گفته اند نیکو سرایت دنیا که در توبه ز او آخرت می توان کرد و گفته اند دنیا فرقه الاخره و برید این قول است بر کاران گفته اند و برع یونک حصاد غنک و عظم کوشش امروز تا منتهی باشی و که فردا بر جوی قادر نباشی و اگر اینجا گشت کردن را نوزی و دران خرمن بنیم ازین نیز می زی و جنت عدن سه استقیان بوستان اقامت است که روز قیامت یث خلقونها و آیند بدان که تجرعی می رود من تحتها الا نهم ازین منازل آن بوستان جوها که هم درینها امایشان را دران بهشت مایشاء و آن طایفه خواهند از انواع شتمیات و در جواب کسی که گوید شاید هر شتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حمد که موجب این تنها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدان چه دارند راضی اند که لک مثل این جزا بخیزد الله المتقین و پادشاه میدهد خدای متقیان را که این آنکه تتوفهم المسکینة بمرشد ایشان را و فرشتگان بار خدای حکیمین و در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت بآنکه مرده دهند و فرشتگان ایشان را و از روی عظیم یقولون گویند سلام علیکم سلام خدا بر شما و بنیاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید اذ خلق الجنة و آیند در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون و سبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات که نظر و آن که انتظار می بردند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تا بیهم المسکینة مکرانان را که بیایند بدیشان فرشتگان بعضی اروع او یا کتی بیایند آمد و رتبه و فرمان پروردگار بعد از اتصال ایشان گذر لک مانند شرک و کذب ایشان فعل الذین کردند آنکه بودند من قبلهم و پیش از ایشان و بدان سبب ایشان رسید آنچه رسید و ما ظلمهم الله و بر ایشان تتم نکرده خدای بملک ایشان و لیکن گانوا و لیکن بودند ایشان که بفرمود عصیت انفسهم یظلمون بنفسها خود و تتم میکردند و صاحبهم پس رسید ایشان را حکم عدل سیئات ما عملوا اجزای آن بدیها که کردند و حاق بهم و فرود آمد بدیشان یعنی فرود گرفت ایشان را ما گانوا و آنچه بودند که بان یستلوه و آن استمر میکردند یعنی عذاب موعود و قال الذین اشركوا و گفتند آنکه شرک آوردند کوشاء الله اگر خواسته خدا ما عبادنا من دونه نمی پرستیدیم بخیر خدای من شیئی هیچ خیر از حق و کلا اباء و کما موزه بدان و کلا حرمنا و حرام نمی کردیم من دونه بی حکم خدا من شیئی طایع جزیر از بحیره و سائبه و غیران مشرکان این سخن را از روی استنهای گفتند و بخلوص عقیدت و صفای طهوت حسین بن فضل رح گفته اند اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال معرفت الهی گفتند حق سبحانه ایشان را بدین نکرده گن لک مانند کوارا مل که فعل الذین من قبلهم کردند آنکه پیش از ایشان بودند از شرک و کذب و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسول پس آیاست بر فرستادگان یعنی نبی بر ایشان الا البلیغ المبین و مگر رسانیدنی بدیای پدید کننده مطریق حق را و لقد بعثنا و هر آنکه ما فرستادیم فی کل امة در میان هر استی و گروهی و رسولی که پیغمبر چنانچه تر بدین است فرستادیم و فرمودیم همه تا بقوم خود گویند ان اعبدوا الله و الله آنکه پرستید خدای او اجتنبوا الطاغوت و در هر بنی که یاسور و یار پرستیدن طاغوت تا آخرت که بن خدا پرستند

ع



فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ مِنْ حَدِّهِ اللَّهُ كَسِبَ بِهِ رَاهُ نَمُوهُ خَدَّيْهِ اُولَئِكَ تَوْفِيقُ اِيْمَانٍ وَاُولَئِكَ مِنْ حَقِّكَ وَاُولَئِكَ اِنْ شَاءَ اللَّهُ  
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ وَاُولَئِكَ اِسْمُكَ  
 كَرَجُوْهُ وَوَعَاظِيَةُ الْمُسْلِمِيْنَ ۝ نَسْتَعِيْذُ بِكَ مِنْ كَذِبِ كُنْزِ كَانِ عِيْنِيْ بِرَدِّ عَادٍ وَنَمُوْهُ بَعْدَ رَيْدٍ وَنَظَرُ فِكْرَتٍ وَجَعَلَتْ دِرَانِ بِنُكْرِيْهِ تَابَرِ شَمَا وَنَصَحَ كَرْدُ كَرْدِ كَرْدِ كَرْدِ  
 كَرْدِ اِيْشَانِ كَرْدِ جَبَانِ هَلَاكِ شَمُوْ كَرْدِ اِيْشَانِ شَدْنِدَانِ تَحْرِصُ اَلْغَسَحْتُ كَوْشِيْ وَحَرَصُ وَرَزِيْ اِيْ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ هُدًى اَكْهَمُ بَرَاهِ يَافَتَنِ مَشْرُكَ كَانِ فَاتِ الدَّلَّةُ  
 بَسْ بِدَرْتِيْكَ خَدَّ اَلَيْهَ دِيْ رَاهِيْ نَمِيْدَمِنْ كَيْضِلْ ۝ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 اَزْ اِيْشَانِ دَرْتِيْمَانِ اَوْرَدُوْهُ كَيْفَ اَزْ سَلْمَانِ رَا بَرِ كَا فَرِيْ دِيْ D  
 كَفْتِ تَوَامِيْدِ مِيْدَارِيْ كَرْدِ اَعْبَا زَمَرْ زنده شويْ سَلْمَانِ كَفْتِ آريْ اَنْ كَا فَرَا يَمَانِ غَلَاظِ شَدَا كَرْدِ كَيْشِ اَوْتَقَرُ بُوْدِ سَوَكَنْدِ يَا كَرْدِ كَرْدِ سَجْجَسِ اَعْبَا زَمُوْتِ زنده  
 نَشُوْدَايْتِ اَمْدُ وَاَقْسَمُوْا وَاَقْسَمُوْا خُوْرُوْندِ بِاللَّهِ نَجْدُ اَجْهَدُ اَمَّا اَلْغَسَحُ لَاسَخْتُ تَرِيْنِ لَنْ اَنْ اِيْشَانِ عِيْنِيْ جَعَلْتُ كَرْدِ دَرْ غَلِيْظِ سَوَكَنْدِ وَنَفْسُهُ كَا كَيْفَ اَللَّهُ  
 نَبْرَ اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 كَرْدِ بَرُوْتِ وَفَا كَرْدِ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 اَلْيُسْبِيْنَ حَقِّ تَعَالٰی بَرِيْ اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 بَعَثَ وَخَشَرُ وَاَلْيُسْبِيْنَ كَفَرُوْا اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 قِيَامَتِ اِنَّمَا قَوْلُنَا جَزَايْنِ نِيْتِ كَقَوْلِ اَلْيُسْبِيْنَ مَرْجِرِيْ اِذَا اَكْرَدْنَهُ جَوْنِ خَوَامِيْمِ فَرِيْدِ اَوْ اَنْ تَقُوْلُ اَنْتِ كَقَوْلِيْمِ كَهْ مَرَّ اَنْ خَيْرِ رَا  
 كُنْ كَرْدِ بَشَشِ فَيَكُوْنُ ۝ بَسْ بِيَانِ تَخَفُضُ مَخْنِ اَنْتِ كَرْدِ كَوْنِ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 جِيْسَمِ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 بُوْدُ ۝ جَعْبِ بَا زَكْرُ كَرْدِ مَوْجُوْدُ ۝ وَاَلْيُسْبِيْنَ كَا جَرُوْا وَاَنَّا كَرْدِ بَرِيْدِ اَزْ اَوْطَانِ خُوْدِيْ اَللَّهُ دَرْ كَرْدِ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 ظَلَمُوْا اَزْ بَسِ اَنَّا كَرْدِ تَمِيْدِيْهِ شَدِ بُوْدِ مَرَا اَنَّا اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ  
 اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ اَمَّا اَلْغَسَحُ a

نصف ۶

وقف لازم

وَكَانَ لَنَا وَفَرْدُوسُ تَادِيمِ الْيَمِينِ الذِّكْرُ تَبَوُّرَ قُرْآنٍ رَاكِبِ سَبَبِ يَادُكَ رَدِّ خَدَاوَنَدِ سَهْمَانِ وَتَعَالَى لِشَيْبَتَيْنِ لِلنَّاسِ تَارُوشِ مَهْدِ كُنْ  
 برای مردمان مائذ ل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیه هم بسوی ایشان از او امر و نواهی و کَلَامُهُمْ وَتَنَاشُدُهُمْ که ایشان تَفَكُّرُهُمْ ۰  
 تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست آقا مَنِ الْكَافِرِينَ آیین شده اند آنکه مکرم و التَّسْبِيحَاتِ کرده اند مکرمای بدیع بر اهل انبیا  
 حیلما انگیخته اند یا مرد و جماعتی اند که بهنجیب مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را این میدانند و میدانند که آن یَخْصِفُ اللَّهُ آنکه فرد و برود خدا  
 بِهِمْ اَلَا مَرْضَى ایشان از زمین چنانچه قارون را فرد و برود آوِیَا تَبِیْهُمْ الْعَذَابُ یا ایمن انداز آنکه باید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَبِثُ  
 لَا یَشْعُرُونَ ۰ از آنجا که ندانند و میدانند چنانچه بقوم لوط آمد آوِیَا خَذَّ هُمْ یا آنکه بگردشان فِي تَقْلِبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی  
 در رفتن و آمدن از شهری شهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب از دست بسته قَتَا هُمْ بِمَعْجَزِينَ ۰ پس نیستند  
 ایشان عاجز کننده گان مرخدا را از عقوبت خود آوِیَا خَذَّ هُمْ یا ایمن انداز آنکه بگرد خدای ایشان رَا عِلَى الْخَوْفِ و بر ترس از اهل پیشین  
 یعنی ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده اند و در صحن همان ترس عذاب بدیشان فرد و آید فَإِنَّ رَبَّكَ مَبْنِ رَسْتِکَ مَبْنِ رَدِّ و گاه  
 کَرَمُ وَفَتْ هر نیه مهربان است که بر دباری میکند باندگان دَحِیمُ ۰ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان آوِیَا مَبْنِ رَدِّ و آیینی بگرد  
 کافران اِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدا مِنْ شَيْءٍ اَرْحَمُ کَلَامِ شَخْصِ تَبِیْهِمْ اِظْلَالُ مِیْگردد سایه او عَنِ الْیَمِینِ  
 وَ الشَّمَاکِلِ از هر جهت و چپ یعنی از هر جانب سَجْدَ اسجد کنندگان لِلَّهِ مرخدا را وَ هُمْ دَخِرُونَ ۰ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع  
 و متواضع و در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران را سجده کنند جزایان که سایه ای ایشان را خضوع و خشوع می کنند و لِلَّهِ کَسْبُ  
 و مرخدا را سجده می کنند مَا فِی السَّمَوَاتِ اَنْجِدَ آسمانهاست از علویات و مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین است از جنندگان و لِللَّهِ  
 و دیگر سجده میکنند ملائکه تخصیص ایشان بآنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشان است یا بسبب طوعیت در سجده و موبدین قول است آنکه  
 مِیگوید وَ هُمْ کَا یَسْتَكْبِرُونَ ۰ و فرشتگان کمرشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجده در نوع است سجد و عبادت که وضع  
 بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجد و تذلل خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد و این سجده  
 سوم است از سجده های قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجد و عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوق حق را سجده میکنند  
 پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد یَا فَوْفُونَ رَبِّهِمْ می ترسند ملائکه از عذاب فرشتگان  
 که نگاه فرستند مِنْ قُوَّتِهِمْ از بر ایشان وَ یَفْعَلُونَ و میکنند بطوع و غبت مَایُومَرُونَ ۰ آنچه فرموده شده اند بان از پرستش و ذکر  
 وَقَالَ اللَّهُ وَ كَفَتْ هَذَا لَا تَتَّخِذْ وَا فَرَا کَسِیرَ الْیَمِینِ اَتْنِینِ و در خدا را بخدا اَتْنِینِ بر آنکه است اِشْمَا هُوَ خَرِینِ نیست که خدا  
 اِلَهُ وَا حِدٌ معبودیت یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر تابد چنانچه با و له و ضمه ثابت گشته پس باید که خدا  
 واحد باشد من کل الوجوه متعلق بود بهیچ شیئی از اشیا بلکه اشیا از ظاهر بود و ادنی اشیا قائم باشد بعبادت از همه در صفات ذات جدا پس شیئی  
 کثرت ابداء فَا یَا اِی قَا زَحَبُونَ ۰ پس ازین تبرید التفات از غیبت بتکلم المانع است در ترهیب و تخویف و لَه و مرخدا را است مَا فِی السَّمَوَاتِ  
 وَا الْاَرْضِ اَنْجِدَ آسمانها و زمین است یعنی مخلوق ملوک است و لَه الدِّین و مراد است طاعت و اصبا و لازم در جاست یا دین بسندید  
 مراد است باقی و ثبات یا اوست خدای دائم غیر منقطع معنی ثواب بطیع و عقاب عاصی اَفْخِیرَ اللَّهِ آیا بدین خدا اگر از کسی بگذشتن سیر  
 و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست و مَا یَكُ و آنچه بشمار سیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و عافیت و حبس فَمِنْ اللَّهِ پس از خداست

سجده

سجده

ثُمَّ إِذَا امْسَكَ الصُّورُ بِسُجُونِ بَرْدِ شِمَاخِ جَوْنِ مَرَضٍ وَفَرَقِ قَطْفِ الْيَكْبُوتِ نَجَسٍ بِدُومِيَا لَيْدٍ وَفَرَقِ زُرَّارِي بِدَرْگَاهِ اَوْسَعِ كَسِيدِ  
ثُمَّ إِذَا اُخْتُ كَشَفَ الصُّورُ بِرُودِ اَنْ سَخِي كَدَانِ مِي نَالِيدِ عَنْكُمْ اَزْ شِمَا اِذَا اَخْرَجْتُمْ مِنْكُمْ هَمِنْ كَرْدِ هَمِنْ اَزْ شِمَا لَعْنِي كَفَارِ بِسَبِّهِمْ  
يُسْخِرُ كُونُ ۞ بَعْدَ اَنْدِ خَوْشَكِ اَرْزِ مَحْقَقَانِ بَرَانْدِ كَشَرِكِ اِنْمَا لَاحِظِ سَبَابِ سَبَبِ مَعْنِي اَرْسَبِ غُلْ شَدِ هَرْبِ كَرِ اَزْ وُصُولِ عَطَا وُورِ دِلَا سَبَبِ بَارِ مَبْدَنْدِ  
لَيْكُفَرُ وَاَنْ كَفَرَانِ مَزْدَنْدِ بَسْمَا اَيْكُنْهُمْ طَبَا نَجَا اِشَانِ اَزْ اَدِيمِ اَرْغَمْتِ وَكَشَفْتِ مَحْتِ فَتَسْتَعُوْا اُخْتُ بِسُجُونِ بَرْدِ اَمْرِ تَمِيْدِ رَسْتِ يَعْصِي اِي كَا فَرَانِ نَعْمَتِ  
دُو شَرِ رَنْدِ سَكَا مِ خُو بَرَانْدِ وَاَزْ دُنْيَا بَرِهْ بِرُو اَرِيْدِ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۞ بِسُجُونِ رُو دُو بَاشَنْدِ كَدَانِيدِ عَاقِبَتِ كَا رِخُو رَا اَيْنِ سَخْتِ تَرِيْنِ وِعِيْدَتِ اَهْلِ كَفَرَانِ رَا  
وَيَجْعَلُوْنَ ۞ وِي كَسَنْدِ كَا فَرَانِ يَعْصِي مَقْرِي سَا زَنْدِ لَيْسَا كَا اَيْكُنْهُمْ بَرَا اِي اَنَهَا كَمِيْدَانْدِ عَيْنِي تَبَانِ كَدَانِ اِشَانِ رَا عِلْمِ نَيْتِ يَا بَرَا اِنْجِهْ نَيْبِ اَنْدِ اَزْ  
شِمَا حَتِ مَعْنَا مَعْنِي مِي كَنْدِ حُبِّ اِشَانِ نَصِيْبًا بَرِهْ مِمَّا اَرْزَقْنَاهُمْ طَا اِنْجِهْ بِدَرْشَانِ دَاوَهْ اِيْمِ اَزْ كَشْتِ دُو چَا رَا بَا يَانِ چَا نَجِهْ فَرَمُوْدِ ۞ وَجَلُوْا اَنْدِ  
مَآذِرِ اَسْنِ الْحَوْتِ وَالْاَنْعَامِ نَعِيْبًا ۞ الْآيَةُ وَبَيَانِ اَيْنِ كَلَامِ دُورِ سُوْرَةِ اَنْعَامِ كَنْدِ تَالَلَهُ كَشَفْتُمْ سُوْكَنْدِ بَعْدِ اَكْبَرِ سَبِيْدِ خَوَاهِيْدِ شَدِ رُو زِي قِيَامَتِ  
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ ۞ اَزْ اِنْ خِيْرِ كِهْ مَسْتِيْدِ كَدَانِ اَقْرِ اِيْكُنْدِ وُورِ خِ بَرِي بَانِيْدِ كِهْ تَبَانِ خَدَا يَانِ مَانْدِ وَاَنْصِيْبِ مَعْنِي وَاَنْعَامِ بِدَرْشَانِ تَقَرُّبِ مَكْنِيْمِ  
وَيَجْعَلُوْنَ ۞ وِي كُونِيْدِ وِي سَا زَنْدِ لِلّٰهِ الْبَنْتِ مَرْخَدِيْ اَزْ دَقْرَانِ خَرَامِ وَاَنْدِ مِي كُنْتُمْ كِهْ مَلَا كَدِ دَقْرَانِ خَدَا يَنْدِ وَاَنْعَامِ مَعْنِي مَعْنِي اَنْ بُوْدِ كِهْ حَقِ تَعَالٰ  
بَا حَمِنْ مَصَابِرَتِ كَرُوْدِ مَلَا كَدِ مَتُوْلِدِ شَدَنْدِ سُبْحَانَهُ ۞ لَا يَكُنْ خَدَا اَزْ قَوْلِ اِشَانِ كِهْ خَدَا يِ دَقْرَانِ دَارُوْدِ لَكُمْ مَّا اَيْشْتَهَوْنَ ۞ وَاِنْ اِشَانِ رَسْتِ  
اِنْجِهْ اَرْزُو دَارَنْدِ وَاِنْ نَا زَنْدِ عَيْنِي بِسَرَانِ وَاِذَا اَبْسُرُ وُچُونِ خَبْرِ دَاوَهْ شُوْدِ اَحَدُكُمْ يَكِي اَزْ اِشَانِ يَا كَا اَنْتُمْ بُوْلَا دَتِ دَقْرِ مَعْنِي چُونِ كَمِي اَزْ كَا وَا  
خَبْرِ مَبْدِ كِهْ تَرَا دَقْرِي مَتُوْلِدِ شَدِ ظَلُّ وَاِنْجِهْ كَا كَرْدِ رُو اِي اَوْ مَسُوْدَا اِيَا هِ اَزْ غَمِ دَانْدِ وِهْ دَشَرِ مَنْدِ كِي دَرْ مِيَانِ قَوْمِ وَاْهُوْ كَا طِيْمِ كِهْ دَاوَهْ بِرِ بَاشِ  
اَزْ خَشْمِ بَرِ زَنْ خُوْدِ كِهْ چُوْدِ خَرَا دِي اِيْتُوْا دِي پَنَهَانِ شُوْدِ وَاِنْجِهْ اِي بُوْشْدِ مَعْنِي الْقَوْمِ اَزْ كَرُوْدِ اَشْنَا يَانِ وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي سُوْرَةِ اَزْ بَرِي وَاِنْجِهْ اِي  
مَلَا اَبْسُرُ بِهْ طَا اِنْجِهْ اِي خَبْرِ دَاوَهْ اَنْدِ اَبَانِ مَعْنِي اَزْ قَوْمِ خُوْدِ پَنَهَانِ دَارُوْدِ كِهْ مَرَا دَقْرِي بَرَا دَنْدِ وُورِ فِكْرِ اَقْدِ كِهْ اِيْمَسْكُ اِيَا كَا هِ دَارُوْدِ اَنْ لُوْدِ رَا اَعْلَى هُوْنِ  
بَرْخَوَارِي وَاِنْجِهْ اِي اَمْرِ يَكُنْ سَهْ اِي بُوْشْدِ اِي رَا فِي الشَّرَابِ طَا دَرْ خَا كِ مَعْنِي زَنْدِ وِرْ كُو كَنْدِ چَا نَجِهْ بُو تَمِيْمِ وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي مِي كَرُوْدِ اَكَا سَاءَ بَرَانِيْدِ كِهْ بِهْتِ  
مَّا اَيْكُنْهُمْ ۞ اِنْجِهْ حَكْمِ مَكْنِيْدِ شَرِكَانِ مَعْنِي دَقْرِ كِهْ مِشِ اِشَانِ قَدَرِ وَاِنْجِهْ نَدَارِ وَاِنْجِهْ اِي نَسَبِ مِيْدِ هِنْدِ اِلَازِنْ كَا اِيُوْ مَعْنِي مَرَا نَا اَزْ اِيْمِ كَرُوْدِ  
يَا اَخِرَةَ بَرِي عَقِبِ مَثَلِ السَّوْعِ ۞ صِفَتِ بِهْتِ مَعْنِي حَاجَتِ بَرِ زَنْ وَاِنْجِهْ اِي مَبْتِ بَنَاتِ وَاِنْجِهْ اِي مَبْتِ بَنَاتِ وَاِنْجِهْ اِي مَبْتِ بَنَاتِ وَاِنْجِهْ اِي مَبْتِ بَنَاتِ  
اَلَا اَعْلَى اِي وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ صِفَتِ بَلَنْدِ مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ وَاِنْجِهْ اِي رَسْتِ  
اَلْحَكِيْمُ ۞ حَكْمِ كَنْدِ مَبْتِ اِشَانِ تَا وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
يَعْنِي كَفَرِيَانِ مَّا تَرَكْ عَلَيْهَا اَنْدِ اِي رُو يِ زَمِيْنِ مَعْنِي دَا اَبَةِ هَمِنْ جَنْبِ وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
اِلَى اَجَلِ مَسْتَعْنَةِ تَا وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
اَلَيْسَتْ اَخْرُوْنَ سَاعَةً ۞ اَزْ اِسْمِ نِيَا يَنْدِ سَاعَةِ اَزْ اِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
وَيَجْعَلُوْنَ ۞ حَكْمِ مَكْنِيْدِ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
اَلَيْسَتْ اَخْرُوْنَ سَاعَةً ۞ اَزْ اِسْمِ نِيَا يَنْدِ سَاعَةِ اَزْ اِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
بَا خَدَا اَشْدِ مَارِ اَزْ دِيكِ اَوْ مَرْتَبِ نِيكو خَوَاهِ بُوْدِ اِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي  
بَرِ تَقِيْدِ اِشَانِ اَزْ اَتَشِ مَرْخُوْا ۞ وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي وَاِنْجِهْ اِي مَعْنِي



بسمت تسلیه حضرت رسالت پناه ص میفرماید تا الله لقد اذسکنا بخدا که تحقیق فرستادیم پیغمبر را ای امیه بسوی امتان که بودند من قبلا پیش از تو فزین پس بیایست که هم الشیطان بر ایشان پیر کش یعنی ابلیس آنها را که در داری ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فیهو بر شیطان و لیکن هم الیوم و دست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و همان نوع می آید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند و که هم و مرایشان است یعنی ابلیس ایشان را فرود آمد ای الیوم غدا بی در دناک و ما آنرا که از کما و نفرستادیم ما علیک الکتب بر تو قرآن را که استباین که هم مگر برای آنکه بیان کنی در روشن گردانی برای مردمان این و مختلفو آن چه پیغمبر را که احوال کردند فی ذلک و دران از امر توحید و احوال معاد و هدای و منزل نساختم کتاب را الا برای راه نمودن و رحمة و برای رحمت لایقون یؤمنون مگر و هم که برگردند و الله انزل من السماء و خدای فرود فرستاده از آسمان یا از ابر ماء آبی کا حیایه که عرض پس رنده گردانید بان آب زمین بعد کو تقا بعد از مرگ و یعنی تازه گردانید زمین را بباران بعد از پیردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن که سبب حیات مومنانست پس رنده گردانید بدو که مرده ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد لایه هر آینه نشانه است انما القوم یستعصون مگر و هم که بشنوند قرآن را بگوش شبر و استماع کنند بسمع انصاف و ان لکم و بدرستیکه در شمار است فی الاقلام در وجود چهار پایان که باطلی که بدان عبور کنید از جهل بعلم و تحقیق که می آشنایم شمار امیتا فی بطونیه بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم من بیکن فرکت و دم از میان سرگین و خون گستا شیر خالص پاک از لون دم و آنچه فرس سائعا گوارنده و خوش آئیده لشریبین مگر آشنایند گانرا ابن عباس رضا فرموده که چون بهیمه علفی بخورد در شکم او خجسته گردد و در طبقه در و پیدای شود و فضل آن فرشت است و اوسط آن لبن و اعلائی آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیرین می شود و در فرشت از عمر خود بیرون می آید و صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس است که اوسط او ماده لبن است و اعلائی آن ماده دم زیرا که لبن دم در کشت ممکن نمیشوند بلکه خلاصه اشیای که در بعضی از قسم یافته اند جگر جذب میکند و نقل آنرا که فرشت میگذارد و آن کیلوس و شکمیه بعضی تمام میدهند اخلط او به حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بکمیتیکه قادر حکیم در وودعت نماده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلا و طوبیت و برودت بر افرجه اناث و آن خلط زائد برای جنین بر جم میرود و چون متولد شد آن زائد یا بعضی از او به پستان میریزد و جهت آنکه گوشت پستان غدوی سفید است آن خلط بجا و در آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تنکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز و غیره آن بدن صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است بجمکت الهی قدرت بادشاهی شهر از خون مرغ شیر سفید آورد و بیرون و ز خارهای خشک گل ترکند پدید و در قوت القلوب فرموده که نامی تحت خلوص لبن است یعنی اگر در وی کمی از و صفین فرشت و دم باشد نعمت تمام نمود و طبع او را قبول کند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر شوب فرشت ریاد دم هوا میخورد و در او از خلوص در و از نظر قبول مجبور خواهد بود زیرا که ریاد عمل شرک خفیت و صفا عمل سبب شوب هوا منتفی و در ریاضه بر دم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجهی غالی از آلودگی نیست و غرض طاعت آوده نیاید بکار و مشک جگر سوده نیاید بکار و هر چه نه از آلودگی افتاد پاک و پیش نظر بنود تابناک و و من شرایت النخیل و الاعناب و مشاهرت از میوه ها خرابان و تا کمای انگور تسخند و مننه آنچه میگیرید از و سگ است گفته این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مرد میزد است که از خرم و میوه می گیرند و از مفسران ابو عبیدرح فرموده که سکر سکر که گویند بلفج جسته یعنی سکر میگیرید و رذقا حسناط و روزی نیکو چون خرم و میوه در و شتاب ان فی ذلک بدرستیکه درین میوه ها تر و خشک نواذ ایشان لایه هر آینه دلیل بر شربت بر توانایی باری تعالی لایقون یعقلون مگر و هم که تفعل کنند و بنظر تامل دران نگرند و اوحی ذلک و العلام فرستاد و پروردگار توانای التحل بسوی زبوران عمل

ع



شبه یک سازند قهقهه فی سوا و پس شهند ولات و مولی در الماری یکسان در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تبلیغ میکنند و لبیک  
 لا شریک لک الا شریک هو لک و حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما بخونیه میکنید که بندگان شما را با شریک شما بنشیند چگونه را امیدارید که بتان شریک من شهند  
 و الوهیت اقبی نعمة الله آیا نعمت خدا یکجند و آن انکار میکنید و شخص بصیغه غیبیت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که  
 منعم جمیع نعم است پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد و الله جعل و خدا بیا فرید لکم برای شما من انفسکم از جنس شما از آواجا  
 زنمان که با ایشان آرام میگایید و جعل لکم و بیا فرید بر شما من از و احکم از زنان شما بسین پسران و حقد که در دختران یا اولاد اولاد و اولاد  
 یا فرزندان زنمان که از شوهران دیگر دارند و ذرقتکم و روزی و دشمنان من الطیبت از پاکیزه و لذتیه اقبی الباطل آیا به پیوده یقین میکنید  
 این مشرکان و بی نعمت الله و نعمت خدا هم یکفر و آن ایشان نمیکردند چنان عقیده است که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت  
 پرستش حق است بیکانگی یا باطل آنچیز است که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدا برایشان حلال گردانیده و گفته اند که چنان شیطان است و ایشان  
 بدومی کردند و نعمت حضرت سالت پناه است و بد و نمیکردند و یغبت و آن می پرستند من ذرین الله بدون خدا مالا یکمل لکم که آن خیر است  
 که مالک نیست یعنی توانائی ندارد بر ایشان رزق روزی دادن من السموات از آسمانها یعنی باران و الارض و از زمین یعنی نباتات و شخص مخزن  
 آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شئی چنانچه پرستندگان خود از مطر و نبات و لا یستطیعون  
 و هرگز تیزی توانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلل عقل بود زیرا که عبادت مشرک نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن  
 نیست و این دو صفت خدا را ثابت است نه اصنام را فلا تعصبوا پس فرماید یعنی سازید لله الا مثالا و بر خدا مثلها بران و چه که قیاس  
 کنید بتان را بر او و شرکت دهید با او مصرع من لا اله الا الله یعلمه بدستیکه خدای میداند فساد قول شما را و آنست که لا  
 تعلمون و شما نمیدانید و اگر دانید بر این اثر که جرأت نکنید یا شما بری او مثل منیرید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس خوشی  
 و در مثل بر او کرده بر اس خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدا یعنی پیدا کرد شئی و آن که امت عجبکم امکنون  
 بنده درم خرید غیر مکتوب و غیر مازون که او لا یفقد توانائی ندارد و علی شئی بر هیچ چیز از نفع و ضرر و من زرقه و آن که روزی او  
 او را میا از نزدیک مادر ذر قاحستار روزی نیکو یعنی بسیار و بیزار هم که در و تصرف تواند کرد و فقهو پس این مزدوق ینفق منه نفقه میکند از آن  
 سیرا و جهر اط پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهند خرج میکند و از کسی نمی ترسد هل یستقون طایا بر بر بند یعنی مساوی نباشند بندگان  
 بے اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون ملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عجز مخلوقا تاند شریک قادر علی الاطلاق چگونه  
 تواند بود و خطم راه تو بنور لایزالی و از شرک و شریک هر و خالی و آن بنده که عاجز است و محتاج و کی راه برد صاحب تاج و التراب رب الارباب و خدا  
 کشف المحجوب آورده که روزی بدست شیخ ابوالعباس شتقانی رحم در آمد و دیدم که این آیت میخواند و میگفت و نعوذ بنیر و بند شتم که از دنیا بخونیه  
 گفتم شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که در من اینجاریده است و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم تواند رسید و ممکن گفته  
 و جب خبر تواند داد و غیبت نیست با هست چون ندیدم و قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند این خبر با مثل بر آمون موفی است و کافر مخدول  
 مراد از مومن ابو بکر صدیق رضاست و از کافرا ابو جهم بن سبیل الحمد لله همه تا و ستایش فرموده اند که مولای تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر  
 مشرکان یعنی همه ایشان لا یعلمون نمیدانند و نعم او را بغیر او ضافت مینمایند پس شئی دیگر بیان می کند و ضرب الله مثلا و آورده  
 شئی را جلین و در مرد که احد همرا بکم که از ایشان گنگ است و همیشه گنگ مادر را که باشد نشود و گوید لا یفقد قدرت دارد و شئی



برفهم هیچ چیز از سخن و تدبیر و هوکل و باین همه کران است عکله المولده لا بریکه متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او در ماند اینکما یو جهده  
هر جا که فرستد او را متوجه گرداندش مهربی گایا نیت بخایوط باز نیاید بنیکوی یعنی کاری سازد و کفایتی نکند نه از مافی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابیکه  
گویند در تواند یافت کل یکتوی هو لا آیا برابر باشد این اکبر و من یامر و یکدیگر میفرماید بالعدل لا برستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت  
تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکنید بدل و عدل ضعیفی است جامع جمیع فضائل و مکارم و هو و او در نفس خود عکله صراط مستقیم  
بر راهی است و سیرت درستی و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود مقصد و مقصود برسد پس چنانچه اکبر میجاء صل مساوی این کامل و مثل  
نیست پس بتان بی اعتبار نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حمزه بن عبدالمطلب رض  
و کافران بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین است رضا و کافرا سید ابن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین او را با سلام دلالت می کرد و اسید  
ویرا از اتفاق فی سبیل الله منع می کرد آورده اند که کفار قریش از روی استنزاز استعجال وقوع قیامت میگردد آیت آمد و الله و مفرده است غیب  
السموات و الارض و ما بینهن من فی آسمان و زمین یعنی او داند پس آنچه پوشیده است از ان و شمار محسوس نمیشود یا در او مظهر نبات است و ما  
امر الساعه و نیت کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احوای موتی در سرعت و سهولت الا کلکم البصر مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن و از اعلا  
بفضل آن و به صلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدا مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در آن روز آسان ترست از آنکه شما دیده بر بزم نمید  
او هو بلکه آن اقرب از نزدیک ترست چرخ بهر دو فعلت وضع جن و رفع آن و ایقای قیامت یا احوای موتی یک فعلت پس ممکن است وقوع  
آن در نصف زمان این حرکت ان الله بدستیکه علی کل شیء بر همه چیز از بخت و حشر قدیر ۰ تواناست یعنی تواند احوای خلایق  
و نفعه چنانچه قاورست بر احوای ایشان بر سبیل تدبیر پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر معاد استدلال کنند و فرمود که و الله اکثر حکم  
و خدا بیرون آورد و شمار امین بطون امم هت که از شکهای مادران شما که تعکسون شیئا لامید نهستید هیچ چیز را از جذب  
منافع بخود و دفع مکاره از خود و جعل لکم السمع و داد و شمار گوش و الا بصار و چشمها و الا فید کة و او دلهای اودات درش  
بنما و تا جزئیات اشیا را بشمارد و یا بید بهد و ما شمار کاتی و مبائاتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار حس تعقل کنید تا علوم بهی شمار حاصل آید  
و بظردان کتاب علوم نظری دست دهد پس اودات استفاده و استفاده از کلام و کتاب که تعلق آن با سماع و البصارت بشمار از زانی داشت و  
سلاطین قلوب را که بمنیران استفادات شما اند برسد تعقل ممکن ساخت لعلکم تشکرون ۰ شاید که شما نشکر گوئید بدین نعمتها که میدو آید انمی  
آدمیان براه استدلال بر قدرت الهی اکی الطیر بسوی مرغان تا ببیند ایشان را مستحبات را مذهب گان برای پریدن فی جوی السماء و در هوایان  
ارض و سما میسکهن نگاه نمیدار و ایشان اولی هو الا الله مگر خدای و اگر نه نقل حدیثان مقتضی سقوط است ان فی ذلک بدستیکه درسخی طیر بر  
طیران کایت هر آنی نشاناست لفقوهم یؤمنون ۰ برای گروهی که بگردند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر می کنند در آنکه حق سبحانه مرغان را برود  
آفریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر مظهری مخلوق ساخته که پریدن ایشان در آن ممکن است و ایشان را نگاه می دارد و در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بآل  
این تفکرات در هوا معرفت پر واز نموده خود را بهشیان که برت نشان تفکر ساخته عبادت ستین سنته میرساند طبیعت فکر ازین خانه فرازت کشد  
سو سه سر پرده رازت کشد و الله و خدا جعل لکم ساخت لکم برای شما من بیوت لکم از خانههای شما که بمنزله از سنگ و خشت و چوب  
باشد سکنایا آرا مگاه که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود جعل لکم و ساخت مر شمار امن جلود الا نعام از پوست چوپانان  
بیوت ناخاها چون قبه و حیمه که از آدم سازند و شما تستحقونها سبک میباید از بار برداشتن و با خود بردن لکم طعنه لکم وقت سفر و رجعت شما







یا غفارا بر جبرایم یا صبر یا مودعی یا اوائی نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا شایسته در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران  
 آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن بر آنچه برای نفس خود کاره می شمارد و ایامی ذی القربی صلا رحمت و نیکی کنی کردن با ایشان بد آنچه  
 فاضل باشد از معیشت او و اگر در پیشی است و فضل عیشی ندارد یا برایشان را در مملکت ایشان بن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی تواند دعا  
 کند در باره ایشان و فحشاء زناست یا آنچه پوشیده کنند از علمای شریعت یا بخل یا استهانت شریعت یا از اوطار در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مرتبت  
 یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل از منکر بود یا آنچه در شرع و جمعی نداشته باشد یا هر چه بران و عیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه  
 خدای را بخشم آورد یا اصرار بر گناه و عقی ظلم است یا کبر تعظیم و تطاول بی سبب یا تحسین عیوب مردمان یا غیبت یا لعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل  
 در طائف التقریر و تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بشه چیز ماسوره است و از اضطراب آن بشه چیز منهی عنه و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد ثمره عدل  
 طهر و نفرت است و نتیجه احسان ثناء و مدح است و فائده صلوة رحم انس و الفت اما نتیجه فحشاء و فساد دین و دنیا است و ثمره منکر بر بخیل شدن اعدا و حاصل یعنی محروم شدن  
 از ممتنعی و در فصل عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر و فرستادن صلوة بر او ایامی ذی القربی محبت اهل بیت است  
 و در کما صایه فرموده در وسط گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان برود است بود  
 سلمی قدس سره در حقائق آورده که فحشاء کذب و بهتان است و هر شئی که در اقوال بود و منکر کتاب معای است و هر چه که در افعال باشد و در بحر حقائق آورده  
 که عدل آنست که هر چه بوده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه او طلب رضا حق صرف کنی که صرف آنرا طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه  
 هر نوع نیکی کنی که توانی قولاً و فعلاً خلق بجا آری و ایامی ذی القربی آنکه از دیگران نیکی کنی و نزدیک تر از همه به نفس تو است و او را از ممالک و بازاری  
 و فحشاء چیز است که ترا از خدا باز دارد و منکر آنکه ضلال بدعت حد بد و مرتب بود و معنی سور صفات نفاسی است و از ابقوت ریخت بپاشی است تا تو را اعد  
 سلوک درستی یا بدی را که حکم اعدی عدول و نفع بدترین دشمنان نفس تو است نعم اقال منظم این سگ نفس شوم به کاره که تمام خوشی است همواره  
 بدترین قاصدیت جان ترا به بخور و مغز استخوان ترا به پیش از آن کان ترا به بند و چیت و بکشش بند کن که تو کون است و باقی و وجه حقائق و نکات و دقائق این است  
 در جواب تفسیر توان یافت و آذ فک و او فاکیند یحیی الله به بیان خدا تعالی اذ انما احد ثم چون عهد بتبید و اعد است یا محمودی که میان مردم  
 معبود باشد واضح آنست که نزول این آیت در شان جمعیت که حضرت رسالت پناه م در که عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان باشد که کرده  
 جمع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشان را بفریب تا نقض عهد پیغمبر کند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر نبیج و فائز ثابت قدم گردانید  
 و فرمود و عهد و فاکیند و لا تنقضوا الایمان و شکنید سوگند یا یعنی پیمانهای خود را کرده بودید بعد تو کشید ها بعد از استواری آنها گویند  
 و قد جعل الله لکم مخرجاً من کل محکم و ما علیکم من الحزم الا ان ترضوا و کفایت کرد که بدستیکه خدا تعالی میبازد ما تفعلون  
 آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند و لا کونوا و ما بشید شکستن عهد و موافق گالتی نقضت مانند آن ننی که بخفت و باز کش و غز که  
 ریمه شمشیر خود را بر من بعد قوی از پس قوت یعنی احکام آن آنکا تا پاره پاره یعنی از هم بکنند غزل خود را و حالتیکه شمشیر تارده است یعنی محکم و قوی  
 آورده اند که در عرب زنی بود نام او رطی یا رطی است و در میاطی گوید خطیبه نام داشت و عقب بود و بختا یا جعرا یا حروفا و او را کنیزان بودند آن زن را اول با داد  
 تا نصف آنها را به شرف و صوف خود میرشت و کنیزان را نیز شستن میفرمود و بعد از نصف آنها میفرمود تا از رهنمای رشته تاب باز میدادند تا خارج مصالح میشد پخته  
 عادت و این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رهن میفرماید که چنانچه آن زن محتار سن تاب ده خود را مصالح میکرد و شما عهد خود را مصالح  
 کنید و مردم عاقل باید که هر رشته عهد خود را بشکست نقض پاره کند تا بکلمه او فوا بعدی او فوا بعد کم خجای و فایا بدعت گرت هو است که دل







و اما بعد از شرح بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست و در اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت م با آنکه جمله ایشان بایدا و آزار در میان صحابه رسیده  
 که جماعتی نداشتند چون بلال بن رباح و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهما مشغول شدند و ایشان را در جوع بکفر اگر آه کردند آن جماعت طسیرت خود  
 ثبات قدم و زیر دیده بر جهای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایندشت کلمه که  
 رضای قوم در آن بود گفت بل نیست با محبت و الطاف و محبت پیغمبر رسید که کارش کفر اختیار کرده از دین خود نیز ارشاد حضرت م فرمود که نه چنین است  
 از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشه و خون او بر میخیزد یعنی ایمان در بدن او چنان شکن شده که بگفتگوی هر مرده گویی تفاوت پذیرد  
 عمار رضی الله عنه که کمان بجنب نبوت تاب م آمد و آنحضرت م بدست مبارک اشک او پاک می کرد و میفرمود که ترا حسیت ان ماد و الک نعده نعم یعنی اگر باز گردند  
 تو با کراه باز گرد بدینان همان کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْلَمَ مِنْهُ سَاءَ الَّذِي يَكْفُرُ بِاللّٰهِ وَهُوَ يَكْفُرًا  
 و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد اَلَا مَنْ اَكْبَرَهُ مِثْلَهُ كَرِهَ لِقَاءُ رَبِّهِ فَلَا يُرْجَىٰ لَهُمْ فِيْ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ  
 مَطْلَبُ كَلَامُ اِيْمَانِ آریده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد و چون عمار رضی الله عنه و لکن مَنْ شَرَحَ وَلٰكِنْ مَنِ اسْلَمَ وَلٰكِنْ مَنِ اسْلَمَ بِالْكَفْرِ صَدَدًا  
 بکفر سینه خود را یعنی آنکه بکفر خویش برآید و بران اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ بِسْ بَرَايَانِست غَضَبُكَ مِنَ اللّٰهِ جَسْمُهُ از خدا و کَلَهْم و مرثیه است  
 عَذَابُكَ عَظِيمٌ عذاب بزرگ محبت گناه بزرگ که از خداست ذَلِكْ اَنْ غَضَبُكَ عَلَيْهِمْ لَنْ يَبْتَغُوا عَفْوَكَ اَسْبَبَ اَنْتَ كَرِيْمٌ  
 و دست داشتند و برگزیدند اَلْحَيٰوةَ الدُّنْيَا از دنگانی دنیا رَا عَاكَ اَلْاٰخِرَةَ لَا بِرَعِيْمٍ عَقِبَ وَاَنْ اللّٰهُ و دیگر محبت است که خدا کَلَا يَهْدِيْ  
 نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ گروه ناکر ویدگان را یعنی مردمان را با آنچه موجب ثبات بر ایمان باشد اَوَّلِيْكَ اَنْ گروه کافران اَلْكَرِيْمُ  
 طَبَعَ اللّٰهُ اَمَانَهُ که مهر نهاد خدا عَاكَ اَقْلُوْهُمْ بِرَدِّكَ اِيْثَانِ تا قول حق در نیافتند و سَمِعُوْهُمْ و برگوشتند اِيْثَانِ تا سخن حق نشنوند  
 وَاَنْصَارِهِمْ و بر دیده های ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَاَوَّلِيْكَ اَنْ گروه هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ایشانند غافلان جنب بران  
 از حق لَاجَرَمَ اَكْتَمَ خدا در آن هیچ شبهه نیست که ایشان فی الْاٰخِرَةِ و در آن سَمِعَ و دیگر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشان زیان زدگانند و برتر  
 عمر ضلعه کرده در بازار دنیا سود بدست نیاروند و غفلت در بازار قیامت خبر دست حق و دل بر حسرت و ندیدند نخواهد بود مَشْنُوْمِ قِيَامَتِ که بازار  
 مینوهند و منازل با اعمال نیکو دهند و بضاعته بچند آنکه آری بری و و اگر مغلسی شد ساری بری و که بازار چند آنکه آگنده تره تهنی و است  
 و اَلْاَنْتَ اِنْ رَّبِّكَ بِسْ بدستیکه بر درو کار تو بخشاینده است لِّلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مِنْ اَمْرَانِ رَا که هجرت کردند بسوی مدینه چون  
 خباب و صهیب سالم و بلال رضی الله عنهم بَعْدَ مَا اَنْتَبَهُ اَبَسْ از آنکه عذاب کشیده بودند و آنکه غار اندازی تمام یافته ثُمَّ جَاحَدُوا اَبَسْ جفا و کردند  
 وَصَبُّوْا و شکیبائی نمودند بر جاد و اِنْ رَّبِّكَ بِدَسْتِيْكَ اَزِيْدُ کَارِ تَوْمِيْنِ بَعْدَ هَاجَرِ اَبَسْ هجرت و جهاد و صبر كَفُّوْا هَرَانِيَه آمزنده است  
 و عفو کنند از این گناهان گذشته اَحْيَيْكُمْ مَهْرَبَانِست ایشان از توفیق طاعت دهد در زمان آئیده يَوْمَ تَأْتِيْ يٰكُوْنُ ذَرِيٌّ رَا که آید كُلُّ نَفْسٍ  
 بِرَفْسٍ یعنی هر سانی بجادل جادل کند عَنْ نَفْسِهَا از نفس خود یعنی طاقت کند خود را مشاعی گوید که چرا مصیبت کردم طبع گوید چرا طاعت بیشتر  
 نکردم یا کس سعی کند و مجاهد نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی و تَوَفِّيْ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود و نفس را مَعَ عَمَلِكَ خِرَاسِ آنچه کرده است  
 وَ هُمْ لَا يَظْلُمُوْنَ و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و پدید کرد خدا تعالی شمله قَرِيْبَةً كَانَتْ  
 دینی را که بود اَمِيْن از نزول قیاصه و فصد جابیه مَطْمَئِنَّةً آرآمیده و اهل آن آسوده یَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ هَاجَرُوا قُلُوبُهُمْ اِيْدِيْ اهل دین  
 از دین اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا از غ و بسیار مَن كُلِّ مَكَانٍ از هر جا یعنی از اطراف و جوانب آن قَكْفَرَتْ پس کافر شدند



مر آن گناه را بسبب توبه رحیم که قبول میکند توبه را از بندگان **إِنْ أَنْزَلْنَاهُ بِدُحَانٍ فَلْيَرْجِعْ إِلَيْهِمْ** یعنی جامع کلمات و فضائل بود که یافته شدی مجموع آن را متفرق در شش ص سبب شهرت من است مستند به آن مجمع العالم فی واحد و جانور و  
 در ذات تو هست و مجموع آن را کلمات همه گویند پیش از انقای دوی در آتش بر روی زمین غیر از دوی مومنی نبود پس او تنها استی بوده **فَأَنْتَ الْكَافِرُ** و از  
 مردی را و قائم با مراد و حقیقتا مائل از ادیان باطله بدین حق **وَلَمْ يَكُ مِنْ الْمُشْرِكِينَ** از شرک آزدگان چنانچه زعم قریش است بود شرک را  
 سپاس از آنکه که آنحضرت را از حبس بر گریه خدای مراد به نبوت و هدایت و راه نمود و او را در دعوت بخدای شکی نیست **إِلَّا أَنْزَلْنَاهُ بِالْهَيْدَرِ الْمُسْتَقِيمِ**  
 بر او است که طریق توحید است **وَأَنْتَ الْكَافِرُ** و از ادیان باطله بدین حق **وَلَمْ يَكُ مِنْ الْمُشْرِكِينَ** از شرک آزدگان چنانچه زعم قریش است بود شرک را  
 مصلحت او را دوست دارند و بر دینا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه از نسل است یا آنکه مصلو به و مقرون بصلو سید عالم است **اللهم صل علی محمد وعلی**  
**آل محمد** کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم و آنکه و بدستیک ابراهیم فی کمال خیر و در آن **سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ** از شایسته گمان است بر حق  
 عالی را نام تا تیری روح فرموده که حسنه او را در دینکم بخوابد که در حسنات او در آخرت شهادت **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** پس وحی کردیم تو آن آیت را که پیروی کنی  
 در توحید مملکت **إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا** ملت ابراهیم که مائل بود از همه که فیما بران یا متابع او پیش در دعوت او بحث چنانچه او بر حق و مدار او را و دلائل کی حجاز  
 دیگر و مجاز را بر کس بقدر فهم او دعوت مینمود و تونیز خیال کن صاحب مسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آن حضرت را بر ابراهیم را  
 بسبب آن بود که بعد از دعوت شده به محبت آنکه دون او بوده و چو حکم و اناکرم الاولین و الاخرین علی الله و مقرر است که آنحضرت را از همه انبیا افضل و  
 اکمل است نصیب او در فضیلت از مجموع صفیا اجزل و شمل عبت توصلی و باقی طفیل تواند و توشاهی و مجموع خیل تواند و **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**  
 و نبود ابراهیم را از جلد شرک آزدگان تعرض کفار قریش است که میگویند بکیش پدر خود ابراهیم را داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را که بنی اسرائیل  
 گو تا روز جمعه از اشتغال مهات بر طرف شد پیش حق نمایند چون زمان بدیشان رسیده اند که قبول کردند و بسیار گشتی نمودند و میان ایشان نیز  
 اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را ختم کنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بران نرسند که بکشند  
 اولی است زیرا که در آن روز از ابتدا تا فریض خلق کرده خداوند تعالی است تا زمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه برایشان فرض کرد و در آن باب یک  
 عظیم فرموده چنانچه می گوید **إِنَّمَا جَعَلَ السَّابِتَ فَرِيضَةً لِّذَیْهِمْ لَمَّا خَلَّوْا مِنْ أَشْوَاقٍ** یعنی نوشته گشت بفرضیت عکس الذین اختلفوا  
 بر آنکه اختلاف کردند و شنبه را در آن روز تعظیم سبت آن بود که در کتب مکتوب هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و بفرستش حق  
 نمایند و این تعلیم بغایت شاق بود بر ایشان و در روز را دلسیر آورده که آن روز حضرت موسی را دید که متاسف بود داشته جانی می بود و بفرمود  
 تا که گردش نبردند و شنبه را در محلی میگویند که مرغان مردار و خوار چهل روز از اجزای اشیای او میخورند و آن **ذَکَکَ** و بدستیک بر در کار تو باشد که هر  
 حکم خواهد کرد بپشت عظم میان ایشان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز فیما کانوا در آن چپ که بودند که از گشتی حمل **فَيَذَرُهَا خِلَافُونَ** و در آن خلاف  
 میکرد یعنی روز مقرر بر عبادت در میان فرموده که آنحضرت را نقل کرده اند که خدا تعالی عبادت روز جمعه نوشت جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن  
 اختلاف نمودند و خدا را بدان راه نموده فلما ایدم و الله و غدا و الله و غدا بعد از آن **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** بخوان ای محمد خلق را ای سبیل **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**  
**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** سخن حکم سنی و سبیل که حق ذات و شنبه را از آن گرداند **وَالْمَرْءُ عَذْبُهُ الْحَسَنَةُ** و بدستیک بیک خطابات تعیینه و حکایات مانع است  
**وَجَادِلْهُمْ** و جدال کن با ایشان معنی مباحثه نامی یا الی هی احسن و بر این که آن نیکوتر است یعنی بر حق و حق و توحید و تقدیمات ظاهر و گفته  
 که حکمت بر او دعوت خواست و موافقت نه برای از خدا و عوام و جدال بر حق دفع معاندان و ترجمه رشف آورده که طسوق تلمث دعوت



اشارت است بنا بر این گفته وصول غنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بسوی طریقت ارجح است و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادب است و طریقی سلوک و بعد از آن دعوت از شریعت و در مفتوح گشته است اول باب حکمت و آن موجب جبریل بسوی طریقت فاضل شده و حقیقت عبارت است از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بسوی حقیقت مناسب است دوم باب موعظه حسن و تخصیص آن بعلوم طریقت که مبتنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفیق و دشمنی است اولی مینماید سوم باب مجادله و بالتی همی حسن و آن مختص براه شریعت است که مبنای آن بر تعلیف احکام و بیان او امر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواید و بر این محتاج و بکج و دلائل معتقد و ازین کلام حقائق نظام کمال دعوت استیدانام و مشمول آن مرطوفات خواص و عوام معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است منظم نور و چون اصل موجودات بود و ذات او چون عطشی هر ذات بود و وجب آمد دعوت هر دو جهانش و دعوت ذات پیدا و نهانش **إِنَّ رَبَّكَ بِدُرسَتِکَ** پروردگار تو هوأغلم او دانام ترست **يَتَّقِ ضَلَّالَکُم** که گمراه شد عَن سَبِيلِهِ از راه حق که سلامت و هوأغلم او دانام ترست **بِالْمُهْتَدِينَ** براه یافتگان و بر تو که محمدی غیر از دعوت بطلغ احکام است آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ۴ روز حربه احد سید الشهدا حمزه را رزم شده کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر غفلت و در مراخدای برایشان هر آنی که من مفقود تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ** و اگر عقوبت کنید یا دشمن کسی را که بر شما عقوبت کرده است **فَعَاقِبُوْهُ** پس عقوبت کنید بمثل مآعوقبت تم به طمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان کی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن کی را مثله کنید نه مفقود را **وَلَكِنْ صَابِرًا** و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید **لَهُمْ خَيْرٌ مِنَ الَّذِيْنَ** **لِلصَّابِرِينَ** هر آنی که صبر بهترست صابران را از انتقام وضع منظر سجای مضر خیرست از تنهای خدای برایشان بر آنکه صابرانند آورده اند که انصاف بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفاره سوگند داد و **وَأَصْبِرْ** و شکباید و آنچه روز را حد تو رسیده و **وَمَا صَبْرُكَ** و نیست شکبایی **إِنَّكَ بِاللَّهِ** مگر توفیق و عون خدای و **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ** و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر تو و **وَلَا تَكُنْ فِي ضَلٰٓئِقٍ** و مباش در تنگدلی **مِمَّا لَمْ يَكُفِّرُوْنَ** از آنچه می گانند از بدی **إِنَّ اللَّهَ** بدستیکه خدا منبرست و معونت مع **الَّذِينَ اتَّقَوْا** با آنست که بپسند کردند از شرک و معیست **وَالَّذِينَ هُمْ يُحْسِنُونَ** و آنانکه ایشان نیکو کارانند یعنی موحدان و مخلصان گفته اند تقوی اشارت است بظهور امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدا و مدار کار سلام و ایمان بدین دو صفت است منظم ز جهان خاطر مردم شود خدا و بتقوی خانه دین گردد آباد و بسوی این صفها گشت تابی و رضای خلق و حائق هر دو یابی

## سورة بنی اسرائیل مکیه و هی مائة و احد عشر آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحٰنَ الَّذِیْ یَاکِی دینی عیبی آنست که محبت کرم است **أَسْمٰی یَعْبُدُ** و بیرونده خود را که محمد است لیکلا شایع نیست و بعضی از **مِنَ السَّجَدِ** از سجده حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه اممانی چه که و حرم او همه مسجدند **إِلَى السَّجْدِ** الا قضا بسوی سجد و در تر **وَأَهْلَ** که یعنی بیت المقدس **الَّذِیْ بَلَکُنَا** آن سجده که برکت کردیم حق **لَکَ** برگرداگر داد که ارض شام است هم برکت دین که او را بسجده و مسجد نبیای **وَمَا** ما حقیق و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم **بِأَسْمٰی** با شمار و انمار و بسیاری میوه و فواخی معیشت و از زانی پس بدینا محمد را

بسم الله الرحمن الرحیم

برویم لکن در این کتاب ما نمی‌دانیم که این کتاب از کمال قدرت ماکه در اندک زمانی از کتب بشارت و نبی‌القدس را مشاهده نمود و اینجاست که در این کتاب در وقت بروج  
 ایشان حاصل کرد و در عجایب و غرائب آسمانها اطلاع یافت اکثر علماء بر آنکه معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که در بیع الاول  
 است یا بیع الاخر یا رمضان یا شوال و اشهر بیتی و مضمون است از رجب و رقت آنحضرت ۴ از کتب بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست  
 و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبته قرب با حادیت صحیح مشهوره که در قریب است بحد تو اتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مشغولی  
 شایسته راجح نبی و اوست و هر که مقرر نیست بدین کافرت و دستگیر سلطنت این وصال نیست بیامردی خیل خیال عقل چه داند چه مقاست این  
 عشق شناسد که چه دامت این و بمقتد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت بمجید و روح بوده و معاد و در بیداری واقع شده و آنرا نمیکند بدین تصدیق جفا  
 مانع دانند از صعود و رباب بدعت اند و منکر قدرت عیسی آنکه میرشت تنش از جهان بود و سیر و عروجش بتی آسان بود و دوران شب جبریل  
 با جوتی از ملائکه آمده و آن حضرت را بمسجد الحرام برده از حجره امهانی رخص و بعد از شوق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته بانگ فرمستی بیت المقدس  
 رسانیده ششم شب رخ تافته زمین ویرفانی و جلوت در سراسر امهانی رسیدش جبریل از بیت معجور براق برق سیر آورده از دور و  
 قوی پشت و گران سیر و سبک خیز برانندن دور بین وقت شدن تیر و روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه ۴ در بیت المقدس انبیا و  
 ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره معراج برآمد بر براق یا بر جبریل ۴ در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و در سوم موسی و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم ۴ را دید و برایشان سلام کرد جواب بروجه اگرام شنیدند و سدره المنتهی بیت المعجور  
 و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظر و در آمد و جبریل ۴ نزد یک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت و لودنوت انمله لا حرقت و عیسی  
 جهان گرم در تیره قربت براند که در سدره جبریل از بازمانده و از آنجا تنها حجاب نور و خلعت قطع کرده بجلو رسید که براق نیز از رفتار بازمانده پس رفت  
 سوار گشته بیای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب اذن منی شنید و هر نوبت آنحضرت ۴ را ترقی دیگر دست داد و تا قدم بر ستر فی نهاد و از آنجا  
 بر منظر فتی جلوه گر شد پس بجلوت خاص مکان قاب تو سین اودانی و در آمده اسرار فادحی الی عبده ما وحی و استماع فرمود و نظم کلام سرمدی نقل  
 شنید و خداوند جهان را بی جهت دید و بدید آنچه از حد دیدن برون بود و میرس از باز کیفیت که چون بود و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ۴ را  
 کلمات و التحیات شد و صلوات و طلیات و بجا آورد و با کرام و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته و مخاطبت و در تشریف این سلام است  
 خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و عیسی چه کرده و عده لطف و در گوش و نکرده است خود را فراموش و در حدین حجت  
 بهشت و درجات آن و در زوج و در رکات آنرا بنظری در آورند و بدید که نیاز برای است مرحومش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده  
 کاروانها و تشریف دید و مدتی این سفره ساعت و بقولی چهار ساعت بود و نظم راه را ندانند و برون رفته و پی نتوان برد که چون رفته و عقل درین رفته حاشا که  
 عشق نه حاشا که تماشا کند آورده اند که چون با ما و همین شب قصه معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفایت استماع و عظیم نموده نشانها  
 بیت المقدس برسیدند و آن مسجد در پیش نظری تمثال گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جسته بصیرح با ایشان گفت  
 و آنرا که مدد و توفیق رفیق طریق نبود و در انکار و تکذیب افزود و القصد حق سبحانه آنحضرت ۴ را بمعراج برد تا آیتهای ملک ملکوت به بنید و خیر آن بهامیدان  
 رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقرر هر گرد و منافق از موافق تراز شود و آنکه بادرستی که شکوه السیخ است او است شنو استخوان کفار را  
 و تکذیب البصیرین مبیا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیرت یعنی شنو اندید که کلام خود و بنمود او را آیات قدرت  
 برو و ام خود و بعضی ضمیر را عائد بدان حضرت از این و تفصیلات این مذکور است که بدینستیکه شنو بود و در آنجا خبر را که بدان خطابش کردند و بنیا بود و مر آن خبری را که

بود نموده و در هر لحاظ آورده که نمودیم و از آیاتی که مخصوص است بکمال و جمال و انه هو السميع بمسما البصیر میفرماید که هر کس که کتاب بنی ثانی را دیده  
 چه گوید که آنجا چه دید و شنید و ورق در نوشتند و گم شدند و شنیدند بگویند و در آن در آن صفاتی العجرات المصطفی قعه معراج  
 بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقائق و حقائق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن در دفع و دفع منکران بطریق استیفاء ذکر کرده اینجا با  
 اطناب خطوی ساخته رجوع نموده شد تفسیر الله علیه و آله و سلم و انما کان الله لیکتب موسی ما را تورات و جعلناه و ساختیم کتاب ما موسی را  
 هدی لک فی انما اولی که نه نمانده مرفرزدان یعقوب را و تقسیم مراتب از انما استخیر و انما فرامیگردید من و فی بجز من و کین لا  
 پروردگاری که خود بودی گذارید و توبه من و کینا ای ذریت آن کسی که بر داشتیم او را و کشتی مع نوح و ما نوح را در سامست که از همیم که جد بنی اسرائیل  
 از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به بدلان شمار زانی داشتیم یا کفید و منکر آن بگزاید انما کان بدرستیکه نوح را بود عبد اشکودا  
 بنده سپاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و کوب و شمش خدای را شکر گفته این ترغیب مژورت انداخته و ابد در شکر نعمت  
 الهی که نمودی ببردیت و لمن شکرتم لازیمکم و قضینا و اعلام دادیم معنی پیام فرستادیم الی بنی اسرائیل موسی بنی اسرائیل را و کتب  
 در تورات و بیان کردیم که بخدای که شما کتفید که هر آنکه فساد میکند و تباهی از شما پیدا می د فی الکفر من در زمین شام مسکین و دو بار فساد اول  
 ایشان مخالفت احکام تورات بوده و ما شنیدیم امر را میام که مغیر ایشان بوده و فساد ثانی قتل محبی و قصد هلاک عیسی حق سبحانه ایشان را کرده که شما  
 و در نوبت فساد خواهید کرد و کتخل و بلند خواهید شد علو الکبریا و بلند شدی بزرگ یعنی سرشی خواهید کرد از طاعت من و کبر خواهید نمود  
 با فریدگاری من و اذ اجاء پس چون بیاید و عذ او اللهم و عده عقاب فساد اول ازان هر دو بختنا با انگیزیم و مسلط کنیم علیکم  
 بر شما عباد النابندگانی که ما هستند ضاقت خلق است نه ضاقت روح چه مراد بخت نصر است بقول المصح و گفته اند جالوت بوده یا نحایب یاری  
 عمالقه پس در صفت آنها میگوید اولی بانی شدید خداوندان کارزار سخت و میا علی گفته که میباید باشد آوازهای ایشان چون رعد و شهاب  
 ایشان چون برق فجاسوا پس در آید خلل الدیار میان سراسر شما بر قتل و غارت و اسیر و کائن و بیت این حکم و عذ امحقو  
 و عده کرده شده معنی لابد است از آنکه بشود و ددنا پس باز گردانیدیم لکم الذکر و برای شما دولت را تا طلب کنید علیکم بر ایشان که شمار اول نظر  
 کردند و مغلوب و مغرور سازید انما و امد و لکم و مدد و همیم شما را با اموال بهالما از نزع و بیکین و بزیادتی ببران و جعلناکم و ما ریم شما را  
 اگر بیشتر از بیشتر نفیاد از روی عد و مینی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقادمت نمودن ان احسنتم  
 اگر نیکویی کنید احسنتم و لا نفسکم نیکویی کرده باشید با نفسها خود چه ثواب آن بشمارد و ان اسألتهم فلهما و اگر بدی کنید پس بال نفس  
 شما باشد و پس در مدارک از مرضی علی رضا نقل میکند که من هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز کسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر کس نیکویی  
 با خود میکند عیب در جهان گر نیک و اگر بد کرده ام و هر چه کردم حمله با خود کرده ام و اذ اجاء پس چون بیاید و عذ الاخر و عده عقاب  
 نوبت دیگر یعنی فساد دوم و من الفسادین و دیت و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون و عده عقوبت تا نیه در رسد بفرستیم گردی را بنما یعنی  
 طوطی می و قوم او را بر انگیزیم لیسو و اما آن در ستارن و بر خمتن بد سازد و جو حکم رو بیا شما را یعنی آتا غم رانده بر شرف شما بیا کند و خضرت  
 میخواند اما آن قوم رو بیا شما را بد سازند و لید خلوا لیس و اما در آید بیت المقدس کما د خلوا و جانچه در آمد در و اول مکه و اول مدینه  
 همچنانکه اول لشکر خبث نفر در آمدند و مسجد اعراب کردند و شکر طوطی نیز در آمد و ایستاد و اما هلاک کنند و نیست سازند ما علوا آنچه غالب مذکران  
 قتلید و اما کزدنی درین قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقل کرده و ریزه ایراد نموده و قول صح و شهر و من القاصص و ان اگر کسی که از اخبار انبیا می











وَقُلْ لِّهٖمَّ دَرَجَاتٌ مِّمَّنْ يَلْعَنُ اِلٰهٌ كَثِيْرًا مِّمَّنْ يُفَكِّرُوْنَ  
 با آنچه شنیدیم در حق خود گوید که بعضی از ایشان را لعن کند و بعضی را نکند  
 مِنَ الرَّحْمَةِ اِذْ يَرْجُوْا كَيْدَ اِلٰهِيْهِمْ اَوْ كَيْدَ اِنْسَانٍ اَوْ يَحْشُرُوْنَ اِلٰهًا غَيْرَ الَّذِيْ هُوَ اَوْ يَحْشُرُوْنَ اِلٰهًا غَيْرَ الَّذِيْ هُوَ  
 و گویای برادر و گویای برادر ایشان را که از کید الهی یا کید انسانی یا کید الهی غیر از آنکه  
 اَنْتَ كَاكِرُ مِّنْ اٰلِهٰتِ اِيْنِمْ اِنْ اِلٰهٌ غَيْرُ الَّذِيْ هُوَ اَوْ كَيْدَ اِنْسَانٍ اَوْ يَحْشُرُوْنَ اِلٰهًا غَيْرَ الَّذِيْ هُوَ  
 و الله فاما نحن فمن سوا حق اهل ان را با اهل حق پیش نباید رفت مشنوی آنکه منت پاره از جان اوست و قطره از چشمه حیوان  
 اوست و آب از رود نهال برت و شیر از خورده لسان تر و زرد و شیرین نموت بود و خوش خورانی چه مروت بود و آب که از کمر برادر و گویای  
 و اما ترست بسایه نقیض که با آنچه در نفسهای شهادت از بر والدین و حقوق ایشان را شکوشت و اصلحین اگر بشید شایسته گان یعنی نیکوئی  
 کنندگان با در و پدر و فایده گان پس بدستیکه خدمت است لذلک و ابلیس مروت به آرند گان را از حقوق یا رجوع کنند گان را بحضرت او  
 عَقُوْا اَنْ اَمْرٌ مِّنْ ذٰلِكَ الْقُرْاٰنِ وَبَدَّهٖ خَدَّاءُ وَخَوَّشِيْ رَاحِقَةً اَنْ يَّجُوقَ اَوْسْتَ اَنْ نَّفَقَةُ حَسَنِ عَشِيْتٍ اَبَا اَمَامٍ عَطَسَ رَجُومُودَهُ كَرَحِ  
 آقارب است که اگر در پیش و محتاج باشند برایشان نفقه کنی و گفته اند مراد بنی القربی آقارب حضرت سول اند و حق ایشان اعطای خمس بدین  
 از آنچه حق سبحانه بدین مقرر فرموده و در تفسیر ما تعلیمی مذکور است که امام علی بن حسین رضی مروی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود  
 که در سوره بنی اسرائیل بخوانده که و اٰتِ ذَالْقُرْبٰی حَقَّهٗ و مراد جواب داد که خوانده ام و گویا شما اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است با عطای حق شما هم فرمود  
 که آری اهل آن قرابت ما هم و المسکین و یدیه در ویش را و ابْنُ السَّبِيْلِ و راه گدازی را حق ایشان از زکوة و کاتبین و و اسرار کن یعنی پرگنده  
 ساز ظل خود را و آنچه ید تبین یزدا و پرگنده سختی مجاهد روح فرموده که اگر برابر بگو اُحْدُ زَرْدَر و وجه خیر مروت کنند اسرار نباشد و اگر جری یا جبه  
 در اهل حسیب نمایند اسرار باشد اِنَّ الْمُبْتَدِیْنَ بِدَرْسِ تِیْکِهٖ اَمْرًا کَسَنَدَ گان گان اَهْمَدَ اِخْوَانُ الشَّیْطٰنِ و برادران شیطان  
 یعنی امثال ایشان در ثمرات و اطلاق اموال عرب هر که التزام عادت قومی کند و متابعت امور ایشان نماید گویند و ما خواهم آورده اند که فکر که اموال خود را  
 بر یا و حسیب میگردند و جهت یک همان شتران متعدده میکنند حق تعالی ایشان را نکوش میکند و در بیع اموال امثال یوانند و گان الشَّیْطٰنِ  
 و هست و دیو و پری و مرید و کار خود را کفوف و ا و منکر یعنی جاهد نعمت او پس باید که کسی او را در آن برادر و خبر است که بلال و صیب و جبر از قرا  
 صحابه رضی در برخی از اوقات از حضرت رسالت پناه و حبیب طلبیدند که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزارم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد  
 وَاَمَّا اَنْتَ فَخُصِّنْ عَنْهُمْ و اگر اعراض کنی از متحابان صحابه اِنْ تَخَافُ رِزْزِیْ کَرَمِنَ رَبِّکَ تَتَجَوَّعُوْا هَا اَزْ نَزْدِیْکَ پیر و کار خود میگرد  
 او را قُلْ لِّهٖمَّ دَرَجَاتٌ مِّمَّنْ یَلْعَنُ اِلٰهٌ کَثِيْرًا مِّمَّنْ یَفْکِرُوْنَ سخن نرم و نیکو و یاد عاکن بر ایشان با سانی کشیدن باز فاقه و فقر یا و عده ایشان را  
 بنیکوئی آورده اند که بعد از نزول آیت چون از آن حضرت و حبیب طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی و یرزقنا الله و ایاکم و در حساب نزدل آمده که سلمه  
 با یهودیه گردستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه از موسی کلیم سخن ترست و سخاوت موسی آن بود که سائل را رد نمی کرد و بچسبندی که از و قابل  
 بوده یا سخن خوش و در خوشنودی ساخت آنقدر از جهت آرایش شخصی و در خود را بجهاب نبوت تاب فرستاد و خستد آمد و گفت یا رسول الله  
 مادر من از شما پیر است می طلبد حضرت فرمود زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آئی و دختر که بعد از زانی باز آمد که مادر من آن پیر است می طلبد  
 که در بر شماست حضرت کجمره درآمد و پیر من بیرون کرده بوی داد و خود برهنه نشست بلال قامت صلوٰه کشید و یاران منتظر حسیب و در آنحضرت

بودند و آنحضرت بسبب بر شکلی سپردن نمی آمدت آمد که **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ سَاعِدًا وَمَا زِدْتُكَ إِلَّا عَنُقًا** بر بستن بگردن خود تا بر سر آن  
توانا باشی بر بستن دست کنایت است از اساک **وَلَا تَبْسُطُهَا** و کشای دست خود را **كُلَّ الْبَسْطِ** همه کشادن بسطید عبارت از عطا و کمال البسط انبساط  
بر سران یعنی امر آن کن **فَتَقَعَدَ مَلُوكًا** نشیند ملوک کرده شده **فَتَحْشُرُوا** **○** رسانده و محتاج حق تعالی با اعتدال میفرماید و صفت سخاوت را  
او که فقیر و تدبیر است منع میکند و در مجمع البحرین از ابو قوسی قطعه در معنی این آیت آمده و می نهد قطعه میندازد از اساک دست دیگر در آن  
که خصلت است که میده پیش اهل سباه مکن بجانب امران نیز خندان میل که هر چه هست بیکدم کنی ز دست بر نهاده جوید میان این هر دو راه چندان  
تفاوت است که از آفتاب تا بهما پس احتیاط و وسط است در جمیع امور بدان دلیل که غیر الامور و وسطها **إِنْ تَرَكَ** بدرستی که آنست که کار تو  
**يَبْسُطُ الزُّرْقَ** کشاده میگرداند روزی را **لِأَمْرٍ كَشَّاهُ** برای هر که میخواست و **فَيُقِلُّهُ** و تنگ میازد و بر سر که ارادت او اقتضا میکند این بسط و قفل را محض حکمت  
و کس زهره تعرض ندارد **إِنَّ كَانِ** بدرستی که او هست **بِجَاهِ** به مصالح بندگان خود **خَيْرًا بَصِيرًا** **○** و از او بپایا **وَلَا تَقْتُلُوا** و کشید او **وَلَا دَعَلَكُمْ**  
فرزدان خود را **خَشِيَّةً** املاق از ترس و روشی **نَحْنُ** و **نُؤْذِقُهُمْ** ما روزی میدیم ایشان را **وَأَيُّكُمْ** و شما را هم پس چشم روزی ایشان بخور  
مصرع که هر کس که او جان و بدنمان و هر **إِنْ قَتَلْتُمُوهُمْ** بدرستی که کشتن ایشان گناه است **خَطَا** گناه بزرگ **مَنْ قَتَلَ** کسی که قتل  
بر قطع نسل و انقطاع نوع **وَلَا تَقْرَبُوا** و نزدیک نشوید **زنا** و گردان **مَرَدَاتٍ** بدرستی که زنا گناه است **فَاحْشَةً** است عمل زشت  
و **سَاءَ سَبِيلًا** و بد راه است و تفسیر زاهدی آورده که راه گبران و عنایت **وَلَا تَقْتُلُوا** و کشید **النَّفْسَ الَّتِي آتَتْكُمْ** آن نفس را که حرام الله  
حرام کرده است **خَدَقَ قَتْلَ** او را و آن اهل ایمان اند و می رسد **بِإِثْنِ** از نشاید کشتن **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر حکم رستی یعنی قصاص بر و لازم شود  
یا مرتد گردان یا زنا کند بشبه طحسان و **مَنْ قَتَلَ** و هر که کشت شود **مَطْلُومًا** در حالتیکه تم رسیده باشد یعنی متوجبه قتل نبود **فَقَدْ جَعَلْنَا** پس بدرستی که  
ما و ایمان اولیای ما و وارث او را که بعد از قتل متولی امر او است **سُلْطَانًا** تسلط رتوی که قصاص کند قاتل یا ویت بتنا فلا یُسْرِفُ پس باید که  
ولی امران کنند **فِي الْقَتْلِ** و کشتن آنکه قصاص بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را نمیکند یا غیر قاتل را نکند چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی  
وارث قاتل او را نکشته بلکه قصد مقرر قبیل قاتل کردی حق سبحانه از آن نمی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکند **إِنَّ** بدرستی که و  
**كَانَ مَنْصُورًا** است یاری داده شده در قصاص معونت امر و حکام **وَلَا تَقْرَبُوا** و نزدیک نشوید **مَالَ الْيَتِيمِ** مال یتیم و در آن  
تصرف کنید **إِلَّا بِالْإِذْنِ** مگر با آن طریقه که نه عا و عفاهی **أَحْسَنُ** آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل یا بر سر وی باند و بر او بوصله  
مناش او نشیند و این معنی را التزام نماید **حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ** تا و قتی که برسد یتیم بغایت قوت یعنی مبلغ رسد و آنرا رشد بر و ظاهر باشد و **أَوْ**  
**فَوَ بِالْعَهْدِ** و وفا کنید بعد می که بسته است **خَدَقَ** با شما از تکالیف شرعی یا به بیانی که با یکدیگر می بندید **إِنَّ الْعَهْدَ** بدرستی که صاحبان پیمان  
گان **مَسْئُورًا** است سوال کرده شده معنی او را از نقص آن و وفای بدان خواهند پرسید **سَلَمَى** رح آورده که خدای را عهد است بر جوارح آدمی  
بلاست آداب نفس و آباد آنرا نفس و بدول او بخون و خشیت و بر روح او با نیک از مقام قرب و دور شود و بر سر او با نیک شایده که ماسو کند و از هر عهد  
خواهد پرسید **مِصْرَع** تا کسی از عهد این عهد چون آید برون **وَأَوْفُوا** و **الْكَيْلَ** و تمام به پای یکیل **إِذَا كِلْتُمْ** چون پایید برادر دیگری **فِي دُنُو** و بخند  
**بِالْقِسْطِ** **الْمُسْتَقِيمِ** و برزوی رست **يَا بَانَ** **ذَلِكَ** این تمام میبودن و رست **سَجِدَ** خنود بهتر است شما را از خیانت و **أَحْسَنُ** و **يَا وَيْلَاهُ**  
و نیکوتر است از جهت قنوت **وَلَا تَقْفُوا** و از پی مرو **وَمَا لَيْسَ لَكَ** آن چیز را که نیست **تَرَابَهُ** علمه تا بخنود زانوی یعنی بقیه گمان از پی چیزی مرو  
تا زانوی گوی و دستم تا ندیدی مگو که دیدم تا شنوی گوی شنیدم محمد بن حنفیه در معنی این آیت فرموده که گوی در موضع **هَذَا الشَّعْبُ** بدرستی که

















بر ایشان و از آن کتب بک ایشان و ترغیب به شریعت جهانی و تحویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل معجزات بک ایشان که اوست در دنیا  
 خاصه آنست که انبیاء و اولیاء و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و سلام و دانش و اكمال اخلاق و ادب و کسب  
 الی الله و فی الله و بباله و جود و بر مقامات و صفاتی از مضائق ناموسی بجدات لاهوتی و فنا از انانیت و بقایا بهیوت و کراماتی که در حد حضرت یا محمد بن محمد  
 گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول ص از ایشانست معظم ای شرف داده آدم بود و روشنی دیده عالم بود که کرامت و نبوت و کرامت  
 کرامت برین خوان که طفیل تو نیست و از تو صلاهی بالست آمده و نیست بهمانی هست آمده و در حقایق سلمی آورده که گرامی بنامیم آدمیان را بمعرفت تو و خیر تو  
 ایشان را در نفس و کمال گفته اند بدانست که طهور و از نعوت و صفات و کرامات مستور است از حقائق ذات و تدایلات کاشی مذکور است که بر عالم احواد  
 بود و بحر عالم احوال و بر دشمن ایشان و در هر ترکیب ایشان است از هر دور و دوری و ادیم ایشان را از طبقات علوم و معارف و تفصیل از زانی و شتم بر بنیت مخلوقات  
 با آنکه ایشان را بصیوب ایشان بنیاسنیم و شمس ملایکه اند و خواص ایشان و علمای و تفصیل ملک بشرباحت دور و دراز است اما آنچه جمود اهل سنت  
 بر آنست که رسول نبی آدم فاضله اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه فضل اند از اولیای نبی آدم و اولیای نبی آدم شریف تر اند از اولیای ملائکه و صلی  
 مومنان و افضل است بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از فاسق مومنان آقام قشیری ح فرموده که ملا و از نبی آدم مومنان اند چه کفار را بغض و دشمنی  
 نهال من کرم و از تکریم هیچ نصیب نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیارست و بطن ایشان را بتحقیق مشاهده منور ساخت  
 چنانچه کاف و مومنان را تکریم عام از زانی داشته است حضرت رسالت پناه ص را تکریم خاص اختصاص داد از انجمله مرتبه اختصاص رسالت که در حق الله  
 عنهم و رضوانه و در وجه محبت که بهیم و محبوبه و تشریف ذکر که و فاو ذکر نبی آن ذکر که و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسان است  
 که از همه مخلوقات مراتب صفاتی همی همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقائق صحت فهم توان فرمود **مشتنوی**  
 آمد آینه جلوه کون ولی و همچو آینه نکرده جللی و بنمودند در وجه کمال و صورت و الجلال الانضال و زانکه بود این تفرق و منع از مرجع اوری و  
 گشت آدم جلای این مراتب شد عیان ذات و جلوه صفات و نظری گشت کلی و جامع و سرزات و صفات از دلائل و شد تعاصیل کون را بحاصل  
 بر مثال تعیین اول و بوی این دایره مکمل شد و آخرین نقطه عین اول شد و یکه شد عین اول شد و یکه شد عین اول شد و یکه شد عین اول شد و یکه شد عین اول شد  
 یا ما محمد و پیشوای ایشان یعنی نبی که بر ایشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا هست موسی یا است عیسی یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه  
 خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذہب متابعت او نموده باشند چنانچه اندازند که خفنی یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند  
 چنانچه یسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع است و فواخلق را با دران باز خوانند جهت کرامت عیسی و اظهار شرف حسن حسین یا بر  
 آنکه اولاد از نارسوان شوند و در باب از رضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که دران روز هر قومی را بخوانند با نام زمان ایشان و کتاب منزل  
 برایشان و سنت پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال باند پس هر گروه را کتاب و عمل ایشان خوانند  
 و گویند یا صاحب کتاب که از حقن اوتی پس هر کرا داده شود و کتب که بهیمت زنده نوشته عمل او بدست رتت او کا و کتب پس آن گروه  
 نفس عوون کتبهم میخوانند کتاب خود را از روی محبت و شرف نوبت بعد از نوبت چه دران نامه علمای نیکوی بینند و کا کتب مومن و شرف دید  
 نشوند و در خود قتیلاً و بمقدار فقیله از وضع که بین الاصبغین باشد یعنی تصور نباشد و پادشاه ایشان بکتر چه و این آیت دلائل دارد و بکتر  
 بکرا نامه بدست چپ او و دیندار خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند و من گان و هر که هست فی حدیث درین دنیا آغشته نامینا یعنی دیده و شرف  
 راه صواب بیند و حق فی الاخذة پس او در آخرت آغشته نامینا بود یعنی طریق نجات نیابد و اصل حقیقی و گرا تر از نامینا نیز محبت نازل





از اداتی مرتزبه بر صلوٰه مفروضه پهلوتی مرتزبه ایست و راسته مخصوص بتوبه است **اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ نَائِبًا** شاید و البته چنین بود که بار خدا تو را نائبا بگمارد  
در مقام پندیده یعنی مقایسه نماید و ستوده باشد بتایش همه ستاینندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت پناه را در آن مقام تایش  
گفتند خلق اولین و آخرین را و بر همه شرف باشد و در زاد المیز آورده که حق سبحانوی را در قیامت بر عرش نشاند و در باب از عمر فاروق نقل میکنند  
که حضرت پیغمبر و تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند و خداوندش را بنحویه عرش حفظ حدیث است که بدینین الله فی تعذنی مع علی العرش  
و معیت را همان معی میگویند که حدیث را در آن آیت که **اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ رَبِّكَ** یعنی مراد مکان است نه مکان و منزلت است نه منزل امام علی را آورده  
که استحقاق سبحان بر عرش بر وجه نیست که ماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آمدن بر عرش بود چه از لوازم او  
تاکم بذات خود است پس نشانده مصطفی بر عرش یا بر زمین نسبت با ذات خودش کیست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت  
است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیت از عرش که پیغمبر را بدو گرامی کنند قوی آنست که مقام محمود آنجا است که لوای محمد بدست آنحضرت  
دهند و پیغمبر نباشد خواه آدم خواه غیر او الا که در تحت کواوی باشند طبعی بیمن زیر لوای دولتیش باقیم پس **اَدَمَ مِنْ دُونِهِ** تحت کوا مصطفی  
است صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیت مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسما الیه که تخص است بمقامات و آن خاصه حضرت  
محمّد است و باب شفاعت در نیتها کثاده میشود و در بحر الحقائق فرموده که مقام محمود الله است و قیام حضرت پیغمبر بحق نه بنفس خود بلسان اشارت  
مقام محمود است شجرای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمد و مقام محمود **وَقُلْ اَتَيْتُكُمْ بِوَحْيٍ مُّسْتَمَرٍّ** و گویای پروردگار من **اَذِخْلَنِيْ فَاَرْوِجْهُ** و گویای پروردگار من  
**مَنْ خَلَّ جَدِّيْ** در آورنی پندیده و بی ندمت **وَاَخِرُ حَيْثُ** و بیرون آرم از و **وَحْجَرُ جَدِّيْ** بیرون آورده و با کرمت یاد آر مرا  
بدین غانم و بیرون آرم از که سالم یاد آر بلکه محبت فتح و بیرون آرم از و سوی چنین یاد آر بهشت و بیرون بر از دنیا یاد آر بدعوت نبوت و بیرون آرم از  
عهده تبلیغ رسالت **وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ** و بده مرا از نزدیک خود **سُلْطٰنًا لِّصَلٰةٍ** محبت یاری دهنده و قوی اعانت کننده **وَقُلْ اِنِّيْ اَنَا لَمِنَ**  
**وَاَكُوْلُ مِنْ لَّدُنْكَ** و از حق الباطل و ناچیز شد باطن یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطن شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان  
خفته گردد مصرع دیو بگریزان تو که قرآن خوانند **اِنَّ الْبٰطِلَ** بدستیکه باطن گان **زَهْوٰ قُلْ** هست نیست شده و ناچیز شده تا مقصود  
فرموده که حق آنست که بر خدا بود و باطن آنکه بر او غیر او باشد صاحب تا دیلات بر آنست که حق وجود ثابت و محبت غرضانه که ازلی و ابدیت و باطن  
وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال است و چون آنست لمعات وجود حقانی ظاهر گردد و وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و محمل شود **مِنْ**  
همه هر چه هستند از آن کمترند که به پیشین نام هستی برند و چون سلطان غرت علم بر کشد و جهان سرکوب عدم در کشد **وَنَزَّلُ** و فرود میفرستیم تو  
**مِنَ الْقُرْآنِ** از قرآن **مَا هُوَ شِفَاةٌ** آن چیست که او شفاست مراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیک جمله شبهه او صح آنست که  
من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرصها صوری و معنوی قلبی و قلابی و **رَحْمَةً** و بخشایش است **لِّلْمُؤْمِنِيْنَ** لایمومنانرا که بدان نفع  
میگیرند و **لَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ** نمی افزاید قرآن سگارا را **اِلَّا اَخْسَادًا** مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو میگردند و **اِذَا اَنْصَحْنَا** چون  
انعام کنیم **عَلَى الْاِنْسَانِ** بر آدمی صحت و تزکیه و معنی **اَعْرَضَ** روی برگرداند از یاد ما و کافرت چون خدا نعمته دهد او را باز آن کتاب را سال سل  
و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و نا بجا نبی به ج و نفس خود دور شود و گران گیرد و معنی **تَكْبُرُ** تکبر و غرور نماید و از طریق حق بر طرف رود و **اِذَا اَنْصَحْنَا**  
**الشَّرَّ** و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس گان **يُؤَسِّرٰ** باشد نو میبد از روح آبی معنی جاہل بود و فضل پاوشاهی و داناتی نباشد بکرم نام نامتناهی  
**اَلَا مَوْسٰی** و نعمت شکر کند و در محنت بامید مرج صبر نماید **قُلْ كُلٌّ** بگو که هر کس **يَفْعَلْ** عمل میکند **عَلٰى شَاكِلَتِهٖ** بر طریقه که شامل حال او باشد از خیر و شر





و من قد توینکم و نحو بیاری بنام هر یک از آنکه بخوانیم و بدانیم که توینمیری و با وجود آنکه اینها کفایت میفرمایند که بر هر کس که ترا صدیق نخواهم کرد حق سبحانه  
این آیت فرستاده که و قالوا گفتند متعنتان قریش کن تو من لک تصدیق کنیم مر ترا حجتی بختی که ما تو تیکه روان سندی برای ما  
من الک امر من از زمین که یزید بن معاویه بنی امیه را که هرگز نمی کند او نکون لک یا باشد ترا حجتی بختی که ما تو تیکه روان سندی برای ما  
خبر او که یعنی مثل بران در میان آنکه پس روان گردانی جویم آیت خلیفها در میان آن بوته تصدیق کنی روان کنی او تیکه روان  
السماء یا تیکه بغلی آسمان را که از عمت بنی که گمان بردی و وعید کردی که او تیکه علیهم کسفا سن السماره علیکنا بر کسفا باره باره او تیکه بغلی  
یا بیکه خیار و المملکة و فرستاده که از قبیلان در مقابل یعنی عیان با بنائی یا بیاری ایشان را که بگوای رسالت خود او یکنون لک بلیت یا باشد ترا حجتی  
من ذخر من از زر که در انبارشینه او تیکه فی السماء یا بر و بر آسمان و کن تو من و تصدیق کنیم لک تیکه مر بر آیدن تر از آسمان حتی تا نزل  
او تیکه فرو آری علیکنا بر کتب القدر و کتب که کتابی که بخوانیم از دوران تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی بگو پاک است پروردگار ما از آنکه برود  
حکم کنند یا از آنکه کسی او قدرت شریکی سازد و شما انچه از من طلبید بخور و بی بران قادیست هل کنت ایا هم من یعنی نیتیم الا بشوا اگر آدمی  
دستور کند فرستاده شد همچو سایر رسولان و ایشان بر قوم خود ظاهر نکردند الا معجزة که مناسب م ایشان بود و اظهار آیات با قدرت و قدرت  
حق است نه اختیار و شیت ایشان این جور بود در میان ایشان را محمل تفصیل احوال در آیات متفرقه است که سابق فی قوله تعالی و ولو نزلنا علیک کتابا  
فی قرطاس و قوله و لو انزلنا مکه و قوله و لو تمنا علیهم باسن السماره و مما صنع الناس و منع نکرد و ما نرا یعنی اهل مکه را آن یقین منو از آنکه این  
آوردند از جاء هم الهدی و تیکه آمد بدیشان میان حق بر زبان محمد اک ان قالوا اگر آنکه گفتند ابعث الله رایا بر اکیخت خدا  
بشرا دستور دادی را رسول یعنی منعی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب نوبت  
و مخالف مقتضی تناقض رسول از جنس مرسل الیم باید تا افاده و استفاده در میان پیدا آید و چون کافران میگفتند که رسول خدا فرشته باید و بشر نشا  
حق همانند و شبهه ایشان را میفرماید که قل لو کان بکوا ی محمد اگر بودی سجا آدمیان فی الک امر من ملکة دزدین فرستگان که با تداوی میگویند  
میفرستد بر قدمها خود مطمئنین در حالتیکه مقیم بودند و آرام گرفته دزدین لنزلنا علیک هم هر آنکه می فرستادیم بر ایشان من السماء  
از آسمان ملک دستور داد فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از تلقین نشد  
گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیان اند پس رسول ایشان آدمی باید مطمئن او بشر فرمود  
خود را ختم کند با جنس آیند و کم گردند کم و از آنکه جنسیت عجائب جاذبیت و جاذبش جنسیت هر جاذب البیت و در باب آورده که کافران  
گفتند که گواه رسالت تو کیت آیت آمد که قل کف باللله بگو خدا بنده است شهید گواه بیینی و بیینکم و میان من و شما شاهد  
خداست اظهار معجزة است بدست آنحضرت و معجزة بر بان حال ناطق است بآنکه محمد رسول اوست پس گواهی معجزة جاری مجرای قول حق است  
بر صدق دعوی او آنکه گمان بدستیکه خدای است بعباد که به بندگان خود خبیر ادا نا که امر را و احوال پوشیده ایشان را میداند  
بصیران بیا که احوال اقوال بخاری ایشان را می بیند و من یهد الله و هر که راه نماید خدا یعنی حکم کند هدایت او و توفیق دهد و هو الموفق  
پس او را یاقه است و من یضلل و هر که گمراه سازد منی حکم نماید بضلالت او و او را زور و گذارد فلن یجد لهم سینا بی تو مگر انرا او یکنون  
دوستان که نصرت کنند ایشان را من دوزخ و نجات بخشد و نجات بخشد و نجات بخشد و نجات بخشد و نجات بخشد و نجات بخشد و نجات بخشد و نجات بخشد  
ایشان در محبین از ولایت انس بن مالک رواد است که از حضرت پیغمبر سوال کردیم که چگونه روز بر رویهای خود فرمود که آن کسی که برود

ع

نصف

ع

ایشان را بر قدرهای ایشان قادر است آنکه بر ایشان را بر رویها ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پرست میکنند بر رویها خود را بر روی پرست و خوری  
معمیاً در کتب کتبی ایشان را بنیایان یعنی بنیاد آنچه چشم ایشان بدان روشن گردید در دنیا مشاهده آیات قدرت نمیکردند و بعضی از کنگارهای کتب  
انچه از ایشان قبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمیکشند و صراط و گران یعنی نشوند از آنچه از ان شادمان شوند بحجت آنکه درین عالم استماع سخن حق  
نمی نمودند و ما و لهم جهنم مطایبان ایشان در دوزخ است کلمات اخبت هرگاه که ساکن نشودزبان و دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان سجد  
و گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشینند چنانچه آتش و نیاس از سوختن سبب دوزخ و دوزخ سبب آتش و آتش سبب دوزخ  
برای ایشان سبب آتش سوزان یا برافروزم آتش را آنکه جلود و لحم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان سبب دوزخ  
جذآ و لهم آن عذاب پادشاه ایشان است یا آلهم کفر و اسبب آنکه ایشان نگریدند بآیات هدایت هاس و فهم ما بر صدق  
پیغمبر که معجزات است یا آیات قرآن و قالوا و گفتند اذ الکنا عظاما آیا آنوقت که رویم ما استخوانها و ذکا فاما خاکها ریزیده شده  
اذا لم یبق عظم و انما بر این معجزات شیم خلقا جدیدا آفریده نو چون ایشان خلق جدید را نگریدند در ساعتی صد بار سوخته شوند  
و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند او که دیگر و آیه میبند و ندانند ان الله الی می آن را که آن خدای که بخت  
خود خلق السموات و الارض میا فرید آسمان زمین را بان عظمت و سبط مجده قادر که توانست علی آن یخلق بر آنکه میا فرید مثلهم  
ایشان را دیگر باره مثل تعبیر نفس شمع کنند چنانچه مشک لا تفعل کذا می انت پس میفرماید که آنکه از چیزی چیزی آفرید قادر است که آفرینش نو  
آفریده کند شده را باز آرد و جعل لهم و بدستیکه خدا مقرر کرده است بر آنها ایشان اجله متیکه لا یتیک فیله طبع شک نیست  
و آن زمان مرگ است بحجت عاده ایشان ابع نهاده که قیامت است فالی الظالمون پس سر باز زدند و نخواستند تسلیم گران با وجود وضوح حق  
اذا کفوا و اگر بخار بعث و حشر اقل بگوای محمد کافران را لوانتم تمسکون اگر شما مالک شوید و در تصرف آید خدایان که حکم  
در قیامت خیزنها رفدی بر در در کار که بخلقان میدهد اذ الا تمسکتم انکاه هر نیه باز استید و بخل میزدید خشية الا نفات ط  
از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن مآوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خدایان نعم ربانی شود هرگز جو دوا با جو  
الهی متساوی نخواهد بود بحجت آنکه برای نفس خود چسبند از ان باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدا در جو خود دوزین حسنه  
منزه است و کان الانسان و مت آدمی قتلوا و بحجیل جمع کنند و لقد اتینا موسی و بدستیکه او اید موسی را تسبیح الیت بیئت  
ذات روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و بدیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفت اند چون  
انفلاق بحر و نهج آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان و دوزخ و برودن عصا جلال عیسی صخره را و خال این  
و آنچه در حدیث صفوان آمده که در یهودی از حضرت رسالت نباه م از تسع آیات پرسیدند و حضرت جواب داد که شرک میباید و خون بناحق میکنند از زنا  
و سرقت و اکل بوا و سعایت و سحر و قذف محصنات و در بهشت و از جهاد مگر نیز بر آید از آیات احکام عامه است که در هر ملت ثابت بوده و ملت را  
و آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در گذرید فقتل بنی اسرائیل پس بر سر اسرار بنی اسرائیل یعنی از علی ایشان  
همین آیات را صادق قول تو بر سر کان ظاهر گردید آنکه سوال کن از یهود اذ جاءهم چون موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و منبر عوان  
فقال له فخر عوان بر گفت م موسی را فرعون ائی لا ظنک فی موسی بدستیکه می گمانی بر من ترا می موسی را موسی را جاد و کرده شده و قتل تو  
مخطب شده قال گفت موسی لقد علمت بدستیکه تو دهنه بل خود اگر بر زبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل هو لایه نفرستاد این آیات تسع را







مستلزمانار و نما قرآبیر ز بار و افرا ایه یقویا بدو  
لالی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی

که در همین کوهر همین تفسیر فی ظمیر و سبب علیه جانب کات خدیو جلیه فایر سی بان طبع و جهان از غلام تهرانی



مستند و زنده فیض اجل الی الله الدین حسین ابن علی الواعظ الاصفی المرمی به رحله القوی اکوهر الدین

حکیم شیخ ابوالفتح یسار بن محمد بن کشتور کشتور  
رضی الله عنهما لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی لیلی



# سورة الكهف مكية وهي ثمانون آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ثمانون آية من خدای الذی انزل الکه فو فرستاد علی عبد بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتاب قرآن را ترتیب بدهد  
 حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن عظم نعمتهای ملک منان است که بر بندگان ارزانی داشته و نمیچسل و ننهد و اگر دروغ و جلال  
 چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدولی از حق یا ظل و گردانید و ارقام است یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط  
 یا ستم علیه و مرجع الیه با قیام بمصالح عباد و در ویلای آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی الکه ندو بنده خود در سبلی بغیر خود گردید  
 او را تقیم در جمیع احوال پسندد تا بیم کند محمد یا قرآن را کافران را با ساسا شدیدا بعد از انی سخت که اتصال است با عقوبت و وزخ  
 عدالی صادر شده من لکن ثمانون آیه که خدای که معذاب است و غیر او و لیکثیر المؤمنین و ثمانون در حدیث بر قرآن گردید  
 الذین انما ینزلون الصلح می کنند کارهای پسندیده آن همت بآنکه مرا یثا زهت اجزا احسان فرمودی نیکو یعنی پادشای پسندیده  
 و تمام مآکین در حالیکه مقیم باشند قیام در ان اجر آنکه همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز  
 برای خدا نبوده و اجر حسن آنکه مانع دولت لقابود و یثد الذین و بیم کند آنرا که از وی جمل قالو اتخذ الله گفتند فر گرفت خدای  
 و لکن از فرزندی فاعل آن بودند و نصاری و بنو مدیج ما لم یستاین گویند گنازاید به فرزندی بدین سخن که میگویی من علمم یح و شی  
 بلکه تو هم کاذب القای این قول میکنند و کلا با ایمیم و انش بود مردان ایشان را درین باب اگر تقلید آبا میکنند کجوت کلمه  
 بزرگتر کلمه است آن کلمه که از روی جرات تخریج میروند می آید من اها هم از دهنهای ایشان از هر قولهای کفار این کلمه را بطریق  
 استعظام ذکر فرمود که شمل بر تشبیه و تشبیک و تخیل و انصاف بصفات حدوث ان یقولون نمی گویند الا کذباً  
 مکرر و غی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین شکافد و کوهها از جا برود و کواکب و سیارات یقظرنه  
 و منشق الارض و تخرب الجبال بدان دعوا الرحمن و لذا آورده اند که حضرت رسالت پیام از استماع این کلمه غمناک شد و مہدی که با میان ایشان  
 می شد با قطع نزدیک سید حق سبحانہ برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلک تیسر گوئی تو با خج قفسک کشده نفس خود را علی انادیم



بعد از برکتش ایشان از تو یاس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل خود نسوزان که تو نمونی اگر اریان  
 نیار و در هر حال الکفیت باین سخن یعنی قرآن و در پی کفر و عیسان ایشان خود را هلاک ساز اسفل از روی اندوه یا خیر یا حسرت یا  
 غضب انا جعلناکما بدستیکه اگر دانیدیم ماعلی الا ذین انجریز که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات ذینته که آرایش بر  
 زمین را محتقان برانند که ما بعضی نیست مراد انبیاء و ائمه یا علما یا حفظه قرآن که زینت زمین ایشانند جمعی گویند آرایش زمین بر جلال  
 از ان روی که قیام عالم بود و شریف ایشان باز بسته اند بهیت روی زمین بطلعت ایشان منور است چون آسمان زهره و خورشید  
 شتری و گفته اند مراد از اعلی الارض ششیات محمات است که حق تعالی فرموده که ما آرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم  
 لتبکوهم تا یاز ما یم ایشان را یعنی معالده آرا نیکو نگینیم ظاهر کرد که آیم که ارام از ایشان آخن نیکوتر است عملا از جهت عمل یعنی  
 کیست که این محمات را ترک کند و انا لجلعلون و بدستیکه ما سازند گانیم ما علیها آنچه را که بر روی زمین است از کوه و درخت  
 و بنا با صیقل اجزای زمین را بی گیاه یعنی با خراب عمارت با ارباب خواهم ساخت پس دل بران سدید و بر نیت با یاداری  
 و نفقه میشود که جهان از رنگ و بو سازد و سیرت و ولی نزدیک ارباب بصیرت و رنگ و لکش را اعتبار است و نه بوی  
 و لفریش را مدار است و آورد و داند که چون بود قریش راسته سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه هم رسید با یکدیگر میگفتند که قصه  
 جوانان پس عجیب است عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیه فرستاد آمد حسبت نه چنان است که میگویند که آیای پنداری تو  
 اصحاب الکف و الرقیم که صاحب کف و رقیم که سید و نه سال در خواب ماندند کا نو بودند من ایتنا عجب از آیات قدرت  
 چیزی شگفت یعنی قصه ایشان به نسبت آیات قدرت که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کف غاری است  
 جبرم نام واقع در کوه تباه خلوس از حوالی شهر افسوس که دارالملک و قیانوس بود و رقیم نام قریه ایشان است یا وادی که کوه تباه خلوس در آنجا  
 و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا جبری که اسامی اصحاب کف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع است که اصحاب رقیم  
 بودند که در کوه از خوف باران پناه بناری برده بودند و سنگی بر در غار فرو داده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیه مزجیه  
 و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب صاحب کف احوال  
 مختلفه بسیار است درین ترجمه آنچه آمده و صحیح است مذکور میگردد و آورد و داند که قیانوس در زمان تسخیر مالک روم لشکر افسوس سید و آبخاندگی بر  
 بتان که معبودان او بودند ساخته اهل شهر را کف پرش ایشان کرده هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تردید نمود بقتل سیدش جوان  
 نورسیده خدا پرست از بزرگان شهر گوشه گرفته به عا و نیاز شتول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از نفقه آن جبار  
 ایمن سازد و قصه مهم ایشان بعرض قیانوس رسیده باخضار ایشان آمد کرده و تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ و رزید مطلقا  
 فرمان او قبول نکردند و قیانوس بفرموده ماحلی و حلال که در برداشتند از ایشان استزاع کردند و گفت شما جنانند که خرد سال شمارا دوست دارید  
 منعت ادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که معصیت شما در قبول قول نیست یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و چنانچه  
 رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدری مال بحسبت زانو  
 و نفقه برداشته روی کوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمد و در مراقبت موافقت نمود  
 گشتان نیز عجب ایشان و بدین آغاز کرد و چنداگر منع کردند متع نشد و خدای او برهن آورد و تا بران صبح گفت ازین نرسید که من و شما

خدای را دوست میدارم شما در خواب بودید ما من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک که شدند شبان گفت من درین کوه غاری میزنم که  
 پناه میتوان گرفت باتفاق و وی لغار نماند و حق سبحانه از رفتن ایشان لغار برین وجه خبر میداد اذ اوعى الغیبه یا در کن چو گشت  
 کردند جوانان و منضم شدند الى الکف بغار جرم فقالوا پس گفتند و شبان ایشان را در درگاه را باده مارا من لکن از نزدیک خود  
 در حتم بخشه یعنی آفرینش باروزی با من از عدو و هتک لکن و میساز برای ما من امیر کار کار که مفارقت کف است و شد که  
 راستی و نیکویی و صواب فصرنا علی اذانهم پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان بجایی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فی الکف  
 در غار سینین علی دل الهامی ذات عد یعنی شمرده و بکشتنم پس بر بختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لعلکم تا به میم آنچه بعلم از  
 دانستیم یعنی تا بماند بندگان که درین قصه آیت الحزین کلام از دو گروه مراد اهل کتاب اند ما من و کافر یا متقدمین و متاخرین بر هر تقدیر  
 معلوم گردد که کلام از اینها احصیه شمار نگا هارنده ترست لما لکبوا آمد از اذنه مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دهنسته شد  
 که ضبط زمان بابت ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که است ترست سخن نقص با قصه میکنیم یعنی بخوابانیدیم علیک بر تو که محمدی نبأ هم  
 خبر ایشان را با حق برستی انعم فیته بدستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق انصوا یوهم ایمان آوردند و پروردگار خویش  
 و زد نفهم و بیفرویم ایشان را هدی صراط راه نمونی یعنی ثبات و یقین و بطننا و بستیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی استوار  
 ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم در سخن بر دقیا نوس اذ قاموا چون بایستادند پیش روی او  
 ایشان را پیش بت دعوت کردند فقالوا پس گفتند و شبان پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست  
 لن ندعوا اگر نخواهیم رسید من دونه بخروی الها معبودی گفتند فلما تجدی که گفته باشیم اذ آننگام که دیگر را برستم شیططان  
 سخن خطا و دروغ هو لا قو من این گروه که کسان ماند در نسب یعنی جمعی از اهل فوس اتحد و افرا گرفتند بسبب تهدید و قیاس  
 و بیم قتل من دونه بخردای حق الهه خدا یان دیگر که بر باطلند لو لا قون چنانی آرد کافران علیهم بر پیش بتان و استحقاق ایشان  
 در عبادت را بسلطان بنی انجمنی روشن و بر بانی ظاهر یعنی قیاس و بعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند بخت و برهان من  
 اظلم پس کیست سمگار زمین افترای از کسی که فتر کند و بر بند و علی الله کذب با خدا بر خدای تعالی مد و غی که نسبت شرکا کند وی و قبل  
 ازین گذشت که دقیا نوس بعد از معارضه ایشان را حملت داد و ایشان فرار کردند میلهجا که متر ایشان بود در انشای طریقی ایشان گفت را  
 و اذ احسن لهم و چون یک سوشید از اهل شرک و دوری جتید از ایشان و ما یفقدون و زنجیری پرستند الا الله مگر خدای  
 ایشان خدای را معبود میدهند و بتان را در عبادت شرک میساختند میلهجا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر  
 گرانه شدید فاو الی الکف پس باگشت کنید بسوی غار و در جای گیرید یکشتر تا بگستراند لکن و بکمرای شما پروردگار شما و  
 بسیار سازد برای شما من ترجیحیه از بخشایشی خود در دوسری و هتک لکن و بسیار در برای شما من انو که از کار شما و فقط آن چیزیکه بدان  
 نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بگوهر آمدند و شبان ایشان را در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه  
 خواب بر ایشان گذاشت بهما بجا بخیسیدند و دقیا نوس بعد از دو سه روزی با فوس باز آمد از احوال جوانان رسید و چون از فرار ایشان  
 خبر یافت آبی ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه محض شده اند و قیاس با جمعی بر عقب  
 ایشان رفت و ایشان را دران غار کعبه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بنگ بر آید تا بهم در بجا میرند پس در غار استوار

ساختند و دو مومن از مقربان قیاسی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند تا سید که شایسته  
روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بناخوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب  
بر دو جانب اومی تافت و عفت از تحلیل کرده هوار با بعد از بار می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان متغیر  
و شب ایشان را تا ه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَ تَرَى الشَّمْسَ بَیْنِ یَدَیْهِ تَوَاسِی سَیْنِدَہٗ آفَاقَ رَا اِذَا اَطْلَعَتْ جَوْنِ طُلُوعِ  
وَرَمِیلَ کَنْدَ عَنْ کَھْفِہُمْ اِذَا غَارَ اِیْشَانِ ذَاتِ الْیَمِیْنِ بَسُوْی رَاسَتْ اَیْنِدَہٗ چہ در غار در مقابلہ قطب شمالی افتاده و از آن  
و چون غروب کند تفرض کنند بر دراز ایشان و بگردد ذات الشمال بسوی چپ نگردد و هم و ایشان یَفْقُھُوْنَ کَھْفَہُمْ دَر فَرَخِی اِنْدَ اِنْفَا  
یعنی در وسط آن محبتی که روح هوار ایشان میرسد و از تعفن غار این اند ذلک مِنْ اٰیٰتِ اللّٰہِ اِیْنِ خَبَرِ اِیْشَانِ اِز دِلَالِ کَدَرْتِ خَدِی  
مَنْ یَعْبُدِ اللّٰہَ مُہِرْ کَر اِخْدَی تَعَالٰی رَہَ نَمَیْدَہٗ تَوَقِّقْ فِہُوْ اَلْمُہْتَدِیْ پَس اَوْرَہَ یَا قَمَہٗ سِت بَفْلَاحِ وَ رَشَادِ وَ مَنْ یَضِلُّ مِہِرْ کَر اِفْرَ کَلْمَہٗ  
فَلَنْ یَجِدَ لَہٗ پَس نِیَابِی تَوْمَر اَوْر اَوْلَیَّ اَمْرَ شِدْ اَنْ ہَرْ گَز دُوسْتِ رَہَ سِت نَمَیْدَہٗ وَ تَحْسَبُہُمْ وَ پَنْدَری تَو اِیْشَانِ رَا اِیْقَظَا بَیْدَ اِر اِنْ یَا  
چشمای ایشان باز باشد و هم و فَوْزِی و حال آنکہ ایشان خمت کنند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جو افرادان طریقت  
چون بطوار ایشان در نگر بیسی که جلوه گراند در میدان اعمال و چون سر را ایشان در یابی مینی کہ ہمہٗ فَا رَیْعَ اِنْدَ دَر بُوْ سَتَانِ لُطْفِ و اَحْلَا  
باطن مست و بظاہر ہوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار بیت ظاہری باین و آن در ساختہٗ بباطنی از جملہ واپر دختہٗ باین عبا  
رضی اللہ عنہ فرمود کہ صحاب کف را در ہر شش ماہ از جانبی بجانب دیگر داند تا زمین انچه بروست از اجساد ایشان بخورد و گویند  
ہر سالی در روز عاشورہ میگردد اند و پس بر ہر تہذیر قلب ایشان ثابت است کما قال اللہ تعالی وَ نَقْلُہُمْ وِیْگَرِہٗ سِیْمِ اِیْشَانِ  
یعنی ملاکہ ہا میگردانند شان را ذَاتِ الْیَمِیْنِ بَسَتْ رَہَتْ وَ ذَاتِ الشِّمَالِ مِہٗ وَ بَیْجَانِ چِپِ وَ کَلْمَہُمْ وِیْگَرِ اِیْشَانِ بَاسِطِ  
گسترانیدہٗ سِت ذِ رَا عَیْنِ رَہْتَمَی خُود رَا اَلْوَصِیْدِ بِشِیْخِہٗ فَا رِیَا رَاسْتَانِہٗ اَو اَنْ سَکِی زَرْدَ بُوْدَہٗ یَا سِرْخِ یَا خَا کَسْرَ کُوْنِ یَا خَلِیْجِ  
و در زاد المسیح آورده کہ سرش سرخ بودہ و پشتش سیاہ و شکمش سفید و دمش المبق و نیش قطیر یا قطور یا جمران یا زبان سیاہ  
و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است کہ ہر کہ در شبان روزی حضرت نوح عم در و در فرستاد کہ مردم بوی ضرر رسد و ہر کہ این کلمات را و کلمہ اُط  
ذراعہ بالوصید نوشته باشد و در دوازگ متضرر نگردد اَوْ اَطْلَعْتَ عَلَیْہِمْ لَکَر اَطْلَاعِ یَا بَی اِیْشَانِ وَ نَظَرُ کُنِی بَیْ اِیْشَانِ اَوْ کُنِیْتِ ہَرْ اَنِہٗ رُوی بَکَر دَانِی  
مِنْہُمْ اِز اِیْشَانِ فَا وَا بَحْتِ گَر خِیْنِ قَلْمَکِیْتِ و ہَرْ اَنِہٗ پَر کَر دَہِ شُوی مِہْمُہٗمُ رَہْتَمَہٗ اِز اِیْشَانِ تَر سِ مِیْمِ عَیْنِی دِل تَر اِز تَر سِ اِیْشَانِ پَر سَا نَدَہٗ رَا  
اَنْتِ کہ کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجت آنکہ چشمای ایشان کشادہ است و مویا و ناخنای ایشان دراز شدہ و ایشان در مکان مظلم  
موجش اند صورت این مخاطبات کہ گشت با حضرت پیغمبر صلعم و مراد غیر وینہ القصبہ چون قیاس در غار بر ایشان استوار کردہ بازگشت و بکار  
باز آمدنک زمانی را باد اجل بنای جانش را در ہم افکند و آن بہر ملک مال و جاہ و جلال سلاشی گشت بہت دمی چند بشمرد و ناچیز شد ز ما نچیز  
کین نیز شدہ و بعد از آن چند مالک دیگر در آن مالک تصرف کردند تا نوبت بہر ملک صالح تدر و س رسید و گویند تدر و سیش و اوردی مومن خدا را  
بود اکثر اهل زمان او را در چشمہ شبہ افتاد ہر چند ملک ایشان پنداد و سود و کج و حق بجانب خوبست کہ ویلی بر شہر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کف و اخلا  
بیدار کرد چنانچہ گفت وَ کَذٰلِکَ سَمِیْنَا اِیْشَانِ اِز دُخَابِ کَر دَہٗ بُوْدِیْمَ بَعَثُہُمْ بِرِجِیْمِہُمْ بِکَمَالِ کَدَرْتِ ویدا کردیم کہ جسد ایشان بطول  
تغیری یافته بود و نہ جامہای ایشان کمند و فرسودہ گشتہ ایشان را نوم داویم حکمت و نقطہ ارزانی و شقیم بقدر است لَیْسَ اَلْوَا اِنِہٗمُ قَا سَا لَہٗ



میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت با یقینیه قال قائل گفت گوینده قنهم از ایشان یعنی مسلمانی که بنامهم  
 کبر بود که گفتیم ما چند وقت درنگ کردید درین غایت و آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بآمدن  
 بغار درآمده بودند چون درنگ میکنند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا الیست گفتند درنگ کردیم اینجا بوقت نماز روزی اگر دروغ  
 در خواب شده باشیم او بعضی یوم یا پاره از روزگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخشان خود را دیدند بالیده و مویهای سر را دراز شده  
 یافتند قالوا گفتند بعضی از ایشان بعضی را از یکدیگر پروردگار شما اعلم بما لیکنتم و اما ترست یا نه درنگ کردهاید فابعثوا پس بفرستید  
 احد کدی را از میان شما بود و قلم هندی بدین درمی که دارید الی المدینه بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده دیگر  
 آنها تا که آمد ز اهل مدینه او کئی طعاما پاکیزه تر از رحبت طعام یعنی نگیرد که طعام که کم کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان درنگ  
 کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که و بجهت ایشان پیدا کنند فلما یکدیگر بفرستید پس بیاورد بشما خوردنی از آن طعام  
 پاک و لیسلف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت و کلا شجره خردا نگرداند بجهت احدان شما یکی را از اهل این شهر اقم بفرستید  
 اهل این مدینه که اکثر ساج و قیاس از آن بظهور اگر مطلع شوند یا قادر گردند و طفرایند علیکم بفرستید جموع که سنگسار سازند شما را و یغید و  
 یا بازگردانند شما را فی ملتکم در کیش خویش و لن تفلحوا اذ البدل و سنگاری نیاید آن وقت که بدانین در آید و روی نجات نبینید شمشیری  
 پیوسته در عذاب باشید یعنی که اکل و عاقل ایشان بود و صیته قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدر وازه رسید و ضاع آنرا متغیر دید و چون بشهر در آ  
 بازار و محلات و اشکال و ألوان مردم را بر خطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد از آنرا که بدکان خباز آمد و دوری از آنچه همراه داشت بوی داد و در عرض  
 نان بستاند و نوازی و دینقش بنام دقایقوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را بازاری دیگر بدگری نمود یک لحظه این خبر در بازار منتشر  
 شده بشنید رسید و میخان طبلیده تندیدی عظیم نمود و طلب باقی زر را کرد و میخی گفت من گنجی نیافتم ام دی و از این زر از خانه پدر برداشتم و موف  
 بازار آورده ام نام پدرش رسید و چون گفت کسی از اهل شهر ندانست و بر آنکذیب نمودند و او از غایت دہشت گفت مرا پیش دقایقوس برید که  
 از هم من آگاهی دارد مردم آغاز آهنگ کردند که دقایقوس قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را افسوس می گیری یعنی گفت شما من سحر کنید  
 دیر روز با جماعتی از وی گنجی گویه رفیق و امروز مرا بشهر طلب طعام فرستادند من بجز این چیزی ندارم القصه و راز و ملک بردند و صورت حال تقریر  
 کرد ملک با جمعی مقربان و اشرف بلد روی بغار آوردند و میخان بغار در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید و آن لوح  
 که بر در غار بود بر خواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار در آمد و ایشان را دید بار و بیای تازه و جامه های نو تنه شده  
 بر ایشان سلام کرد جواب داد و حق سبحانه از این حال اخبار فرمود و کذالت و پمخا که ایشان را بیدار کردیم اکتونا علیکم مطلع گردانیم  
 تدروس و قوم و را بر ایشان لیخلو اما بدانند انی وعدہ الله به بعث و شحق است و درست است چه خواب و بیداری  
 ایشان موت و بعث مشابہتی تا مرده و از الساعه و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت کذیب فیهما قبیح شک نیست در پس حق تعالی  
 اطلاع داد بر ایشان اذ یبنا ذنوب چون نزاع میکردند اهل آن زمان بنیام میان یکدیگر امر دین خود را بعضی میگفتند حشر را روح مجرده را  
 خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد یا یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم سبوحش خواهند شد چرخاوند که توفی نفس ایشان کرد  
 سیصد و نه سال بدین ایشان از تخیل و تغییر نگاه داشت پس ارسال روح کند بان قادر است بر توفی نفس همه معانی و اساک اجزای بدن ایشان و دیگرگاه  
 فرستادن ارواح بان بیت پیش قدرت کارها دشواریست بجز با قدرت حق کائنات است و آورده اند که جوانان ملک دعا کردند و محتاج خود بخواستند



بر آن ایست قاعلی بدستی که من کنده ام ذلک غدا ای کارنده والا ان شاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوئی  
 که اگر خدای خواهد و اذکر ذلک و یاد کن مثبت پروردگار خود را اذ انیت چون پشیمان فراموش کرده باشی و بگوشاید اسد یا یوکن پروردگار  
 خود را و قتیکه خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فانی اگرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی هست که  
 دل را در سرزندگی و جانی می در سر نوخیز عیان کرد و عیان و راز بیان بلکه مشیخی بی بیان میگنجد ایجانی عیان بی نیل  
 نی وونی نام و نشان و ذکر و ذکر محو گردد بالتمام و جملگی مذکور ماند و اسلام و موقوف عتبه و بگوشاید که آن یگدین آنکه دلالت کند بر آن  
 آفریدگار من لا فخر بآخیزی که نزدیکترست من هذا از ایشان اصحاب کف که می پرسید و شد دل از راه صواب چون عسی از حق سبحا  
 لا بست او را راه نمود بزرگتر چیزی که آن قصه اصحاب کف و از اخبار انبیا و امم سابقه بوده و انبیا و از نازل حوادث آتیه و لیکو او درنگ کند  
 آن جوانمردان همه فی کفهم در غار خود و قتیکه در خواب بودند ثلث مائت سنین سه صد سال و اذ ادوا انتعاش و زیاده کردند و بر  
 افزودند نه سال دیگر در کتاب آورده که سه صد شمس بوده و نه سال بر او افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین سنین در هر سال قریب  
 یا زده روز است تحقیق سه صد سال شمسی سه صد و نه سال قمری بود و دو ماه و نوزده روز باشد و در آخرست که ترسیان گفتند ما سه صد سال را  
 دیم و نه را انشاء حق تعالی فرمود که قل الله یگوی خدای تعالی اعلم بما لیسوا و اما ترست بمقداری که درنگ کردند که ما و است غیب  
 السموات و الارض پوشیده های آسمان و زمین یعنی مخفیات الهی آن انصوب چه بنیاست خدای بر موجودی و اسمع و چه شنو است بر مسموعی  
 ما لم نیست مایل آسمان و زمین را من دون بجزوی من و لی چه پیچ دوستی که متولی امور ایشان بود و لا یثیرک و انبیا و نیکند خدای فی حکمهم در  
 و قضای خود احدی را از موجودات علوی و خلق و اهل مآویح و بخوان آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب و ذلک  
 از کتاب پروردگار تو که قرآن است لا یبدل هیچ تغیر کننده نیست در آن لکن غفتم قدر سخنان او را که در شان اصحاب کف فرو فرستاده و لکن  
 متحد و نیایی تو من دون بجزوی ملحدان پنهانی صاحب کشف آورده که قومی از دوسای کفر حضرت رسالت پناه را صلعم گفتند این شنبه  
 پوشان بی قدر را چون صیب و بلال و عمار و حباب که بوی خرقای ایشان را راستا می میداد و از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم  
 این آیت نازل شد که و اصیر نفسك و باز دارن خود را و شکیبای کن مع الذین با انما یدعون و بهم می پیوستند پروردگار خود را  
 بالعدوه و العینه بیاید و شباهه مراد طریقی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز بر پیش حق مشغول اندیزید  
 و جهة بخوانند رضای او را یا او را بجهت و جویای غیر او نیستند نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مومنان قلوب چون  
 عیین بن حصین و قریع بن عابس و مهال ایشان گفتند یا رسول الله اشرف عربیم با سلمان ابوذر و فقرای سلمانان منشیانی توانیم کرد و اگر تو  
 ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمد به علم احکام شرع قیام نمایم آیه آمد که صبر کن بر محبت درویشان که اوقات صبح و شام برای دعا  
 خدای پیش او میگذازند و لا تقعد و باید که در گذر و عینک عتیم چشمهای تو از ایشان یعنی لطراف ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات کن  
 و یزید میخواستی تو زیسته الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا بیاید است که حضرت را علم هرگز دنیا و زمینت آن میل نموده بلکه منفی است  
 ایست که کن عمل کسی که مایل بر نیست دنیا است چه مایل دنیا از فقر معرض بر اغنیای مقبل باشد و لا تطلع و فرمان مبر من اغفلنا انرا که  
 غافل گردانیدیم قلبه دل او را غفلت ذکر نا ازیاد کردن ما و انکس امید بن خلف بود و اتباع او یا عیین و شیع او که حضرت صلوات  
 بطرف فقر میفرمودند حق تعالی فرمود که مادل او را غافل کرده ایم و اتبع و او پیروی کرده است هو نه از روی نفس خود را و کان امره و



ثلثه  
اربع

او فوطه تاه وضاع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت و قل و کلمه ایشان را که آنچه بشما آورده ایم یعنی قرآن الحق من عند ربکم پیغام است و سخن درست است از آفریدگار شامع شایع خلق من پس هر که خواهد گردید ن بوی پس باید که برگردد و من شایع و هر که خواهد گردید ن این خلق من پس گوید که گردانم ناه آورده که مراد امر تو عید و تهدید است نه امر اجابت و اباحت و این عباس فرموده که امر یعنی اخبار است یعنی هر که خواهد گردید ن ایمان آورد و بر آینه ایمان آورد و هر که خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و متاثران الا ان یشار الله انچه مشیت ازلی بلان متعلق شده از نعمت تغییر مبر و از صفت تبدیل معرست بیت بر کر خواهی بران و هر که خواهی بخوان حکم حکمت و کس را چاره جز تسلیم نیست و انا اعلم الناس بدشیکه اما که کرده ایم للظالمین برای متحاران یعنی ناگردیدگان نادر الحاکمینیم تشکیک بخور و در آرد ایشان را کفر و اذیت و هر که در آن تشکیک کرده آتش را که محیط بود بر کافران مبر و ده که مشتمل باشد بر اهل آن و در حدیث ابو سعید خدری نه هست که سراق چهار و پوست غلطت بر یک از آن چهل ساله راه که برگرد کافران در آمده و ایت تبت علیهم و اگر فرما خواهی کنند از تشکیک نیا و ایمان و قریا در سیده و شون بانی که کالمهل مانند در وی بیت یا مس که اخته که چون پیش دهن ایشان بر نه یثوئے الوجود ما بریان کند و بسوزد و بسیار از فراط حرات پیش الشرباب و بدشالی است محل و ساعه و بیت آتش مرتفعاً لاجای بودن ان الذین امنوا بدستیکه آنرا برگردیدند بخدی و کتاب و رسول او و علوا الصلح و برگردند کارهای شایسته انا لا نضیع تحقیق که ماضع نگر و نیم لجم من اخن من نر و نکس را که نکور است علالی از وی کردار او اولی که آن گروه مومنان پسندیدگان که مرایشان است جنت عدن بوستانهای اقامت یعنی بهشتا که در آن بهیم باشند تجربه میروند من نضیع انا که هم از زیر منازل ایشان یا برایشان جو یا محلون پرایه بسته شوند فیها من اساور در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده من ذهاب از زر و زرداد المسیر از جبر غیر نقل میکند که هر یک از بهشتیان اسه و ستوانه بود یکی از زیر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت و یطسون و میروشدن ثیابا خضر اجامهای سبز رنگ من سندن از وی باهای نازک و استبرق در دیوهای بطرف و خور از وی بر یک مشکین فیها که زوگان باشند در بهشت علی الاراک بر تختها چنانچه عادت نعمان است فیسم الثواب نیک و اشیست بهشت و نعیم آن و حنت و نیکوست آن تختها مرتفعاً مکیه گاه یا نیکوست بهشت مثل و آرامگاه و اخری هم مثلاً و بدین برای مومنان و کافران مثل و آن مثل که امست و جلین و در حدیث که برادران بودند از بنی اسرائیل کی بیود یا یعلینا و اومون بود و دیگری قطروس یا قطرس و او کافر بود بهشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند کافران ضیاع و عثار و متاع خانه خرید و مومن مبر را در وجه خیر صرف کرد حق سبحانه از مال و حال ایشان خبر میداد که جعلنا لاکل هذا ویم هر یکی را از ایشان یعنی قطروس را جنتین و دوشان من احتیاب از ناکهای انگور و حقه ما نخل و محفوظ گردانیدیم ما از آنجا بمانان یعنی درختان خرمگردد اگر در آن در آوریم و جعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ و درختان کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فوا که باشند کلنا الحقیقین آن دو باغ آنت اکلها بدوی بیود و محصول خود را بنمای و لم نطعم و نسقم کردی یعنی کم نساختی قنیه شیئا از میوه معهود چنانچه یعنی در اغلب آنت که بیود و سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغ تمام آمدی و فخر نیاور و آن کردیم خللها فخرک میان آن دو بوستان جو آب شرب شراب آن اتم باشد و گمان که بود و مر کافرا فخرک هم میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه های دیگر داشت و اختصاص آنها به کربت غلبت بوده آورده اند که بیود و محتاج شد و رجوع به برادر نموده از دور بهشت توقع ساعه کی کرد قطروس گفت ندمن و تو برابر بوده من این مبر باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چه راتنگ دست و پریشان حالی بیود گفت ای برادر تو بدین

ثلثه  
اربع

ع

و اما باغ دنیا خریدی من بوستان بهشت خریدم تو ساری مدنی ساختی من در جنت خلدی تو که خدای منم هر چه در این عالم و کبریا جمع کردی من طلبی کردی  
 و غلمان نمودم قطرس در اسلامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسبه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فقال  
 پس گفت قطرس لصاحبه بریا خود یعنی برادر خود را و هو یحاور و یجاد و یسکر و با او سخن باز میگرددانیدی یعنی این میگفت آن جواب  
 میداد و گفت انا اکثر من بشرم هتک ماکه از تو از جهت مال دنیا و آخرت نفس و عزیز تر از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست بهودا  
 گرفت و دخل جنته و باغ خود را آمد و هو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مغاشرت آنکه از روی محبت  
 دنیا قال ما اظن ان نیرم ان نلکد آنکه فانی شود و بسراید و نابود گردد و هذک ابد الله این بوستان من هرگز یا منطفه من  
 نیست که این دنیا پسری گردد و ما اظن ان الساعة قائمه و گمان نمی برم قیامت را آینده و لکن و ددت و اگر باز گردانیده شوم بر نعم تو  
 الی ربه بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا باز گیرند که لا جدت بخدای که بیایم خیر اعمتها بهتر ازین بوستانها منقلباً بجای برگشتن  
 یعنی استحقاق من تقضی آنست که فردا بهشت من دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قال که گفت مر قطرس ر صاحبه یار او بود  
 و هو یحاور و یجاد و یسکر و با او اکثرت آیا کافر شدی یا بخار بعت و ترود دران بالذی خلقک بکس که بیافرید ترا من کس  
 از خاک تر من نطفه پس از نطفه که ماده نزدیک است یعنی پدر که اصل ماده تو است یا خود ماده اصل ترا ترسوی ملک و حلال پس تراست که  
 سروی سیده دست اندام لیکن من میگویم هو الله اوست خدا و نبی ربه پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه و لا اشرک و ابنا  
 نمیکردم بر بیتی احدی بخداوند خود بچسبم او لولا که اذ دخلت و چرا چون درآمدی جنتک بوستان خود قلت ما شاء الله گفتی که آنچه  
 خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی برگز و ال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا گفتی لا قوه الا بالله نیست  
 قوت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده به دگر باری لطف حضرت  
 باریست ان ترن انا اگر منی مرا اقل منک کمتر از تو ماکه و ولد انا از جهت مال و فرزند فیسر ریتی ان یوتین پس شاید که بدین  
 پروردگار من بوستانی خیر اقر جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بحجت ایمان من و یوسل و فرو فرستد علیها بر بوستان تو  
 بسبب کفر تو حسانا ما عقبا یعنی عذاب سخت قر السماء از آسمان فتح پس گردد بوستان تو صعیب ازین با من و لقاع بی گناه  
 که پای بر و بلقرو او یضیح یا گردد ما و ها آب آن بوستان غور و فرو رفته در زمین قلن شیطیع پس توانی تو که تران آب بر زمین فرو رفته  
 طلبان جتن یعنی طلب آن مقدار تو نبود پس بافتن و بازجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه و تعالی آن بوسن را رست گرداند  
 و عذاب اهلک و استیصال بدان باغ فرستاد و احیاء و فو اگر فسد عذاب الهی میسر میوه آن باغ کافرو تبا شد جمیع اشجار و اثمار آن  
 و خراب گشت برینا که دران باغ ساخت بود فاصبح پس باد و گرد و قطرس و آن حال را مشاهده نمود یقلب میگردانید کفیه هر دو  
 کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد علی ما اتفق بر آن پس بیکه خرج کرده بود فها در عمارت آن و حجه  
 و حال آنکه بناهای آن باغ خا و نیه افتاده بود علی عرف شهاب رتفهمانی خود یعنی اول شقوف ساقط شد و حذر آن روی افتاد یا نه که  
 بسته بود و نفعی نداشت که تا کما بر روی فرو آمد و بر تقدیر من قطرس مشاهده آن عذاب کرد دست بردست میزد و یقول و میگفت یلکتنی ای  
 کاشکی من که اشرک انبار میگردم و شرک نیسا ختم بر بیتی احدی پروردگار خود گیر یا بوستان من بسبب شرک من خراب شد  
 و لم تکن که نبودند مرا و رفته میضروند که رویی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او من دؤب الله





و نهاده و نوشتنهای اعمال و تنهای اهل شیرکت با کسی که در ایشان سبزه آن قوی الخیرین پس بنی گناکاران را مستحق ترسان و عواض کنندگان  
 مجافیه از انجری که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف برایشان ستولی گردد و یقولون  
 و گویند نوگشتنای وای بر ما مال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که مطلقا لا یغادر فرد و گذاشته صغیرة و لا کبیرة گناهان خود  
 و بزرگ را که آخضا غمر شده است هم از ضبط کرده و نگذاشته و وجدوا ما عملوا و باید انداخته خایه را در پیش آمده و  
 یظلمونک وستم کنند و در کار تو احدی را کسی بقضای حسنه یا زیاده ای سید او و اذ قلنا و یا وکن آنرا که تقیم باللیل حکم انجند و امر و شکار  
 که سجده کنی و لادم مرادم را فجد و پس سجده کردند الا ابلیس را که ابلیس کان بود من الحق از جن یعنی قوم بنی الحان یا جن گروهی انداز  
 ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول صحیح است چه در همین آیت اورادیت  
 اثبات میکند و ملائکه را دریت نیست و دلیل دیگر آنست که میگوید ففحق پس بیرون رفت عن امر ربی از فرمان پروردگار خود فار برای  
 سبیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده افتخار و نه آفریده یا فریادگیر یا شیطان را و ذریه و فرزندان او را اولیاء و دوستان من  
 و فوجی بنجر من یعنی ایشان را دوست بگیرد و فرمان برداری میکنند و در من عاصی میشوند و هم و حال آنکه ابلیس و ذریه او لکن عدا و  
 مرثیه را شمنانند بلش للظلمین بدست ستمکاران را ابلیس و ذریه او بدگارش بدلی از خداوند گویند ذریه یعنی اتباع است و تسمیه  
 ایشان بذریه از قبیل مجاز بود و اکثر آنرا اند که اورادیت هست در بیان آورده که چون حق سبحانه العیس با بر انداز پهلوی چپ او و وجه او را که آوی  
 نام دارد و بیا فرید و او را بشمارد و گمانی بیابان فرزندانند و از اولاد او کی مرده است که کنیت بد و یافته بود و دیگر لاقیس و دلهان است در عین کجا  
 آفریده لاقیس موسوس طهارت است و دلهان موسوس صلو و بعضی برعکس گفته اند و اتفاق زلفور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ  
 و کم فروشی و خیانت و سوسه میکند و اعدا صاحب ابواب زناست و موسوط صاحب اراجیف است و او هم با خورنده طعام که بسم الله گفته باشد گشت  
 میکند و در خوردن و دهنش و کل علم است و ایشان را بر ابراهوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که شریده از اولاد او است و او صاحب صاب است  
 که بجمع و فرج و روی و موسوی کنند و گریبان پاره کردن و و اشور گفتن میفرماید ما آشهدهم حاضر گردانیدم شیطان و اولاد او را خلق  
 السموات و الارض بوقت آفرینش آسمان و زمین تا ایشان شاد و رستگرمایند و کاری ظلم و لا خلق انفسهم و بوقت آفرینش نفسها  
 ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند از او میگوید ایشان در آفرینش آسمان زمین حاضر نبودند تا غیب از او انداز  
 آفرینش نفسهای خویش نیز خبر ندانند پس چگونه ایشان را در عبادت من تابا بگیرند و ما کنتم و منتم من المصلین را که نذر گناه که ابلیس و ذریه  
 او میدهند خدا را و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از او و مددکار و یقول و یا وکن آن روز آنرا که گوید خدای یا فرشته با مراد و مشکار را که  
 برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود ناد و اشرک کاعی الذین و عظم بخوانید با و از بلند شرکشان مرا آنرا که گمان بردید که ایشان از بازان  
 منزه صاف شرکائی بزرگم ایشان است و بجهت توبه و تفرغ نیز میساید قد عوفهم پس بخواند کافران تا از راه شفاعت کنند فکم یستحقون این است  
 گفته هم بر ایشان را و بفرماید و جعلنا بینهم و کردمانیم میان کفار و الله ایشان مؤمنان بجای طایفه یعنی وادی از وادیهای جهنم  
 پیدا کنیم میان ایشان که مملکت عظیم باشد و همه ایشان را دران معذب سازیم و از عذاب بن عمر منقول است که موقت وادی باشند عین  
 در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل الا اله الا الله و اما سوی ایشان و ذال الحیر مؤمن و بیند مشرکان النار و آتش و زخ را معاینه چهل  
 سال راه قلوا انهم پس یقین دانند که ایشان مؤمنانند و اقامه دینی اند و ان و لم یجدوا و یا بنده عظمک از ان آتش

مصریفاً مکانی که باز گردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از بهر جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان و لقد خرقنا و بدستگیر کردیم و مفصل گردانیدیم فی هذا القرآن مدین قرآن للناس برای مردمان من کلّی مثل از هر شلی که بدان محتاج اند از قصص ائم که نشسته که سبب عبرت گردود و دلائل قدرت کامله که موجب از و یاد بصیرت شود حکیم شانی فرماید نظم حق تعالی بخش فضل عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم آنچه مرحله را بکار آید گفته است آنچنان که می باید و کان الانسان دست آدمی اکثر شیئی بیشتر از هر چیز که خدا آفریده است جدلاً کند از روی خصومت باطله یعنی آدمی از بهر مخلوقات جدال کننده ترست و خصومت او در کار حق بیشتر از بهر جاس و فرموده که مراد نضرب حارثت که در قرآن جدال می نمود با ابی بن خلف که در امر بعثت و حشر خصومت میکرد و ما منع الناس و منع نکرد اهل که را و باز نه است ان یؤمنوا از آنکه بگردند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است معلم باقران و یستغفروا و یمنع نذر ایشان از آنکه استغفار نکنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی الا ان تاتیتهم مکر طلب آنکه بیاید بدیشان شسته آنکه اولین سنت خدای در هلاک کردن پشیمانان او یا تیتهم العذاب بیاید بدیشان عذاب قبل از روی بروی بعضی متاصل گردند در روز بلا و تا ترسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگان را الا مبشیرین مکرر شده و دهندگان را ایلایا از انزال ابی و مشدّد دین و و یکم کنند گنا مرشکان را بحال سرمدی و یجادل الذین کفروا و مجادله میکنند آنکه کافر شدند با الباطل به پیروده که اقراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند آن جماعت لیذ حیضوا امانا نائل گردانند از مقر خود و باطل سازند به الحق بان جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی و اتخذوا الیئیه و فرار کنند آیتهای کتاب یا دلائل قدرت را و ما انذروا و آنچه را نیز که هم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعد خود را اگر قند هر جزا افسوس کرده شده بان و من اظلم کو کست تمکات تر کیمین ذکر از کسی که پند داده شود یا بابت تقیه آیتهای پروردگار او که قرآنست فاعترض غمنا پس روی بتا به از ان و قبول کند و تبتی و فراموش کند ما قد مت یداه عاقبت ان علمنا که آن پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود تفکر نمیکند در عواقب آن انّا جعلنا بدستگیر نماده ایم محلّ قلوبهم بر دلای ایشان آیتها پوششها کفّفهم و تار نیابند از او فی اذانهم و در گوشهای ایشان افکنیم و قرآن گرانان نشوند از آنچه حق شماع است و ان تدعهم و اگر خوانی تو ایشان را الی الهدی آنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فلن یقتدوا پس راه نیابند اذ انگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیابند ابدی هرگز از جمعی اند از کفار که که علم حق بعد ایمان ایشان متعلق بود و ربك العفو و پروردگار تو آفرنده است و عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشایش تو و یخذهم اگر گیرد خدای ایشان یا یعنی کافران را بما کسبوا آنچه میکنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغامبر و قرآن ليجل برآینه بشما اند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بل لهم عذاب مشرکان است موعده و عده یا زمان عده که روز بدست یاقیاست که چون آن وعده در آید یخذ نیابند من دونهم بجز خدای مؤثلاً و پناهی و گریزگاهی و تلك القرصه و آن دیهبا که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی مجرم و حائف و موفعات اهل کفریم هلاک کردیم اهل انما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغامبر و مجادله و معاصی و جعلنا و مقرر گردانیدیم لیهلکهم برای هلاکی ایشان موعده و وقتی معلوم که چون برسد از ان پیش و پس نیفتد پس چرا قریش عبرت نگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نیندازند السعید من و غلطه و رشید الدین و طوطا شکر الله سبحانه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده قطع نیک بخت آن کسی بود که دلش

انچو نیکوترست پذیرد و دیگر از او چنید داده شود و او از آن پس بدیده برگیرد آورده اند که موسی عم بعد از هلاک فرعون بن بنی اسرائیل با  
جمع کرده خطبه بخواند که فغان از ستمان برآمد و بهر دای آن کلمات و قائل در معانی و حقائق و دعا نقش متغیر شد یکی از عطای قوم گفت  
یا کلیم الله یکس باشد در روی زمین از تو و اناتر موسی عم فرمود که نمیدانم در هر عالم از خود اناتری و گویند و ضمیر مبارکش این صورت گزشت  
بی آنکه بدان لفظ فرماید حق سبحانه مدوحی فرستاد که ما در مجمع البحرین بنده است که اختصاص داده ایم او را بحکم خاص بروایکی از خواص خود  
تا منزل وی و با خود مای بریان همراه بر که او را بدان راه خواهد نمود حضرت موسی عم تنبیه فرمود و روی بر آه آورد و اذ قال مؤمنه و ما و  
کن ای محمد چون گفت موسی عم لقصه مرثا گرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائم بن یوسف را که بطلب خضر عم کا ابونج میفرستادیم رفت حتی  
ابلیح تا برسم مجمع البحرین مجمع البحرین که مکان اوست و آن متقی بحر فارس و روم بوده و گویند کان لخصر فی ایام الافریدون و کان علی  
مقدّمه ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المی طرح مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته اند  
انقصه موسی عم فرموده که مدام میروم تا برسم بنزل او و اذ اقصیه حقیقاً یا میروم زمانی دراز که بشود سال باشد یعنی بیسیج و در روی از سفر  
برنایم تا او را نیایم بیت دست از طلب ندارم تا کام من بر آید یا تن رسید بجانان یا جان ز تن بر آید ای یوشع تو با من موافقت  
مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع عم فرمود که آری من با تو موافقم در فاقه تر منقسم میسارم مصر ع خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین  
باشد پس یوشع عم تنی چندان و مای بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله عم روان شد فلما بلغا پس آن هنگام که رسیدند مجمع البحرین  
بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بوده بنشستند و موسی عم خواب رفت یوشع عم در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی  
بر آن مای بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدیداندا و یوشع عم متحیر گشت و موسی عم از خواب در آمده تفقد حال یوشع عم و مای تنیده  
روی بر آه نهاد و از غایت تعجیل سفر ثیاب خود را پاره کرد و مای خود را فاش کرد و سبیلک را پس فر گرفت مای راه خود را فی الصبره  
در دریای سربان مثل سرداب که در آن توان رفت هر جا که مای میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می آید و وزین خشک می گشت  
فلما جاؤا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قال گفت موسی عم لقصه مرثا فرزند خود را یعنی یوشع عم را که وقت چاشت شد  
ایتنا عداؤنا ذی بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و می چند بر آسیم لقد لقینا بر آینه دیدیم من سفکنا هذا  
ازین سفر که کردیم نصبتا و نخی چون یوشع عم سوره پیش آورد قصه مای بیادش آمد قال آذ آیت گفت یوشع عم خبر داری  
اذا وینا الی الصخره چون جای گرفته بودیم آن صخره بر کنار چشمه فایه پس بدستی که من نیکت الحوت فراموش  
کردم مای را یعنی قصه او را که با تو گویم و ما اکتسبناه و فراموش نکرد بر من ذکر او را الا الشیطان مگر شیطان که  
ما را مشغول ساخت آن اذ کرمه از آنکه یاد هم ترا و اتخذ سبیلک و گرفت مای راه خود را فی البحر و در دریای  
عجبا راه عجب که هر جا میرفت مای فراغ پیدا میشد و زمین در میان خشک میگشت قال گفت موسی عم ذلک  
این قصه مای ما کنتا بینک و انچو بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن مای ما را راه خواهد نمود بدین  
کسی که می طلبیم فاذا تدایس بازگشته علی آثارهما نشانهای قدم خود قصصا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع  
که مای بدیدار آمده بود و مای دیدند کشاده و خشک بدان در آمدند فوجدوا پس یافتند عبداً اقرن عبداً و تابنده را از بندگان ما  
که بعضی غایت ائینه و اویم او را و حقه بخشه قرعند نا از نزدیک آن می ست بنوبت بقولی او پیغمبر داند یا طول عمر بنده است آنکه بنوبت و قائل



میتند و علمند و بیا موقتیم و در این دنیا علماء از نزدیک تا علمی که خاص است با کسی آزاندا لا بتعلیم در حقایق سلمی از ذوالنون مرقد  
قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی است که حاصل شود بواسطه کسب و تحقیق حرف  
صاحب کشف الاسرار فرمود که دانسته این علم محقق است از یافقه سخن گوید در قو حات ارسطان العارفين قدس سره نقل میکند که جمعی از ایشان  
میگفتند اخذتم علمک میثاق من میت و اخذنا علما عن اهل الذی لایموت فتوحی گلشنی کز نقل روید یکدم است به گلشنی کز عشق روید خرم است به  
گلشنی کز گل و در گردن به به گلشنی کز دل و در و افروخته به علم چون بر دل زندیاری شود به علم چون بر گل زندیاری شود به آورده اند که چون بجای  
خضر عم رسیدند و او را دیدند تمکیه کرده و جامه خود را بر کشیده موسی هم سلام کرد و خضر عم جامه زدوی و در کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت  
من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کیسکه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه  
از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه  
نه ازین قبیل باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و نکته اتم اعلم با مورد نیامد این قول است قال له موسی گفت موسی مر  
خضر اعم هل اتبعک آیا پیروی کنم مر از علی ان تعلین بشرط انک بیاموزانی مرا بما علمت از آنچه تو آموخته اند و شددا  
علی که مقبلی بر شد باشد یعنی اصابت خیر قال انک گفت خضر عم بدستی که تو لن کستطیع نمی توانی معی صبرا  
با من شکیبایی کردن را موسی هم گفت چه صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است شاید که از من علی صادر  
شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی و کیف تصبر و چگونه صبر کنی  
علی ماله محط بر اینچیز که احاطه نکرده به با اینچیز خبر از روی دانش یعنی علم تو بران رسیده باشد قال سجدت فی گفت موسی  
زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کنند به بر آنچه از تومی منم و لا اعصی و ما فرمان برداری نکنم لک  
امر را مر از پیچ کاری قال گفت خضر عم که ای موسی فان اتبعنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تنصی پس پس مرا عن شیئی  
از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن را ندانی یعنی اقتلاح بسوال کن حتی لحدث لک تا من نوسازم برای تو میثاق از آنچه ذکر کرد  
بیانی که تو دریابی موسی هم قبول فرمود و هر دو با هم روی برآه نهادند و یوشع هم بر عقب ایشان میرفت فانطلقا فاقده پس بر فتنه بر ساحل دریا  
تا رسیدند کشتی و از اهل آن استعدای رکوب دران نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و تعظیمی تمام دران کشتی دادند  
حتی اذا ركبوا فی السفینة تا چون نشنند در کشتی و میان دریا رسیدند خضری برداشت و پنهان از قوم خود قضاة سوراخ کرد کشتی را  
قال اخرقها گفت موسی هم آیا سوراخ کردی کشتی را التفرق اهلها تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است دران  
و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لقد جئت بدستی که آوردی شیئا امرا چیزی شکفت و شنیع و بر دل گران قال الله  
اهل انک گفت خضر که آیا تقم بدستیکه تو لن کستطیع نمی توانی معی صبرا با من صبر کردن قال گفت موسی هم که آن سخن از خاطر من  
رفته بود لا فو ما خذنی مواخذه کن مرا بما فیئت با نچه فراموش کرده ام و لا شرفی و در مرسان مرا من امری از کار من عسر  
و شواری یعنی بر من سخت گیر و با من بدین مقدار مضائقه کن فانطلقا فاقده پس از سفینه بیرون آمده بر فتنه تا بدی رسیدند در خارج  
دری جمعی کودکان بازی میگردند و پسری زیباروی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود و بیسوار  
و نام پدر او سلاسل یا کماردی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی خضر هم میرفتند حتی اذا القیا علمتا



و نزد کتیر از جنت بنحایش و در بانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه و تعالی آن پسر را از آخری داد و پیغمبری را در ابعاد خود آورد و بنهاد  
 پیغمبر را نسل او پیدا آمدند نظم آن پسر را کش خضر برید خلق و سر از او نیاید عام خلق و آنکه جان بخشد اگر بکشد رو هست به نایب است دوست او  
 دست خداست به بس عداوتها که آن یاری بود به بس خرابیها که سماری بود و آقا محمد از فککان و اما دیوار که پس است لیکن بنشین  
 برای دو کدوک تینم نام ایشان اجریم و ایشان هستند فی المذنبه در شهر مراد فریده کوره است و کان تخته به است و دزدید دیوار کتیر  
 همتا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتنی و کان ابو همتا بود و در ایشان صلاح مبروی شایسته  
 و نام او کاخ و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر نوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافلست فرمود  
 فاراد و بکست پس خواست پروردگار تو آن نیکوکاران که بسند میان آشد همتا بقوت و کمال بر شد خود و که خضر جاب و بیرون از کتیر همتا  
 گنج خود را از حقه قریب بکست بنحشی از پروردگار تو و مافکت عن امری و نه کردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بر زبان حق تعالی کرده ام  
 که او خواست که گنج مستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشراست که او می بود و از زر جبهه و بر نو شسته  
 بسم الله الرحمن الرحیم عجب میزد که کسی که ایمان دارد و بقضا و قدر چگونگی نداند و بکین شود و شکفت میزد که از کیکه گرویده است بر زنی  
 حق چرخ خود را در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا عمر شادمان گذرانند و شکفت از شخصی که ایمان دارد و بحساب روز قیامت  
 برای چه غفلت ورزد و عجب است از آنکه دنیای دنی و تقصیر او و احوال انقلاب بار بار او داند چاره دل در بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله  
 ذلک نیست تاویل ماکمل قطع حقیقت آنچه نتوانستی علیه صبر کن بر آن صبر کردن آورده اند که موسی و خضر هم یکدیگر را و داع کردند و  
 هر یک روی بتزل آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرارست خصوصاً صاحب بحر الحقائق در بیان دقائق آداب مرید صادق اشتغال  
 پر محقق عبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از آن در جواب التفسیر باز توان یافت و یسئلونک و می پرسند ترشترکان که امتحان یهود  
 عن ذی القرنین از دو القرنین که بادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذی القرنین گفتندی که بجاده مشرق و مغرب طواف کردی در زمان  
 او دو قرن از مردم در گذشتند تا آنجا او و شاخ دشته یاب است و رکاب حرب می نمود و یا کریم الطرفین بود و یا میان عظم ظاهر و باطن جمع کرده با و  
 ضیفه بهشته یعنی دو سوی یافته از دو جانب سرواشته است که این سکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند قل بجوای محمد  
 سألوا علیک کثرت و زود باشد که بخوانم بر شما قینه ذکر آخ از خبر یوسفانی لانا مکتبا بهر سیکه مکر گردانیدیم یعنی دست ایدیم که مراد را  
 با تسلیم فی الارض در زمین و آتینه و عطا کردیم او را من کل شیئی از هر چیزی که خلق بر آن محتاج بودند و ما از آنچه سلاطین را بکار آید  
 در تسخیر شهرها و محاربه با عدای یاد ایدیم او را از هر چیزی که میخواست سبیل و ستاری که بدان سبب او را از پیغمبر شود آورده اند که حق تعالی در روز قیامت  
 سخن او گردانید و در زاد السیر که یکدک سحاب را بفرمان او گردانید و سوار شود هر جا که میخواست میرفت و روزی که از مردم بیرون آمده مصر را سخر است  
 و باز بجهان حرب کرده و بر ایشان غالب شده غم مغرب کرد فاتبع سبیل پس از پی در رفت بسی را که بمغرب تواند رفت و آن سبب  
 توسل جبهه میرفت حتی لما بلغ ما چون رسید مغرب الشمس بجای فرورفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب و جدها  
 تعرب یافت از این آفتاب را که رأی العین فرو میرود فی محین حیشه در چشمه آب گرم و خفص حیمه می خواند یعنی چشمه آب مکه را لای الهی و جده  
 عندها و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غری قومها که روی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بخت رست و بر چشم  
 سرخ موی تا و یعنی فر به بامیت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحش و جانوران آنی فلان ای ذی القرنین گفتی ماکه ای ذی القرنین

سج



این مذکر را نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده باشد باهام یا برسان زمان پیغمبر او بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که اَمَّا اَنْ تُعَذِّبَ یَا اَیُّهَا  
 که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیاورند و اَمَّا اَنْ تُنْقِذَ و یَا اَنکَ فَرَأَیْسِکَی فَمِنْهُمْ دَرَابَ اِیْشَانَ حُسْنًا نِیکوئی را اگر بخیر و نیکوئی  
 گفت و اَلْقَرْنِیْنِ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ اَمَّا کِیْسَمَ کُنْ یَعْنِیْ بِکَرَفَرُودِ مَصْرَ بَاشَد فَسُوفَ نُعَذِّبُکَ بِدُپَسْ زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با منست بکشیم و را  
 و این عذاب دنیا است ثُمَّ یُرَدُّ پس باز گشته شود و اَلْحِیْ سَوِیْ جَزَای پروردگار خود در قیامت فَعَذِّبُکَ بِدُپَسْ عذاب کند خدای او را عَذَابًا  
 تَنْکَرًا عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد و اَمَّا مَنْ اَمَّنْ و اما هر که بگردد و عَمِلَ صَالِحًا و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان  
 فَکَلَّهْ پس مرا در است در هر دو سرای جَزَا عَذَابُ الْحُسْنِ یا و اَمَّا مَنْ اَمَّنْ و سَنَقُولُ که در زود باشد که بگوئیم مرا و اَمَّا مَنْ اَمَّنْ نَا از فرمان ما  
 یعنی از آنچه میفرماییم کَسْرًا ط کار می آسان فرآور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوشش و درین  
 اِیْشَانَ در آمد و زینهار خود بسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ اَتَّبَعَ سَبِیْلًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بشرق توان رفت و قوم ناسک  
 را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم باو مل را که در قطراین بودند مسخر  
 کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بشرق نهاد حتی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلَعُ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی ضعیف  
 مبدی عمارت است از جانب شرق وَ جَدَّ هَا یَا فِتْ آفتاب را که هر باو تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد علی قَوْمٍ بر روی  
 که ما لَمْ نَحْضَرْ لَمْ نَمُکِّرْ داندیده بودیم و پیدا کرده برای اِیْشَانَ مَنِ دُفُوْهَا سَبْعًا اَللّٰه از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از  
 لباس دنیا که میان اِیْشَانَ و آفتاب جابر باشد چه اِیْشَانَ را پوشش نبود و زمین اِیْشَانَ نیز بناگاه نیداشت از غایت نرمی و سستی  
 پس چون آفتاب طلوع کردی بسرا بیاور آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس اِیْشَانَ دو رگشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گفتندی  
 و با آفتاب بریان کرده خوردندی و اِیْشَانَ قوم ناسک بودند ی کُنْ اَللّٰکَ طِیْحَانٌ کرد و پسند را اِیْشَانَ که با اهل مغرب کرد و پیچان اتباع سبب  
 کرد و بجانب قطرایس روان شد و بقومی رسید که اِیْشَانَ را تاویل خوانند و با اِیْشَانَ همان سلوک نمود که با قوم باو مل و قَدْ اَحْطَنَّا و بدستیکه  
 ما احاطه داشتیم بَمَا لَدُنْکَ یَا نِیْچِه نزدیک او بود جَزَا از روی آگاهی یعنی لشکر باو ادوات حرب و اسباب جنگی که بر جمع شده بودند  
 محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ پس سَکَنَ رَأْسُکَ از پی در آمد سَبِیْلًا راهی و طریق دیگر را از شرق بشمال حتی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید و منقطع  
 اَرْضَ تَرْکَ بَیْنِ الشَّدَیْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین با جوج و با جوج است وَ جَدَّ مِنْ دُفُوْهِمَا یَا فِتْ در پیش آن دو کوه قَوْمًا  
 گروهی را با بیستای عجیب و شکلهای غریب کَلَّا یَا کَادُوْنَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که یَفْقَهُوْنَ قَوْلًا در ایند سخنی را و کسی نزارشگر  
 ذوالقرنین سخن اِیْشَانَ در نمی یافت قَالُوا اِیْذَا الْقَرْنِیْنِ گفتند یعنی ترجمه اِیْشَانَ گفت ای ذوالقرنین اَنْ یَا جُوجَ و مَا جُوجَ بدستیکه قوم  
 یَا جُوجَ و جُوجَ مُفْسِدُوْنَ تباہی کنند گانند فِی الْاَرْضِ در زمین ما هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاره سبز آنچه بایند بخورند  
 و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهار پایان را نیافتند آدمی را عوض آن بکار می برند و اِیْشَانَ دو قبیله انداز  
 اولاد و یافث بن نوح عم و در عین المعانی آورده که آدم هم را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم را ناخال اند و منهاک گشت  
 حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی او بشیر یا فرید و بقول کسی که گوید اینبیا عم محترم میشوند این قول ضعیف است و در اشکال احادیث  
 اِیْشَانَ اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که قامت بعضی از اِیْشَانَ بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در  
 حدیث آمده که صنفی از اِیْشَانَ بمثل شجره از نزد و آن جنسیت در ولایت شام طول او صد و بیست و صنفی با طول او عرض مساویست و صنفی اند

که از یک گوش فرس و از دیگر گوش بحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند نظم بکوتاه چشمی سگ حیفه جوی بد گوش دراز از خزان برده گوی  
نه شرمی و نه بیششی و لنواز به دران چشم کوتاه و گوش دراز به هنگام خفتن بچشم سیر می کشی گوش بالا و دیگر بریزه شکن بشکن چمن ابروی شان به  
کشان ریش تازی رزانوی شان برون آمده اشک شان چون گراز به شکم پس و پا خورد و گردن دراز به چو زنیگان آمده در وجود به شرمه زرد و سرخ  
سرخ و دیده کمبود به نازد خراب و خور هیچ کار به نیرد یکی تا زاید هزار به القصه آن گروه با سکنه گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَعَلْ  
بَجَعَلْ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لک رای تو و بیرون آریم از میان ما لهای خود و خرجا نزدی علی أَنْتَجَعَلَ بشرط آنکه کنی تو بکنی تا و بکنیم  
میان ما و میان ایشان سداً خ سندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قال گفت اسکنند ما مکنی فیه آنچه دسترس داده مراد آن  
رَبِّی آفریدگار من خیر بهتر است از آنچه شما می خواستید که من دیدم فَاَجِئُونِی پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی برومان توانا یا خیر  
که قوت یابم بدن درین کار اجعل تا بکنم بکنم میان شما و ایشان دَدْ مَا لِحِجَابِی سخت که بعضی ازان بر بعضی مرکب باشد  
اَقُوْنِی بیا رید برای من زُبْرُ الْحَدِیدِ قطعی آهن منقول است که فرمود تا خشتها از آهن ساختند سبت بخار غ دلی جابجاست زدند  
بهر روز و شب خشت آهن زدند + آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت پنج کز عرض بکنند تا آب رسید پس  
درت زمین و روی آب خرّه از سنگ خار ه نهادند و خشتهای آهنی بر بالای آن فرش کردند حتی لَدَاسَاوَسَ تا چون مساوی شد یعنی  
فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَیْنِ میان هر دو کوه و فرمود تا همه بسیاری بالای آن ریخته و مهابرجانب و ترکیب کردند قال اَنْفَحُوا  
گفت مرمعه را که بدید درین آهنها حتی اِذَا جَعَلَهُ تَاجُوهَنَ گر دانید آن خشتهای آهن را نادر آه مانند آتش قال اَتُوْنِی گفت بیا رید  
اَفْرِغْ عَلَیْهِ تَابِرِیْمَ بر بالای آهن گرم شده قَطْرًا روی گداخته فرو بر روی فرشی که نگینند + بر روی حل کرده می ریختند  
و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکباره و هموار و مسلمان فَاَسْطَاعُوا پس نتوانستند یا جوج و با جوج اَنْ  
يَطْفُرُوْهُ آنکه بالا روند بران سبب ارتفاع و انملاس و مَا اسْتَطَاعُوا و نتوانستند که نقبله را و اسوراخ کردن بواسطه سختی  
و صلابت آن قال گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن هَذَا اِنْ سَدَّ و اقدار تمام آن دَحْمَةُ بَخْشَست قِن رَیْجِ از پروردگار من بر  
آنها که میرسد نازفته یا جوج و با جوج فَاِذَا اَجَاءَ پس چون باید و وَعْدُ رَبِّی و عده آفریدگار من بخروج یا جوج و با جوج جَعَلَهُ گروانسان سدا  
دَکَّاءَ زمینیه هموار یعنی اورا از پیش راه ایشان بر وارد و دَکَّان و وَعْدُ رَبِّی دست و عده پروردگار من حَقْلُ درست و درست خروج آن گز  
از ما و را السدی کی از علامات قیامت است و در او اخر سورة انبیاء ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و تَوَكَّلَا و میگذا ریم بَعْضُهُمْ بَعْضٍ از یاجوج  
و با جوج رَاِیُوْهُمُ اَنْ رَوِی یعنی روز خروج که اثر و حام نموده تَمُوجُ فِی بَعْضِ ضَرْبٍ میکنند و دخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد است  
که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند و تَفْخُفُ الصُّوْرُ و دیده شود در صور برای قیام قیامت فَمَجَعْنَاهُمْ بِمِیْمَنٍ  
همه خلق را بجمع کردنی برای حساب و جزاء عرصه محشر و عَرْضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم و دوزخ را یَوْمَئِذٍ اَنْ رَوِی لِّلْكَافِرِیْنَ  
برای اگر ویدگان عَرْضْنَا ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول دران جهت زجر و تهویل باشد اَلَّذِیْنَ اَنْ کَا فَرَانِکَ از غفلت  
كَانَتْ سَبْتَ اَعْبَهُمْ چشمهای دل ایشان فِی غَطَا و در پوشی عَنْ ذِکْرِیْ ایا من یعنی از شاهه آیتیکه بان یاد کرده می شوم بتوحید و تعظیم تو اهل ایمان و کافران  
و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق کَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمیتوانند سمع شوند کلام من با مجوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی  
اِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ الذِّیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسُورًا نظم چون تو قرآن خوانی ای مسرور هم گوششان از پرده سازم از صمم





نازل شد که یو در سلما نازا گفتند که در کلام خود میخوانید و من یوتی الحکمه فقد اوتی خیر کثیر از نعم محمد است که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره می خوانید و ما او یتیم من لعلم الا قلیلا جمع در میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود و قطعی علمها از بحر علش قطره ای آن چو خورشید است و اینها ذره گر کسی در علم صد لقمان بود به پیش علم کاملش نادان بود و قل بجوامی محمد انما آنا بشر کما انما فیست که من آدمی ام قتل کنند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نکنیم این مقدار هست که بواسطت جبرئیل علم یوحی الی وحی کرده میشود بن انما الکلم مجزین نیست که معبود شما اله و احد معبودی گیت است بی شریک فن کان یزحوا پس هر که میدارد و لقائه در بهار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از سیدن حق یعنی بازگشتن بد و بر روز تحقیر فلیعمل پس باید که بکند عملا صالحا کارهای شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است معلم و سلوک به مناجاست سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و باطن که بر نیست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده بهمت از مشاهد و اسوای برستن و جز بشود حضرت مولی ناکشودن کما قال الله تعالی ما زاغ ابصر و طلیت روی از بهر تا فتم و سوی تو کردم چشم از بهر برستم و دیدار تو دیدم و آورده اند که جذب بن زبیر عامری بخضرت رسالت پناهم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردد و حضرت صلعم فرمود که خدای علی را که عیسوی دان شرک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که و لا یشرک و باید که بنده که عمل صالح دارد و شرک نیارد و انباز نسازد و عبادة و کتبه احد اعد در پیش پروردگار خود یکی را یعنی بپای و تصنع عمل نکند که ریاضت صغیر است و تباها کننده عمل نعوذ بالله من الایمانی العمل و یعتصر به من و قرع الذلیل

سورة مريم مكية و هي ثمانون آية

کتاب کعبه صوفیان باوید از سوابب الاهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاءالدوله والدین سنائی قدس سره فرموده اند  
مذکور است که حضرت رسالت پناه صلعم راسه صورت است یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثکم دوم ملک چنانچه فرموده است انی لست کا حد کم  
انی است عند ربی طبعی و یقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یخفی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل و ازین روشن تر من زانی فخرای الحق  
و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملک حروف  
مفرده مانند کعبه ص و اخواته و در صورت حق کلام سهیم که فاو حی الی عبده ما او حی بیست در تنگنای حرف گنجبیاں فوق و زان سوی  
حرف و نقطه حکایات دیگر است و تشکیم فیما لا تعلو بن پس حروف مقطعه رمزی است میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوٰه و السلام کعبه  
اذا بجمه است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علوی منقول است که در بعضی ادعیه میخوانند کعبه ص یا حم عشق و گفته اند که کاف منفتح  
اسم کافی و کبیر و کریم است و با اشارت با سم هادی و چون بعد بر هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمانی است با گفته اند  
فوق ایدیم و در باب آورده که یا من لا یحیر و لا یجری علیه و عین از اسم علم و عزیز و عدل است و صاد از صادق و تیشاید که نام سوره باشد  
و با بعد و مرتب با و یعنی این سوره ذکر و تحمیت و ربک عجبند ذکر گنجیاک عبید یا کردن خداوند تو هست بهر بانی بنده خود را زگر یا این آرز را که از اول  
برجیم بن سلیمان بن داود عم بود پیغمبری عالی شان و مترجما بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن لایذنا ذم و ربک نداء

خفیا چون نہ کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندن پنهان کہ آن با خلاص اقرب است  
یاد عالمند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت کہ بعد از نود و نہ سالگی وزنی بر نازانیده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف  
بود و هر چند بلند میگفت کسی نمی شنید و ندی او این بود کہ از روی نیاز قال رَبِّ اِنِّیْ وَهْنٌ الْعِظَمُ مَنِّیْ گفت ای پروردگار من بدستیکہ  
سست شدہ است اتخوانیکہ ستون خانہ بدست از من چون استخوان کہ سخت ترین اجزاست سست شدہ باشد سار بدن بطریق اولی و اشتعل  
الزَّاسُ شَبَابًا و غید شدہ است سر من غید شدنی و گفته اند تشبیه فرمودہ شب را در روشنی آتش و فرو گرفتن آتش را باشتعال آن یعنی شوق  
و در خندہ شد سر من از پیری وَلَمْ اَکُنْ بِدَعَاكَ رَبِّ شَقِیًّا و بنودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی برہ و ناسید یعنی ہر گاہ کہ دعا کردہ ام بہ حاجت  
رسانیدہ و من بدان خود کردہ شدہ ام و اِنِّیْ خِفْتُ الْاَوَّلِیْ مِنْ ذَوَاہِیْ و بدستیکہ من تیرم از نبی عام خود کہ این خوشان من در مم جہورت و اقامت  
دین تا من و در زند و خلافت من در امت من نیکی بجانیا و زند پس از مرگ من بر خلقی بیاید وَ کَانَ لِیْ عَاقِرًا و حال آنکہ زن من بہت  
نازانیدہ و در سن نود و بہشت سالگی فَصَبَّ لِیْ مِنْ لَدُنْكَ وَلِیًّا پس بخشش را از نزدیک خود فرزند می کہ متولی امور دین باشد و از روی سخا  
تِ رَبِّیْ وَ یَرِثُ مِنْ اِلٰی یَعْقُوبَ و عِصْرَتِ اِبْرٰہِیْمَ و جہورت از من و میراث گیر و علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب بن ہاشم  
برادر عسرا کہ پدر یم بودہ و اجعل لہٗ رِثًا و خلیا خب و بگروان فرزند مرا ای آفریدگار من شایستہ و پسندیدہ کہ تو از قول و عمل او رضی باشی  
بعد از من دعا سر سجده نمادہ تضرع میفرمود کہ ندی اگر مر بانی از روی وعدہ اجابت دعا می او فرمود بزرگتر اِنَّا نُبَشِّرُكَ اِیْمٰنًا یَا مَبْشٰرَتِ سِدِّیْمَ  
یَعْلَمُ اَنَّهُ یَحْیٰی لا پیری نام و یحیی کہ بچہ منم اِنَّمَا تَخْلُقُ لَہٗ مِنْ قَبْلِ سَمِیًّا یا فریدم مرا و پیش از دہم نامی در زاد اسیر آورده کہ وجہ فضیلت او نہ از ان ریت  
کہ قبل از وی کسی سہمی بن اسم نبودہ باشد چہ بسیار آدمی بدین وجہ پیدا شود کہ پیش از و سہمی او نبودہ باشد بلکہ فضیلت او آنست کہ حق تعالی بخود  
تولی تسمیہ او نمودہ و بپدر و مادر و جواد و نضر و امام علی آوردہ کہ ذکر قبل از ان فرمود کہ بعد از و کسی بطور خواہد آورد کہ او را بچہ دین ہم خاص نقصان  
دہد و اسم سامی او را از اسم ہایون فرحام خود مشتق سازد شعر و شق لہ من اسمہ لیلجہ و فذو العرش محمود و ہذا محمد بیت ای خواہ کہ عاقبت کار  
است است ہ محمود از ان شدہ است کہ نامت محمد است و گویند سہمی معنی تشبہ است یعنی مثل او میا فریدم در آنکہ ہرگز عصیان قصد عصیان از و  
بطور رسد قال رَبِّ اِنِّیْ بَکُونُ لَیْ غُلَمٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد را پیری وَ کَانَ لِیْ عَاقِرًا و بہت زن من نازانیدہ  
وَقَدْ کُنْتُ مِنَ الْاَلْبَرِ عَتِیًّا و بدستیکہ رسیدہ ام از بزرگ سالی تباهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوای این سخن از روی استعلام فرمود  
بطریق تبعاد یعنی ما را جوان خواہی ساخت یا ہم دین پیری بایت قدرت خواہی افزاخت قال گفت فرشتہ بامر خدای تعالی کہ ای زکریا کذلک  
بچنین است کہ تو گفتی از پیری و ضعیفی اما قال رَبُّکَ هُوَ عَلٰی ہٰہِنٍ گفت خدای تو کہ این کار کہ آفریدن فرزندت بدین سن  
ازین دو شخص بر قدرت من آسان است وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ و بدستیکہ یا فریدم ترا پیش از یحیی وَلَمْ تَکْ شَیْئًا و بنود  
تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من کہ ترا از عدم بوجود آوردم ام قادرم بر ایجا د فرزند می از دو پیر  
زکریا ہم ازین بشارت مسرور شد اما نہ آنست کہ غمگین بود خواہ گرفت یا بعد مدتی بطور خواہد رسد قال رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ اٰیَةً  
گفت زکریا ای پروردگار من کہ در ان ہمائی من آتی یعنی ہمائی کہ بان قرب قرع این واقعہ معلوم گردد قال گفت خدای مرز کر بار اٰیَتکَ  
اَلَا تَحْکُمُ النَّاسُ نَشَازَ تَوٰنِیْسْتِ کہ سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لکیال سو ثیاج تہ شبانہ وزی پی در پی ہم پیوستہ یا قادر باشی  
بر تکلم در حالتیکہ سوزی نخل و تندست باشی او و دانند کہ در ہمان اوقات زبان او بزرگ شد و وجہی کہ تحریک را مجال نماند

فخرج على قوميه من الحراب پس برون آمد بر روه خود صبح آن روز که در شب آن زن او اشباع نام حامله شده بود از بملای خود فاقه  
 اللهم پس اشارت کرد ایشان ان سحر ابكره وعشيره انما كانا نرا بيا تبسيع كوسيد خداوند خود را با بد و شبا نگاه الهقه سرورين  
 منزل گذشت پس بجال خود باز آمد يحيى م بعد از منى مدت حمل متولد شد در كودكى پلاس پوشيده با جبار در عبادت بطريق رياضت  
 موافقت مي فرمود تا وقتيكه وحى مدفود آمد و از حق تعالى خطاب رسيد كه نيجي خذ الكتاب بقوة ما يحيى في الكتاب توريت  
 مجد وجد يا بقوت دل و اتينه الحكم صديقا و ما داريم يحيى بالحكميت و فهم توريت در حالتيكه كودك بود سه ساله يا هفت ساله آورده  
 كه كودكان محله روزي در سه سالگي او گفتند يحيى سا تا بازي كنيم فرمود كه ما للعب خلقنا يعني از براي آفريده نشده ايم در اين سخن پندي عظيم  
 بخبران باز نگاه غفلت را كه عمر عزيز بازي ميگززانند و با هم فريب و انا الحيواته الدنيا لعب و لهو مقيد و شغوف بامتداد لطمه عمر بازيه سري بي  
 پاي زاندازه بدرمي بري چه كه ز بازي جهان با كشي طفل چند بازي خوشي و حنا تا ناسن لدا و زكوة و ديگر داريم يحيى را رحمتي و مهراني  
 و رقت قلبي از نزد يك و طهارتي از نگاه يا ستايشي از ديك خلق و كان تقيا و بود ترس كار با فرمان بردار يا محتجب از لوث جاثم و اوزار قوا  
 بوالديته و نيكو كار به پدر و مادر يا فرمان برنده و خدمت كننده مریشان را و كرم كن جبار و اعصيان و نبود در كسش يعني عاق و ما فرمان برورين  
 و او نبود عاصي بر رور دگار خود را و سلمه عليه سلام يحيى از ما يوم ولد و زيكه متولد شد و يوم يموت و روزيكه مي ميرد و يوم يبعث  
 حيا و روزيكه بر نهخته شود زنده يعني در آخرت و گويند ماد سلاستي يحيى است و زيكه متولد شد از غم و س شيطان و وقتيكه وفات كرد از عذاب قبر  
 روز تجيز از هول او و قصه خوف و بكاي يحيى علي نبيا و عليه سلام در غايت استعارت و اذ كرف في الكتاب مرقم و ياد كن در قرآن قصه مريم  
 بن عمران را و او پيوسته در سجدت المقدس بودي بعذري كه واقع شدي بخانه خال رفتي و بعد از طهر سجد درآمدي و قتي در خانه خاله بود و غسل  
 محتاج شد موضع طهيه كه آنجا غسل كند حق تعالى ازان خبر ميدهد اذ انتبذت من اهلها چون دور شد مريم يا كنار گرفت از اهل خود يعني از خانه  
 و قوم او مكانا شرقيتا خبر رگاني بجانب شرقي اربيت المقدس يا از سري خاله بجهت اغتسال در رستان و آن موضعي بود آفتاب و سه  
 فاختذت من دوفهم حجابا پس فر گرفت مريم را زپيش ايشان يعني از سوي ايشان پرده كه مانع باشد از و دين و بعد از آنكه غسل فرمود و  
 جامه پوشيد فارسلنا اليها روحنا پس فرستاديم باسوي او روح ما را كه جبريل همست اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشريف  
 و تخصيص است فتمثل لها بشرا سويا پس تمثل شد جبريل هم براي مريم آدمي تمام خلقت يعني در صورت آدمي خود را بوي نمود مريم كه در  
 اغتسل خود مردمي بگانه ديده قالت لاني اعوذ بك من ان يكون مني منك ان كنت تقيا و بعد از اينكه مريم را بشارت شد بچايش  
 از شر تو گريستي تو پر ميزگار غايت مبالغه در عفاف است يعني اگر تو متقي و متورعي من از تو پر ميز ميكنم و پناه يحيى مريم فكيف كه چنين نباشي و گفته اند  
 تقى تام شريري بود در ان زمان كه متعرض نسوان ميشد و مريم قصه و استماع نموده بود گمان برد كه مكر است و بحق تعالى پناه برد اما چون جبريل  
 اضطراب مريم مشاهده فرمود قال انما انا رسول ربك گفت جبرين نيت كه من فرستاده پروردگار تو ام كه بدو پناه ميگيري مرا اينجا  
 فرستاده لا هب لك علما و كيا تا بخشم را بفرمان او پسري پاك و ستوده قالت اني يكون لي غلام و كذا يسمي بشرا  
 گفت مريم كه چگونه بود مرا پسري مرا ستوده است آدمي يعني هنوز دست كسي بطريق مباشرت بمن نزديده و لعل ان بعثا و نبودم زناكار  
 و جوينده فساد و فجور قال كذا لك گفت جبريل هم چنين است كه تو ميگوئي كه پنج كس بخجل و سفاح تر من نكرده فاقال ربك فرمود  
 پروردگار تو هو عليه هين اين كار كه عطا مي دهمت بي پدر بر من آسان است ترا پسري ميدهم تا تو ته لال كني بدان بر قدرت ما

ع

وقف كنتم

دع





كَانَتْ أَهْلًا وَنَبُو دَارِ تَوَسَّعَتْ فَاقْوَدَ بَغْيًا زَمَانًا وَفَاجِرُهُ تَوَابُ جَوَادِينَ بِرِوَادِ فِرْزَنْدِي بِدِرَازِ كَجَا أوردی فَاشارَتْ إِلَيْهِ  
پس اشارت کرد مریم به عیسی که با او سخن گوید و جواب از شنوید قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُهُ كَقَوْلِهِ قَوْمٌ مِثْلُهُ عَمَّنْ كَوْنِ مَنْ كَانَ بِكُلِّ سِتٍ  
فِي الْمَهْدِ صِدِّيقًا در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی پسران در دهن داشت چون کلام فرما  
شنید دهن از پستان باز گرفت و زبان فصیح قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ قَدْ كُنْتُ بِرَسِيكُم مِّنْ بَنِي آدَمَ خَلَقْتَنِي مِّنْ تُرَابٍ وَتَوَكَّلْتُ عَلَىٰ رَبِّي وَكُنْتُ بِرَحْمَتِكَ  
یعنی حکم کرده درازل که بخیل من به تعلیمی آورده که تعلیم داده است مرا بخیل در شکر دار و جَعَلَنِي نَبِيًّا و اگر دانید ما پیغمبر را آن حال غیر بود و حکم  
بطریق اعجاز میکرد و جَعَلَنِي مَبْرُكًا و ساخت را با برکت و نفع آتین مَا كُنْتُ مَبْرُكًا بِرَبِّكَ مَا كُنْتُ مَبْرُكًا بِرَبِّكَ مَا كُنْتُ مَبْرُكًا بِرَبِّكَ  
باقامت نماز و بایستی زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادامیکه باشم زنده و بَرَّ ابْوَالِدَيْنِي ز و گردانید مرا نیکو کار با دهن و مهربان برو و جَعَلَنِي  
جَبَّارًا و نکردانید مرا گرونی کسی تعظم که با خلق کبر کنم و ایشان را بر خاتم شقیات و بختی که فرمان و برسم و السَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه عیسی  
يَوْمَ وَلَدَتْ رُوَيْحًا بَرَدَمَ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزیکه میرم و روزیکه برخیزم شوم زنده ذَلِكَ عَسَىٰ لَكُم مَّا كُنْتُمْ  
این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسریم است زانکه نصاری را و وصف میکنند که پسر خداست عَاشَا قَوْلَ الْحَقِّ مِثْلُكُمْ خَمْسًا  
و درست الذِّينَ فِيهِ يَمْتَرُونَ آن گفتنیکه جهودان در آن شک دارند یعنی قصه عیسی عم که محل بر خیزد با ناسائیه میکنند یا ترسایان که در آن  
جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند عَاشَا مَا كَانَ اللَّهُ يَسْتَدِيرُ لَهَا يَدٌ وَ لَهَا يَدٌ وَ لَهَا يَدٌ وَ لَهَا يَدٌ وَ لَهَا يَدٌ وَ لَهَا يَدٌ  
چه ولد محانس و الله با حق تعالی از خست یا ملکات منزله است سُبْحَنَهُ مَا كُنْتُ مِنْهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند خود را  
کاری که سازد یعنی آوات شی نماید فَاثْمًا يَقُولُ پس خیرین نیست که فرماید لَكُنْ فَيَكُونُ هُوَ مَرَّانَ شَيْءٍ رَّاكُ بَاشِ پس باشد  
بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ دَرَسُو وَ رَبُّكُمْ وَ بَرَسِيكُم خدای تعالی پروردگار من و شماست فَاَعْبُدُوهُ پس او را پرستید و عبادت  
غیر او مشغول نگردید هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ نیست راه راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ پس  
اختلاف کردند جماعت میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی عم جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و با  
مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند بطور عیسی بن الله میگفتند و یعقوبیه اسد خواندند و مکیانیه ثالت ثلثه قائل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ  
كُفَرُوا پس های مرا ناز که کافر شدند و متبعان نمودند مِنْ مَّقْشَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا  
مشاهیر اهل آن روز اَتَمَّعَ بِهِمْ وَ ابْصُرَ لَاشْنُو بَاشْنُو كَافِرَانِ وَ بَرَسِيكُم بِمَا وَلِي سُو وَ كُنْدَ اِشْرَازِ دِينِ  
شنیدن یعنی مشاهد کنند مو عیسی را و بدان متیقن گردند امانع ندید و گویند این سخن بطریق تنبیه است یعنی همان روز چه شنوا باشند  
مخمان موحش با و چه بنیای عقوبات با اهل لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ لیکن ستمکاران امروز در گمراهی بودند و آنقدر فهم  
يَوْمَ الْحَشْرَةِ و بیم کن ایشا را یعنی کفار که را روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکو نکردیم اَذْفُيْ  
الْأَمْثَرُ چون کار ساخته شود و حساب برانداخته گردد و حکم شود که فریق فی الحجة و فریق فی السعیران چنین روز که در مشیت و هَمَّ فِي غَفْلَةٍ  
و ایشان در غفلت ولی خبرند از آن روز وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان یعنی کافران نمی گردند با خست و  
متملقات آن اِنَّا نَحْنُ نُحْشِرُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا بدستی که ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی  
همه فانی گردد و باقی باشیم وَ الْيَتَامَىٰ جَعُولٌ حَسْبٌ و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الامر آورده که اشارت است

بقای احدیت و فانی خلقت یعنی چون سطوت ازلی ز روی هیبت لم یزلی اطلاق رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار غبار از دهن  
 قدرت بپاشند و لجام اعدام بر سر کرب وجود کنند بی کبریا در رسد که لمن ملک الیوم و چون موسی آمد معدوم باشد جلال احدیت و جمال هیبت  
 بعزقه و سی و کمال سبحی جواب دهد که صد واحد القهار نظم مصر قرقه و کمن وحدت بوزد خس و خاشاک یقین همه را باد برد و هر چه در عرصه  
 امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد بر آید و اذ کبر فی الکتاب ابراهیم و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم  
 که به اهل مل بفضل او مقرو و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایثار الله کان صدیقاً نیکو  
 بد رستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده در ان توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر خردمند و یا بلند مقدار اذ قال لا یبیه یاد کن  
 از آنکه گفت مرد خود را از بن ناخوراکه یا بت ای پدر من لیرتعد ما لا یتیم چرا می پستی آنرا که نمی شنود و عا و نیاز ترا و لا یضرونی عین خضوع و  
 خشوع که نسبت بد و میکنی و لا یغنی عنک شیئاً و دفع نمی کند از توحید ترا از سکاره یا دفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع یا بت  
 اتی قد جاء فی ای پدر من بد رستیکه آمده است بمن بطریق وحی من العلیه ما لک یا نیک از دانش آنچه بتو نیا مه فاکتبی پس پیروی من کن که  
 اهدک صراطاً سویتاً تا بنام ترا راهی درست و راست که سالک خود را از و مقصود رساند یا بت لا تعبد الشیطن ای پدر من بد رست  
 دیوراد فرمان او سرور و فرمانی خدای تعالی لمن الشیطن کان للرحمن عصیان بد رستیکه شیطان بدست مرخدا فرمان ببرد و از جمله عصیان  
 او که آدم را سجده نکرد یا بت ای آخاف ان یمسک عذاب من الرحمن ای پدر من بد رستیکه من می ترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت  
 تو شیطان را و چون عذاب الهی تو رسد فکون للشیطن و لیثاً پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و نمشین او در عذاب قال  
 او اعجب انت عن الهی یا نیک ابراهیم گفت پدر ابراهیم ما و ایا روی گر. انده تو از پیش خدایان من ای ابراهیم ترک کننده ایشان بالنسب  
 تلت اگر باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لا دجنتک بر آینه ششام و هم یا سنگسار کنم ترا و اهل بیت من مملکتی و دور باش  
 از من زمانی در از تا از مضرت و معرت من امین باشی قال سلم علیک گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که متعالمه کرد تبهید  
 و طام و را بسلامت شاید که متاثر گردد و بایمان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن بول بمان  
 که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرو خواهد گذشت ابراهیم علی بنیاعم بایمان او امیدوار شده بر و سلام کرد و فرمود که ساستغفرک  
 رستیکه تاز و باشد که آرزوش خواهم برای تو از بر و در کار خود استغفار برای کفایت استدعای توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت  
 همان می تواند بود الله کان یحییاً بد رستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا با جابت عا و عده داده و اعتراف لک و کناره میگردد و نشاء  
 مرا و از دست و امثال و از بت پرستان میگردد که دوری میجویم از همه شما و ما تدعون من دون الله و از آنچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای  
 یعنی بتان و اذعوا دینیه و میخوانم خدای خود را و میپرستم بیکای او و عکس الا اکون یدعوا دینیه شقیاتاً شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای  
 خود را امید و بی بهره بتو است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضائع آید و من امید دارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم بیت حاجت ز کسی نخواهد متحاجا  
 بی بهره نگرداند از انعام عظیم در بحر الحور فی تفسیر الکتاب لسطور آورده که ابراهیم از ابل کوهستان فارس آمد هفت سال با طرف آن جبال سیر فرمود تا پدرش بر  
 و تجاوز تعلق بعش از گرفت باز ابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را شکست و آتش نزد بد و سرود شد و با ساره و لوطا عم غمیت شام  
 فرمود و حق تعالی ازین سیرت خبر داد که فلما اعترف لهم پس آن مقام که در شد ابراهیم از بت پرستان فکندشت ایشان و ما یعبدون من دون الله و انما  
 که می پرستید از غیر خدای تعالی و هبتنا که و نجشیدیم ما و از ساره اسحق و یعقوب و یعنی فرزندی و پس از ان سیره که فرزند فرزند است و کلا جعلنا نبیاً



ع

و بهر اگر دانیدیم پیغمبر و هبتنا لم یزیننا و نجیدیم مرایشان از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که با ایشان از امان داشت و جعلنا لهم لسان صدق علیهم و دوایم مرایشان را سخن گفتنی مثل بر صدق یادگری نیکو بند و جاری میان مردمان اشارت با جابت دعای ابراهیم است حیث قال جعل لی لسان صدق فی آخرین و اذ کثر فی الکتاب مؤتیی و یاد کن در قرآن قصه موسی علیه السلام لانه کان مخلصا برستیکه او بود پاک کرده شده از اناس و نقاص و کان رسولا نیتیا مع و بود فرستاده شده از ترحم خیر و مهند خلق از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی بلکه خص و علی است آن گفته اند که اول او فرستاد پس او خلق را خبر داد و نادیتنه و نذر کردیم موسی من جانب الطور الاکمن از جانب کوه زیر از طرف رست موسی و قترتینه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نیتیا در حالتیکه راز گوینده بود با ما و آنکس که نبی را بمعنی مرتفع داشته نمیکوید موسی را بالا بردند از آسمان آسمانی و از حجابی به پس حجابی تا بحجابیکه از قلمی که نور بدان قلم نوشته شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماز میان حق تعالی و موسی مگر یک حجاب بود صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی هم روش بود و هم کشش اشارت بر او و لما جار موسی جبارت از کشش او و قربانه نجیاسالک تا در روشی است خطر دارد و چون کشش در رسید خطرا با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت است نظم تا خود روی بیاصلی چون او کشیدت و اصلی بر رفتن بجا بردن بجا این سر را نیست این به خود میروی نگذاردت او می کشد بر بایت تا او را بر بایش انعام سلطانیت این و و هبتنا لم یزیننا و نجیدیم ما موسی را و عطا کردیم انجش و مهربانی ما آخاه هرفن نیتیا و اری کردن برادر و هارون را بوزارت و تدبیر مملات در لکلیه پیغمبر بود و اذ کثر فی الکتاب لانه عیل و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل علیه السلام لانه کان صادق الوعد برستیکه او بود رست و عده و کان رسولا نیتیا مع و بود فرستاده بخلق خیر و مهند از حق بخلق آورده اند که کسی او عده داده بود که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانه روز و بقولی یکسال بکاف کرد تا آن مرد بیاید و درین است جز پوست درخت خوردنی نه است نظم هرگز این پایه و فایش کم است آن به و فاکله فریب و دم است نیست مردم صاحب نظر به صورتی از صدق و فاخوب تر پس دیگر باره در صفت اسمعیل میفرماید که و کان یا مراً أهله و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند سهرت خود را بالصلوٰة نماز که اشرف عبادت بدنیست و الزکوة زکوة که اکمل عبادات مالیست و کان عیسا علیه السلام و بود نزد او فریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال و اذ کثر فی الکتاب اذ دین و یاد کن در قرآن قصه ادیس علیه السلام را که پیغمبر و شیت هم است و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت در است علوم با دریس مقب شده و اول کسی که قلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد و او بود موسی صحیفه و نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادیس هم بعد سال بعد از وفات آدم هم متولد شده لانه کان صدقاً نیتیا مع و برستیکه او بود رست گوینده بخلق خیر و مهند از حق و دفعه مکنا علیا و بر دشتیم او را بکافی بلند که شرف نبوت است و در قرب او را بهشت رسانیدیم یا آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلعم ادیس هم را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفیع ادیس اخبار متنوعه هست آن عباس فرمود که روزی ادیس هم را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که ای کس وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حراق نزدیک شدتم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدا یا بار آفتاب شدت برو بسک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه غایت خود محفوظ دار بستی از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد به آنرا که سایبان غایت پناه اوست حق تعالی دعای او متجا به فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را بسک دریافت و اثری از حرارت او فهم نکرد و سبب آن را از حضرت غوث هند غانم و خطاب رسید که بنده من ادیس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بر نیارت ادیس هم آید

اجازت یافت و بر زمین آمد و با تماس ادریس عم او را برپای با فرود نشاند به آسمان بر دزدیک مطلع آفتاب رسانیده و باشد علمی ادریس  
 کسیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل عم در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره این کس که تو میگوئی آنست که  
 حالی نزد یک مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادریس عم را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس  
 پرواز کرده و روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی بنیاءم مشتاق میشد و باذن حق تعالی بر زمین آمده و در آفتاب  
 و بار الهی با تماس ادریس عم جانش برداشت و بار حق تعالی جانش را بدو عزرائیل عم او را با آسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا بهشت رفت و دیگر برین  
 نیامد **اُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** آن گروه نبیاءم که مذکور شد نیاز زکریا و ادریس عم آنانند که نعام کرد خدای بر ایشان با انواع انعام دنیوی و دنیوی و  
 اصناف مواهب صوریه و معنویه **مِنَ النَّبِيِّينَ** از پیغمبران **مِیَانِ** میان موصول است یعنی آنان پیغمبرند **مِنْ ذُرِّيَّتِ اِداَمَ** از فرزندان آدم **م** که ادریس است و  
 باقی ایشان و **مَعْنَى** محکمات **مَعَ فَوْجٍ** فوج نوازنده آنانکه برداشتم ایشان از کشتی نوح و آن را غیر ادریس اند و **مِنْ ذُرِّيَّتِ اِبرٰهیمَ** از فرزندان ابراهیم **م**  
**وَاِسْرٰهیمَ** و از زیت یعقوب **م** و **مَعْنَى** هدایتنا و از جمله آنانکه راه نمودیم ایشان را بحق و **اَجَلْنٰ** و برگزیدیم ایشان از میان مردمان بهشت  
**اِذَا نَسَلْتُمْ عَلَيْهِمُ اٰیٰتِ الرَّحْمٰنِ** چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان **خَرَفُوْا** و **اَسْجَدُوْا** و **اَوْ كِبٰوْا** بروی در افتادند و  
 حالتیکه سجده کنندگان بودند و خدای را و گردیدگان از خوف وی گریه با استماع تلاوت کلام ربانی نسبی خاص است چنانچه در خبر آمده که قرآن  
 خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خوراج تکلف در گریه در آید و صالح مروی است فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه معلوم خواندم فرمود که یا  
 صالح هذه القراءة قاین البکاء کلام دوست هیچ شوق است چون آتش شوق در کانون دل بر فروخته کرد و آب خرن از دیده ریخته گردد و از اسمعوا  
 ما نزل الی الرسول تری عینهم فیض من **الروح** **نفس** ای درینا اشک من دریا بدی و تانثار و لبری زیبا بدی و اشک کان از بهر او بار خلیق  
 که هرست و اشک پندارند خلق و این سجده پنجم است از سجدهات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بحجت تلاوت آیات رحمانی  
 وقوع می باید سجود انعام عام گفته و گریه که متفرع بر دست از گریه فرح و سرور میسر و چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است و موجب  
 بخت و مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه و تعب **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ** پس در رسیدند پس ایشان فرزندان به که از فسط  
**غفلت اَصَاغُوا الصَّلٰوةَ** فرو گذشتند نماز را یعنی ترک کردند و **اتَّبَعُوا الشَّهْوٰتِ** و پیروی نمودند آرزوهای نفس از انواع معاصی چون شراب  
 خمر و زنا و امثال آن **فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا** پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زبانی و گویند عی چای است در دوزخ که  
 اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیز تر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزوهای نفس را  
 با آنجا نرند **اَلَا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ مَّا كُنْهَ** بازگشته باشد از عصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان و عمل **صَالِحًا** و کرده باشد علمای شایسته  
**فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ** پس آن گروه تائب و مومن در آورده شوند به بهشت و خفض فعل معلوم میخواند یعنی در آیند بهشت و **كَأَيُّ ظُلْمٍ**  
**شَيْئًا** و ستم دیده نشوند در چیزی از چیزهای خود یعنی از مرد و ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشان را در آنند **جَنَّتٍ عَدْنٍ** الهی  
**وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادًا** بستانمای اقامت آنانکه وعده داده است خدای تعالی بآن بندگان خود را با **الْغَيْبِ** پوشیدگی یعنی ایشان را وعده  
 داده به بهشت و آن از ایشان غائب است یا ایشان از آن غایبند و چون وعده هست ازین غیبت باکی نیست **اِنَّهٗ كَانَ وَعْدًا مَّا تَبَيَّنَ**  
 بدریککه هست وعده خدای آینده یعنی سوخود او که بهشت است آمدنی است و مومن به و رسیدنی **لَا يَكْتُمُوْنَ** فيها لغوا و استغناء  
 بهشتیان در آن بهشتنا سخن پیوده و تباه **اِلَّا سَلَامًا** مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر و **لَكُمْ رِزْقٌ** و در ایشان

رست روزی ایشان از نعمت بهشتی فیهما در جنت بکرمه و عیشیا با ما و شباخه یعنی مقدار طریقین یکروز ایشان از نعمتای بهشت خورند  
 چنانچه عبادت متعناست که روزی دو نوبت طعام بخورند یا مرد و ام رزق باشد و توانی آن در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود اما عیشیا  
 باشد که بدان مقدار میل و منار بشناسد و در عین العالی آورده که زمان میل بفرودگذاشتن بر او و بستن در با معلوم شود و زمان روز برقع عجب  
 و فتح ابراب و در بیان گفته که در زمان شب کثیران بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز علما و دلان تلك الجنة التي نورث  
 من عباده انان بهشت که ذکر کرده ایم آنست که ما میراث میدهم از بندگان ما من كان قتيلا هر که بر سبزه کار باشد آورده اند که چون حضرت  
 رسالت پنا معلّم را از اصحاب کشف و ذوق فرین روح سوال کردند فرمود که فرمایید تا جواب بهم و انشاء الله تعالی فرموده پانزده یا دوازده  
 یا بیست و پنج روز جبرئیل عم بر و فرود نیاید و حضرت رسالت پنا معلّم بعد از نزول با وی فرمود یا اخي اير امدی من منظر بودم جبرئیل عم جواب داد  
 و حکایت قول او که در قرآن است این است که وَمَا تَنْتَظِرُ و فرمودی اییم ما فرشتگان الانا یا مَرَّتْ بِكَ مگر بفرمان دستور می پروردگار تو  
 که مَا بَيْنَ اَيدِيْنَا و رست آنچه در پیش است از کارهای آینده و مَا خَلْفَنَا و آنچه باز پس گشته ایم یعنی امور گذشته و مَا بَيْنَ ذَلِكَ  
 و آنچه میان ما کان و سیکون است یعنی در حال یا ما و رست حکم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال و آنچه مدت حیات است و مَا كَانَ فَلَكَ  
 و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو فَمَنْ شَاءَ فَمِنْهُمْ و انوش کار یعنی از حال تو آگاه هست هرگاه خواهد ما را بتوفست و رَبِّ السَّمَوَاتِ  
 وَالْاَرْضِ اوست پروردگار آسمان و زمین و مَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده الهی آن نشاید فرمود  
 کار بود فَاُخْبِدْ کَ پس او را پرستش کن و اَصْطَبِرْ و شکیبا باش لِحَادِثَةٍ پس پیش او را یعنی چون دستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود  
 ثابت باش و باطنی و حی دل تنگ شو هَلْ تَعْلَمُ که سَمِیْعٌ آیا سیدانی مر خدا را مانند ی که مر او را که توان گفت یا هم نامی یعنی پیچ سیدانی کسی را  
 اسد نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الهی است که هیچکس از اهل شریک معبود باطل خود را اسد نمکند بلکه آن میگفتند عزت احدیت و غیرت الوهیت این  
 اسم سامی را از تصرف کفار در آن و تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در محبت و محنت و سرافرازشکار آن نام نامی جاری ساخت  
 نظم اسد چه طرف نام است این در حرز دل و جان تمام است این پس بود نزد صاحب معنی جسی که گواه این دعوی و يَقُولُ الْاِنْسَانُ و یگویند  
 انسان یعنی بایک گیر میگویند یا الهی بن خلف که سخنانی بریده شده را می آورد بطریق تبعاد میگوید عَزَّ اَظْا مَیْثُ اَیْچون بپریم من لَسَوْفَ اُخْرَجُ  
 حَتَّیْ اَمْرَئِیْهُ زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استقام معنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید از قرحق تعالی عَفَا  
 در جواب او که اَوَّلَ اَیْدٍ کُلِّ الْاِنْسَانِ آیانی اندیشد و یاد نیکند آن آدمی اَنَّا خَلَقْنَاهُ اَنَّا کَرِیْمٌ ما و اَمِنْ قَبْلُ پیش ازین و لَمْ یَلِدْ  
 شَیْئًا و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که تذکر کرد و این معنی را که ایجاد و معدوم عجب تر است از جمیع مواد بعد از تفریق آن فَوَدَّ بَلَدُ  
 الْخَشَرَةِ هم پس حق پروردگار تو که بوقت قیامت بر آینه حشر کنیم آن را یعنی کافران را و الشَّیْطَانِ با دیوان یعنی با قربای ایشان از  
 شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ هُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند  
 همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ حَتَّیْ اَنْزَلَ اِذَا رَدُّوا فَاَیْدُ اَنَّهُمْ لَنُحْضِرَنَّ حساب و حضار ایشان بحول دوزخ جنت آن است که تا حد  
 چنانچه از آن چاه عقیقه طلائع یافته اند سرور ایشان بفرماید و اَشْفَا اَمَنَهُ خود را در دوزخ بر بسینند طلال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ هُمْ پس  
 بیرون آریم نخست مِنْ كُلِّ شِیْعَةٍ از هر گروهی آیتیم هر که باشد از ایشان اَشْدُّ سَخَمٌ تَر و بسیار تر علی الرحمن عیشیا  
 بر خدای از جنت سر کشی و جرأت یعنی اول از هر امتی آنرا که کافر تر بوده و ما فرمان تر بعد از هم ثُمَّ لَنُخْضِرَنَّ اَعْلَمُ پس بدستیکه ما و انما تریم







تغنی

الشفاعة نتواند و نیا بند متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیع الا من اتخذ لک کسی که تو گرفته باشد عند الرحمن نزدیک خدای تعالی  
 عهد امانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح با کسی که تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستور یافته باشد  
 و قالوا و گفتند کفار بنویس و یهود و نصاری از روی حسد که اتخذ الرحمن فر گرفت خدای و لد ا فرزند بی طاکه و عیسی و عزیزم  
 بگو ای محمد صلعم مرا بشمارا لقتل جنتم بدستیکه آورید شیئا اذا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبیه کاذب السموات نزدیک شد  
 که آسمان را بتفطرن شکافته شوند منته از عظمت آن سخن و تنشق الارض و باز شکافد زمین و تحشر الجبال و ببقعه که مها هکلا  
 بشکند شکستنی یعنی پاره پاره گردان دعوا از آنکه خوانند للرحمن و لد ا فرزند بی بد و سنا کرد و ذوما یبغی و نسف و و لک  
 نباشد للرحمن مرادی را آن یحیی که فرایک دو ولد ا فرزند بی چه اتخاذ و لد مقتضی مجانست است زیرا که ولد ا بنس والد باید و حق تعالی از  
 مجانست منزله است یا بغضی ذاتی محتاج نیست بمعادنت او و لد و انس و الفت ایشان و دستهار و ترین بدیشان ان کل من فی السموات  
 و الارض نیست هر که در آسمانها و زمین است الا انا الرحمن مگر آئیده در قیامت بسوی رحمن عبد ا در حالتیکه بنده باشد لقتل  
 احصیهم بدستیکه هر راد است و بدیشان احاطه کرده بحیثی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند و وعد هم و شمرده است ایشان  
 و فعل ایشان را وعد ا شمر دنی و کلهم و هر ایشان آئیده آیند گاندوی یوم القيمة روز سنجش و روز ا تناد بی اتباع و انصار ان  
 الذین امنوا بدستیکه آنرا که گردیدند و عملوا الصالحات و کردند علمای پسندیده و سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان  
 خدای و ذاکه و دلی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست  
 جبرئیل م را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل م او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدار  
 شما هم دوست دار پس آسمانیان او را دوست دارند نگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند قائما یستترند پس جبرئیل  
 که آسان گردانیده ایم قرآن را با آنکه منزل ساخته ایم بلسانک بزبان تو یعنی لغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم بشیختر تا مرده و بی بد  
 المتقین بد و بر سر کارانرا که از شرک اجتناب نموده اند و نیکو دین و ایم کنی آن قوم ما لد ا گرو بی سبزه کاران بخت خصوصت را و کما هکنا  
 و چند هلاک کردیم قلمهم مش از قوم تو قرن قرن از اهل زانی در هر قری و قومی از شرکان را بسلالت رسانیدیم هکنا بخش بیعی بی و می نمی میهم  
 از ان هلاک شدگان من احوال را و کنتهم با می شنوی لهم مرا بشمارا لقتل ا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد متاضل شدند  
 از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بمید و آوازی بر جای کسی بشنود بلکه مومل قدر الهی بایش که ام در ساخته و بعد راست قادر و ام خمول و نیان انداخته مصراع  
 کان لم یخلعوا ولم یکنوا نظر کو از سروران تاج بخش و کونشان از خسران تاج دار به سوخت و سیم شمان کام جوی خاک شد تحت لوک کلا

نصف

ع

# سورة مكية فاتحة خمس ثلوثية من الله الرحمن الرحيم

طه در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سورت این مقدار خلاف نیست که در طه بعضی این حروف مقطعه دانند و گویند سورت  
 با اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا افتتاح اسم ظاهر وادی و جمعی برانند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه منزل و مدبر پس  
 منادی باشد حرف نه از حروف یا اشارت است به اسم آن حضرت صلعم که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشیر بعیت یا هادی  
 از ذنوب و هادی به معرفت علام العیوب یا طهارت بل اوست از غیر حق و هدایت او به قرب حق در حقایق سلمی آورده که طه اشارت است بانکه

ع





برتری و علم اهل آسمان و زمین تا شری پیش رسد و ماتحت الشری جز حق تعالی نداند و ان تجزیه القول و اگر آشکار کنی سخن را فایده پس بشک  
او تعلم التشری و اخفی می دانند پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سران است که بنده میکند و میدانند و میپوشد و نمی آید  
که دیگر چه خواهد کرد یا سرانست که با کسی گویند و نمی آید در دل خود نهان دارند الله اوست خداوند حق لا اله الا هو نیست مبدوی سرری پرستش  
مگر اوله الا انما الله سر است نامهای نیکو یا صفتی پسندیده و هل انتك و آیا آمده است متوحدیست مؤمنی خبر موسی بن عمران و  
قصه او دانسته پس در صبر بر بکاره بد و اقدار کن از سر یا دکن چون دید موسی م نارا آتشی را در آتش آید است که چون موسی از شعیب عم ستوری  
طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را به سید شعیب عم او را اجازت داد و اهل اورا با او روان کردی که بواسطه بود و عظم و برف میبارید ایشان راه گم کرد  
نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب عم را که حلیه او بود در وضع حمل پدید آمد به آتش محتاج شد موسی م چند آنچه سعی فرمود از سنگ  
و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال لا هله امکو و پس گفت مرا اهل عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع ای ای  
انت نارا ابد رتیکه من دیدم آتشی لعنه الله علیه انیکم شاید که بیارم برای شما قتیبا بقبس از آن آتش شعله در سر چوب باقی گرفته یا جمره خود را  
یعنی فقیه یا چوبی روشن کنم یا آتشی بیارم او آید یا شاید که بیارم علی النار بر سر آن آتش هدای سع راه نمائی که مرا بر شایع رساند پس  
کسان خود را بگذاشت و تنها با آب آتش روان شد فلما انتها پس آن بیگم که بیامد آن آتشی دید خید و درختی سبزه غاب یا عوج بود و درخت  
و در حالی آن آتش بجای پس نه تمیز شد و از روشنی آتش و سبزی درخت مستجب بود که ناگاه خود دید یهو ستنه و ذکر کرده شد کلامی موسی لم یکنی ابنا  
و بک بدستیکه منم پروردگار تو تو را ضمیر برای تو کید و تحقیق است یعنی شک کن و قیقین شو با آنکه من آفریدگار تو ام فاخلع پس بیرون کن و بیفکن از آنچه  
نعلین خود را و گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مرغ و وحش است که نعلین از جلد بقرونه و طاهر اما حق سبحانه خلعت آن فرمود  
تا قدم موسی م ترا با وض مقدسه راس کند و برکت آن پای می رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین توان رفت  
و لهذا طائفه از سلف چون شرفانی قدس سره و غیر او پای برهنه میفرموده اند بیت گنجی که زمین و آسمان طالب اوست چون در نگر می بیند  
پایان دارند و گفته اند نعلین سفین یعنی دل خود را از فکر اهل و دلف فارغ دارا نام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی عالم  
تفریه قدم برد و کون نه انتک بدستیکه تو یا لواء المقدس طوے بودای پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست و انا الخیر ملک من برگزیده ام  
ترا برای نبوت فاستمع پس گوش فرادار ای یوحی مرا بخیزی را که وحی کرده میشود و تو آن وحی که ام است ای یوحی انا الله بدستیکه منم  
خدا می تعالی لا اله الا الله انا نیست خدای بخیر من فاجتدنی پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علمست و امر  
بعبادت که کمال عمل است پس از احکام قیام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که و اقیم الصلوة و پای دار نماز را از ذکر کنی و برای آنکه  
مرا یاد کنی در آن مامن ترا بنیاد کنم ان الساعة بدستیکه ساعت استخرا تیه آید است اکاد احنینا میخوام که نهان دارم وقت آنرا  
چه تخویف بعد از آن که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را بعضی صلب خفی دارند معنی است که نزدیک  
ست که ظاهر گردد آنرا ان را انجمن متعلق است بآتیه یعنی قیامت بیشک آید است تا پادشاه داده شود کل نفس بر تنی را بما الله تعالی  
با نچی شتاب از علما میکند فلا یصدک تلك پس باید که تیرا باز نذر عتقا از میان قیامت من لا یؤمن من انکس که نمی گرد و بهما بوقوع آن  
و اتبع و پیروی کرده است هو انه آرزوی نفس خود را پس بعد در این کس از راه مرفق دس خب که هلاک شوی خطاب با موسی م است  
مرا دامت اویند نام علم الهی و فقیه بود البیضا جمعا الله برانند که از آنجا که و اما آخرتک تا اینجا می طلب حضرت پیغمبر صلعم است مبرین تقدیر را و است

وی باشند القصه چون موسی و هارون بیرون کردند وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا مَلَكَ دَانَ جِه خیرست بِمِثْلِكَ بِخَوْنِ  
 بدست راست تو ای موسی حق سبحانه و تعالی استیناس موسی و رفع هیبت او بی سخن گفت پرسید که چه داری مد دست انتقام مقضی تنبیه استیفا  
 حاضر باشد تا عجایب مینی قال گفت موسی هم هی عصا چه این عصای نیست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سوار  
 دو شاخه و در زیر آن سنائی نشاند و نامش علیق بود و یا بعد از آدم میراث بشعوب هم رسیده بود و او از موسی رسید القصه جواب داد و بیت  
 تعدا و نعم ربانی بران افروود و گفت اَتَوَكُّمُ اَتَكْفِيكُمْ عَلَيَّهَا بَرَانِ عَصَا چون مانده می شود در راه یا وقتی که بر سر راه میباشم که میچند و آهش و فو  
 می ریزم برگ از درخت پناه بدان عصا علی غنمی برگو سفندان خود و لی فیها و مراد ان عصا ماریب اَحْرَسَ که ای دیگرست آورده  
 که در راه با موسی سخن گفتی و از سباع و هوام و رانگاه و دشتی و بادشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمد را محافطت کردی و بر سر جای که رسیدی  
 تنه او چل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر سبزه که مرغوب موسی می بودی بر او پدید آمدی و در شبهای تیره چون  
 شمع و چراغ نور دادی و چون موسی ام جلالا گفت که ما اما او کار هست قال گفت خدای تعالی اَلْقِهْ اَنِي مُؤْنِي بلیکن او را ای موسی حضرت  
 موسی هم گمان برد که او را نیز همچو تعلیم و در باید فکند فَاَلْقَاهَا پس بگیند او را از تقای خود فی الحال آوازی عظیم گوش می رسد باز نگرست فَاَذَاهِي  
 پس آنجا آن عصا حیه ماری بود و تنگی می شافت بر جانب آورده اند که اول ثاری زد و شد پری عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بخنی و دراز  
 گشت و بر چهار قائمه طبری کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او مفتاد یا چهل ذراع بود و در دهن او دندانهای بزرگ بود و دوشش  
 چون برقی میدرخشید سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیج برکندی و بخوردی و چون موسی هم او را دید ترسان شد  
 روی بگریزند و قال خذْهَا گفت خدای که بگیر و یا و لا تَخَفْ خضرتس از روی سَنَعِيْدُ هاز و د باز گردانیم و بریم او را بسینه ها اَلَا هُوَ اَعْلَى  
 بهیئت نخستین که دشت همان عصا سازیم چون خطاب آتی موسی هم رسد روی باز دگر کرده روان شده دست خود در دهن او کرد و محققین  
 او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسی هم آرام گرفت دیگر باره ندانم که وَاَضْمَمْتِكَ وَضَمَمْتُكُمْ و سب  
 دست خود را الی جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تخرج تا بیرون آید بِيَضَاءٍ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ بی عیبی و غلظتی یعنی سفیدی  
 برص نباشد بلکه سفید رخنده و یا شعاع بود مانند برق اَيَّةُ اَحْرَسَ فَاَكْرِ اَيَّتِي و علامتی دیگر بر نبوت خود اَلْزُيْلَتِ اَيْنَ حَسْبِ كَرِيمٍ  
 تا بنایم ترا مِنْ اَيِّنَا الْكَبْرُ عَجْ بعضی از نشانه های بزرگ ما اِذْ هَبْ اِلَى فِرْعَوْنَ برویدین و معجزه بسوی فرعون و دعوت کن  
 او را بِرِسْتَلِ مِنْ اَيَّةِ الْكُفْرِ بستی که او از حد گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی هم ماور شد به دعوت فرعون با خود انبشید  
 که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قال گفت رَبِّ  
 اشْرَحْ لِي اِيْ يَوْمَ دَعَا مِنْ كُشَادِهْ گردان برای من صَدْرِي عَجْ سینه مرا تا در وی کجای آنچه بمن وحی میکنی یا مرا تحمل و بردبار ساز تا  
 از هر سخنی دل تنگ نشوم وَ كَيْسَرِي اَمْرِي عَجْ و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَ اَحْلِلْ وَ بَشَائِ عَقْدَةَ اَكْرَهْ را  
 مِنْ لَسَانِي اَزْزَانِ مِنْ يَفْقَهُوا قَوْلِي عَجْ تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی هم را در حال طفولیت بر کنار دشت موسی هم  
 دست بر پیش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برگرد فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون غدر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک  
 جوهر درخشان دید و بدان متوجه شد و اگر حمزه آتش بچند دست بدان خواهد رسانید پس شش پراقتش و ظرفی پرازیاقوت پیش موسی هم آورده و جلی  
 دست ویر گرفته بسوی جبرأت آتش بر دهمه برداشته و در دهن نهاد و زبانش بسوخت و گری بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا در خواست



کرد تا آن عقد مغل شود و گیر گشت و اجعل لی و گردان برای من مقرر کن و در غزایاری دهنده با او بر دارنده من اهل  
 کسان من هر وقت آنی می بارد و بر من آمدند به محکم بوی آذوقه و پشت مرا و آشپز که و انباز کن و راجع آخری  
 در کار من یعنی شریک ساز او در نبوت با من کی گشتی که تا از پایاکی یا کنیم برای تو نماز گزاریم که بسیار و ند کرد که کثیر  
 و یا کنیم ترا بحد و ثواب و عای بسیار آنک گشت بدستیکه تو هستی بنیابصیرا با احوال با بنیایا تو دانی با بجه صلاح ما در آن است قال قد  
 اوفیت گشت ندای که تحقیق داده شدی سوگت نموسه و سول و مطلوب خود را ای موسی یعنی هر چه خواستی تو دادم و لقد منتکاد  
 بدستیکه سنت نهاده ایم علیک بر تو و نعمت داده ایم ترا سره آخری در وقتی دیگر از او حکایتا چون می کردیم الی امیک بسوی تو  
 ما یوحی خب آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی اورا الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو در  
 مانده شده با هم ساقیم او را بر زبان ملی نه بر وجه نبوت بدینام کردیم آن قد فیہ آنچه بیگن موسی م را فوالثا نبوت در صندوق بعد از آن  
 غیبه در وی نهاده باشی و سر آن بقیر حکم ساخته فاق قد فیہ پس بیگن آن نبوت را فی الکیم در ربای نیل فلیلقیه الیم پس باید که بنگند در با صویش  
 اوست و پخش خبر یعنی دید او را می افکند بالساحل بخاره یاخذ که تا فرگیرد او را و امان عدو لی دشمنیکه هست و عدو له دشمنی که  
 مرا و هست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت است آورده اند که مادر موسی م با بر آلی موسی م را در صندوق نهاده بدیای نیل افکند  
 و جوی از آن دریا بخانه فرعون سیرت صندوق از آنجوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان  
 رسید مگر فتنه و سر باز کرده که دی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیست ماه زیباست ولی روی تو زیبا تر از دوست با چشم گرس چه کنم چشم تو  
 غما تر از دوست و قاده رم فرموده که در چشمای موسی م ملاحظی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او  
 در دل ایشان پیدا آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید و افضت علیک و افکند م بر تو محبت دوستی که این قتی از من یعنی محبت ترا در دلها  
 بگاشتم تا بر تو مهربانی و رزق و فیض تو تا پرورده شوی علی عینی مبرودین من یعنی بعلوم و ارادت من در خبرست که فرعون و آسیه هر دو او را  
 بغرض ندی برداشتند و ترتیب محمد و تعین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی م شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی م دختر خود مریم را  
 گفته بود که بر کنار نیل دو چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و  
 صورت حال شا به که برادرش شریکی نیگیر و خود را پیش آسیه افکند از تمشی یا دکن چون سیرت اخنک خواهر توفیقو ل  
 پس گفت هل اذلکم آیا دلالت کن شمار ای حاضران علی من یکنفله مگر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد سیه گفت  
 اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد موسی م را در کنار وی نهاده فرجعتک پس باز گردانیدیم  
 ترا الی امیک بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم کی تقرن تا شاید که روشن شود و عینها چشم مادر بقای تو و لا تحزن فتنه  
 و مانده و هناك نگرود و بفرار تو و قلت نفسا و بکشتی نفسی را یعنی آن قطبی را که بنی اسرائیل توبه استغاثه کردند و فرعونیان دانستند  
 و قصد قتل تو کردند فحیتک پس برمانیدیم ما ترا من الغمر از غم کشتن و امر کردیم که بدین بمرت کنی و قتلک و بیاوریم  
 ترا فو ناه از مودنی یعنی ترا در بوتی با ما افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصیه ولادت حضرت موسی م و قتل  
 قطبی و بمرت بدین در سوره قصص شروح می آید فلیست پس در ملک کردی سینین فی اهل مدین ه سالها در میان  
 اهل مدین بکن شریک و بیست و شش سال است که حیت پس آمدی بدین وادی علی قد بر میوسه و برانده که مقدر کرده ایم موسی م را اینجا

وقف لازم

یا تو سخن گفتیم و اضعفتک و تر بر گردیدم و خاص ما ختم تفسیر برای محبت خود یعنی ترادوست گرفتیم اذ هب انت برو و احوک  
 و براد تو باینچه بفرای من و لا تشیا و سستی کنیدی فی ذکری یعنی در ساندن فکر من بر توحید و عبادت اذ هب آبروید بر و احو  
 فرعون بسوی فرعون اذ هب طغی غشج بدستیکه او در عصیان از حد در گذشته است فقولاً که پس سخن گوید با او فقولاً که ایتنا سخن  
 گفتنی نرم یعنی بارانمائید با او و او را دعوت کنید در صورت شورت مثل بل ملک الی ان ترکی بباد اگر در شتی نمائید بر شما غضب کند  
 یا اگر حق تربیت او در خوش سخنی مرعی داده و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر سر  
 تقدیر غف کنید لعله یسکد که شاید که او پند گیرد و بکلام شما آویخته ۰ یا ترسد از عذاب خدا و تذکره بهره تحقق است و خشیه حین تویم  
 پس موسی هم ازین محل توجه مصر شد و باز سر اهل خود ز رفت در تیسر آورده که کسان موسی هم شبها انتظار بودند و دنیا و دوزخ نیز از وی خبر یافتند  
 در آن مصر تخریبانند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشاخته پیش پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی هم بدیشان  
 رسید القصه چون موسی هم مصر توجه نمود و می آمد به هارون هم که باستقبال برادر برادر مدین روان شو پس در انسانی طریق ملاقات فرمودند و  
 موسی هم شرح احوال تمامی باز گفت وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد هارون هم گفت ای برادر  
 شوکت و سطوت فرعون آنچه تو دیده و زیاد شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی هم اندیشه ناک شد و برادر را باتفاق کلا  
 و شبها گفتند ای پروردگار ما ایتنا کخاف رستیکه ما میترسیم ان یفطر علینا از آنکه فرعون مشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و گذارد که  
 معجزه بدو نمائیم او آن گطغی ۰ یا آنکه زیاد کند طغیان خوار و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قال گفت خدای که ای موسی  
 و هارون هم که کخافا ترسید از افراط و طغیان او ایتنا معکما بد رستیکه من بشایم بحفظ و نصرت اسمع می شنوم دعای شما یا انجا و گوید نسبت من  
 و آدس می بینم آنچه کند بشایم یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بنیام نگذارم که ضرری بشما سازد فایتیه پس بروید و فقولاً که پس گوید لقا و سوا  
 و تیکت اهر و فوستا و پروردگار تو ایم فادرسیل معکما پس بفرست با ما بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز ویم که سکن  
 آبی بوده و لا تعذبهم و عذاب کن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل و لاد قل جشنت بایتیه بد رستیکه آوردیم ما ترا  
 نشانی یعنی معجزه من و تیکت از نزد آفریدگار تو و السلم و سلام ملائکه یعنی خزانه بهشت علی من ایتنا الهدی ۰ بر انگش که پیروی ایمان کند  
 و راه راست رود یا سلامت هر دو مسلمان را راست ایتنا قل اوحی ایتنا بد رستیکه وحی کرده اند باینکه پیروی پروردگار را حکم فرموده ایتنا الهدی  
 بلکه عذاب دنیا و آخرت علی من کذب بر انگش است که تکذیب کنند آن را که آورده ایم و فقولی خب و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی  
 و هارون هم حکم الهی بر گاه فرعون آمد و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که  
 حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون من و کجایون ۰ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بر پستش او دعوت میکنید  
 نکته در آنکه موسی هم را به ندا تخصیص کرد و آنکه خطاب با هر دو برادر بود است که دانسته بود که بر زبان موسی هم عهده هست و سخن او نیک مفهوم  
 نیست و خواست که او را نزد حضرات مجلس انفعال دهد و از انحلال عهده خبر بدشت پس موسی هم بر زبان فصیح قال گفت و تینا الذین پروردگار ما  
 انکس است که از محض رحمت آن عظمی داده است کل کلمتی همه چیز را از انواع مخلوقات خلقه صورت او و شکل و لائق و موافق حال او  
 یاد او هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است فهدی ۰ پس او را نمود و او را بدین معنی شناسا گردانید بحقیقت ایتنا  
 از آن که حیوانی را از وجه او نظیر او در خلق و صورت و راه از دواج و هتراج بدو نمود و گفته اند قطعه مفعول اول است تقدیر کلام اینکه او آفریدگان

خود را هر چیز که بدان تمحاج اند و چون مقصود بیان معطی است آنرا تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید بر سرید که بیاد قوم او بعبادت  
چنین خدای میل کند سخن را بجای دیگر کشاید و جهت تغییر موسی م قال گفت فرعون قها بالقرءین الاولی پس چیست حال اول قرئین  
نخستین چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود و کلهین خدای را بر سر رسیدن این زمان در سعادت و دولت انداید و شقاوت و نکبت قال گفت سر  
علمنا علم حال و قال آن گروه عند ذی نزدیک آفرید که نیست فی کتب در لوح محفوظ نوشته شده که لا یفضل خطای نمکند و فرو نمیکند دارد  
ذی بروردگار من هیچ چیز را و لا یکنی و فراموش نمیکند بلکه دانش او بهر محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از ان خبر  
دهند و گفته اند برادر فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال که ششکان که بر این گفته میشوند موسی م جواب داد که آنرا جز خدای من  
کسی نمیداند و باز بر همان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه و میگردد گفت بروردگار من الذی فی جمل آنست که گردانید لکرم الا دحض بری  
شما زمین را مهند آفرشی گسترده که بران می نشیند و سکن میسازد و سلك لکرم در روشن کرد برای شما فیها در زمین مبتلا راهها تا بران راه  
از زمین بر مینی میروید و بمصالح خود قیام میسازید و اکثر من السماء و فرود ستار از آسمان ماع و آبی که باران است فاحر جنانا به  
پس بیرون آوردیم سبب آن آب التفات از غیبت بجل تمهیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخرج میسر نیست باین  
آریم آب باران از و اجا اصناف کوناگون من ثبات ششی ع از سستی های پرانده که کون و طعم در آنچه هر یک مخالف آن دیگر است  
با وجود اتحاد آب و زمین کلو پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شاید از شما و خوب و اذعنوا و بچرا نید آنعام که  
چهار پایان خود را در چراگاه ها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را شاید فی ذلک بدستیکه درین مذکور شد کلا یت بر آینه دلالت است  
بر قدرت ربانی و وحدت او و لا ولی التهی و مر خدا و ندان سر در که عقول ایشان ناسی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبح مینما از زمین  
خلفنکم آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول بواو ابدان شما خاک زمین است در میان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از  
خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و انگش از تراب و نطفه مخلوق میشود و در میان  
خاک مدفن میگردد و چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم و فیها نعیدکم و در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شما و منها نخرجکم  
و از آن زمین بیرون آریم شما را تا در آخر احوال بار دیگر بحکمت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید نظر بخاکت در آرد خدا و دنیا را  
و گرده بیرون آرد از زیر خاک به بران حال کانی بخاک اندرون به بران گونه از خاک آبی بیرون به اگر پاک در خاک گیر می مقام به بران  
از ان پاک و پاکیزه نام به پس فرعون حقی و محسنه طلبید و حضرت موسی م عصابی بگنجد و باشد و باز بگرفت همان عصا شد و دید  
بعضای نمود و از آیات تسع معجزه بعد از معجزه سیدید و دیگر وید چنانچه حق تعالی فرمود و لقد آدینیه و بدستیکه با بنمودیم فرعون را  
ایتنا کلها بمنه معجزه های ماکه موسی م داده بودیم فکذب پس بدو غ نسبت داد موسی م را و آبی و سرباز را از آنکه ایب آن آورد  
و فرمان برداری کند و از روی عدا قال گفت فرعون اجلسنا آیا ماده بسوی ما لخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ماکه  
مصر است یخرجک یوسف ع بجادوی خود ای موسی یعنی دستیم که تو ساحری و میخوای که بسحر ما را از مصر بیرون کنی یوسف را  
نمکن سازی و بادشاهی کنی بر ایشان فلنا یتیک یخرجک پس بر آینه بسیاریم برای تو جادوی و شمله مانند جادوی تو و تان با تو معارضه  
کنیم تا مردمان بداند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فاجعل پس یخرجک یکننا و یتیک یسان ما و یسان خود موعدا و عده بهجت معاد  
چنان عده که هیچ وجه لا تخلفه خلاف کنیم آن را نحن و لا انت نه ما و نه تو چون عده رسد حاضر شویم هکنا شویم ع در جای که



قوم ما و تو بانی یحییٰ استوی یعنی سوار که در پوستی و بپندی نباشد تا همه مردم نظاره تواند کرد و قال گفت موسی هم مؤجل که زمان و عدد شما  
 یوم الزینة روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی بوده و هر اهل مصر که چه آراسته در موضعی حاضر شدند و تماشا کردند و روز نوروز بوده  
 یا عاشورا و آن تجش الناس و اگر جمع کرده شوند مردمان صحیح و در چاشگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعود و روز اجتماع آدمیان  
 است وقت چاشت حضرت موسی هم از روز تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی روس الاشهاد صمت و قوع پذیرد و خبر آن با طرف دکان ف  
 عالم برسد فتولی فرعون پس برگشت فرعون از مجلس و خلوت درآمد و جهت جمع کردن سحره رای ساند و کسان فرستاد و جمع کنند که پس  
 جمع کرد و آنچه را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحره که پس آمد و عده گاه با سحران قال که من مؤمنه گفت موسی هر جادو را  
 چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم و یلکم و ای بر شما لا تقربوا فرمایند و بسندید علی الله کذب بر خدای تعالی دروغی که است  
 و ما سحر گوئید و خواستید که بآن معارفه کنید یا دروغ بر خدای تعالی بسندید بشرکت دیگران و با و غیبی که پس متاصل گردانید و از پنج برگد شمس را  
 بعد از آن بعد از آن که نازل گردانید شما و قد خاب و بدستیکه بی بهره و نا امید گردانید من افتری و هر که فکر در خدای قضا و عوا پس  
 گفت و شنود کردند جادوان امرهم در کار خود بینیم میان کید یک بعد از اجتماع کلام موسی هم گفتند این سخن سحران نماند و استروا  
 النجوم و در میان و شتند از گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد و آرد و اندک فرعون  
 از غریبه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند رسید که این سحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذین  
 بدستیکه این هر دو لجنین جادو و اندر یزیدان بخوابند آن خیر حکم که میرون کنند شما با من از ضحکه از زمین شما سحرها بجا دوی خود  
 و مملکت مصر را تصرف آرند و یک هب و بیز بطریقکم المثلث مع مذهب شما که فضل مذهب است و دین مذهب خود را ظاهر گردانند یا میرند شرف  
 و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را شما برگردانند و بنوی خود متوجه سازند و علم را در لفظ هذین اختلاف است گویند هم است و لغت ششم  
 شینه در هر سه حال اعرابش بالف میباشند و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان یعنی نعم باشد و هذین مبتدیان و صا جها و بعضی گفته اند اسم  
 ضمیرشان مخد و فت و هذین لسا حران خبر او و شخص ان تخفیف میخواند و انا فیه میاند و لام را یعنی انا هذین لسا حران القصه چون فرعون از  
 سحره شنود که موسی و هارون هم سحرانند و دعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون بر شفت و گفت فاجمعوا اکیدکم پس چون حال چنین  
 جمع کنید و اوت کید خود یعنی آلات سحر را تهاشوا اصقاع پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا مابت شما در دل مردم افتد و جید کنید تا  
 ایشان غالب شوید و قد افح الیوم و بدستیکه نوز یافت و مطلوب خود رسید و روز من استعجل هر که بر سر آمد و سحران جادو و ان مقادیر را یک  
 سه هزار صف بر کشیدند و موسی و هارون هم در برابر ایشان ایستادند سحره بقولی فرعون سی صد هزار خروا خیل و عصاها میان تنی کرده و بر زمین ساخته  
 میدان آوردند و بطریق ادب قالوا انیوسه گفتند ای موسی اما ان تلک با الکتومی اعلنی عصای در او اما ان ممکن یا لکه ما شیم اول من القی  
 سخت کید میکنند موسی هم از روی تمایله ادب باب یاز و جری اعتباری آن بی حسابی از ان قال بل القوا گفت موسی هم بلکه شما بیگنید ایشان جادو و نیامی خود میکنند  
 و بسبب حرارت هوا و سحره که فاذا احببهم و عصیتهم پس آنجا رسنا و عصای ایشان بخیل الیه نموده شد موسی هم من سحرهم از جادو  
 و کید ایشان که گوئی آنها شتم و بدستیکه آن هر دو می شتابد و جس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفه موسی خوف موسی هم از ان  
 که نظاره کنان میان سحره و سحره فرق کنند یا لکه متفرق گردید پیش از انقاص عصا و چون این هم بر موسی طاری شد قلنا گفتیم که لا تخف ترس از آنچه تراد ویم  
 انداخته که امر توا غایت و صنی بر عام و خاص متبیس نخواهد گشت انک انت الی علی سحره که تو برتری از ایشان و غالب ایشان و انی و یکن ملایقه

بیمینک آنچه در دست راست تو است تحیر عصاب میکند یعنی از بسیاری عصاب و رسن ایشان پاک مایه و آن چرب که در دست تو است بیلن  
تلقف تا فرورد ماصنوعا و آنچه ساخته اند ایما صنوعا بدستیکه آنچه ساخته اند کیند بخیل جادوی است و لا یفعل الشیء و عمار  
نیابند ساحر و غیره نشود حیث آئے ○ هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی هم عصاب میکند فی الحال از دهنش عطر می شد و من خود کشیده  
تمام ادوات جادو از فرورد مردم از ترس او روی گیر نهاده و چندین هزار آدمی از او جام بردند موسی هم در آن گرفت همان عصاب شد  
جادو ان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر دیگر باطل کند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی هم است قال فی الشیء پس در آن گفته  
شد مذیعی تال این معنی ایشان را در روی انگند نجد در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قالوا انقذنا امثال رب هرون  
و مؤمنین و گرویدیم بروردگار هارون و موسی هم تقدیم هارون جهت رعایت فاضل و ملاحظه روس آیات است فرعون که این صورت مشابه  
کرد قال املتم که گفت آیا ایمان آورده اید و خص منتم بر سبیل اخبار خواند یعنی شایسته و تصدیق کردید موسی را هم قبل از آن اذن لکم  
پیش از آنکه دستور می دهم شمارا و فرایم که بدو بگردید اینه بدستیکه موسی هم لکین و کلام هر آینه بزرگ شاست الذی علمکم الشیء که بیا بخت شمارا  
جادوی یعنی استاد و معلم و ماهر جادو ان است شمارا هم ساخته اید خواهید که ملک مرابرا اندازید فلا قتلکم پس هر آینه بیدید یکم و  
از جملکم دستا و پایهای شمارا من خلاف مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری را از چپ و لا وصلبکم و هر آینه برادران  
شمارا فی جذوع النخل بنه های درخت خرما که در از ترین درختهاست تا به کس شمارا به بنید و عبرت گیرند و لتعلمن آیتنا  
و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید آشد عذابا سخت تر است از روی عذاب و انقی ○ و پاینده  
از جهت عقاب سحران چون از جام جذب هتانی ست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفت ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست  
شده نظر خورده یک جرعه از کف ساقی هر چه فانی ست کرده و باقی دهن از کفر غیر افتانده و لیس فی الدار غیره خوانده و لاجرم  
در جواب فرعون قالوا ان فو که گفتند ما را بر بختیم خستیا کنیم علی ما جاءنا بران چیزی که آمد به ما من البیت از معجزات  
و اضمحلت و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند نعمت ترانی گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانه های روشن و سواد  
میخوریم و الذی فطرنا بخدائی که ما را آفرید قاض پس کن ما انت قاض هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی ما بکن که ما پر وای  
آن نداریم انما نقضه خراین نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیاء درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بش  
جاری نیست هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینده تر است تو معزول و محذول از حکم خواهی بود و بهم خود مشغول بیت امروز  
بجو هر چه خواهی میکنی فردا تو خست هر چه خواهند کنند انا امنا بدستیکه ما گرویدیم بر چنانچه پروردگار را بغیر کنا خطیئنا تا بیا مرز و  
کنان را از کفر و معاصی و ما اگر گشتنا و بیا مرز و آنچه اگر کردی را را علیه بر آنچه من الشیء از سحر آموختن آورده اند که فرعون در آن  
بر آموختن سحر اگر ایه میکرد یا خواندن و ایشان را اگر ایه بود چه مجرب حکم سلطان اگر ایه است و ایشان از خدای مغفرت آن اگر ایه طلبیدند زیرا که  
در جمیع ادیان با کراهت مواخذه بوده است و این مواخذه از امت حضرت رسالت پناه صلعم برداشته شده و الله خیر و خدای بهشت  
از روی پادشاه و انقی و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر فرمودی که نطاع بدان راه دارد و خدای بر ایمان اعرای عطا میکند که کرد  
زوال گردان نگردد اینه من آیات بدستیکه هر کس آید و بخت نزدیک پروردگار خود بخیر ما شرک یعنی بر کفر میرود فان له جهنم و پس  
بدستیکه مراد است دوزخ که لا یموت فیها منیر در آن تا از عذاب برهد و لا یحیی و نه زنده باشد زندگانی که خوش گذرانند و من عذاب

ثلثة لماع





و باوجود قوم مرا که بختاوتن بودند متوجه طور شده قوم را و حده کرد که بعد از چهل روز که گذرد می آیم و کتاب می آرم و چون نزدیک طور رسیدند  
را بگذشت و از حالت اشتیاق که بسلام و پیام الهی داشتند و در بنای کوه برآمد خطاب ربانی در رسید و ما آنجا که بودیم و میرشدان بنی اسرائیل  
از ما بخیل گردید و پیشتر آمدی عن قومك یونس اگر کرده خودی موسی قال هم اولاد و گفت موسی هم که ایشان گروه مردمان اینک می آیند  
علی اثری بر من وساعت بساعت بر شد و بخیل و بشافتم الیک ذیت بسوی تو ای پروردگار من یونس که گشتند و گردی از من  
چه اشتغال مر موجب رضای امرست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم تو و بزیایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قال فانما گفت  
خدا ی پس بدستیکه ما قد فتننا قومك در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل من تعجل از پس سیردن آمدی تواز میان  
ایشان و اخلاصهم السامریه و گمراه کردی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیلہ سامره از غطفی بنی اسرائیل  
و گویند از کرمان بود یا از جریاک موصی ست در عراق عرب که اسرائیلیان ست از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گو ساله پرستان بوده و او را  
موسی بن ظفر گفتند و اصح است که او از بنی اسرائیل بوده و در وقتیکه فرعون بنای ایشان را می کشتی او متولد شده و مادر بعد از تولد او را  
بکنار نیل در جزیره میگذرد و حق تعالی جبرئیل را مقرر نموده تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او میگرداند و بدین سبب او جبرئیل را میخوانند  
و در فتنه غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته و محافظت نموده مدین وقت که موسی هم بطور رفت سامری نزد او  
آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ما ست و ما را در آن تصرف کردن رو نیست و می بینم که بنی اسرائیل آن را میخرند  
و میفروشند حکم فرمای تا بهر جمع کنند و بسوزند و درون هم مقرر نمود تا تمام پیرایه آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زردگری  
چالاک بوده همین که آن زرد را بگذاخت وی قالبی ساخت و آن زر را گذاشت در آن ریخت و بشکل گو ساله چیزی بیرون آورد و قدری  
از خاک زیر سم اسب جبرئیل هم که فوسس الحیوة می گفتند که برداشته بود در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر او پیشانی  
آوردند و گویند زنده شد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند باقی کرده که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل و پیرایه کرده و حق تعالی موسی هم را  
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گو ساله پرست شدند و فرجی مونس پس موسی هم باز گشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت  
و الراح فراگرفت الی قومیه بسوی قوم خود و غضبان خشمناک بر ایشان آید و هناك از عمل ایشان و چون بهمان قوم رسید  
بگم و خروش از ایشان شنید که گرد گو ساله دف میزدند و در قص میگردیدند خطاب آغاز کرد و از روی سلامت قال یقوم گفت  
ای گروه من الی یعدکم آیا وعده نداده بود شما را آنکه آفریدگار شما و غدا احسنه و وعده ناست و نیس که تورات بشماره من  
با شراف قوم شما بطلب آن رفته بودم اطفال آید از شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم  
و بهمان وعده باز آمدم اما خدایتان میخیزد علیکم که فرو و آید شما غضب متین و تکه خشمی از خدای شما بعبادت  
بجمل ما خلفتم پس خلاف کردید و وعده من را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من قالوا  
گفتند گو ساله پرستان ما آخلفنا موعده که خلاف نکردیم ما وعده ترا میکنیم بقوت و با اختیار خود و لیکن آخلفنا و لیکن بر داشته  
بودیم و خص حلفا نخواهد مجبور از باب تعیل یعنی تمیل کرده شدیم مراد آن است که مرا تکلیف کردند تا برویشتیم او را تا بارها قرضه  
القوم زیرا که گروه قبضه که عاریت گرفته بودیم از ایشان فتنه فتنای پس بگفتیم ترا و آتش بگم درون هم فتنه که پس چنان که ما  
آنگونه بودیم الی السامریه سامری نیز بخدا و او در آتش آنگونه فتنای پس چنان که سامری از ایشان عجل گو ساله عبد الله

خود را کالبدی اند که مراد با یک گو سال بود فقالوا این گفتند سامری و ما بان اولهذ القاموسین گو ساله خدای شمس و الله مؤمنه  
 و خدای موسی فلیتین پس فراموش کرد موسی خدای را و طلب بود که طوری رفت این قول بعد و عمل است گویند فسی قول حق سجا است  
 ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان اقلای یرون آید می بینند و نمی دانند گو ساله پریشان آید نیز هیچ آید باز فکر داند گو ساله  
 الیهیم بسوی ایشان حق و لا یسمی را یعنی او را چه می خوانند جواب نید هر که یکمالت طمعه نمی تواند بر ایشان حق و از یانی و لا یسمی موسی  
 یعنی قدرت ندارد بر ساندن بر ایمان و سود بکسی و چنین چیزی که داعی خود را جواب ندهد و بر ارتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان برستید و گفتند  
 قال برتیکه گفت طمعه هر قدر من قبل مریشان را بارون همش از آمدن موسی م ز روی موعظه که بقوم ای کرده من انما قنتم حسن بن  
 نیست که مبتلا شده اید به یک سال یعنی برستیدن او و لان و بکتهم الرحمن و برتیکه آفرید کار شما خدای بسیار بخشایش است فاتیقون  
 پس پیروی کنید مراد در عبادت او و اطمینان آرد کردن نید امری به فرمان مراد بر دین ثابت باشد قالوا الی کجوزج گفتند ما پیوسته باشیم  
 علیه بر پیش گو ساله عکفین مجاوران و میتمان حتی یزجیع تا وقتیکه باز گرد الیهنا موسی موسی م بطور و بر زمین که ادرش  
 میکند یانی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یانی پس چون موسی م باز آمد اول با قوم عتاب نمود و حاشا که شت که رجا  
 برادر آورد و از غایت غضب موسی پیشانی او برشی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قال فیهرقن گفت  
 ای بارون ما منعک چه چیز باز دشت ترا اذرا ایتیم صلوا الخ چون بدی تو که ایشان گراه شدند الا شیعین از آنکه متابعت من کنی در  
 غضب برای خدای و حمایت دین از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانا افعصیت امری به آید سر کشیدی از امر من قال گفت بارون  
 از روی استعفاف یثوقم ای سپردن اگر چه برادر مادی و پدری بود اما ذکر م کرده برای رقت دل موسی م و بملالت گفت لا تاخذ  
 فرا کسر یحیی محاسن مرا و لا یز آینه و نه موسی سر را فی خشیث بدستیکه من تریدم اگر متعلقه کنم بایشان با ایشان را بگذارم و از پی تو آیم  
 ان تقول آنرا که تو گوئی قرت بین نبی لشرک و یل تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل و لک ترف و نه نگاهداری قوی  
 سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی م بوقت رفتن بطور بارون م گفته بود خلفی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاهداری  
 جماعت است و ما با ایشان موسی م این عذر را مسلم دشت و روی بسامری آورد قال فکاکطبتک نیا امری به م گفت چیست  
 این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت گفت سامری که بنیاشد م بها لک یبصر و با تخیری که بسینا بودند بی  
 و با تخیری یعنی جبریل م را دیدم و بشانم قفصت پس فر اگر فتم قفصه مشی خاک قرن اثر الرسول از نشان سم سپ رسول یعنی  
 جبریل م مراد آن است که خاک زیر سم سپ می گرفتم و با خود آیم چون گو ساله را از قالب بیرون آورد و فنبذ قفا پس در آنکه م آنرا  
 درون گو ساله نازده شد و با و از آده و کذلک همچنین که گفتم سوا کت یا راست یی برای من و در نظر من سکو آورد این کار را  
 نفیس نفس من در کتاب مذکور است که موسی م قصد قتل سامری کرد و از حق سجا و می آمد که او را کشت که صفت سخاوت برو غالب است  
 و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات او باز نتوان دشت مسروا ما نفع الناس فیکت فی الارض اینجا ظاهر میشود نظرم  
 هر سال که برگ دارد و در باد و از آب حیات تازه و تر و با تخیری میوه باشد و سایه به که گردد و تنور را میوه قال گفت موسی م سامری  
 که چون مرا از قتل تو منع کردند فاذا هب پس بیرون برو از میان ما فان کلت پس بدستیکه است ترا از عقوبت فی الحیوة و زنده گی  
 ان تقول آنرا که گوئی هر که از نزدیک تو آید که ایستادن من مکن مراد و شوهر من مرده بود که هر که نزدیک شود بوی او و او را کشت پس او را کشت

سج





عوجا پستی و مناره و لا امان و نه بندی پستی یومئذ دران روز یثیعون الذی پیروی کنند همه مردمان که از خواننده رهبری  
 اسرائیل که ایشان را بخواند بشرگاه لا عوج که هیچ میل و کمی نکنند مرا و را یعنی هیچ دعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند  
 مومنان بسرعت و کافران بدربند و گفته اند آتش بیاید و مشرکان را براند تا مشرک و خشت الا صوات و پست شود آوازها و لا یختمن برها  
 سخن گفتن خدای با عظمت و محبت وی فلا کتمع پس نشنوی تو دران روز الا همسا مگر آوازی نرم یعنی صوت اقام ایشان در دین بشیر  
 یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد در خواست کسی را الا من اذن مگر آنرا که دشوری دهد که الرحمن شفاعت او خاص  
 و وصی که و پسند برای می تواند که سخن شفع را بگویم میداند خدای مابین اینک یارم آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت و ما خلفهم و  
 آنچه از پی ایشان است از کار دنیا و لا یحیطون و احاط نمی تواند کرد جمیع عالمیان به بذات خدای علما هیچ از جهت دانش یعنی ذات  
 الهی معلوم نگردد و زیرا که مقتضای آن عدم احاطه علم است به دو حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز از غیر او پس احاطه نمودن  
 علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است به دو متغی باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق رو نیست و عدم احاطه به و نه از  
 قصور نسبت علیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات تعالی و بی نهایتی اوست نظر کجا دریا بدور عقل چالاک که بیرونست از حصر  
 ادراک و تماشا میکنی اسما و صفاتش که اگر نیست کس از کنه ذاتش و عذبت الوجود و خوار فرو تر شوند اصحاب رویا یعنی خوشتر  
 همه مردمان ذلیل و خاشع باشند للحي القيوم مرخای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست ایران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند و قد  
 خاب و بدستیکه بی بهره ماند و نویدی کشید من حمل ظلما هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورد و من حمل  
 و هر که بکند من الصلوات بعضی از کارهای ستوده و هو مؤمن و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرکت  
 لاجرم هم هر مومنی که عمل نکند فلا یخف پس نترسد دران روز ظلما از ستم و بیداد که زیادتى سیاست است و لا هضم و نه  
 از کسر و شکست که نقصان جنات است یعنی از احسانات مومن چیزی کم کند و نه بریات وی افزاید و كذلك و همچنانکه منزل ما ختم  
 این آیات متضمنه موعید را از ننگه فرو فرستادیم کتاب را قرا تا غریبا قرآنی بلغت تازی و صوفنا و مکر گردانیدیم فیه من  
 الوعید و در و از آیات و عید چون ذکر طوفان و درجه و صیه و خف و منح لکمهم یثیعون شاید که بهر پند مشرکان و نترسند از آنکه  
 مثل آنها را ایشان فرو نیاید او یخشد یا تجدد کند قرآن لکم ذکر که آن را ایشان را پندی چون استماع وی کنند ففعل الله پس برست  
 خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از آنها و محمدان یا پاکتر از قول مشرکان الملیات پادشاه نافذ الامر الحق ثابت در ذات و صفات خود  
 یا سزاوار باوصاف کمال و هو الکبیر للتعالی آورده اند که چون جبرئیل عم بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پیامی صلعم خواندی  
 آنحضرت قبل از تمام آن خوف آنکه مباد چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل عم قراءت میفرمود آیت آمد که و لا یخجل و  
 شایسته نامی بالقرآن بقراءت قرآن من یخجل ان یقضى پیش از آنکه ادا کرده شود الیک و حیة نبوت و حی آن آوردی فرموده که سوا  
 انزال قرآن کن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسا خلق تا وقتیکه بیان آن تو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رحم  
 آورده که مروی از آن خود را طیارچه زد و او پیش حضرت رسالت پیامی صلعم آمده قصاص طلبید آنحضرت فرست که بقصاص حکم کن این آیت  
 فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیت الرجال قالوا علی النساء نازل شد پس منی آیت این است که حکم کن بقرآن مگر بعد از انزال آن  
 و قل دیت و گویای بود در کار من در ذی فی علما و بیغزای مرا و انش با حکام شرع یا بقرآن و معاسی آن یا زیاده کن حفظ مرا



از و نباتند و بام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا ز قوم دوزخ و خشش و حشر کفر آن معرض را یوم القیامه اعمی  
در روز قیامت نایب که هیچ چیز نه بیند مگر جنم و هتاف حقوتهای آن قال رب گویای پروردگار من که حشر بخشی اعمی هر حشر  
کردی ما دنیا یعنی بجهت سبب ما دنیا محسوس کردی و در آید فعل مضارع اشارت است به تحقیق و قمع این قضیه و قد كنت و حال آنکه بدستیکه بودم  
من بصیرت میا و قتیکه سر از قبر آوردم قال گویید حق سبحانه و تعالی کذا لک کار همچنین است که دانستی آیتت آیتهای کتاب  
مایا دلائل قدرت و علامات وحدت ما فکسیت بکس پس تو چشم بر هم نهادی از آن و ترک کردی آن را و کذا لک و همچون ترک کردن آن را  
در دنیا الیوم تثنی و امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب و کذا لک و پنجاه روی گرداننده از کتاب با جزا دادیم بخشیت  
پادشاه سید هم من اشرف آن را که از حد گذشته یعنی شرک آورده و لم تؤمن بآیت و نگوید آیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود  
لعذاب الاخره و هر آنیه عذاب آن سرای آشد سخت تر است از تنگ عیشی این سرای و البقی و بمانده ترحمت آنکه انقطاع ندارد  
اقله هیکل هم آیاره نمود در مشرکان قریش را و طریقی اعتبار برایشان روشن نساخت آنکه که اهلکها چند هلاک کردیم ما قبلهم پیش از ایشان  
من القرون از اصحاب و زمانهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نود میثون میروند بوقت تجارت فی مسکنهم و مسکنهای ایشان چون  
احتاف و دیار مجرب و علامت هلاک و عذاب می بینند از فی ذلک بدستیکه در آن هلاک کلایت هر آنیه نشاناست برای اعتبار یا دیلمها بر عذاب  
اهل انکار لا ولی الثمی و مر خدا و تدان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نمی گذار باب خود را از تغافل و لا کلمه و اگر نه کلمه است سبقت  
پیشرفته و پیشی گرفته من ذلک از پروردگار تو که عذاب منکران را با آخرت انگند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آر دنگان هر آنیه بودی  
عذاب ایشان لزما لازم را ایشان را که هیچ وجه معارفقت نکردی تا وقتیکه مسامح و تسامح ساختی و اجل کشیدی و وقتیکه نام برده شده  
عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل سیمی نبودی همه کافران نازل شدی آنچه به عاد و ثمود نازل شد فاصبر پس شکیبا باش ای محمد  
علی ما یقولون بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد و این آیت صبرایت لیسف منسوخ است و  
سیح و نماز بجز از بجزل مرتب نماز مقرب بجز پروردگار تو یعنی نماز با بد و بجز از بجزل مرتب نماز مقرب بجز پروردگار تو یعنی نماز با بد و بجز از بجزل مرتب نماز مقرب  
پیش از طلوع آفتاب و قبل غروب و شب و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر و من انا سحی الیل و در بعضی از ساعت های شب فسح پس  
نماز گزار یعنی مغرب و عشا و اطراف النهار و در طرفهای روز یعنی نماز هر چه وقت از نزدیک ذوالست و انظر فی خسر نصف اول  
ست از نهار و طرف اول نصف آخر و زو جمع لفظ اطراف جهت این است از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس درین وقت ادا کن نماز  
لعلک ترضی و شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و حصص ربنا فاعل بخواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در صبح اول  
بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و نکته و سوف یعطیک ربک فرضی تقویت این قول میکند نظم  
امت همه هستند و توئی جان همه ایشان همه آن تو و توان همه خوشنودی تو جست خداوند بخشنده خوشنودنه مگر بغفران همه ابو رافع رضی  
تعل میکند که معافی بنزدیک پیغمبر صلعم آمد و در خانه چسبید که بدان صلح همان باشد حاضر نبود و را بنزدیکی از پیوسته فرستاد و گفت و را بگو  
که محمد رسول الله صلعم میگوید معافی بنزدیک تو فرموده دینی بایم در خانه آنچه بدان شرائط همان داری نمایم این مقدار آرد و با فروش  
و معاطه کن تا اهل رجب چون وقت برسد با بفرستیم چون پیغام پیودی سانسیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمیکنم مگر آنچه چیزی در گزین  
بند من مرا جعت نمودم و بفرست صلعم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لایمن فی السما و این فی الارض اگر این معاطه کردی هر چه



حق او را که در می پس زره خود من داد تا نزد یهود و کسان دیگر و نهاد و این آیت جنت تسلیم دل مبارک حضرت صلعم نازل شد و کلام خداوند عزوجل  
 و باز کش نظر چشمهای خود را یعنی منکر الی ما متعنا بسوی آنچه می بینی که بر خور دار اگر دانیدی می بینی بدان جزا و اجازت منم صنفدار از کفر و کون  
 و شنی و کتابی داده ایم ایشان را از همة الحیوة الدنیا و زینت زندگانی دنیا که مال من است لِنَقِیْتَهُمْ فِیْهِ تَمَیِّزاً بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اِیَّانَا  
 یا از آفت و بلاهای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشان را بسبب آن و در ذوق مرگ و روزی دادن بروردگار تو تر از روز بروردگار تو  
 روزی داده تر از نبوت و هدایت خیر بهتر است از مالمای فانی بی اعتبار ایشان و اَبْقِ و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که  
 زهره در لعنت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او دوسه روزی پیش نباشد باندک فرصتی پرموده گردد و نیست شود  
 نظم جان بیایغ تنم شکوفه است به کمال جلوه دل بر باید زایل حال به یک هفته گذرد که فرویز روز درخت به بر خاک ره شود و چو  
 خس و خاک پایمال به اهل کمال در دل خود جا چادهند به آنرا که در بدست می آفت و زوال و اَمْرٌ اَهْلَکَ و امر که کسان خود را  
 بِالصَّلَاةِ بِالنَّازِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْهَا و صبر کن بر آن یعنی مداومت نمایی که اَشْتَمَلْتَ فِیْهَا و اینها را در روزی دادن یعنی میگوئیم که خود  
 کسان خود را روزی ده و نَحْنُ نَزِدُّکَ ثَوْرٌ و روزی میدهم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه سبب نیاز فارغ بال باشی و العاقبة و سرانجام  
 کار و پسندیده و التَّقْوَى و مر خداوندان تقوی رست در بسیار از این سلام نقل میکند که چون سخنی بعضی از اهل محقرت رسالت پناه صلعم رسید  
 ایشان را بنماز فرمودی و این آیت بر ایشان خواندی و قالوا و گفتند مشرکان که لَوْ کَانَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ جُرْأَمٌ اَرْدَی اَمَّا تِیْ مِنْ رَبِّهِ و از پروردگار  
 خود یعنی چه از آنچه ما طلبیم معجزه ظاهر میگردد و اگر تا قیامت آید ما بدیشان بکنیم مَلَکٌ فِی الصَّخْفِ الْاَوْحَى و خرابی در کتابهای پیشین  
 اند عذاب متفرع بر تکذیب نبیاء و دَیْلٌ قَوْمِ که بعد از ظهور معجزات اقرح آیات کرده اند یا ما بدیشان بخشی نشود و از اهل کتب  
 بیان آنچه در تورات و انجیل است که از صفت محمد و بشارت قدوم او و تحقیق آن است که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد  
 ایشان را با علم معجزات که قرآن است و فرمود آید یا ما بدیشان بیانی روشن مثل برق و زنده و زنده و زنده و آورنده آن  
 امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده و کسی تعلیم نگرفته و فهم صحای عرب از ایشان مثل سوره ازان و جبرائیل با وجود چنین معجزه و وضع آیتی دیگر طلبیدن  
 حین عباد و انکار است و لَوْ اَنَّا اَهْلَکْنَاهُمْ و اگر هلاک کردی کفار که را بعد از آن بعد از آن از روی یک با سبب کفر ایشان مَن قَبْلَهُ مِثْلَ اَنْبِیَائِکُمْ  
 و قبل از نزول قرآن لَقَالُوا اَرْسَالُ رَبِّکُمْ لَیْسَ بِاَشْیَاءِ کَذِبٍ و گفتند ای پروردگار ما لَوْ کَانَ اَرْسَالُکَ اَشْیَاءِ کَذِبٍ و گفتند ای پروردگار ما لَوْ کَانَ اَرْسَالُکَ اَشْیَاءِ کَذِبٍ  
 تو خواندی فَتَنَیْکَ پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وی میفرستادی مَن قَبْلَکَ اَنْ تَنْزِلَ مِثْلَ اَنْکَ خَارِشُومِ در دنیا قتل و سب و  
 غنزی و در سو اگر دم در قیامت بدخول در آتش پس قطع حجت ایشان را پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان را و دیدند قُلْ کُلُّ الْجَاهِلِیِّیْنَ اِزْنًا و شما  
 مَثَرُ قَبْرِی و منتظر است اهل حال دیگر را یعنی شما نکبت را چشم میدارید و با بقوبت شما قَتَرْتُمْ و اَعْبَادُکُمْ پس انتظار برید و سرصد باشید  
 فَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بداند یعنی در قیامت معلوم گردد که حقیقت مَن اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ کیاستند خداوندان راه رست و مَن  
 اَهْلُکَ و کست را یافته حق را و حضرت پیغمبر صلعم که راه یافته و هم راه نمایند است راه دان را به بر و حقیقت نیست جز خیر بشر

سورة الانبیاء مکیه و هی مائون اثنتا عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ زَبَدٌ اَم مَرْدَمٌ اَمَّا اَعْمَالُ اِیَّانَ یعنی روز قیامت گفته اند

بسم الله الرحمن الرحیم

مراد از ناس کفار مکہ اند یعنی نزدیک شد وقت مواخذہ و پاداش ایشان کہ قتل و گرفتاری روز بدست و هم فی غفلۃ و ایشان بدیگری  
از حساب و مواخذہ مُعْرِضُونَ اعراض کنند مانند تفکر دران یا معرضند از طریق توبہ و تسبہ مایا یتیم نیاید ایشان من ذکر بیع  
پندی من ذکر یحیی از آفریدگار ایشان مُحَدِّث نو فرستاده و تجدید متزل شده اگر استمعوا و اگر بشنوند آنرا از پیغمبر و هم یلبثون  
و حال آنکہ ایشان بازی کنند بان و استعز انما یندبان چون میشوند آن فکر را کہ هیئت قلوبهم در حالتیکہ دلهای ایشان مشغول بخری  
یعنی غافلند از مامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابو بکر و راق قدس سرہ نقل میکنند کہ قلب لایستی مشغول باموال دنیا و غافل  
احوال عقبی و استرو الجحیم و پوشیدہ میدارند کافران را از گفتن خود را الذین ظلموا انانکہ ستم کردند بر خود بشرک و نصیت هل هذا  
ایست این کہ شمار دعوت میکند یعنی محمد صلعم اگر بشر مگر آدمی مثلاً کفر مانده شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او را رسالت نشاید و در  
باید کہ فرشته باشد اَقْتَاتُونَ النِّصْرَ آیامی آورید شما بجا دوی یعنی قبول میکنید حسد او را اعتقاد کفار آن بود کہ ہرچہ حضرت رسالت پناہی صلعم  
از کلام الہی برایشان میخواند سحرست پس پنهان بیکہ بجز مشاورت کردند و گفتند بعضی بعضی را کہ شما میدانید کہ ہرچہ میخواند سحرست و انکم  
یُبْصِرُونَ و شما می بینید کہ او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چہ فکر میکنید کہ ہم او مدیم کند حق تعالی پیغمبر خود را از ان شایع  
خبر داد و فرمود کہ در جواب ایشان گوی قُلْ بگو ای محمد و حفصہ مال می خواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت کہ دینی ای پروردگار من بیکم القول  
میدان گفتن ہر گویندہ را فی السماء و الارض در آسمان و زمین اگر بگوید و اگر بسرو و هو السميع و اوست شنوا گفتار کفار را العليم  
و اناست باسرار و ضمائر ایشان بَلْ قَالُوا اضراب است از آنکہ گفتند قرآن سحرست بلکہ گفتند اصْغَاتُ اخلاص منحن است چون خواب  
پریشان یعنی پراکنده از ہر جای و آن چنان نیز نیست بَلْ افترتہ بلکہ بستم است از خود و افتر کرده برخدای و آن چنان نیز نیست بَلْ هُوَ  
شاعر بلکہ او شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند کہ هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکہ ایشان مدکار حضرت صلعم  
مضطرب و متحرک گشتہ گاہی اورا ساحر و وقتی اورا شاعر و زانی مغتری و نوبتی پریشان سخن میخواند و میگفتند اگر چنین کہ ہایگوئیم نیست فلیاتنا  
بایۃ پس باید کہ بیار دبرای ما بحرزی درست کما اُرْسِلَ لَکَ و لَوْنٌ و ہمچنان بحرزی کہ فرستادہ شدہ بودند بان پیغمبران پیشین چون او صلعم  
وید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود کہ مَا اَمْنَتْ نگریدہ بودند بآیات ظاہرہ بعد از اقتراح قبلہم پیش از میان من قرئۃ افلکنا  
جمع اہل شہری کہ ہلاک کردیم ایشان را یعنی ام کہ شتہ آیتما طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب ہلاک شدند اَفْهَمَ  
ضنادیکہ یَوْمُنُونَ ایمان آرند گر آن آیتما بیاریم یعنی ایمان نیارند بوسطہ آنکہ سخت دل تر و ستیزندہ تر از دشمنان گذشتہ و مَا  
اَرْسَلْنَا و نفرستادیم قبْلک پیش از تو پیغمبری لَکَ و جَا لَکَ و مَحْجِ مگر مردانی کہ وحی فرستادہ شدہ است و خص نوحی بخواند یعنی وحی فرستادیم  
لَکَ ہم بسوی ایشان یعنی پیغمبری ملک نبودہ بہر بشر بودند تا میان ایشان و ام بسبب جنسیت فادہ و استفادہ وجود گیر و فستقوا  
پس رسید این سخن را کہ انبیاء بشر بودند یا ملک اهل الذکر از اہل کتاب کہ باخبار بسیار انا انزلن کتکم لا تعلمون اگر ببینید کہ  
نمیدانید کہ رسول باید کہ بشر باشد و معتاد کردہ اید کہ پیغمبر را چگونہ خور و خواب بود و ما جعلناهم و انسا حقیر پیغمبران را جسدا خداوندان  
جسدی کہ بان لایا کُلُونَ الطَّعَامَ خورند خوردلی و مَا کَانُوا و نبودند خلیلین باقی در دنیا کہ نیز نہ فَرَّصَدُ فَنَّهُمُ الوَعْدَ  
پس است گردانیدیم وعدہ ایشان را یعنی وعدہ کہ با ایشان کردہ بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَاجْمَعْنَهُمْ سِجَاتِ دِیْمِ  
انبیاء و من شاء و ہر خواہیم از منومان یکسانیکہ در اقبای ایشان حکتی بود و اَهْلُکُمُ السُّفْرَینَ و ہلاک کردیم کزاف کاران و کزاف گوینان یا





میگزراوند که یَقْتَرُونَ است و ضعیف می شود و اگر اَتَّخَذُوا الهة آیا اگر گفته اند کافران خدایان باطل را مِن الْأَدْوَانِ یعنی خدایان  
 که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی را گرفته اند که از قدرت هُم یُشْرِقُونَ ایشان زنده کند مردگان را بحسب  
 مشرکان میکند یعنی شایان را آلهه میگویند و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ملکات و میدانند که ایشان از قدرت نیست و با وجود این عجز  
 از عبادت ایشان دست باز نمیدارند و گویند اگر باشد فیهم آراسم و زمین الهة خدایان که تدبیر امر آنها کنند لا الهة غیر خدای لقصد تأ  
 بر آینه تباہ شدی آسمان و زمین و کارها در شمشیر اگر آلهه در مادی سوا حق باشد چندین قدرت یک قدر در جاری گردد و اگر در کار می خلقت  
 نمایند در تعویق افتاده ناساخته باند پس بد عالم کی باید و جز حضرت اله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و کیا توانی جمله ضعیفند و توانا  
 چون قدرت با ملک بر اهل زندان جز تو که یار دگر نمانی حق زنده فَسُبْحَنَ اللَّهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را رتبت العرش که آفرید کار عرش است  
 عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند از اتحاذ صاحب و ولد که لا یُشَلُّ پرسیده شود خدای عَمَّا یَفْعَلُ از آنچه میکنند بجهت عظمت و تفردها و است  
 بایسب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است وَ هُمْ یَسْأَلُونَ ایشان یعنی هر بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه ملوک اند  
 ملوک را ناچار است که حساب احوال و افعال خود با ملک رست کند اَتَّخَذُوا الهة آیا اگر گفته اند دُونِمْ غیر خدای الهة خدایان و ماسوا  
 بودند با اتحاذ آن قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ و دلیل اتحاذ آلهه بدون خدای مطلقا هذا اینک ذِکْرُ مَنْ مَتَّعِيَ یاد کرد کسانی که  
 با من اند از امت من یعنی قرآن وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلِي و یاد کرد آنکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماوی در انجا مگر وید و از آنها  
 که بدانند انا اند پر سید که در همه کتب منزله نیست الا امر توحید و نبی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بِلَهٍ مُّشْرِكُونَ یعنی همه ایشان لا یَعْلَمُونَ الحق نمیدانند  
 حق را و میان وی و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهَمْ مُّعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنند گانند از ایمان بجای متابعت رسول او و قَاوَسَلْنَا  
 مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِن تَرْسُولٍ بَعَثْنَا و فرستادیم اَلَا فَوَیْحِیَ إِلَیْهِ مَرُوحِی کرده شده بوی و حصص نوحی بخوانید یعنی مارجی کردیم  
 اِنَّهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ نیست خدا حق اِلَّا اَنَا مگر من فَاعْبُدُون پس را برستید و قَالُوا اَتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ و گفته اند اگر گفت خدای تعالی بسیار  
 بخشایش و لَدَا افرزندان ملائکه سُبْحٰنَهُ پاک است او و منزه ازین بَلْ عِبَادٌ مُّکْذِبُونَ بلکه ایشان یعنی ملائکه بنده گانند مُکْذِبُونَ گرامی دشمنان  
 و نواختگان لا یَسْتَفْقُونَ پیشی نمگیرند بر خدای تعالی بِالْقَوْلِ سخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است  
 از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَ هُمْ بِأَمْرِهٖ و ایشان بفرمان خدای یَعْمَلُونَ کار میکنند یَعْلَمُونَ  
 میدانند خدای مَابَیْنَ اَیْدِیْهِمَا آنچه پیش ازین کرده اند و مَخْلُوفُهُمْ و آنچه پیش ازین کنند و لا یَشْفَعُونَ و درخواست نمی کنند اِلَّا بِاِذْنِ اَتَّخَذَ  
 مگر مگر کسی را که خدای پسند و شفاعت او را کسی را که بجا نمی حق پسندارند این عباس را فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله  
 محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت برایشان واجب باشد وَ هُمْ و فرشتگان مِّنْ خَشِیْتِهِ از  
 ترس خدای و عقوبت الٰهی مُشْفِقُونَ لرزان یا از محابت و عظمت او ترسانند و مَن یَقْتُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا  
 سایر مخلوقات اِنِّیْ اِلَهٌ بدستیکه من خدایم مَن دُونِهٖ بجز وی فَذٰلِكَ پس آن قائل نَحْنُ یٰهٗ پادشاه و هم او را  
 جَهَنَّمَ ما دوزخ کَذٰلِكَ همچنین که معی ربوبیت را اجرا میدهم نَحْنُ اِلٰهٌ پادشاه و هم داد ستمکاران را بپیش  
 ایشان اَوَّلَ مَرِّ الدِّیْنِ کَمَرَقُوا آیا نمیدانید یعنی نمیدانند که هر که داند آن السموات و الارض آنچه آسمانها و زمین با کائنات و انشا  
 بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که در حقیقت متحد بودند فَهَتَفْتَهُمُ پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر متفرع و تمیز آسمانها یکی

بود و این تحریکات مختلفه چندین ملک ساختیم و یک زمین را نیز با اختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا روضه  
یا یکدیگر معموم بود یعنی برهم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود و هموار بماند در آوریدیم و ایشان را از هم جدا ساختیم و در زاد السیر آورده که از زمین  
شش طبقه آخر آن کردیم تا بهفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا بهفت طبقه شدند و گفته اند آسمان بسته بود از روی باران  
نی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمیرست و آنرا یاران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم و جعلنا من الماء و گردانیدیم ما را از آب  
کل شیئی حی و هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم و هم مواد ایشان آب است و جمیع ایشان آب است و تنفس  
ایشان بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه است اینجا بهجت عموم افلاک و قیون  
آیا نمیکردند مشرکان با وجود این آیات و صحنه و علامات لا اله الا الله و جعلنا فی الارض و خلق کردیم در زمین و واسی کوههای بلند آن تپید  
همه بطنه زمین و گرداند آذر میان راتبا و جعلنا فیها و ساختیم و پدید آوردیم در زمین و در میان کوهها فجاء سبلا را بهای کشاده و تعلم  
یستندون و اما باشد که ایشان راه یابند و سفرها و منازل مقصود خود در سند و جعلنا السماء و گردانیدیم آسمان را سقف محفوظا و  
متقی نگا همیشه از افادن از انحلال تا وقتی معلوم یا از اشراق سمع یا محفوظ و هوایی علاقه دستون و همتو کافران عن آیتها از نشانها  
در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است مخرج ضنون و اعراض کنندگانند یعنی کافران  
هر چند نشانی ما بنیند ضد کنند گانند و هو الذی وادست کسی که قدرت کامله خلق الیک و النهار و بیافرید شب تیره را تا دورا  
یابند و روز روشن تابد و بهجت کسب معیشت تصرف نمایند و الشمس و القمر و بیافرید آفتاب ماه را کُل سربک از ایشان فی فلک  
تسبیحون و در چرخ آسمان میکنند یعنی بر سطح فلک میثابتند چون شاتقن شایر بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که زوایل اشارت شب و روز نشانی  
قبض و بسط عارفان است گاهی یکی را قبضه قبض گیر و تا سلطان جلال ما را زنده او بر آورد و گاهی یکی را برباط بطن نشاند تا میزبان جمال و از خود  
نوال نوال اقبال دهد و آفتاب نشان صاحب توحید است بخت تلکین در حضرت شهود آراسته قزاید و نه گاه که کشف الغطاء از دست  
یقینا قزائش اهل توین است گاه در کاهش بود و گاه در قزایش زمانی بطور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بیروز روز مجتبی  
بر تبه بدر رسد گوید در کلام حقان انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی است فروزیم سوز بجرانت زو بار یکتر گردم  
چو روز وصلی دارم شوم در حال زمان فریب و حضرت پیرو می روح الله روح میفرماید که نظر چون روی بر تابی زمین گردم بلالی ممتحن و در روی  
سوی من کنی چون بدر بی نصبان شوم و تو آفتابی من چو گرد تو گردم روز و شب و در محاکم اقم ز تو که شمع نور افشان شوم و آورده اند که  
معاندان بارگاه رسالت پناه صلح از روی غوایت و ضلالت می گفتند نحن نربص بر رب المنون تطار آن سیریم که گردید و حوادث بر آید و یاران  
محمد صلعم را متفرق ساخته و در ورطه هلاک اندازد و حتی سجایه تسلیم آن حضرت میفرماید که و ما جعلنا للبشری و ما ندانیم بر هیچ آدمی را قیوت  
قبلک الخلد پیش از تو پایدگی در دنیا آفتاب قیوت آیا اگر تو بمیری قسم الخلد فن پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پانندگان خوا  
بود و از دام مرگ رهائی خواهند یافت فی کل نفس بر نفسی در دنیا ذائقه الموت و چشیده مرگ است هر که قدم از دروازه عدم بفضای  
صحرائی وجود نهاد و ضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس مات و فوات خواهد پوشید و بهجت هر که آید بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پانیده و باقی  
خدا خواهد بود و کلمه کرمی از انیم شمارا بالشریبه یعنی بیلا و مصیبتا و الخیر و نیکوئی یعنی بعبا و نعمتها و فتنه و آزمودنی مصدر است از غیر  
لفظ و حسی سخن آنکه با شما معامه آید پانندگان سکیم در سختی و آسانی و سختی و عودت تا مرتبه هر یک در صبر و صبر و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر





کسی ایشان که روی خواهد از کسر و صلح و طویر و مثال آن از خود دفع نترسند که پس چگونه عده خود را نگاه تواند داشت و کلام  
و نیستند اینها یا بر ستمندگان ایشان که بعد دیگری مبتلا از عذاب یا **يُصْحَبُونَ** ○ نگاه داشته و زنده رها داده شوند بل مقتدا بلکه بار خور و بار  
داده ایم هوای آن گروه میکان را بعت عیش و اینی و سلامتی و آباء همت و پدران ایشان را حتی طاق تا دراز شد علیهم السلام  
برایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده چند شدند که همیشه چنین خواهد بود و نداشتند که دم به دم بنای عیش و دریم خواهر شکست و اساعس  
سندم خواهد شد بیت مغرور شو که دمدم دست اجل بر سر زندان بنه که افراشته اند + **أَهْلًا يَرْقُونَ** آیاتی هستند که فران **أَنَا نَاقِي الْأَكْثَرِ**  
آنرا که می آید فرمان بابر زمین ایشان **تَنْقُصُ مَا مِنْ أَطْرَافِهِمَا** که تا میگیریم زمین را از اطراف آن یعنی میکشیم آن را بر مسلمانان که تا سر رفت  
قلعه میگیرند و منزلی بخوزه تصرف در می آید **أَفْهَمُ الْعَالِيُونَ** ○ آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان **قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ كَمَا كُنْتُمْ**  
جریان نیست که من بگویم شمار را **بِالْوَحْيِ** آنچه وحی کرده میشود پس یعنی از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید و کلام **لَا يَتِمُّ**  
**الدُّعَاءُ** و نمیشوند کران خواندن را **إِذَا كُنْتُمْ دُونَ** ○ چون بیکرده شوند که فران را در عدم انتفاع بدینچه میشوند تشبیه میکند بچنان که  
چیزی سمع ایشان نمیشود **وَلَكِنْ مَسَّتْهُمْ** و اگر برسد بکفره **فَحَتَّةُ** اندک چیزی **مِنْ عَذَابٍ رَئِيتُكَ** از عذاب پروردگار تو  
یعنی از آنچه ایشان را آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت **لَيَقُولُنَّ** هر آینه گویند **يَا وَيْلَنَا** ای وای بر ما **إِنَّا**  
**كُنَّا ظَالِمِينَ** ○ بدستیکه بودیم بابر نفس خود ستم کنندگان بشکر و تکذیب و **نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ** و وضع کنیم ترازوهای  
زوات العدل را **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** برای خدای روز رتخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران بر آنند که میزان عبارتست از عدل  
یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه و محافط حساب و مکافات اعمال بر سبب و جمهور بر آنند که مراد میزان است که او را عمودی و دو کفه  
باشد چون ترازوی که بدان میسنجند و در میسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ**  
حضرت پیغمبر صلعم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجند پس برای هر یک یک میزان خواهد بود و جمعیت او باضافت با جمع است  
و بعضی بر آنند که علمیده هر کس را میزان خواهد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان سنجند **فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا** و نه شود نفسی شیئی از چیزی  
از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل نا سنجیده نگذارند **وَأَنْ كَانَ** و اگر باشد عمل **مِثْقَالَ حَبَّةٍ** هم سنگ دانه **مِنْ خَيْرٍ** دل از پسندان که صغر  
حبوب است **أَتَيْنَاهُمْ** بیاوریم آنرا و نزد ترازو حاضر گردانیم و کفنی **بِنَاحِيَيْنِ** ○ و بسند ایم شمار کنند مرا اعمال بندگان را چه کمال علم  
جمال عدل را است **وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ بَرَسِيكِهِ** و دیدیم مأمور ستم و **هَرُونَ** الفرقان موسی و هارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق  
و باطل اینصورت را عادی یا شکافتن دریا و ضیاء و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز آیند  
**وَذَكَرْنَا لِلْعَالَمِينَ** و پندی بر پرستندگان را **الَّذِينَ يَحْكُمُونَ** آنرا که ترسند و بترسند از عذاب آفریدگار خود **بِالْقَيْبِ** پوشیدگی یعنی خلی را  
نا دیده از وی ترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترس کارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا در موضع از موضع از آن عذاب  
نقل میکند که هر که ایمان دارد بوحانیت خدای تعالی و بگرد و بهشت و دوزخ و بعث و حساب میزان بدستیکه ترسیده است از عذاب  
بنیاب و همت و ایشان یعنی پرستندگان را **مِنْ السَّاعَةِ** از احوال قیامت **مُشْفِقُونَ** ○ ترسندگانند و **هَذَا** و این قرآن ذکر  
**مُبَرَكٌ** سخنیست بسیار خیر و یا منفعت که بر محمد صلعم **أَنْزَلْنَاهُ** طر و فرستادیم او را و از خود و بر نیافت **أَفَأَنْتُمْ** آیا شما  
**مُنْكَرُونَ** ○ قرآن را بخار کنند گانید **وَلَقَدْ آتَيْنَاهُمْ** و هر آینه دادیم **إِجْرَاهُمْ** شد کار را بر ایم را راه رفتن



بع

یعنی نام ابراهیم است قالوا گفتند فرود و امراى او فاقوا بیه پس یارید اورا علی آغین الثانی بر چشمای مردمان یعنی چنان کینده مرد  
اورا برینند لعنهم یثدقون ○ شاید که گوی و هند که این است که تان انگو هوش میکند پس ابراهیم عم را گرفته پیش فرود حاضر کرد و قالوا  
عانت گفتند یا تو فعلت هذا کرده این را که می بینم از کسر و قطع یا لعننا یا کبریهیم ○ بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من بخوده ام  
بل فعله قی بلکه کرده است این را یکسر هم هذا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چسب ایشان را برستند  
فصلوهم پس بر سید شما از ایشان که شکسته است شماران گاوا یطیقون ○ اگر هستند که سخن گویند فرجوا الی انفسهم  
پس بازگشتند با حقول خود یا بایکد گرفتار و پس گفتند بعضی بعضی انکم اثم الظلمون ○ بدستیکه شماستم کارانیده برستش چیزی که نشود  
و نه گوید فقر نکو پس بگو نسا کرده شدند علی فرجوا سهم بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکند از خجالت و حیرت گفتند لقد علمت  
بدستیکه تو نیست که ما هو کما یطیقون ○ این تان سخن گویند چسب از ایشان بر سید و چون اعتراف نمودند بجز آنکه خود  
قال گفت ابراهیم هم افتعدون آیا برستش میکند من دون الله بخدای تعالی ما لا یفعلکم شیئا آنرا که سود نرساند شما چیزی  
اگر اوارا برستید و لا یضرکم ○ و زبان کند شمار اگر ترک برستش او کنید اقی لکم زشتی و ناخوشی باد شمارا و لما تعبدون و لا تخیروا  
که می پرستید من دون الله بخدای تعالی افلا تعقلون ○ آید رومی یا سید قباح عمل خود را چون قوم فرود این سخن شنیدند  
از غماصه مضاره نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزید اورا که عقوبت آتش باهول است و انصرفوا الیهتم و یاری کینند خدایان  
خود را با انتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر برستید شما فیلین ○ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مرتبانه پس فرود حکم کرد و باطوقه  
در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شست گز و قریب یکماه میزیم جمع کرده آنرا بر ساختند و دروغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن  
رودند و ابراهیم هم را غل بگردن و بند بر پا و دست نماده از بالای مخنق با آتش افکندند جبرئیل عم از هوا بوی رسید و گفت بل لک من  
عاجه بیج حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتوئی جبرئیل عم گفت بکه داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخیرین  
نیست چون تو کل خلیل بر خدای طلیل و انقطاع او از ما سوسی درست بود قلنا ینا و گفتیم که ای آتش کوئی بش بزد او سلما  
علی ابراهیم ○ خداوند برودت و سلامت برابر ابراهیم ام ابن عباس فرمود که اگر گفتی سرود با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم عم زنده  
بمیسردی و آرد او و خواستند فرودیان بیه کیند ابراهیم عم مگری در سوختن او فجعلنهم الا خسرین ○ پس اگر دانید بیه شما  
زبانکار ترجمه سخی ایشان بر دانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم عم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم عم بیان آتش فرود آمد  
فی الحال غل و بنذا و بسوخت و بر حوالی او غل و زگر بسیدند و چشمه آب شیرین دید آمد و هفت روز در خطیره آتش با زنده فرود با کلا  
صرح دید که ابراهیم عم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک اهل سخن میگوید و برگرد اگر دایان آتش شعله سینه زنده فرود  
آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم عم فرمود که خدای من  
آن قربان از تو قبول نمیکند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که فرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایادی ابراهیم عم گرفت  
در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یاز کونی با آتش است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بیت آتش دارد  
دل من آتش دارد و ان آتش دل را خوش دارد خلیل اندر نزدیک آتش فرود می سیده خوست که بسوز شود عشق آه زنده است  
فرود در آتیه سازد نارسید که ای آتش شودی سرودش بر آتش فرود می با سلامت بشن ابراهیم عم چه ماحکم کردیم که در آن آتش بخور خلیل بوستان





اصح و اوفق نمودی داد و دم گفت چه نوع توان کرد و سلیمان هم جواب داد که گو سفندان را تسلیم کنی باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و برین  
 و چشم و موی و باغ و باغ را با یو حجاب داد تا غم خورد و بدین مرتبه رساند که اول بوده چون خوشامی انگور دیدید آید یا کشت برسد تسلیم کن  
 کند و گو سفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داد و دم برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد و پیغمبر خود را که قصه داد و سلیمان علی  
 نبینا و علیهم السلام برین قوم خواند و قتی که حکم کرد در زرع با باغ از نقشش قیده چون شب رفته بود در آن کشت زاری بوستان غنم  
 القوم گو سفند گرویی و کتا بودیم ما حکم کردیم حکم را بر تکیه کن شهادتین الله داند یعنی دانستیم که داد و سلیمان هم بر ایلیا  
 و یوحنا چه حکم فرمودند فقهنا سلیمن پس تعلیم دادیم حکومت سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم اورسانیدیم تا حکم کرد که گو سفندان بصفا  
 باغ و دهنه تار و نفع گیرد و بدین تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گو سفندان تا غم خواری نماید و مرتبه اول باز رساند تا دیگر بار از به  
 غافل گردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داد و دم صادر گشته خدای وحی کرده سلیمان هم نبی که ناسخ آن حکم شده  
 و داد و دم بعد از اطلاع بنسوخ حکم سابق نبض ناسخ حکم فرموده و کلاً آیتنا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حکم کردی یا پیغمبری  
 و علیاً و دوش با موردین و شجره نادر و ام ساختیم مع داد و الجبال لیسبحن با داد و دم که بهار التبیح میکردند خدای را با اتفاق او و در میان  
 آورده که بر آن منوال که ذکر از داد و دم میشوند از کو بهائینر شود و میشد و این معجزه آنحضرت هم بود و الظیر با و سحر گردانیدیم مرد و دم هر نما  
 تا در قتل با وی موافقت نمودند و کتا فحیلین و سیستم ما کنده را مثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است  
 صاحب انوار فرموده که بعضی تبیح را معنی سباحت داشته یعنی هر جاد و دم رفتی که با با وی روان شدی در فواید آورده که سیر حبال  
 با داد و دم در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حل تبیح بر سیر جمعی بر آند که تبیح طیر و جبال بسان الحال بوده و در آن تقدیر چون جمله آسما  
 بسان زبان تبیح الی ما تقدس وجه اختصاص با داد و دم چه تواند بود مومن مومن باید که اعتقاد کنند بر این وجه که کوها و مرغان فقیه  
 داد و دم بروحی تبیح میگفتند که بهر سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم  
 هر کجا قدرتش علم فراخت از غراب هر آنچه خواست بساخت قدرتتی را که نیست نقصانش در کارها جلالت آسانش با و عکله  
 و یا مویتم و داد و دم صنعه کوئین ساختن زره لکم برای شما لخصتکم تا غاه داریم و حصص تا میخواند تا نگاه دارد زره شمارا  
 من با یسکر از کارزار شایع اقل و جراحت در کارزار فصل انتم پس آیا هستی شما شکر کردن سپاس گویندگان برین نعمت است  
 در صورت اهتمام یعنی شکر گویند خدای را بر چنین لباس و السلیمن الترحیم و سحر گردانیدیم برای سلیمان با در عاصفه سخت و تند در وزیدن  
 و تندی او آن بود که تحت سلیمان را بر داشتی و بر وزی یک شبه راه بردی بخبری یا مشیه بود که میرفت بفراوان سلیمان هم معنی میشد او  
 الی الا درض بسوی زمین الی نیکو گان بدین معنی که برکت کردیم فیها و در آن مین یعنی بولایت شام در تخیص آورده که در شام شهری بود  
 تمدن نام که دیوان برای سلیمان هم ساخته بودند صبح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز نماز شام با دیوانجا آوردی  
 و در مختار نقص آورده که با داد و دم بیرون آمدی قبوله در صطر فارس کردی شبانگاه بیابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمدی  
 چاشت در صطر بودی شبانگاه شام بدین آمدی و کتا و سیستم با کل شیء علیین مع بهیمه پند و اندام و من الشیطان  
 و سحر ساختیم سلیمان را از دیوان من یغوصون کسانیکه غوصی کنند در دیا که برای بخت استخراج نفاس و یغفلون و کنند عمل گداز  
 ذلک عمل دیگر خبر غوصی مثل بنا و سائر صناعات غریبه و کتا و سیستم و بودیم ما مردیو از حفظین و نگاه دارندگان از فرمان سلیمان هم

بيرون زدند و آتوب و ياد کن ايوب را و او پسر موس بن نازخ بن دوم بن عيص بن احاق بن ابراهيم عم است حق سبحانه و تعالی او را مال بسيار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده و بولایت بنشیند فرستاد و بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مهم خیرات کی نیغی تقدیم رسانیدی ابليس لعین بروی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که آتبی بنده تود در عافیت دست عیش ست و مال بسیار و فرزند بزرگوار دار و اگر او را با تراجم احوال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و در طریق کفران نعمت پیش آر حق تعالی فرموده که نه چنین ست که تو میگوئی او را راست بنده پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش گذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکر ویم که اگر تیغمر و در بر سره بر در تهاشم چو شمع استاده پار جاده در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابليس لعین از حق سبحانه در خواست که مرا بر مال و فرزند و جسد و تسلط گردان تا حقیقت خالی می ظاهر گردد و حق تعالی ابليس را بر ظاهر و می تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و در حقائق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیل نیست بلکه در اخبار یهود است که کعب و رهیب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عذاب مرا گشت آنقه شترانش بعباقده هلاک شدند و گوشتان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بیج عاصف منکاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در آن پید گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را از هر دین و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رجمه دختر افراتیم بن یوسف یا ماخیر و خرمیشاب بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال هفت و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هنوزده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت پناه معلم و تعلیم نبات بر شکلیات حالت او را ذکر کرد و فرمود که یا دکن قصه ایوب عم را از نادای رتبه یاد کن ای محمد چون بخوانی پروردگار خود را آتبی مکتبی الضحی انکو بما رسید رنج و سختی و آنست ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشنده گانی مذکر آن میگویی که حق تعالی درباره ایوب عم فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته آنی سنی اضر منافی است چه شکایت از رنج نشان بی صبری ست و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شتمات شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجد کن تا ترا ازین بلا بیرون آورم ایوب عم با حق تعالی از ضرر وی شکایت کرد و از رنج خویش در عشرت حمیدی آورده که جمعی از آنکه بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در خویشی بودی بدین بلا مبتلا شستی این شامت دل مبارک او را مجموع صاغت و این سخن بزبان را ندیا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین سخن تکلم نمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان می کردند و این دو عضو محل تحید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا ز نش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای می قوتی خرید و ایوب عم برین حال مطلع شده آوازانی سنی اضر کشید و حقائق سلمی از امام جعفر صادق نقل میکنند که چهل و زوجه بوی نیامد این شکایت بحجت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن می می خور و ندی کی بر روی زمین افتاده بر خاک گم می پیدایوب عم او را بر داشته باز بجای او نهاد و چون این کار با اختیار واقع شد چنان بگریه که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری و گویند هر سحری بی واسطه ملکیش می از بارگاه کبریا این خطاب بایوب مکر و ب عم رسیدی که ای بیمار را چگونه و ایوب عم مذوق و شوق این پیشش کوه بلار ابحان میکشید و آن بیماری خوش بود و بیت گریه بر بیمار خود آتی بعبادت به صد سال امید تو بیمار توانی بود در سحر آن روز که مریم راحت میرسد بجهت این خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که آنی سنی اضر محققان بر آنند که شکایت با او بوده از و بود و در بحر حقا آورده که شمسیت ایوب عم از ضرر جسمانی می نالید و حقیقتش ناظر جمال سلی بود کمال عنایت در بلا میدی و لاجرم زبان بشرش سنی اضر



گفت و زبان درو خاشاکش به دانی و انبت ارم الا حمین سرزمین شد در کلاف قشری مذکور است که این سخن خبر بود از حضرت علی رضی الله عنه در حکم قضای  
 بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقول است که جبریل عم بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چنانکه صبر جبریل عم فرمود که بیاور  
 خزان حق بسیار است تو طاقت نداری و نیازی از حق تعالی غلبت خواهد ایوب عم این سخن گفت فاشحبتنا لک فیس اجابت کردیم و عای او را  
 گفتن پس برویم ما مانده من خدیو ای خودی با بود از رخ او یعنی در اشعار داریم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد و آیتش عطا کردیم  
 او را اهلک فرزندان وی که بعینه ایشانرا زنده گردانیدیم و مثلکم مفضلان ایشان را ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر و یک برادر  
 بیکدیگر این عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملج زین بر وی ببارید و در احتاف  
 آورده که سه شبان روز در حوالی سرای او بارید و حجت من عندنا این کار به نسبت ایوب عم کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از  
 نزدیک ما به و و ذکری للعبدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزایا بند چنانچه او یافت نظیر که او در راه حق  
 صابر بوده بر مرد خویشین قادر بوده صبر بایستاد و یک سو حج به زانکه گفت اصبر مفتاح الفرج و لا تمیعیل و اذ دیک و یوکنجیل  
 و ادریس عم را و ذکری الکفیل و خداوند نصیب داد که الیاس است یا یوشع یا یوکر یا عم و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفیل یعنی ضعیف  
 است یعنی عمل او در برابر بسیاری مان و بوده و کفیل یعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس عم تکفل شد که با مردین قیام نماید و به  
 از ذهاب وی و بدین جهت فو کفیل لقب یافت و امام محی الستمه و صاحب قیام آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل و حی آمد که من بخوام  
 که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پند آن شود آن را چنان کند که شب نماز گزارد و قنور نور و نور و روز و روز  
 دار و افطار کند و میان مردم حکم فرماید و ششم بگیرد و با دشمنی خود به و تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد و جوانی از میان قوم  
 برخاست و گفت اما کفیل لک بند پیغمبر ملک به و تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را و کفیل خواند و کل  
 هم این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذکری الکفیل عم اند من الصبرین از صبر کنندگان بود و در مشقت تکلیف یار شد از زمان اسمعیل عم بر امانت  
 که که وادی غیر ذی نفع بود و صبر فرمود و ادریس عم روزگاری در از بر بلای قوم صبر کرد و بدایان نیار و نه و ذکری الکفیل شکیبائی نمود  
 بر آنچه تکفل آن شده بود و اذ خلنهم و در آوریم ایشانرا فی رحمتنا در بخشایش که نبوت است یا نعمت آخرت اتمیم بر سببیک ایشان  
 من الصالحین خ استودگان فرمان برندگان و ذکری الکفیل و یاد کن صاحب بی یعنی یونس عم را و ذکری الکفیل چون رفت مغاصبا  
 خشنماک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنسید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی بر رفتن او صادر نشده  
 بود و گفته اند که ایشانرا و عده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب در ترمی آمد پنداشت که او را دروغ گویی خواهند دانست از  
 میان امت بیرون رفت فکلن پس گمان بر یعنی از روی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد آن کن تقدیر ترا که تنگ نخواهیم ساخت علیه  
 بروی راه رفتن را پس ما و را به بجز آوریم و در شکم ما می زندان کردیم فنادی پس ما کروی الظلمت و بار یکبار یعنی در ظلمت بمرو بطن ما می تاز  
 شب بخوان لا اله الا انت با که گفت هیچ معبود نیست مگر تو سبحانک یا پاک تو از آنکه در چیزی عاجز شوی یا حق گفت به رتبه بستم  
 مدین من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود که به اجرت مبادت کردم در آنرا از حضرت سید عالم صلعم نقل میکند که هیچ کس در وی خیر را  
 و عاخنه الا که اجابت کند ما و را فاشحبتنا لک فیس اجابت کردیم مد عای یونس عم را و تحیتش در بماندیم او را من القم از غم و دیار و تقام  
 حوت یعنی ماهی از فرمان ما و را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل یا و کن لک و یحیا و او را از غم نجات دادیم من القم من غم و نجات دادیم









بدستیکه چنانچه قیامت مرزین را شتی عظیم چیزی بزرگست و برپهل آسمان و تحریک بساعت مجازست و این زلزله قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد آسیر آورده که قبل از نغمه اولی زمین تزلزل شود و نواز آسمان برسد که یا ایها الناس اتوا الله فرغ عظیم در خلافت پیادید بیت در طبقات زمین انگه بیم زلزله الساعه شتی عظیم یوم یوم و هکذا در روزی که نه چندان زلزله را نداند هکذا غافل شود و فراموش کند از بیت آن روز کمال مضره هر شیر دهنده عظم از صحت از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مریانی مضره بر رضع و تضع و بند کُل ذات محل بر زنی که خداوند جل بود یعنی بیگند بر زنی باردا حکما فرزند خود را و تری الناس و بر سینی مردمان را از غایت دهرست در آن روز سکره مسان یعنی ستانی که عقل و تیز از و زایل شده و ما هم بیکر و نباشد ایشان مسان بحقیقت و زیراکر زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر چه در رای همین نه سکر نماید پس ایشان بحقیقت نیست نباشد و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن دهرست نمایند و من الناس و از مردمان من یجادل کس هست که جدال کند فی الله در کتاب خدای چون نهر بن حارث که میگویی ان الله ساطع الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار مینماید خیر ابعیو علی بی دوشی و معرفتی ولی بر بانی و حجتی و بیکی و پیروی کند در مجادله یا در عانه احوال خود و کل شیطن ترید و بر شیطانی سرکش گراه که در ازل کتب علیه نوشته شده است بر آن دیور لوح محفوظ آنکه من قولاً و آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فائده پس بدستیکه آن یو یضیله گراه گرداند تا بچ خود را و یهدیه و راه نماید و را الی عذاب السعیر سوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار و او که مکافات آن دوزخ بود و در احتاف فرموده که ضمیر علیه را راجع بجاول است یعنی حکم کرده خدای بران جدال کننده که هر که بر بی آن رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان خطاب با کفایت منکران خیر میگردان کتم اگر بتیست شافی رقیب من البعث در شک از بران خفتن خلق و میگوید عاده ممکن و مقدر نیست آخر نظر کنید در اول حال خود فای کس بر ستیکه ما خلقکم آفریم به شمار اقرن مؤاب از خاک و شما فرع و سید ثم من تطفه پس از آب منی ثم من علقه پس شمار از مقدار خون بسته ثم من قصفه پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخاید مخلقه تمام خلقت که در روح عیبی نقصی نبود و غیر مخلقه و ناقص که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسط آورده که این یعنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از و مصور و تمام صورت یافته نقص کلام آنست که شمار منتقل ساختیم از حال کجالی لبیکن لکم و تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما را استدلال کنید از بعد بر معاد و تا مل نماید که هر چه قابل تغیر و کمون است بار دیگر قبول آن میتوان کرد و نقص و قرار میدهم فی الارحام در جساما نشاء آنچه خویشیم که قرار دیم یعنی سقط نشود و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی تمام برده که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلاً پس بیرون آیم شما را از بطون اجامات طفلی که از غایت ضعف یا مور خود قیام نتواند نمود ثم لنبلقوه پس ترتیب کنیم شما را تا برسید اشد که به کمال قوت و جمال فم و خرد که میان سی و چهل سالگی است و منکم من یتوفی و از شما کس باشد که متوفی گردد و در دوزخ بلوغ باشد یا قبل از آن و منکم من یموت و بعضی از شما بود که رد کرده شود الی اذ ذل العمر بفرورین زندگانی که سن خرافت است لکیلا یعلمه تا ندانند من بعد علم پس از دهنش شنگه چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هر چه دهنه باشد فراموش کند و خود را دانی از نهایت بدایت اشارتی است تا که قدرت کامله عجز ندارد از احاده چنانچه از این گذشته پس دیگر با رجعت استدلال بر بعث میفرماید که و تری لا دحض می بینی ای آدمی زمین را همامد کا خشک و بی رونق چون مرده فلذا اکثر الناس چون فرو فرستیم از ابر برای من علیها الماء بران زمین آب باران را اهترت جنبش کند آن زمین گیاه و در بخت

نصف

و بفرموده و آفتاب و ماه و زمین و کُلّی تر قیج از هر صفتی از نباتات و حیوانات تازه و تر و نیکو و بخت افزای پس قادی که زمین مرده  
 آبی زنده میسازد تر است بر آنچه اجزای هوای را جمع ساخته همان حال که بوده اند باز بر د نظر آنکه بی وانه تنهال افراخت و دانه را هم شمر ترازد سخت  
 کرده تا بود و با قدرت بوده چه عجب کرده و میوه وجوده ذلالت گرفته شده از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و هیچ  
 زمین بعد از موت بآن الله بسبب آنست که خدای تعالی هو الحی و ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمال است و آنکه  
 و بخت است که او حی الحی الموقتی زنده میگرداند و مگر دانه را و اگر نطفه مرده و زمین خشک شده و زنده و تازه و ساختن و آنکه علی کل  
 شیء قدیر ۰ برای آنست که او بر هر چیزی قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدرات متساوی پس چون  
 مشاهده قدرت بر اجزای بعضی اموات دلالت کرد و لازم آمد که قدرت او بر اجزای همه اموات و آن الساعة آیه و باید ادین دلائل برای  
 آنست تا بداند که قاست آینه است لا و یب هیچ خلکی نیست فیما بین آدم و آن الله و بداند آن نیز که خدای تعالی بیست و بری  
 من فی القیوم ۰ کسان که در گور باز میمانند مقتضای وعدة خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد و من الناس و از مردمان من عباد  
 کس است که از روی ستیزه جدال کند فی الله در کلام خدای تعالی با قدرت او و تحریر برای تاکید است یعنی قبل ازین همین الفاظ گذشته یا مراد از  
 مجادل اول و سومی کفارند چون نصرانی و مشرب ایشان و از ثانی تا معان و عقاید که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می کنند بگویند علی  
 بی دانشی که با و داده باشد و لا هدی ولی دلیل که راه بنیاد مقصود و لا یستقیم ولی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متیز گردد  
 یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بعضی تقلید و تقلد محض آنی عطفه در حالیکه عیده دین خود است و این  
 کفایت باشد از کبر چه شکری و امن از هر چیزی درمی چید پس این مقلد تخریر جدال میکند لیصل عن سبیل الله تا گمراه گرداند مردم را از راه حق  
 یعنی از فرمان برداری او که فی الذنبا و راست در دنیا و آخرتی رسالی بقتل جانچه در بر بود و یذنبه و پیشانیم و ایا و القیمه و  
 و ستیزه عذاب الخریق ۰ عذاب آتش سوزنده و اگر نیم ذلالت این خدای عذاب عاقله مت یذک بسبب بخیری است که از پیش فرستاد  
 و ستیای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و عصیت و آن الله و بسبب آنست که خدای تعالی لیس بظلم نیست تم کند و التبیید ۰  
 برندگان خود را بر آید صیفه مبالغه است کثرت عید است آورده اند که جمیع اعاصاب بعد نیاده شرف اسلام دریا قند پس بر کار ایشان مرضی عا  
 نشد و ز نش پیری برادر و پسر او که خوب آورد و مویشی او نتاج نیکو داد و نگفت هلام نیکو دینی است و در اسب قبول و نیکو پیش آمد  
 با سلام آمده شد و اگر قصیده بر عکس آمد از دین برگشته گفت هلام برین میمون نیست آیت نازل شد که و من الناس و از مردمان من  
 یقبل الله کس است که پرسند خدای را علی حرف بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متکی و او روی از  
 که در نعمت دون محنت فان آصابه پس اگر برسد و اختیر و نیکوئی چون محنت و غنا و اطمینان بده آرام گیر و بدین و ثابت شود بران بسبب بخیری  
 و ان آصابه فینه و اگر برسد و آذایش چون مرض و فقر و انقلاب برگردد علی و وجهه فسر بر روی خود یعنی از جنتی که آمده باز بدین عود کند و او  
 آنست که مرتد گردد و دست از دین اسلام باز دارد و قوی آنست که کمی از یهود و ایمان آورد و دنیا باشد و بلا پیش می آمد حضرت حالت پناه گفت که من یس  
 را شوم گرفتار و اما که کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت خسر الذنبا و این که در دنیا  
 که برادر سید و الاخر که دوزیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذلالت زبان هر دو سببی هو الخسران الیین ۰ آنست که زبان هر دو را چه بر  
 عظمایا هرست که زبان از ان عظیم تر نیست نظم نه مال و اعمال دنیا و دوزین و نه لایعده صدق انوار حقین در بر و جهان متصل و غل و خیر و اینه و این بود بر این

ع





محد

یا دخول در دوزخ فحشاء است مراور این مکرر میگوید که گنجه و نوازنده و غز سازنده با سعادت یا بدایت یا توفیق یا وصول  
 بیشتر آن الله یفعل ما یشاء ○ بدینگونه که خدا میفرماید آنچه خواهد از انانیت و اکرام آورده اند که اهل کتاب باز مره صاحب در مقام محبت  
 آمده گفتند پیغمبر ما قدم و دین با قدم است و با حقیقت سزاوارتریم از شما سوسنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و کتاب  
 خود و کتاب شما ایمان داریم با آنکه پیغمبر و کتاب ما را حقیقت سزاوارتر میسر و بدین حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحان  
 آیت فرستاد که هذان خصم من این دو گروه دشمنان اختصاصاً جنگ کردند و جدال نمودند فی دینم در دین پروردگار خود را و در دین  
 منقول است که سوگند بخورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز بیعت کردند بمبادرت از جانب کفار غلبه و شکست و ولید بن  
 و از طرف سوسنان حمزه و علی و عبیده و در میان از تفضی علی نقل کرده که نزالت الایه فی مبادرتنا الکفار یوم بدر و در ویسوط آورده که فرق خسته  
 مذکور یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصمه و سوسنان علی و گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدا  
 جنگ میکنند فالذین کفر فافس آناه و یذنبون یعنی کافران قطعاً حکم بر بدای ایشان بقدر حجت ایشان ثبات قین ناپا جاها از آتش که  
 جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جسد من یصیب ریحیه میشود من فوق و در سحر از بر سرهای ایشان یعنی بریزد بر سر ایشان الحیم  
 آبی گرم که از غایت حرارت قصه به که اخته شود بان مافی بطو و یسجد و در شکمهای ایشان باشد از معا و احشا و الجلود  
 و بگذارد پوستهای ایشان یعنی از آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد و طعم و در معده با برآ مقامع گرزها باشد دست زبانه من حدیث  
 از ابن کثیر از آرد و آهرگاه که کفار خواهند آن عجز و جفا نمیکند آنکه میرون آید از آتش من غلبه از جهت غمی که ایشان را در یافته باشد از عذاب  
 باز گردانیده شوند بدان گرزها و فضا در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده و بخرج نزدیک شوند زبانه گرز بر سر ایشان میزنند و باز میگردانند  
 بد کات و میگویند و ذوق و یحشید عذاب الحریق ○ عذاب آتش سوزنده را که الله تحقیق که خدای تعالی یدخل الذین آمنوا  
 و آذوا آناه که گرویدند بخدای و رسول و علی الصلوات و گردن عملهای شایسته جنت تجزئی در بوستانها که میروند من تخمها الکافر  
 از در مسکن و قصور آن جوینا میخوان آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را فیها در بهشت من اساو و دستورها من فیها از  
 و لؤلؤا و یسار ایند بر دارید و لبا شهم فیها و جامهای که پوشند ایشان در بهشت حورین ○ ابریشم خالص است و در حدیث  
 آمده که هر که حسر بر پوشد در دنیا پوشد آن را در آخرت مراد مردان است اند که بس حریر برایشان حرام است و هذو اواره  
 نموده شد مومنان الی الطیب من القول یعنی بسوی پاکیزه از قول یعنی سخن پاک و راه نمایند ایشان را در آخرت و اینجا  
 باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی هدانا  
 علی اخرن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا و عده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل  
 نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادت  
 یا قرآن یا استغفار سلمی بر آورده که قول طیب فکر است یا بصیحت مسلمانان و گفته اند را در میانه است یا دعای مومنان یا معروف و  
 نمی شکر در لطائف قشیری مذکور است که قول طیب است که صادر شود از دل خالص و سر صافی و معتبرن بود بر رضای حق تعالی و در کشف الاسرار  
 که کلام پاکیزه است که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تتری فرموده که درین کار نظر کرده و هیچ راهی نزدیکتر  
 از نیاز ندیم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیا قلم نظم ایمن آباد است این راه نیاز ترک نازش گیر و با این راه بسازد

ع





بحر آب بیک الله بسبب مبادرت فرموده قصه ازین ابراهیم است که حق تعالی فرموده وَاذِینْ وَذُرَّوْهُ اِیْ اِبْرٰهٖمَ مِمَّ فِی الْاَنْجَرِ  
 در میان مردمان و بخوان ایشان را با الحجج خانه خدای و در همین الهامی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر صلعم است میفرماید که خبرده مردمان را  
 و جواب یاقولک تا بیاوند تو مردمان و جلال پادگان و علی کل ضایع و سوزان بر هر شتری لاغر شده زارگشته که بعد تمام یاقولک  
 می آیند شتران من کل شیء یخفی شیخ از مردمانی بود یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده و حج خواهند آمد لیکشده و اما حاضر شوند منافع  
 لکم نزد یک منفعتها که ایشانراست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند و یک کسرا الله و یاد کنند نام خدای یعنی بیک گویند  
 فی آیات معلو مت در روزهای دسته شده که ایام عشرت از ذی الحج و قول فقها آنست که نام خدا برند در ایام عز و تشریف علی ما  
 در قهصم رزج آنچه روزی داده است ایشانرا متین بکینه الا نعامه از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند را در قربانی است که بنا  
 خدای کشند کفار بنام بتان قربانی میگردند و از گوشت قربانی میخورند حق تعالی فرموده و مناز که بنام خدای قربان کنید فکلوا مِنْهَا  
 پس بخورید گوشت آن این امر اباحت است و در قربانی تطوع وار و شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را  
 خوردن آن جائز نبود و اطعموا البائس الفقیر و بخورید از آن قربانی در مانده محنت کشیده و تحمل تنگ دست را الله لیکفوا  
 پس تا بگذارد عطف است بر بیکروا یعنی حج می آیند تا خدای عز و جل رایا دکنند و قضا نمایند ایشان نفقه حاجتهای خود را یا بجای  
 آرند مناسب حج رایا زائل گردانند و سخ و لوث را از خود بگریختن بوی لب و چیدن ناخن و تنف باط و مانند آن و لیوفوا و اند و در هم  
 و تا و فاکند بذرهای خود از نیکو با و لیطوفوا و اطواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بالبیئت الحتیق  
 بخانه آزار از ملک مردمان باز تسلط جباران را خاند قدیم که معبد اول است ملاخانه کعبه است ذلک آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین  
 خدای است و من یعظم و هر که بزرگ دارد و محو مت الله احکام خدای تعالی را که تنگ حرمت او نیست فهو یس آن بزرگ داشتن بخیر الله  
 بهتر است را و اعند سر به و نزدیک پروردگار و از جنت پادش و اُحِلَّتْ و حلال کرده شده مرثما را لکم الا نعام برای شما چایا  
 الا ما یسلی علیکم مگر اگر خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردار است و گوشت خوک و جز آن فاجتنبوا الرجس پس یک سوره وید  
 از پلیدی من الا و کان از بتان که عین رجس اند و اجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتحاد شرکای است یا گواهی  
 دروغ یا قولی که بر زبان آید و دل با او موافق نبود و خفای الله در حالتی که مخلص باشید مرضا را و اعل بین او که سلامت غیر مشرکین و شرک  
 آرد ندگان بوی و من تشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای تعالی فکا لکم اخر پس همچنان است که گوید ارفا و من السماء از آسمان بروی زمین  
 و طاک شد فخطفه الطیر پس در میرباید او را رقصان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متفرق می سازند او که هوای به الریح  
 یازیرا فکند او را باد از موضع مرتفع فی مکان یحیی در جای دور از فریادرس و سنگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از روح  
 ایمان محض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا باد و سوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افکند و نابود سازد و منحصر کلیم  
 ملاکت مشرکان است ذلک است کار که فرمود و اجتناب از او مان و پر میزد دروغ و من یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانها  
 خدای تعالی که مناسب حج است یا با و تعظیم یا آست کفر باشد علی عیب و گران بها فایا پس بر تنبیه بزرگ داشت آن من تقوی  
 القلوب از تقوی دلهاست یعنی از افعال خدا و ندان تقوی قلوب و تقوی دلها ترس کاری بود از بوجبات غضب حضرت الهی لکم فیها  
 برقرار و انعام منافع سود است از شرب و شرم و موسی و سوزی و با کردن و در اونی اکل میستی تا و قنیه نام برده که زمان خیرت فقر و کسالت و بیچارگی

ع

نفسی شود الی البیت العتیق ۱۱ بجای از آواز غرق شدن بوقت طوفان باختر زنگار و کل آفت و مرگ بر روی زمین و این که  
 پیش از شما بودند جعلنا منکم اداویم قربانی یعنی فرمودیم بقرآن لیس ذکر و اسم الله تا یاد کنند نام خدای را علی ما ذکره  
 بر پنج آنچه داد و ایشان را من جمیع الامور از همه چیز باریان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بام ما فاما لکم پس خدای  
 شما و خدای ایشان الله واحد یک خدای است فاما سلوا پس را در کردن نمید و قربان را بشکر محبت سازید و بکثیر المحبتین  
 و بشارت ده ای محمد صلم فرستادن را بزرگی آن سرای ترسکاران را بر حمت بی منتها و سلمی روح فرموده که شریعه ده شتاقان را بعبادت لقا که  
 هیچ مرده ازین فرج افزای تر نیست پس در صفت محبتین بگوید الذین اذا ذکر الله انما یسبحون یا و کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان  
 و جعلت قلوبهم تریسد و لهامی ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه و اشعه  
 شمع جمال بسوزند و دیده همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بر دوز مذبت دیده از غیر تماشای تو برو خست باده ز تش عشق و  
 جان و دل سوخت باده پس باخج مطلوب مرده ده اینان را و الصبرین و دیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم باخج ایشان  
 رسیده و میرسد از تکالیف و محن و المقیی الصلوة و بیای دارندگان نماز را یعنی یاد کنندگان در اوقات آن و هماد زقنهم و  
 از آنچه عطا داده ایم ایشان را یتفقون ۱۲ نفقه میکنند در وجه خیر و صرف نمایند بمصارف پسندیده و البدن و شران و گاو ان که  
 برای پی رانده اید جعلناها لکم ساخیم آنها یعنی کشتن آنها شما را من شعاع الله از نشانهای دین خدای تعالی لکم مرشاد فیها  
 خیر و در آنها نیکو نیست از سماع و نبیه و نبویه فا ذکر و اسم الله پس یاد کنند نام خدای تعالی را علیها بر کشتن آن  
 صواق در حالتیکه برای ایستاده باشند و شتر را ایستاده بخور کردن سنت است و بعضی بوقت خمر گویند لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک  
 الیک فاذا وجبت پس چون بفتد بر زمین جنوبها پهلوی نهو جان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتها  
 ایشان و این خوردن سنت است و اطعموا الفقاع و بخورانید در ویش قاعهت کنند و خواهند را و المعصنه و سوال کنند و خواهند را و از زایا  
 آورده که قانع فقیر که است و معتره در ویش آفاقی کذلک همچنان که بیان کرده ایم کیفیت بخرا ایشان را شتر هارام گردانیدیم را ایشان را با وجود قوت  
 و عظم جسم لکم برای شما تا بگیرد و میبندید و یکشید لکم شکرون ۱۳ شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را بنعمتهای او آورده اند که کل  
 جا بهیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه معظمه میمالیدند و آن را سبب تقرب مینمید شتند و در زمان اسلام مومنان نیز بهمان قاعده ساقه  
 و عیبه آلودگی دیوار محترم کعبه معظمه و شتند حق سبحانه از ان نهی کرده فرمود و لن یقال الله نمی رسد بخدای تعالی الحو مهاگوشتهای قربانی که صدقه  
 میدد و کاد مآ و ها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند و لکن یتاله و لیکن میرسد بجل قبولی التقوی منکم و آنچه صاحب است  
 با او پرینکاری از شما که آن تعظیم امر خدا و ندست و تقرب به و بقرآن پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شده شتر هارام گردانیدیم را  
 شما انعام را لیکبر و الله تا تکبیر گوید وقت زنج مر خدای را یا بزرگی یاد کنند خدای را علی ما هدا لکم و آنچه راه نمود شما را بطریق خیر  
 ضمایا و کیفیت تقرب بدان و کثیر المحبتین خج و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات ان الله یدفع بد رستیکه  
 خدای تعالی باز دارد و غلیمه شرکان و فتنه ایشان را عن الذین امنوا اما انما که گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بجهادی مان  
 الله لا یحب بد رستیکه خدای تعالی دوست نیدارد و کل حق این کفویند هر خیانت کننده را که در امانت دین جانست تا پاس  
 بر نعمت او که بعضی انعام بایشان میدد و شرکان بنام بنان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار که بدست و زبان

ع





و کس نیست که آن بر او دوحمت حاصل کند و قصه عقیدت و چند کوشک بلیغ کاری کرده که آنرا از سنگهای غالی کرد و بجز کشتن  
تغایر تعبیه است که این چاه در پایان کوهی بوده بمحض موت و قصر شد بر قلعه آن کوه و در باب آورده که بانی آن قصر سر حاد ثانی بوده که او  
منذر گویند و اصح آنست که چون قوم شود هلاک شد مصالح هم با چار و هزار کس از مومنان بدیده امین آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت  
بر او حاضر شد و آنرا خضر موت نام نهادند و صاحب او جلاسی بن سوبه با جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بخاریس بن  
سواده دادند و بر سر این چاه که بر مخطی الاثارت بدان است قرار گرفتند و قصر شد ساختند و اولاد ایشان بعد از او تیست پرستی آغاز نهادند و این  
آباد را جداد برگشتند و بخاری و زاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بگشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان بطل و  
کوشک ایشان غالی ماند و در تیسر آورده که بادشاهی کافر و وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد و وزیر بگریخت و چهار هزار کس از اهل  
ایمان و در پایان کوه خضر موت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکنزد و ندانست تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان  
رسید موصی جنت چاه نشان کرد و چون بکنزد ندانست آب بگیت صفوا و لطافت منایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیست دروزه چون  
شیره شاخ نبات و وز خوشی همیشه آب حیات ایشان آن چاه را کاشده ساخته از پایان تا بالای آن بخشهای زرد و نقره بر آوردند و بر سرش  
پرو و در گذر مشغول شدند بعد از مدت متوادی شیطان بصورت عجزه صالحه برآمد و زمان را دلالمت کرد بدان که بوقت غیبت شوهر این حق  
اشتغال کند و دیگر باره شکل پیری را بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از واج از ایشان بایان بگایم فرمود و چون این عمل  
هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو مگر دیدند آب ایشان غائب شد و  
بعد از مدتی ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان برون رفتی تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت عشت  
عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر شد را بنا کردند بخشهای زرد و نقره و بیا قوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان بجهلت  
رجوع بدان قصر کرده و در باغ و بوستان جبرئیل عم فرو آمده ایشانرا بکوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان در مانده است و دو سیاه منتن از انجا بر  
می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدن می شنود **أَفَلَمْ يَكْفُرُوا أَنَا نَزَقْنَاهُمْ نِيرَانًا قَوْمٌ تَوَسَّوْا بَيْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ دَرَزِينَ مِنْ وَشَا**  
**تَأَيَّاتِ عَذَابٍ فِي مَصَارِعِ مَكْرَانَ شَاهِدَ كُنْزٍ وَ عَمْرَتِ كِرْدَ فَكُونُ لَهْمُ بَيْسَ بَشَادِ اِشَارًا اَلْكَوْبُ يَعْقِلُونَ** و لما که تعقل کنند بکس  
این چیزی را که سبب تبصیر یا سودی باعتبار باشد **أَوَإِذَا نَسِيتُمْ مَعُونَ** یا باشد ایشان را گوشه که بشنوند هجاء بدان خبر های مهم  
ما ضیه و وقایع ایشان را فافها پس قصه نیست که **لَا تَقْعَى إِلَّا بَصَادًا** میانی میشود و دیده های حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست چیزی  
می بیند و **لَكِنْ تَقْعَى** ولیکن نامی میشود از مشاهد اعتبار **الْقُلُوبُ الَّتِي** آن لما که هست **فِي الصُّدُورِ** در سینا یعنی چشم دل  
ایشان پوشیده است از مشاهد احوال که دشمنان لاجرم بدان عبرت نیگیرند **نَظَرُ حَشَمٍ** دل بجای بین بی انتظار در هر طرف آیات قدرت  
اشکار به چشم جبرئیل است خود چیزی ندید چشم سرد مفر جبرئیل می رسید **وَيَسْتَكْشِرُونَكَ** و شاب میخواهند از تو کافران که چون  
فخرین عارست و طربار یعنی تعبیل مینمایند با عذاب نزول عذاب موعود و **لَنْ يَخْلُفَكَ اللَّهُ** و خلاف شوا که خدای تعالی  
**وَعَلَى** و عده خود را که در نزول عذاب ایشان فرموده و این **يَوْمًا** و ماکو به رتیکه روزی از روز های شما عجلت در یک نزد یک پروردگار  
**وَكَا لَيْفَ سَكَنَ مَا تَدْرُسُ** سال است **يَعْنَى** یعنی نزدیکی خدای تعالی بگرد و در سال بر او است زیرا که حکم  
زمان بود جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسانست نهاده خواهد عذاب فرستد و بر سه حال زمان عقوبت هیچ



انکار و انکار خدای تعالی بخیر که القا میکند شیطان آزمایشی و ابتلای الذین فی قلوبهم مرض مرا آنرا که در دلهای ایشان  
 مرض کفر است یعنی منافقان و القاسیه قلوبهم و سخت است دلهای ایشان و تار یک مراد آنست که منافق و مشرک از راهی  
 شیطان در شک و حیرت افتد و ان الظالمین و بدستیکه تنگاران یعنی این دو گروه وضع نظر در موضع خمر حکمست برایشان بفرماید  
 زود کفره و این نفاق یعنی شقاق بعید است هر آنکه در خلافی دور دراز و در ستیزه و عبادی بماند و لیعلم الذین اوتوا العلم و دیگر القاری  
 آنست که نمایند آنکه داده شده اند علم را یعنی قرآن آنکه الحق اگر قرآن حق است من کی تک نازل از پروردگار تو و شیطان اجمال تصرف در  
 نیست قیوم منواید پس ایمان آرند بقرآن فثبت که قلوبهم پس نرم شود برای قرآن و دلای ایشان و احکام آن را قبول کنند و ان الله  
 لما دال الذین امنوا و تحقیق خدای تعالی راه نمایند است آنرا که گردید و اندالی حیرا اوستقیم بوسی راه راست یعنی هر چه در مومن  
 شکل گردد حق تعالی ایشان را راه نماید بطر صحیح و فکر سلیم تا زود بقصد رسند و لا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنکه نگروید و این  
 در پی قیله در شک از قرآن یا از رسول یا از اهلای شیطان چه کفار که میگویند چه شد محمد را که از تائیدش بتان و پشیمان شایسته ایشان بخوره در شک  
 حتی تأییدهم الساعة و فیکه یاید بر ایشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا یاید بر ایشان عشرات ساعت بخت  
 ناگهان آتی یا یاید بر ایشان عذاب یوم عقیقه عذاب و زی که نسل ایشان بر افتد چون روز بر رو گفته اند روز  
 عقیقه روز قیامت است که بعد از روزی نخواهد بود الملك یومئذ یفرغ فیهم و فرماید بی آن روز خدای راست بی مدعی و منافی  
 یعنی امر و ملوک و سلاطین و ادعوی سلطنت و مملکت داری است و در آن روز که حکمران میان میگردد و بکشایند و تابع بجز از سر خسروان بر تان  
 و دعوها منقطع و گمانا مرتفع گردد ملک الملک رخت تصورات و تخيلات ملوک را در فقر و بای عدم افکند و رسوم تفکرات و توهمات  
 سلاطین را بصدقه الملک یومئذیه در هم شکنند همه را بخراب و بچواری چاره نباشد و آن سر که صیت افشردن  
 به رخ برگزشت و روزی در استمان او خاک در شود و چون ملک حقیقی ظاهر گردد و یحکم بینه و حکم کند بر شرکت کسی میان نماند  
 از مومن و کافر الذین امنوا و عملوا الصالحات پس آنکه گردیدند و علمای ستوده کردند فی جنت النعیم در بوستانهای از نعمت بی  
 ریخ و نعمت باشند و الذین کفروا و آنکه گردیدند و کذب و ایتنا و کذب کردند مرآتای را فاعل و انک لهما عذاب مهین  
 پس آن گروه مرایشان است عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و الذین هاجروا و آنکه هجرت کردند و از دین خود بریدند فی سبیل الله  
 در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او فکروا پس کشته شدند در جاد و دشمنان وین آو ما فوایا بودند  
 شربت شاد و تشیده لیر و قتمهم الله هر آنکه روزی و دیشان از خدای تعالی میرند فاحسن ما روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبیه رسد  
 و تحصیل آن نه علی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم با جمعی بر آمدن بینی  
 بجاد و میریم و ایشان شید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر با میریم و شید میگردیم حال اچون شود این آیت نازل شد که چون  
 همه در نیت جهاد متفق بودید هر رزق حسن خواهیم داد و ان الله هو خیر الرزقین حق و بدستیکه خدای تعالی هر آنکه است  
 بهترین روزی دهندگان که لی حساب میدهد لید خلکم ثم قد خلا یز قنونه ما تار و ایشان را در بهشت عید بر شست زین خشت  
 در آورونی که پسندند از اینی ملائکه را استقبال ایشان فرستد و تعظیم تمام ایشان را در بهشت و از دوی ایشان را به ملائکین رایت  
 و الاذن نعمت و لا خطر علی قلب بشر و ان الله لعلم و بدستیکه خدای باحوال ایشان داناست و اعادی ایشان خلیف و بر و است و



عقوبت اعمد تعجیل نفراید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در دوا خواهم محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در راه محرم حجاب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد و کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظهر و منصور شدند این آیت از آن خبر میدهد و ذلک و من عاقب اینست حکم الهی گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان قتال کند تا مثل ما عاقبت یابد باز آنکه با و عقوبت کرده شده یعنی قتال کرده و جزا را برای از دواج عقوبت میگوید یعنی جزا و دوا را مثل آنچه ظلم کرده اند یعنی عکس پس ستم کرده شود بر و یعنی معاودت کند با و بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لکن نصرته الله ما هین نصرته و بدخای تعالی او را ان الله یحقق خدای تعالی لعنوا هر آینه عفو کننده است غفور رحیم آمرزنده و منتقم را تعزیر است بلکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفران فلک لمن عزم الامور صاحب موضع میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح کنند و او در برابر جراح خود را مجروح گردانید و دیگر باره بازای آنجروح بر مجروح اول عاده جرح کردند حتی سحانه او را یاری میکنند ذلک آن نصرت مظلوم را بآن الله بسبب آنست که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را چسبزی غالب گرداند و از جمله آنکه یوجب الثقل فی الثقل در می آرد شب را در روز و ساعت او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد و یوجب الثقل فی الثقل و در می آرد روز را در شب و ساعتی او را زیاده میسازد یا ضرر نهار را بجای ظلمت لیل می آرد و ان الله سمیع و سبب آنست که خدای تعالی شنو است قول معاقب را بصیرت و بیاست باحوال منتقم ذلک آن وصف که حق را کمال قدرت کرده شده بآن الله هو الحق بسبب آنست که خدای تعالی قدرت ثابت در نفس خود واجب در ذات قدیم و ان ما یدعوون من دونه هو الباطل و بدستیکه آنچه شما میپرسید و خصص یا میخواند یعنی آنچه میخوانند و میپرسند کافران بجز خدای اوست باطل و معدوم در حد ذات خود و در احقاف آورده که اوست موجود بذات خود و دیگران اگر چه موجود اند و وجود ایشان بدوست پس نفس خود باطل باشند چرا طل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدست سبب حضرت سید عالم صلعم فرمود که اصدق بیت قاتله العرب قول لبید مصرع الاکل شی ما خلا الله باطل و در شنوی معنوی فرموده امیات این دولی اوصاف دیده احوال است و در اول آخر احوال است و کل شی ما خلا الله باطل و ان فضل الله غیم باطل و ملک ملک اوست از خود ملک است و غیره از کل شی ملک است و ان الله هو العلی البکی و بسبب آنست که خدای اوست برتر از همه شیا و بزرگتر از شرک و هتا اکثر ان الله اکثر من السماء ما عزا یا ندیدی و نه هستی انتقام تقرر است یعنی در نه آنکه خدای فرستاد از برای از جانب آسمان آبی را فتنه الارض پس گشت زمین آیراداضی بلفظ مضارع افاده اثبات قهای اثر مطر میکند مدتی متاد می پویست زمین بسبب آن آب مختصر که با سبب گشته گیاه بعد از پرمردگی و خشکی ان الله لطیف خبیر و بدستیکه خدای تعالی لطف کننده است باندگان برویا نیدن گیاه تا ایشان از آن روزی همداناست بحال رزق و مرزوق که ما فی السموات و ما فی الارض مراد راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و خالق و مالک همه اوست و ان الله هو الغنی الحمید و بدستیکه خدای هر آنکه اوست بی نیاز در ذات خود از همه شیا ستوده و ستاینده یا سزاوار پرستش و ستایش بصغات و احوال خود اکثر ان الله سخر لکم آیه یدی و نه هستی آنکه خدای تعالی را مکر و برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شود بان انسان و القلک تجری فی البحر یا مریه و سحر گردانید در شمارا کشتی که می رود در دریا بفرمان او و یمسک السماء و نگاها در خدای آسمان را ان وقع علی الارض الا لید و بعد از آنکه بخت بر زمین مگر خواست او یعنی هرگاه که حق تعالی اذن و خواهد فیتلین الله بالناس لوع و

رحیم ۸ تحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشنده است که ابراب منافق بر ایشان کشوده و افراع معارف از ایشان دفع کرد و توفیق  
 الذی احیاکم و اوست آن کیکه زنده کرد شمار اربع از آنکه نطفه بودید مرده و در شکم مادران چنان جل در رسد و در شکم مادران  
 پس زنده گرداند شمار در قیامت این الانسان لکھو ۱۰ بدستیکه آدمی هر آینه ناپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگردد  
 لکل امة مرگ و رمی را از اهل مل جعلنا منسکا معین ساختیم دینی و شرعیتی که با مرما هم نسکو ایشان پذیرند آن دینند فلا دنیا و عذاب  
 پس باید که نزاع نکنند سائر ارباب ادیان با توفیق الکافر در کار دین چه امر وین توازن ظاهر ترست که تصور نزاع در آن توان کرد و مصرع در  
 نور آفتاب چه جای تامل است و فادع الی ربک و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود را لعلی هدی شقی ۱۰  
 بدستیکه تو هر آینه راه رستی و ان جاد لولک و اگر خصومت و رزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و محبت لازم شده فقل  
 پس بگو الله خدا اعلم که انا ترست بما تعملون ۱۰ با نچه میکنند از عباد و جلال در آن شمار ابراز خواهد داد الله یحکم بینکم و قد اقرع الله فی حق تعالی  
 حکم کند میان شما در روز قیامت فیما کنتم فیہ تخلفون ۱۰ در آن چیزیکه بودید شما در آن اختلاف میکردید از امر دین و حکم چنان باشد  
 که یومن با بدرجات ثواب بر آورد و مشرک را در درکات محاب افکند و در زاد اسیر فرموده که این آیت بر آیت لیسف منسوخ است الله فصلکم  
 ان الله یعلم ما فی السموات و ایا انسی یعنی نهسته آنرا که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از محاسن علویات و الاکرض و آنچه در زمین  
 است از غرائب غلیات و هیچ چیز رو پوشیده نیست ان ذلک فی کتب بدستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است  
 و آن تردیک اوست ان ذلک علی الله یسر ۱۰ بدستیکه علم همه شایر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او به همه معلومات یکست  
 و یسئلون من دون الله یسئلون کفار که بجز خدای تعالی ماله یسئلون و به سلطانا آنچه فرو فرستاده است خدای تعالی پرستش و محبتی و  
 برانی و ماله یسئلون به علم و عبادت میکنند چیزی که نیست مایشان را آنچه در انشی یعنی هسته لالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت  
 و تقلید پرستند و ماله الظالمین من نصیر ۱۰ نیست مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان و اذ انتلی علیهم الانسا  
 بتین و چون خوانده شود بر کافران آیتهای یا یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و همویدانی پس و تناقض و اختلاف و خصال  
 تعرف فی وجوه الذین کفرو المنکره میشناسی در رویهای آنانکه گرویده اند از انکار از غایت منکری و عداوت تحق یعنی قرآن کافران  
 خوال اثر کراست و نفرت در روی ایشان پسینی از فرط عدا و لحاج که با حق دارند یجادون یسئلون نزدیک بود که بگریزد بقدر و  
 مجادله نمایند یا یکشایند دستا بالذین یسئلون علیهم آیتها و با آنکه میخواهند بر ایشان آیتهای را اقل افانت شکم شقی من  
 ذلکم و بگو یا خبر کنم شمار ابراز آنکه میخواهند ایشان بخوانند کان قرآن انذار و عذاب الله الذین کفروا آتش و وزخ است گشت  
 و مکروه ترست از خشم و سطوت شما بر ایشان و عده داده است بان آتش خدای آنا که گرویده اند و عده بر آن وجه است که  
 ایشان را در آن جای ده و یسئلون للنصیر و به موضع بازگشت است آتش یا ایها الناس ضرب مثل ای آدمیان زده شده است  
 شلی برای عبادت کفار و مهنام را بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیا مثل  
 و عنکبوت اتخذت بنیا فاستمعوا له پس بشنید آن مثل را گوش هوش موافق ال الذین کفروا من دون الله بدستیکه  
 آنها را که میخواهند از بتان و آن به صد و شست بت بود بر حوالی خانه که نموده اند تعالی فرمود که این بتان که میپرستید بجز خدای که منعم  
 ان یخلقوا اذ بانا یا فرزند کسی را با وجود ضعف و کواجستوا که اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آسودن و قرآن

ع

تَشْلِيَهُمُ الدَّيَّانُ شَيْئًا، اگر با یکس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند کَلَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ لَمْ يَتَوَاتَرُوا بِهِ یعنی باز نمیتوانند سزا بخیزند از آنکس که رسم بت پرستان این بود که بتان را بعل و بوسی خوش می اندودند و در دای تجانه برایشان می بستند و مگسان از وزن تجانه در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبود شادی میکردند که آنگاه آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع آن از خود ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ است شده است جوینده یعنی بت که نتوانند سزا بخیزند از او بوده و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه را خورده از او سست را کنند یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده یعنی شرک و صنم نظم عاجز آنکه عاجزان را بنده اند؛ چون قدس کار می بهم شمرند و اندک عجز و امکان لازم کید گیرند؛ پس همه خلقان زبیم عاجز تر اند؛ قوت که از حق است و قوت حق اوست؛ زانکه او مغرست خلقش است پس آوروه اند که مالک بن ضعیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید و مانده شد حاشا بر داناتا خاک باد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد مَا قَدَّرُوا لِلَّهِ حَقِّ قَدْرٍ نَاشِئْتُمْ بِهِ و خدا را سزای شناختن او یا تعظیم نمودند و او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بد و نسبت دادند قَوْلِ آنست که آیت در شان شرکانست سیف نماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید ندانستند که بد و شرک آوردند و جهادات را الله نام نهادند متحققان بر آنند که چنانچه اهل شرک حق را معرفت او را نشناختند اهل علم نیز با تحقیق معرفت او راه نبردند زیرا که دور باش و لایطون؛ علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیکند ارد و بغیبت است خود هیچ راه ندارد و راه نمیدهد شیخ ابوبکر و اسطی قدس سره فرموده که لایعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و بس معرفت او جز او بی نبرد میان او و میان سویی او هیچ نوع نسبتی نیست و در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت آن از قبیل محالات است و لا اله الا الله و رب العالمین مقرر چه نسبت خاک را با عالم پاک؛ اِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ در تنبیه خدای تعالی هر آینه توانست بر خلق اشیا غالب است بر چه چیز؟ اَللَّهُ يَصْطَفِي خَدَايَ تَعَالَى بِرَبِّكَ نَزِيدٌ مِنَ الْمَلَكُوتِ دُسَلًا وَ مِنْ النَّاسِ از فرشتگان فرستادگان را که او اطاعت باشند میان وی و پیغمبران وی بر سائیدن و می ایشان مثل چربیل عم و از آدمیان نیز میگزیند پیغمبران را تا خلق را دعوت بکنند اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ تحقیق خدای تعالی شنواست متعالی پیغمبر از او وقت دعوت و تبلیغ نبیاست بحال امت او در رد و قبول دعوت یعلم مما بَيْنَ اَيْدِيهِمْ میداند آنچه در پیش آدیان است یعنی علما که کرده اند و مَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست یعنی علما که خواهند کرد و اَلِی اللَّهِ يَرْجِعُ الْاُمُورُ و بسوی خدای تعالی باز گردانیده میشود کارهای آنها الَّذِينَ اٰمَنُوا اَلْكَوْا اٰی كَسَانِكُمْ رَوِيْدَه اید رکوع کنید و اسجدوا و سجود نمازید و نماز اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت این است که نماز گزار را تعبیر کرده اند صلوٰه بر رکوع و سجود که دور کن عظم است از ان و لهذا امام عظم و مالک درین آیت سجده نمیکند چه ذکر رکوع و سجود با هم یا میکنند با آنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد رح سجده میکنند و میگویند ظاهر سجود است و در حدیثی نیز آمده است که فضیلت سوره الحج بسجده تن من لم یسجد بما فلا یقر بها این سجده مختلف فیه است و بمنزله امام شافعی هم سجده منقسم باشد از سجدهات قرآن حضرت شیخ قدس سره این سجده اخلاص گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد عمل میکنند بر سادرت سجود و اَهْدُوا و اذبحوا و پرستید آفریدگار خود را و اَفْعَلُوا الْحَمْدَ و بکنید نیکی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تَقْلِقُونَ شاید که شمار سگهار شوید تا بطلب و مقصود برسید و جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادٍ و غزائید در راه خدای تعالی تا بر او چنانکه میزور جبار او باشد یعنی مل صافی و نیت خالص و جهاد و است کی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با عادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت سائید

و اما در حدیثی که در این باب است که هر کس در نماز سجده نکند و بگوید یا ایها الذین آمنوا اركعوا ای کسانی که گرویده اید رکوع کنید و اسجدوا و سجود نمازید و نماز اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت این است که نماز گزار را تعبیر کرده اند



بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که وجعلنا من الجهاد الا صغری الجهاد الا کبر لظلم ای شان کشتیم ما خیم بر دین ما نه خیمه و تهر و اندرون  
 کشتن این کار عقل و هوش نیست و شیر باطن سحره خرگوش نیست و آذینست که امام قشیری فرموده که حق جیاد آنست که یک چشم زدن  
 از تجا به نفس باز نیست زیرا که از این توان بود و آذین عدوک نفسک الی من خفیک اشارت بدینست هو اجتنبکم و او که خداوند است بزرگ  
 شمار برای نصرت دین خود و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و تساخت و مقر کرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرام گرفت  
 در احکام دین و تکلیف الا لایطاق فرمود و بوقت ضرورت رخصت داد و چون تصروع و تیمم و طهارت و مرض و سفر پس پیروی کنید میله آیه یکم  
 ابو اهییم فکیش پدر خود ابراهیم م را چون اگر عرب از توحید ابراهیم عم بودند تغلیب کرد و ایشان را بر بهامت یا آنکه او پدر پیغمبر است و حضرت  
 پدر امت و پدر حکم پدر دار و هو خدای شما که المسلمین من قیل نام نهاد شما را سلمان پیش از قرآن در کتب منزل و فی هذا  
 و در قرآن نیز ابراهیم م تسمیه کرد شما را و شما را در زمان خود و درین زمان نیز شما را با سلام یاد فرمود و چنانچه در قرآن مذکور است و من  
 فریتنا است مسلمة یک پس ملازم دین او باشید لیکون الرسول شهیدا علیکم تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلعم روز قیامت گواه برای شما  
 بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل م و نکو خواند و باشید شما شهداء علی الناس که گواهان مردمان برسانیدن انبیاء دعوت حق را  
 بایشان فاقیموا الصلوة پس بگزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای و اتوا الزکوة و بهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای و انفقوا  
 با الله و جنگ در زیند بفضل خدای تعالی یعنی در جمیع امور خود را اعتماد کنید و یاری از او طلبید با کتاب و سنت متمسک شوید بکلی قدس سره فرموده که  
 اعتصام بحبل اسلام عوام است و باید کار خاص با اعتصام بحبل الله و قوفت بسیر خدای او و نوایمی اعتصام با سلطنت دست از اسامی حضرت الهی هو مؤلفه است  
 یا بنده گان و متولی کار همه در ماندگان فنعمة المولی پس نیکو یاریست او و نعمة النصیر و نیکو مددگاری یاری عیسیا پوش و  
 مددگاری گناهان بخشد یاری از جوی که از یاری در ماند و مددگاری از و طلب که از ان عاجز نشود لظلم از یاری خلق بگذرای مرد خدا  
 یاری از کسی طلب که از روی وفا کار تو تواند که بسازد همه سر و دست تو تواند که بگیرد همه جا

بغ

## سورة المؤمنین هی مائة و ثمان عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم  
 قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بَرِّتیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند و یسند گرویدگان الذین هم فی  
 صلاتهم خاشعون ۝ آنکه ایشان در نماز خود ترس کار اندیشم بر سجده گاه نهاده و بدل بر گاه مناجات حاضر شده آورده اند که  
 حضرت رسالت پناه صلعم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود و چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده گذاشت و در لایاب فرمود  
 که در حالت قیام دیده بر سجده گاه بایستاد مگر مکه معظمه که در خانه مکرم بایستاد و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست  
 و چپ او کیست و اسطی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز است شد و فی الشبی ملاحظه اغراض و اعراض و در سحر احتیاج مذکور است که  
 خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قنارت او از روی حضور  
 بود و در باطن آنکه خاطر و هو حس را منع کند و بسرمراقب حق باشد و در بحر شود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگذارد و محقق  
 فرموده است که در نماز اول از خود بیزاری باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت و تقطیع یار بیزاریست از تو تا تویی ۝ اول از خود خویش را  
 بیزاری کن بگزار تو یک ذره باقی مانده است ۝ خرده بسپار از نار کن ۝ خوش تبس که هر دو عالم گیرند و به ذره مندیش چون عطا کن ۝

الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة علی سیدنا محمد  
 و آله الطیبین الطاهرین  
 الغفرین

وَالَّذِينَ هُمْ وَاِيشَانِ اَتَانَهُمْ كَعَنِ اللّٰغُوْا زِنْ لِّغُوْا بَاطِلٌ وَّكَرْدَارِ اَنَاشِائِست مُعْرِضُوْنَ ۝ اعراض كنند و اَنَام قشیری ارم  
فرموده كه هر چه برای خدای هست خشوع است و آنچه ترا از خدا باز دارد باطل و سوسست و آنچه بنده را در آن خطی باشد لهوست و آنچه از خدا  
نمود لغوست و حقیقت آنست كه لغو چیز را گویند كه از احوال و افعال كه هیچ كار نیاید و الَّذِیْنَ هُمْ وَاَنَا كَ اِيشَانِ لِّلَّذِیْنَ كَوْنٌ ۝  
مژكوة واجب را از مال خود او كنند و كنند و گفته اند كه زكوة فرض یا یا صدقات تطوع را و الَّذِیْنَ هُمْ لِفِرْوَجِهِمْ خَطُوْنَ ۝  
و اَنَا كَ اِيشَانِ مَرُوحِی خدای خود را از حرام نگاه دارند و كنند اَلَا عَلٰی اَرْوَاحِهِمْ مَرُوحُ اَزْزَمَانِ خود او و مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ مَا اَزْزَمَانِ مَلَكَ  
شده اند اِيشَانِ را و دستهای اِيشَانِ یعنی كنیزكان كه ملك میشوند فَاتَمُّ عَقُوْمُهُمْ مَوْتٌ ۝ پس بدستگیر نگاه دارند گان فروج سلامت کرده شده  
نیتند بر اِيشَانِ اینها كه بشرط آنكه در حیض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشد و در غیر باقی و در غیر این در صنف هیچ وجه نشاید فَمَنْ ابْتَغَى  
وَرَأَى ذَٰلِكَ پَسْ بَرَكَةٌ خَرِید برای مباشرت غیر زمان و كنیزكان خود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعُدُوْنَ ۝ پس آن گروه جویند گان اِيشَانِ  
در گذرندگان اند از طلال بحرام یا كامل اند در ستمگاری و اَنَا كَ اِيشَانِ اَتَمُّ بَیْدِ كُنْتُمْ هَمَّ اَزْزَمَانِ هُمُ الْعَدُوْنَ ۝ اَنَا كَ اِيشَانِ اَتَمُّ بَیْدِ كُنْتُمْ هَمَّ اَزْزَمَانِ هُمُ الْعَدُوْنَ ۝  
اَنَا كَ اِيشَانِ خود را یعنی آنچه اِيشَانِ بران امین ساخته باشند از امانات و دواعی خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت  
و عَهْدٌ هُمُ الْعَدُوْنَ ۝ و مرعده باراك با حق و خلق به بندند رعایت كنند گانند یعنی نگاه داشت آن قیام مینمایند و الَّذِیْنَ هُمْ  
عَلَى صُلُوْبِهِمْ وَاَنَا كَ اِيشَانِ بر نمازهای خویش مَحَافِظُونَ ۝ محافظت میکنند یعنی بران اقامت نموده بشرط اَلَا وَاَبِ آن در اوقات آن  
او ایضا نمایند ذكر صلوة در سب و دشمنای این اوصاف برای آنست كه ظلم مومن است و اشارت بتعظیم شان نماز اَوَّلُ الْكَلَامِ آن گروه  
مومنان كه جامع این شش صفت اند هُمُ الْوَرْدُونَ ۝ اِيشَانِ دارند و ارثان یعنی سزاوارا كه اسم و ارثت بر اِيشَانِ اطلاق توان كرد و الَّذِیْنَ  
يَرْتَوُونَ الْفِرْدَوْسَ اَنَا كَ اِيشَانِ از وی استحقاق میراث بر ندفردوس را كه بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل كفار را از بهشت  
میراث گیرند چه هر يك از مومنان كه از ائمه بهشت موزن تر است منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنزل كفار كنند و متره های اِيشَانِ  
بهشت بر منسند لهای مومنان افزایند و زداد المسیر آه رده كه بهشت بنظر كفار در آرد و مقامهای اِيشَانِ را كه اگر ایمان آورده اند می خست  
بودندی بر اِيشَانِ نمایند تا حسرت اِيشَانِ زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود بیت نظر از دور در جهان بدان مانده كه كافر  
بهشت از دور نمایند گان سوزد گر باشد هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ اِيشَانِ كه در ائمه فردوس اند در بهشت جاوید ماند گانند و لَقَدْ  
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدستگیر آفریده ایم آدمیان را مِنْ سُلَالَةٍ اَزْخَلَاَصٍ و تفاوت بیرون کشیده شد قَرْنٍ طَیِّبٍ ۝ از نسل یا بیافریدیم آدمیان  
را از نسی كه بیرون آمد از نسل كه آدم است ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً ۝ پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر نطفه ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده  
نطفه جای گرفته فی قَرَارٍ طَیِّبٍ ۝ در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چل روز او را سفید گاه شدیم ثُمَّ جَعَلْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً ۝ پس گردانیدیم  
نطفه سفید را پاره خون سرج بسته چل روز دیگر جَعَلْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً ۝ پس ساختیم آن خون را مضغه یعنی مقداری گوشت كه بیکار نخور  
گوشتی بی استخوان چل روز دیگر جَعَلْنَا الْمَضْغَةَ عِظًا ۝ پس ساختیم آن گوشت را استخوان اَنَا كَ اِيشَانِ اَتَمُّ بَیْدِ كُنْتُمْ هَمَّ اَزْزَمَانِ هُمُ الْعَدُوْنَ ۝  
الْعِظَةُ لِحَافٍ ۝ پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی یعنی بر و انیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بر و ثَمَّ اَنشَأْنَاهُ نَظْفَةً ۝  
بیا فریدیم او را خَلَقْنَا اَخْرَجْنَاهُ اَفْرِدَنِي و دیگر در بطن ام یعنی روح در و در دیدم تا زنده شد بعد از آنكه مرده بود یا بعد از خروج او از دانه صوی  
و او بیوراه پستان بر و بکشادیم و از مقام رضاع نظام رسانیده و بعد از ای گوناگون تیب فرمودیم و چون قدم در حدیث نهد قلم حلیف بر و بشار

نهی

کردیم و براتب شباب و کسولت و شیوخت رسانیدیم قَتَبَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس بزرگ ست خدا که نیکوکارانده تر بخارندگست  
 ای عزیز حق سبحانه و تعالی عسرش و کرسی ولوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین سیافیه و ذات مقدس را بدین نوع شکاه بعد از آفرین  
 انسان فرمود و نفرموده و این دلیل بر کریم و تفضیل انسانست بیت بر ورق روی تو لطف خدای است که آیت حسن است که تحریر کرده و حق  
 المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات شمس لعلی ای کلامی رنگ تو گلگون است تاج که مناست بر فرق سرت طوق فضلتا  
 آویز برت بهج کر مناشد این آسمان کین شنید این آدمی پرغمان احسن التقویم در دلتین بخوان که کلامی گوهر است از بحر جان  
 هر گوییم قیمت آن بهمنع بهمن بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان گویند که چون در این آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان  
 فرموده و نیست که او را از بانی باو ای مرهم حمد و شامی که مستحق بارگاه قدیم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده  
 گفت قَتَبَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ثُمَّ لَمْ يَكُنْ لَكَ لَمْ يَكُنْ پس شما بعد از آن که ذکر کردیم از آفرینش شما هر آنکه مراد است یعنی نال حال  
 شما برگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساتی اجل خواهد چید ثُمَّ لَمْ يَكُنْ لَكَ لَمْ يَكُنْ پس بدستیا شمار و زرتخیز تبعثون بهر آنچه میشوید یا  
 محاسبه و مجازات و لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدستیکه آفریدیم زیر شما سَبْعَ طَرَائِقُ هفت آسمان طبقه بالامی طبقه تا همد طبقه از آن است  
 از راههای فرشتگان و مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ و دستیم از این مخلوق که آسمانست بخیر کرد و راهمل گذاریم بلکه او را وقت معلوم از خصل  
 نگاه داریم یا از جمیع آفریده غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطلعیم و اَتَوَلَّوْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً يَقْدِرُ و فرو فرستادیم از آسمان  
 آبی بقدر رواندازه که صلاح بندگان در آن داشتیم فَا سَكَّنَهُ فِي الْأَرْضِ قَاسٍ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در میان از این عباد  
 نقل میکند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل عم نماده از آسمان فرو فرستاد و چون که نهر هندست و چون که نهر بلخ است و  
 فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و انهار که و دیت بحال اوده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگردد و اینست  
 که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم و اَتَا عَلٰی ذَهَابٍ بِه لَقَدْ سَرُّونَ و بدستیکه با بریدن آن آب و ازل ساختن توانیم  
 چنانچه بر ازل آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج با جوج و با جوج جبرئیل عم فرو داد و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم عم و تابوت یسکنه  
 و انهار خمس را با آسمان برو و بعد از آن بر روی زمین پنج خیر و برکت ماند فَا نَسَّأْنَا لَكَ بِه جَنَّتِ پس بیا فریدیم برای شما بسبب آن آب  
 و بستانها من خَيْلٍ و اَعْنَابٍ از خرانان و از تاک و تفصیل این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخبر و اهل طائف به انگور است و  
 نخل و عنب در زمین مجاز از همه دایر عرب بیشتر میباشد لَكُم فِيهَا فَاوَاكِهِ كَثِيرَةٌ و شمارا درین بوستانها میوه بسیار است غیر قمر و عنب و فیهما  
 تَاْكُلُونَّ و از آن بوستانها یعنی از شمار درز و دع آن بخورید و الا به معیشت از آن حاصل میکنید و شجره الخرج من طُورِ سَيْنَاءَ  
 و دیگر بیا فریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل موسی عم است میان مصر و ایلد و گویند اول درختیکه بعد از طوفان برست  
 این درخت بود یعنی درخت زیتون تَبَّتْ بِاللَّهْنِ میر وید بار و غن و وَصَّيْنَا لِلْآكِلِينَ و ناخوش مرخوردگان را یعنی درخت زیتون  
 میوه و پیچیکه جامع است دهنیت و صبیغیت را هم بدان و غن چسراغ توان فروخت و هم از آن ناخوش توان ساخت و اِنَّ لَكُمْ فِي  
 اَنْهَارِهَا لَعِبَرٌ طوبی بدستیکه شمارا است در چهار پایان یعنی ایل و بصر و غم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی است لال نایب یسکنه  
 میوه آسانیم شمارا اَتَمَّا فِي طُورِ فَاوَاكِهِ در شکم ایشان است یعنی شیر حاصل و لَكُم فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ و شمارا است در ایشان سودها  
 بسیار که بعضی سوار میشود و بعضی را بار میکشد و از بعضی تاج میسازند و از پیشم موسی ایشان بهره میگیرید و مِنْهَا تَاْكُلُونَّ



ع

و از ایشان میخورد یعنی از گشت ایشان تناول مینماید یا از ایشان بسبب ایشان روزی میخورد و علیها و علی الفلک محمولون و بر آنها یعنی بر شران از ایشان در خشکی و بر کشتیا برتری بر داشته میشود یعنی شتر کشتی شمار بر میدارند و از موضعی موضعی میبزد و لقد ارسلنا نوحا الی قومیه و هارینه فرستادیم پیش از نوح عم را بسوی گروه وی فقال پس گفت نوح عم از وی دعوت یقو و اعبدوا الله ای گروه من خدا را پرستش کنید ما لکم من الیه غیره نیست شمارا بسودی که مستحق عبادت باشد جز وی افلا تتقون ای ایست از عذاب وی یعنی ترسید و عبادت غیر او میل کنید فقال الملک الذین کفروا پس گفتند گروه بزرگان آنکه نکر ویدند من نوح از گروه وی مرد و ایشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصغر از بن و دعوت نوح عم مایل دیدند ایشان را متغیر نموده گفتند ما هذا الاکثر کثیرکم نیست این سیکه میخواند بتوحید ما را اگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن برید آن تفضل علیکم ما میخواهد که افزونی جوید بر شما و متر گرد و دشمن را تابع و محکوم خود سازد و لو شاء الله لا تترکون ملککم و اگر خواستی خدا که رسول بنی آدم فرستد هارینه فرستادی فرشتگان را تا مرسلا از مرسلا الیه متمیز بوسی ما سمعنا هذا اما نشویدیم این را که ای رسول خدای تواند بود بخلقان فی ابائنا الا ولین در میان مردان ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط اعنا و میگفتند چه در میان ادیس عم و میان ایشان متی مدید گزشت بود شنیده بودند که از اولاد آدم هم پیغمبری بود ان هو الا ذل به حنه نیست او الادی که در ویوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد و قدر بقوا به حتی حیث پس انتظار برید و بر چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمرور و از وی باز بریم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نمود پس کار خویش گیرد قال دبت انصوبی بما کذبون گفت نوح عم بعد از آنکه امید داشت از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بخش از ایشان بسبب آنکه از یب کردند و حیثا الیه پس وحی کردیم بنوح ان اصبح الفلک با غیبنا انما بسا کشتی را بپناه داشت ما یعنی ترا می حفظ نمائیم که خطائنی و وحینا و ما را و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی فاذا اجاء امرنا پس حین بیا در فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما و فاذا التوذ لا یجوشد متور یعنی بوقتی که زن توانان نزد و از میان آتش آب برید فاسلک فیها پس در آن تو و کشتی من کل ذو جنین از هر دو صنف از حیوانات که جنت یکد گیرند اشیئین دو تا یعنی ز و ماده و در تفسیر گوید که کشتی در دنیا و در دگر آنها که میزاید یا بضمی نمند و اهلک الا من سبق علیه القول و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از این میت و مومنان را الا آنکه مشی گرفته است بر و قول از لی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مصممه از ایشان که قوم تواند یعنی یکی پس تو کنگان نام و یک زن تو الیه نام که کافر بودند و لا تخاطبونی و خطاب کن با من یعنی دعا فرمای فی الذین ظلموا در شان آنکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا انداختند و متسخ نمودند با که دعا کنی نجات ایشان از عذاب غرق شدن انهم معرقون و بدستیکه ایشان بهر غرق شدند بی شک فاذا استویت انت و من معک علی الفلک پس چون بوقت غمر عذاب بر آمدی تو و هر کس که با تو است از مومنان بر کشتی و راست بنشین عقل الحمد لله الذی نجسنا من القوم الظالمین پس بگو همه ستایش ما خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی شرکان و قل دبت انصوبی و بگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا امنی که مقبره گاه بمنزل بابرکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منسذ لا بضم میم و فتح ز میخواند و مصدر میمید اند یعنی فرود آر ما را فرود آوردی و انت خیر المیزلین و تو بهترین فرود آرنده گانی در منازل مبارک و قولی است که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی

بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از بن عطا قدس سرهما نقل میکند که منازل مبارک آن منزلی است که  
 در روز نوح و جس نفسانی و دوساوس شیطانی این باشند و آثار قرب از جمال قدس بدان نازل باشد و هر کجا بر تو انوار جمال بیشتر است آن منزل  
 از همه منازل افزونتر است و منسبلی که جانار و زمی رسیده باشد با ذره های خاکش دارم مرطباتی **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّبَرِّكِهِ**  
 در قصه نوح عم و با نچه با قوم او کرده شد هر آینه نشانه است مابل عبرت را **إِنَّا كُنَّا الْمُبْتَلِينَ** صح و برستیکه ما بودیم آزماینده موان  
 قوم را و ابتلا دهنده بسلاهی بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال صدقان و مخلصان ظاهر گردد **وَإِنَّا كُنَّا نَمُنُّ**  
**بَعْدَ هَمٍّ لِّسَافِرٍ** یا فریدیم از پس قوم نوح **عَمَّ قَوْمًا أَتَىٰ لَّهُمُ الْآخِرِينَ** و گرویی دیگر یعنی قوم عاد و گویند شود **فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ هَٰذِهِ سُلُوكًا مِّنْهُمْ**  
 پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبر ایشان که بود و دیالوح عم و گفتیم آن قوم را بزبان رسول ایشان **أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا**  
 خدای تعالی را مآلکم **وَمِنَ الْآيَاتِ الْآخِرَةِ** که نیست شمار هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی **أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا بر نمیکنید  
 از عذاب او یعنی بر نمیدارد عقوبت او و عبادت غیر او **وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَا تَتَّقُونَ** و گفتند که وی  
 بزرگان از قوم آن رسول آنانکه مکر و دیند **وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ الْآخِرَةِ** و دروغ شمرند و دین روز قیامت را یعنی ببعثت و حشر ایشان  
 نیاوردند و **أَتَوْكُم مِّنْهُم نِعْمَتٌ وَدَعَاكُم مِّنْهُمْ إِلَىٰ غَيْرِ الْغَيْرِ** و زنده گانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران ناز  
 پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که ما همدان نیست این رسول که بحق و دعوت میکند **أَلَا بَشَرًا مِّثْلُكُمْ**  
 مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت **يَا كُلُّ مِثْلًا كَلُونَ مِنْهُ** میخور و از آنچه شما میخورید از آن و **وَشَرِبُوا مِمَّا شَرَبُوا**  
 و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی خوردی و می آشامیدی  
**وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَبِيسٌ** و اگر فرمان برید شما در او امر و نواهی آدمی را که مانند شماست **إِنَّكُمْ إِذْ أَخْرَجْتُمُوهُم مِّنَ الْأَرْضِ لَئِنْ لَّمْ يَكُنُوا**  
 شما هر آینه زیان زدگان باشید که خود را با امور و متبوع مثل خود می سازید **أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا**  
 آیا وعده میدهد شمار این پیغمبر که برستی شما چون بپسید و گشتید خاک و استخوان بوسیده **أَنْتُمْ تُخْرَجُونَ** و برستیکه شما بیرون آورده  
 شد گمانید از گور بازندگان **هَٰمَٰتٍ هَٰمَٰتٍ لِّمَا كُفَرْتُمْ** و چه درست و درست آنچه وعده داده میشود از بعثت و جزا یعنی هرگز نباشد  
 خاک بر دوشان **لَنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَبْنِيكُمْ فَمَن كَانَ زَكَاةً فَلَهُهَا فَزَكَاةً فَتَرَىٰ فِيهَا عِصْمَةً لِّرَبِّكَ فَذَرْهَا وَخَلَّاهَا يَسِيرًا**  
**وَمَا تَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ** و نیستیم ما را بگنجشکان و زنده شوندگان بعد از مرگ **إِنْ هُوَ إِلَّا وَجَلٌ عَلَىٰ فِتْرَتِ اللَّهِ كَذِبًا** نیست هر چه  
 صالح عم مکر و دیکه برمی بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستادند شما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد و ما نحن **لَهُ يَوْمَ مَنِينٌ**  
 و نیستیم ما را و اگر دیدگان و آنچه خبر رسید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْحَقِّ** گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم  
 کسی پروردگار من را یاری کن بغالبیت و ایشان را مغلوب گردان بعد از سبب آنچه مرا تکذیب کردند **قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّفَتِ خَدَايَ**  
 زمان قلیل یعنی اندک وقتی را **يُصِصُّنَ لَدِيَّ مِثْنٌ** و گردند کافران و مکه بان ایشان از تکذیب خود **فَاخَذَ اللَّهُ الصِّحْفَةَ** پس گرفت  
 ایشان را صیحه یعنی جبرئیل عم فریاد می عظیم کرد که دلهای ایشان شکافت و بدو و جمعی از مفسران گویند که این قوم را **ثُمَّ دَعَا لَدِيَّ دِيلَ**  
 اینست که عذاب میوه مرثود را بوده و آنانکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سورة اعراف و بود و شعر بعد از قصه نوح عم قصه عاد آورده شده  
 اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد است و بر این قول مرعذانی را که سبب اتصال باشد صحیح توان گفت و بر هر تقدیر گرفت ایشان را **صِحْرًا**

ع





و بکنید کارهای ستوده و در قوت القلوب آورده که اهل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که از توبه آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود  
 که توبه تخم عمل است و عمل بر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر و در مراجع آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میسر آن  
 وحدت است در وسرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع بآن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پیدا آید و حینند در ادای  
 عبادت نرم و منقاد شوند تخم قین جلوه هم و قلوب هم الی ذکر اسد اشارت برین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است  
 حکم آنرا ف و مخالفت شرع بآن غذا و اگر مهربان لقمه باشد همراه بود و حینند حکم آنرا ف و مخالفت شرع بآن غذا بفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و  
 ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق رویه بطور رس و در حدیث آمده که ان اسد طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضه الانوار فرموده نظر  
 دست دل از نرم و گوشت بشوی و آب سرشته تقوی بجوی و لقمه که در اصل نباشد حلال و زو نفقه مرد و مکر و ضلال و قطره یاران تو چون فضا  
 نیست و گوهر دریای تو شفاف نیست و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاء در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه به بعضی  
 که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس بعد در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت  
 پیغمبر است صلعم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با همه بوده مصرع و قد سمع الرحمن  
 فیک الفاخره مصرع انو خوبان همه دارند تو تنها داری و در موضع فرموده که خطاب بآن حضرت میفرماید که امت عالی بهمت خود در آنجا  
 که حلال خورید و عمل صالح کنید ای برستیکه من خدا و ندیم بیا تاملون علیکم و آنچه شما میکنید و انام و لا تلهی ائمتکم  
 و برستیکه این است ملت شما ای رسل کدام ائمة و احدها قلمی بیکانه در عقائد و اصول شرائع یا جاعت شما ای امت محمد صلعم جماعتی تخذند  
 و متفق بر ایمان و توحید و انان و بیکد و من آفرید کار شما ام فاققون پس بر سید ازمن در مخالفت کلمه توحید فقطعوا امرهم بکتبهم  
 زبون پس بریند و ساختند اهل کتاب کار وین خود را در میان یکدیگر پار و بعضی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب بما لدیهم  
 فرقون هر گروهی از ایشان با آنچه نزدیک ایشانست از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق نیست فذروهم فی غمرهم  
 پس بگذار ای محمد صلعم کافران بیکدیگر را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان کشتی حین خنجر آسمانیکه گشته شوند یا میرند یا میسبون انما  
 نمیدهم بعد یا معینان مشرکان که آنچه عطا میدهم ایشانرا و در میکنیم آنچه از من متالی و بنین و از مال و عزت دنیا و فرزندان بسیار  
 فساخ هم فی الخیرات میشتایم برای ایشان آنچه در نیکو نیایم گمان میسازد و ایشانرا مال و فرزندان بسیار است از ما برای ایشان در نیکوئی  
 و اعمال ایشانرا استحقاق آن است که ما بآتش آن ایشان نیکوئی کنیم بکلی نه چنین است که بپندارند بلکه لا یستحقون نمیدانند که این اسلوا  
 استدراج است نه مساعدت و خیرات بل الذین هم من خشیة ربهم مشفقون بدستی آنکه ایشان از عذاب آفرید کار خود ترسانند عذاب  
 خشیة است که عذاب بسبب این است و الذین هم یأبیت و ایمان که ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلائل قدرت  
 یؤمنون و میگردند و الذین هم یمینهم لا یشکون مع و اما که ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند و شرک حلی و نه شرک خفی و الذین  
 یؤمنون ما آتوا و اما که میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل می نمایند بحضرت حق با انواع خیرات و سیرت و قلوبهم  
 و جله و دلهای ایشان ترسان است که ناکاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند انهم الی ربهم رجعون و آنچه ایشان بسوی پروردگار  
 خود باز گردانند و لیک یسار رجعون آن گروه که باین ضعیف موصوف اند میشتابند فی الخیرات در طاعتها و نیل خیرات دنیوی که بر  
 اعمال صالحو متفرع است کما قال الله تعالی فاشتم الله ثواب الدنیا و هم لها و ایشان بسوی خیرات شیئون پیشی











بر ما و کما هو ما بودیم مگر وی ضالین گران از طریق حق و بنا کنتر جنای آفرید و بیرون آرما رهنها از آتش و وزخ تا در حال  
 تدانی کار خود کنیم فان عذابنا پس اگر باز گردیم بکفر و کذب فاننا ظالمون پس بد رستیکه ما بشماران باشیم بنفس خود آخر سخن که دوزخیان گویند  
 این باشد قال انکسوا اگوید خدای خاموش باشید فیهما در دوزخ و لا تکلمون سخن گویند با من در خروج یا دفع عذاب که شمار بیرون  
 نمیریم از شمع عذاب بر نمیداریم انکه کان فریق بد رستیکه بود مذکور بی من عبادی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار وطلح و عذاب و  
 امثال ایشان که پیوسته یقولون و بنا میگفتند ای پروردگار ما امتا گردیدیم تو فاعف عننا پس بیا مرزا را و از حمتنا و بخشش بر ما و انت خیر  
 التراجین و تو بهترین بخشندگانی فانتخذنموهم پس اگر فقیه شما آن درویشان را بخیارتا مژدوی یعنی کسی که با او سخن بکنند و افسوس دارند و  
 است که با ایشان استغفر میکردید حتی انکما تا و فیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخن ایشان را فراموش ساخت بر شما ذکر می  
 یاد کردن من و کنتم میفهمد بودید شما که از ایشان تفحکون میخندید از روی تکبر و تعظم خود در تحقیر و تنزیل ایشان الی بد رستیکه من خبر میفهمم  
 الیوم جز امیدم ایشان را امروز بیا صبر و لا باخیر صبر کردند برای او آزار و سخن شما انهم الفاشقون بد رستیکه ایشان اندر رسیدگان بر او خودی  
 جزای صبر ایشان فوزست مطلوب قل گوید خدای فرشته بامروم کافران را که شما که لیتتم چند درنگ کردید فی الارض دوزمین کافران از  
 روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید عذاب  
 سنین شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قرقا و اگویند لیتنا و ما درنگ کردیم روزی او بقصر  
 یوم یا پاره از روز کوته شمرند مدت لبث خود را بنسبت باخلود در دوزخ یا از سهل آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن در دنیا  
 مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما پیش ازین نمیدانیم فکمل العادین پس پرسش ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از  
 ملائکه که حفظ اعمار و انفس ما بودند قل گوید خدای ان لیتتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی باصافت با ما آخست  
 لو انکم اگر بد رستیکه شما کنتم تعلمون هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است انکست انما یستقیم انما یستقیم انما یستقیم انما یستقیم انما یستقیم  
 خلقکم انکم ما شمار آفریدیم عیشا بازی یا از برای بازی و انکم الینا و گمان بردید انکه شما بسوی ما لا ترجعون باز گردیده نشوید برای مجازات  
 اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور است که حبث مشغولی باشد بخیر که از حق  
 باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان از مرده شیخ ابو بکر واسطی قدس سره روزی این آیت بخواند فرمود که فی فی خلق را  
 بعثت نیافریده بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی بامدند و گفته اند شما را برای بازی نیافریده  
 بلکه برای ظهور نور محمدی صلعم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن کوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس اصل است و شما همه  
 فرع وی یا نظم هفت و نه و چار که پرداختند خاص بی مرکب او ساختند اوست شه و آدمیان جمله خیل اصل وی و جمله عالم طغیل  
 در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند  
 و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه بشیاء از برای شما آفریده ام و شما را برای خود  
 ترکست که از انضیا اینجا ظهوری تمام دارد و کما اشار الیه المولوی قدس سره مشنومی ای ظهور تو بجلی نور نور و کج مخفی از تو آمد در ظهور کج  
 مخفی بود زیر خاک کرده خاک را تابان ترا ز اطلاق کرده کج مخفی بنزیری جوش کرده خاک را سلطان طلسم پوش کرده خویش را  
 نشاخت تسکین آدمی از فرونی آمد و شد در کمی خویشتن را آدمی با رزان فروخت بود طلسم خویش را بر دلق دوخت







راست گویان و در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت بگوید گوی میبیم بخدای که این مرد از دروغ گویانست در آنچه مراد بان می کرد و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت ببرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نماز دیگر عمو و خویله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گویای دادند و نزد یک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلعم آید گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عمو و خویله بن امیه را ذکر کرده اند و لا فضل الله و اگر فی فضل خدای تعالی بودی علیکم بر شما و رحمته و بخشایش او و ان الله و انک خدای که قواکب قبول کننده توبه است حکیم علی حکم کننده در حدود و احکام هر آینه با فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر فی فضل و رحمت بودی بنا خیر عقوبت شما بپایان میشدید یا اگر فی فضل خدا بودی با قاست زواج و زنی از فوجش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردند یا اگر فی خشمی بر شما قبول توبه در بادیه نایابید سرگردان میشدید پس شما را بعد توفیق توبه بسرنزل رجا رسانید قلم گرفت که توبه بدکار گشته کار نبود و او را بسره کرد که راه نمودی و ورتوبه نمودی که در فیض کشودی و رنگ غم از آئینه عاصی که زود دوی به بعد ازین آیتها در باب قصه رات آنکست دست ذمه عایشه صدیقہ رضوان حکایت دور و درازست و رعایت ادب مقتضای آن میکند که بساط اطباء در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سان غم از هجرت که غمزه در سیع اتفاق افتاد صدیقہ رضوان سفر همراه بود و در بعضی منازل ضرورتی از هجرت بیرون آمده عقدی از جرع طهارت گرم کرده و بطلب آن از مشرفه دور شده زمانی کثافت افتاد در آن زمان خادمان هجرت را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفقه و عایشه رضوان با آرام و منسل خالی دیده بهمانجا توقف فرمود تا صفوان بن عطل که با حضرت رسول صلعم از عقب لشکر آمدی بر سید و صدیقہ رضوان سوار شده به عسکر هابون طعن شد و بن ابی ابراهیم شتر صفوان دیده نخی که نالاق حرم محرم سید عالم صلعم بود بر زبان جنابش نشان راند و چون بدیده رسیدند این خبر بعرض حضرت عالم صلعم رسید و عایشه رضوان به ازین سخن خیزد شست اما از آن حضرت عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بجایه پیرامین آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی باز دینا و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود بیت چشم زگر بر سر آب است روزی جانم زمانه در تب و تاب است روز و شب حضرت رسول صلعم تفحص حال حضرت عائشه رضوانه توجه فرموده از امات مومنان و اکابر صحابہ رضوان تقشیش مینمود و به بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکرد و روزی آنحضرت بجایه صدیقہ رضوانه آمد و عایشه رضوانه گریان و نالان دید حضرت فرمود که ای عائشه اگر گناه کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عائشه رضوانه از ابوبین درخواست کرد که جواب آنحضرت صلعم گویند ایشان در صدور آن نیامد و صدیقہ رضوانه از غایت دشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و من هر چه میگویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصیحیل و اسد السعنان بیت صبری کفر تا کرم او چه میکند با این بل شکسته غم او چه میکند به مقاری این حال اثر دوی بر آنحضرت صلعم ظاهر شد آیات برات انزل گشت ان الذین جاءوا لایحکام بدستی آنکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضوانه عصبه شکله اگر دوی اندازد و آن سخن بود و بعد ازین بن ابی که مشوای منافق است و زمین دفاع و حسان بن ثابت شاعر و سطح بن ابی اسیر غلام ابوبکر صدیق بنو حمیه بنت محبت خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش را میبندد آن دروغ کو را شتر الکوه بدی از برای شما می طلب حضرت رسالت پناه صلعم و عایشه رضوانه صفوان که نسبت باور کرده بودند میفرماید که آن دروغ را نسبت خود به پندارید بعلی هو بلکه آن خیر الکوه با بسترست مرثا را اجبت آنکه ثواب عظیم یافتید و در رات شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر هر کس ظاهر گشت و و حید کلی در باره دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لکن امری قهقهه میبوی از ایشان که تمکنا نند بر آنک ما الکسب

ج

ج



جزای آنحضرت که کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خنذیه بودند و بعضی بخنان فاحش گفته و بعضی خاموش  
 شده و منع نموده و الذی تولى وانكس که فرافکت کبریا معظم آن سخن و شیخ تر از انما منهم از آن جماعت مراد این است  
 لعنة الله علیه که عذاب مراد راست عذاب عظیم عذاب بزرگ در آخرت یا در دنیا آنکه حد قذف خورد مطرود و مخدول گشت و گویند  
 حسان بوده که با خر عمرش نمایا شد یا سطح که دستهای او مثل گشت لؤلؤ که از سمعتموه و چرا آنجا شنودید این سخن را ظن المؤمنون  
 و المؤمنات گمان بردند ی مردان و زنان گرویدگان یا انفسهم بهمینان خویش خیر آنکه یگونی چنانچه نفسهای خود گمان بردند و  
 از خطاب بغیبت و از مضمر بظهور مبالغه است در توجع و اشعار با آنکه ایمان مقتضای گمان نیک است باطل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع  
 این دروغ گمان نیک بردند بیعایشه و صفوان و قالوا و گفتند چنانچه مردی متیقن که بر حال مطلع باشد و گوید هذا ابن سخن افک  
 ثبین دروغی روشن است و حق سبحانه از و اوج پیغمبر از نگاه میدارد از مثل این حالها تعظیم و تحکیم برایشان لؤلؤا جء و چرا نیارند  
 علیه برین سخن باز بعهده شهداء چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بران قاذلین یا قوا یا شهداء پس  
 اکنون که نیارند گواهان چهار گانه فاولئك پس آن گروه عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هم الکذوبون ایشانند  
 دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردند در ظاهر حکم کاذب نبود و باطن کاذب بودند زیرا که این صورت بر از و اوج انبیاء  
 متع است و چنین گواه نیارند در ظاهر نیز کاذبند و لولا فضل الله و اگر نه افزونی کرم خدای بودی علیکم بر شما و رحمت و همرا  
 اوفی الذین یارونیا توفیق تو بر کردن و الاخره و در آخرت بعفو و مغفرت است که هر آنکه برسدی شمار فی ما افضت فیه و چنانچه  
 خوض گروید و دران از دروغ بر صدقه عذاب عظیم عذاب بزرگ که عذاب قذف است و ملامت مردم در جنب آن تغییر بودی شما  
 آن عذاب رسیدی اذ تلقونه آنگاه که فرامیگیر فقیه این سخن را یا لیسنتکم بر زبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسید و تقولون یا قوا همکم  
 و میگفتید بدینهای خود ما لیس لکم به علم آنحضرت که بدان علم نه شد یعنی سخن از روی حمل میگفتید و تحسبونه و می پذیرید آنحضرت را که گفتید  
 هیتاق تسهل و آسان که هیچ طبع بران تضرع نیست و نباشد و هو و حال آنکه آن سخن عند الله نزدیک خدای تعالی عظیم عظیم است و  
 عقوبت بسیار بران ترتیب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در احقاف مذکور است که امایوب زوج  
 ابوالیوب انصاری را گفت که شنیده سخن را که مردم در باب عایشه میگویند ابوالیوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو نسبت خود  
 این فعل را و امیداری ام ایوب گفت لا والله ابوالیوب گفت که والله که عایشه بهتر از تو است پس نسبت زن پیغمبر صلی الله علیه و آله را  
 این بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که و لولا اذ سمعتموه و چرا این چون شنودید این سخن را قلتم میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا  
 نگفتید چون ابوالیوب گفت فما یقولون لنا میسر و ما را و میسر دان گفت که آن سخن که میگویم این کلام استجنتک هذا یا کست خدای  
 از آنکه در حرم محرم پیغمبر و توح توان کرد و جهنم عظیم این کلام افترا ی بزرگ است بر ائمه و منافقان یعظم الله شأنهم و میسر و میسر دان  
 آن تهود و از آنکه باز گردید لیل الله ابد ایشل این سخن هرگز یعنی و ام که زنده باشند ان کنتم مؤمنین اگر رسید گرویدگان چه ایمان  
 مانع است از طعن درباره مسلمانان خصوصاً امامات مومنان و بیستین الله و بیان میکنید و روشن میگردد خدای تعالی لکم الالیت برای شما  
 ایستادگاری و دالت دارند بر محاسن آداب مانند گریه و از طریق آداب انحراف نور زید و الله علیم و خدای تعالی داناست بطهارت  
 ذیل عایشه را حکیم حکم کننده بیاد و از عیب و عاریت تا گریبان و منش پاک است از لوث خطای و زمرت عیب

آوده از سر تا پایا و چیزها گفته است بریت کرار شد که عیب دامن پاکت به که همچو قطره که بر برگ گل حله می آید این الذین یحجون  
 بدستی آنکه دوست میدارند آن تشیع الفاحشه آنکه فاش گردوزشت نامی یعنی نسبت فاحشه فی الذین امنوا در شان آنکه این  
 آورده اند و خواهند که مردم آزاد زبان گیرند لهم عذاب الیم لامر ایشان است عذاب در دناک فی الدنیا در دنیا بعد قذف و بدنامی  
 و الاخره و در آن ساری باتش و الله یعلم و خدای تعالی میداند شرانچه خوش کرده اید در آن و انتم لا تعلمون و شما آنرا نمی دانید و الله  
 عظیم الله و اگر فضل خدای تعالی بودی بر داری علیکم رشما و رحمت و بخشایش و مهربانی و پروردگاری و آن الله رؤوف و  
 خدای مهربانست بر آن ندمه و مقذوف را ظاهر گرداند و حیتم بخشانیده است توبه جنایت قاذف در گذرانده هر آنکه عقوبت کلی باشد  
 فرود آمدی یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که گرویده اید لا تتبعوا پیروی مکنید خطوات الشیطن کامهای ابلیس یعنی راههای ابلیس  
 یا سوسنهای او را در قذف عایشه و من یلغ خطوات الشیطن و هر که بر پیروی و دو آمار او را متابعت کند فانه یا صریح بدستیکه منفی  
 دیو نکس را با الفحشاء کاری که زشت باشد در عرف و عقل و النکرة و بعمل که ناپسندیده است در حکم شرع و لو لا فضل الله و اگر نه کرم الهی  
 بودی علیکم رشما توفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است و رحمت و بخشایش و بطریق شما مازکی منکم پاک گشتی از شما  
 من احدی بیج کی ابد آه تا آخر دهر زونس این عیب جوی و بدگویی و لیکن الله یزکی و لیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه من تشاء هر که  
 خواهد قاله شمیم و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان علیکم و ابانتیهای ایشان گویند که صدیق و سوگند خورده بود که بر خطا  
 خود یعنی سطح که یکی از تمکلمان با فک او بود نفقه کند و مطلقا با و نیکویی ننماید حق تعد آیت فرستاده که و لا یاتل و باید که سوگند نخورد  
 او و الفضل خداوندان فضل بدین همت که از شما و السعة و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابو بکر صدیق رضی الله عنه  
 که جان باید که چنین مردم سوگند نخورد آن یوقوا بر آنکه نه بدهند نفقه او لی القرطبی خویشاوندان از او المسکین و درویشان و محتاجان را  
 و المخرج فی سبیل الله و مهاجران از راه خدای تعالی و سطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر و لیعفو او باید که عفو کند بر  
 راکه از ایشان صادر شده و لیصفو او و روی بگرداند از انتقام و اغراض فرماید الا یحجون آیا دوست نمیدارید آن یعفو الله و لکم از آنکه  
 بیامرز خدای تعالی شمار پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید و الله غفور و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر تمام و تحمیل  
 مهربان بر صاحب جرم و انما هم شما نیز متخلق با خلاق و می شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رضی الله عنه و از صاحب  
 احتقاف فرموده و بر بیعت ان الفضل المطلق و حکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضائل که او را فضل  
 خوانند و الفضائل و صورت و سیرتش همه جان بود و زن از چشم عوام پنهان بود و روز و شب سال و ماه در همه کاره ثنائی شنیدند  
 فی الغار این الذین بدستی آنکه یرمؤن المحصنات رمی میکنند زنان محصنه را الغفلت بخیران از آنچه قذف میکنند ایشان را پان  
 المؤمنینت گرویدگان بخدا و رسول مراد از واج پیغمبر این صلعم و در وسط گوید خاصه عایشه فرمودست و گفته اند در شان مهاجران  
 و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنکه قذف چنین جماعتی میکنند لعنوا لعنت کرده شدند فی الدنیا و الاخره  
 در دنیا و در آخرت و در افتادند از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردود و در آن ساری منقول  
 و مطرود و لهم عذاب و ایشان است عذاب عظیم بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود یوم  
 تشدد در روزیکه گوی بدهند علیهم بر ایشان آسندهم زبانهای ایشان با فک و بتان یعنی زبان خود اعتراف کنند و آید هیمة





از آنکه در آیه بی دستور یَبُوءُ تَاغِیْرَ مَسْكُوْنَةٍ در خانهای که مسكون نیست یعنی کسی در واقامت نمیکند بگویی آیند و میروند چون در راه  
و رباط فیهما در آن خانهای غیر مسكون مَسَاعٍ لِّكُمُ بَرَّخُور داری و نفع است مَشَارَاکِ از سر و گردن یا نه میگرد و رخت  
و انعام شما در آن محفوظ میمانند و اَللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ و  
اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ  
خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیره الملوك آورده که تیز و ترین یکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که او پس  
دیگر به مساکن خود ساکنند و آنچه بی بدیشان نمیرسد با سدر اک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه است که از دور و نزدیک ابتلا و  
آثام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد از نظر تو پیشکش میرسد دیده فروپوش چو در صدف پنهان شوی تیر بارانفت  
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا پوشند دیده سر از محارم و دیده دل را از ماسوی اسد و محفوظ نگاه دارند فَرُوحُكُمْ  
فَرَجَای خود را از حرام بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رُكْبَةٍ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ و خود را از سره تا تحت رُكْبَةٍ اِنْ اِنْجَاسَ اَمِیْنِیْدُ  
لَكُمْ طَرِیْقَانِ رَاوِیَا و آخرت اِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ بِرَّیْکُمْ خدای تعالی است بِمَا یَصْنَعُوْنَ و آنچه میکنند از نظر بحسب اَللّٰهِ و حرام و حلال  
جوارح در طاعات و آثام و قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مرزبان گردیده را که از روی عفت یَعْتَصْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشند و دیدهای خود را  
و ننگرند بر دامن نامحرم و یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا و کَلِیْبِدِیْنَ و ظاهر سازند زینتهای آرایش خود را  
از پیرایه و جامه و رنگ و جَرَّانِ اَلَا مَا ظَهَرَ لَكُمُ مِّمَّا تُخْفُونَ ظاهر شود مِنْهَا از آن بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف شتاب و محل  
در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی و جابجا باشد و کفین و لَیْصَرِّیْنَ و باید که فروگذارند زینتهای  
مقنعههای خود را علی جَبَّوْهُنَّ بگرسانهای خویش یعنی گردن خود را ببقعه پوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ما  
و کَلِیْبِدِیْنَ و آشکارا نکنند زینتهای مواضع زینت خود را چون سرو ساعد و سینه و ساق که مواضع تاج و دستبند و گردن بند و خنجر  
ست اَلَا لِبَعُوْهُنَّ مگر برای شوهران خویش که ترین برای ایشان است اَوْ اَبْنَاهُنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر و اَوْ اَبَاءَ  
بُعُوْلَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند مرزن را اَوْ اَبْنَاهُنَّ یا پسران خویش و پسران پسر خند که باشند درین  
و اصل اند اَوْ اَبْنَاءَ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چنانچه ایشان در حکم پسرانند مرزن را اَوْ اَبْنَاهُنَّ یا پسران خویش و پسران پسر خند که باشند درین  
یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند اَوْ اَبْنَاءَ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چنانچه ایشان در حکم پسرانند مرزن را اَوْ اَبْنَاهُنَّ یا پسران خویش  
نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و احوال کرد زیرا که ایشان در حکم خوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بهم و خال ظاهر نکند که شاید  
ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد اَوْ اَبْنَاءَ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چنانچه ایشان در حکم پسرانند مرزن را اَوْ اَبْنَاهُنَّ یا پسران خویش  
آورده که یهودیه و نصرانی و مجوس و مثله حکم مردان یگانه دارند و مسلمة و اهل الذمه زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر  
رسم آشنائی برانداخته و عفاف را نیز از ملاقات فواحس اجتناب میباید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه زنانند و از ایشان پسر نیز باید که اَوْ اَبْنَاءَ بُعُوْلَتِهِنَّ  
اینها هم یا آنچه مالک شده است از دستهای ایشان یعنی پسر نیز زنان از آنها بچه ملک همین باشند از کثیرکان خواه مومن و خواه کافر و با آنکه ایشان در نما  
و خل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امت غیر مسلمة احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زن اند از ما و عبید و قولی آنست که اگر علام  
عقیف باشد نظر بر زن شاید و الا فلا و در احاف آورده که ابن مسیح حرج فرموده است که مغرور نگردد شمار اهل الفل و اهل ملک ایمان من که آن مایاب است







و گفته اند در السموات و الارض امور الهی آسان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته شده است و بر امور که برای او کار کنند و تیراند  
هم سازند نور القوم و نور البلد میگویند که قال الشاعر مصرع نور القبائل ساکب بن محلم و برین تقدیر است که کار هر آسمانیان و زمینیان  
سازند و مجموعه را بطیعه کل سرب بمالدیم فرعون نوازده بیت از نهان خانه احسان تو هر جا همه کس و کل حزب فرعونند زلفی لطیف  
عظیم و قریبان آورده که مدلول السموات و الارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و مدائن حکمت که در دو کسر سپهرین و مرکز زمین واقع است  
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت و نفی کل غشی که آیت تدل علی انه واحد مصرع وجود جمله اشیا دلیل قدرت است  
و از ابن عباس نقل است که هادی اهل السموات و الارض و رهنمای اهل آسمان زمین است که به هدایت او هستی خوراه برند و بارشاد  
او مصالح دین و دنیا باشند در لطائف حیضی از حواجه احوصل انصاری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات و الارض چهار  
موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی راحت و روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط است  
او نیز آید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتیاج نامتناهی است و بیت چو تو نهان شوی از من همه تاریکی و کفرم و چو تو پیدا  
شوی بر من مسلمانم بجان تو بعضی از علما گویند نور است که روشن گرداند چیزها را تا با صراهدراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان  
کرده است از برای آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان به و راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب احتاف آورده که در زمان ظلمت  
هیچکس ساکن را از سحرک نشاند و علواً از سفلی تمیز نکند و قبیح از صبیح باز نداند چون رایت نور ظهور نمود خسل ظلام روی مانند ام آورد و وجود است  
و کیفیات ظاهر گردد و صفواً که روعرض از جوهر تمیز شود و درگاه انسانیه داند که استفاده این دانش و تمیز نور کرده اما در ادراک نور تمیز شد  
چه داند که عالم از نور معلوم است و او مخفی ظاهر بدالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که مبدء و دولت ادراک یافته ایم و مرتبه تمیز اشیا رسیده  
سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات به و ظاهر اند و او از همه مخفی و آنحضرت ولایت ربوبت در شرح  
رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان  
و اشکال بواسطه ضیائیست که محیط است با آنها و شرط است در رؤیت و با وجود این پندیده در ادراک آنها از ادراک ضیاء غافل میشود و نسبت  
ضیاء معلوم میگردد که وای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاء است همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیاء الوان و اشکال و مینده و جمیع  
موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیئی بی ادراک احوال است اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور  
است و اگر این نور نیز چون ضیاء غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بود  
نظم هستی که بذات خود هویداست چو نور به ذرات کمونات از ویافت ظهور به هر چه که از فروغ او افتد دوره در ظلمت نیستی بماندست  
و در رساله حق تعالی آورده که هستی خدای تعالی پدیدتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پدیدست و پیدای سایر هستیها بدست الله نور السموات  
و الارض همه اشیا بی هستی و عدم محض است و مبدء ادراک همه هستی است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی نخست هستی  
مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی نماید نظم همه عالم بنور است پدید آید و اگر در عالم هوید به نبی  
نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان مثل نوره صفت نور که منسوب به دست کشتکوة مانند روزنه است در  
دیوار که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فیها مصباح دران طاق چسراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبویه است  
از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح قندیل شعله باشد و انبویه المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجه در قندیلی

از آیه الزجاجة ان آیه بنایت صفا و لطافت گاهما کوب گویا ساره است درختی درخنده چون زهره و مشتری و آن آیه  
یعنی چسبیده که در و است و قد افروخته شده است در ابتدا من شجره و مبرکه که از روغن درخت بابرکت بسیار زیوت که آن نیست  
در زمین مقدس رسته و هفتاد و پنج مژده و عای برکت برو خنده اند از آنکه ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام که شرفیته در جانب شرق  
از منوره چون گنگ در و دیار چین و خطا و کثرت و در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه نسبت او اراضی و  
جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است تا محرق گردد و نه در سایه تابیوه او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب  
بر منهدست و هم از حمایت و قایت سایه محفوظ حسن بصری هم فرموده که اصل این شجره از بنشت است بدینا آورده اند پس از شجای  
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد و چنانکه از نیتها نزدیک است که روغن آن درخت یعنی روشنی و  
نفس خود و لو که کشنده و اگر چه زرسیده باشد بوی ناز و آتش یعنی درخشندگی و براقی مشابه است که بی آتش روشنی بخشد و نور  
نور و روشنی افروخته بر روشنی یعنی صفائی زیت یا رسیده با نور چراغ و لطافت ز جاجه بران افروخته در مشکوه که ضابطه شعله و  
جامع انوار است هدی الله راه میباید خدای تعالی لیورده بنور معرفت خود و من نشاء و هر که میخواهد نصیب الله الامثال و منی  
خدای تعالی را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند للناس برای مردم باز و در یابند و مقصود سخن ایشان بود اگر و و الله  
یکل شیء و خدای همه چیز باز دافق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات بحلیه و اناست علما را در باب این تخیل  
سخن بسیارست علامه اعلی امام فخر الدین رازی هم در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق تعالی تشبیه کرده سینه مومن را مشکوه  
و دل او را دسینه تقبیل ز جاجه در مشکوه و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بگوئی درخنده و کلمه خلاص را بشجره بارک که از  
تاب آفتاب و خوف ظلال و نوال جاجه دارد و نزدیک است که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون سراج بر زبان  
جاری شد و تصدیق جان بان یار گشت نمود از نور علی نور بطور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رسد که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد  
بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود در دیر امن آن نگرود و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بد و راه نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن  
بود و از روزنه های خانه پر توی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنه های حواس  
افتاده انوار طاعات را اعضا و جوارح پدید آید سیما هم فی وجوه هم مصرع سیما ی کس از دل او سید هد خیر و تشبیه فرموده دل مومن را تاب  
ما از آینه بنگ ظلم و جفا نشکند که آینه شکسته هر کجا رسد بیر و زخمی که دل شکسته را زنده نمیی نه پذیرد بیت چون آینه این دل مجروح نازک  
هر چند بیشتر شکنج تیز تر شود و گفته اند آن نور نور معرفت است یعنی چراغ معرفت در جاجه دل عارف و مشکوه سینه و افروخته  
از برکت زیت تقنین شجره وجود مبارک محمدی صلعم که نه شرقی است و نه غربی بلکه کلی است و مکه ناف عالم و از فرار فتن عارف آن اسرار را  
فر تعلیم سید ابرار بر نور علی نور معلوم توان کرد قولی است که آن نور قرآن است و قلب مومن ز جاجه و زبان او مشکوه و قرآن مصباح و شجره  
و حق تعالی که نه مخلوق است و نه متعلق نزدیک است که هنوز قرآن نا خوانده دلائل و حجج او بر بنگنان واضح شود پس چون قرائت  
بدان کنند نور علی نور شود در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است صلعم مشکوت آدم باشد و ز جاجه نوح و ز تن  
ابراهیم که نه یهودیت مائل است چه یهودی و غیره راقبله ساخته اند و نه نصرانیت که نصاری را کوی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر  
یا مشکوه ابراهیم است و ز جاجه اسماعیل و مصباح حضرت رسالت پناه صلعم و شجره شجره نبوت که نه کذب است و نه نیرای مشکوه سینه مشروح

حضرت معلم در جاج دل صافی مطرا دست و مصباح علم کامل و در شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تعویض بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور و اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آنست و در عین المعافی فرموده که نور محبت حبیب بانوخت خلیل نور علی نور است بهیت پدر نور و پسر نور است مشهوره ازینجا فهم کن نور علی نور به بوائی نکات متعلقه بآیت النور در جواب تفسیر بسطی لایق مذکور است و مسطور و الی الله تعالی الامور فی بیوت اذن الله تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری و ادعای او را کرده اند و آن شرفی که آنکه بر داشته شود قدر او بتعظیم یعنی آن را رفیع اقدار و بزرگ مرتبه دانند یا بر دوازده دوازده آوازها تا بر داشته شود و تجسبات حاجتداران بیوت و این کبریه ها و یاد کرده شود در آن خانها انشاء نام او را و از بیوت ساجد است که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع آنست که در آنجا بزرگوار نشسته اند باید نمود و از سخن دنیا کلام لا یعنی محترم باید بود یا بیوت انبیاء یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی رفیع راجل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرمود و از رفیع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بودند که مکه معظمه که بعضی خلیل و مدو اسماعیل عم تمام شده و بیت المقدس که رفیع قواعد و ابراهیم خلافت و او دم و اتمام آن بر دست سلیمان م اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو بشارت حضرت مصطفی صلعم بود تسبیح که تسبیح گفته شود یا نماز گذارند مرخای رافیه در آن بیوت یا تعدد و الاصل الله به یاد او و شایسته و جلال اسمان و مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شمول و لا یلهیهم شغول بنیاز و دوازده دوازده آوازها تا بر داشته شود یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سودی باشد و لا یبغ و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود و عن ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی و اقامه الصلوة و پیروی از شستن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة متفق بر آنند که چون هیچ و شر که غظم اشغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اعلی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان در شهود و اسما و صفات حق تعالی و این روش خواجگان و ارباب الهیست آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه مبارک الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمیشاید پس گفت بنامی طریقه شما چیست فرمودند که خلوت درین بطن باطن و باطن باطن است از درون شوشنا و از درون بیگانه و شوش و اینچنین زیبا و شوش کم میباید و اندر جهان به اینچنین حق تعالی میفرماید لا تسبیحهم تجارة و لا یبغ عن فکر اسد اشارت باین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه ائمه فرموده اند ریاضه سرشته دولت ای برادر بکف آری وین عمر گرامی بخسارت گذارد و هم به جابا بهم رس در همه حال به میدان رفته چشم دل جانب یار به بخافون میترسید این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یوماً تنقلک و از روز یکم بگردید فی القلوب در آن روز و دلهای از موهل متبر گرد و ضعف آراش باضطراب متغیر شود و الا بصائر و بگرد و دید و از هر طرف بنزد و تا به بیند که نامه اعمال از آنجا به روی آید لیکن فیما الله متعلق است بنخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس آخری ما عملوا انیکو ترین خدای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود و یزید هم و زیاده کند در پادشاه ایشان من فضله از فضل خود یعنی و رای خدای موعود ایشان را عطا بفرست فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد و الله میرث فی خدای تعالی و روزی میدهد در دنیا من کثاء هر که را میخواهد بغیر حساب حساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاده از آن به در عقبی که بغیر شمار داد و آید و الذین کفروا و انما یخشیون الله و انما یخشیون الله و انما یخشیون الله که در صورت نیکو نماید چون صلوات و عقیقه و قبه و طعام فقرا و مثل آن کسرا پاشند سرای مست فیضه بر زمین و بر سر نیت که شعاع آفتاب بنیم روز و زمین



مستوی افق لمان آن رخنده در نظر آید چون آبی موج تحسبهُ الظمانُ نذر و آفرینش مآء آبی صافی و روی بومی آورد و حتی  
 اذ جاء الماء چون برسد بموضع در و تو هم آب کرده که میخیزد شیتا یا بدان مظنون و تصور خود را چیزی و وجد الله و باید عقاب  
 خدای تعالی را عند نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود را به قوفه پس تمام بدین خدای او را حساب کند و برای کردار او بوجبی که  
 حساب قضا کرده باشد و الله و خدای تعالی سریع الحساب و لذو حساب است حساب یکی او را از حساب دیگری باز ندارد و تمییز کردار اعمال  
 کفار را بسراب و ایشانرا بشه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد شدتش زیاده میشود کافران را از امید پادشاهش اعمال خود را  
 نیاید حسرت و غیبت افزون میگردد و او کظلمت یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای مترکمه فی محجرت در دریای عمیق که دم بدم نقشه موج  
 میپوشد آن دریا را موجی قرین فوقه موج از بالای آن موجی دیگر قرین فوقه از زیر موج ثانی حساب داری که او را نجوم را پوشد ظلمت این تاریکیها  
 بعضیها فوق بعضی بعضی بالای بعضی مترکمه یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابراز آن خارج چون بیرون آید کسی نیکو  
 دست خود را که ابرای بعضی ریه است بچشم نمیکند زیرا که از نزدیک نیست که بیند از بیان ناکید شدت ظلمات است یعنی دست را نه بیند و نیز  
 نیست که بیند و من لم یحسب الله و هر که را نداد و مقرر و مقرر خود خدای تعالی که نور را در او روشن در وقت قسمت ازلی فحاله پس نیست مر او را  
 من نور و هیچ نوری آن تمییز نیست مر عملهای کفار را به ظلمات عملهای تیره است و بحر لعل دل و موج آنچه دل و ارامی پوشد از جمل و شرک  
 و حساب محرمه آن بر و پس کردار و گفتارش ظلمت است و دخل و محرجش ظلمت در جوع او در قیامت هم ظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نور است  
 این را باشد ظلمات بعضیها فوق بعضی نظم مومنان از تیرگی دور آید و لاجرم نور علی نور آید نه کافری تاریک دل را نکت است حال  
 کاش ظلمت اند ظلمت است که اگر کسی آید نایبی از نسی آن الله کیست که آنکه خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را و باکی یا میکند بمقال باید لالت حال  
 من فی السموات قالوا کونوا و در آسمانها زمینهاست و الطیر صفت و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه بال کشاده باشند در هوا و  
 کشیده تخصیص طریا نیست که هوایان بین و آسمانست یا لائل صنع در وظاهر تر است چه ابرام ثقیله را که اصلا ماکل مرکز اند اعطای قوت میل محیط او  
 قدرت قوف در هوا و الهام بسط اجزای قوت صف کشیدن آنکه در جناح صفت قبض نیز است بر بانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کل یک  
 از اهل آسمان و زمین با مجموع قد علم بر تسمیکه دفته است صلا الله دعای خود را و تسبیح و تترخه خود را و عا و تسبیح خدای را بخند  
 نیاز و کار هر را و الله علیه و خدای تعالی و انماست بما یفعلون و آنچه میکنند بحر طاعت و عبادت و لله و مر خدا راست ملات السموات  
 و الارض بادشاهی آسمانها و زمینها خالق و فاعل آنهاست و الی الله المصیر و بسوی خدایت باز گشت همه الکرتر آن الله آمانی منی آنکه خدای  
 یزجی صحابا میرزا بر او بر می آید از قطعه قطعه تقریر و لف بینه پس تالیف میکند در میان العینی انضمام میدهد بعضی را بعضی را و جمیع آنها را پس  
 میگرداند او را در هم رسته و بر همه قهر و الوذق پس میبینی تو بار از که میخیزد من مخلصه بیرون می آید میان آن قیامت من السماء و فر و میفرستند  
 یا از آسمان من جبال فیما از کوهها که در دست یعنی از قطعههای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت من بزرگ از تنگی که کائنات است در آن ابر مقول محذور  
 تقدیرش چنین که میفرستد از تنگی که در دست تنگ را و گفته اند یا سما آسمان است ابر و آسمان کوههاست از تنگ چنانچه در زمین کوههاست از  
 سنگ حق تعالی از آن تنگ نازل میگردد و اند فیصیب به پس میرساند آن تنگ را بکشت و زرع و باغ من یتشاء هر که میخواهد و یضرفه و باز میرسد و از آن  
 میوه و محصول عن من یتشاء از هر که میخواهد بیکاد سنابر قوه نزدیک است که روشنی آن برق یدک هب بالابصا و سرودید و او را بر باید از نور  
 روشنی و این قوی تر و دلیل است بر کمال قدرت که شعلا کش از میان ابر آید بیرون می آید و یقلب الله میگرداند خدای الیکل و التمسار و

شب و روز بر رفتن و آمدن از پی که بگر یا نقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشان را بجزارت و برودت یا بنور و ظلمت  
 لَنْ فِي ذَلِكَ بَدْرٍ تَكِيدُ فِيهِ كُفْرًا كَذِبًا هَآئِنَ مَا يَكُونُ مِنْكُمْ لَوْ لِيَ الْاَبْصَارُ مَرَحًا وَ اِنَّ بَصِيرَتَ رَاوِ اللَّهِ خَلْقَ  
 و خدای تعالی بیا فرید کل دانه هر چند که در زمین است قرن مکه از آب که جز و ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این سبب تغلیب بود  
 چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در بیان از این عباس نقل میکند که حق سبحانه و تعالی آفرید و نظر و بصیرت در و افکند بکدام است و آب گشت بعضی  
 از آن را تغلیب فرمود آبش و از آن جن بیا فرید پس برخی را تغلیب بیا داد و از آن ملائکه مخلوق ساخت پس تغلیب نمود مقدار را بر آنجا که و  
 از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل هر آیه است فَمِنْهُمْ مَنْ يَنْهَى عَنْ الْمَعْصِيَةِ مَنْ يَنْهَى عَنْ الْمَعْصِيَةِ مَنْ يَنْهَى عَنْ الْمَعْصِيَةِ مَنْ يَنْهَى عَنْ الْمَعْصِيَةِ  
 مار و ماهی و سایر موام و مائه مانی و از ایشان کسی هست که میرود علی و جلالت بر و پایی چون آدمی و مرغ و مائه مانی و مائه مانی و  
 از ایشان هست که مانی میکند علی از پنج مار چهار پای چون وحشی و نم و سبع و تقدیم کرد از آنکه در قدرت ابلغ است و آن مانی باشد بی  
 آنکه مانی پس آنکه بر و پایی رود و دیگر آنکه چهار فانه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد و اعتماد و بر قوام اربع بیش نیست  
 بخلق الله می آفرید خدای تعالی مائه مانی را هر چه بخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود با اختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی  
 و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظر اوست قادر بر هر چه خواهد و خواست به هر چه خواهد کند که حکم او راست و نقشبندی  
 برون گما اوست و نقش دان درون دله اوست و ان الله بر سیکه خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر آفریدن هر چه خواهد توانا است  
 پس هر چه خواهد بیا فرید لَقَدْ اَنْزَلْنَاكَ تَحْقِيقًا فَرُوسًا دِيمًا اَلَيْسَ تَقْبِلُ اَيْتَامًا يَرْشُونَ كَرِهًا و الله یَهْدِیْ وَ خدای راه نماید  
 یكشاه هر که خواهد بسبب تفکر در آن آیات الی صراط مستقیم برای راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر و شیطان  
 و یهودی خصوصیت افتاد یهودی گفت بیا تا ما که را بجمعه محمد صلعم بریم منافق گفت مرا فعه کعب بن اشرف عرض میکند حق سبحانه و تعالی فرستاد که  
 وَ يَقُولُونَ وَ مِیْکُنْ مِنْهُمْ مَنْ هُوَ اَمَّا بِاللّٰهِ غَرِیْبٌ و الله یَهْدِیْ وَ بفرستاده او و اطاعت او فرمان برداری کردیم و یهودی  
 یقول پس میگردد قریب مائه مانی که وی از ایشان استماع مینماید از قبول حکم مائه مانی که از پس او را بیا مان و اطاعت و اما اولئك  
 و نیستند آن گروه بالمؤمنین و گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی و غیره بن و اهل محاصره بود در آب و زمینی  
 چند آنچه علی مرتضی خواست که او را از رسول صلعم بر دینش نشد و غیره گفت و برای تو حکم خواهد کرد که عمر زاده او بی زیر که آن ملعون دانسته که حق  
 بجانب مرتضی علی نیست و محمد صلعم حق خواهد فرمود حق تعالی فرستاد که او را بیا مان و فرمان برداری میکند و از حکم خدای رسول مسمی بچند و  
 روی مینماید و لَدَا دُحُوًّا و چون خوانده شوند الی الله بحجاب خدای و رسوله و حکم رسول و لیکن حکم کند پیغمبر صلعم بر سببی بینه مائه مانی  
 ایشان اذ افرق آنگاه گروید مائه مانی از ایشان که بشر است یا غیره مَعْرُضُونَ اعراض کنند از حکم علیه نبوی صلعم و ان یکن و اگر  
 باشد مائه مانی را ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود یا تَوَّالِیْنَهُ یابیند بسوی پیغمبر مَعْرُضُونَ فرمان بندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر  
 دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان بندگان و اگر معلوم کنند که حکم را ایشان خواهد بود و مائه مانی از زنده اند آبی قلوبی می یابد و دلای ایشان  
 بسیار است یعنی قریب مائه مانی از آنجا که در شک افتادند در باب پیغمبر صلعم و از و تمی شایده کرده اند که بر و اعتماد و بر سببی نمایند آنجا که  
 میرسد آن محقق الله آنکه حیف کند خدای تعالی در زول حکمی و جو نماید علیهم بر ایشان و رسوله و رسول او و حکومت ببل  
 نه چنین است که پیغمبر صلعم محل است باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه اولئك آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند که از آن خصوصیت  
 ۱۰

بایا بر امتناع از حکم خدا و رسول مانتگان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذ اذ عواجن خزانده شوند  
 الى الله بحساب خدای تعالی و رسوله و بسوی غیر او لیکن بیهوده تا حکم کند میان ایشان بوقت محاصرت آن یقولوا انکم کرهت سبیغیا  
 شنیدیم قول ترا و آتینا و فرمان برداریم اما راصصه بر چه حکمی در میان ما حکمی و اولئک و آن گروه که چنین گویند هم المفلحون  
 ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان به درجات رضای سبحانی و من تطوع الله و هر که فرمان بخدای تعالی را در انصر و رسوله  
 و فرستاده او را در سنن یا در هر چه فرماید و بخشش الله و تبرید از عذاب خدای بر گناهان گذشته و بپیش از خشم او و محبت کند  
 در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفاعلین و ایشانند نوز یافتگان نعمیم مقیم در کشف آورده که یکی از ملوک التماس آتی کرد که  
 عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز به فرمان برداری و خشیه  
 تقوی تصور نیست بیهیت اینک ره اگر مقصد قضی طلبی و اینک عمل از رضای مولی طلبی و اقموا و سوگند خوردن منافقان  
 بالله بخدای تعالی جهداً ایما هم سخت ترین سوگند از خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لکن امر هم اگر فرمانی ایشانرا  
 بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیکن جبراً و هم آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف نمایند قل لا تقسموا بگو سوگند یاد کنید و قسم  
 بروغ مخزید طاعتی مطلوب از شما فرمان بردار نیست معرفه مشاخصه با خلاص و صدق نیست سوگندی دروغ بر طاعت  
 نفاقی ان الله خبیتر بدستیکه خدای تعالی داناست بما تفعلون با آنچه شما میکنید از نفاق و جبران قل بگو ای محمد اطیعوا الله  
 فرمان برید خدای تعالی را بخلوص نیت و اطیعوا الرسول و اطاعت کنند رسول خدای را بصفای طویتی فان قولوا پس اگر رو  
 بگردانید مدی مردمان قائماً علیکم ما حیل پس جز این نیست که بر پیغمبر است آنچه بر محل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم ما حکمتم و بر شماست  
 آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و ان تطیعوا و اگر فرمان برید رسول را در حکم او هتد و اراهه یا بید برستی و ما علی الرسول نیست  
 بر فرستاد و جمعی الا التبلیغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبرین آنچه بر بوده بجای آورده و آنچه کار و بار با شماست مانده  
 و عند الله الذین امنوا و عده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند منکم از شما و علیوا الصلوات و بکردن کارهای شایسته مرا و بقبول اشهر  
 فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب که در که و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق  
 نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند و مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتند و روزگاری بول هر  
 میگذاشتند و روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بغارت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت  
 نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لیستخلفنهم و آنرا ایشانرا خلفه گردانم فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف  
 الذین یعنی همچنانکه خلفه گردانیده شدند و بعضی استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلفه گردانید خدای آنانرا که بوده اند من قبلهم پیش از ایشان  
 یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان ادا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در مالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مومنان و فافرو  
 جز از عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان از انانی و همت و امیدست که جمیع اطراف و کناف شارق و مغارب بحکم لبطیره علی الدین کله محوره  
 تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلعم در آید فظلم و سبدم صیت کمال دولت خدام و عرصه روی زمین را بر  
 خواهد گرفت و شاه باز همتش چون بر کشاید بال قدر به از ثریا تا ساری در زیر خواهر گرفت + این آیت دلیل اعجاز قرآن است و محبت  
 نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین دیگر فرمود و لیکم کلن و هر گاه بقیوت شکن و ثابت سازد و بیهوده میگوید ایشان را الذین



اَزْ قَضَى هُمُ اَنْ دِيكِي پندیده است مرایش از این یعنی دین اسلام مراد است که او را بر همه ادیان غالب گرداند و لَيْدَ لِكُمْ وَهَرِ اَنِيَهْ بل  
ایشان را مَن بَعْدُ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از عادی اَمْنًا ایمنی از ایشان بَعْدُ وَنَبِيَّ پستند از زمان خلافت کلا  
یُسْرَ کَوْنَ شَرِکَ نَسازند بی شکی با من چیزی را یعنی اختیار و جابه ایشان از عبادت و توحید باز نذر و مَن کَفَرَ و بهر که کفران کند  
درین نعمت بَعْدُ ذَلِكْ بعد از راست شدن وعده فَاُولَئِكَ پس آن گروه که فرغ نمائند هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند که مدان در حق  
ثعلبی را آورده که قید ذوالنورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند و اَقِمْو الصَّلَاةَ و بسای دارد نماز مفروض را و  
اَتُوا الزَّكَاةَ و بعد سید زکوة واجب را و اَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را بر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شاکرست کرد  
شود که لا تَحْسَبَنَّ پیونداری محمد الذین کَفَرُوا از آنکه گویند مُعْجِزِينَ عَاجِرَ کُنْدَ گان مَحْذُوبِ رَا از عذاب کردن فی الْاَرْضِ در زمین  
پیشی گیرندگان بروی یعنی نتوانند که بر حق سجا نه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند و مَا وَاَلَهُمُ النَّارُ و باز گشت ایشان آتش دوزخ  
و لَيْسَ الْمَصِيرُ و بهر باز گشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که میج بن عمر نام داشت  
بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد و میج بی اجازت در آمد و فاروق شخصه بود و جانه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قوی  
آنست که بیدار بود و باز وجه خود ملاحظه میفرمود و از آمدن غلام کراهی تمام بدل می یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سجا نه  
نی فرمودی که آبا و ابناء و خدم چشم و مثل این ساعات بی دستوری در خانه نماندند تا بر سر امور مخفی مطلع نشوند بعد از آنکه خدمت پیغمبر صلعم  
و این آیت نازل شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائِمْرُوا اِیْكُمْ و گروه گویندگان لَيْسَتْ اِیْكُمْ اَلَّذِیْنَ بَايَعْتُمْ و دستوری طلبند از شما آنکه ملک است اِیْمَانُ آنکه  
مالک ایشان است دستای شما یعنی بندگان دَکُورِ یا همه ایشان از غلام و کنیز و اَلَّذِیْنَ کَفَرُوا اِیْمَانُ آنکه ملک است اِیْمَانُ آنکه  
بیلوغ هُنْکُمْ از قوم شما یعنی بندگان و کُودِ گان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانه های شما لَيْسَتْ اِیْمَانُ آنکه ملک است اِیْمَانُ آنکه  
شمار و وزن من قَبْلَ صَلَاةِ الْعِجْرِ یکبار پیش از نماز باد که آدمی از خواب بر بخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد  
وَ حِینَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می نشیند ثیابکم جامه های خود را رَاقِبِ الظُّهْرِ بیان حین است یعنی آن وقت نیم روز است و مَن  
بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار پس از نماز هفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن مضاجع ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّکُمْ و نماز بارید این سه وقت  
عورت که مرثا راست لَیْسَ عَلَیْکُمْ دِیْنُ بَرِّ شَاوَا لَا عَلَیْکُمْ و نه بر بندگان و کُودِ گان نارسیده جَنَاحُ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعْدُ  
هُنْ بعد از این سه وقت طَوْفُونَ بندگان طواف کنند گانند یعنی در آیند گان عَلَیْکُمْ بر شمارای خدمت پس همواره نتواند که دستوری طلبند  
بَعْضُکُمْ در می آیند بعضی از شما عَلَی بَعْضٍ یعنی مالیک بر مولی کَذَلِکَ مانند این روشن کردن یُبَیِّنُ اللهُ روشن می سازد و بیان  
میکند خدای تعالی لَکُمُ الْاٰیَاتِ برای شما دلائل حق و احکام شرع وَاَللهُ عَلَیْکُمْ وَ خَدَی و اناست مصالح عباده و حِکْمُهُ حکم کننده  
بر عایت مرهم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم این جبر را رسیده که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن  
میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند و لَیْسَ اَلْاَطْفَالُ و چون رسند طفلان هُنْکُمْ اَلْاَطْفَالُ  
از شما بجناب دیدن یعنی محکم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احکام روشن تر دلیلی است بر وقوع بلوغ فَلَیْسَتْ اِیْمَانُ آنکه ملک است اِیْمَانُ آنکه  
از در هر اوقات کَمَا اَسْتَاذَنَ اَلَّذِیْنَ سَمِعْنَا که دستوری میطلبند آنکه بالغ شوند مَرَّقِیْلَ هِمْدُ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم  
سأروان دارند در استیذان کَذَلِکَ همچنانکه بیان کرد این حکم را یُبَیِّنُ اللهُ بیان میگرداند خدای تعالی لَکُمُ الْاٰیَاتِ برای شما

ع

آینای خود را و الله علیه و خدای تعالی را ترست باحوال شما حکیمند و حکمت در تعیین ارضاع شریعت بکار این دو هم در  
این آیه و آیت جبه متعاقب مبالغه و تاکید است و القوا اعدائکم در خانه و باز ماندگان من النساء از زمان التي لا یمرحون  
انکرا میدارند نیکانکاح خود را یعنی طمع نمیکند که کسی ایشانرا نکاح کند جبه پیری و محرم فلیس علیهم پس نیست برایشان جناح گنایی و  
و بالی ان یضغن از آنکه نمیدانند شایسته جامهای ظاهر را چون چادر و سراندا که بالای مقنعه میپوشند غیر مستحب است و در حالتیکه ظاهر کنندگان  
نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد و ان یتستعففن و اگر طلب عفت کنند  
و بپوشند خود را خیر حق و بهتر است مرا ایشانرا و دور تر از محبت و الله سمیع و خدای تعالی است مقالات ایشانرا بامردان علیهم  
و اما بمقتضی مقالات از ایشان امام واحدی فرموده که تدریشان صحابه بامریض و عی و مواکله مکروه نیست و این جماعت از بهر سگی ارباب  
صحت محترم بودند از بیم آنکه مبارکه طبایع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتند یکدست خان و انبار بدست ارباب  
عالمات باز دارند و تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این در ویشان توبه هم عدم رضای ایشان بر بهر سبب و نه با اگر کسی ایشانرا  
بماند که در خانه پدیدار یا در اقامت قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردند حق سبحانه آیت فرستاد که لیس علی الاغیر  
نیست بر اینها خرج بزه و ننگی و لا علی الاغیر و نه بر ننگ خرج و بالی و زهی و لا علی المرئین و نه بر بیاری گنای خرج و لا علی  
افساکه و نه بر نفسهای شاموزی آن تا کلاؤا آنکه بخورید شما و اهل بیتکم از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما دارند و خانها  
فرزندان نیردین و اهل بیت حکم این حدیث که انت و مالک لایک و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزی که خورد و مراد از کسب اوست دان و لده  
من کبه او بیوت ابائکم یا خانهای پدران خود او بیوت اعمهتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران  
او بیوت اخوانکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اغماکم یا خانهای برادران پدران خود او بیوت عمهتکم یا خانهای خواهران  
پدران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران مادران خود او بیوت خلتکم یا خانهای خواهران مادران خود او و ما ملککم مقایست  
یا خانهای که مالک شدید شما قرائن آن را از نفوذ و اطعمه و تمسک این خطاب با و کلا و خازنان است و گویند مراد خانه بندگان است و خبر خانه  
اولاد و عید رضای صاحب بیت و اهل طعام شریک است او صدیقکم یا خانهای و ستان خود دران نیز رضای دوست باید و حقیقت  
آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط و ازین صورت بفرایم قبح موصی هر بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه اواز جاریه طلبید و و درم  
برداشت و باقی بجزیرک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید شکل آن انبساط کنیز را آزاد کرد و نخواست در نگارستان  
آورده که نظرم شبی گفتم جهان فرسوده را که بود آسوده و کنج رابطی و زلف تنها چه خوشتر در جهان گفت میان دوستداران انبساطی بود  
عوارف المعارف آورده که چون کسی بار خود را گوید که عطش من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شناید یعنی باید که هر چه دارد در  
میان آرد و از استقراض چند و چون بگذرد و چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بهر چه داری بیا که  
بخور و هیچ مفروش و بعد در من قال نظم بآران بجان مضائقه با هم نمیکند و آخر کسی بمال جدائی چرا کند بسیار جد و جد باید که کسی  
خود را با دنی ضیق شناسد و شریکست بعد یافتن یا آشتی که بر او بعد محبت و فاکند و بر قول اول که سبب تول آیت تفرص صحابه نبود  
از مواکله اهل عمل علی بر بعضی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از اینها حرجی آورده اند که در شان نبی لیث بن عمر و از گناه که تنها طعام  
خوردن با حرام نیست و از صبح تا شام خان نهاده و اظهار همان کردند و چون شامی از شب بگذشت و همان سیدی نگاه چینی خوردند و در

جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهد و جزمی و در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام برهنه نمودند بی این آیت آمد  
 که لیس علیکم جناح نیست بر شما گنهی آن تا کُلُوا آنکه بخورید طعام را جمیعاً با هم مجتمع شده و آشتا تا با یکدیگر آشتا و آذختم  
 پس چون در آید بیو تا بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالی یا مساجد قسماً علی انفسکم و پس سلام کنید بر هم و میان خود که  
 المؤمن نفس و لحد و در خانها را ملی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین  
 و بر تقدیر سلام باید که رویت حجت سلام کردنی قین عند الله ثابت و شروع از نزدیک خدای تعالی مبرکه که بسیار خیر و برکت طبعه  
 پاک که نفس مستمع بر آن خوش شود کذلک بچنانکه بیان سلام فرموده یسین الله بیان میکند خدای تعالی که اولایت برای شما آیتها حکمت  
 خود را علیکم تعقلون شاید که تعقل کنید در آن و حق ثواب را در آید انما المؤمنون جزین نیست که گردیدگان کامل الذین امنوا  
 بالله آتاند که گردیده اند بخدای تعالی و در سوره و رسول و از صمیم دل و اذاکا و چون باشند معذ با رسول و علی امیر جمیع بر کار  
 جمع آورنده یعنی جمعی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جماعت و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استقامت و هبوا و از نزدیک  
 حتی یستأذنوه تا وقتیکه دستور می طلبند از و او تشریف از آن ارزانی فرماید ان الذین یستأذنونک بدرستی آنانکه دستور می طلبند  
 از تو اولئک الذین آنکوه آنان که از صدق یؤمنون میگردند بالله و در سوره بخدای تعالی و رسول او و تصدیق مینمایند  
 تعریف جمعی منافقان است که در غرّه و توبک تخلف از جهاد و استوری می جستند و درباره ایشان نازل شد که انما یستأذن الذین  
 لا یؤمنون بالله الا ان یستأذنوا پس چون طلب از آن کنند این مومنان مخلص از تو لیعض شأهم برای اصلاح و تامل  
 بعضی از کارهای خود فاذن پس استوری ده لیکن شئت هر که را خواهی میهنه از ایشان که عذر واضح دارند و استغفر و با وجود اجابت  
 طلب آمرزش کن اللهم الله برای ایشان از خدای تعالی تعذیر می نمود و نیامور و نیامور وین اگر چه بعد باشد خالی از خطی نیست و گوید که بخروج از  
 جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفورٌ رحیم که خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگانش از حیثی و حدیث  
 بر تخفیف تکلیف از ایشان که یجمعوا و اندرید و میدانید دعاء الرسول خواندن رسول در شمار اینست که میخوانند خود که دعاء بجمعهم چون خوانند  
 بعضی از شما بعضی را بعضی قیاس میکنند خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد و یا در خواب مسأله توانید نمود و چه باشد  
 با امر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر از آن او حرام و نار و ایاد عای او را بر شما برای شما چون دعای یکدیگر بدانید که آن دعای شکر  
 تسبیح است و مقبول حضرت رب الارباب باشد کردن شما او را و خواندن هر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که مجرد  
 نام خوانید بلکه باید که از روی تعظم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت غرث جل جلاله همه انبیا را باندای علامت خطاب  
 کرده و حبیب خود را باندای کرامت خطاب میفرماید پسیت یا آدم است یا پدر نبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمد است یا  
 آورده اند که چون حضرت صلعم خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدند و می و از مسجد بیرون رفتند آیت آمد که قد  
 یعلم الله الذین بدستیکه میدانند خدای تعالی آنانکه از روی کرامت نکسلون بیرون میروند از آنک میگویند از میان شما و اذ  
 در حالت پناه جستن یکدیگر و پوشیدن هم را خلیف و الذین پس باید که بر سندان آنرا بخوانند و مخالفت میکنند و عرض مینمایند  
 ان امیر از فرمان خدا و رسول او آن تصدیقهم از آنکه برسد بدیشان فتنه آزمایشی از حق که گمراهی است یا مخفی در نفس و مال  
 اوله یا تسلط سلطان جابر یا مسخر غفلت بر دل یار و توبه جلیل قدس سره فرمود که فتنه سخنی دل بست و متاثر شدن او از

ع



معرفت الهی اَوْصِيَهُمْ بِرِشَانِ رَاعِدَابِ الْيَمِينِ عَذَابِي دُونَكَ وَآخِرَتِ الْآلِ إِنَّ اللَّهَ بَانِيْدُ رَسْمِكُمْ مَرْحَمِي تَه  
 رَهْت مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ نَحْمُ دَرِ آسَمَانَاست وَاِنْ نَحْمُ دَرِ مِثْنَاست یعنی هر ملک اویند و مالک هر اوست زیرا که خالق  
 هر اوست قَدْ يَعْلَمُ بِرَسْمِكُمْ مِیْلَانْدَ مَا أَنْتُمْ عَلَیْهِ أَنْتُمْ شَارِبَانِیْدَای مَکَلَّانِ از موافقت و مخالفت و اتفاق و اخلاص و طاعت  
 و معصیت و قَوْمِیْرُ جَعْوَن و میبندد روزی را که بازگردانیده شوند منافقان الیهِ بسوی جزای او فَبِیْنَهُمْ سَمْعُ خَرِیْدِشَانِ  
 و بَاعِیْلُوْا بَا نَحْمُ دَرِ اَنْدَازِ عَمَلِیْ مَدُورَانِ مَکَا فَا ت كُنْ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَخَدَی تَه بِهَمِیْ خَیْرًا عَلَیْمُ و اناست هیچ چیز بر او مخفی نماند  
 بَلِیْتَ أَنْكَسْ كِه بَا فَرِیْدِ پیداونسان و چون نشاندنسان و پیدانجهان

سج

## سورة الفرقان مكية وهي سبع وسبعون آية

تَبَارَكَ صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مرلفط تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از دست دین ایشا  
 بکار سازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان ضعف سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست  
 سوم آنکه دائم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لم یزل الَّذِي الَّذِي أَنْتُمْ تَسْتَعِزُّونَ الْفَرْقَانِ فَرَوْفَسَاوَه قَرَانِ  
 که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عجل که بر بنده خود یعنی محمد صلعم لیکون تَبَارَكَ بِنْدَه و لِلْعَلَمِیْنِ مَرْمِیَا  
 و پیران از اندیش را بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِي كُنْ أَنْكَسِ  
 که مراد اوست مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بافریدن آنها پس او را رسد صرف در آن قَوْلُهُ  
 يَتَّخِذُ وَفَرَاكَرْتِ خَدَی وَلَكِنْ اَفْرَزْنِیْ حَبِیْ نَحْمُ دَرِ عَمِیْدِ و نصاری است قَوْلُهُ لَمْ يَكُنْ لَكْ وَفِیْست مراد اشرار لَكْ فِي الْمَلَكِ انبای  
 در بادشاهی چنانچه تنویر و تنبیه گویند یعنی او را است بادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود یا شرکی که با او مقاومت تواند کرد و  
 خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید هر چیز را از مواد مخصوصه بیات مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدْ سَرَفَ پس اندازه کرد و نَحْمُ دَرِ اَنْتَقِدَیْرَا اندازه کردنی  
 یعنی آنها را میساخت برای خصائص و فعالی که از نوحی است یا تقدیر کرد و بقای او را تا وقتی معلوم و اَتَّخَذُوا و فَرَاكَرْتِ كَفَارِیْنِ قَوْلُهُ  
 بَخَرِ خَدَی آفَرِیْدِ كَارِ اَلِهَةِ لَا یَخْلُقُوْنَ خَدَا یَانِ كِه بَا فَرِیْدِ شَیْءًا خَیْرًا و قَا و رِیَا شَیْءٌ بَرِ خَلْقِ هَمِیْ خَلْقُوْنَ و حال آنست که ایشان  
 آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالق و محتاج خدای را نشاید پس بتانی که عبده ایشان را میباشند و هر وجه که میخواهند تصویر  
 میکنند چگونه برای رستش باشند و لَا یَمْلِكُوْنَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند از استطاعت نازند و لَا یَفْهَمُوْنَ بَرِیْ نَفْسَیْ خُودِ وَ خُودِ  
 باز دشتن ضرری قَوْلُهُ لَا تَنْفَعُا و نه جذب نفعی نسودی بخود نمیتوانند رسانند و نه زیانی از خود باز می توانند دشت حال آنکه خدای ضار و نافع باید  
 و لَا یَمْلِكُوْنَ و نمیتوانند آله باطله و قادر نیستند مؤثر را بریندن کسی و لَا حَیْوَه و نه برزنده کردن کسی و لَا یَا بَرِ بَقَا ی حیات او و لَا كُشُوْرَا  
 و نه بر بعث و حشر او را ثانی و خدای تعالی میست و باعث باید و قَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوا و كَفَرُوا و كَفَرُوا و كَفَرُوا و كَفَرُوا و كَفَرُوا و كَفَرُوا و كَفَرُوا  
 محمد با آورده اَكَا اَفْلَکَ اَفْتَرَه مگر دروغی که خود برافته است آنرا وَاَعَا نَهُ و باری داده اند و اَعَا نَهُ و باری و رُوعِ قَوْمِ الْخُرُودِ  
 گروهی دیگر چون جبر و یسار اعداس با فکرمی یعنی ایشان اخبار سابقه بر و میخواستند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَاءَ و پس بتیکه  
 آمدند این قوم ظُلُمًا و زُورًا و دروغ یعنی یاری دهندگان وی برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد واضح است که این سخن حضرت

فصل فی

خداوند است میفرماید که گفتار درین که میگویند قرآن دروغ است و بعد و قومی برافته میشود آمدند بشرک و ستم و بتان و قائلان و دیگر گفتند کلام موی آسان طیر الا و قرین افسانهای پیشینان است که در کتابها نوشته اند اکتفا میکنند بر آنچه خود نمیتوانند نوشت و فی پس آن نوشته محمل علیه امل کرده میشود و دیگر که و آصیل با دو شبانه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را بر و میخوانند و میگویند و خود نمیتوانند خوانند و چون حفظ کرد و بر میخوانند و میگویند این وحی است قل بگوای محمد در رد سخن ایشان که اکثر که الذی فرستاده است قرآن را آن کسی که شبهه تعلم السیر میداند پوشیده رافی السموات و الارض در آسمانها و زمین بران دلیل که این کلام مثل است بر اخبار از معنیات و علم غیب خاصه حق تعالی است و میگویند آنکه همه فصیحی شما از ایشان مثل آن عاجزانند و چنین کلام جز از زرد ملک علام نشاید آیه مدینه که او کان غفور و رحیم است آمرزنده که برده کرم بر جرائم بندگان میشود و رحیم و مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند و قائلان و گفتند ضایع قریش چون ابو جهل و عتبیه و امیه و عاص و امثال ایشان مال هذا الوسطل چیست این پیغمبر را بر سبیل تکلم گفتند چه بوده است آنکس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یا کحل الطعام من خورونی را و میمشی و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فی الا سواق و در بازارها اگر دعوی می درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب و قوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلعم غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان با سحر جانی باشد و نمیشدند که نبوت منافق بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تناسب که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوند و نسبت جنس با نام و آئین و جنس انس کی گزند با جن جنس انس به قصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملک بودی اگر ملک نیست لولا انزل چر او فرود نشد لیس ملک بسوی او فرشته میگویند معنه پس باشد او نذیر لیسیم کننده و یاری مبنده در انداز او یلقی البه یا آنکه گفته شود و کنز گنج از آسمان تابان مستطهر گشته از زرد و در تحصیل معاش مستغنی شود او توگون که یا باشد مرا و اجنه یا کحل منها بستانای که خود از پیوه و محصول آن و بدین معاش می گذرد و قال الظالمون و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمحل نظام ایشانست یعنی ستمکارند درین سخن که مومن از گفتند ان تبعون پیروی نکنید شما الا رجلا مستحورا مگر مردی جاد و لی کرده شده را یعنی کسی او را سحر کردند و عقلش پوشیده شده باشد و در تفسیر او ردی سحر را یعنی ساحر میداند یعنی متابعت جاد و لی میکند که شمار سخن میفرماید انظر در نگاری محمد بیده بصیرت تا ببینی که معاندان کف ضرر تو اچگونه زرد لک الا مثال برای تو مثلما را یعنی گفتند سخنها را خوش و تشبیه کردند ترا بسحر و بوصف نفی علی علیه السلام بتودیه فضل او پس گمراه شد در طریق که موصل است بعرف انبیاء و تمیز ایشان از اسوی فلا یتطیعون سبیلا پس توان نازند و نمی یابند راهی بخت و برهان بر آنچه میگویند تبرک الذی بزرگوار است آنکس که بمحض فضل ان شاء جعل اگر خواهد بسازد و بخت لک تراد و یا خیر اقرن ذلک بهتر از کنج و بستانای که ایشان میگویند و آنچه باشد جنت عجزی بستانا که میرود من تحتها الا کثره از زیر و رختان آن جو یا و یجعل لک و بدو تراد و ان بستانا قصودا که کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب تزلزل و کور است که چون تو نگران قریش حضرت رسالت پناه صلعم را بفقر و فاقه سز نش کرد و در رضوان که آراینده روضات جان است با این آیت نازل شد و در جی از نویش آنحضرت صلعم نماده فرمود که پروردگار تو میگوید مغایع خراس و نیا در بخیا حجاب است از ابد است تصرف تو میدهم لی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم کرد و حضرت صلعم فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت صبت اصاب اسد بک نشانه علوه است آنحضرت نیز همین است

که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خیزان روی زمین نمیکنند آنرا ملاحظه بایم نمود که در شب معراج مطلقاً نظری با سوسنی  
نکستوده و هیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از ان این آیت آمد که مازع ابصر و طنی ایت  
ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ نهاده چشم خود در مهر مازع نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد و در حیرت قلوب حسین  
بکلی نه فقر و احتیاج تو مانع کفایت از ایمان تو بلکه کذب و ایتا الساعه تکذیب میکنند قیامت را و وعده ایشان با نیکار نبوت تکذیب  
ساعت است و اعتدال نا و آما ده کردیم ما لین کذب بالساعه برای کسی که تکذیب ساعت کند سحیران آتش افروخته و گویند  
سیر زامیست از نامهای دوزخ اذکار آتیم چون ببینند ایشان را یعنی منکران قیامت آتش دوزخ من همگان بعبید از جای و  
که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شئونه را آتش را تعیضا آواز جو شیدنی از خشم و ذفره و با گلی چنان  
از درون خشتناکان آید یعنی غریب بعضی بر آنند که این بدین و غریب زانید بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک حیات  
مشروط بر بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که بر بنیه و خشم گیرد و بغیر و اذ القوا چون در انداخته شوند شش تن  
منها از دوزخ مگانا صیقا در جای تنگ که موجب زیادت کرب باشد و در سیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آن  
بن خیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ فگنند حق تعالی مقتدر کرده دستهای ایشان برگردان ایشان بر خمیر ابریک را با قرین او  
جن بسند آتش بهم و دیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود و هتالک در آن مقام شود و اهلک است یعنی نفرین کنند بر خود و هتالک یا گویند یا شور  
و این کلمه کسی گوید که آرزو مند هلاک خود باشد در زاد و سر بعضی دیگر از تفاسیر کورست که اول کسی را که زایل و دوزخ جامه پوشانند پس  
باشد حله از آتش در و در پوشند و او از ابریشانی هند و از بی در شکست و زیت از عقب او فرایا یا شوراه بر کشیده میروند حق سبحانه  
فرماید که لا تدعوا الیوم فمخوانید امروز شود و اذ دعوا بخوانید شود و اکثر اکثرا شور بسیار یعنی بجای نفرین کنید بر خود  
و نفرین بسیار کنند زیرا که شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت شور واقع خواهد شد قل یحیی محمد انما که بفرست نش  
میکنند اذ لک یا کعب و بوستان دنیا خیر بهتر است ام حبه الخلد التي یا آن بهشت جاوید که وعدة المتقون و وعده داده شده نه  
پرسیز گاران را به دخل در آن گانت هست در علم خدای تعالی هم متقیان آن بهشت جزاء پادشاه اعمال ایشان و مصیرا و باز گشتی که  
رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فيها ما ایشان راست در بهشت ما یشتاءون آنچه خواهند از نعم بهشت فراخ و تحقیق ایشان  
چه ضعفای مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی خواهد بود بلکه از آنکه مناسب حال خود جویند یا بند خلدین در حالتیکه جاوید شده  
در بهشت گان بهشت و دخل و خل و ایشان در حبه علی سربک بر پروردگار تو وعدة متقون و وعدة متقون خواسته شده منرا و  
انکه از خدای در خواهند مومنان در خوشستان که ربا آشنا و عدتیا ملائکه برای ایشان در خواست میکنند که ربا و اخلهم جنات عدن  
التي وعدتم و کوم میختر هم و یا دکن روزی را که خوشتریم و حصن میان خود یعنی شکر کن و شکر کن را و ما یعبدون و از آنکه میسرند من دون الله  
بجز خدای تعالی عام است بهر معبود از آرزوی لفظ غیر آن گفته اند مراد ضامنند که خدای یشارت بر آن آرد و مخاطب سازد و فقول پس گوید و انهم  
ایا شما اخلتکم که اگر در عبادتی هوای بندگان را این کرده یعنی شکران ام هم یا ایشان خلوا السبیل که گردند راه را با صلا  
در نظر صحیح و عراض از قول شد فصیح قالوا گویند بتان سبحانک الی ترا و از ایایی میکنیم و متره میزنیم از شکر شبیه ما گان یکنجی لک  
نیست را و نه نزد و روان باشد آن تخت آنکه فراموش کسی که ما پرستند من دونک بخیر تو یعنی ترا پرستند مخصوص آنکه نما که عبادت ترا دست



مار پرستند ز سدا که بکیریم ایشان را من اولیاء از دوستان و لیکن متعصم و لیکن تو ایشان را بر خوردار گردانیدی و آباء هم و  
 پدران ایشان را موال و اولاد و عسدر از وصحت بدن و سایر نعمتها حتی نسوا الذکره تا فراموش کردند آنچه انبیاء عم ایشان را بدان  
 دعوت میفرمودند و کافوا و بودند بر حکم ازلی توقو ما بودا و گروهی هلاک شده یا تباہ گشته پس حضرت غسانه بت پرستان را مخاطب  
 ساخته گوید فقد کذبوکم پس در تنبیه کذب کرد و خدایان شما را بهما تقولون لا بایچه میگویند که شریک خداوند ایشان را از شرک  
 منزله داشتند فصاحتهم و پس نمیتوانند معبودان شما صوفایا گردانند عذاب از شما قولا قصوا و نهیاری کردن شمار باخات و  
 حصص تا بخورند یعنی شما که مشرکانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن و من یظلم و هر که ستم  
 کند یعنی شرک آورد و متکبر از شما می کلغان نذقه بحشاشیم و اعدا با کبریا و عذابی بزرگ که آتش و وزخ است و خلود در آن  
 و ما از سلتنا و نفرستادیم قبالت پیش از تو من المرسلین کسی از پیغمبران الا انهم مگر پیغمبر اندید ایشان لیا کون الطامه بر آنند  
 بخور و د خوردنی و میخورند و بر وند فی الاسواق طر بازارها بجهت کفایت مهات خود و جعلنا و گردانیدیم بخصمک برخی از شمارا  
 لبعض برای برخی دیگر فتنه آزار مایشی پس جو آزمایش فقر با غنیا و پیغمبران بام ایشان یا مرض بصیحه و اعمی بصیبه خلاصه سخن آنکه دنیا داران را  
 و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان در و چاره نباشد و ما بدان می آزمایم ایشان را اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران متار گردانند و در و  
 که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هر گاه که بلال و عمار و صیب و سایر دویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم یا ایشان  
 همچو ایشان بی چیز باشیم حق تعالی آیت فرستاد و در و ایشان را مخاطب ساخته میفرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و ضعیف را بشریف انصرون  
 آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید و کان ذلک و هست پروردگار تو بصیرین را عجب بینا بصیر کننده و جزع نمائید

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اسید ندارند ویدار ما را یعنی منکر حشر و بعث اندیا

نمیترسند از دیدن عذاب ما را و اهل مکه اند که میگفتند لو لا انزل چرافرو فرستاده نمیشود حکایتا الملك کفر برافروشان بر سالت یا  
 باخبار از صدق محمد صلعم او نوری در بنگاه یا چرامی بنیم آشکاره پروردگار ما را تا با سخن گوید و تصدیق اتباع محمد فرماید لقد استکبروا  
 بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم و نفسهای خود یعنی تعظیم و وزیدند و جرت نمودند درین تکبر و عتوا و در گشتند از اندزه عتوا  
 کبریا و در گشتی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقراح رویت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند و مبرون  
 الملكة روزی که پسیند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر که بشری پیچ شده نیست یومئذ ان ربهم لبحر هین مره فرزند  
 اهل مکه و وحیز طلبیدند لقای ملائکه و دیدن خدای تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را میند و وعید لا بشری شوند و یقولون و گویند ملائکه را شما  
 که لقای خدای بر شما حرجا فحقو حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین  
 کلمه نیا و چونید بخدای از لقای ایشان در زاو السیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدند از او پرسیدند میگفتندی حرجا حرام را تا  
 از شما و این شدند ای اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت و قد منا قصد کنیم  
 الی ما عملوا البسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و ممانداری و اطعام گرسنگان و طعام یتیمان  
 و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن فجعلناه پس گردانیدیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذره های پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاک کثیرا

الحق الثانی عشر

بر داده یعنی جبهه ساریم علمای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست و ایشان را نبوده **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ** مجاوران بهشت  
**يَوْمَئِذٍ** آن روز یعنی قیامت **يَحْمِلُونَ** میسرانند **أَسْرَارَهُمْ** رازهای خود را گاه یعنی مسکن ایشان در آخرت به از منازل کافران است که در دنیا میهند  
**وَأَحْسَنُ مَقِيلًا** و نیکوترین است از جهت مکان و ستراحت مراد از قیل و لیل استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد و **يَوْمَئِذٍ** و این  
مروز را که در آن **تَشَقُّقُ السَّمَاءِ** بشکافتن آسمانها بالغمام سبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمانست غلط او را بر همه سموات و او گران است  
از همه آسمانها و حق سبحانه امروز را بقدرت گاه هشته روز قیامت او را بر آسمانها بگذرد و به آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد و **يَوْمَئِذٍ**  
**الْمَلَائِكَةُ** فرود فرستاده شوند و شکان از انجا بر زمین **تَنْزِيلًا** فرود فرستادنی تا روی زمین بفرشته ملوک گردد در موضع آورده که ملائکه  
صف بگرد عالم در آیند و گویند با معنی عن است یعنی آسمان بشکافتن غمام بود و در شود تا غمام فرو آید و این آن غمام است که حق سبحانه  
فرموده **فِي ظُلُمٍ مِّنَ الْغَامِ** و در عین المعانی آورده که این غمامیست که ظل بنی اسرائیل بود در ریه الملائک بادشاهی **يَوْمَئِذٍ** در آن روز  
**بِالْحَقِّ** ثابت است **لِلرَّحْمَنِ** امر خدای بخشاینده را چه در میان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند و گمان و باشد آن روز **يَوْمَئِذٍ** علی  
**الْكَافِرِينَ** روزی بر کافران عسیر است و دشوار از شدت احوال و **يَوْمَئِذٍ** و یاد کن روزی را که از فرط حسرت **يَعْصُ الظَّالِمُ** منجا د ظالم علی  
یکدیگر بردشهای خود یعنی بدندان میگرد و سها را چنانچه متحسرن میکنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبه بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمان  
ضیافت میکرد به سبب جواریه را صلعم را طلبیده بود و حضرت صلعم فرمود که ماکله شهادت گوی از طعام تو بخورم عقبه کلمه بر زبان  
و این سخن بابی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد می شنوی و کلمه میگوی گفت بی ما  
خار د شتم که همان من طعام ناخورده بیرون و دوایی گفت از تو را غنی شوم تا آب دهن بروی او و نیز از وی عقبه علیه اللعنه نزد پیغمبر آمد حضرت  
او را رانده و ریخته بود و آب دهن پاک حواله روی مبارک دل آری کرد و در ترجمه سباب نزول آورده که آب دهن پیدا و دوشعله  
جانسوز گشت و بدان حضرت رسید بر روی می باز گردید و هر دو کرانه روی او سوخت و تازه بود آن دغمامی نمود و قصه حضرت  
فرمود که ای عقبه ترا بیرون که نمی بینم مگر که ستر از بشمشیر دارم و در غرزه بدرام حضرت رسالت پناهی صلعم بقتل او صادر شد و بر دست  
مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت و این آیت در شان او فرود آمد **مُضْمَضٍ** آن ظالم روز قیامت مصرع بسیار بخاید سرگشت نما  
صاحب احتقاف فرموده که چنانچه از بار بجا د طرف اصابع را تا بفرق و حق سبحانه تعدد دیگر باره دست و را بر ویاند و دیگر باره بخاید و خیزد  
**يَقُولُ** میگوید **لَيْلَتِي** لیلیت **أَتَّخَذْتُ** کا شکی فرا میگیرم **مَعَ الرَّسُولِ** سبیل **بِأَيْغَمِيرٍ** که وی فرا گرفته که را و نجات آنست **لَوْ لَيْتِي**  
ای وای بر من **لَيْتِي** که **أَتَّخَذْتُ** کا شکی فرا نمیگیرم **فَلَا تَأْخُذْ** کس را یعنی ابی را **أَخْلَيْتُ** بدوستی و او را نمی شناسم **لَقَدْ أَضَلَّتْ** بید  
گمراه کروم و باز داشت **عَنِ الذِّكْرِ** از یاد کردن خدای تعالی کلمه شهادت یا عظمه پیغمبر صلعم **بَعْدَ مَا دُجِئَ** طبع از آنکه آمد به بود و حق  
**وَكَانَ الشَّيْطَانُ** و هست دیو و دوزخ و زحمت حق تعالی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است **لِلْإِنْسَانِ** مراد می را **أَخَذُوا** فرو  
گذا رنده یا البیس علیه اللعنه که و سوسه میکند و میازاید مخالفت خدا و رسول چون در دام هلاک افتادند فرو گذارد و نفع نمیزاند بلکه زو تبری کند  
**وَقَالَ الرَّسُولُ** و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا بگوید در آخرت **يَسْتَبِ** ای آفریدگار من **بَلِّغْ قَوْمِي** **أَتَّخَذُوا** و بیدرتیکه قوم من فرا گشتند  
و ساختند **هَذَا الْقُرْآنَ** این قرآن را **مَهْجُورًا** منسوب به میان ما فرو گذاشته که بد و ایمان نمی آرند و از استماع او عاصی میکنند  
**وَكَذَلِكَ** و همچنان که این کفر را دشمن تو گردانید **يَجْعَلُنَا** **لِكُلِّ نَبِيٍّ** گردانیدیم و مقرر ساختیم هر پیغمبری را **عَدُوًّا** **مِّنَ الْجُمُوعِ** و دشمنی را کافران

معاذ الله  
لا اله الا الله

چون نمرود را بر ابراهیم را و فرعون را و موسی را و ایشان را سب کردند و تو نیز صبر فرمای و کفایت بربوبت و بنده هستی و در کار تو هادیا  
راه نمایند و تو بطریق شکایتی و نصیحتی و یاری دهند و بر دشمنان و قال الذين كفروا او كفنته انما تكافرشدن از یهود و  
نصارای یا مشرکان عرب او کافرتی را فرستاده نمیشود و علیه القرآن بر محمد قرآن جملة و احدها جمله یازدهمین  
بیکای جنبه توریت و انجیل کذا لک و همچنین فرود ستادیم پرانگنده نشئت بد ثابت گردانیم و قوت دهیم با یصال محی در هر  
وقتی قوا آذ لک دل ترا بتفریق و محی دل ترا بر حفظ آریم و ممکن سازیم و در تگنده و بر خواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی ترتیل خوانی  
بمسئلت و تانی بی انقطاع بعد از این اعتراض مشرکان بیحاصل نمیشد چه اعجاز قرآن بلکه پرانگنده و مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در  
تفریق قوا نیست کی سہولت حفظ چه موسی و داود عم که کتاب ایشان یکبار فرود آمد و خوانده و نویسنده بودند آنحضرت صلعم  
امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن شکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقائع موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیاد  
خوض در معنی آن و دیگر آنکه برنجی که فرو می آمد متحدی مینمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل ام آقا نا موجب  
تسلیم خاطر آنحضرت عم میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع  
هر دو در آئی واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مثل ست بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید و کایا قوتک بمثل منی آرند مشرکان برای تو  
مثلی یعنی در بیان قبح نبوت و طعن کتاب تو سخن نگویند الا حشنتک بالحق مگر می آریم برای تو جواب رست و درست که بر بانی قاطع  
قول ایشان رد کند و احسن تفسیر آن و می آریم پیغمبر را که نیکوتر است از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آمانند که حشر کرده شوند  
على وجوههم برویای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند الى جهنم لاسوی دوزخ او لئلاک آن گروه شتر هکما نابدترند از روی  
مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقام ما و حسن ندیا و  
آصل سبیلک و کج ترونا صواب تر اند از جنت راه چه راه ایشان بفضی آتش دوزخ است و لقد اتینا و هر آینه ما و ادیم موسی  
الکتاب موسی اعم توریت بعد از غرق شدن فرعون و جعلنا و گردانیدیم پیش از ان معناه با و اخاه هرقون برادر او را و زوز و زوز را  
یار و مددگار در دعوت اعلای کلمه فعلنا اذ هبنا کس گفتیم بروید و درو الی القوم یسوی گروه قطبان یعنی فرعون و اهل الذین کذبوا آمانکم  
تکذیب کردند با آیتها ما ایشان حکم ما رقتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند فذلک هم پس هلاک کردیم  
ایشان را و نیست گردانیدیم تذکره هلاک کردنی نیست گردانیدنی با غرق در دریای ظرم و قو و قو و قو و گروه نوح عم کما کذبوا التورسل  
آنسکام که تکذیب پیغمبر آن گردانید یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادیس عم یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب  
هم پیغمبر است یا مطلقا بعثت رسل را نثار نمودند اغرقهم غرقه و ساقطیم ایشان را بطوفان عذاب و جعلناهم و گردانیدیم قصه ایشان را للتار  
برای مردمان آیه مانثله تا از ان عبرت گیرند و اعتدنا و آماده کردیم للظالمین برای تمکین عذابی در ذلک و عاذا و هلاک  
گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود عم و قو و قو و قو و اگر گروه شود را بتکذیب صالح عم و احصی التورس و صاحب الرس را و پس است تمامه یا از با جان با  
بناطیکه که صاحب یاسین یعنی حبیب بخار را در وی شستند یا شستنی بود و از ان بنی سید یا همان اخد و دست که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه  
بود بر زمین قلم از ولایت من و صاحب س جمعی از قبایلی نمود و بودند پیغمبری ایشان مبعوث شد و بگشتند و در بعضی تفاسیر است که بعد از قتل گوشت او را  
بخوردند و عذاب ایشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند و حبیب مدیشان آمد و تکذیب می نمودند روزی بر حوالی طبری و شتند مجتمع شده یا یازی شعیب عم



مشغول بودند که ناگاه آنجاه در هم افتاد و همه ایشان را بمنازل و مواشی بر زمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آنرا شادخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهود بن یعقوب اسم بدیشان سبوت شد و او را کذب نموده بکشند و در چاه افکندند باری سیاه را به ایشان سایه افکند و از وصایای پیروان آمده به راه سوخت یا اهل بیروت عطله بودند چنانچه قصه ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بدیو که دراز گردن که چنجه او بهم الوان ملون بود و بجهت طول عنق او عفا گفتندی و بر سر کوهی که او را زمخ یا فتح گفتندی مقام داشت بیامی و کودکان و مواشی خود ایشان را در بر بودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید ببلوغ از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورد و شرط کردند که اگر شر و نخی گردد ایمان آرند پیغمبر هم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان بهای پیغمبر بجز اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چنجهای نایاب بدوشش زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد و فایه و زهره و نام ماند چو عفا و کیمیا و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد بیت عشقم که درد و کون مکنم پدید نیست به عنقای مغربم که نشانم پدید نیست به لقصه این قوم بعد از غیبت عفا در ترو و غدا و افزوده و حنظله هم را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم و قرق و نا و اهل قریه را که بودند بیک ذلک میان این قابل عا و ثمود و اهل رس کثیرا و قریه های بسیار که خبر خدای تعالی کس ایشانرا ندانند و کلا و هر یک از ایشان و مثال ایشان ضربت الهی که امثال زدیم بر بی ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصای پیشینان ایشان و هتان ایشان و بیم کردیم ایشانرا و محبت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نوح و ابراهیم و یساکا را صراحت کردند عذاب فرستادیم و کلا و همه را انتزاعا نکبتیم و نیست کردیم نیست کردنی و لقد آتوا و هر آینه آمدند یعنی بگشتند قریش علی القرية التي أمطرت بران دیهی که بارانیده شد بر و مطر السوء باران بدیعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از موفقات و حضرت لوط هم در اینجا شستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن که قریش بران دیار گشتند افکند یکنوا آیین بودند که در هر و خود و یز و فها دیدندی از بدی های خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بکل کافران آنست که ندیدند بیک هستند که از روی کفر کما یجوزن امید دارند نشود احوال بر نجاتن را یعنی بجزایان ندارند و اذا اسراؤک و چون می بینند تران یخندند و فرامیگیرند ترا الا هزوا و مگر محض و بعضی بیکه با و استخف کنند و از روی تحکم میگویند اهدا الذی یأین کس آنست که او را بعث الله رسولک بر انجحت خدای و فرستاد پیغمبر آن گاه بدستیکه نزدیک بود که او سخن و لغزب و بسیاری جدد و دعوت و اظهار و دلائل بر مدعی خود لخصلنا هر آینه که آه کند و باز دارد ما را عن الهمتنا از رشتن خدایان ما و کلا آن صبرنا اگر آن بودندی که ما جبر کردیم علیهم بعبادت آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که و سوف یعلمون و زود باشند که بداند چنین یز و عذاب العذاب آنست که بپسند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان من اخلل سبیلهم کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان علی کلمه یا چوبی را امید بستند چون سنگی نیکو تر یا کون و چوبی زیاده دیدندی محبوب خود را گذاشته بر شش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود آیت آمادی من اتخذ کسی را که گرفت الهه هوایه خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را امید بستند تقدیم مفعول ثانی بحیث کثرت اهماست بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بد و باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صنی باباء عم عقبتن ایلین و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از مزاج

آنان بایکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان با هم بواسطه شد و در طبیعت از جوشش اختلاط اربع ترتیب یافته جلا و صفا  
 سیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان است از هواندومی یا بند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه  
 از تاثیر و ظهوری یا بدست غباری که خیز و میان ره اوست چه گویم که هر یوسفی را چه اوست به قوت غلبه او تا حدیست که نکته  
 الهوار اول اله عبس فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرايت من اتخذ الله هوانی که اصل  
 هو است الله باطله همه فرع اویند و از نجاست مخالفت هو که سبب وصول بخت الما و می است بیت سر زهوا افتن از سر و است  
 ترک هو اوقات پیغمبر است : افانئت نکون ایا میباشی تو علیه بران کس که هو را خدای خود ساخته و کیلا کما بهائی که او را منع کنی این کلمه  
 منسوخ است بآیت قال ام تحب بلکه گمان میری ان اکثر هم که بسیاری از شرکان کیمعون میشوند بگوش و گوش او یعقلون یا عقل  
 میکنند بدل مرد لائل توحید را بقید اکثر عاقل معاند و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند ان هم نیستند ایشان الا کالانعام که مانند چارپایان  
 در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر را در قدرت ملک علام بل که ایشان اخلا سبیلان گاه تراندا از انعام چایشان انقیاد  
 متعبد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چارپایان طالب تخمیزند که ایشان را سود دارد و متعبد از آنچه ضرر  
 و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگزینند و در سعادت که موجب اشد مضارست می آورند اکثر آیمانی بی نظر نیستی لای رتایت  
 بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کيف مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترين  
 از همه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرت و شعاع شمس سخن هوا و مفرق نور با صره و دران هنگام هر دو منتفی است  
 و لهذا می از نعیم بهشتی ظل مد و دست و لو شاء و اگر خوشی خدای تعالی جعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنان ثابت و آرام یافته یک سو  
 ثم جعلنا الشمس علیه پس گردانیدیم آفتاب را بر شاختن سایه دلایل گاه راه ناهای سایه جز با آفتاب ساخته نشود ثم قبضناه پس گرفتیم سایه را  
 الینا بسوی خود قبضاً کثیراً و اگر وقت آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فراتر گرفتیم چه اگر کما مقبوض شد  
 همات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی برادر ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای  
 در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته و دلیل شناخت او گردانید که بتبیین الاشياء با صداه  
 اوقات روز را نیز دایم ساخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد با قول تا با زشب درآمد و این دو زمان را بجهت آرایش و آرایش خلق معین  
 گردانید و در عین المعانی آورده که ظل اشارت بظلمت فوت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور سلام بطلوع جمال سیدانام  
 که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یا کجی زنبور  
 از شب تاریک غفلت کس نبودی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر مجرب نه نبوی است صلعم و بفهم اهل  
 تحقیق اشارت است بقرب و کرامت و می ایا میان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرو داد میان  
 بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سجا به قدرت کامله سایه آن درخت را آمد و گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در آن سایه بسیار بودند  
 و این آیت نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم ترالی ربک تموسی را عزم بوقت طلب رنی داع لن ترانی بر دل نهاد  
 و این حضرت صلعم را بی طلب فرموده که نی مرا می بینی و در من تمینگری دیگر چه خواهی بیت فرق است میان آنکه یارش در بره با آنکه  
 دو چشم انتظارش بر دره و از حقائق سلی چنان مفهوم میشود که مظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه صلعم و آفتاب

معرفت که از مطلع دل نورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر سقوط رسوم و وساطت در لغات مذکور است که چون آفتاب محبت از شرق  
غیب بتافت محبوب را پرده سایه خود را بصحرای غمور کشید آنجا محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما میکنی؟ الم ترالی ربک کیف یفصل  
و در امتداد او را نه منی مصرع در خانه بکشدی باز چه چیز؟ قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو  
شاید بجهله ساکنان اگر آفتاب احدیت از مطلع غمت نباشد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش حکم ثم قبضه الهی بقضای سیرا  
در بر گیرد بیت روی صحرای همه بر تو خورشید گرفت؟ یتواند نفسی سایه بان صحرای خود داشته و دقائق و حقائق این آیت بسیارست مطالع بعضی  
از ان حواله بخواهر التفسیرست و من اسد العترة والد و التیسیر و هو الذی جعل و او آنکس است که ساخت لکم الیکل برای شما شب را  
لباس پوششی تا در آن آرام گیرید و التو مسببات و خواب را راحتی تا بدان آسایش نیاید و جعل النهار و گردانید روز را نشور و آبروی  
بر خاستن و در طلب معیشت را گنده شدن و گفته اند نوم مشابه موت است و نشور رنج است شدن باشد از خواب مائل بعث اموات است بعد  
از مرگ و در حکم لقمان است که کلمات نام فو قف که لک موت و نشر و هو الذی ازل الريح و او آنکس است که فرستاد باد را انبشرا  
بشارت دهندگان باین یدئی رحمت پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالباً دلالت میکند بر وقوع مطر در اول  
آن و انزلنا و فرستادیم من السماء از آسمان یا از باران ماء طهور و آبی پاک و پاک کننده الخی به پدید تازنده کنیم آن آب بکده متکیناً  
شهری مرده را یعنی موضعی که در خشک سال بود یا مکانی را که در زمستان خشک و فسرده گشته و نسقیته و بیاشامانیم آب را میما خلقنا  
از آنچه آفریده ایم انما ما چار پیمان را و اناسی کثیر و مردمان فراوان را از ازل بودی چار باب قرنی و مدین را انار وینا بیع است که بدن  
از آسایشیدن آب باران ستغنی اند و لقد صرّفناه و بدستیکه مقرر گردانیدیم ما باران را بکثرت میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره  
بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لیسند کثراً و کثرت را و تفکر کنند در نعمت  
و شکر و بجای آنند قافی اکثر الناس پس سر باران و زنده بیشتر مردمان و قبول نکردند الا کفو سراج مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و لو  
شئنا و اگر میخواستیم که بکشایم هر آنی بر نمی نماند فی کل قریه در هر دی و مجتمعی نذر از پیغمبری بهم کنند ما بحجت تعظیم شان و علو مکان  
تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بجای مسلمان و مردمان تار و ز قیامت مبعوث ساختیم فلا تطع الکفرین پس فرمان ببر که از آنکه ترا  
بدین آواغوت میکنند و جاهد هم به و جهاد کن با ایشان بقرآن یا اسلام یا بشیر یا تبرک طاعت ایشان جهاد اکبر و جهاد کونیه  
بزرگ یعنی سخت و بسیار و هو الذی و اوست آنکس که حکمت شامه مریج الجحش بهم گذاشت و در بار یعنی مجاور و ملاصق بهم ساختن آنکه  
بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنگی نشاننده و هذا املة اجاج و این دیگر آبی شور و تلخ زنده یعنی بحر روم و فارس  
و جعل بینهم و باخت میان این دو دریا بجز خا حاسری و مانعی از قدرت خود و حجر الحجور و وحدهی مقرری و یار گردانیدیم  
حرام و نار و آنکه کی بر دیگری غلبه کند در باب گوید غلب فرات جو بیای بزرگ است چون نیل و سیحون و حیون و دجله و ملح و احاج ساء  
زیرا و بر نرخ میان اینها بیا بنما و شهرها که واقع شده است محققان بر آنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری  
غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاء و لا عند لا و بر نرخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی و هو الذی خلق و اوست آنکس که میافر  
من الماء بشر از آب آدم را یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزوی است از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب سینه  
فصله پس گردانید او را نسباً و حضراً خداوند زاده و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد و ذکر که نسبت نسبت به سبب به سبب بود و اناث که



مصاهرت ایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نخل اور و انبوه و صحرانکه مناکمه با او حلال بود و کان ربك دست فریده تار تو قدیر  
 توانا تر آفرین نبات و بنین و یعبدون و میپرستند مشرکان من دون الله بخیر خدای تعالی مالا یفقههم انما ایشان ازافع نرس  
 چون پرستش او کنند و لا یضرب عود و زیان کنند چون اورا نرسند مراد بتانند یا هر چه بودی که باشد غیر خدای و کان الکافر و هست شاگرد  
 علی سید بر نافرمانی پروردگار خود کھنیزا هم پشت شیطان و معاون او و ما آرسلناک و نفرستادیم ترا بخلق الا مبشر المکرر  
 دهند مومنان بشو به آتی و نذیر مبرا ویم کنند که کافران بعقوبت ناستنای قل ما اسئلكم بکونی خواهم شما را علیه تبریع رسالت من  
 اجری هیچ مزی الا من شاء مگر ایمان سیکه خواهد آن یخند آنکه و الی مرتبه بسوی ضا و قرب پروردگار خود وسیلا ای یعنی زمین  
 ایمان و طاعت مومنانت زیرا که مابران عند الله اجری مقرر هست و ثابت گشته که هر پیغمبری را برابر عباد و صلحای امت او ثواب  
 خواهد بود و تو کل کن بستیغای اجرت خود علی الحی الذی بران زنده که هرگز کایموت نیرد که متوکل بر زندگان و مکر موت  
 ایشان ضائع ولی بهر ماند و سنج یجند و و بیایکی یاد کن خدی از صفات نقصان در حالتی که شاگردینده باشی بر و باوصاف کمال و کف  
 و بسند هست خدای بد ثواب عباد که بجا مان پوشیده و آشکارای بندگان خود و خیرا وانا مطلع بران الذی آن خداوندی که  
 توانائی بی عجز خلق السموات و الارض بیا فرید آسمانها و زمینها را و ما بیکهما و انچه میان ایشانست از ارکان درموالیدی سینه  
 ایام در تقدیرش شبانه روز از ایام دنیا و استوای پس مستولی شد او علی العرش بعرش مجید که بزرگترین مخلوقات است الرحمن  
 اوست بزرگ بخشایش قتل به پس پس از ذات و صفات او و خیرا و دانی را یا سوال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود آن و اذا  
 قیل و چون گفته شود اللهم اسجد و امرش کار که سجده کند للرحمن مر خدی بخشده را قالوا و ما الرحمن قویند کیست رحمن یعنی اسمی است  
 که سمای اورا نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را بر خدی اطلاق نمیکردند پس چون سجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمیدانیم آتشجند  
 یا سجده کنیم یعنی کنیم یا کافر نام را بخیر می را که میفرمائی ما را سجده او و زاد همد و زیاده میکند ذکر رحمن یا بر سجده او مگر کافران را نفور و  
 رسیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده بنفتم است بقول ما غظم و بقول امام شافعی رحیم در فتوحات آورده که این سجده سجده  
 نفور و انکار است و فرمود که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده اعیان نیز توان گفت  
 تبارک الذی بزرگ است آن خدای که قدرت کامله جعل فی السماء بیا فرید و آسمان برف و جابر جمای و از ده گانه یا قصه که حقیقت  
 آن ترا نداند و جعل فیها بیا فرید و آسمان با بروج سراجا چراغی را که آفتاب است و قمر امین و ماهی روشن یا روشنی بخشده را  
 و نفور الذی و اوست آنکی که حکمت تمام جعل النیل و النصار گردانید شب و روز را خلفه خدا و نذا اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در  
 صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذباب و می و این گردانیدن دلیل است بر آنکه او آدمی را که خواهد آن یذکر آنکه یاد کند بدائع  
 قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد دلیل و بنا را و اراکد شکورا یا خواهد ساس داری و شکر گذاری بر نعمتای حضرت باری که تعاقب  
 شب و روز از آنجمله است و عباد الرحمن و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل است و در فصول  
 آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانین عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و این بندگان الذین یستون آنانند که میسرند  
 علی الارض بروی زمین هونا از روی تواضع یا بسکند و وقار یا میروند بر و باران و نیلکاران و اذ لنا طهمم الجھلون و چون  
 طالب کنند مرایشان را دانا و سخن بی او باند در افکنند قالوا اگر نید ایشان در جواب سلمت قولی سلامت یعنی سخن گوید که دران سالم باشند از نام

مخافه  
الذین

ع

مراد ترک تعرض سفاست و عساض از مجادله و مکالمه ایشان که قال الحق الرومی قدس سره لفظم اگر گویند ز راقی و سالوس بمو بستم و خود  
چندان و میروید و اگر از خشم دشمنی دهندت و دعا کن خوشدل و خندان و میروید چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله  
ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد **وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ** و آنانند که شب را بر وزی آنند و بختیم برای پروردگار خود و سجد  
سجده کنندگان در وقتی **وَقِيَامًا** و بسای پستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است **وَالَّذِينَ** و ایشان آنانند که با وجود چهار  
در نماعت و اقصاف بخشوع روز و خضوع شب **يَقُولُونَ** میگویند از روی ترکاری که **رَبَّنَا** صرف ای پروردگار ما بگردان عتقا از ما  
عذاب جهنم و عذاب و وزخ را **إِنَّ عَذَابَ** بدستیکه عذاب و وزخ گان عذاب است **وَأَمَّا** و لازم یعنی جاوید است **إِنَّهَا**  
تحقیق که و وزخ ساءت **مُسْتَقَرًّا** ابد را مگای است **وَمُقَامًا** و بدجای بودنی است **وَالَّذِينَ** اذ **أَنفَقُوا** و ایشان آنانند که چون  
نقعه کردند **لَمْ يَسْرِفُوا** اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند و **لَمْ يَقْتُرُوا** و تنگ فراموشند و بخل نورزید  
یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند و گان و بود اتفاق ایشان را **بَيْنَ ذَلِكَ** میان اسراف و تقتیر **وَأَمَّا** رست نهادنی یعنی طریقه اعتدال معی  
داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند **بِمِيت** و سطرالمن هرگز از کف رها که خیر الامور است و ساطع آمده اند که بعضی از مشرکان بجهان  
رسالت پناه صلعم آمده گفتند که ای محمد ما شرک آوردیم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ماصد دریافته اگر این خدای تو که ما را بپشتش او میخوانی  
از سرگناهان در میگذرد و ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ** و عباد الرحمن آنانند که نخواهند و نرسند مع الله با خدا  
بحق **إِلَّا الْآخِرَ** خدای دیگر را و **لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي** و نکشد آن نفس را که حرم الله حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی  
نفس مومن و معاهد **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بقسا و **لَا يَبْتَغُونَ** و وز نهند  
چاهمات معاصی این سه کبیره اند و در صحیحین از ابن مسعود و آورده اند که از رسول خدا صلعم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه شرک  
کونی خدای را و حال آنکه او ترا بیا فریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بخشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه  
زنا کنی با زن همسایه خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلعم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زنا نکنند و **مَنْ**  
**يَفْعَلْ ذَلِكَ** و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبار بلیق **أَثَامًا** به بنید جزای بزه کاری خود گفته اند **أَثَام** وادی است در دوزخ که زنا کاران را در آن  
عقوبت خواهند کرد یا چیزی است که سیلان میکند از اجسام و وزخیان مثل خون و ریم یا **أَثَام** و غمی و چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقدر  
**يُضَاعَفُ** و دو تکرورده شود **لَهُ الْعَذَابُ** مرکبند این کارها را عذاب **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز و **يُجْلَدُ** و جاوید باشد فیله در عذاب  
**مُهَانًا** و حالیکه خوار و بی اعتبار باشد **إِلَّا مَنْ تَابَ** مگر آنکس که توبه کند از شرک و امن و بگردد بخدا و رسول و عمل عملاً صالحاً  
و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید **فَأُولَئِكَ** پس آن گروه **يُبَدِّلُ** الله بدل میکند خدای تعالی **سَيِّئَاتِهِمْ** حسنات گناهان  
ایشان را بنیکو نیای یعنی سوابق معاصی را بتوبه مچو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند بلکه معصیت را و نفس بلکه عت  
یا توفیق دهد او را با خدا و اعمال با سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه و **كَانَ** الله و هست  
خدای تعالی غفوراً آرزنده گناهان بتوبه **وَحَسْبُ مَا** حدیثان برایشان بر اثبات توبه در دل ایشان و **مَنْ تَابَ** و هر که توبه کند از معاصی  
مراد غیر شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد و عمل صالحاً او بکند عمل ستوده یعنی تلافی نماید  
نماید **فَأَنَّهُ يَتُوبُ** پس بدستیکه او باز برگردد و **إِلَى اللَّهِ** بسوی خدای تعالی **مَتَابًا** بازگشتنی باز رجوع میکند بحق رجوع پسندیده **وَالَّذِينَ**

و بندهگان حق آنند که کاشمیدون الزور را حاضر نشوند بعد شرکان و یهود و نصاری یا ساز بگاه ایشان یا مجلس غنا یا صحبت مبتدعان یا گواهی دروغ نهند و اذامرفا و چون بگذرند بالغوی مجیزی ناپسندیده مرفا اگر اما ○ بگذرند بر دباران و بر بهیز گاران یا بنی کسندگان از ان و الذین اذا ذکرُوا و بندهگان حق آنند که چون پند داده شوند بآیت رحمتی آیتهای پروردگار ایشان یعنی موعظه قرآن که بخیر و علیها بروی در نیفتادند بران یعنی نه استنادند نزدیک استماع آن صمما اگر ان که نشوند اسرار آقا و عجمیسا نا ○ و کوران که نه بیند انوار آرا بلکه بگوش هموش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تعاضل نور زید و الذین یقولون و آنند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما بخش ما مِنْ اَزْوَاجِنَا از زنان ما وَ ذُرِّیَّتِنَا و فرزندان ما فَتَرَهُ اَعْمٰیْن کسکه روشنی دید ما بود مرد ادالی و اولاد صالحه اند چون مومن اهل ولد خود را صالح و پاک معیشت ببند دل و شاد و چشم او روشن شود و اجعلنا و بگردان ما اَلْمُتَّقِیْنَ اما ما ○ برای بر بهیز گاران بشوای یعنی ما را چندان بر بهیز گاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم اُولَئِكَ اَنجُو که مذکور شد مَجْرُوفِ الْعَرْشَةِ پادشاه داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند دران و گفته اند غمره اسمی است از اسمای بهشت و در فصول عبدالوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قائمه نماده از زر و نقره و لولو و مرو جان و این چنین منازل بدیشان دهند بما صَبْرًا با آنچه صبر کردند بر شقت در دنیا و ایادی کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و تسبیح یا بر ادای فرائض فَيُلْقَوْنَ و به بیند یعنی سیاند و حفص بشدیده خواند بصیغه مجهول یعنی داده شوند فیها و بهشت تحیه و سلام از زندگانی باقی و سلامتی از آفات یا دعای زندگی و سلامت شوند یا ملائکه برایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند و سلام از خدای تعالی شوند خَلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلص باشند در تحیت و سلام کَسَلَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرار گاهی است بهشت و مَقَامًا و جای بودن قل بجای محمد مکیان که مَسَا یَعْبُوْا بَکُمْ رِجْیٌ چه وزن نند خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَوْ کَاذِبًا و کَاذِبًا اگر نه خواندن و پرسیدن شما باشد ما و اراجیه شرف انسان شناختن و عبادت است فَقَدْ کَذَّبْتُمْ پس بدستیکه شما تکذیب کردید ما و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ یَكُوْنُ لِرِاٰمَاعٍ پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب شما تا و فیکه شما را بدوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لازم قتل روز بدرست است تعالی علم

## سورة الشعراء مکیه هی مائتا و سبع و عشرين

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طسم در معال از قاده در نقل میکند که حروف مقطعه اسمی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست بهی چنانچه طسم بطاهر و سائر و مجید و گفته اند مشیرست بطوبی و سدره المنتهی و محمد صلعم و در بحر الحقائق آورده که طاس اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائرانند با سده و سین عبارت از سیر و بندهگان طریق معرفت که سائر الی سده و میم ایامی میکند بشی سالکان سبیل عبودیت که میروند سده و فی اسد یا اشارتست بطلب مبتدیان و سرور متوسطان و مشاهده مستقیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عزیزی و ثنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم این است تِلْكَ اٰیَةُ الْكِتٰبِ الْمُبِیْنِ ○ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبیین معنی پیدا کننده تیر هست یعنی قرآن روشن است حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت و نتائج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش

عج و  
منه



چنین کتابی را کذب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان ایشان بغایت حسری بود این صورت بخاطر مبارک  
آنحضرت صلعم شاق آمد حق سبحانه و تعالی دل وی آیت فرستاد که لعلک لکرتو باخضع نفسک پاک کننده و کشته نفس خود را الا یخوفا  
آنکه نمیشوند مؤمنین و گردیدگان بقرآن ان نشاء اگر خواهیم انشؤل علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیه نشاء از  
آیات قیامت یا بلای از بلاهای قاهره و قاسره فظلت اغنا قههم پس گرد و گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان لها  
مرآن آیت را خضعین و فروتنان و افتخار کنندگان و مایا یتهمونی آید بدیشان من ذکر هیچ سر غلطه من الرحمن از خدای  
بخشاینده و محدث نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری الا کائنات اگر آنکه باشد عنه معرضین  
از ان روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدستیکه کذب کردند قرآن را و بر کذب خود مصرند فسیک یتهمیم پس زود باشد که بیاید  
بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعثت یا در روز بر آئبوا ما کائنات خبرهای آنچه بودند که بدان یستکبرون و خج استزای میکردند و ما  
نمیداشتند و بعد از ایشان آن اخبار شامانی نفع ندهد پس امر از بدان مصلحت خویش که فدا دانی و پشیمان شوی و سود ندرده او کفری  
آیانی نکردند که بان و باور نمیکند الی الا درض بسوی زمین که محض قدرت که آتینا چند بر رویانیدیم فیهما در و بعد از مردگی و فسردگی او  
من کل ذوق از هر صفتی گیمه کریمینیکو و پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک بدستیکه درین رویانیدن لایه ماهرانه دالاتیست  
بر کمال قدرت و حکمت رویاننده و ما کان اکثرهم و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازل مؤمنین و گردیدگان با وجود مشاهده  
چنین علامتها و ان ربک و بدستیکه پروردگار تو لھو العزیز اوست غالب و توانا با نزال مبارک افان الرحیم من مهربان بسط بساط  
عطا برای مومنان و ان ناد و یاد کن آنرا که در دلت مؤمنی پروردگار تو موسی را ان اثبت انکبیا القوم الظالمین و بگو که در دلت  
قوم فرعون یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجز و بگو ایشانرا الا یتقون و آیانی ترسند یعنی باید که ترسند از  
عذاب آبی و دست از کفر بردارند و بنی اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی م که ای پروردگار من لانی اخاف بدستیکه من تترسم  
ان یتکذبون و انک کذب کند مرا و رسالت مرا باور ندارند و یضیق صدری و تنگ شود دل من از انفعال کذب و الا  
یطلق لسانی و نگشاید زبان من و عقده که دارم زیاده گرد و و این سخن قبل از زوال شبهه بوده و پیش از دعاء از ان فادسئل پس  
بفرست جبریل الی هرون و بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان قدر رسالت تا با عانت او زود فرعونیان را و م و لھم  
علی ذنوب و ما ایشانراست بر من دعوی گناهی که کردم او قتل قطعیست و عجبم ایشان گناه میگوید فآخاف پس میترسم ان یقتلونی  
از آنکه مرا بکشند بعض قطعی میش از ادای رسالت قال گفت خدای تعالی کلا بانا نیست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فاذهب  
پس بروید تو و برادر تو بآئینا بنشای ما یعنی معجزه و دلیل قدرت و محبت نبوت تو باشد انا معکم بدستیکه ما بشایم تستمعون  
شنونده آنچه از میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هر چه گویند و کنید بر ما پوشیده نیست فآئیا پس بیاید فرعون بفرعون  
فقولا پس بگویند اناد رسول رب العالمین و فرستاده پروردگار عالمیانیم ان آیدیل و سخن اینست که بفرست مھنسا  
بیتا اسرائیل و ما بنی اسرائیل یعنی دست از ایشان بردار تا ما بزمین شام روند که سکن آبی ایشان بوده پس موحی م حکم ملک علام  
ببرادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید شناخت و برپیل اتان قال گفت فرعون  
ای موسی الکریم یتک آیا ترا پروردیم فیناد میان خویش و لیداد در حالیکه طفل بودی نزدیک ولادت و لیست و در تک



و فرعون از مشاہدہ او ترسید و مردمان کہ حاضر بودند ہزیمت کردند چنانچہ در وقت فراہمیت پنج ہزار کس کشتہ کشتہ و تزع و بیرون آوردند کہ دست خود را از گریبان بعد از آنکہ دست گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان در آورده فاذا اھی پس آنجا دست او بیضا شد  
 لِلنَّظَرِینِ ع سفید و درخشندہ بود مانند برق منظر کنندگان را گفتند اند کہ شعاع دست مبارکش شبابہ نور آفتاب دید ہا را خیرہ ساختنی قال  
 گفت فرعون لِمَ لَا حَوْلَکَ مَآثِرَافِ قَوْمِ رَاکِدٍ و اگر او بودند این ہذا ابدستیکہ این مرد لَحِیْرٌ عَلَیْکَ ع جادوئی ست و انما فرعون ترسید  
 کہ کسان و می موسی ایمان آرند جلدہ انجخت و گفت این جادوئی ست کہ در فن سحر ہمارائی تمام دارد و نیز یاد آن مخیر جَکَمٌ میخواید کہ بیرون کن  
 شمار مَن اَرْحَمُکُمْ از زمین شامیعی یار مصر لَحِیْرٌ ع جادوئی خود قَمَآذِ اَتَا مُرْفَنَ ع پس چہ فرماید شمار در کار او و سحرہ موسی عم او را  
 از اوج دعوی ربوبیت بخصیض شاورت با قوم او افگند تا از رتبہ انار یکم الی اعلیٰ تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی عم مد طلبید  
 قَالُوا اَرْحَمُکَ گفتند جس کن اورا و آخا و برادر اورا یا در توقف فکن و بقتل ایشان شتاب کن پیش از ظہور کذب ایشان تا مردم در گمان  
 نیفتند و ابَعَثْ و برانگیز و بفرست فی المکاثرین در شہدای ملک خود خَشِرَیْنِ ع جمع کنندگان یعنی الیچیان روانہ کن ہر شہدی یا تَوَلَّکَ  
 بِکُلِّ سَحَّارٍ تا بیاورد ہر جاکہ نیک جادوئی ست عَلَیْکَ ع و انما لی سمرامہ در فن سحر فرعون کسان خود طلب جادووان فرستاد فجمع السحرة  
 پس جمع کردہ شدند جادووان لطیقاتِ یَوْمِ مَعْلُومٍ ع برای ہنگام روز معلوم دانستہ شدہ و وعدہ داده کہ یوم الرزئیہ بود و قیل و گفته شد  
 یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مردمان را یعنی اہل مصر اهل اَنْتُمْ ایا ہستید شامجَمِعُوعُونَ ع فراہم آیندگان یعنی فراہم آیند و جمع شود لَعَلَّنَا  
 شاید کہ ہمہ با اتفاق السحرة پیروی کنیم جادووان را یعنی متابعت نمایم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم اِنْ  
 کَانُوا اَکْثَرُ ہُمْ الغلبین ع ایشان غلبہ کنندگان بر موسی و ہارون م فلما جاء السحرة پس آن ہنگام کہ آمدند جادووان نزدیک  
 فرعون و ایشانرا دلتوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شدہ قَالُوا الْفِرْعَوْنُ گفتند فرعون را اِنَّ لَنَا ایاہا شد ما را اکجرا مزدی از نزدیک  
 اِنْ کُنَّا اَکْثَرُ ہُمْ نَحْنُ الغلبین ع ما غلبہ کنندگان سحر بر خصمان تو قال نعم گفت فرعون آری مزد باشد شمارا و اَنْتُمْ اِذَا و بدستیکہ  
 باشد شما آن وقت لَمِنَ الْمُفْسِدِیْنَ ع از جملہ نزدیک شدگان من یعنی اول یکیکہ من در آید و آخر یکیکہ بیرون و دشما باشد ایشان بدین وعدہ  
 سطر گشتہ جادوہای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی عم صف بر کشیدہ گفتند ای موسی اول تو افکنی جادوئی خود را  
 یا می افکنیم قال لَہُمْ مُوسٰی گفت موسی را ایشان را اَلْقُوا یفکنیہ ما اَنْتُمْ مُلقُونَ ع انچہ شما افگند گانید مرآن را قال قَالُوا پس  
 یفکنند جاکہ لَہُمْ و عَصٰیہُمْ رَسْمًا و عصاہای عجوف پر سیاب ساختہ خود را کہ ہفتاد ہزار عصا و ہفتاد ہزار رسن بود و قَالُوا  
 و گفتند بعد از آنکہ عصا و رسنہا بحرارت آفتاب در حرکت آمدہ و از مردمان غریب بر خاست بَعَثَ فِرْعَوْنُ بزرگی و قوت و غالبیت  
 فرعون را تَا لَحْنُ الغلبون ع بدستیکہ غلبہ کنندگانیم بر موسی و ہارون قال فی مَوْسٰی عَصَاہُ پس یفکند موسی عم با را اتمی عصای خود را  
 فی الحال اُثْرٌ داشت فاذا اھی پس آنجا کہ عصا اُثْرٌ داشت تلقف فرمیدہ مایا فکون ع انچہ تزویر کردہ بودند و بصورت مار  
 بخلق مینمودند قال فی السحرة پس بر روی افگندہ شدند ساحران سِحْرٌ دِیْنِ ع سجدہ کنندگان چہ دانستند کہ انقلاب عصابہ  
 ثمان نہ از قبیل سحرست و از روی صدق قَالُوا اَمَّا گفتند گردیدیم ما بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ع ہر پروردگار عالمیان پس توضیح  
 کردند رَبِّ مَوْسٰی وَ هٰرُونَ ع آفریدگار موسی و ہارون عم تارفع تو ہم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان  
 ساحران خبر یافت ایشان را طلبید قال اَمْسُکُمْ لَہُ گفت فرعون ایا تصدیق کردید و حقش آنست بطریق خبیث میخواید یعنی



گرویدیم موسی را قبل از آن که پیش از آنکه دستور می دهیم شمار اربابان آوردن بوی رائه لکیر که بدست است  
 الذی علمکم السحره آئینه یا سوخت شمار سحر یعنی جادوی و بامیدگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فلو سوف تعلمون و ظی  
 زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهد کرد شمار را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لا قطع ایدیکم و ارجلکم هر یک  
 یسرم دستها و پایهای شمار اتمین خلاق بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی با قطع ایدی و ارجل شمار از جهت خلائی که با من کرو و لا و صلیکم  
 آجمعین و هر آینه بر دار کشم شمار اما همسرید و هم مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایان آورده که لا ضیعه زهی و ضرری  
 نیست بر ما از تندی تو و ما از مرگ نمیرسیم انا الی کتنا بدستیکه با ثواب پروردگار خود منقلبون و باز گردند گانیم انا قطع بدستیکه ما  
 طمع میداریم آن یغفر آنکه بپوشد لنا کتبنا برای ما پروردگار ما و غفونک خطینا گناهان ما را آن گنا برای آنکه بودیم از اهل این محفل اول  
 المؤمنین اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببردند و ایشان را از دار ک  
 بلند در آویختند و حضرت موسی هم برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابا بر دشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بطروی در آورد  
 تا نسلی یافت مشغولی جادوان کان دست و پا را باخته در فضائی قسرب مولی تا خنده گو گرفت از دست و پا بر جای آن بخت  
 از حق بالمای جادوان تا بدان پر با سپردن از آمدند و در هوای عشق شبها زآمدند پس موسی هم بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان  
 فرعونیان دعوت میکرد و معجزات مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد  
 که موسی هم با قوم خود از مصر برون رود و کما قال سبحانه و تعالی و اوحینا و وحی کردیم الی موسی بوی موسی آن اسیر بیاد می آید که شب  
 زندگان را یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون بدستیکه شما از پی در آمده شوی یعنی فرعون و قوم او از پی شما  
 در آیند شمار را از بحر گذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی هم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایا و زیورها از قبطیان بپوشانند آنکه عیدان بزرگ  
 شده و میخواهیم که اهل خود را بدان بیاوریم عاریت گرفته و وعده فرمود که فلان شب می باشد بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان  
 اینصورت بتقدیم رسانیدند چون وقت حیل شد راه دروازه بر ایشان شنبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق عم دعا کرده بود که تا  
 بنی اسرائیل تا بوقت قوی با خود بیرون نبرند از مصر برون نتواند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن یوسف عم اطلاع نبوده موسی هم برخود میزد که  
 هر که مرا بر صندوق یوسف عم مطلع گرداند هر مردی که خواهد بدیم از تمام قوم عجزه منته گفت بشرط آنکه زن موسی هم باشد در بهشت او را خبر داد که  
 آن صندوق در قعر دریای نیل است پس استخراج آن اشتغال نموده و قتیله قمر بوسط السماء سید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج  
 ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تنیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان و  
 در خانه هر قطعی یکی از اغره ایشان برد و بتعزیت و مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد و فارسل فرعون فی المدا این  
 پس بفرستاد فرعون در شهرستانها نیکه پای تخت نزدیک بود خیرین جمع کنندگان شکر را و گفت ان هو که بدستیکه گروه بنی اسرائیل لشکر نموده  
 قلیلون اگر و بی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که درین از نیست در گذشته و بشت زرسیده بود و ششصد و هفتاد هزار بوده و  
 مجموع قوم از نسا و صبیان و کبکول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری اما فرعون ایشان را نسبت بالشکر خود اندک شمرد و گفت اینان گروه بسیار  
 اندک اند و انهم لنا و ایشان را انما یظنون و چشم آرند گانند چه از ما که نیکه اند یا پیرایای قوم ما را برده و انا لجمیع حذر دُونَ و ما همه  
 یعنی لشکر و سلاح دارانیم و ما با هم حرب تعزیت است آنکه قوم موسی هم نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب ما اندا کاخو جنهم بن بیرون آوریم فرعونیا یعنی

واینها خروج و درول ایشان انداختیم تا بیرون آمدند من جنت از بوستانها و عیون و از چشمهای جاری و کوفته و از گنجهای جاری زرق و برق  
و مقام کرم و از منزلهای نیکو گذاریم با ایشان و آفرینشها و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان بکنه  
آنرا **سیر** فرزدان یعقوب عم را چه قوی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قطار بخت تصرف در آورده  
و افسوس است که در زمان دولت داود و سلیمان هم بر ملک مصر تسلط یافته متصرف جبات قطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار بر  
مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار برهنه تعیین نمود و ششصد هزار برهنه نام زد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار  
و قلب لشکر را گرفت نظم یکی لشکر را غسرق جوشن شده در موج چون دریای آهن با حوشم و لبران پر کین و خوزیر بقتصد چون  
مردم قنیا تیره فاشعوه هم آیس از بی در آمدن ایشان مشرقین قصد کنندگان بخت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته  
بودند داخل شدند در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی هم بمبار دریای  
قلم رسیدند تدریس و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فلما تراء الجمعان پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قال اخطب  
موسی گفتند یاران موسی ما تا آمدن دگر کون هر آینه ما دریافته شد گانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد  
قال کلاه گفت موسی ما حاشا که ایشان شمار در یابند ان معی کتی بدستیکه بانست پروردگار من یاری و مددگاری سیدم و این  
رو باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق بخت پدید آرد و محققان گفتند که موسی هم در کلام خود معیت رفیق داشت که ان معی بی و رسول  
صلی الله علیه و آله معیت را تا خیر فرمود تا بر ضار عفار و دشمن گرد که کلام از خود بخت بگرفت و این مرتبه مرید است حبیب حق  
بخود بگرفت و این مرتبه مراد است هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کند بیت این یکی را روی او در روی دوست و آن  
و گرد روی او خود روی اوست آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه تعالی از بخار میان فرعون  
پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان  
رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا تواند گرخت مصرع کجاری که زهر سوگرز نگاه داری  
اما بنی اسرائیل اضطراب بر تیره رسانیدند که موسی هم بنایید و وحی در رسید که ما در یار با یکم تو کردیم اورا بکنیت بخوان و بر و حکم کن چنانچه  
حق سبحانه فرمود که فاوحینا پس ما وحی کردیم الی موسی موسی هم آن اضطراب آنکه بزین بعضا البعضا خود دریای  
قلم موسی هم بر لب دریا آمد و عصا بر روی زد و گفت یا ایا ناله ما را راه ده فافلق پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد هکات  
پس بود کل فریق هر باره جدا شده از هم کالطود العظیم همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی بزرگ دریا و زید و وحل و خشک شد و  
هر سبطی از یاری بدریاد آمدند و آذلفتا و جسد کردیم ففلقا لا یخربون انجا و یخرازا که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلم گرد  
آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بمبار در یار رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سعای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید  
که دریا از هیبت من شکافته شده همان بطریق شاد و رت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی عم واقع شده زمین را بدریاد  
نمایی که هلاک شوی فرعون خواست که غمان بر تابد جبرئیل هم بر باد یابی نشسته خود و پیش فرعون بدریاد افکند و فرعون بر اسب یغری تند  
سوار بود یغری بوی مادیان شبیه عمان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریاد نهاد و لشکریان هر فوجی از یاری بدریاد آمدند  
و میکائیل هم بعقب آن لشکر می آمد و ایشان را می راند تا تمام لشکر بدریاد آمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بکب را آبها





مرض تعلّقش با زهد مذموم است چه گویند که چه خوش آمد می سیح صفت ؛ بیک نفس مهر در و مراد واکروی ؛ وَالَّذِیْ یُتَبِّعُ وَنَحْسُ که میراند  
 مراد و دنیا بوقت انقضای اجل تَتَّبِعُیْنِ پس زنده گرداند مراد آخرت برای محاسبه و مجازات امام تعلّبی گفته که میراند بعد از زنده گرداند  
 بفضل و گفته اند امانت بمعصیت است و احیای طاعت یا امانت بجهل است و احیای علم یا امانت بجهت است و احیای عقل یا امانت بطمع است و احیای  
 بقناعت یا امانت بنا بر نیزگاری است و احیای بوری یا امانت بفراق است و احیای بلاق در حقائق سلمی آورده است که میراند مراد از نفس  
 من و زنده گرداند مراد خود و نزد بعضی محققان امانت و احیای خوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا استتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که میراند  
 مراد از اوصاف بشریه و زنده سازد با خلاق روحانی و یا میراند از سمات روحانیت و زنده گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آن است که میراند  
 مراد از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارتست از انانیت بنجوم عسرفانی را توفی عمر عزیز من ؛ و نخواهم جان پرغم را توفی  
 جانم بجان توبه وَالَّذِیْ اَطْلَعُ وَنَحْسُ که طمع میدرم آن تَغْفِرُ لِيْ آنکه بیامرز درم خَطِیئَتِیْ گناهان مرا یَوْمَ الدِّیْنِ و زجر از اسناد گناه بخود  
 با وجود عصمت نبوت بجهت کسر نفس است و تعلیم است مراست را و در تلخیص آورده که مراد خطایابی است محمد است صلعم که حضرت خلیل از  
 ملک جلیل است دعا ی غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِيْ اِیْ پروردگار من بخشش مرا و عطا کن حکما حکمی در علم تا آن مستعد خلافت حق است  
 خلق کردم و الْحَقُّیْ و در رسان مراد سبب توفیق کمال در علم عمل بِالصَّالِحِیْنَ لایستایگان راه و برگزیدگان درگاه و اَجْعَلْ لِيْ و  
 بگردان برای من لِسَانٌ صَدِیْقٌ زبان راست یعنی شنای نیکو فی الْاٰخِرِیْنَ در میان پس آمدگان یعنی جاری کن شنای نیک نامی و آو  
 من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بجزاجابت رسیده چه جمیع ائم از محسوس و بیود و نصاری و اهل اسلام شنای حضرت خلیل اکرم  
 میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و  
 مراد حضرت رسالت پناه باشد صلعم و اَجْعَلْنِیْ و بگردان مرا مِنْ و وَرَثَةِ الْجَنَّةِ النَّعِیْمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار  
 که در منازل بهشت نزول میکنند و اَعْفِرْ لَیْ و بیامرز درم مرا یعنی ایان روزی کن تا او را آرزیده شود اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الصَّالِحِیْنَ  
 بدستیکه او هست از گناهان و لَا تُخْزِنِیْ و رسوا ساز مرا یَوْمَ مَیْعُوْنِ روزی که بر انگیزه شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان است و  
 الانبیاء را عم خوار می رسوائی باشد یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ روزی که سود نمند و بکار نیاید خواسته و کَا یَتُوْنَ و نه پسران هیچ احدی را اِلَّا مَنْ اٰتٰهُ  
 مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی یَقْلِبْ سَلِیْنِ بدل خالص از فقر و محصیت چه احوال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را بر احق ارشاد نموده  
 و هر آنکه آن مال و فرزندان را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دلی سلیم  
 خالی باشد از حب دنیا ؛ و گویند از حسد و خیانت در تیسر گوید از بعضی اهل بیت و از و اب و اصحاب پیغمبر صلعم و امام قشیری روح فرموده که قلب  
 سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا سلمی روح فرموده که در و نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و طعن نسبت و از سید طایفه  
 قدس سره تقولست که سلیم اگر زنده بود و اگر زنده بود و پسته قلوب و اضطراب دارد و پس زبان معنی میکند که دل سلیم ولی است که دمام در مقام جبرئیل و نزع و نزع  
 و زاری است از خوف قطیعت یا از شوق و صلت نظم زشوق و صل میانه که تا دستم دهد روزی ؛ و زیم هر سیر گیم که ناگه در کمین باشد ؛ همام از گریه  
 خونین و سوز دل مگر چندین ؛ ندانستی که حال عشق بازان اینچنین باشد ؛ وَاَزْلَفْتَ الْجَنَّةَ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت  
 لِّلْمُتَّقِیْنَ لایم برای پر بهیگار آن تا از موقف آنرا بینند و بشا هه منازل خود مسرور شوند و مَبْرُزَتِ الْحَجِّمْ و ظاهر ساخته شود و وزخ لِّلْغَوِیِّیْنَ  
 برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بفرایند و قِیْلَ لَکُمْ و گویند مرا ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه

از ایشان پرسند که آیتما که گفتیم که آنرا ندیده بودید که پیوسته تعبیدون می پرستید از من دون الله بخیر خدای تعالی یعنی کجا اند خدا یان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ يَنْصُرُكُمْ هِج یاری میدهند شما بدفع عذاب از شما اَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت برایشان فَلْيَكُونُوا مِن رَّوْدِ الْفَلَكِ شَوْذًا يَوْمَ الْفُتُورِ و اگر ایمان یعنی پرستندگان ایشان و جُحُودُ الْإِلَهِ و بدوزخ افکنده شوند لشکری ای ایس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا كُونُوا كَافِرَانِ وَ هُمْ فِيهَا وَ حَالِ آنجا ایشان در دوزخ یَحْتَضِرُونَ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و صنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تا الله ان کما بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و اگر کسی بگوید و پیدا اِذْ نَسَوْنَكُمْ آن وقت که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت رَبِّ الْعَالَمِينَ پیرو ردگار عالمان و مَا أَصْلَنَا و اگر راه نبردند ما را و برضالت نهشتند لَّا الْجُرْمُونَ مگر بدان و بدکاران و متهمان یا از دیوان قَهَّالْنَا پس نیست ما اکنون مِن شَافِعِينَ بچکس اشفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست و کاصدِیقِ حَیْمَرِ و بدوستی مهربان باشفت در قوت اقلوب آورده که هم در اصل هم بوده ما را بجا بدل کردند جنت قرب مرغ و همیم خودست از اتهام یعنی یاری که دران روز یاری و اتهام کند در هم کافران و شرط دوستی بجای آرند نخواهد بود الا خلا یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين آنکه کافران از روی تحسیر گویند قُلُوا ان لَنَا كُفْرًا فَمَا كُنَّا پس کاشکی بودی ما را بازگشتی به نیاس می بودیم مِنَ الْوُحُوشِ مِنَ ان باور دارندگان و گردیدگان لَنَ فِي ذَلِكَ بَدْرٌ تَمِیْکَ در جنبه ابراهیم و احتجاج او با قوم کاینکه طهر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند و ما کان اکثرهم و بنود بیشتر قوم ابراهیم مَثُورٌ مِنَ ان گردیدگان چه از اهل بابل جز خردمند و کسی ایمان نیاورد و ان رَبَّکَ و بدرتیکه آفیدگار تو لَ هُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده بر شرکان که سطوت او مردود و دگر در الرَّحْمَةِ بخشاینده که توبه بندگان رد کند و بی احتجاج برایشان عذاب نفرستد کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطُغْيَانٍ وَ طُغْيَانٍ طُغْيَانٍ و مرد و گروه نوح فرستادگان از نوح عم از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اِذْ قَالَ لَهُمْ بِأُولَئِكَ اَنفُسُ الْفُجَّارِ اَنْ يَكُونُوا مِن اٰیَاتِ الْاٰیَاتِ ایا نیت رسیدن خدای که ترک عبادت او میکنند لَیْ لَکُم بَدْرٌ تَمِیْکَ من شما را رسول آمین لا فرستاده ما بامانت فَاتَّقُوا اللهَ پس ترسید از خدای و بت پرستید و اطیعون محو فرمان بریدم از قبول ایمان و مَا اسْأَلُکُمْ مِنْ شَأْنٍ اَنْ تَعْبُدُوا اللهَ بَرَاءَةً مِّنْ اَیْدِیْکُمْ اَجْرٌ هِج مزدی لَنَ اَجْرِي فِی سِتْرٍ مِّنْ رَّوْدِ الْفَلَكِ شَوْذًا یَوْمَ الْفُتُورِ و اگر بر پروردگار عالمان فَاتَّقُوا اللهَ پس ترسید از عقوبت خدای و اطیعون محو فرمان برداری من کنید بجز آنرا متبوی اطاعت بجهت تاکید است چه قوم نوح عم بغایت سخت و بی آرم بودند قَالُوا اَفَتَقْتُلُوهُمْ وَ بَدَلْتُمُ الْوَعْدَ وَ کَذَّبْتُمُ الْوَعْدَ وَ کَذَّبْتُمُ الْوَعْدَ وَ کَذَّبْتُمُ الْوَعْدَ و حال آنکه بی روی تو کردند سفلکان و بی قدران ایشان بظاهرتابع اند و باطن مخالف قال گفت نوح عم و ما علی نیست علم من رسیده یا کافران اَبَعْمَلُونَ یا آنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر است چه ایشان بظاهر عمل مومنان میکنند اما منم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق لَنَ حَسَابُهُمْ فِی سِتْرٍ باطنی ایشان اَلَا عَلَیَّ دَیْیَ مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان لَوْ تَشْعُرُونَ یا اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من راست میگویم پس قوم گفتند که این را اول راز مجلس خودمان تا ما بیاییم و سخن تو بشنوم نوح عم گفت و ما اَنَا و نیست من بظاردِ الْوُحُوشِ مِنَ ان رانده مومنان لَنَ اَنَا نِیْسَمُ مِنَ الْاَنْدِیْسِ مگر بریم کنندۀ مُبِیْنٍ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه غنی یا و خواهر قَهَّالُوا اَفَتَقْتُلُوهُمْ کَفَرَانِ لَیْنُ مَرْتَدٍ یَنْوُحُ اگر نه باز ایستای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لَکُم مِّنْ اٰیَاتِ الْاٰیَاتِ از کشته شدگان بسنگ یاراندگان قال گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و ما امید یاز ایمان قوم دَیْیَ

ع

نصف

ای پروردگار من این قومی بدستیکه گروه من کذبون و کذب کذب کرده مرا و بدو غ نسبت دادند فافقه پس حکم کن بتنی و بتیهم  
 میان من و ایشان فتحا حکم کردنی و بتی و باز زبان مرا از قصد ایشان و بمن متعجب و هر که با من است من المؤمنین و اگر ویدگان  
 فافقه پس نجات دادیم او را و بمن متعجب و هر که با او بود فی القلک المخبون و در کشتی پر از آدمی و حیوانات و منته و ماکولات و  
 آخر فنا پس غرق ساختیم بعد البقیین و بعد از اینان و دیگران از قوم او را و کذب بدستیکه در صبر و پایداری قوم کلابه و هر که  
 علامتی است بر آنکه صبر موجب طهرست بیت کار تو از صبر نوز شود و هر که شکیب است مظفر شود و ماکان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم و  
 مؤمنین و اگر ویدگان بخدا و پیغمبر و بلکه از امت او همداد و نون ایمان آورده با وی در کشتی بودند و ان ربک و بدستیکه خداوند تو هو  
 العزیز است تو انابر عقوبت کافران الرحیم مردبان تا خیر غدا از ایشان یا بر توفیق پیمنین در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان گذشت  
 دروغ و هتک عاد المرسلین و طوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود و منکر شده باشد ذقال لهم یا دکن آنکه  
 گفت مرا ایشانرا اخوهم هو ذر برادری ایشان بود و هم الا تتقون و آیا بریز می کنید از شرک و از عقاب الهی خائف نیستید یا فی لکم  
 بدستیکه من شمارا رسول امین و فرستاده امینم در ادای رسالت فاتقوا الله پس ترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید و  
 اطیعون و فرمان برید مرا در آنچه شمارا بدان دعوت میکنم و ما استلکم علیه و نمی طلبم از شمار دعوت رسالت من لجزیج مزدی  
 از مال و متاع دنیا ان اجر فی نیست پادش من لا علی رب العلمین و مگر بر پروردگار عالمیان انکتون آیا بنا میکنید بکل ربح  
 بهر موضع بلند آیه علامتی برای قماشای آینده و رونده تعبسون و بازی کنید با آن بنا یعنی میسازید و در آن مساکن نمیشود که گویا  
 عبت است و گویند بر سر راهها خانها میساختند و در انجا نشسته بر که بر ایشان بگذشتی یا او بازی کردند یا مراد کبوتر خانهاست و تتخذون  
 و فرامیگیرید قصایع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا بنیه رفیع لعلکم تتخذون و گویا که جاوید خواهید بود در آن و اذ ابطشتم و چون نت  
 میگیرید و حمل نمینید ببطشتم میگیرید بجبرترین و در حالتیکه سرشان و مشکبند یعنی بی شفقت و نامهربانی چون انتقام میکشید انتقام ستمکاران  
 میکشید فاتقوا الله پس ترسید از خدای و از سطوت جباری که لاتی شماست بگذرید و اطیعون و در آنچه میفرمایم فرمان برید مرا که  
 شمارا درین است و اتقوا الذی امدکم و ترسید از خدای تعالی که مددگاری کرد شمارا بما تعلکون و آنچه شما می شناسید از انواع  
 نعمتا امدکم یا انما امداد کرد شمارا بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فوائده میکنید و بتین و بر پسران مادری  
 حال یار و مددگار شما اند و جنت و به بوستانها از آنکه میوه میخورید و عیون و چشمهای آب که هم سقیاء و نشو و نما می زرع به آن  
 تمام رسد انی اخاف بدستیکه من بتیرسم علیکم شما که اگر شرک ثابت باشید عذاب یوم عظیم عذاب روزی بزرگ که روز  
 بهوب صرست یار و زقیاست قالوا گفتند عادیان در جواب بودند هم سوا و علیک یا کسان است بر او عظمت یابند و بی را امدکم  
 نکن یا ناشی من الو عظیم و از بند دهنندگان یعنی طریقه خود را از دست ندیم این هذ انست این کار که ما برانیم از بت پرستی تجبر  
 و عمارت بناهای مرتفع الا خلق الاقرین و مگر عادت پیشیان از ما و مانحن و میستیم یا معذبتین و عذاب کرده شدگان با این عاتها  
 فکذوب پس کذب کردند رسالت بود اعم فاهلکم هم طس طاک کردیم یا ایشانرا یا و صرنا فی ذلک بدستیکه در طاک قوم  
 عاد کلابه و هر آنکه نشاند است دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل کذب بعقوبت کشد و ماکان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم عاد مؤمنین  
 اگر ویدگان چنانکه از بن قبیله با بود در خط بودند و باقی در معرض سخط و ان ربک و تحقیق که پروردگار تو هو العزیز است غالب که



از تعذیب کفار باک ندارد و التَّحِیمُ محرم است که مومنان از مملکت عقوبت بیرون آرند و گدازت بدروغ نسبت دادند و التَّحِیمُ مع قبیله  
شمرده و فرستادگان خدا را یعنی صالح را و انبیای سابق را هم از قاتل کُتِبَ یاد کن چون گفت مرا ایشان را آخو هُمُ برادر ایشان از حیثیت برادر  
صالح صالح بن عبید عم الکَمَفُوقُونَ ۸ آیا نیت سید از عذاب خدای که بدو شرک می آرید باقی لکمه و سَوَّلَ آمین ۹ بدرستیکه من برای شما  
فرستاده ام مشهورم با نیت و رستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس ترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی و اطیعُوا اللَّهَ و فرمان بریدم را در امر و نهی و  
مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم شمارا بر نصیحتی که میکنم من أَجْرٌ هیچ جز آنی که من و بید و من بدان قسم شوم من لَأَجْرِي نیست مکارفات من  
إِلَّا عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰ مگر بخداوند عالمیان اَنْتُمْ كُونُوا آیات داشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شمارا فی مَا هُمْنَا  
در آنچه هستیم یا یعنی در دنیا از ساکن و منازل اَمِنِينَ ۱۱ این از آفات و سالام از فوات فی جَنَّتِ در بوستانا و عُيُونِ ۱۲ و چاهها را  
چه قوم شود در چشمه و نهر نبوده و زُدُّوْهُ و کشتنا و تَحْمِلِ و خراستانا که طلعها شکوفه درختان و سی هَضْبَتِمْ نازک و نرم و لطیف است  
و تَحْمِلُونَ و میتراشید بر برای ساکن خود من الجبال از کوهها بیو تا خانا قَرِهَيْنِ ۱۳ در حالتی که ما هر یک در تراشیدن شما فَاَتَقَبَّ اللَّهُ پس ترسید  
از خدای تعالی و اهل دور و دراز پیش گیرید و اطیعُوا اللَّهَ و فرمان بریدم را در احکام و لا تُطِيعُوا و اطاعت نکنید اَمْرَ السَّعَفَيْنِ ۱۴ فرمان کاهان  
را که اسراف کردند بر نفس خود و بر زمین کَفَرَالَّذِينَ يُفْسِدُونَ فی الْأَرْضِ آنانکه تباهی میکنند در زمین محروک لا یُصْلِحُونَ ۱۵ و بصلاح نمی آرند  
کار خود را و اودنه تن اند که قصد هلاک صالح عم کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قَالُوا اَلْقَتَدَ قوم نمود در جواب  
صالح عم انما انت جبین نیست که تو من المستحَرِّينَ ۱۶ زجر کرده شد گانی یعنی ترا بسیار جاد و لی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده ما انت  
نیستی تو اَلَا بَشَرٌ مِثْلُنَا ۱۷ اگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم صالح عم نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده اندستند که ایشان را  
در ای صورت چیزی دیگر است نظم چند صورت بینی ای صورت پرست جان بی معنی است که صورت پرست به در گذر از صورت و  
معنی نگردد زائمه مقصود از صدف باشد گهر و چون قوم شود و اشته صورت بودند و صالح راءم بصورت خود دیدند بهانه جوین گفتند مثل  
ما بشری دعوی رسالت چه میکنی و چون ترک نمیکیری و درین دعوی مصری قَائِلٌ بآیة پس بیا نشانه از خوارق عادات اِنْ كُنْتَ اِگر  
هستی تَوْرَمِنَ الصِّدِّیقِينَ ۱۸ از راست گویان در دعوی خود صالح عم فرمود که شما چه طلبید ایشان اقترح کردند که ازین سنگ معین ناقه  
باین بیست بیرون آر چون مدعی ایشان حاصل شد قَالِ هَذِهِ نَاقَةُ صَالِحٍ عم گفت این ست ناقه که شما طلبید هَذَا شَرِبَ ما و را نصیحت  
از آب و لکمه شَرِبَ یَوْمَ مَعْلُومٍ ۱۹ و شمارا نصیبی از آشور روزی دانسته شد یعنی یک روز از آن دست و روزی از آن شما و در نوبت می نامند و گفتند  
و لا تَسْؤُوا هَآؤُلَاسَ کُنید و بی سؤ و بی معنی قصد زدن و کشتن و می کُنید و اگر چنان کُنید فَاِخْذُكُمْ پس بگیرد شمارا عَذَابُ یَوْمٍ عَظِيمٍ  
عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است در و فَعَقَرُوا هَآؤُلَاسَ پسر کردند ناقه را فَاَصْبَحُوا اَنْدَمِینَ ۲۰ پس گشتند پشیمان  
نزدیک نزول بلا فَاِخْذُ هُمْ الْعَذَابِ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صبحان فی ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه نازل شد شمرده  
لَا یَآءُ هَآؤُلَاسَ و لالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است و ما کَانَ و ننمودند اَکْثَرَهُمْ مُّؤْمِنِینَ ۲۱ بیشتر قوم نمود  
گرویدگان آورده اند که همه از قبائل شود چهار هزار کس ایمان آوردند و پس و اِنْ ذَٰلِكَ و بدرستیکه آفرید کار تو طَوَّافُ الْعَرَبِ هَآؤُلَاسَ اوست غالب  
که مغلوب نشود و التَّحِیمُ ۲۲ مهران که بی استحقاق عذاب نکند گدازت قوم لوط ط کذیب کردند قوم لوط عم یعنی اهل تفکات المُرْسَلِینَ ۲۳  
پیغمبران را چون ابراهیم و لوط عم از قاتل کُتِبَ یاد کن چون گفت مرا ایشان را آخو هُمُ لوط برادر ایشان لوط عم اینجاست مراد اخوت

شفقت است الا تتقون <sup>۱</sup> آیا نمیرسید در کتاب معاصی از خدای تعالی لطیفی لکم تحقیق من برای شمار سؤل آمین <sup>۲</sup> رسول ام  
راست در نصیحت یعنی نیکخواه شمام فاتقوا الله پس برسد از خدای تعالی در ترک نصیحت من و اطیعون <sup>۳</sup> و فرمان بریدم از قبول موعظه و  
ما استلکم علیه من اجر <sup>۴</sup> و نمیخواهم شمار به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شماگران آید ان اجر <sup>۵</sup> نیست ثواب من الا علی رب  
العلین <sup>۶</sup> مگر بر تربیت کننده عالمان انا انون الذکر ان آیای آید مردان من العلین <sup>۷</sup> از عادی خود مرا و غایب یعنی میل میکنند مباشرت  
ایشان و تذرون و میگذارید و دوست باز میدارید ماخلق آنرا که آفریده است لکم <sup>۸</sup> و بگویم برای شما پروردگار شما قین از و احوکم از زنان شما بل انتم  
بلکه شما قوم عدون <sup>۹</sup> گروهی از حد و رگد شگانه که با وجود ازواج مباشرت رجال میل دارند قالوا گفتند قوم لوط عم در جواب وی گفت لکم  
تنته لوط <sup>۱۰</sup> اگر باز ایستی ای لوط از تعجب عمل با و نهی از ان لکنون <sup>۱۱</sup> هر آینه باشی من الخرجین <sup>۱۲</sup> از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل  
موتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردند می قال لانی گفت لوط عم تحقیق من لکم <sup>۱۳</sup> و عمل شما را قین الثالین <sup>۱۴</sup> از شما  
بعایت دشمن پس روی از قوم بگردانده آغاز مناجات کرد و گفت رب <sup>۱۵</sup> نجی ای پروردگار من باز در میان مرا و اهلی و کسان مرا مصفا  
یعملون <sup>۱۶</sup> از شماست آنچه میکنند فنجی <sup>۱۷</sup> پس نجات دادیم او را و اهله و اهل بیت او را اجمعین <sup>۱۸</sup> بحکم ایشان اهل لوط وزن و دو  
دختر و دو مادوی بودند هم را بی یافتند الا بحجوز <sup>۱۹</sup> اگر سپهر زن لوط عم که داخل بود فی الغیرین <sup>۲۰</sup> در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که  
آن زن با لوط عم بیرون نیامد گفت راضی ام که من رسد آنچه بقوم رسد ثم قد مرنا <sup>۲۱</sup> الا اخرین <sup>۲۲</sup> پس هلاک کردیم دیگران را و امطرنا  
علیکم <sup>۲۳</sup> و بارانیدیم بر ایشان مطر <sup>۲۴</sup> اء بارانی که سنگ بوده یکبریت و آتش فساء پس بدست مطر <sup>۲۵</sup> المندرجین <sup>۲۶</sup> باران بزم کرده شدگان  
که ایمان نیاورده اند ان فی ذلک <sup>۲۷</sup> برستیکه در عذاب اهل موتفکه لایة <sup>۲۸</sup> بهر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان و ما کان اکثرهم <sup>۲۹</sup> مؤمنین  
و نبودند اکثر آن قوم گروهی که بزرگوار و دختر لوط عم بقول اصح <sup>۳۰</sup> و دو مادوی بقول بعضی حضرت لوط عم بگرمیده بودند قرآن ربک و برستیکه  
آفریدگار تو لکوا العزیز <sup>۳۱</sup> بر آینه اوست عزیز که هرگز عاجز نشود الرحیم <sup>۳۲</sup> مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کذب بدروع داشتند  
اصحب <sup>۳۳</sup> لیکه المرسلین <sup>۳۴</sup> صحیح یاران یکدیگر را و او یکمیشه بود و تقریب دین و دران میشه اشجار و شمار بسیار بود و میاطی آورده که اصحاب یک  
قوم سزاد بودند و چهار دین دشتند شعب و بدو غر و فاس خن سبانه شعیب عم را بدیشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود و اذ قال باد  
کن چون گفت لکم <sup>۳۵</sup> شعیب مرا ایشان را شعیب عم که امی قوم الا تتقون <sup>۳۶</sup> آیا نمیرسید از عذاب الهی که بدو شرک می آید انی لکم <sup>۳۷</sup> بدستیکه  
من شمار سؤل فرستاده ام آمین <sup>۳۸</sup> با مانت که خبر صلاح حال شما میخواهم فاتقوا الله پس بریزید از کفر و کذب و برسد از عذاب  
خدای تعالی و اطیعون <sup>۳۹</sup> و فرمان بریدم از ترک مناهی و ما استلکم علیه <sup>۴۰</sup> و میخواهم شمار را بر تبلیغ وحی من اجر <sup>۴۱</sup> هیچ پادشاه ان  
اجر <sup>۴۲</sup> نیست جزای من الا علی رب العلین <sup>۴۳</sup> مگر بر آفریننده عالمان او فوالکلیل <sup>۴۴</sup> و تمام پیمایه را و لا تکتونوا <sup>۴۵</sup> و او باشد  
من <sup>۴۶</sup> الخسین <sup>۴۷</sup> و از کاهندگان و زبان راستندگان بحقوق مردمان و زینوا <sup>۴۸</sup> و بنجد <sup>۴۹</sup> بالنقط <sup>۵۰</sup> کس المستقیم <sup>۵۱</sup> و نیزان رست و لا تقبوا  
الناس <sup>۵۲</sup> و کم کنید مردمان را اشیاء <sup>۵۳</sup> هم چیزها از حقوق ایشان و لا تتقوا <sup>۵۴</sup> و غایت تباهی مجوسید فی الارض <sup>۵۵</sup> و زمین را بقتل  
و غارت و قطع طرق <sup>۵۶</sup> مفسدين <sup>۵۷</sup> در حالیکه قصد فساد دارند و اتقوا <sup>۵۸</sup> الذی <sup>۵۹</sup> و خدا را بکفایت از عقوبت آنکه بکفایت کامله خلقتکم  
یا فرید شمارا و الحیلة <sup>۶۰</sup> الا و لکن <sup>۶۱</sup> و گروه پیشین را قالوا گفتند اهل یکد <sup>۶۲</sup> انما انت <sup>۶۳</sup> جزین نیست که تو من <sup>۶۴</sup> للشعرین <sup>۶۵</sup>  
از جا و کرده شدگان یعنی از آنها که ایشان را مره <sup>۶۶</sup> بعد مره <sup>۶۷</sup> جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده باز





قرآن علی بعض آیات عجیبه بر برخی از آنها که غیر عزمند به لغت عرب فقر آیه پس خواندی آن عجیبی قرآن را علیهم برایشان لغت  
ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند ماکا کوا ایستاده بنود می ایشان  
آن قرآن منزل مؤمنین ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآن را بر عجمی لغت غیر عربی منزل بیستیم  
کافران عصب بدان نمی گردیدند که ما فهم نسکنیم و معنی آن در نمی یابیم کذلک همچنین سلکنه در می آیم انکار و عناد را فی قلوب الحزبین  
در دل های مشرکان که لا یؤمنون به نمی گرداند بقرآن حتی یخسروا العذاب الا لیستعذبن و فیکه به بینند خدای در دنیا بخانه  
امم گذشته دیدند و در قیامت قیامت یستعذبن پس بیا این عذاب برایشان بخت ناگاهان و هم که استعذبن و ایشان ندانند وقت آن  
آن فیکو لو افسر گویند هل نحن منظر و انما یستعذبن ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را ملت دهند تا بگرییم و تصدیق کنیم افعذ انما  
ایا بعد از این استعذبن و شب می کنند و میگردند اسطر علیک ناجی و فاقنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت سویت عذاب ملت می طلبند  
آخر آیت آید دیدی و دانستی که ما ان متعذبن اگر بر خور داری و بیم ایشان را سنین و ساهبا و زکات و نجشیم شتمه جاع هم پس بیا بدیشان  
ما کاتوا عذون خنچه بودند که وعده داده شد از عذاب ما ائنی عنهم دفع نمکند از ایشان عذاب یار در اما کاتوا  
یستعذبن خنچه بودند که بدان بر خور داری یافته بودند یعنی متعذبن دنیا و نعمت آن دفع عذاب مانع عقاب نخواهد بود و در کشف آورده که میمون  
بن مهران از زمند لغای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت بر خواند ما غنی عنهم ما کاتوا  
یتعذبن میمون گفت لقد و غلظت و بلغت پندی داری و سخن را تمام کردی نظم جهان بی وفا نیست مردم فریب که از دل باید قرار و کسب به نگر  
تا با همش بگردی سیر به بنتی بی بالش اندر زحیره که آدم که مرگ اندر آید راه به مالک کند و سگی می نه جاده و ما اهلکنا و بلاک نکردیم من قریه ال  
هیج و هی الا کما کمر الی انما مندر و ان یستعذبن و هم که کمری خنچه از برای بند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشان را بحق دعوت میکردند و  
از عذاب ترسانید و چون تصدیق نمودند و در عناد و خود فروزدستی عقوبت گشتند و ما کاتوا و نیستیم مظلین و ستمکاران که قبل از اندازد اهل کفر  
و در موضع آورده که قریش میگفتند دیوی که ولی نام دارد و زور محمد می آید و قرآن بر و بخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که و ما ننزلک به الشیطین  
و فرو نیاید بقرآن دیوان و ما یلغی و نشاید و روان بود اللهم ما ایشان را سر و آوردن قرآن و ما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند  
بر آنکه شب و ملاک ایشان را از رفتن آسمان مانع اند انهم به ستمیکه ایشان عن التبع ان شئین کلام ملاک که لغز و لون و دور شدگانند یا کناره رفیقان  
فلا تدع پس مخوان مخاطب آنحضرت صلعم است مرا و غیر او هر یک از امتان را پس گوید مخوان و میرست مع الله با خدای تعالی بحق الهما اخر  
خدای دیگر فتکون پس باشی تو من المکذبین و از عذاب کرده شدگان و آنند و ویم کن خطاب خاص است بان حضرت صلعم  
میفرماید که برسان از عذاب خدای عشیرتک الا قریبن و خویشتان نزدیک تر خود را آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت کوه  
صفای آمده یک یک ایشان را اندک و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شمار که در زیر این کوه جمعی سوار اند مرا تصدیق می کنید گفتند آری  
فرمود که من بیم کننده ام شمار از عذاب سخت که در پیش است قوم ان استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولسب با نیای و  
بر خاست و اخفیض و فرایر جناحت بال خود را یعنی مهربانی و رز و اگرام کن لکن ابغاک من المؤمنین و قرآن را که پیروی  
تو کرده است از گردیدگان فان عصوک پس اگر نافرمانی کنده عشیره تو و متابعت تو ننمایند فقل لانی یسئ پس بگو  
در ستمیکه من بزارم قمتا تعملون خنچه از آنچه شما میکنید و مرا بدان مواخذه خواهند کرد و فوکل و توکل کن در کفایت

مات خود علی المرتضیٰ بن خدای غالب که قادرست بر قداصه الوحی و بیان که توانست بر نصرت او یا الذی یزیک انک می بیند ترا  
 حیث قوم من ان یحکم که بر می خیزد بنماز سجده و تنهاسیگراری و ثقلک می بیند گشتن ترایعی تصرف فرمودن فی الشیخ من و دریا  
 نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قنیه اماست ایشان سبکی آنکه در تنهیکه خدای هو التبیح است شتوا بقول تو العلی  
 و اما بنیت تو هل انقذکم آیا خبر کنم شمار که همواره علی من بر یکسکه از مردمان تنزل الشیطان و فرو و آیند دیوان قبل ازین فکر فرمود که  
 روانباشد نزول شیاطین بر محمد صلعم بحیث عدم تناسب و تجانس و اینجایان میفرماید که تنزل فرو می آید علی کل آقا که بر هر دروغ کوی  
 اثیم و بر باری شل کاهنان که ایشان یلقون التبع فرامیدارند گوش بر سخن شیاطین و فرامیگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که به آن  
 اضافت میکنند و اکثرهم کذبون و بیشتر ایشان دروغ گویند در انوار فرموده که بعضی اکثر باطل تفسیر کرده اند یعنی به ایشان بصفت کذب  
 موصوفه و الشعراء و شاعران مشرک چون ابن زبیری و بهیره و مسامع و میه ثقی یلقون الفاون و پیروی ایشان میکنند سخای عرب یعنی روا  
 ایشان در تفسیر علم الهدی حدیث کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلعم و مذمت اسلام شعر گفتند و مشرکان یاد گرفته سخن ازین آیت  
 در شان ایشان نازل شد اکثرهم آئینی نبی که ایشان فی کل واد در هر وادی از قنون کلام یقیون و سرگردان میشوند چون تسبیب تشبیب  
 و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح و ناستحق و بجز نالاق و افراط در مدح و ذم و مثال آن و اکثرهم و انک ایشان یقولون میگویند ما که  
 یفعلون و آنچه میکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود کواهی میدهند و پیغامهای ناکرده کسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی قصص شاعران را باطلت کند بر  
 بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعراء صحابه بر زمین نجاب نبوت پناه صلعم  
 آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و این رواحه گفت میترسم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که این  
 جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر که شما در شان کفار میگوید بر ایشان سخت ترست از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که الا الذین  
 آمنوا شعراء یثبوع یفهمان در هر بودی سرگردانند مگر آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و علمای شایسته کردند یعنی پیغمبر صلعم شایش  
 نمودند و بهر دست کفار مشغول گشتند و ذکر خدا الله و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود و گفتند ابیاسر یعنی اکثر اشعار شعراء اسلامیه در تمجید  
 و توحید است و تحریر بطاعت و تنبیه از غفلت و انصراف و اهتمام شنیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا و پس از آنکه ستم دیده شده بودند  
 به بجا یعنی بجوایشان را بر ایشان زد کردند و حضرت پیغمبر حسان را گفت ایج الشکرین فان جبرئیل بحک حضرت حقائق پناهی قدس سره  
 در ویباچه دیوان اول آورده که هر چند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه و اشعار تبیع الفاون شعر را که سباحان بحر شعرند جمع ساخته و مکنه نام  
 استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه دشمن لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میاندازد  
 ابیاسری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق ایمان آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه نادانان و آذکر و ابیاسر  
 کثیرا با حل خلاص و نایب نجات پیوسته و یکی از افضل گفته است بیت شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای به هست از ایشان هم  
 بقرآن ظاهر ستشامی شان و سبیل علم الذین ظلموا و ازود باشد که باند آنکه ستم کرده اند بکفر و اقوامی و نسبت پیغمبر صلعم شعر که بعد از موت آن  
 منقلب یقیلون و بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود و الله تعالی اعلم بالصواب

طس قد تدلّ باب التفسیر از اخش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتح  
و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طاسا است بطهارت قدس الی و سبیل بنیای عزائم یا بطلب  
روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی و سرتکات این سوره آیت القرآن آیتهای قرآن است و کتاب مقبّلین و آیت  
کتاب روشن کننده مراحم حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد و صغیر است بر دیگر قرآن بحسب آن گفت که میخواند و کتاب  
با اعتبار آنکه مینویسد هکذا این کتاب راه نمایند است و تشریح و مرثیه و هنده للمؤمنین لایدر وید کار از الذین آنانکه یقیمون  
الصلاة یبای می دارند نماز را بعد و در کار آن و یوفون الزکوة و سبب نهد زکوات اموال خود را بستان و هکذا بالآخره و حال آنکه  
ایشان بسرای دیگر هم یوفون ایشان بی گمان است تکریر این اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت ان الذین بدستی  
آنانکه لا یوفون بالآخره نمیکردند بسرای عقبی و تبتا لکم استایم برای ایشان آنجا که علمای زشت ایشان را یعنی مشتای طبع  
و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فواید آورده که در ایشان مانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این  
حکم ختم و طبع دارد هکذا یقیمون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اولیک آن گروه الذین لکم آنانکه مرا ایشان است  
سوء العذاب بدی عذاب در دنیا چون قتل و سرزد و هکذا بالآخره و ایشان در سرای دیگر هم لکم بالآخره ایشان زیانکار  
تر اند بسبب فوت ثبوت و استحقاق عقوبت و ذلک و بدستیکه تو کلتفی القرآن تلقین کرده میشود قرآن را یعنی فرامیگیری تلقین جبریل  
که می آید تو من لدن حکیم از نزدیک خداوند راست کار علیهم السلام اذ قال یاکن چون گفت موسی کاهلیم موسی بن عمران مرگ  
خود را که با او بودند در وقت توحه از زمین بصره و راه گم کرده بود و درش را فاض ندیده آمد و سرور یافته ای آنست بدستیکه من دیده ام نادیده  
آتش افروخته سائیکه فرو و باشد که یارم قنصا بنجر از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه پرسم او اتیکم یابا بر برای شما  
بشهاب قبس شعله آتش فرا گرفته لکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن آتش خلا اجاء هاپس آن هنگام که آمد موسی م نزدیک  
آتش نوری دیدی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتش بود محرق چون سارا تشاو بر تقدیر چون موسی عم انجار سید نویدی مذکر ده شد  
ان بورک با که برکت داده شده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی م و من  
حو لهما و هر که گرد آتش است یعنی ملائکه و مسجن الله و بگو پاک است خدای تعالی و ت العلیین پروردگار عالمان از تشبیه آورده  
که چون موسی م این ندانید گفت نداننده کیست باز ندانده که لئو نلی الله ای موسی بدستیکه نداننده انا الله العزیز الحکیم اسم خدای تعالی  
حکم کننده بصواب و القى عصا که در میان عصای خود را موسی م عصا بیگانه فی الحال را می شد و آغاز رفتن کرد فلما راها پس چون دید موسی  
عصا را که حرکت میکند باضطراب و بر طرفی می رود گاه ها جان گوید که ایست باریک تیز و در اول حال چون ماران خرمی بوده و در آخر  
ار شده میشود و در تفسیر امام ابواللیث سم آورده که در وادی مقدس بان بوده و ترو فرعون شعبان شده بر وجه موسی م آن صورت را  
مشاهده نمود و لی مذکور روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن و لک یعقب و بارنگشت بار دیگر ندانید لئو نلی که تشق  
ای موسی مترس از غیر من ای لا یخاف بدستیکه نم ترسند لدی المرسلون فتح نزدیک من فرستاده شده گان یعنی ایشان را نزد من بیک  
عاقبت نیست تا از آن ترسند و بیاید ترسید شما را از آنکه من ظلمه مگر کسیکه شرم کند تمکید ک حسنا پس بدل کند و بجای آرد و میگوید  
بعذ سوخ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فلانی غفور پس بدستیکه من آمرزنده ام تا بنابر او حرم من مرا بنام ایشان





و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی اعظم و مجده و صمد میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حد را میگوید کل شیء بالک الاوجه  
 و هزار داستان میگوید سبحان الخلاق الاله الاعمى و عذاب نعرین میکند بر عشار و در وسط بانساخت خود نقل میکند از ابن عباس که از حضرت رسالت  
 پناه صلعم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکر والهدیا غافلون و هم در وسط از ابن عباس نقل میکند که چکا و ک در  
 ضعیف خود میگوید بار خدا یا لعنت کن بر دشمن محمد صلعم و آله و مجده و سار میگوید بار خدا یا از تو قوت و روزی میخواهم یا رزاق و در آج میگوید  
 الرحمن علی العرش استوی القصه دهنن زبان مرغان معجزه سلیمان است هم از آن سبب فرمود که منطق الطیر مبارک است و او تینا و داده شدیم  
 یعنی عطا کرده اند من کل شیء از چهار چیز می دانم که بدان محتاج بودیم این هَذَا ایدرستیکه این عطا لَکُمُ الْفَضْلُ الْبَیِّنُ و افزونست  
 آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در موضع آورده که بر زمین تخت او و ولایت هزار  
 گری بود برای اکابر انس و بر سر آن دو لیست هزار دیگر برای اشراف جن در جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادند و اجبار آدمیان  
 بر آن نشستند و بر چپ او همین مقدار منبر بود و اجبار جنیان بر آن قرار گرفتند و مرغان بر سر بر سر وی پرور بر بافتندی و اجبار جن حق  
 گرفتندی و جن و انس بر سرینا استماع کردند و سلیمان هم بر بالای تخت بودی و خیر سلیمان و جمع کرده شد برای سلیمان هم جَنُودُ الشُّکْرِ  
 و من الجن از دیوان و اَلْاَنس و از آدمیان و الطَّیْر و مرغان فَمَنْ لِّسِینِ الشُّکْرِ یُؤَدُّ عَوْنَ رانده شدند و بوقت سیر او یا باز دشت بود و  
 تمام هم پیوندد تمام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدو و دشمنان نبودند و بر ایشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بر تبه بود که هیچکس از لشکریان از  
 تعمر خود پیش و پس نتوانست رفت و در کشف و اکثر تقاسیر است که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل  
 آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بهجت و بی بساطی بافته بودند که یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان  
 بساط نهادند و اکابر و اشراف بر سر سبک بر حوالی تخت بودند نشستند و باو آن بساط را بر دشتی بروزی یکماه راه بردی روزی که از ولایت  
 شام بطرف مین توجه نموده میرفتند حتی اِذَا اَتَوْا وَقَتِکَ یَا مَدِ عَلٰی وَاِذِ التَّمَلُّلِ بر وادی نخل یعنی از زیر آن وادی که در جنوبی طائف است  
 درآمدند و قالَتْ نَمْلَکَ گفت مورچه نلک که آن را منزه یا طایفه یا ملاخیه یا خرمنی نام بوده و دیال هشت در کشف ثعلبی آورده که بر سر خرمن  
 بوده در بزرگی و در زاد امیر بر رنج گفت و در احتاف برابر گرگ و او متر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان هم دید بر بلند آمد و گفت تَأْتِیَا  
 التَّمَلُّلِ ای مورچگان اَدْخُلُوا مَسِکِنَکُمْ در آئید در مسکنهای خود لَا یَحِطُّ بِکُمْ سُلَیْمَانُ تا در هم نشکند شما را سلیمان هم و جَنُودُ الشُّکْرِ  
 او مراد از تنی لشکر از حرم غمی مورچگان است از توقف بمیشی که عرضه تلف شوند و هُمُ و لشکریان سلیمان هم لَا یَسْعُرُونَ نه اند که شمار پایمال  
 بسیار اند آورده اند که باو این سخن را از سه میل راه بسج سلیمان هم رسانید فَبَکَّتْ سَمِیْسُ بسم کرد ضاحکا در حالتیکه تعجب بود و قَرْنُ قَوْطِهَا  
 از گفتار آن مورچه گویند شادمان و خرم بود و در آن مقاله نقل آورده اند که سلیمان هم او را طلبید و گفت ای مورچه نه هستی که لشکر من تنگند  
 گفت و نسیم اما من متر قوم را از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردند و جواب داد که غرض من آن  
 نبود که بر زمین شکسته شوند مرا من آن بود که مباد و انظر بدب و بکبکه تو کنند و بنظر آه لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در رسیدن  
 غفلت پایمال خدایان گردند یا مملکت تو بپسند و آرزوی دنیا در دل ایشان پیدا آید و دنیا بخواه حق است در کشف الاسرار آورده که  
 سلیمان هم از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار فقیب است و زیر دست هر  
 فقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میداند و اختیار نکردیم و بریز زمین جاس

گرفتیم تا جعفر خدای تعالی را که گفت ای پیغمبر خدای از عطا با که بعد تعالی ترا داده یکی بگوئی گفت با در مرکب با ساخته که خدا و شهر و در حیا  
شبه گفت وانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیا چون با دست در آید و نیاید و درین معنی گفته اند نظم بر باد رفتی سحرگاه و شام  
سر بر سلیمان علیه السلام با خبر دیدی که بر باد رفت به خاک آنکه بادش و در رفت به سیمون ثم بعد از استماع این کلام روی بنا جات ملک  
علام در آورده و قال رَبِّ اَوْزِعْنِي و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده آن اشکر که شکری گویم نِعْمَتِكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ كَرَامًا  
بِحُضْرِكَ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ اَنْعَامَ كَرَمٍ وَ عَلَيَّ وَالِدَيْيَ وَ بَرَّادِي بِرَمْنٍ جَفَعَ اَنْ نَعْمَ رَاجِعُ بِالْإِيمَانِ بُوَدُو اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا وَ بِالْإِيمَانِ  
که در شایسته که بفضل خود توفیق پسندی آنرا و اَدْخَلْنِي و در آرد این حتمتک بخشایش خود فی عِبَادَةِ الصَّالِحِينَ در میان  
بندگان ستوده خود بهشت و جبر الحقائق تشبیه کند وادی نخل با بهوای نفس سر یص بر دنیا و غلبه نمندره و نفس با امر و سلیمان را بقلب و  
مساکن را بحواس خمس و از اقل درین سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان بهوای عشق می شناسند ظاهر است بیت چون نمیدی  
دمی سلیمان را به توجه وانی زبان مرغان را آورده اند که در همین صخره وادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان و هم خواست که وضو سازد  
و آب نبوده و دلیل لشکر آب به بودی او را طلب کردند و نیافتند و گفته اند سلیمان هم بر تخت بود و ناگاه فرج در مظهر ظهور پدید آمد و آفتاب  
بر روی افتاد نگاه کرد و موضع هر چه خالی یافت بتقص و اتمام و بجزست مرغان را به در میان ایشان نبود فقال پس گفت مَلَكِي  
چيست مرا که در خیل طیر که آدمی اَلْهَدَى هَدَى نَمِي مِي هِد رَا اِي اِچِشَم مِن بَرُو ي فَي اَفْتَدَا مَرَكَا ن اِي اِست مِن اَلْعَالَمِيْنَ و از خاب  
شدگان این مجمع که اَعْدَيْتَهُ هَر اَيْتِه نَدَاب كَنَم اَو اِي حِت تَاوِي ب و معلمت عَدَا اَبَا شَدِيد اَعْدَا بِي حِت كِه پَر هَامِي اَو بَكَنَم و و اَرَا قَتَاب  
اَفَكَنَم اَو رَمِيَان اَو وَحِث اَو يَحْدَا لِي حَكَم كَنَم اَبَا صَدَا و در قفص مجوس سازم يا از خدمت خودش را نَدَا و اَو كَا اَذْجَنَتَه اِي جَشْمِه اَو اَرَا بِي عِبْرَت  
و كِبَر مَرَا ن اَو لِيَا اِي تِي ي اِي اِي مَن سُلْطَن مُبِين و بجای روشن که بسبب غیبت او چه بوده فَمَكْتُ پَس دَر مَك كَر دِه و غَيْر بَعِيدِي  
ز مَانِي دِير و و رَا زَا م سلیمان هم با او معاشرت آغاز کرد فقال پس گفت بهر چه اَحْطُتُ مَشَاهِد كَر دَم و رَسِيد مَرَا لَم حُجَا بَه اِي بَخِيرِي كِه  
مَشَاهِد مَكْرُوه و بَرَا ن رَسِيدَه وَ حِشْتَك و آمد مَتَوَمِن سَبَا اَز شَر سَا كِه تَا ر ب كَوِي نَدِي نَبَا بَخِيرِي يَقِين و بَلِكُنِي اَز سَا خَبَرِي تَوَا و ر دَا  
و خیر آنست که در توبه بهر چه رسید که از آن ولایت بود با من عظمت با دِشاه خود و خوبی بهوای آن ديار تقرر کرد و هوس مشاهد آن نموده  
رفتیم و دیدیم سلیمان هم پرسید که با دِشاه ایشان کیست و دین او و عیت او چیست بهر چه گفت اِنِّي وَ حَدَّثْتُ اَمْرَا كَه بَر سِي كِه مِن يَافْتَم زَنِي  
اَقِيْس نَام كِه اَز رُوي اَفْتَدَا تَمَلِكُكُمْ بَا و شَاهِي يَكُنْد اَهْل سَا رَا و اَو يَكُنْتُ و دَا دَه شَدِه اِست اَن زَن مِن كُلِّ شَيْءٍ اَز هَر خَرِي كِه با دِشاهَا  
بَا رَا يَد و هَا و مَرَا ن زَا عَرُش عَظِيم و تختی بزرگ است نسبت با و اِي تَجْمَعَا ي سُلْطَن دِي كِه اَو ر دَه اَن كِه سِي كَز دَر سِي كَز يَا شَدَا و رَشْتَا و  
عَض و سَا كِه اَن تَحْت بُوَا زَر و نَقَرَه سَا خْتَه مَكْنَل بَوَا هَر وَ حَدَّثْتُهَا و يَافْتَم اَن زَن رَا و قُو مَهَا و كَر و ه اَو رَا كِه اَز رُوي هَل يَتَجَدُّونَ  
لِلشَّمْسِ سَجْدَه مِي كُنْد مَرَا قَتَاب رَا و يَمِ پَر سَتَن دِي دُون اَلله خِر خدای تعالی وَ ذَرْن و يَا رَسْتَه سَت لَهْمُ الشَّيْطَانُ مَرَا اِشَان رَا  
شَيْطَان اَعْمَا لَهْم كِه دَا ر هَامِي اِشَان اَز عِبَادَت شَمْس و سَا رَا عَمَال قَبِيه قَصْد هَم پَس بَا ز دَا شْتَه اِست دِي و سَر كَش اِشَان اَز اَعْن السَّبِيل  
اَز رَا ه رَا سْت فَهَم پَس اِشَان كَا يَكُنْدُونَ رَا ه نَمِي اِنْد بِطَرِيق ح و شَيْطَان اِشَان اَز رَا ه رَا سْت بَا رَسِيدَا رَا كَا يَتَجَدُّونَ اِيَا سَجْدَه  
كُنْدَنَدِه مَر خدای تعالی رَا الَّذِي اَن خدای كِه تَوَا نَالِي بَخِيرِي اَلْحَب بِي رُون مِي آرد پُوشِي دِه رَا فِي السَّمَوَاتِ وَ اَلْاَرْضِ مَرَا سَا نَا و رَشِيهَا  
يعْنِي قَطَرَات اِمطَار اَز آسَمَان ظَا هِر يَكُر دَا نَد و نَبَات رَا اَز زَمِيْن خَسِر اِي كُنْد و يَكُنْم و مِي دَا نَد مَا تَخْفُون اِنچه نَهَان اَر دَا نَد اَفَرِيدَه اَن





پس بین و درنگ که ما ذاکرین تا چه فسرانی از مقامه و مصالح و نظم اگر جنگ خواهی بزو آوریم به دل دشمنان را بد رو آوریم و اگر صلح جوی  
ترانده ایم به تسلیم حکمت سرافکنده ایم به چون بقیس از ایشان دریافت که میل مقامه دارند پسندید و گفت در مصیبت نیست که حرب  
کنیم چه کار حرب دوروی دارد اگر ایشان غالب آیند و اموال و در عرصه تلف میشود و کما قال الله تعالی قال قلت لبقیس ایست  
القولک بدستیکه بادشاهان اذا دخلوا اقریه چون در آیند بهی یا شهری که بفرمانند آفند و هاتما به سازند از اینی خراب کنند  
و جعلوا اگر داند این عا اهلها عزیزان اهل آن دیه را آذیند و خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسپر سازند و کذلک یفعلون  
و همچنین میکنند تا یکد قول اول است و لای مریله و بدستیکه من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او هدیه بدهد که مقدره  
صلح است فظفره پس بگذرد ام که از انجا بجهت جمع المرسلون و بچپین باز میگردند فرستادگان من که اگر هدیه را قبول کند ملک است و  
پنجم در کشف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه را بزور غلامان پیار است و هزار شست زرین و تاجی از زر  
مکمل بر رویا قوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و درمی ناسفته و مده جرج کج نفته فرستاد و مندر بن عمر را با یکی دیگر از اکابر قوم رفتن مقرر  
فرمود و گفت ای مندر نیکو احتیاط کن اگر بحشم غضب در تو بخورد بهی که او بادشاه است و اگر بتازه روی و خوشحالی با تو سخن کند  
بدانکه پنجم است و لایلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و موه که نفته را شسته  
کشاد ایشان را بایر دشته متوجه شدند و به کیفیت حال عرض کرد سلیمان هم فرمود تا دیوان خشمای زر و نقره ساختند و میدانی را که  
هفت فرسخ طول او بود و دانه فرشانند و در روز رسیدن مندر مرابک بگری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان  
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جدا گانه صف بر کشیدند و مرغان بر روی هوا پرور پر بافتند بیت با صد سزار و دیده فلک  
در هزار قرن به مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود به مندر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش  
شمرنده شد و چون پیش تخت سلیمان رسید آنحضرت بهاروی تازه قسم کرد و ایرایش نمود و فرمود که حذر را ببار که در آن درمی ناسفته و مده  
کج نفته است پس ارضه را فرمود تا در غده را سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مده بگذشت و رشته در و کشید  
و آب طلبد و غلامان و جواری را فرمود تا از بخار راه روی بشویند مردان آب بردشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از  
دست بست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیه ایشان رد کرد و چنانچه حق سجا فرمود و قلتم آجاء سلیمان پس آن هنگام  
که آمد رسول بقیس سلیمان هم و هدیه آورد و قال ایستدقن یمانی گفت ای مدوی میدید مرا بنحوسته و حال آنکه مال من از هر کس بیشتر  
فما اثنی به الله پس آنچه عطا کرد و خدای از ملک و نبوت و علم را خیر تمام آنکه بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بکلی آنستیم بلکه  
شما به هدیه یتکم تقرحون بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جسمه حیات دنیا طمع نظر بهت شایسته است آنکه پرواز کند جاب  
علوی چو همای و دنیا اندر نظر بهت او مردار است به از جمع ای رسول بازگرد الیهم بسوی بقیس و قوم او و بگو که بایست و اگر نیاید فلناتینهم  
بجنود پس بر آئینه ساریم بدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوت که قبل لهم لها طاعت مقاومت نباشد ایشان را بشکر او و بفرستیم  
و هر آینه بیرون کنیم ایشان را قتیق از بلده سبا آید که در حالیکه بی عزت و بی حرمت باشند و هم ضعیفون و ایشان خوار شدند و  
و اسیران مندر بازگشت و تمام احوال باز نمود بقیس تیره راه کرد و تحت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبان بران گذاشت و در خانه را قفل کرد  
و کلید برداشت و بالشکر متوجه پای مندر سلیمان شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان هم را ببیند با کمال حسن و جمال عقیل البته





وہم کہوں نہادگان حکم دیا و صد ہا بار و اشت خدای بلقیس را بد و توفیق ما کانت تعبداً از انجیزی کہ بود کہ پیوستہ از این دُورِ خدا  
 بحر خدای تعالی یعنی آفتاب را اٹھا کانت بدستیکہ بلقیس بود من قویم کفر من ○ اگر کردہ ما گرویدگان آورده اند کہ سلیمان عم جہت بہتان  
 پای می فرمودہ بود کہ قصری بنا کردہ بود و وزین آزار از آگینہ سفید صافی ساختہ و در زیر آن آب ہر آورده و با میان در آنجا کندہ چنانچہ  
 صحن آن خانہ ہر آب می نمود پس ہر سلیمان عم در میان قصر نہادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کو شک رسیدہ قیل تھا گفتند مراد را دُخلی  
 الصخرہ در آبی و راحت این قصر فلان آتند پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حسببہ لجنہ پنداشت آنرا آب بسیار و کثفت و کشیدہ من  
 جامہ خود را عن ساقیہا طاز ہر دو ساق خود با پای در آب نہد سلیمان عم دید کہ پای او پای آدمیان میناید قال گفت سلیمان عم بلقیس جامہ  
 برکش پائتہ بدستیکہ انچہ تو آب مینداری صخرہ عسمرہ عرصہ ست سادہ و ہموار من قوایرتہ از آگینہ قالت رَبِّ اِنِّی گفت بلقیس ای  
 آفریدگار من بدستیکہ من ظلمت فقیی ستم کردم من بنفس خود پستش آفتاب و اسلمت و سلام آوردہ مع سلیقین با سلیمان عم یعنی ہر دست او  
 تسلیم شدیم ﷺ مرا خدای را و بت العلیین ○ پسر و در کار عالمیان و در ترویج سلیمان عم وی را و مال کار او سخن بسیار گفتہ اند و در جواب انجیزی  
 تفصیل کہ انہا کہ درست صاحب تاویلات فرمودہ کہ چہ مانند ست ہم بقوت متفکرہ و سبب بدینہ جسد و سلیمان بدل و بلقیس نفس و تن غنہ  
 علم الکتاب بفعل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنہ و لطیف حکایت مفوض بفہم درست است بیت انکس کہ ز شہر شگنائی ست ہوا اند کہ متاع  
 ما کی نیست و لقد ارسلنا و ہر اینہ تحقیق فرستادیم ما الی ثمود بسوی قبیلہ ثمود انما ہم ضلعا برادر ایشان صالح را عم آن اعند ﷺ  
 با نکہ پرستیدہ ایراقا ذاہم پس آن ہنگام کہ ایشان فریظین و گروہ شدند موسی و کافر یخصمون ○ بجاگ و خصومت در آمدند با یکدیگر  
 و فحاصہ ایشان در سورہ اعراف رقم ذکر یافتہ و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند کہ بیا برای صالح عم انچہ ما را وعید میکردی از  
 عقوبات قال یقولہ گفت صالح عم ای گروہ من لو کنت یحیون بالسبتہ چہ شتاب میکنید بضر و عذاب قبل الحسبتہ پیش از توبہ  
 یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند کہ ثمودیان میگفتند کہ چون عذاب برسینم انما توبہ کنیم صالح عم فرمود لو لا تستغفرون اللہ چہ استغفا  
 میکنید و با میان و تو باز خدای تعالی آمرزش نمطلبید لعلکم ترجحون ○ شاید کہ شمار جم کردہ شوید و عذاب فرود نیاید قالوا طایفون  
 ملک گفتند خالہ اگر قہم توبہ و یمن معک ما و ہر کہ با ست از مومنان کہ با تو آغاز دعوت کردہ شدند و من من روی آورده و جہانی در میان ما  
 افتادہ قال طایفون گفت صالح عم کہ خالہ شما از خیر و شر عند اللہ نزدیک ہاست یعنی سبب محنت شما مکتوب ست نزدیک خدای حکم ازلی  
 و محبت من متبدل نہ کرد و بیت قلم بنیک و بخلق در ازل رفت ست ہکفت و گوی خلایق و گر نخواہد شدہ بل انتم ہکے شاقوہم یقتنون ○  
 گروہی آزمودہ شدہ اید یعنی شمار می آید مانند تعاقب دولت و کسبت و سختی و آسانی و کان فی الکینیتہ و بودند در شہری کہ صالح عم پیہود  
 از زمین حجر تسعہ و ہطیہ نظر از شراف قوم و اثر از ایشان از ان جملہ قدر بن سالف و صدع بن زہر و گویند نام او مہراج بود و بسا شہر شہر  
 ناقہ بودند یفسدون تباهی میکردند بفساد و معاصی فی آلا دُض در زمین جہر و کا یصلحون ○ و بصلاح نمی آوردند کار خود را  
 یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقہ و عید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسحوا یا اللہ و حال  
 آنکہ سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنہ ہر آیینہ شیخون میسزیم بر صالح و اہلہ و بر کسان وی و می کشیم وی  
 ثم لنعولن لو کنتیم پس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند کہ صالح را کہ کشتہ گوئیم ما شہدنا حاضر نبودیم ما مہلک اہلہ  
 محل ہلاک کردن کسان او را و حص کبسر لام خواند یعنی در موضع ہلاک ایشان نبودیم پس از ہلاک ایشان چہ خبر داریم و انا لصدقون ○

سج

و بدستیکه مار است گویانیم و مکرر اکر و مکرر و مذیشان مکرر در دین موانعه که صالح عم یا یکیشم و ولی هم اورا گوئیم که ما نموده ایم و خبر  
 نداریم و مکرر نام مکرر اکر مکرر دیم مکرر در دین یعنی با جزای مکرر ایشان بدیشان رسانیدیم یا مکرر ایشان را بسبب اهل ایشان ساختیم و هم مکرر  
 بشعرون و ایشان آگاه نبودند و شعورند شتمند آورده اند که صالح عم مسجدی است در غاری و شما آنجا نماز گزاردی ایشان نیک گفتند و عذاب  
 عذاب بعد از سه روز دیگر است پایش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح عم بدایه بکشد  
 ناله شکی برایشان فرو آورد و هم را در زیر گرفت و در غار را پیوسته و ایشان در آنجا پاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل عم مردند فأنظر کیف  
 کان پس نگر که چگونه بود عاقبت مکرر هم سرانجام مکرر ایشان آنگاه مکرر هم و بنگر که ماله که در میان بدن را در غار و قوف مکرر و باقی قوم  
 ایشان را آجیمین و بصیحه قیلک بوقم پس آن ست خانهای ایشان در زمین جبرئیل و آنرا خاوییه و حالتیکه خالی و حساب است  
 و ما ظلموا به سبب آنکه ستم کردیم یعنی شرک آوردن و آن فی ذلک بدستیکه در اینجا مکرر دیم لایکه هر آینه غیرتست لثقو می تعلمون و  
 گروهی را که دانند و بدان منع شوند و آنجینا الذین آمنوا و برانیدیم آنرا که گردیدند بصالح عم و کانوا یثقون و بودند که پیر  
 میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند و لو طأ و یادکن لو طبن هارون را اذ قال چون گفت لیقومید مرقوم خود را انا نقون  
 الفاحشه آیامی آسید بعل زشت یعنی لواطت و آنهم و حال آنکه شما بصریون میدانید زشتی آنرا می بینید یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق اعلا  
 میکنید و آن فحش است آنکه آیامی انا نقون الرجال می آید مردان شهوة از روی شهوت مین ذون النساء بجز زنان که بجهت شست  
 مخلوقند بل آنهم بلکه شما قوف می تعلمون و گروهی مروید که نمیدانید عاقبت فعل خود را قما کان پس نبود جواب قوف می جواب  
 قوم لوط عم که آن قالو اگر آنکه گفتند یکدیگر لخرجوا ال لوط بیرون کنید کسان لوط را با لوط عم مین قمر یکدیگر از روی خود که سد و ستم  
 را هم بدستیکه ایشان انا ناس یتطهرون و مردانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پدید میخوانند فأنجیناه پس نجات دادیم  
 لوط عم را و اهلته و کسان او را یعنی دختران او را انا امراته زلیکن زن او را قد زنها قضا کردیم بودن آنرا من الغیرین و زمانه  
 ماندگان در عذاب و امطرنا و بارانیدیم علیهم برایشان بعد از نزول بلا و روز بر شدن موفقات مطر را بارانی از سنگ فساء  
 پس بارانی است مطر المندین و باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند قل الحمد لله بقتیم لوط عم را که بگوئیم و ستایش مر  
 خدا را است بر هلاک کفره و سلم علی عباد و سلام بر بندگان او الذین اصطفی و آنانکه برگزیده است ایشان را بصفت و نجات  
 از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آن است که ما و محمد حضرت پیغمبر است صلعم که چون حق سبحانه درین سوره قصهای که  
 دال است بر کمال قدرت چون قصه موسی عم را اختصاص رسول آیات کبری چون قصه سلیمان عم و شعل است بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون  
 قصه صالح و لوط عم بوی فرستاده و وقوف بران نعمتی بزرگ است پس ویرا محمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیاء عم با صحابه کبار  
 آنحضرت عم یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آتاند که دل ایشان سالم است از لوث علات و در ایشان خالی از لوث خلافت  
 امروز سلامی بواسطه شتوند و فردا سلامی بواسطه خواهند شتید سلام قولاسن رب جیم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت و البته  
 شود خاص تبشیریف سلامت و لطف کن و بنوازد دل را بسلامی و زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت و الله ای خدا ی حق خیر و  
 بهتر است امانت بگویند و بیشتر کان عاجز که انبار میگردید بهتراند

یع

بسم الله الرحمن الرحیم

آمن خلق السموات والارض

وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِزْرًا وَمِنْ أَسْمَانٍ يَنْزِلُ الغيثُ أَنْزَلَ لَكُمْ مِزْرًا وَمِنْ أَسْمَانٍ يَنْزِلُ الغيثُ أَنْزَلَ لَكُمْ مِزْرًا وَمِنْ أَسْمَانٍ يَنْزِلُ الغيثُ  
 تجلیم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و پس که بر ویانیم آب باران حدائق بوستانهای بادیهوار ذرات جبهه خداوند خوبی  
 و خرمی یعنی آراسته و زیبا ما کان لکم نیست و زرسد شمار آن تَنْبُتُوا الخ بر ویانید شجره ها درختان آن بوستانها راء الله آیا هست یعنی  
 نیست معبودی مَعَ الله با خدای حق که باری دها و در این افعال زیر که او متفردست بخلق و تکریم ببل صَحْبُ بَلَدِ شَرِکَانِ قَوْمٍ مَقْصِدُ لَوْ  
 گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای واحد را بعد از اثبات میکنند اَقْنُ جَعَلَ الْاَرْضَ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 یا کسی که گردانید زمین را قرارگاه آدمیان و در آب وَجَعَلَ خِلَافًا اَقْصَرًا و بیا فرید در خدال آن زمین جویمای آب وَجَعَلَ  
 لها و بیا فرید برای استحکام زمین در و آسمانی که بهای بلند که در آن معادن شکون گردد و از حنیض او چشمها متشعشع شود وَجَعَلَ بَیِّنَةً  
 الْبَحْرَیْنِ و گردانید میان دو دریا غناب و ملح یا د و خلیج فارس و روم حاجرا امانی که با یکدیگر مختلط نشوند عَالَمٌ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 یعنی نیست مَعَ الله با خدای که در آفرینش اشیاء را و باشد بَلْ اَكْثَرُهُمْ بَشَرٌ لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 حق را در خلق اشیاء را هم بشریک و قائلند و آیا شرک را تا توانان ایشان بهتر است اَقْنُ جَعَلَ الْاَرْضَ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 اِذَا دَعَاكُمْ اِلَیْهِمْ فَاَنْتُمْ تَخَافُونَ و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی است که دل از  
 جان برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار از امید و صحت شیخ داود میانی قدس سره بعبادت بیماری رفته بود  
 گفت ای شیخ دعا کن برای شقای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعا مضطرب است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحا  
 نیاز بچارگان را دوست دارد و نظم آن نیاز مرهمی بودست و در دبه کا پنجان طحلی سخن آغاز کرد و هر کجا دردی و حاجت بود و هر کجا فقری  
 نوا استجاب بود پیش حق یک ناله از روی نیک از به که عمری در سجود و در نماز و پس چون نیاز مند بچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَكَيْفَ  
 الشَّوْءَ و بردارد و بدی را بهی دفع کند از آنچه او را بد آید وَجَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 در زمین یعنی شمار اجای نشین پشینیان سازد و زمین را از پس ایشان تبصره شمار آورد و الله اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 بقلبت عدم است یعنی یاد نمیکند خدای را و پرستش بیان میکنند آیا ایشان بهتر اند اَقْنُ جَعَلَ الْاَرْضَ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و تاریکیهای بیابان و دریا و مَنْ یُرْسِلُ الرِّیْحَ و کسیکه بفرستد بادها را بَشَرًا ثَرَّةً و دهندگان بئین یکدیگر حُرْمَةً  
 پیش از رحمت او که باران است عَالَمٌ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 عَمَّا یَشْرَکُونَ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 یَعْبُدُوا الْخَلْقَ یا آنکه بیا فرید خلق را و از عدم بوجود آورد و تَنْبُتُوا الخ پس باز آورد و بعد از آنکه بعد از آنکه بعد از آنکه  
 در قیامت و مَنْ یُرْسِلُ الرِّیْحَ و کسیکه بفرستد بادها را بَشَرًا ثَرَّةً و دهندگان بئین یکدیگر حُرْمَةً  
 داری بشمار روزی بخشد عَالَمٌ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 خود را بر آنکه کسی غیر از اینهاست قدرت در دران کُنْتُمْ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ اَیةً لِّاِیْمَانٍ بَیِّنَةٍ  
 از لوازم الوهیت است و آن غیر حق با ثبات نیست قُلْ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اَعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجِعْ اِلَیْهِ



والله اعلم بلیکن خدا می داند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز به و اختصاص دارد و مایشعرون ایا ان یعلمون  
وایشان نمیدانند که کی بعوث خواهند شد بل اذ و لک بل معنی اوست و در باب گوید که معنی ام و بر هر تقدیر استفهام معنی نفی باشد یعنی هیچ  
نرسید و کامل نشد علمش ایشان فی الآخره و قیوم و قیوم یعنی نه استند آخرت را که این معنی بل هم بل ایشان فی شان مینماید  
در کما نذا از امور آخرت بل هم بل ایشان مینماید چون دل ایشان از مشاهد دلائل بعث و حشر پوشیده است  
و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نبیانی دید به بصیرت عر اذا کنا یا چون گردیم با شرب با خاک و آب و ناکا و پدران ما نیز  
خاک شدند آیتا لآخر چون آید ما بیرون آورده گانیم از گور ما بدر آید گان از مضیق فنا و در آمد گان بعث حیات لقد وعدنا  
برستی که وعده داده شده ایم هذا این خسرو نشر اتخن و آب و ناکا و پدران ما من قبل لا پیش از وعده محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی همه انبیاء امین وعده  
داده اند و تحقیق نه انما میدانند هذا نیست این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانه که مورد سخن است بی  
حقیقت قل سیروا لای محمد و ید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجاز و احاف و مونتکات فانظروا کیف کان پس بگوید که  
چگونه بود عاقبت انحر من سرانجام گنهاران و لا تخزن علیهم و اند و هناك مشوا می محمد بر تکذیب و عسراض مشرکان و لا تکن و مباحث  
فی تحقیق در تنگ دل قیما لکرمون از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نخواهی داشت تو منم نظرم غمخوار از تو که غمخوار نیستی  
از همه بد نگذارت منم از تو که غمخوار در در روی و انجمن و آن جهان بارت منم و یقولون و میگویند کافران منی هذا الوعد  
که است و کی خواهد بود این غاب موعود ان کنتم صلیقین اگر تسبیح شمار است گویان فاطم بنی محمد و اصحاب در اند که پیوسته کفار را مخدیر  
سینورند قل عسی ان یتکون کوشاید آنکه باشد که حکم الهی ردیف لکم پیوند بشا و از پی در آید شمار بعضی الذی برخی از آنچه تستخیرون و است  
سبکیه نزول و حلول از او آن غاب روز بر بود یا قحط و غلا فان ربک لک و فضل و تحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است  
علی الناس بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر از ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکند  
و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند و لکن ربک لعلکم و بد رستی که آفریدگار تو هر آینه میداند ما لکن آنچه پوشند صد و درهم و لهای  
کفار از حد و حد بر تو و ما یعلمون و آنچه آشکارا میکند از تکذیب و عداوت تو و ما من غایبه و نیست هیچ پوشیده از حوادث و  
نوازل فی السماء و الارض در آسمان و در زمین الا فی کتب مبین مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا القرآن  
بر رستیکه این قرآن یقش علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر از بنی که از جهالت  
هم رفید ایشان در انحر یختلعون اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی  
و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی و آینه و بد رستی که قرآن لهدی هر آینه راه نمودنی است و دحمه و نجاشه  
المؤمنین مگر و بد گار ناچار ایشان منتفع اند بدان ربک بد رستی که خداوند تو یقینی بکنهم و اوری که میان اهل اختلاف  
از بنی اسرائیل حکم است و درست خود و هو العزیز و اوست غالب که حکم آورد و متوان کرد و العلیم و اوست در نهایت  
آنچه حکم میکند هو کل پس تو کل کن علی الله بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک در ائنا بد رستی که تو علی الحق البین  
برستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست است انک تحقیق که تو لا قسیم الموثی سخن نمیتوانی شنواید مردگان را یعنی مرده  
و لان کفر فهم سخن تو نیست و اند کرد و لا قسیم الدعاء و نمیتوانی شنواید گران را و از خواندن اذ اولوا



نیاوردید و وقع القول واقع شود قول یعنی سرود آید عذاب علیهم ایشان بما ظلموا بسبب آنچه ستم کردند یعنی نکریدند  
 فهُمْ لَا يَتَطَقُونَ پس ایشان سخن گویند بعد از خواهی جهت مشغول بعباد نمانند ای آنها که میفرمایند و نمانند منکران حشر  
 اَنَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ اَنَّهُ مَكَرًا نَدِيمٌ شب را تیره بکنیم تا آرام گیرند در خواب و اسراحت و النهار مُبَصِّرًا و ما ختمیم روز را روشن  
 تا در طلب معیشت باشند اِنْ فِي ذَلِكَ بَدْرٌ لِّكَ دَرِينِ تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص کالیت هر آنکه نشاناست بر بعث و نشور لقوم  
 يُؤْمِنُونَ مگر و همی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر بر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد  
 ابدان موتی و بخواب و بیدار می نکرند در روز و شب واقع است استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی و قیوم مَرْتَفَعٌ و یاد کن و زی را که میدید شوق  
 فِي الصُّورِ در صور ففزع پس تیرسد از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَوَاتِ هر که در آسمانهاست و مَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست اِذَا  
 فَرَغَ بَصِيغَةً ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفع صورت ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس  
 که خواهد خدای تعالی یعنی خزانه بهشت و دوزخ یا شهدا یا سرفیل که نافع است یا چهار ملک مقرب که جبریل و میکائیل و اسرافیل و غر اِیس ع  
 یا موسی عام که او را در طور صعقه بود و در تیسر گوید که آن دریس است عم و کل و هم در دامن آتوه ذخیرین آیند گانند بموقف و فخص توه خونا  
 بصیغه جمع ماضی و معنی مستقبل و اند یعنی هم بیایند بعد صدها هزار سال و پس تو که همارا در آن روز تحسبها پنداری آنرا  
 جاعداً که بر جای ایستاده و در هیئت کس و حال آنکه آن جبال می رود و میگذرد و مَرَّتِ السَّحَابُ رَفَّتْ و آن حرکت بدید که نشود زیرا که اجرام  
 کبار چون بوسیله احد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده می شود و متعقی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر صدر سوم  
 واقف اند و خلق از حرکات بطن ایشان که بکدام عالمی را طی کنند خبر ندارند لفظی همین آن پایا را بر زمین و زانکه بر دل می رود عاشق یقین  
 از ره و منزل ز کوه و دراز و دل چه میداند که هست اول نوازه آن دراز و کوتاه و اوصاف نیست بر رقتن ارواح دیگر رقتن است به دست  
 پایی نی و مقدمه اینجا که ناخست جانها از عدم و خُتِعَ اللَّهُ جَرْدُ خدای تعالی کردنی الَّذِي اَتَقَّنَ السَّمْعَانِ که استوار کرد و کل شیئی تا آفریدن همه چیز  
 و بیاراست بر وجهی که شاید اِنَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا تَشْكُرُونَ آنچه شما میکنید من جَاءَ هَرَكَةً بِيَايِدِ الْحَسَنَةِ بِنِيكُوْنِي فَلَهُ  
 خَيْرٌ مِّمَّا تَسْأَلُونَ پس او را جزای ست بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی بماند و یکی بر قصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارد پس او را  
 خیر حاصل است از آن کلمه و هُمُ دَنَلِ کنندگان مَن قَزَحَ از ترس و هول قَوْمٌ مَّيْلُ آن روز یعنی قیامت اَمِنُونَ ع اینند  
 و مَن جَاءَ بِالسَّبْحَةِ و هر که بیاید بدی که آن شرک است فَبَكَّتْ پس گون سا کرده شود و جَوُّ هُمْ رَوِيَايِ ایشان فِي التَّكَاثُفِ  
 در آتش یعنی ایشانرا نگویند در دوزخ فَلَئِنْ هَلْ جَعَلْتُمْ و گویند آیا جزا داده شد بد یعنی خزانند و شمارا اِلَّا مَا كُنْتُمْ مَعْلُومَةً بودید که در دنیا  
 تَعْمَلُونَ ع میگردید اِنَّمَا اَمْرٌ جَزَائِنِ نیست که فرموده شده اِنْ اَعْبُدُوا بِلَاكُمِ بَرَسْتُمْ كَمَنْ رَبِّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ خداوند این شهر را که است  
 الَّذِي حَرَّمَهَا اِنَّ خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خاها را و رانی برزد و شیش او را نمی درود و صید او نمی ربایند  
 و لَكُمُ و خدایند این بلده رست کُلِّ شَيْءٍ مِّنْهُمُ جَزَاءٌ بَعْدَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و ما مورشه م اَبَى اَكُونُ اَنَّا كُنَّا بَشَرٌ مِّنْ  
 الْمُسْلِمِينَ ا از ایستادگان بر ملت اسلام و اَنْ اَتْلُو الْقُرْآنَ ع و بآنکه تلاوت كنتم قرآن را و بر قرارت و مواظبت نماید تا حقائق آن بر  
 منكشف گردد و قَسَمْتُ اَمْرًا بِسَبَبِ تَابِعْتُمْ مَن دَرِينِ و اَمْرًا تَمَّا يَهْدِي بِسَبَبِ تَابِعْتُمْ مَن دَرِينِ و اَمْرًا تَمَّا يَهْدِي بِسَبَبِ تَابِعْتُمْ مَن دَرِينِ  
 برای نفس خود یعنی منافع آن بری باز میگردد و مَن ضَلَّ هَرَكَةً شود بجهت مخالفت درین امر و ضلَّ پس بگوئی محمداً جزین نیست



که آنان را از بیم کنندگانیم و بر من جز بخل نیست و وبال ضلال دیگری بر من نرسد و قل الحمد لله وگوشتان را  
مردمان را بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سبزه بیکم زد و باشد که بناید خدای شمارا آیتها نشانای قدرت خود را  
از خروج و ایه الارض و غیر آن آیات قاهره در دنیا که واقع بدست و در آخرت که عذاب ابدی است فقر و فقر و غله پس شناسید آن آیتها را لیکن آن  
آیتها را فاضل و آن محل شمار نافع کند و ما در کتاب نیست آفریدگار تو بقاء فلان غیر عما تعلمون از آنچه میکند مشرکان و خصم خطاب خواند یعنی  
از آنچه شما میکنید پس انچه عذاب ایشان باشد حکمتی است که سرور ابراهیم و ایزد و پس بیت هر چه آوردی بر دمی پیش و پس حکمت از اندیشه جز تو کس

الح

## سورة القصص مكية و هی ثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم الله الرحمن الرحيم امام یاقین قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از طرق سمات زیاده و نقصان  
و در شمار آیه در آیت و انا له حافظون این حروف است امام قشیری ح آورده که طائش است بطهارت نفوس عابدان از عبادت  
اغیار و طهارت قلوب عارفان از تنظیم غیبه و طهارت ارواح مجانب از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهوات و غیبه  
سکری و میگوید سین رزمی است از اسرار الهی بعا صیان نجات و با مطیعان بدرجات و با مجانب بدوام مناجات و در بحر الحقائق گفته  
که میم ایامی است بمنست خالق بر کافه خلایق در قیام کفایات مهات بقدر حاجات و مرآت و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینه و  
سکندریه و که جوابش اینکه تلك این سوره یا این آیات ایت الکتاب المبین آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طرق حسن  
نقلوا سخنانیم یعنی میخواند نهران یا جبرئیل م علیه السلام بر تو من نبأ موسی و فرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق برستی لقوم مؤمنین  
برای گروهی که تصدیق میکنند فرعون عدا برتیکه فرعون برتری است و کبر و تجر و فی الارض در زمین مصر و جعل و گردانید اهلها  
اهل مصر از قبطیان و سبطیان و شبنغا گروه گروه و هرگز زنی را بخاری نام زد کرد و گشتضعف بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طائفه  
و نهم گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزیاده که ملک ترا  
سبب می نوال رسد و کشف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشتند و شیخی و زنده میگذاشت نساء هم طایفه از ایشان را از برای خدمت  
خوانین قبط آنه گان برتیکه بود فرعون من المفسدین از تباه کاران که جرأت نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزاد از اربابگی میگرفت و  
نزد و میخواستیم ما آن ثمن آنکه سنت نیم علی الذین استضعفوا ابراهیم زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فی الارض در زمین مصر  
و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه برهانم ایشان را از بلا و شدت فرعون و جعلهم و سازیم ایشان را آیتها پیشوایان و امور دین و  
خوانندگان بخیر و صلاح و جعلهم الودیین و گردانیم ایشان را در ثانی اموال و امتعه و اموال فرعونیان و ممکن لهم  
و تمكن و جای دهیم مرا ایشان را فی الارض در زمین مصر و شام و ثوبی و بنمایم فرعون و هامان فرعون و وزیر او هامان را  
و جود همما و لشکری ایشان را منهم از بنی اسرائیل تا کافوا یحذرون و آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال  
ملک و هلاک ایشان بدست دشمنان و دیدند این صورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل قریح کنان بر ساحل دریا  
بنظر درآوردند و دانسته که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان برادر دل رسیده غالب و سرفراز گشتند و سرور و غلظت علی الظالم  
اشد من یوم الظالم عنی الظالم آشکارا شد نظم اسی است که بر اندیش از آن روزیاه که ترا شومی ظلم افکند از جا به جا

آنکه اکنون بختارت نگر می جانب وی به شهادت کند آنروز بسوی تو نگاه آورده اند که فرعون قوا بل مصر را موکل ساخت بر حوال بنی اسرائیل و  
جمع دیگران را نیز برایشان موکل گردانید که هر حال که پسزاید فی الحال بکشند تا بکه برادر موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی هم را فرا  
گرفت و در روی وی نگر بسته و اله جمال وی گشت و محبت از آن مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من ستر را فاش نکنم و موکل  
گویم که آن بچه دختری بود مرده و او را در خاک گردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نبیند مادر موسی هم سه ماه یا بیشتر او را پنهان  
داشت و قوی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افکندند و خواهر موسی هم او را بر داشته در تنوری که برای آن سخن گرم کرده  
بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون افتند و مادرش به تنور آمده و دید که آتش گل در میان شده و موسی هم آن بازی میکند لقمه  
او را پنهان پرورش میدادند و پیوسته ترسان و هراسان میبود و بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش تر تخص و تجسس شغول بودند درین وقت  
الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید و اَوْحَيْنَا وَحْيًا كَرِيمًا مَّا يَعْنِي الْهَام دایم و حکم الهی قدس سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد  
از ملائکه و غیر آن الی آخر مؤنسی بسوی مادر موسی هم که از اولاد او بن یعقوب بود عرض نام او نوخا بن یونس در اول اسم و آنرا یسوعین المعانی  
یوخا بن یاسی ثنایه تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را آن از ضعیفه آنکه شیرده و پسر او را فاذا اخفیت پس چون برسی علیشه  
بر و وفهم کنی که مردم دستند و قصد خواهند کرد فاعقبه پس یفلن و ارفی الیم در بحر آد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهادند  
باشی یفلن و او را آب نیل و کافحافی و مترس که اوضاع نخواهد شد و کافحافی ج و اندوه مبر در فراق و انا و آذو که بدستیکه ما باز گردند  
او نیمه الیک بسوی تو اندک زمانی را بروی که دلخواه تو باشد و جاعلوه و گردانیده ایم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را شرف  
نبوت ازانی خواهیم داشت و چون مادر موسی هم دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابائی بنی اسرائیل مبالغه دارند بخاری را که آشنای عمران بود  
فرمودند و قی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن بخار خریل بن صبور بوده ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و به مادر موسی هم تسلیم نمود در خاطرش گذشت  
که کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزند و گماشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد  
و خواست که نزد فرعون و دو دنیا می کند چشمش نابینا شد و دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند نیست فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و  
مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی هم صندوق را بقریبه زوده موسی هم را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقریه حکم ساخت و در رو نیل افکند و  
فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کمانت گفته بودند که فلان فرزند رو نیل انسانی خرد سال یافته شود این علت باب و من و نزل  
گرد در آن وز معین فرعون و زن و دختر و عمران وی کناره رو نیل آمدند و انتظار انسان موعود میردند که ناگاه آن صندوق بر روی  
آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند فالتقطه آل فرعون پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون لیکون تا گردد  
یا باشد که فرعونیان را عذو دشمن مردمانی را که بسبب وی غرق شوند و خزنا و اندوه بزرگ مرغان را که ایشان را برده گیرند  
یعنی عاقبت عدو و حزن گرد ایشان را آل فرعون بدستیکه فرعون و هامن و جئود همادمان و لشکرهای ایشان هر دو کافو الخطین  
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سترابوت کشاد موسی هم را دیدند محبت او در دل حاضران پدید آمد و فرعون و غنچه کرد که  
این مولود چگونه از قتل حبه مباد که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از سخنان شنوده ام که در فلان شب از آن بچه بر فرعون  
میترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب زین بر موضع برین  
آن دختر الید فی الحال زائل گشت مصرع آمد طبیب و در دخی علاج یافت و قالت امرأت فرعون و گفت زن فرعون آسیه نیت

میراجم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط منشی و در عین المعانی آورده که او عهد موسی م بود و بر هر تقدیر با فرعون گفت قُوتُ عَيْنِي لِي بِأَنْ  
 كُودَكَ رُوشِي چشمت مرا و لك و مَرَّتْكَ سَبَبُ او فرزند ما شفا یافت كَاتَقْتُلُوهُ بِمِصْرَ كَشِدْ و الفطام جمع برای تعظیم است عَنِّي أَنْ تَقْتُلُوا  
 شما بد که سود رساند مرا که امارات من و علامات برکت بر جبین او مبین است و لَاحِ اَوْ تَقْتُلُوهُ بِمِصْرَ كَشِدْ و الفطام جمع برای تعظیم است عَنِّي أَنْ تَقْتُلُوا  
 دارد فرعون او را با سیه بخشد و سیه تربیت او مشغول گشت وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و حال آنکه ایشان نمیدانند یعنی فرعون و قوم او  
 نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَ أَصْبَحَ وَ كُتِبَ فُؤَادُ مُوسَى دَلِیْلُ در موسی م فریاد خالی از صبر و تسلیم یعنی چون شنید که  
 آن صندوق بدست فرعون افتاد دل صبر و دل قرار شران کادت بدستیکه نزدیک شد که از اضطراب کشتن بدی به آشکارا کند قصه  
 موسی را و این گوید فرزند من سیه کشید و قوی است که چون شنید که او را بفرزند می برگزیند از آن ده دل و فارغ شد و نزدیک بود  
 که از فرط شادی ظاهر کند که این سیه نیست لَوْ كَأَنَّ رَبَّنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكْرَهَةٌ آن بودی که مابند نداشتیم بر دل او یعنی به ستم و محکم کردیم  
 دل او را بصبر و شبات و این لطف کردیم لَتَكُونَنَّ تَابًا لِّذُنَّ زَيْنُ الْمُؤْمِنِينَ ○ از باور دارندگان موعده ما را بر آینه ظاهر کردی  
 سیه خود را و قَالَتْ دَغْتُ مَادْرُوسِي م كَأَنَّ خِيَتَهُ مَخْرُجًا مَرِيمَ و اَصْحَابُ آن است که نام او کثوم و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی  
 او را گفت قَصِيصُهُ بر پی برادر خود برو و از و خبر گیر کثوم بدر بارگاه فرعون آمد فَقَصَرَتْ بِهِ پس دید برادر خود را عَنِ جُنُبٍ از دور در کنار آیه  
 وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ ایشان ندانستند که آن خواهر وی است وَ حَرَّمْنَا حَرَامًا كَرِيمًا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعُ بر موسی م شیر دایگان را من قبَلُ  
 پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شب از و موسی م شیر کشی گرفت تا سیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی انگشت سیم خود را سیمکده شیر  
 پاک بیرون آمد و بخورد چون کثوم دانست که سیه برای دایه مضرب است فَقَالَتْ پس گفت خواهر موسی م هَلْ أَدْلَكُمُ يَا دَالَتُ كُنْ  
 شمارا عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَ بِرَأْسِ خَانَةٍ از روی شفقت در پذیرند این کودک را لَكُمُ بَرِيٌّ شَاوَهُمْ و آن اهل بیت كه نَصِيحُونَ  
 مرا و انیکو خواهم بان باشد و در رضاع و تربیت و تقصیر ننمایند آورده اند که چون بان این کلمه شنید گفت بگیرد این زن را که او میداند که این از کلام  
 خانواده است کثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم الملک ناصحون یعنی نیکو خواه فرعون اند از آن کودک پس او را دل داری داد و گفتند  
 بر و آنکس را که گفتی بسیار کثوم رفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی م در کنار فرعون بود و هر چند دایمی آوردند و موسی م را بر پشت  
 موسی م روی از وی تافت و شیر او نمی سند و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بشام او رسید بوی متوج شد و پستانش فرا گرفت سیت  
 بوی خوش تو هر که ز باد بجا شنیدی از بار آشنای سخن بشنا شنیدی فرعون گفت تو کیستی که ضیعی بر پستان تو میل کردی گفت من زنی ام خوش روی  
 و پاکیزه ترین و شیر من بغایت لطیف و شیرین است بیچ طفلی ز من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و شوهر  
 را بد و سپرد و گفت بخانه خود برو و در هر هفته یک روز پیش ما می آر و مادر موسی م او را برگرفته شادمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد که وعده  
 الهی رست شد چنانچه فرمود قَدْ دَفَعْنَا بِكَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ بَسُوهُ مَادْرَاوِي قَصَرَتْ تَارُوشُنْ عَيْنُهَا  
 چشم او بفرزند و كَاتَقْتُلُوهُ و اند و هناك نشود بفرق او و لَتَعْلَمَنَّ و تاباند بعلم شاهده آن وَ عَدَّ اللَّهُ أَنَّهُ وَعْدُهُ خَدَا  
 حق درست است وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وَلَكِنْ بَشِيرَةً قَبِيلَانِ لَا يَعْلَمُونَ ○ بودند که نمی دانستند و لَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید  
 موسی م عم آشد كَاتَقْتُلُوهُ و استوائ بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی است یا چهل سالگی و راست شد و کمال رسید عقل او  
 در آن سن را و این چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید اَتَيْتُهُ و ادیم او را مُحْكَمًا نبوت و علماء و دشمن بدین و كَذَلِكَ



و اما این که موسی و مادر او کریم از لطف و کرم نجاتی الحنین ○ پادشاه میدیم نیکوکاران را از ایتامی نبوت در اثنای این قصه بیان  
 صدق هر دو وعده است که چنانچه او را با و رسانیدیم و نبوت هم دادیم و دخل المَدینة و درآمد موسی هم بشهر مصر با بشرف که از آنجا  
 مصر بود یا بلده جابین که بر دو فرسخی مصر یا بعین شمس از نواحی مصر و در تفسیر قاش گفته باشند ریه و قول اشهر آنست که بمصر آمد علی  
 حین غفلة بر سنگام غفلتی که واقع بود من اهلها از اهل مصر یعنی میان شام و ختن که در آن وقت همس بهم خود مشغول بودند و گفته اند  
 وقت قید بود و آمد فوج بد پس یافت فیما در آن شهر و جلین دور که ایشان بقتلین خصوصت میکردند لهذا این یکی میز شجاعت از  
 پی روان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری گفته اند منیا و هذا من عذرة و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبضه نام و فانون  
 یا فیلقون و او خازن فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف بنیز کشیدن بکردن موسی ام آنجا رسید فاستغاثه پس فریادخواست موسی م الذی  
 من شیعتی کسی که اگر کرده او بود علی الذی بر آنکس که او من عذرة از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی م بر دفع قطعی  
 موسی م قطعی را گفت که دست از او بردار قطعی سخن موسی م را رد کرد و فو کثره موسی پس شتی زد او را موسی فقتنی علیه پس بکشت او را  
 و گفته اند حکم کرد خدای بر و برگ پس مرد موسی م بعد از کشتن او قال گفت موسی هذا من عمل الشیطان ط از عمل کسی است که شیطان  
 او را اغوا کند نه عمل اشال من ائنه بدستیکه شیطان عذرة دشمنی است فصل گمراه کننده مبین ○ هوید دشمنی او و چون پیچیدان از نا فرانی  
 خدای تعالی بقصد مصومند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بر نسبت ایشان فبنی باشد پس حضرت موسی م بطریق مناجات  
 فرمود قال دت گفت ای پروردگار من اذنی ظلمت نفسی بدستیکه من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قطعی پیش از آمدن بدان فاعف عنی  
 پس بیا مر مرا فغفر که پس بیا مرید خدا و یرا باستغفار وی ائنه هو العفو و التو حیم بدستیکه خدای آمرزنده است مریدان  
 مهربانست بر ایشان قال دت گفت موسی م ای آفریدگار من سوگند بخورم بما ائتمت علی باخچه انعام کرده بمن ببغفرت و غیر آن  
 که تو به میکنم فلن اکون پس نباشم هرگز ظهیرا بهم پشت و یار للبحرین ○ مرگنا بکاران را یعنی یاری کسی نکنم که مودی باشد و مجرمی  
 بخاستی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قطعی فاجتنب پس بیا و کرد موسی م فی المَدینة در آن شهر خاکها ترسان و هراسان  
 یترقب انتظار میرود و ترصد میکرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص کند پس ناگاه فاذا الکنی استنصره پس ناگاه آنکس که طلب  
 یاری میکرد از و بالا فیس دی روزی که تصریح داد باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قطعی دیگر قال که موسی گفت موسی م مر آن نجاست را  
 ائنه بدستیکه تو لغوی مودی گمراهی مبین ○ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فلما آن آرد پس آن هنگام که کشت  
 موسی م آن یبطش بالذی آنکه بگیرد آنکس را که هو عذرة و هم ماه او دشمن است موسی م را و بنی اسرائیل و از شر او رفع کند سبطی گمان  
 برد که بر سر او میرود تا او را بزند قال یو موسی گفت ای موسی آثر بد آیامی خواهی آن تقتلنی بآنکه بکشی مرا کما قتلت نفسا  
 بچنانکه بکشتی نفسی را بالا فیس دی روز این اثر بد میخواهی که آن نکون مگر آنکه باشی جتبا و ا فی الارض گردن کشته  
 نامهربانی بی عاقبتی خون ریزی بقتل قطعی در زمین مصر یا سکندریه یا غیر این اما کن چنانچه اسامی او مذکور شد و کاشترید و میخواستی تو  
 آن نکون آنکه باشی من المصلحین ○ از اصلاح کنندگان بیان مردم قطعی این سخن شنید دانست که قانون خبا از موسی م کشته  
 خبر فرعون رسانیدند و او بارکان دولت شاورت کرد هم بر قتل موسی م قرار گرفت و خبریل که موسی م آل فرعون بود از آن حال  
 آگاه شده متوجه موسی م شد و جاء رجل و آمد مردی یعنی خریسل من اقصا المَدینة از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون

بریک کنار شهر بود کینگی ز شتاب میکرد با موسی م رسید قال یوسفی گفت ای موسی ای ملک بدرتیکه اشرف قوم یا ترؤن بلق  
مشاورت میکنند و تدبیری انگریزانه بر تو لیتقلون تا بکشند ترا بعضی مقتول فاخرج پس بیرون رواجین شهرتی بدستیکه من لک مر ترا  
من النصیحین از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فخرج پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راه در فیتی منبها از ان شهر خائف  
در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود تکیه و انتظار میکرد که کسی از بی او در آید قال دت گفت ای پروردگار من بختی نجات ده مرا و باز همان  
من القوم الظالمین ع اگر او را که مستکاران یعنی فرعون و کسان او در موضع آورده که جبرئیل م آمد و گفت ای موسی متوجه بشو بدین شو و او را  
بر سر راه آورد و موسی م قدم در آن صوب نهاد و لما توجه و آن هنگام که متوجه شد تعلقا مدین بسوی مدین و آن شهری بود که  
باسم بانی او که مدین بن ابراهیم م است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قال گفت عسی دینی شاید که آفرید کار من ان  
هتدینی آنکه راه نماید مرا سوء السبیل راه رست و درست تا بدین موسی م هشت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت  
سلمی م فرمود که روی بنا حیه مدین دشت اما دلش متوجه با حضرت ذوالمنن بود و مسالک بیدای مدین را همای شوق تقامی چمود و فرو  
غمت تیار من شد روی در راه عدم کرده خوش است و ارگی آنرا که همراهی چنین باشد و لما و د و آن هنگام که رسید ماء مدین  
باب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وجد علیه یافت بر سر آن آب امة من الناس که روی از مردمان که آنجا جمع شده یسقون به  
آب میدهند موسی خود را و وجد و یافت من دوفهم مصر اتین از فرود ایشان یعنی در مکان نسل از ایشان دوزن را تذو دنی که می رانند  
گو سپندان خود را تا باره دیگر مخط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی بسیار باشد فراموش رفت و بطریق لطیف قال گفت موسی م ما خطبکما چیست  
حال شاد و کار شما که گو سپندان را از آب خوردن و خستلاد کردن با دیگر گو سپندان باز میدارید قال گفت لا نشقی ما آب نمیدهم گو سپندان خود را  
حتى یصدا الرعاء سکنه تا وقتی که از گردانند شبانان رهای خود را از آب و فضله که از موسی ایشان بماند با غلام خود و هم زیرا که ما د و گاری نداریم  
و ائونا شیع کبیر و پدر ما یکین سال بزرگ حالست نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب م  
بودند که او را بشیرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب م بودند که بزرگتر صفور نام داشت و خردتر صفیر یا صفوره چون موسی  
بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمد و گفت این عجزرگان را چرا انتظار میدید اول غلام ایشان را سیراب کنید تا زودتر  
بخانهای خود روید ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشان را آب نمیدسیم اگر تو میتوانی بیای آب به موسی م فراموش آمد و آنرا نظر در  
میان و ابروی وی افتاده بر رسیدند و بیک طرف رفته نظاره بایستادند موسی م بیاید و دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت  
شبانروز طعام نخورده بکشید و گو سپندان ایشان را سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتند از سر چاه پرتاب و هشت  
و بدلولی که چهل نفر کشیدند تنها آب کشید فستی پس آب داد و طعام برای ایشان موسی ایشان را و ایشان بر فندی شمر قوی پس گشت  
موسی م الى الظل بسوی سایه دیواری یا درختی فقال دت پس گفت موسی م ای پروردگار من بلتی بدرتیکه من لما انزلت  
برای آنچه می که بفرستی الی بسوی من من حیث از نیکی یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد فقیر و محتاجیم یا من برای آنچه فرستادی من از نیکیها  
که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و تو انگری که نزد فرعون داشتم بگذرستم طیب با فقر بسیارم که مرا فقر خوش است  
گر هیچ ندارم چه تو دارم همه هست اما چون دختران شعیب م درین روز و در آنجا باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید  
قصه را تمامی عرض کرد و بدو دختر خود را فرمود تا برود و او را بسیار دقتا و نه پس آمد موسی م احد الصماکی از ان دوزن و آن صفور بود

تمشی میرفت علی استیجاب بر طریق شرم زده چنانچه ابحار روند قائلان آنی گفت آن زن بدستیکه پدر من بدعوانک میخواند ترا  
 لیکن بیک تپادش و ترا اجر ما سقیت لکن از نزد آنکه آب ادا می غنایم را برای موسی محبت زیارت شعیب هم و تقرب ششانی با  
 وی اجابت فرمودند برای طمع مزد در راه که میرفتند و می آمد جائه صفور از بعضی اجزای او برداشته میشد موسی هم فرمود که تو در عقب من  
 و مرا بنج دالت راه کن فلما جاءه پس آن هنگام که می آمد موسی نزدیک شعیب هم و قصص علیه القصص و خواند برو و باز گفت  
 قصه خود را و شعیب هم دست که او را اهل بیت نبوت است قال لا تخف فقد گشت ترس نبوت ربانی یافتی من القوم الظالمین  
 از گروه شکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی هم از خوردن طعام امتناع  
 نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدینا فرودشیم یعنی شقی غنایم برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب گفت این طعام نه مزد کار تو است  
 بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل رسد و را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری را رسیده مروت و قضای آن میکند که رد کنی  
 مصرع که میمان سخن بیزبان قبول کند موسی هم از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قائلان احدی گفتا کی از آن دو زن آن  
 صفور را بود یا بخت استأجره آنی پدر من بدو گیر موسی را برای ششانی آن خیر من استأجرت بدستیکه بهترین سیکه بدو گیر القوی  
 الامین ○ مزد و توانا و امین است تعریف است بلکه موسی هم راقوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که توانا است و قوت او  
 از کجا معلوم کردی صفور اقصه کشیدن بود و صورت مراقت و امر کردن بلکه از عقب او رو و باز گفت شعیب هم بر آن حال اطلاع یافته  
 قال گفت شعیب هم آتی آرد بدو بدستیکه من میخواهم آن انحرکت آنکه زنی بود هم احدی انتمیه هتین کی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی  
 علی آن تأجرتی بر آنکه اجازه دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثمنی حججه هشت سال در همین المعانی آورده که در شرائع متقدم  
 مرد دختران امر بدو را زانو و ایشان میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که و آتوا النساء صدقاتهن نحله و آنکه اجر منافع مهر تواند بود  
 منسوخ است نزد امام عظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت این است که مزد آنکه زوج میکند دختر خود را بتو صدق و دختر کن  
 آنست که هشت سال ششانی من کنی فان اقصمت پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عشر کرده سال قعین عید که پس آن نزدیک  
 تو است یعنی بطریق تفصیل کاری کرده باشی شرط کردم بجای آورده و قائلان بدو و میخواهم آن اشق علیک ما آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام تمام  
 ده سال یا ناقصه بر امانت اوقات و استیغای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم برو جی که آسان باشد و در رنج نیفتی سجدتی زود  
 باشد که بانی ان شاء الله اگر خواهی خدای تعالی من الصالحین ○ از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب  
 صحبت قال ذلك گفت موسی هم که این عهد بین من و بینک ما میان من و میان تو قائم است که هیچ کدام خلاف نکنیم آتیا الاجلین  
 هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است قضیت بگذارم و سپایان رسانم فلا عذر وان علی و پس بعدی و اخری  
 جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت والله علیه ما نقول و خدای تعالی بر آنچه میگویم و شرط میکنم وکیل ○  
 گواه است بر آنچه گفت و شنید میرود کار سازماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتوفیق او از عهده عبیدون آیم فرد  
 که لطف تو یاری نماید ز نخست به هم عهد شکسته است و هم میان است فلما قضت پس آن هنگام که برگرداد موسی الاجل  
 موسی مدت خود را در خبر بست که قصی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال ششانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب هم بود و در  
 چهل سالگی با جازت شعیب هم متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد و ساو با هله و بر دو کسان خود را در شب سرد و تاریک



گم کرده بود ز نش را دفع محل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد دور و دور متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست آنس بدید من  
 جانب الطور از طرف که طور ناراج آتش قال لا هله گفت موسی م کسان خود را امکنو اگر درنگ کنید در همین مکان الی  
 انکست بدستیکه من دیدم ناراج آتش را علی ایشیکه شاید که بیارم برای شما منهای خبر از آن آتش خبری یعنی از نزدیکانی که بر سر  
 آتش اند خبری که راه را که در طرف است او جدد و قمن القاد یا پاره از آتش بیارم لعلکم یصلون ○ شاید که شما خود را گرم  
 سازید بدان فلما آتوها پس چون آمد بدان آتش نودیه مذکوره شد یعنی موسی را ندانند من شاطی الواد الایمن از کنار رود که  
 بردست است موسی هم بود و آن ندر سید فی البقعة البركة در جایگاهی برکت داده شده من الشجره از درخت ثمره یا عوج  
 یا غاب ان یعموسی انکه ای موسی ای انا الله بدستیکه منم خدای تعالی رب العالمین ع پروردگار عالمیان موسی هم در درخت نگاه  
 کرد و آتش سفیدی در و دید و بدل فروخت شعل آتش شوق لقای محبوب شده نمود از شود این دو آتش نزدیک بود که شمع  
 وجودش تمام سوخته گردد و فروست درین آتش و شن نمیدانم که چیست این قدر دانه که همچون شمع یکا هم عشق به دیگر موسی از  
 ندای آن یاموسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن نداد و مضمون داشت کی انکه ای موسی ای انا الله رب العالمین  
 و دیگر و ان الق عصا که فلان فلان عصای خود را موسی هم عصا بنداخت ماری شد فلما راها پس آن هنگام که دید عصارا که فتنه  
 بسرعت حرکت میکند کاغذ کاغذ گویا که ماری است جنده که در عرف او را تر بار گویند و لی برگشت مدبرانه میت کنان از خوف و کفر  
 یعقب و باز برگشت بودی بلکه روی بجانب ابل خود نهاده روان شد ندر سید که بموسی اقبل ای موسی پیش آی و که تحف تو بر من  
 ازین مار انک بدستیکه تو من الا مینین ○ از امان یافتن انی اسلک یدک در آرد دست خود را فی جبینک در گریبان جامه خود  
 خنجر بیضا تا برون آید سفید و درخنده من غیر سوسه از بی بی سفیدی او کرده و متغیر نباشد چون بیاض بر من و اضمحلت الیک  
 و جمع کن بسوی خویش جنانک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من التهب از برای ترس تا سکین بای دست رست بر بغل  
 در آرد چنانکه مردم ترساک کنند فذک پس این و چیز یعنی عصا و بیضا بر هانن و حجت و علامت من ذک از پروردگار تو رست  
 تو بر و بدین و معجزه الی فرعون بسوی فرعون و ملائمه و گروه او انهم بدستیکه ایشان كانوا همته قوم ماگرو بی فقیین  
 بیرون فکان از دایره فرمان قال رب گفت موسی م ای آفریدگار من لاتی قکت بدستیکه من شتم منم نفسا از قطبان  
 یکی را فآخاف پس میرسم ان یقتلون ○ انکه کشند مرا خصم او و اخي هرون و برادر من هرون هم هو اقصم اوفصیح رست متی  
 از من لسانا از بخت زبان آوری و سخن گزاری فذیله پس بفرست او را معی با من رد آید و مددگار یصل فی زنا تصدیق کند در تقریر  
 مجتبا و تزهیق شبهتایا تعبیر کند از من کلام را الی آخاف بدستیکه من میرسم ان یکتون ○ انکه مرا کذب کند فرعونیان و زبان من قوت  
 منظره مرا یاری کند قال گفت خدای تعالی سنشد عتدک زود باشد که سخت کنی بازوی تو یعنی بغیر ازیم نیروی تو یا خیک برادر تو  
 نجعل لکا و بریم بر شمار سلطان علیه و سلمی را عادی فلا یصلون پس زنده ایشان الیک کما بسوی شما یعنی بر شما تسلط نابد و دست  
 تغلب ایشان بشمارسد و بر وید و بایتنای مجتبیای یعنی دلائل قدرت مایا که سبب آیات ما انما شاهد و و من ایتها العلیون  
 و هر که نیروی کند شمارا غلبه کنند گانند مغلوب شوند گان زیرا که آیات ما عالی است و اما دعانت ما انما دعوتهم و متوالی  
 و اسد الغالب و المتعالی فلما جاءهم موسی بایتنای پس آن هنگام که آورد موسی هم بدیشان بایتنای یعنی عجز می مارا بیلست

معاذة  
 هذا من

روشن و هویدا و ظاهر قائلان گفتند فرعونیان مالهذا نیست این که اینقدر مقرر می کرد و می ساخت و دیگر می مثل از کوه و مانند  
 ندیده ایم و ما سمعنا و شنوده ایم لهذا مثل این سخن که در این بین بوده باشد فی ابائنا الا قولین ○ در بعضی کارها برادران نخستین این سخن  
 بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و ابایی ایشان ساحران بسیار بودند و قال موسی و گفت موسی هم در قبیله آعلی پروردگار من است  
 بمن جائز باشد که آنکس که آمد براه نمودن او پیغام من بخندد از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محترم و شایسته طلبید و حق  
 گفتن که و دانست کسی که باشد مرا و را عاقبت الدار سبب من پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از سزای  
 و دخول در جنان را نه تحقیق کار آنست که هیچ وجه لا یفلیح الظالمون ○ فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت و قال فرعون گفت  
 فرعون یا ایها الملک اسی کرده بزرگان ما علمت نه از ام من لکم مرثا رقیق الله بیج خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غیر من  
 جز من موسی هم میگوید خدای مگر هست که آفریدگار آسمانهاست قائل بودی پس بر نفس در آتشی برای من ایها من علی الطین  
 ای همان بر کل تا بخت شود و در بنای او استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت خسته ساز  
 قائل بودی پس بنا کن برای من صحرای کاشکی بلند که مرا و را پایا باشد چون زبان تا بر سطح آن روم آید اطلع شاید که طلاع ایام الی الله  
 موسی بسوی خدای موسی یعنی بر مطلع شوم و بینم چنانکه هست که موسی بگوید و آتی و در ستم من لظنه گمان میبرم موسی را من  
 التکذیبین ○ از دروغ گویمان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکنست و بین  
 معنی دانسته بود نظم با مکان آفرین مکان چه کند آسمان گر با مکان چه کند نه مکان نه بود بروی زمان نه بیان ز و خبر دهنه عیان نه  
 صاحب کشف آورده که همان بجا بهر استا جمع کرد و روی نزدوران بطنج آبر و بختن گنج و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود  
 و بنای بر آورد و رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی ساخته بود فرو چنان بلند بنائی که عقل نتوانست بکند فکر کنند مگوشت  
 باشد و در زاد امیر فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون بالای آن برآمد و در خیال و چنین بود که بفک نزدیک رسیده باشد چون در گذشت  
 آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفصل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید  
 فرعون گفت بکشم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل هم را فرستاد تا پر خور و در آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بشکرگاه فرعون فرو  
 آمد و هزار هزار قطعی گشته شد و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند و فرعون  
 با وجود این حال متنبه نگشت و غرور و روی باز و دانا و استکبر و گردن کشی کرد و هو و جود که فرعون و لشکرهای او فی الارض در  
 زمین مصیبت الحقیقی استحقاق و سزاواری و ظن او گمان بردند آلهم انکم ایشان الذین ابسوی مکافات ما لا یرجعون ○ باز گردید  
 نخواهند شد بیعت و نشر فاخذند پس بگریه و جود که و سپاه او را قتلید هم پس در آنگندیم ایشا را فی الیم در دریای  
 طبری تا غرق شدند فانظر کیف کان پس در گمراهی محمد که چگونه بود در ان عاقبت الظالمین ○ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان  
 و قوم خود را از مثل این واقع تبرسان و جعلهم و گردانیدیم ایشا را درین جهان آیت پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان  
 یکدفعه میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعلهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت و یوم القیمه و روز محبت  
 لا ینصرفن ○ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری خدای از ایشان باز نخواهد داشت و آتیمهم و از پی در آوریم ایشان  
 یعنی ایشان را یعنی ایشان پیوند دادیم فی هذا الدنیا لعنة درین سرای لعنت را تا ملائکه و مومنان بر ایشان لعنت





که ربط قریش در باب پیغمبر صلعم از یهود سوال کردند و ایشان بنبوت وی اقرار نمودند و نعت و صفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار  
توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبر است چرا آن عجز که موسی م داشت وی دارد آیت آمد فقلنا جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار  
فرستاده راست گوی یعنی محمد صلعم با پیغمبی درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند کافران کو که اوتی چر داده نشد محمد را  
شک ما اوتی موسی مانند آنچه داده اند موسی هم از مغزات یعنی چرا محمد صلعم را نیز عصا و بیضا ندانند و گویند که کفر و آیا کافر نشد یعنی کافر شدند  
ابنای بنس ایشان از مشرکان قبطیما اوتی موسی من قبل ما آنچه دادند موسی هم پیش ازین یعنی از آیات الهی قالوا گفتند قبطیان سخنان و وحای  
سخن موسی و درون م ظاهر است اند در اظهار خوارق عادات یافتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن  
و قالوا گفتند قبطیان مشرکان که انا بكل بدستیکه با هر یک ازین دو سحر با جمیع پیغمبران و کتب ایشان کفر و ن مار وید گانیم قل فاقولوا  
پس باری یک یک من عند الله کتابی از نزدیک خدای تعالی باشد هو اهدی آن کتاب را نه نایده تر منه ما ازین و کتاب که برین و  
موسی نازل شده ما من اتبعه پیروی کنم از ان کنتم صدیقین اگر تمسید شمار است گویان که توریت و قرآن سحر است فان کنتم تحبونوا  
پس اگر اجابت نکنند لک تر از کتاب بیاوند فاعلم انما پس بدان که جزین نیست که ایشان بیدعون پیروی میکنند اهواء هم از روی  
خود رایی و ناشی و محبتی و من اضل و گسست گمراه تر من اشیع از آن کسی که پیروی کند هو انه هوای خود را بغیر هدی بغیر راه نمونی و  
بصیرتی قرآن الله از نزدیک خدای تعالی الله بدستیکه خدای تعالی راه نمونی نماید و بنزل می رساند القوم الظالمین ع  
گروهی ستمکاران را که متابیع نفس و هوای خود اند و لقد و هملنا و بدستیکه پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان  
سخن را یعنی از پی و آوردیم دعوت را بجهت و سوعطت را بموعید و قصص را با مثال و انصاح را بعبه تمایا قرآن را پیوسته فرستادیم  
ایتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم يتدکرون شاید که ایشان پند گیرند و در و تامل کرده بدو بگردند الذین  
اتخذهم الکتاب انما نزل که داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن يؤمنون سیکر و نبقول جمعی  
مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او و مشرکان است که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در کتب است  
حضرت رسالت پناه صلعم آمده ایمان آوردند و این سوره کی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی است  
و اذ انزل و چون خوانده شود قرآن علیهم برایشان قالوا امانا به گویند ایمان آورده ایم بوی و نوشته ایم که کلام خدای است انه  
الحق بدستیکه او راست و درست است و فرو داده من ربنا از نزدیک آفریدگار ما انا کما بدستیکه ما بودیم من قبله پیش از نزول  
وی مسلمان کردن بنادگان و مخلصان چیست آنکه در کتب مقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته اولیایک آن گروه از اهل کتابین  
یؤمنون اجرهم فروداده شوند مرتبتین دوبار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان توریت یا انجیل یا ایمان  
بقرآن و یدعون و دفع می کنند بالحسنه بسخن نیکو السبته قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسانان ابو جهل و اصحاب  
او ایشان را دشنام می دادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شمارا توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند  
بر ابن سلام و اصحاب او ایشان نیز جواب نمیدی دادند حق سبحانه صفت ایشان کرد و دفع میکنند بنیکوئی سخن قول آن سفار او متار و قنایم  
و از آنچه روزی داده ایم ایشان را یفقهون نفقه میکنند در راه ما و اذ اسمعوا اللغو و چون بشنوند سخن بیوده را یعنی شتم و تعرض  
منافقان و کفار اعرضوا عنه اعراض می نمایند از آن و خاموش میشوند از تعرض بیان و قالوا گفتند ملعونین که از انما است



آن خالص است از که و رات شقت و محنت و آفتی و پائیده تر آفتا تَعْقِلُونَ ۰ آیا در نمی یابید و اندیشه نمی کنید که باقی را بفانی و مرغوب را  
 بمعیوب بدل میکنید بیت حیف باشد حاصل و زردا و ن زچنگ ۰ پس گرفتن در برابر خاک و سنگ ۰ در خبرست که علی و حمزه ثوابا جلیل  
 معاضه بسیار کردند و باب دین و گفته اند عمار بن یاسر و ولید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد اَفَمَنْ قَوْلُهُ اَيَا كَسِي كَمَا اورا  
 و عده کردیم بحب در آخرت و بنصرت در دنیا وَ عَدَّ احْسَنًا و عده نیکو که در آن خلاف تصور نیست فَهَوَ لَا قِيَّةٍ پس او در پابنده آن  
 موعود است بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار و چنین کس باشد کُنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع  
 زندگانی دنیا که نعمتش آموخته محنت است و دولتش سردی نکبت و مالش در صد زوال و جایش در معرض انتقال شد هُوَ پس آن کس یَوْمَ  
 الْقِيَمَةِ روز رختیز مِنَ الْمُخْضَرِّينَ ۰ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابو جحل است یا ولید بن مغیره و  
 یَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را فَيَقُولُ پس گوید اِنَّ شَرَّ كَانِي الدِّينِ کجا اند شرکیان من آنکه کُنتُمْ تَزْعُمُونَ  
 بودید شما که گمان میکردید که شرک منند قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ كُوبُهُمْ اَنَّهُمْ و احب شد علیهم القول برایشان سخن خدای یعنی آیات و عید و کلمه  
 لا اله الا الله برایشان رسوای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا اِنَّا بَرَّاءٌ مِمَّا عَشَقْنَا و اگر ما هُوَ لَآءِ الَّذِيْنَ اِنْ گروه یعنی ضعف و اتباع آنانند  
 که ما اَعُوْثُ بِنَبَا که راه کردیم ایشان را و بشک خواندیم اجابت کردند اَعُوْثُ بِهِمْ که کردیم ایشان را کجا اَعُوْثُ بِنَبَا به چنانکه خود گمراه بودیم بَرَّاءُ  
 اکنون بیزایم بِاللَّيْلِ بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ماکا تَوَّابُونَ بودند ایشان که فی الواقع اِنَّا نَا يَعْبُدُونَ ۰ ما را  
 پرستند بلکه ایشان پرستش هوی نفس خود میکردند وَقِيلَ اَدْعُوا و گویند کافران را که بخوانید شُرَكَاءَ کُمُ اِنَّا زان خود را یعنی آنرا که شرک  
 میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ  
 مرا ایشان را بحجت عجز از اجابت و نصرت وَ رَاَوْا الْعَذَابَ و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان لَوْ اَنَّهُمْ مُّتَابِرُونَ که کاشکی  
 ایشان کَا تَوَّابُونَ ۰ بودند می که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردند می یا راه یافته بودند می بحق تا از عذاب ایمن شدند می  
 وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد آور روزی را که ندانند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُولُ پس گوید مَاذَا اَجَبْتُمْ لِمُرْسَلَيْنِ ۰ چه جواب داد  
 فرستادگان را چون شمار بحق کردند فَصَبَّحَتْ پس پوشیده شود علیهم السلام برایشان خبر مایعنی آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش  
 کنند محتمل را یَوْمَ مَثَدٍ در آن روز ندانند که چه گویند فَهَمْ كَالنَّجَّاسِ ۰ پس ایشان نرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بحجت آنکه سائل و سئول  
 همه در مانده باشند یا از غایت دشت و حیرت بر وای پرستش نکنند فَاَمَّا مَنْ تَابَ پس آنکس که توبه کند از شرک و اَمِنْ و بگردد بخدا و  
 رسول و عَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل شایسته فَحَسْبُ اَنْ يَّكُوْنَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ ۰ از شایستگان و رستگاران نه از  
 استگاران و در وقت سوال از جواب فروماند و رستگاری با جابت حضرت رسالت پناه عم باز بسته است بیت من بنی رضای محمد  
 نفس ۰ ره رستگاری همین است و پس ۰ آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین  
 منصب عالی بزرگتر اهل که و طائف رسیدی لولا نزل هذا القرآن علی حبش من القرینین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَ دَبْلَسَ  
 يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بی موجهی و مانعی و اختیار میکند و برمیگزیند از برای تبلیغ رسالت هر که را خواهد ماکا  
 نیست و نباشد لَهُمُ الْخَيْرُ که هر کافران چون ولید بن مغیره و سائر طاعنان خسیاری در آن یعنی ایشان را نرسد و نرسد که برای نبوت  
 کسی را برگزیند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است هر که را خواهد برگزیند و هر که را خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ بآلکی مر خدا پرست از آنکه کسی را



بر بالای او خیمه‌ای بود و تعلق بر ترست خدای عز و جل کون ○ زانچه شرک می آورد بت پرستان و شرک میگزید و دژت و  
 آفریدگار تو یعلّم میداند ما تنگ آنچه میپوشد صد و دهم سخای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلّم و کینه مومنان  
 و ما یعلّمون ○ میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و هو الله و اوست خدای حق پرستش که اله هیچ معبود  
 بسزا نیست الا هو مگر او که الحمد را در هست ستایش فی الا ولی و الاخرة ز درین سرود دران سرچشمی نعم دنیوی و اخروی اوست  
 و که الحكم و مراور است فرمان بی و کارگزاری و الیه ترجعون ○ و بد و باز گردیده خواهید شد در روز نشور قل بجای محمد آیت شما آیا  
 چون می بینید ان جعل الله اگر کرد خدای تعالی علیکم الیل سمره ابر شام شب را پانده الی یوم القيمة تا روز قیامت با کمال آفتاب را  
 تحت الارض بدار دیار حوالی افق غابر حرکت دهد من الله کیست خدای غیر الله سحر خدای حق که از وی قدرت یا تنیکم نصیبا یار در برای شما  
 روشنی یعنی و ز روشن که دران طلب معاش اشتغال کنید افلا تشعرون ○ یا میشوید موعظه را گوش تدبر و اعتبار قل ان آیتکم بجای محمد  
 چه بینید ان جعل الله اگر سازد خدای علیکم النهار و لیل سمره ابر شام شب را پانده الی یوم القيمة تا روز قیامت با کمال آفتاب را وسطا  
 بدار دیار در فوق الارض حرکت دهد من الله کیست خدای غیر الله سحر خدای بجز آنکه از راه حمت یا تنیکم لیل تسکون یار در برای شما شبی را که آرام  
 گیرید فی در و از متاعب و اشتغال اعمال و از سرحت کنید افلا تشعرون ○ آینه بیند آثار قدرت را بدیده فکر و تبصرو من و حمتهم و از خجالت  
 خود جعل یافیدکم الیل و النهار برای شما شب و روز را تسکون آفید تا آرام گیرید در شب و لیتعروا و تا بجاوید در روز من فضله از روزی که  
 که بفضل خود مقرر کرده و لعلکم و شاید که شما اندران تشکرون ○ سپاس داری کنید خدای از نعمت شب و روز نظر حرج را دور شمار و زی به شب برد  
 روز آرد و روزی به خلوت شب به آن جان بیش به راز دل گوید بر جان خویش به روزها زبر غوغای عوام به تا بدیشان کارتن گیر نظام به و یوم  
 بنادیم و یاد کن و زی را که ندکند خدای تعالی بهت پرستان اگر این مذاق فریغ بعد از تفریح است فیقول پس گوید این کجا اند شوکای الی الدین انبازان من  
 آنکه کشتم تر عموون بودید که گمان میبردید که شرک من اند و دروغ میگفتید و ترغنا و بیرون آریم ما من کل امة از هر گروهی امتی شهید اگر کسی گفت  
 و کرد ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگو ای آریم فعلنا هاتوا پس بگویم ما ایشان را که بسیارید و جو هانکه و حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلوا پس بمانند ان حکام  
 ان الحق لله انکه راستی عبادت یا حجت یا توحید خداست و ضل عیضه و گم گرد از ایشان ما کانوا یفترون ○ هم آنچه بودند که می گفتند  
 از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان سید شدند ان قارون بدرتیکه قارون کان من قوم موسی بود از قوم موسی ثم تعلی گوید بن عم  
 موسی بود و گویند خواهر زاده موسی م بوده و اصح است که پسر عم موسی م بود چه پدر قارون یصبر بن قاهر است پدر موسی م عمران بن قاهر از اولاد  
 لای بن یعقوب م بوده و قارون را از غایت خوب صورتی و زیبا طلعت منور خواندند و در قرات توریت اقوامی بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار  
 اوست در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود بهمین که توانگری وی بوی نهاد حالش تنگ گشت فبعی پس ستم کرد و او فروتنی بست علیهم  
 بر قوم موسی م و خواست که هر در تحت حکم او باشند و آیتنه و عطا کردیم ما و ارا من الکنوز از گنجهای معنی مالهای جمیع که ده ما ان مقایحه  
 آنچه کلید های آن یعنی بر دشتن آن کتنوا بر آینه گرانی میکرد با العصبه بگروهی از مردمان اولی القوة ق خداوندان توانائی عصبه جامعه باشد و  
 تا چهل و امام فر گفته که اینجا را چهل تنند که کلید های کنوز وی می کشیدند و در کشف مذکور است که شصت اشتراک تیج خزان او یکشند و هر خزینه را  
 مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از صبی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا بسک باشد و امام تعلی گفته که مراد از مفتاح ادعیه مال است و  
 آن چهار صد هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده اذ قال که یاد کن چون گفتند قارون از آنکه گروه را یعنی مومنان از ایشان باطلی

نصیحت گفتند ای قارون که تفریح شادی کن مال دنیا را آن الله بدستیکه خدای تعالی محبت الفرحین ○ دوست نمیدارد و فرج کند کار  
 دنیا که دنیا بمنفعه حقست نظم دنیا بی بی حسیست سرای ستمی؛ افکنده هزار کشته در هر قدمی؛ اگر دست دهد گدای شادی کند؛ و زلفت شود  
 نیز زو و بختی؛ و اتباع و طلب کن تهنه کلام صاحبان است که قارون گفتند بجوی و بست آرفیما آتک الله در آنچه عطا داده است ترا خدا  
 الدار الاخره سراسر ایگور یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز از آن در حصول ثواب آن جهانی بیت دنیا توانی که عقبی جز  
 بخرجان من و زنده حسرت بری و کولا قفس و فراموشی کن نصیبک بهره خود را من الدنيا ازال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان گفنی  
 خواهد بود پس از آن حال بر اندیش و مال و منال غره مشو نظم گر ملک تو شامت ماین خواهد بود و سرحد روم تا ختن خواهد بود؛ آنز و زکریا جهان کنی عزم  
 سخره همراه تو چند مگر کفن خواهد بود؛ و گفته اند فراموش کن بهره خود را یعنی آنقدر که تر کفایت کننده باشد بسند کن و احسن و نیکو کنیهای  
 بندگان خدای حکما احسن الله همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاد الیک بسوی تو و لا تبغ الفساد فی الارضین و بجوی  
 تباها کاری و پدید آری و بگر در زمین آن الله بدستیکه خدای لا یحب المفسدین ○ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که دنیا تافخر و تعظیم کنند  
 قال گفت قارون در جواب ایشان انما اوتیته جزیین نیست که داده شده ام این مال را یعنی من داده اند علی علم عندی بر دشمن نزدیک  
 من است یعنی علم توریت چه من علم نبی سر اسلم بدان یا علم تجارت و دقت و سایر مکاسب یاد انا بوده بجهای یوسف صدیق عم و از بر داشته  
 و گفته اند مراد علم کیمیاست که موسی هم بخواب خود آموخت بود و قارون را تعلیم داده او که تعلم آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در  
 توریت خوانده و از مورخان شنیده آن الله آنکه خدای تعالی قد اهلک بدستیکه هلاک کرده است من قبله پیش از قارون من القرون  
 ازال و زکارها من هو کسی که او آشد و نه سخت تر بوده از قارون قولا از روی توانائی و اکثر جمعاً و بیشتر از روی جوع  
 مال شخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردید با وجود آنکه میدان که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرد و ایم پس اندکی  
 تنید میفرماید و لا یستل و پرسیده خواهد شد عن ذوقیم المجرمون ○ از گناهان خود گناهکاران یعنی شرکان چه ایشان را بسیاری ایشان  
 خواهند شناخت یعرف لهم من بسیار یا ایشان را سوال استعلام خواهد شد چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی  
 حساب در دوزخ خواهند رفت فخر به علی قومه پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فی ذلک به آرایش خود برتر سفید  
 که زمین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده چهار هزار کس بهین صفت با وی سوار شده و در کشف گوید که نود هزار تن که همه جاه  
 معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در توضیح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار  
 با ستران سفید و زرین و جامه های ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین بد به میان قوم درآمد قال الذین گفتند  
 انما یبیدون الحیوة الدنیا میخورند زندگانی دنیا را و بدان باغب بودند از قوم او و قبیله بدین نیت برایشان بر آیلست  
 لتای کاشکی بودی را ز مال مثل ما اوتی قارون مانند آنچه داده شده است قارون را الله لذو حظ عظیم ○ بدستیکه قارون خداوند حظ  
 بزرگ است از دنیا و قال الذین گفتند انما اوتوا العلم داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یاد انا بودند بکثرت قناعت و عت  
 توکل چون یوشع و موم و محاب او و یلکم و ای بر شما ای طالبان دنیا ثواب الله پادشاه خدای در آخرت خیر بهتر است از مالها  
 دنیا لمن امن مگر کسی را که بجز و بخدای و پیغمبر و صلعم و عمل صالحان و بکند کرد استوده و لا یلقها و ملقین نخواهند کرد این کلمه  
 که علماء گفتند یعنی بد دل و زبان نخواهند داشت الا الصبرون ○ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از مصیبت شکیب

باشند و گفته اند که توفیق نهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را انظمت اهل صبر از جمله عالم برترند و صابران از اوج گردون بگذرند و هر که  
کار و تخم صبر اندر جهان بذر و محصول عیش جاودان آورده اند که قارون و ابراهیم و هرون هم حسدی و همدی تمام بود چنانچه روزی  
موسی گفت تو رسالت پرستی و مذبح به هرون هم رسید من بر بی منصبی چند صبر کنم القصه دائم در پی اندازی موسی هم بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل  
شد و یا آنکه عیش و بازی مال می بایست داد موسی هم بفروان الهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد و مبلغی عظیم براه  
بخل و خست بر و غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که ما را از شما بستاند گفتند تو مهربان  
چو میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی شنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر و رده نام او سبزه بوده طلبید و دو  
همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بجز خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی هم در انشای او امر و نوا میفرمود که هر که  
در وی کند دستش بر من و هر که زنا کند اگر غیر محسن است تا زیاده نبرنیم و محسن را سنگ سار کنیم قارون بر خاست و گفت که اگر چه تو باشی موسی گفت ای  
اگر چه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میرند که تو با فلان زن زنا کرده موسی گفت معاذ الله و حاضر کنی پس سبزه بخل در آمد و موسی هم گفت  
ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شکافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را بهیبت الهی دریافته گفت یا حکیم الله قارون دو کیسه زر بر پشت  
بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری با او بدکاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینکه آن و همیان همه قارون با من است  
بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر سر روشن شد موسی هم رو بجا نکند نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب سید که زمین را در فرمان تو گردیم  
بفرمای هر چه میخواهی موسی هم گفت ای قوم من قارون معیوم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون است گوید جای خود قرار گیرد و هر که با من است گو  
بکناره روند و کافیه بنی اسرائیل از آن بخل کناره گرفتند الا دوتن که با قارون ماندند موسی هم زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پاسبای ایشان را  
تا کعبین فرورد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای رسید موسی هم میگفت خدایم القصه تا از نو و میان کردن زمین فرورد و رفتند و زاری  
و استغاثه ایشان در ول موسی اثر نکرد تا زمین ایشان با تمام فرورد و ایشان زاری میکردند فاده نداد و در اکثر تفاسیر است که حضرت عزت با موسی هم  
خطاب کرد که همتا و بار قارون و یاران او فریاد کردند بفرمای ایشان رسیدی رحم نکردی بغزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخوانی اجابت میکنم  
القصه بعد از خف قارون و نهضت بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی هم و عاگردا قارون زمین فرورد و کنوز و همتا او را تصرف نماید چون موسی  
شنید در خواست از حق سبزه تاسری و گنج خانهای او نیز بر زمین فرورد و چنانچه حق سبزه میفرمای خشنود و بد پس فروردیم قارون و بداد و  
اکاذن و سرای او را زمین صاحب باب فرموده که هر روز قارون طعون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بر زمین فرورد و میرود و در  
نفخ صور بارض سفلی خواهند رسید بیت گنج قارون که فرورد و از قبر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است همانا کان  
لک پس نبود مرقارون را من فتنه هیچ گروهی از یاران که در آن وقت تیغ و تیر یاری کردند و ارامن دؤن الله قبح خدای و ما کان  
من المنصرین و بعد از منع کنندگان عذاب از خود یعنی کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توانست باز داشت و اصبیح الذین یؤمنوا بالله  
کردند آنکه از زمین و میرودند مکانی منزل و جاه او را با کافس دی و یعنی آرزو برندگان گشتند بعد از خف وی روگردانیدگان بصلاح یقولون  
میگفتند هر یک با دیگری و یکان الله و یکان معنی و یک است و علم حضرت یعنی وای بر تو بداند خدای تعالی بیط الرزق کشاده میگردد  
روزی را من یساکو برای هر که میخواهد من عباد را از بندگان خود بکراستی که مقتضی بسط بود بلکه بعضی ارادت و یقید و تنگ میسازد و بر  
میخواهد نه بدانی که تقاضای قبض کند بلکه مقتضای شیت او که آن من الله اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی علیک



ع

بر ما و نداد و با آنچه تنهای ما بود از دنیا محنت بپناه هر آینه زمین فرو برده بودند و از آن محض فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را زمین فرو بردی و میخواستی  
 وی کلمه تنذیم است و کان برای تشبیه و در کتاب از طبری نقل میکند که مجموع و یکان یعنی الم تعلم و الم تر هست یعنی فی الی و فی مبی آنکه لا یفعل الکفر و  
 رسکاری نمی یابد از عذاب ناگردد و کان یا کان نعمتان یا تکذیب کنندگان تلك الذان الاخره آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت  
 تجملها ساخته ایم آن را الذین برای آنکه ایشان را میریدون نمخوانند علو از بزرگی و کبر فی الکفر و در زمین باطل آن و کافساد او و نه تباها که  
 و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست و العاقبة و سر انجام نیکو للثقیین مراد بر سر کاران رست صاحب بحر فرموده که سرای رضای جماعتی را  
 از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از اناس صفات نفسانیه که در زمین بشری طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جابره و فساد نخواهند یعنی  
 نظر از غیر حضرت برداشته اتعانت هیچ کس و هیچ چیز نمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک بارگزارند ملکیت و مالکیت ما بر تصرفی  
 که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان عترارض نبود مصرع هر چه خواهی کن که ملک تر هست من جاء بالحسنة هر که  
 بسیار دخیلی نیکو یا معرفتی توحید ربانی یا طاعتی با خلاص فله پس را و رست خیر نیکو می فتهاه ازان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر  
 بسیار دیکو در دنیا او را باشد بهتر ازان در آخرت و من جاء بالسئنة و هر که بسیار بدی چون شرک و تکذیب فلا یجزي الذین پس خیر  
 داده نشوند آنکه عملوا السیئات کردند بدیاری الا ما كانوا یعملون مگر مثل آنچه می کردند که در دنیا عمل میکردند ظاهرا و باطنی و رست  
 بر آنکه ثواب خسته بهتر ازان خواهد بود و پادشاهی سیمه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جبت بقیع حال بدکاران است تکرار سنا و سینه بدین  
 و فائده این صورت از جارب و باز داشت عقلا از کتاب سیات بیت هر چه در عقل و شرع باشد نکند هر که با خبر باشد آورده اند که چون  
 حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بحجفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبریل هم بدین آیت فرو  
 آمد ان الذی فرض بر سیمه آنکه فرض کرده است علیک القرآن بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لرا اذ لك هر آینه باز گرداننده هست ترا الی  
 معا و بجای باز گشت یعنی که و گویند این وعده فتح که بود و در بعضی معاد جنت است و در تأویلات کاشی آورده است که معاد فانی است و رست  
 ذات و بقا باشد در مقام تحقیق جمیع صفات و بر سبب استبصار اینجاست منتهی به الیه یعود و روشن میگردد و نظم چون از و بدین و آنرا ابتداء هر چه بدو باید  
 باشد انتباه نورهای را که در حق طلوع و جمله را هم سویی و باشد رجوع و قل بجوای محمد و پی پروردگار من اعلم و انا رست من جاء بالهت  
 کسی که آورده راه راست را یا توحید یا قرآن و آن من و من هو و کسی که او فی ضللی مبین در راهی هوید هست چون نیکو ان من و ما کنت  
 توجع او نبود تو که امید داشته باشی آن یثقی الیک الکتب اگر فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم تو کتاب الا و حمة مگر محبت  
 بخشایشی حق و یثقی از و یک پروردگار تو فلا تکونن ظهیرا پس مباحش هم رست و یار الکفرین من و ناگردد و کان را یعنی در آن کس باطن  
 و تمس ایشان اجابت مفرامی و لا یصد ثلث و باید که کافران باز نزنند ترا حق آیت الله از خرم اندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان  
 بعد از انزلت الیک بعد از آنکه فرو داده است بتو و ادع و بخوان خلق الی و یثقی بسوی عبادت پروردگار خود و لا تکونن من اللذین  
 و مباحش از شرک آورندگان و لا تدع و خوان مع الله باطل علیها الاخره خدای دیگر را که لا اله الا هو و نیست هیچ خدای را و از خواندن مگر او واجب  
 درین آیت حضرت پیغمبر صلعم و مراد است و فائده خطاب بان حضرت صلعم قطع طبع شرکان است از موفقت و ایشان کل شیء غیر ما بالک فانی است  
 الا وجهه مگر ذات حق سبحانیا بهر علم باطل است مگر آنکه آن وجهه طلبند که احکم ما و رست حکم و الیه ترجعون بسوی او باز گشت خواستند  
 مکانات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحان پس از روی حقیقت مسوی و فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات

ف

ثلاثة ارباع

حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکنند بیت که ناز کس بود ناز تو بکس + همه از تو بگویند همه تو بوس : الاکل شیء ما خلا اسبابا و کل نعم  
لا محاله زائل علایق منقطع و عوائق مرتفع و صوم باطل است و اسباب مضحک حد و دستاویز و خلایق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکور است  
که نگفت بملک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امر و زوال ملک است و حواله مشاهد این حال بفراد حق مجربان است و یوم بیرونه بعیدا  
وزیر قریب مصرع با وجود تو ز من راست نیاید که منم

## سورة العنكبوت مكية وهي تسع وستون آية بسم الله الرحمن الرحيم

الْعنكبوت حروف مقطعة جهت تجزیه خلق است تا داند که کسی را بخلق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از که معرفت این کلام آگاه است  
مصرع خرد عاخر و فهم در وی گم است : و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام لطیف و هم مجید مفرماید که بعد از  
روی بطاعت من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو گذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم دار احب الناس ان یسئلوا عما یشاءون  
مردمان آنکه فرو گذاشته شوند ان یقولوا امانا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بجز دقل آمان دست از ایشان باز داشته شود و هم  
لا یفتنون و حال آنکه ایشان آزموده نشوند با و امر و نوایس یا مبتلا نموند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را به هجرت و جاد و امثال آن و  
این آیت در شان جمعی از مسلمانان است که در که بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشواری آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند  
که اسلام شما دام که در جوار کفار باشد تمام نیست بعضی بر بیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه  
جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصور نیاید کرد که بی کشاکش بلا دعوی و لادست بود بیت عاشقان را در ددل بسیار میباید کشید : جور  
یار و قصه اغیار می باید کشید : واضح آنست که مجمع مولای عمر بن الخطاب روز بدر خیمه عمر حضرت می شنیدند و بلفظ مبارک حضرت رسالت پناه  
گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید و خدای بود و در روز فوجت مجمع جبر و فرج بسیار شنیدند حق سبحانه آیت فرستاد که بجز دقل ایمان  
ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود و لقد فتننا و بدرتیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم انا انما که پیش ازین مومنان بودند  
یعنی این صورت در همه ام واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله پس ظاهر میگردد خدای تعالی الذین صدقوا  
انما که راست گفته اند در دعوی ایمان و لیعلمن الذین کذبوا و تمیز نماید از دروغ گوینان را در دین یا مینمایان برود و گروه را بخلق یا جزا میداد ایشان را  
با نچسبیدند از صدق و کذب ایشان نظر در محبت هر که او دعوی کند : صد هزاران امتحان بروی کند : اگر بود صادق کشته با رجاء و بود کاذب گریز  
از بلا : انما حسیب الذین بلک معینند انما که یعملون السیئات میکنند بدیها چون کفر و معاصی ان یشقون انما که پیشی گیرند بر ما و ما را  
عاجز سازند از مجازات بر ما و ایشان ساء ما یحکمون : حکمی است آنکه میکنند در فتوحات مذکور است که آیامی پندارند گناهکاران مالک  
سیات خود بر مغفرت و شمول رحمت من بقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من بقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب  
غضب باشد بیت گر گناه تو از عد و بیش است : بقت رحمتی از ان پیش است : من کان یرجو ابر که باشد که امید دارد و لقاء الله لقاء  
خدای تعالی را در بهشت یا وصول ثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از زور سخت و عوض او بر خدای گوا داده باشد فان لعل الله پس بتیکه  
ماتی که خدای مقرر کرده برای لقاء آخرت کلایت بر آینه آینه است و هو السميع العليم و او است شنوا امر گفتار بنده گان را و انا  
بهما نر و اسرار ایشان و من جاهد و هر که جاهد کند با کفار یا با جاهلی نفس غدا فاما یجاهد پس خیر نیست که جاهد کند لنفسه

برای خود چه ثواب آن عاقل بدوست ان الله بدستیکه خدای تعالی لعنیه هر آینه بی نیاز است عن العلی بن فتح از طاعات و  
مجاهدات عالمان تکلیف عباد بعبادات حجت صلاح احوال ایشان است و الذین امنوا و انما کفر و عملوا الصالحات و کفر  
کارهای نیکو کنندگان هر آینه محو میکنند عتق از ایشان سستی ایمان بدیای ایشان و لعنیه هر آینه پادشاه و همایشان از احسن  
الذین نیکوتر عملی را که کافران اعمال کنند ○ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان است جزا و همیش و باقی اعمال را با آنکه فضیلت  
مساوی آن نیست بر همان قیاس پادشاه و همیش ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان کی راده و زیاده تا مقصد زیرا که ایشان مجاهد و من بی نیاز  
مصرع رسم باشد کفری چیزی رسد محتاج راه آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص بدولت اسلام سرفراز گشت ماه شصت و نهمین ابی سفیان  
سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هر چه مارا بدان مایه زندگانی بدود و دیار بتناول نکند تا از دین محمد کشته شود و نیز از شو  
سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که وَصَلْنَا إِلَى نَسَائِكَ و ما کردیم آدمی را بوالدیه  
چه پدر و مادر او حُسنای نیکویی یعنی فعلی که محض خوبی باشد و ان جاهدک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لکن  
یعنی تا شرک آوری من و انباز گیری مالتس آنچیز که نیست لک به مرزا ابابکر است او علم داشتی تعبیر کرد از نفی الوهیت نهی علم آن یعنی  
مادر و پدر آن را تکلیف کنند با آنکه نیاز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز با اقل  
تطعنهما پس فرمان ایشان مبرکه طاعت مخلوق در معصیت خالق روان نیست الی مر جعکم بسوی مجازات من است باز گشت شما  
از مومن و مشرک و از بار و عاق فانکم کفیر پس با آنکه انیم شمار از وقت جزا دادن بما کفیر تعملون ○ آنچه بتبیه که میکند و الذین  
امنوا و انما کفر و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته بعد از فساد کنند خلتهم بر آینه دخل گردیم  
ایشان را فی الصالحین ○ در زمره ستودگان یاد آوریم در دخل ایشان که بهشت است و من الناس و از مردمان من یقول کس  
است که بیگوید آمنا یا الله گرویدیم خدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فاذا اؤذی فی الله پس  
چون اینکار ده شود در راه خدای سبب دین و یعنی چون کفر را در عذاب کند جعل گرداند یعنی دارد و فتنه الناس رنج و عذاب  
مردمان را که کذاب الله مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر میباید کرد از خوف عذاب خدا  
و لکن جاء و اگر بیاید نصر من طرفت یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمی لیقولن هر آینه گویند انما کفیر معکم و بدستیکه هستیم  
باشما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اولئس الله ایا نیست خدای تعالی با علم و دانایان و ایمان بما فی صدق و  
العلیین صح با آنچه در دلهای آدمیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق و لیعلمن الله الذین امنوا و هر آینه میداند خدای  
آنان را که گرویده اند بدل و لیعلمن المتقین صح و هر آینه میداند منافقان را که گرویده اند و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت با بلاء و آفت  
بلا چو بخت و بخت جوهر مردان شناخته شود چنانکه آتش عیار ز رز و نقره معلوم گردد نظم و بیات انسان زره و زره و زره  
توان بصبر تحمل شناخت جوهر مرده اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست و اگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد و در باب آورده که ابوسفیان  
امیر بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و جناب را راضی گفتند که از دین محدث روی نباید و طریقه قدیم پدران خود  
گذا رید و اگر در اقامت بردین آگاهی باشد ما آن را بر داریم و شمارا در زیر بار آن گناه گذاریم آیت آمد و قال الذین  
کفروا و گفتند آنرا که گرویدند الذین امنوا امرتان را که تصدیق کردند اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما یعنی تابع کیش پدران



باشید و لتحمیل و باید که برداریم خطیکه را گنجانان شمارا درست در تاویل خرابینی اگر متابعت مکنید ما خطای شمار برداریم و ما هم و حال  
 آنکه نیستند کافران و محملین بر دارندگان من خطیهم از گناهان مومنان یعنی هیچ چیز از آنها نمی لکند بوند بدستیکه ایشان بر سر  
 دروغ گویند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر جمل آن اندک و بسیار قاورخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و  
 بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی و لیتحمیلن اثقالهم و هر آنکه بر خواهند داشت  
 در قیامت بارهای گران گناهان خود را و اثقالا و بارهای گران دیگر از امتع اثقالهم بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه  
 ساخته اند اضافه آئیم و جرم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد و لیتحملن و هر آنکه سوال کرده خواهند شد تا باین و  
 متبوعان یوم القیمة در روز رستخ نعماکا نو ایفترون ○ از آنچه هستند که برمی بافتند از باطل و حیل که سبب اضلال خلق میشود و لقد  
 أرسلنا و بدستیکه فرستادیم ما نو حلالی قومیه نوح را بسوی قوم او فلیت پس درنگ کرد و فیهم در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق  
 حق الف سنة هزار سال الا نغشین عامما که پنجاه سال روایت شده است که نوح عم چهل سال سبوح شد و نصد و پنجاه سال خلق را  
 بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بر نیت و در احفاف از و بسبب نقل میکند که عمر نوح عم هزار و چهار صد سال بود صاحب  
 عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال سبوح شد و نصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بر نیت ملک الموت  
 بوقت قبض روح از وی رسید که ای دراز ترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتی مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی  
 در آیند و از دیگری بیرون روند قطعه گر عمر ترا چون نوح و لقمان باشد آخر بروی خاکه فرمان باشد در بودن دنیا و بیرون رفتن از او و مگر وزر و  
 هزار سال یکسان باشد ایراد قصه نوح عم جهت تسلی خاطر سیدان ما صلعم و تنبیه بر بشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید میکند بان بذر طوفان یعنی نوح عم  
 نصد و پنجاه سال بجای قوم کشید و پنجمان دعوت میفرمود کسی نمیگردد و فاخته هم الطوفان پس گرفت قوم او را عذاب طوفان و  
 و هم ظلمون ○ و ایشان تمکک را ن بودند بفر فاجعین پس نجات دادیم نوح عم را و اصحاب السفینة و دیوان کشتی را  
 یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران و جعلنها و گمراه اندیکم کشتی یا واقع قوم نوح عم را آیه دالالتی یا  
 عبرتی للعالمین ○ از برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا ند گیرند و ابترهیم و یاد کن ابراهیم عم را اذ قال چون گفت لقومیه  
 مگر و خود را از اهل بابل که اعبدوا الله پرستید خدای را و اتقوا و بترسید از عذاب او ذلکم دین عبادت و ترس خیرا لکم  
 بهتر است شمار از دین و آیینیکه دارید انکم کونون ○ اگر استید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضرر اما تعبدون و خیر را  
 نیست که پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی او ثانا تا بنا و تخلقون و برمی بافتید از فکاه دروغی که از خدای نام میکنید  
 ان الذین تعبدون بدستیکه آنانرا که پرستش میکنید من دون الله بجز خدای تعالی که یخلقون نمی توانند و قدرت ندارند که  
 روزی دهند لکم مرثارا و شرقا روزی دادنی فاتبعوا پس بگوید عند الله الزرق از روی یک خدای تعالی روزی را که او  
 توانست بر ایصال آن برز و فان و اعبدوا و بپرستید او را بجانگی و اشکروا و شکر گوید که مراد از شکر و نعمت  
 عاجله و صید نعمت آجله است الیه ترجعون ○ بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود عم آنکه حق سبحانه و تعالی  
 میکند قریش را میفرماید و ان تکذبوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر را فقط کذب پس بدستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران  
 خود را امم جامعان قبیکم پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح عم و از تکذیب ایشان پیغمبر از ضرری نرسیده

بلکه حضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از کذب شام حبيب را چو زبان و ما علی الرسول الا  
 البلاغ المبین و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و بهیم و بهیم دشمار دعوت کرد و از عقوبت آخرت  
 برسانید و شتابت و نشر را منکر شدید او که میفرمود اکیف آیمین بنید و حصن بنید میخواند یعنی آیامین بنید منکران بعثت که چگونه بنید علی  
 الخلق آشکارا میگردد خدای تعالی آفریدگان را از نیستی میکند ثم بعد از آن پس ایشان را بعد از موت بازگرداند بحیات این ذلک  
 بدرستیکه ابد و اعاده علی الله یسیر بر خدای تعالی آسان است قل بجای محمد این منکران را که از راه تفکر و استدلال سیر و ابر وید فی  
 الاوض در زمین فانظر اکیف پس بگریه که چگونه بد الخلق بیافریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال ثم الله  
 پس خدای تعالی یکتائی ظاهر گرداند التثاثة الاخره آفریدن دیگر المخص سخن آنست که چون بدیدید و بدستید که خالق چه در ابتدا است  
 حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید که بعد از خلقت است میتوان که معیاد ایشان باشد ان الله بدرستیکه خدای تعالی علی کل شیء  
 بر هر چیز از ابد و اعاده قدير چنانچه توانست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت به همه ملکات یکسان است چون  
 بر نشای اولی قادر است هر آنی از نشای آخری عاجز نخواهد بود یعذب عذاب کند من تشاء هر که خواهد عذاب او و یو حرم  
 تشاء و به بخشش او و الیه تفلحون و بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند  
 بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدلست و رحمتش از روی فضل هر که خواهد با وی عدل  
 کند و از پیش براند و هر که خواهد با وی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی و اگر خوانی ز روی فضل خوانی و مرابا رانی  
 خواندن چه کارست و اگر خوانی و اگر رانی تو دانی و در زاد مسیر آورده که عذاب بزرشت خوبیست و رحمت بحسن خلق و نزه بعضی عذاب و رحمت سهل  
 دنیا است و ترک آن یا بجرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا تفرقه خاطر و جمعیت دل آما قشیری رحم فرموده که عذاب آنست که  
 بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو نباشی یا مار و نوق گیر و کار ما و ما انشده و نیتید شما ای مردمان مجنون  
 عاجز کنندگان بر پروردگار خود از عذاب خود فی الاوض در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید شد  
 و لا فی السما و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای  
 و ما لکم و نیست شمار از عذاب خدای من دون الله بجز خدای تعالی من و لی هیچ دوستیکه نگاهدارد شمار از ان و لا نصیر و نه یاری که بعد  
 دفع آن در آید و الذین کفرو ابایت الله و انما کمروید بآیتهای خدای تعالی یعنی کتب و یا بدلائل حکمت و وحدانیت او و لقائیه  
 و تقای یعنی بسرای آخرت و بعثت اولیک یسئو ان گروه نا امید شدند من و محنتی از بخشایش من در دنیا نا امید خواهند شد  
 در قیامت و تعبیر با ضی بجهت تحقق وقوع است و اولیک و انما و لمعمر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک یعنی دائم  
 بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر قصه ابراهیم می کند و میفرماید فما کان پس بود جواب قومیه جواب قوم ابراهیم  
 بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسرتان الا ان قالو اگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضیکه اقلو که بشید او را آفر  
 حشر قو و یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن او و در آتش انداختند فاجله الله پس برانید او را خدای تعالی من النار  
 از ضرر آتش و آزار بر و سرد و باسلامت گردانید ان فی ذلک بدستیکه درین زمانیدن لایات هرگز نشانه های قدرت است  
 از محمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از ان لقو مؤمنون برای گروهی که میگروند چو ایشان تنجس از ان و تامل در ان





خواهیم کرد تو اگر راست یگویی که خدای هست و تو پیغمبری پس اورا بگو تا عذاب فرستد با چرن لوط عم از ایشان ناامید شد قال گفت  
از روی سناجات رَبِّ اَنْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بازال عذاب علی الْقَوْمِ الْمَقْسِدِينَ ۰ برگزیده تباه کاران و لگجاءت و  
آن هنگام که آمدند ز سناجاتگان با یعنی ملائکه ابراهیم بِالْبَشَرِ ابوسوی ابراهیم م حبت بشارت فرزند قالوا گفتند انا مملکون  
بدستیک ما هلاک کنند ما نیکم اهل هذه القرية اهل این دیه سده و م را که کذب خواهد زاده تو میکنی ان اهلها بدستیک اهل این دیه کافران  
ظالمین ۰ پس همتیستکاران کفر و انواع منکرات قال گفت ابراهیم عم ان فیما لوطا بدستیک دران دیه لوط عم مست و او از عالمان نیست قالوا  
گفتند ملائکه نحن اعملم ما را نیکم بمن فیما بهر کس که در دست از موسی و کافران و از حال لوط عم غافل نیستیم کثرت برآید اورا را بائی خواهم داد  
و اهلک و کسان اورا که امر آنکه مکرزن اورا که او کانت باشد من الغیرین ۰ زبانی ماندگان در عذاب یاد دین یعنی خواهم گفت لوط عم از میان قوم  
بیرون رود با اهل خود و هر کسان می بیرون شوند مکرزن او که در میان قوم ماند و با ایشان هلاک شود و لگجاءت و آن هنگام که آمدند ز سناجاتگان  
لوطا فرستادگان ابوسوی لوط یعنی هیم اند و هیناک شد بدیشان و ضاق بهم و تنگ شد بسبب ایشان ذرعا از حبت دل یعنی تنگ دل شد  
مباد از قوم او بدیشان رنجی رسد حبت آنکه ایشان متعرض غریب میشدند فرشتگان اثر طال بر حسین لوط عم مشاهده کرده اورا تسلی دادند و قالوا  
و گفتند لا تخف مترس و لا تخزن قد و اندوه مدار انا مخرجوک بدستیک ما را مانده ایم ترا و اهلک و کسان ترا الا امر آنک مکرزن ترا که  
کانت من الغیرین ۰ باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان انا مخرجوک بدستیک ما را مانده ایم ترا و اهلک و کسان ترا الا امر آنک مکرزن ترا که  
این دیه یجزا عذاب من السماء از آسمان یعنی سنگ باران و ما کافران و اهلک و کسان ترا الا امر آنک مکرزن ترا که کانت من الغیرین ۰ فسق میکردند پس حکم  
خدای لوط عم با اهل خود خلاصی یافته و کفار و متفک هلاک شدند و شر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید و لقد  
تترکنا و بدستیک ما بگذشتیم منها از ان قریه آیه بینه نشانه روشن لقوم یعقلون ۰ برای گروهی که تعقل میکنند و متباین کردند و  
نشان آسمان را و از خراب ایشان ست یا حماره بحیل که دران زمین یافته میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست و الی مدین و فرستادیم بسوی ابن  
اخوانهم شعیبا برادر ایشان شعیب را و م فقال پس گفت بقوم اعبدوا الله ای گروه من پرستید خدا را و ارجو الیوم الا اخذ  
و امیدوارید ثواب و زباز پسین را یعنی علم کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا ترسید از شدت روز قیامت و لا تعصوا و غایت  
تباهی مجوید فی الارض در زمین بدین تقصیر کس و وزن مقصدین ۰ خب در حالتیکه قاصد فساد باشید فکد جو قس بدروغ و هتند شعیبا  
و از فساد منع نشدند فخذتم الرجة پس گرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل عم که دلها بدان در تر زلزله افتاد فاصبحوا پس  
بما در دنیای دار همد و سرای خورشیدین ۰ برانور آمدگان و مردگان و عباد او و قوم عاد و ثمود و حصص نمود و خرابند  
بلا تون و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را و قد تبین لکم و بدستیک روشن شده است هلاکت ایشان و شمارا من مسکون  
از مسکنها و منزلهای ایشان مجاز و من که بران میگردد و آثار عذاب معاینه می بینید و ذین لکم و بسیار است برای ایشان الشیطان یو  
سرکش یعنی ابلیس اغوا لکم که دارم ای ایشان از کفر و کذب قصد هم پس باز داشت ایشان را عن السبیل از راه رست که نیکم  
ایشان را بدان بخوانند و کافران و کافران ۰ و بودند بنیایان یعنی شکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال  
بازیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را ناسمعول پسنداشتند و قاذون و یاد کن قارون را و فرعون و همام  
و فرعون و وزیر او و امان را و لقد جاءهم مؤسسه و بدستیک آمد بدیشان موسی م بالبیت بجتهای روشن و محبذای

هویدا فاشکرتما پس هر کس که در زمین مصر و قبط و روم و ماکا و آوان و نود و سیقین پیشی گیرندگان بر حکم خدای  
بلکه حکم خدای در ایشان رسیده و فکرا پس هر یک از ایشان که یاد کرده شد آخذ نافر اگر قیوم و عقوبت کردیم بدینجه گناه او قیوم  
پس بعضی از ایشان من آرسلنا علیهم کسی بود که فرستادیم بر ایشان خاصه بادی سخت که در آن سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط و هم  
و منهم بعضی از ایشان من آخذت الذیجده کسی بود که گرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین و منهم بعضی از ایشان  
من خففت کسی بود که فرو بردیم به آلا و ضح او را بر زمین چون قارون و منهم بعضی از ایشان من آخذت کسی بود که غرق ساختیم ایشان را  
در آب چون قوم نوح و فرعون و ماکان الله لیظلمهم و نبود خدای تعالی که شتم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند و لیکن  
گنا و آید لیکن بودند که ایشان بجل یا عناد آنهم یظلمون و بر نفسهای خود شتم میکردند و خود را بکفر و عصیت هدف تیر عذاب می ساختند  
قطعه ای که حکم شرع را رد میکند و راه باطل میروی بدینگی چون تو بد کردی بدی مای جزا پس بدی با جلد با خود میکند به مثل الذین آخذوا  
مثل آتاکم و اگر قدر من دون الله غیر خدای تعالی آولیا و دوستان یعنی خدا یان کنگل العنکبوت مانده عنکبوت است که برای خود آخذ  
بیتگاه و اگر خانه و ان آوهن البیوت و بدینیکه است ترین خانه البیت العنکبوت و هر آنکه خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار  
و نه گراما ز دارد و نه سر مالو کما و ایعلمون اگر باشد کافران که دانند چیزی را هر آنکه بداند که این مثل برای دین ایشان است چنانچه خانه  
عنکبوت است بلی بنیاد است و هیچ چیز از شاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از آن هیچ کشاید صاحب بحر و حقائق فرمود که عنکبوت  
هر چند بر خود می تند زندانی برای نفس خود بسیار و وقید بر دست و پای خود می بند پس خانه او محبس است آننانیز که بدون خدای اولیا میگردد  
یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کند به سمل و افحال و وزر و وبال عقیدت روی خلاصی ندارد و عاقبت در محله  
نیران و در که بعد و حرمان افتاد و محاقب و معذب گردد و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بنا بر عنکبوت تشبیه کردند که اقل بیت  
از هوای که در کس بی اعتبار افتاده است به رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت ان الله یعلم مدبربتیکه خدای تعالی بداند مایند و ان  
انچه می خوانند یعنی می پند من دونه بر خدای من شیخ و از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب و هو العزیز و اوست  
غالب در ملک خود و شریک ندارد و الحکیم حکم کار است بکلمت عقوبت شرکان را تا خیر میکند و تلك الامثال و این مثلها نصیحا  
للناس می آید و بیان میکنیم از برای مردمان و مایقلمها و در نمی باند نه و فاده آن را ان الله العالمون و گردانایان که تدبیر میکنند  
در حقائق جز با خلق الله بیا فرید خدای تعالی السموات و الارض آسمانها و زمینها را بالحق برای اظهار حق برای باطل و بازی  
ان فی ذلک بدینیکه درین فسریدن لایه هر آنکه نشانه است روشن یاد در ضرب مثل عبرت است للذین ینتبهون و مرگ ویدگان را

و قهلازم

اتل بخوان ما اوحی الیک انچه وحی کرده میشود بتو من الکتاب از قرآن و اقرو الصلوة و یا می و از نماز را ان الصلوة و تنهی به و تنهی که باز میدارد و نماز عن الفحشاء از کارهای که نزد عقل زشت بود و المنکر و از عملی که بحکم

شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن میباشد از معاصی چه مداومت بر و موجب دوام ذکر است و دوام ذکر مورت کمال خشت است و  
نخاصیت بنده را از گناه باز میدارد و آورده اند که جوانی از انصاری طازمت جماعت نموده با حضرت رسالت پناه عزم نماز میکرد و  
در هیچ نوع از منکرات نبود که هر یک آن نمیشد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانیدند فرمود که ان اصوله یستثنی

لنقل من الکتاب و الاقرآن

زود باشد که نماز او را باز دارد از آن و اندک زمانی را توفیق تو بیافت و از زهد و صبر به رنج گشت و در وسیطه باشد خود از انس بن مالک نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هر که باز نذر نماز او را رخصت و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح خفی نمازی است باز دارنده نماز تن ناپیست از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع است از ذائل و علائق و دیه و سیئات مظهره و نماز دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلت و وصوله سر منع نماید التفات با سواهی حضرت را و وصوله روح نمی گذارد استقرار بلا خطه اغیار و وصوله خفی بگذراند سالک را از شهوات نسبت و ظهور امانیت یعنی بر ظاهر گردد که از روحی حقیقت بیست خبری نیست نقد این عالم به باز بین و بعالمش مفروش و لکسر الله اکثر و هر آینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر چیزهای دیگر و ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست باز بزرگتر است از آنکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگ تر از آنست که ذکر او را با معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از آن بزرگ تر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مرخصی را چه ذکر بنده آیه خسته است با غرض و ذکر خدای صافی است از کدورت محمل و اغراض باز ذکر بنده حالی است فانی و فاش و ذکر خدای باقی است زوال بدو راه نیاید و النون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگتر است از آن جهت که تو او را یاد کنی مگر بعد از آن که او ترا یاد کند و سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شمار بهتر است از ذکر شمار درین وقت او را در فحاشات از حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر روح رواحت نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگتر است نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند و ذکر او بزرگ تر است ذکر تو پیدا بود و کما بود بیست تو یاد کنی خدا را در خور خود و او یاد کند ترا ولی در خور خویش و الله یعلم و خدای داناست مَا تَتَعَوَّنَ ۝ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود و لا تجد لک آویسکار کنید و جدال نماید اهل الکتاب با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد شما اند چنانچه قبول کرده اند لا بالی هی احسن ۝ مگر بخصلی که آن بزرگتر است یعنی خشت ایشان را بخوش خوی متقابل کنید و غضب ایشانرا بحلم که لا الذین ظلموا امسهم لکن انما تمکروا فی انفسهم یعنی عداوت ایشان یعنی عداوت خود را با خود میکنند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزند می کنند و خدا را سبحانه و قو لک و بگویند با ایشان که بصدق تمام امانت ایمان آورده ایم بالذی انزل باخیزی که فرو فرستاده شده است الیثنا بسوی یا یعنی قرآن و انزل الیکم و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی تورات و انجیل و زبور و الهما و خدای ما و الهکم و خدای شما واحد کیست و تحن لک و ما را و مسلمون ۝ خج کردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتحاد را ب میکنید از احبار و رهبران و کذلک و همچنانکه فرو فرستادیم بر شما مکتب خود را انزل لنا فرو فرستادیم الیکم الکتاب بسوی تو قرآن کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فالذین اتینهم الکتاب پس آنکه دادیم ایشانرا علم کتب متقدم چون ابن سلام و صاحب التوفیقون به دیگر و تبعان یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت پناه صلعم با و قرآن گردیده اند چون قیس بن ساعده و بحیرا و نسطور و روق و ضراب ایشان و من هو کاه و ازین گروه عرب من یؤمن به کسی است که دیگر و تبعان یا محمد صلعم و ما تجد یابیتنا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما الا الکفر ۝ مگر باز گردیدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جحل و مانند وی و ما کنت تملوا و نبودید که بخوانید من قبله پیش از قرآن من یحکم به کتب کتابی از کتب مترجمه و منی نویسی کتاب را یحیی نیک بدست رست خود تا کید است در نفی کتابت یعنی بهرگز ننخواند و مطلقا خطه نوشته که اگر چنانچه خوانند و نویسند میبوی



اِذَا لَا تَنَابِ الْمُبْطِلُونَ ۝ آن هنگام در شک افتادند ی تباہ کاران و کج روان یعنی شرکان عرب گفتندی که چون اومی نویسد و میخواند پس  
 او قرآن را از کتب پیشینان القاطر کرده بر ما میخواند و می نویسد یا جودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر خسر الزمانی  
 و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب است و در تفسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است و غیر پیغمبر را و عدم آن فضل عجزه آن حضرت  
 بوده و صلعم و چون عجزه ظاهر شد و در است او شک و شبهه ماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی از زانی دهمشته تا عجزه دیگر باشد و این  
 بی شبیه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل میکند که مائت رسول الله حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در است  
 نفی کتابت را و تلاوت را مقرر ساخته بزبان قبل از نزول قرآن و مذهب آنرا که ویرا می میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است نظم  
 بقلم گزید نخستش بود لوح و قلم اندر مشتش از سواد خطا گردیده است به کمالش نرسید پیچ شکست به بود و نور و خط تیره ظلم به نشود و نور  
 ظلم جمع بهم به بل هو بلکه قرآن آیت بتیلت آیتهای روشن است فی صدور الذین در سینه آنرا که اَوْثُو الْعِلْمُ داده شده اند علم را پی  
 مومنان اهل کتاب یا صحابه گرام که از ایا و دیگر دینهای چکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از نظر القلب خاصه است مرحومه است چه کتب تقدیمه را از اوق  
 میخواند و قولی است که به مراجع حضرت رسالت پناه صلعم است یعنی محمد و کارهای او و علم او با آنکه او می ست اینها روشن است مزانرا که دانانند  
 بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلعم و مایحده بایتناء و منکر نشوند مآتیهای ما را که محمد صلعم و قرآن است اَلَا  
 الظَّالِمُونَ ۝ مکر کلمان در ظلم که مکاره میکنند با وجود و وضوح دلائل اعجاز و قائل او گفته که قرآن کفای آنرا که چرافر و فرستاده نمی شود و علیک  
 بر محمد آیت نشانمان ترجه ما پیش پروردگار را و یعنی عجزه چون نافه صالح و عصای موسی و مائه عیسی مقل اِنَّمَا الْاِیَاتُ بُجُزْنِیست که  
 آیتها و عجزه عند الله نزدیک خداست هر گاه بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقضه اقتدار و اختیار من نیست و اِنَّمَا اَنَا نَذِیرٌ مُبِیِّنٌ  
 و جزین نیست که من بهم کننده ام آشکارا یعنی تحریف میکنم بلغتی که شمارا یابد او که یکتا هستند آیسند نیست ایشان را حجتی بود و عجزه واضح  
 اَنَا اَنْزَلْنَاهُ فَرَسًا دِیم عَلَیْكَ الْکِتَابَ بر تو قرآن را و پیوسته تیلی عَلَیْهِمْ فَاُخَذَ می شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح  
 مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو محمدی کردی و کوتاه ترین سوره در برابر سر آن از ایشان طلبیده و  
 ایشان لشکر میکشند و مال و جان را در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند عجزه روشن تر ازین کجا باشد و گفته اند جمعی حضرت رسالت پناه  
 آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آوردند و مدعا آنکه میخواستیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گرامی پس قومی را که  
 از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بخیری که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آما این کفایت نیست ایشان را قرآن  
 که برایشان میخوانند اِنْفِی ذَلِکَ به رستیکه درین کتاب لوحه هر آینه بخشی است و بخشایشی و غمی بزرگ مگر کسی را که متابعت او کند و ذکر گو  
 یبندی و ضمیمی است لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُونَ ۝ مگر و می را که تصدیق کنند قل کفی بِاللّٰهِ مَبْنَدَه است خدای یکتایی و بیکتایمیان من و شما  
 شَهِید آه گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بحجرات یقولم میداند خدای تعالی مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَاَلَاَرْضِ ۝ آنچه در آسمانها  
 و زمین است پس حال من و شمار و مخفی نخواهد بود و الذین اٰمَنُوا وَاَنَّا مَکْرُومٌ بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایاک  
 آورده اند معبودان باطل و کفر فَاِیَا اللّٰهَ وَاَفَرَشَدَ خدای تعالی بحق اُولَئِکَ اَن گروند هُمُ الْخٰیِرُونَ ۝ ایشانند  
 زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان و یَسْتَحْلُوْنَکَ و شتاب میکنند کافران ترا با العذاب ۝ نزول عذاب چون نهرین  
 حادث و امثال او و لَوْ لَا اَجَلٌ مُّسَمًّی و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب قومی تجاء هُمُ الْعَذَابُ ۝

هر آینه بامدی بجهان عذاب موعود و لیکایتیتم و بیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بختی ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت و هم  
 لا یشرفین ○ و ایشان ندانند آمدن آن را پس تخیل کنند ترا بجلول عذاب و آن جهنم و حال آنکه در روز محشر  
 بالکفرین ○ فرد گرفته ست و احاطه کرده بنا گردیدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان میافاغل یعنی استقبال بود یعنی  
 احاطه خواهد کرد بدیشان یوم یغشهم العذاب یاد کن روزی را که فرا گیرد ایشان را عذاب مرگ فوجهم از زیر سرهای ایشان  
 و من تحت ارجلهم و از زیر پاهای ایشان و یقول و گوید خدای یافزیده بفرمان می یامردی مردوزخیان را که ذوقوا بچشید ما  
 کنتم تعملون ○ جزای آن چیزی که بودید که میکردید دنیا دار عمل بود و عقی دار جزا است هر چه آنجا کاشته اید اینجا سیدر وید بیت  
 تو تخمی بفشان که چون بد روی به حصول خود شاد و خرم شوی آورده اند که جمعی از مومنان در که اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی  
 استعداد یا بسبب محبت اوطان یا محبت اخوان هجرت نمیکردند و ترس و هراس پریش خدای مینمودند حق سبحانه آیت فرستاد که ای بادی  
 ای بندگان من الذین آمنوا آنرا که گرویده اند از اهل شرک یک سوره وید و محبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیکردید  
 کروا ارضی و اسیحه بد رستیکه زمین من کاشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فایمائی فاعجلون ○  
 پس در پریش نماید خالصا و از اینجا گفته اند قطعه سفر کن چو جای تو ناخوش بود به کرین جای فتن بدان ننگ نیست اگر تنگ گردد در جایگاه  
 خدای جهان را جان تنگ نیست و اگر از دوستی اهل ولایت بیده شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که کل نفس ذائقة الموت  
 هر نفسی چشیده مرگ است و برگ از بهر جا و از بهر کس خواهد برید ثم الذین یسوی ثوبهم یومنون ○ باز گردیده خواهند شد و خص خطاب بخوان  
 یعنی شما باز گردیده خواهید شد بخبرای پس بدر شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر ﷺ الزمان معلوم بایده  
 و الذین آمنوا و آنا که ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند کتبوتیم هر آینه  
 فرود آریم ایشان را من الجنة از بهشت عرفا بمنزلهای بلند و غرهای ارجمند تجری من تحتها الا که هر میرود از زیر آن غرنا جوها  
 خلین در حالتیکه جاویدان باشند فیها در آن غرهای ارجمند نعم اجر العملین ○ و نیکو زیست عمل کنندگان خیرا بهشت  
 الذین صبروا آنرا که شکیبائی ورزیدند بر آزار شرکان و هجرت اوطان و علی ربه تم و بر پروردگار خود نه بغیرا و یوکلون ○ توکل میکنند  
 و کار خود به ویسپارند مومنان که این آیتا شنیدند عنیت هجرت بدین نمودند و غده دیگر دست داد که بملکه که مارا در آن سباب  
 معیشت میبایشد چگونه توان رفت آیت آمد که و کاتین من ذابته و بسا از جنبندگان که هیچ وجه کار تحمل در وقتها و روزی  
 خود را بر نمیدند یعنی طاقت و قوت بر روشن ندارند یا ذخیره نمیکند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است موش موش گفته اند عتق ذخیره  
 مینند و فراموش کند در کشف بعضی سلف نقل میکند که بیل یادیم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد لقمه جانوران بسیارند از وحش و طیور  
 و سباع و بهوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند الله یمن ذابها خدای تعالی روزی دو ایشان را و آنا که در وقت  
 نیز پس از عدم سباب معیشت در بلاد غربت اندیشه کنید ابیات هست ز فیض گرم دله جمال مشرب از راق بر آب زلال بشا  
 که روزی آدمی خورد به مور و مرغ قیمت از و میریزد و هو التمیم و است شنوام قول شاکر که روزی از کجا خوریم العلیم بخود آنا که  
 شمار روزی از کجا دهد و لیکن سألهم و اگر برسی تو را بل که را که من خلق السموات و الارض که بیافزید آسمانها و زمینها و انشأ  
 الشمس و القمر و سحر کرد آفتاب و ماه را یقولن الله هرگز نه گزیند خدای تعالی چون این همه سطره و عقول قرار گرفته که واجب است

اتهامی ممکن است بکسی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما و ست فَاَنّی یُوَفِّقُوْنَ ع پس کجا روگردانیده میشوند  
از توحید یعنی چاروی از راه حق برمی تابند و بسوگ سپیل باطل میباشند الله یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی میگستراند و فراخ میگردد و اندر روزی را  
لَمَنْ کَثُرَ اَسْمَاءُ بِرَمٰی سِخْرٰهٖ مِنْ عِبَادِهٖ اَزْ بَنَدِکَانَ خُودُوْیَقْدِرُ لَکَ دُوْنِکَ سِیَارَ دَمْرَانَ رَاکِهٖ سِخْرٰهٖ دَهْ قَسْمِ عَامِدَسْتِ بَغْرِیْ دَکُورِ چَ قَسْمِ  
دالست بران و گفته اند روح له مضیق علیه کیست یعنی برهر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد اِنَّ اللهَ بَدْرَسْتِکَ  
خدای تعالی بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ بهیچیز اقبض و بطدانا است و صلیت بندگان بر موهنی نیست و لَکِنَّ سَاکَتَهُمْ وَاگر برسی از شرکان بَر  
مَنْ یُتْرَکْ کَفَرُوْتَا دَمِنْ السَّمَاءِ اَزْ اَرِیَا اَزْ اَسْمَانَ مَا عَآلٰی فَاَحْیَاسَ نَزْدَهٗ گِرْدَانِد و تازَهٗ ساخت بِهٖ اَلَا رَضَ بَانَ آبَ زَمِیْنِ دَمِنْ  
بَعْدَ مَوْحَاسِ اَزْ مَرْدِیْ دَمِنْ سَرْدِکِ اَنْ لَیْقُوْلُنَّ اللهُ مَا هَآئِیْهٖ سِیْکَرِیْ دَکُورِ خَدٰی تَعَالٰی یعنی معترفند بآنکه موجد مکنات است و موجد این بعضی  
مخلوقات او را در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ لَکُمُ الْغَوٰی مَحْمُودُ و سِیَاسِ مَرْدَمِ اَزْ اَزِیْنِ ضَلَالَتِ نَحَا هَشْتَهٗ مَرَاوَسَا بَعَانَ مَرَا  
بَلْ کَثُرُوْهُمْ لَکُمُ شَرِکَآئِشَانِ یعنی کافران کَا یَعْقِلُوْنَ در نمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او  
میدانند و مَا هٰذِهِ الْحَیْوَةُ الدُّنْیَا و نیست این زندگانی دُنْیَا اَلَا کُفُوْا مَرْمُغُوْلٰی و بیکاری و کَلْعَبٌ و بازی یعنی در سرعت بقضا و زوال  
بازی کودکان می ماند که کجا جمع می آیند و ساعتی بدان متوجع گردند و اندک زمانی ملول و مانده شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت بار خیر است  
طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند اِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر لَیْ اَلْحَیْوَانِ مَرْمُغُوْلٰی و سرای حیوة ابدی  
یعنی زندگانی جاوید در خواهد بود لَوْ کَا نُوْا لَیَعْلَمُوْنَ اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار کنند دنیای فانی را بر سرای جاویدانی فاذا ذَرَبُوْا اَیْسَ چُون  
نشینند کافران فِی الْعَالَمٰتِ در کشتی و بسبب موج در گرداب مضطرب افتند دَعَا اللهَ نَحْمَدُهٗ خَدٰی رَا مُخْلِصِیْنَ در حالتیکه خالص کنند بندگان باشند اَلَّذِیْنَ  
برای خدای مین خود را یعنی بظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد کنند مگر خدای را و در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا تَجْتَصُّمُ سِ  
اَنْ یَخْلُکَ مَکَ نَجَاتٍ دَهْ خَدٰی اِشَانِ اَزْ بَحْرِ سِیْرُوْنَ اَوْرِدْ بِلَاسَتِ اِلٰی التَّوْبَةِ سِیْ دَمِنْ اِذَا هُمْ اَمَّحَا اِشَانِ فِیْ شَرِّ کُوْنٍ مَ شَرِّکَ اَرْنَدِ یعنی باز گردند  
بعادت خویش لَیْکَفِّرُوْا اَتَاکُمْ فَرَشُوْا لِمَا اَنْتُمْ هُمْ بِاَنْیَ اَدَمِ اِشَانِ اَزْ نِعْمَتِ نَجَاتٍ وَلَیْسَ تَتَمَعُّوْا اَتَاکُمْ خُورْدَارِ شُونِ بِاجْتِمَاعِ بَرْعِبَادَتِ هَمَا  
یا بر خوردن از زندگانی این جهان قَوِّفْ یَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اَوْ لَمْ یَسْرِوْا اَیَا نَزِیْدِ بِلْ کَمِ  
و ندانستند اَنَّا جَعَلْنَا اَکَمَ مَکَرِ دَانِیْمِ شَرِ اِشَانِ رَا حَرَمًا اَمَّا حَرَمِ یَا اِیْمِنِ یعنی اهل آن آیند از قتل و غارت و یُخْلَفُ النَّاسُ و حال آنکه  
ر بوده میشوند مردمان مَرْمُغُوْلٰی اَزْ a  
اَقْبَالِ الْبَاطِلِ اَیْسَ بَاطِلْ کَمِ تَانِدِ یَا شَاطِیْنِ یُوْمِنُوْنَ میگردند وَ نِعْمَتِ اللهَ وَ نِعْمَتِ خَدٰی تَعَالٰی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که مکن است در حرم  
و این از خوف یَکْفُرُوْنَ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است وَ مَنْ اَظْلَمُ و کیست شکار تر متقن اَفْتَرٰی اَزْ کِیْکَ بَرِنْدِ  
و بسازد علی الله کَذِبًا بَر خَدٰی دروغی و گمان برد که او را شریک است اَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ یا کَذِبَ کَنْدِ قُرْآنِ رَا اَزْ اَزْ اَزْ اَزْ اَزْ اَزْ اَزْ اَزْ اَزْ a  
آن سخا که بیاید بوسی اَلْیَسَ اَیْمِنِ یعنی است فِی جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوٰی جایگاه اَقَامَتِ لِّلْکَافِرِیْنَ مَرَا گِرْدَانِ  
وَالَّذِیْنَ جَا هَدُوْا و آنرا بگو کوشش نمایند فِیْنَا در کار ما و اقامت دین مَالْکَ هَدٰی یَتَهَمُّ هَرَا نِهٖ رَا هٖ نَا نِیْمِ اِشَانِ رَا  
سُبُلَنَا در راههای خود و اِنَّ اللهَ و بدرستی که خدای تعالی لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ بَانِیْکُو کَارَانَ است یعنی با مجاهدان بصیرت  
و اعانت و آیراد مجاهد که در بطریق اطلاق تا متداول باشد جاد و ظاهر و باطن و اِیْسَ اَنَّا کَمَ جَادِ کَنْدِ در راه ما دشمنان دین و بنفس

ج

وقفه

ج



و سوا بنمایم ایسا ز راه وصول بدلت لاسهل عبد الله تشری قدس سره فرمود که هر که کوشش کند در قیامت سنت بنمایم او را به  
جنت و امام قشیری هم فرموده که آنرا نکیر یا نیکو ظاهر خود را بجا دات آرایش و هم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله در سیفیه  
هر که جدی کند برای راه و هم او را بسوی خود در بحر الحقائق آورده که هر که کوشش کند در طلب بنمایم او را راه در یافت الا من طلبنی فجدنی هر که را اوجیه مارا البته  
در بعضی از کلمات زبور آورده اند شحرانا المعبودنا طلبنی تجدنی انما المقصودنا طلبنی تجدنی اگر چه جستجوی من شتابی و مراد خود بزودی باز یابی

سورة الروم مكية وهي ستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

القم: ابوالمجوز از ابن عباس نقل میکند که حروف مقطعه آیت ربانیة اند هر حرفی اشارت است بصفتیکه حق را بدان نشانگویند  
 چنانچه الف ازین کلمات گنایت است از الوهیت و لام از لطیف و میم از ملک و نونه از الف اشارت است باسم اسد و لام بنام جبرئیل ثم  
 و میم باسم محمد صلعم یعنی اسد بواسطه جبرئیل عم و حی فرستاد بجمعه صلعم غلبت الترف و من مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه  
 کردند فی آذنی الا و فی درز دیک ترین زمینیکه عرب را باشد نسبت بر زمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا لشکر یا میان اذرع  
 و بصری و آن چنان بود که خسرو پسر ویر شهریار و فرخانز که دو امپرووی بودند بالشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگیرند و مردم روم  
 هنوز نگفتند و در سال نهم بقول احسن از نبیست پیغمبر صلعم این خبر بیکه رسید که از آن شادمان شده از روی شجاعت با اهل ایمان گفتند که شما و  
 ترسیان اهل کتابید و ما و فارسیان ایسانیم پس از غلبه فارس بر روم تقاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و میان  
 کرد که وَ هُمْ وَرَ و میان قرین بَعْدَ غَلَبِهِمْ اَیَسَ مغلوب شدن ایشان سَيَغْلِبُونَ و زود باشد که غالب شوند فی یضیع سنین  
 در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رفته بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت چشم شمار و شن مباد بخدای که اهل روم بر مردم  
 فارس غالب خواهند شد در یضیع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و با تو گروهی بنده پس برده شتر جوان و مدت سه سال شتر طرزد  
 و حضرت صدیق رفته صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید و حضرت صلعم فرمود که یضیع میان ثلثه و ثلثه است و برود  
 مدت و مال بغیرای ابو بکر صدیق رضی الله عنه باز گشته تا نه سال بر صد شتر مرانته کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر  
 قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیمیه محقق شد و حضرت صدیق رفته صد شتر از ابی بقر اول از ضمان  
 وی بقول ثانی بستی چو ابی در حرب احده گشته شده بود و حضرت صلعم فرمود که تصدق یعنی صدقه بده القصه این آیت اخبار است از امور کاینه در  
 مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآنست لَئِنْ اَلَمْ تَرْضَ خدای تعالی هست حکم و فرمان من بکل پیش از غلبه فارس بر روم و من بَعْدُ و اَیَسَ  
 غالب شدن روم بغیرای یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل از ازل است و بعد از  
 یعنی ازل و ابی و راست که خداوند ازل و ابدی است وَ یَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یَقْرَحُ لِّلْمُؤْمِنُونَ شاره  
 خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای تعالی در اهل کتاب را بر تو سیکه کتاب نذرند چه درین صورت انقلاب تقاول است و ظهور صدق  
 اخبار مومنان و بردن گروان و از دایمیتین صحابه پس التبه مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرج بان است که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و  
 جمعی را نابود ساختند و چنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و بر وزیر غازی ارباب غرض بر برد و برادر متغیر گشت منوشت که کیکی را  
 بردست دیگری ملاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شد کیفیت بقصیر روم عرض شد است که دزد و دین را ساقی اختیار نمودند و سپید لشکر روم شدند و کای

در مطلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان گرفتند بیضری میید و خدای تعالی من قیامت هر که را بخوابد و هو الغریز و او غالب است انتقام کشد از  
 جمعی الترحیم مرمان است غلبه و جمعی را بر جمعی و عذرا الله و عده کرد خدای تعالی غلبه و مای فرج مومنان و عده کردنی لا یخلف الله و عده  
 خلاف نمیکند خدای عده خود چه دروغ بروی منتفع است بلکه است میسازد و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدهند  
 صحت و عده او را تعلمون میدانند ظاهر چیزهای آشکارا من حیوة الدنیا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت و ارباب  
 معاش و تجارت و در تیسر و وسط میگوید که مراد از دنیا بنام دادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا  
 میدانند و هم و ایشان عن آخره از امور آخرت که غایت مقصود آنست هم غفلون ایشان غافلان و بی خبرانند مگر بر صمیمیت  
 تاکید است اولم یفکر فی آیت فکر نمیکند فی انفسهم قدر نفسای خویش که مرایای مکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در نفس میتوان  
 یافت یا چرا در کافرنی نمایند از ابا ای خود بر عاده استدلال کنند مملکتی الله نیافرید خدای السموات و الارض آسمانها و  
 زمینها و ما بینهما و آنچه میان آسمان زمین است الا بالحق مگر برای حق یعنی حکمت مخصوص آنکه فرمید ارض و ما بینها برای بازی است بلکه  
 آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری است و اجل کس میبود برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنیابت برسد مراد در و قیامت است  
 و ان کثیرا و بدستیکه بسیاری من الناس از مردمان یعنی کفره یلقائی و بیستم بدید پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت قیامت که فرعون  
 هر آنکه نگردد و یگان و مسکریان اند و کم کسیر فی الارض در زمین یعنی بمضارع شود و عاده بوقت تجارت فیظفر و اکتفا کان  
 پس بنشیند که چگونه بود عاقبه الذین عاقبت ما که بودند من قبلهم پیش از ایشان از امام گذشته گان و او بدان گروه آشد منم سخت تر از  
 اهل که قوه از روی توانائی چون عادیان و نمودیان و امثال ایشان و انما الارض و بگردانید زمین را یعنی شگفتند جهت زراعت خوب  
 و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب و عمارت و عمارت کردند مرانرا اکثر ممتعا عمر فیها و بیشتر از آنچه عمارت کردند مکن  
 که اهل وادی غیر ذی ذرع اند یا که عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش و جاء ثمم و آمدند بدیشان و مرسلهم پیغمبران ایشان بالکینت بآیتها  
 روشن یا معجزهای هویدا ایشان بان نگرویدند حق سبحانه و دمار از دیار روزگار ایشان بر آورد و قما کان الله لیکظمهم پس نیست خدای تعالی  
 که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال مسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند و لکن گان و او لیکن بودند که بوجبات عقوبات انفسهم  
 ایظلمون بر نفسهای خود قسم میکردند ثم کان عاقبه الذین پس است سرانجام آنکه آساء و ابر کردند یعنی کافر شدند الشوائی  
 نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند سوره هم جنم است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی و وزح عاقبت مشرکان است ان کذبوا  
 بسبب آنکه تکذیب کرده اند بآیت الله بآیتهای خدای تعالی یعنی باورند آیت قرآن را یا عبرت نگرفتند بآل قدرت و گان و او ایها و بودند  
 که بدان آیتها کینه من و ان الله یبدع الخلق خدای تعالی می آفریند خلق را از لطفه ثم یعیدها پس دیگر باره زنده میگرداند  
 و بری انکیز و بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم او ترجعون بازگردانیده میشوند و نفس خطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهد شد  
 و قوم تقوم الساعة و در روزی که قائم شود قیامت یبلس الجرمون خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع شوند از رحمت  
 و لکن ممت و نباشد مرایشان از ائمه از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکار نام نهاده بودند چون ملائکه و هنام شفعوا  
 درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که الهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند و گان و او بودند  
 بدان امید بیش کایم بدان انبازان کفرین و اگر ویدگان یعنی چون از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بپراشوند و یوم تقوم الساعة

و در روزی که قائم گردد ساعت رستخیز تو میشد آن هنگام تیغ توفان پرگنده گردند مردمان و از هم جدا شوند و هر کسی بروی باطن علیین آید و جمعی باطلین افتند یکی بر درجه وصلت و یکی در درجه فرقت آن بر سر محبت و این در حصار محنت آن رانواع ثواب این را صنف عذاب جمعی از دولت تلاق نمازان و برخی در آتش فراق که از آن بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عشرت به یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران **وَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ** و آنکه گریه باشند و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کرده باشند **فَهُمْ فِي رَوْحَةٍ يُنْفِرُونَ** پس ایشان در مرغزاری شمل برآز و آنها رشادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات و جنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و نسیم باشند یا ایشان را بجای و طلل بیاریند در احاف گفته که متوج سازند شان و در عین المعافی آورده که آواز خوش شنو اند ایشان را در هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبرست که با کار بهشت تعنی کنند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن فصل نعیم بهشت ستاز بود و در آن پر سیدند که مغنیات بجه خیر تعنی کنند فرموده که با تسبیح از جمعی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آوازها کدام دوست تر داری فرموده نما میرانس فی مقام قدس بالکان تمجید فی ریاض تجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خلد در روضات بهشت در میان یاصین انس بشادی و طرب سماع کنند که متعده صدق عند طلیک مقتدر و فرمان آید بدو و هم که بدان نغمه دلپذیر و صوت شوق انگیز که تراوده ایم زبور بخوانی موسی تو توریت تلاوت کن و امی عیسی بقرات انجیل مشغول شوای درخت طوبی آواز دل آرامی تبسلیج ما بکشی های اسرافیل تو سر آن آغا کن آقام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که به چکس خوش آواز تر از اسرافیل هم نیست چون او تعنی کند همه فرشتگان از او را واد کار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشا به انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مشنوی که سماع منادی است که در ماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت فورانی یاد میدهد نظم مونسان گویند کا و بهشت و نغمه گردانید هر آواز زشت به ما همه اجزای آدم بوده ایم به در بهشت آن بختا بشنوده ایم هر چه بر ما ریخت آب و گل شکی به یادماند از آنجا ندکی پس فی و چنگ و رباب و سازها به حرکتی ماند آن آوازها به عاشقان کین نغمه بار به شنونده جزو بگذرانند و سویی کل رونده **وَ أَتَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه نکریده باشند و کذبوا با ایتنا و کذب کردند مرا آیتهای یا یعنی قرآن یا دلائل قدرت و بقای **الْآخِرَةِ** و بقای سرای دیگر یعنی شسرو شرفا و **لَكَ** پس آن کرده **فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ** در عذاب حاضر شدگان اند **فَبُخِئُوا** یعنی اربعی تبسلیج گویند مر خدای را و سپاکی یاد کنید یا نماز گزارید **حِينَ تُمْشُونَ** هنگامی که شبانگاه در آید مراد نماز شام و خفتن است و **حِينَ تَضُجُونَ** و در هنگامی که بیدارید مراد نماز صبح است و **لَهُ الْحُكْمُ** و ما و راست ستایش فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او گوید و عیشیا و دیگران گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر و **حِينَ تَطْمَرُونَ** و هنگامی که در می آید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب باب فرموده که تبسلیج رفع صوت است پس اتصال بصلوات جریه عالی از نسبتی نیست و حمد چون ولایت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفایه مناسب بنماید **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ** بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از جبه و مرغ از بقیه و انسان از نطقه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل و **يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ** و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد و **يُخْرِجُ الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ** و میگرداند زمین را بگیا به بعد مؤمنها پس از مردگی و فسادگی آن **كَذَلِكَ** و مانند این اخراج **يُخْرِجُونَ** بیرون آورده خواهند شد از قبور و **مِنْ آيَاتِهِ** و از نشانههای قدرت خدای آن **خَلَقَكُمْ** آن است که بیا فرید **شمار** اربعی آدم هم را **مِنْ ثَوَابِ** از خاک **تُخْرَجُونَ** پس اکنون شما بفرموده اند که **تُخْرِجُونَ** پرگنده میشود در زمین بر



تصرف را بباب معیشت و من اینهمه از علامات توانائی او آن خلق گفته اند که یا فرید برای شما قیام افشیکم از نفس شما یعنی از جنس شما  
 امر و اجازت ان لیسکتوا الیهما میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید بایشان چه جنسیت سبب طایمت است و مخالفت و سبب منافرت نظم  
 جنس خود کند هر جنس آهنگ و نذر و پیکس از جنس خود ننگ و بجنس خویش دارد و میل هر جنس به فرشته با فرشته انس با انس و جعل بیکدیگر و  
 ساخت یعنی پدید آورد میان شما و از واج شما مودت و دوستی و رحمت و مهر بانی در موضع آورده که مودت بجهت تزیین و رحمت بسبب زانو  
 فرزند یا مودت بر خرد سالان و رحمت بر پیران لان بان فی ذلک بدستیکه در آفریدن از واج مشاغل و مشاغل مردان در بشریت کلایت هر آنست  
 دلالتهاست لقوم یتفکرون مرگ و هی که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند و من اینهمه از دلالتهای قدرت و خلق السموات  
 و الارض آفریدن آسمانها و زمینهاست و اختلاف الیسکتوا مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه با وزیری است و بندگان و فصاحت و کنت  
 باختلاف لغتای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در کتاب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه بقا و دو است نوزده در اولاد  
 سام و هفده در فرزندان هام و سی و شش در بنی یافت و الا انکم ملوک و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یار تخلیطات اعضا  
 و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی تو امین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها  
 خواهند بود ان فی ذلک بدستیکه در مخالفت الله و الان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند کلایت هر آنست نشانهای قدرت و حکمت است  
 للعلیین مرعایان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر برین وجه نبود یتهیار  
 بین الاشخاص شکل بودی و بسیار ممت معطل بماندی و شخص کسرا م خواند یعنی این دلالت مردانایان راست که در آن نظر کنند و بکنه آن روند  
 و من اینهمه از علامات قدرت کامله اوست متماکم خواب کردن شما بالیل و النهار شب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت  
 قوای طبیعی و ابتغاء و جستن شمار و زی راتین فضیله از بخشش او یعنی طلب معاش بر روز و شب گفته اند منام مخصوص شب است و ابتغاء  
 در آیت تقدیم و تاخیر است بحسب معنی لان فی ذلک بدستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز کلایت هر آنست دلالتها و عبرتهاست لقوم  
 یتمعون برای گروهی که بشنوند بگوشش هوش و من اینهمه از نشانهای حکمت او میریکم البرق آنست که سینما یا بشمارق را  
 خوف برای ترسانیدن ساوان را از صاعقه و طمعها و افکندن بقیم برای باران و یخیزل و فرو میفرستد من السماء جهت  
 آسمان یا از بار مآء آبی را قیچی پس زند و گرداند به الارض بان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه میروید بعد موهها را پس  
 افسردگی و بزرگی آن لان فی ذلک بدستیکه در برق و باران کلایت هر آنست علامتهاست بر قدرت الهی لقوم یتعقلون مر  
 گروهی را که تعقل کنند در مکنون کائنات حق تا برایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه و من اینهمه از نشانهای توانائی او  
 ان تقو السماء آنست که می ایستد آسمان بی ستون و الارض و زمین بروی آب یا قریب بفرمان او یعنی نجا داشت او مر  
 ایشان را شمر اذ اذ عاکه پس چون بخواند شمار اسرافیل هم تنفخه اخیر دعوه که قاصد خواندن بدین نوع که یا ایها الموتی اخرجوا  
 ای مردگان بیرون آید من الارض از زمین اذ انتم انما هاتم تحرجون بیرون آید از قبرهای خود و خرم و ج خلق از  
 قبور نیزگی از آیات اوست و که و مر او راست من السموات و الارض لهر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق  
 و مملوک و مر بوب وی اند کل که همه را در افرینش و فرمان بردار اند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از  
 حکم او ترم نمی توانند وزید و هو و اوست الذی یبدی الخلق آنکه اول بار بیا فرید خلق را و آنکه بپایان نرسیده پس باز زند و گرداند

وَهُوَ وَبَارَآءُ دُونَ أَهْوُونِ آسَانِ تَرَسْتِ عَلَيْهِ رَحْمَتِي بِمَا كُنْتُ تَحْتَ أَفْرِيدِي بِأَعَادِهِ بِأَعْقَابِ رِشْمِ آسَانِ تَرَسْتِ لَزِيدِ أَيْسَ جُودِي بِأَعَادِهِ  
 اقرار دارد با عاده را چه منکرید و با عاده نزد قدرت او یکسانست و با عی چون قدرت او منزه از نقصان است و آوردن خلق بر بندش  
 یکسان است و نسبت من و تو هر دو دشوار بوده در قدرت پر کمال و آسان است و قَوْلُهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى و مراد است صفت برتر و بزرگتر  
 چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها و هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ است  
 غالبی که عاجز نشود از ابد امکان و عاده او الْحَكِيمُ و انا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرْبٌ لَكُمُ فِیْهِ بَیِّنَاتٌ لِّمَنْ یَّكُنْ مِنْكُمْ حَافِیًّا  
 مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ مَثَلِی ذَاكَ كَرَفَةِ أَرْوَاحِ أَنْفُسَائِی شَاهِلٌ لَّكُمُ آیَا هِیْست شمارای از اودان مِّنْ مَّامَلَكَتِ أَنْفُسِكُمْ از مالیک شما که ملک مبین  
 مِّنْ شُرَكَائِی هِیْچ انباران فِی مَادَرُ فَلَکُمْ در آنچه داده ایم شمارا از اموال و اسباب فَاكُنْتُمْ فِیْهِ سَوَاءً پس شما و ایشان در بنی یکسان باشید  
 یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال ملک خود ایشان نیز تواند تخافونكم میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند و کجیفتم مَثَلِی رسیدن  
 شما از اودان أَنْفُسِكُمْ از نفسهای شما یعنی از شرکایان آزاد و منحصر سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در ظل و ملک خود شریک  
 میسازید تا در تصرف دران و تسلط دران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در حقین المعانی و از بعضی تفاسیر است  
 که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت برضادید قریش خواند گفتند کلا والله لایکون ذلک ایداعا شاکه هرگز این نتواند بود و حضرت صلعم فرمود  
 که شما بندگان را در ملک خود شریک نمیدید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خداوند در ملک و شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سرپرست  
 مانده در بند علم خالق خویش و جمله هم بنده اند و هم بنده یزد بسد بنده را خداوندی و کذلک مانند این تفصیل تفصیل الایات تفصیل میکنیم و  
 مبین میسازیم و دلائل وحدت را الْقَوْمُ یَقُولُونَ مگر روی که عقل خود را در تدبیر اشغال بکار بنده اما جاحدان و ستمکاران از حقیقت این بخنان  
 بخیلانه بِلِ اتَّبَعِ الدِّینَ ظَلَمُوا اَللَّهِ بِرُوی میکنند تا که ستم کردند بر خود و شرک اَهُوَ آءُ هُمُ آرزوهای نفس خود را بغير علم بی دانشی مِّنْ قِبَلِی  
 پس کیست که راه نماید مِّنْ أَضَلِّ اَللَّهِ آرزو که فرو گذاشت خدای بسبب خذلان گراو شد و مَا لَهُمْ وَنِیْسَتِ شُرَكَاءُ گمراه را مِّنْ تَضَرُّعٍ  
 هیچ یاری و یهوداری که از عذاب و دوزخ شان خلاصی دهند فَا قِمْ وَجْهَكَ پَس رَهْت داری محمد روی خود را لِلدِّینِ برای عبادت خدای تکلیف  
 یا خالص گردان عمل خویش را حَنِيفًا در حالتیکه مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و است خود را بگوئی که بدین وجه اقامت کنند و پیرو  
 کنند همه فِطْرَتِ اَللَّهِ دین خدای تعالی را اَلَّذِیْ اَنْ فِطْرَتِی رَاكُهُ حُكْمٌ فَطَرَ النَّاسَ بیا فریدم مردمان را عَلَیْهَا اَبْرَان و گویند مرا و از فطرت  
 شناختن صانع است و آن در روز است همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که لازم آن عهد باشید که بران مبطور شده اید که تَبْدِیل  
 نیست در صورت نفی یعنی تبدیل دهید لَخَلَقَ اَللَّهُ رِخْلُ خَدِی یعنی نبی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرگرفت  
 ذَٰلِكَ الدِّینُ الْقَیِّمُ آنست گیش رَهْت و دین مستقیم وَلَٰكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَیْکِنْ مِثْرُ دَمَان لَا یَعْلَمُونَ قَع نمیدانند استقامت دین را  
 بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبیر مبینین حال است از ضمیر قوم یعنی ای محمد روی بدین آرا بامت خود در حالتیکه باز گرد آید گانید اِلَیْهِ سَوَا  
 حق از غیر او شیخ ابوسعید خراسانی سره فرموده که انابت رجوع است از حق بقی و سبب آنرا گویند که او را جرحی بجهان مریض نباشد بیت تو جوی  
 همه را من رجوع بکنم بگویم که گرم نور پذیرد بگری بکار و دم چه کنم و اَتَّقُوا و بر رسید از و اَقِمْوُ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را و لَا تَكُونُوا  
 و نباشید مِّنَ الْمُشْرِكِیْنَ از شرک آرزو بکنان تبرک نماز متعذر خطاب بامت است و در تفسیر شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند  
 که حدیثی مبین رسیده که هر چاه من و ایت کند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترک اهل و متعذر

فقد کفر حواسم که آیتی از قرآن بود وقت پیدا کنم سی سال کامل کردم تا این آیت یافتیم که وقیموا صلوٰه ولا تكونوا من الشّکین مِنَ الَّذِینَ فَرَقُوا  
و مبادید از آنکه جدا کردند و برگزیده ساختند و پیغمبر دین خود را و گاه و گاه شیعیان و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت  
پرستیدند یکی ملک و یکی تار و مایه و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابو امامه را در آن باب خبر مرفوع است یا اهل  
بدعت کلّ حزب بما لدّیّهم هر گروهی یا پیغمبر و دیگر ایشان است از دین فرج و چون شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان است نظم  
هر کسی را در خود خوار خویش است نوع خوشدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیره چنانچه امام صومعه چه پیر و چه و را اذا مسّت  
التّاس و چون برسد آدمی از این شرک از آنکه سختی یا بیماری یا فقر گرفته اند عام است مرهم آدمی را که چون شدتی در مانند دعوای خود بخواهند  
بزار بی رتبه برود و در خود را غنی بیند الیه باز گشتن بسوی حق ثم اذا اذا قهّمس چون بپایان یعنی بدو ایشان از خدای متعالی از  
نزدیک خود در رحمت آسانی یا صحت یا تو اگر می و از آن شدت باز رهند اذا فرفق منهُمْ آنگاه که گروهی از ایشان بر پیغمبر کون  
بپروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابل نجات از بلا چنین عمل کنند لیکفر فاما کافر شوند یا انکشفوا با آنچه عطا کردیم ایشان را فتمتوا  
اگر تمیدید است یعنی ای کافران بخورید و در روز از نعمتهای منبوی فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت  
آخری باشد انزلنا آیه فرستادیم ما علیهم بر کافران سلطان کاتبی و محبتی یا رسول فی سلطان یا فرشته که با او برانی باشد فهو پس آن  
رسول ملک شکم سخن گوید آن کتاب حکم کند یعنی دلالت داشته باشد یا کافرا یا لیسر کون و یا پیغمبری که هستند که آن شرک می کردند  
یعنی دلیل بود بر آن شرک ایشان و اذا اذا فتنّا التّاس و چون بنمایم شرکان را رحمة نعمتی از صحت و سعادت و مانند آن فرج و اشدادان شوند  
بها آن نعمت و ان نصیبهم و اگر برسد به ایشان سیئه از حمتی از مرض و قحط و شال آن بما قد مت ایدیمیم با آنچه از پیش فرستاده و شما  
ایشان یعنی چون ببارسد بشارت کردارهای بد که کرده اند اذا هم یقسطون آنگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی تشکر میگذارند و  
نعمت و در صبر دارند بر محنت و لو کفریر فاما نسته اند آن الله بدستیکه خدای یسبط الرزق گشاده میگرداند روزی را لمن یشاء و  
هر که میخواهد و یقصد و تنگ میسازد بر هر که میخواهد ان فی ذلک بدستیکه در بسط و قبض کالیبت هر آنکه دلائل عبرت است لقوم یؤمنون  
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و تشکر گویند در سر و صبر کنند در ضرر که بنای کار موس و اساس ایمان برین و صفت است فاما  
پس بدو ای محمد ذالقرنی خداوند و قربت را از نبی هاشم حقه حق و از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است  
و مهادل ایمان درین دخیل میفرماید که بدید حق خویشان را یعنی صلّه رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام امام عظمی و بر وجوب نفقه ذوی الارحام  
برین آیت استدلال میکند و المسکین و بدید حق محتاج و بیچاره را و ابن السّبیّل و راه گدیان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف  
زکوة ذلک این ایاتای حقوق خمس بهتر است از اساک للذّین یریدون برای کسانی که میخواهند وجهه الله تعالی را  
یا رضای او می جویند یا مراد ایشان و جت تقریب است بجایزه جت دیگر از اعراض و اغراض و اولیّک و آن گروه مسفقان هم المفلحون  
ایشان در دستگاران و فیروزی یافتگان و ما آتیتم و آنچه میدیدم من ربّی از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لیرتوا تا بفرماید مال شافی اموال  
التّاس در مالهای مردمان یعنی به کسی میدید و زیاد از من آن توقع میکنند مال شافی و چون گردد فلا یرتوا پس زیاده نشود آن مال  
عند الله نزدیک خدای تم و برکت از آن میرود یا آنچه میدید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زربار یا دتی در مال سود خوارگان پیدا میکند  
نیشود و برکت در آن نمی ماند و ما آتیتم من زکوة و آنچه میدید از زکوة مفروضه یا صدقه که در آن دادن تریدون وجهه الله



میخواهید ثواب خدای تعالی قائل که آن گروه که زکوة و صدقه و جود و پند برای مکارفات هُمُ الْمُصْطَفُونَ ایستند خداوندان افزونی یابند گان افزونی که یکی را ده یا زیاده یا بند الله خدای تعالی حلقه آن کسی است که سیاف و شمار او شتاب و در وقت روز قلم پس روزی داد و سپید و شمار او دام که زنده اید قلم می کشد پس سیرانه شمار او وقت انقضای آجال شما تمحیض می کشد پس زنده گردان شمار او را انگیزان در قیامت هَلْ مِنْ شَرِّكُمْ آیات است از انبازان شما یعنی آیا از ثبانی که بزعم شما شریکان خداوند هست من یفعل کسی که بکند من ذلکم ازین خلق و رزق و امانت و احیاء من شیء هیچ چیزی تا بدان سبب او را برتنش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کار را از ایشان نیاید پس ایشان را شریک گرفتن شاید بجهت پاک است خدای تعالی و قطعاً او برتر است عَمَّا یُشْرِكُونَ هیچ از آنچه شرک می آرند بوی ظاهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البستر در بیابان خشک سالی و مردن و اب و طوایع و البحر و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن شتیا عاکبت بسبب آنچه کردند آیدی التائس دستای آدمیان یعنی شومی معاصی ایشان اغلب علما برانند که مراد از فساد آمدن بار نیست چه وقتی که باران نبارد و در بیابان نبات نرود و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبجی نابینا شوند و گفته اند فساد بران بود که قایل با سبیل را کشت و فساد بحر که چندی شتیا را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد دست یعنی تنجیه آن ظاهر شد در بیابان با لاک ابل قری و در دریا با غرق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد و اسباب دنیوی از آدمیان کر و لید یقیمه تا بچسند ایشان را بقص الذی عملوا بعضی از اجزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که ایشان بچسند این بعضی یوجیون باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بحر واسطی رحم فرمود که هر که بحر دل او ترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رحمه آورده است که فساد بر نفس با رتخاب مخلوط است و فساد بحر دل با خلاق ذمیمه بوقوف بر رسوم و عادات در حقائق سلمی قدس سره مذکور است که برسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق فساد لسان علما تا ویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا به عادی باطله نظر ماه نادیده نشا نماید چه در استیبار بران که مینماید از برک شتری در وصف ماه به صد نشان نادیده گوید بهر جا به قل سیر فی البحر مشرکان را که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان پس نگرید چگونه بود عاقبه الدین سرانجام آنکه من قبل ایشان بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان که هلاک شدند مشرکین شرک آرندگان قائم پس است کن و جهلک یکی خود را الدین القیسم برای کیش رست یار وی آر بجهت دین درست من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا یمس ذلک روزی که نیست باز گردیدن ما و را من الله از نزدیک خدای تعالی یعنی آن را باز نگردانند و البته باشد یار روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند یوم میث یصلحون روزی که حاشا شوند و از یکدیگر بر سر دوراه فریق فی السبیل و فریق فی السبیل هر که کافر شود فعلیک پس بروست کفر و شرای کفر او که آتش جاودست و من عمل صالحا و هر که کند کارهای نیکو فلا انفسهم پس کرده باشد برای نفسهای خود یصدون بگسترند یعنی جایگاه رست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لیجری ما جزا به خدای الدین امنوا آنرا که گوید ما ندو عملوا الصلوات کرده اند کارهای شایسته من فضله از بخشش خود و ذکر جزای کافران که رجبت انکه مقصود بالذات مونسند آتیه برستی که خدا لا یحب الکفرین دوست ندارد و اگر دیدگان را تا با مومنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدو رخ فرستد و من آیتهم و از نشانهای قدرت خدای آن نیز میل التریاح آنست که میفرستد باد را یعنی شمال و جنوب بیشتر است شده و درندگان بیابان تا بفریاد شمارند و لیکن یفعلکم

وہ پشاند شمار از ان من دختیہ از زمینی کہ تابع باران است یعنی خصب و زراعت و لیس فی الفلک و برای آنست کہ بہ باد و پرو کشیدہ و دریا و افریغ و بفرمان خدای و لیسکتو او تا بچوید و تجارت دریا و از من فضیلتہ روزی را کہ خدای بخص فضل میدہد و لعلکہ کفکروان و شاید کہ شمشک گردید برین نعمت و لعلکہ از سلکنا و ہر آنکہ ما فرستادیم من قبلك پیش از تو ای محمد و سلا فرستادگان از آدمیان الی تو میہم بسوی گردہ ایشان بجاؤ و ہمہ پس آمدند رسولان باقوم خود یا بلیت یا بجزای و محسن با احکام ہودہ از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بداند گردید و برتری کا فرستند قانتقمتنا پس انتقام کشیدیم من الذین اجبرتمو ان انما کہ کافر شدند و ایشان را ہلاک کردیم و یاری کردیم آنان کہ گردیدہ بودند و کان حقا علیکنا و بہت نزد او بر با نصرت المؤمنین و یاری الی فرمان ایشان سخن نصرت اند آتھ خدای برحق الذی یُرسل الریح آنست کہ میفرستد باد را کہ شیشہ بجا پس ہی الکیز از باد را و ہوا برآورد و قبسطہ پس خدا بکثر از این متصل سازد ہمہ گاہی کہ خواہد فی السماء در جہت آسمان کیف یکاۃ چنانچہ خواہد رود و ہیتادہ و یحکمہ و گردان آن را گاہی کہ کفنا پارہ پارہ قطعہ در ہر طرفی فترمی الودق پس تو می بینی باران را کہ حکم الہی بخرچ میرون ی آید من خلیلہ از میان ابرہم در وقتیکہ ترکم و متصل است ہمہ در وقتیکہ منقطع و متفرق است فاذا اصابت بہ پس چون برساند خدای تعالی باران را من کثرت در ارض و بلاد ہر کہ خواہد من عبادہ از بندگان خود اذ اھم انکما ایشان یبشرون و شادمان و خوشدل میشوند و ان کا تو و ہیک بود من قبل ان یشکر علیکم پیش از آنکہ فرو فرستادہ شود بر ایشان باران من قبلہ پیش از طور سبحان لم یسلین و نا امید از باران فانتظر پس در نگر الی اثر رحمت اللہ بسوی شاد رحمت خدای تعالی بجز طرنگر تا بہینی کہ کیف بگوئند خدای بآن اثر محیی اکابر زندہ گرداند زمین را با شجر و اثمار و زروع و نباتات بعد موہا پس از سردگی و فسادگی زمین حصص جمع میخواند یعنی تا بہینی آثار رحمت الہی و بخشایش نامتناہی کہ زمین مردہ را زندگی بخشد ان ذلک مدرتیکہ آنکہ قادر است بر احیای زمین بعد از موت ان لمحی الموتی ہر آنکہ زندہ گرداندہ مردگان است چو احیای ارض احداث مثل آنست کہ در بودہ از قوی باقی و احیای موتی ایجاد آنست کہ در مردگان بودہ از قوی غیرہ و ہو و خدای تعالی علی کل شیء قدیر بر ہمہ چیز تواناست چہ قدرت او نسبت بہ ہر کمزرات یکمانست و در احتاف آوردہ کہ اثر رحمت در ظاہر باران است کہ زندگی کل بدن است و در باطن ذکر او است کہ حیات دل بدوست و در بحر الحیا فرومودہ کہ آثار رحمت نشاندہ جبہ است کہ زمین دل بدن زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد کہ منظر نظر حق است و نشوئی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرمودہ این است مثنوی صوفی در باغ از بہر کشادہ صوفیانہ روی برزانو نہادہ پس فرو رفت او بخود اندر غول شد طول از صورت خواہش فضول بہ کز چہ خسی آفراندہ ز نگرہ این درختان بین و آثار رخصہ ارحم بشو کہ گفت بہت انظر و اے سوی این آثار رحمت آرد و ہ گفت آثارش دل ست ای بوالہوس و آن برون آثار آنرا است و بس بہ باغبا و میوہ اندر و عکس لطف او برین آب و گل است و لکن از سلکنا و اگر بغیر تنہم و ایجا بادی کہ سودی باشد بہلاک چون دہور کہ ریح خداست و بزروعات ایشان و زوق و آو کہ پس بہ بنید کشت رخصت زرد شدہ بعد از سبزی بہلاک رسیدہ چنانچہ از وضع نتوان گرفت لعلکوا ہر آنکہ باشند من بعد بہ یکفروان پس از زردی زرع کہ کافر شود نہ نیمتہای گذشتہ بایستی کہ التجا بہن کردنی و از رحمت او نا امید نشدنی و ای محمد از کافران این طمع مدار کہ فہم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند فانک پس بہینیکہ تو لا تمیع الموتی سخن نیتوانی شنواید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا کہ دل ایشان مردہ است و لا تمیع الضمیر







نیکو و بسیار نفع است لهذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیران و نبات خلق الله آفریده و خدای اندک و بزرگ پس بنماید پس که  
 در عالم مآذ خلق چه چیز سیافیه مآذین من دوقیه آنکه بدون ویند مراد بتانند که کفار ایشان را شرک می گفتند حق سبحانی میفرماید که  
 اینها هر مخلوق متناهی بتان شما آفریده اند که ماست بیل الظالمون بلکه مشرکان فی صلی قسین میخ در گراهی آشکارا اند که عاجز را  
 با قدر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند نظم هر که هست آفریده او بنده هست بنده و بند آفریده هست پس کجایند که در  
 بند است و لائق شرکت خداوند است و آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد دیو دشتی عظیم دشت و عرب در هر صبی که رجوع  
 بدیشان کردند از حکمتهای لقمان برای ایشان شنیدند و ندی حق سبحانی از حال وی خبر داد و فرمود و گفت انا لک یا دبدبیکه داد یلحقن الحکمة  
 لقمان بن یحور را حکمت که قوی صائب و فعلی کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادله حقیقه در تقریر توحید و ایمان  
 برسل و نفی شرک و مخالفت دلائل سمیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شبی هم برانند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت  
 درین آیت نبوت است و او خواهرزاده ابوبکر بود و یا پسر خاله او در تفسیر گوید پسر یحور بن یحور بن تاریخ و تاریخ برادر ابراهیم هم بوده است  
 امام بولایت در فرموده که گفت او ابوالاعتم است و در عین المعانی آورده که در سال نهم از سلطنت داود عم متولد شد و تا عهد یونس هم  
 عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال زیست و اگر علما برانند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند علام کسی بوده و شبانی میگوید یا خیاطی یا نجاری  
 و گویند حبشی بوده و میان بنی اسرائیل قضا یا پرسیدی و بقول امام سجادی و ندی از بندگان تو بر بوده مروی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده  
 روزی بوقت قیل و جمیع از فرشتگان بخانه وی درآمد و بر و سلام کردند جواب داد و ایشان را ندی گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار تو ایم  
 ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان برستی لقمان جواب داد اگر حکم جزم است از آفریده کار من برین کار سمع و طاعت قبول میکنم و  
 امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا محیر ساخته اند عاقبت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم بلکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانی قول  
 او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد و ثواب ده هزار کلمه از و منقول است که هر کلمه بعالمی می ارز در روزی یکی از علمای بنی اسرائیل بر و گزشت  
 و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی نیستی که شبانی بر سر فلان میگوید گفت  
 آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن رست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالا یعنی کردن و در تفسیر امام شعبی هم  
 از حکم لقمان آورده روزی خواجروی او را با غلامان دیگر باغ فرستاد تا میوه بسیار از غلامان دیگر میوه را در راه بخورد و ند و حواله خوردن آن  
 بلقمان کرد و ند خواجروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواجرا گفت حقیقت این سخن بچیز  
 معلوم توان کرد گفت بلکه مار آب گرم بخورانی و در صحرای پاره بدوانی تا می کنی از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن است و پر  
 معنوی قدس سره در مشنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته است از انان اینجا ثبت افتاد نظم گشت  
 ساقی خواجرا نایب حمیم و مر غلامان را و خوردند آن زیم و بعد از آن میراندشان در دشتا مید و بدندان فرخت و علا در قی  
 افتاد ایشان از خانه آب می آورد و اندایشان میوه و چون که لقمان را در آمد فی زراف و پس در آمد و درفش آب صاف و حکمت  
 لقمان چو این پایه نموده تا چه باشد حکمت رب و دود و هر چه پنهان باشد پیدا شود و هر که از خائن بود رسوا شود و در باب  
 آورده که روزی داود عم از لقمان پرسید که کیف صحبت جواب داد که صحبت فی غیر می را در قفصه فضل و محمل است داود  
 درین سخن فکر نموده نعره زد و میوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات نامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت

القصه حق سبحانه تعالی فرموده که القمار حکمت وادوم گفتیم ورا آن اشکر لله انکه شکر گوی مرخداي تعالی را بر نعمت حکمت و من بکثر  
ویر که شکر گوید قائما بشکر من جزین نیست که شکر میگردد بلیقبة برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو رسید  
و من کفر و دیگر که ناپاسی کند فان الله پس بدستیکه خدای تعالی غنی بی نیاز است از شکر کسی بحسب کلام سزاوار حمد است و اگر چه کسی  
اورا حمد گوید یا محمود است که هر کلمات لسان قال و حال شاکر حضرت ویند و اذ قال لقمن و یاد کن چون گفت لقمان که بنده بر سر  
خود را نعم گفته اند نام او مان یا ساران یا شکم یا مشکور بوده و هو کعظمه و لقمان پند میداد و او میگفت یبني ابي پسرک من تصغیر  
شفقت و رحمت است لا تشکر بالله شکر مبار بخدای لا تشکر بالله شکر آوردن بخدای الظلمه تعظیم هر آنکه شکر بزرگ است چه  
تسویه میکند مخلوق را با خالق و وصیته الانسان و وصیت کردیدمادی را و فرمودیم بوالد یه بنیکوی بدو وادار و از مویجات نیکوی یکی  
است که حملته بر دشت فرزند و ائمه مادر او چند وقت دست میشد در جل او و وقتا است شدنی در آن علی و من برست شدنی  
یعنی ضعیفی بالامی ضعیفی و فصله و باز کردن او از شیرینی عامین در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم  
یعنی آدمی را از اشکری با آنکه شکر کنی ترا و اول الدیات و بر پدر و مادر خود را الی المصیر بسوی حکم من است باز گشت آدمیان و بر شکر و  
شکر ایشان را جزا خواهم داد و ان جاهدک و اگر شکر کنی پدر و مادر تو علی آن شکر کنی با آنکه شکر آری من و شکر گیری مالتین لک  
آن چیز را که نیست ترا به علم استحقاق شکر او اشی فلا تطعمها پس فرمان میرایشان را و صلاحیتها و صاحب کن ایشان  
فی الدنیا و در زندگانی دنیا معشر و فاسد صحتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود و اشیع و پیروی کن درین  
سبیل من اناب راه کسی را که باز گشته است الی من توحید و اخلاص که آن محمد است صلعم یا صدیق اکبر رضی الله تعالی پس بگو  
مجازات من است موجهه باز گشت شما فانیتمکم پس آگاهای خواهم داد شما را بما که تم تعملون و با آنچه هستید که میکنید اخیر  
و شرف و دل این آیت در شان سعد و قاص است رخ چنانچه در سوره علقبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصه لقمان به  
مناجبت نمیست از شکر آورده اند که مادر سعد شکر روز آب و نان خورد تا دهن وی را بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند  
و سعد میگفت که فرما اگر او را بقادر روح باشد و یک یک از وقض کند یعنی بقادر بار میرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر  
بار از وصیت لقمان خبر میداد گفت فرزند خود را ببنی ای پسرک من را قضا بدستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر  
و شرف آنک اگر باشد در خردی و شقال جتنهم سنگ دانه من خردی را پسندانه که هفتر جواب است فتنکن پس باشد آن یفی  
صخره در زیر صخره سبز که صاگرد و آن در زیر بنفتم زمین است او فی السموات و آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت  
آن یاد بالای سموات او فی الارض یاد زمین در مکانی پنهان یات لها الله پیار و خدای تعالی آنرا حاضر گرداند و بران حساب  
کند ان الله لطیف بدستیکه خدای تعالی باریک دانست و علم او بهر خفی حاطه کند تخیر و داناست بکلیان هر چیزی نیستی  
اقیم الصلوة ای پسرک من پیای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و نیکوی و آنه عن المنکر و باز و از منکر  
تا دیگران از تو کامل شوند معروف است که موافق بشرع و سنت باشد و منکر که مخالف عقل و نقل بود و اصبر و شکیبایی کن علی ما  
اصابک با پیگیری که بتو رسد از شداید خصم وادار و نواهی ان ذلک بدستیکه آنچه فرموده شد من عزم و الا مؤدب از وجه  
امور است یعنی آنچه خدای تعالی قطع کرده است قطع ارجایی است و لا تصغر و یک سوبر حدک للناس و

صلی علیک و علی آلتک  
وسلم

نصف



خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع و کمال بخشش فی الارض و مرور در زمین مگر جلای بازی و افسوس و خود کامی یعنی محروم مانند جانوران و دنیا پرستان ان الله لا یحب بدینیکه خدای تعالی دوست نهد را و کل محنت هر خرامنده را که چون متکبران رو و فخورین ناز کنند که با سبب تنعم بر دامن تطاول نماید و اقصی و سبزه رو باش فی مشیت در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرو که زود رفتن علامت غفلت و سبکساری است و دیر رفتن نشانه تجربه و بزرگواریست بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه و اغصص و فرود آر و گم کن من صوفیک از آواز خود یعنی فریاد کننده و نغمه زنده و دراز زبان و سخت گریه سبب ان اکثر الاکصوات بدینیکه زشت ترین آوازه اصوات الحیمیه آواز حارست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتیست و صوت حار با وجود رفعت او مکروه طبائع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جبر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمایندگان مرا که چون با من مناجات میکنند آوازه های خود را بخوابانند که من بشنوم و آنچه در دل ایشان میدانم و در جواب کسی که گوید و چه تخصیص انکری بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت او است چه تواند بود آن گفتند که آواز او زود و عرب مثل است در کر است سفیان ثوری رحم فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح است الا حمار که صیحه او از روی شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نیت الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در کتاب فیه مافیه از حضرت مولوی قدس سره جو انکری صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب گاه و جواست یا بجهت جسمی شهوت یا جنگ با دراز گوش و دیگر صدای که از غلبه صفات بهیمی و جمعی زاید زشت ترین صداها باشد و از اینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین مذاها خواهد بود بیت نغمای عاشقان بن دلکش است استماع نغمه ایشان خوش است و آلمه ترقی آیانمی بینید یا مردمان ان الله ان را که خدای تعالی سحر لکرم رام ساخت برای نفع شما فی السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه ستاره تا زردشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کوه و بیابان دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید و آنچه علیه و تمام کرد و بر شما نعمة ظاهره نعمتی آشکارا و باطنه و پوشیده یعنی آنچه بینشاید و آنچه نیشاید نعمت محسوسه و محفوله و محض نعمه نسیجا اند جمع و در نعمت ظاهر و باطن علما درین آیت سخن بسیار صاحب تیسر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت رسید تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل با وجود نعمت و شهود نعمت یا تسویه اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن فمهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصرو بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجا و ندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدایان و دادن است بشب و در وجه علما و عرفا در جواب تفسیر نیست و مذکور و الله الموفق والی الله ترجع الامور بیت کوششی کن ره سوی آن مجرب و بزرگواران یا بی صدف مار گریه و من الناس و از مردمان من هیچکس نیست که جلال میکند و خصوصت می ورزد فی الله در کتاب خدای یعنی نضرین حارث که میگفت افسانه پیشینان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید

ع

که خدای تو از چه چیزست فی الحال اورا صاعه گرفت و این آیت فرود آمد که کسی بود که مجاد کند در ذات حق بقدر علم بی دانشی  
 و لا هدی ولی یانی از نزدیک خدای و لا کتب مبینی و بی کتابی روشن بلکه بعضی تعلیم چنانچه فرمود که و اذ اقبل لحدود  
 چون گویند مرا ایشان را که بصدق اتبعوا پیروی کنید ما آنرا که از خدا پیروی کنید که فرستاده است خدای یعنی قرآن بدان بگردید تا آنگاه که  
 بل نشیخ منکر ویم و متابعت نیکوین آن را بلکه پیروی نیکوین ما وجدنا علیک به انجیز که باقیم بران ابا که تا پدران خود را یعنی سلوک بر  
 طریق آبا میکنیم و لو کان الشیطان آیا اگر هست شیطان که فرساده است و هو جس ید غو هم بخواند ایشان را الی عذاب التبعیر من بیک  
 عذاب و دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند اورا از تعلیم در گذرند و من یتسلّم وجهه و بر که خالص سازد دین با عمل خود را یا با خلاص  
 توجه کند الی الله بسوی خدای تعالی و هو محسن و حال آنکه از یکو کار باشد یعنی موصد فقد استتمت پس هر آنکه تحقیق دست زده باشد  
 بالعرفه و الوثقی با دست آویزی محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند المحب فی الله و بغض فی الله و اشرار عایت طریقه  
 سنت و جماعت است و الی الله بسوی حضرت خداوند است عاقبه الامور و بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلایق اند بازگشت  
 ایشان بری خواهد بود و من کفر و هر که نگوید و چنگ در عروقه و ثقی زند فلا یخترک پس باید که اند و بگویند نسا زد ترا کفر و اگر ویدن او  
 الی کتابی است و رجعت با برگشت ایشان فنبههم پس بیا که با نهم ایشان را بجا عملوا با آنچه کرده اند و تنبیه یعقوب خواهد بود و الله  
 بدستیکه خدای تعالی علیه داناتر است ید آیت الصدور و آنچه در سینهای شماست از خیر و شر نیتهم بر خور داری و دهم ایشان بر نعمت  
 در سر و قلیل از زمانی اندک که زود انقطاع یا به شتم نضطر هم پس بیا بر ایشان را بیچارگی یعنی پاچار بیا شد الی عذاب غلیظ و بسوی  
 عذاب سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت ترقی یابد و لکن سالتهم و اگر پیروی مرا فرما از امر خلق السموات و الارض  
 که بیا فرما آسمانها و زمین را یقولون الله و هر آنکه گویند معبود حق و آفریننده مطلق چه دلائل مانع از اسناد آفرینش بغیر و بسیار روشن است  
 قل الحمد لله بگوای محمد سپاس بر خدای را و در جل که اعتراف میکنند با آنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است بل اکثر هم بلکه بیشتر  
 ایشان لا یعلمون و نیدانند که باین اقرار مرم میشوند لله بر خدای رست مافی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست  
 یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی استحق نبود ان الله هو العنی بدستیکه خدای تعالی اوست بی نیاز بذات خود پیش  
 از خلق اشیا الحیید و خدای متعالی متعالی است از ستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان است  
 ای غنی در ذات خود از ما سوائی خوشترن به خود تو میگوئی بخود حمد و ستایش خویشتن و در آخر سوره الکاف گذشت که جمودان اعتراض  
 کردند بر قرآن که جای میگوید و قرآن که شمار حکمت چیزی بسیار دادیم و جای میگوید که و ما و یتیم من العلم الاقلیلا و این آیت آمد که قل  
 لو کان البحر داء و درین سوره نیز برای تاکید این خبر میفرماید که و لو ان و اگر بودی مافی الارض آنچه در زمین است من شجر و از  
 درختان اقله و دریا و البحر و دریا و محیط با سعت خود داد شدی میگذرد و دادی بحر محیط را من بعد پس از فانی آب او  
 سبغة انجی بهت دریای دیگر مانند او و بدان آیه را داشته که کتابت کردند می مافیکت بسز رسیدی و بیایان نیامدی کلمت و الله  
 علم الی و عجائب صنع بادشاهی یا سامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او نعمتی که در دین بر بندگان افاضه میکند  
 جت آنکه فلم و ما و متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی است ان الله عزیز بدستیکه خدای تم غالب است در حکم و فرمان بی نهایت  
 حکیم و اماست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست ما خلقکم نیست آفریدن شما ای اهل که و لا یبشکم

و در برنگین شام بعد از مرگ ادا گفیش و اجداد و دیگرانند آفریدن و برنگین یک تن چه حق جان در خلق اشیا باالات و ادوات و انعام  
 و دگران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و بر عت اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرود آید که گو  
 بر خیزید از گورهای یک دعوت او همه خلایق از گورهای بیرون آیند ان شاء الله تعالی و در تنبیه خداوندی شنو است بهر سموات را بصیرت  
 فیاست بهر بصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز از راه نیست بهیت قدرت بی عجز ندای کس به قدرت بی عجز خود را بی و پس  
 اکثر آیانیدی و ندانی آن الله آنکه خدای تعالی یوحنا الکیل در می آرد و طلمت شب را فی النهار و در روشی روز این وقتی بود که  
 شب در آید و یوحنا النهار و در میگرداند و روشانی در و زرافی الکیل در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاد  
 میکند و سحر الشمس و القمر و درام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند کل مجری هر یک ازین ترین می رود در فلک خود را الی  
 اجل مسمی تا روز نام برده که روز قیامت است و جبرائیل ایشان در آن روز منقطع گردد و آن الله و در تنبیه خداوندی شنو است بهر سموات را بصیرت  
 با آنچه شما میکنید خبرت و داناست و گفته امور را می شناسد ذلک آن سعت علم و شمول قدرت بآن الله بسبب آنست که خدای تعالی  
 هو الحق است ثابت در ذات خود و واجب بر وجود خویش و آن مایه معجون و آنچه شما میخوانید و حصن بغیبت میخواند یعنی آنچه  
 مشرکان میخوانند و می پرستند من و نده بخدای الباطل پیوده و ناحیست و آن الله و دیگر سبب آنست که خدای تعالی هو العلی  
 است برتری یعنی غالب بر همه الکبر و بزرگ است که از بزرگتری نیست اکثر آیانیدی و ندانی آن الفلک آنچه کشتی تجریمی فی البحر  
 می رود و در دریای بقیعت الله مبت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و بار برای رفیق او می فرستد لیکن تا بنماید شما را  
 من آیتیه بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجاب بحر آنست که در تنبیه در امر کشتی و دریا که آیت  
 هر آینه نشاناست در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت لکل صیاد و هر صیاد کننده را بر لای او مشکو و مشکوئین شکوئیده  
 بر نهایی او و لذات غشیهم متوج و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از برایشان در آید موج دریا و بزرگی کمال لعلک مانع  
 سایبانها مثل کوهها و ابرها دعوا الله میخوانند خدا را بخلصین در حالتیکه پاک کنند گانند که التین شایه برای خدایین خود را  
 چه خوف شدیده آفت هوا و تقلید را که منازع فطرات اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بتمام فطرت اصل باز برده کلمات تجتمه پس  
 آن هنگام که بر اند ایشان را و برساند بسلاست الی البر بسوی بیابان فیه هم پس بعضی از ایشان مقتصد عادل اند یعنی رستند  
 بر طریق توحید و بعضی مانند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نماز خود و مشرکان جبار و سکرانده و ما یجحد یا یلتنا  
 و انما زکند نشانهای قدرت ما را الا کل حیات اگر بر ضد کنند و عهد شکنند و کفوری و پاس نعم پروردگار را یا انما الناس  
 ند عامست یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که با قید برد دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتقوا سرنگم ترسید از عقوبت پروردگار خود و بپوشید  
 از ناشایست و احتشوا و ترسید یوما لا یجری از روزی که دفع کند عذاب را و باز ندرو الدن و قلند و پند را از پس خویش و لا  
 مولود و نه فرزندی که هو جاز او باز دارند باشد عن والدیه از پدر خود و شیئا چیزی را از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص است بکفای  
 چاره اولاد و آبای مومن بعضی ر شفاعت کنند ان وعدا الله بهر تنبیه و عده خدای تعالی شواب و عقاب حق رست است و در آن خلا  
 نیست و نخواهد بود فلا تفرحوا به پس باید که فریب نده شمار الحیوة الدنیا و فرزند گانی دنیا یعنی متاعهای دنیای فریب و زینتهای آن  
 فریفته نشوید و لا یفرحوا به باید که سفر و رن سازد شمار با الله بعفو و درم خدای تعالی یا مملکت دادن و العسر و حزن شیطان



فرموده یعنی شمار باطل دور و دایره راه برده بر معاصی دیگر گردانده و گوید مصرع که امروز گفته کنید و سر و آتوبه به شمار نیاید و نشود که در  
 فردا عمر فرسوده ای باید کسی پذیرفتار آن نیست نظم کار امروز بفرمانگذاهی ز شمار روز چون یاقه کار کن و عذر بسیار به ساقی عشرت  
 امروز بفرموده ممکن به یازد و یوان قضا خطا مانع آن آرد آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو بخاری بجناب نبوت آید و گفت ای محمد  
 ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد و من نمی گاشتم ام اضافه عبارت غمام بلکه ام ایام خواهد بود و وزن من حالت است تصویر مجلس اول  
 اشکال و کور و لثا بر چه وجه است و میدانم که عمل من می روز چه بوده و فردا چه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست  
 و در فن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاده که بگو این پنج علم در خزانه مشیت آفریده گارین است و کلید اطلاع بدان است  
 هیچ آدمی نداده اند ان الله به ستیکه خدای تعالی عندة نزدیک است بحق علم الساعة و فستن قیام قیامت و یترل الغیث  
 و فرمودی فرستد باران در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده و تعلم و میدانم مافی الارض و انچه در جهاست از مردوزن و تمام و نفس  
 و ما تدبر فی نفس و میدانم هیچ نفسی نیک کار یا بد کار که ما ذ انکلب عندا چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر و ما تدبر فی نفس و  
 میدانم هیچ نفسی که ازین آرض کدام زمین بمیرد و در کدام وقت ان الله علیکم به ستیکه خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد  
 آشکارا کند تجسیر آگاه از غیبها چون خواهد برده گرم بر شد

ع

سورة السجدة مکتوبه ثلاثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ مَرْتَضًى عِنْدَ رَبِّهِ يَوْمَئِذٍ هُوَ الْغَنِيُّ الْقُدُّوسُ  
 القصص مرقی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در آن گفته اند الف از  
 قصای علی آید و آن اول خارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط خارج است و میم از شفقت گویند و آن آخر خارج است  
 و این سخن اشارت بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر احوال و افعال خود بذكر حق سبحانه متانس باشد تشریف الکتب فرو فرستاد  
 کتاب یعنی قرآن که در تبت فیله هیچ شک نیست در و یعنی منزل است بی شبهه من ذب العلیمین از پروردگار عالمان آیات تصدیق  
 میکنند اهل که گارین از نزدیک خدای است امر یقولون اقترب به یا میگویند بر بافته است محمدان را از پیش خود ببل چنین است که میگویند بلکه  
 هو الحق قرآن سخن درست و راست است فرو داده من ذبک از پروردگار تو نشنیدی تا بگویی از عذاب الهی قوم ما کاشفهم و ما  
 که در میان تواند و نیاید است بدیشان من ندیر هیچ کیم کنند من قبلت پیش از تو را و زمان فرست است و امیل هم ندیر بوده اهل زمان  
 خود را و تو ندیر بر قوم خودی اکلهم شاید که ایشان به بیم کردن تو بکشند و ن راه یا بند اگر من خواهم الله خداوند بحق الذی خلق  
 السموات و الارض ان یلت که بیا فرید آسمانها و زمین را و ما یلینها و انچه میان آسمان و زمین است فی سبته اکیام و رعدا  
 شش روز از ایام و نیایش است و پیوسته است و حکم او علی العرش بر عرش که عظم مخلوقات است پس به دیگر وید و از راه او گفته  
 که در دنیا و عقبی ما لکم فیست شمار من دونه بجز از وی من قلیتی هیچ دوستی که نیاید کند و لا شفیع و نه هیچ در خواست کننده که  
 به دیگراری نماید افلا تشدکون آیا پند پذیر نیستید از مواظربانی و نصائح قرآنی میدیدو الا مریب سازد کار دنیا یعنی حکم  
 میکنند بدان و میفرستد علی را که مویکل است بران من السماء از آسمان الی الارض بسوی زمین پس علی می آید و آن کار  
 بجای می آید و شمس و قمر پس عروج میکند الیه بسوی آسمان فی جویم گان و روزی که هست مقدار که اندازه او

اَلْفَ سَنَةٍ هَذَا سَالٌ فَمَا تَعْدُونَ ۝ از پنجاه شاربیکینید یعنی فرشته فردی آید از آسمان و بالا میرود و در می که اگر آدمی رود و آید خبر هزار سال پس نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و خروج هزار سال بود ذلک لمن خداوند که تبارک و تعالی می کند  
 عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانی پوشیده و پیداست یعنی امانی امور دنیا و آخرت است یا عالم است یا آنچه بود و باشد خواهد بود و آنچه بود غالب است در تقدیر التَّحِيْمُ ۝ مهربان است بر بندگان و در تبارک و تعالی احسن او آن کسی است که نیکو کرد و کل شیء خلقه چیزی که آفرید یعنی یا راست بروی نیکو مقتضای حکمت نظر کرد و آنچه در جهان شاید به کرده آنچه ناکه می باید به از نور و حق گرفت کار همه که توسته آفرید کار همه نقش زیبا لوح خاک از تست به دل و انا و جان پاک از تست به و قبل او آغاز کرد و خلق انسان آفریدن آدم را و هم من طین ۝ از گل شد جَعَلَ پس بافرید نسله فرزندان او را من سُلَّةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب من تَمَّامٌ مَمَّيْنٌ ۝ زانی ضعیف خوار یعنی نطفه شمس سوده پس رست کرد قالب آدم را و نَفَخَ فِيْهِ و دوسید در و من شرفحه از روح خویش این اضافت تکریم و تکریم است و اظهار ارکامه او مخلوقی شریف است و جَعَلَ لَكُمُ و بساخت برای شما التَّمَعَ گوش با شنوید و اَلَا بَصَارٌ و دید ما تا به بسیند و اَلَا قُلُوبٌ و دلهای ما را باید قلیلًا فَمَا تَشْكُرُونَ ۝ اندک پاس داری میکنید بر چنین نعمتها و قالوا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و اشال او عا إذا اضلکنا آیا چون گم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک شویم و آنچه کردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین تمیز نباشد اِنَّا اَیُّهَا الْفَلْکِ خَلْقٌ جَدِیدٌ ۝ بهرگز در آفرینش نو خواهم بود و این استقامت بر سبیل الحارست یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بنا تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ جُنَّانٌ سَتٌ که میگویند بلکه بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ ایشان بقای بر در دگر خود کفر قوت ۝ ناگروید گانند یعنی آخرت که ساری قاست ایمان ندارد نذوق بجوای محمد منکران بعث را که زود بیوقه که فرایرد روح شما را مَلَکُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است ۝ الَّذِی و کل یکدیگر کسی که مومل کرده و برگذاشته شده است قبض ارواح شائسته الی رَبِّکُمْ پس بوی آفرید کار خود و تَمَّامٌ ۝ باز گردیده شود بجهت حساب و جزا در کشف آورده که عزرائیل ع مرار و اح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود در قبض آن فرمان کنایه ام ابواللیث در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را روی ست از آتش که بدان رو بکاران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و دوری دارد از ظلمت که بدن روح منافقان فرایرد و دوری دارد مانند روی آدمیان که بدان سوار و اح مومنان توفیه کند و دوری ست از نور که بدان روح انبیاء و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکه رحمت و عذاب اند موجب از آدمی که با وجود چنین سرفری در کین چگونه لاف آتش میزند و آسودگی مجوی که از صدمت جل به کنان داده اند برات مسلمی و کوفی و اگر بیایی بپند و اِذَا الْجُجُومُ چون شرکان در روز حشر تا کسوا و مؤسسون افکندگان باشند سرای خود را یعنی از غایت نجات و دامت سر در پیش افکند عند کسب نزدیک پروردگار خود در موقف بپایه یعنی کلامی بر سول در آن گونید و بنا آفرید کار را اَبْصَرْنَا و دیدیم آنچه وعده کرده بودی و سَمِعْنَا و شنیدیم از تو صدیق سخن را و ما بول و زرتخیر دیدیم و آواز خود شنیدیم فَاَنْجَسْنَا پس اگر در بار ما بِنَا عَمَلٌ صَلَاحًا بکنیم کارهای شایسته لَنَا مَوْقِفُونَ ۝ بر سبیل ما با کانییم بسای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبیه نما که حق سبحانه فرماید و کوششنا و اگر نخواستیم که بکنیم هر آینه می دادیم در دنیا کل نفس بر نفس را هداها آنچه راه یافتنی بان بسوی ایمان و عمل صالح وَلَکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شده است این حکم مبنی از من که لا یملکن جَهَنَّمَ هر آینه بر سازم و در رخ را من الْجَنَّةِ وَاللَّهِ از کفار و بود آدمی اَنْجَعِينَ ۝ همه ایشان قَدْ و قوا این بچید شما عذاب را بیا نسیبیم و بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرموده شد

ع

۱۹۱





وقف غفران  
وقف غفران

کرم اسد وجه آیت فرستاد آفمن گان آیکس سبت مؤمنان که روزی در رسول یعنی علی باشد حکمت گان فاسقا طمانه  
کسی که هست بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید که یقولون ۰ برابر نیستند در شرف و رتبت با در جزا و مشورت اما الذین امنوا  
اما انکم گرویده اند و عجلوا الصلح و عمل صالح کرده اند فلهم پس ایشان رست بخت الما و اوحی بالجملة ما وای حقیقی است  
و گفته اند جنه الماوی بهشت است بر همین عرش و خدای بوسنان و در آخر که در عالمیکش کش باشد یعنی ماضی که برای همان آمده  
و نعم کلیم پس از دخول بهشت بدیشان از زانی دار دیما کاوا یقولون ۰ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند علی که مستحق این کرامت گشتند  
و اما الذین فسقوا اما انکم بیرون رفتند از دایره فرمان فاما و هم النار ائیس با رشت ایشان آتش و زرخ است یعنی بجای  
جنه الماوی که بوسنان را باشد ایشان را در آتش اوی دهند کما آرادوا ان یخرجوا منها هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش  
و زرخ اعیذوا باز گردانده شوند فیها در آتش آورده اند که در وقت جوشش و زرخ فاسقان را بالا افکند تا بزرگ دریا  
و زرخ رسد و توقع بیرون آمدن کنند خرنه بگرهای تشن ایشان را میزنند و قصر و زرخ می افکنند و قیل لکم و گویند مرا ایشان را  
جنت است که ذوقوا چه عذاب النار عذاب آتش الذي کنتم به تکذبون ۰ آنگاه عذابی که بودید که آن تکذیب  
میکردید و باور نمی داشتید و کذب یقتلهم و هر آینه پیشانی هر اهل که را حق العذاب الا دلی از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل بهشت  
یا قتل دوزخ العذاب الا کبر و فخر و عذاب بزرگتر که جلود در آتش است لعلکم شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی ماندند از ایشان  
بترجمون ۰ باز گردانده بر حق و از کفر توبه کنند در موضع آورده که عذاب خردتر جمع عظام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادب  
عذاب قبر است و اگر عذاب دوزخ ابوسلیمان دارانی قدس سره گوید دلی خدا ن است و اگر بزرگ در باب از تفسیر نقاش نقل کرده که او  
غلای انعام است و اگر خروج مدی بشمشیر آید و گفته اند خورای دنیا و چون سازای عقی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات  
قرب است و دور ماندن از وصال و عذاب اگر است آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است و من اظلم و کیست  
سمکا تر من ذکیر از کسی که پند داده شود یا آیت زبده بآیتای پروردگار و یعنی قرآن ثم اعرض عنهما پس روی بگردانند  
از آن و تفکر کنند در آن انما من المجرمین مذهبمون ۰ بدستیکه از مشرکان انتقام کشد گانیم هلاک و عذاب و لقد اتبعنا و  
بتحقیق دادیم موسی الکتاب توریت چنانچه دادیم تورات را قلنا کن فی صریح پس باش در شک من نقلا از بده  
موسی م در وسط آورده که حق سبحانه و عده داده بود حضرت رسالت پنا صلح که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی م را خواهم دید اینجا تا که بمان  
و عده را میگویم که شک کن در لقای وی و در و فیکه حضرت صلح را در معراج بردند موسی م را در آسمان ششم دیدیم بوقت عروج و هم بوقت  
نزول و جعلناه و گردانیدیم کتاب منزل موسی م هدی لیسینی کسرا بیل ۰ راه نمایند هر شی هر شی را و جعلنا منکم و گردانیدیم از  
بنی اسرائیل آیه یذکرون میشود این که خلق را راه نموده با حکام توریت یا حرا با فرمان الما صبر فی امان هنگام که صبر کردند بر بیان بارشده قوم  
با بر کتاب طمانت از ناسی و کاوا یا آیتا و بودند که آیتای یعنی امامانی که موسی م داده بودیم و توفیق میمان بودند آن ربک بدستیکه کفر و کار تو  
هو بفصل و حکم کنند بینهم میان مردمان یوم القیمه روز رنج و فیما کاوا آیه در پیغمبر که بودند که در آن یختلفون ۰ اختلاف میکردند از امر  
دین پس حکم آتی خدا کند حق را از بسط و هر یکی را مناسب حال او جزا دهد اولی که هدی هدی آیه نمود و بیان کرد برای اهل که از عقوبت که  
بمکه بان رسیده که اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از ازل و ناسا چون قوم عاد و ثمود و عیسی و

تکذیب

۱۹۲

میرودند اینها یعنی اهل که فی سبیلکیم و در سکنای ایشان و بران میگردد در سفرهای خود را که فی ذلک بر سبیلکیم درین اهلک ماوراء النهر را  
 لا یت یأرینه عبرت است مرام آینه را افلا یتیمون خج آیاس نمی شنود یعنی گوش فهم استماع نمی کنند و کفر و آیینی بنیند و نمیدانند  
 انما نسوق الماء انرا که آب می رانیم یعنی باران و سبل میفرستیم الی الارض الخرز بر زمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی است در ولایت کن  
 که آب جویها بدان می رسد حق سبحانه فرمود که آب را بدان زمین خشک می رسانیم فخر جرد پس بیرون می آوریم آن آب زرمعاش است و آن  
 و گفته اند مراد غلات و اشجار است تأکل منه میخورند از آن زرع انما هم چهار پیمان ایشان گاه و برگ درخت و انفسهم و میخورند  
 ایشان را نه و میوه افلا یبصرون آیاس نمی بینند از این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر است بر این  
 زرع از زمین خشک قدرت دارد بر اجای مردم بعد از موت و یقولون و میگویند کفار که متی هذا الفتح کی باشد این فتح که مومنان  
 گردان اند سیف علی المشرکین یعنی کافران از روی اشجال با اصحاب گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود و در بنامید با  
 ان کنتم صدقین اگر هستید راستگویان در وعده خود قل بجای محمد یوم الفتح در روز فتح بدر یا فتح که لا ینفع الذین کفروا  
 سود نخواهد داشت آنرا که نگویند اینک انهم گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایان ایشان را فاده نادر و زیر کابلان  
 باس بود و لا هم یظفرون و نمیتند ایشان که مملت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فاعرض عنهم پس روی  
 گردان بطریق امانت از ایشان تمامت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف و انتظرو منتظر باش نصرت الی را انهم منتظرین مع سبیلکیم  
 ایشان نیز منتظر اند آنرا که علیه کنند بر توحی سبحانه تر غالب گردانند ایشان را الحق یعلو و لا یعلی نظم منتظر باش از الطاف الی که شود و علم دین تو  
 هر روز بر افراخته تر در حرب را ساختگی کن که بود هر روزی که کار احباب تو از روز دیگر ساخته تر

ج

## سورة الاحزاب مدنیة و هی ثلث و سبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم  
 در اسباب نزول مذکور است که ابوسفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از که بدین سه آمده در مرکز تفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزل  
 کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده استند عانمودند که با ابلاط و منات باز گذار و بگو  
 که بتنازل و رقیاست مقام شفاعت هست تا ما نیز از لگه ابریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت صلعم شاق آمده روی مبارک  
 در هم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و حدب بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رو کن که صلاح کلی در ضمن آن است حضرت عمر  
 فاروق خراجست اسلام و صلابت دین در یافه قصد قتل کفر فرموده و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای عمر من ایشان را بجان  
 امان داده ایم و نقض عهده و نیست این آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر تقوا الله و اقم و ثابت باش بر تقوی یا تبرس از خدای تعالی  
 در نقض عهده و لا تطیع الکفرین و فرمان مبارک افران که را چون ابوسفیان و عکرمه و المنافقین و منافقان مدینه را چون ابن ابی و عقب  
 بن قشیر ان الله کان بدستیکه خدای تعالی است علیما و انا بقا که ایشان حکیمان حکم کننده بو فای عهده و ایتیح و پیرو  
 کن ما یوحی الیک آن چیز که وحی کرده میشود و تبو من قلیل از پروردگار تو چون نمی از اطاعت ایشان ان الله کان  
 بدستیکه خدای تعالی است بما تعملون با آنچه شما میکنید خیر الی و انا و گوگل علی الله و تو کل کن بر خدای تعالی  
 یعنی کار خود بد و سپار و کفی یا الله و بسند است خدای تعالی و کلا کار ساز و هم گذار و کاهبان کفایت کننده مهمانیت





وارد دوست کس و اصل داری فرع هرگز که میباش و تن بان و جان گیری خواجی باش و آژ و اجده و زنان و اقمه متهم و ماران بر میزند  
 یعنی از جهت تحريم و از روی تعظيم چه رویت ایشان روانه و نسبت وراثت مذشته اند در صحف ابی و قرات بن سعد و چنین بود که و مواب  
 لهم و از واجهاتهم را در شققت تمام و رحمت لاکلام است و چون در صدر اسلام هجرت مولات و سواغات میراث میکردند حق سبحانه تعالی حکم  
 میفرماید که و اولوا الا ذمار و خویشاوندان بعضه متاولی ببعض برخی از ایشان سزاوارترند بر برخی از توارث فی کتب الله در لوج  
 محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مورث و حکم کرده که اولوا الارحام حق اند میراث من المؤمنین از گردگان یعنی انصار  
 و المهاجرین و از مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را با یکدیگر برادری داد الا ان تفضلوا و اگر آنکه بکنید در زندگانی خود الی اولیبتکم باد و شما  
 خود متفرق فادانیکوی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید گان ذلک است که ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام  
 فی الکتاب در لوج محفوظ یا در قرآن مسطور ان نوشته شده و ثابت گشته و اذ اخذ فادانیکوی آن را که فراتر فتمیم من التبین از پیغمبر  
 میثاقهم پیمان ایشان را بر آنکه خدای را پرستند و عبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و است را نصیحت کنند  
 یا هر یک بشارت دهند پیغمبری که بعد از او خواهند بود و این میثاق از پیغمبران در روز است گرفتیم و منک و گرفتیم از تو تیر که محمدی  
 و من توح قرانهم و مؤسی و عیسی ابن مریم و ازین همه پیغمبران مذکور اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که  
 اولوا العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر بر ایشان جهت تعظیم است و اخذنا منهم و گرفتیم از پیغمبران همه میثاقا علی طایفه ایمانی محکم  
 موهب سو کند لیکن الشدقین تا سوال کند خدای را برست گو یا از این پیغمبران را عن جد فتمیم از رستی ایشان در غمی که با تو فتمیم  
 یا تصدیق قوم را ایشان را و اعتد و اکاده کرده است خدای را لکفرین مگر گردگان را برسل عبد ابا الیمام عذابی در دناک یا تهمنا  
 الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اگر فادانیکوی الله علیه و نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما و  
 جاء تکم چون آمدند شما جنود لشکر با چون قریش و غطفان و کناز و یهود قریب ده هزار کس فادانیکوی سلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان  
 ریحادی را و باد صباست و جنود اکثر فها و لشکر را که شناسیدید یعنی ملائکه و گان الله و هست خدای یا تفضلون با آنچه شما  
 میکنید بصیرا عیادین آیت بیان غنمه و اخراب است و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای نبی نصیر محی بن خطاب با جمعی از یهود  
 بکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او بر مقابلت با حضرت صلعم عید شدند و از قریش و اجمار عرب پیش آورده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر  
 بحضرت رسالت پناه صلعم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر مایون در مشین جبل سلخ مقرر شده نزول فرمودند و مشا و رت  
 باصحاب نموده در باب محاربه با عادی که بعد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان را از وضع خندق که در بلاد عجمی باشد شمه بموقف عرض نمایند  
 و برای آنحضرت صلعم آراشف قبول ارزانی فرمود و زمین بر صحابه تقسمت کرد و بخر خندق اشارت فرمود و صحابه را بدان کار مشغول شدند حضرت  
 خود نیز مبارکشدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یا از او عده ظهر میداد و کلمات اللهم انی اعیش عیش الآخرة فاخبر لا انصار و المهاجرة  
 بر زبان معجز نشان میراند در انشای این حال یکی در رعایت صلابت پدید آمدن بر زمینین بر و کار نمی کرد آن حضرت صلعم را خبر دادند و بپرسنگ  
 آمده میتین بدست مبارک گرفت و بپرسنگ گویان بر آن سنگ زد و نقش شکست و فوری مانند برق از آن بحبت و در آن روشنی نظر افروز  
 حضرت صلعم بر قصه های شام فادانیکوی گفت اسد کبر معاتج شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بر آن صخره زد و شکست شد فوری دیگر ظاهر  
 گشت که تهمین بنطرا آن حضرت صلعم درآمد و گفت اسد کبر معاتج من در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ در هم شکست و فوری که از آن نشان شد



فَرَدَ كَرِيمٌ يَزِيدُ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ مَا كَرِهْتُمْ جَلَدُ بَسْتِ هَرَفِي رَازِمُوتِ يَاقْتُلُ فِي رَوْقَتِ مَعِينِ كَيْهَ قَضَا بَانِ نَافَرُودِ قَدْ دَا  
وَأَنْ يَسْكَامُ كَمْ يَكْرِي نَدِيعِي مَلَا كَرَفَرِ نَفْعُ كَنْدُ مَمَّ شَارِ تَاخِرَافَتَا تَمَعُّونَ بَرُخُورِ نَخَوَاسِيهِ شَدَاةً قَلِيلًا لَكِنْ زَمَانِي أَنْكَ كَمْ خَسِرْتُمْ قَبَا  
نُوشِدِي سَتِ وَخَرَفَوَاتِ بُوْشِي نِي بَسِيَّتِ كَمْ مِي نَهْدَقَمْ لَمَنْ دَرَسَرِي كُونِ فِصَادُ كَمْ بَارُوي بَرَاهِ عَدَمُ نَمِي آدُ قَلْ جَوَايِ مَحْمُودِ ذَا الَّذِي تَعْبُدُكُمْ  
كَيْسَتِ لَكَمْ نَحَا دَارِ شَمَارِ مِثْلُ اللَّهِ اَزْ عَذَابِ خَدَايِ تَعَالَى إِنْ أَكْرَأَكُمُ سَوْءًا أَوْ أَرَادَكُمْ دَحْمَةً دِيَا خَوَاسِيَا  
نَعْمَتِي وَنَصْرَتِي أَنْ كَيْسَتِ كَمْ مَنَعَكُمْ أَنْزَاوَكَمْ يَحْدُونُ لَهْمُ دُونِي يَابَنْدِ مَرْدَمَانِ بَرَايِ خَوَاشِ مَرْتِ دُونِ اللَّهِ بَرُخَدَايِ وَلِيَا دُوسْتِكُمْ نَفْعُ رَسَاةِ  
كَوْلَا تَصَيَّرُوا نِيَارِي كَمْ ضَرَبَ زَارُ دُورِ زَادِ اسِيرُ آورده كَمْ مَرْدِي اَزْ شَكْرُ كَاهِ حَضَرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ عَلَيْهِ فَضْلُ الصَّلَاةِ وَكُلِّ النِّجَاتِ بَدِينِ  
رَفْتِ بَرَادَرِ اَعْيَانِ خُودِ رَا دِيَا سَابِ طَرَبِ آمَاةِ سَاخْتِ وَنَعِيدِ وَنَقْلِ مِشْرِخِ دَهَادِ كَفْتِ اِمِي بَرَادَرِ تَوَانِيَا دَرِ طَرَبِ كَذَرَانِي وَحَضَرَتِ نَفِيضِ مَلْعَمِ  
دَرِ بَانِ نَزْهَ وَشَمِشِ خُولَانِ مِي كَنْدِ دَرِ حَالِ بَرَادَرِشِ جَوَابِ دَا كَمْ تَوِيَا دُشْمِينِ كَمْ تَرَاوَدِ اَحْبَابِ تَرَا بَلَا فَرْوِ كَرْفَتِ هَسْتِ وَمُحَمَّدُ مَرُكَازِ مِينِ وَرَطَبِ سَلَامَتِ بِيرونِ نِيَا دِ  
آن مَرْدِ بَارِگَشْتِ وَكَفْتِ بَرُومِ وَتَحَضَرَتِ حَلَمُ اَزْ مَقَالَاتِ تَوَخَّرِ كَمْ جَوْنِ بَرِ دِيَكِ حَضَرَتِ مَلْعَمِ رَسِيدِ جَبْرِئِيلِ مَرُومِ مِشِي كَرْفَتِ اَيْنِ آيَتِ آورده  
كَمْ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بِدَرْ سَتِكُمْ مِي دَانِ خَدَايِ تَعَالَى الْمُحَوِّقِينَ بَارِ دَارِ نَدَا كَانِ اَزْ نَصْرَتِ رَسُولِ رَا مَنَكُمُ اَزْ كَرُوه شَمَاوَالِ الْقَائِلِينَ كَرِ اَخْوَانِ عَدَمِ وَكُوبَنْدِ  
دَرِ اَزْ خُودِ كَمْ هَلَمَّ اَلْيَنَاءُ بِيَا سِيدِ سُبُيْ دَا كَفْتِ اَزْ مَنَاقَا نِ سَلْمَانِ اَزْ اَتَحْرِيفِ مِي كَرْدَنْدِيَا اَبُوسُفْيَانِ يَابِ سِدِ مَنَاقَا نِ رَا سِي كَفْتِ خُودِ اَزْ مَعْرِضِ تَلْفِ  
مِي كَنْدِ وَا زِيَارِي مُجَدِّدِ مَنَاقَا نِ سَحْنِ يَهُودِ اَبْقُولِ مَتَقِي شَدِ اَزْ جَنَكِ پِلَوْتِي مِي كَرْدَنْدِيَا نَجْمِي فَرَا دِ وَكَلَايَا تَوْحِيدِ اَلْبَاسِ اَلَا قَلِيلًا  
دُنِي آيَنْدِ مَنَاقَا نِ بَكَارِ زَارِ كَرْدَنْ اَنْكَ يَا كَارِ زَارِ تَنْبِيْلِ اَزْ رُوسِ اِيَا سَمْعِ اَشْخَعَتْ دَرِ حَالَتِكُمْ بَحْلِيَا نَدِ بَعَاوَتِ يَابَقْفِ عَمَلِكُمْ  
بَرِ شَمَانِيَا بَنْدِ كَمْ ظَفَرِ غَنِيمَتِ مَرُشَارَا بَا شَدِ قَاذِ اَجَاءِ اَلْخَوْفِ پَسِ چُونِ بِيَا دَرِ تَرَسِ دُشْمَنِ وَا اَيْتَهُمْ مِينِي اِيْشَانِ رَا كَرِ اَزْ غَايَتِ بَدِ دَلِ  
يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ مِي نَكْرَنْدِ سُبُيْ تَرْدُودِ اَعْيَنُهُمْ مِي كَرْدِ دُشْمَنِ هَامِي اِيْشَانِ دَرِ حَقْدِ اِيْشَانِ بَحْپِ وَرَا سَتِ كَا لَذِي كُنْشَرِ عَلَيْهِ  
مَانَدِ كَيْسِي كَمْ بُوْشِي دِ بَا شَدِ بَرُوي بَعْنِي غَشِي آورده بَا شَدِ وِيهُوشِ شَدِ مِنْ اَلْمَوْتِ اَزْ سَكْرَتِ مَوْتِ قَاذِ اَذْهَبِ اَلْخَوْفِ پَسِ چُونِ بَرُودِ  
خُوفِ سَلَفُوكُمْ بَرِ نَجَانْدِ شَمَارِ اَوْنَحَانِ سَحْتِ كَرِي نَدِ بَا لَيْسِنْدِ حِدَادِ بَرِ بَاهَامِي تَرِ بَعْنِي تَرِ زَبَانِي كَنْدِ اَشْخَعَتْ دَرِ حَالَتِكُمْ بَحْلِيَا نَدِ اَلْخَيْرِ  
بَرِ غَنِيمَتِ بَعْنِي بُوْشِي دِ قِسْمَتِ غَنَائِمِ مَجَادِلِ وَنَاقَشِ كَنْسِنْدِ اُولَئِكَ اَنْ كَرُوه كَرْدِ يَوْمُ مَنُورِ اَنْ كَرُوه اَنْدِ فَا حَبَطَ اللَّهُ پَسِ بَا طَلِ كَرْدَانِي دِهَتِ  
خَدَايِ تَعَالَى اَعْمَالَهُمْ كَرْدَارِ هَامِي اِيْشَانِ بَعْنِي جِهَادِي كَرْ بَرِ اَوْغُرُضِ كَرْدِ اَنْدِيَا قَاهِرِ كَرْ خَدَايِ بَطْلَانِ عَمَلِ اِيْشَانِ اَوْكَانِ ذَلِكَ وَهَسْتِ اَنْ  
اَلْهَارِ عَلَى اللَّهِ بَرِ خَدَايِ تَعَالَى كَيْسِيرِ اَنْ اَسْمَانِ يَحْسَبُونَ اَلْاَخْرَابِ اَنْ كَرُوه پِنْدَارِ نَدِ اَخْرَابِ رَا بَعْنِي لَشْكِرِ هَامِي كَفَارِ رَا كَمْ اِيْشَانِ كَرْدِ هَبُوه  
بَارِگَشْتِ بَعْنِي تَرَسِ وَبَدِ دُولِي مَنَاقَا نِ بَشَابِ هَسْتِ كَمْ بَا وَجُودِ اَكَمْ مَشْرُكَانِ بَهْزِيَّتِ رَفْتِ بَا شَدِ مَهْزُونِي پِنْدَارِ نَدِ كَرُوه اَكْرُوه دَرِ مَنِيهَ فَرْوِ كَرْفَتِ اَنْدِ وَجَنَكِ  
اِيْشَانِ دِهَتِ اَوْلَانِ يَأْتِ اَلْاَخْرَابِ وَا كَرِ بِيَا نِيَا مِينِ لَشْكِرِ نُوْتِي دِي كَرِ يَوْمُ دُودِ اَوْدَسْتِ مِي دَارِ نَدِ مَنَاقَا نِ كَوِ اَتَمُّ مَمَّ مَنَا مِي كَنْدِ اَكَمْ اِيْشَانِ  
بَا دُونِ صَحْرَانِشِنِ بَا شَدِ فِي اَلْاَخْرَابِ دَرِ بَانِ عَرَبِ بَا دِيَرِ نِشِينِ بَعْنِي اَزْ بَدِ دُولِي مِي خَوَانْدِ كَمْ دَرِ مَنِيهَ بَا شَدِ بَلَكِ دَرِ بَادِي سَا كَنْ شُونِدِ  
يَسْلُونِ مِي پَرِسِنْدِ آيِنْدِ وَرَوْنْدِ رَا عَنِ اَنْبِيَاكُمْ اَزْ خَبَرِ هَامِي شَمَاوُ دُشْمَانِ وَا نَجْمِ كَزَشْتِ بَا شَدِ مِيَا نِ شَمَاوِ اِيْشَانِ وَكَلَايَا تَوْحِيدِ اَلْبَاسِ اَلَا قَلِيلًا  
فِيكُمْ دَرِ مِيَا نِ شَمَاوِ بَعْنِي دَرِ مَنِيهَ وَنَقَالِدِ بَا عَدَاوَتِ دِهَتِ مَقَاتِلُوكُمْ اَكْرُوه اَزْ كَنْدِ اَلَا قَلِيلًا كَمْ كَرَانْدِ كَمْ لَقْدِ كَانِ بَرِ سَتِكُمْ  
هَسْتِ لَكَمْ مَرُشَارِ اِيْ تَرَسِنْدِ كَانِ وَبَدِ دَلَانِ فِي مَرِ سُولِ اللَّهِ دَرِ كَارِ پَرِغَبِ خَدَايِ اَسْوَا حَسَنَدِ اَقْدَمِي پَنْدِيهَ بَعْنِي مَحْتِ  
اَو كُنْدِ چِنَا خُودِ دَرِ عَرَبِ ثَبَاتِ دَارِ دُورِ بَرِ شَدَانْدِ مَحْنِ صَبْرِ مِي كَنْدِ شَمَا نِيَزِ چَانِ كُنْدِ يَا دَرِ ذَاتِ اَو بَرَايِ اَقْدَا خَصْلَتِي نِي كُوْهَسْتِ



لکن کان یزجو الله مرآن کسی بلکه هست که امید میدارد ثواب خدای را یا تقای او را و الیوم مرالاخر و نعيم روز باز پسین را و ذکر الله و مرآن کسیکه یاد کرد خدای را بکثرت بسیار بی بدل و زبان و در موضع آورده که سید عالم علیه فضل الصلوة و التحیات خبر داده بود صحابه را از آمدن احزاب فرموده که با جماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شمارانصرت بود بر ایشان و لکن الله یؤمنون الا حق و چون دیدند مومنان احزاب را قائلو گفتند هذا ما وعدنا الله اینست آنچه وعده کرده بود ما را خدای که احببتم ان تدخلوا الجنة و لما یکم مثل الذین خلوا من قبلکم قد مؤله و آنچه فرموده بود رسول الله ﷺ لامر با جماع الاحزاب علیکم و صدق الله و رسوله و راست گفت خدا و رسول او و ما فاذک هم و غیره و دیدن احزاب مومنان را ایضا ایمانا و کتبنا علیهم مگر باور داشتن موعده الهی و گردن نهادن او امر حضرت رسالت پناهی را که سعادت و دوسری درین تسلیم مندرج است بهیست هر که دارد چون مسلم سخط احکام او و می نویسد بخت طغرای طغر بنام او آورده اند که جمعی از صحابه بنزد کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان که چون در حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم و رزمه که مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگینند حق تعالی در وجه ایشان میفرماید من المؤمنین از گرویدگان رجاء صدقوا مردانی که راست کردند معا هدا و الله آنچه را که وعده کرده بودند با خدا علیهم بر آنچه که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فیهم من قضی پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی و فکر و بخت اندر خود را و کارزار نمود تا شمشیرش چون حمزه و مصعب و انس و منتهی من یظفر به و از ایشان کسی هست که انتظار رسید چون عثمان و طلحه و ما بکلو اتبندید و تغییر ندادند عهد خود را تغییر ندادنی و سخن خویش را ببدل نداشتند لیکن فی الله تاجزاده خدای تعالی الصدیقین راست گویان یعنی وفا کنندگان را بعد قیام برستی ایشان یعنی بوفای ایشان و یعدب المکذبین و تا عذاب کند منافقان را از شاکه اگر خدای که بر نفاق سزاند و یتوب علیهم یا باز گردد و توفیق تو بر ایشان یعنی ایشان را تو به هدایت الله گان بدستیکه خدای هست غفور و آمرزنده آنرا که توبه کند و رجیمان هر بان بر کسیکه بر توبه برود و اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بکرا خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبا غم چون کردند حضرت رسالت پناه صلعم سوار شده با جمعی از صحابه را بر دفع آن اشتغال نمودی و زی عمرو بن عبید که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابل کردند و بچارتین دیگر از دلین لشکر کفار خندق را گدشته پیش آمد مبارز طلبیدند عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه گشته شد و نوفل را مسلمانان سنگ سار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح و عای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه با صبار آمدد گاری فرستاد بیست با و صبا بیست میان نصرت تراه ویدی چسب را که کند و یوری صبار از دران لشکر افکند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملاکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و میخا میکنند از ایشان در مانده روی بزمیت نهادند و بی غده قتال بمفاتیح من و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت بیست بی در سر نیزه و آمد شد شمشیر آن فتح که متقلح امان بود بر آمده و ذکر الله و باز گردانید خدای تعالی از مدینه الذین کفروا آنانرا که نگر ویدند بوسی یعنی احزاب بعیطهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برقتند لم یالوا آخر اما نیا فتند غنیمتی و نصرتی و کفر الله و کفایت کرد خدای المؤمنین القتال مومنان را جنگ کردن بسبب با و صبا و ملاکه و گان الله قویا و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهد بخیر نیز ان غالب بر همه شیایا بعد از فرار کفار گشت که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته

[illegible]

وَمَنْ يُقِنْتَ وَهَكَذَا دَامَتْ يَكُنْ بِطَاعَتِ مَنْ تَكُنْ ارشاد که از وراج پیغمبر و فرمان برید **لِلَّهِ وَرَسُولِهِ**  
مر خدای و رسول و راه و کند عمل شاید تو تنها اجر ها به هم مراد را اجرا و امر کنی و دوباره یک بار برای طاعت خدای تمام  
نویک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم و اعتقاد و آماده سازیم لها برای آن زن در قضا که می خواند و زنی نیکو در پشت زیاده از نزد او  
**يُنْسَاءُ النَّبِيِّ** ای زنان پیغمبر که من نیستید شما که احدی من النساء و مانند یکی از زنان است چه شمار فضل بسیار است بر سایر زنان از انصاف من

الجزائري والحيثي







اگر سید از خدای و فرمان او سیریه فلا تخضعن پس ز می و فروتنی کنید بالقول در سخن گفتن چون با کسی سخن گوید فیقطع الذی پس طبع کند در شما آن کسی که فی قلبه رد دل و مرض بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فخر و قلن و بگویند لا تمترع فان سخن نیکو و پسندیده و در از بیت و قرن و آرام گیرید فی بیوتکن در خانهای خویش و لا تبسجن و اظهار پیرایه نکنید بترجم الحاکم هلیته الا ولی چون اظهار زمان در جاهلیت ایام نخستین که آن را جاهلیت جلا گیرند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و اصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم عم بوده که زمان لبا سبام و اید بافته پوشیده خود را بر دامن عرض کردند می و جاهلیت اخرا میان عیسی و محمد است صلعم و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که مومنان در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی و اقرن الصلوة و پایی دارند نماز را که اصل طاعات بدنیست و ااتین التوکل و به میزد زکوة را که اشرف عبادات الیه است و اطعن الله و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض و دسؤله و پیغمبر و در سنن ائمه یونید الله جزین نیست که پیغمبر خدای تعالی لید حب عنکم الرجس تا بر دامن شما گناه را اهل البیت ای زمان پیغمبر صلعم و بطریق کرم پاک گردانند شمار از معاصی قطعه صیرگ پاک گردانید فی صاحب کشف آورده که این آیت دلیلست بر آنکه از واج نبی اهل بیت وی اند و در سبط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت از واج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آئیده و تفسیر مذکور در بطریق بحجت تغلب است چه پیغمبر صلعم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قوی آورده که عامست مر از واج و اولاد را در تحاف از امام ابو منصور مایه می بین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرمود که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت از واج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابوسعید خدری و انس بن مالک نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه علی و حسن و حسین و در سبب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلعم در خانه من برگشتم که بر فراش می افتاده بودیم نشسته بود فاطمه در آرد و بیت حضرت صلعم سنبوسات با گوشت نخته آورده بود و حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خورد مصطفی صلعم فضله آن کلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند جس را از ایشان سیر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود وزیر کلیم کردم و گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو ام فرمود که آنک علی خیر ازین جهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند و عکرمه آل عبا رسول الله دانسته و امتضی ثم سبطا و اذ جمعوا و در تفسیر بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک نقل میکند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه بگذشتی و گفתי الصلوة انما یرید الله لید حب عنکم الرجس اهل البیت و بطریق کرم طهره او اذ کسرت و یاد کنید ای زمان پیغمبر مایه علی آنچه خوانده میشود فی بیوتکن در خانهای شما من آیت الله از آیات کلام الله و الحکمة و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث ان الله کان برستیکه خدای تعالی هست لطیفاً نیکو کار شما ختمی را و اما اقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت در باره از واج طاهرات جمعی از زمان مسلمانان گفته باری برای ما میج نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد و کذا ان المسلمین برستیکه مردانی که متقاد بحکم خداوند المسلمین و زمان فرمان برنده و المؤمنین و المؤمنات و باور دارندگان از رجال و نساء و القنین و القنین و ثبات کنندگان بفرمان برداری از مردان و زمان و الصدیقین و الصدیقات و رست گویان در قول و فعل از ذکر و روایت و الصبرین و الصبریات و صبر کنندگان بر طاعتها یا بر معصیتها از هر دو فرق و الخشعین و الخشعات و تواضع کنندگان از مردان و زنان و المصدقین و المصدقات و صدق کنندگان از هر دو طائفه و الصائمین و الصائمات و روزه داران برای خدای تعالی فرضا و نفلاً از رجال و نساء و الخفیظین و الخفیظات و حفظ مردان و زنان نگاه دارند و فرجای خود را از حرام و الذکرین و الذکرات

ع





فَیْمَا قَرَضَ اللَّهُ لَهُ دَرِیْخَ تَقْدِیرِ کَرْدِه است خدای برای او این صورت مخصوص او نیست بلکه سُئِنَةُ اللَّهِ سُنَّتِ نَماد خدای سُنَّتِی  
 فِي الدِّیْنِ خَلَوْا و اِنْ کَسَانِیْکَ کَذِبْتُمْ مِنْ قَبْلُ پیش از محمد صلعم مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی جرح کرد از ایشان در آنچه صاحب گردانید برایشان  
 وَ کَانَ اَمْرُ اللَّهِ وَ هِیَست کار خدای قَدْ رَمَقْدُو دَالَ اندازده مقدار کرده شده که تخلف از آن محال است وَ الذِّیْنَ یَسْتَعِیْزُونَ  
 اِنْسَانِیْ که میرسانند رُسُلَتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را بامتان خود یَحْشَوْنَ وَ و میترسند از و و لَا یَحْشَوْنَ اَحَدًا و نمی ترسند از هیچ کس  
 اِلَّا اللَّهَ مگر از خدای تعالی وَ کَفَى بِاللَّهِ وَ بَسَدِه است خدای تعالی حَسْبُکُمْ کافِی ترسندگان یا شمار کننده بندگان چون شمار بدست است  
 باید که ترس نیز از و باشد بعد از واقعه زینب رضایان طعن بی ادبانه دراز شد که این مرد مردمان را میگوید که زن پسران بر شما حرام است و خود  
 میخواهد و زید را پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که مَا کَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ  
 مِنْ رِجَالِکُمْ پدرب هیچ یکی از مردمان شما و اگر چه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم نبوده اما ایشان بحد رجالی رسیدند پس او را فی الحقیقه  
 پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَ لَکِنْ رَّسُوْلُ اللَّهِ و لَکِنْ او فرستاده خداست وَ خَاکُمُ التَّیْمِیْنِ  
 و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد و زینب و پیغمبری بر و ختم کرده اند و خاتم یعنی آخرین است یعنی اوست آخر انبیاء بنور ظهور چنانچه اول ایشان  
 بود بنظر نور و کَانَ اللَّهُ وَ هِیست خدای تعالی بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا بِهر چیزی و انا پس می دانم که کیست من را و اگر انکه نبوت بر و ختم شود در  
 عیون لاجوب آورده که صحت هر کتابی بهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مژگن تاباند که تصحیح دعوی محبت الهی خبر متابعت حضرت رسالت پنا  
 نتوان کرد ان کنتم تجنون اسد فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بهر اوست و شرف جمله انبیاء نیز بدان حضرت صلعم و شاهد هر کتاب  
 مردوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود چنانچه و جنابک علی بولاء شهید او چون کتاب را مژگن کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت  
 بان حضرت صسمت اختتام یافت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از همه انبیاء بهر نبوت مخصوص بود و بحکمیت ایشان نیز اختصاص یافت  
 و فی الثَّنَوِی الْمَعْنَوِی نظم بهر اوست ختم شده است او که بخود و مثل او نبی بود و نبی خواهد بود و چونکه بر صنعت برداستاد دست به تو بگوئی ختم  
 صنعت بروی ست یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِیْسَانِیْکَ گرویده اید اَذْکُرُوا اللَّهَ یَا کُنِیْدَ خدایا ذِکْرًا کَثِیْرًا اَلَا یَا دُرْدَنِیْ سِیَّاحِی  
 در غالب اوقات یا انواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر و تَسْبِیْحُ و تسبیح گویند و را یا نماز گزارید برای او بِکَرٍّ تَوَّابًا و اَصْلَکَ با مداد  
 و شبا نگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی اداهلی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر و است چه دوام ذکر بدل بود و زبان ممکن  
 نیست و در لطائف قشری آورده که امر به ذکر کثیر شارت است بحب حق یعنی او را دوست دارد چه مقرر است که من احب شیئا اکثر  
 ذکره بشان دوستی ذکر فراوان است و دوستی گذارد که زبان از ذکر دوست یاد دل از فکر او خالی ماند و بیست در هیچ مکان نیم ز فکر است  
 خالی به در هیچ زمان نیم ز ذکر غافل به هُوَ الَّذِیْ یُصَلِّیْ اوست خداوند که در و میدهد یعنی رحمت میکند عَلَیْکُمْ بِشَیْءٍ شَکَرًا و مَلَائِکَتُهُ  
 و فرشتگان او در و میدهند یعنی آفرینش میطلبند گناهان شمار او این در و خدا و ملائکه بر شما لَیْسَ بِشَیْءٍ جَکَرًا بَرَاءِیْ آنست تا بیرون آرد شمار اَمِنْ الظُّلُمَاتِ  
 از تاریکهای کفر الی النُّوْرِ و بر دشنی ایمان مراد از اخراج اوست و تقاضاست بر خروج چه در وقت در و خدای و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند  
 اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک یقین یا از تاریکی تدبیر بشود و نور یقین و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور توحید  
 وَ کَانَ وَ هِیست خدای تعالی بِالْمُؤْمِنِیْنَ بگرویدگان در حِجَابِ مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را با مرزش ایشان میفرماید  
 تَحِیَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ و روزی که به بینید و اسلامیت که مخبر باشد سلامت از هر آفتی و مخافتی و

گفته اند ضمیر عامست بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه بنید عزرا یل برایشان سلام گوید و اعاد کرده است خدای تعالی  
 لَهُمْ بَرَاءِی مَوْنَانِ باوجود تحت برایشان لَجْرًا کَرِیمًا ۰ نزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن بآلِهَا النَّبِیُّ امی پیغمبر ذی کرامت است  
 اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِرَسْمِکَ فَرَسًا دَمِیْرًا شَاهِدًا اَلَا هُوَ بِتَصْدِیقِ تَعْدِیْبِ اَمْتٍ تَوْفِیْقًا مَبِشْرًا و مرده دهنده برحمت ما وَ تَنْزِیْلًا لِّیْسَ اِلَّا هُوَ یُکْمِلُ  
 از عقوبت ما وَ دَاعِیًا و خواننده الی الله بر پشش خدای تعالی و اقرار بتوحید و یاد دهنده فرمان او بایستاق و تیسیر و وسایل حاجت منیر  
 و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن را در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که خود چراغ  
 ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت صلعم نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت بیت چراغی روشن از نور خدائی که جهان را  
 داده از ظلمت ربائی دیگر مرچه در خانه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت و متعاقب که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بتقیب  
 انوار معرفت روشن گشت نظر از جهان را بدانش آشنائی است و در چشم جهان را در شنائی است و در گنج معانی برگشاده و وزان صاحب دلا  
 مایه داده و دیگر چراغ اهل خانه را بسبب امن و امان و راحت است و در دروازه اسطخمت و عقوبت است آنحضرت صلعم نیز دوستان را وسیله  
 سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت است و منیر تاکید است یعنی تو چراغی چون چراغهای دیگر چه آن چراغهای مردی  
 شوند و گاهی افروخته و تواز اول و آخر روشنی و چراغهای بادی تصور شوند و بیچکس نور را مغلوب تواند ساخت برید و بی طغوان را سد با فو اهرم  
 و اندام نور و دیگر چراغها را شب روشن سازند و بر روز تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از مشعل شفاعت  
 روشن خواهی ساخت نظر شد بنیازش چراغ افروز و شب گشت زلفا قش روز و باز فردا چراغ افروز و ده که از ان جسم عاصیان  
 سوزد و در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند و جعلنا سر اجا و با و پیغمبر را صلعم سراج گفت آن چراغ آسمان است این چراغ  
 زمین و زمان آن چراغ دنیا است این چراغ دین آن چراغ منازل ملک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است این چراغ جان  
 و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بطغور این چراغ از خواب عدم برخیزند بعرضه گاه وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که برو  
 بیرون بگرشندی نور تو شمع روان همه و اشارت بهین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدمی چراغی بود بر پشش  
 هم از نور نخستینت و بَشْرًا مَوْفِیْقًا و مرده ده مونس را بآلِهَا لَهُمْ بَرَاءِی مَوْنَانِ راست من الله از خدای تعالی فَضْلًا کَبِیرًا ۰ بخششی  
 بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی ولت لفا که بزرگتر عطا و شریف تر خیر است وَلَا تُطِيعُ الْکَافِرِیْنَ وَ الْمُنَافِقِیْنَ و فرمان مبرنا گردیدگان منافقان  
 یعنی بر بی فرمان ایشان ثابت مباش و دَعُ و بگذارد و دست بردار از هُتَمِ مَکَانَاتِ رِیْحِ اِیْشَانِ که بتورسد یعنی در صد و انتقام مباش که من  
 شراشان را کفایت کنم وَ تَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَ تَوَكَّلْ بِرِخْدَیْ تَعْمَلْ در دفع ایشان وَ کَفَى بِاللّٰهِ وَ بَسَدَهُ است خدای تعالی وَ کِلَاکَ کار ساز  
 و مهم بر داری با نجان با صان بر وعده نصرت و غلبت ز آیاتِهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِیْ کَسَانِکَ گرویده اید اِذْ اَنْکَسَمُ الْمُؤْمِنُتِ چون بخوابید  
 ز مان گرویده را اَنْکَسَمُ طَلَقْتُمْ هُنَّ پَس را کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوْهُنَّ پیش از آنکه مس کنید آما شافعی را میگوید که مس کنایت  
 از مباشرت است و نزد امام عظمی در خلوت صحیح حکم ساس دارد پس چون طلاق دهید زمان را قبل از دخول پیش از خلوت صحیح فَمَا لَکُم بِیْنَ نِسْتِ شَرَاءِ  
 عَلَیْکُمْ بَرِیْنَ مَطْلَعَاتِ مِنْ عَدَلٍ لَا یَجِیْعُ عَدَلٌ تَمْتَدُّ فَمَا لَکُم بِیْنَ اَمَامِ اَنْ رَاقَمْتُمْ هُنَّ پَس بر خوردار سازید ایشان را بچیز که مرفوض گردید  
 مَرَّانِ مطلقه را نصف مد لازم است و متعده مندوب است نزد امام عظمی و بعضی واجب و اگر مسمی ندارد متعده واجب است بر قدر مال  
 یسار و سَرِ حُوْهُنَّ و یا بگذارد ایشان را سَرًا حَاجِمِیْلًا بگذشتنی بگو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شمارا برایشان









بافاروق گفت و این آیت درباره او نازل شد و گویند در شان زانیان است که شهاب سر را بهما نشستند و دست تعدی به من کنیزان رسانیدند و سدی میفرماید که در آن وقت حرار را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و جاری سر برهنه بودند و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تخاصی نمودند لاجرم آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل لا ذوا جک مگر زمان خود را و بکشتن خود را و نساء المؤمنین و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یکنین نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر رویا و بهنای خویش مینمایند بکشتن چاه و روی خود را یعنی وجه و ابدان خود را بدان میوشند ذلک این پوشیدن سر روی و بدن آذنی نزدیک ترست آن بفرق با کما ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا ستمی شوند بازادی فلا یؤذین پس اند کرده نشو ند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را و کان الله و هست خدای تعالی غفور اترزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند رحیم مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لکن لکم یشکر المتقون اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود و الذین و اگر یک طرف نشوند آنانکه فی قلوبهم هم قسرس در دلهای ایشان بیایست یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش و المرحفون و اگر ترک کنند مخبران را جیف یعنی آنانکه جهای بمی میکنند فی المذیبه در مینه از لشکرای اسلام و معاصب مومنان لکن یبیک هم بر آنیه بر گماریم برابر ایشان و مسلط سازیم و اگر تمیقبتل ایشان شکر لا یجاء و ذلک پس مساکی کنند با توفیق خدا و در مینه اکلایک لا شک مگر زمانی اندک یعنی زود از شد بیرون روند قلعونین بچراغندگان و در مانندگان اینما توفیوا هر یکاکه یافته شوند اخذ و گرفته شوند یعنی باید که بگردانند ایشان را و قتلوا و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را قتلوا کشتن بخاری سئنه الله سنت بناده است خدای سنی فی الذین خلوا در آنانکه که شدند قبل پیش ازین یعنی مقرر کرده و در ارماضیه که بسیار هم قتل منافقان حکم کنند و کن یجد و نیابی تولی سئنه الله مر سنت خدای را تبید بلا بدل کردنی و تغییر دانی قیستک الثامن میسرند ترا و مان یعنی کفار باها و استرا عن الساعه از ساعت رستخیز قل بجای محمد ائما علمها خبرین نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزدیک خدایست و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مسل را بدان اطلاع نداده اند و ماید ربیک و چه خبر دانگر و ترا بهتر آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعه شاید آمدن قیامت تكون قریبا باشد نزدیک ان الله بدستیکه خدای لعن الکفرین بر اندازد و بندگان را یعنی منکران حبث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود و اعتد و آماده کرد و لعمری ای ایشان سعیر ال عذاب لشی افروخته خلدین فیها در حالیکه جاودان باشند در آن آباداناکیدست یعنی همیشه آتش سوزانند لا یجحدون نیابند و لیکن و تنیکه ایشان را بیرون آر و از دوزخ و لا یصیرا و و نیا ری و مدد گاری که عذاب از ایشان باز دارد یوم یقلب یکن روزی را که گردانیده شود و جو هم هم رویهای ایشان فی النار و آتش اجتهی یعنی گاهی ایشان را بهشت خوانند و گاهی بر روی فکند یقولون ایشان میگنید نیکیتنا کاشکی اطلعنا الله و ان میرویم خدای را و اطلعنا الرسول و ان میرویم پیغمبر را و قالوا و گویند اتباع و از اول قوم دنیای پروردگار ما انا اطلعنا بر سیکه فرمان بر دیم سادتنا ممتان قابل خود را و کبر آت و بزرگان و پیشوایان را و افاضلونا السبیل پس گمراه کردند ما را یعنی از راه بیرون و فاساد و فسوس قریب دادند و بگامی پروردگار را حکم بیان انتهم به ایشان اضعفین و برابر من العذاب از عذاب که بماده زیر که هم ضال بوده اند و هم مضل و العنهم و بر ایشان العنا کبریا را ندانی بزرگ که باز خواندن نباشد مقررست که هر کس حق سبحان براند دیگری نتواند که بخواند نیست هر کس قدر تواند که تواند خواند و و انکه لطف تو خواند که تواند دانند یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تكونوا مباحثید کالذین مانند آنانکه اذوا موسی بر بخانند موسی را یعنی پیغمبر محمد را بخانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را عزم بخانیدند و او را زنا نسبت کردند و نمازنان در قصه فارون گذشت فبما آذاه الله پس بک گردانید و را خدای تعالی معاقبوا و از آنچه فکند و زنی را که رشوت داده بودند و تار

معافه  
مذلتاخرین

دع

دع

دع



حق وی افزا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هر دو نم کوه طور رقتند و با هر دو نم آنجا وفات یافت و گفتند تو بروی حسد بروی کشتی  
 حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر برون آورند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا بهر است  
 بر او اقرار کرد و یا میگفتند که و عیسی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر تنگ ننهاده بود و در آب درآمده آن سنگ جامه روان شده میان قوم  
 درآمد موسی م بر بنده زنی او دید و بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست و گمان بود موسی هم چنانکه الله نزدیک خدای تعالی و حیث  
 با جا و وقربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ اَیُّ کَرِهَ وَیَدْعَکُمْ اِلَیَّ تَعْبُدُوهُ وَارْتَبِعُوا کَلِمَاتِی وَحِیثُ  
 ایذا رسول و قَوْلُوا وَیَعْبُدُکُمْ لَاسِیَئِدًا عَنِی رَهْطٌ وَدَرَسَتْ وَاسْتَوَارَ دِرْبَارُهُ مَوْسَمَانِ مَرَدْنِی هِیَ اسْتَازُ عِیْنِی دُرُوعٌ مَکُونُیْدُ  
 نار استی در سخن کنیز چون حدیث فلک عایشه و قصه زینب و گفته اند قول سید کلمه لا اله الا الله است یا خنیکه آن رضای خدای تعالی طلبند و قول کجا  
 درین باب آنست که قول سید خنیکه صدق باشد مذکور و صواب باشد خطا و جلد باشد نهزل و خالص بوده است میخیزد پس چنین گویند تَصْلِحْ بِاَصْلَاحِ آدَمِ  
 لَکُمْ بِرَأْسِی شَمَائِلُ لَکُمْ دَرَاهِمِی شَمَائِلُ لَکُمْ اَصْلَاحِی قَبُولُ هُوَ بَرِّانِ ثَوَابِ تَرْتِیْبِ سَازِ وَ یَعْقِرُ لَکُمْ وَ یَمَارِزُ دَرَاهِمِی شَمَائِلُ لَکُمْ دَرَاهِمِی شَمَائِلُ لَکُمْ  
 طَیِّعَ اللَّهُ وَ هَرِکَ فَرَمَانِ بَرِ خدای را و دَسْوَلَهُ و یَغْیَبُ و اَرَادَ اِنْجَرِ فَرَمَی فَقَدْ فَازَ پَسِ بَدِ تَنَیْکَ بَرِ بَزْ شَرِ و بَسْ بَخِیْرِ و بَرِ و خُودِ و فِرِ و زِی یَا بَدِ قَوْلُکَ عَظِیْمًا  
 فی روزی بزرگ و آن تقاست یا بهشت اِنَّا عَرَضْنَا لَکُمُ الْاٰمَانَةَ بِرِیْثِکَ مَاعِضُ کَرِیمِ اَمَانَتِ رَاکَ طَاعَتِ سِتِ یا حد و شرع و در موضع فرموده که نماز است و  
 روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم یا نجا بهشتن زبان از فضل و گویند غسل جنابت است بر هر تقدیر عرض کرد آنرا اَعْلٰی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ  
 بر آسمان و زمین و اَلْجِبَالِ و بر کوهها بشهر طوایب و عقاب و قتیقه فم و ایشان آفریده بود فَاَبَیْنُ کَیْسِ سِرَّازِ زَنَدَ اَنْ یُخَلِّقَ لَهَا اَزْوَکَ بَرِ اَمَانَتِ  
 وَ اَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ بَرَسِیْدَ نَازَانَ و گفتند یا مسخر فرمایم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر  
 ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند و غرض کرده و ابر کردند و سبب باز زدند از راه مخافت ناز و روی مخافت و حاکمها اَلْاِنْسَانُ و بر دشت آزا  
 آدمی ضعیف و ناتوان اِنَّهٗ كَانَ بِرِیْثِکَ سِتِ اِنْسَانِ فَلَیْسَ اَسْتَمَکَ بِرِیْثِکَ خُودِ که امانتی که ابرام عظام از حمل آن پهلوتی کردند و او با عجز خود قبول  
 کرد وَ جَهْوُ کُلِّ نَادٍ بَعَاقِبَتِ اَنْ عِیْنِی بَعْقُوبِ خِیَانَتِ اگر واقع شود در معرض امانت کرد و لَعَلَّکَ بَ اَللّٰهُ تَاْعٰذُ بَ کُنْدَ خدای تعالی  
 الْمُنْفِقِیْنَ وَ الْمُنْفِقَتِ مردان و زنان منافق را بیضی امانت و الشُّرَکَیْنِ وَ الشُّرَکَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانیت در  
 امانت و یَقُتُّوْا اَللّٰهُ و باز گرد و خدای رحمت علی الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَرِ مردان و زنان مومن بجهت خطا امانت و کَانَ اَللّٰهُ  
 سِتِ خَلَمِی غَفُوْرًا اَمَرُ زَنَدَهُ تَابَانَ وَ حِیْمَا عَمْرَانَ بَرِ ایشان علما و عرفا را درین آیت سخن بسیار است و از آنجمله شمه ایراد کرده میشود جمعی معنی  
 آیت را بران فرد آورده اند که عظمت شان امانت بر تبه است که اگر عرض کنند برین ابرام عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن با کنند حق  
 آنست که حق سبحانه این ابرام را و ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد و عرض تخمیر و ایشان ابر کردند از حیثیت عجز از روی معصیت انسان قبول  
 کرد و از راه بهمت نه از روی قوت بیت آسمان با امانت نتوانست کشید و قوه فال بنام من دیوانه زدند و امام قشیری ح را آورده که امانت بر انسان  
 نمود و بر انسان فرض فرمود و آنجا عرض بود و در معرض حمل آمد شیخ حنید قدس سره فرموده است که نظر آدم عم بر عرض حق بود  
 نه بر امانت لذت عرض تحمل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی زبان عینیت فرمود که بر دشتن از قوونگا داشتن از من چنین تو بطوع بار بار بر دشت  
 من هم از میان سهر برابر دشت که و علمنا هم فی البر و البحر بیت راه او را بد و توان پیوسته و بار او را بد و توان بردشت به صاحب انوار آورده که می شاید که  
 با امانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را متعدد حمل آن نبود انسان بجهت خود قبول کرد زیرا که ظلم است بوسیله استیلا قوت غضبی

ع

و جہول بجمت غلبہ قوت شہوی و فائدہ عقل آنست کہ قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریق اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن  
تکالیف تعدیل قوتین است کہ نتیجہ صفتین سعی و ہیمی اند پس طلومی و جہولی علت حمل باشد و گفته اند ایشان انسان ست ظلم و جہل چنانچہ گوی  
الماطہور یعنی از شان اوست طہارت همچنین این دو صفت ایشان آدمیان ست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جہل گرفتند و بعضی را  
ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار غلبہ افراد ثابت ست در اخلاف آورده کہ ظلم و جہول ست نزد خلق نزد حق و تفسیر خواجہ محمد یار سارہ  
مذکور ست کہ حق سبحانہ امانت را بر اہل آسمان و زمین و جبال عرض کرد اما نمودند از حمل آن بجمت عدم تعہد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی  
مضائق و مبالغہ قبول نمود و او ظلم و جہول ست بنفس خود کہ افنامیکند ذات خود را در ہویت مطلقہ و جہول ست کہ غیر حق را نمی شناسد و بقول لا الہ  
الا اللہ نفی ماسوی میکند در فتوحات فرمودہ کہ امانت تصاف ست با سہمی حسنی کہ بر ہمہ موجودات عرضه کردہ اند و انسان قبول کرد و او ظلم  
بودی اگر زندہ شتی و جہول ست یعنی عالم زیر کہ نہایت علم باشد اعتراف ست بجہل و عجز از معرفت حق مصرع العجز ان درک الادراک در و حضرت  
میر تقاسم انوار قدس سرہ در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته کہ ظلم و جہل ضد علم و عدل ست اما بمعنی ادا جاوز شی  
حدہ انعکس ضدہ اینجا جلوہ دادہ و ظلم و جہول صیغہ مبالغہ است و ہر گاہ کہ این دو صفت از حد متجاوز گردند ہر آنیہ بضد خود مبدل خواہند  
گشت در روح الارواح میگویند کہ ظلم و جہول اینجا بدو صفت نہ ذم آدم مر بار بہمت برداشت کہ فوق الطاقہ بود گفتند ظلم کردی بنفس خود و جہول  
کہ بارگراست گفت از غیر حق جاہل بودم آوازہ طلومی و جہولی او در دو عالم افتاد و عالمیان اند سرین غافل در لوا مع آورده کہ آن بود بحی عشق  
در عالم بشریت ست در ملکیت ملکیت نیست کہ ایشان سایہ پرورد لطف و عصمت اند و در سایہ پرورد محبوبی در در قدرت و قیمتی نیست عشق را عافہ  
در خوردند کہ صفت تجل فیما من یضد فیہا سرمایہ باز ایشان و سمت انہ کان ظلم و جہول لا یرایہ روزگار ایشان ست ہمیت عاشقان را در دو بدن نامی  
خوش ست بہ عاشقان را سوز و ناکامی خوش ست ہا آفتاب امانت کہ از برج عرض الوہیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت ست و زمین  
فریاد بر کشید کہ مرا لغت بسطت واقع ست صد از کوہ برآمد کہ مرثبات قدم حاصل ست بکل این باز ندیم شاید کہ آفتاب از خورد و این صفت از تابستان آدم خاکی گفت کہ  
ما چیست کہ انہم بستانند مردانہ پیش آمد و باری کہ میاکل فلاک کشیدند بردوش نیاز گرفتہ نعرہ مل من مزیدون آغاز کرد فرمان شدنی خاکی دلیرین ہر قوت انجا  
آورده زبان حال اوی گفت کہ بارگراں بعدد بار مہربان میتوان کشید ہیبت آن بار کہ از بردن او عرش البکر و با قوت تو حامل آن بار توان بودہ بقصہ خلعت  
حمل امانت خبر بقامت باستقامت انسان کہ منشورانی جاہل فی الارض خلیفہ بنام نامی او نوشته اند راست نیاید و چون کاری بدین عظمت و متمنی  
اہبت نام زد او شد جہت دفع چشم زخم خود ان شایطین کہ دشمنان دیرنیہ او بند سپندانیہ کان ظلم و جہول را با تشر غیرت انگندند مصرع تاکو شود ہرگز نہ

در زیر زمین باشد چون کنوز و دغان و اموات و آنچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات و مائینزل و میداند آنچه فرو  
می آید من السماء از آسمان چون طائمه و کتب و مقادیر و رزاق و هطار و مائینزل و آنچه بالا میرود فیها در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال  
بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در غائب تفسیر کرده که آنکه فرو می آید یعنی جبریل عم و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت نباه صلعم شرب  
معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشفات و آنچه بالا میرود از نفاس انفس  
اولیا و صفیاء و هدايات یا آنچه فرو می آید الطاف و کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلباشته هر جا که بوی شگفتائی می آید بهانجا منزل میکنند لکن فی ایم  
و هر کم نفحات الا فطره و الهما و آنچه بالا میرود ناله تائبان است و آه مفسدان که چون سحرگاه از خلوت خانه سینۀ ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد  
فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من جل المسحین بیت غفل بسیج شیخ ارچند مقبول است لیک آه در آلودن زندان با قبول  
دیگر است و هو الرحیم و اوست مهربان در تمام نعمت الغفور پوشیده گشته اند بپرونده رحمت و قال الذین کفروا و گفتند آنکه  
کافر شدند از روی انحراف است که لا تأتیئنا الساعة فانی آید بقیامت قل بحوائج محمد بلی نه آنست که شما میگویند آری و در حق پروردگار من در  
باب گفته که ابوسفیان بلات و غری سوگند خور که بعث و نشو نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که  
برودی کتایتیکو هر آینه بیاید شما قیامت علم العیب صنعت پروردگار است یعنی داننده پوشیده است که تعجب و در نشود  
عنه از علم او یا پوشیده نگردد از و مثقال ذره هم سنگ مورچه خرد یا وزن ذره از ذرات هوای السموات در آسمانها و کافی الا و  
در زمین و الا اصغر و نیست خردتر من ذلك از مثقال ذره و الا اكبر و نه بزرگ تر از ان الا فی کتب مگر آنکه مکتوب است در کتب  
مبین روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت کرده لیجری الذین امنوا اما بایشان دهد آنرا که گرویده اند و عملوا الصالحات  
و کرده اند علمای شایسته اولیای آن گروه مومنان و نیکوکاران لهم مایشان است مغفرت آمرزش خطیات و در ذق کریه و در و  
بزرگوار یعنی بی طلب و تعب و الذین سخطوا و آنکه بشتابند فی الیتنا در آیتهای کلام مایعنی در ابطال آن سعی نمودند مغفرت عنان کنند  
یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بر نعم خود پیشی گیرند گمان بر ما عذاب ما از ایشان فوت شود اولیای آن گروه لهم مایشان است  
عذاب عذاب من و جز الیمم از سخت تر عذاب الی الم رساننده و یرى الذین و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظا برای آنست که  
تا بدانند آنکه اولوا العلم داده شدند علم را مآد اصحاب پیغمبر صلعم اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر بر او آنست که اهل علم دانند  
الذین انزل انجیزی که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من و ذلک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق و درست است  
و یتدیی و یعنی آن نازل را نماید الی صراط العزیز بر آه خداوند غالب الحمید ستوده بر نعم غایه احمد و قال الذین کفروا و  
گفتند آنکه نگوید و اند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هل ندلکم و آیا دلالت کنیم شمار اعلی و رجل یکتبکم بر مردمی که خبر  
میدهند شمار یعنی محمد صلعم که میگوید اذ امرتکم چون پاره کرده شود یعنی متفرق سازند بهر جزای شمار اکل مستحق لیس پاره ساختنی یعنی  
اجساد شماریزه ریزه گردد در خاک انکم بدستیکه شافقی خلق جدیدین هانیه در آفرینش نو خواصید بود یعنی زنده خواصید گشت کافران با  
یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد آفرینش علی الله آیامی بند در خدای کذب با دروغی را شهادت میدهند چنانکه آیا بد و جنونی است  
که میگوید چیزی که نمیدانند بل الذین نه چنین است که میگویند بل آنکه لا یؤمنون نمیگویند بالاخر تو بدان ساری فی العذاب در عذاب  
اند بدان جان و الضل البعید در گمراهی دور از صواب بدین جان و وصف ضلال بعید قبیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت



ضلال است افکم یبرؤا ایمانی بسند و نمیکردند کافران الی ما بین ائمه یوم بوی انچه در پیش ایشان است و ما خلفه همد و انچه پس ایشان است من السماء و الا ورض از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصور از میان آسمان و زمین ان نشأ تخشیف بهم الا مرض اگر خواهم فرو بریم ایشان را از زمین او تسقط یا فرو نگیریم علیهم خبر ایشان کشف من السماء قطعت از آسمان بحیث تکذیب ایشان را آیه های ما را ان فی ذلک بدستیکه در نظر آسمان و زمین یاد را مل با قدر خف و اسقاط لایة برآیه درستی و عبرتی لکل عبد متنبیه مرند به رجوع کننده را بختی چایشان تفکر و تدبر نمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت و لقد اتینا داود و هارون ما یریدیم داود و هارون را از نزدیک ما فضلا از یار و توانی بر سایر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق یا بصیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعف یا حلالت مناجات یا علم یا تمیز بارگاه او و لطفا و پناهی فیت و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه که داود و هارون زبور خواندن مشغول گشتی سباع و دوحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز و دنوازا و گردنی و طبعور از نعمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از مهر بر زمین افکندند ی نظم ز صوت و دلکشش جان تازه گشتی روان را ذوق بی اندازه گشتی سپهر چنگ پشت از غنوم ساز از آن پر حال تر نشنوده آوازه و بعضی گفته اند که افضل آنست که بعد ازین میگویی یحییال اوی بی گفتیم که ای کوهها باز گردانید آوازه های خود را معنه بادا و دعویم در وقت تبسج اوی یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر کجا که رود و هرگاه که خواهد بود مبعوضه داود و دعویم بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی و الطیر و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودند و آورده اند که چون داود دعویم تبسج گفتی کوهها بصدا وی را مدد دادند و مرغان بر سر وی صف کشیده به الحان دلا و زیاده نمودند و بسیار کس از استماع آن نعمات قالب از روح تنی کردند می بیت چو گرد و مطرب من نغمه پرداز به زشوقش مرغ روح آید سپوازه روزی فرشته زیارت داود آمد و گفت تو پنجم خدا و خلیفه اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود دعویم از خدا پیشه طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بر کوه آسمان گردانید چنانچه میفرماید التاله الحدید و زرم گردانیدیم ما و را آهن بی آتش و مطر و چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم آن التحمل با آنکه بساز سبغت زره های فراخ دامن کشاده و قدردان از زره که در فی السرد در یافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم آنگن تا وضع آن متناسب افتد و تسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و شش هزار در هم فروختی چنانچه تصدق کردی و در هزار نفقه عیال ساختی و در باب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود و اعلموا و دیگر گفتیم ای داود تو باطل خود عمل کنیدی صلحا علی شایسته یعنی خالص از اغراض دنیائی بدستیکه من بما تعملون بانچه شما میکنید بصیرت بنیام و لا تق آن پادشاه را و دعویم و لیسلمن التریح و مسخر کرده شد مرسلیمان را و دعویم با دعد و هاشم و فتن او با مدد یک ماهه راه و دروازه ها شهر و شبانگاه نیز مسیت شهری صبح از آمدن بیرون آمدی و قیلوله در صخر شیر از کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا میتوت نمودی و اسلنا و جاری کردیم که بر کوه عین القطر چشمه مس که خسته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از زمین بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس انچه میخواستی میساختی و من الحین و رام کرده شد ما و را از دیوان من یعمل بنین یدیه کسی که کار کردی پیش او یا ذن دینه بفراوان پروردگار او مقرر کردیم که و من تیغ منم و هر که بگرد و مائل شود از دیوان و سرکشی کند عنی اصرنا از فرمان ما و از اطاعت سلیمان م نذقه بچشائیم او را من عذاب الشعیر از عذاب آتش فروخته و بعضی و گویند در دنیا ملک که تا زیاده از آتش درست داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان م دیوی بیرون و دآن تا زیاده آتش بر وزند و او را بسوزد و یعملون میکردند که بری

سلیمان عم مایکاء آنچه میخواست من مخاریب از غرهای خوش و منظرهای دلکش در وسط آورده که محراب منبری را گویند که بدرجه بود و  
رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعه های بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان عم در ولایت این جنه های عجیب  
ساخته بود و چون مرواح مینون و قلقوم و غمدان و هند و حنیده و امثال آن و تمایثیل و میساختند تماشاها و صورتهای ملائکه و انبیاء و برضوی  
که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردمان آن را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان تاخلف و تصاویر مباح بوده و در عین مکان  
آورده که تماشاها از این بصورت آدمیان میساختند و حتی سحانه بوقت محاربه با ندر روح در ایشان می دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و  
گفته اند تماشا دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان عم خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر باز و پا  
خود را برافراختند و تپای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی گریان بر بالهای خود و بر سایه کردند و جیقان و میگردند از برای  
سلیمان عم کاسهای چوبین و غیر آن گلجواب مانند حوضهای بزرگ و قند و شیرینی و دیگرهای بلند پرسته پای نهاده مانند کوهها و او را  
دوازده هزار طباح بوده که درین دیگها طعام پختند و هنوز در بعضی از ولایت شام و دیگر چنان از سنگ تراشیده موجود است **اعملوا**  
گفتم عمل خیر کنید آل داود ای آل داود شکرم برای سپاس داری چنین نعمتهاست ثنائی قدس سره فرمود که آل داود عم ساعت لیل و نهار را  
قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الهی و عنایت پادشاهی و قلیل و اندکی **مِنْ عِبَادِي الشُّكْرُونَ** از بندگان  
من سپاس دارند و شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مرسم شکرگزاری دادند با وجود چنین تنگداری در شکر خود را از ادای شکر  
عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستعدی شکر دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر معنوی حد شکر حق نداند هیچکس و حیرت آمد  
حاصل دانا و بس و آن بزرگی گفت با حق در زمان بکامی پدید آمده هر دو جهان بای منزله از زن و فرزند و جنت بکی توانم شکر نعمتها گفت  
بیک حضرت دادش از این دیام گفتش از تو این بود شکری ملام چون درین راه این قدر بشناختی به شکر نعمتهای پاد دختی به آورده اند که  
بنامی بیت المقدس را داد و عم آغاز کرده بود و سلیمان عم در تمام آن سحیهای بلیغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل  
سلیمان عم در آمده طلب مویعت روح کرد و سلیمان عم کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش نکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا  
جن از کار خود باز نماند و مهم سجده تمام رسد پس چون سلیمان عم در گذشت او بر پشتند و بر نماز گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند و دیوان  
از دور ویرانده می پنداشتند و بهمان کار که نام زد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یک سال اجل عصای او را دایه الارض خورد و او بر زمین  
افتاد و بکنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بودی گریختند که قال الله تعالی **فَلَمَّا قُضِيَ**  
**پس آن هنگام که قضا کردیم علیه الموت بر سلیمان عم مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند مادام که دالت نکرد در دیوان را علی مَوْتِهِ**  
بر مرگ سلیمان عم که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** گریختن مرگ را که از زمین آمده تا **كُلُّ شَيْءٍ رَمَتْ** عصای او را **فَلَمَّا خَرَّ** پس آن هنگام  
که بیفتاد سلیمان عم **تَبَيَّنَتْ** الجن و دشتند دیوان آن کو کائنات اگر بودندی که البته **يَعْلَمُونَ** الغیب و دشتندی غیب را گمان جن آن بود  
که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حتی سحای میفرماید که اگر ایشان را نابودندی بغیب **مَا لَيْسُوا** از یک نکردندی یک سال  
**فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ** در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود و لغت گان بدستیکه بود **لَسَبَلِ**  
مرا و لا دساین شجب بن یعرب بن قحطان را فی مسکنهم در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان آیه  
علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزند آن سبار در حوالی آرب از ولایت منبری بود در میان و کوه

از اعلیٰ اهل آن منزل مجده فرسخ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پامان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شمر  
 آب ایشان خرم شدی و خرابی کردی از بقیس که والی ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بستاند در دهانه دو کوه تا آبهای مسلی تمام  
 آنجا جمع شدی و سه شعبه بر آن سد ترتیب کردند تا اول شعبه اعلی بکشایند و آب بزر و عات خود بر نهد و چون کمتر شود و سطحی و با خرفلی و ایشان  
 بر زمین و بسیار منازل خود و باغها و هشتاد و شش مثل بر درختان میوه دار که قال الله تعالی بختن آیتی که در ساکنان اهل ساکنه شد و بوستان بود  
 عَنْ یَعْمِینَ وَ شِمَالِ هُ از راست و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بشابه یک باغ مینمود و کلوا  
 گفت پیغمبر ایشان را که بخورید من رزق و تکمّل از روزی پروردگار خود گذشت میوه ایشان بشابه بود که اگر کسی از قبلی بر سر نهادهای و بر درختان  
 بگذاشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر صلعم گفت که ازین نعمت بخورید و اشکروا لله و شکر کنید از خدای را بکمال طیبه  
 این شهری که خلی شاداران و از آن روزی میدید شهری پاکیزه است و هوای تندست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از  
 نگوئی و چون باغ ارم به تازه روی در آنجا پیشه و لیک و گزدم نبود و پیش در جامه یافتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی پشما که در جامه و  
 بودی بر دی و رکت عفو و پروردگار روزی دهند و از شما شکر جوینده و آمرزنده است هر کسی را که توبه کند از شرک فاجر ضلّوا پس  
 ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نمودند و در خبر بست که سیزده پیغمبر به ایشان آمد همه را کذب کردند پیغمبر آخرین در زمان باطل  
 ذی الاوغار بن جیشان بعد از رفع حضرت ادریس عم به ایشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه و تعالی دشتی در زیر پند آب ایشان پدید آورد  
 بفرمود تا بندر سوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمد منازل و حدائق ایشان همو گشت و بسیاری مردم  
 و چهار پامان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فامرسلنا علیهم پس فرستادیم برای ایشان سنبل العرم سیل صعب و گفته اند  
 بند آب ست یا نام وادی که آب از او میاید اسم موش دشتی که بندر سوراخ کرد و بگذاشتند و بدل دادیم ایشان را بختی که باغهای ایشان  
 جنتین دو باغ ذواتی اکل تخم خداوند میوه تلخ و آثل و شور و گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است و شیعی و چپیری  
 مِنْ سِدِّ دَقْلِیلٍ از کنارانگ یعنی در آن شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه ای فوت شده ذلک این غدا ب  
 جَزْءٍ مِنْهُ پادشاه دادیم ایشان را بجا که برباب سبب آنکه گفران نعمت و رزید و برسل کا فر شدند و اهل بخرنیه و آباء عتاب کرده شود  
 اَلَا الْکُفُورُ مکرنا سپاسی و خص بخاری خوانند فعل متکلم معلوم و کفر در منصوب ساز و یعنی آیا پادشاه میدهم مکرنا سپاسی بخاری عام ستم  
 و کار فراد و مجازات خاصه کفار راست آورده اند که بجایای سازد پیغمبر صلعم آمد گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بماند  
 فرمایند ما سپاسی کنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه و دیگر باره در دای نعمت برای ایشان کشوده فرمود که و جعلنا و گردانیدیم  
 بَلَنَّهُمْ مِیَانِ سَبَا وَ بَنَی الْقُرْیَ الَّتِی و میان آن دیها که بکرم خود بنو گنابرت دادیم و قضا در آن ولایت شام چون فلسطین و اردن و ایجا  
 و ایلیا قری ظاهراً و میهای عمور آشکار متصل یکدیگر در عین المعانی که یاز تا رب که منزل اهل سبأ بود تا شام چهار هزار و بیصده و بیست و  
 آمد و هکذا خبرنا و تقدیر کردیم فیما الشجره و این دیها را فتن مردم را با مقادیر محل میان کردیم و گفتیم شیخ و ابر وید فیما در آن دیها که  
 وَاَیَّامًا شَبَاهَا و روزها امینین و این ایامان از دشمنان و سباع حجت کثرت خلق از جوع و عطش بسبب آبدانی مواضع بقیه سبأ  
 آغاز تهاوت کرده از زمین بشام می رفتند چاشت در دمی بودند و شام در دمی و تو مکرنا از ابر وید میان ما و ایشان هیچ  
 فرقی نیست پیاده و فلس این راه همچنان میروند که سواره و تو مکرنا و اهل سبأ گفتند غنای ایشان و بکای پروردگار را بعهده



دوری اهل بکین اسفار نامیان منازل سفرهای با یعنی بیابانها بدین از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و اهل سفر کنند و نتوانند کرد  
و تلمذوا انفسهم دستم کردند بدین و عاخص خود و مکان و بسیار اخاب کردیم و جمع کنند هم پس گردانیدیم اهل سبار احادیث سخنان یعنی ایشان  
تعب بازگویند که از آبادانی بخوابی میل کردند و مرقه همد و پرانده ساختیم ایشان را کل محترق هم پرانده ساختن تا یکی از ایشان در تارب  
نماند قید نمان از ایشان بشام رفت و فضا به مکه و اسد به بحرین و انمار به شرب و جزام به تبار و از و بمان و این کلمه ضرب اهل شدیدی  
که تفرق و ایدی سبار ان فی ذلک بدستیکه در انچه ذکر کردیم کالیت برآینه عبرت است لکل صبار و هر صبر کننده را بر مختا شکوین پس  
گردید به بر نعمت در کشف الاسرار آورده که اهل سبار خوش حالی و فارغ بای میگذرانید بسبب ناصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید  
بر ایشان انچه رسید بیت روزگار عاقبت شکر نکردم لاجرم دستیکه در آغوش کنون بدندان میخیزم و لقد صدق بدستیکه  
رست یافت علیکم هم اهل سبار و اصح آن است که بر همه کافران ابلیس خطه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بنی آدم  
بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گم گمان او در باره اهل غایت راست شد فاقبوا و  
پس پیروی او کردند در شرک و عصیت الا هر بقا من المؤمنین و مگر گردوی از مومنان که مستثنی اند و ماکان و نبوده که علیهم  
ابلیس را بر آنکه گمان او در شان ایشان محقق شد من سلطان تسلطی دستمالی الا لنعلمه مگر برای آنکه جدا کنیم من یؤمن من کسی را که میگردد و با کافران  
بدان سرای من هو از کیکه منها فی شک از آخرت در گمان است تا بداند و لیای اهل ایمان و ارباب گمان او و شک و پروردگار تو  
علی کل شیء بر همه چیز حقیقظ نگاهبان است قل بگوای محمد بنی طبع را ادعوا الذین و نعمتم بخوانید آنرا که گمان برده اید ایشان را  
خدایان من دون الله بخیر خدای تعالی یعنی ملائکه که می رسید بخوانند از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون  
آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافران بگوئی که بخوانید آله خود را تا هیچ اجابت کنند شمار و چگونه اجابت کنند شمار که مطلقا لا یلکون  
مالک نشوند ایشان مثقال ذره هم سنگ مورچه از خبر و شرفی الثموت در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و ما لهم منیت  
ربان یا فرشتگان را فی صمد آسمان و زمین من شریک هیچ شریکی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن و مالک و نیست مر خدا را منتهی  
از انصام و ملائکه در تقدیر و تدبیر من ظهیر هیچ یاری و مددکاری و لا تنفع الشفاعه و سود کنند شفاعت کس عند نزدیک  
خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بلا لای انصام دارد محقق نخواهد شد زیرا که در خواست کردن نفع کنند الا لکن اذن که مگر کسکه دستوری بود  
خدای ما و ابرای شفاعت کردن یا او و اذن باشد برخواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له او در ترس و فرح  
گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میسرند حتی اذا افترج تا چون بردارند فرج راعن قلوبهم از دلهای ایشان دستوری  
شفاعت دهند قالوا اگر بید بعضی از ایشان بعضی را که ما ذاقا چه چیز گفت و شک برورد کار شمار باب شفاعت قالوا الحق گویند  
سخن راست و درست گفت و فرموده که مومنان را شفاعت کنند کافران را و هو العلی الکبیر و خدای بزرگست و بزرگوارتر از انچه  
پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت تواند کرد قل من یتزکم یومئذ بگوای محمد که روزی میدهند شمار اهل الثموت از آسمانها باران و ملائکه  
و از زمین نبات قل الله و هم خود بگوئی روزی و در شمار خدای تعالی چه آن سوال را بخوان این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام  
بزرگان گویند و بدل بفرانده و انکاو دیگر بگو با ایشان که مومنان که روزی دهند و ایکی گوئیم و یکی را پرستش کنیم که بر هر صفت  
یکی است او ایاکم پادشاهان که جماد را مراتب اسکانیت فروتر از نیست با واجب الوجود و شریک سازید لعلی هدی براهینیم







[illegible]

یعنی هر مردی که بر ادای رسالت میجو استم بر شما بخشد مرد ادنی سوال است یعنی هیچ اجری نخواهم این اجری نیست مزد دعوت من  
 علی الله لک بر خدای تعالی و هو علی کل شیء و او بر هر چیز شاهد است گواه است قل ان دینی بکرمه استیکه پروردگار من یقذف بالحق  
 می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد سخن راست و درست را بنشیرد و در آفاق مرد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن است  
 علام الغیوب است دانای پوشیده و هیچ چیز بر مخفی نیست قل جاء الحق بجزای محمد آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام بعث  
 پیغمبر و ما یبیدنی الباطل و نمی آفریند باطل یعنی البیس بایت چیز را و ما یعیذ و باز نگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قل ان  
 ضللت کما اگر گم شوم از راه حق همچنانکه گمان بر دید من فاما اخل پس جز این نیست که سیل غم علی نفسی بر نفس خود یعنی وبال آن عائد  
 بمن است و ان اهتدیت و اگر راه راست روم فیا فوجی پس سبب آن است که وحی میفرستد الی بسوی من دینی پروردگار من چه توفیق است  
 و البته بعایت اوست الله بر تنیکه خدمتی تمییز شویست دعای بندگان را قریب است بامید نیازمندان و کوثری و اگر بینی  
 کافران را از فتنه عوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعثت یا در روز بر بینی امری عجیب باهول فلا قوت پس نباشد هیچ قوتی یعنی  
 بگرختن و پناه بخصم بردن عذاب از ایشان فوت نشود و اخذ و اگر گرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین  
 بریز زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحای بدر بجاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان قوم است که در آخر الزمان خروج کنند و لشکری  
 از شما محبت تحریب کعبه معظمه زاد الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع را بدو بر زمین فرو روند پس معنی اخذ و اسن مکان قریب بدین تفسیر آن است  
 که از تحت اقدام خود را بخود گردوند و از تمام آن لشکر و کس نجات یابند کی بشارت بکند بر دیگر که او را ناجیه جانی گویند روی بقفا گشته خبر خف قوم  
 سفیان رسانند و قالوا او گویند شرکان که با لشکر سفیانی بوقت مرگ از میان خف امنایه ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا پیغمبر یا بشارت را باز  
 گردانید بنیوائی لهم الشک و ش و از کجا باشد ایشان را بازگشتن و خص غیر مهور میخواند و آن معنی تناول است یعنی از کجا بود ایشان را و اگر گفتن  
 ایمان من مکان بعید است از وضعی دور که آن عالم آخرت است محل تکلیف ایمان دنیا است و نزدیک باس آخرت مشهود شده پس ایمان  
 سود نکند و قد کفر فایده و حال آنکه بگویدند بخدا و رسول و بعثت را من قبل پیش ازین که در خیر تکلیف بودند و یقذفون و می افکندند  
 بالغیب پوشیدگی سخنان را یعنی بجان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند من مکان بعید از جای و یعنی دور تر بودند  
 از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند و حیث و جدا کرده شد بینه میان ایشان و بین مایستهمون و میان آنچه از روی سبب از آنچه گفتند  
 از قبول ایمان و رجعت بنیائیکه فعل آنها کرده شد بمن عمل یا شیاعی هم باشد ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان با  
 از ایشان نیز قبول نکردند انهم کافران بودند فی شک قریب و گمان همت افکنده و مضطرب سازنده

ج

## سورة فاطر مکیه و هی خمس و اربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایشی که شاید و شانی که سزاوار بود و خدای تعالی را که سزاوار شایسته فاطر السموات و الارض سازند  
 و به یارنده آسمانها و زمینهاست جاعل الملكة گرداننده و دشمنان و سلاطین یعنی فرستاد ایشان را بر رسالت با نبیاء و گویند سلا  
 طی پیغمبران هم رسانند بوحی و باولیا الهام و بهر منان بر ویای صادق پس صفت دشمنان میکند اولی اوجه خداوندان را با هم مقشع  
 دو و دو برای طیران و ثلث و سه سه و ذیج و چهار چهار برای آرایش مرد و خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر است که جبرئیل هم

شخص بال و ارد بریند زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود مایه کثافت و پهنی را یعنی در رنج و ملاک می افزاید تا چهار زیاده میشود و  
 اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت و عین  
 و گفته اند مراد خطانیکوست یا محبت در دل های خلق امام قشیری رحم فرمود که علوم است یا رضا بقدر یا شوق بر تبه قرب و در حقایق علمی  
 آورده که تواضع در اشراف و سخا در انخیا و محنت در فقر و صدق در مومنان و شوق در مجانبان ان الله بهر سئیکه خدای تعالی علی کل شیئی  
 بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قدیر تر است و انما است ما یفقیه الله انچه کم باشد خدای تعالی للثانی برای مردمان و فرستد  
 بدیشان من ذی حجت از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فلا تمسک پس باز گیرند نیست لکن مرا از او و ما  
 یمسک و انچه باز گیرد از مردمان از آن بخشش خود فلا فرسل که پس بیج فرستند نیست مرا از من بعد از پس باز گرفتن آن و  
 هو الغریز و او غالب است در باز گرفتن الحکیم صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فہم برانند که این اشارت  
 اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان است و فتوح آنرا گویند که از غیب حاجت و ما خواسته آید و آن دو قسم است یکی مواہب صوریہ و  
 رزق نامکتب و دیگر مطالب معنویہ و آن علم لدنی است تا آموخته یا شریعت موافق ناشنیده یا بدل آشنای شیخ الاسلام قدس سره فرمود که آیه این  
 علم تا آموخته گاهی در آن غرق و گاه از آن سوخته لطف دست لطفش نسخ علم و حکم بی قلم در صفحه دل ز در قلم بی علم اهل دل از مکتب بوده بکلمه از یقین  
 خاص رب بود یا یاکھا الناس اذ کفر اسی و گمان یاد کنید نعمت الله نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است علیکم  
 بر شما از رسال رسال و ادراک رزاق هل من خالق آیا هست هیچ آفریننده غیر الله یزد فکرم و خدای تعالی که روزی دہر شما را  
 من السماء از آسمان بیارن و الا فیض و از زمین بگیاہ لا اله الا هو و هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فانی تو فکون پس کجا  
 گردانیده میشود از راه توحید و ان یکذوب و اگر بدو روغ دارند ترا اهل که فقد کذبت پس بهر سئیکه تکذیب کرده شدند و سل  
 فرستادگان من فکلت پیش از تو و ایشان صبر کردند و تو هم اقتدا با ایشان کن در شکیبائی و لکی الله و بسوی خدای تعالی ترجع الا مورد  
 باز گردانیده شود و هر کار و ترا بر صبر و ایشان را بر تکذیب جزا دہد یا یاکھا الناس ای مردمان ان و عد الله بهر سئیکه و عدہ خدای تعالی در  
 خسرو و جرات حق است و در خلاف نباشد فلا تعثر تکم و پس باید که بازی ندہد شما و نفرید الحیوۃ الدنیا فزندگان دنیا تا از  
 آخرت فراموش کنید و لا تعثر تکم و باید که فریفته نگند شما یا الله بکرم خدای الغرور شیطان فریبده یعنی با وجود اصرار بر معصیت از روی  
 مغفرت در دل شما انگند و اگر چہ این ممکن است اما بشاید تناول زہر است بامید دفع طبیعت مرا از ایاقا و ست بان بزرگان فرموده اند  
 که یکی از مکارم ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیری افکند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست مدہ بیت  
 امشب بہر شب یار می و شاید باش و چون روز شود توبه کن زاہد باش عاقل باید که با من فریب از راه نرود و از کلمۃ الفرصۃ ترم السحاب  
 غافل بخورد و دست مہر با توفیق دہد مصرع توبه را فرود کند می غمزداد که دیدہ ان الشیطن لکم عدو و بهر سئیکه شیطان مرشاد و ہمیت  
 بعد از توبہ می میراثی فالتخلف و عدو و پس فرگیرد شما ہم او را دشمن و از حذر نموده در جمیع احوال بد اعتماد و تمانید از بزرگی پسندید  
 که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی گرزوی او مروید و تابع ہوائی نفس خود شوید و ہر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع  
 باشد انما یدعوہا جز این نیست کہ میخواند شیطان با تابع ہوا و میل بدینا حذر بکہر و خود یعنی پیروان و فرمان برداران خود را  
 لیکونوا اما باشند در آخرت با او من اھل التجیر از یاران آتش یعنی ملازمان و وزر الخدین کفر فاما کما فرستند و دعوت



ع

شیطان را جابت کردند که هرگاه ایشان را سخت عذاب شدیدی عذاب سختی در آخرت و الذین آمنوا و انما لکم ربه و انما شیطان  
مخالفت و زریه ند و عملوا الصالحات و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه که هرگاه متغیر و ایشان را سخت آزمزش از پروردگار ایشان  
و اجر کثیر و نزدی بزرگ یعنی ثواب وافر و بهشت اقصی و آن کسی که آراسته شده برای او سوره عجله زشتی عمل و اقرار او  
پس دید آن عمل زشت را حسنه آنچنان که کسی که تمیز میکند حسن را از قبیح و هر یک را به بید بصفتی که واقع باشد در موصوع آورده که مراد از قبول  
یا عاص بن وائل و سوره عمل ایشان شرک و تکذیب است و آوردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوره عمل غدا و مبارکه ایشان است با  
سید عالم صلعم یا خوارج و در و فاض و سوره عمل ایشان تا ویلات باطله فان الله پس بدستیکه خدای تعالی یضلل میگرداند و گمراه میگرداند  
من یشاء و هر که میخواهد و یهدی من یشاء و هر که میخواهد و توفیق دهد هر که میخواهد فلا تدّ تهبّ نفسک پس باید که نزد نفس تو یعنی کل  
هلاک نشود و علیکم هر که اسی ایشان حسرت برای حسرتهای متوالی که بخوردی و تاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسیر  
که هر یک از آن مقتضی حسرت است و خور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان کن ان الله بدستیکه خدای تعالی علیه و انماست بما یصنعون  
باینچ میکنند و بر ایشان حسرت خواهد داد و الله و خدای حق الذی امر سبل الریح است که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب  
فقیس بر اینچند ایشان سخا با ابرار ابرار ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مثل بر حکمت است فقیس پس بر اندیم  
آن ابرار آمد و دل بیک جهت اختصاص فعل است یعنی ما تو انیم پس که بر انیم الی بلد ممت بسوی زمینی مرده و فسرده یعنی با حیات آن  
فاحیینا به پس زنده کردیم بآبی که از انبار نازل شده بود و از آن حصّ زمین را بعد موهّمها پس از مردگی و فسرده گی و کذلک التّشویع  
پس چنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صغیر مقتدر و بر یکسان است من کان هر که باشد که برای خود میزد العزّة  
میخواهد از جندی گو طالب عزت از پرستش خدای کن فلیله العزّة جمیعاً و پس مر خدای تعالی رست به عزت و بعزت او رسول مومنان  
متعزّز اند که و مد العزّة و لرسوله و للمومنین عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او بیت عزیزی که از درگش سر تافت و هر که  
شد هیچ عزت نیافت الیه یصعد الکلم الطّیب بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود و سخنان پاک یا صحافتی که آنها در و مکتوبات  
میل صعود میکند و العمل الصّالح یرفعه و عمل شایسته بر میآورد و از او بجل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که خلاص است نافع نیست یا  
کلم طیب و ناست و عمل صالح صد و مسالکین چه در غالب اجابت دعوات بتصدقات است یا کلمه دعای ناست و عمل صالح تا من جماعتیان یا کلمه تکبیر عزّت  
و عمل تشبیه زدن یا کلمه استغفار است و عمل نعم و درین همه صور بر آورنده کلمه عمل است و بعضی ضمیر فاعل در رفعه عائد بکلمه طیب دارند که قول الله الا انما  
و گویند توحید بر دار عمل یا چه قبول اعمال توحید است و یک وجه در کشف آن است که خدای بر دار عمل صالح را یعنی قدر مرتبه وی را رفیع گردانند و عمل  
در موهّم مخلص است که هیچ چیز به قیمت آن نیست و کار را که بر یابان آینه باشد از همه چیز خوارتر و بمقدار ترست نظر کرت هیچ اخلاص در بوم نیست و ازین در  
کسی چون تو محروم نیست و زلف لوده بی قیمت است و زری که خالص بود حرمت است و الذّین یحکمون السّیّات و انما که  
پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت پناه صلعم آنچه در دارالند و اندیشیدند در باره آنحضرت ص  
از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت که هرگاه ایشان را سخت عذاب شدیدی عذاب سختی در آخرت و مکر  
اولیّک و مکر انکر و هو یبوء من عا و کاسد شود و از پیش زود و الله خلقکم و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را من شرکاء  
از خاک نم من نطفه پس بیافرید شما را از نطفه ثم جعلکم پس گردانید شما را از اجزاء جنّهای روان و زمان که مزاج است



موقوف است بر وجود ایمان مکملات پس در ایجاد آن نعمتی است گبری که مستحق محبت و ثنا و کلمه الحمید بدان ایمانی میکند و ازین رباعی  
 پی بدین معنی میتوان برور رباعی تاحق گرد بجله اوصاف ایمان واجب باشد که ممکن آید بیان و در نه کمال ذاتی از عالمیان به نسبت  
 غنی چنانکه خود کرد بیان این گشت اگر خواهد میدهند بر و شمار از روی زمین یعنی هلاک کند و یثایت بخلف جدید و بسیار و آفریدگان  
 نوعی قومی که از شافران برادر تر باشند یا گروهی بسیار و گس نمیده و نشنیده باشد و ما ذلک نیست بردن شما و آوردن دیگران  
 علی الله رخسای بعضی نیز و دشوار و کاتر و بر ندارد و از سر نفسی گناه کننده و در آخرت با رگنا نفس دیگری را و استیغ  
 و اگر بخواند متفکله نفسی گران بار از گناه دیگر را الی حیلها بر بدشتن بعضی از گناهان وی که لا یحکل بر دشته نشود و منتهی از گناه او  
 چیزی یعنی مدعوی چسب از گناه و مدعی بر ندارد و کوکان و اگر چه باشد ذاهری خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خوشان و کسان  
 خود را بخواند و در خواست کند که چیزی از خطیات او بردارد و یکس اجابت او نکند زیرا که هم بخود در مانده باشند انما تنذیر الذین  
 حنین نیست که تو ای محمد بیم کنی آنرا که یخشون و بترسند از پروردگار خود یا الغیب پوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر  
 ایشان ظاهر است نه در محبتها یا عذاب و از ایشان پوشیده است و میرسد از آن نادیده آن را و اما موالصلو و بسایه شسته  
 نماز و تخصیص ترسندگان و نماز گزارندگان بانداجبت آن است که ایشان بدان منتفع اند و من توکی و هر که پاکیزه بود از معاصی  
 فانما یتزکی پس جزین نیست که پاکیزه بود و لنفسه برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عائد است و الی الله المصیر و بسوس  
 خدمت بازگشت هم پس پاکیزگان را برتر کیه ایشان جزا خواهد داد و ما یتقوی الا کتبی و برابر نیست با دنیا یعنی کافرا یا جاهل یا گمراه  
 و البصیر و دنیا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته و لا الظلمت و مساوی نیست تاریکیا یعنی باطل یا معصیت و لا النور و نه  
 روشنائی یعنی حق یا طاعت و لا الظل و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت و لا الحر و نه حرارت یعنی عذاب  
 یا دوزخ یا رحمت و ما یتقوی الا حیات و برابر نیست زندگان و الا اموات و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران  
 ان الله یسمع برستیکه خدای میشنود و تقسیم می کند من یستکبر هر که میخواهد بتوفیق و هدایت و ما انت و نیستی تو یسمع شنوایند سخن  
 من فی القبور و بر آنکه در گور است ذکر من فی القبور ترشح تمثیل کما است با موت ان انت نیستی تو ای محمد الا نذیر و مگر پیغمبر بگویند  
 بر تو همین البلاغ و انداز است و بس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ و اما اول سلکات برستیکه فرستادیم ترا بالحق بدین حق که اسلام است  
 بشیرا مرده و دهنده بثبوت و نذیرا او بیم کننده از عقوبت و ان من امة و نبود از اتم سابقه و سالفه هیچ گروهی الا خلا که اگر گدشت  
 فیما در میان ایشان نذیر و پیغمبری بگویند یا دانای آگاهی دهنده و ان یکذب بک و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب در قتل  
 کذب الذین پس برستیکه کذب کردند اما که من قبلهم پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جلاء شتم آمدند بدیشان و سلمم پیغمبران  
 فرستاده بدیشان بالیقین بجهتای روشن یا معجزهای هویدا و بالزبر و بنامهای آسمانی چون صف شیت و ادریس و ابراهیم علی نبیاء  
 علیهم السلام و بالکتاب النبی و کتاب روشن کننده یعنی سبین احکام حلال و حرام چون تورات و انجیل ثم اخذت الذین  
 کفروا پس بعد از تکذیب گرفتار آنرا که نگریدند فکیف کان نکیر پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب اکثر  
 ان الله آیمانی نبی آنکه خدای تعالی آنرا که نازل فرود فرستاد من السماء ماء و از آسمان یا از آبرائی فاخر جنابا به پس بیرون آوردیم  
 عدول از غیبت بتکلم جنت تخصیص فعل است یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب شکر است از هر سیوا مختلفا الا انها در حالتیکه



مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس باصناف آن و گویند مراد اشکال و نباتات آن و من الجبال و از انجا فرید  
از کوهها جدا کرد راههای مختلف الالوان است و در تفسیر مقدسی آورده که جد و خلوطا متلونین بیض سفید بها و حمر مختلف الالوانها  
و سرخیها که گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی فروتر و غرا یلیب سود خب و سیاهها بفتا  
سیاه و من التالیس و از او میان والدوات و جندکان و الاثما و چهار پایان مختلف است آنچه بود گوناگون الالوانه  
رنگهای او کذا لک مانند اختلاف الوان آثار و جبال و هر که نداند قدرت خدای را فریدین اشیا و عالم نبود تجوید هر چیزی از حالی بجالی  
چگونه از خدای تعالی تبرسد انما حیثی الله جز این نیست که میرسد از خدای تعالی من عباد و العکوا از جمله بندگان او دانمان چه شرط  
خشت و انش محشی نه است و علم بصفت و افعال و پس هر که رادش او بیشتر تر و افزون تر و حضرت پیغمبر صلعم از نجا فرموده اندانی علمکم  
و انشاکم باسرا ان الله عز و جل برستیکه خدای تعالی غالب است در انتقام کشیدن از کسیکه ترسد از و و غفوق و آزمزده است مترسکار از  
ان الذین یثکون برستی که آنکه میخوانند یا متابعت میکنند کتب الله کتاب خدای تعالی را که قرآن است و اقاموا الصلوة و بیا  
داشتند نماز را با آداب و شرائط آن و اتفقوا و اتفاق کردند در راه مامیتار و قضا و انچه روزی داده ایم ایشانرا سترای پنهان از خوف  
آنکه بر یا میخندند و و علامتی و آشکارا بطبع آنکه سبب غمبت دیگران گردد و تصدق یا سر در سمنه بود و علامتی در مفروضه توجون  
آنکه اسید بر اند برین عملها تجارت کن تبون بازگانی که کاسد نبود و زیان بد و زسد بلکه در روز باز از قیامت متاع اعمال ایشان  
رواجی تمام یا بد بر این عملها که کرده اند لیو قیصم تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند احو و هضمه زدهای کرد ایشان  
و نیز یک هضمه زیادت گرداند حسنات ایشانرا قین فضله انجشش خود یعنی بفرایند بر و ایشان و ایشان را رتیت شفاعت دهد و  
در کتاب آورده که شفاعت ایشانرا قبول کند در باره جمیع که واجب شده باشد ایشانرا آتش و وزخ آتیه بدستیکه خدای تعالی غفوق  
شکوق آزمزده است مرگناها را از امر دهنده مرسپاس دارا و الذی اوحینا و اوحی که ایم بالیک بسوی تو من الکتاب  
از قرآن هو الحق و درست است و درست است مصلد قافق لما بین یکدیگر پذیرا که پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق عقائد و اصول  
احکام آنهاست ان الله بدستیکه خدای تعالی عباد و بندگان خود انجشش هر آتیه و اناست ضما ایشانرا میداند بصیرت و بنیاست  
ظواهر ایشانرا می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن نکند و بدو شیده نیست که فرموده اند و دشناما کتابهای مقدمه را بر ام سابقه فرستایم  
پس میراث دادیم الکتاب قرآن را یعنی تاخیر کردیم از اعطای و هم الذی کما طغینا انما که برگزیده ایم من عباد قاه از بندگان ما یعنی امت  
حضرت رسالت پناه صلعم عطا میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مومنان  
بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیکانه را در میراث دخلی نیست و دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت است  
چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر دازد یا نیز برهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر احتیاق و اندازه  
استعداد خود از محتاق قرآن بهره مند شود مصرع زین نام کی جوعه طلب کرد و یکی جام و فیه هضمه پس بعضی از بندگان ظالم لنفسه است و همکارانند بر  
نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و هضمه مقتصد و بعضی از ایشان سیاه رواند که عمل کنند بان در اغلب اوقات و هضمه  
و جمعی دیگر از ایشان سابق بالخیرات پیش گیرنده اند بنیکو سیکه پیوسته عمل نمایند با حکام قرآن یا ذین الله بدستوری خدای  
و بتوفیق و فرمان او ذلک این توریست و اصطفاه هو الفضل الکبیر و است بخشایش بزرگ حضرت فاروق رض

نقل میکند از حضرت رسول صلعم که از آنحضرت نقل شده ام و این آیت فرمود که سابق ما بر هر مویی گرفته است و مقصد ما نجات یافته و ظالم آرمزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلعم این سه طائفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب بهشت روند و مقصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه بر رحمت و مهربانی خود تلافی حال ایشان کند و توبه این فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقصد ما اهل حضر که بجای دزدان با جماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه کمر جهاد بندند نه دولت جماعت دریا بندند ام ابواللیث سه فرمود که سابق آن است که قبل از هجرت ایمان آورده و مقصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح مکه گردید و ظالم آنکه بعد از فتح مکه باز نه اسلام در آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طائفه سخن بسیار گفته اند برای ترکیب کلمه چند اینجا ثبت افتاد و بر ترقیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتح بظالم و قتل سابق سئل بن عبد الله قسری قدس سره فرمود که آنان جاهلند و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و اهل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرکب صغیره و مبر از جرم یا مصبر بر ذنوب و تائب عاصی و تائب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق به دین باشد و آنکه معاد او بر معاش پیچیده یا پستنده بر عبادت و عبادت بخوف و طمع و عبادت کننده سه و فی السیاح جرح کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اهل حرام و اهل شربت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بکار و متوجه بندگی یا مجرم و تائب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات و بر حسات بپرسید و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حسات او بر سیئات راجع بود یا آنکه ظاهر او باز باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او بر آشکارا بود یا آنکه انصاف سازند و نه و یا آنکه هم ستانند و هم بدند و آنکه دهد و نشاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند اما قسری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل سخا و وجود و ایشا را ند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقایق سلمی آورده که کمال از خود بخود و گرنده از خود با خیرت و ناظر از حق تعالی صاحب فتوحات روح الله روح میگوید که ظالم آن است که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد و در لطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگیرد و مقصد آنکه از منعم نعمت نگیرد و سابق آنکه از منعم بمنعم نگیرد و یعنی باشا چه منعم در سازد و از منعم پر دازد و فرغ و لغیم هر دو جهان میکنند بر معرض دل از میان نماند و دوست با حق سبحانه هیچ متی را از ارام سالقه این نواخت نکرد و این تشریف از ذاتی نداشت رقم صفا بر صفحه حال بکشید و البته بظالم کرد تا شرم زده نگردد و بر رحمت بی غایت امیدوار باشند بیست نیا یا از من آلوده طاعتی خالص با ولی بر رحمت و فضیلت امیدوار می هست و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است تا خیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل از عدل و ست تر دارد و تا خیر سابق چیست است تا بشود که دخول خان است اقرب باشد یا محبت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتش است که چون آفرخته شود هزار خرم عباد بد و سوخته گردد و نظری پس عجب آتش عجب است با گرم سازد و بر بولهب است با هر کجا شعله از او فروخت با هر چه از علم و زهد بود سوخت جنت عدن بوستانهای اقامت تذلل و خلوت و گدازند این سه گروه در این محکوم پیرایه شوند فیما دران بهشتا من آسا و از دستواریا که باشد من ذهب از زر خالص و لؤلؤ از لؤلؤ و از مروارید صافی در عین المعافی آورده که ستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص است چنانچه نایب و شایان عجم و لباسه و پوشش این گروه فیما تحریر بر بهشت نیا باشد نه چون نیای نیای که شسته و بافته کس نبود و قالوا و گویند این جمع چون از حفرة دوزخ بریند و بر وضه بهشت بریند الحمد لله چه شایسته و شامر خدای بهشت الذی اذهب آن خدای که عذاب الخمرن از ما اندوه دوزخ را یا خوبی که از دوزخ طاعت و ایمان قبول آن از ما منفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیا است چون بیم موت یا وسوسه

ایستاد بر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغه محاسن و تباغض با حق و بتنا بدستیکه پروردگار را بقدر آینه آفریده گناهکار است  
 شکوای جزا دهنده سپاس داران است الذی احلنا آن خداوندی که فرود آورده و ما را داد و القامه بسرای قامت که جنسیت  
 و از و انتقال بر مصلحتی دیگر نخواهد بود و من فضله از بخشش و کرم خودی بعلی ما که بختنا نمیرسد ما را فیها در سرای قامت نصب  
 ربی جت طلب معیشت و سایر شقتها که در دنیا بود و کما بختنا فیها و نمیرسد ما را درین حالت و کما بختنا فیها و نمیرسد ما را درین حالت و کما بختنا فیها و نمیرسد ما را درین حالت  
 در وی بلکه بهر عیش و حضور و سرور است و الذین کفروا و انانکه نگرویدند بخدا و رسول او و کلمه نارا جهنم مراشان است  
 آتش و دوزخ که قطع میگردند و نشود علیهم برایشان برگ و متیکه در دوزخ باشند قیوم و او پس تا میرسد و از عذاب باز رهند و کما یخفف  
 و تخفیف کرده میشود عذاب ایشان تا من عذابها چیزی از عذاب و دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کند اسراق و التهاب  
 با و بکند لایق مانند این پادشاهان مجرب چه جزا میدهم کل کفر و این پادشاهان مجرب چه جزا میدهم کل کفر و این پادشاهان مجرب چه جزا میدهم کل کفر  
 یضطر یحیی فرمودند فیها در دوزخ و میگردند بتنا ای پروردگار ما آخر جناب بیرون آرا ما را و دنیا فرست نعمل صالحا ما بکنیم  
 عمل پسیده غیر الذی جزا که کما نعمل بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود  
 حق سبحانه فرماید و کما نعمل کما یزید کانی ندادیم و عمر ازانی ندانستیم شمارا قاتل کانی ندادیم و عمر ازانی ندانستیم شمارا قاتل کانی ندادیم و عمر ازانی ندانستیم شمارا قاتل کانی ندادیم  
 خواهد نیکو کرد و عمری است که مختلف در و ممکن باشد از فکر و تذکر و گفته اند آن مین نیست و شصت است و در زاد المسیر آورده که هفتاد است  
 تا آخر از این تنگنا باشد زیرا که بعد از آن در این هر ماست مقصود سخن آنکه شمارا عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید و جاءکم القرآن و آیتها  
 بهم کنند یعنی پیغمبری که شمارا پند میدهد و مکتاب یا عقل یا مرگ خوشایند و همسایگان که کفری بالموت و عطا و اگر عمل برانند که مراد از تذکره نیست  
 که زمان شب فرو نشانده شعله حیات است و موسوم پیری رنگ فرایند آئینه ذات مشنوی نوبت پیری چو زندگوس در ده دل شود  
 از خوشبختی و عیش فرود در تن و اندام چو آتشکست و لرزه کند پایم خستی چو دست به موی سفید از اجل آرد پیام به پشت خم از مرگ رسا  
 سلام به دولت اگر دولت جمیدی است به موی سفید آیت نو میدی است به در موضع آورده که چون در خیابان استغاثه کنند و بغیرا دانند و  
 گویند که خدایا ما را باز دنیا فرست تا عمل خیر کنیم بقدر زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شمارا گویند  
 بی زندگانی یا فقیم و نذر برادیدیم خدای تعالی فرماید قد و قوا پس بچشید عذاب دوزخ را قما الظالمین پس نیست رستمها را از پی شراک  
 من نصیر خلع پیچ یاری که عذاب از ایشان بر و روان الله بدستیکه خدای تعالی علیم غیب السموات و الارض داننده پوشیده است  
 که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر و مخفی خواهد بود ان الله علیم بدستیکه او داناست بذات الصدور و پیغمبری که مضمهرست  
 سینها هو الذی جعلکم هود است آن کسی که گردانید شمارا خلقت خلیفای الارض و زمین یعنی شمارا بجای پشینان نکلن ساخت و معاهد  
 تصرف و زمین قبضه اقدار شما باز گذاشت و این نعمتی بزرگ است فمن کفر پس هر که ناپاسی کند مران نعمت را یا کافر شود منعم  
 فلکیم پس بدست کفر و جزای کفر او و کما یزید الذین کفروا و یفراید مرکا فران را کفر همدانگر و بدین ایشان عذاب  
 و قیوم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتضای کرم دشمنی سخت یعنی نتیجه کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب عصب جاد وانی  
 همان تراند بود و کما یزید الذین کفروا و یفراید مرکا فران را کفر همدانگر و بدین ایشان عذاب و قیوم نزدیک پروردگار ایشان الا مقتضای کرم دشمنی سخت  
 آخرت قل بجای محمد آرا کتب آید به شرکاء که انما از ان خود را الذین ندعون انما که میخوانند ایشان را و میپرسید

ع



مِنْ دُونِ اللَّهِ يَزِيدُ تَعَالَى أَرْوَاقِي نَبَايِدَ وَخبر کنید که این شرکاء مَآذِ الْخَلْقِ و آنچه جز آفریدند من آسمان و زمین و آنچه بر روی و در  
 و است آمدند آیه است ایشان را شَرِكٌ فِي السَّمَوَاتِ انبازی می آفریدند آسمانها اما تَقْلِبُكُمْ آیادیم ایشان را کتباً کتبی  
 ناطق آنچه شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی تَقْلِبُكُمْ بر مجتبی و روشن باشند قِسْمُهُ از آن کتاب و خصم مینه خوانند بلی چنین است بلکه  
 إِنَّ تَعْدِلُ الظَّالِمُونَ و عده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ بَعْضٍ از ایشان که روسته و اشرفند بَعْضُهُمْ بَعْضٍ دیگر را که اراذل و اباغند شفاعت  
 بِنَانِ إِلَّا عُرْفُ رَاحِی که بر روی فریب و کمران الله بدینکه خدای تعالی تَقْلِبُكُمْ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ نگاه میدارد آسمانها و زمین را آن  
 تَرْجُلًا برای آنکه زایل نشوند لکن خود چه ممکن را در حال بقا چارست از نگاه دارند و دور دارند که چون یهود و نصاری غریز و عیسی م را  
 بفرزندی حق سجان نسبت کردند آسمان و زمین نزد یک بان رسید که شکافه گردد و حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیابند  
 یعنی از جای خود نروند و لکن ذَلَالًا و گمراهی شوند این آیه که همانا نیست نگاه دارند ایشان را من احدی از هیچکس قِسْمُهُ بعد از زوال  
 بجای نیابند آیه گان بدینکه خدای است حَلِیمًا بر دبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجب نمیکند غَفُورًا عَمَّ آرزنده کسی را که ازین قول  
 رجوع کرده بود عدانیت و میگردید و دانند کلمه و لم یولد صفت است نظم خداوندی که معبود است و واحد و نگوید کسی که مولود است و والد  
 کسی که او نباشد کفو و مانند بد نسبت نشاید کرد و فرزند در دساتر و ششیده بودند که اهل کتاب کذیب رسل خود کردند با یکدیگر میگفتند که  
 لعن الله الیهود و النصاری چه دو طایفه اند که کذب پیغمبر خود اند بخدای که اگر پیغمبری بیا آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودی و بتصدیق او شتابند  
 تر حق تعالی خبر داد که و أَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند بخدای تعالی جَهْدًا لِمَا نَعْمُ سخت ترین سوگندان خود که لکن جَاءَهُمْ اگر آید ایشان  
 نَذِیرٌ پیغمبری بیا کند و لکن کُتِبَ هر آینه باشند آهدی راه یافته ترین احدی که آیه از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری غیر ایشان  
 فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیرٌ بیا کند یعنی حضرت محمد مصطفی صلعم مآذِ هُمْ زیاد کرد آمدن وی ایشان را إِلَّا تَقُولُوا  
 مگر رسیدن از حق و دور شدن یا مَعْبُودًا و منفرد ایشان را مگر گردن کشی از فرمان الهی فی الْأَرْضِ در زمین و مَكْرُ السَّيِّئَةِ و مکر مکر کردند  
 مکرری بدین جلد اندیشیدند در حال کردن آن نَذِیرٌ و کَلَامُ الْحَقِّ الْمَكْرُ السَّيِّئَةِ إِلَّا بِأَهْلِهِ و باز نگردد مکر مکر با اهل وی یعنی مکر مکرری احاطه کند  
 و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشید باشد مکر مکر خود مشاهده نماید و این باب را درین باب قطعه است این  
 و ویت اینجا ثابت افتاد قطعه در باب من ز روی حسد یکد و ناشناس به و عمارت و کوره و تزیین و تافتند و احوال نفس هم بدین یکی من رسید  
 و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند قَهْلٌ مَنظَرٌ قَهْلٌ یا شطاردی میگردند کذب و مکاران یعنی انتظار میبرند و چشم نمیدارند إِلَّا  
 سُنَّتِ الْأَوَّلِينَ مگر سنت الهی را در پیشینان که عذاب اهل کذیب و عقوبت را باب مکرست فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ پس نیایی  
 مرسنت خدای تعالی را تبدیلی لا تغییر یعنی عذاب را ثواب بدل نتوانی کرد و لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ و نیایی مرسنت خدای را تَحْوِيلًا  
 گردانیدی یعنی از کذب بان ماکرین بدیگری حواله نتوان ساخت او کَرِیمٌ قَاسِمٌ آسیر نمیکند اهل کفر و اَرْضِ در زمین قَهْلٌ مَنظَرٌ الْمَقْبُورِ  
 کان تابینند در راه شام و من که چگونه بود عِلَاقَةُ الدِّینِ مِنْ قَلْبِهِ عاقبت آنها که پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود و کافران  
 أَشَدَّ مِنْهُمْ و بودند ایشان سخت تر از کفیان قَهْلٌ مَنظَرٌ و از روی توانایی و با وجود آن از عذاب ربانی نیافتند و آثار هر قوم در دیار ایشان است  
 و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُجْزِلَ و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند و را من شئی هیچ چیزی فی السَّمَوَاتِ در آسمانها و لَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین  
 پس هر چه خواهد کند کسی بر حکم او پیشی نگیرد آیه گان بدینکه او است عَلِيمًا و انا باحوال هر شیء قَدِيرٌ و انا بتصرف آنها و اُولُو الْأَرْوَاحِ

و اگر مواخذه کردی خدای تعالی التماس و ما کسبوا مردان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و محصیت مما شربوا لکذا شربوا علی ظهورها  
بر پشت زمین من و آنچه در جنبه از آدمیان یا جن و انس و گفته اند مرد و هر حیوانات اما که بشامت معاصی نبی آدم هلاک میشوند چنانچه  
در زمان حضرت نوح و م که بشومی کفر مشرکان مرد جانوران هلاک شدند مگر آنچه در شتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را گناه عاصیان  
بگیرند و مرد شوند و لیکن بگویند و لیکن باز پس بیدار و ایشان را الی اجل قسمتی تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان است فإذا  
جاء أجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فلان الله پس بدرستی که خدای گان بعباده هست بندگان خود بصیراً و بینا و میداند  
که ستمی هلاک گیت و لاتی خلاص و نجات کدام است و هر یک را خواهر حال او پاداش و نظر از المومنین و رضا بنوا زو وین را بنوا المومنین  
بگذارد و کس را بقضای قدرتش کاری نیست و هست صلاح خلق کوی بازده

### سورة یس مکیه و هی ثلاث وثمانون

بسم الله الرحمن الرحیم

یس در بیاض آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری است از اسرار و از غیب که حضرت غر اسر حبیب خود را صلعم بران هلا  
داده بعد از آن جبرئیل عم بران نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علماء درین گفته اند که اسم قرآن است و در کتابی  
آورده که نامی است از اصحابی الهی و گویند اسم سورت است و حدیث آن اسد قرطیس قبل ان خلق السموات و الارض بالف عام تأمید  
قول میکند در تفسیر او می آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلعم در قرآن مذکور شده که یس است و آنجا اهل بیت را یس میگویند تأمید  
سخن میکند مصرع بعد در کرم یال یا سیناء امام شیری قدس سره فرموده که یا اشارت است بیوم میثاق و س هبارت است از صلوات و اجاب  
از اهل اشواق در بحر الحقائق آورده که قسم است بین نبوت حبیب صلعم و سطره او و بعضی بپایند که معنی او یا انسان است بغت طی او در اصل  
یا نمین بوده بجهت کثرت نذر بشری از و اختصار نموده اند چنانچه در این آیه من لئله گویند و بحقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه  
بحرفی تفسیر کنند چنانچه در مدققت لیا قتی قتالت لی قاف یعنی وقت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و این بقولی که  
گذشت انسان است و مخاطب بنسایت حضرت صلعم باشد که صفت کمال انسانیست در حضرت صلعم انابت است و می شاید که  
این کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث اناسید و له آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حرف سین را سوت عذیم  
است که میان زبر و دینات او توافق و تساوی است و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است صلعم که عدالت حقیقی خواهد  
طریق توحید و خواه در احکام شرع به و اختصاص دارد و نظر تراست مرتبه اتم در هر حال که در خصائص توحید اعدلی زهره ممکن است ترا  
در مقام جمع الجمع و بدین فضیلت مخصوص فضلی زنده و از نغزای کلمات سابقه رواج ریاحین قلب القرآن پس استشمام میتوان نمود و  
عدایت شکری داده از قرآن پس آنکه طلب آن لشکر را پسین بود جمیع الاموال از صحیح ترمذی روایت انس بن مالک نقل میکند که حضرت  
رسالت پناه صلعم فرمود که کل شیء قلب و قلب القرآن پس و هر کس که پس بخواند یا بنویسد ثواب دوازده باره قدرت قرآن بید و این سوره در تمام  
گویند که تمام میگردد و از بخواننده خود نیکوئی برود و سراسی و دفعه گویند که دفع کنند از همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کنند حاجت های او را و آورده  
که گفتار که گفتند لای محمد تو فرستاده خدای هستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید و القرآن الحکیم و بحق قرآن حکم یا حکم کننده بحق یا خدا و حکمت  
انک بدرستی که تر شک بی شکران المرسلین از فرستادگان بسوی خلق از ان فرستادگان که بودند علی حرا ط مستقیم

براه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریقه استقامت که راهی راست موصول بقصد تکریم قرآن و فرستاده  
 خدای غالب است و حصن نصب لام خواند یعنی فرستاده قرآن را فرستادنی خداوند قوی مد ملک خود الرحمن و مهابان بر خلق و تواضع فرستاده  
 شد گاهی لشکر با یکدیگر و تبرسانی از عذاب ربانی قوه ماگر و بی را که مآئذ کریم کرده نشاند انا و هم میدان نزدیک ایشان بسبب و بی  
 و دیری از زمان فرستادیم که ایشان را بچشم کرده شدند بدان و ایشان در زمان اسماعیل عم فصح غفلون و پس ایشان بخبر نرسیدند  
 لقد حق القول بدستیکه درست شد قول بعذاب علی اکثرهم بیشتر کافران یعنی کلمه لاطلان جنم من غنم و الناس جمعین فمما کما  
 یؤمنون پس ایشان نیکو نبردند و آنانند که خدای بر میدارند در ازل که ایشان بر کفر سیرند و یا بر شرک کشته شوند چون ابو جهل و مثالی  
 انا جعلنا بدستیکه کرده ایم فی اعنا قصصا غللا در گردنهای ایشان غلافی پس آن غلاف پیوسته شده الی الاذقان بزخمهای  
 ایشان و نمیکند از آنکه سر با بجنس مانند فصح مفسحون پس ایشان سر در هوا مانند گان اند و چشم بریم نهاد گان تنگی مشرکان است  
 یکمی که غلاف در گردن داشته باشند آورده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او را بشکند روزی که که حضرت صلعم  
 نماز می گزارد و سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست می در گردن او چمبر شد و سنگ در دست  
 وی چسبیده و گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان از کار باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخروم دست او را  
 بجهاد بسیار از گردن او جدا کردند و مخرومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ عذر یکم چون نزدیک آن حضرت صلعم آمد مانیاشد و این آیت  
 آمد که و جعلنا و گردانیدیم ما من بین ایدیهم در پیش روی ایشان سنگا دیواری و محرابی و من خلفهم و از پس ایشان سدا  
 پرده و مانعی فاغشیتمهم پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فصح لا یبصرون پس ایشان نمی بینند و تحتان گفتند که سد پیش طول اهل است  
 و سد عقب غفلت از خجایات گذشته و هر که را و سد خشن اطاع کرده باشد بر آن چشم او پوشیده بود و از نظر در دلائل قدرت مبیند راه فلاح و هدایت را  
 و سواة علیهم و یکسانست بر ایشان اند و چشمهم که یکم کنی ایشان را آمد و شدیم هم یابیم کنی ایشان را که یومئذ یومئذ یومئذ کنی گردن ایشان  
 که علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم قتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده انما اشد من جزین نیست که بیایا گاهانی آنکه فاده بران مترتب باشد من القبح  
 الذکر کسی که پیروی قرآن کند و مواعظا بر سمع قبول بشنود و خشعی الرحمن و تبرسد از خدای بالغیب پوشیدگی یعنی پنهان از و ترسد در نظر  
 خلقان از حق ترسد از آنچه غائب است از وی یعنی امور اخروی فبشرهم پس شده ده آن ترسیده را بضمضه تا برزش گناهان گذشته و آجیر  
 گیریم و نزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در سبب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد  
 خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که انا نحن بدستیکه ما نحن الموحی زنده گردانیم مردگان را بجای یادهای مرده را بهدایت و تکلیف و بنویسیم  
 ما قد مواءم از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه و اثمهم و بنویسیم بپایانی نشانهای اقدام ایشان را که مسجدی روند مراد آن است که  
 خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بر قدمی قوی از عنایت بر معجزات اعمال ایشان کشیده خواهد شد و کل شیء و هر چیز را را احصیند  
 نگاه داشته ایم بپایان کرده ایم فی امانه و فی حق و قدری که پیشوای و شن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت  
 فرمود که ای بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ مینویسند و همچنین مذکور است که نزدیکترین مردمان در زمهره اهل  
 صلوه کسی است که در در تر باشد راه آمدن وی مسجد بعضی گفته اند اما راعم است از آنکه جنبه باشد چون علی که مردم آموزند یا واقعی که بر مواضع  
 خیر کنند یا صدقه جاری چون اهل رباط یا مسجد یا سینه چون اشاعت باطله و ما بین ظلم حق سجا میفرماید تا بهر را بنویسیم و بوقت مکافات مناسب است

و من یقتل ۱۰۰۰

یعنی



جزا خواهم داد و قطعه از مضافات عمل غافل شوی که مازندم بر وید جز جو: اینچنین گفته است پیر معنوی: کای برادرانچه کاری بد روی و خوش  
 لهتم و بیان کن برای اهل که مثلاً اصحاب القریة مثل وید اهل انطاکیه اذ جاءها المرسلون و وقتیکه آمدند بدان وید فرستادگان  
 آورده اند که حضرت عیسی قبل از رفع آسمان با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و توان گفتندی یا  
 تماروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق با انطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری یزد  
 که گوشت میپزید بر و سلام کردند پیر رسید که شاه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی امیم خلق را از بادیه ضلالت بسرنزل هدایت بخونیم  
 گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیمارانی را شفادیم و برص و اکمه را بحال صحت باز آیم پرگفت سالماست که فرزند  
 من بیمارست و اطباء از علل او عاجزند اگر شما در او وارد کنید من بخدای شما بگردم ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند و صحت کامل یافت  
 بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی: بیک نفس دل بیمار را دو کردی: پیرایان آورد و او عجیب بخارست که او را صاحب لیس  
 گویند و ششصد سال قبل از زمان پیغمبر صلعم به و گرویده و یکی از سابق اسلام است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار  
 بیمار از بركت ایشان صحت یافت ملک شهر که در عالم التزیل نام و طغیاش رومی بوده بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت و بر شمعون  
 دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحده انیت الهی بوده مطلع شده ایشان را بر ندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک  
 آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت متقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر داد اذ اذسلکنا یادکن چون فرستادیم الیه محمد اشقی  
 بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر عیسی و شمعون فرستاده با ما فکند و هو ما پس تکذیب کردند اهل آن دین ایشان را و بر ندان کردند و فخر زنا  
 پس بالغالب گردانیدیم ایشان را و خص تشدید میخواست یعنی قوت دادیم بثلث بسوم فرستاده که بقول صح شمعون الصفاست گفته اند شمعون  
 یا سلوم یا یونس فقالوا پس گفتند آن فرستادگان بابل انطاکیه انا الیکم فرستادیم و بدستیکه با بسوی شما فرستاده شد گانیم از نزد عیسی ام یا  
 پیش خلیفه وی قالوا گفتند مردم آن شهر که ما آئیم نیستید شما الا بشیر و کرم آمدی مثلنا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شمار بر رسالت اختصاص  
 داده اند و ما انزل الریح من السماء و فرستاده است خدای من شمعون را از هیچ چیز از وی و رسالت ان آئیم نیستید شما الا فکند بون و مگر که دروغ گویند  
 در دعوی رسالت قالوا و بنا گفتند پیغمبران که پروردگار ما یعلم آمدند انا بدستیکه الیکم فرستادیم و خدای شما فرستادیم و ما علیتنا  
 نیست بر الا البلیغ المبین مگر رسانیدن اسکا را و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت کنید عذاب شما فرو آید قالوا اننا  
 نظیرنا بایکم گفتند ما حال بدر فقیم آمدن شما که تا بدین بلده آمده اید باران نیاید و همه زرع و غلات خشک شده لکن اگر بایکم از  
 دعوی خود گذر بکنیم هر آینه شمارانگ بشیم و ایست بکنیم و هر آینه برسد شمار ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا طاعت کرد  
 گفتند پیغمبران که قال بد شما معکم ما شماست یعنی سبب شماست عذاب فاسده و اعمال باطله شماست این ذکر فکند آیا پند داده میشود فل  
 بدیگیرید و بقتل تمید میکنید بل آئیم بلکه شما قو و قسیر فون و گرویی گزاف کاران و از حد در گذشتانید آورده اند که شمعون با ملک  
 بیتخانه درآمدی و خدای تعالی راجد کردی مردم پند شتندی که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کردی بی شاورت و وسیع  
 مهم اقدام نه نمودی روزی شمعون پرسید کای مالک شنیده ام که دو کس غریب را بر ندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که  
 ایشان دعوی میکنند که غیر ایشان شما خدای دیگر است شمعون از روی تعجب فرمود چگونه تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است  
 ملک فرمود تا ایشان را آورند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما را چه پستی گفتند آنرا که فسرید کار آسمان

وزمین است شمعون گفت خدای شاپه یسازد گفتند ما میارایم میکند شمعون از ملک النحاس کرد ما اینجا می خیزد حاضر کردند فرمود که خدای خود را  
 بگویند تا این باینجا مانده و در شون ایشان عاگردند فی الحال نباشد شمعون گفت ای مالک ما نیز از خدایان خود در خواستیم تا همین کار کنند  
 ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی بینند و نمیشوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند  
 کرد گفتند مرده رازنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما اینکار بکنند ما هم بوی میگردیم پس دختر ملک را که متنی از مرگ وی گذشته بود با مرده  
 هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آورد و برخی دیگر قصد مونسان و پیغمبران کردند و حبیب بخار را خبر شد که کفار در مقام اید  
 اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شدند چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِیْنَةِ وَآمَنَ بِآیَانِ مَدِیْنَةِ یَعْنِی دوزتر جانی از آن شهر  
 رجُل مردی گفتی که میثافت جت اعلام رسل رسید قَالَ نَقُوْا وَگفت ای گروه من اَنِیْوُا الْمُرْسَلِیْنَ پیروی کنید فرستادگان را اَنِیْوُا  
 مِنْ کُلِّ مِلَّةٍ پیروی کنید کسانی را که میخواهند شما آجرازدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُّثْهَدُوْنَ و ایشان

راه یافتگانند بخیر در هر دو سر

**وَمَا لِيْ وَصِیْتِ مَرَاکَازِ رُوی صدق لا اَعْبُدُ الَّذِیْ فَطَرَنِيْ نِیْپَرستیم نجسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود**  
 آورد و وَلِیْهِ و بسوی حکم و جزای او مَرْجِعُوْنَ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت و اضافت فطرت بخود اظهار شکرت و اوقات  
 بعثت با کافران مبالغه در تمسید روز جزاء اَلْحَمْدُ اَیَا فَرِیْقِیْمِ مِنْ دُوْنِهِ بجز خدای الهیة خدایان دیگر یعنی بتان این شیرین الرحمن  
 اگر خواهد خدای را بضرر بگذرد یعنی اگر خواهد که ضرری من رساند لا تُفْرِجُ عَنِّیْ کفایت نمیکند از من شفاعت شهادت و خواست بتان خیر  
 اندان ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمیکند وَکَلِیْقِدُوْنَ و در همتند مرا و خلاص نمکنند پس اگر من آن ملک توانائی ندارم در نفع و ضرر پرستیم و عبادت  
 کنیم آنکه قادر است بر ساندن نفع و رسانیدن از ضرر دست بردارم اِنِّیْ اِذَا بَرَسْتُکُمْ مِنْ اَنْ یَّخْلُصَ مِنْکُمْ اَشْکَارُ و سودا  
 چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی پیغمبر کرده گفت اِنِّیْ اَمْسْتُ بِرَسْتُکُمْ من بگویم بر رستگه پروردگار شما  
 فَاتَمَعُوْنَ پس بشنوید ایمان را تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان اورا شک میزدند تا کشته شد  
 و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او رشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و بهشت برد او امام حسن بصری در بران است که چون  
 قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را آسمان برد و از روی کرامت قِیْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ و گفته اند ای چون در بهشت درآمد قَالَ یَلِیْتُ قَوْمِیْ  
 یَعْلَمُوْنَ خ گفت کاشکی قوم من دانا شدند بی غفرتی با آنکه بیا میزدید مرا و بی پروردگار من وَجَعَلَنِيْ مِنَ الْمُکْرَمِیْنَ و گردانید  
 مرا از نواختن بگرام قولی آنست که پیغمبران ملک مونسان کشته شدند و قولی آنست که سلامت بیرون رفتند و حبیب بخار کشته شد با آسمان رفت  
 وَ مَا اَنْزَلْنَا و نفرستادیم ما علی قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ از پس قتل با دفع او مِنْ جُنْدِیْ هِجْ لشکری قهرن السماء از آسمان وَ مَا کُنَّا وَ بَرَدِمْ  
 مُنْزِلِیْنَ و فرودستنده لشکر برای ملاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بمقتدرتر اند که اهل ایشان بشکری باید و از آل لشکر ملائکه بروز بدر چنین است  
 تعظیم پیغمبر با بوده صلعم آنکه لشکر کفار در حسابی بوده اند آن گاهت نبود عقوبت اهل انطاکیه اِلَّا صَحْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریادی که  
 جبرئیل هم هر دو باز و در شهر ایشان گرفته صیحه زد و فاذا هُمْ مِنْ اَیْمَانِیْ خِیْدُوْنَ و فروردگان بودند یعنی یک نمره جبرئیل  
 فروردند چون آتش بیکبار منطفی شود و محسّر علی العباد و ای مدعیان بنندگان کافر مایا اَیْمَانِیْ مِنْ مَثْوَلِیْ نیاید ایشان  
 هیچ پیغمبری اِلَّا کَاثُوْا یه مگر بودند که با و کِیْسَمُزُوْنَ استرا میگردیدند و آیدند و میزدند و میزدند که کَاثُوْا اَهْلُکُنَّا چندان کلام کردیم

باز آید از آسمان

و قتل

فَكَفَّسُوهُمْ بِأَشْيَانِ مِنَ الْقُرْآنِ إِنْ هُمْ إِلَّا كَافِرُونَ وَكَفَّسُوهُمْ بِأَشْيَانِ مِنَ الْقُرْآنِ إِنْ هُمْ إِلَّا كَافِرُونَ  
 باز بگردانید یعنی بنمایا و دست نیکبند و آن کُل و نیستند به ایشان گفتا جمیع آن بهنگام که بهم جمع شوند گدینا محضون عزیزان  
 حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنکه بپاک کردیم از پیشینیان یا این مخالفان و پس ماند همه در عرصه گاه حشر حضرت تا حاضر  
 خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بجناب الیم و عذاب عظیم گرفتار خواهند شد در محسوس حرمان و مضیق  
 خذلان محسوس آیند و مجبور خواهند شد به دست و نعمت جنان به محروم جاودان و محزون و ستمند همه محسوس و مبتلاه و آیت و  
 نشانه از شناسای قدرت ماله لا اَوْصَلَ الْبَيْتَةُ مَرَّكَافَرَانِ رَازِ مین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که مایبب ابرار آن آئینها از زده  
 گردانیم آنرا و کثر جنایتها و بیرون آوردیم از وجها و از درونی و از وجوب غایب است قِنَّه یا کُلُون پس از آن و از میخورند و بچکناینها  
 و آفریده ایم در زمین حبیب بوستانها من تخیل از انواع خربانان و اغنای و اصناف تاک بنان و فخرنا و روان کردیم فیهما من العیون  
 در زمین از چشمها لیا کُلُوا تا بخورند مَرَّكَافَرَانِ از میوه آنچه مذکور شد و ما عَمَلَتْهُ اَیْدِیْهِمْ و آنچه کرده است و تسای ایشان شل و شتاب  
 و غیره و حصص علمه میخواند و ما را نافی میداند یعنی بخورند از میوه ای که دشمنای شما آن عمل نکرده است بلکه محض قدرت آفریده شد افلا یشکرون  
 آیا شکر نمیکنند باز ای این نعمتها و نعم را پیش نمی نمایند صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت است که زمین دل رازنده کردیم  
 بپاران غنایت و بیرون آوردیم از آن جب طاعت تارواح از آن غذای یابند و ساختیم بوستانها از تخیل از کار و اغنای اشواق و عیون حکمت  
 در وی روان کردیم تا از آنها مکاشفات و مشاهدات تمتع بگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند و از  
 پاس فله می نهند یعنی پاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لیس شکرتم لازم ندانم نظم شکر کنی زیاده گردد  
 نعمت به و زو دل برود و غنای بیش و کثرت به پس زد و در منزل مقصود رسی به از منبج شکر گرفتار و قدست به سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ  
 الْأَوَّلَ وَالْآخِرَ كُلَّهَا پاكستان کسی که بقدرت کامله بیا فرید همه ضغفا و نوعا راقما تَلَكَّتْ الْأَوَّلَ و آنچه میرواند زمین چون نبات  
 و اشجار و منْ أَنْفُسُهُمْ و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انشی و مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ خج و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق و آیت  
 هُمُ الْبَلَّ و علالتی دیگر ایشان را بر قدرت ماثب است که از وی حکمت نشکند و در میکشیم و در میکشیم مِنْهُ التَّهَادَاتِ و از شانی روز را  
 فَاذَاهُمْ پس آنگاه ایشان مَظْلُومُونَ را در آیند گانند باریکی و التَّمَسُّسُ و آیتی دیگر آفتاب است که میروند و استقری لَهَا  
 بقرارگاهی که او راست در صحیح سلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مرا در استقرار معین است که دور او بدو منتهی  
 شود ذَلَّتْ آن رفتن او مستقر تقدیرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ تقدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر تقدیری و اما بهر معلومی  
 وَالْقَمَرُ قَدْ مَرَّ نَهْ و ماه را بر هر کردیم یعنی میسرا و امتنازل در منزلهای بیت و شست گانه از بروج اثنی عشره که حصه هر برجی و منزلش  
 باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور اومی افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد و میل با بخا و تقوین میکند حتی  
 عَادَتَانِ و قنیه گردد در آخر منازل از بارگی و زردی و کمی کَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب شلخ یکساله که از خربانان خشک شده  
 باشد و چگشته بشکل لایزال التَّمَسُّسُ آفتاب بنبی لَهَا شاید مرا و ران تَدْرِكُ الْقَمَرَ آنکه در یابد فرار در مکان او چو کی بر فلک اول  
 و کی بر سپر چهارم یا شاید که آفتاب در یابد فرار در سرعت سیرو چو تمام بروج را در حدود داهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس از آفتاب  
 بر سرعت چون ماه باشد فصول اربع ستار و وضع خود و فیهما طل و تکلون نبات و عیش حیوانات سد و لا الیل ساقی التَّهَادَاتِ و شب پیشی گیرنده است



بروز آن معنی که غلبه کند روشنی او را و هر اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اوست گفته اند مراد شب و روز آیتین ایشان یعنی ماه و آفتاب مراد آنست که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیاء آفتاب بقوت نمی گیرد و کل و سمر که الگ از زمین جزا **فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ** در فلک کشاده میروند چنانچه ماهی در آب و آیه **لَهُمْ وَنُشَانُهُ** دیگر مرایشان را آنگاه که بر دشتیم در زمین میخیزد ایشان را یعنی نشانیدیم **فِي الْفَلَائِكِ الْمُسَبِّحِينَ** در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح عم و گفته اند مراد از ذریت اولادند که در اصل پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت اولاد است که تجارت میفرستند یا کودکان و زمان که چون بسفر میبرند یعنی چون فرزندان خرد ایشان را قوت بر سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم و **وَحَلَقْنَا لَهُمْ** و بیافریدیم برای مردمان **مِنْ قَبْلِهِ** از زمانه ما **يَرْكَبُونَ** آنچه سواری میکنند بر آن چون ورق و نال و مثال آن گفته اند مراد شترند که کشتی میابند و آن نشاء و اگر خواهم نغز قصه غرق ساریم اهل کشتی را **فَلَا صَرِيحَ لَهْمُ** هیچ فریاد و رسی نیست مرایشان را که از غرق شدن بجا بدارد و **لَهُمْ يُقَدُّونَ** و ایشان را هر که در شتر از مرگ **اَلَا وَحَمْدُ** مگر آنکه بخشیم قیامت بخشد فی از نزدیک ما و متاعا در خور داری و هم ایشان را بر خور داری دادنی **اِلَى الْحَيَاتِ** تا زمانی که اهل ایشان برسد و **اِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا** مرا که فرزند که برسید **مَابِتِينَ** آید یکم از غذای که پیش از شما با هم مگذرید **وَمَا خَلَقَكُمْ** و از غذای که در عقب شماست یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید **لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ** شاید که بر شما بخشد ایشان اعرض نموده در مسکانه و غمنا و فرزند و **مَاتَانِ** یعنی آیت **وَمِنْ آيَاتِهِ** که از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلائل وحدت **اَلَا كَاثِرًا** مگر آنکه باشد **عَمَّا مَعْزُضِينَ** از آن روی گروانندگان و **اِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گفته شود در ایشان که بدویشان و محتاجان **انْفِقُوا** انفاق کنید **قَالُوا** از آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** گویند آنکه مگر ویدند بصانع یعنی معطله عرب **لِلَّذِينَ آمَنُوا** آنکه از آنکه گرویده اند یعنی کافران از روی تمکیم با مومنان گویند آیا طعام و هم یعنی نه هم **مَنْ لَوْ يَتَاءَمَّرُ** آنکه از آنکه گروستی خدای تعالی **اَلْحَمْدُ** طعام وادی او را یعنی خدای تعالی بر عزم شما قیامت در دست بر طعام خلق بایستی که ایشان طعام وادی چون او طعام نداده و نیز میگویند کافران مومنان را **اَنْتُمْ نَسِيتُمْ** شما ای مومنان **اَلَا فِي صَلَاتِ مُبِينٍ** مگر در گمراهی موبد که ما را بخلافت مشیت از سفر بایستد و این سخن از ایشان خطاب بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را تو بگو ساخته و بعضی را فقیر و محبت است با حکم فرمود که انعماء از مال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بدهند و اگر داند پس مشیت را بسانه ساختن و امر آبی را که بانفاق فرموده در گذشتن محض خطا و عین جفاست نظم در ویش را خدا تو بگو حواله کرده تا کار او بسازد و فارغ کند و لش از روی بخل گشت و طغنت بدو و فرمود عین جفاست و اندوه حاصلش **وَيَقُولُونَ** و میگویند کافران **مَتَى هَذَا الْوَعْدُ** آن وعده شما یعنی قیامت و هنگام رستخیزان **كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر راستید **تَكُونُ** مانتظر **فَوَن** انتظار نمیدار ایشان **اَلَا صَاحِبَةُ وَاحِدَةٍ** آنکه تا خدایم مگر یک فرمود که بگوید ایشان را یعنی نفع صاعقه که بعد از نفع قمر است دریا ایشان را و **هُمُ خَيِّمُونَ** و حال آنکه ایشان در آنوقت در سودا و معاش بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا میسازند که بیکبار اسرافیل هم صور در و در و همه خلق بر جای بیزد الا ما شاء الله **فَلَا يَسْمَعُونَ** پس نمیتوانند **تَوْصِيَةً** وصیت کردن با حاضران خود و **اَلَا اِلَىٰ اَهْلِهِمْ** و بسوی اهل ایشان که غائب باشند **يَرْجِعُونَ** باز گردند یعنی بجا از بازار بخانه رفتن بدشته باشند و **نَعِيمٌ فِي الصُّورِ** و بعد از چهل سال بدست در صور دیگر باره **فَاَنفَا هُمْ** پس نگاه ایشان **مِنْ اَلْجَنَابِ** از گورهای بیرون آمده **اِلَىٰ مَرْحَمٍ** بسوی پروردگار خویش **يَسْأَلُونَ** می شناسند و درین چهل سال غافلانه نباشند چون بختی شوند **قَالَ اُولَٰئِكَ اَنْتُمْ اَنْتُمْ** ای شما



و در فریب او ننگید هذبه جهنم این روزی است التي کنتم تؤعدون آن روزی که در دنیا بودید که وعده کرده می شد و دنیا  
 اصلوها اليوم در آید بد و امروز بیا کنتم تکفرون سبب آنکه بودید که می پوشید حق را و تصدیق انبیاء میکردید اليوم منکفرون  
 امروز منیم علی افوا ههم بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که شرک نبوده ایم و تکذیب رسل نبوده ایم و شیطان را بر ستیده ایم  
 و نیکمنا اکیدیم سخن گریند با ما دستهای ایشان و تشهد از جملهم و گواهی میدهند پایهای ایشان بپا کافوا آنچه بودند که در  
 دنیا یکسبون کسب میکردند و کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای اولیا بر طاعت  
 ایشان قامت شهادت کنند چنانچه در آثار و اردست که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده شمرم دارد که عبادات و  
 طاعات و خیرات خود بر شمار و حق سبحانه اعضای می رسن آرد تا هر یک اعمال خود را بازگویند حتی اهل گواهی دهند بر تسبیحات که  
 ورد فاهم سئولات مستنطقات و کوششها و اگر خواهیم در دنیا کطعنا هر آنکه امید کنیم یعنی رقم محو کنیم علی آغینهم چشمهای ایشان  
 قاستبقوا الصراط پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معادن قافی میصرفن پس چگونه بنیند از او کونشاء لکنتهم و اگر خواهیم هر  
 سخن کنیم ایشان را و صورتیهای ایشان متغیر سازیم بقره و خنار و حجاره علی مکانتهم بر جایهای ایشان تا همه آنجا افسرده شوند قما استنطقوا  
 پس نتوانند و قادر نباشند مضیقا بر رفتن از پیش قلا میجعون و باز نگرند و نتوانند باز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند و من شعرو  
 نیکته فی الخلق و هرگز از زندگانی دراز وادیم و اگر گردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و از یاد جسم نقصان و دانی بنادانی آفلا  
 یقولون ای پس در نمی یابند که هر که بر تعمیر و تکلیف خلق قادرست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود بعبودیت نزد قدرت کار و دشواریست  
 کار او را حاجتی سر کار نیست آورده اند که کفار که میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید و ما علمت الشجر و  
 نیا مخرجیم ما محمد را شعر و ما یکنی که طوئیل او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بل قوم درآمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصح آن از قوت  
 فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیا مخرجیم تا آن شبهه طاری نشود و هرگاه که آن حضرت صلعم بتی بر بیل تیشل را فرمودی  
 بر زبان مبارک او برو جی که از سمت دزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام و لثیب للمناهیة ابو بکر صدیق  
 گفت یا رسول الله قائل گفته است که کفی لثیب و الاسلام للمناهیة حضرت همان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابو بکر فرمود که شهید  
 انک رسول الله و ما علمک الشعر و اینی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون و ارد شده ما تناد النبی لا کذب انما ابن عبد المطلب بی تکلف  
 و قصد بوده ان هو نیست آنچه ما و آموختیم الا ذکر گرندی و ارشادی و قرآن قسین و کتابی روشن در معانی و حقائق بار و روشن  
 گفته احکام و حدود که فرستاده ایم لیسند رمن کان حیا تا بیکم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد صلعم هر که باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم  
 چه غافل و جاہل بشاید مرده است یا آنرا که مومن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی با ایمان است و تخصیص انداز بوسن جبت انتفاع است  
 آن و یحق القول و واجب میشود کلمه عذاب علی الکفرین و باز گردیدگان که قرآن را قبول نمیکند و اکتیر قرآنی بنیند و نمی اندازند ایشان که  
 انما خلقناهم بربک افتریم ما برای ایشان قمتاعیمت آید دنیا از آنچه کردیم و ما ختمیم بواسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم با فرشت  
 آن میان مردمان شلی است که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم هست خود ساخته ام یعنی دیگری مراد ساختن آن یاری نداده انما من سیر ما بد که با  
 آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری انما ما جارا بمان چون شر و گاو و گوسفند قهضم لکاپس ایشان را از املیکون منضبط کنند  
 و بتصرف در زندگان و دلکها و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را که برای ایشان قمتعاصد کویم پس بعضی از ان مرکوب ایشان است که



برای سوار می کنند چون شتر و منها یا کھون ○ و از آنجا بعضی آنست که می خورد چون گوسفند و لیس فیها و در ایشان از آن چهار پاییان منافع سود هست از شکر و موسی و پوست و مشرب و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها **أَفَلَا يَشْكُرُونَ** ○ بایس شکر نمیگیرند نعمت خدای که آنها را آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از ایشان بدیشان رسانید و انخداف و فرار نکردند شرکان من ذوق الله بخدای تعالی برای شکرش **الْحَمْدُ لِلَّهِ** خدا این حمد خدا شایسته ایشان نیست **يُنْصَرِفُونَ** باری کرده شوند بعد از ایشان و حال آنکه آن تبار که است طیعون نمی توانست نصرت هم باری دادن ایشان باز که جماد و ایشان را شعور و قدرت نیست و هم بیت پرستان هم برای تبار جند مختصر **يُنْصَرِفُونَ** سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند با ایشان حاضر شوند در روز خلاصت کائنات پس باید که ترانند و ننگر و اند فقولم سخن ایشان که نسبت با حق سزا می کنند از اتحاد و اولاد و شرکاء باطن درباره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر انا انعم الله بر تنبیه ما یشرّفون انچه پنهان میدارند از حق و بغض و ما یعلمون خج و انچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهم داد ایشان را بدان بیت آشکار و نهان هر چه کردی و گفتی و جزا ده بدو دانی آشکار و نهان به آورده اند که عاص بن امل یا ابو جهم و اشتر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید و مجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد و بعضی از اصحاب دید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق یا اعضای متفرق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزند و ترانند زنده گرداند و بدوزخ برود این آیت نازل شد که **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْمَاءَ حَلِيقًا فَتَأْكُلُونَ مِنْهُ عُلْقًا وَنَسُوا شُرَكَاءَ آبَائِهِمْ حَالًا قَرِيْبًا** خلف انا خلقنا بدستیکه آفریدیم ما و را من قطعه از آب منی و از آن علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمد و از طفولیت بزرگی رسیده و سخن گوی و دیگر گشته **فَإِنَّا هُوَ لَسَ الْكَاغُ** او حییم می بین ○ جدال کننده است هر چه ابقام جدال آمده و ضرب کنا مثلا و بزد برای مثل یعنی امری عجیب آورد استخوان سائیده در دست مالید و خلک ساخته بر باد داده و کسی خلقه طوفان و فرارش کرده آفریدن ما و را قال من حی العظام گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را و حی دمیتم ○ و حال آنکه او بوسیده و ریزیده گشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قل بگوای محمد حییدها الذی زنده گرداند آن را کسی که قدرت کامله آفشاها یا فرید و را **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْمَاءَ حَلِيقًا فَتَأْكُلُونَ مِنْهُ عُلْقًا وَنَسُوا شُرَكَاءَ آبَائِهِمْ حَالًا قَرِيْبًا** در حال تفرق و تبد و می شاسد و بر جمع و انضمام آن قادر است الذی جعل آن خدای که آفرید و پدید کرد و لکه برای شما من الشجر الاخری از درخت سبز نار آتشی **فَإِنَّا أَنْتُمْ لَسَ الْكَاغُ** شامنه از آن درخت **فَوَقَدُونَ** می آفرید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب و درخت ست مرغ و عمار شاخی از مرغ بر شاخی از عمار می آند آتش بیرون آید حق سجا نه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وایت متضاده با جوهر ناریست بر آینه قادر است بر عاده طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْمَاءَ حَلِيقًا فَتَأْكُلُونَ مِنْهُ عُلْقًا وَنَسُوا شُرَكَاءَ آبَائِهِمْ حَالًا قَرِيْبًا** خلق السموات و الارض لیکه یا فرید یا سامان و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بقدر تواناست علی آن مخلوق را که یا فرید مسئله مانند ایشان را با اجسام صغیره و اجرام حقیره خلق آری است قادر بر آن و هو الخلق العظیم و او آفریننده بسیار خلق است و دانایان احوال مخلوقات انما امره خیر نیست که شان و اذ آرا در چون خواهد شیئا آفریدن چیزی را آن یقول که آنست که گوید مرا و را بحکم من کن یا ش فیکون ○ پس باشد نزد بعضی تخیل است بر تاثیر قدرت را در مراد قدرت با مراد الله و بعضی گویند تاثیر مراد الله با مراد الله هر طبعی را در حصول امور بهی امتناع و نزاع و در تفسیر کسیر گفته که مراد از این سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین

اشیار بر اسرار و جوی که ممکن باشد نه حکم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند و اندک چیزی حادث خواهد بود بیت حرفی است کاف و نون ز طوامیر صریح او به از کاف تا قاف بدین حرف گشته دال به قبح آن الذی پس پائی و بی عیبی آن کسی است که بی شبهه بیدار است اقتدار اوست ملکوت کل شیئی بادشاهی همه چیز و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد برای مکافات اعمال و عده دوستان است و وعده دشمنان که انسان را شد به العقاب است و آنان را طوبی الهی و حسن ثواب

### سورة الصفه که هیست و اثنتان و ثمانون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

و الصفات و بختی فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صف کشیدنی فالتر اجزای پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زجرا و مانندی قائلیت پس خوانندگان ذکر کمال و وحی خدای را بر انبیاء حق سجا سوگند یاد میکنند بملکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغایبان که صفهای جبار برکشند یا بجهنمان که در صف جماعت باستند یا بعلماء که در صف افاده بصفت افاضه قائم و مستقر باشند یا برغالی که در جوهر اوصاف زنده اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می رانند و تالیات اند که پیوسته تبسیع و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غراتند زجرا ایشان را ندان اسپان باشد یا طرد دشمنان و تالیات ایشان دایم تبکیه و تبلیل و اگر مومنانند با نور خدمت زاجر دیوانند یا زاجر اند نفس خود را از معاصی و در انشای نماز تالی فرآیند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق و دلیل محبت و تالیاتند که بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تا ویلات گفته که سوگند میخورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر موافقت مشاهد صف بر کشیده و داعی شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند و با نواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند و بحر الحقائق آورده که صفات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناسبات و خواص را از زیاده و طاعات و اخس را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که حکم مناجات یا اگر ذکره همواره بیاد حق سجا گذرانند و باغی ای یاد تو ام مونس جان در هر حال بی ذکر تو آرام دلم هست محال به خرقه شای تو نذر من شب و روز به جز نامه حمد تو نخواهم و سال آورده اند که کفار که بر سبیل تعجب میکنند که محمد صمد خدایان را با یک خدای آورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما است نمی آید یک خدای چون میسر شود الله تعالی در این آیت قسم یاد کرده که ان الله کمدر سنیکه خدای شما در ذات وحدانیت خود لو احدی هزاینه کیست و یکانه و یکنایه رب السموات و الارض آفریده کار آساناست و زمینها و ما بینهمها و پروردگار را پنجه میان ایشان از همه اشیا و رب المشارق و آفریننده مشرقهای کوکب چه هر کوی مشرقی است که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهوری نماید و مغارب او نیز مختلف است که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق الکفاکر و از ایراد مغارب الکفاباخذ الضدین که سبیل تقییم الحمر و در دست لانا ذیقا السماء الدنیا بدستیکه بسیار استیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بزینتیه بالکواکب و آبرهنس سارکان را و خص باضاف خواند یعنی بیار استیم آسمان دنیا را با آرایش کوکب در کثافت آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان است چون شکل جزا و هیات ثریا و نبات لهتش و غیر آن از اشکال حیل و مهت گانه و مندر نیست و هشت گانه که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است و حیفا و انکا به استیم آسمان را پنجاه هشتی من کل شیطن از بر آمدن هر یک و مقارن کسری و نافرمان لا یتیمعون نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فراندن ندارند الی الملک الا علی بسوی سخنان کرده

بلندترین اشرف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند و یَقْدُ فَوْقَ و انداخته میشوند یعنی برایشان می آنگهند  
شعب را یا رانده میشوند من کل جانب قح از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند و خود آرازدنی با خواری و قلمم مردوان است  
عَذَابٌ وَاصِبٌ عذاب سخت و در آخرت بایوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست لکن من تحطیف الحطافه مگر کسی که  
در رباید یک ربودن یعنی بنزد و غنی از فرشته فائز شده پس از پی در آید و ایشهاب ثاقب سخا گوئی و شن یا آتشی سوزنده و مرموم را متاوی ناز  
یا سوزد و ایشان بر جرم مترج شده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانت بن زید و ابوالا شدن که شکران خسرو بعث بودند همواره دعوی  
بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلف و تصلف علم مباهات می افراختند حق سبحانه ایشان آیت فرستاد که فاستقیهم  
پس بر سر ازین شرکان که از آفریدگان آهسته آشد آیا ایشان سخت تر هستند خلاق از روی آفرینش آفریدند خلاقان آیا که آفریده ایم یا از آسمان  
و زمین و کواکب و شارق و شب لقا خلقهم بدستیکه آفریده ایم بدان ایشان را قمن طین لا ذیبه از گل خفیده پس ماده اصلی  
ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با جزای ارضی را و ازین کلام اثبات معادست و در استحاله ایشان بر آن را چه اگر استحاله بجهت  
عدم قابلیت ماده است باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه خیر  
این اجزا و اعاده حیات در آن قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدرات کیسان بود پس هرگاه که خیر  
قدرت از اقیار اودت طلوع نماید ذرات مقدرات در هر وی ابداع و فضای خیر بخواه در آیند به مصرع کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم  
در عالم آورده که گمان پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگردد و مشرکان که شنیدند و نگرویدند بدان استند کردند و پیغمبر صلعم  
از آن حال متعجب شد آیت آمد که بکل برای قطع کلام اول است و در زاو امیر غنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از آن بردار عجب است  
شگفت دشتی تو بر نگار ویدن ایشان بقرآن و تخرقون و ایشان خیر میکنند بآن تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث  
میکند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو و اذنا ذکر قوادب ایشان آن است که چون پند داده شوند بخیری لایذ کرفون و یا میکنند  
آن را و بدان پذیرفتند و اذرا و چون بنیادیه معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون الشقاق و التکلیفون و از یکدیگر سخن خیر  
میخوانند و قالوا و گویند این هدا نیست این که ما دیده ایم الا سحر مبین مگر جادوی و شن و هو یاء اذ امثنا آیا چون بسیم ما و کتا  
نوا با و بشیم ما خاک و عظاما و استخوان بی گوشت و پوست و انا لکعبون لایا ما بر انچه گمان باشیم و ابا و نا الا و لون و هو یاء  
نختین ما قل بجوای محصل نعم آری بر انچه شویید باید دان و انتم دالخرون و حال آنکه شما خوار و بمقدار باشید هرگاه که قیامت در آید  
فانما هی زجره واحد لکس جزی نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفوذ که در دمنه فاذا هم یظفون پس آنجا که ایشان زنده  
شده و از قبر برون آمده می نگرند و قالوا و میگویند یولکنا ای وای بر ما هدا ایوم الدین نیست و زیادش را که وعده میدادند گویند  
ملاکه که آری هدا ایوم الفصل نیست روز حکم یار و زجر کردن یکان ز بدن الدین کنتهم به آن و ز که بود شما بان کذفون  
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد ملاکه که احشر و الدین جمع کنید و بهم در آیدان را که ظلموا  
ستم کردند بر خود بشک و از اجتمهم و شباه ایشان از یعنی بت پرست با بت پرست و ستاره پرست و ستاره پرست و علی بن ابی قریان ایشان را  
از دیوان بازمان ایشان ملاکه کافره بوده اند و گویند ما را ظلمه شما را از خلق بجز بر خود گناه و حشر آنست که ایشانرا محشر دارند بمثال ایشان چنانچه  
دانی با زانی و خا با خا یا اعوان ایشان از ملازمان مدکاران ایشان ظلم در قوت اهلرب آورده که بی از عبد الله بن مبارک پرسید که سن



حیاطم و اجماعا برای ظلمه جاسه میدوزم نگاه از ان اعوان ایشان باشم عبد الله بن مبارک فرمود که فی توازا اعوان منی بلکه از ظالمانی اعوان  
 ظلمه آنها اند که سوزن و رسته ترمیفروشد نظم یا عالم مباحث انشوی در و حشر از شماره ایشان در نظم پسندیدری و باشی از جنگلی  
 یکی ایشان و واضح است که این ظلمه شرکانند بلیل آنکه میفرماید حشر کنیم ایشان را و ما کافرا و اعیان و انبیاء را که بودند که پرستش  
 میکردند من دون الله بجز خدای تعالی از اصنام و غیره یا ابلیس و لشکر او را این آیت عام است که خصاص یافته بآیت ان الذین سبقوا  
 فاهدؤ همتهم بخوانند ظلمه را و معبودان ایشان را یاد دالت کنند ایشان را الی صراط الحکمیم و راه و دوزخ و وقفو همت و چون رو  
 ایشان بدوزخ آرند گفته شود باز دارید ایشان را بر موقف یا بر صراط الهی متسلطون و بدستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود  
 یعنی ایشان از اعتقاد و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توخ و تفریع و دیگر ایشان را گویند مالکم لکانتا صر و ن چیست  
 ر شما را که یاری نمی دهید یکدیگر را و از جس موقف خلاص نمیکند ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه و تعالی که گوید که ایشان یکدیگر را نصرت میدهند  
 بل هم الیوم بلکه ایشان امروز متسلطون و گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شده اند و آقبل بعضهم و در موقف روی آورده  
 بعضی از ایشان علی بعضی بر برخی دیگر یعنی و ساری قوم و ضعف ایشان بکس است و ن از یکدیگر میپرسند که این چه حال است که مار پیش  
 یا سرزنش میکنند یکدیگر را قائلند اگر نیت تابع مر و ساری قوم را که آنکه بدستیکه شما گفتیم تا آنکه نیتا بودید که درمی آمدید با عن الیقین و از روی  
 نصیحت و نیک خواهی و من بزم شما از قوت و قدر یا از طریق سوگند یعنی قسم یا میسر کردید که این حق است که ما شمارا بدان میخوانیم قائلان گویند  
 و ساد جواب ایشان که نه چنین است بل که تگوانا بلکه نبودید شما مؤمنین و گرویدگان یعنی شما برادر هست نبودید که ما شمارا گمراه کرده  
 باشیم و ما گمان و نبود لکن ما را علیکم و من سلطان بر شما هیچ حجتی و قدرتی که با گمراه و اجبار شمارا بضالت دعوت نموده ایم بل گفتیم  
 بلکه بودید شما بنفس خود و قوما طغین و گرویدی از اندازه گذشتگان فحق علینا پس واجب شد بر ما هر قول و یتیان سخن پروردگار را که گفته  
 العذاب است انما لذنابن و ن بدستیکه ما چند گانیم عذاب را درین روز فاعوذینکم پس ما شمارا دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه انما  
 کما غوین و بدستیکه ما بودیم گمراهان خواریم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته میطلبد بیت من ستم و  
 خواهم که تو هم ستم شوی و تا همچونی سوخته از دست شوی و حق سبحانه فرمود که فاعوذینکم پس تحقیق که تا بمان و متبوعان کو میشد از روز  
 فی العذاب متسلطون و در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غایت شریک بوده اند انما کذلک بدستیکه ما همچنین تفصل بالجبر من  
 میکنیم با بشرکان انهم کافران و بدستیکه ایشان هستند اذ اقبل لهم زمانی که چون گفته میشد گویند ما ایشان را که گویید که لا اله الا الله یعنی کلمه محمد  
 بر زبان رانید بشتیکه و ن کشتی مینماید از گفتار آن بامکبری و در زمین بدو اعی خود و یقولون و میگویند انما التاریک و الهتنا  
 ایما هرا نیه ترک کنند گانیم عبادت خدایان خود را الشاعیر منون و برای شاعری پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت اصنام کنیم کفار که  
 حضرت رسالت پناه را صلعم شعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بل جاء نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد ایشان با الحق  
 برستی و درستی و صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند انکه بدستیکه شما کافران لذنابن العذاب  
 الا لیوم و هرا نیه چند گانید عدا گوناگون در دناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب و ما تجز و ن و پاداش داده  
 نخواهید شد الا ما کنتم تعملون و گر جزای آن چیز را که بدستیکه عمل میکنید عباد الله لیکن بندگان خدای تعالی  
 المخلصین و پاک شدگان از الواث شرک و شک در آن چیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت اولیک

آنکرده یعنی بندگان مخلص که در آن روزی دهنده شده یعنی ظاهر پو شده یا معلوم است خصایص  
 او از دوام و بقا و لذت محض **فَوَآكِلَهُمْ** آن رزق پیوسته ای است از هر گونه تر و خشک و **هُمْ مُكْرَمُونَ** و ایشان نواختگانند فی جنت  
**النَّعِيمِ** و در بهشتی با نعمت و ناز علی سرور بر تختهای آراسته **مُتَقَبِّلِينَ** روی در روی یکدیگر تا بدیدار برشاد و خرم باشند **يُطَافُ**  
 گردانیده میشود و علیهم السلام بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند و بگایس بجای برقی معین **لَهُ** از خمر ظاهر شده بر چشمها  
 یا جاری از چشمها **بَيَضَاءُ** خمری سفید که بیاض او از شیر شیر باشد لکته بالذات و خوش خوار **لِلشَّيْبَانِ** و مراشاندگان را لایقها نیست  
 در آن شراب **عَوَّلُ** آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن **وَلَا هُمْ عَنْهَا** و از بهشتیان که از آن  
 شراب **يُزْفُونَ** مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود و **عِنْدَهُمْ** و نزد یک ایشان یعنی در منازل ایشان **فَصِرَاحُ** الطرف  
 کثیرگان فروداشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران نگرند **عَيْنٌ** فرخ چشمان گاهین گویا ایشان **بَيَضٌ** مکنون **بَيَضَاءُ** پو شده اند  
 تشبیه میکند حوران را در راحت و پاکی و خوش رنگی به بیضی نعمان چه مقرر است که شتر مرغ بیضی خود را بر پر خویش پوشد تا غبار بر آن نشیند بیضی  
 ایشان سفید باشد مخطط بانک صفری و احسن الوان بدان نزد عرب آن بود **وَقَالَ** بعضی هم پس روی آورده برخی بهشتیان علی بعضی  
 بر بعضی دیگر **تَنَسَّاءُ لَوْنٌ** و میپسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن **قَالَ** قائل گوید گوینده **مِنْهُمْ** از اهل بهشت مر  
 یاران خود را که **اَتَى** برستیکه من و قتی که در دنیا بودم **كَانَ لِي** بود مرا **قَرْنٌ** یاری همنشین که منکر بعثت بود و قاتل گوید که ایشان دو برابر بودند  
 در سوره الکاف ذکر ایشان است **يُودِ** و امو من است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطره و من نام که در دنیا سوزش کنان **يَقُولُ** و میگفت  
**أَيُّكَ** آیا تو **لِإِنِّ** المصلح **قَاتِنٌ** از باور دارند گاهی حشر **إِذَا** امتنا آیا چون میریم و کتا شرا با او کردیم خاک و عظاما و اتحوا نهایی کنه  
**أَيُّكُمْ** آیا ما پوش دادگان باشیم یعنی بازنده کنند و پاوش دهند **قَالَ** گوید **يُودِ** و امو من است **بِهَشْتِ** راکه هل **أَنْتُمْ** مطلق **عَوْنٌ**  
 آیا شما دید و درانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که ببینید و دوزخیان را حال برادر را معلوم کنید که در کدام درک است و بجه نوع غذای مبتلا شده  
 بهشتیان گویند تو او را نیک می شناسی تو فرو نگرید و زخ فاطمه پس فرو نگرد **يُودِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است  
**تَاللَّهِ** ان کذبت گوید **يُودِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است  
**وَلَوْ** لا نعمة **دَتِي** و اگر بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از رفقه تو نگاهداشت **لَكُنْتُ** هر آنی بودی من **الْحَضَرَتِ** از حاضر  
 گشکان با تو در دوزخ پس **يُودِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است  
 بود و نخواهم مرد **أَلَا** مؤتکنا **الْأُولَى** مگر مردن نخستین در دنیا و ما نحن **بِمَعْدِنِ** و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند  
 بی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید **يُودِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است **بِهَشْتِ** و امو من است  
 بزرگست **لِثَلِثِ** لهذا از برای مثل این نعمتها **فَلْيَعْمَلِ** العلمون پس باید که عمل کنند عمل کنندگان برای مال و جاه و دنیا که بر شرف زوال است  
 در صد و اتمقال رباعی که بارکشی بارنگاری باری و در کار کنی برای باری و در روی بخاک راه خواهی مالیده بر خاک ره طرف سواری باری و  
 آنچه حق سبحانه و تعالی بگوید **أَذَلِكِ** آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خیر است **ثُمَّ** لا از روی زلف و پیشکش و محض **أَمْ** شجرة **الزَّوْقِ**  
 یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تمامه که بر گهای خرد دارد و میوه او بغایت خشن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه  
 آن نزل و دوزخیان باشد و بگراه بدیشان خوراندند **بِإِذْنِ** اسم سمی کرد و فرمود که **إِنَّا** جعلناها **بِرِثْمِ** و اندیم درخت زقوم را **فَاسْتَنَدَّ**

محنت و عذاب للظالمین ○ مرتکبان را از آخرت یا ابتلا و امتحان مرایشان را در دنیا چایشان بعد از آنکه شهود مذکر ز قوم در حق است  
در دوزخ گفتند این چه گونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن بر آید از دوزخ میسازد و نداشتند که آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمند  
توانست بر آفریدن شجر در آتش و خط آن از احراق در معالم آورده که این الزمیری صنادید قریش را گفت محمد صلعم می ترساند ما را ز قوم  
و آن بغت بر بره و افریقیه مسکه و خرما را گویند اوجیل بر غاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کثیرک خود را گفت ز قینا یعنی ز قوم ده ما را کنیزکی  
ز بد و خرما آورد اوجیل گفت بخورید که این ز قومی است که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که ز قوم آن نیست که ایشان گمان  
میرند انما تجزئکم فی آخرکم فی اصل الحجه ○ بدستیکه آن درختی است که بیرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسیار درخت  
میرد طلعهها خورشید آن درخت گشته گویند که او دعووس الشیطین ○ سرهای دیوان است یعنی در زشتی و سبونی که و گویند شیان  
ما را ی قبیح پر پول است و گویند شکهای سیاه بوده در حوالی که آنرا زروس الشیاطین میگویند فانهم یسبحون تحقیق که دوزخیان لا کلون  
منها هر آینه میخورند از آن درخت ز قوم فمالون منها البطون ○ پس برکننده اندازان شکمها از غایت جوع یا بخوراند ایشانرا بار بار  
ثمرات لهم پس بدستیکه مرد دوزخیان را علیهها خوردن آن کثوباً قریحیم ○ آمیختنی است از آب گرم چنان آبی که حصار امارت  
کند یعنی چون قوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از قوم آمیخته گردد و ثمرات مرجهه لالی الحجه ○ پس بدستیکه بابت  
ایشان بعد از آنکه ز قوم و شرب حمیم هر آینه بسوی دوزخ است و آنها پیش کش و حاضر بود و ثمره بدستیکه ایشان الفوا اباء هم یاقنند بدان  
خود را ضالین ○ گرامان قصه علی اثرهم پس ایشان بر پهای ایشان یسرعون ○ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند و لقد ضل  
و بدستیکه گمراه شدند قبله هم پیش از قوم تو اکثر الاولین ○ پیشتریشینان چون قوم نوح و عاد و ثمود و لقد اذسلنا و تحقیق ما فرستادیم  
فیهم در میان ایشان منذرین ○ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما ترسانند و ایشان قبول نکردند فانظر کیف کان پس  
درنگ که چگونگی بود عاقبه التذرن ○ آخر کاریم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد الا عباد الله المخلصین ○ مگر  
بندگان خدای مال کرده شدگان که با نذر منقطع گشتند از غیر حق و لقد نادنا نوح و تحقیق که بخواند ما نوح و هلاک قوم در خواست و ما اجابت کریم  
خلعهم الحیون ○ پس نیک اجابت کنندگانیم که غرق کردیم کفار قوم اورا بطوفان و نجیته و اهله و نجات دادیم و او را کسان او را  
من الکرب العظیم ○ از اندوه بزرگ که غرق است یا از قوم و جعلنا ذریته و ساختیم فرزندان سه گانه او را هم الباقین ○  
ایشان را باقیان از جهت نسل قیامت چه در خبرست که از اهل او خبر سام و حام و یافث و زمان ایشان کس دیگر نماند و تمام نام از نسل ایشانند  
سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث پدر ترک و خزر و سغلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر و سگ و باقی گذشتیم  
علیه بر نوح شای نیکو فی الاخرین ○ در میان پسینان یعنی امت محمد مصطفی صلعم یا از آنکه شتریم که ایشان را امتان آخرین میگویند  
سلمه علی نوح سلام بر نوح عم فی العلین ○ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید  
بر نوح و میفرماید انا کذا لک بدستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم بخیر المحسنین ○ پادشاه میفرماید نیکو کاران را الله بدستیکه  
نوح عم من عبادنا المؤمنین ○ از بندگان گرامان ما است ثمر پس از دعای نوح عم اغرقنا الاخرین ○ غرق گردانیدیم  
دیگران را یعنی کافران قوم اورا و ان من شجره و بدستیکه از پیران نوح عم لا نبرهیم ○ هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و  
طریق توحید پیرو او بود و در کتاب از فرار فعل میکند که در شیعته ضمیر عایدست بجهت رسالت پناه صلعم کنایت غیر مذکور است و ابراهیم هم اگر چه بصورت

ع

وقفه



سابق بود و ما بمعنی تابع اوست زیرا که همچون پروان فصل وی معترف گشته و دین او دستوده و برای او دعا کرده که ربنا و ابعت فیم  
رسولا الایه قطع پیش از تو آمدند بسی بسیار بود که آخر آمدی بعد از پیشو اتونی و خوان خلیل است نمکدان خوان تو و بر خوان اصطفا نمک  
انیا اتونی و از جای که یاد کن آن را چون که آمد ابراهیم هم پروردگار خود را بقلب سلیم و بدلی پاک از علائق یا خالی از محبت دنیا  
یا فارغ از محبت غیر یعنی روی نماده بدرگاه غت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع واپر و خسته اذ قال  
لاریبه و قومیه یاد کن چون گفت ابراهیم پروردگار خود را آرزو کرده خود را ماذ العبدون و این چه خیرست که میپرستید انکما یا از  
روی دروغ الهه خدایان را دؤن الله جز خدای شریک دؤن و میخواستید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما برب العالین و به  
پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را میپرستید قوم سخن ابراهیم هم  
این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرای بیرون خواهیم شد امروز طعامها میپزم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرای باز گردیم به بتخانه  
درآمده بر سرم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از اینجا بیا به بتخانه آتی تا زب در نیت اصنام و هیئات و اشکال ایشان  
مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت درخواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت گوئی که چرا  
ز عاشقی رنجوری و توری بتم ننده معذوری و ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب داد روز دیگر پروردگار و یاران وی گفتند ای ابراهیم هم  
بیاتما برویم فقط پس درنگ نیست تظنن انکما یستنی فی النجوم و در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کردید و در  
کتابی که علم نجوم در و بود و نگریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فقال پس گفت ابراهیم هم لقی سقیم  
بدرستیکه من بهارم یعنی استدل میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی فتولوا عنه مدبرین و  
پس برگشتند از وی روی گردندگان از خوف آنکه چون طاعون از اراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم هم را گذشت  
بصحرای رفتند آنحضرت هم رو به بتخانه نهاد قراغ پس پنهان باز گشت ابراهیم الی الهیتم بسوی بتان ایشان بتان را دیدار شده و خوانهای طعام  
در پیش ایشان نهاده فقال پس گفت از روی استدل اکانتا کلون و غنایان میخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از وی تکلم دیگر باز گفت  
مَا لَكُمْ لَا تَنْظُرُونَ چیست شمار که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدید قراغ پس پنهان در آمد علیه السلام ایشان و بزد بتان را ضربا  
بالبین و زدن بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تا سد لا کیدن اصنامکم القصه ابراهیم هم بتان  
پاره پاره کرد و چنانچه در سوره انبیاء گذشت فرودمان از عیدگاه به بتخانه در آمدند صورت حال مشاهده کردند و دستند که کار ابراهیم هم است  
فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ لِسْ رُوی آوردند بسوی ابراهیم هم یزقون و شتاب میکردند در گرفتن او و او را گرفتند و فرود آوردند بعد از مباحثه  
بسیار که شمه از آن ذکر یافته قال گفت ابراهیم هم اَلْعَبْدُ و انچه میترسید از سنگ و چوب بدست خود و  
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ و خدا تعالی آفریده است شما را و انچه شما میکنید بهستهای خود درین آیت دلیل است بر آنکه بندگان  
و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم هم ایشان را الزام داد قالوا ابئونا گفتند فرودمان و خواص او که بنا کنید  
که برای سوختن از ابراهیم بنیان انبانی و از همیزم بر ساخته آتش در آن نهید فالتقوا پس در انگشید و رافی الحجیم و در پیش سوزان فامردفا  
پس سوختند فرودمان و ابراهیم هم یکد آدستانی و فتنه که او را بسوزانند فجعلنهم اَلسَّفَلین پس گردانیدیم ایشان را  
زیر تر و خوارتر و آتش ایشان بروی گلستانی ساختیم و آن بر بانی روشن بود و جحیت او و بطلان ایشان و قال و گفت ابراهیم هم چون

از آتش سلامت بیرون آمدن **ذاهب** بدستیکه من رنده ام **الحی** و **قی** بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام **مستحکم**  
 زود باشد که راه نماید مرا مقصد من باصلح دنیا و آخرت پس ابراهیم عم مروی بشام نهاد و در آن راه با جبر دست سار و خاتون هم افتاده  
 و آن را با ابراهیم عم بخشد و چون با جبر ملک مین او شد دعا کرد که **رَبِّ هَبْ لِي اِيَّاهُ** پروردگار من بخش مرا فرزندی **مِنَ الصَّالِحِينَ** از  
 شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت **فَلَمَّا كُنْتُ اِلَيْهِ** پس مرده داویم مرا و را **بَعْلِي** حلیسم عم فرزند من  
 برود و یعنی چون ببلوغ رسید حلیم بود پس خدای سمعیل عم را از جبر بوی ارزانی داشت و حکم سجائی از زمین شام با جبر و پس را بکه آورد و  
 اسمعیل عم آنجا نشو و نمایافت و فیکه ابراهیم عم از شام بدین پسر آمده بود سه شب متوالی در واقع و دید که فرزند خود را قربان کن روی عهد  
 نخر بود که ابراهیم عم اسمعیل عم را همراه داشته روی بنام نهاد **فَلَمَّا بَلَغَ** پس چون رسید ابراهیم عم معنه با پسر خود و **التَّعَجُّبُ** موضع سحر یعنی میان صفا  
 و مرده و گفته اند مراد ششی است بگوه منا قال گفت ابراهیم عم یثبت ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت است ای آزادی بدستیکه من **يُحْيِي**  
 پیوسته فی **لَكَ** در خواب **اَتَيْتُكَ** آنکه من ترا می بینم یعنی بای می بینم در خواب که فرزند را فرج کن **فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى** پس درنگ که  
 در یگار چه چیزی بینی و رای توجه قضا میکند قال گفت اسمعیل عم یا بَت اَهْلُ ای پدر من کن **مَا تَوَقَّعْتُ** آنچه فرموده شده بدان در خواب  
 انبیاء و وحی است **سَيَجِدُكَ** زود باشد که بیابی مرا **اِنْ شَاءَ اللهُ** اگر خواهد خدای تعالی **مِنَ الصَّالِحِينَ** از صلیبندگان پنج یا بر حکم قضا **فَلَمَّا اسْتَلَسَا**  
 پس آن یگار که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم عم بخدای پسر خود و اسمعیل عم رضا داد و قربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد و نگذشت ابراهیم عم مر پسر را  
**لِلْحَبِيبِ** بر پشانی یعنی پشانی او را بر زمین نهاد با تماس او در محاکم آورده که چون ابراهیم عم قصد فرج اسمعیل فرمود اسمعیل عم سه وصیت کرد اول گفت  
 ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب بکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامه مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی غاصی و بد نام شوم و مرا  
 آن حضرت خسارت باشد بصیت اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناگاه دامن پاکت شود از خونم آلوده بد دیگر چون بخانه باز روی سلام  
 من بمادر و فلک من برسان و پیراهن مرا بدوده تا او را بآن نقلی باشد سوم روی مرا بجا که تا بوقت تیغ را ندن نظرت بمن نغیفت و سلسله مهر پدری  
 در حرکت نیاید مباد که در امر الهی تاخیر و قصیر رود ابراهیم عم مبل قوی است و پای پسر بر بست و کار و بر حلق وی نهاد حق سجا و صفه از سر  
 بشکل حلقه در حلق اسمعیل عم پدید آورد تا کار در از بریدن باز داشت و گفته اند حلق او می برید و باز دست می شد پس حق سجا میفرماید که ماعمل  
 ابراهیم عم پسندیدیم و او حکم را بجا آورد و نادیده و نگذریم ما و را آن **يَا اَبْرَاهِيمُ** آنکه ای ابراهیم **كُلَّ صَدَقَةٍ** از آنچه بدهی بدستیکه راست  
 کردی خواب خود را در وسط آورده که او در خواب دیده بود که پسر یکشت ما از خون ندیده بود و در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت  
**اَتَاكَ** بدستیکه **كَذَلِكَ** همچنین تفرج بعد از شدت **تَجَرَّبَ** **الْحُسَيْنِ** خرامیدیم نیکو کاران را **اِنَّ هَذَا** بدستیکه اینکار **لَهُوَ**  
**الْبَاقِ** **الْبَقِيَّةُ** چه آینه مرا و آرزویشی است روشن که آن مخلص از غیر او متمیز گردد و **فَكَذَّبْنَاهُ** و فدا دادیم اسمعیل عم را بدین **عَظِيمٍ**  
 کبشی بزرگ یعنی فریوان کیش شاخ دار بوده که چهل سال در مرغزار بشت چرانیده و گوشت آن کیش بوده که با بیل او را قربان کرده بود  
 و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گو سپندی بود که از جبل ثیرب فرو آمده بود پس نزد ابراهیم عم بایستاد و او شکر آنست که  
 جبرئیل عم از آسمان فرود آورد و قصه سربانی با توابع و لواحق آن بشری لائق و بطی موافق در جواب تفسیر مذکور است و شکر گناه باقی  
 که **اَشْتَمُ عَلَيْكَ** برابر ابراهیم عم شای نیکو فی **الْاٰخِرِينَ** در میان پسینان یعنی است محمد صلعم یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان می گویند  
**سَلَّمَ عَلَىٰ اَبْرَاهِيمَ** سلام باد بر ابراهیم عم یا سلام میگویم برو **كَذَلِكَ** همچنین **تَجَرَّبَ** **الْحُسَيْنِ** خرامیدیم نیکو کاران را **اِنَّ هَذَا** بدستیکه

ابراهیم و هم از عبادنا المؤمنین ع از بندگان گرویدگان راست و کثیرند با شوق و مژده دادیم و او را یعنی ابراهیم هم از بعد از  
 اسمعیل بنزدی حق نام بنیامین الصالحین پیغمبری از ستودگان و تبرکات علیهم و برکت دادیم برابر ابراهیم هم و علی بن الحنفی  
 در پسر او حق که از صلب او انبیای نبی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب هم بیرون آوردیم و من ذریه یسما و از فرزندان ایشان مرد خوش  
 نیکو کارست در عمل خود بایمان و طاعت و ظلاله نفسیه و تمکات بر نفس خود بکفر و حصیت مبین است که اسکا را ستم و یعنی از نسل او هم گرویدگان  
 نیکو کار باشند و هم گرویدگان به کار و لقد منتنا و هر آینه ما ستم نهادیم علی مؤمنی و هرقون بر موسی و هارون هم بر نعمت نبوت  
 و بختی هم و بر هانیدیم ایشان را و قوه مهما و گرویدگان ایشان را یعنی نبی اسرائیل را من الکرب العظیم و از آن ده بزرگ یعنی از غلبه قطیبا  
 و از آن آزار ایشان و نصرت لهم و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فکافوا هم پس بودند ایشان الغلبین غلبه کنندگان بر عادی و  
 اتینهم ما و دادیم موسی و هارون هم الکتاب المستبین کتابی سپید و هدیة لهم ما و راه نمودیم هر دو را الصراط المستقیم  
 راهی راست رساننده به مقصود و ترکتنا علیهم ما فی الآخرین و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان باز پسین یا آنچه  
 گذاشتیم نیست که گوید سلمه علی مؤمنی و هرقون سلام با بر موسی و هارون هم یا میگوئیم سلام بر هر دو و انا کذلک بدینکه  
 ما همچنین بخیر است المؤمنین ع پادشاه میدیم نیکو کاران را از اهلهم ما بر شکیه موسی و هارون هم من عبادنا المؤمنین ع از بندگان  
 گرویدگان مانند و ان الیاس و بدر شکیه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فخاص بن الغیر بن هارون لکن المرسلین ع از جمله فرستادگان  
 بدعوت خلق اذ قال یا کن از آنکه گفت لقومیه مگر و خود را الا تتقون آیینم سید از عذاب الی اکتدعون آیامی پرستید  
 بعل را بجای و آن تنی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زمین است از شام و چون بعل در بود و آنجا را بعلبک گویند  
 بدین اسم مشهور شده القصه الیاس گفت بخوانید بعل را و تذرون و میگذارد آحسن الخالقین ع عبادت نیکوترین آفریدگان را  
 مراد از خالقین مصور اند الله ربکم و خدای پروردگار شماست و رب آبائکم الا اولین خ و پروردگار پدران پیشین شماست پس او را  
 پرستید و با و شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند واجب نام در اول سلمان بوده و در آخر  
 باغواهی زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس هم دعا فرمود تا سه سال بقطعتا بشدند و الیاس هم رجوع نموده غدر تبارک خلل خود در آنجا  
 الیاس هم فرمود که ایمان باید آورد و به بیکارگی حق اقرار باید کرد و ایشان متامل شدند الیاس هم گفت اگر سخاوت دارید که بطلان و حقیقت دین من و شما  
 بود اگر و بیا سید تاسن خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید من را پرستیدن باشد ایشان پر  
 رضا داده بت خود را بیا رسته و ستایش بسیار کرده از و بایمان طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس هم دعا فرمود فی الحال باران آمد و  
 قوم او در آنجا را فرودند فکذبتهم پس تکذیب کردند او را فاکفهم لحضرت حق پس بدر شکیه ایشان هر آینه حاضر کرده شدند در دوزخ  
 الا عباد الله المخلصین ع گرویدگان خدای تعالی پاک کرده شدند از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس هم ملول شده از خدا  
 درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود و هر چه بد و ظاهر گردد بر او  
 سوار شود الیاس هم در زمان عین بجان مقرر رفت صورت شیرینی با سپی از آتش مشوی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت  
 و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقایع از و سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمد هم انسی است هم  
 ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیا بیا چنانچه خضر دریا و در عرفات یکدگر ملاقات میفرمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس



افکار میکنند و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند و خوشنما و گنداشتمین علیه بر الیاس م فی الاخرین و در میان پنهان ثواب  
 فراوان یان را گزاشتم که گویند سلمه علی ال یاسین سلام بر الیاس و گفته اند الیاسین هم نام دوست چنانچه می کال و می کال و  
 سینا و سینین انا کذ لک بدرستیکه ما بچنین تجزیه الموحنین جزا میدهم نیکو کاران را از آنکه بدرستیکه الیاس هم مرشد عبادت  
 المؤمنین و ازندگان گردیدگان باست ایمان همی است جامع بر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص  
 برای اهل اختصاص نظر اگر بنده خویش خوانی مرا به ملکات جاودانی مرا بشناسانیکه با تخت فرخنده اند بهرندگان ترانده اند و انا  
 لوطا لک المرسلین و بدرستیکه لوط بن هارن از پنهان فرستاده شده است از نجیبانه یاد کن چون نجات دادیم او را و اهل خانه  
 آجمعین و اهل بیت و راهب را که بخوارا اگر پیرانی که زن او بود چه او قرار گرفت فی الخیرین و در باز ماندگان بعد از آنکه او کافره  
 بود و بالوطه هم همانی بخودش قدسنا الاخرین پس ملاک کردیم و دیگر از اقوم وی و دیار ایشان را زیر و زبر ساختیم و انکم لستم و ان  
 و بدرستیکه شما می گزیدید علیهم بمنزل ایشان و قبیله تجارت شام می رسید فیصحن و در حالیکه در صبح و یا لیل  
 و شب یعنی بر منازل ایشان گذر میدادید روز و شب افلا تفتلون و یا تعقل میکنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت مکنان خبر بدگست  
 نمیکشد و ان یونس و بدرستیکه یونس بن ماتی لک المرسلین از جمله فرستادگان است حق سبحانه و را با اهل منوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه  
 در سوره یونس گذشت قوم مذکیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از طهوره شرعاً عذاب قوم یونس هم ایمان آوردند و عذاب  
 رفع شد و یونس هم ازین حال خبر یافت و او قوم را وعده عذاب داده بود که عذاب بشمار و آید پس از اندیشه آنکه مردم او را کذب نسبت دهند روی  
 بجانب دریاندا داد ابق یا کن آنرا که گنجیت یونس هم از قوم خود الی الفلک المشعشع و بسوی کشتی که ملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون کوه  
 بکنار دریا رسید قومی از تجارت کشتی برآب افکنده و در دریا سوار میشدند یونس هم با ایشان کشتی درآمد چون کشتی میان آب رسید بانیان دلا حان گفتند  
 گر خیمه درین کشتی هست که کشتی نیرود یونس هم فرمود که بنده گر خیمه منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیاهی از آدمی و صلاحیت جوانمردی از  
 بشره تو لاجست یونس مبالغه کرد که گر خیمه منم و ابا آن قوم چنان بود که بنده گر خیمه را و در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس  
 دران باب سخن بسر حد طنب رسانید و آن قوم نمیشنیدند فرمود که قرعه زیم فسا هم پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت فکان من  
 المذبحین پس کشت یونس هم از حضینان یعنی بر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افکنند  
 حق سبحانه و وحی فرستاد و مابهی که در آخر دریا بودی تا پیش کشتی آمد و وین باز کرد دلا حان او را بطرفی دیگر بردند آنجا مابهی پدید آمد یونس هم  
 گیم در سر کشیده خود را در بحر افکند فالتفتة الحوت پس فرود او را مابهی بیک بار و هو علیه و او ملاست کننده بود نفس خود را که  
 چرا از قوم گرنجی فرمان رسید مابهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب از هم نیرد و مابهی چنان که مادر را  
 با فرزندان باشد در کجا بدشت او را عایت نمود و سر از آب برآورده میرفت و یونس هم در درون انفس میزد و روزی با هفت روز آنجا بود  
 و اشکانت که چهل روز در شکم مابهی بود و آن مابهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را تارک و صافی ساخته بود چون  
 آگینه تا یونس هم غائب و عجائب بهر مشاهده کرد و پیوسته بکحق تعالی اشتغال داشت فلو لا ان الله پس اگر ندانست که یونس هم گان مرگ  
 السحیحین و در تفسیر گویند گان در شکم مابهی که میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اگر ندانست که او پیش از آن که در  
 شکم مابهی بود از ذلالت و اندازندگان بودی لک بر آید و ک که در فی بطنه و شکم حوت الی یوم یبعثون و روزی که برنجته نشو

مردمان با برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی دادند پس پیغمبر هم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد و پیغمبر با کرم  
بر زمین ها مون یعنی صحرای که در آن درخت و گیاه و نبات و کوه نبود و او را چنین موضعی پیغمبر و هو سقیم و حال آنکه او بیمار بود یعنی  
ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و آبش را علییه و بر او باندیم بر سر او شجره که قریب قطین و درختی از کوه و تابه  
بر گمای خود او را سایه کرد و در زاد اسپر آورده که خاصیت و رقیق قطین است که گس گرد آن نگرود و چون حق سبحانه و یزاید رخت  
یعنی قطین پوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب این شد و بر کوهی را فرمان داد تا ماهی آمد و پستان در دهان یونس عم می نهاد و او می کید  
تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت دی تمام گشت باز وی او با قرار اصلی رفت و از سلکته و فرستادیم او را دیگر باره الی میانه  
الف بسوی صحرای مرد و او میزد و ن باز یاده به میت هزار بار نهاد هزار چون خبر رسیدن یونس عم باهل می نوی رسید ملک با تمام  
قوم با استقبال وی بیرون آمد قاصدوا پس گردید یونس عم یعنی بر دست وی تجوید میمان کردند و قاصدوا پس بر خورداری دایم  
ایشان را الی حین تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه تقاضی اجل با سترا و ودیعت روح متوجه گردید و بر افعت ابطال منع او  
میسرت و نه بیدل سوال دفع او متصور بر باعی روزیکه اجل دست کشاید بستیزه و زبهر ملاک بر کشد خیر تیره نه وقت جدل بودند بهنگام  
حیل نه روی تقاضا و نیارای گریزه فاستفتیم پس پرس از بنو خراج و بنو طبع و جندینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوا  
کن الی ربک البنت آیا پروردگار ترا دختر اند و کلمه البنت و در ایشان از اسپران آمد خلقنا الملائکة انانایا ما فریدیم بر فرشتگان  
زمان و هم شهید و ن و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما را ایشان را انا انما هم و باش و بداند ایشان قریب که هم از روغ و  
اقرای خود بگویند و ن و کلام الله بر آینه میگویند بر او خدای تعالی یعنی برای او فرزندان و انما هم بکنذ و ن و بدر سیکه در انتساب و الیت  
بخدای بر آینه در روغ گویند اصطفی البنت آیا برگزیده خدای دختران را که مکره و طبع شما اند علی البنتین بر سپران که ماده قمار و شطرنج  
شما ایشانند ملائکه و قیمت شمار درین قیمت کیف تخمکون چگونه حکم میکنید و نسبت میدید بخدای آنرا که برای خود نمی پندید افلاک و ن  
آیا ندیشه نمیکند که حق سبحانه منزله است از صاحب و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می شاید و حضرت رب الغرة از مثل و شبه مقدس است  
آمد لکم آیا شما راست درین سخن که ملائکه را نبات اند میگویند سلطان مبین و حجتی روشن یا کتابی فرو داده از آسمان شتمل بر اثبات ان  
فانوا بیکتیکم پس بیارید آن کتاب منزل را ان کلمه خد قین اگر رسید رستگومان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه  
گفتند که حق سبحانه باجن مصاهر کرده و برخی از سر و رات ایشان اختیار فرموده ملائکه را آنها متولد شده اند یا مجوس بران بودند که خدای تعالی  
و شیطان برادر اند حق سبحانه میفرماید و جعلوا ابینه و ساخته اند میان خدای و بین الجنة و میان پری که دیوان ایشانست نسبتا  
خویشی و نسبتی و لقد علمت الجنة و بدستیکه میدهند دیوان و پریان که روز قیامت انهم بدرستیکه ایشان یعنی فاعلان این سخن  
یا هم ایشان المحضون بر آینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد  
عرب از جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران می اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر  
خواهند کرد و از پرستش کفار مرا ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کافوا بعبادون الجن چنانچه در سورم سبأ  
ذکور شد سبحن الله پاک است خدای تعالی عتقا یصفون از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی میرزا  
او را از مقاله کفار اشهر و همه ایشان بدین نوع خدای را وصف میکنند لا عباد الله المحضین مگر بندگان خدای پاک شدگان از الوش

شبهات کہ ایشان بسزای ستایش او نمایند فانکہ پس تحقیق شمای کافران و مَا تَعْبُدُونَ ﴿۱﴾ و انچه میرسد از زبان مَآئِمَّتُمْ نیستید  
 شامہر علیہ بر انچه میرسد بفتنہن ﴿۲﴾ اگر کنندگان و تباہ سازندگان اَلَا مَنْ هُوَ کَرَّکُمْ رَاکِرَا و صَالِ الْحَیْمِ ﴿۳﴾ و آئندہ بد و زحمت  
 یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکہ اولی شبهہ بد و زحمت خواهد رفت و برای رد قول آنہا کہ ملائکہ رست بودند ذکر اعتراف ملائکہ بعبودیت  
 حق سبحانہ میکنند کہ ایشان میگویند و مَا صَنَّا وَنَسِیتُ اِلَّا کَلَّہُمْ کَرَّکُمْ مَرَّوْرًا مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿۴﴾ مقامی است در خدمت و عبادت  
 معین داشته شدہ و مقرر گشتہ کہ از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر و راق قدس سرہ فرمودہ کہ مراد مقام سنیہ است چون خوف و رجائیت  
 و رضا کہ ہر یک از مرقبان حظائر ملکوت و مقدسات جوامع جبروت در مقامی از آن ممکن اند وَاَنَا الْفَخْرُ الصَّافِیُّ ﴿۵﴾ و بدرستی کہ ما  
 صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَاَنَا الْفَخْرُ الْمُسْتَحْیٰ ﴿۶﴾ و بدرستی کہ ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مرخدا ی  
 عزوجل را و تزیین کنندہ از ہر چہ لائق ذات مقدس می باشد در باب آوردہ کہ این کلام پیغمبر صلعم و مومنان است رحمہم اللہ تعالی کہ  
 میگویند ہر یک از ما فرد مقامی معلوم داریم در بہشت و امروز در صف کار ایستادگانیم نماز و بیابکی یا کنندگان مخلصی عزوجل را و تاکید  
 این ہر دو وجہ بآن کلام توسط فصل دلیل است بر سوط طاعت و دوام ذکر بی شبهہ و شائبہ قصور و قوت خواہ نسبت ملائکہ کرام و خواہ  
 نسبت سیدان صلعم و سائر اہل ایمان از اصحاب عظام علیہم الرضوان وَاِنْ کَانُوا و بدرستی کہ بودند کافران قریش کہ قبل از بعثت لِقِیُوا لَوْ  
 ہر آنیہ میگفتند لَوْ اَنَّ عَجْدَنَا و اگر بودی نزدیک ما ذکر اذکری یعنی کتابی کہ سبب بند نصیحت باودی قرین الاولین ﴿۷﴾ از کتب  
 پیشینان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما نازل شدی لکن ہر آنیہ می بودیم مَعْبَادِ اللّٰهِ الْخَاصِّیْنَ ﴿۸﴾ بندگان خدای تعالی پاک کردہ شدہ  
 از لوث شرک و کفر و آن بیگنام کہ بدیشان آمد کتابی کہ شرف کتب سماوی است یعنی قرآن فَکَفَّرُوا بِہِ پس کافر شدند بوی فسوف  
 یَعْلَمُونَ ﴿۹﴾ پس زود باشد کہ بدانند عاقبت کفر خود را کہ عقوبت و مغلوبیت است و لَقَدْ سَبَقَتْ و ہر آنیہ پیشی گرفته است کَلِمَتُنَا  
 سخن ما یعنی پیغمبران عم و حکم این وعدہ در لوح محفوظ مثبت است کما قال اللہ تعالی کتب اللہ لا غلبہا بنا و سلی یعنی وعدہ نصرت کہ کردیم ما  
 لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِیْنَ ﴿۱۰﴾ پس برای بندگان فرستادہ شدہ اَلْهَمُّ بدرستی کہ پیغمبران عم لَکُمُ الْمَصْذُورُونَ ﴿۱۱﴾ مگر اینہا نشان داری کردہ شدگان و  
 اِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی کہ لشکر یعنی متابعان انبیاء عم لَکُمُ الْغَلِبُونَ ﴿۱۲﴾ ہر آنیہ ایشان غلبہ کنندگانند بحجت بانصرت و اغلب اوقات و  
 غلبہ کفار بر ایشان بسبیل ندرت است فَوَلَّ عَنَّهُمْ پس روی گردان ای محمد از ایشان حَتّٰی حِیْنٌ ﴿۱۳﴾ تا ہنگام مر قاتل با زمان وعدہ نصرت  
 کہ روز بدر است یا روز فتح کہ وَاَنْجُوْهُمْ و بین حال ایشان در آن روز فسوف یُبْصِرُونَ ﴿۱۴﴾ پس زود باشد کہ ببیند ایشان در دنیا  
 نصرت ترا و در آخرت علو مرتبہ ترا آوردہ اند کہ چون کفار و عید فسوف یبصرون شنیدند گفتند کہ این کی خواہد بود آیت آمد کہ اَفَحَدَا اِنَّا  
 بعذاب مَآئِیْتَجْلُوْنَ ﴿۱۵﴾ شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَاِذَا اُنْزِلَ پس چون فرود آید آن عذاب یَسَاحَتِہُمْ بِیَسْجَاہِ مَنَزِلِ  
 ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِیْنَ ﴿۱۶﴾ پس بد باشد صبح بچہم کردہ شدگان آوردہ اند کہ در میان قبائل عرب قتل و غارت بسیار بود و ہر لشکر کہ  
 قصد قید داشتندی بہ شب را پیورہ و وقت سحر کہ زمان خواب گران است بحالی ایشان در آمدندی دست بغارت و سر و تاراج برکشادہ قوم را  
 متاصل با قندی و بدین سبب کہ اغلب غارت در صبح واقع میشد غارت را صبح نام نہادندی و ہر چند غارت کہ در وقتی دیگر و کو  
 می یا قندی ہمان صبح گفتندی درین آیت تشبیہ کرد عذاب را بشکری کہ ناگاہ بدیشان هجوم خواہد کرد و غارتی بدیشان واقع خواہد شد  
 آن عذاب بتیصال است و مروی است کہ در آن صبح کہ حضرت رسالت پناہ صلعم بہین خبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود کہ اللہ اکبر



خربت خیر انما اذا تزلزلنا بسا قومه فسار صباح المذیر پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید و قَوْلَ عَنَّمْ و روی بگردان ای  
واعراض کن از ایشان حتی حین تا وقتی که آیت اس نازل شود و اَبْصُرْ و بین که عذاب بر ایشان فرو آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ  
پس زود بود که بر بنید انواع عقوبتها در دنیا و عقبی بطن دلت پاک است پروردگار تو در حق العزیز خداوند عزت و قوت و غلبه عتقا  
لِصَفْوَنَ از آنچه وصف میکنند مشرکان و اَوَّا سَمِعَ عَلٰی الْمُرْسَلِینَ ع و سلام بر فرستاده شدگان وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و هر تائید و تائید  
الْعَالَمِینَ مر خدای را عزوجل که پروردگار عالمیاست درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح و تحمید میکند و امام محمدی السند رحم در معالم التنزیل  
با سند خود از مرقضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر و پیماید مزد و ثواب را به پیمان بزرگ تر باید که ختم کلام  
مجلس و این آیت باشد سحان ربک آه تا ثواب یاد

## سورة ص مکیه و هی ثمان و ثمانون آیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص ابو بکر و راق و قطرب رج برانند که حروف مقطعه جت تسکین کفار است که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلعم در نماز و غیر آن قرن  
بجز تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صغیر زندی و دست بردست کو فتدی تا آن حضرت صلعم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی ارج و  
فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تعلیظ باز میمانند و درین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای است عزوجل یا  
اسم قرآن یا علم سوره یا منقلح اسم صمد و مانع و صادق الوعد یا اشارت است بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه و سلام  
اجمعین و در آخاف آورده است که اسم محمد است صلعم و مرقضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بجزی است در آسمان صاحب لباب  
گفته علیه الرحمه که آن بجزی است که عرش خدای عزوجل بر دست یاریانی است که حق تعالی بدان مردگان رازنده گرداند امام قشیری هم فرموده که  
حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصغای محبت دوستان سلمی گفته که قسم است بصغای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم است بصورت محیه  
و در بحر الحقائق گوید که قسم است بصحدت او در ازل و بصاد و صورت او تا بد و بصاد و صانغیه او با منیما و القرآن و بحق قرآن ذی الذکر  
خداوند عظمت و شرف و شهرت یا شغل بیکر یا محتاج الیه جواب قسم این است نه آنکه کفار پندارند بل الذین که حق الملک انما نکر ویدند از روستای  
قریش فی عتیه در کشتی انداز قول حق و شقاق و در مخالفت خدای عزوجل و عداوت رسول صلعم که اهلکنا چندین هلاک کردیم من  
قبلهم پیش از کفار که من قرن از ازل روزگار یعنی ام گذشته بجهت تکبار و شقاق ایشان فنادوا پس را کردند و او از بلند بر داشتند تا کسی  
ایشان را بفریاد رسد و کلات نیست آن هنگام حین مناصص و هنگام رجوع بگریزگاه در محال التسریر فرموده که عادت کفار مکه آن بود که  
چون در کارزار بر ایشان دراز شدی میگفتندی مناصص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد هنگام حلول عذاب در بدر مناصص  
خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود و عجبوا و شکفت دارند کافران آن جاءهم اعداءهم اعداءهم اعداءهم اعداءهم اعداءهم اعداءهم  
از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان و قَالَ الْکَافِرُونَ و گفته نگریدگان هذا این مندر لیس جاد و دست در آنچه  
از خوارق عادت بهامی نماید کذا ابی دروغ گوی است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عزوجل چه قیره رای که انوار المعانی  
وحی را از تاریکی سحر قیاز کند و چه بصیرتی که آثار شفاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشاند قطعه گشت طالع آفتابی چنین عالم فرو  
دید و خفاش را یکد ره در روی نورنی از شعاع روز روشن روی گیتی ستیزه تیرگی شب بسوز از دیده وی دورنی و آورده اند

که بعد از اسلام حمزه و عمر و اشرف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمد و گفتند ای پسر عبد مناف تو متوجه بزرگترائی آمد و ایم نامیان مله  
برادرزاده خود حکم فرمائی که یک یک از صفای قوم ما را میفریبد و دین محدث و آن مجد و خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در  
میان جمع مای انگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطغای این نازیه عجز آید ابوطالب آنحضرت را صلعم طلبیده گفت ای محمد قوم  
آمدند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف موز و در ستیهای ایشان را مل نامی حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای مشر  
قریش مطلوب شمار من چه چیز است گفتند که دست از نقض دین با داری و سب آل ما فرمود که ای نامیز متعرض تو و متابعان تو نشویم  
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من هم از شما میطلبم که یک کلمه با من متفق شوید تا الگ عرب شمار اسخر شود و اکابر عجم که فرمان بردار  
شما بر بند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله کی با شتاب قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند  
اجعل الالهة آياتک و انید محمد خدایان را الهما فاحد ایا خدای یگانه و یکتا این هذب را بنیکه عاگلی خدای کشتی عجب است چیزی است  
نیک شکفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر که است نمیتواند که در یک خدا که محمد میگوید که تمام عالم چون ساز و آوازه لایزال  
و شتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابوطالب منضم از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند از امشرا انخبر وید و اضیروا و شکیبائی و زریه علی  
الهنکم چه پرستش خدایان خود این هذب را بنیکه عاگلی خدای یگانه چیزی است که خواسته اند باز حادث زمان و از وقوع آن  
چاره نیست یا ترفع و استعلا نیکه بدعا می محمد است صلعم چیزی است که خواسته میشود یعنی همه کس بدانند که مرفع و مستعلا باشند ما ستمنا بملک  
نشوده ایم این که او میگوید از وحدانیت خدای عز و جل فی اللیلة الاخره که در ملت باز همین که در یافته ایم پدران خود را بران یار ملت  
عیسی هم که آخرین ملت است چه ایشان بتلیث قائل اند بتوحید این هذب نیست این توحید که میگوید که اکلا احتلاقی و مگر بافتی از نزدیک  
دی یعنی دروغی است که خود میبافند عا نزل علیک الذکر آیا فرو فرستاده اند روی قرآن را من و شیتا الم زمان یا یعنی چه از جماعت بادی  
مخصوص باشد بومی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بکل هم  
بلکه ایشان فی شکی در گمانند من ذکر کریم از وحی من بل لکاید و قوا عذاب بلکه بخشیده اند عذاب ملو چون بخشد شک ایشان از کفر  
و همه دانند که هر چه پیغمبر بر طریق وحی میگوید همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان تم تصدیق خواهند زد و فامه خواهد داد آمدند هم  
آیا نزدیک ایشان است خدا ائمن و رحمة ربک خرنمای غمت پروردگار تو العسی میز پروردگاری که مغلوب نگردد الوهاب بخشده که  
هر چه بخشد مستحق آن بخشد یعنی مغایع نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا بعضی از منادید قریش خود دهند بلکه عطیه است از  
حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود از زانی دارد و بر که خواهد نظر هم چون ز حال سخنان گوی که هر چه خواهی هر که خواهی و بی دیگران  
این تصرف کی رواست اختیار این تصرفها تراست و امر لهم یا ایشان راست فاک السماوات و اکلا أرض پادشاهی  
آسمانها و زمینها و کایتهم ما قند و آنچه میان ایشان است و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را کایز و ققوا پس باید که بداروند فی  
الاستباب و در سلبا که بدان آسمان میروند در لباب آورده که اسباب آن است که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جبه خود بران  
اعتماد نموده طیاران میکنند شخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان زمین خیمه باری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قوا کثر  
بر عرش و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و هر که خواهند بدهند و این سخن از غایت حکمت خداست  
ایشان لشکری اند و چه لشکری هتالک آنجا اشارت است بمصارع ایشان در بدر مفرق و لشکری مکتبه شده و من الکتاب









که ایشان را تماشا کنند بعد از نماز دیگر بعضی آنها مشغول شدند و سلیمان هم بسبب آن از بود که در آخر روز دشت باز مانده و بهر را قربان کرده چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید: **عَلَيْهِ وَاوَدَّ كُنْ** چون عرضه کرده شد بر سلیمان هم با **الْحَيْحِ** با خبر و **الْقَضِیَّتْ** اسپان ایستاده بر ستر پای و برکناره سم از قافله چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ **الْحِیَادُ** اسپان تیز رو و او بنظر اهل ایشان مشغول بود تا و در اوقات گشت فقال پس گفت سلیمان **لَمْ يَكُنْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ بَرَكِيذِهِ** ام حبب الحیور دوستی آن بسیار یعنی اسپان بگری که باز مانده عن ذکر و بی از یاد پروردگار خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتیم حقی قواریت تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب با **الحجاب** پرده شب و گفته اند حجاب کوی سبزه محیط بکره زمین **رُذُوفُهَا** باز گردانید اسپان را علی برین چون باز گردانید فطفوق پس در ایستاد و میسود و شمشیر متحاسب و فی بالتوقی با قفای اسپان یعنی بی میکرد ایشان را **وَالْأَعْنَاقِ** بگردنهای ایشان یعنی میبرد سراسر ایشان را و در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آن را در راه خدای تعالی برای قربان فوج میکردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان هم بسبب مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد و سلیمان هم باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که رد و با علی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانید تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آن را داد کرد و آفتاب بهرگاه حضرت پیغمبر صلعم در صعبای خیر بعد از غروب باز گشت و بجای حصه باز آمد تا قضی علی کرم الله وجهه نماز عصر بخواند و روز دوم محمد بن مشهور است و امام طحاوی رحم در شرح آثار خویش آورده که روایت این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رحم نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است قطعه که دعوتش گرفته گریبان آفتاب به بالا کشیده از بهر منبع بر آسمان به گه قرص بدر را بسرگردان چرخ به دستش و نیم کرده بیک ضربت بنان به آورده اند که حضرت و امهات عظمت سلیمان راء هم پسری از زانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجزوه تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان هم خبر یافت و او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان امین باشد قضا را آن سپرد و او را مرد بر تخت سلیمان هم افکند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که **وَلَقَدْ قَتَلْنَا شَالِیْمَ بْنَ دَاوُدَ وَبَرَكِيذِهِ** ما از مودیم و در فتنه افکندیم سلیمان هم و **وَالْقَيْنَا** و بر انداختیم علی کرم الله وجهه بر تخت او پس او را جسد اجسدی روح سلیمان هم از آنجا کرده بودند نامش شد که پسر را با بر سپرد و توکل بخدا نکرد و پشیمان شد **ثُمَّ أَنَابَ** پس باز گشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل بیاید کرد و در باب آورده که سلیمان هم بسیار شده مرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مامات ملکیت خلل نه پذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور است که بواسطه ترک ادبی انگشتی ملک وی بدست صخره جتی افتاده و چهل روز تخت سلیمان هم نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان هم آمده بملکیت باز گشت و از روی نیاز به عا اشتغال باز نموده قال گفت سلیمان هم **وَبِئْسَ الْغَضَبُ** ای پروردگار من بیا مژمار در آنچه از من صادر شده **وَهَبْ لِي وَخَشِ الْمُلُوكَ لَا يَكُنَّ بِي** باوشاهی که نسر و نشاید **وَلَا أَحْسَنُ مِنْ بَعْدِي** هر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزه من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخره جتی در بحر فرمود که مرا یکی ده تا دیگری طلب هو س آن نکند و در فتنه نفیفته چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از فتنه امین نتواند بود **وَأَن تَأْتِ الْوَهَّابُ** بهر تکیه تو بخشنده و هر چه خواهی بر که خواهی دهی اما م قشیری رحم فرموده که سلیمان هم با الهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر صلعم را بملک دنیا التفات نخواهد بود و بجهت آن برین معاجرات نمود که در جنب بهمت او دنیا و مافیها پرشته نمی آزد



دنی سجد بیست عارفان هر چه شبانی و بقیانی کنند با هر ملک جهان بیست و پنج خنجره و ازین ست که صاحب فتوحات قدس سره آورده  
 که مراد سلیمان عم آن بود که گفت مرا ملکی بخش که طور آن با فعل کسی را انسر و چه بالقوه حضرت رسالت پناه را صلعم آن ملک حاصل بود چنانچه  
 در صحیفین مذکور است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ملکی کرد  
 تا او را بگرم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بندهم تا شمار دو و نگره پس یاد کردم دعای سلیمان هم رب هب لی ملکاً لا ینفی لاحد من بعدی  
 و در آیه هر که درم تابی بصره و لا امید باز گشت فخر کنایس را گردانیدیم که التوبه مرسلان را هم با آفرمان وی بر تخریب برود با ضرب  
 بفرمان او در خاک نرم و خوش حیث آصاب هر جا که قصد کرده باشد و الشیطان و سحر کردیم مراد را دیوان گل پناه هر یک  
 بنا کنند و در تباری وی عمارت با سازند و غواص و غوص نمایند در بحر تاجت وی استخراج جوهر کنند و آخرین و دیگر را هم ساختم  
 مراد را دیوان دیگر مقررین با هم بسته فی الاصفاد و در بند ما یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنائع برای وی کار کردند و بوی  
 دیگر که متمر بودند در بند کشیدند و کسی را ضرر رسانند پس گفتیم او را هذا این چنین ملکی که بتو دادیم عطا و نابخشاست بتو  
 فامین پس سنت ز بر هر که خواستی و او را از آن مخطوفا گردان آو امسک یا باز داد عطا خود را از هر که خواهی بغیر حساب و بی حساب  
 در زمین و اساک یعنی تصرف در آن مفوض مثبت تو است و بدان محاسب نخواهی بود و انا که و بدستیکه سلیمان راست عم عندنا  
 نزدیک ما اگر لطفی قربت قبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود که ملکی عظیم در دنیا داشت و حشر  
 مایع و مراد راست نیکویی باز گشت یعنی در جات جنات و اذکر عندنا اوقات و یاد کن بنده ما یوب عم را اذنا ذی چون  
 بخواند رتبه آفریدگار خود را آیتی با آنکه رامستی الشیطان یصیب من سیکند شیطان یعنی شیطان میرساند من رنج و عذاب و الم و الح  
 بود که پس شامت میکرد و یوب را علی بن سینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فوائد نعم از تو باز گرفت و شد الم و الح  
 گشت و گفته اند و سوسه میکرد و اتباع او را تا حدیکه او را زدیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرض سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه حکایت  
 ایوب عم در سوره انبیاء مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل عم را نزد وی فرستاد جبرئیل عم بیامد و مراد گفت  
 اذکثر بر جلیک جزین پای خود را بر زمین ایوب عم بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت  
 یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل عم فرمود که هذا معکسل این چشمه آب گرم جای غسل کردن است و آبی است که بان غسل کنند و این چشمه دیگر  
 بار دانی سرد است و شراک مع و آشامیدن پس ایوب عم در آن چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه  
 سردیاشامید علل باطنی تمام زائل گشت و گفته اند چشمه کی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم و وهبتا که بخشیدیم  
 مراد را یعنی بوی عطر کردیم اهله کسان و می را یعنی فرزندان او را زنده کردیم و مشکهم معصم و مانند ایشان با ایشان تا او لا و او در آن  
 آن شد که بودند سرجه متنازرا بخشیشی که فائض شد از آن و ذکر گری و برای بزرگ رفتن لا ولی الا کتاب مر خداوندان عقلم را تا در بلاد  
 انتظار کشند بفرج و پناه حق سبحانه و تعالی بزند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است بهر زمان الصبر قبح الفرج قطعه کلد صبر کسی را که باشد  
 اندر دست و هر آنکه در گنج مراد کشاید و بشام تیره محنت بساز و صبر نماید که دمیدم سحر از پرده روی بنمایم آورده اند که در زمان مرض  
 ایوب علی بن سینا و علیه السلام زوجه او رحیمه نام بمهری رفته بود و در مانده ایوب عم سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تابش صبح صحت  
 از افاق رحمت روی نمود ایوب عم بحالت تندرستی جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را است گردان خطاب سید که و خذ بیدک و بگیر است

خود ضعیفا و سته چوب از فرمایان خدایش شک شده که بعد و صد باشد فاضل رب یدرس برین زود و خود را بدین وسیله که کفایت  
و حاشا شود و سوگند خود یعنی سوگند شکن و بدو معنی که انا وجدناه بدستیکه ما یافتیم یارب را هم صابرا و اشکیبا در آنچه در نفس و مال و اولاد  
وی رسید نعمه العبد و نیکو بند است یارب مژده آفتاب و بدستیکه او رجوع کننده است بدوگاه با بکلیه خود و او از کرم عید گنا  
و یاد کن بندگان مرا از جبر هیم ابراهیم را هم و استحقاق و پس از حق هم و استحقاق و نبیره وی یعقوب هم را اولی الا یدعی خداوند  
و سما و الا انصار و دید ما را و اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر که بدست از عمل که اکثر آن بیباشرت ایدی باشد و بدیده از اعتبار  
که اقوی بادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار بصیرت در دین انا اخلاصنا هم بدستیکه ما خالص گردانیدیم  
ایشان را انما الصلوة بصلتی پاک از شوائب معائب با معنی خالص از لوث مثالب که آن ذکر و الدار یاد کردن سرای آخرت است چه مطهر  
انبیاء هم جز نبوت تقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت بدستیکه و اتمیم و بدستیکه این پیغمبران معند که نزدیک ما لکن المصطفین  
الاخیار و حسن از جمله برگزیدگان و نیکانند و ذکر و استعجیل و یاد کن اسمعیل زبج هم و او البیوع و البیوع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود  
باخر خلعت پیغمبری یافت و کذا الکفل و خداوند پانیدانی را که بشیرین یعقوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند تفصیل شده و در بیان گفته که او  
پس از یوب ست هم و بعد از پدر سبوح شد بقومی از شام و خدای او را زو و الکفل نام نهاد و بعضی او را همان البیوع دانند که از الیاس هم متکفل شد که  
با مر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر البیوع از قبیل عطف صنعت باشد بر موصوف و کمل و همه این نام بردگان بودند و مین  
الاخیار و از برگزیدگان خلق هدا این خبر انبیاء هم ذکر و یاد کرد و نیست ترا که محمدی و قوم ترا و ان للمتقین و بدستیکه مر  
پرهیزگار از احسن مآب و نیکوئی از گشتی است و باز گشتی آن جنت عدن برستانهای قاست است مفتحة در حالتیکه  
کشاده باشد که آفتاب و گهرای ایشان در دای آن بوستان متکین ایشان کیه زدگان باشند بران مختلفها در ان باغها  
چنانچه متنعان برای راحت یکدعون میخوانند و میخوانند فیها دران بوستانها یقاه که کثیره میوه بسیار را چه تفکه برک  
تلفذست و تغذی بخت تخلص و انجا تخلص نباشد پس از مطاعم فواکه میل بیشتر کنند و شکراب و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار و  
عند هم و نزدیک ایشان باشند قصور الطرف کوتاه چشمان یعنی زمانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند آفتاب هم از ان یعنی همراه ایشان  
در یک سن گفته اند تمام زمان بهشت در سن مساوی از و اوج باشند که مجموع سنی و سه ساله و بعضی برانند که مرا و از آفتاب نیست که  
همه زمان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود دران تا طبع بغافل که شد و از مفضوله منصرف گردد و هدا  
گویند ملائکه بهشتیان را که این است ما تو عهد و انچه وعده داده شده بودید بان لیو الحساب و در روز شمار پس  
اهل بهشت از روی محبت و فرح گویند ان هدا بدستیکه انچه ما می بینیم از نعمت لرب زقتنا هر روزه روزی ما است که حضرت رزق  
بی منت ما از زانی داشته ماله نیست ما این را من نفاد و هیچکمی و اقطاع هدا نیست و بهشتیان را باشد و آفتاب  
للطغین و بدستیکه مرا فرمان برداران یعنی کافران را کشت مآب و هر آینه بدی باز گشت یعنی باز گشت بدو آن جگه که در بهشت  
یصلونهم در آیند دران روز خیر الشهاد پس با آرمگاه است و فرخ هدا نیست غلب فلید و قوه میس باید که بهشت را  
حجیم آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد و چون بخورد و و پاره شوند و عشاق و در فم بر که  
دور خیال را برودت بسوزد و چنانچه آتش بر آرت میسوزاند و گویند غشاق چیزی گنده را گویند لغت ترک و مراد از نجاریم است

و نکلته

که اگر گشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکنند از جمع کرده میخوارانند ایشان را و آخر و ایشان را عذاب دیگر است من  
 شکیله مثل این عذاب که مذکور شد از و اجملی و عیال یعنی این عذاب گوناگون است اما شبیه یکدیگر اند در تعذیب و آلام آورده اند که چون پوست  
 کفار بدوزخ در آیند تابان ایشان را نیز ایشان در آرد و ملائکه روستا را گیرند هذا اَقْوَمُ این گروه است مُقْتَحِمٌ مُعْتَكَمٌ در آید در دوزخ بر  
 و سختی ایشان گویند کَلَّا هَذَا بَشَاءٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ در آید مانند آتش بشو  
 عظمای خود چنانچه ما را آدمیم و حیا کلمه است که برای اگر ارم همان گویند روستا را تابان خود را نفرین کنند لا ارجح با هم و چون تابان از  
 متبرعان این سخن بشنوند قَالُوا اَکُونُ بَلْ اَنْتُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ شَاکَلًا مَّرْجَا بَکُمْ مَرْجَا بَاد و شما بدین نفرین بدی روستای کفار سزاوار  
 تر از آنست قَدْ تَشْمُوهُ لَنَّا شَاطِئِش دشت مویجات عذاب را برای ما که دارا غوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ و آدمیم فیئش  
 الْقَرَارُ پس بد فرار گاهی است دوزخ آنکه تابان دیگر باره قَالُوا اَرَبْنَا کَرِیْمًا یُرْوَدُّکُمْ مِّنْ قَدَمِ فَرَارِشِ دشت  
 برای ما هذا اَیْنُ کَفَرٍ و ضلال را و از راه حق بلغزاند قَرِیْمٌ پس زیاده کن و اَرَادَ اَبَا ضَعْفًا عذاب دو باره فی التَّارِیْ در آتش  
 یعنی آن مقدار عذاب که دارد و ازاد و چندان کن و گویند حیات و عقارب دوزخ برایشان گمارد و قَالُوا اَوَکُونُ مَضَادِ قَرِشِ در دوزخ  
 مَا لَنَا حِیَیَّتُ لَرَلَا مَرُورٌ کَا تَمْرٍ نَمِیْ نَمِیْ رَجَا کَا کَا تَعَدُّ هُمُ مَرَوَانِ رَا کَا بُو دیم ما که می شردیم ایشان را در دنیا مَن اَلَا شَرَّ اِشْخِ از  
 بدان مردم و دان در روضه آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و قهرای مسلمانان چون عمار و صهیب و جباب و بلال را نه بینند گویند  
 اَتَخَذُوا هَٰذَا اسْتِفْهَامٌ برای تقریر است یعنی کیا ایشان را اگر قهریم سَخِرْنَا مَزْهُومٌ و با ایشان استخرا و خیر کردیم ایشان را بدوزخ دنیا آورده اند اَمَّا زَاغَتْ  
 یا در آورده و میل کرده است عَنْهُمْ اَلَا بَصَاوُ از ایشان چشمهای مایعنی نمی بینیم ایشان را در آمار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه قهرا را  
 بر غفات بهشت جلوه دهد تا کفار بینند و حسرت ایشان بپذیرد اِنَّ ذَٰلِكَ بِرِسْیَکَ اِنْ کَانَ حَکَا یَت کَر دیم از دوزخیان لَحَقَّ هَرَامٌ بهشت  
 و درست است و اَنْتَ تَخَاصُمُ اَهْلِ التَّارِیْ جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان قُلْ بَکَوِی مُمَرِّشُونَ کَر اِنَّمَا اَنَا جَزَائِرِیَّتِ  
 که من مُنْذِرٌ قَابِیْمٌ کُنْده و ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل و مَا مِنْ دَالِیْ و نیست هیچ خدای سزای پستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ  
 مگر خدای عزوجل یگانگی که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحده او راه نباشد الْقَهَّارُ مع قدر کننده که بنای اعمال را بقوه صف  
 آجال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد و در نظر عارفان ضحیل و متلاشی ساز و نظر غیرش غیره  
 جهان گذاشت و وحدتش رسم این همان برداشت که شود جمله ظلمت بخدا و نزد افوار واحد قهار رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَ اَلْاَرْضِ  
 آفریدگار آسمانها و زمینها و مَا یَلْقَیْهُمْ مِّنْ اَنْجَمٍ اِیَّانِ است العَزِیْزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْعَقَادُ اَمْرٌ کَرِیْمٌ  
 که پاک نذر از آمار زمین قُلْ هُوَ بَکَوِی مُمَرِّشُونَ مَرْمَرٌ اَوِیْمٌ کَر دیم از عقوبت روز قیامت تَبٰوُ اَعْظِیْمُ خُ حِزِی بَرِکٌ است بَلَا اَنْتُمْ  
 عَنْهُ مَعْضُونٌ شماران وی گردانید گانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض مینماید آخر دوزخگرید  
 اگر من نبی نبود می و وحی من نیامدی ما کَانَ لَیْ بُدِی مَرَامِی عَلَیْهِ سِیْجٌ دَاشِی بِالْمَلٰٓئِکَةِ اَلَا عَلٰی بَرٍّ یُّزِیْ بَرٍّ یُّزِیْ مَلٰٓئِکَةُ اَنْ یُّخَیِّمُوْنَ  
 آنجا که گفت و بشنود میگرد و در شان آدم و هم انجیل فیما من یفسد فیها و یفک الدار و نحن نسبح بحمدک و نقدر لک قال انی اعلم ما لا  
 تعلمون پس بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه علیه سلام بیان میکنم بروحی که در کتب مقدمه مذکور است  
 بی مطالعه کتابی و بی سماع از استاد و یارث یُوْحٰی و حی کرده نمی شود و اِلَیَّ بَسُوْی مِّنْ اِلَّا اَنْتُمْ اَنَا



مگر آنکه جزین نیست که من ندیتر قبیله کیم کنند ام آشکارا یا پنهان کننده موجب عذاب را اذ قال ربک یا کن ای محمد  
چون گفت پروردگار تو للملک که مفرغ تبارک الی خالق که من آفریننده ام بشر آدمی را من طین از گل مراد آدم علی نبیا و علی  
السلام است فاذا استویته پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بنحو ترین شکلی پردازم و نخت ریش و بدنم و من شرفی  
از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را شرف و کرم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نطافت او و مخصوص سخن است  
که روح چون قالب وی در آرم و زنده گردد و فقط الی پس در روی در افتید برای وی بجهت این مع سجده کنندگان از جهت ترنم تکریم  
او فحجد الملک که پس سجده کردند و فرشتگان کلمه اجمعون را بر ایشان تمام مراد هم را بعد از نفع روح در و الا ابلیس  
مگر ابلیس که سجده نکرد استکبر بزرگ داشت خود را و فرمان برد و گان و گشت بدان نافرمانی من الکفرین از ناگرویدگان قال  
یا ابلیس گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس ما معک چه چیز باز داشت ترا آن تجدد از آنکه سجده کنی لما خلقت من اخیز که بیا فریدم  
بیکدیگر بد و دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است حق سبحانه و تعالی من نفس خود را و آفریدم بی توسط پروردگار  
و غیره در آن آورده که ذکر بیداری تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم هم در بعضی تفاسیر آمده که مراد قدرت و نعمت است  
و در فتوحات فرموده که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین دلیل آدم هم را به شرف ثابت نشود پس لا یت  
از آنکه در بیداری معنی باشد که دلالت کند بر شریف آدم هم پس جل بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت است مناسب  
می نماید و در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قدرت چنان دو صفت بر جمیع صفات الهی شتمل اند زیرا که جمیع صفاتی نیست که از  
لطف و قدر خالی باشد بعضی جلایه اند و برخی جلایه تبارک اسم ربک ذو الجلال و الاکرام و جمیع مخلوقی نباشد الا که نظری ازین دو  
بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت سجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند  
نظم آمد آینه جل کون ولی بهجوا و آینه نکر و جل به گشت آدم جلای این مرآت به شد عیان ذات و بجمیع صفات به مظهری گشت  
کلی و جامع به سر ذات و صفات از و لامع به القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چه عجب که کردی مخلوق بیدین مرا استکبر است  
آیا نگری کردی بی استحقاق آن امر کنت من العالمین آیا هستی تواز برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را خستیار  
کرده قال گفت شیطان در جواب آنا خیر منه من بهترم از ان مخلوق پس خیرست خود را بیان میکنند که خلقتی من تبارک یا فریدی یا  
از آتش و اور الطافت و نورانیت است و خلقتی و یا فریدی تو او را من طین از گل که در و کثافت و ظلمانیت است و بدین قیاس  
خطا کرد و شمه از ان در سوره اعراف مذکور است در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت است و خاک وسیله وصلت و از  
آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود و پیوست تا خلعت ثم اجباه به یافت ابلیس که از آتش بود گسست تا بفراوان بهج  
منها مرد و گشت روزی شوریده با سلطان العارضین گفت چه بودی اگر این خاک بی پاک نبودی ابو یزید بانگ برورد که اگر اینجا  
نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینما و آب دید با ظاهر گشتی که اگر خاک نبودی بوی محراب زل که شمیدی و آشنای قرب  
لم یزل که بودی را با عی از خاک چه خوش طینت قابل داری به کلامی لطیف است که در گل داری در غزن کنت کنز هر گنج  
که بود تسلیم تو کردند که در دل داری قال گفت خدای تعالی مرا ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فاخته میخواست پس بیرون رو  
از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فانک رجیم پس بدینیکه نورانده شده از رحمت و دور شده از تربت که بهت







بند عتقا تجیز که میخواندند خدای را التبت کشف در رفع آن من قبل پیش ازین نعمت یعنی آن سخن را فراموش کند یا بعد از راحت دست بردارد  
 دعا و زاری خود را و جعل بطور و گرداند و خدای را آن دعا را امتحان یعنی بتان را شریک وی سازد و در عبادت لیصل عن سبیلہ تا گرازداند  
 مردمان را از راه خدای که سلام است قل بگو ای محمد مرا فراق را که گشای بر خور دار باش بکن که بفرزد و خلیل که اندک زمانی در دنیا  
 تهدید است یعنی از تمتعات برج خدای اشتغال کن ایتات بدستیکه تو من اصحاب النار از اهل دوزخی و لذت های دنیا در جنب شدت های  
 عذاب دوزخ نجات محض است پس میفرماید که آیا این چنین کافر بهتر است امن هو یا انکس که او قنات فرمان بردار است چون صدیق یا  
 فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد بن مسعود و آشنایان است که ذی النورین در بر تقدیر قنات است یعنی ایستاده بود خائف بنگی و در غیبت  
 بر مرهم سرافکنندگی انما التبت در ساعت های شب مساجد اسجد کننده مرخصی عزوجل را و قانما و ایستاده در نماز بخندد و الاخره  
 میترسد از عذاب آن سرای و نیز بخواد امید میدارد در آن وجه و تبت با بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و الترام طریق عبادت  
 متردست میان خوف و رجای یعنی زمانی که در کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجاسیر مینماید و مرغ ایمان خرابان و دواب  
 اقبال در هر ای کمال طیران نتوان نمود که دوزخ خوف المومن در جاوه لا عمد لا قطع گرچه داری طاعتی از بهشت امین به باش در گنجه  
 زفیض جحش دل بر مداره نیک ترسان شو که قنات است بیرون از قیاس به باش پس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار به قل  
 بگو ای محمد هل یستوی آیا برابر باشند الذین یعلمون آنکه دانند معالمت توحید را چون ارباب فضائل والذین لا یعلمون  
 یعلمون طو آنکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب ردائل لا یتما یسکک کر جز این نیست که پند پذیر میشوند بلال قدرت من اولوا الکتابه  
 خداوندان خرد های خالص از لودگی و هم قل یعباد بگو ای بندگان من الذین امنوا آنکه گردیده اند اتقوا و بگو بندگان من الذین  
 خود و پیرمیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت الذین احسنوا امانان راست که نیکی کردی  
 بکفار کلمه شهادت فی هذله الدنیا درین دنیا حسنة مشوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا امانان راست که احسان نمودی  
 بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکی که آن صحت است و عافیت یا امانان را که متصف شدند با خلاق الهی روشنی دل است و تبت  
 روی و شامی جمیل درین جهان یا امانان را که عبادت بطریق مشایده کردند حنه است در دنیا که شهودی انوار تجلیات جمالی است و چون  
 بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین مشبه است چون جعفر بن ابی طالب و احباب او و پس احسان را هجرت تفسیر کرده اند یعنی  
 آنهار که هجرت کرده اند راحت است از اعدا و نجات از بلا های ایشان و الا و ض الله و زمین خدای تعالی برای هجرت و ایتعه  
 کشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند انما یوتی جز این نیست که تمام داده میشوند الطیر فن صبر کنندگان بر خوارقت  
 او طان یا بر کربت غمزه است یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا آخر هم مزد خود را بیتی حساب  
 بی شمار یعنی مرتبه که در شمار در نیاید و حساب حسات از احاطه بدان عاجز باشد و در معالمت است که روز قیامت با ایشان  
 صابران را بصرات حاضر آرنده برای ایشان میزانی نصب کند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه برایشان فرس و ریزند مزد های  
 ایشان را بی حساب و کار برایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا با ملی و ستمی نبوده باشند تنابرند که کاشکی اجساد  
 ایشان را بمقرض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلاد ریک سلک آمدندی لظلم تو مبین بخوری غمیدگان  
 کا تدران رنج اندان بجزیدگان هرگز از زخمها غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر آورده اند که گفت رملکه

ع

حضرت پیغمبر را صلعم گفتند ترا چه بران دارد که احداث کنی دین را آئینی را که مخالف روش ماست آنرا در مکر ملت پدر و جد و عاقل  
 قوم که هر عبادات لات و غری میگردند تو نیز میان کیش و آسای و بیاسای آیت آمد که قل انی اذیت کوبیده شیکه من امور شد عام  
 ان اعبد الله انکم پرستم خدای تعالی را فخلص الله الذین لا یلک کنند و برای او دین را از شرک یعنی مومنان بشم و داعی توحید و  
 اذیت و فرموده شده ام که ان اکون بآئینکم باشم آیت اول گردانندگان ازین است زیرا که من پیش و ایشانم در دنیا  
 و آخرت قل بجای محمد دیگر باره انی اخاف بدستیکه من بپرستم از عقیقت دینی اگر خاص شود از پروردگار خود و شرک آرم و ان  
 شاکرم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگ است احوال او بسیار است احوال او قل الله اعبد بگو خدای عزوجل را پرستش  
 میکنیم فخلص الله در عالمیکه پاک کنند و ام برای او دینی را که کیش خود را از شرک و ایا خاص سازند عمل خود را از ریاضات عبادت و اما ششم پس  
 پرستید که آنچه میخواستید بگو خدای عزوجل را پرستید و تمیز بر خدایان و ایت اسبغ منسوخ است آورده اند که مشرکان  
 بعد از سماع این آیت اجور گفتند که ای محمد زبان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد قل ان الخیر من بگو بدستیکه  
 زبان کاران الذین خیروا انما نکه زبان کرده اند انفسهم در نفسای خود که اگر ارا شده و انفسهم و در کسان خود و انفسهم  
 روز قیامت که از ایشان بازماند این عباس فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فروع خدای تعالی  
 و رسول او برادر ایه بهشت در آن روز منزل اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدو فرزند و منزل اهل او بدو بگریزند و هر که طمع  
 پس کافران و ز قیامت زبان دارند در منزل اهل الا ذلک بدانید که آن است هو الخسران الیومین و آن زبان خود را  
 که بر سچکس از اهل موقف پوشیده نماند که لستم بر آن زبانکاران است من فو فوهم از زبان ایشان خلل من الکا و سایا بنان  
 آتش و من تحتهم خلل و او از زبان ایشان سایا بنانست بر جمع دیگر را که در که زیر ایشانند و مقرر است که در که زیر ایشانند و مقرر است  
 رست و اینجا مراد کافرانند و مراد از خلل فراموش و مسامحت و ذکر خلل بطریق مجاز است در کلام ذلک ان عذاب که مذکور شد  
 یخوف الله یدمی ترساند خدای عزوجل بان عباد که بندگان خود را تمیز بندگان خیری که ایشان بندگان مبدل گردانند چون شرک و  
 محصیت ای عباد ای بندگان من فاقفون و سپس بر رسیدن من یعنی تعرض مغفید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاہلیت جمعی  
 بودند انیت آفرید کار اقرار کردند چون سلمان فارسی ابوذر غفاری و غیره بن عمر بن نوفل و حق تعالی در شان ایشان میفرماید که والذین اجنبوا  
 و انکم بر سر کردند و یک سو رفتند الطاغوت از شیطان یا بتان که انما یخربون خدای تعالی پرستند ایشان بر طرف شدند آن تعبیر  
 از آنکه برستند انما و انما و الله و باز گشتند بفرمان خدای عزوجل تمام و روی دل خود بچرخانند و انفسهم را ایشان است  
 در دنیا بربان ملائکه بوقت موت و در عقبی مغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق غنیمت  
 حضرت رسالت پنا صلعم فرستاد شدش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن  
 بن عوف و غیره با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخار نمودند و از سخنانی که او فرموده را صدق استقام نموده سلمان شدند  
 و باره ایشان این آیت نازل شد که فبشر عباد پس مرده و بندگان را الذین انما یتیمون القول میشوند سخن او بکر  
 صدیق و فیکفون احسنه پس پیروی بنمایند نیکوتر از امر او از حسن نیکوتر است چو قول او همه حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع من  
 آن عمومی دارد مراد از قول قرآن است و حسن او محکم باشد و منسوخ و غنیمت و من رخصت و اخاف آورده که در قرآن عاقب

اعراض طاری آمده است ایشان متابع احسن میانند که مثلاً طریقه موسی است هم دون سیرت فرعون و علی و او در کتاب آورده که مراد  
 اقامت اهل طاعت است و احسن هم اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول خنان است که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن قبول  
 میکنند و امثال آن که خدا با صفا و عبادت کعبه است قول کس چون بشنوی در وی مایل کن تمام به صاف رابر و از دور وی رابر مکن و اسلام به و در  
 بحر احتیاج آورده که قول عام است از سخن خدای عز و جل و ملک انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بجا  
 نفس باز و با ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عنت بخور خواند که قبل الیه قبیلا پس بندگان خالص آنند که احسن احوال را  
 که خطاب رب الارباب است و از زبان حضرت رسول خدای تعالی هم استماع نمودند پیروی کنند او و لیک آن گروه که متابع خنان بنویز  
 الَّذِينَ هَذَا لَهُمْ اللَّهُ آنانند که راه نمود خدای عز و جل ایشان را بنزل مقصود و اول لیکت هم و آن گروه ایشانند و اولاً کتاب ○  
 خداوندان عقول صافیه از شوائب او بام و خالیه از عوادی و عادات عوام آفمن حق علیه آیا آنکسی که واجب شد بر و کلمه العذاب  
 کلمه و عید که مشیر است بعد از چون لا ملان جنم و هو لاری النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر و این کلمه آفانت تنقذ آیا  
 تو ای محمد سیاهی من فی التاربع آن را که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را من سازی و از عذاب باز رهایی تا که دست در کار یعنی اینجا  
 بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهایی این عباس فرمود که مراد از دوزخیان ارباب است و پس او قبح لکن الذین اتقوا لیکن آنکه سبیه  
 از تهم از عذاب پروردگار خویش و ایمان و طاعت متصف شدند که هم عرف مرایشان راست منزله که بلند از در بهشت من  
 فوقهم عرف از زبان غفهای بلند تر از مبنیة البکره شده یعنی مستحکم مانند سناری که بر زمین بنا کنند تخمیری میروند و من تحتها  
 الامم از زبان غفهای سیاهی است و قد الله وعده کرده است خدای عز و جل وعده کردنی که لا یخلف الله الیوم و لا  
 خلاف کند خدای تعالی وعده خود را که تر آیینی مینی ان الله آنکه خدای انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان مائه آبی یعنی باران بلکه  
 پس در آورده آن آب را یتابیع فی الارض در چشمها که در زمین است و در کار نیزه شجره جبهه زد عا پس بیرون می آید و بان آب کشت نزار  
 تخلفا الوانه در حالتیکه مختلف است رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و کنجد  
 و امثال آن ثم یتیح پس خشک میشود آن مزرع بعد از سبزی فتراه پس مینی آن را مضغرا از روده شده بعد از نازگی و  
 سبزی ثم یجعل پس سبزه را خدای عز و جل آن را خطا مایه ریزه ریزه و در هم شکسته است فی ذلک بدستیکه در ازال  
 باران و اخراج گیاه که گوی هر آینه یاد کردنی است لا ولی الا کتاب میخ مر خداوندان عظمایا دران پندی است مر  
 خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت ترو تازه و بدان اعتماد نمایند که اندک زمانی را از ان طراوت روی بربولند  
 و بدین حوادث در روده شده عرصه تلف گردد و نظم بود مال دنیا چون سبزه زاره که بس تازه مینی بفضل بهار و جوهر وی و زو تنبا  
 خزان به یکی برگ سبزی نیامی از ان به آفمن شرح الله آیا کسی که کشاده کرده است خدای تعالی صدرا لایلا سلام  
 سینه او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید نام صلعم باشد چون کسی که سینه او از قبول حق و اسلام  
 تنگ است قهو پس آن کشاده سینه علی خود بر روشنی معرفت است من شریقه از پروردگار خود یار یقین و بصیرت  
 در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است که سجان و تعالی دل ایشان را بنور معرفت  
 روشن گردانید پس در باب ابولسب و فرزند بی ادب او گفت فویل پس شدت عذاب للقسیت قلو بهم



مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است من ذکرا لله از یاد کردن خدای غرض مسل با خالی از ان او لیکت آن که  
 غافل و سنگدلان فی ضللی مبین در گمراهی آشکارا اندی صلا لت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پنا معلوم  
 مرویست که علامت شرح صدور و نشانه گشادگی دل بازگشت است به راه خود یعنی توجیه با خیریت و پهلوتی کردن از دار الغرور یعنی پرستی بفرعون  
 از دنیا و ساختگی کردن برای برگشتن از زوال آن و عزیزی درین باب فرموده رباعی نشانی آن دل کر فیض اسلام است نورانی و توجیه باشد  
 اول سوی دار الملک روحانی و دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن که چون برگ اند را به خوش توان مردن آبسانی به آورده  
 که صحابه کرام از حضرت سیدنا مصلح هستند تا نمودند که لوحه متنا چه شود که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان را روح سمعان را بحدیثی از  
 لب شکر بارشیرین گردانی بیت سرمایه حیات ابد اهل ذوق را به در یک حکایت از لب شکر فشان تست به این آیت آمده که الله تکرر  
 خدای تعالی فرو فرستاد احسن الحدیث نیکوترین سخن را که هست کتباً متشابهاً کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه  
 بعضی است در اعجاز و در وجودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست مثلاً یسین و  
 دوباره و دو تکرارده یعنی مثل است بر زو جات چون ارونی و وعد و عهد و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر  
 تشعیر و منه میلز و از و یعنی از خوف و عیدی که در دست جلوه الدین پوست بر تنهای آنان که یخشون و تبهم میترسند از پروردگار  
 خود و تشعیر تلکین پس نرم میشود و آرام میگردد و جلوه هم و قلوبهم پوستها و دلهای ایشان را لای ذکرا لله بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت  
 خدای عزوجل آرام قشیری و فرمود که میلز از بهیت الهی و ساکن میشود از انس و دلهای گفته اند زره و آرام با آثار قبض و بسط دست و به سبب  
 استقامت و تجلی در کشف الاسرار آورده که تشعیر منه جلوه هم صفت مبتدیان راه است و تلکین جلوه هم و قلوبهم صفت نواختگان لطف الله ذلک  
 آن کتاب که قرآن است هدی الله راه مودن خدای تعالی است یعنی ارشاد مخلق را از خدای هدی یی به راه مینماید آن من یستأثر بهر کار  
 خواهد و من یضلل الله و هر که افر و گذارد خدای عزوجل بهر آنکه در وادی ضلالت افتد فماله پس نیست مرا و امن ها و بیج راه نمایند  
 که از سرگردانی خلاصی دهد آفمن یقی یا کسی که برپیزد بوجه بروی خود سوخته العذاب از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانه آتش  
 یوم القیمة روز رستخیز باشد چون کسی که امن بود از عذاب و در راحت گذارند و در وسط از کلبنی نقل میکند که مراد ابو جبریل است که او را بدو  
 بر ند و دستها برگردان بسته و او بروی خود خواهد که از آتش برپیزد و قیل للظالمین و گویند مرتکبان را را ذو قوا بچشید ما کتم تکبیرون  
 و بال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر صلعم کذب الذین تکذیب کردند و اما که بودند من قبلهم پیش از کفار که پیغمبران خود را  
 قاتلهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب الهی من حیث لا یستخرون از آنجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فاذا آفهم  
 الله الخیر ی پس بچشید ایشان از خدای تعالی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و سخر و خسف و  
 لعذاب الاخرة و هر آنکه عذاب سری دیگر که برای ایشان آمده که ده شده آنگو مبرر گستر است از عذاب دنیا چون دائم است و قطع نخوا  
 شد لکن انما یعلمون خیر اگر هستند که بدانند هر آنکه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند و لقد ضربناک و در تنبیه بیان کردیم لکن  
 برای آدمیان یا بجهت اهل که فی هذا القرآن درین کتاب که قرآن است من کل مثل از هر مثل که بکار آید در مردین اعلمت حدیث که کون  
 شاید که ایشان پند نپذیرند آن و آن قرآن که فرستادیم قرآننا عریبا و آتی لغت عربی غیر ذی عوج چه خداوند بجهت بی عیب خلل و  
 تناقض و فقهیه ابولیهث با سناد خود از ابن عباس آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده که علمت متیقون شاید که ایشان بسبب

و قفلا و



که کفایت خواهد کرد دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و برادرش شرکان و غالب خواهد ساخت دین و برادر بهمدادیان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم معاصی آنکه باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد چنین گوی ما را که خدا این ما را ترجیح رسانند و حاج تو بماهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَنَحْنُ فَتَوَكَّلْ وَنَمُتْ سَائِرَ الْمَشْرِكَانِ بِالْكَذِبِ بَنَانُكُمْ يَرْسَدُ مِنْ دُونِهِ بِحُجْرَةِ خَدَائِی تَعَالَى وَنَحْنُ نُضِلُّ لِلَّهِ وَهَرِکَرِ الْغَرَاهُ سَارِدِ خَدَائِی تَاخُوفِ کُنْدِی رَا بِنُحْوَ جَادِیْسِتْ لَا یُضِرُّ وَلَا یَنْفَعُ فَهَآلَکَ پَسْ نِیْسِتْ آن گِراه رَا مِنْ هَادِیْسِجْ رَا ه نایند که او را راه ناید و مَنْ یَهْدِی اللَّهُ وَهَرِکَرِ رَا ه ناید خَدَائِی تَعَالَى تَا جَزَا زَوْی تَرَسِدْ فَهَآلَکَ پَسْ نِیْسِتْ آن رَا ه یافته رَا مِنْ مُضِلِّی هِجْ کِراه کنند که از راه بیگند آئینست خَدَائِی تَعَالَى یعنی هست بَعَثَ نَزِیْرَ غَلِبَه کُنْدَه بر دشمنان ذِی اِثْتِقَامِ خِجْ خَدَائِی تَعَالَى نیکینه ستاننده از کافران وَلَکِنْ سَأَلْتَهُمْ اَکَرِ تَوْبِیْرِی از شرکان که که مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ کِیْافَرِیْهَ سَمَانِهَآ وَرَمِیْنِهَآ رَالِیْقُولُنَّ اللَّهُ ط هَرِآنِه کُوْنِدِ خَدَائِی تَعَالَى چَرِهْ بَرْدَنِی وَاضِحْ وَدِیْلِی لَاحِجْ سِتْ بَر تَفَرُّدِ وَخَالِغِیْتِ او قُلْ لِمَوِیْ مُحَمَّدٌ اَفَرِ اَتَشْتَعُ مَا تَدْعُوْنَ اَیَا چُونِ مِی بَنِیْدِ شَمَا از که میخوانید و خواهد مِنْ دُونِ اللَّهِ بِحُجْرَةِ خَدَائِی تَعَالَى یعنی تَا زِ که میپرسید اِنْ کَا دَنِیْیَی اللَّهُ اَکَرِ خَرَاهْ خَدَائِی تَعَالَى بِنِ بَصْرِی سَمِیْیَی وَخُتِی هَلْ هُنَّ اَیَا سَتَنْدَن تَبَانِ کَشَفْتُ حُجْرَتِی کَا دَفْعَ کُنْدِ کَانَ مَرَّآنِ خُتِی رَا که خَدَائِی تَعَالَى خُوسْتَه مِنْ اَوَّارِ اَدَنِیْیَی بِحُجْرَةِ اَیَا اَکَرِ رَا رَا دَه کُنْدِ خَدَائِی تَعَالَى مِنْ رَا حِی وَ مَنْفَعِی هَلْ هُنَّ اَیَا شَدَّ اَنَانِ مُسِکْتُ دَحْمَتِیْ ط بَا زِ دَارِ مَنَکَانَ اَز مِنْ اَن رَحْمَتِ رَا مَقَاتِلِ رَا کُو یَنِیْمِیْ صِلْعَمَ اَز اِیْشَانِ سَوَالِ کَرِ دَسَاکَتِ شَدَنده خَدَائِی تَعَالَى فَرَمُودَه کَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ اَکَرِ اَیْ مَحْمُودِ سَنَدَه اِست مَرَا خَدَائِی تَعَالَى دَر رَسَانِیْدِنِ خِیْرَ وَ بَا زِ اَشْتَنِ شَرِّ عَلَیْکَ بِرُوزِ بَغِیْرَ اَوْ تَوَكَّلْ اَلْمُتَوَكِّلُونَ تَوَكَّلْ مِیکنند تَوَكَّلْ کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز میگذارند بهیست تَوَكَّلْ بَا خَدَائِی تَعَالَى خُودَ اَمَّا زِ کَارِ و دَلْ خُوشِ دَارِ بِهْ کَرِ حَمْدِ اَکَرِ کُنْدِ مَعِی خَدَائِی تَعَالَى قُلْ لِقَوِّیْ اَعْمَلُوْا اَکَرِ اَیْ قَوْمِ مِنْ عَمَلِ کُنْدِی عَلِیْ مَکَانِیْ کُو یَنِیْمِیْ حَالِهَآ کَا کَفِیْمِ و خُودَ رَا بَدَنِ دَارِ یَا زِ رُویِ تَوَكَّلْ و اَعْمَادِ بَرِ حَقِ وَاثِقْ بَا شِیْدِ وَخُصْ مَکَانِیْ خُودَ اَمَّا زِیْ عَامِلِ بِهْ رِشْتِیْکَ مِنْ عَمَلِ کُنْدِی هَامْ بِر حَاقِیْکَ دَارِ مَزِ رُویِ تَوَكَّلْ فَوَقِّفْ تَعْلَمُونَ اَکَرِ پَسْ زُودَ بَا شَدَ کَا دَنِیْیَی مَنْ تَا اَتِیْدَه اَنکس رَا که از ما و شما باید و عَذَابُ خُجْرَتِیْ عَذَابِیْ کَا اَوَّارِ سَوَا کَرِ دَانْدِ وَ تَحِلِّیْ عَلَیْکَ و فَرُوْا یَدِیْرَ و عَذَابُ مُقِیْمِ عَذَابِیْ بِهْمِشَهْ و سُوْتَهْ وَ خَرِیْ کِیْ دِیْلِیْ اَن غَلِبَهْ دِیْکَرِیْ بُوْدِ حَقِ سَجَا زِ رَسُوَا کَرِ دُشْمَنَانِ اَن حضرت صلعم را در روز بدر که جمعی از ایشان به دست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند بهیست اِن هَرِیَا وَا دَا دَهْ و اَن دَسْتِهَآ بِنْدَه اَن گشته خُورَ زَارِ و رَقِیْمَآ سَتَمْنَدَه اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بِرِشْتِیْکَ مَافَرُوفِ تَا دِیْمِ عَلَیْکَ اَلْکِتَابِ بَرِ تَوَكَّلْ رَا که قرآن سِتْ لِلنَّاسِ بَرِیْ هَمْدِ مَرْدَمَانِ بَا الْحَقِّ بِهْ سَبَبِ بِلَا حَقِ چَرِهْ قرآن مَنَاطِ مَصَالِحِ مَعَاشِ و مَعَادِ اِیْشَانِ سِتْ فَمَنْ اَهْتَدِیْ پَسْ هَرِکَرِ رَا ه یَا دِ بَقَرَانِ یعنی عَمَلِ کُنْدِ یَا اَنچِهْ دَرِ رُوسْتِ قَلْعَتِیْمِ پَسْ زُودَ رَا سِتْ فَائِدَهْ اَن وَ مَنْ ضَلَّ وَ هَرِکَرِ اَکَرِ دِوِیْنِیْ اَزِ قرآن اِعْرَاضْ نَمَا یَدِ قَا شَمَا یَضِلُّ پَسْ جَزَا یَنِیْسِتْ کَا گِراه مِیْشُودِ عَلَیْکَآ بَرِ نَفْسِ خُودِ یعنی بَا اَن بَرُوسْتِ وَ مَا اَنْتَ وَ مِیْسِیْ تَوَعَّلِیْ هَمْدِیْ کِلِیْ نِگَسَانِ بَرِ اِیْشَانِ تَا گِذَارِیْ کَا دَرِ ضَلَالَتِ اَفْتَدِ یَا وکیل اِیْشَانِ نِیْسِیْ رَا خِیَارِ هَدَا یَتِ وَ ضَلَالَتِ بَلْکِهْ بَرِ تَوَنِیْسِتْ بِحُجْرَةِ بِلَاغِ و بِنِ اَللَّهُ یُکُوْنِیْ اَلْاَنْفُسُ خَدَائِی تَعَالَى قَبْضِ مِیکنند نَفْسِهَآ رَا حِیْنَ مَوْتِ هَآ هِنْکَا مَوْتِ اِیْشَانِ وَ اَلَّتِیْ لَوْ کُنْتُ وَ فَرُوْیْکِیْ رَا نَفْسِهَآ یِیْ کَا مَرُودَه اِست فِیْ مَنَاطِ مَهَلَهْ دَرِ خُوبِ اَوَّامِ مِیْ السَّنَهْ دَرِ مَعَالِمِ فَرَمُودَه کَا هَرِ اَکَرِیْ دَوْنِ نَفْسِ سِتْ نَفْسِ حَیَاتِ و نَفْسِ تَنْبِیْزِ اَن نَفْسِ حَیَاتِ مَفَارَقَتِ مِیکنند از وی نزدیک مرگ و بَرُوَالِ و نَفْسِ تَنْبِیْزِ تَنْبِیْزِ اَوَّلِ کَرُودِ و نَفْسِ تَنْبِیْزِ مَفَارَقَتِ مِی نَمَا یَدِ بُوْقَتِ خُوبِ و بَرُوَالِ و نَفْسِ حَیَاتِ زَوَالِ نَمَا یَدِ و دَرِ اَحْطَافِ اَز اَبِنِ حَیْرَهْ نَقْلِ مِیکنند که حق سبحانه جمع مِیکنند مِیَانِ اَرُوحِ اَحْیَا و اَمُوتِ بَا کِلِیْ اَشْنَائِیْ رَا اِشَانِ مِیْدَهَنْدِ قِیْمَتِیْ اَلَّتِیْ پَسْ نِیْمَا مِیْدَرِ دُورِ اَن مَعَالِمِ اَن نَفْسِ اَکَرِ قَبْلِ اَز مِنْ قَضِیْ عَلَیْکَآ اَلْوَتِ قَضِیْ کَرْدَه اِست بَرِ و مرگ رَا



وَيُؤَسِّلُ الْآخِرَتَى وَيُفَرِّدُ دِيكَرَ نَفْسٍ اِذَا اَزَانَ زَمَانًا كَانَتْ سَبَابًا لِّاِيَانِ اِيْشَانِ اِلَى اَجَلٍ مُّسَمًّى مَا وَقْتُ نَامٍ بَرْدَةٍ اِذَا اِيْلَانِ بَرْدٍ فَرَدِ  
 جَمْعُ مَفْسَرَانِ اِمَّا كِ وَارْسَالِ مَفْسُورِ رَاسْتِ كِهْ دَرِ خَوَابِ قَبْضِ كَرْدِهْ بَاشْدَانِ فِيْ ذَالِكَ بِرَسْتِيْكَ دَرِ تَوْنِيْ نَفُوسِ وَخَا هِشْتَنِ وَ اِيْلَانِ  
 فَرَسَادِنِ كَلَايَتِ هِرَ اَيْنِهْ عَلَامَتَا سَبَابِ بَر كَمَالِ قَدَرْتِ وَ نَشَانَا سَبَابِ بَر اِيْشَانِ حُشْرُ وَ بَعَثَ لِقَوْمٍ مِّتَفَكِّرُوْنَ ۝ بَرَايِ كَرُوسِيْ كِهْ تَفَكَّرِ كُنْدِ  
 دَرِ اَمْرَاتِ كِهْ مِشَابِ نَوْمِ سَبَابِ وَ اِيْحَا كِهْ مِثْلَتِ سَبَابِ بِقِطْعِ دَرِ تَوْرِيْتِ مَذْكُورِ سَبَابِ كِهْ اِيْ فَرَزْنَادِمِ چنانچه دَرِ خَوَابِ مِيْرُوسِيْ مِيْرِيْ وَ چنانچه  
 بِيْدَارِ مِيْگِرِيْ بَرِ اِنْكِيْخْتِهْ شُويْ وَ كَا فَرَانِ دَرِيْنِ تَامِلِ نَمِيْ نَمَايَنْدِ اَمْرَ اِتْخَذُوْا اِلَهَ فَرَا كَرْتَنْدِ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ بِيْزِ خُدَايِ تَعَالٰی شَفْعَاءُ شَفِيعَانِ  
 كِهْ اِيْشَانِ رَا از خُدَايِ دَرِ خَوَابِ كُنْدِ قُلْ اَوْ كَلَوْ كَا فَرَا اِيْشَانِ شَفَاعَتِ كُنْدِ وَ اِگر چه بَاشْدِ كِهْ بِيْجِ كُوْنِ كَلَايَتِ كُوْنِ شَيْئًا اَلَّا كُنْ شُوْنِ مِزِيْرَانِ  
 شَفَاعَتِ يَعْنِيْ نَتَوَانْدِ وَ كَلَايَتِ كُوْنِ ۝ وَ مَازَنْدِ پَرَسْتَنْدِ كَانِ خُودِ رَا يَعْنِيْ تَوَقُّعِ شَفَاعَتِ مِيْكَنْدِ اَزِ جَاهِدَاتِ وَ حَالِ اِيْشَانِ اَزِ قَدَرْتِ عِلْمِ بِيْ هِمَا  
 قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بَلْ هُوَ اَرَا سَبَابِ شَفَاعَتِ جَمِيعًا اِهْمَا اِيْشَانِ عِلْمِ اَنْ زِدَا وَ سَبَابِ دِيْ دَسْتُورِيْ اَوْ كَسِيْ شَفَاعَتِ نَخَا هِرْ كَرْدِهْ اَلَمْ تَرَ اَنَّ السَّمٰوٰتِ  
 وَ الْاَرْضَ مَرَا وِرْ سَبَابِ اَسْمَانَا وَ زَمِيْنَا شَمْسُ الْيَدِيْ سَبَابِ اَوْ شَرْجُوْنَ ۝ بَارِگَرِ دَانِيْدِهْ خَوَاهِيْدِ شُدِ رُزِ قِيَامَتِ وَ اِذَا ذَكَرَ اللّٰهُ  
 وَ چُونِ يَادِ كَرْدِهْ شُودِ خُدَايِ تَعَالٰی وَ حُدُّهُ يَكَا بِيْ ذِكْرُ اَللّٰهِ اِيْشَانِ چنانچه كُوْنِيْدِ اَلَا اَللّٰهُ اَشْمُوْرَتْ بَرْدِ وَ نَفَرْتِ كِرْدِ قُلُوْبِ اَلَّذِيْنَ  
 دَلَايِ اَنَا كِهْ كَلَايَتِ مَنُوْنِ نَمِيْ كَرُوْنِ يَكَا اَخِيْرَتِهْ بَسَايِ يَكِرْ وَ اِذَا ذَكَرَ اَلَّذِيْنَ وَ چُونِ يَادِ كَرْدِهْ شُوْنِ اَنَا كِهْ مَعْبُودَانِ اِيْشَانِ دَرِ  
 دُونِهْ بِيْزِ خُدَايِ اِذَا هُمْ يَسْتَشْفِرُوْنَ ۝ اِنْكِهْ اِيْشَانِ مَازِهْ رُوسِيْ وَ فَرَحَا كِ شُوْدِ بِجِبْتِ فَرَا مِشِيْ اَزِ حَقِّ وَ شُغُولِيْ بَا طَلِ اَمَّا كَارِ مَنُوْنِ  
 بَرِ عَكْسِ اِيْنِ سَبَابِ كِهْ اَزِ اِيْزِ خُدَايِ شَادِمَانِ وَ بَذِ كَرَا سُوْمِيْ عَمَلِيْنِ سَبَابِ رَا عَمِيْ نَامَتِ شُغُولِ دِلِ اَزِ فَرَحِ زنده شُودِ ۝ فَالِ مِنْ اَزَا قَالِ تَوْفِخْتِهْ  
 شُودِ وَ دَرِ غَيْرِ تَوْبِ هِرْ جَا سَحْنِ اِيْدِ مَبَانِ ۝ خَا طَرِ بَزَا رَغْمِ رَا كُنْدِهْ شُودِ ۝ قُلِ اَللّٰهُمَّ بَلَايِ مَحْمُودِ اِيْشَانِ اَفَا طَرِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ  
 اِيْ اَفَرِيْنِيْدِهْ اَسْمَانَا وَ زَمِيْنَا عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ دَانِيْدِهْ پُوشِيْدِهْ وَ اَشْكَا رَا اَنْتَ تَحْكُمُ تَوْحَكُّمِ كُنِيْ بَيْنِ عِبَادِكَ مَبَانِ بِنْدِ كَا  
 خُودِ دَرِ اَخِيْرَتِ فِيْ مَا كَا تَوْافِيْهِ دَرَا نَخِ مَبْتَدِ كِهْ وَ يَحْتَلِفُوْنَ ۝ اِخْتِلَافِ مِيْكَنْدِ اَزَا مَرْدِيْنِ وَ لَوْ اَنَّ اَلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَوْ اِگر چه اِيْشَانِ  
 اَنَا زَا كِهْ كَا فَرَسْتَنْدِ مَلِكِ اَلْاَرْضِ اِنْكِهْ دَرِ زَمِيْنِ سَبَابِ اَزَا مَالِ جَمِيعًا اِهْمَا اِيْشَانِ وَ مِثْلُهُ وَ مِثْلُهُ اَنَا مَعَهُ اَبَانِ كَا فَرَسْتَنْدِ اِيْمِ هِرَ اِيْمِ  
 نَمِيْدِ وَ دِهَنْدِ اَبَانِ يَعْنِيْ فَا كُنْسَنْدِ تَا اَبَانِ خُودِ رَا بَزِ خَرْنِدِ مِنْ سُوْءِ الْعَذَابِ اَزِ شَدْتِ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ رُوزِ تَخِيْرِ وَ بَدَا اَللّٰهُمَّ  
 وَ ظَا هِرْ شُودِ رَا اِيْشَانِ رَا اَمِنْ اَللّٰهِ اَزِ خُدَايِ تَعَالٰی مَا لَمْ يَكُوْنُوْا يَحْتَسِبُوْنَ ۝ اِنْكِهْ نَبُودِ مَذْكُورِ كِهْ پِنْدِ اَشْتَنْدِ يَعْنِيْ پِنْدِ اَشْتِ اِيْشَانِ اَبَانِ  
 كِهْ بُوْسِيْلِهْ شَفَاعَتِ تَبَانِ رِبْتِ قُرْبِتِ يَابَنْدِ چُونِ دَرِ عَقِبِهْ عَقُوْبِتِ كَرَفَا رُگَرِ دَنْدِ غَيْرِ اِنْكِهْ پِنْدِ اَشْتَنْدِ بِيْ اِيْشَانِ رِيْسِدِ كِيْ اَزِ شَاخِ قُوْتِ  
 حُلُوْلِ اَجَلِ جَزْعِ مِيْگِرِ دَرِ پَرَسِيْدِنْدِ كِهْ سَبَبِ جَزْعِ حَيْثِ فَرَمُودِ كِهْ مِيْتَرِ سَمِ كِهْ چِيْزِيْ مِيْشِ اِيْدِ كِهْ مَنِ اَنَا دَرِ حَسَابِ نَمِيْدِ اَشْتَمِ وَ اَزِ سَفِيَانِ  
 ثُوْرِيْ مَنَقُولِ سَبَابِ كِهْ چُونِ اِيْنِ اِيْتِ خَوَانْدِيْ كَفْتِيْ دِلِ لَاهِلِ الرِّيَا رَا سَبَابِ پِنْدِ اَشْتِ مَرَا اِيْ كِهْ عَمَلِ اِيْشَانِ نَكُوْسَتِ ۝ مَغْفِرِيْ كِهْ بُوْدِ  
 خَلَاصَتِ كَارِ دَرِ رُوسْتِ ۝ چُونِ پَرْدِهْ زُروِيْ كَارِ بَرِ دَشْتِهْ كَشْتِ ۝ بَرِ خَلْقِ عِيْمَانِ شُدِ كِهْ نَبُودِ اَلَا پُوْسَتِ ۝ وَ بَدَا اَللّٰهُمَّ وَ ظَا هِرْ شُودِ  
 رَا اِيْشَانِ رَا اَسْتِيْنَاتِ مَا كَسَبُوْا عَذَابِ بِيْ اِيْشَانِ اِيْمِ وَ بَرِ دَرِ اِيْمِ اِيْشَانِ رَا مَا كَا فَرَا اِيْمِ جَزَايِ اِنْكِهْ  
 بُوْدِنْدِ كِهْ اَبَانِ يَكْتَهْمِرُوْنَ ۝ اَشْتَمِ اَمِيْگِرِ دَنْدِ اَزِ تَخْوِيْفِ اَلّٰهِ وَ اَنَا دَرِ حَضَرْتِ رَسَالَتِ پَنَاهِيْ صَلَاحِ فَا اِذَا مَتَّ اَلْاِنْسَانُ  
 پَسِ چُونِ بَرِ سَبَابِ كَا فَرَانِ رَا كِهْ عَنَبِ وَ اَلْاَوْضَاعِ هِسْتِ وَ جَمْعِيْ عَامِ دَشْتِهْ اَنْدِ مَرِ هِرْ كَا فَرَانِ رَا يَعْنِيْ چُونِ كَا فَرَانِ رَا بَرِ سَبَابِ حُشْرُ  
 وَ نَفَرِيْ دَعَا كَا زِ نَخْوَانْدِ مَارَا وَ دَفْعِ اَنَا زَا مَرِ نَخْوَانْدِ اِذَا اَخُوْلُنَا پَسِ چُونِ مَاعْطَا دَا دِيْمِ اَوْ رَا نِعْمَةً اَزِ نِعْمَتِ نَحْشِيْ

یعنی مال و ثروتی قیماً از نزدیک با طریق تفحص نه با تحقیق او قال میگردد آن کافران که اوتیئتند بر زمین نیست که بمن داده اند  
 مال را علی علم برداشتی از من یعنی وجه کسب و تحصیل آزاد استم و کفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق  
 این نعمتم بل نه چنین است که او میگردد هی فتنه آن نعمت آزمایشی است مرا و اما ظاهر گردد که شاکر است یا کافر و لکن اگر همت و یکن  
 بسیاری از ایشان لا یعملون ○ نمیدانند و در نمی یابند قد قالها بدرستیکه گفتند آن کلمه الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان  
 بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیه علی علم عندی و قوم او پسندیدند فما اغنی پس باز داشت عثم از ایشان عذاب را اما کافران و کسب  
 آنچه بودند که کسب میکردند زطل و متاع دنیا کافصا بهم پس رسید ایشان راستیات ما کسبوا و مال بدیها که کرده بودند و اما الهما بر من  
 فرو رفتند و الذین ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من لهو و کاذب ازین گروه شرکان که در عصر تواند سیصیبهم زود باشد  
 که برسد ایشان سیتات ما کسبوا و پادشایانیکه کردند و ما هم نیستند ایشان یحجرن ○ عاجز کنندگان را از تعذیب یا  
 پیشی گیرندگان بر عذاب ما و کفر یعملوا آیا ندانستند ان الله بدرستیکه خدای تعالی یکتب الزرق کاشده میگردد و روزی را لیس  
 یکتا برای هر که میخواهد برای رفعت قدر او بلکه محض مشیت و یقین دهد و تنگ میکند بر هر که میخواهد برای خواری و بمقداری ذلت  
 بلکه از روی حکمت این سیف ذلک بدرستیکه در قبض و بسط روزی کایت هر آنکه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لقوم یؤمنون  
 برای گردی که میگردد و بخدای روزی ده و میداند که هر چه میدهد و بر که در مصلحت کلی در ضمن آنست نظم هر چه باید بر که میشاید و تو دمی چنان  
 میاید و تو شناسی صلاح کار همه که توفی آفریدگار همه در محال مذکور است که قومی از اهل شرک کتاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب  
 معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود کشوده بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند که آنچه را بدان دعوت میکنی نیکوست  
 و ما بشری قبول میکنیم که ما را خبر دبی که گناهان ما مرزیده میشود یا نی این آیت فرود آمده که قل یحیی محمد یحیی الذین اشرقوا ای بندگان  
 من آنانکه اسراف کردند علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد برده اند لا تقنطوا و امید شوید من رحمة الله  
 از بخشش خدای این آیت امیدوارترین و بهترین آیتهاست از قرآنی چه در خبر است که گفت دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها را باشد بعضی این  
 آیت چه این آیت از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهتر است در محال از این سعود و رفعت نقل میکنند بحاجت مسجدی درآمد دید که و غطی زکراتش و وزخ و  
 سلاسل و اغلال آن میکنند فرمود که ای مذکر چرا نا امید میگرددانی مردمان را مگر خوانده آن را که فرمود قل یا عبادی الایه در فصول آورده که تمام  
 توجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و گفت که یا ایها العصاة دوم رفیق در عتاب که گفت اسرفوا و گفت خطا و اسوم بنیه بر اسباب  
 رحمت که گفت لا تقنطوا و در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه تعالی از ان نهی فرموده لازم است از ان باز ایستادن پس قنوط هیچ وجه  
 رو نیست نوید شو که نا امید ی کفر است ان الله یعفو الذنوب بدرستیکه خدای بیامزد گناهان جمیعاً همه آن را اگر چه بسیار باشد بغیر شرک که  
 مطلقاً آمرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسط با نسا خود آورده از اسباب توبه  
 که گفت شنو دم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و لا یالی ان الله هو الغفور و بدرستیکه او آمرزنده گناهان است الرحیم  
 مردمان بر بندگان حقایق این آیت و وجه تاکیدات او در جواب التفسیر بسطی لائق سمت تحریر یافته و بیاران بایرستان جرم و عصیان به اثر است جهت خبر  
 دار الشفا حاصل نشود و سرگردانان بیا بان نفس و هوای را از طریق نجات جز به دین آیت میسر گردد نظم دارم بچگونگی توشه راه به بخیر لا تقنطوا  
 رحمة الله تو فرمودی که نو میدی بیاید به زمین لطف و حمایت چشم داریده به بدین معنی سبی امید داریم و بخشنده امیدواریم امید در دین

رار و کن و دل امیدواران را دو کن : و آیتها را باز گردید بطاعت یا دعا و تضرع الی ربکم بسوی پروردگار خورش و استغفار و  
 گردن نهید که مردین را یا اخلاص و زید در توحید من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید عذاب ثقله متصرفون  
 پس یاری داده نشود یعنی در دفع عذاب شما بچسب نصرت نمیدهند و آیتها را پیروی نمایند احسن نیکوترین مآئزله آنچه را که فرستاده  
 شده است الیکم من ربکم مکتوبی شما از آفریدگار شما یعنی غیبت را متابعت کنید نه رخصت را و نسخ را از بی رویه نه منسوخ را و من قبل  
 ان یاتیکم پیش از آنکه بیاید عذاب بقتله عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجارت و استغفار متصرفون و شما نمیدانید که  
 او را تا در مقام تدارک آید آن تقول نفس پیش از آنکه نفس گوید بخیر شئی ای شایانی من علی ما فرطت پیغمبری که تقصیر کردم فی جنب الله  
 در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب خیرت او و انکنت و تحقیق کار آن است که بودم لمن التخریب از افسوس  
 کنندگان کتاب خدای در رسول او و مومنان و در سلسله الذنب در معنی این آیت فرموده نظم روز خسته که گرگ مردم خواره کند از خواب  
 غفلتش بیدار بیاوش آید که در جوار خدای و سامان و بجرم و عصیان رای هر چه در شصت سال با کفایت کرده از خیر و شر پیش افتاد بیک  
 بیک پیش چشم او دارند آشکارا بروی او آرد و بگذارد زنگنه و الا بالله یا حیرت او و او یلایه حسرت از جان او برآرد و او در میان حسرت  
 ندارد و سوخته او تقول یا گوید آن نفس لو ان الله هدیني اگر که خدای تبارک و تعالی هدایت مرا نموده بود من من المتقین و از پرستش  
 و بشرک معصیت آلوده نمیشدم او تقول یا گوید حین ترے العذاب آن هنگام که بیاید عذاب را معاینه لو ان لی کثرة ای کثرت  
 بودی مرا باز گشتی بدینا فاکون مابروم و با شرم انما من الحسینین خرج از نیکو کاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه نموده  
 و اگر نه متقی بودم گویند بلی آری معنی ترا را شاد کردند قد جاءک بدستیکه آیتها را کتاب من که قرآن است فکذبت بها پس  
 تکذیب کردی آن و آنرا دروغ و اشی و استکبرت و تکبر کردی و سر کشیدی از ایمان بران و کنت من الکفرین و بودی از ناگرویدگان  
 و يوم القيامة و روز سختی ترین الذین کذبوا می نبی از که دروغ گفتند علی الله بر خدای تعالی یعنی خدای را بتجاوز و شرک صفت کردند  
 و جوههم مشوذة در ویمای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده الیس فی جهنم آفات در دوزخ یعنی است آفات  
 مئوی للمتکبرین مقام و جای نام شکبران و گردن کشان که فرمان خدای و رسول نبرده اند و یحیی الله و برهانده خدای تعالی از جنم الذین  
 اتقوا آنرا که برهنه کردند از شرک بقا زهمه سکاری های ایشان یعنی با سبب خلاصی که ایمان و احسان است لا یتهم التوؤمه  
 متقاضی بی و مکر و بی و کلاه متصرفون و در ایشان اند و مبین شوند الله خالق کل شیء خدای آفریننده هر چیز است و هو  
 علی کل شیء و او بر هر چیز وکیل خداوند است و متصرف دران و قائم بحفظان که مقالید السموات و الارض را در دست  
 کلیدی خزان آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و غلی است و غیر او تصرف دران ممکن نیست چنانکه دخل در خزینا متصرف نیست کسی  
 که منافع آن بدست اوست و در خبر است که ذوالنورین رضی الله عنہ از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید السموات و الارض کدام است آنحضرت  
 فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و بحمده و استغفره و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الا  
 و الظاهر و الباطن یحیی و یمیت بیده و الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزان آسمان و زمین است هر که  
 بدان حکم کند بنقود فیوض این خزان برسد و گفته اند خزان آسمان باران است و خزان زمین گیاه است و کلید  
 این خزینا بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نباتات برویانند و الذین کذبوا و انما نکر و ید





و جزا مناسب آن خواهد داد و سيق الذين كفروا آورنده شوند آنکه نگویید اندر اذن حقحت الی جهنم بسوی و وزخ و مراه کرده و بعضی  
در بعضی حتی اذا جاءوها تا چون نیایند به وزخ ففتحت کشته شود آبوا بها در ای جهنم که آن برای در آمدن ایشان و قال لهم  
و گویند مر ایشان را خزن تنها غار زمان و وزخ از روی سرزنش القرى انما نیا میباشند و سئل منکم رسولان از جنس شما که حکم حق سبحانه  
یثلون علیکم بخزند شما انیت و تیکم آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود و یثنون و تونکم ویم کنند شما را لقا و یومکم و هذا اما از دیدن  
این روز شما قالوا بلی گویند کافران آری بما آمدند و ما را بیکم کردند و لکن حققت و لیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او  
بعذاب علی الکفرین ○ بزنگار و دکان قبل اذ خلوا گفته شود مر ایشان را که در آید آبوا جهنم بدر ای جنم خلدین فیها جاوید  
بودگان در آن فیئس متوخی المتکبرین پس با آرا مگایست متکبران را و وزخ و سيق الذين اتقوا و برانند آنرا که ترسیدند  
و تبعهم از عذاب پروردگار خود را ندانی لطیف و بلائمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن الی الجنة و مراه بسوی بهشت گرد  
گروه و تفاوت مراتب بهشت ایشان سوق الی بهشت بطریق از و اج است یا مکه ایشان را برانند چه مستقیان را سواره به بهشت برند  
حتی اذا جاءوها تا چون نیایند بهشت سعادت تمام و دولت لا کلام فاکر کردند و ففتحت آبوا بها و کشته باشد در ای جهنم  
پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند و قال لهم و گویند مر ایشان را خزن تنها غار زمان بهشت سلم علیکم در و دوا و بر شما  
یا سلامتی و امینی لازم حال شما طمئن پاک بودید و دنیا از معاصی پاکیزه است شمار مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که چون  
بهشتیان در بهشت رسد آنجا درختی بیند که از زیر آن چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند  
باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملائکه گویند که پاک شد بظاهرو باطن فاذ خلوا پس در آید در بهشت خلدین جاوید  
ماندگان در آن و قالوا و گویند مومنان چون بهشت در آیند الحمد لله همه ثناء و ستایش مر خدای رحمت الدنئی صدقاً و الحق را  
کرد با ما و عده خود را برب و اورثنا الارض و میراث داد ما را از زمین بهشت اما از زمین و ملکین یبقوا من الجنة جایی میگیریم از  
بهشت حیث نشاء هر کجا میخواهیم ففتحهم اجر العملین پس نیکوست مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان و تشری  
الملئکة و می بینی تو ای محمد مر فرشتگان را یعنی در وقتیکه در مقعد صدق در رتبه قرب باشی و هر طرف میگری بینی ملائکه را حافین  
زور و فغان من حول العرش گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجایب آن یستجوبون تسبیح میکنند بحمد و قسمة تقس  
ستایش پروردگار ایشان یعنی میگنید سبحان الله و بحمد و تسبیح نفی نامر میکنند از ذات الهی بحمد ثبات صفات سزا میکنند و سی را و  
قصیه و حکم کرده شود بیتهم میان خلق بالحق برستی یعنی هر کس بمقام او فرو داد و زند و قیل و گفته شود یعنی ملائکه بامومنان  
گریندا الحمد لله رب العلمین ○ سپاس و ستایش مر خدای پاک آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین  
ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش  
کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثناء و ستایش است در حمد و ستایش نمودن غیر تو کس نه هر کجا حمد و ثناء نیست ترا زیندا

بج

بج

سورة المؤمنین و فی سوره مؤمنین

این سوره اول است از حوام سبعه در تفسیر امام ابواللیث با سناد او مذکور است که حضرت رسالت پناهی صلعم فرمود که هر که خوا  
آید کند در روضهای بهشت باید که حوام بخواند و حسن حسین اجماع مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلعم فرمود

که این داده اند و طوایسین و حوایسین از الواح موسی هم در معال از این معجزه روایت میکنند که چون در حال خمی افتاد و گوید که ای خداوند منم و تو هستی که بر زمین فرود آمده و متعجب در آن می نگرم و این عباس بنم فرموده که کل شیء لیاب و لیاب القرآن الحوایم و بعضی از صحابه و تابعین قدس سرهم الهم را عرس القرآن و دیباج القرآن میگفتند و باید التوفیق

## بسم الله الرحمن الرحيم

حروف قطعه قبول بعضی از علما قسم باند هر حرفی اشارت بجمله ایست چنانکه در کلام عرب تعبیه میکنند بعضی از تمام پس اینجا جا اشارت بجمله ایست که هرگز خطر و دوسخ بران کشیده نشود و بیم ایانی است بلکه او که گرد زوال و فنا گردد و ساعات آن راه نیابد و جوایز قسم آنکه تنزیل الکتب فرود ستادن قرآن من الله از خدای است العزیز که غالب و قادر است بر تنزیل آن العظیم و انما یخبر فرستاد هر کس و در هر وقت غافر الذنب آمرزنده گناہان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و قایل التوب و خداوند پندیزند تو باز گویند که توحید شدیدی العقاب سخت عقوبت هر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذی الطول خداوند نیکو کار می بخشش و بزرگواری لا اله الا هو نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او البیہ المصیر و بسوی اوست باز گشت به بندگان برای مجازات ایشان مایجاد جلال بخند و طعنه نزنند فی آیت الله در آیت های خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل و محقق شد الا الذین کفروا اگر آنکه پوشیده حق را فلا یغیر من پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم فی البلاد و گردیدن کافران در شهرهای شام و بین های تجارت یعنی بیل در میان که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود و جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید و گذشت قبله مذکور و پیش از قوم توقو فوج گروه نوح و عم و الا حرات و تکیب کردند و هر چه چید که سپاه کشیدند بر روی اسل من بعد هم از پس قوم نوح هم پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود و همت کل امت و قصد کردند هر یک از اینها بر سؤلهم پیغمبر فرستاده شده بدیشان لبیاخذوا تا بگیرند و او را هر ایزد بیکه خواهند بدور ساند و جاد و اخصومت کردند با پیغمبران خود و بالباطل سخنان بیوده خود لبیذخضوا تا زایل گردانند و ناچیز کنند به الحق باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود و ناخذ ثمت پس اگر هم ایشان را و هلاک کردیم بکافات آن فکیف کان پس چگونه بود و عقاب و عقوبت من ایشان را و کذالک و چنانچه وجب شده بود و عذاب کذبان ام ما حیقت واجب شده است حکمت ربک حکم پروردگار تو بعباد و عقاب علی الذین کفروا بر آنکه کافر شده اند از قوم تو اثم بسبب آنکه ایشان اصحاب النار و در خند یعنی مستوجب عذاب آن جانبی تیر هستند و اگر قوم تو از عبادت حق سوی گردانند زبانی بلکه می نرسد زیرا که پرستنده و شاگردانند و بنیاد اند و خواص مخلوقات از جمله ایشان الذین یحملون العرش آنکه بر سیدند عرش او علم عرش اشرف ملائکه اند در کشف آورده که حق سبحانه و تعالی فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر جلوه عرش سلام میکنند و من حوکه و آنکه در عرش عرشند و زیان که طواف میکنند و ایشان را طوفان میکنند و ایشان نهادن بر اصف اند عرش او میان گرفته و بشوق و ذوق لیجئون تسبیح میکنند تسبیح مقرر و محکم و قیصر استایش پروردگار ایشان یعنی خدا را که بجز اینها هیچ شایسته صفات اجلال و اکرام در عالم از نشدن عرش نقل میکند که جلوه عرش هستند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و بکلمه علی ملک بعد علمک و چهار میگویند سبحانک اللهم بحمدک و بحمدک بعد از عرش و گویند که اینان نسبت کرم الهی از تو ببنی آدم این کلمات میگویند و یؤمنون به و می گردند بر پروردگار خود و یتغفرون و آمرزش می خواهند خدای الذین آمنوا برای آنکه گردیده اند میگویند ربنا ای فریدگار و وسیع فراسیده کل شیء بهر چیز و رحمة و علما از روی شش و شش میگویند

و اینها را در این کتاب مذکور است





مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه اول مومنه الصفوت برده شده و نوح عم را بدعوت و ابراهیم عم را بجهت و موسی عم را بقدرت و عیسی عم را بزهادت و محمد را صلعم بشفاعت سلمی را فرموده که درجه هر که خواهد بردارد و بصرف و شناخت حقائق و در بحر حقائق آورده که برادر و درجات مجانب است بفضا از محبت و الهامی محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالبقاء تا شریعت فغانوشی خلعت بقا پوشی قطعه بنوش در دفا گر قبا همی خواهی که زاده بقاء دردی خرابات است و حال خوش فغانوش درین ده ای عطار ده که با سنی ره عشاق فانی الذات است و ذوالعرش خدوند عرش است یعنی خالق و مالک و یا خدوند ملک و سلطان است یلقی التوحی می انگند و من اضر به فرمان خود یا فرستد جبرئیل م را علی من تیشاء بر هر که میخواهد من عباد و از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا میکند بحسب که میخواهد پسندد تا بسیم کند که بدو وحی آمد مرد ما را یوم القلاق روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا بالوعین و آخرین یا معبودان و عبادان یا مظلومان و ظالمان یا هر عالمی طلاق شود و مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند یوم القلاق روزی که ایشان یعنی عباد و بند و ذون و آشکارا باشند از قهر برآمده لا یخفی پوشیده نشود و علی الله بر خدای تعالی منضم از ایشان یعنی از ایمان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شئی با چیزی بلکه هر را و اند و برونق عمل جزا و بد و سزا و ندانند لکن الملك الیوم قدر است بادشاهی و کارگزاری امروز پس همه بندگان با اتفاق هم یکدیگر جواب دهند که لله الواحد القهار مر خدای را که یگانه است در حکم فکند و منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدا نیت الهی درین جواب با مؤمنان موافق باشند الیوم منجزی امروز پادشاهش داده شود و کل نفس برتنی را بما کسبت جزای آنچه کرده است لا ظلم الیوم و ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عتاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پادشاهش بدی دهند و نه بدی را نیکی ان الله بدستیکه خدای تعالی سیریع الحساب روز و شمار است بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شئی عن شئی در وسیط آورده که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی میفرماید من بادشاه جزا و سزا میدهم تا بدی هیچ بدستی را که در بهشت در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزد یک ایشان مظلومه باشد تا از دفع گنهم پس این آیت بخواند که الیوم تجزی الی آخر رباعی در وعده اهل ظلم حال عجب است و روزیدین ظلم را و بای عجب است و از ظلم پیر پیر که در روز جزا لا ظلم الیوم گوشتالی عجب است و آند زهیم و بیم کن کافران را و ترسان یوم القلاق از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر یک بیاید هر چه آورده باشد نزدیک است رسیدن اذ القلوب تریان ایشان را چون و لهای ایشان لکدی الحناجر نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فرغ آن روز و لما از امان خود میل خروج نموده بجله آیند و هم آنجا بمانند باز تواند گشت تا صاحب ایشان بیاید و نه بر آیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کظین و غمگینان چشم برآیدگان ما للظالمین نیست مر همگان را یعنی کافران را و دران روز من حنینم بیخ خوشی شفق و یاری مردمان که عذاب از ایشان دفع کند و لا شیعیم یطاعم و نه در خواست کننده که فرمان او براند یعنی شفیع که شفاعت او بجل قبول رسد یغفرمید از خدای تعالی خائنه الا عین خیانت چشمها را یعنی نظر را بچه حرام است یا غمر کردن بجهت مردم یا کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای مجانب آن است که در اوقات مناجات خواب را به پیر من آن گذرانند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او خواب رود من نام عتی نام عنه و صالی نظر خواب را با دیده عاشق چه کاره چشم او چون شمع باشد شکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست بلکه نفس آن چشمهای آن نیست

وَمَا تَخْضَى الْقُدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است پس بنمایند ضار و سرانجام ایشان را میداند و الله یَقْضِی بِالْحَقِّ  
و خدای تعالی حکم میکند برستی در جزای محسن و سی و الدین بیک عَوْن و آنرا که میسرستند شرکان مِنْ دُفْنِهِ بدون خداست که لا  
یَقْضُونَ حکم نکنند ایشان بیتی و بجزیری زیر که جادوایشان را قدرت بران نیست و اگر چه انداخته مخلوق و ملوکند و ملوک را قوت حکم و فرمان  
نیست اِنَّ اللهَ بِرِسْمِکَ خدای تعالی هُوَ السَّمِیْعُ اوست شنوا گفتار بندگان البصیر عیض بینا بگردان ایشان او که کثیر قفا آید سبب نکند و  
سفر نمایند شرکان که فی الارض در زمین بین و شام برای تجارت فیتظر قفا کيف کان پس تا به بنید که چگونه بود و عاقبة الدین  
کافوا سر انجام کار آنکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل کذب چون عاد و ثمود و اصحاب توفک که دیار ایشان ممر تجارت قریش  
کافوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینان ایشان سخت تر از انیان قُوَّة از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و ممکن و اثار او بیشتر است  
نشانه های ایشان فی الارض در زمین دیار ایشان چون قلعه های بلند و شهرهای بزرگ فَاَخَذَهُمُ اللهُ پس گرفت ایشان را خدای تعالی  
و عقوبت کرد بید توهم سبب گناهان ایشان یعنی کفر و کذب و ما کان لهم و نبود در ایشان را قَمِیْنُ الله از عذاب خدای تعالی  
مِنْ وَاَقِیْ بیخ نگارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذلک آن گرفتار بآنها گانت تا آتی هَم سبب آن بود که آمدند بدیشان  
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بالیقین بلا یلغای روشن و معجزهای هویدا گفتند و پس کافر شدند بدان و انکار کردند پس آن را  
فَاَخَذَهُمُ اللهُ پس گرفت ایشان را خدای تعالی و معاقب گردانید آنکه قوی بدستیکه خدای تعالی تواناست و ممکن در هر چه خواهد  
شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عتوبت بر اهل شرک و لقد ادرسنا موسی و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را عمو بایلتنا معجزات ما  
که آیات سبع بود و سُلْطَن قَبِیْن و حجتی هویدا گفتند از او عصاست و افراد او نکر جنت تَعْلِیم و تعظیم است یا آیات دعوت است بجهان و  
سُلْطَن بیدین معجزه او یعنی دعوت و حجت فرستادیم و در الی فرعون بسوی فرعون که غظم عاقله مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد و هَامَنْ  
و به هان که وزیر او بود و قَادُون و قارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود و ایشان کذب و انکار کردند  
فَقَالُوا پس گفتند سحر جادوست که خارق عادت باینها میزد و وی سحر کذاب است دروغ گوی است در آنکه میگوید که خدای است و من رسول  
اویم قلتما جاء هُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان پیغام رست و درست مِنْ عِنْدِنا از رویک قَالُوا اَقْتُلُوا گفتند کشتید ابناء الدین  
اَمْوایان آنرا که گریه اند معذبه موسی معنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشند و بعد از ولادت او دست باز  
داشته بود و چون موسی میامد و دعوی نبوت کرد باز از موسی فرعون گفتند پس بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان شکند و موسی یابری چند  
و اَسْحَقُوا اِنْسَاء هُمْ و زنده بگذارد دختران ایشان را تا خدمت زنان بطی کنند ایشان این کید کردند و ما کفلا الکفرین و نیست که  
ناگردد مکان نسبت انبیاء و مومنان اَلَا فِی صَلَی مگر در برایی و سیودگی یعنی از پیش زود و وبال آن هم بدیشان باز گرد و پس فرعون  
باره موسی عمو با خواص خود مشورت کرد و گفت ارامی باید کشت گفتند میباید که او سحر کرده باشد برگشته خود و از آن خلی تو  
رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضة نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلح در نه است که ساحر از او طلبیم تا با او معارض شوند  
فرعون را این سخن مقبول افتاد و میداندست که او پیغمبر است از قتل او میترسید اما نزد ایشان اظهار تجلید کرد و قائل  
فرعون ذُرْقِی و گفت فرعون بگذارد مرا بخاری اَهْلُ مَوَسی بکشیم موسی و لیدیم و بکشد و گویند خدای خود را تا قتل من از باز دارد  
لَا فِیْ اَخَافُ بدرستیکه من می ترسم آن یَسْئَلُ دِیْنِکُمْ از آنکه ستغیر سازد و کیش شما را و از عبادت من باز دارد و اَنْ یُطْعِرَ



یا آنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او فی الارض الفساد و درین مصرتابی و دو گروهی و شخص بضم یا و کسر با و نصب و ال بخوابی  
 موسی ظاهر گرداند در لجه شافا در ابی حنن تابعان او بسیار شوند با شارب کنند و قال مؤمنی و گفت موسی م قوم خود را بعد از آنکه  
 این خبر بوی رسید اینی حدث برستیکه من پناه گرفتم برتی و دیگر بر پروردگار من و پروردگار شما من کل منکم کثیر از شهر گردن کشی که سبب  
 تقسیم قوت من می گردید و یوم الحساب و روز شمار فرعون را نام نبرد و وصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل موسی  
 فاش شد دوستان اندوگین دشمنان شادمان شدند و قال رجل مؤمنی و گفت موسی که دیده من ال فرعون از خویشان فرعون یعنی  
 حزقیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق جزم یکشتمی پوشید از فرعون و اتباع او ایمانند که رویدن خود را گفته اند که چند سال بود که ایمان دشت  
 دمی پوشید و چون خبر قصد فرعون قتل موسی شنید گفت اقتلون رجلا ما یسکین مدبر ان یقول برای آنکه میگوید بدی الله آوردگار  
 من خدای است و قد جاءکم بالبینات و حال آنکه آورده است شما معجزات روشن و استدلالات هر دامن و بگویم و از پروردگار شما و ان  
 انک کاذب و اگر باشد و دروغ گوی قتلک کذب پس بر و باشد و بل دروغ او و آن او را هلاک سازد و ان یتک صادقاً و اگر باشد نه گوی  
 یصیبکم بر شما بعضی الذی یبید که بعضی از آنکه شمار و عده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت شما خواهد رسید پس اگر صادق است  
 بعضی از آن موعود که عذاب دنیا است عاجل شمار سدا بح الله لا یتدی برستیکه خدای تعالی راه نینماید یعنی توفیق راه یافتن نمید  
 من هو مشرف کسی را که از حد رنجه رنده است در ریختن خون که در کان بی گناه کذاب و دروغ گوینده است در دعوی خدای یقویم  
 ای گروه من انکم المثلک الیوم مرثا راست بادشاهی امروز ظهیرین در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و بر تر از ایشان فی الارض  
 و درین مصر قمن یخصر ناپس گیت که یاری و ما را و حمایت کند من بتأس الله از عذاب خدای تعالی ان جاءنا اگر بیاید با پس  
 قصد موسی میکند و دست از دوازده دارد قال فرعون گفت فرعون مران مومن را که از قتل موسی منی میگرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر  
 بودند ما اریکم لا ماکاری نمود شمارا اگر انچه من می بینم یعنی شما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی در ان و ما آتدیکم  
 و راه نینمایم شمارا لا سبیل الرشاد و گمراه راستی حزقیل که این سخن را استماع نمود و دیگر باره عرق جفتش در حرکت آمد و بحر ایسان  
 بچوشتن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که و قال الذین امن و گفت آنکس که ایمان آورده بود یقویم  
 انی اخاف ای گروه من برستیکه من میترسم علیکم بر شما بخت نکذیب موسی م و تعرض او قتل یوم الاختراب و مانند روز لشکر را که  
 نکذیب رسل که در دزدان روز هلاک ایشان است آنکه تفصیل میکند دآب قوم قوچ مانند حال گروه نوح عم که بطوفان هلاک شدند  
 و عاد و گروه عاد که بباد و مرستما صل گشتند و قوچ و قوم شود که بیک صیحه مردند و الذین من بعد هم و مانند حال ناکه از پس ایشان  
 بودند چون اهل موفکه که شد ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعد از ظلمه گرفتار شدند و ما الله یؤید و نیست خدای تعالی که  
 خواهد ظلمة العباد و ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکذیب شما هم ظلم کنید تا معذب نگردد و یقویم موسی گروه من  
 انی اخاف برستیکه من میترسم علیکم بر شما و الرشاد و عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی را بعضی را میخوانند  
 با شغاث و بیج کسی بفریاد کس میرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندانی کنند چنانچه در سوره اعراف گذشت یا بعد از ذبح  
 موت که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا دران روز ساد می ندانند که فیلان نیک بخت شدند که  
 تا به هرگز بد بخت نشود و فیلان بد بخت گشت که هرگز تا بد بختی نیاید یوم قیوم روزی که برگردانید و یوم یز موقوف حساب

و بر وی مدبرین، باز نگان از آنجا بدو رخ ما لکه و باشد شمارا تین الله از غضب خدای تعالی مرتعاصی میجنگد و زنده که تو از شمار در پناه خود  
گرفتن و من یضلیل الله و هر که افرو گذارد خدای تعالی در ضلالت قعلا له پس نیست مراد از من هادی و هیچ راه نمانده که بمنزل مراد رساند و  
لقد جاء کفر یوسف و بدستیکه آمد بشایوسف بن یعقوب و من قبل پیش از موسی م بالبتیث بجبهای یهود و گفته اند که فرعون موسی هم  
همان فرعون زمان یوسف بود و یوسف هم اسپ قیمتی که او را بود و بدعیای یوسف هم خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون  
یوسف هم در گذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی هم عریافت پس موسی گفت که یوسف هم پیش ازین آمد بشایعجرات روشن که  
احیای فرس بود و شهادت طفل بر برات او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی هم از اولاد فرعون زمان یوسف هم بود و خدای یوسف  
بن یعقوب را بر سالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود معجرات بدیشان نمود و بدو نگر و بدین پس موسی کل فرعون ازین  
خبر داد که یوسف هم بشما آمد قعلا له شمس پس همواره بودید فی شک و شک و گمان قعلا له کثیبه از آنجا آورده بود بشما از امر  
دین حتی اذا هلاک تا آنجا که او در گذشت قلتم که کذبت الله گفته بر شما که انجحت هرگز خدای تم من بعد از ازیس او و سؤل لا فرستاد  
یعنی چون سخن این رسول شنیدیم دیگر میخواستند از ترس آنکه قول او نیز در کنیم کذبت الله همچنین یضیل الله گواه سازد خدای تعالی در بودای  
طفیان من هو مشرف هر که او از حد تجاوز کند است در انکار حق و تاب شک و زنده در آنچه معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف  
و ارباب میفرماید یا الذین یجادون انما کذبوا علی انفسهم فی آیت الله و ابطال آیتهای خدای تم و دفع آن بغير سلطان  
آتهم بغير محبت و برهانی که آمده بدیشان کبر بزرگست جدال ایشان معتنای از جنت بغض عند الله نزدیک خدای تعالی و عند  
الذین امنوا نزدیک آنکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنانند کذلت  
همچنین یطعم الله مری هند خدای علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی متکبر که سرکش از فرمان برداری جتاید و  
خود کام که خود را از دیگران برتر داند پس در آشنای موعظه حبیب فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در سمعان اثر کند  
وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را پیوستی و دیگر مشغول گردانید و قال فرعون لیامن انی صرحا  
و گفت فرعون ای یمان بنا کن برای من بنائی افراشته لعلی شاید که من آنبله الاستیلاب برسم بر یارایاها استیلاب  
السموات در یارایاها آسمان از آسمانی آسانی فاطلم پس دیده و رشوم یعنی بگریم الی الله موسی بسوی خدای موسی مشرف گروم  
بر احوال و ولایتی کاظمه و بدستیکه من گمان بر موسی هم را گذاشت و دروغ گوی در دعوی رسالت با آنکه او را خدای هست که آفریدگار  
آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کرد موسی م بنالید و می آمد که اندو گمین شود و بین که من با او چه خواهیم کرد پس حق سبحانه بنای ویرا بعلند  
اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت و کذلت همچنین ذین لفرعون آرایش داده شد برای فرعون سوء عجله بدی کردار  
و صد و باز دشته شد عن السبیل از راه راست و طریق صواب و ما یکد فرعون و نبود مگر فرعون در ساختن صرح و تبیس قم  
الافی کتاب و مگر در تباهی و نیستی و قال الذی امن و گفت آنکه گرویده بود یعنی حزیل یقو و یقو ای قوم من پیروی  
کنید مرا اهد که راه نمایم شما را سبیل الترشاد و راه رستنی و هدایت یقو ای گروه من انما هدی الی الحیوة الدنیا  
چنین نیست که این زندگانی دنیا متاع زبرد خور داری هست که زود منقطع گردد و یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نور و نند  
نامه معاشرتش را رقم ابطال در گذشت و سیاه و هر که پس تازه روی خوش بویست به مباحث غره که با دشمنان زنی دارد و

زمان زمان بجهاد و کتبت و او باره چهره رنگ و بود که نشانی زباغ نگذاشته و در تنگه سرای دیگری دارالقرار است  
 سرای آرام که او را زوال و آفت تصور نیست من عمل سستی که کند کرداری بد فلک تجزایی پس با دشمن داده میشود اما مثلها که  
 مانند آن را و این محض حکم عدل الهی است و من عمل صالحا و هر که کند کرداری شایسته من ذکر او آشتی از مردوزن و هو مؤمن  
 و حال آنکه او من باشد چه اصل در قبول عمل ایمان است فاولئک پس آن گروه بدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و حصص بصیغه  
 معلوم خواند یعنی بهشت در آیند یزذقون فیها روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطامع لذیذ و شراب خوشگوار و غیر  
 حساب کبابی شارب یعنی با اندازه عمل بلکه بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل است نهایی است آل فرعون از سخنان خرمیل فهم کردند  
 که او ایمان آورده است زبان ملاست بگشادند که شرم ندری که از پرستش فرعون روی عبادت دیگری آوری خرمیل ندانند که او از روی  
 تنبیه باشد که از خواب غفلت بیدار و ازستی کثرت هو شیار شوند پس گفت و یقول و ای گروه من مالکی چیست مرا چه رسد و چون  
 که من ادعوا که سحرانم شمارا الی النجوة بسوی ربانی یافتن از عذاب خدای بیا و و متابعت پیغمبر و تدعونی الی التار  
 و شما بخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است تدعونی میخوانید مرا که کفر با الله تا کافر شوم بخدای تعالی و اشرک  
 به و برای آنکه شرک گر نام بوی مالکیت بی به آن چیزی که نیست برابر بوبیت آن علمگر دانشی را از زنی علم است نه نفی معلوم یعنی من  
 غیر از وی خدا نمیدانم پس بوی دیگری را چگونه شرک سازم و انا ادعوا که در حال آنکه من سحرانم شمارا الی العزیز بخدای که غالب  
 یعنی قادر بر تعذیب مشرکان القهار و آفرنده و مخرج کننده کما بان مومنان کاجر ممر آینه آتما تدعونی الیه آنچه شما میخوانید  
 مرا بسوی او یعنی پرستش و لکن که دعوا نیست مرا و ادعوی با جابت رسیده یعنی سخن او پیروده است و اعتباری ندارد و الله دنیا  
 مدین سرای و لا فی الاخره و نه در سرای دیگر و آن مرتد نا و بدستیکه بازگشت ما هر الی الله بسوی خدای است و ما را جز او ندارد  
 و ان المسرفین و بدستیکه گداز کاران و از حد بیرون شده گان در ضلالت و طغیان هم اصحاب القار ایشاند ملازم  
 آتش و وزخ باز فرعونیان می آواز میدادند و قصد قتل او نمودند و گفت قتل کنون پس بزودی با او خواهد دید که یعنی بوقت  
 عذاب یاد شمارا اما قول که آنچه میگویم شما را و افوض امری و باز میگذازم کار خود را الی الله بخدای مهربان و توکل میکنم تا مرا از شر شما  
 نگاهدارد و ان الله یحقق که خدای تعالی بصیرت بیست بالعباد با مومنان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او را غنیمت  
 روی کوه نهاد و نماز مشغول شد حق سبحانه و تعالی را بگردوی در آمده آواز پاسبانی کرد و نتیجه تقویض بزودی رسید و از شر عدل  
 گشت هر کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیاورند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی نگاهبان  
 سباع را مشاهده کرده ترسیدند و زرد فرعون آمده صورت حال باز گفتند بهر سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال خرمیل خبر  
 میداد و قوله الله پس نگاه داشت او را خدای سبایات مامکوف از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی و حاق بال فرعون  
 و فرود رفت بگردگان فرعون که قصد او رفته بودند سوء العذاب و بدی عذاب بدینا که قتل است و گفته اند مراد بال فرعون به  
 قطبانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست بعضی را بتد که سوء العذاب آتش است چه بلندان آورده الکاد فرات که فرعون با سولینا  
 یعنی آتش فیر خون عرض کرده میشود علیک آتش و وزخ عذاب و عذاب با بد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان  
 مدون خدیشان در می نمایند و این حووظ فرمود که ارجح فرعونیان درون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت

نصف



وَيَوْمَ يَقُولُ السَّاعَةُ وَرَوْزِي كَمَا قَامَ شَوْقِيَامَتِ وَارواح ايشان با بدن باز آید فرشتگان ايشان را گویند اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ  
 دَرِائِدِی کسان فرعون اَشَدَّ الْعَذَابِ درخت ترین عذاب جنمست و حفص بفتح هز و کسر شاخو اند یعنی خدای امر کند تا اگر در  
 فرعونیان را بعد از سخت تر از آنچه در آن بودند و اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ ویا دکن چون جلال و محاصمه کنند و در خیانت فی النار در آتش فِیْقُولُ  
 الْمُشْعَقُونَ اِیْسَ گویند بجا رکان و زبوان قوم لَدِیْنِ اَشَدَّ الْعَذَابِ ویا دکن چون جلال و محاصمه کنند و در خیانت فی النار در آتش فِیْقُولُ  
 لَکُمُ بُدِیمِ مَرِثَی رَاثِبَعَاپی روان و فرمان بر داران در آنچه مارا دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء معنی سبب دخول در دوزخ شما  
 شدید فَهَلْ اَنْتُمْ بِسَیْئِلِهِمْ شَا مُعْتُونَ عَمَّا دَفَعُ کُنْدَ کَانَ اِزْنِ نَصِیْبِ اَمِنْ النَّارِ بهر از آتش کمال الدِّینِ اَشَدَّ الْعَذَابِ گویند  
 آن کسانیکه سرشان بودند که چه جای این سخن است اِنَّا کُلُّ فِیْهَا بِرِثَیْکَ ما بهر در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما قدرت دفع  
 میبودی اول از نفس خود باز میداشتیم اِنَّ اللهَ بِرِثَیْکَ خَدِی تعالی قَدْ حَکَمَ تَحْقِیْقَ حُکْمِ کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و  
 هر یک را بجا نیکه در خور است فرستاده وَقَالَ الَّذِیْنَ وگویند آنکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نوسید شوند از یکدیگر فَخَرْنَا بِهِمْ  
 مَرَحَازِمان دوزخ را که برای اَدْخُلُوا لَکُمُ بُدِیمِ مَرِثَی رَاثِبَعَاپی روان و فرمان بر داران در آنچه مارا دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء معنی سبب دخول در دوزخ شما  
 دنیا قَرِ الْعَذَابِ از عذاب چیز را تا اسراحت کنیم قَالُوا گویند خیز جنم ايشان را که در دنیا اَوَلَمْ تَرَ تِلْكَ نَافِیْکُمْ اَیْنُ دَرِیْشَا  
 دُشْکُمُ پیغمبران فرستاده بشا بِالْبَیِّنَاتِ به مجتہای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قَالُوا اِیْلَیْکُمْ اَمْدُ دَلِیْ مَکْذِیْبِ  
 ايشان کردیم قَالُوا گویند خازمان که چون حال بدین منوال است قَدْ اَدْخُلُوا لَکُمُ بُدِیمِ مَرِثَی رَاثِبَعَاپی روان و فرمان بر داران در آنچه مارا دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء معنی سبب دخول در دوزخ شما  
 نیست برای امثال شما دعا کردن پس ايشان دعا کنند و با جابت مقرون گرد و وَمَا دَعَا الْکَافِرِیْنَ و نیست دعای ناگرویدگان اَلَا فِی  
 ضَلَالٍ عَمِیْ مَرِ بَطْلَانِ وضائع شدن دعا و با جابت نارسیدن اِنَّا لَنَنْصُرُ بِرِثَیْکَ یَا رِیْ میزدیم دُشْکُمُ پیغمبران خود را و الَّذِیْنَ  
 اَمَنُوا وَاَنَّا نَکَرُ ویده اند فی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا و در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای تصرف میکنیم با ملک دشمنان ايشان و نجات ايشان  
 با متابعتان و اگر کشته گردند با انتقام از قاتلان ايشان چنانچه با جمیع عم مقدار هزار کشته شدند و یَوْمَ یَقُولُ اَلَا شَہَادُ و یای  
 خواهیم کرد ایشا زار و زری که قَامَ شَوْقِیَامَتِ ویا دکن چون جلال و محاصمه کنند و در خیانت فی النار در آتش فِیْقُولُ  
 الظَّالِمِیْنَ روزی که سود کنند شکاران را مَعْدِلِ دُشْکُمُ پیغمبران خود را و الَّذِیْنَ اَمَنُوا ویا دکن چون جلال و محاصمه کنند و در خیانت فی النار در آتش فِیْقُولُ  
 وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مرا ايشان رست ووری از رحمت خدای وَلَهُمُ سَوَاءُ الدَّارِ و مرا ايشان رست سرای بدیع جنم و لَقَدْ اَنْتَبَا  
 و بدرستیکه ما داویم مُوسَى الْمُدَسِّی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بان راه یافته شوند از معجزات و صفح شَرِیعِ و اَوْدُنَا  
 و میراث داویم بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ الْکُتُبِ هُدًی بنی اسرائیل را تورات یعنی باقی گذشتیم در میان ايشان تورات را جبت برکت آن  
 راه یا بند یا راه نمانده و ذکر اِیْلَیْکُمْ اَمْدُ دَلِیْ مَکْذِیْبِ ویا دکن چون جلال و محاصمه کنند و در خیانت فی النار در آتش فِیْقُولُ  
 وَعَدَا اللهُ بِرِثَیْکَ و عده خدای تم بصیرت انبیاء و مملکت اعدا حق رست و درست است و خلاف بدان راه نیاید و استشهاد کن  
 بحال موسی و فرعون و اَسْتَغْفِرُ و طلب آمرزش نمایی لَدِیْنِ اَشَدَّ الْعَذَابِ برای تملک آنچه واقع شده باشد از ترک و ولی در وسیط آورده که  
 مقصود ازین امر آنست که تا حضرت رسالت بنا صلعم تعبد نماید خدای را با استغفار رجبت نزد در جبه و تاضی شود بعد از و مرا است و  
 حضرت رسالت بنا صلعم تعبد نماید خدای را با استغفار رجبت نزد در جبه و تاضی شود بعد از و مرا است و

برای گناه است که حضرت تو امید دارند نظم کرب بکشائی از نگوئی به حرفی ز برای یا بگوئی یا نه که بعد از آنکه ما به از حالت برگشتی  
 نزدیک خدا کنی شفاعت به ما را بر بانی از شفاعت به و سیم و تبیین گوی مجلد و بک پیوسته بتایش پروردگار را به ایشان و آلا بجان و شفاعت  
 و با ما یعنی گوی سبحان الله و بحمد او آورده اند که کفار در باب نزول قرآن بعثت مجادله میکردند که قرآن سخن عالم نیست و بعثت محال  
 حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که ان الذین مجادلون بدستی آنانکه جلال میکنند فی آیت الله و سلطان آیتهای خدای تعالی  
 و در دفع آن کوشند بغیر سلطان الله و حتی که آمد به باشد ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقیده ان فی صدق و هم  
 نیست در زمینهای ایشان الا کبر و کبر سرکشی از سخن حق با ارادت سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که ما هفتصد و سیصد و سیصد  
 رسیده بدان فاستعذ بالله پس نهاده گیر خدای از شر ایشان الله هو السميع المستجب است که او شنوایست از فریاد ایشان از بیهوشی است  
 بافعال ایشان الخلق السموات و الارض هر آنکه آفریدن آسمان و زمین اگر بزرگ ترست نزد شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه  
 قادر باشد بر خلق ارض و سما و جو و عظمت و بساطت آن اولابی اصلی و ماده هر آنکه قادر باشد بر خلق انسان ثانیاً از اصلی و ماده و اولی  
 اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که یقین کنند ان نمیدانند که این آفریدن آسمان ترست بقول بعضی مفسران جلال کنندگان یهود بود که حضرت  
 گفتند که تو صاحب مایستی ملک و ابو یوسف بن سراج بن اودست یعنی دجال که سلطنت او بر بحر فرارسد و جوهای آب باوردان شوند  
 و بادشاهی بها باز گردد و او آیتیست از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین مجادلون آنانکه منازعت کنند در باب  
 دجال و او آیه الله میداند در دلهای ایشان کبرست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو نهاده گیر خدای  
 از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند جسته او اعظم است از جسته آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست  
 و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست از مخلوقات من بیاید و نیست که او آدمیست از آدمیان و دیگر تقدیرند تر و جسته او بزرگترست نیک  
 چشمست که ظهور او یکی از علامات قیامتست و پیغمبر صلعم امارت ظهوری میان کرده مردم بسمه سال پیش از خروج وی بقطعات  
 مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه روئیدی ثلثی بکار برد و سال دوم ثلثین باز گیرد و سال سوم نه از  
 آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من انحصم  
 باشد و با وی هشتی و دوزخی باشد و دیوان به راه دارد که تمثیل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر مرد و ماده تیر از ده که نام او  
 بر بوبیت من گوید آدمی فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار است لیکن  
 همه شهرها را بگیرد و الا که و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر موشان تنگ آید حق سبحانه عیسی م را از آسمان فرستد تا دجال را  
 بکشد و لشکر او که غلب یهود باشند تمامی ستاصل گرداند و شمشیر از نزول عیسی م در سوره قاف زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز  
 الحفیظ و ما یستوی الا عقی و البصیر و ما یستوی بنیاد بنیاد یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم و الذین آمنوا و عملوا  
 الصالحات و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و علمهای شایسته کرده اند و الا المبینی م و نه بکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه عیسی و بصیر  
 مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن در جات بود و یکی مقیم در کات قلیل و اما متذکران ۵ اندکی  
 پیپی ریزد و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیفست نه در آخرت است و اگر چه در دنیا و آخرت  
 مانند آن در قیامت خواهد بود ان الساعة بدینیک ساعت قیامت که آتیست هر آنکه آید است که لا یتوب فیها شک نیست پس من آن تمام من موقع

وَعَدَهُ وَادَّاهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ <sup>نمی گویند بقیامت و تصدیق نمیکند از قصور نظر و لغت با محسوسات و قال</sup>  
 رَبُّكُمْ وَكَفَتْ بِرُوحِكَ رُوحًا دَعَا دُعَايَ نَحْوَانِيذِ اسْتَجِبْ لَكُمْ مَا جَابَتْ كُنْزُ بَرِيٍّ شَامِعِي اجَابَتْ أَنْكُمُ مَرَّ طَبَقَةٍ ثَابِتٍ وَهَيْمُ شَمَارَا  
 أَكْثَرُ عِلْمًا عَارَافُودَ آوَرْدَه اندر عبادت و مؤید این است که خدای میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَشْكُرُونَ بِرُسْتَى أَنْكُمُ سِرْكَشِي مَهْمَا يَنْدَعُونَ  
 عِبَادَتِي از پرستش من سَيَذْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و حصص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آید ذخیرتین <sup>ج</sup>  
 بچهارگان و خواهر شدگان و گویند و عابضی استغاثه است یعنی فریاد و خواهشیدن بوقت در ماندگی تا شمار اضرار در رسم و بقول جمعی مراد از دعا  
 سوال است یعنی نخواهید تا بدو هم که خزان رحمت من لا مال است و کریم بخشنده آمل که امدادی دست نیاز پیش آورده که نقد مراد و کف میباش  
 ننهد و و کلام محتاج زبان سوال شده که رقعۀ حاجتش بتوقع اجابت موشع لاسختم بیت برستان ارادت که سر نهادن و شمی به کمال لطف است  
 برویش هزار در کشاد و گفته اند که دعا بمعنی ثناست و سجاوت بمعنی قبول یعنی برستانش کنید تا بفضل کامل خود شای ناقص شمار قبول کنم مراد  
 از دعا توبه است چه تا سب خدا را میخواند بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا به پذیرم بیت که توبه کنی پذیرم از تو  
 کرم و و انکه ز سر جرمیات در گذرم <sup>ه</sup> اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خَدَى تَعَالَى نَحْسِي سَتِ كَيْفَ بِيَا فَرِيهِ لَكُمُ الْيَكْلُ بَرِي شَمَاشِ رَاتِيَرِه و منراج بارد  
 لَتَشْكُرُونَهَا مَا سَكُنَ شَوْيِدُ فِيهِ در و بخت ضعف حرکات و سکون حواس و التَّهَادُّ و بیا فرید روز را مُبْصِرًا در روشن کننده و منراج حاتر تابنده  
 چیزها و حرکات شمار التساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بِرَبِّكَ خَدَى تَعَالَى لَذُو فَضْلٍ بَرَانِيَه خداوند بخشش بزرگ است و بیا علی التَّكَاثُرِ  
 بر آدمیان با فریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که توأم مصالح ایشان در نفس و مال به است وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُفْقَهُونَ  
 لَا يَشْكُرُونَ <sup>ج</sup> پاس داری نمیکند ذَلِكُمْ اللَّهُ الْكَلِيمُ الْبَارِكُ الْكَافِرُ خَدَى سَتِ رَبُّكُمْ بِرُوحِكَ رُوحًا دَعَا دُعَايَ نَحْوَانِيذِ اسْتَجِبْ لَكُمْ مَا جَابَتْ كُنْزُ بَرِيٍّ شَامِعِي اجَابَتْ أَنْكُمُ مَرَّ طَبَقَةٍ ثَابِتٍ وَهَيْمُ شَمَارَا  
 هم چیز است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار گرا و قَاتِلِي تُوْكَفُونَ پس چگونه و بچه و جگر دانیده میشود از عبادت او  
 عبادت غیر او گذشت همچنانکه بگردانیده شد ندان قوم تُوْكَفُوكَ الدِّينَ بگردانیده میشوند آنکه کافران هستند که از روی عناد  
 بِآيَاتِ اللَّهِ يَحْجُدُونَ بآیتهای خدای تعالی انکار میکنند و از پذیرفتن آن ابامی نمایند و باری هستند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خَدَى تَعَالَى نَحْسِي سَتِ كَيْفَ بِيَا فَرِيهِ لَكُمُ الْيَكْلُ بَرِي شَمَاشِ رَاتِيَرِه و منراج بارد  
 که ساخت لَكُمْ الْأَرْضَ برای شمارمین را قلمرا موضع قرار و آرام گاه برای بر روی سر و می نشینید و السَّعَاءُ بِنَاءً و گردانید سعاد  
 برداشته و شَوْرَكَ و بنگاشت شمارای آدمیان فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شمار یعنی قاضای شمار است  
 کرد و رویهای شمار پاکیزه و اعضای شمار متناسب آفرید وَرَزَقَكُمْ وَرُوحِي داد شمار را مِنْ لَدُنِّي بَرِيَّتِ از پاکیزه یعنی ماکولات لذیذ و متمیز  
 گردانید روزی شمار از روی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او معات جان ناماست همه حقایق  
 علوی و سفلی و مجموع و قاتق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت  
 جامعۀ لامع رباعی این صورت توانسته است وجود روشن زرخش پر توانوار شود و مجموعه هر دو کون کس نیست  
 چو توف در ملک صورت و معنی موجوده ذَلِكُمْ اللَّهُ أَنْكُمُ خَلْقُ تَصَوُّرِ خَدَى سَتِ رَبُّكُمْ بِرُوحِكَ رُوحًا دَعَا دُعَايَ نَحْوَانِيذِ اسْتَجِبْ لَكُمْ مَا جَابَتْ كُنْزُ بَرِيٍّ شَامِعِي اجَابَتْ أَنْكُمُ مَرَّ طَبَقَةٍ ثَابِتٍ وَهَيْمُ شَمَارَا  
 فَتَجْعَلُكَ اللَّهُ پس بهتر است خدای و بزرگوار تر رُبُّ الْعَالَمِينَ <sup>ج</sup> پرورنده عالمیان از جن و انس و جَرَّان هُوَ الْحَيُّ اَوْت  
 زنده یعنی تفرجیات انکه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادَّعَا دُعَايَ نَحْوَانِيذِ اسْتَجِبْ لَكُمْ مَا جَابَتْ كُنْزُ بَرِيٍّ شَامِعِي اجَابَتْ أَنْكُمُ مَرَّ طَبَقَةٍ ثَابِتٍ وَهَيْمُ شَمَارَا  
 در حالتیکه پاک سازندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک با طاعت خود را از ریا و بگوئید

و منراج بارد



الحمد لله رب العالمين ۞ پس سپاس و ستایشها مرخصی داشت که پروردگار عالمان است قل بجوامع مشركان را که میکنند  
 بدین آبا و اجداد خود مندرین شوالی میبخت بدستیکه من نهی کرده شده ام ان اعبد الذین تدعون از آنکه پرستم آنان را که میپرستید شما من  
 دُونَ الله بخدای تعالی که جاء فی البیت آن هنگام که آمده است بمنجی قیامت من قی از پروردگار من و امرت و ماور شده ام  
 ان اسلم بآکره من و انما و کنتم لرب العالمین خج مآفریدگار جهانیان را هو الذی آن کسی است که خلق کرده سیافید پر شمار آدم و هم من  
 ثواب از خاک شکر من نطفه پس شمارای فرزندان می بیرون آورد از آب منی شکر من علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل  
 برمی آید شکر من جگر پس بیرون آورد و هر یکی را از شمار رحم در طعمه گوشت شکر من لب و آب پس باز میگرد شمار تا رسید آشد گشته  
 بغایت قوت خود که فتیلهای شهاب است شکر پس ازین درجه بالا میرد و لکنوا شکر من و خواه اگر دیدی پیران و منکره من و یقوتی و از شمار  
 باشد که میرانیده میشود من قبل پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت و لکنوا و تقاسید شمار تا رسید اجلا قسمتی منی نام برده شده که وقت  
 موت است و اهلکم تعقلون ۞ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود و تعالی از درجه بدرجه هو الذی منی و یقوتی او است آنکه زنده میگردد  
 و میراند فاذا قضی الامر پس چون خواهد و حکم کند کاری را فاما یقول لک پس جزین نیست که گوید و او را کن فیکون ۞ باشد پس باشد  
 بی منی و ملت یعنی تکوین و احتیاج بالی و عدلی و فرصتی و کفایتی نیست نظم فعل و را که عیب و علت نیست به متوقف هیچ علت نیست از  
 غم زلف کاف و طره نون به هر زمان شکلی آورد بیرون که تر یا نینگری و ندیدی الی الذین بسوی آنها که مجاد لون جلال و نزاع میکنند  
 فی آیت الله در آیتهای خدای تعالی یعنی حج قرآن و منکر منائی یصرفون ۞ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان الذین کذبوا  
 مجادلان آمانی اند که گدیب کردند و مگر ویدند بالکتاب بقرآن یا جنس کتب آسمانی و یما اذ سلنا و با پنجه فرستادیم به مرسدنا فیه بخیر  
 پیغمبران خود و از احکام و شرائع فحوف یعلمون پس زود باشد که بداند خاتم گدیب و انکار را اذ الا غل انگاه که علمای  
 آتشین باشند فی اعتقاد قیصر در گردنهای ایشان و السلیل و از بخیر و نیز دران بود یحبون ۞ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیر تا آنگاه  
 ایشان را فی الحکیمه در آب جوشان که در نهایت حرارت بود و شکر منی القاریس ازان در آتش یجرون ۞ عس سوخته و بریان گشته یعنی  
 با انواع عذاب از آتش و آب مغذب کردند شکر من پس گویند در ایشان ما این ما کنتم شکر من ۞ لکن کما انما بودید شما که انبیا  
 میکردید ایشان من دُونَ الله از دُونَ خدای تعالی قالوا گویند و از خیانت که آن مشرکان ضلوا اعتنا کم شدند از ما نمی بایم ایشان را و ما ایشان  
 توقع امداد داشتیم ایشان را و در بلا بگذشتند بل لکن تدعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش ازین در دنیا شیئا ما چیزی را که بدان اعتباری  
 باشد یعنی بهار و روشن شد که نپنداشت ما چیزی نبود گذشت آنجا که مجادلان را فرو گذاشت فیصل الله الکفرین ۞ گمراه فرو میگذازد خدای تعالی  
 کافران را راه نمی بزم بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند لکم این خدایان شما امروز در عقبی یما کنتم تفرحون  
 بسبب آن است که بودید شما که شادی میکردید و فرحان میبودید فی الارض زمین یعنی در دنیا یعنی لکن بجزی که حق نبود یعنی شرک  
 و طغیان و یما کنتم تفرحون ۞ و بجهت آنکه بودید شما که مینازیدید بخود و بتکبر میخواید یا دخلوا در آمدن آب جگر بر آب  
 هفتکانه و دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طائفه بود که در آن جلد و فیها جاویدمانگان دران قیاس متوکل  
 المتکبرین ۞ پس برآیم که بیست و شکر ان دوزخ فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد را یعنی قیامت و عذاب الله حق بدستیکه وعده خدای تعالی  
 بنصرت اولیا و ملاکت اعدا حق و درست و درست است و بیشک واقع شود فاما من یزیدک پس اگر شما ایم تو بعضی الدنوی جز از آنچه نیت نمودی

ع  
 ۱۳  
 معافه  
 عدل و خیر

و عده داده ایم ایشان را از قتل و اسیر خود است **أَوْ تَتَوَفَّيْتَنَّا** آیا اگر بمیرانیم تر پیش از ظهور آن عذاب **فَالْيَوْمَ نَبْرِئُكُمْ** پس بویا بدار  
 گردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه و تعالی بعضی از عذاب  
 کفار را بحضرت سید بر اصرار نمود از قتل و اسیر و قحط و جزآن و باقی عقوبات ایشان را در عقیبت خواهد نمود و بیست و دو شان از دو عالم شاد و خوش  
 می زیاده و دشمنان در محنت و غم این سر و آن سر آورده اند که کفار را که از روی جدال اقتراف آیت سکاثره میکردند چنانچه تغییر عیون و  
 اطوار بساتین و صعود بر آسمان بحضرت ایشان بروی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا**  
**وَبَحْتِيقَ كَذِبًا** و ما پیغمبران را حق قیلت پیش از تو **وَمِنْهُمْ بَعْضٌ** بعضی از ایشان **قَالَ كُنَّا نَظُنُّكَ كَاذِبًا** آنکه ما تو را  
 آن بیست و نه پیغمبر اند **وَمِنْهُمْ مَن لَّمْ يَنْقُصْ** و بعضی از ایشان **أَنَّهُمْ كَذِبٌ** آنکه ما تو را **عَلَيْكَ** بر تو ایمان ایشان دانسته چون  
 الیح و غیر او و بعضی آنست که نام ایشان دانسته و ز قصه ایشان شنیده جمعی را بنده که مقرر عذابهاست هزار بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل  
 و چهار هزار سائر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار و چند بودند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید نداده و معرفت ایشان  
 با نساب و اسامی شرط نیست و ما کائنات را بر سؤل و نبوت پیغمبر را و نتوانست آن تباری با نیاید آنکه بیاید در محضره که نشانه نبوت او  
 باشد **إِنَّا بَدَّلْنَا قُلُوبَهُمْ** که بستی و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما اینچنین اقرار می کنید و مستقل نیست در نمودن آن بی  
 امر من و حکمت در عدم وقوع آنست **فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ** پس چون بیاید فرمان خدا بعباد مقرر جان هجرات بعد از وضوح آیات قضا  
 حکم کرده شود **بِالْحَقِّ** برستی یعنی شرک مبطل مغرب گردد و مومن محقق نجات یابد و خیر و زیان کند **هَٰذَا لِكُلِّ قَوْمٍ نَبَأٌ**  
 ناراستان و معاندان که بعد از دیدن محضره که دلالت بر نبوت میکند و بجز محضره میطلبند **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خَلْقَ عَالَمٍ** آنکه با فرید **لَكُمْ**  
**أَلَّا تَعْلَمَ** برای شما چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند **لَتَرْكَبُوا** اما سوار میشوید **مِنْهَا** بعضی از آن **بِأُحْسَنِ** و فرس و **مِنْهَا** تا **تُخَلِّقُوا**  
 و بعضی از آن میخیزید چون غنم و بز و حی آنست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر و گاو و در شمار است **فِيهَا** منافعه در انعام نیست  
 بسیار چون شیر و شتر و بز و **وَلَتَبْلُغُوا** و ایشان را فرید تا رسید علیها مسافرت بعضی از آن **حَاجَّةً** فی صدور کما حاجتی که  
 در دلهای شماست از سودا و معامله و علیها و بر شتران در خشکی و علی **الْفُلْكِ** و بر شتی با در دریا **تَحْمَلُونَ** بر دوشه میشود و بر **وَيُرِيدُكُمْ**  
 می نماید خدای شما را **إِنَّ هَٰذَا لَنُفْصِلُ بَيْنَهُ** نشانه ای قدرت خود را **فَإِذَا نَزَلَ بِآيَاتِ اللَّهِ تُكْفِرُونَ** پس که ام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت  
 چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید **أَفَلَمْ يَسِيرُوا** آیا پس سیر کردند فی **الْأَرْضِ** در زمین عاود نمود و **فَيَنْظُرُوا** کیف کانت  
 پس تا بنگرند که چگونه بود عاقبت **الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** سرانجام کار آنها که پیش از ایشان بودند از نام پیشین **كَانُوا أَكْثَرُ مِنْهُمْ** بودند  
 بیشتر از ایشان از روی عداوت **وَأَشَدُّ قُوَّةً** و سخت تر از روی توانائی **وَأَنَّا آتَاكِمْ** و از زمین **وَأَفْرُونَ** تر از جهت باز ماندنهای ایشان در زمین  
 از کوششها و قلعها **فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ** پس دفع نکرد عذاب را از ایشان **تَمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب  
 سپاه **فَلَمَّا جَاءَهُمْ** پس آن هنگام که آمدند به ایشان **دُسِّلَهُمْ** پیغمبران ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بجزات و دلالات **فَرِحُوا** و شاد شدند **بِهَا**  
**عَلَيْكَ** هم با آنچه نزد ایشان بود **وَمِنْ قَبْلِ الْعِلْمِ** از دانش بزرگ ایشان یعنی جلی که از علم نام نهاده بودند و مرا و عقاید باطله و شباهت بی اعتبار  
 ایشانست و گفته اند مرا و علم بسیار است و تجارت است و با علم طابع و تخم که آن بسیار است و ظاهر شده با نبی و آیات ایشان استند میکردند لاجرم  
 آن باز ایشان را **إِنَّا نَكْفُرُكُمْ** و ما کائنات را **يَكْفُرُكُمْ** و فرود گرفت و محیط شد بگردان ایشان جزای آنچه آن با انبیا استند

و خیر بینم و نند از عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقیبت و آن خواهند رسید فلما تاراکا پس آن هنگام که بدینند  
 با سنا سختی عذاب دارد دنیا قاتل و مقتل امتنا ایمان آوردیم بالله و حله بخدای تعالی حال آنکه یحیی است بی شریک و منساق  
 کفر تا و کافر شدیم بپاکانگاه مقرر کنیم ○ آنچه بودیم آن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم بر بتان قلم بیک یثقه شمس نبود که سو  
 کند ایشان را ایمان ایمان ایشان گنار او اباسنا ما آن هنگام که دیدند عذاب بارز بر یک در وقت معانه عذاب تکلیف مرتفع میشود  
 و ایمان در زمان تکلیف مقبول است در وقت بس شئت الله سفت نهاد و خدای منت نهاد و فی التی قد خلعت آن نبتی که گذشته است فی  
 عباد و درندگان وی از ارم ماضیه که ایمان باس هیچ وجه مقبول نیست و خیر زمین کار شد نه هتالک الکفر و ان مان اگر وید  
 یعنی خسرا ن ایشان آن وقت ظاهر شد و اگر چه در خسرا ن بودند در همه عیبه

ع

### سورة التمجید مکیه و هی اربع و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم ○

حکم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی بابر استخراج آن دسترس نیست و گفته اند اشارت است بحکمت و مسمی نیست یعنی  
 حق بجا را منت است بر مومنان بر تنزل حکمت صاحب بحر الحقائق فرمود که ظم اشارت است باختری که میان حق تعالی و حبیب اوست و بیج  
 مقرب و نبی برسل جان بی نبی و چه حادیم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده پس بسبب حرفین در همین ششم  
 یاد میکند که این قرآن تنزیل فرود فرستاده شده است من الرحمن الرحیم از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مردمان بر رعایت قلوب  
 خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی و البته بقرآن است و این فر  
 فرستادن کتب فیصلت کتابی است پیدا کرده شده آیت آیتای می بین گشته با مرونی و وعده و وعید قرآن عاشر بیار حالتیکه  
 قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسبب خوانند و فهم کنند و آیات و تفصیل یافته است لفظ و می تعلمون ○ برای گوی که دانند از این  
 دانش و شناسند که نزول و من عند است کثیرا آمده و دهنده مرآت آن که بوی عمل کنند و ندیدند و بگویند که آنها را که بوی کردند قاع حصر پس وی برین  
 از قبول آن یعنی پذیرفتند اگر هم بیشتر ایشان کافران فهم لا یسمعون پس ایشان میشوند یعنی برافتنند روی تا نشوند و قاتل و مقتل اهل  
 شرک که همواره قلوب و دلهای باغی آیت در پوشش است و مقاتل دعوت از فم اخیری که میخوانی مار الیه بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم  
 فی فی اذ اینتا و در گوشهای ما و قر کرانی است آنچه میخوانی میشوند و من بیننا و بینک و میان ما و میان تو حجاب پرده است که جمال  
 نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجری است که در از پوششگی تو منع میکند و در وسط آورده که او جل جامه ایمان خود و حضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت  
 و گفت تو از آن جانب و ما از این جانب فاعمل پس عمل کن بر دین خود و انا عملون ○ بدینستیکه دانند که عمل کنیم بر کیش خود یا آنچه توانی در  
 حق با کن که ما نیز آنچه توانیم قصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرمود که تو کار کن برای آخرت خود که با بر کنای خود عمل میکنیم قل بجای محمد انما انا بشر  
 و مثلکم مغرب نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیاید و فهم کنید و شما را چیزی دعوت نمیکنیم که سماع را از زکرا  
 و طبع را نفرت باشد بلکه قومی الهی و حی کرده شود بسوی من انما الهکم جز این نیست که خدای شما الله و احد خدای است چنانکه قاست قیتموا  
 الیه پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید و استغفر و از و آرزویش جوئید مرگنا بان را که بعد از اسلام کنید  
 و در موضع آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهر و باطن یعنی باید که نهان آشکارا یکی باشد و چون بر تبه تهاست

تفسیر



استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم است و بگوید و ختی غداً للشرکین خیر شرک آریندگان راست الذین کافروون  
 الزکوة آنکه نمیدهند زکوة را یعنی حکم لالا الله که زکوة انفس است تکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید زلوت شرک پاک نیسانند یا آنکه  
 زکوة مال نمیدهند و بجهت تخصیص منع زکوة قاز ساز او صاف شرکان آن است که مال محبوب ایشان است و نذل و در نفس بهت باشند اعمال  
 و بگویند در این صفت اشد تنی است به کل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بکل اعظم زنازل و اگر دمام است و گفته اند که هر تنگوار و استخوان  
 چون تنی است که او را جان نبود یا بدستی است که بر نذر و نظر نعم مسک شجری بی برست به سر و بختل جسدی بی سر است به بختل که سر پای  
 ناکامی است در دو جهان موجب بدنامی است و همتا شرکان یا آخرت و بسیاری دیگر همتا کفروون ایشان اگر بداند  
 بدان جهت نفقه نمیکند که مکافات آن سزاوارند الذین اعتوا بدستی آنکه گردیدند و عملوا الصلح و کردند کارهای نیک  
 لهم اجر و ایشان را مزدی است غیر مضمون ناکامی یا غیر محسوب در معالمان آورده که این آیت در شان بیاران و عاجزان و ناتوانان  
 آمده که در حالت ضعف و عجز ازادی عبادت باز مانند حق سبحانه همان نزد طاعتی که در زمان صحت داشتند به ایشان میدهند پس غیر ممنون یعنی  
 غیر مظلوم باشد عبدی که عمرش نقل میکند که حضرت رسول الله صومعه بود که بنده چون بر طبقه نیکو باشد از عبادت پس یار شود حق سبحانه و تعالی  
 که بر و موکل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض از رها کنیم یا حضرت ما و هل شود قل  
 انکم کما یوایسما الکفر و ان هر کس که فراموشید و نمی گردید بالذی خلق الا دحض باکسی که میافرید زمین را فی یومین در دو روز تمام  
 ابو الیث رح آورده که در روز کشف آفرید و در روز و شنبه بگسترانید و جعلون که و میسازید برای او زبان خود اندا که همان  
 ذلک آن خداوندی که میافرید زمین را رب العالمین پروردگار عالمیان و جعل فیها و میافرید زمین را و اسی کوههای  
 بلند و پادارین فوقها از زیر زمین تا ناظران دران نگریسته بده اعتبار بردارند و بآلک فیها و برکت داد در کوهها تا در منابع  
 و معادن و صنایع آفرید یا برکت داد زمین را با اشجار و زرع و انعام و انهار و قلد فیها و تقدیر کرد در زمین اقواها کار و زیسهای اهل زمین  
 یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرمای و گوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر  
 بلده است و تقدیر این روزها کرده فی آیه که بعباده آید و بر طبقه چهار روز یعنی در روز دیگر که شنبه و چهارشنبه بود سقوا کسان که  
 للتساقطین مررندگان از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سالمان بی زیادت و نقصان گفته شد ثم استوی پس  
 قصد کرد الی السماء بافریدن آسمان و هی ذخان و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بیات و دخان است در زوالمسیقه که حق سبحانه و تعالی  
 آب بیا فرید آتش بر و گماشت تا او را در شورش آورد و از آن بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی  
 آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیا فرید و بنظر حبیب دران بگریست بگذاخت در وان شد آتش را بر و مسلط کرد و با جوش آمده کفی و بخاری  
 از وی پید شد انان کف زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد نظم کفی را سبط سازد که این فرشی است پس لائق بخاری را بر افرازد که این  
 سقفی است بر سپاه ابرار سقف محلی حسن تصویرش بود ظاهر و درین فرش طبق لطف تدبیرش بود پیداه فقال لها پس گفت خدی بعد از آفرینش  
 آسمان را و اول الارض و مرز زمین را که هر دو اثبتا بیا بیا بد پنج شمارا میفرمایم طوعا از وی فرمان برداری آفرید و هاتایا از سزاخواهش  
 ولی رغبتی یعنی اگر خواستید و اگر نه آنگاه چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت است نه اثبات طوعه و کراهت ایشان و گفته اند آسمان گفت آفتاب  
 و ماه و ستارگان خود را طاهر ساز و زمین را آفرید که انهار خود را بشفاف و شمار خود را بریون آفرید گفت آسمان و زمین آیتنا آمیم ما

عج

هر چه فرمودی طاعتین مع فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادگاه شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر  
 او بود از اجزای آسمان و زمین جنت آن محل کعبه اسلام و قبله انعام گشت و چون آسمان آفریده شد آن را بسکافت ففضمین پس بر دست  
 آن را سبعم سموات هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فی یومین در روز پنجشنبه و جمعه و آفرید و می کرد فی کل سماء بر آسمانی  
 اکثر هاء فرمان آن را یعنی اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا متفرک در هر فلکی را آنچه از او آید و در کتاب السماء الدنیا و بیاریم  
 آسمان نزدیکتر را بمصایبیم چه اعمای یعنی ستارگان چون چرخ رختان باشند و حفظا و نگاه داشتیم آسمان را عا و شتی از اوقات  
 یا از شیطین که داعیه استراق سمع کنند ذلک آنچه یاد کرده شد از بائع آفریش تقدیر العزیز آفریدن و اندازه کردن حدی  
 غالب است که در ملک خود بدست هر چه خواهد کند العلیین و اما که هر چه سازد از روی حکمت باشد فان اکثر ضوایس اگر روی بخزند  
 کافران که یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فقل اندونکم پس بگو که بیم کردم شما را و ترسانیدم ضعیفه از عذاب بیوش سارده  
 و هلاک کننده و مثل ضعیفه عا و مانند عذاب قوم عاد که با دصر بود و قحط و عذاب شود یعنی صیحه جبریل هم تخصیص این قوم  
 بجهت آن است که قریش در سفر حلت اشبار و صیف بر مواضع این دو گروه میگذاشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان سخت عتاب  
 و صیحه شده اند اذ جاءهم الرسول و قتیکه آمدند بدیشان پیغمبر این معنی بود و صالح هم من بین اندیم از پیش روی ایشان و  
 من خلفهم و از پس ایشان یعنی از بهجت ایشان بوق و غف و نصیحت و نصیحت درآمد و دعوت کردند الا تعبدوا الا الله ما لکم من سیه  
 اگر خدای تعالی را قائلو گفتند کافران در جواب ایشان که گوشه نشانی و دنیا اگر در دو کار را خواستی که رسول فرستادی لا تزل ملکة برآینه فرشتگان  
 فرستادی بجای شافا تا پس بدستیکه ما بختا از سلیم به باخیزی که فرستاده شده اید شمار عم خود کفر فن ناگروید گانیم چه شما مانند ما  
 آدمیانی و بیج فضلی و شرفی نیست شمار برابر ما شرکان در بند صورت انبیاء ممانده از مشاهد معنی ایشان غافل بودند مشغولی چند  
 صورت بینی ای صورت پرست و هر که معنی دید از صورت پرست و دیده صورت پرستی را ببند تا شوی از نور معنی بهره مند آنکه  
 تفصیل قصه ایشان میکند و میفرماید فاما عاد پس اگر و عادیان فاستکبروا پس گردن کشی کردند فی الارض در زمین احجاب  
 در بلاد بین یغیر الحی بنا بر این معنی استحقا که بکبرند شتند پس بود عم ایشان از امتدید که و عذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو کرد  
 و قائلو گفتند من اشد منا قوه و کیست سخت تر از ما جت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جیم و طوی  
 بودند و سنگ بر ضرب دست از کوه بکند میزدی او که میزد آید استند آن مغرور شدند کان بقوت خود آن الله بدستیکه خدای الذی  
 خلکهم و آن خدائی که بیافریده است ایشان را هو اشد منهم قوه و سخت تر و ترست از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد و چیزی  
 که غیر او را آن توانائی نیست و کافرا بودند قوم عاد که از روی تعصب و کبر بایستیا تحکمون بهایهای مانکر شدند بلکه نشاند  
 که آن حق است فاذا سلنا علیک هم پس فرستادیم بر ایشان دججا صر صرا بادی سرد با از مهیب فی ایام محبت در روزهای شوم یعنی  
 دهم آخر شوال از باد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد با دصر فرستادیم لئلا یقنم ما یجشیم  
 ایشان را عذاب الخزی عذاب رسوائی و خواری فی الحیوة الدنیا و در زندگانی دنیا یعنی بهر دستاصل سازیم و لعذاب الاخر  
 و هر آینه عذاب آن سرای آخری سخت ترست از روی رسوائی و خواری و هم لا یصرفون و ایشان پاری داده  
 نشوند در آن روز بفع عذاب از ایشان و اما همود و اما گروه شود فهد یتهم پس ایشان را ولایت کردیم بر راه راست





کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را ببینید که قرآن بخواند و او را بنوعی تشویش میداد که غلط کند پس چون حضرت رسالت  
قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشته بخوان پیوسته گفتندی صغیر زمان دست برهم کو گفتندی و شعرهای محل خواندندی  
این آیت نازل شد که **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ سِرَّهُمْ كَمَا نَعْلَمُ مَا كُنَّا نَمْلِكُهُمْ** و این قرآن را که محمد بخواند و الغوا فیہ و تخان لغو و حشو را بکنند در آن بفریاد کنید و پیش روی او بعلت کفر  
تعلیون ○ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد **فَلَنَذِقَنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** اما آنرا که کافر شدند مراد  
این گروه قاطباند یا عاصه کافران عذابا شدیدی از عذاب نجات یابند و این بسیار و دائم و کفر نیز بکفر و هر چه پادشاه هم ایشان را آتش  
**كَانُوا يَعْلَمُونَ** حق پادشاه بدترین کاری که بود نذر روحی اجل و غضب عمل میکردند **ذَلِكَ** آن عقوبت بدتر جز عذاب خدا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کفار  
خداست النار یعنی آتش عطف بیان است از جزا الهی که کافران رست **فِيهَا** در آتش **دَارُ الْخُلْدِ** ساری جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان  
باشد جزا پادشاه داده شوند پادشاه دانی بیما **كَانُوا** اسباب آنچه بودند که همواره **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کفار **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کفار  
**الَّذِينَ كَفَرُوا** و گفتند آنرا که کافر شدند و فیکه در آتش باشند **وَلَا يَكُنْ لَهُمْ فِيهَا نَكَبٌ وَلَا لِيَهُمْ فِيهَا مَلْجَأٌ** ای کفار در دنیا آصلنا اگر کرد  
ما را من **الْحَيِّ** و **الْقَيُّومِ** از دیوان آدمیان یعنی بیس که نافذانی تو کرد و قابل که خون اول حق و رخت این دوس را با با با می بچاهم ما را کیم  
ایشان را تحت آفتاب در زیر پای خود و از ایشان انتقام کشیم **لِيَكُنْ لَهُمْ نَكَبٌ وَلَا لِيَهُمْ فِيهَا مَلْجَأٌ** ای کفار در دنیا آصلنا اگر کرد  
شوند از دوزخ یا از جهنم فروان فروتر شوند **الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کفار **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کفار **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** ای کفار  
پس بران ایستادند صدیق کبر گفت شرک نیا و درند و حضرت فاروق فرمود بر او ای ایستادند و در و باه بازی نکردند و نورین  
تفسیر کرده که علمای خود را پاکیزه و خالص ساختند و نفسی علی کرم الله وجهه توجیه فرمود که **الْقُلُوبُ** اندوه و نقل سن بصری آن است که ارتکاب  
طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفتند از دنیا فانی مواضع کردند و دوسرایی باقی رغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرمود  
ربنا الله عبارت از توحید قرار است ثم استقاموا اشارت به توحید معرفت و توحید قرار آن است که اندر اکیا گوئی توحید معرفت آنکه او را  
یکتا شناسی یعنی از هر جهت بوحث او بینا گردی آنکه در عالم وحدت نیست نظم فی جهت یکنواختی صفی فی فکر فی بیان فی معرفت  
آتش از سر وحدت بر فروخت غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت **تَتَنَزَّلُ** فرود آید **عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ** برای ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مقیم  
و مقیم فرشتگان نزدیک مرگ یا وقت از قبر بیرون آمدن در محراب و در میان قتها که مذکور شد یا آنکه ایشان را گویند **الْمَلَائِكَةُ** استسید از آنها که در  
پیش دارند امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت **وَلَا تَحْزَنُوا** و اندوهناک و غمگین شوید بد آنچه گذشت از اهل دود که ایشان حق تعالی خوب  
خواهد ساخت **وَأَشْرُوا بِالْجَنَّةِ** و شادمان شوید بآن شتی که **الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** بودید که آن وعده داده میشد بزبان پیمبران **مَنْ كُنْ أَهْلَ عِلْمٍ**  
ما و دستان شما بودیم **فَالْحَيُّ** و **الْقَيُّومُ** در زندگانی دنیا و شمار از آفات گاه میشدیم و الهام رستی میدادیم و بخیر و امانت میدادیم و معاونت میکردیم  
و فی **الْآخِرَةِ** و دستان شما ایم **وَالْحَيُّ** و **الْقَيُّومُ** و حکیم و در خست یعنی مدد دادن در شفاعت هر که را خواهد خدای **وَلَكُمُ** در شمار است **فِيهَا**  
در آخرت **مَا أَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ** آنچه آرزو کنند و خواه نفسهای سالزندان از آفات و کفر فیما و شمار است **وَقُلْ** مکن **عَنْ** آنچه خود پسندید **وَلَكُمْ**  
میباشد **عَنْ** غفور و رحیم **عَنْ** از خدای آمرزنده مردمان بخشانیده در لفظ نزل اشعار است **لَكُمْ** تمنای اهل استقامت است با آنچه ایشان را عطا خواهند کرد  
چون با خدای است نسبت به آنکه بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کبر است چه در روشن طریقت درجه ازان عالی تر نیست

شیخ ابو علی قاق قدس سره فرموده که انتقامت نجا بهشتن سرست از مساوی اسد یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سرخود راه ندهد و اغیار را  
در حریم منزل دل نگذارد بیت امروز مراد دل جزایر نیکبند با نذر حریم سلطان اغیار نیکبند و من احسن و کیست نیکوتر تو که از اجتناب  
سخن قیمتن دعا از آن کس که بخواند خلق را الی الله به پرستش خدای فعلی صالحا و بکنند کارهای شایسته و قال لانی و بگوید به نیکوکار  
من المسلمین اگر گردن نهادن حکم خدای را این آیت در شان حضرت پیغمبر صلیع است که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو الیث فرمود  
که راو علما اند که معالیم دین به مردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هر چه دانند بدان کار کنند و یا محاسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را  
نمید و دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد از سکاره و گفته اند بهر آنکه و شایخ درین آیت داخلند و عایشه فرموده که  
منی نیم این آیت را الا در شان موزنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال با لک نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ند یکند و نماز  
بخواند و سخنان یهود به زبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیر یک در شان موزنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذن  
و اقامت دو رکعت نماز بگذارند و لا تشعوی الحسنه و لا الشینه و برابر نیست نیک و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید  
در شریک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات است و دیگری سبب بهبوط درجات و گفته اند که حسن رفعت است و سیئه عطف یا مراد  
علم و عمل است و در تفسیر ماوردی و تبیان معین المعانی آورده که حسن دوستی اکل رسول صلعم است و سیئه دشمنی ایشان اذ قع دفع کن سیه را  
یا لانی آن چیزی که در نفس الامر هیچ احسن آن نیکوتر است یعنی غضب را بجهل تسکین ده و گناه را بعبود محو کن و از لغو تغافل در گذر فاذا  
الذی پس چون چنین کنی با کسی که باشد بدینک و بینه عداوت میان تو و او دشمنی برآیند دوست گردد گاتنه گویا که او ولی حمیم  
روشنی که کار ساز بود و خوشی مهربان و در احاف از امام عظم نقل میکند که چون کسی میرساند که دیگری مراد میگردد من او را دعای خیر و ثنا میگویم تا  
و تمیک خبری بایم از آنکه او هم سکی من بگوید و ما یلقها و ما یلقها این صلت که مقابله بدی است بعلی الا الذین صبروا و انما انما صبر کنند بر  
تکلیف و نفس را از انتقام باز دارند و ما یلقها و عطا کنند این عادت و صفت الا ذو حفا عظیمین مگر خداوند بزرگ را یعنی آنرا از آنکه نفسی  
تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسن و گویند خط عظیم بهشت است و اما یکن عتاک و اگر برسد تو من الشیطان از دیو نوح  
و سوسه بتناهی یعنی اگر سوسه شیطان را خواهد که بنای این صفت که مذکور شد بکند و در رسم کند فاستعذ بالله پس ناهوی بخدای از شر او آینه بتیک  
نهای هو الشیخ است شوالر متعاده ترا العظیم و اما است بنیت تو و من الیه و از نشانه های قدرت الهی البیل و النمار و شبست  
در روز که متعاقب یکدیگر آیند و در شب آرایش شب برای آرایش و الشمس و القمر و در کاف و تاب و سیر بهر قدر رواند از مقرر سیر و نوحی  
لا تقبلوا سجده کنید للشمس و آفتاب لا تقبلوا سجده کنید للشمس و آفتاب و قد اند شاموا و اسجدوا لله و سجده کنید و نظیر الذی خلقکم و  
انحالی که بیافزید شب و روز و مهر و ماه را ان کنتم از تسبیح تا که از روی بیکلی ایاتا لا تقبلون سجده کنید و ای پرستید چه خود خض عبادت است و  
ان خالق را باینه مخلوق را و امام شافعی درین محل سجده میکند تا سجده متعاقب باشد و این روایت مرویست از عبد الله بن مسعود و فان استکبر و  
پس اگر کسی کند از سجده کردن خدای را ان قال یوت عتد و یک پس آنکه نزدیک پروردگار تو از آنکه در شمعان یستجوبون که نماز  
میکنند برای او یا تسبیح میگویند ما و او میستاید بالبیل و النمار و شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند و هم لا یستعبدون  
و ایشان ملول نشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام عظم را اینجا سجده میکند چه سخن سجده با نجات نام شده و این روایت  
ابن عباس و ابن عمرست و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجده قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات ملین اینجا سجده احتجاب

گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقدار است بقوله تعالی انکم تم یا ه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم سجده در  
 سجده نشاط و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که و هم لا یسرون و من آیتیه و از نشانه های قدرت الهی آنست که شری الایض  
 آنست که تو نمی زین را خاشعانه فرسوده و خشک شده و فاذا انزلنا پس چون فرستیم علیها الماء بران زمین آب باران را اهترست  
 بجنبش در آید بجهت رستن نبات از وود ببت و بر وید و افزون گردد و گیاهان و ان الذی اخیاهما بدستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد  
 الحی المولی هرگز زنده کننده مردگان است ان الله علی کل شیء قدیر و بدستیکه او بهم خیر را از اجای و امانت تواناست قدرت است  
 باهمه مقدورات یکی است ان الذی برسی آنرا که یلحدون میل میکنند و از طریق ثواب میگردند یا طعنه منیاند یا ویل باطل میکنند  
 فی الیتنا در آیت های مکه قرآن است یا نشانه های قدرت که دال است بر وجود قادر گیتا لا یخفون پوشیده نمیشوند علیک ابراهیمی  
 همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد با ایشان میرسانیم آفمن یتلقی فی النار انما یکسبه انداخته شود در آتش با اتفاق مفسران مراد ابو جهم است  
 یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهتر است از من یتانی آیا کسکه بیا یا امنا امین از و فرخ تو و القیمه روز سنجیده که آن حضرت  
 رسالت پناه صلعم است و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان لا عملوا اما شئتم لا امرتم بدست کفار را میگویند عمل کنید هر چه خواهید ان الله  
 بدستیکه خدای یما تعملون با آنچه شما میکنید نصیر و بنیاست و بدان جزا خواهد داد و بدستیکه حیل و مکر را بکن که خدای باند و نقد مغشوش  
 میاورد که معامل مییاست ان الذین کفروا بتحقیق آنکه کافر شدند بالذکر ان که بهترین یاد کردنی است لکن جاءهم من انهم  
 که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزه گانند و ان الله و بدستیکه قرآن لکن عجزوا ان هر آنکه کتابی است از جمله و گرامی نزدیک خدا  
 یا بسیار نفع یا عظیم نظیر امام قشیری حدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا چه کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد و برای امت عزیز  
 یا آنکه نامه دوست نزدیک و نامه دوست نزد و ستان عزیز باشد بیت زمانم و نامه تو یا فتم غر و کرامت هزار جان گرامی خدا  
 نامه و نامه است و ان الله الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بدین دیدنیه از پیش می و کلام من مخلفه و نه از پس می یعنی از هیچ جهت  
 باطلی بوی مستطرف نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیاید در اخبار و از آنیده و گذشته دروغی یافته نشود و تنزیل و فرو فرستاده شده است  
 من حکیم از خدا و ندامت حمید و عسستوده ما یقال لک نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو را که ما قد قیل کما یحکم گفته شده است یعنی کافران  
 پیشین گفتند للرسول فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلی میداد چیب خود را که از سخنان کفار اند و نهاک مباحث که پیش  
 ازین بر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او بهین گفتند که با تو میگویند ان ربک بدستیکه آفریدگار تو کذ و مفعصی که هر آنکه خداوند آفرینش است  
 را انبیا و متابعان ایشان را و ذوق عذاب الیمین و خداوند عقوبت در دناک مرشکان و مذبذبان را آورده اند که کفار و قریش گفتند چرا قرآن  
 بلغت عجم و فریاد و چهر بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از و بهر برند آیت آمد که و لو جعلناه و اگر ما میفرستادیم این کتاب را و اننا  
 اعجمی قرآنی بلغت غیر عرب لقالوا هر آنکه میگفتی کافران عرب لو فصلت چرا پیدا و بود انکرند ان الله آیت های کتاب را بزبان که  
 فهم میگیریم انعمی یا کلام عجمی و عجمی و مخاطب عربی قل بجای همه هوان کتاب للذین امنوا اما اگر ویدند همدی راه نمایند است بحق  
 و شفاء و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه و الذین لا یؤمنون و آنکه نمی گویند ندان فی اذانهم و قرش در گوش های ایشان گرامی است  
 یعنی تصام میکنند و گوشش میشنوند و هو علیهم عمی و قرآن بر ایشان کوریست پوشیده گی تا جلوه جمال کمال آنرا نمیند اولیک  
 انکر و که از شنیدن قرآن و حقیقت آن کور اند نیادون و ناکرده میشوند من ممکن بعید از جای و یعنی مثل ایشان چون کسی است







این حرف اثر اندوزی از جبین حسین حضرت سید المرسلین صلعم ظاهر شد و چون سبب پر سید نه فرمود که مرا خبر دادند بخیر یا که بامت من نازل خوا  
شد پس ذکر تذف و نسخ و حذف و امثال آن کردند تا خروج و جلال و نزول عیسی م و قوی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم  
و سمیع و قدیر است یا اشارت است بصفت علم و مجد و علم و ثناء و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایای است بان عطایا که حق سبحا  
بحضرت رسالت پناه صلعم ارزانی داشته تا حوض مورد او است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند و سیم ملک ممد و داد  
که از شرق تا مغرب تبصر است او در آید و عین غرور و او که انحراف همیشیان روح سبحانه او بوده و سیم سنای مشهور او که مرتبه بهیچکس بر نفعت نبی  
او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که در جوار ادنی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری است بیت مقام تو محمود و نامت  
محمد بن سان معانی و نامی که دارد و کذلک مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحیی الیک پیوسته وحی میکند بسوی تو و علی الذین  
من قبلیک و وحی کرده است بآنکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب که بهیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت  
الحکیم و انما جلال کبریا و نزول وحی است برو که ما فی السموات مراد است آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات و مافی الارض  
و آنچه در زمین است از کوائف سفلیات و هو العلی العظیم و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او است نکاد السموات  
نزدیک شد آسمانها که از عظمت او یفطرین بشکاف من فوقهن از بر یکدیگر یعنی اول آسمان بلند تر بشکافند پس از آن یک یک فشق گردد و در کشف  
آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال عظم و اتم است چه بالای آسمان علی عرش و کرسی مصوف ملائک اند پس ابتدای نفاط را از انجا دلیلی بزرگ است  
بر آثار عظمت پروردگار و الملائکة یسبحون و فرشتگان یعنی حلقه عرش با همه ایشان تزیین میکنند ذات حق را تزیینی مقرر بخند و تسمیه و حمد و ثناء  
ایشان یعنی تسبیح و حمدا بهم میگویند چه کی نفی ناسر است و یکی اثبات سزا و کیست غفور و آمرزش طلبند از خدای لمن فی الارض از برای کسانی که  
زمین اند از مومنان الا ان الله بانید بر ستیکه خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهندگان الترحیم مهربان برایشان بقبول توبه و القدرین  
لنخذوا و انما که فراترند من دونه بخیر خدای اولیاء و دوستان یعنی نازد و شرکا که بدوستی ایشان از پرستش میکند الله حیط خدای نگاهبان است  
علیکم بقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها را خواهد داد و ما انت علیهم و نیستی تو ای محمد برایشان یوکیل گماشته شده تا  
محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شریعت و کذلک و بهیچانکه وحی کردیم به پیغمبری بسان قوم او و اوحینا الیک  
وحی کردیم بتو قرآننا عسرا و آتی بلغت قوم تو که عربند گشتند تا بیکم کنی بدان امر القریه ابل مادر شهر هار که مکه است و من حولها  
و هر که گرد آن باشند یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زمین که بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی می اند  
و شد و بیم کنی مردمان را یوم الجمع روز جمیع یعنی روز قیامت که ذیبت فیته بیج شک نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق  
اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند از روح یا اشباح یا اعمال یا هر کسی را مثل او بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فرفق  
فی الجنة گروهی را در بهشت بزند که مومنان بودند و فرفق فی السعیر خج و گروهی را در دوزخ افکند که منافقان و مشرکانند و کوشا الله  
و اگر خدای تعالی بخواهد هر یک را از این دو گروه خلاص را امة واحدة گروهی یک تار با راه هدایت یا در طریق ضلالت و لکن یتدخل  
ولیکن درمی آید و من گشتند و هر یک را خواهد براه نمونی و توفیق عبادت فی رحمتیه در بهشت خود و الظالمون و ستمکاران یعنی سرگردانان یا بان  
غوايت و خدا ان زایل شرک و نفاق ما لهم نیست برایشان را من قریه بیج و دوشی که متولی کار ایشان گردد و لا نصیر و دیگر  
که خطاب از ایشان بر دارد آیا اتخذوا بلکه فراترند کافران من کونیه بخیر خدای اولیاء دوستان باشند و نام و لاف



دوستی ایشان میزند قاله پس خدای حق هو الولی است دوستی که دوست گردوشان را و هو المحی الموتی و است که زنده گرداند  
 و دوگان را بقدرت زبانش عاجز ایشان و هو علی کل شیء و خدای بر همه چیز قویست و توانست و اصنام ایشان را توانائی نیست  
 نظم است قادر بر حکم کن فیکون به غیر او جمله عاجز مذکور بون به غیر اسوی قدرتش به نیست عقل ازین کار خاد اگر نیست و مناس  
 اختلافکم و آنچه اختلاف میکنند ای مومنان فیہ در آن چیزها که فراموشی از هر چیزی از امور دین و دنیا حکمت پس حکم و مقصود است  
 الی الله بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذلکم و انکم که حکم حق صفت است و است الله خدای حق است دینی پروردگار من بحاکمه  
 بروی غیر او تو گفتی که اعتماد کردم در هر کار با او و معات خود بکرم وی تفویض نمودم و الیه انیب و بسوی او باز میگردد و در هر  
 احوال فی تحقیق بنده را جز او مرجع و آسب نیست فاطر السموات و الارض آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمینها جعل لکم میافید  
 برای شما من انفسکم از جنس شما آرزو و اجازات و من الاعمال و آفرید از چهار پیمان از و احاطه صنفهای گوناگون کند و کوه بسیار بگردان  
 شمارا فیہ در تراویح و تناسل درین و جواز خلقت لکن نیست بکلیله مانند او شیء به چیزی لفظ مثل در کلام عرب زائد می باشد  
 مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل معنی ذلت چنانچه گویند مثلاً لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را حقیقت  
 که نشتن چه نمودی شود به تاقص که اثبات مثل و لفظی آنست بیت ذات ترا صورت و پیوندی به تو کس و کس بتوانندنی و شعر  
 جل نہیں ان تدری حقیقه من لا المثل لا تضرب له مثل و هو السميع و او شنو است مجموع سموعات را البصیر و بیناست به بصیرت  
 که در او است مقلید السموات و الارض کلیدهای خزائن آسمان و زمین معنی مفتاح رزق چه خزینة آسمانها مطرب و نجینه  
 زمین نبات یلیط الریح کشاده میگردد اندر روزی الرحمن یسکاء برای هر که میخواهد بقضای ارادت و یقید و تنگ میسازد و بر هر که نخواهد  
 بروق مشیت الله بهر تنیکه او بیکل شیء بهر چیز از دقائق باستحقاق قبض و بسط علیهم و اناست شریع بیان کرد و بهر یساخت  
 و برگزید خدای لکه برای ثما من الدین از طاعت و عبادت و اصل توحید مآ و شیء به آنچه فرموده بود با بجز تو حانوح بن ملک عم را  
 و الذی اوحینا و بجزی که وحی کردیم الیک بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح و مآ و صلیبایه و آنچه وصیت کرد  
 بدیم بدان ابو هیم و مؤمنی و عینین این پیغمبران را از دصول دین آن اقیمو الدین بلکه اقامت کنید و بیای دارید دین را که ایمان است بچه  
 تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای و کاستفقر هو اقیفه و متفرق شوید در آن یعنی اختلاف نکنند در آن اصل که توحید و عبادت  
 چه در فروع توحید و شرائع اختلافات باشد بحسب از منه و اوقات و مصالح عبادت بزرگ و گران و دشوار است علی الشکر کین بر شرک آردگان  
 هاتدو هم آنچه تو میخوانی ایشان را البیہ بسوی آن از توحید و لفظی شرک الله یحیی البیہ خدای میکشد و جمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی یا بدین  
 درست و درست من یسکاء هر که را میخواهد یا میگردد برای و شیء خود یا بجهت رسالت آن را که اراده کند و یسکاء و راه نماید بتوفیق و ارشاد  
 البیہ بدین حق من ینیب و هر که باز گردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با و رجوع کند حق سجا نه را درست بد و نمایند  
 نخست از طالبی از جمله بگذر و به آورده که از آن حضرت نداید کاسی گرفته راه انیک و و ما تفرق قوا و در آنکه نشده اندام گذشته چون عاد  
 و ثمود و اصحاب ای که و جز آن یعنی جدا گشتند از دین الا اگر من یفقد ما جاءهم من العلم از پس آنکه آمد بدیشان انش از اخبار پیغمبران یا از  
 دین بگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند بغير از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم یا آنکه تفرق ضلال محض است بکلیه و این گشتن  
 از روی تمکاری و جباری بود که واقع نیست بیکل طریقیان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب خدای که بر پیغمبر صلعم داشتند



به انید که تحقیق آنکه خصومت و جلال میکند فی الساعه و آمدن قیامت کفی ضللی جمیدین هرگز در گمراهی اند و در از صواب الله لطیف  
 خدای داناست یا نیکو کار عباد که به بندگان خود میزد و میفکند و روزی و به بلطف خود هر که را خواهد و هو القویته و او تواناست در  
 لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادت در حصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مردمان و امام قشیری فرموده که از لطف است  
 که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازنگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافه فرمود و سوم باریک دان و دوزخ  
 که خفیات امور را داند و اسرار صد و بر و پوشیده نماید چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر راه نبود و در کار او چون چرا و دخل ندارد قطعه  
 کسی چون و چوادم نمیتواند زده که نقش بند حوادث و رایی چون و چو است به چو گو که چو دست بسته قدرت به چون طاف که چون نیز پایمال قضا است  
 در موضح آورده که لطیف آن است که غرض امور معلوم داند و جرائم جمهور را جمل در گذراند در ترجمه شرف فرموده که لطیف است علم شامل و محیط بر غرض  
 مصالح و حکمت با بهره اش مثل بر عوائد منافع باشد در شرف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد و شکر بقدر بنده خواست درین  
 آیت نکات بسیار و فوائد بسیار است و حواله اطلع معنی لطیف تفصیل بر جواهر التفسیر است من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود  
 حرث الاخره کشت خیر آن سرای یا پادشاه آن را نرزد که بیفزایم مر او را فی حرثه در ذرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب  
 انجمن بزرگتر حرث خیر و از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود و همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی  
 افزون میگردد تا حدی که بگذرد بر بارگاه احد شود و من کان یرید و هر که باشد که خواهد بکروا خود حرث الدنیا نیکی دنیا و سعی کند در  
 حصول متاع آن نوزده میثاقا بهم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد و ماله و نیست مر او را فی الاخره در آن سراسر  
 من نصیب هیچ بهره مراد کافر اند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانیکه در غرور با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان  
 غنیمت بودی و بس همین آیت فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی بهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلب نصیب  
 خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیادت فیض یا بدست دنیا طلبی بهره دنیا بدست و عقبی طلبی ببرد و بیگجاست و دهنده نه چنان است که  
 کافران تصور کرده اند امر لهم شرکوا یا مرایشان را انبارانند یعنی مرایشان را دیوان بستند که در مصیبت شرک ایشانند شرعوا لهم  
 نهادن برای ایشان یعنی بسیار بستند در دل ایشان من الدین از کیش جا طیت ماله یا کذا آنچه دستور می نداده است و نفرموده به الله  
 بآن خدای بی شک را مانند شرک و انکار بحث و عمل برای دنیا و تحمیر بحیره و دانه و امثال آن و کذا کلمه الفصل و اگر نه کلمه رست  
 بودی یعنی قضای سابق تاخیر کافات ایشان لقصی بلیهم هر آنیه حکم کرده شده بودی میان کافر و میان مومن میان شرک  
 و شرک هر یک جزا بسته یافته بودند و ما و عده فصل میان ایشان در قیامت است و ان الظالمین و بدستیکه تمسک ران یعنی کافران لهم ایشان را  
 در آن روز عذاب الیم عذاب دردناک داریم و لی انقطاع باشد بری الظالمین بر بنی شرکان را در قیامت مشفقین ترسان و هراسان و متما  
 کسبوا از برای آنچه ایشان کسب کرده باشند و هو و بل اعمال و افعال ایشان فاقیم هر چه مرانده است بدیشان و الذین امنوا و انما کرده اند  
 و عملوا الصالحات و عملهای ستوده کرده اند فی روضه الجنات در مغراری شست اند یعنی خوشترین بقعها و زیهت افزای ترین آن لهم  
 ایشان است در بهشت مایکاء و آن آنچه خواهند و آرزو دارند آ داده و مقرر شده عند ربهم و یک پروردگار ایشان ذلک تا آنچه مذکور است  
 از کرامت بهشتیان هو الفضل الکبیر است فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعمانی و نبوی بغایت تحیر و فروغ است  
 ذلک آن ثواب که خبر داد للذین یشیر الله آن است که مرده میدهد خدای بآن عباد که بندگان خود را الذین امنوا و انما ایشان آورده اند







بوقت خروج از کشتی آوُتُوهُتُّن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیا یعنی مالی آنرا بجا کسب و آنچه کرد و ناز معاصی و یقین و در میگرداند بحث  
 کثیر از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومن را و اگر خواهد هلاک کند کافران را  
 تا انتقام کشیده باشد از ایشان و یَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فی اینکاه در دلائل قدرت که در محل نزول بلا ما لکم  
 نیست بر ایشان از امتیازات مخصوصه پیچ گریز گاهی فَمَا أُوتِیْتُمْ پس آنچه داده شده اید قریب شکی از چیزی که تعلق بین جهان دار چون مال و فرزند  
 قَتْلُ الْحَيَوةِ الدُّنْیَا پس آن برخورداری زندگانی دنیا است یعنی تا زنده بماند از آن متع میگردد و مَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزد یک خداست  
 از ثواب آخرت و نعمی بهشت خیر بهرست و آتِی و پانیده تر از دین اَمِنُوا برای آنکه آنیکه گرویدند و علی مرتبه بگویند کَلِمَاتٍ  
 و بر آفریدگار خود توکل میکنند و الَّذِينَ و برای آنکه بچندین بار بر سر میکنند یا یکسوی و بکثرت کَلِمَاتٍ از گناهان بزرگ و الْفَوَاحِشُ  
 و از کارهای زشت و لَئِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب نجس و زانی و مکر و حی که با ایشان رسیده باشد یَعْرِضُونَ  
 ایشان در میگرداند آنرا و عفو میکنند در باب آورده که این آیت در شان فاروق عظیم است که او را در که دشنام میدادند و چون در خشم میشد و فریاد  
 و تعرض بشان نمیکرد در میان آورده که در باره ابوبکر صدیق رضاست که او را بر اتفاق تمام مال ملاست کردند و بشتم رسانیدند و او علم و زهد و متعطر  
 لایمان میشد و ظاهر آنست که دشان ایشان هر دو دیگر ستمناست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغه جمع بدین معنی دال است کماتری و  
 تسمیع بیت مستغرق کار خود چنانکه در هر پروای ملاست گریه میارم نیست و الَّذِينَ اَتَجَابُوا لِآيَاتِهِ اَجَابَتْ كَرِهًا لِّحَيْثُمْ مَرُّوْا  
 خود را از انصاری که حضرت پیغمبر صلعم ایشان را بیان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند و اَقَامُوا الصَّلَاةَ و بیای داشتند نماز را  
 یعنی او کردند بشرائط و ارکان در اوقات آن و اَقْرَبُهُمْ و کار ایشان شودی با مشورت است بَلَّيْتُمْ مَسِيحَانِ ایشان یعنی هر گاه که کار  
 کنند بصواب و بدید بگریزند و مقدار دَقُّهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال بقیفون خفق میکنند در راه خدای و الَّذِينَ و برای آنکه  
 لَئِذَا اصَابَهُمُ النَّجْيُ چون برسد ایشان رستمی از کافران هُمْ يَنْصَرُونَ ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا  
 انتقام از کفار فرض است و جفا کردن با ایشان لازم و جَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٍ مِّثْلُهَا که در ادبی است مانند آن قَطْعِیَّة  
 دشانی با کینه سیمیه است بر سبیل از دواج کلام است چنانچه و ان عاقبتهم فاقبوا فحق عفا پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام  
 نماید از وی و اَصْلَحَ و باصلاح آورد میان خود و ظالم خود فاجز که علی الله پس نزد او بر خدای است و عده مبهم دلالت بر شرف عظمت  
 موعود دارد و در میان ارحمن بصری در نقل میکند که روز قیامت ند خواهد رسید که هر که بر خدای مژدی دارد گو بر خیز و بستان بر خیز و مگر یک  
 عفو کرده باشد از ظلمه قطعه عفو از گناه سیرت اهل قوت است بی علم و عفو کار قوت تمام نیست بگذر از خود خصم و مکرمن که عاقبت  
 در عفو نیست که در انتقام نیست و اِنَّهُ بِرَبِّكَ خَدِی لَا تُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست نمیدارد و ستمکاران یعنی کسانی که ابتدا کنند ستم یا  
 در انتقام از حد در گذرند و لکن اَنْتَصَرُوا و هر کینه کشد از ظالم بعد ظلم پس از آنکه بر ستم کرده باشد فَاُولَئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان  
 مَا عَلِمْتُمْ نیست بر ایشان قَسَبِیلُ هیچ راهی بعتاب و ملاست یا ایشان از گناه نیست اِنَّمَا السَّبِيلُ خبر نیست که معاتبه و معاوذه علی الَّذِينَ  
 يَظْلِمُونَ النَّاسَ کسانی است که ابتدای ستم کنند بر مردمان و یَعْنُونَ فی الارض مافرونی جویند و از حد در گذرند و زمین بغیر الحق طبعی جمعی و حتی  
 اُولَئِكَ آن گروه موصوف ظلم یعنی هُمْ ایشان است عَذَابُ کَلِیمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ و لکن صبر و هر که شکایتی کند از آن  
 مردمان و عَفَرَ و در گذر از نظام ایشان و انتقام کشد اِنَّ ذَٰلِكَ بِرَبِّكَ اِنَّ صَبْرًا و عَفْرًا لَنْ عَزَمَ لَمْ يَمُوتْ و از بهترین کار است



آدم زاهد را که بیدار از کارهای مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که جفا کند و وفا کند بیت و فاکنیم و ملاست کشیم و خوش باشیم که در طریق ما کافر نیست رنجیدن و **وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ** و هر کس را فرو گذارد و خدای قضا که پس نیست مرا و ارمین و قوتی هیچ دوستی که کار باری کند **مَنْ بَعْدُ** از پس فرو گذاشتن خدای مرا و اوست **الظَّالِمِينَ** و می بینی تو کافران را **وَالْمُتَكَاوِرَاتِ** آن سنگا که بنیدند عذاب را یعنی روز قیامت **يَقُولُونَ** گویند **هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ** آیا هست بوی برگشتن بدنی **مَنْ سَبِيلُ** هیچ راهی و جاده که برویم و مدارک ما فاست کنیم و تو هم و می بینی کافران را که در آن روز **يُعْرَضُونَ** عرض کرده میشوند **عَلَيْهَا** بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکور است جهت و ضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود و خشعیان در حالیکه فروشان باشند و حقیران **مِنَ الدَّلِ** از خواری و رسوائی **يَنْظُرُونَ** میگردند بسوی آتش **مِنْ** طرف خفیی از بگریستن پنهان یعنی بگریستن بدوزخ میگردند از هول و بیست آن زهره سر آوردن ندارند و صفا که فرمود که و قتی که ایشان را بدوزخ رانند زدوده میگردند گاهی ببلای گاهی بحرش و گاهی بدوزخ و جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران را بنیامشوز خوانند شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه بنیایان دنیا حالات مختلفه مردم فهم میکنند **وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا** و چون ایشان را بدین حال بیند گویند **أَمْ لَكُمْ إِيْمَانٌ** آوردند یعنی چون زیاده کاری ایشان بیند گویند **الْخَيْرِينَ** بدستیکه زیاده کاران **الَّذِينَ خَسِرُوا** آنکه دنیا کردند **أَنْفُسَهُمْ** در نفسای خویش **وَأَهْلِيهِمْ** و در کسان خود و **يَوْمَ الْقِيَمَةِ** روز رستخیزان در نفسا نیست که ایشان را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در املی گردوزخی اند **بَلَاكُمُ** ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند **بَلَاكُمُ** از دیدار ایشان محروم ماندند **إِنَّ الظَّالِمِينَ** بدانید بدستیکه شما را یعنی شرکان **فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ** در عذاب پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع و ما کان لهم و نباشد مرا این کافران را **مَنْ أَقْلِيَاءَ** هیچ دوستان و مدد دهندگان که بوقت عذاب **يُنْصَرَفُونَ** یاری کنند ایشان را **مَنْ دُونَ اللَّهِ** بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بر دارد و غیر خدای و باز ندارد خدای **وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ** و هر کس را که سار و خدای **فَاكُمُ** من **سَبِيلٍ** پس نیست او را راهی نجات و نجات **لَا يَسْتَجِيبُوا** اجابت کنید **لَكُمْ** پروردگار خود را یعنی در پیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید **مَنْ قَبْلُ** آن **يَا أَيُّهَا** پیش از آنکه **بِأَيِّ قَوْمٍ** که روزی که باز گردانید نیست مرا و **مَنْ** الله از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود **وَمَا لَكُمْ** نیست شما را **مَنْ هَلْجَاءَ** هیچ پناهی و گریزگاهی **يَوْمَ مَسْئَلِ** آن روز **وَمَا لَكُمْ** نیست شما را **مَنْ تَكْلِفُونَ** هیچ کاری در آنچه کردید یعنی علمای خود را **مَنْ تَكْرَهُ** نمیتوانید شد چه کرامت کاتبین در صحائف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز آن گویای دهند **فَإِنْ أَعْرَضُوا** پس اگر روی بگردانند شرکان از اجابت دعوت **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ** پس ما نفرستادیم ترا **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **حَفِيطًا** نگاهبانی که از عمل بد ایشان نگاهداری **إِنْ عَلَيْكَ** نیست بر تو **أَلَا** البتة مگر رسانیدن حکام و تورا رسانده **وَأَنَّا إِذَا دَقَّقْنَا** انسان و بدستیکه چون بچشیم کافران را یعنی بهیم میثا از نزدیک خود **وَحَمْدٌ** صحت و تو بخیر **فَرَحٌ** جهان خوش شود بدان **وَمَا دَمِي** کند و **إِنْ تُصِيبُهُمْ** و اگر برسد ایشان را **سَيِّئَةٌ** بدی چون مرض و فقر و محنت **يَمَاقِدَ** مت **أَيُّهَا** بهیم **بِأَيِّ قَوْمٍ** فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته **فَإِنَّ** انسان پس بدستیکه انسان یعنی کافر **كُفُورٌ** خجست پاس است و اگر زنده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ شمارند **وَمَا** از آن صورتی که فرموده که کفران و نمان آنست که ترک شکر کنند **لَهُ** مراد از است **مَلِكُ** استموات **وَالْأَرْضِ** و مشاهیر آسمانها و زمینها **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** می آفریند آنچه میخواهد **يَجْعَلُ لِكُلِّ شَيْءٍ** هر کس را خواهد **إِنَّا** ناگاه و خیران بی پسران چون لوط عم و یحیی **لِكُلِّ شَيْءٍ** و بجهش را اراده کند **الَّذِينَ كَفَرُوا** پسران بی خیران چون ابراهیم **وَأَفْتَنُوا** و جهمیاجفت گردانید ایشان را **ذُكِّرْنَا** و **إِنَّا** **شَاكِرٌ**

پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر صلعم اینجا بشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر  
و پسر باشد که والدین را در عیب پسر باشد یا پسر و در ایشان را آرزوی دختر باشد پس بشیت خود باز بسته یعنی هر چه خواهم و هم اینجا که از هر دو نوع داد  
پدر و مادر را بشیت نماز که نفی آن باید کرد و بجعل محکم نشاء و میگرداند هر که را خواهر عقیقا کالی فرزند چون عیسی م ائله علیهم السلام برستیکه خدای است  
با آنچه میدهد قلیس که توانست بر آنچه میسازد دانائی او از جمل مقدس و مبر و توانائی او از عجز منزله و معراجیت علم او بر طرف از شایسته جمل و قوت  
قدرتش پاک زلالیش نقصان و قصوره آورده اند که بگوید عالم صلعم را گفتند که چرا حدی تو بیو سطره با تو سخن نمیگوید تا در و نگر می چنانچه با تو  
سخن میگفت و موسی م او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنیدی ولی او را نمیدی آیت آمد و ما کان و نیست و نشاید لیشر را می  
آن یحکم الله انکه سخن گوید خدای با وی و با جمعه در دنیا و آنس او را بنید پس سخن گفتن خدای با بشر نبوده الا و حیاً که روحی کان کلا هست  
خنی که بسرعت در یابند یا بطریق الهام یا بقا در نام او و من و در آئی حجاب یا سخن گوید با وی از و رای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنان  
با موسی و در پس م سخن گفت و او در پس پرده حجاب نور بود در موضوع آورده که خدای با رسول الله صلعم سخن گفت از و رای حجاب یعنی حضرت  
رسالت پناه صلعم در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید چنانی از ز سرخ و حجابی از مروارید سپید و میرت میان هر دو حجاب بقا در ساله راه بود  
او میسرسل رسول الله یا خدای فرستد رسولی را بر آنس از ملائکه فیوضی یا ذننه پس وحی کند ملک برسل الهیه بدستوری خدای ثانی که  
آنچه خواهد خدای ائله علیهم السلام برستیکه خدای بر ترست از صفات مخلوق و غالب است در اعیال وحی حکیمه و داناست بکلم با بشر از  
روی حکمت بر وحی که باید و کذالک و چنانکه وحی کردیم پیغمبران پیش از تو او حیثا الیک وحی کردیم بسوی تو و حقاقر آنرا من  
امر ناه بفهمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گرد و چنانچه بدنها بروح حیات یابد ما کننت تکدی نبودی تو که بانی قبل از  
وحی ما الکتب و چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن نازل نبودند هستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت تر معلوم نبود و کلا الا ایمان  
و ندانستی که دعوت کردن ایمان یا بشر اعم ایمان و بعلم آن عالم نبود یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم ندانستی که کدام کس تو ایمان آورد  
ولکن جعلناه و لیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را تو را که می بینی به روشنائی که راه نمایم بدان من نشاء هر که را خواهریم من عبادنا  
از بندگان یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند و ائله علیهم السلام گفتند یی و بدستیکه تو بوحی ما میخوانی مردمان را الی صراط مستقیم  
براه راست دعوت از تو عام است مخلق را و هدایت از من خاص است هر که را خواهریم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راستی که  
طالب را بر منزل مقصود رساند صراط الله آن راه خدای است الذی لک آن خدای که مرا و آیتهاست ما فی السموات  
و ما فی الارض و آنچه در آسمانها و زمین است الا الی الله بدانند که بسوی خدای تصویر نموده عیج باز گرد و کارهای خلایق در آخرت نبرد  
محققان بازگشت همه امور در سه اوقات و احوال بضر است و بار تقاع حجب و وساطت مشاهد این معانی دست و ده قطع  
صورت کثرت حجب و حدت است و غیبت مانع نور حضور دیده دل بازگشایی و بین به سالی الله تصیر الامور + + +

سورة الزخرف مکیه و ثمانون آیه  
بسم الله الرحمن الرحیم

حکم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول فعلی که در لغت قدوه است تا بیدار  
سخن میکند آنجا که فرمود حروف تجی برای ادای تنبیه آید در معرض الایس اینجا و سیم تنبیه به سماع کلام اعظم و در کشف الاسرار

معانیه  
عند القدر

آورده که احادیث است بحیات حق و میم بلکه او قسم می‌دهد می‌کند بحیات بی‌زوال و ملک بی‌انتقال و الکتاب المبین و بقرآن روشن و هویدا بدلائل اعجازی زیاروشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست انا جعلناه بدستیکه فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا و قرآنی بلغت عرب لعلکم تأشاید که شما تازی زبانید تعقلون و در یابید معانی آن را یا فهم کنید صحت نبوت محمد را صلعم یا آنچه مشاهده کنید در آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و خیرات و آتیه و تحقیق که قرآن فی حق است الکتاب در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که این است از تغییر که دنیا نزدیک مالهی هر آنکه بزرگوار است حکیم و محکم کرده شده که در تناقض نیست یا نسخ است که در ورق نسخ کشیده نشود و افضر بایا بزرگواریم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآن را صفا باز داریم آن کتیم یا آنکه شما هستید قَوْمًا مُّسْرِفِينَ و گوی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و نکذیب و نایب و ما یبد ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیایی خواهیم فرستاد الزام محبت را و در میان گفته که سبب شرک شما قرآن را با سمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود بیایند قومی که بدان بخروند و با حکام آن عمل نمایند و که از سکن او چه بسیار فرستاده ایم من نبي في الاقوالين خج از پیغمبران در میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد و ما یا تیهتم من نبي الا کافوا به لیستخضعون و نیاید بکفر گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که با او استزای نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت به تو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم ما بسبب استزای شد منهم سخت ترین ایشان را بطش از محبت قوت یعنی اقوای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز ساخت و مضی و گذشته در قرآن بچندین موضع مثل الاقوالين وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان را پیغمبران هم چه کردند و ما ایشان چه کردیم در دنیا و عده پیغمبر است بنصرت و وعید عادی و بعقوبت و لعن سالتهم و اگر برسی قوم خود را که من خلق السموات و الارض که آفریدم آسمانها و زمین را لیسوا لک بر آینه گویند خلقهم العزیز بایا بر آنها را خداوند غالب و حکم و فرمان العلیم و انما احوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاہل تواند بود درین آیت اخبار کند از غایت جل ایشان که مقررند با فرینده قوی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الذی جعل خداوند آنست که ساخت که الارض برای شما زمین را مهذا باطنی گسترده و قرارگاه شما باشد و جعل لكم دینا و یافیه و ظاهر گردانید برای شما فیما سبلا در آن زمین را هیا لعلکم تهتدون و شاید که شماره آید بسلوک بر آن طرف سوی بلاد و دیاری که خواهد و الذی یسرک و وی آن خلایق است که فرو فرستاد من السماء از آسمان ماء بقدر سیر آن آب بقدر حاجت و مصلحت یعنی به بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح عم و نازند که مهات زراعت با کفایت نکند فاکثر نایب پس زنده گردانیدیم بدان آب بکدام فتنه جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را با خراج گیاه و القات غیبت تبکم حب ختم خاص و سبب بین فعلی کذلک مانند آن زنده کردن شجر چون عبیرون آورده خواهند شد از قبر با پس از زنده شدن و الذی خلق الزوج و آن خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع ملائکه و مخلوقات را کلها این بیاری مددگاری و جعل لكم و ساخت برای شما من القلات از کشتیا و الانعام و از چهارپایان ما ترک کون و آنچه سوار شود بر خشکی و تری لیستوا اما راست شود علی ظهور و برشتهای آن در سواری ثم تذکروا پس یاد کنید نعمته و بیکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شدید بروی و تقولوا و بیکم سبحان الذی یسخر پاک است آن خلایق که رام گردانید و زیر دست ساخت لنا هذا برای این کشتی و این چهارپایه را تا مبدد و رکوب بر ایشان قطع بر و بخر میکنیم و ما کنا له و نیستیم ما این رکوب را بقوت خود و مقررین لایضا بکنندگان و فرمان بردار ساختگان و انما



إِلَى دَتْنًا فَبَدْرَ سَيْكِهِ بَابُ سَوِيٍّ بِرُودِ دُكَارِ خَوْذِ لَقَبْلُونِ ۝ باز گردانند گانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که بخانه گویند و آخر مرکبی از مرکب و نس  
 است بیت هشدار و دغان کشیده رو کاخر کار بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت ۶ در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 پای مبارک در کاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی یسخر لنا هذا و ما کناله  
 مقربین و انما الی ربنا لتقبلون در موضع آورده که را کب را باید که کلمه الحمد گوید صاحب کشف آورده که حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهما  
 دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شمارا بدین فرموده اند را کب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه  
 فرمودند گفت آن تذکر و انعم ربکم با کلمه یا و کنید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارت است بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد  
 وَ جَعَلُوا و احکم میکنند کافران و مقرر میسازند که مرخدا ی را مِنْ عِبَادِهِ جَزَاءً اَمَّا از بندگان انصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران  
 اوند این تعجبی است از اجل کفار که بعد از اقرار بخلیقت و عزت و علم و برای او اثبات و له میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات جهات  
 و اوقات چه خبرهاست اِنَّ الْاِنْسَانَ بِرُسُیْکَ کَافِرٌ لَّکَ وَ قَبْلَیْکَ ۝ ناپاسی است آشکارا کفار و نسبت و له میکنند بحق سبحان و بی  
 دیگر از آثار جلال ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین بخوانند پس حق سبحان میفرماید که اَوَلَمْ نَخْلُقْ اَیَّاهُ  
 گرفته است خدای برای خود ممتا یخلق از انچه می آفریند بخت دختران که اخس و نقص اند و اَصْفٰکُمْ بِالْبَنٰتِ ۝ و شمار را برگزیده و صاحب  
 گردانید بسیار آنکه اشرف و اکمل از و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده و اِذَا ابْتَسَرَ و چون خبر داده شود لَحْدًا  
 یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا میکنند از بنی ملیح و محاضرب انچه میسازد و للرحمن مثلاً برای خدای بخشایند شبیه و مانند  
 یعنی دختران را که آن را اسناد بحق میکنند و فی الحقیقه آن وصف است مرخدا ی را مثل و مانند چه ولد را لا بدست که مائل و الد باشد پس ایشان  
 دختران را برای خدای ضرب مثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَ جَهَّهْ گرد روی او و مُسَوِّدًا سیاه شده  
 از غایت غم و اندوه وَ هُوَ کَظِیْمٌ ۝ و او پرست از غم و کرب و فرع یعنی آن غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بجهت  
 چون رو اسیدارید او مَنْ یَنْشَوُا اَیَّاهُ آنکه بیالده و بزرگ شود و خصن نشو بصیغه مجهول خواند از میثو یعنی آیا کسی که پرورده گردد و فی الحقیقه  
 در پرور یعنی نیاز پرورش یا بد و اوقات حرب و میدان داری نباشد و هُوَ فی الحَصَا و او در وقت مجاوله و سخن گذاری غیور و  
 مُبِیْنٌ ۝ غیر آشکارا کند و محبت باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زمان ازین و حیل و عاظمی باشد و حق تعالی  
 فرمود که آیا کسیکه انچه بنین باشد خدای او را بفرزندی بگیرد و دیگر نهایت جلال ایشان بیان میفرماید وَ جَعَلُوا الْمَلَائِکَةَ و نام نهادند فرشتگان  
 الذِّنَّ هُمْ اَنَّهُمْ اِیَّاهُ اَشْهَدُوا الرَّحْمٰنُ بندگان خدای اِنَّا اَنَامَ دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع  
 عبودیت اند دختران نام می نهند اَشْهَدُوا اَیَّاهُ حاضر بوده اند و دیده خَلَقَهُمْ اَفَرِیدَن خدای را که مشاهده کرده باشند  
 صفت انوش در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملائکه انانند گفتند از پدرانشان شنویم  
 و گواهی میدهم که پدران ما دروغ نمیگویند حق تعالی فرمود که سَتَجِدُنَّ زُودًا باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان و  
 یُسْأَلُونَ ۝ و پرسیده شوند روز قیامت اَزَانٌ و قَالُوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه کَوْشَاءُ الرَّحْمٰنُ اگر خواستی خدای ما  
 عِبَادَتُهُمْ ظَنِّیْهِمْ سَتَدْرِیْمْ ملائکه را و این بر بیل مجاوله میگفتند از روی اعتقاد غلبه مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لا بسم  
 حق سبحان فرمود که مَا لَهُمْ نِسْتِ اِیَّاهُ اِذْ لَکَ بَدِیْحٌ میگویند مِنْ عَلَیْقٍ میخ و نشی یعنی این سخن از روی دانش میگویند بلکه مشیت را

حجت میسازند در تفسیر فرمان الی ان لم یستند ایشان الا بخیر صون بخیر مگر که دروغ میگویند و در وسط آورده که مدعی ایشان آن بود  
 که خدای تقدیر کرده است بر ما بر پیش ایشان و بدیشان را منی شده پس را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ میگفتند زیرا که  
 حق سبحانه و تعالی بفریب کافر منی نیست اما اینکه منی چنین است که ایشان میگویند آید اویم ایشان را کتباً من قبله کتابی پیش از قرآن  
 که ناطق بود بر صحت قول ایشان قصه پس ایشان به بدان کتاب مستمسکون و چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایند گان و  
 مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بلی قالوا لکه میگویند الا و جددنا  
 اباؤنا تا بدستیکه یا فقیه پدران خود را علی امتیاز بر طبقه دیگری و انا علی انا و هم و ما بر سپای ایشان متمدون و راه یافتگانیم  
 یعنی استدلال ایشان بر طبقه تقلید پدران نادان است و کذا لک و همچنین ما آدسکنامین فکلات نفرستادیم پیش از تو فی قریة در ری  
 و مجمعی من تقدیر هیچ پیغمبری بهم نکرده که ایشان را بعباد تحریف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده که قال مگر گفتند مشرکوها  
 متعلمان و تو مکران و سروران آن دیه انا و جددنا بدستیکه یا فقیه اباؤنا پدران خود را علی امتیاز بر کیشی و آئینی و انا علی انا و هم  
 و ما بر عتب ایشان متمدون و افتد کنند گانیم بدیشان قل مگر برای محمد و حفص قال بخواند یعنی گفت پیغمبر که او کو حجتکم آیا حجت  
 پدران جاهل میکنند و اگر چه ما آورده ایم برای شما یا هذی و منی رست تر میخواندند و جددنا از آنچه یافته اید علیه پدران دین اباؤنا که پدران خود  
 و ایشان در تقلید جنان را بخ بودند که از حفص عباد قالوا گفتند تا ایما امر سلتم به ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان کفر و  
 تا گردید گانیم پس از شاست تقلید کار ایشان بکار به و معاند کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر آن تقلید  
 اگر چه عقلش سوی بالا میبرد مرغ تقلیدش به پستی می رود و فانتقمنا لک انتقام کشیدیم منضم از ایشان یعنی از مقلدان معاندان  
 باستصال ایشان فانظر کیف کان پس بنکر که چگونه بود عاقبة المکذبین و سر انجام کذیب کنندگان درین سخن تسلیم  
 آن حضرت صلعم است پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنند باری تقلید ابراهیم عم کنید که اشرف آبا می شاست و اذ قال لایر هیثم  
 و یاد کنی که اگر گفت ابراهیم عم بعد از سرون آمدن از غار لا یبیه و قومه مرید و قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند این  
 بپراکند بدستیکه من بزارم و حقاً تعبدون و از آنچه میپرستید از الا الذی فی قطن فی مکر آنکسی که یا فرید و افاقه سیصدین  
 پس بدستیکه او را ثابت دارد بر هدایت و جعلها و ساخت ابراهیم عم کلمه توحید را کلمه باقیة کلمه پانینده فی عقبه در زیت  
 خود و ازین است که همیشه در میان اولاد خلیل اسم موحود بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند ما دار عقب ابراهیم آل محمد صلعم است  
 یا امت مرحومه و بعضی برانند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم عم لعلهم یرجعون و شاید که کافران و شرک  
 باز گردند و بدین وی در آیند بل متعت بلکه بخورداری ما دم که او این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر صلعم و  
 اباؤهم و پدران ایشان را بعد از از نعمت بی انداز حتی جاءهم الحق و قبیله آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن و دین اسلام  
 و رسول مبیین و پیغمبری آشکارا بدلائل و معجزات بیان کننده توحید و حج و آیات فلما جاءهم الحق و آن انجام که آمد بدیشان سخن است و در  
 بایستی که بشکر گذری این نعمت فرمان برداری کردند ایشان در انکار فرموده قالوا هذی گفتند این که آورده یعنی قرآن سخن جاودست و انا به  
 و بدستیکه ما بدان کفر و انکار گردید گانیم و باور نداریم که آن من عند دست و قالوا و گفتند دیگر بار کو لا نبرئل چرا فرستاده نشد هذی  
 القرآن این قرآن که از پیش دست علی مرتجل بر مردی من القریة من ازین و بدیه که که و طائف از عظیمین و بدی بزرگ صاحب

بود از که ویس بن مغیره یا عبید بن ربیع یا اخنس بن شریف و از طائف عروه و ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کثانه عید یا یلیل و معای کفای  
آن بود که رسالت منصبی بزرگ است باینی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان نخص بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل  
و حشم و خدمت که رسالت رتبه عالی است و استحقاق آن بجای باشد بفضائل و جانشین و کمالات قدسیه و بالاین همه اختصاص میاید نسبت  
که بفضل خاص از حضرت و اهب العطا یا است مصرع تا دوست از ان میان که اینخواهد: لا جرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که  
أَهْمُ يَقْتُمُونَ آیا ایشان بخش میکنند و حمت و ذلت در محنت پروردگار تو که نبوت است یعنی آیا مفاخر رسالت بدست حضرت ایشان  
تا بر هر که خواهند در نبوت بکشایند سخن قَسَمْنَا بخش کردیم بپیشم صیانت ایشان مَعِيشَتُهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه زندگانی  
بدان کنند فی الحیوة الدُّنْیَا در حیوة دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر آن عاجز اند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل مینمایند  
و دَفَعْنَا و بر داشتیم بَعْضُهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ ز بر بعضی در جنت و جهاد و روزی تا یکی تو نگرست و  
دیگری در ویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق علمی آورده که تفاوت  
درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِكَيْتَذَكَّرَ بَعْضُهُمْ فَاغْرَبَ بَعْضُهُمْ آدمیان  
بَعْضًا بَعْضٍ دیگر را سَحَرًا طارک کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرورده گردد یکی مال معاون یگری باشد و  
دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیوی شود و ذِکْرُ حَمْدٍ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خیر  
بهرست مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و از اسباب بزرگی میدهند و لَوْ لَا أَن يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه نیست که گشتندی  
آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً که گروه مجتمع بر سر یار اختیار دنیا را آخرت را بچکنند هر آنکه میگردد و انیدیم لَمَن يَكْفُرْ بِالرَّحْمَنِ برای کسیکه نیکگوید  
بجای لَبِئْسَ مَا يَجْمَعُونَ مگر خاندنای ایشان را شَقَفًا تَرَفُّضًا متغضای از فضیله معاصی و زرد بانها که بدان عَظِيمًا برام آن خاندانها بظهور  
بر آیند و خود را بنمایند و لَبِئْسَ مَا يَجْمَعُونَ و میساختیم مگر خاندنای ایشان را اَبْوَابًا و دروازه ها و مَسْرًّا عَلَیْهَا و تختها که بران بَنَیْکُمْ و تکیه کنند هم از  
نقره درین آیت اشارت است بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن  
مشغول شدند می چه اکثر از طباع محبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناپاسی  
کردندی و اگر سقف خانها و زرد بانها و درهای خانها و تختهای کافران را بهر از نقره کردی و دَحْرُ قَا و با وجود اینها ایشان را اطلاع دادی یا  
چنان کردی که اینها از همه طلا ساختندی و اِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ و نیست آنچه میباید کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا مگر برخورداری از زندگانی  
این مادی یعنی در صد و زوال و انتقال است و اَلْآخِرَةُ و نعمت آخرت گفته اند بهشت عِنْدَ ذِکْرِ ذِکْرِ یک پروردگار تو یعنی در حکم او  
لِلْمُتَّقِينَ مگر بر بزرگواران است که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی و تمتعات این جهانی اجتناب نموده و  
هر کس که رخ از تمتاع فانی بر تافت و داند بطلب و لذت باقی بشتافت آنجا که کمال تمشش بود رسید و آنچه که مقصود دلش بود بیافت و وَفَوْقَ  
اَقْبَسُ و هر که چشم پوشد یعنی اعراض کند عَنِ ذِکْرِ الرَّحْمَنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الهی ترسد و بر حمت او  
امید و اربا باشد نَقِیضٌ بگرم که مراد از شیطان دیوی قَهْوَسٌ آن دیوله قرین خج مراد از جهنشین و دساز و صاحب و همراز بود و در دنیا  
در پیوسته بوسه و اغرای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم نصرانی قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی  
داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود و جنی گفت که ای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بنیواب و بعضی در خواب گفت آنچه در سرها

اینجا



ایشان است می بینی گفت فی پس چشم را مالید و دیدم که در سر هر کس غالی نشسته است بعضی را با با چشم فرو گزاشته و بعضی را گاهی بال چشم وی  
 فرو میگذازد و گاهی بالای سر میگذارد این چیست گفت نخورده که من بعثت عن ذکر الرحمن نقیض الشیطان اینها شیاطینند بر سرهای ایشان نشسته و بر  
 هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته و رباعی درینج و دردد که بانفس بد قرین شده ایم؛ و زین معالیه با دیو نمیشین شده ایم؛ بیارگاه فلک  
 بوده ایم و رشک ملک؛ ز جوف نفس جفا پیشه انجمن شده ایم و قاتلهم و بدستیکه دیوان کیصد و نهم هر آنکه باز میدارند قرینان خود را  
 عَنِ السَّبِيلِ اِذْ رَأَوْهُمُ يُخْسَبُونَ و می ندارند کفار بنی آدم اَتَمُّهُمْ مُقْتَدِرُونَ ○ آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یاققها تند  
 یا ندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین بنداشت میباشد حتی اِذَا جَاءَنَا مَا وَفَّقَكِمْ بایند با آن معرض و قرین او و حصن بصیغه  
 واحد میخواند یعنی پیاید با معرض و قرات بکرات است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله محشر آرند و بدوزخ افکنند در عالم  
 از او سجد خدای را و نقل فرموده که چون کافر را بر انگیزند و محشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و  
 مفارقت نکند از وی و تا وقتیکه بدوزخ روند القصه چون بعضی محشر آیند قال گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق در شیطان را یلکیت  
 بَلِئْتَ وَ بَلِئْتَ اِی کافکی بودی میان من و تو بُعد الشرفین دوری میان مشرق و مغرب تغلب کرده مشرق را در لفظ در موضع آورده  
 که مشرق صیف و مغرب شاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیوار گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودی  
 فَبَشِّرْ الْقَرِینَ ○ پس بهمینشی تو پس گوینده با ایشان گوید و لَنْ يَنْفَعَكَ الْيَوْمَ و سود نمیدارد شمارا در آخرت این آرزو و تمنّا  
 اِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کردید بنفسهای خود در دنیا اَتَتْكُمْ مَبْرَأً آنکه شما هستید فی العذاب مُشْتَرِكُونَ ○ در عذاب و دوزخ انبازان یعنی  
 باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفتند سود نمیدارد شمارا آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب  
 تخفیف عذاب از سبب کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم بایان قوم دبستی تمام داشت چنانچه بشرط دعوت بیشتر اقامت مینمودند عباد  
 و انکار ایشان اقرون تر بود حق سبحانه فرمود که اَفَانتَ اَیَا تَوَاسَى مُحَمَّدٌ تَسْمِعُ الصَّخْرَةَ تَوَاسَى که بشنوائی که از این یعنی آن را که گوش دل او گریست سخن  
 حق توانی شنوایند اَوْ هَدَى الْعَصْبِ یا قوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود و من کان و آنکه هست فی ضلّیل  
 مُبِین ○ در گمراهی بود یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراگان پس بسیار تعب بنفس خود منه فَاَمَّا نَذْرٌ هَبْنِ بِكَ پس اگر با بریم ترا بخوار رحمت خویش  
 پیش آنکه عذاب ایشان تو بنامیم دل خوش دار فَاَتَا مَنُومٌ بدستیکه از ایشان مُنْقِمُونَ عِیح انتقام کشد گانیم عذاب اَوْ تَوْبَتُكَ یا اگر  
 بنایم ترا الذی وَعَدْنَا نَحْنُمُ آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا فَاَتَا عَلَیْهِمْ پس بدستیکه با ایشان مُقْتَدِرُونَ ○ توانایم  
 یعنی هر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاَتَمَسَّكَ پس تو چنگ در زن بالذی اَوْحِی بِالْخَیْرِ که  
 وحی کرده شده است إِلَیْكَ بسوی تو از آیات و احکام اِنَّكَ بدستیکه تو علی حوا اَمْتَقِیم ○ بر راه هستی که زود ویر و بنزل تو ان  
 رسید فَاَنَّهُ وَ حَقِیقْ که قرآن لَذِکَ کُلُّکَ هر آنکه شرفی است و عزتی ترا و لِقَوْمِکَ و در گروه ترا از قویش و مجاهد گفته که مرا از قوم  
 تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی مرقیش است که تو از آنی و غرض خاص مرنی و شرم است  
 از ایشان و جمعی گفتند مرا از قوم است و سَوَافَ تُسْأَلُونَ ○ و زود باشد که پرسیده شود یزین نعمت و قیام  
 بسپاس داری آن و سَأَلَ و بر سر ای محمد مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن  
 مِنْ دُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که مَا جَعَلْنَا اَیَا فِرْعَوْنَ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ

بجز خدای الهی تعالی که پرستیده شوند یعنی پرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان در هیچ ملت از اهل ایشان پیشتر کسی که بدون خدای باشند مقرر شده مراد باین کلام است که اجتماع انبیاء هم بر توحید در معارف فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه صلعم رسل را جمع کردند و گفتند پس از ایشان چه گفت و در ضمن سخن شک نیاورد و نه پرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل پرسید که سید عالم این سوال کرد از انبیاء میکائیل هم فرمود که یقینا و کامل تر و ایمان و ازان محکم تر است که این سوال کند بهیئت آنکه در کشف وارد است فقال فی توجیه کتب با استدلال و لقد اذ سلطنا موسی و بدرتیکه فرستادیم موسی را بم یایلتنا بمعجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت الی فرعون و ملائکه بسوی فرعون و گروه و فقال پس گفت موسی هم مرا ایشان را الی رسول رب العالمین و بدرتیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فلما تجاء هم یایلتنا پس آن حکام که آورد موسی هم بدیشان نشانهای مارا چون عصا وید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذ اهلهم همان وقت ایشان تمیها یضخکون و ازان میخندیدند یعنی افسوس میکردند و تهنیتی در اول مشاهده بی تامل دران و کافور میدادیم و نمی نمودیم ما ایشان را حقنایه بیخ نشانهای که میگویم که او را که بزرگتر بود من اختیار ازان پیشتر که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بودند بر دیگری مراد وصف همه است بزرگی و اخذ نمائیم بالعذاب و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جران لعنهم یرجعون و شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز گشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند و قالوا لو گفتند با موسی هم یایلتنا الشجر ای مرد جاد و یعنی عامل کامل این نماز و روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یعنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را باین نام میخواندند و درین وقت نیز بطریق نماد است گفتند ای ساحر اذع لنا ذلک بخوان از برای ما پروردگار خود را بما عهد با آنچه عهد کرده است یعنی بعدی که او را است عذبتک و نزدیک تو و آن استجاب دعا یست یعنی چون خدای تو بر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما و از بخوان اینها لم یسجدون و بدرتیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما منفع شود بتو ایمان آوریم و راه یابیم قلت گفتند پس آن هنگام که میدادیم لعنهم العذاب از ایشان عذاب را بدعای موسی هم اذ اهلهم میگویند و همان زمان ایشان شکستند عذرا و فرعون از اجابت دعای موسی هم سرود شد که سباده که در دم بدو بگردد و پس همه قوم خود را جمع کرد و بغرزه بلند ی برآمد و نادای فرعون و ندانند که فرعون بنفس خود فی قوه در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قال یقوم و گفت ای گروه من یعنی قبطیان الکیس لی آیا نیست مرا استقامت یعنی هست ملکت مصر ملک مصر را سکندر ریه تا سر حد شام و هذی الاکثر و این جویمای آب نیل تجری من تحتی میرود از زیر قه من آب نیل بسید و شخصت جوی تقسیم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک نهر طولون و نهر میاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او میگشت پس او بدین جویمای فخر کرده گفت در برستانهای من میروند ا فلا تبصر فن مع آیاتی منید شما عظمت و شمت مرا و موسی انیما تاردا ما آنا خیر بلکه من بتر من هذا الذی فی ازمین کسی که در ملک من هو مهین و او خوار و بی مقدار است و لا یحکام ذمیین و نمیتواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او استکی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سجانه و تعالی بدعای و حلال عهده من بسای آن گروه از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان و جرداشته و دیده بودند فلما لا الی علیه پس پرا نیکنند نذر و آشود که من ذهاب و ستوانها از زیر و سیم آن مان چنان بود که هر کرامتری و پیشوا مییادند و ستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نام زده شده چه خدای تعالی او را دستوانه

زرین ندوہ آوجا یا چرانیہ مذمعه الملكة با و فرشتگان مقررین ○ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر گاه که انجی  
 میفرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معاون او باشند پس این چگونه شد  
 که خدای تعالی هر وی در ویش لی کس را از پیش خود بر سالت فرستد فاشحت پس سبک عقل یافت فرعون درین مکر قوه گروہ خود را  
 این فریب در ایشان اثر کرد فاطا غو و هاپس فرمان او بردند و بکلی مل از متابعت موسی م برداشتند انتم کا فوا بد رتیکه فرعونیان بودند  
 قوماً فاسقین ○ گروہی بیرون رفته از دایره بندگی خدای فرمان برداری می بلکه خارج از طریق عقل که مال و جاه فانی اعتماد کرده موسی را  
 بنظر حقارت دیدند و نداشتند که بسیت فرعون و عذاب او ویش مرتفع موسی کلیم الله و چوبی و شبانی و فلکنا اسفونا پس چون غضب  
 کردند ما را با فراط مکاره و اسراف در کباره یا خشم آوردند رسول ما را انتقمنا منهم انتقام کشیدیم از ایشان فاعزفتهم اجمعین ○  
 پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریای سلفا پس گردانیدیم ایشان را پیش و کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قوه مشرکان آیند  
 ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت با عمل ایشان اقتدا کنند و مثلاً للآخرین ○ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که متعاقب  
 اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر در تقلب احوال کفایت است و از آنجمله آنکه چون فرعون باب نازش کرد و او را هم آبش غرق ساختند  
 و با پنجه نازید بفراد او رسید بسیت در سرداری که باشد سرداری با اندر سر آن روی که در سرداری و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم  
 با صدا دید قریش گفت که پیغمبر خبر نیست در آنکه او را بدون خدای میستند جمعی گفتند که عیسی م معبود تر سالیان است سن دن الله و تو گمان میبری  
 که او بنده صالح است پس در پیچ خبر باشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله صلعم مرم شد آیت آمد که ولما ضرب ابن م  
 مریک مثلاً و چون زده شد بر سر مریک مثلی اذ اقوامك انما هم قوم توحنه یصدون ○ از ان مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند و  
 در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسی م مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الله مانیر مخلوق باشد یا شبیه کردند که چون رسالت  
 که عیسی م ابن الله باشد چنانست که ملائکة ناطق باشند واضح است که بعد از نزول آیت انکم و ماتعبدون من دون الله حسب جنم ان بعرضت  
 که عیسی را م بدون خدای میستند هر گاه که عیسی م در آتش باشد ما و خدایان مانیر در آتش باشیم توید این قولست آنچه فرماید قالوا الهتنا  
 نحی و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند ام هو یا عیسی هر گاه که حسب جنم باشد گویا ایشان نیز باشند ما صر یو که نزد ان مثل را کلت  
 برای تو که لا جدد لا هم برای جلال و خصوصیت نه از برای تمیز حق از باطل بل هم قوه بلکه ایشان در همه امور گروہی اند خصموت ○  
 خصوصیت گران و لجاج کنندگان ان هو نیست عیسی م الا عتد انعمنا مگر بنده که منت نهادیم علیک برو به نبوت و رسالت و  
 جعلناه مثلاً و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب لبني اسرائيل ○ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه است در غراب چون مثل  
 سار قصه و لو نشاء و اگر خواهم بل جعلنا بر آینه میسازیم منکم بدل از شما ملکة فرشتگان را یعنی شما را ملاک کنیم و بدل شما ملاک آریم که  
 ایشان في الارض یخلفون ○ در زمین دینی در آیند شما را و ان الله و بد رتیکه عیسی م لعلم الساعه علم است مسامت را  
 یعنی بدو بداند که نزدیک است قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است م که بعد از تسلط و جال از آسمان بر اهل زمین  
 فرود آید نزدیک سناره بیضا در طرف شقی و شقی و جائز رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و خساف  
 مبارکش عرق کرده چون سر در پیش انگذ قطرات از ویش یزان گردد و چون سر بالا کنند آن قطر را بر روی وی چون مروارید روان شود  
 و نفس وی بر هر که فرکه رسد میرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب جال و ان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام



بر ورسد و اورا بکشند اگر اچوج و باجوج بیرون آیند و عیسی هم بکوه طور بر دوشمنان را در آنجا متحصن گردد و اقصیه چون معلوم شد که عیسی هم  
نشانه قرب قیامت است فلا تَمُتُّوْا فِیْہِمْ شَکَّ کُنْیَہِ و جلال نماید بآدمین قیامت و اَتِیْعُوْا و پیروی کنید شرع رسول را بگذارید  
این است صراطِ مُسْتَقِیْمٌ ○ راه رست که کس بر و گمراه نشود و لَا یَصُدُّکُمْ عَنْ الشَّیْطٰنِ ○ و باید که باز نذر دشمنان از سلوک صراطِ مستقیم  
بوسوسه خود پس متابعت او نمید و قدم از راه مخالفت وی بیرون ننید لَکُمْ بِرَسُوْلِکُمْ ○ و شما را است عدو و قبیله دشمنی آشکارا و لَکُمْ جَاءَ  
عِیْسٰی و آن هنگام که آمد عیسی هم بِالْبَیِّنٰتِ بجهت های روشن آیات انجیل با معجزات و صَحَّہ قَالَ گفت بر بنی اسرائیل رَاَقَدْ جَسَدُکُمْ بِرَسُوْلِکُمْ ○ شما  
بالحکمة بشرع یعنی شغل بر حکمت قولی و فعلی و لَا یَبْیِّنْ لَکُمْ ○ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِیْ تَخْتَلِفُوْنَ ○ چراغچه  
اختلاف میکنید فیہ ○ در آن از امور دین یا احکام توریت فَاَتَقُوا اللّٰهَ پس ترسید از عذاب خدای و اَطِیْعُوْا ○ و فرمان برید مرا هر چه  
فرایم اِنَّ اللّٰهَ بِرَسُوْلِکُمْ خَدٰی که حکم او میفرماید هُوَ دِیْنِی و او فریدگار من است وَرَبُّکُمْ و او فریدگار شماست فَاَعْبُدُوْا کُلًّا پَس و بر پستی  
بیگانه گلی هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ ○ این است راه رست بی گنجی و بخلاف فَاخْتَلَفَ الْاَخْرَابُ پس مختلف شدند و گمراه شدند و هَلْ یَنْتَظِرُوْنَ  
از میان ترسایان چون یعقوبیه و سطوریه و مالکانیه و مرسیه و شمعونیه فَوَیْلٌ لِّلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا پس وای بر آنکه ستم کردند از این اَخْرَاب  
هَلْ عَذَابٌ یُّوْمٍ اَلِیَّ یَمِیْ ○ از عذاب روزی که در دناک است عذاب او هَلْ یَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند از عذاب یعنی منتظر نیستند  
اِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را اَنْ تَاْتِیْهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ○ و ایشان ندانند و او را  
بسبب غفلت و اشتغال با امور دنیا اَلَا خِلَآءٌ دُشمنان کفر یا معصیت یَوْمَ مَثَدٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از  
ایشان بر بعضی را دشمن باشند اِلَّا الْمُتَّقِیْنَ ○ مگر سبزه گاران از اهل ایمان یعنی از آن فرزندان کافران که دوستی ایشان برای معاشرت  
بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که ولیعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را  
شفاعت کنند در آویلات کاشی مذکور است که خلعت چهار نوع میباشد خلعت نامه حقیقی که محبت روحانیه است و آن مستند بوده متناسب  
ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر و دوم محبت قلبیه و همداد این متناسب اوصاف کامله و خلعت  
فاصله است چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی ائم با انبیاء و وارث مریدان با مشائخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا  
نه در آخرت و ثمر فوائد و نتائج صوری و معنوی است + سوم محبت عقلیه که مستند است تحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیوی  
چون محبت تجار و صنایع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیاء + چهارم محبت نفسانیه است و همداد آن بلذات حسیه  
و شتمیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زائل باشند آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی بود  
گیرد و غرض حاجت بحصول پیوند آن دوستی بدشمنی مبدل شود و نظم دوستی کان غرض آید شد + دوستی دشمنی آنگیز شد + مگر که از هر  
غرضی گشت پاک + راست چون خورشید بود تا بناک + یعبدل منادی در آن روز نند کند مرتفقین را که خدای تعالی میفرماید ای مندگان  
مَنْ لَّا خَوْفٌ مِنْکُمْ عَلَیْکُمْ اَلِیَّوْمر شما امروز از القای کاره و لَا اَنْتُمْ تَخْشَوْنَ ○ و نیستید شما که اند و بگمین شوید نفوس  
معاصد پس صفت منادی میکند که اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْاٰیٰتِ بندگان با آنانند که ایمان آوردند با آیت های کلام ما و کَانُوْا مُسْلِمِیْنَ ○ و بودند  
گردن نهادگان فرمان خدای را آنکه منادی گوید اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ در آید در بهشت اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُکُمْ و شما و زنان و مومنه شما تَخْبَرُوْنَ  
شاد گردانیده شده یا گرامی داشته یا ارش یافتہ یَطَافُ عَلَیْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت در آیند بندگان بِصَحَافٍ



وَرُسُلَنَا وَفِرْسَادُكَانَ مَا كَفَّظْنَا لَكَ نَبِيَّكُمْ تَرْمِكُ اِشَانْدَ وَمَوَكَّلُ بَرَايْشَانِ يَكْتَبُونَ ح م ن فَوَيْسُكَ اَزْ اَبْرَهَامَانَ مَا وَبَعْدَ اَزْ اَنَّهُ نَسَاكِيَا  
اِشَانِ بَرَفَرِشْكَانِ مَا شَكَرَا بِمَا شَدَّ بِرَ مَا خَدَا وَنَدِيمُ جَلْوَنُ بُوْشِدَه بِاشْدَقْلُ بَجَوَايِ مُحَمَّدَانِ كَانَ لِلرَّحْمَنِ اِكْرَامُ شَدَّ مَرَحْدَارِ اَوَّلُ لَكَ قَا فَرْدَمُ  
چنانچه گمان میبرد فَا نَا اَوَّلُ الْعَبْدَيْنِ پس من اول برستند گانم خدایا بیگانی هستی که من میدانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما  
اثبات و دلالتی پیدا میکنید و صاحب کشف در معنی آیه گفته که اگر خدای را فرزند بودی و برهان صحیح و محبت روشن ثابت شدی پس او را  
تعظیم کنندگان بودی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزند بودی بهم تعظیم کردم یعنی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولدانم را  
آورده که روزی نصر بن حارث لعنه الله در لافگاه خودش نشسته بود و اغلب ضحاک قریش زردی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز  
استدلال کرد و لید غیره در آن وقت میل اسلام داشت و پیوسته تسایش قرآن میکرد و گفت ای نصر بن قرآن استنهایکنی بخدای که نمی گوید محمد الا حق  
نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اضافت میکنم که ملائکه بنات اسد اند این سخن به پیغمبر صلعم رسید و  
آن حضرت اند و میناک شد جبرئیل عم این آیه فرود آورد و نضر پیش و لید آمده این آیت برخواند و گفت که خدای محمد را درین آیت تصدیق  
کرده که ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدین و لید گفت ای حق خدای ترا گدیز کرده زیرا که ان معنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مگر  
خدای را فرزند آنگاه فرموده که لگو که من اول موحدانم سُبْحَانَكَ يَا عِزُّ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَفَرِيدُكَ آسَمَانًا وَثَرِيًّا  
رَبِّ الْعَرْشِ خَدَا وَنَعْرِشَ عَمَّا يَصِفُونَ زانچه وصف میکنند کافران او را یعنی فرود لید میگویند در دنیا فَلَ رُفَعُكُمْ پس بگذر ایشان را  
يُخَوِّضُوا تَامَعِي سَيَكُنْ دَر بَاطِلٍ وَيَلْعَبُوا وَابَازِي كُنْ دَر دُنْيَا حَتَّى يُلْقُوا تَامَقْتِكِه بِنَبِيْدُكُمْ مَهْمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روزی که وعده  
کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَاسْتِ خَدَا وَنَدِ آسَمَانِ وَزَمِنْ پرتندگان  
وینداز ملائکه و جن و انس وَهُوَ الْحَكِيمُ وَاسْتِ رَهْتِ کار در تدبیر خلق الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبَرَكَ الَّذِي لَهُ وَبَزَرُكَ اَوَّسْتِ  
آنکه مرا و راست مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای  
مکونات روان است وَعِنْدَكَ وَزْدِيكَ اَوَّسْتِ عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در آن قائم شود وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی  
او باز گردیده شوید همه خلایق در آن روز و لَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اَنَّهُمْ يُرْسِلُوا رُسُلًا اَوْ يَتَّبِعُوا  
دُونَهُ بدون خدای الشَّفَاعَةُ درخواست کردن یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و هنام که مشرکان شفاعت ایشان امیدوار اند و زود نتوانند  
شفاعت کردن اِلَّا مَنْ شَهِدَ مَرَكْسِكِه گواهی داده باشد بالحق برستی چون ملائکه و عیسی و عذیر عم که ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت  
حق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان گنندگان را  
وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ و اگر برسی تو عابدان و معبودان را که بیافرید ایشان اَلَيْقُولُنَّ اَللَّهُ هَر أَنِيَه میگویند چه از فراطهور این جواب  
سکاره نتوانند که دَقَاتِي يُؤَفِّكُونَ پس چگونه ندانده میشوند مشرکان از عبادت او پیشترش غیرواقع و قلیل و نزدیک خدا است دانستن  
قول رسول آنجا که گفت يَوْمَ لَا يَرْجُو دُكَّارِ مِنْ اَيِّ هُوَ لَا عَدْبَرِ تَيْكِه این گروه یعنی عابدان قریش قَوْمُ مَرُوسِي اند که از روی عناد و سکاره  
كَافِرُونَ مَنِي كَرُونَد قَا صَحْمُ پَسِ اعْرَضُ كُنْ عَنَّمُ از دعوت ایشان بی روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلِّمُوا وَ بُوْشِدُكُمْ وَ تَمَّ  
از شما مطلوب نیست این حکم بآیه قَالِ نَسُوخُ سَفَوْفَ يَكْمُونَ پس نه و باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان  
فرود آید در دنیا و روز بدر و در عقبی به دخول در نار



## سورة الدخان مكية وهي تسع وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

معانقة  
عند التقدسين

الحمد لله امام ابواللیث رحمہ در تفسیر خود از امام محمد حکیم نرندی قدس سرہ نقل میکند کہ حق سبحانہ جمیع احکام و قصص را کہ در سورہ صمد و ہر وقت  
مقطعه مجتمع است در آن حروف جمع کردہ مجمل و چون آنرا شناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس مراور برای تفہیم عوام در جمیع سورہ تفصیل داد  
و گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچہ در حم لغتہ اند حمیت لہمین حمایت کردم دوستان خود را از توجہ با سوسی و گویند معنی او  
آنست کہ خم یعنی کاری ساخته شدہ و مہمی پر داختہ گشتہ و الکتاب المبین سوگند کتاب ہویدا کہ قرآن است کہ بعض کرم انا انزل لنبہ  
بدرستیکہ ما فرستادیم او را فی لیلۃ مبلرکہ در شبی بزرگ و بابرکت کہ شب قدر است و کدام برکت برابر آنکہ در آن شب کتاب کریم کہ سبب منافع بی  
و دنیوی و واسطہ مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ آسمان نیا شرف نزول از انبی فرمودہ انا کنا بدرستیکہ استقیم ما منذ ریت  
بیم کنندہ با نزال قرآن درین شب و جمعی بر آنند کہ لیلہ مبارکہ شب برات است و آن شب نیمہ شعبان است و برکت او در نزول ملائکہ و اجابت دعوت  
و فصل قضیہ تقسیم نعمت فیما درین شب یقترق جد اگر دہ و فیصل دادہ شود و کل امر حکیمو ہر امری کہ حکم کردہ شدہ است در سہیل  
از ارزاق و آجال و شب برات از لیلی فاضلہ است کہ بدین است دادہ در حدیث آمدہ کہ درین شب بیا مژند از گناہکاران بعد دہر مری کہ  
برگوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیادہ میشود و صاحب کشف آورده کہ در خبر است کہ ہر کہ درین شب صد کعبت  
سازد بجز از حق سبحانہ صد فرشتہ فرستد تا با وی باشند سی ملک و بر ابشارت دهند بہ بہشت و سی فرشتہ دیگر او را این سازند از عذاب و در  
مسد دیگر او را باز دارند از آفات دنیا و دہ ملک دیگر دفع مکار شیطانی میکنند از وی و درین شب و طائف نعمت بر بندگان قسمت  
میکند امر فرمودیم فرمودی بفضل قضایا درین شب من عندنا از نزدیک انا کنا بدرستیکہ استقیم ما مؤسلین فرستندہ ترا کہ محمد  
و رحمۃ من ربک بخشایشی از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچہ جای دیگر فرمودہ و ما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین نظم در دو عالم بخشش و  
بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است خواجہ چون در مدیح خویش صفت ہ انما انا رحمۃ مہدات گفت ہا فرستندہ ایم جبریل  
بقرآن بر حبیب خود یا ملائکہ را درین شب فرستادیم سلام مومنان اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستیکہ خدای شنوا و داناست بہر نیتای  
ایشان رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست و مَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس بدانید ای  
آفریدگان اَنْتُمْ مُوقِنُونَ اگر ہستید شہابی گمان یعنی طلب کنندگان یقین کا اَللّٰهُ هُوَ یُحْیِیْ وَ یُمِیْتُ وَ یُحْیِیْ سَمِیْتُ  
مگر او حی زنده گرداند و میمیت و می میراند یعنی اوست موجود و کندہ موت و حیات رَبُّکُمْ اوست پروردگار شما وَ رَبُّ الْاَبْنَامِ  
الْاَوَّلِیْنَ پروردگار پدران نخستین شما بَلْکَ کافران بدین سخن موقن نیستند فی شاک تِلْکَ یُؤْمِنُونَ در گمانند بقرآن  
بازی کنندگان فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ دُورِی کہ بیا د آسمان بدخان مبین بدود  
آسمان را عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذاب است کہ نازل گردد بہترین در عین المعانی آورده کہ مراد عباری است کہ روز  
فتح کہ مرقع شد چنانچہ ہوا را بہ پوشیدہ گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود کہ بدعای پیغمبر صلعم شدت جوع بر ایشان متولی  
آسمان مرده را باستخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چہ مرگرنہ از ضعف بصیر میان خود و آسمان مشاہیر  
دخان چیزی می بیند و در تبیان فرمودہ کہ در سال قحط بسبب خشک سالی عباری تیراز زمین بہ بختہ میشود بشکل دود و لعل سال قحط را

سنة الفجار گویند و در تسمیه عام الراد همین است و قول بعضی آن است که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراف آمده که فذكر الله خان والد حال و آن دودی باشد از شرق تا مغرب یغشی الناس و فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بر داند و موشها از و شل نه کام حالتی واقع شود اما کافران را بیخوش و سرسبز سازد و ملائکه ایشان را میگویند هَذَا عَذَابُ الْكَاثِمِ مِنْ رَبِّكَ عَذَابُ عَذَابِ رَدْنَاكَ كَمْ حَقِّ سَجَاءٍ وَ تَعَالَى وَ عَمَدَهُ كَرَدَهُ بُوْدَايْشَان زاری کنند و گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ابِی رُورِدگار را بردار از این عذاب اَنَا مُؤْمِنُونَ ○ بدرستی که ما گوییم بعد از دفع عذاب یعنی چون این ملائکه کشف گردد ایمان آرم حق سجا میفرماید که آنی چگونه بود لَمْ يَكُنْ رَايْشَان رانید گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَاءَهُمْ وَ حَالُكُمْ آمَدَ بِيْشَان رَسُولُ مُبِينٍ ○ فرستاده آشکارا کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ كَوَّلُوا بِسُوءِ بَرْدِي كَرَانِيْدَ نِيعْنِي اعْرَاضُ نَمُوْدَ عَنَّهُ اَزَايْمَان بَرْدِي وَقَالُوا مُعَلَّمٌ وَ كَفْتَدَ اَوْ اَمُوْحَه شده است یعنی جبر و یسار قرآن بوی می آموزند ثُمَّ كَوَّلُوا بِسُوءِ بَرْدِي دِيَا زَه است و دماغ او منقطع شده است و با وجود این بهر چون عذاب ایمان میدهند اَنَا كَا شَفُو الْعَذَابِ بدرستی که ما در اندیشه غلبیم از ایشان فَلَیْلًا زَفَانِيْ اَنْكُ یعنی قطره را بریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمال ایشان اما هیچ فائده ندهد اَنْكُمُ كَا شَفُوْنَ ○ بدرستی که شما باز گردانید کفر آورده اند که بوقت قطره ابرو سفیدان و جمعی از قریش بدین آیدند و بخدا و رحمن سوگند پیغمبر صلعم دادند و آنحضرت مدعا فرموده بلای قطره من دفع شد و ایشان بچنان کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان غافل از آن گشتند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند همان حال که داشته باشند از شرک فسق یَوْمَ تَبْطِشُ الْبَطْشَةُ الْكَبْرُیَّةُ یا دکن و زری را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر و میاطی آورده که مراد فرموده است که حق تعالی وعید میکند مشرکان را که در آن روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و هَرَا اَنَا مُنْتَقِمُونَ ○ بدرستی که انتقام کننده ام در آن روز و لَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که امتحان کردیم قَبْلَهُمْ بِشَرِّ اَزْكَارِ قَوْمِ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون و جَاءَهُمْ و آمد ایشان را رَسُولُ كَرِيْمٍ ○ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران اَمْ اَنْ اَذُوَالِیْ بَاكُمُ دَاكْنِيْدَ یعنی دست باز دارد و فرموده بامان عباد الله بنندگان خدای یعنی نبی اسرئیل را اِنِّيْ اَكْمَدُ بِدَرْسِيْكَ مِنْ مِشَارِ اَرْسُولِ اَمِيْنٍ ○ فرستاده ام این بوجی و متهم شستم که بنیکو خواهی خلق را اَنْ لَا تَعْلَمُوْا و آدم بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید علی الله عبر خدای و امانت و حی و انما ید فی اَیْتِكُمْ بِسُلْطٰنٍ سَنِيْكَ مِنْ اَزْمَدَه ام شما حجتی قَبِيْثٍ ○ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی کرد و بدین موسی عم فرموده که وَ اِنِّيْ عُدْتُ و بدرستی که من بنه ابردم بر تویی وَ دَرَسِيْكَ بِرُورِدگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ ○ از آنکه مرا سنگسار کنید یا کشید یا دشنام دهید که وی نگذارد من است و اِنْ لَمْ تَرْجُمُوْا لِيْ و اگر باور نمی دارید مرا و نیکی و بدین فَاَعْتَزِلُوْنِ ○ پس اگر آنکه کنید از من و میاژید مرا مصرع مرا بخیر تو امید نیست شرمسان ایشان سخن آنحضرت صلعم قبول نکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ لِيْنِ نَحْنُ موسی عم پروردگار خود را اَنْ هُوَ لَكَ و بَاكُمُ اِنْ گروه قبطیان قَوْمُ مُجْرِمُونَ ○ گروهی اند مصر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَاسْرِ بِعِبَادِيْ لِيْلًا پس برندگان را بسبب از مصر اَنْكُمُ مُّشْكِبُونَ ○ بدرستی که شما از پی درآمده شد گانید یعنی چون شما برید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما در آیند و لب دریا رسیده باشند تو عصاره دریازن که بشکافد و بر دریاها پدید آید با منی اسرئیل بگذرند و اَتْرَكَ الْجَهَنَّمَ و بگذارد دریا را و هُوَ اَسْكَن و آلا میهد بر جهان و جگر راها بر و ظاهراً بود یعنی دیگر بار بر و عصا نزن که با حال اول و دو و گذارش قبطیان در و در آیند و ترس از اَلْمُحْمُ بدرستی که

وقف لازم

وقف لازم





اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده تا او را در معالمت آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی آنجا لشکر کشید و دو جبرنی قریطه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزد یک دی رفتند و گفتند این جرأت کن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است متغیر آن حضرت صلعم کرد و از سر قتل و اسیر مدینه درگذشت و او آتش پرست بود و بدست آن و جبر مسلمان شدند و با جمعی از اهل کتاب متوجه بن شدند چند نفر از بنی ایل سبراه او آمد و گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در و گنج است از نقره و موارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در کوه و غرض ایشان آنجا که قصد خانه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با جبار در میان آورد و گفتند ای ملک زمین را که آن شهر فقیرترین بقعه است بروی زمین و بجای کس قصد آنجا نکنند مگر هلاک شود و ترا آنجا بیاورد و تبع آنجا رفت و تعظیم بجای آورد و تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بمن توجه فرمود و قوم او از حمزه آغاز مخالفت کردند که توازدین با برگشته با توئی سازیم تبع دلائل خدا پرستی را ایشان خواند و ایشان در عناد افروزدند گفتند ما آتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای من چون کس را دعوی بودی بر یکدیگر در آن آتش آمدندی بسطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه اجبار با مصاحف خود آتش درون رفتند و بسلاست بیرون آمدند و کشیشان ایشان تمامی بسوختند و زردار با یکدیگر شکر الله سعیم شپوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلعم بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را در یابد بد و سپرد و لا با و لا خود سپرده وصیت نمائیکه بغرض رسانند و فرزند پیغمبر از نسل شامول ابوالیوب انصاری بود و رضوانه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول الله صلعم سه نوبت فرمود که مر جبا بالاح الصالح و از قاشی رحم نقل است که ابوبکر با سعد حمیری او بتابع ایمان آورده به پیغمبر ما قبل از بعثت آن حضرت صلعم به قصد سال و در درج الدرد را آورده که بدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد و ما خلقنا السموات و الارض و نیا فریدیم آسمانها و زمین را و ما بخلقنا و آنچه میان ایشان است لعین ○ باخی گمان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بیازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بطور آورده ایم و بحکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عتاب ما خلقناهم ما نیا فریدیم اهل ارض و سائر الا بالحق مگر برای حق که آن مشوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکر ت لایعلمون ○ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود آن یوم الفصل بدستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی میقتاتهم اجمعین ○ هنگام جمع شدن همه آدمیان است یوم که یغیث روزی که دفع کند مؤلفی دوستی و خویشاوندی عن قوای از دوست و خویشان خود شیئا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را هیچ چیز و لا هم ینصرون ○ و نباشد از دوستان کیاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله و اگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالی بر وی مونسان که ایشان یاری کند مگر دیگر ابغاث ان الله هو العزيز و بدستیکه خدای غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند و را الترحیم ○ و مرغان است بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت و در آن شجرات الزقوم ○ بدستیکه درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الا شیئ ○ خوردنی گناهکاران است یعنی ابو جحل و احزاب و از زقوم چون بخورند گاه لهلل به مانند مس و روئین گدخته یخلی فی البطون ○ بخورند در شکمها جو شیدن کنی التحیم ○ مثل جو شیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را و دیگر از دامعوا و احشای ایشان را پس حق سبحانه زبانه را گوید خذوا لکم بیدین گناهکاران را فاعتلوه پس بشیدش بعنف و قتل سوا التحیم ○ بیانه دوزخ شد صوب افس آنگاه بریزید فوق و اسیر بر سر او من عذاب التحیم ○ از عذاب آب گرم

تا تمام بیرون بدن آب معذب شود همچنانچه درون از زقوم معذب است و بگویند مرا که ذوق لا یحش و بحش این عذاب را ائمت  
 آنست العزیز بدستیکه توارجمندی و قادری نزدیک قوم خود الکریتم بزرگوار بر نعم خود ابو جهل میگفت که من اغوا کر م اهل و سیم در طحا  
 از من عزیز تر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنی که دعوی غریبی که میگوید این هذاب استیکه این عذاب ما کنست  
 آنست که شام بودید که آن کثرتون شک می آوردید تاکنون معانیده دیدید ان المتیقین بدستیکه برین کاران فی مقام امین  
 در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در اوقات و مخافات نباشد فی جنت در بوستانها و عیون چشمها یلبسون میپوشند  
 من مستلین و لا شتر قی از حریرهای نازک و سطر متقیلین در حالتیکه متقابل در مجالس یکدیگر و با هم ستانس باشند و در تفسیر  
 سور ابابو آورده است که این مقابل روز زمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خان نشاند و همه رویهای یکدیگر می بینند  
 کذلک همچین برین حال میباشند بی تغییر و تبدل و ذوق جنت و قرین ساریم متقیان را بخود زبان سفید رو عین کشاده چشم  
 اختلاف است در آنکه اینان زمان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت یدعون فیها میخوانند در بهشت بگل فاکه هر سه که آرزو  
 کنند اینین در حالتیکه اینند از ضریا انقطاع آن لایذ و هون نهند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموت الا ولی امر مگر بیشتر که  
 در دنیا چشیدند و چون معبود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست قوتهم  
 و نجا دارد حق سبحانه بهشتیان را و از آزار ایشان دفع کند عذاب الحیم عذاب دوزخ را فضلا من ذلک از روی فضل و مکرمی  
 که واقع است از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم است استگاری بزرگ فائما  
 کثیر نه پس خبرین نیست که ما اسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند  
 و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فاذا تعبت پس چشم دار چیزی را که بر ایشان فرود آید اثم هم یرقیبون بدستیکه ایشان نیز فطراند تا چنین  
 بتوانند شود اما ازان تو نصرت الهی خواهد بود و ازان ایشان عذاب نامنایی و تسلان را هر دم فتح تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه

بیت تابعان را وعده حسن المآب بدستیکه از او وعده ذوق العذاب

## سورة الجاثیه مکیه سبع و ثلاثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حسم الحروف مقطعه مختصات حروف اسمای الهی اند چنانچه اشارت است بحی و حفظ و سیم کنایت است از ملک و مجید و در  
 لطائف آورده که حا حکم ازلی است و سیم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تشریل الکتاب فرو داد من قرآن من الله العزیز از  
 نزدیک خدای است بر همه غالب الحکیم و اما در تفسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدستیکه در آسمانها از نجوم سیاره  
 و ثابت و الارض و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لایث للمؤمنین هر آینه نشانه است مگر ویدکان ابر و وحدت و  
 قدرت صانع و فی خلقکم و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حال بجاالی و مایهت و بچهره پراکنده سازد در زمین من ذابته از جنبه  
 باختلاف صورت و اشکال ایشان آیت علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذوالجلال لقوم یوقنون مگر روی را که  
 بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن شوند و اختلاف الیکل و التهام و در اختلاف شب و روز و  
 بالوان مقادیر و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان از بر من و ذوق از روزی یعنی باران که سبب رویت

فَأَحْيَا بِهِ الْأَمْوَاتَ لَيْسَ زَنْدَةً كَرَانِدِ ابْنِ مَطْرُزٍ مِنْ رَابَعَةٍ مَوْتًا بَعْدَ زَحْشٍ وَبُزْمَةٍ كَانَتْ وَتَقْوِيْفِ الرِّيحِ وَانْدَانِ بَادِيَا بِخِلَافِ جَبَاتٍ  
وَتَفَاوُتِ أَوَالِ أَيْتٍ دَلَالَتِهَا سِتْرُوشْنِ وَهَوِيَا بِرِكَالِ قُدْرَتِ اللَّهِ لِقَوْمٍ يَتَقَلَّبُونَ ۝ مَرُورِي رَاكِبَةٍ تَعْقِلُ تَمَلَّكَتْ أَيْنَ دَلِيلِهَا  
أَيْتُ اللَّهِ دَلَالُ قُدْرَتِ خُدَايِ سِتْ بَايِنِ آيَاتِ قُرْآنِ سِتْ تَتَلَوْنَهَا عَلَيْنَا نِيحُوَانِيْمُ بَرْتَوَانِ رَابِ الْحَقِّ بَرْتِي وَدَمِ قَوَايِ  
حَدِيثِ بَلَسْ كِبْدَامِ سَخْنِ بَعْدَ اللَّهِ بَلَسْ أَسْخَنِ خُدَايِ كِهْ قُرْآنِ سِتْ وَآيَتِهِ وَدَلَالِ قُدْرَتِ أَوْ قَوْمِيُونِ خِيَايَانِ مِي آرِي مَوْشَرِ  
بِيَا سِيخُوَانِدِ بَعْنِي كِبْدَامِ سَخْنِ سِيكِرِ وَنِدَاكَرِ بِنِ سَخْنِ نَكِرِ وَنَدَوِيلِ سَخْنِ عَذَابِ لِكُلِّ أَقَالِكِ مَرِهَرِ وَنُكُوْمِي رَاسِتِ أَشِيْمِ بِيَا رُكْنَاهِ  
يَعْنِي نَضْرِبِنِ حَارِثِ كِهْ كَيْتَمُغْ يَشْنُو دَايِتِ اللَّهِ آيَتِيَايِ خُدَايِ كِهْ تَتَلِي عَلَيْهِ خَوَانِدِهْ مِي شُو دِرِ وَتَمَّ يَصْرُ بَلَسْ اَصْرَ مِي كِنْدِ يَعْنِي  
اِقَامَتِ مِي كِنْدِ بَرِ كَفَرِ خُو دُ مَسْتَكْبِرِ اِدْرِ حَالِي كِهْ كِرْدِنِ كَشِ سِتْ اَزَايْمَانِ بَدَانِ كَانُ لَمَّ يَمْعَهْ هَا كُو يَا كِهْ نَشِيْدِهْ اِسْتِ اَزَايْمَانِي چُونِ  
كُوشِ نَحْرُودِهْ وَبَدَانِ مَتَفَعِ نَشِدِهْ كُو يَا اِسْتَمَاعِ نَمُوْدِهْ فَكْشَرُ بَعْدَ آيِ الْيَمِ بَلَسْ ثَرُوْدِهْ اَوْرَا بَعْدَانِي دِرِ دَنَاكِ دِرِ دُونِخِ  
بَشَارَتِ بَرَسِيْلِ تَحْكُمِ سِتْ وَآذِ اَعْلَمِ وَچُونِ بَشْنُو دُرِ اَيْتِنَا اَزَايَتِيَايِ كِتَابِ مَاشِيْثَا چِيْرِي يَعْنِي چُونِ بَدُورِ سِدْحَتِي وَدَانِدِهْ  
اَزِ قُرْآنِ سِتْ اِتَّخَذَ هَا بَهْرُ قَادِرَا كِرِ دَا نِ رَا مَزُوْدِهْ يَعْنِي بَدَانِ اَفْسُوسِ كِنْدِ وَبَصُورَتِي بَا زَنْمَانِي كِهْ اَزِ حَقِّ وَصُوبِ دُورِ بَاشِدِ  
أُولَئِكَ اَنْ كِرُوْهْ مَسْتَرِيَانِ لَهْمُ رَا اِيْشَانِ رَاسِتِ عَذَابُ مُؤْمِنِيْنِ ۝ عَذَابِي خَوَانِدِهْ مَرُورِي اَرْشِيْمِ اَزِ مِيْشِ بِيَا اِيْشَانِ حَقْمِ  
دُورِخِ سِتْ چِي بَدَانِ مَتُوْجِهْ اِنْدِيَا اَزِ اِيْشَانِ يَعْنِي بَعْدِ اَزِ مَرُورِي اَلِ اِيْشَانِ بِي دُورِخِ خَوَانِدِهْ وَكَأَيْنِي عَنَمُومُ وَدَفْعِ نَكْنِدِ اَزَايْمَانِ مَآ  
كَسْبُوْا اِنْجِهْ كَسْبِ كِرْدِنِ اَزَا اِمْوَالِ وَاَوْلَادِ شَيْئَا چِيْرِي اَزِ عَذَابِ خُدَايِ وَكَأَيْنِي اِتَّخَذُوْا وَدَفْعِ كِنْدِ اَزَا اِيْشَانِ عَذَابِ رَا اِنْجِهْ اِفْرَا كِرْدِنِ  
مِنْ دُونِ اللَّهِ نَجْرِ خُدَايِ اَوَّلِيَا كِهْ دُوسْتَانِ وَمَعْبُودَانِ وَلَهْمُ وَرَا اِيْشَانِ رَاسِتِ عَذَابُ عَظِيْمِ ۝ عَذَابِي بَزْرُكِ كِهْ شَدَتِ اَنْ  
اَزِ حَمِيْجَا وَرَسِتِ هَذَا اَيْنِ قُرْآنِ هُدًى لِّمَنْ رَا هُ نَمَانِيْدِهْ هَسْتِ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَوَانَا كِهْ نَكِرُوْيدِهْ اِنْدِيَا اَيَّتِ رَيْهَمُ بَايَاتِ پُرُوْرِ دَا اِيْشَانِ  
كِهْ قُرْآنِ يَا دَلَالِ قُدْرَتِ سِتْ وَحَكْمَتِ لَهْمُ عَذَابُ رَا اِيْشَانِ اَزَا سِتْ عَذَابُ مِّنْ رَّجْزِ الْيَمِ ۝ اَرْخَتِ بَرِيْنِ عَذَابِي اَلْمِ رَسَانِدِهْ اَللَّهُ  
خُدَايِ الَّذِي سَخَّرَ اَنْسَتِ كِهْ رَا مِرْدِ لَكُمُ الْبَحْرُ مَرْشَا رَا دِيَا يَعْنِي سَطْحِ اَوْرَا مِهْ اَوْرَا كِرْدَانِيْدِهْ اِنْدِيَا چِيْرِي اِتَّخَذَ اِنْدِيَا چِيْرِي اَوْبَاسِيْدِهْ وَكَفْتِهْ اِنْدِ  
تَسْخِيْرِ اَوْرَا اَيْنِ سِتْ كِهْ مَنَعِ نَمِي كِنْدِ اَزِ غَوْصِ سِيْرِ اَوَّلِيَا كِهْ تَا سِيْرِ وَدَشْتِيَا فَيْدِهْ دُرُوِي بَا صَرْفِ اِبْرَا نِ خُدَايِ وَلِيْلَتَعْبُوْا وَاطْلُبِ  
مِي كِنْدِ مِّنْ فَضْلِهِ اَزِ فَضْلِ خُدَايِ اَنْوَاعِ فَا نَدَا چُونِ تَجَارَتِ وَغَوَاصِي وَصِيْدِ مَاهِي وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ وَتَآشَا يَدِ كِهْ شُكْرُ كُوِيْدِ  
خُدَايَا اَبِيْنِ نِعْمَتَا وَتَسْخَرُ لَكُمُ وَفِرَا نِ كِرْدِنِ اَبِيْنِ شَا عِيْنِي بِيَا فَرِيْدِ بَرَايِ مَنَفْعَتِ شَا مَنَافِي السَّمَوَاتِ اِنْجِهْ دَرِ آسْمَانِ سِتْ اَزِ شَمْسِ وَقَمَرِ  
وَخُجُومِ وَمَطَرِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاِنْجِهْ دُرِ زَمِيْنِ سِتْ اَزِ كُوْهِ وَدَرِيَا وَشَجَرِ وَكُلِّ جَمِيْعَا هِمِ اَيْنَا مَنَدِهْ اَزِ وَسِتِ نَزْغِيْرِ اَوْرَاتِ  
فِيْ ذَلِكَ بَرْتِي كِهْ دَرِ تَسْخِيْرِ اَيْنِ اَشْيَا اَلَايِتِ هَرِ اَيْنِهْ نَشَانِ هَسْتِ بَرِ قُدْرَتِ اَللّٰهِ وَعِلْمِ وَحَكْمَتِ بَا دَشَايِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ ۝  
مَرُورِي رَا كِهْ تَفَكَّرْ كِنْدِ دَرِ غَرَائِبِ صَنْعِ وَعَجَائِبِ خَلْقِ اَو كِهْ دَرِ صَحَائِفِ مَبْدَعَاتِ ظَاهِرِ سِتْ وَازِ صَفَائِحِ مَكُونَاتِ بَاهِرِ سِتْ  
دَرِ جَمْلِهْ جِهَانِ زَمَنْغَرِ تَا پُوسْتِ هَرِ زَرِهْ كُوَاهِ قُدْرَتِ اَوْسْتِ بَا اَوْرُوْدِهْ اِنْدِهْ كِهْ غَفَارِي دَرِ شَرْكِهْ فَا رُوقِ رَا نَزْدِ شَامِ دَا وَاَزَا اِنْجِهْ كِهْ  
سَطُوْتِ عَمْرِي بُوْدِ خُو اِسْتِ كِهْ اَوْرَا كِرْدِ وَانْتِقَامِ كَشْدِ آيَتِ اَمْدِ كِهْ قُلُّ بَكُوَايِ مُحَمَّدٍ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَمْرَا اَنَسَانِي رَا كِهْ كِرُوِيْدِهْ اِنْدِ  
يَعْفِرُ قَا تَا عَفُوْ فَرَا يِنْدِ لِّلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ اَمْرَا نَزَا كِهْ نَمِي تَرَسِنْدِ اَيَّامِ اَللّٰهِ اَزِ رُوْزِ هَامِي هَاكِ عَذَابِ خُدَايِ عَجَبِ اَزِ وَقَائِعِ بَايَا مِ تَعْبِيْنِ  
چِنَا اِنْجِهْ يَوْمِ بَعَاثِ يَوْمِ اَعْمَاسِ بَلَسْ يَعْنِي آيَتِ اِسْتِ كِهْ دَرِ كِهْ رَا نِيْدِ اَزِ قَوْمِي كِهْ تَا مَلِ نَمِي كِنْدِ دَرِ رُوْزِ هَامِي هَاكِ كَا فَرَا نِ مَنِي تَرَسِنْدِ اَزَا نِ لِيْجِيْزِيْنِ



تا پادشاه خدای قوام را خواستگار بگویند ○ گروهی را با آنچه هستند که کسب میکنند از اسارت و مغفرت در کشف از سعید  
سیب و نقل میکنند که پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر فرمود که بخیزی عمر با صنع و گویند سبب نزول آیت قصه  
جمله غفار و همان جنی است و شمه از آن در سوره منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت را بدی گفت چنان سوره  
بانتی می است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من ذی الذی یقرض الله قرضاً حسناً فخاص یهودی بر سبیل ظن  
میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض مطلب این خبر فاروق را رسید و شمشیر کشیده روی جریست و جوی او نهاد تا هر جا میقتلش  
رساند جبرئیل م این آیت بیاورد و رسول صلعم کس طلب عمر فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر نه که حق سبحانه بغض فرمود و این  
آیت بروی خواند امیر المومنین عمر فرمود گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق خلق فرستاد که دیگر اثر غضب بروی من نبیند و در مقابل  
گناه جز صفت عفو از من مشاهد نکند نظر خود بر منی ز خلق و در گذاری به ترا سید طریق بر داری اگر چه دانت را میدرد و خوار تو گل بکش  
و بان برخنده میدارد و گفته اند این آیت بآیت قال منسوخ است من عمل صالحاً فلنفسه هر که کند کاری شایسته پس نفس او را  
ثواب آن عمل و من اساء و هر که کاری بد کند فعلیهما پس بر دست و زرو و بال آن ثم الی دیگر کس بسوی آفریدگار خود و ترجع  
باز گردیده خواهید شد برای یافتن پادشاه را گرفتار و لقد اتینا و بدرستیکه دادیم بنی اسرائیل الکتاب فرزندان یعقوب م را تورات  
و الحکم و حکم کردن در دین و النبوة و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل  
از زمان یوسف م تا زمان عیسی م و در قضا هم و روزی دادیم ایشان از اقرن الطیبت از چیزهای پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد از سلو سی است  
و فضلهم و تفصیل دادیم ایشان را علی العالمین خیر بر عالمیان زمان ایشان و ایتنهم و عطا کردیم ایشان را بابتدای دلیلهای روشن  
من الامم از کار دین و ملت یا معجزه یهود یا آیتهای پیدار کار محمد ص اما و را بحق بشناختند و امر او را ایشان محقق شد فاما اختلافوا پس  
اختلاف کردند در کار او و الا که مرید بعد ما جاءهم العلم و پس از آنکه آمد ایشان دانشی بحقیقت حال یعنی تحقیق دانستند که حضرت پیغمبر  
آن پیغمبر است که در تورات مذکور شده و امر او را پوشیدند بجهان بلیت از روی عداوت و حسد که در میان ایشان است ان و کتاب  
بدرستیکه آفریدگار تو بعضی حکم میکند میان ایشان یوم القیمة روز تخریفیما کا تو ایتد در آنچه بودند که در آن مختلفون  
اختلاف کردند یعنی در کلمات مبینه در تورات که بعضی نمی بود از تعبد سید کائنات علیه افضل الصلوات و السلام ثم کجعلنک پس بعد از  
بنی اسرائیل ساختیم را یعنی مقرر کردیم سلوک تو علی شریعتی برای و شن من الامم از کار دین فاتبعهم پس متابعت کن آن شریعت را  
و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمایی و لا تتبع اهل الذمت و متابعت کن از روی آنانکه لا یعلمون ○ نمیدانند حقیقت  
توحید را یعنی روسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود باز گردانیم که یحییون بدرستیکه ایشان دفع کنند عثک از تو من الله  
شیئاً از عذاب خدای پس نمی را اگر خواهد بود ان الظالمین و بدرستیکه ستمکاران بعضی از ایشان بعضی از ایشان  
دوستان برخی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی از روی ایشان  
مرو و صاحب از جنس خود طلب کن و الله و خدای ولی المتقین ○ دوست پرستیزگاران است تو هم ایشان را دوست ۱  
هذا این متابعت شریعت بصائر الناس مینا سیاست مردمان را یعنی چیزهای و شن که بدان مبتدرا حق را از ضلالت  
و هدی و رحمة و هدایتی و بخشی از خدای لقوم یوقنون ○ مگر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادی گمان گذشته طالب منزل

یقین باشند در معالمت آورده که نفری از مشرکان که مومنان را گفته که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوید اگر راست باشد و ما را بهای دیگر  
برند بدانجا تیر کمال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم آیت آمد که **أَمْ حَسِبْتَ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ الْكَافِرِينَ**  
**أَجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ** آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت آن **تَجَعَلَهُمْ** آنکه گردانیم ایشان را در آخرت کالذین آمنوا  
مانند آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات و گرداند علمهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود و سوائه کیست  
تَحْيَاهُمْ زنده گانی ایشان و مَعَاثِمُهُم و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر  
مبعوث خواهد شد سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ **ع** حکمی است که ایشان میکنند و توحید را برابری دارند مصرع نیست کیسان لای نه بر آئینه آب  
حیات و **وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** و بیافرید خدای آسمانها و زمینها را بالحق برستی و عدل مقتضای عدالت آنست که میان محسن  
و مسمی و موحده و مشرک تفاوت باشد و لیکن در و دیگر برای آنکه پادشاه داده شود و کل نفیس هر نفسی بمیکسبت آنچه کسب کرده از خیرش  
و هُم و ایشان یعنی عمل کنندگان **لَا يَظْلَمُونَ** **ع** ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و از یاد عقاب اشرار و وقوع نیاید بلکه هر کس را  
فراخ و عمل و جزا خواهد داد **أَفَرَأَيْتَ إِنْ يَأْتِيَنَّ مِنْ رَبِّكَ آيَاتٌ فَاتَّخَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْآيَةَ هُؤُلَاءِ هِيَ آيَاتُ اللَّهِ وَآيَاتُ رَسُولِهِ**  
او بر و چنانچه فرمان خدای میباید بر دیا آنکه معبود خود را از روی خود گیرد یعنی بتی میپرستد چون بتی نیکوتر از وی نمیدانند و این را  
مخدای بر دارد و **أَضَلَّهُ اللَّهُ** و چون می بینی آن را که گمراه ساخته و فرو گذاشته آن را خدای علی علم برداشتی که حضرت او راست بقبت  
انکس و **خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ** و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود و **وَقَلْبِهِ** و بر دل او تا عقل آیات حق نکند و **وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ**  
و نهاد بر چشم او غشوه و پوششی تا بنظر اعتبار نگردد جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد **فَمَنْ يَهْدِيهِ يَهْدِيهِ** پس کیست که  
راه نماید این کسی را **يَهْدِيهِ اللَّهُ** از پس فرو گذاشتن خدای مرا و **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** **ع** آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید و  
**قَالُوا** و گفتند منکران بعث ماهی نیست زنده گانی **لَا أَحْيَا شَأْنًا** دنیا گر زنده گانی دنیا که ما را و می نموت و **وَنَحْيَا** میمیریم و زنده میشویم یعنی  
بعضی از ما میمیرند و بعضی زنده میشوند و احتمال دارد که فاکمان این سخن مذہب تنازع داشته باشند و نزدیک ایشان آنست که هر که  
میمیرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید شاکمور که بزعم ایشان پیغمبر است  
نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و مفسد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند **وَمَا جِئْنَاكَ إِلَّا الذُّهْرُ** مگر مرد  
زمان و کنگی و پیری و ما هُم و نیست مگر افران را **يَذْكُرُونَ** بدین که نسبت مردن بر روزگار میکنند **مِنْ عِلْمِ** پیش دانشی که مقلب آن  
دور و مصرف آن حضرت غرست تعالی شانه و در هر در هر کار ریختن نظم در هر تراز هر پایی تراز حکم ترازید و حکم  
تراز و در زمان کار سازد و بخود چرخ فلک سر نوازند بخود اینهم فرمان ترانده اند و در هر امر که شتابنده اند **لَنْ هُمْ** نیستند ایشان  
**إِلَّا يَظُنُّونَ** **ع** مگر که گمان میبرند و بجز تقلید بی تمسک بلیلی سخن میگویند و از **أَتَتْنِي عَلَيْهِمْ** چون خوانده شود بر ایشان **الْيَتَسَاءَلُونَ**  
آیتهای کتاب مابینت در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشر مثل قل یحییای الذی انشاها اول مرة و مانند  
الذی احیاها لیمی الموت **مَا كَانَ** **تَحْتَهُمْ** نباشد بران ایشان **لَا أَنْ قَالُوا** **الْيَتَسَاءَلُونَ** اگر آنکه گویند بیا رید بابا کائنات پاران ما را **لَنْ**  
**كُنْتُمْ صَادِقِينَ** **ع** اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بر روز ستیج و این سخن از جبل و غناد گویند چه  
احیای موتی موقت است بوقتی خاص و وجبی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقتی اقرار وجود گیرد حمل بر عجز نماید کرد **قُلِ اللَّهُ**







یا عبادان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی تبان میگویند که ایشان را زان پرستیده اند که قال یوم القیمه کفرون بشرکم یا بت پرستان گویند که ما بتان را پرستش نکردیم که قال واسد ربنا ما کن مشرکین وَاِذَا اسْتَلَّ عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران اینک آیتهای کتاب استیت در حالتیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز از ان قال الذین کفروا گویند آنما که گردیدند للحق سخن حق را التاجاء هم ان نه کام که آمد ایشان هَذَا صَیْغَةُ مُبِیْنَةٍ این است جاد و لی آشکارا مَقْیُوتُونَ بلکه همین بسند میکنند که آن را سخن خوانند میگویند افترسند بر بسته است قرآن را محمد بر خدای و از خود گفته قُلْ اِنْ اَفْتَرَيْتُمْ عَلَیْهِ بَلْوَغَ الْبَغْيِ بِشَرِّهِمْ فَرَضَ مَحَالٌ آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آنکه بران عقوبتی بزرگ متفرع شود فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لی برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشد بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و با انتظار که کم مددگاری این کار کنم هُوَ اعْلَمُ خدای انا ترست بهما فَفَيَضُّونَ بَانِجٍ شما خوض میکنید فیهِ در ان یعنی طعن مینید در ان و محرومتری میگویند کَفَى بِهِ شَهِيدًا ابسند است خدای گواه بدان بَلَّغِي وَ بَلِّغِيكُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد برستی کلام و تبلیغ احکام و بر شمار کند ب و عباد و انکار و فساد و هُوَ الْعَفْوُ و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِيمُ مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ نباشد قُلْ مَا كُنْتُ بِلِغَايِ مُحَمَّدٍ مِنْ نِسْتَمِ بِلِغَايِ الرَّسُولِ نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیست شما سبعوت شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکر اید و مَا اَدْرِي مَا يَفْعَلُ و نمیدانیم چه خواهند کرد و لی من از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم و کلا بیکم و نمیدانم شما چه بکنید از خسف و قذف و جفنه و قتل و اسر و جز آن در معالِم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای چیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر سبعوت من عند الله است بستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لیغفلکم الله ما تقدم من ذنبک و اما آخر در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت بنا صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمنی که در ان آب و درخت و تخلصان بوده صحابه رض بعد از استماع این روایات خوشحال گشتند چون تعبیر و تریز واقع شد و از ان مشرکان از حد تجاوز کرده بود صحاب هجرت استعجال مینمودند این آیت نزول کرد و بگویند که ما و شما را هجرت خواهند فرمود یا نی ان آتیم پیروی نکنیم الا ما یوحی مگر آنچیزی که وحی کرده میشود و الی بسوی من و از ان در نمیتوانم گذشت و مَا اَنَا وَ نِسْتَمِ مِنْ اِلَّا نَذِیْرٌ مگر میگویند از عذاب خدای مُبِیْنٌ آشکارا بگویند که من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الکی خبر نتوانم داد و نعم قال هر با عی ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی و از من چه نشان عاقبت میطلبی و سرگشته بود خواه ولی خواه نبی و در وادی ما در می یافعل بی قُلْ بَلْوَغَ الْبَغْيِ بِشَرِّهِمْ فَرَضَ مَحَالٌ اگر باشد قرآن من عِنْدَ اللَّهِ از نزدیک خدای و کَفَرْتُمْ بِهِ و شما کافر شده اید بدان و شَهِدٌ و گواهی داده است شَاهِدٌ قَرِینٌ بَنی اسرائیل گواهی میدهد از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد بن سلام گفته اند یا من بر تان علی مَثَلِهِ بر قرآن که از نزدیک خدای است قَامَ پس ایمان آورده است بان از مسروق ر منقول است که این شاهدان سلام است و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود و این خم در مکه فرو داده بلکه آیت در می جات که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاید موسی کلیم است عم و مثل قرآن توریت است و معنی آیت آنیکه اگر قرآن از نزد خدا بود و شما بدان مگر وید و موسی عم گواهی داده بر توریت که او نیز از نزدیک خدای است و او بقرآن ایمان آورده و استکبر نکرد و شما کشتی کردید و بدان مگر وید وید نه شمارستکاران باشید بر خود درین کار ان الله بدستیکه خدای لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خندان فرو میگذارد و آورده اند که چون قبائل حنیفه و منیه و سلم و غفاری ایمان آوردند





و دیگر دعا کرد برای او لا خود برین وجه که بصلح آری برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذلک یعنی در فرزند ان من این دعا نیز شرف  
اجابت رسید که دخترش عایشه را بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او  
ابو عقیق نیز بدولت خدمت حضرت رسید و شرف سرفرازی یافت در ویدیا آورده که از اصحاب چهار مسلمانان که جد و پدیده پسر  
نبره باشند پیغمبر صلعم را ندیده بودند مگر اوقافه و ابوبکر و عبد الرحمن و ابو عقیق و سبی قابل و بزرگ از اولاد صدیق رضی در عالم هستند غلب  
ایشان بشرف علم و صلاح آری بدستیکه من ثبث الیک بازگشتم بحضرت تو از هر حد رضای تو دران نیست و آتی من  
المسلمین و من اگر دردن نهاد گام فرمان ترا اولیایک آنگوه که باید و مادر نیکوئی کرده و شکر نعمت بجای آورده و الذین تقبل  
آمانند که قبول کرده شود و عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن یعنی حسن باشد یعنی همه علمای  
ایشان قم قبول باید و بخاور و در گذرانده شود و عن سبائهم از گناهان ایشان و حص در هر دو فعل نمون مضبوط و بخواند و نصب  
احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فی اصحاب الجنة در میان اهل بهشت و وعد  
الصدق و عده داد خدای و عده رست در قبول ثقی و تجاوز از بدی الذی کافوا آن و عده که بودند در دنیا و عده و ن  
و عده داده شده اند بان و آن و عده درین آیت است که و عده الذین آمنوا و عملوا الصالحات و الذی قال و انکس گفت  
لوالدیهم مرید و مادر خود را و فیکه او را بایمان با خرت بخواند منافق کما که است و کی مرثا را انعدانی آیا و عده میدهد را ان  
اخرج الکم بیرون آورده شوم از قبر یعنی را بعد از مرگ را بگنجد و زنده از قبر برآورد و قد خلک القرون و بدستیکه گذشته قرنهای بسیار  
من قبل پیش از من و کی باز نیامده است و لهما یتغیثن الله و پدر و مادر او ستغاثه میکردند بخدای و میگفتند و یلک امین و صوامی بر تو  
ایمان آری قیامت ان و عده الله بدستیکه و عده خدای در بهشت و حشر حق و رست است فیقول پس آنکس میگفت ما هذا آنست  
اینکه شما میخواهید بدان الا اساطیر الاولین و اگر افسانههای پیشینیان و باطلی و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان  
عبد الرحمن ابوبکر فرو داده قبل از اسلام او و عایشه این قول را منکر است و صحیح آنست که در باب کافری که در ولیدین خود عاق بوده  
نازل شده است اولیایک آن گروه عاق و منکر الذین حق علیهم القول آمانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی اهل  
قد خلک اگر و بی چند که از کفار گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن و الانس از دیو و آدمی انهم بدستیکه ایشان و آنان کافران  
هستند خیرین و زیان دگان و لکل و هر یک را ازین دو فرق در جنت پاهای و منزه است مما عملوا از جزای آنچه عمل کرده  
پایای اهل خیر بجانب علو و پایای اهل شر بجانب سفلی و لیوفیهم و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مرایشان را انما لهم جزای عملی  
ایشان و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بقصان و در عقاب زیاده و یوم یعرض الذین کفروا و یاکون  
روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش و درخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و موافق ایشان در درون  
بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بفرایه و ایشان را گویند اذ هبتم بیدید و بخورید و یطیبتکم چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا  
در زندگانی دنیا که داشتید و استمتعتم و برخورداری یافتید بآن لذایذ یعنی تنفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید  
فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری و رسوائی را بجا گشتم و تستکبرون و سبب  
آنچه بودید که بکبر میکردید فی الارض و من بغیر الحق لی استحقاق یعنی کبر سوزیدید باطل دنیا و انکم تفسقون و سبب آنچه بودید

که فسق میکرد و بد و فاجر میبود و پوای از دایره امر بیرون نمینهادید و سر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مرطال بان نجات را که قدم از امانه  
شرع بیرون نشاند نظر باز خود و شرع بیرون منی منه و خود را سیر نفس و هو میکنی کن بی حلیه شرع نیست خلاصی ز چاه طبع این شیشه را  
زدست را میکنی کن و کاذب آخا عا و یاد کن برادر عا در این پیغمبری را که از قبیل عا بود و او حضرت هود است میفرماید که حال  
قوم و با سعادتن قریش گوارا اندر قومه چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای ترسانید با الاحقاف بوضع احقاف و آن  
ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت مین و گویند میان عمان و مضره و قد خلعت النذ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده  
من بین یکدیه پیش از هود و عوم و من خلفه و از پس او نیز آمد یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از و بخلق و پس او نیز ایستاده اند چون او  
بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا لاله ستمید الا الله مگر خدای را که ستمی پرستش اوست ای آخاف بترسید که  
من میترسم علیکم بر شما عذاب بگو عظیم عذاب از عذاب روز بزرگ و پرهول قالوا گفتند عادیان که ای هود آجئتنا آیا آمده توبی  
لنا فکننا تا گردانی ما را عن الهتنا از پرستش بتان باندید و وعید قاتلنا بارتداد ما پس بیا را بجه با وعده میکنی از عذاب را گفت  
اگر هستی تو من الصدقین از راست گویان در وعده خود قال گفت هود عجم که شب میکنید در طلب عذاب انما العلم غیر نیست  
که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدای است و مراد آن فعلی نیست و ابلیحکم و بشما سیم نام ما از سبب به آنچه فرستاده شده است  
آن و بر سن غیر از رسانیدن نیست و لکنی از کفر و لیکن می بینم شما را قوماً متجهملون مگر و می که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول  
عقاب تعجیل سیمانید و در سوره اعراف گذشته که قبیل جمعی از عادیان بمرحمت رفته طلب باران کردند و سوار آمد و منادی ندا کرد که یکی  
از شما اختیار کنید ابرسیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دایا ایشان فلما رأوا که پس آننگاه که دیدند آنچه را که موعود بود از عذاب  
عادیان بری من شده از عذاب در آسمان مستقیل او و تیرم را روی نهاده بود ایامی ایشان قالوا گفتند هذا این بری است  
عادیان مظهر نام باران دهنده ما را هود عجم فرموده که بل هو این باران دهنده است بلکه او ما استجلمتم به ما آنچه میست که تعجیل میکند  
بر آن و می این باد و بوری است فیها عذاب الیم در عذابی دردناک و او باد است که از غایت تند می تندر و کل شیء را میکند و ما بود  
میسازد همه چیز را از انفس و اموال و نعمات ایشان با هر چه بفرمان پروردگار خویش پس کن باد بیا بد شدت و تند و بسر کشی و  
پشتنای رنگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هفت روز در زیر آن ماند پس رنگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا  
افتاد فاصبحوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بیا یا ایشان رسیدی که میری دیده نشدی الا مسکهم مگر جایگاه ایشان یعنی همه  
هلاک شدند و مسکن ایشان خالی ماند کذبت همچنانکه ایشان را جزا دادیم و آنچه می پادش میهم القوم المجرمین گروه کذبان و  
کافران را و لقد مکنتهم و بدستیکه کن گردانیدیم قوم عاد را فیما کان مکنتهم و آنچه می که ممکن نماندیم شمار ای کفار قریش فیما  
در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف و جعلنا لهم وادیم را ایشان را سمعاً گوش باشند و ابصاراً و چشمها  
تا بر بیند و آفند و زبده و دلمات را باند و ایشان گوش برش سخن حق نشنیدند و بیده دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت  
خدای تفکر نکردند و همین که عذاب فرود آمد غنی پس دفع نکرد عظم از ایشان سمعهم گوش ایشان و کلاً ابصارهم و نه  
دیدهای ایشان و کلاً آفند هم و نه دلهای ایشان قریب شکی چیزی را از عذاب خدای اندک آن چون بودند که از تقلید و تعصب  
بجحدون بایست الله انما میکردند بآیای خدای با سبغات پیغمبر صلعم و حقایق هیم و مجرور آمد ایشان را اما کافران و ابید یستهمزون

انچه بودند که بدان استند میگردند یعنی عذاب و لقد اهلكنا و بدستیکه هلاک کردیم ای اهل که ملخو لکم انچه که گرداگرد شما بوده  
 من القرآن از دیباچون حمد و توفیق و صوفنا الایات و کما کرده بودیم آیتها و مجتهدان را بر اهل قرسی لعنهم بر جحوت ○ شاید  
 که باز گردانند کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند فلما لا نصبر هم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا انما که فراموش  
 بودند آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله بخدا میفرستایان از برای تقرب بخدا ای الهه طحایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی  
 گرفته بودند جهت تقرب چو ایاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بل صلوا بلکه غائب شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی ناکشیدند  
 و بریده شد رجای ایشان از نصرت تبار و ذلک و فراموشی تبار بخدای برای تقرب بخدای تعالی افکند دروغ ایشانست و ما  
 کانوا یفترون ○ و آنچه هستند که برمی بافتند نسبت میدهند الوهیت را بخلق عاجز و روی تو جاز خالق قادر برمی تابند مصرع رو  
 هر که از تو تافت و اگر بر وی یافت و ارباب سیر و آثار رحمت آمده و رده اند که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طائف بطن النخل فرو داد و شب  
 بر خاست و نماز سجده میکرد و قرآن میخواند جمعی چنان از نصیبین بر می میفتند آنجا رسیده آواز قرآنه شنیدند خود را بحضرت نمودند که چون  
 از آن قصه خبر میدادند صرفاً و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم الیک بسوی تو نفرات من الجن گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند  
 از اهل نصیبین یا بنیوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است اینست شامرا صروش مش  
 از دیباچان ختم گویند عدد بودند و در دیباچان ایشان بوده و او پس از اینست و ده و دوازده نفر گفته اند و در لباس آورده که مقتاتون  
 بودند از بن اقلیس و در تقدیر کتبتهم القرآن می شود و در قرآن او گوش میداشتند فلما لحضرت پس آن هنگام که حاضر شدند نزد  
 رسول صلعم قالوا گفتند بعضی بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش باشید تا بشنویید و تفاسیر است که از غایت حرص استماع قرآن بر بالا  
 همه گیر افتادند فلما قضی پس چون گزارده شد قرات با تمام رسید ایمان آوردند با حضرت و خبر پدید آمد و رسول صلعم ایشان را رسالت  
 تو ام ایشان را مژد کرد و ایشان را و لو ابا گفتند الی قومه مهم بسوی قوم خویش منشدین ○ بیم کنندگان و خواهند گان با سلام قالوا اتقونا  
 گفتند ای گروه ما اتقنا کتبنا بدستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی انزل فرود فرستاده شده من بعد مؤمنی بعد از کتاب  
 بسوی م مصدق تصدیق کننده لما بین یکدیگر برانیز که پیش از او بوده از کتب یا موافق با بنا گویند آن چنان یهودی بودند و از نزول  
 انجیل خبر داشتند یا اعتبار نمیکردند آنرا چنانچه معتقد یهودست از آنجست گفته اند از نزل من بعد موسی هیدسی راه میباید آن کتاب الی الحق  
 بسوی حق یعنی انچه درست و راست است از عتقاد و الی طریق تو مستقیم و برای است یعنی رساننده بمنزل مقصود و یقوت منا آجیبوا ای گرد  
 من اجابت کنید داعی الله خواننده خدای یعنی محمد مصطفی ص را و آمین و ایمان آرید و تصدیق کنید اخبار او را یعترفوا که ما میارزد  
 خدای شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شمارا که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان او مجبر کنم و براند شمارا من عذاب الیم ع از عذاب  
 در ذمات و من لا یحب و هر که اجابت نکند داعی الله خواننده را بخدای یعنی محمد صلعم را اقلیس مجبر نیست عاجز گشته  
 فوالارض رزمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بد و نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب  
 خرد و کین که نیست مرا و من ذنوبه او کیناء بخبر خدای و بد و کاران او و الذلک آن گروه اجابت ناکند گان  
 ضللی مبین ○ در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی بر آنست که  
 ثواب ایشان هفت تن است از آتش و وزخ چنانچه فرمود بحکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری منقول است که ثواب هفت تن است که



از آتش بر بند پس ایشان را خاک سازند بر منزل بهائم امام عظیم رح برین دفته و امام مالک رح جمعی برانند که ایشان را بر احسان ثواب است چنانچه  
بر اسارت عقاب خوابد و در آن محاکم مقتول است که ایشان بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و تفسیر امام ابو بکر نقاش رح حدیثی است  
که ایشان بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر می دهد  
و هر که از آن چندان لذت یابد که بنی آدم از نعمت های بهشت در محال آورده که از ضمره بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب است  
گفت آری و آیت لم یطمئن النّس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانبیاء للانس و الجنیات للجن و هم در محال از عمر بن عبدالعزیز رح نقل  
میکنند که مومنان جن گرداگرد بهشت در بر جا و در بعضیها خواهند بودند و بهشت و قاضی در آنوار فرماید که اگر آنست که جن در توابع تحلیف  
مانند انسانند و اسد اعلم بالصواب او لم یرقها آیا ندیدند و ندانستند منکران بعثت ان الله الذی فی آثره خلای بقدرت بی عجزه  
خلق السموات و الارض بایفرا آسمانها و زمین را و لم یعی و مانده نشد و رنج نرید و را یخلقهم بافریدن آنها بقدرت تو است  
علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آنست که خلای با  
قدرت چنین کامل زلی و ابدی بر جای هوی قادر نیست بخلق آری است الله علی کل شیء عدید متکبر لو بر هر چه چیزی قدرتی تواناست بی عجز و تعجب  
و یومر یعرض و یا دکن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا انما نکر و یدید علی الثار بر آنش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این کتب  
که برخلاف حقایقها هر برای مبالغه و تاکید را میکنند پس ایشان را گویند الکتس هذا آیا نیست این عذاب بالحق و برستی و شما باور نمی کردید  
قالوا بلی گویند آری حق است پس سوگند خوردند که قدرتیست که ویران کردار ما که این رست بوده قال گوید خلای حازن و وزخ ایشان را گوید که  
قد قوا العذاب پس تشدید عذاب را بیاکنتم تکفرون ○ بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فاصبر  
پس صبر کن ای محمد بر جنای قوم کما صبر منجنا که صبر کردند اولوالعزم علیه و ذن ثبات وجد من الرسل از پیغمبران م و ایشان اصحاب  
شرائع اند که در تمهید قواعد حکام مراسم اجتماع و تقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان مجادلات طاعیان و آزار و اندازی منکران شکیبائی  
نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اندام می پسندید و گفته اولوالعزم آنها که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند  
در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذا اخذنا من النّبین میثاقهم و نکت و من نوح الایة دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوح و  
همان اصحاب شرائع اند پیغمبر صلعم و قوی آنست که ایشان تنجیای رسل اند نهاده تن که در سورة الانعام نام ایشان بهشت و پیغمبران  
ارشد که بعد از آنم اقتدا در آید و ابراهیم و زکریا و یونس و سلیمان ع و گفته اند غیر یونس و پس چه تحصیل نموده  
از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر صلعم را فرموده و لا یکن صاحب الحوث یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز سیف ماید که شکیبائی و رزق  
کنت یحذل و طلب شتاب کن لکن برای کفار قریش نزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود کما تمم یوم یرزقون گویند ایشان  
روزی که بیند ما یوم عدون لای آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون بول و فرع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که  
لکم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاهی شمرند بودن خود در دنیا و برخی از سبب عقوبات  
و وزخ ببلغ آنچه گفته شد درین سوره از مواظفات است فصل هیکل پس آیات پاک کرده خواهند شد بعد از آن و هیکل نازل شود یعنی  
خواهند شد الا القوم الفسقون مگر گروهی بیرون رستگان از دایره فرمان

سورة محمد صلی الله علیه و آله مدینة و هی ثلثون آية



و بطلان عمل ایشان را با تمام کرم و اسباب است که ایشان کراهت داشتند و ناخواهان بودند مآثر که الله تعالی بپسندید که خدا می فرو  
فرستاده است بر پیغمبر خود از امر توحید و قیام با حکام شرع فلحظ کس باطل و ضائع گردانید حق تعالی آنجا که صحت کرد و راهی ایشان را که از  
حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام و طواف خانه کعبه و همان داری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان اهل کسب و آسایش بخورده اند  
کافران استقامت معنی است یعنی باید که سفر کنند و از کافران در زمین مرا و بلاد و دود و عادت قیظ و کیف کان پس بگریه که چگونه  
بوده است عاقبت الذین من قبلهم سرانجام کار حال و مال آنکه پیش از ایشان بودند زایل و کفر و تکذیب و عصیان و قتل الله هلاک کردند  
و عذاب استیصال فرستاد و علیهم السلام و الکفرین و مکار و دیگران را امثالهم مانند آن عقوبات خواهد بود و این سخن تسد یکبار است  
ذات آنچه یاد کرده شده از عقابت دشمنان و نصرت دوستان بآن الله سبب است که خدای مولى الذین امنوا دوست آنان است که  
ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند و آن الکفرین و سبب آنکه مکار و دیگران لا مولى لهم هیچ دوستی نیست بر ایشان را که عذاب  
از ایشان دفع کند و الله بدستیکه خدای مفضل خود می دخیل الذین امنوا در می آرد و آنرا که گریه اند و عملوا الصالحات و کردند  
کارهای نیکو و از غرض در یا جنت تجرید در بوستانها که سیر و میز و تختها را از زیر درختان آن جویها و الذین کفروا و آنکه  
کافر شده اند و تشنه میشوند بر خورد داری می باید بتاع دنیا و یا کلون و بخورند گمانا کُلُّ الْأَنْعَامِ مِثْلُ نَجَسٍ یعنی نیت ایشان  
مصرف بر خوردن است عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظرو بر آنکه بدن تحمل  
طاقت داشته باشد و قوای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بودن آنکه عمر خود در طفیل خوردن شناسد و در مرغی ذرسم کلا  
و تمغولمانند چهارپایان که جز خورد و خواب مطمح نظر نیان نباشد و نعم ماقبل نیست خوردن برای زیستن و ذکر کردن است و تو معتقد که زیستن  
از بر خوردن است و النار و آتش و دوزخ مثلاً مقام و آراگاه است لهم و مکاران را و کافران و کفریه و چندی از اهل دیه های که که  
بر حال هی آن دیها شد و قوه سخت تر بود و از روی قوت موقرینات از اهل دیه توالتی آخر جنت آن دیهی که بیرون کردند اهل  
آن دیه را یعنی که اهل کفر و هلاک کردیم اهل آن دیها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود بر ایشان را که در وقت هلاکت  
بفریاد رسد آفتن گمان آیاه که باشد علی بنیت رجعتی روشن من تبت از آفریدگار و چون پیغمبر صلعم و مومنان کهن زمین باشد مانند سیکه  
آراسته شده یعنی شیطان با نفس او آرایش داده است که برای او سوء عملیه بدی کردار او را از شرک و معصیت و اتباع او پیروی کردند  
آهواء هم از روی خود را چون اوجبل و مشرکان مثل الجنة جمله از آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است التي وعد المتقون ط  
آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهنر گاران فیها دران بهشت اهل جو بیاست موقت از آبی غیر اسن غیر بعضی جو  
و رنگ و طعم او تیره گردد و آن از حال خود چون آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد گردد و اهل حق کهن و جو بیاست از شیر که هرگز گشت  
یتغیر طعمه تغییر گشته از صفت غدوت یعنی تیز و ترش نشده است بطول کث و اهل حق کهن لذت و جو بیاست از خر خوشگوار بالذات  
للشربین و آشناسان که از که طرب دارد و خواری نی و اهل حق کهن مصفی و جو بیاست از شد صافی نه صاف کرده با آتش بلکه مصفا آفریده  
شده از موم و فضلات و اهل و مرتقیان راست فیها در بهشت با وجود این بهر شری من کل الثمرات از هر میوه که خواهند در لون صاف  
و طعم لذیذ و بوی خوش و معفیه و در ایشان است پوشش گناهان من تبت از آفریدگار ایشان یعنی پوشندگان ایشان را نه بران معاف  
کند و نه بدن محتاج نماید با اشارت گفته اند که چنانچه آنها را رعب در زمین بهشت بر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین بل طرف در شجره طوبی صلیها



ثابت و فرغانی السامه جاری است از منبعه قلب آب انابت و از منبع صدر لیل صفوت و از مخانه سرخ محبت و از مجری روح غسل مروت  
 و فی المشنوی المعنوی نظم آب صدرت آبجوی خلد بود و جوی شیرخلد هر تست زود و ذوق طاعت گشت جوی آبین: سستی و ذوق تو جوی حین  
 در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل است و لیل بظفرت اصلی که بهمنو صفت بدعت تغیر گشته و جوی غمر جوش محبت الکی است  
 و غسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت است از نکاشفات و مغفرت غفران و توب و جود و جود ک ذنب لایقاس له ذنب بیست  
 پندار و جود ماگناهی است عظیم و لطفی کن ماین گنه زار که زان و بعد از ذکر متنعان بوستان بهشت از حال محنت کسان دوزخ خبر میدهد و  
 میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کمن هو خالد مانند کسی است که او جادوان است فی النار در آتش دوزخ و سقوط  
 و چنانچه میشود بجای شربت بهشتیان ما حیمما آبی در غایت گرمی فقطع پس پاره پاره میکند امعاء و هم و رودهای ایشان را  
 آورده اند که چون پیغمبر صلعم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل بغاوت بیرون آمدند و مسجد بطریق استناده از علمای صحابه میپرسیدند  
 که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که و منهم و بعضی از ایشان یعنی منافقان من کینتم انما انکه گوش فرمیدارند الیک  
 بسوی خطبه تو در روز جمعه و غیر آن حتی اذ اخرجوا اما چون بیرون روند من عندک از نزدیک تو قالوا گویند لک الذین اوتوا العلم مرا از آنکه دشمن  
 داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابوالدرداء و امثال ایشان و از ابن عباس هم منقول است که من هم از انما که منافقان از ایشان میپرسیدند  
 که ما اذا قال انفا چه گفت محمد کنون یعنی ما فهم کردیم سخن او را و این بر وجهی می گفتند و لیک الذین آن گروه آنانند که حکم ازل طبع الله مهر  
 نماده است خدای علیه قلوبهم بر دلهای ایشان بغاوت و شک و اتبعوا او را در پی رفتند اهواء هم و هوای نفس خود را و محبت آن تهاون  
 میکنند بکلام سید امام صلعم و الذین اهتدوا و اما نه راه یافتند یعنی مومنان زاد هم زیاده میگرداند و سمع سخن پیغمبر ایشانرا هدی بصیرت  
 و یقین و اشتهت تقوا هم و سید ایشانرا آنچه مد کند در از دیا و تقوی و دوام بران فصل بنظر من پس با انتظار می برند منافقان و کافران  
 یعنی منتظر نیستند الا الساعة که قیامت را آن تا تیهتم بعبثه آنکه بیاید ایشان ناگهان فقد جاء پس بهر تیکه آمد و ظاهر شد آشوب اطهار  
 علامت های آن چون بعث پیغمبر و اشتقاق قمر قاتی طمس پس از کجا باشد مرا ایشانرا اذ اجاء هم چون بیاید قیامت ایشان ذکر نه هم  
 پند گرفتن ایشان تو بر کردن یعنی چون و قیامت بیاید مذکروا نعاظ میح فاده ند و فاعلم انه لا اله الا الله یعنی چون سعادت  
 موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دلتی پس ثابت باش بر دینش که داری بوحانیت و دینست که مسعودی بحسبیت مگر خدای در حقائق  
 سلمی آورده که چون عالمی را گویند علم مراد بان فکر باشد یعنی با دکن آنچه دینست و در موضع آورده بد آنکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله  
 و استغفر و آمرزش طلب لید نیک برای فنب خود و در معال فرموده که آن حضرت صامور شد استغفار آنکه مغفور است تا امت و دین  
 صورت سنت بوی اقد کنند و در بسیار آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای که تا از گناه نگاهد و للمؤمنین  
 و المؤمنات و آمرزش طلب برای مردمان مومن و زنان مومن و این اگر امانی است از خدای در باره این است که پیغمبر ایشانرا بطلب آمرزش  
 گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه روح الله روح منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد با استغفار گناهان امت و خلاف  
 امر الهی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از انان کریم ترست که حبیب خود را فرماید  
 که از من چیزی طلب و چون طلب و عطا کنند پس معلوم شد که امت تا دولت آمرزش خواهد بود و نظم هر چه را چو متوشوا باشد و ما سید غفر  
 چرا باشد چون نشان شفاعت کبری یافت بر نام ما سیت طغری امتان با گناه کار گناه و توارند سید و ارباب



و کافران و مشرکان و کُفر هُوا و بسبب آنست که نخاستند و کاره بودند و خوانده خوشنودی خدای را یعنی علمی را که بسبب رضای می باشد  
 چون اظهار نعمت پیغمبر صلعم و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحش بطل کس باطل کرد خدای اعظم علمه عی علیهم ایشان را ام حَسْبُ الدِّین  
 بلکه پنداشتند آنرا که فی قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان قرضی باری نفاق است یعنی منافقان تصور کردند آن کُنْ تَخْرِجَ اللَّهُ اَنْ رَاکَ ظَاهِرًا و انداختند  
 اَصْحَانَهُمْ کینههای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر صلعم و مومنان و کُفَرَاء و اگر ما میخواهیم که از دینک هم بر آئینه بنماییم تبو  
 ایشان را یعنی علامتها و نشانههای پیداکنیم بر ایشان فَلَعَزَّ فَتَهُمْ پس مبرایه توبت ناسی بستیهم بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان و  
 لَعَزَّ فَتَهُمْ و هر آینه توبت ناسی ایشان را فی لَحْنِ الْقَوْلِ در گرداندن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توجیح و اللَّهُ یَعْلَمُ و خدای  
 میداند اعماکم کُفْرًا کردارهای شما و مناسب آن جزا خواهد داد پس بن مالک میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر  
 او را شناخت پس ما سخن و در تفسیر مطالع و عین المعانی از انس بن نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نکس از منافقان شبی در خواب شدند و بآمد  
 که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق و کُتِبُوا نَفْسُهُمْ و هر آینه می آید شمار ابرار جبار و تحالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان پس  
 حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجْهَدِينَ تا بدانند مجاهدان را یعنی ظاهر گرد و بر خلق که جهاد کنندگان کیانند مِنْکُمْ از شما و الصَّابِرِينَ و صبر کنندگان بر  
 شقت حرب و تَبْلُوا اَعْمَالَهُمْ و تابایز مایه خبرهای شما را که میگوید در ایمان و اخلاص یعنی تا صدق کند باز شما آشکارا گردد و حَقِصَ مِنْهَا  
 شمشیر بنون بخواند یعنی تا از ما ایم تا با بنیم خبرهای شما را اِنَّ الدِّینَ کَهْرٌ فَا بَرَسْتِ اَنَّا نَکُنْ نَکْرُ و ید اند یعنی پیوسته و نصیر و صدق و امان و  
 قوم خود را عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که دین اسلام است و شَأْنُ الرَّسُولِ و مخالفت کردند با رسول ص مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن  
 بود و ظاهر گشته علمه الهی را ایشان را راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند لَنْ یُضِلَّ اللَّهُ زَیْانَ نَتَوَانِدُ رسانید خدای ایشان را  
 چیزی از کفر و ضد ایشان و اثر ضرری بدین خدای پیغمبر و زسد بلکه شر آن بر ایشان عائد گردد و سَجَّطَ اَعْمَالَهُمْ و زود باشد که خدای حبط کند  
 ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتگاه میکنند بآلِهَ الَّذِينَ اٰمَنُوا اِی کسایکه ایمان آورید اَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده  
 و اَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید و لَا تَبْطُلُوا اَعْمَالَكُمْ خُج و باطل و سپوده و ضائع مسازید عملهای  
 خود را بر یا و سمع یا عجب و تکبر که کردار عجب مردود و مذموم بود نظم در هر علمی که عجب را یافت و رویش زره قبول بر یافت و ای شمشیر  
 خویش معذور و وزر که قرب مانده مجبور و عجب بشو از طریق تبیس و کز عجب بچه فتادیم تا چند تو عجب خود نمائی از دیده نبینمائی  
 اِنَّ الدِّینَ کَهْرٌ و اَوْصَدَّ فَا بَرَسْتِ اَنَّا نَکُنْ نَکْرُ و ید اند یعنی قوم قریش و اتباع وی و منع کردند مردم را عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق و  
 مَأْفُوسٍ بودند یعنی گشته گشتند در روز بدر و هَمَّ کُفَرَاء و حال آنکه اگر و یدگان بودند لَنْ یُضِلَّ اللَّهُ پس هرگز نیامزد خدای را ایشان را  
 نزول آیت در شان اهل قلب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر که که کافر میرد فَلَا تَهْنُؤْ اِیْسِی مَنیدای مومنان و تَدْعُوا اِلَى  
 السَّلَامِ و بخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح کنید از ایشان که نشاید ضعف و تذلل شما شود و اَشْتَمُوا اَعْلَوْنَ و حال آنکه شمار تر از این  
 غالب اند و اللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست نصرت و عون و کُنْ تَخْرِجَ اللَّهُ اَنْ رَاکَ ظَاهِرًا و انداختند اعماکم کُفْرًا کردارهای شما را اِنَّمَا الْحَيٰوةُ  
 الدُّنْيَا جَزِینِ نیست که زندگانی دنیا لعب بازی است بپایر و هَلْکُوْهُ و شغول بی اعتبار و اِنْ تَوَفَّوْا و اگر گردید بخدا و رسول و تَقَوُّوا و پرهیز یاز  
 معصیت و فضول یُوْتِیْکُمْ اُجُورَ کُمْ به مزد های شما را آخرت و لَا یَسْئَلُکُمْ و نمی خواهد خدای بر مزد دادن شما اَمْوَالَکُمْ مالهای شما را یا حق سبحانه  
 نمی خواهد همه اموال شما را بلکه با نفاق اندکی از آن حکم کرد که عشرت و نصف عشر و ربع عشر لَنْ یَسْئَلُکُمْ و اگر بخواید شما مالهای شما را فَيُحْکَمَ



پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید مهر نفقه کنید **تَخْلُوا** شما بجای کنید بدان و نمیدیدید بخیر شدلی و طیب نفس و بخیر خج و طاهر سیر و از خدا  
بدان خواستن از شما بخیل شما **أَضَعْنَاكُمْ** کینا و کد و رتسای شما را **هَاهُنَا** ای شما **هَاهُنَا** ای گروه مخاطبان **تُدْعُونَ** خوانده شده اید و  
فرموده شده **لِتَقْفُوا** برای آنکه نفقه کنید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای یعنی زکوة مال و هدیه یا آنکه با سبب جاد و صرف نمائید **فَمِنْكُمْ** پس  
از شماست **مَنْ يَتَجَلَّ** کیسکه بجلی کند **بِزَكَاةٍ** و زبقه در غروه و **مَنْ يَتَجَلَّ** و هر که بجلی کند بر آنچه برود واجب است از اتفاق **فَأَمَّا الْيَتِيمَ**  
پس جزین نیست که بجلی و زو حق **نَفْسِهِ** بر نفس خود که او را از ثواب محروم میاز و **وَاللَّهُ الْغَنِيُّ** و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات  
**شَاءَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ** و شما محتاجانید به آنچه نزدیک اوست از مواه نعمت و فوائد کرامت پس امر و زکی فانی به هدیه و فردا در عوض آن ده باقی  
بماند چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بدادات و مقاصد خود فائز گردید و **إِنْ تَتَوَلَّوْا** و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند  
اتفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام **يَسْتَبْدِلْ** بدل کند خدای **قُوْا** مآ غیر کم **لَكُمْ** و هر یک جز شما یعنی شما را **هَلَاكُكُمْ** کند و قوی  
دیگر بیار و **ثُمَّ لَا يَكُونُ فُتُوًّا** پس نباشند آن قوم **أَمْثَلُكُمْ** مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پر میر گار تر مراد نبی کنده اند و نبی تنج از  
این شهر نیست که از حضرت پیغمبر سوال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی در پہلوی آن حضرت نشست بود دست مبارک بران سلمان زد و گفت  
هنا قوم و در خبر آمده که اگر دین بر تفع شود تا ثریا فزاید آنرا مردمان از فارسین **لَا بَابَ** آورده که **لَا بَابَ** و در صجله از قرآن آن بیت میگفت **لَا يَفْرُقُ** و فرقی

سورة الفتح مكية وهي تسع وعشرون آية

مَا لِلَّهِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ○

بصحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زاد با الله شرفا رفت و عمره گزار داد  
یاران بعد از استماع آن روایند اشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بطور خواهر رسید و سید عالم ص بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غره  
ذوالقعدة آن سال از مدینه بیرون آمد حرام عمره گرفت و بمقام شتر بجهت هدیه با خود برد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه حضرت  
بمشركان مکه رسیده و بمنع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلخ لشکر گاه بردند و پیغمبر خبر وار شده بمحیی  
فرو داد و از جانب کفار عروه بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از آن مجلس کنائی که مقرر احاش بود  
بنیاد معلوم کرد که آن حضرت مدتی در حرب ندارد و زیارت کعبه آمده اما قریش بر محبت جاهلیت فرو ایستادند و پرتیج و جبر رهنی نشدند که حضرت  
پیغمبر صلعم و اصحاب او را بمکه در آیند پیغمبر عثمان را نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او با آنجا رسید و بان سبب سیه الرضوا  
واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردانند انشاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سبیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت  
و اهل مکه صلعم واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نماند آشکارا یکدیگر و خلفا یکدیگر تعرض نرسانند و تفرق  
شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگزارند و دیگر شرطهای آن واقعه شد و اکثر صحابه از آن صلعم ملول شدند و آن حضرت ص بهانجا در  
حدیه بفرمود تا سربارک ایشان تبارشیدند و بعضی ستران را قربان فرمود و برخی را بدست ناهیه سلمی بکفرستاد تا در مرده قربان کنند و بر  
فقرا و ساکین آنجا بخش کردند و صحابه نیز خلق و قصر نمودند و هدای خود را قربان کردند و پیغمبر بیست روز در حدیه توقف نمود و در حین  
رجعت شبی از شبهای این سوره فرو آمد و آنحضرت صلعم فرمود یا اصحاب که شب باین سوره بر من نازل شده که دوست ترمیدم از آنچه  
آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان تسنیت گفته صحاب او را نیز سربارک با گفتند اننا فتحنا ابد رتیکه ماحکم کردیم

آنک برای تو فتحاً مؤمناً لا حکمی پیدا و هوید که آن صلح است با قریش و آن حضرت صلح فرمود که نعم و فی نفس الامر  
 آن صلح مقدمه فتح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذاشته با کفار مجامه کردند و قرآن برایشان خواندند و  
 بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح که نیر همان بوده است و ازین است که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بکشتایم برای تو شهر که  
 تعبیر باضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لیغفرک الله تا پیامبر و مر ترا  
 خدای ما تقدّم آنچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک از آنچه موجب عتاب تو بوده و ما تا آخر و آنچه مانده است پس از آن  
 یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو الیث در گفته که گناه گذشته زنب آدم و حواء است و آینده جرائم است  
 یعنی بیا مرید گناه آدم و حواء را برکت او می آید و گناه است و از شفاعت او مسلمی هم فرموده که زنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت زنب  
 در صلب وی بوده و زنب است را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو و کار ساز ایشان است و یثیم و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرد و اند نعمت  
 نعمت خود را علیک بر تو بفتح بلا و یا با علایین یا با انعام نبوت یا ملک یا قبول شفاعت و یقید یک صراطاً مستقیماً و بنامه ترا راه است  
 یعنی ثابت و در دران و یثیمت الله و یاری کند ترا خدای نصر اعزینا و یاری کردنی که دروغت و غلبه باشد یعنی تو بان نصرت قاهر و  
 غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه خالی از دغدغه و ترودی نبودند حق سبحانه میفرماید که هو الذی اوست آنکه انزل السکینه فوئنا  
 آرامش و قرار و سکون قلب فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیز داد و اوقات زیادت کنند ایمان را گرویدنی فتح ایمانهم  
 با گرویدن ایشان یعنی بفرایند قدر یقین خود را یقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند از ایمان بفرع شرع و الله و مر  
 خدایا است جود السموات لشکرای آسمان از ملائکه و الائح و جن و جنود زمین و مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و نصرت است  
 واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشد و ایامی خود را در وقت غرابا خدای خود فرو نگذار و بیت  
 نصرت از و طلب که میدان قدرتش + هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری است + و کان الله و هست خدای علیهما و انا بصلاح خلق  
 حکیم گاه صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد و لیدخل المؤمنین و المؤمنات تا در درون  
 و زمان گرویده را برکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جنت تجرین به بوسه نماند که میر و من تحتها الا هم از زیر نازل آن یا در تحت اشجار  
 آن جویم یا خلیلین فیها در حالتیکه جاوید اند در وی و یکفر عنهم سیتایم و برای آنکه پرورش از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گردانند  
 از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضه رضوان در آیند و کان ذلک و هست این عده را ایشان را عید الله نزدیک خدای یعنی در حکم او  
 قوئنا عظیماً و لشکرای بزرگ چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره امین شوند و بقاصد فائز گردند و یعدب المنافقین و المنافقین و دیگر برای است  
 تا عذاب کند مردان منافق و زمان منافق را زایل مدینه و الشریکین و مردان شرک و زمان شرک را زایل که الظالمین بالله و دیگر برای  
 آنست تا عذاب کند گمان بزدگان بخدای ظن السوء و گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم که بجهنم میرود  
 کشته خواهد شد یا سالم بدین نخواهد آمد و لشکر او مندم خواهد شد پس حضرت رسالت پیام صلعم سالم و غانم باز پدید آمد و حتی سجا و فرمود که علیهم صبرین  
 گمان ببردگان است دائره السوء گروش بدیع ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد و غضب الله علیهم و خشم گرفت خدای بر ایشان  
 و لعنهم و بر ایشان را از رحمت خود و اعاد طعمه داده کرد بر ایشان جهنم طوز رخ را و سکوت مصیران و ببارگشتی است و زنج  
 و لله جود السموات و الارض و مر خدایا است لشکرای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمان و زمین است هم ملوک و سخر او است چنانچه

شکریان سرور خود را بخوارین سخن جبت وعده مومنان است تا نصرت الهی مستطیر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکلیف ربانی خائف گردند و کان الله و بهت خدای عزیز غالب در فرمان خود حکیمانه و نامور آنچه فرماید انا انزلناک برتبیلاً و تراباً ترا شاهد آگاه بر اقوال و افعال است تو و مبعثش او مرده دهنده آمان را که سکنه بر دلهای ایشان نازل شده و نذیر الی و بیم کننده مرگ آنها که گمان بدرده اند پس تو هست را بگوی که فرستادن من جبت بیم و بشارت لتؤمنوا بالله ربی است که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگوید بیگانگی او و تسوئه و تصدیق کنید فرستاده او را در دعوی که میکند و تعزیر و تقویت مسیودین او را و توفیق و بزرگ داریه فرمان وی را و تسخیر و تسلط و یاسکی یا کنید مروی را یا نماز گزارید برای او بگشاید و اصبلا با داد و بشانگاه و گفته اند ضمیر غزوه و توفیر و عامه حضرت یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است که ان کتم تجون الله فاتبونی بیت رحیم سر تعظیم تو کس را نیست و زکمال احتشامت هیچکس آگاه نیست ان الذین یبایعونک بدستی انا که بیعت کردند با تو در حدیه اشعائیا یعون الله اجر نبیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود به بیعت است و برای طلب رضای او است و او بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید ان شاء الله عزیز سلمی رح فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه ترسب جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخلاص و اشرف موجودات است و از همین مقام است که من طبع الرسول فقد طاع الله و قوت خدای در وفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود صلعم فوق ایدیم زبردستهای ایشان است در وفا بعد از باری دادن و موافقت پیغمبر در عالم آورده که صحابه بوقت بیعت دست پیغمبر صلعم میگرفتند و زبردست ایشان بوده در مبايعت فمن نکث پس هر که بشکند عهد را فاشما ینکث پس جزین نیست که میشکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس و در توضیح آورده که سه چیز باطل آن راجع میشود یکی مکر که ولا یحق المکر لسی الا با بدیه دوم قسم که انما ینکم علی انفسکم سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب نقض عهد و پیمان گفته اند رباعی عهد شکن که هر که پیمان بشکست از پایی در افتاد و برون شد از دست آن را که درست بود پیمان است + شکست بیع حال هر عهد که بست + و من آوفی و هر که وفا کند بعهده با آنچه عهد کرده است علیه الله بران با خدای فسیؤتیبه پس زود در هر ما و را خدای اجر عظیم اعطی ما عجز نزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد به نیت عمره به بعضی از اعراب چون اسلم و حنینیه و مزنیه و غفار و اشجع نامه فرستاد که درین سفر مرا رفقت و موافقت کنید ایشان از محاربه قریش ترسیدند و تعطل نمودند و تخلف و زردیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بدینیه بازرسی سیقول لک الخلفون زود باشد که بگویند مرا باز پس مانده کان من لا اعراب از یادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند شغلنا مشغول کرد ما را اموالنا مالهای که غنچاری مذشت و ضائع میشد و اهلونا و فرزندان ما از یکسی بی برگ و بی نوا میمانند فاستغفر لکنا پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و موافقت و موافقت نمودیم بقولون بالسنه میگویند بر زبانهای خود ما لیس فی قلوبهم هم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و تمغفار بزرگان میکنند و دل ایشان را از ان خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن نکث لکم پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی را از آن آحراد اگر خواهد خدای بکفر و الباقی و نه زمستی و قتل و خللی در مال و اهل و عاقبتی بر تخلف او آرد بکم اگر خواهد شما انفعما سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بکل کان الله بلکه هست خدای بجا آنکه بزرگان با آنچه شما میکنید خیرا و دانمید اند که قصد شما از تخلف چه بود و شما مشغول مال و فرزندان مذشتید بل طنتکم بلکه





جَنَّتْ دَر آوَرْد خدای او را بهشتا و آن چنان بوستاناست که پوسته تجرّی میروید و من تحتها الکافور از زیر ساکن بهشتیان جویها و من  
 یَتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او یُعَذِّبُهُ عَذَابٌ کَبِيرٌ و اخدای عذاب با الیماع عذاب که در آن منقطع نکرد و الم و منستی  
 نشود و آن عذاب حرمان است چه بخلافت امر خدای از دولت قاجور و بنا فرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند و نفوذ با سیم  
 من الحرمان بیست مسوز دشت حرمانیم که هیچ عذاب در روی مسوز و الم چون عذاب حرمان نیست + آورده اند که چون حضرت رسالت پناه  
 بجذیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را با بیکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت سه بعمره آمد و دهیمه حرب ندارد اهل مکه خراش را  
 و آمدن دشمن کردن منع کردند آن حضرت را ثانیاً ذوالنورین را فرستاد و او را در مکه نگاه داشتند و آواز ه قتل او در افتاد پیغمبر صاحب را  
 طلبید ایشان قبول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند با ایشان بآنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی تابند و در زیر درخت  
 سمره نشسته بودند در کثاف آورده که چون حضرت صلعم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از آن بر پشت مبارک او فرود آمد عبدالله مغفل را  
 گوید که من قائم بودم زیر سر آن حضرت صلعم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و  
 قتل و آنکه مطلقاً نگریند حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید در معالم از جابر بن نفیل میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که  
 بدوزخ فرود یک کس از آنکه در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه  
 میفرماید لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ بِتَحْقِيقِ خَدَايَ خُشِنُو دُكُشْت عَنْ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه اِذْ يُبَايِعُونَكَ وَ قَتَلِكُ بَعِيتُ كَرُونِ  
 بَاتُ تَحْتِ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فعلم کس سید اند خدای مکلف قُلُوبِهِمْ اِچچ در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا  
 فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرود فرستاد آتش علیهم بر ایشان و اَثَابَهُمْ و پادشاه داد ایشان را فَنَحَا قُرَيْبًا الْفَتْحِ نزدیک که فتح خیمه است  
 یا که یا بجز و مَغَانِمَ کَثِيرَةً و غنیمتهای بسیار از رخوت و نقود و ضیاع و عقار تَأْخُذُوا هَکَا فَرَا سِکِرَةً اَنَارًا از یهود خیره و غیر آن و  
 کَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اَوَسْتَ خَدَايَ غَالِبٌ غَلَبَهُ دهنده دوستان خود را حَکِيمًا حکم کننده مغلوبیت دشمنان و عَدَدَهُ کَدَّ اللَّهُ و عده کرده است  
 شمار خدای ای است مَغَانِمَ کَثِيرَةً و غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه اطراف و الکاف عالم تَأْخُذُوا هَکَا فَرَا سِکِرَةً اَنَارًا قیامت  
 فَجَعَلَ بِنَ تَجْعَلُ نَقْدًا لَكُمْ مَرَّ شَرَاهُ هَذَا اِنْ غَنِمْتَ خَيْرٌ وَ کَفَّ و باز دشت و کوتاه کرد اید بِنَ النَّاسِ دسهای مردمان را یعنی اهل خیبر و  
 خلفای ایشان را که نمی اسد و غطفان بودند و عَنَّا کُفَّ از شما تا خلفای یهود رسیده بجنگ در نیامند و ایشان از خوف شما حصار می شدند تا آن  
 شما سالم ماند و لَتَكُونَنَّ و تا باشد آن غنیمت آيَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ نشان مومنان را برستی قول پیغمبر بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده  
 غَنَامٌ وَيُهْدِيَكُمْ و برای آنکه یار شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی است که منجی توکل است و مستوثق بودن فضل ازلی و باز گذشتن کار  
 بلطف لم یزلی را باب سیر بر آنست که چون حضرت رسول از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم و عده و انا بهم فتحا قریباً کار سازی حرب خیبر فرموده با  
 هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و منزل صبارا به مرجبه روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه در میان قلعهای  
 خیبر این درآمدند و ایشان بخیر از قلعه بیرون آمده بایل و تیشه و ادوات زرع بسلی بجدائق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که آگاه لشکر اسلام در نظر ایشان  
 در آمد گفتند و اسد محمد و بکیش و روی بجمار خود آوردند و آن حضرت فرمود که اسد کجاست خیبر را انا از آنجا بار اتم قوم فبا صباح المنذیرین القصه بیود  
 حصار می شده دل بقتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نظاره حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شرق مفتوح گشت و در غارت  
 محمد بن اسحق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن اعم را فتح کردند پس نظاره و شوق بعد از آن یهود حصن صعب بن معاص متحصن گشتند و بجنگ بسیار

گرفته شد و اقمشه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت صلعم را صد گاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در آن قلعه مرحب خیمه ری را گشت و در آهنگین از حصار برکنده سپری خود ساخت و بیوزنهار خوستند و غنائم بسیار بدست صحابه افتاد و گنج ابو التحیق باز یافتند و آنجا حضرت صلعم را زهر داند بر دهنه زهر آلوده با وی سخن درآمد که یا رسول الله از من بخور که مرا زهر آلوده اند بیت زخون معجز او گرز اوله طلبی + حدیث بره بریان شنو که حضرت + و اخراست و وعده کرد شما را غنیمت های دیگری یافته شهر های دیگر که هنوز کمتر تقدیر و اقرار نشده اید علیهم السلام و نمیدانید آنرا قد لحاظ الله بدستیکه احاطه کرده است علم خدای بهما با آن ملا و غنائم هوازن است یا مدین فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تاقامت ماین است را دست دهد در این اخل است و کان الله و است خدای علی کل شیء بر همه چیزها از فتح مدائن و عطای غنائم قدیرا + توانا و لو قاتلکم و اگر قتال کردندی با شما در حدیمیه الذین کفروا آنانکه کافر بودند از اهل حدیمیه و صلعم نکردندی لو لو الا که با و هر آنی بر گردانیدندی شتبار یعنی بهریت کردندی شکر که یجودون پس بناقتدی و لیکن کار سازی که ایشانرا نگاه دارد و لا نصیرا + و نه یاری که ایشان را مددگاری نماید سئنه الله سنت نهاده است خدای سنت نهاده التي قد خلقت آن سنتی که گذشته است من قبل من پیش ازین در امتان دیگر که همیشه نبیاء م بر ایشان غلبه کرده اند و لکن تجد و نیابی تو لستنه الله سنت خدای را بتبدیل و تغییر هر چه در ازل مقدر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف بچکس رقم تغییر و تبدیل بر صفات آن نخواهد کشید قطعه تغییر حکم از لے راه نیابد + تبدیل بفرمان قضا کار ندارد + و در دایره امر کم و بیش بگنجد + با سقر چون و چرا کار ندارد + آورده اند که وقتی که آن حضرت ۳۰ در حدیمیه بود و شتادتن بودند که از اهل که بهنگام نماز صبح از جبل تعظیم فرود آمدند و شجون آوردند تا صحابه بقتل رسانید یاران رسول الله غلبه کرده ایشان را دستگیر کردند و پیش آن حضرت آوردند و آن حضرت ایشان را آزاد کرد آیت نازل شد که و هو الذی و اوست آن خداوندی که از محض کرم گفت آیدیم بم باز داشت دستهای کفار که را عتکم از شما تا صلح کردند و آیدیم عنکم و دستهای شما را کوتاه کرد و از ایشان بیطن مکه در وادی که یعنی حدیمیه من بعد آن اخفركم پس از که طغردا و شما را و غالب ساخت علیهم السلام بر ایشان مرا و آن شتاد سوارند و کان الله و است خدای بما تعملون با نچه میکنید از مقاتله کفار برای فرمان خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید و میگزارید بجهت تعظیم خانه خدای اصیرا + بنیا و شما را بدان جزا خواهد داد هم الذین ایشانند آنانکه کفر و کافر شدند و صد و کفر و باز داشتند شما را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و الهدی و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودند معکوف و در حالتیکه باز داشته شده بود آن تبلیغ از آنکه برسد محله بجای او که مکان نحرست یعنی منا خلاصه معنی آن که کفار که بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بجل او نگذاشتند شتخو قتال و ستیصال گشتند لکن با شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جت گردیدگان که در مکه هستند و لو لا رجال مؤمنون و اگر نبودندی مردان گرویده و نساء مؤمنات و زنان ایمان آورده در مکه که شما را تعظیم و هم ندانستند ایشانرا و آن بقاد و دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سجان فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید با عیان ایشان زیر که با مشرکان مختلط اندان لظو هم بدل است از رجال یعنی اگر آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشانرا و دشانی قتال بی سیر میکردید یعنی هلاک میساختید قصبکم پس میرید بشما قصبه از جهت هلاک ایشان قحش مکرری







گوید آواز خود بلند تر از وی بردارد و لا تجهرُوا و آشکارا سازد یكذالقول برای او سخن را یعنی گوازان بلند از نوادگانند که بعضی  
بعضكم همچون آشکارا کردن برخی از شما لبعض بر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازد تا مراعات لوازم ادب کرده باشد و گفته اند اول  
بنام و کنیت خوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه اورایابی است و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید آن تحبط اعمالکم تا باطل  
نشود علمای شهاب سبب این جرات دلی ابدی و انتم کلا تشعروان ○ و شما ندانید که علمای شهاب طبع شده تبرک ادب  
بزرگان گفت اند من ترک الادب زد عن الباب نمصد نه رساله طاعت البیس بیک بی ادبی ضائع شد بیت سخاوار  
ادب در طریق عشق و نیاز که گفته اند طریقت تمام او ادب است آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود  
پیوسته با حضرت مصطفی صلعم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه نشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر آن  
حضرت رسید ه و اطلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانیست و من در مجلس شما آواز  
بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صاف فرمود که راضی نیستی با آنکه زندگانی کنی بخیر و بسیری بخیر یعنی شنید  
شوی و توازل بهشتی ثابت گفت خشو دشدم بمن بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که ارت  
الَّذِينَ يَعْضُونَ بِرِجْلَيْهِمَا الْخُرُوفَ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْأَعْنَابِ قَدْ كَسَوْنَ كِبْرَهُمْ فَزَادَهُمُ غَلًّا وَلَهُمْ فِيهَا مَخَرَجٌ وَمَخَارِقُ لَا يُكَفَّرُونَ  
نرم سخن میگویند اولئك آن گروه الَّذِينَ امتحَن اللهُ آنانکه امتحان کرده است خدای قلوبهم للتقوى دلهای ایشان را برای تقوی  
تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه و تعالى ایشان را و آزمودن عینی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره اخلاص  
نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این ذرا آزموده است بیت در کوره امتحان گرم گردازی منت دارم که بی غشم میسازی  
لهم ما این گروه پاکیزه دلان است مغفرة آمرزش گناهان قاجر و مزدی عظیم ○ بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاده ای از  
احیای عرب بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از ان بدیده آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرب بن جالس و عطارب بن حاجب و زیرقان بن بدر  
و غیر ایشان از بنی اسیران خود بدیده آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر استراحت فرموده بودند ایشان بدید یک حجره از حجرات ظاهر افتند  
و نعره میزدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران با سازی آخر آن حضرت صیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و نکس حکم کرد که  
نصفی اسیران را فداگیری و نصفی را آزاد کن حضرت همچنان کرد آیت آمد که ارث الذین ینادونک بدرستی آنکه ندا میکنند ترا میت  
قوله الحجرات از بیرون حجره های پس آن اکثر هم لا یعقلون ○ بیشتر ایشان بن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و میدانند  
قلوبهم و اگر ایشان صبر و صبر کردند حتی تخرجه تا بیرون آتی تو الیه سوی ایشان لکان هر آینه بودی خیرا لهم  
بتر مرایشان را چه تمام اسیران را آزاد میکردی والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رحیم ○ نسبت  
براهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت است سرمایه ادب بکف آور که این  
متاع آن را که هست فیض ابایش بدست آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را  
بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فراگیرد و میان ایشان و ولید در جا لبیت خوبی واقع بود چون خبر آمدن ولید  
شنیدند از سرعت و دیرینه در گذشتن طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال استقبال می پرور آمدند و  
پنداشت که بمقامه اومی آیند فرار نموده نزد پیغمبر آمد و بعضی رسانید که نبی المصطلق متوجه اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکوٰۃ ابا



نمودند آن حضرت خالدين وليد را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل منهای خاله برفت کسی را  
 بیان ایشان روا کرد تا بحسب احوال نماید آنس که مانگ نماز میگویند و نماز جماعت میگزاردند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز  
 آمد و با خاله گفت و خاله بعض حضرت رسانید آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان ان جاعلکم اگر سایه بشما فاستق  
 در و غلوی بیرون بوقت از فرمان خدای و بکس خبری یعنی خبری آورد و موش که موجب تامل خاطر باشد و بخلاف واقع که میفقتیوا پس تفحص  
 کنید و نیکو در پی آن روید ان تصیبوا اما رسانید مکر و بی قوما بگروسی بجهالته بنا دانی یعنی گمان بردید که کافر اند و با ایشان حرب کنید  
 و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فقصیحو پس گردید کلی ما فعلکم بر آنچه کرده باشید ندیدین ○ پشیمانان یعنی بجهل فاستق تعجیل کنید  
 ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر شما ظاهر گردد و واعلموا ان فیکم رسول الله بدانید که میان شما فرستاده خدای است و  
 تعظیم او قضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض کنید که لو یطیعکم اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود و پیغمبر و برای شما  
 کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر آنکه در رنج افتد و هلاک شود و لیکن الله و لیکن خدای حبیب دوست گرداننده  
 الیکم ایمان بسوی شما گردیدن و توحید را و زینته و آراسته است ایمان را فی قلوبکم در دلهای شما ای مومنان  
 به نصب اول و توضیح حج و برابین و کثرت و مکر و گردانیده است الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را و الفسوق بیرون رفتن  
 از راه راست و العیسیان طوائف فانی کردن اولئک آن گروه که تحقیق اخبار کردند هُم الترشد و ان ایشانند راه یافتگان  
 بطریق صلاح و آن زمین ایمان است و تنزیه از کفر فضلا برای فضل است من الله از خدای یعنی بفضلی که خدای شما خواست و فعه  
 و نعمتی است از حضرت او و الله عظیم خدای دانارست بصدق و کذب بخبران حکیم ○ حکم کننده و محکم کارست در امور بندگان و ان  
 نکستایا و است که تحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنه میزاید رباعی هر گز سخنان شبهه آئینر گوی + و ان راست که  
 هست فتنه انگیز گوی + خامش کن و گر چاره نداری ز سخن + شوخی مکن و تند مشو نیز گوی + آورده اند که در میان عبداللہ و احدی  
 و ابن ابی حفصه حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بجز  
 و ضرب نبر شدند حق سبحانه آیت فرستاد که و ان طائفین و گرد و گروه من المؤمنین از گرد و یگان اقتتلوا کارزار کنند  
 یکدیگر فاصحوا پس صلح کنید بینهما میان ایشان نصیحت و دعوت کنید ایشانرا بحکم خدا و رسول او فان بغت پس اگرستم  
 کند و افزونی جوید احد لهما یکی از ان و طائفه علی الاخری بران دیگر از صلح عدول نماید و بفرمان خدای رهنمی شود فقلوا الی  
 تبخی پس قال کنید آن گروه که بغی میکند حتی تفرق ما باز گردند الی الله بحکم خدای و گردن نهند بران فان فاءت پس اگر باز گرد  
 آن طائفه باغی برای حق و ترک شتم نموده احکام شرع را رعایت شوند فاصحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل بر استی  
 یعنی میل کنید یک طائفه و از راه حق تجاوز ننمایند و افسطوا و داد کنید در هر کار با ان الله بدستیکه خدای محبت للقسطين است  
 دارد و عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند چه در کار ملک و دین بر عدل است رباعی عدل چون عدل  
 جان افزای + عدل مشاطه است ملک آرای + عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زنده عادل + انما المؤمنون  
 اخوة جزین نیست که مومنان برادرانند یکدیگر را در دین چه بهر منتسب اند باصل واحد که آن ایمان است فاصحوا پس  
 صلح آرید بین اخویکم میان برادران شما هر گاه که شقاقی و خلافتی واقع شود و تخصیص اخوین مکرر است که جمع میان ایشان لغفت

افتد و کس اند یا مردانای اوس و خریج باشد و ایشان دو برابر بودند و اَتَقُوا اللَّهَ وَ تَبَرَّعُوا غَدَابَ اللَّهِ در مخالفت فرمان او و لعنکم  
 تَحْمُونَ شاید که رحمت کرده شود شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم ستمگر و مذبور و ایشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب  
 و صیب و حتی سمانه آیت فرستاد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید که این ستمگر باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَوْمٌ گرویی  
 از شما قَوْمٌ قَوْمٌ از گروهی دیگر عَنَى آن یَكُونُوا شاید که باشند آنها خیر اَقْنَمُوا ستمگران و بعضی از ازواج طاهرات از سلمه و  
 بقصر قامت یا صفیه را به یهودیت عیب کردند حتی سمانه فرمود و کَلَّا لَسَاءُ و شاید که زمان ستمگران از زمان عَنَى آن تَكُنْ  
 خیر اَقْنَمُوا شاید که باشند آنها که ستمگر شده اند بهتر از ستمگران و ثابت بن قیس را عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نمی آید و کَلَّا لَسَاءُ  
 و عیب کنید اَفْسَکُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان یا مشایخ نفس و حسد پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده  
 باشد مصرع عیب هر کس که کنی هم تو میگرد و باز ابو مالک انصاری عبدالله بن ابی حذر را می گفت یا نصرانی او در جواب فرمود  
 یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود و کَلَّا لَسَاءُ ابی کَلَّا لَسَاءُ و بخوانید یکدیگر را بمقبحهای ناخوش چنانچه یهود و یا ترساکه سلمان شده باشد  
 ایشان را به یهودیت و نصرانیت لعن سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بَلَّسَ الْإِسْمُ الْقِسْوُوقُ بدنامیست که کسی را یاد کنند بفسق  
 یعنی جود و ترسانگی بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از دخول او در ایمان و مَنْ لَمْ يَكُنْ وَ هَرَكَةٌ تَوْبَةٍ بکنند از منتهیات مذکوره قَاوَلْتُكَ پس  
 آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض عتاب الهی و عتاب بادشاهی می آرند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا اجْتَنِبُوا ای گروه گرویدگان بر چیزید و بگذارید کَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها بَعْضُ الظَّنِّ بدستیکنه بعضی  
 از گمان اِسْمُ بَرَه است و گناه بر آن متضرع میشود و بیاید دانست که گمان بر چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدا و بمومنان  
 در خبر آمده است که آن حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است سوم مندوب الیه و آن تخری  
 باشد در امر قبله و بنانهادن بر غلبه ظن در امور اجتماعیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهات معیشتی و درین صورت بدگمانی  
 موجب سلامت و انتظام مهات است و از قبیل حرام شمرده اند کمایل بیت بد نفس سباهش و بدگمان باش و از فتنه و مکر و رمان  
 باش + آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را نزد پیغمبر صلعم فرستاده دایمی یا طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رضوا له  
 فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت و می گفتند سلمان قدمی دارد که  
 اگر بجا میجوید و آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از آن در مجلس افتادند که آیا اسامه رست  
 گفته که طعام نداشته با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان  
 دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آنحضرت صلعم فرمود که گوشت خوردنی نمیکویم گوشت آدمی میگویم و این آیت  
 نازل شده که وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس کنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید و کَلَّا لَعَنْتُ بَعْضُکُمْ و باید که غیبت  
 نکنند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان گروید و غیبت آنست که غائبانه کسی سخن گوید که اگر موجب  
 با او گویند آن را کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که اَلْجَبُّ آیا دوست میدارد احدی که یکی از شما  
 اَنْ يَأْكُلَ اَنْ رَاكَ نَجْرًا و لحم آخیزه گوشت برادر خود را میخورد در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن تفرساید  
 فَکَرِهْتُمُوهُ پس مکره و دارد آنرا که بخورید پس نمینما که اکل گوشت مرده را کار بهیبه باید که غیبت را کاره باشد یا سعه

[illegible]



و برای تحقیق ایمان خود جاد کرده و یا موالهیم و انفسهم مالهای خود که بغایان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و نفسی  
خود را شرب کفار شدند فی سبیل الله در راه رضای خدای اولیایک آن گروه سونان مجاهدان هم الصدقون و ایشانند  
راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما سون صدقیم آیت آمد که قل بجای محمد  
ایشان را اتعلمون الله آیا خبر میکنید شما خدا را بدینکم بیکش خود و بدو غ سوگند بخورید بر ایمان و الله یعلم و مال نیست که  
خدای میداند مافی السموات آنچه در آسمانهاست از کوان علوی و مافی الارض و آنچه در زمین است از حوادث سفلی و الله  
یکل شیئی و خدای بهر چیز با علم و داناست و هیچ چیز بر او پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام و خبر را ثمانست یمنون علیک  
منت می نهند بر تو آن آسکمو ایا که اسلام آورده اند قل لا تمنوا بکونست منید علی بر من اسلاکم که با سلام خود ببل الله  
بلکه خدای همین منت می نهد علیکم بر شما آن هذکم که با نکه راه نموده است شما اللہ یمان تسوی ایمان ان کتم اگر ستمیه شما صدیقین  
راست گویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بربتیکه خدای میداند غیب السموات و الارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها و الله  
بصیر و بدینیکه خدای میاست بما تعلمون و آنچه شما میکنید را ظهار ایمان و ابطان نفاق \*\*\*

ع

## سورة ق مکیة و هی خمس و اربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

ق ق حروف مقطعه جبت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی ۷ فرموده که این حروف منثور را بجای تنبیه است  
مر نظم را چه سماع مجرب و استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وحی آید منثور است نه منظوم پس در این حروف رد قول  
جامعی است که قرآن را شعر میگویند و درین حروف ق یعنی گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا مقلد  
اسم قادر و قدیر و قهار و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه ما مورشده امام ابو الیث ۷ فرمود که معنی  
قاف آن است که الله قائم بالقط و گویند قاف نام کوهی است محیط بگرد اگر در زمین حق سبحانه و او را از زبرجد ستر آفریده و بدان کنند  
یا کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نخ اقرب الیه من جبل الوریث درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند بخورد  
بقوت طلب حبیب خود و القرآن المجید و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان بعبودت خواهند شد و کافران بعبث نگر و بدند  
بل عجموا بلکه عجب داشتند ان جاء هم از آنکه آمد بدیشان مثل من غیر بی بیم کننده قنهم از جنس ایشان فقال الکفر  
پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیمه جبت تبصیر حال ایشان است بکفر هذالین برگزیدن محمد برای رسالت شیئی عجیب  
چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند اذ امننا آیاما چون بپریم و گناشر آگاه و گردیم ما خاک ما با عالم حیات  
باز خواهند گردانید و روح ما بجد رجعت خواهد کرد ذلک این رد و باجیات رجع بعید و بازگشتنی دور است از عادت  
و امکان پس حق تعالی رد ایشانرا گفت قد علمنا بربتیکه ما میدانیم ما میدانیم که تانقص الارض آنچه کم گردانند زمین منما هم از  
گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان و عتدنا و نزدیک ما کتب حقیق و کتابی است گاهارنده مر  
تفصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندر اس و تغییر مشتمل بر عدد و اساس  
ایشان آنرا نیز فراموش نکنم پس عاده ایشان بعد از خرابا و شوار باشد و چنان نیست که ایشان بگویند بل کذبوا بلکه کذب کرده اند

و نگر و دیده بالحق بقرآن راست و درست یا بجهل کتاباء همتان بخاکم که آمد بدیشان و معجزه نموده و محبت لازم کرده فهم  
 فی الامر مبین پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورده در شان قرآن گاهی و در هر میگویند و گاهی شعر  
 و گاهی افسانه و در باب پیغمبر و قتی و ارجنون و قتی کاهن و گاهی مفسری آله می نظر آمانی نگرند منکران بعث و حشر الی السماء  
 بسوی آسمان که واقع است فو قهم ز بر سر ایشان که بعض قدرت کف بندها چگونه بنا کردیم از طبقه بالایی طبقه و ذیلتها و بیاییم  
 از ابتسارگان و ماکها و نیست آزار من فر فرجه مسیح از مگاف و فرو جاپس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علقی و شکافی و نیست  
 کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت و آلاء و فضل مدد نماوزمین با باز کشیدیم و گسترده بر روی آب و القینا فیها و گفته ایم  
 در روی و آبی که سهای بلند استوار بر جای و آبتنا فیها و برویاندیم در زمین من کل ذی فح از هر گونه نباتی بصیچ و نیکو و آراسته  
 و بخت و شادی افزاینده و این همه کردیم تبصیر از برای بیانی یعنی نظر اعتبار و استدلال بگرایستن و ذی کسای و از برای یاد و پند  
 گرفتن لکل عبد منیب هر بنده از گروه را بخدای و تکرنا و فرو فرستادیم من السماء از برای از جانب آسمان ماء مبارک  
 آبی بسیار منفعت کا تبتنا پس برویاندیم به بدان آب جنت بوستانها مثل بر اشجار و اثمار و تحت الحسید و دیگر  
 رسته گردانیدیم باران دانه را که از شان او است که بدو و ند چون گندم و جو و ارزن و شال آن و التحل لبیقت و برویاندیم درختان  
 خرمای بلند و بزرگ لها من خمر باننا طلع تضحید غلاف خرمای در هر سته را در تراکم طلع است یا بسیاری میوه در و این همه  
 برویاندیم و ذی القیامی برای روزی مریدگان را و احییتنا به و زنده گردانیدیم بدان آب بکذا میشتما از زمین مرده  
 افسرده را پس پسخمانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم کذلک الخروج همچنین است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و  
 بعمره محشر حاضر شدن و اگر کسی نامل کند در حیات دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که  
 بشمه از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز چرا بدانه انسانیت این گمان باشد و فرو شدن چو  
 بدیدی بر آمدن بکر و غروب شمس و قمر از اینان باشد پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم طول بود  
 از حال کذب انام خالی خبر مید و میفرماید کذب قبلکم کذب کرد پیش از اهل که قوم نوح گروه نوح عم کنی شیت و  
 بنی قایل بودند نوح عم را و اصحاب الریت و اصحاب چاه یامه یا میر عظیم یا جیل فتح مریمی خود خط بن صفوان را و مؤمن و قوم  
 ثمود صالح عم را و عاد و قریحون و قوم عاد و هود عم را و قوم فرعون موسی عم را و اخوان لوطی و اصحاب لایکه و اهل  
 لوط یعنی اصهارا و مرورا و اصحاب لایکه مرثعب عم را و قوم مریض و قوم تبع مرتجع عم را و در سوره دخان شمه از حکایت و سه  
 گذشت و اخبار بواقی انبیای مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده کل همه ایشان کذب الوسل تکذیب کردند پیغمبر از برای که انبیا  
 صدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کرد ذی حق و عید پس مسلم شد و فرود آمد  
 بر ایشان عید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب احمیننا آیا عاجز شده ایم و رنج یافته یا الخلق لا قول با فریش اول  
 خلق تا فرماییم در آفرینش ثانی مشرکان که معترف بودند با کمال حق تعالی مبدع خلق است در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر  
 آفرینش جمعی بی ماده و مد و چرا تو انما نبود در ماده ایشان جمیع مواد و حیات بآن بی شبهه ما بران قادر و قوت داریم بل هم  
 بلکه کافران فی کسب و شک و شبهه اند بسبب و سوس شیطانی من خلق جدید از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر و انرا مخالف عادت

می بیند و در خلق جسد می بیند و در بعضی از آن در تفسیر همین آیه از برای تفسیر  
اطلاع توان یافت **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَبَدَلْنَاهُ مِنْ دُونِ نَفْسِهِ** و بدستیکه آفریدیم آدمی را و نعلیم ما قوسش به نفسیه و آنچه  
که و سوسه میکند مرا و از آن نفس و از اندیشه های بد و فتنه آفریدیم و از یک تریم بسوی انسان **مِنْ جَبَلٍ أَوْدَانٍ** از یک  
جان وی بوی و این نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بجان و مسافت و آوری فرمود که جبل الودیع کیست متصل بدین علم خدا  
بر بنده نزدیکتر است از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیک تر ایم کمال وی از کسی که نزدیک تر باشد از جبل الودیع بوی صاحب  
بحر الحقائق گوید که جبل الودیع اقرب اجزای نفس انسانی است بوی پس درین سخن ایامی است بلکه حق سبحانه از آن بر بنده اقرب است  
پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد یا بدقی را نیز هرگاه که جویند یا بند مواد اسباب عبادی معنی فانی قریب در زبور آمده که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**  
طلبی و جدنی و مشغولی سخن اقرب گفت من جبل الودیع تو فکند و تیر فکرت را بعد از ای کمان و تیر را بر ساخته و صید  
تزدیک تو دور انداخته و بیاورد و دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جاز که پیوسته است به تن  
درنی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزله است چگونه ادراک توان کرد و هم در مشغولی معنوی مذکور است  
نظم قرب بی چون است جانت را می تو + قرب حق را چون بدانی ای عمو + قرب فی بلا و پستی فتن است + قرب حق از  
قید هستی رستن است + در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است که فرمود و وسع و اقرب و در احادیث قدسیه  
وارد است که **لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَقْرُبُ إِلَى الْبَنَوَاتِ** و این قرب با ول بایمان است و تصدیق و آخر با حسان است و تحقیق یعنی مقام  
مشاهده که آن تعبداً کما تراه و قرب حق بر بنده را دو قسم است یکی کاف و خلق بر علم و قدرت و بهو حکم اینان گنیم و دیگر خواص  
درگاه را بخصائص بر و شواهد لطف که و سخن اقرب الیه من جبل الودیع اول او را قربی و بدین معنی از جهانش برآمد پس قربی بخشه تحقیق تا آنکه  
و کاش باز بر دوازدهستی موهوم بنده میگوید و هستی اصلی ظهور زیاده میکند چنانکه در اول خود بوده و در آخر هم خود باشد اینجا علان بر ترفع و سب  
منقطع و رسوم باطل و حدود بتلاشی و اشارات متناهی و عبارات مفتی و حق کتا و بخور باقی باقی نظم موج جملین ملک برآید تاگاه و غرض  
کردند در آن بحر درویش و چه شاه و خرمن هستی موهوم چنان سوزاندش عشق که نی دانه بانه نی کاه **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و کما یقولون **الْمُتَّقِينَ** و کن چون فرا  
گیرند و دشت و گریز و احوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند **عَنِ الْيَمِينِ** از جانب راست **عَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ** و از جانب  
چپ هم نشین یعنی این دو ملک موکل بر دست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند **مَا يَلْفُظُونَ** بیرون نمیکنند از دهن خود **مِنْ قَوْلٍ يَلْحَقُ**  
یعنی سخن نمیشود و بجزی اگر که قید گز نزدیک او **قَلْبٌ** نگهبانی بود **عَشِيدٌ** آماده که فی الحال بنویسد و در باب آورده که در حکمت اولی مذکور  
که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر دند نهایی پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و دست بر دهن او و دایره ایشان چگونه در دایره معنی سخن گوید  
و حال نمیگوید و دایره معنی بسیار میگوید و در حدیث آمده است که من جن اسلام المرکز لا یغیب **الظُّلُمَ** بلای از حد و زنیسکنی و صرف گفتار  
کنار میسکنی و مصلحت نیست زبان زیر کام + تیغ پسندیده بود و در نیام + طبلین بدین نوع نگهبان بنده اند و بدو نیک و اوقرب  
کتاب می آید که **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** برسد و **جَاءَتْ سَكْرَةُ الْوَيْتِ** و بیاورد پیوشی مرگ **بِالْحَقِّ** و با هر خدای که در دست و دست است  
و گویند **مَّا وَادَّ إِلَٰهَٰتِ** این مرگ است **مَّا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحْقِيقُ** آنچه بودی که تو از آن که میگریختی و میترسیدی و او را نمرد و داشتی و نشستی  
**فِي الصُّورِ** و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نظر مرگان زنده شده از قبر برآیند **مَّا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحْقِيقُ** این روز است



یَوْمَ الْوَعْدِ روزی که عطا از زبان وعید میگرداند یعنی میرسانند و جَاءَتْ و می آید در روز محشر بعد از محشر کل نفس که  
 مَعَهَا سَاقُ با او راننده یعنی فرشته که او را موقوف حساب میزند و شَهِيدٌ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم  
 فرشته باشد یا جراح او را از ساق قرار میسر پیش شاهد انکار تصور و بکس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بِرَبِّكَ  
 تَوَدُّوْنَیا فی غَفْلَةٍ در بخیری قرن هذا ازین روز فکشفنا عَنْكَ پس برداشتم از دیده تو غطاء که پوشش جهل و غفلت ترا تا  
 هر چه شنیده بودی معانی منی قَبَضَ الْيَوْمَ مِنْ دِیدَهُ تو امروز بسبب کشف حجاب از و حدیدٌ تیرست و گفته اند معانی بخیا  
 یعنی انانیست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز نمودیم و بدان دنا شدی و قَالَ قَرِيبٌ و گویند منبشین او یعنی ملکی بر د  
 موکل بود هذا اینست مَالِكٌ یَوْمَ الْوَعْدِ آنچه نزدیک من عتیدٌ حاضرست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب برسد بسائق و شهید که الْقَبِی  
 فی جَهَنَّمَ بیفکند در روزی که کُلُّ کُلٍّ عَنیدٌ هر کافری تیرنده که گردن کش باشد قَتْلَ الْجَحِشِ منع کننده مخری را یعنی باز و راننده را  
 از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع میکرد اولاد او را بای خود را از اسلام و  
 بصفت کفر و غنا و نیز موصوف بود صفت دیگرش این مُعْتَدٍ در گذرنده بود از حد و الهی قَرِیبٌ الشک آرنده در وحد نیست  
 الَّذِی جَعَلَ لَكَ دَانِی یعنی شریک ساخت مع الله با خدای حق اَلْهَآ الْاٰخِرَ خدای دیگر فَاَلْقَیْهِ پس در انگشید و رافی الْعَذَابِ  
 الشَّدِیدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر در روزی که آنگند گوید چرا چو گناه هست دیوی که برین مسلط بود در آگاه  
 گردان دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِیبٌ گویند منبشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده و بتنا ای پروردگار ما اَطْعَمْتَهُ  
 من گناه نکردم او را در باره او از حد در گذشتم وَلَکِنْ کَانَ وَلِکِنْ بود فی ضَلَالٍ بَعِیدٍ در گمراهی دور و دراز و از ان باز نگشت قَالَ گوید  
 حق سبانه و لَا تَحْتَسِبُوا انْصَحَ کَدِّی نزدیک من که هیچ فائده بدین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستی که من  
 پیش فرستادم اَلِیْکُمْ یَا اَلْوَعْدِ شما وعید خود در کتب خود بر السنه رسول خود و حالا شمارا هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما سماع نیست  
 مَا یُبَدِّلُ الْقَوْلَ تَعْرِیْرٌ و نه شود سخن کَدِّی نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ایم تبدیل بران راه نیاید و مَا اَنَا بِظَلَامٍ  
 و منم منم کنم و لَلْعَبِیدِ مبرندگان که بی اتحقاق ایشان را عذاب کنم یَوْمَ نَقُولُ یا دکن روزی را که گوید خدای و حصن بنون بخوان  
 یعنی گویند لَجْهَتُمْ مروز را هَلِ امْتَلَأَتْ آیه پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا بر سازم از کفار انس و جن پر شده یا فی خدای این گوید  
 وَنَقُولُ و میگویی و روزی هَلْ مِنْ قَرِیبٍ آیا میزدی است این استفهام یعنی سوال است یعنی یاده کن حق سبانه دیگر کافران بفرستند  
 تا پیش و قولی آنست که پر نشود حتی یضع الجبار فیما قد میه فبقول قطب بیت آن قدم حق را بود کوراکشد و فریختی گو که گمان او را کشت  
 امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام یعنی نفی است یعنی لا میزدی یعنی پر شدیم و زیادت را کنجایش نیست و اَزَلْفَتِ الْجَنَّةُ  
 و نزدیک گردانیده شود بهشت الْمُتَّقِینَ غیر بَعِیدٌ هر چه میزدی کاران را که است یعنی بهشت ایشان را نزدیک بودند دور و این  
 از ان باشد که ایشان را بهشت بر نداول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعمت هر یک بنظر وی در آرد تا لذت بخش بفرماید پس خدای فرماید  
 هذا اینست مَا تَوْعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم لَکُلِّ اَوَّابٍ برای هر بازگردنده از زشتی شرک  
 توحید یا از محصیت بطاعت یا بازگشته از خلق حق حَفِیظٌ نگا بازنده حد و شرع یا رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگا بازنده نفس از محصیت  
 یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفس اوقات خود یعنی در نفسی از حق تعالی زایل و غافل نباشد لَقَطَمَ اگر تو پاس داری پاس انفس

ع



دور نبود و در خبرست که اسرافیل هم بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گویای استخوانهای بدنیده وای گوشتیهای از هم رفته وای نویسا  
پریشان شده خدای تعالی سیفر ماید که هر جمع شود برای قضا و جزا قَوْمٌ يَكْفُرُونَ الصَّبْحَةَ روزی که بشنوند هیچیم نیست را که گفت  
مانیه است بلحق با آنچه می که حق است یعنی بعثت و گویند شوند کار از ذلالت این روز قَوْمٌ الْخَوُفِ چه روز بیرون آمدن است از قبور  
ان تاتخون برستیکه مانع زنده میکنیم مردگان یعنی نطفه مرده را حیات میدهم و ثَمِثْتُ وی میرانم در دنیا و الیئنا المصیر و بسو  
است بازگشت ایشان دیگر باده که برای حساب زنده و سازیم ایشان را قَوْمٌ يَكْفُرُونَ یا در کن آن وزیر که بشکافد زمین و دور شود  
عنهم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبور و سر اعاده شایندگان بسوی نه کنند ذلالت این احیای ایشان از قبور جشتر جمع  
کردنی است و بر تختی علیئنا یسیر بر آسان نمون آعلما و انا یریم بما یقولون با آنچه میگویند کافران از انکار قیامت و قرار حقین و  
سخنان کرده در باره تو و ما انت علیهم و نیستی تو بر ایشان چنانکه سلسلی که بقدر و جایشان با بر میان طبری فلک که پس پند بگوی با القی  
بر اعدای قرآن من تخاف و عید کسی که رسد از عید من چو پند گیرند بر آنها خورس کاران ۱۲ حق

سُورَةُ الذِّمْرِاتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]







از مسلمانان که لوط است هم و دختران او گفتند که یک کس از ان قوم لوط هم ایمان آورده بود در مدت بیست سال و تو گنا و گناه شتیم  
 قهار و دینا آیه علامتی از عذاب الذرین برای عبرت آنکه یحیون العذاب الا لیتمن تبرئند از عذاب در دماک و آن علامت  
 آبهای سیاه و طغیبت و بار قوم لوط هم است و فی مؤسی و در قصه موسی هم نیز آیتی است بر ترندگان الا اذا رسلناه چون فرستادیم او را  
 فرعون بن موسی فرعون بسطین ثبین و بجای روشن چون در بیضا و عصا فتولی پس بر گشت فرعون بزرگیم بقوت خود یعنی بسبب آنچه  
 مستقوی بود بان از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان و قال یحیر و گفت موسی جاد و ست بچشم بندی مردم را خوارق عادت نماید او و مجنون  
 یا دیوانه است که عاقبت کار خود را ندیده محققان گفته اند طعن می بر موسی و دلیل کمال جبل است چه او را بد و چیز متضا و طعن کرد چه مقرر است که  
 سحر و عقلی تمام و ذهنی دراک و مذاق در ان من باید و دیوانگی دلیل بر ذوال عقل است و کمال عقل و ذوال آن متضاد است پس چون فرعون گشت  
 از موسی هم و بر و طغنه زد و قوم وی بران متفق بودند که خدای نه پس گرفتیم او را بغضب خود و جود کاش و لشکر او را قتل نمودیم پس غلبه  
 ایشان را فی الیم در ریاضی غرق ساختیم و هو ان فرعون ملیکم مع مستحق ملاست بود و ملاست کننده خود را که اعراض کرد از موسی هم  
 و بر و طعن زد و بدین سبب گفت است ان لا اله الا الذی است بر بنو اسرائیل و فی عاید و در دماک قوم عادی نیز بنده و عبرتی است مایل  
 اعتبار را اذ از سلکنا چون فرستادیم علیهم الذین العظیم بر ایشان بادی فی نفع و بی خیر یعنی بادی که آستان کند درخت را و بر بلند  
 ابر و مافک و کما شت آن بادی من شکی است بیخ خیر که گشت علیه بران الا جعلت که آنکه گردانید آن چیز را کالتر منیم مثل گاه  
 خشک شده یا استخوان کنه رزیده و فی تمود و در قصه قوم ثمود هم نیز آیتی است بر خافنا را اذ قیل لهم چون گفته شد مرا ایشان را  
 بعد از گدیب صالح هم و عقر نافر که شما تمعوا بر خورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل خشتی چنین و ما حکام عذاب که بعد از گشتن بر روز  
 خواب بود و قعتوا پس کشیدند سخن آخر و تیمم از فرمان آفرید کار خود و بتدارک حال مشغول گشتند فاخذتم الصیقه که گفت  
 ایشان را عذاب دماک کننده بعد از سه روز و هم یظرون و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحه جبریل هم است چنان  
 غیر ازین مره گشت قها استطاعوا پس نتوانستند من قیام و از بر خاستن گنایت است از عمر ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که  
 بر خیزند و از عذاب بگریزد یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند با صلح هم خود و در دفع عذاب خود بکوشند و ما کانوا متصورین  
 و بنود استقام کنندگان از مایاری دهندگان هر یک دیگر را در منع عذاب و قوا مرفوح و دماک کردیم قوم نوح را هم متوقف  
 پیش از قوم عاد و ثمود و تیمم گافوا بر سیکه ایشان بودند قوا مافیقین و گرویی بیرون رفتان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان  
 و السماء بکیت نهاد آسمان را بنا کردیم بایکد بقوت الوهیت و گفته اند قوی که با فریش آن دشتیم و ایاکلو سعون و ما توانیم  
 بر بنای آن یکشاده گفته ایم روزی ما بر بندگان چنانچه کشاده ساخته ایم آسمان را و الا ارض قریب نهاد و بگستریم زمین را  
 فیسم المهدون پس نیک گسترانید ایم ما و من کل شیء و از هر جنسی از اجناس موجودات خلقنا و حیثین بنافین  
 و نوع که یکی بر زوج دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و  
 نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس بایکدی که سا و ارض و سبل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت  
 و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون علم و قهر و صبر و شجاعت و جود و بخل و مانند آن است حق و باطل و حل و  
 حرام و صحت و فساد و فقر و ثروت و بجا و فرج و غم و موت و حیات و علم و جهل و کفر و ایمان و مانند آن است که شما پس پذیر شوید



و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من است زیرا که تعداد از خواص کمالات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد  
و اقسام نیست لفظ ذاتش از قسمت و تعدو پاک و وحدت او مقدس از اشراک و از عدد و دمن من که او فرد است و کی حد و بفرس و در خور است  
احد است و شمار از او معزول و صمد است و نیاز از او محذول و قیصر و لا اله الا الله پس بگریزید و رجوع کنید به وحید خدای یاز عذاب و شوق  
او باز معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تسری قدس سره منقول است که بگریزید بوی از ماسوی می و در بحر الحقائق آورده که سه  
کسانیکه بگریخته اند از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری سه راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید  
بلکه از خود فرایند و با حق قسار گیرید و بدست هیچ تن در تنوید و بخت که از خود بگریخت و بهیچکس با تو زیوست که از خود نبرید و آنچه  
لکم بدستیکه من شمارا قنند از عذاب خدای نذیر متین <sup>بیم کننده ام</sup> آشکارا بیان کنند و آنچه از ان خدای باید کرد و لا  
تجعلوا و گیرید و میرسد مع الله با خدای حق الما اخر معبودی دیگرانی لکم بدستیکه من شمارا قنند از عذاب خدای مدعوات  
غیر او نذیر ترسانند و ام متین <sup>هویدا و پدید</sup> کذلت بخنان که قوم تو را بسج و جنون نسبت میکنند مآ آئی الدین نیامد با لکه بودند  
من قبله پیش از کفار که من و رسول هیچ فرستاده الا قالوا اگر آنکه گفتند که او ساحر مجادوست او مجنون <sup>یا دیوانه</sup>  
اگر مجرزه با ایشان نمود عمل او را سحر خوانند و اگر از بعث و حشر و اد قول او را سخن ابل جنون تشبیه کردند انوا صواتا یهویت کرده اند  
پیشینان بر این پسینان باید بین من تا بهرین گفتند استقام یعنی نفی است یعنی وصیت نموده اند بل هم قوم بلکه ایشان گرد می اند طاعون  
افرمان و از حد دگر زندگان و طغیان ایشان بر این قول میدارد و قوول پس روی بگردان عظم از سکافات ایشان تا وقتی که ماسور  
شوی بقتال فما انت پس نیستی تو بمکمل <sup>لامت زده</sup> نزد خدای سبب اعراض از ایشان در محالم آورده که چون این آیت نازل شد  
حضرت رسول صلعم و صحابه غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید با نایت آمد که و فرمود و پند دهنده و تکیه  
و موعظه فرو گذار فان الذکر ای پس بدستی که پند دادن تنفع المؤمنین <sup>سود میرساند</sup> مومنان را یعنی بعناد کافران و مجود  
ایشان دست از تربیت مومنان باز دارند همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که و عطر افروند بسیار است و منافع بسیار است و فصل آورده  
که کلام مذکر باید که برده خیر مشتمل باشد تا معانرا سودمند بود و اول نعمت خدای عز و جل باید مردم و دینا شکر گزاری نمایند دوم  
ثواب محنت و بلا ذکر کنند و در این شکیبائی و رزند سوم محبت گناهان بر شمرند و از ان باز ایستند و توبه کنند چهارم سکا مود و ساد  
شیطانی میان فرمایند تا از ان خند نمایند پنجم قنای و زوال مبی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کنند تا دل در و نهند ششم مرگ را پیوسته بکنند  
تا رقت با آما ده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آخرت تا کما را رز سازند هشتم در کات و رزخ و انواع عقوبات آرزایان کنند تا انان  
بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آنرا بر شمار و تا بلین راغب گردند و هم نهایی کلام بر خوف و رجاء نهد یعنی گاهی از کبریا  
عظمت الهی سخن را تذکره و می ترسند و وقتی از رحمت مغفرت و مهربانی او تقریر کنند تا بوی امیدوار شوند پس هر دو عظم که مشتمل برین  
سخنان است سبب منفعت مومنان است و ما خلقت الحق و الا نفس و نیافریدیم بر این و آدمیان را از اهل ایمان که لا یجحدون  
مگر تا ما برستند یا فریدیم مجموع ایشان اگر کنیم عبادت و مهادر کرده ایم و ما امر و الا لایعبد و الله و ما به گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا ما را  
بشناسند و مهادر امیثانند غایتش آنیکه بعضی فرمان مبی بر بند برخی در عبادت شریک میگیرند و در قاتق این آیت و حقائق این اشارت حواله  
بجواهر التفسیر است ما از یزد منما هم از آفریدگان خود من رزوقی هیچ روزی و ما از یزدان طاعون <sup>و بخیر اهرم</sup> که طعام و منما

لَكَ رِزْقٌ دَائِمٌ وَاطْعَامٌ صَفَتْ مِنْ سِتِّ دِيسٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ بِدَرْتِيكَ خدای اوست روزی دهنده بندگان غیر خود و القوت  
 المَتَّيْنِ ۝ خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در تیرمهر شرف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه  
 گشته و شدت قوتش حجت ثبات قدرت شده و نه در کار سازی متانتش را فتوری و نه در روزی بهی و بنده نوازی قدرتش را  
 قصوری نظم رساند رزق بروحی که شاید بسازد کارها نوعی که باید بر روزی بی نوا یا نوازد و بر حمت بیکسان کار سازد و قَاتِ  
 لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اِيسَ بِدَرْتِيكَ مَرَّانَزِ است که ستم کرد و بدخود کفر یعنی اهل که ذنوب با بصره از عذاب قتل ذنوب اَصْحَابِهِمْ مانند  
 بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدیشان رسیده فلا یَسْتَعْمِلُونَ ۝ پس باید که شب نگویند در طلب  
 آن قَوْمِ لِلَّذِينَ كَفَرُوا اِيسَ مَرَّانَزِ که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۝ از عذاب سوزایشان آن روزی که  
 وعده داده شده اند آن که آن روز قیامت است یا روز بر وانه علم بالصواب

سج

### سورة الطور مكية وهي تسع واربعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الطُّورِ ۝ سوگند بگو طور سینا یعنی جبل نبیره موسی م بران کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که او تا دافس  
 و متابع منافع و کتب مَسْطُورِ ۝ سوگند بکتب نوشته شده فی رِقِّ مَشْشُورِ ۝ در صحیفه که کشاده گرد در وقت خواندن مراد  
 بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمره سبزه است یا مراد الواح موسی باشد  
 علی نبینا وعلیه السلام که در وقت کتابت بران صر قلم می شنیده یا کتاب تورات که دران نعمت سید عالم مسطور بوده یا کتاب حفظه  
 یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملائکه نوشته که علم ماکان و مایکون از ان میخوانند و البیت المعمور ۝ و بجای خانه آبادان یعنی کعبه  
 معموری آن زیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا صرحی که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان مفرم و عمارت او بکثرت طواف  
 ملائکه است مَرَّانَزِ ۝ سوگند بسقف بلند بر داشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و محرم اسرار فطرت است یا  
 عرش عظیم و البحر المسجور ۝ سوگند بر یایی پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر حیوان که زیر عرش است و از ان دریا چهل و نوزده قبور خوانند باران بعد  
 از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از ان قبور برآیند یا بحر سجود جهنم است و نزار باب تحقیق طور نفس است که کلمه طلب بران با حق سبحانه و تعالی  
 مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور طلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الامایه و بیت معمور  
 سرود عارفان است که بنظر تجلیات سجائی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع اقدار رحمت که سقف خانه دل است و بحر سجود دل است  
 که با تش محبت تافته باشد جواب قسم چیست اِنَّ عَذَابَ دَبِّكَ بدَرْتِيكَ عذاب پروردگار تو گواهی ۝ هر آینه بودنی است و فرد آمدنی قیامت  
 که نیست مَرَّانَزِ ۝ سوگند بر آینه دفع کننده بلکه همه حال واقع خواهد بود یَوْمَ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ آن روزی که گرد آسمان مَوْرُ ۝  
 گردیدنی یعنی در اضطراب آید نگاه و نگاه و کثیر الجبال دروان گردد و کوهها یعنی برنده و موج چون بهاسیر ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ پس سختی عذاب  
 یَوْمَ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝  
 شروع کردن احوال باطله که استهزاء قرآن است و کذب نبی و انکار بعثت یَلْعَبُونَ ۝ بازی میکنند یعنی از کتاب آن می نمایند  
 از روی غفلت و سخنان بیوده میگویند یَوْمَ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝ مَرْمُوءِ السَّمَاءِ بَیِّنٌ ۝

خدا

إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ بُسِيَ آتَشُ دُوزَخٍ دَقَائِلُ كَشِيدِي أَوْرَدَهُ أَنْدَكُ دَسْتَايِ كَنَارِ بَرَكُوهَامِ اِيْشَانِ بِنْدَنُ دُشْيَانِيَايِ اِيْشَانِ رَا بَدِشْتِ  
 پاي ايشان چسبانند و به دوزخ افکنند و گویند هَذِهِ النَّارُ الَّتِي هِيَ اِيْنِ اَنْ تَشِي سِتْ که در دنیا کُتْمُهَا بودید که باین مُکْکُ جُونْ مُکْدِبِ  
 میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را هم نمیداشتید اَفَحَقُّ هَذَا اَيَا سِرِّ اِيْنِ که می بینید اَمَّا اَنْتُمْ يَا شَاكِلَا تَبْصُرُوْنَ ۝ نمی بینید  
 اینجا چنانچه در دنیا می گفتید ما را چشم بندی کرده اند اَصْلُوهَا در آید در دوزخ فَاَصْبِرْ قُلْ اِيْسَ صَبْرُكُم بِرِ عَذَابِ اَنْ اَوْ لَا تَصْبِرُ قُلْ  
 یا صبر کنید و جزع نمائید شَوَاءُ لِكُلِّ سِتْ عَلَيْكُمْ بِرِ شَاكِلَا صَبْرُكُمْ صَبْرُكُمْ قُوْتِ بِرِ هِنْدِ وَ مَجَالِ بِرِ زِيَادِ و اِيْذِ مَعْدَبِ خَوَاهِيْدُ بُوْدِ اِنَّمَا  
 تَحْزَنُ جَزِينِ سِتْ که پاداش داده میشود مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ یا بخیزید که عمل میکردید در دنیا اِنَّ التَّائِبِيْنَ بِرِ سِتْ كُمِ بِرِ سِتْ كَرَانِ  
 از کفر و شرک فِي جَنَّتِ در بوستانها اند و چه بوستانها قُلْ اِيْمُكُمْ در نعمتها اند و چه نعمتها فَاَكْهِيْنَ شَادَمَانِ وَلَذَتِ يَا بَنَدِ گَانِ بِنَمَا اَشْهَمُ  
 یا آنچه عطا کرده است اِيْشَانِ اَزْ اَلْجَنَّةِ اَفْرِيْدَا اِيْشَانِ اَزْ اَكْرَمَتَايِ جَاوَدَانِي وَ قُلْ اِيْمُكُمْ و یا آنچه عطا داشته است اِيْشَانِ اَزْ اَكْرَمَتَايِ اَفْرِيْدَا  
 اِيْشَانِ عَذَابِ اَلْجَنَّةِ ۝ از عذاب دوزخ و خرنه بهشت پیوسته اِيْشَانِ اَزْ اِيْگُوْنِيْدِ كَلُوْا اِنْجُوْرِيْدَا زْ طَعَامَايِ بَهْشْتِ و اَشْرَبُوا و  
 بیاشامید از شرابهایی و می خوردنی و آشامیدنی هَنِيْئًا گوارنده بی تخم و تقیص و این پاداش سِتْ مَرْتَبَا اِيْمَا كُنْتُمْ بِسَبَبِ آنچه بودید  
 در دنیا تَعْمَلُوْنَ ۝ عمل میکردید اَمَّا مَرَامُ فَرَمُودِه که هر چند وعده بکردار بنده است اَمَّا اَصْلُ فَضْلِ اوست و اگر نپسندید است که مزد کار را چه خواهد  
 قَطْمِ نَدَارِ فَعَلِ سِنِ اَنْ زُوْرَ بَارِ و که با فضل تو گرد هم ترازد و با فضل خویش و لطفت شود اِيْمَا اَبْعَدِلِ خُودِ مَكْنِ بِاَفْعَلِ مَنِ كَارِ بِمُتَكَيِّنِ  
 تَكِيْمِ زَنْدِ گَانِ بَعْنِي تَقِيَانِ در بهشت تَكِيْمِ زَنْدِ گَانِ بَاشْدِ عَلٰی سِرِّ مَقْصُوفَةٍ بِرِ تَحْتَايِ مَافَتْهَ بَرِ بَالِغَتِيْ بَعْضِيْ بِبُوسْتِ و  
 ذَوْ جَنَّتِهِمْ و جنت گردانید اِيْمَا اِيْشَانِ رَا اِيْمُوْرِ عِيْنِ ۝ زبانه سفید روی کشاده چشم و اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و اَنَّا نَكْمُ گَرُوْدِ هَ اَنْدِ  
 بخدا و رسول و اَتَّبَعْتُمْ و اِنِّيْ رَا اَمْدَه اِنَّا اِيْشَانِ رَا اَدُوْرِيْمُكُمْ فَرَزْدَانِ اِيْشَانِ بَا اِيْمَانِ و اِيْمَانِ در روز میثاق اَلْحَقُّ  
 اِيْمُكُمْ در ساینم بایشان ذَوِيْ يَمِيْنِمْ فَرَزْدَانِ اِيْشَانِ رَا در دخول بهشت یا در وصول بدرجات اِيْشَانِ بَعْنِي اگر درجات آبا بلند  
 باشد درجه ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پیران بدان روشن گردد و مَا اَلْقَيْنُكُمْ وَاكْمُ كُنِيْمِ پیران به سبب این حَقِ  
 قِيْنِ عَمَلُكُمْ اَنْ ثَوَابِ كَرْدَا اِيْشَانِ قِيْنِ شَيْخُوْمِ بِرِ چيزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان ثواب ايشان رسد مگر  
 بفضل و کرم خود و اولاد را رفعت درجه ازانی داریم شَيْخُ اَلْاِسْلَامِ حَسِيْنِ مَرْوَزِيْ اَزْ اَسَا و خُودِ خَوَاجَه اَحْمَدِ بِنِ عَلِيْ سِرْخَسِيْ رَفْعِ مَكْنِ  
 که ایمان و عمل به بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت و درجات و بی جز برایمان و عمل نیست و وعده  
 ایمان و عمل جز بفضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل غرض ما مَنَّا فَضْلُ نَبَا شْدِ نَشُودِ کَرْتَمَامِ ۝ کُلُّ اَمْرِيْ بِهَرِيْ  
 سَتَكْلَفِ عَاقِلِ و بَالِغِ بِمَا كَسَبَ با آنچه کرده باشد دِهِيْنِ ۝ محراب در گروست روز قیامت یعنی وابسته است پاداش کردار خود و  
 اَزْ اَنْ رَهَائِيْ نَدَارِ و بَعْلِ و يَكْرِيْ مَوَاحِدِ هَيْسْتِ وَ زَنْ مَكْلَفِ نِيْزِ مِيْمِنِ حَكْمِ دَارِ و اَمْدَدُ نَمَامُ فَاَكْمِ و می افزایم بهر تقیان  
 یعنی زیاده بر آنچه دادیم اِيْشَانِ رَا اِيْمِدِ سِيْمِ بِرِ نَوْعِ که خواهند از سیوه و اَلْحَمْدُ مَآ اِيْشْتَهُوْنَ ۝ و گوشت از آنچه آرزو برند  
 بِقَنَارِ عَوْنِ بَا کِيْمِ يَكْرِدَا و اَوْتَدِ كُنْدِ فِيْهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند کَاسًا کَاسَايِ مَلُوْا زْ خَمْرِ بَهْشْتِ و اَصْحِ اَسْتِ که  
 اینجا کاسه خمر است تَمِيْمِ شَيْءِ بِاسْمِ طَرَفِ بَعْنِي همه را بنوشانند خمری که لَا تَقُوْا فِيْهَا بِسَبَبِ خَمْنِ سِيُوْدِهَ نَبَا شْدِ اِنِّيْ رَا اَشْتِ  
 شرب آن لغو گویند و مخاممه نکنند چنانچه عادت فاسقان است در دنیا و لَا تَأْكُلُوْا مِنْ ثَمَرِهِمْ و بَرَزَه مَنْدِ گَرُوْدِ بَعْنِي فَعَلِيْ اَزْ اِيْشَانِ



صا در نشود که موجب انهم باشد و یطوف و طواف کند علیهم السلام بر ایشان برای خدمت غلمان خود و مالی که ایشان را  
 بر شکل پیران آفریده شده گانیم مگر بایک ایشان در صف اول طافت **لَوْ لَوْ مَكْنُونٌ** مگر در پیر پوشیده در صدف اند که دست کس  
 بدیشان نرسیده و با و تصرف بر ناکس بدیشان نوزیده و در معال از قناده در نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادوم چمن است و محمد دوم چگونه  
 خوا بود و حضرت فرمود که فضل محمد دوم بر خادوم همچون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در بیان آورده که ذکر یعنی اولاد مشرکان و غلمان اسیر  
 بهشت اند و انما ایشان عور عین و اولاد مومنان با پدران خود همان بیات باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است و اقل  
 در وی می آید بعضی از بهشتیان اقبال میکنند علی بعضی بر بعضی دیگر **تَكْسَا لَوْنٌ** و هم پیر سندان احوال اعمال ایشان قائل و  
**اِنَّا كُنَّا** اگر نیند ایشان بدستیکه بودیم قبل پیش ازین **فِي اَهْلِنَا** در میان اهل خود **مُشْفِقِينَ** خج ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوزنی  
 قضایا و مشامت اعدایا از عاقبت کار و خاتمت احوال **فَقَالَ** پس منت نهاد خدای علیکنا بر ما رحمت یا توفیق عصمت و کوفت  
 و نگاه داشت ما را عذاب **التَّوْبَةِ** از عذاب آتش که همچون سوم در سام نفوذ کند و گویند سوم نام چشم است ایضا بدستیکه ما کینا  
 بودیم **مِنْ قَبْلِ نَدْعُو** پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و سخن اندیم او را و قایه از دوزخ می طلبیدیم پس می بابت کرد مارا  
**لَا تَهْ** بدستیکه و هو البت است نیکو کار بندگان **الرَّحِيمِ** مهربان برایشان آورده اند که جماعت متقسان بر عتبات که می ایستاد  
 و حضرت رسول الله را نزد قافل عرب که بکانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت صاند و بکین می شایست آمد که فکاد  
 پس پند دای محمد بقرآن اهل که را و ثابت باش بران و سخنان مشرکان طول مشوقما انت پس منی تو بیعت و تیک بالنام  
 پروردگار خود یعنی محمد رسد و نعمت یگانه کاین که خبر میداد غیب بی نزول می برد و لا **مُجْنُونٍ** و نه دیوانه که عقل او پوشیده  
 یا جن او را فرستد و گفته **أَمْ يَقُولُونَ** شاعر بلکه میگویند او شاعر است نه بنی نثر **قَالَ** به نظاری می بریم بوی دیت **النُّونِ**  
 حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی رود میرد  
 و به پیری نرسد قل **تَرَبُّوا** بگو انتظار برید مرگ را قاتی معکم پس بدستیکه من باشم **مِنْ الْمُتَرَبِّصِينَ** از منتظران  
 یعنی انتظار هلاک شامی بر من چنانچه شما منتظر هلاک من ایما **تَأْمُرُهُمْ** میفرمایا ایشان را **أَحْلَا** مذهب عقلهای ایشان  
 لهذا **أَبَیْن** این سخنان مناقض که ترا کاین میگویند که کانت را فطانت لازم است و مجنون بخواند و خرد با جنون جمع نشود و شعر  
 نسبت میدهند شاعر را کلامی متقن محیل باید و آن با جنون هم میسر نمیکرد پس این سخنان نیز مقتضای عقل است **أَمْ هُمْ قَوْمٌ**  
 بلکه ایشان گروهند **طَائِفُونَ** از حد در گذشتگان در حکایه و عناد **أَمْ يَقُولُونَ** بلکه میگویند تقوله برافته است قرآن را و  
 خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند **بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ** بلکه ایشان از اشکار و حید نمیکردند **فَلْيَأْتُوا** پس بگو بسیار  
**يَحْدِثُ** میگوید سخن مانند قرآن **إِنْ كَانُوا** اگر سستید صدیقین **رُحِمَتْ** گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن  
 بر بافتنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلعای عرب اند که مانند وحی می انشاکند **أَمْ خُلِقُوا** آفریده شده اند ایشان من غیر  
 شیئی بی چیزی یعنی بی پدری و مادری مراد آن است که ایشان آدمی اند از آدمیان داده شده نه جاد که تعقل آموز کنند و بعضی معنی  
 آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالق و محال است که محدث بی محدثی باشد **أَمْ هُمُ الْخُلُقُونَ** یا آنکه ایشان  
 آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدومی چگونه وجود تواند داد چیز را **أَمْ خُلِقُوا** و لا **أَوْ**





در خبرست که چو بوقت قیام از مجلس این کلمات گویند کفایت باشد هر نوی و نوی که در آن مجلس واقع شده باشد و من البی و  
بعضی از شب فتنه پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از یاد دور ترست و بر نفس سخت تر و از یاد الهی دور و نماز گزار در عقب  
برگشتن بخوابد یعنی بعد از غیبت و خای ایشان بنویسند هر چه در رکعت است قبل از صلوة فرو صاحب بعضی دیگر را تذکره نماز است

## سورة النجم مکتوبه اثنتان وستون آیه

### بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکار کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خاک را حق سجده نموده  
و النجم بجای ستاره اذاهوی چون طلوع کند یا غروب نماید برادر و ستاره گانند که راه نمایی مسافران اند و بجز ویرا کوکب که بخت  
ولادت آنحضرت صلوات الله علیه بر زمین نزدیک آمدند یا آنکه در هم میکنند شیاطین را در زمان اشتراق سمع نزد بعضی شب  
تریاست یا زهره یا زحل گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوای یعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآن چون فرو آید و قبول محلی نجم  
گیاهی است که او را ساق نباشد و هوای یعنی سقط و از امام جعفر صادق مروی است که مراد از ستاره وجود محمدی است و هم که فرو آید  
از آسمان در شب معراج و در باب گوید که مراد همان حضرت است چون بالارفت معراج چاره هوای هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد  
محققان سوگند یا کرده ستاره دل محمد که بر فلک توحید منقطع شده از ماسوی جواب قسم آنکه ماضی صلاح که گمراه نشد  
صاحب شمای یعنی محمد صلعم و تسمیه صاحب جبت آن است که پیغمبر مامور بود بصحبت کافران جبت و عتوت ایشان و مانعونی و  
خطا کرد و مستقیم باطلی نشد و ما یطوق و عن نیکی و عن الهوی از هوای نفس خود باز روی طبع خود یعنی بیاطل حکم نمیکند  
و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن است از هوای نفس او نیست این هو نیست آنچه بدان ماطق میشود الا و حقی و حقی و حقی و حقی  
که فرموده میشود بوی عکس بیا موزانند ویرا این می آورد و بدو فرشته شدید القوی و سخت با قوت یعنی جبرئیل م و از قوت او  
آن بود که شهرستان قوم لوط را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و آسمان نزدیک ساند و نگویند اگر در یک صیحه او قوم قوم و تبهامی بود  
ذو قوت و خداوند صورت نیکو فاشتوای پس است بایستاد جبرئیل م بر آنچه مامورست بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد  
بر صورت اصلی خود و هوای الا علی و او بکناره بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر واردید و چکس جبرئیل م  
در صورت علی ندیده غیر از حضرت مصطفی ص و او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود دید و بیوش شد و چون بیوش  
آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینه مبارک و دستی بر بخش نهاده و حق سجا ازین خبر میدهد که محمد و کتاپس نزدیک آمد  
جبرئیل م پیغمبر بعد از آنکه او را دیده و بیوش شده بود گفت ای پس سر فرو آورده بخت سخن گفتن با وی فکان پس بر دست  
میان جبرئیل و محمد قاف قوسین میان دو کمان آواذنی و فاعلی بلکه کتر از آن پس می کرد جبرئیل م و ظاهر ساخت الی  
عبد و بسوی بند خدا که محبت ما آوای می کرد و خدای تعالی یعنی جبرئیل م گفت و بقول بعضی ضار راجع حق است و  
بعضی پیغمبر برین نوع که تم می پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الهیست گشت بکانت و منزلت  
نه منزلت مکان فتنی پس فروتنی کرد یعنی سجد و خدمت آورد و خدای تعالی را و چون آن مرتبه بر سطح خدمت یافته بود دیگر باره در خدمت  
خدمت افروزد و در سجد و عده مقرب نیز نیست که اقرب مایکون العبد من ربان یکن ما بعد ان خان قاف قوسین او ادا شده



کسانی است از تائید قربت و تقریر محبت بواسطه تقرب با مقام در صورت تمثیل مودی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون کسی  
عمدی بودی و توثیق عقدی خواستی که نقض آن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو  
بیکبار قبضتین گرفته و یکبار کشیده با اتفاق یک تیر از آن میتاختندی این صورت از ایشان اشارت آن مخفی بود که موافقت کلی میان ما  
تحقیق پذیرفت و مصداقت اصلی بروحی تمهید یافت که بعد از آن رضا و خطایی موجب رضا و خطا آن یگری ست پس گویا درین  
آیت با عنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر با حق سبحانه و تائید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود  
مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس نزد محققان فی اشارت است مکان نفس مقدس او و تدلی بمنزله دل مطهر و فکان قاتل  
بقام روح طیب او و اولادنی مرتبه سمنور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه  
مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل عم نگین نوری کیست که از آن سخن توان گفت  
نظم خید بر و نوز حد و دجات + پرده او شد متق نور ذات + تیرگی هستی از و دور شد + پردگی پرده از و نور شد + کیست که از آن پرده  
شود کار ساز + زمره گوید از آن پرده باز + قاوچی الی عبده ما و حی پس وحی کرد خدا بنده خود آنچه وحی کرد بعضی علما گویند که او را  
آن است که تعرض آن وحی نگینم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری یا اثری ما رسیده باشد ذکر آن بیخ نقصان ندارد  
و در آن باب روایات بسیار وارد شده و در جواب هر التفسیر لسطی تمام یافته اینجا بسبب وجه اختصار میرود + اول آنکه مضمون وحی این بود  
اگر آن است که دوست میدارم سعادت به با امت تو هر آینه بساط محاسبه ایشان طی میکنم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد + انا و  
انت و ما سوی ذلک خلقت لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سوم آنکه  
است تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من است و معصیت علیه ایشان بقضای من پس  
آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه اندک و با قصور بود و قبول کنم زیرا که کریم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگر چه  
بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیم ام ما کذب الفؤاد و روغ نگوشت دل محمد با محمد ما دای ○ آنچه دیدین مرئی بقول اول  
جبرئیل است عم و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول الله صلعم خدای را در شب معراج دیده در معال آورده که جمعی بنده  
که حق سبحانه بصیر پیغمبر را در دل می نهاد تا بدیده دل مشاهده نمود بیت کلام سرمدی بی نقل بشنید + خداوند جهان طلبه جنت دیده  
در آن میدان که حیرت حاصلش بود + دلش در چشم و چشمش در دلش بود + آفتاب و نه علی ما یسر ○ آیا مجادله میکنید با محمد بر آنچه دید  
در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس خبر کاروان پرسیدند و لقد را اله و بر سنیکه دید جبرئیل عم را بصورت اصلی او  
نزل که الحری ○ یکبار دیگر عند سدره المنتهی ○ نزدیک درخت سدره المنتهی و آن درختی است که علم خلایق بدان منتهی شود  
و اعمال ایشان نیز با آنجا میرسد و بر میگردد و بتفسیر مشهور معنی آن است که خدای تعالی را دید بار دیگر و قتی که خود نزدیک سدره بود و قول  
ابن عباس رضوید این است که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیده دل و نوبت دید در معال آورده که آنحضرت را در آن شب عروجا بود  
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این روایت ثابت در بعضی از عروجا بوده باشد عند ها نزدیک سدره المنتهی است جنة المأوی  
بهشتی که آرامگاه متقیان یا وای ارواح شهیدان است پیغمبر دید جبرئیل بام یا خدای را از یغشی التدریة آن هنگام که پوشیده  
بود سدره را ما یغشی ○ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگه که بود گویند

برحوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانه‌های زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود مانی آغ البصر میل نکرد چشم محمد یعنی پسر و است  
 باز نگریست و ماطنی و در گذشت از حدی که مقرر بود و نگریستن وی را درین آیت ستایش آنحضرت م بحسن ادب و علوم است که در آن  
 بر توفیقات بی‌پایان از فرزات کائنات نیکنند و دیده دل جز بشاوه جلال الهی نکشود و نظم در دیده کشید کل تراغ و فی راغ نگاه کرد فی راغ  
 میراند براق عرش پرواز و تا جمله کار و پرده راز پس پرده ز پیش دیده برخواست و بی پرده بدینا بچ دل نداشت و لقد رای و بخدای  
 سوگند که دید محمد در شب معراج من آیت ربه الکبری و آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل  
 که با شصت و هریکی از شرق تا غرب و رفرف خضر و سدره المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه افراتیم اللات  
 و العرش و خبر دید مرا که لات و غری و مملوۃ الثانیۃ الاخری و منات سوم دیگر میتوانند کرد و اینها را که خدای کرده است  
 لات بتی بوده است مرتقیف رابطان یاقیش را بخله و غری درختی است که غطفان آن را میسر تنیده اند و منات صحفه است که نهیل  
 و خزانه گرد آن طواف میکردند یا بتی سلسل که بنوکعب عبادت آن مینمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و  
 این جنیان یا ملائکه بنات اسدند حق سبحانه فرمود الکفر الذکر یا شمارا فرزند نباشد و له الا نثی و مر خدای را داده تلک این نسبت  
 اذ ان سبکام که چنین باشد قسمه ضیعی و قسمتی بوده و راست بی اعتبار که در الوهیت چیزی را که از ان ننگ دارد بخالق خود و  
 نسبت رسیدن هیچ نیستند آنها الا اسماء مکرر نامی چند که بان ستمیموها نام نهاده اید ایشان را استعوا و ابائو که شما و پدران شما  
 باز روی خود یعنی نام آله بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست ما انزل الله نورا و است خدای  
 و عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که جنگ دران زده بر خصم سلط شوی ان یتبعون پیروی نمیکند مشرکان در پرستش  
 بان الا الله که شک و گمان را یعنی تو هم آن کرده اند که عمل ایشان حق است و ما تھو و الا نفوس و متابعت نمی نمایند که آنچه میخواهد  
 نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابعت اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان و لقد جاءهم ویرانیه آمد بدیشان قرین قهر  
 الهدی از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند امر لایسان آید است بر انسان را یعنی کافران را مانتی نفع آنچه آرزو  
 برند از شفاعت بتان یا آنکه گوید چنانچه ابغلان و فلان نداده اند فلیله الاخره و الا ولی پس مر خدای است ملک آخرت و  
 ملک دنیا هر چه خواهد هر که خواهد و هر کس را بر و حکم رسد و کثر من ملک و بسیاری از فرشتگان فی السموات در آسمانها امیدوارند  
 کافران بشفاعت ایشان لا تقنی شفاعتهم سود نکند در خواست ایشان شیخا چیرا الا من بعد ان یتاذن الله مگر پس از آنکه دستوری  
 دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لمن یتشاور برای هر که خواهد از ملائکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که گمان و را  
 شفاعت کنند و یرضی و پسند خدای آنکس را برای شفیع شدن یا شفیع گشتن ان الذین لا یؤمنون بدستی آنکه نمیکند و نیز  
 بالآخره بسرای آخرت لیستمنون الملیکه هر آینه نام نهند فرشتگان را التمیمۃ الا نثی و نام نهادن مادگان یعنی میگویند بنات  
 و ما لهم و نیست ایشان را به با آنچه که میگویند ایشان را ناث من علم هیچ و نشی ان یتبعون در پی میروند بدین گفتار الا  
 الله مگر جزیر ازطن یعنی حق را بر تعلم ادراک نتوان کرد و وطن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد و ان الطن و بدستیکه گمان که  
 یغنی من الحق شیئا از سخن حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیز را اگر نازل شود فاعرض عن من  
 توکی پس روی بگردان از آنکس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که قرآن است و لیمیزد و نمی خواهد بمسل خود

إِلَّا الْحَيَوَةَ الدُّنْيَا ۖ لَمَّا زِدْنَا دُنْيَاكَ إِن دُوسِي دُنْيَا وَخِيَارُكَ دُونَ أَنْ مَبْلَكُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ غَايَتِ رَيْدِغِي اِشْتَانِ  
 از دُنْش و از ان تجا و زنتوانند و بلکه مہت ایشان بر جمع وادخار آن مصروف و موقوف است و بعضی علما حکم اعراض بآیات القتال  
 منسوخ دانند اِنَّ ذَٰلِكَ مَدْرَسَتِيْكَ اَفْرِغْ رَاغِيْكَ اَوْ دَانَا تَرَسْتِ مِّنْ خَلِّ بَكْسِيْ كَمَا هُوَ شَوْعُنْ سَبِيلِهِ ۖ اَزْ رَاهُ كَمَا دِيْن  
 اسلام است و هُوَ اَعْلَمُ وادونا ترست مِّنْ اِهْتَدَيْ ۖ بَكْسِيْ كَمَا رَاهُ يَافَتِ سَتِجْ مَہْرَبْ رَاخِرَا فَرَاخِرَا وَخَوَاهِدَا وَ دَقَّ يَلِيْهِ مَا  
 فِي السَّمَوَاتِ وَ دَرْخَرِ اِسْتِ اِنْجِدَا اَسْمَانَا سَتِ اَزْ مَوْجِدَاتِ عَلَوِيْہِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ ۖ وَاِنْجِدَا دَرْزَمِيْنَا سَتِ اَزْ مَخْلُوقَاتِ نَفْلِيْہِ وَاو  
 مَلَكِ مَہْمَسْتِ دَقَا دَرْ جَزَائِ اِشْتَانِ پَسِ اِشْتَانِ بَرَقِيَا سَتِ خَوَاهِدَا وَ دَرْ لِيْجَرِيْہِ تَاخِرَا دَرْ اَلْزَمِيْنِ اَسَاوُ اَنَا رَاكَا بَكْرُ دَعْنِيْ كَا فَرِيْدِيْ  
 بِمَا كَلِمُوْا بِعَقُوْبِ اِنْجِدَا دَرْ دَعْنِيْ بَالِشْ وَ زِيْخْ وَ يَحْجِيْہِ اَلَّذِيْنَ اَحْسُوْا وَ پَادِشْ ۖ دَانَا رَاكَا نِيْكَوْیْ كَرُوْنْدِ وَ تَوْحِيْدِ قَاثِلْ شَدِيْدِ اَلْحُسْنِ  
 پَادِشْ نِيْكَوْیْ كَمَا سَتِ اَلَّذِيْنَ مَحْسَانِ اَنَا نَدَكَا اِشْتَانِ حَيَاتِيْ بُوْنِ پَرِيْزْ كَنْدِ وَا يَكُوْشُوْا نَدَكَبِيْزْ اَلْاَشْمَا اَلْكَبِيْرِيْ كَمَا اِنْعِيْ كَنَسَا  
 كَبِيْرَہُ رَاكَا دَرِ اَنِ بَابِ وَعِيْدِ وَ اَقْعُ شَدِہَا بَرَا بَرَا مِيْ حَدِيْ مَقَرَّ شَدِہُ وَ اَلْفَوَا حِشْ وَ فَا حِشَا بَرِيْگِ رَا عِنِّيْ زَا بَحْصُوْصَا كَمَا فَحْشْ كَبَا رُوْ كَمَا فَوْحِشْ  
 اَلَا اَللَّهْمَّ لَمَّا كَمَا صَغَارُ سَتِ كَمَا اَلْكَبِيْرِيْ اِنْجِدَا دَرْ دَرْ اَزْ كَنَّاہِ اِنْجَا طَرُوْ كَنْدِ وَ اَزْ قُوْہِ بَعْلِ نِيَا مِيَا وَ مَغْفُوْرِ سَتِ اِنَّ ذَٰلِكَ بِحَقِيْقِ  
 كَمَا فَرِيْدِگَا رَتُوْا اِسْمُ الْمَغْفُوْرَةِ ۖ اِسْمَا اَرْمَزْشِ سَتِ چہ مَغْفَرْتِ اَوْ فَا رَسْمِ مَہْمَا اِنْجَا رَا زَا نَفْطَمْ كَمَا رَا كَنَّاہِ ۖ اَمَّا كَرْمِ تُوْنِيْ كَمَا اِنْسَتِ ۖ  
 مَارَا كَنَّاہِ اَزْ حَدِ بَرُوْنِ سَتِ ۖ عَفُوْ تُوْزْ جَرْمِ مَافَرُوْنِ سَتِ ۖ هُوَ اَعْلَمُ بِكُمَا ۖ اَوْدَانَا تَرَسْتِ بَا حَوَالِ شَمَا اِذَا اَنْشَا كُمَا ۖ چَرْنِ بَا فَرِيْدِ  
 شَمَا رَا عِنِّيْ اِبْتَدَا مِيْ اَفْرِشْ شَمَا كَرْدِ مِّنْ اَلْاَرْضِ اَزْ زَمِيْنِ عِنِّيْ اَزْ خَاكِ پَرِ شَمَا اَفْرِیْدِ وَا اِنْسَتِ اَقْوَالِ وَا حَوَالِ وَا اَعْمَالِ شَمَا اَقْوَا  
 اِذَا اَنْشَا وَا اَنِ وَ قَتِ كَمَا شَمَا اِحْتَمَلْ خِرْدَانِ بُوْدِيْدِيْہِ بَطُوْنِ اَلْمُضْتَمَكُمَا ۖ دَرْ شَكْمَا مِيَا دَرِ اَنِ خُوْدِ عَالَمِ بُوْدِيْ كَيْفِيَّتِ اَمُوْرِ شَمَا قَلَا تَزْكُوْا ۖ پَسِ  
 سَتَا شِ كُنِيْدَا اَنْفُسَكُمْ ۖ اَنْفَسَا مِيَا خُوْدِ رَا بَرَا لِيْ كَنَّاہِ ۖ بِيَا رِيْ خِيْرُوْ خُوْبِيْ اَوْ صَا فِ دَرْ لَبَابِ اَوْرَدِہُ كَمَا ہَرَا گَاہِ كُوْدِيْ اَزِہُوْدِ بَرُوْدِيْ كُنْتَدِيْ كَمَا اَو  
 صَدِ قِيْ سَتِ حَضَرْتِ رَسُوْلِ اَللّٰہِ شَنِدِہُ فَرَمُوْدِ كَمَا ہُوْدِ رُوْعِ مِيَا كُوْنِيْدِ بِيْچِ مَوْلُوْدِيْ نِيْسَتِ دَرْ شَكْمِ مَادِرَا كَمَا اَوَا شَقِيْ سَتِ بَا سَعِيْدِ وَا اِنِ اَيْتِ  
 نَا زَلْ شَدِ كَمَا اَوْدَانَا تَرَسْتِ بَا حَوَالِ شَمَا دَرْ مَبْدَا مِيْ خَلَقْتِ وَ دَقِيْقَكَا كُوْدِيْ خِرْدِ بُوْدِ دَرْ شَكْمِ مَادِرِ پَسِ خُوْدِ رَا سَتَا مِيْدِ وَ قَوْلِيْ اَنْسَتِ كَمَا بَعْضِيْ مَرْدَمِ كُنْتَدِ  
 نَمَا زَا وَا رُوْزِہُ وَا وَ جِجِ مَا اَيْتِ اَمَّا كَمَا سَتَا شِ كُنِيْدَا خُوْدِ رَا هُوَ اَعْلَمُ ۖ اَوْدَانَا تَرَسْتِ مِّنْ اَنْفَلِيْ ۖ كَمَا كِيْكَ تَقْوِيْ دَرْ زُوْدِ رَعْلِ خُوْدِ مَخْلُصِ بُوْدِ  
 اَوْرَدِہُ اَنَّا كَمَا وَا لِيْدِيْنِ مَغِيْرَہِ دِيْ حَضَرْتِ رَسَالَتِ پَنَاہِ مِيْرِ فِتْ وَ اِسْتِمَاعِ كَلَامِ دِيْ مِيْمُوْدِ مَشْرُكَانِ دِيْ اَسْرَزْشِ كَرْدِ دَكَا دِيْنِ پَرَا نِ رَا  
 مِيْگَا رِيْ وَا اِشْتَانِ اَبْضَالَتِ نَسَبَتِ مِيْدِيْ جَوَابِ دَاكَا چہ كُنْمُ كَمَا اَزْ عَذَابِ خُدَا مِيْ تَرَسْمِ كَمَا اَزْ كَفَا رْگفتِ اِنِ مَقْدَارِ اَلْمِنْ بَدِہُ اَلْاَكْرَہِ  
 عَذَابِ مَتَوَجَّہِ تُوْشُوْدِ مِّنْ بَرَا رَمِ وَا لِيْدِ شَرْطَا كَرْدِ بَعْضِيْ اَزْ اَنِ مَالِ بَدَا وَا بَا قِيْ بَخْلِ كَرْدِ وَا اِنِ اَيْتِ اَمَّا اَفْرَا اَيْتِ اَلَّذِيْ تُوْلِيْ  
 اَيَا دِيْ دِيْ اَلْاَسْمَا رَاكَا اَزِہُوْدِيْ حَقِ رُوْیِ بَكْرِ دَانِيْدِ وَ اَعْطٰی قَلِيْلًا وَ بَدَا دَانِيْ اَزْ اَمَالِ خُوْدِ اَزِہُوْدِيْ رَشُوْتِ تَحْمِلِ عَذَابِ اَزْ وَ قِ  
 اَكْدَا ۖ وَ بَا زِ دِ اَنْسَتِ بَا قِيْ رَا پَسِ حِلِ وَ بَخْلِ مَا كِيْدِ بَكْرِ جَمْعِ كَرْدِ اَعْنَدَا اَيَا زِ دِيْكَ اَوْسَتِ عِلْمُ الْغَيْبِ دَانِشِ جَزِيْرَا مِيْ پُوْشِيْدِہُ  
 فَهَوَا يَرْسِيْ ۖ پَسِ اَوْمِيْ مَبِيْدِ عِنِّيْ مِيْدَا نَدَكَا صَا حِبِ اَوَا زِ عَذَابِ پَرِ خَوَاهِدِ شَدِ اَلْمُتَبَيَّنَا مِيَا فَا فِيْ صَحْفِ مُوسٰی ۖ اِنْجَا بَرُوْدِ  
 شَدِہُ بَا نْجِدِ دَرْ حِفْطَا مِيَا سَتِ اَمْعِيْنِ تُوْرِيْتِ وَ اَبْرَہِيْمَ الدَّرِيْ وَ فَا ۖ وَ دَرْ صَحْفِ اِبْرَاهِيْمَ عَمَّا كَمَا سِيْكَ مِيَا فَا كَرْدِ دَرْ تَسْلِيْمِ نَفْسِ وَ رُوْحِ  
 وَا لِيْ دَلِ خُدَا مِيَا وَ فَا كَرْدِ بَطْرَتِ اِسْلَامِ كَمَا دَہِ چِيْرَسْتِ مَعْنٰی اَيْتِ اِنِ سَتِ كَمَا اَيَا وَا لِيْدِ پِيْدِ خَبَرِ دَارِ دَوَا نْجِدِ دَرْ صَحْفِ اِبْرَاهِيْمَ وَ مُوسٰی ۖ  
 وَا نِ كَمَا سَتِ اَلَا تَزِدُّ اَكَاہُ بَرَا دَرِ وَا زِدُّ اَلْفَنِيْ بَرَا رَمَدِہُ وَ زِدُّ اَحْسَرِہُ ۖ بَا رَا كَنَّاہِ نَفْسِيْ بَكْرِيْ اَوْ چُوْ كَنَّاہِ بَا رُوْدِ بَا دِيْجَرِيْ حَوَالِ مِيْ كُنْدِ

ع

ع





لک

از جنس پیغمبران نخستین بمان میفرماید که ایشان فرموده اند **أَنْزَلَتْهُ** نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست  
بغرب و در نوکین **لَهَا** نیست مرا و اینی وقت رسیدن او را من **دُونَ** الله بخبر خدای کاشف **لِک** ظاهر کننده **أَفَیْنِ** هَذَا  
**الْحَدِيثِ** آیا ازین سخن که قرآنست **تَجِبُونَ** الشکفت سیدارید و **تَضْحَكُونَ** و میخندید با سزا **وَلَا تَبْكُونَ** و نمیکشید از خوف  
و عیدی که در دست و **أَنْتُمْ** سید **وَن** و شما بازی کنید گانید یا غفلان یعنی کنندگان کفار در وقت قیامت قرآن سرودی گفتند **هَذَا**  
از استماع آن باز دارند **فَأَجْبُدُوا** پس سجد کنید **لِلَّهِ** مرخدا **رَأَوْا عِبْدُوا** و او را پرستید **اللَّهُ** باطله را در عالم آورده که اول سوره که فرود  
آمد و در سجد بود این سوره بود و حضرت رسول الله بعد از خواندن این آیت سجد کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجد کردند و چون  
سجد دوادم است از سجده قرآنی و در وقت حال این سجد عبادت گفته **اللهم** نیست و سبکست بقرنست که و خبر سالکان طریقی عبادت و عبودیت بسببزل است  
سوره القم مکتوبه و محسوسه آیه

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

کفار قریش از سید عالم صلعم سجد طلبیدند و آن حضرت برای ایشان ماه را بدو نیم کرد و بر وجهی که کوه حرار در میان سرود و قطعه فرودیدند و در  
عالم و بیان مذکور است که شتی فرود آمد و بار واقع شد بلکه و این سوره فرود آمد که **أَنْزَلَتْهُ** نزدیک شد قیامت **وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ** و  
شکافه شده و از علامات قرب قیامت **أَنْشَقَّ** قرست برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود اما ماه را در آورده که شبی اوجیل و  
جمودی بحضرت پیغمبر رسیدند اوجیل گفت ای محمد آتی با نمای و الا سر تو شمشیر بر میدارم آن حضرت فرمود که چه میخواهی اوجیل  
بجواب در است نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است و را گوی که ماه را بشکافد که سحر درین  
متحقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست اوجیل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آن حضرت انگشت بسایه مبارک بر آورد و  
اشارت فرمود ماه را که شکافه فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا قیامت بشکاف  
فرمود هر دو نیم بهر پیوسته است شش گشت ماه چارده روزه سبز چرخ چون خامه بر بزیخ سنان او یهودی ایمان آورد و اوجیل گفت او  
چشم دار السحر بسته و قمر را با غشش نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق بر سنده سوال کنیم که ایشان بیده اند یا نی چون از آینده در رفته  
پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دید و از همه شنیدیم و گفت جادوی وی بغایت قویست  
چنانچه حق سبحانه فرمود که **وَإِنْ تَرَوْا وَادًّا** اگر ببینید کافران آیه که **لَا تَأْثَرُ** قدرت ما و صدق عوی حبیب ما را ظاهر سوره پیغمبر صلعم که  
دلیل صدق مدعای او باشد **تَعْرِضُوا** اعراض کنند از ایمان بدان روی بگردانند تا مل دران **وَيَقُولُوا** سحر و مستتر **وَكُوب**  
جادوی است دائم و روزه از زمین تا آسمان **وَكَلْبُوا** و کذب کنند پیغمبر را و **اتَّبِعُوا** پیروی نمایند **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای خود را  
یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد و کمال **أَمْ مَشْتَقِقُونَ** و هر کار که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه اشتقاق  
کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ** و بدینیکه آمد بدیشان یعنی ابل که در قرآن **قُرْآنُ** **الْأَنْبَاءِ** از خبر  
پیشینان یا از بیان امور اخروی **مَافِيهِ** **مُزْدَحِرٌ** آنچه دران باز داشتن بود از سنای و منع از تردد و سرکشی **حِكْمَةٌ** **بِالْقَلَمِ** حکمت  
تمام است رسیده بسر حد کمال **فَمَا تَعْلَمُ** پس نفع نیک ایشان را و سود رسانیم کندگان یعنی پیغمبران و موعظه قرآن اگر آید بدیشان  
یکی از پی و یکی **قَوْلٌ** **عَنْهُمْ** پس روی بگردان از ایشان تا بوقت اقبال و منتظر باش جزای ایشان **أَيُّكُمْ** **يَذْعُ** **الدَّاعِ** **دِرَانِ** و

وقف لازم







به ایشان عذاب مستقر و عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم بایشان که فذوقوا عذابی پس بچشید و بکشید عقوبت مرا و نذر و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من میسر میگرداند شمار از آن و لقد یبصرنا الفئران و مهرنسیه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را لذلک و جمعی عربی را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشته و آتی و گفتیم پس ایچ پند شغوه هست که بدان عبرت گیر و لقد جَاءَ و بدستگیر آمد آل فرعون الشد و بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام با آیتها که موسی هم قطبیا را بدانیم که روان آیت بود و گفت بوالکعبه که در دنیا اینها کلهها بهمان آیتها و بدان که گویند فَاخَذَ هُمُوسٌ بِرِجْلِکُمْ ایشان را بعد از غرق اخذ عن رِجْلِکُمْ غلبی که مغلوب نگردد و در گرفتن مقتدر توانا را هلاک مشرکان اَکْفَرُکُمْ آیا که فران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت تر از من او است که ازین گروه که زبان که بر سر ده نهد یعنی اینها از انانان و وحدت و شصت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنرا عذاب افرا سیدان را چرا افرا سید آمد که و یا که شمار است ای مشرکان بکافه فی الزبور براتی در کتابهای سماوی یعنی برای نوشته شده بر نام شما که شمار عذاب نخواهد بود و آیه یقُولُونَ نَحْنُ اَیْمُکُمْ نیکوکاران عرب که ما جمیع مُقَدَّرُونَ گروهی جمع شده ایم باری و بنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سیئه خیر جمع شود باشد که بهر نیت کرده شود جمیع ایشان و یقُولُونَ الذُّبُرُ و برگردانیده شود پشتهای ایشان از هر بعضی هر یک پشت نگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و عجاز قرآن است فاروق عظیم میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله فرمود که معنی این آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت از ره می پوشید و میگوید سیزم الجمع و انتم که معنی آیت چه بود و بهین قتل و اسیر و بهر نیت ایشان بنده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعود همد و عده گاه عذاب کلی ایشان است و الساعة و عذاب قیامت آذی سخت تر و باهول تر و آمر و و تخر و ناخوشتر است از عذاب و نیات المحرمین بدستیکه مشرکان فی ضلّی در گمراهی اندازد و حق در دنیا و سحر و در عذاب و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت یَوْمَ نَجْجُوْنَ روزی که کشیده شوند فی النار در آتش و وزخ علی و جوه صحرای دبیای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افکنند و میگنند ذُوقُوا حَسْرَتِمْ سَقَر سوزن دوزخ یعنی حرارت آتش و آله از انا کُلّ شیءٍ حَلَقْنَاهُ بدستیکه با هر چیزی آفریده ایم بقدر و با ماز و مقرر مرتب بر تقضی حکمت با هر چه آفریده ایم مقدر است و کتب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پوسته لاجرم از صفت تغییر و سمت تبدیل دور است شعر قضی الله امر و جف لقم فاشاء یوجد و لا فلفم بیت سر بر خط لوح ازل دار و خموش و بکر هر چه قلم رفت قلم در نمشد و و ما امرنا و نیست فرمودن با هر چیزی که گویند آن خواهیم الا و احدی مگر کلمه واحده که آن کنست یا نیست امر باقیام نیست مگر یک فعل کلّم بالبصر چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن یا بایم و لقد اهلکنا و بدستیکه هلاک کردیم اشیاءکم اشیاء و امثال شمار از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فاهل من مذکر پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد و کُلّ شیءٍ فَعَلُوْهُ با هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الزبور مکتوب است در لوح محفوظ از کتابها را گویند و لوح را زیر گرفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود بهر فعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظ و کُلّ صَغِيرَةٍ و کبیری و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افمالی که او اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مستقر و نوشته شده است و بران یادش خواهند یافت لَقَدْ اَلَمْ یُعْزِزْ بِرِجْلِکُمْ ایشان و ترسکان فی جَنّت در بوستانها اند

روز قیامت و فیه و در جوینا و چشمای یعنی بوستانها مثل برانهاره بقول بعضی زبانی و کسادگی ست یعنی اهل تقوی در بهشتا  
 باشد در غایت وسعت و ضیاء خلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فی مقعد صدق در مکانی پسندیده که درو  
 نه لغو باشد و نه اثم از آما جعفر صادق علیه السلام منقول است که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی  
 فرموده که آن مکانی است که حق تعالی رست گرداندر آن و عده که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام باشند عند ملک نزدیک  
 پادشاهی مقتدر و توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق هم فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبه عنایت متحقق  
 شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند تم تقرب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فراداران سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت  
 پیغمبر ص امروز درین سر مخصوص بدان بوده که بابت غیبی و یقینی و چون بتبکیه فردا خواص بدان نازند امروز پایادامی وی بود  
 پس از رتبه اعلا فردوسی که نشان تواند داشت شومی ای محرم سر لایزال و مرآتة جمال و جلالی و همان بابت عند ربی صاحب دل لاینام قلبی  
 از قربت حضرت الهی و بهستی مثابه که خواصی و قرنی که عبارتش نسخ و در حوصله خرد نمجذ و گم گشته بود عبارت آنجا بلکه نزد اشارت آنجا

ع

## سورة الرحمن مکتوبه هی ثمان سبعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت پیغمبر صلعم کا قرآن را از اسم الرحمن خبر داد گفتند ما نحن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل که طعنه میزدند که  
 فلان و فلان قرآن را بجهل می آموزند این سوره آمد الرحمن و خداوند بسیار بخشنده است که رحمت او همه چیز را فرا رسیده علم القرآن  
 بیاموخته است قرآن را حبیب خود را به جبر و یسار یعنی آسان گردانیده مرا و را آموختن و دیگران را آموزانیدن خلق الانسان  
 بیافرید خدای جنس آدمیان را علمه البیان و بیاموخت ایشان را روشن کردن مافی الضمیر بطق و کتابت یا خلق کرد آدم را  
 و علم اسما به و آموخت یا بوجود آورد محمد صلعم را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست باشد چنانچه مضمون فعلت علم الاولین و الاخرین  
 ازین معنی خبر میدهد الشمس آفتاب و القمر ماه و میر و نیکو بختان مع بحسابی معلوم یعنی بروحی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود  
 سیر ایشان را در بر و ج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود و النجم و گیاهایی که بر وید و آن را ساق نهاد یعنی بر روی  
 زمین منبسط شود چون بعضی از بقول و الشجر و گیاهایی که آنرا ساقی باشد و بران قائم بود یعنی درخت لیجند خدای تعالی می بزرگوار  
 بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجد ایشان بسایه ایشان است و گفته اند یا اسجدوا لایشان و قوف نیست چنانچه  
 بر شمع ایشان کما قال الله تعالی و لكن لا تقفون تسبیحهم و السماء رفحها و بردشت زمین را بالای زمین پانصد ساله لاه و  
 وضع المیزان و بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را کیفیت اتحاد آن الا تطعوا برای آنکه از حد درنگذرید  
 فی المیزان و در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنند و برستی معامله نمایند و ایتیمو الودن و بیای اری سجدان را  
 بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارد و لا تحسروا و اللین و کم کنید میزان یعنی کم نمایند در وزن داد و ستد این جهت تا کید اهل  
 ترازو را جت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمند نشود و شومی هر چه در جیب که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو بهت یکایک همه  
 بر جای خویش و روز جزا بیا ریزد پیش با تو نمایند نهانیت را کم دمی میش نهانیت را و الا أرض و صفاها و زمین را بگستر و اینها بر سطح  
 آب لا نامی برای آدمیان تابر و قرار گیرند فیها در زمین فاکهه انواع میوه است و الخلل و خرابانان ذات الا نکل من غنای



خداوندان غلافی و عید خرم و ملاو یکم منش نشده در غلاف باشد و تخصیص خرم از نو که مذکر است تفصیل است و مشابیه که  
 با انسان دارد و چنانچه در جواب هر تفسیر مبین شده و الحب و المین دانه است ذو العصف خداوند بزرگ خشک مراد از دانه بختی  
 که از ان قوت میسر از ند چون گندم وجود و جز آن و عصف گیاهی است که دانه از و جدا میشود و الزحمان و در زمین بیجانی است  
 یعنی سپهر که بوی می کنند مراد آن است که در زمین شمار نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی قیامی الا و ربکم ایا  
 آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریده کار خود که مذکور شد نکند بن و تکذیب میکنند و انکار میکنند که از وسعت بکدام سی و یکم بدارین  
 سوره این کلمات بخور یافته بحجت آنکه این سوره مثل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا مسامحان و قاریان  
 متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحم از جابر بن نقل کرده که حضرت پیغمبر  
 این سوره را تا آخر بار خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شمارا خاموش می بینم بر آینه جن نیکوتر اند از شمار در جواب این سوال و من  
 هیچ باز نخواهم + قیامی الا و ربکم ایا که ایشان گفتند و لایشی من نعمک بر ما لا کمذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای  
 پروردگار ما نکذیب نمیکنیم پس تر است ثنا و تسایش خلق الا انسان یا فرید آدم م را که پدر انس است من مصلصال از گل خشک  
 کالفتاکر مانند حال نخه که اگر دست بروی نمی آواز کند و خلق العاج و یا فرید جان را که پدر جن است من مقادیر از زبانه صافی  
 بی دو و قرین تکرار از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانه سرخ و سبز و زرد یکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش و در باب  
 نهم از سفراتی قو حات مذکور است که مارج آتش است ممتسج هوا که آریا هوا می مشعل گیرند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا  
 و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم مزوج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند  
 چنانچه تاسل در پسر القاب است در رحم و تاسل در جن بالقای مواد رحم انشی و میان آفرینش جان و آدم مدت شست هزار سال بود و قیامی  
 الا و ربکم ایا پس بکدام از نعمتها از نعمت پروردگار خود که شمار از گل و مارج آفریده و دولت حیات از زانی فرمود نکند بن و انکار میکنند  
 رب المشرقین آفریدگار و مشرق است یکی مشرق باستانی مرقاب را و یکی مشرق زمستانی و رب المشرقین و آفریدگار  
 دو مغرب صغری و شتوی شمس را و در اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوائد است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد  
 بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت قیامی الا و ربکم ایا پس بکدام از این نعمتهای پروردگار  
 شما نکند بن و خودی و ندید و منکر آن میشود مخرج البحرین راه داد و دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا ما را و یکتاقتین  
 بیکدیگر رساند و آن بحر فارس و روم است که در محیط یکدیگر ملحق میشوند بکنه میان هر دو دریا برتر رخ مانعی و حاجزی و پیرده است از  
 قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که سبب آن لا یغیبین و آفرینی نمیند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از  
 حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچ میان ایشان است غرق گردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافعی بسیار برین  
 دو وجه متفرع است قیامی الا و ربکم ایا پس بکدام از این نعم آفریده کار شما که مثل بر مصالح کلیه است نکند بن و انکار میکنند مخرج  
 بیرون می آید و همما اللؤلؤ ازین دو دریا یا بحر مخرج مرورید کلان قلمر جان و مرورید دریا و این جوهر است که بدان آتش  
 کنید و از خرید و فروخت آن فوائد بسیار و این نعم ظاهر است قیامی الا و ربکم ایا پس بکدام از این نعمتهای پروردگار خود نکند بن  
 تکذیب می نمایند و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند و بحر جاری است که منع میکند و دریای

آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته به آن صدف درمی آید و از آن لالی  
 منعقد میگردد و آن قشیری فرموده که بجزین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لولا احوال صافیة  
 و مرجان اطائف و اقیة صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بجزین خوف و رجاست یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لولا احوال صافیة  
 و بجز قبض و بسط خاص مومنان است و از آن جا هر فقر و جبار زد و بخرانس و هیبت انبیا و صدیقان را از آن گوهر فاروی نماید تا  
 صاحبش در منزل بقایا بیاید بیست زعفر بخرقا گوهر بقایای + و اگر نه غوطه خوری این گهر کجایابی + و کله الجوار المذکک و من حکایت  
 راندن کشتیمای نور و نده و حفص بفتح شین خواند یعنی نور فتن آورده شده فی البحر در دریا گاه علامت مانند گوهر در بندگی  
 و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا بابت ارتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت  
 و معاملات و این نعمتها عظیم است فی آیات الکریم و کما یس کلام از نعمتهای آفریدگار خویش تکرار کن **مَنْ مَنَعَهُ شَيْءٌ مِنْ عِلْمِهَا**  
 هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فان **مَنْ مَنَعَهُ شَيْءٌ مِنْ عِلْمِهَا** مالک اند یعنی هر انچه را می ساختن بفضل عام و کرم نام هر که استحقاق آن باشد فی آیات الکریم و کما  
 پس کلام از نعمتهای آفریدگار شما که شمار اخبار را از فضای شما تا ماده شوید و کار بسیار دیدم آنرا و آگاه که در از بقای خود تا رجوع بخت  
 او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید **تَكْذِيبُ كَذِبٍ** تکرار میکند تکرار میخوانند و این مطلبند از وی هر چه **لَا تَكْذِبُوا فِي شَيْءٍ**  
 هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه ببرد و محتاج است در ذات و صفات خود **كُلُّ يَوْمٍ يَمُوتُ فِي سَاعَةٍ**  
 او در ساختن و پرداختن کاری است داعی را و عااجابت کند و سائل را عطا دهد و در مانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و  
 بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و دیگری را بیاورد و فی آیات الکریم و کما یس کلام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت  
 دعا و آمرزش گناه **تَكْذِيبُ كَذِبٍ** انکار میکنند این عینیه را فرموده که هر سر روزگار نزدیک خدای دور و زهد است یک روز مدت  
 دنیا و شان او درین یک روز است و نعمی و اعطا و منع و خلق و رزق و امانت و احیا و اعزاز و اذلال + دوم روز مدت آخرت  
 و شان آن روز حساب است و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مشابهات و نزد محققان یوم بمعنی آن است و آن جزوی از اقل  
 زمانست و در بحر احتیاق آورده که مراد تجلی حق در هر آیتی بر حسب تجلی له و مناسب استعداد و تجلیات را نهایت نیست و باسع  
 کل یوم هو فی شان چه شان است چه شان + یعنی اوصاف کمال تو نذر و پایان + جلوه حسن ترانحایت و پایانی نیست + هر زمان  
 جلوه دیگر شود از پرده عیان + **سَنْفَرُغُ لَكُمُ زَوْدًا** باشد که حساب کنیم ما شمارا فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است نه  
 فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر بیل تهدید است و وعید چنانچه کسی شلا کسی را میگوید باش تا با تو پدر دازم و حال آنکه گویند هیچگاه  
 نمیکند مراد تحریف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد **وَأَنَّهُ الثَّقَلَانِ** ای و کرده بزرگ یعنی انس  
 و جن و عرب و بزرگ قدر و قیمت بود از ثقل گویند که انی تارک فیکم الثقلین گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس بکلیف گران بارند  
 یا ببار گناه گران در مانده اند فی آیات الکریم و کما یس کلام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بترسند و  
 تعریف بخطاب تا بحرم بی حد امیدوار باشند **تَكْذِيبُ كَذِبٍ** تکرار میکند تکرار میخوانند و این مطلبند از وی هر چه **لَا تَكْذِبُوا فِي شَيْءٍ**  
 اگر توانید آن **تَنْفُذُوا أَمْرًا** و **تَنْفُذُوا أَمْرًا** از کلماتی آسمان زمین و بجزیر از قضای من از نزول و برگ فائز و





محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او قیامی  
 آلاء و نیکوکاری پس کدام از این نعمتهای آفریدگار شما که بهشتی است و برای ادای طاعت و ترک معصیت تنگدین خج تنگدین میکنند و آلاء  
 اقبال و دوستان خداوندان شاخا یعنی دران درختان بسیار باشد هر یکی شغل را شمار گوناگون قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای  
 پروردگار خود که بهشتی است مثل بر اشجار و اثمار بر بنده عطا میفرماید تنگدین ○ انکار می کنند فیصحا درین دو باغ عین و در شمس  
 و قمرین و سایر نعمتهای بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معال آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ  
 قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمه برای راحت و لذت شمار و ان کرده تنگدین ○ محمود می فرزند  
 فیصحا درین و حبت من کل فاکه از هر میوه دو جن ع و دو صنف یکی معروف که دیده باشد در دنیا و دیگری غیب که کسی ندیده  
 و نه شنیده باشد قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا میفرماید  
 تنگدین ع منکر میشود متکین تر سندگان درین بهشتا تکیه کنندگان باشند علی فرش بطا ئنها بر فرش ها که استرآن  
 من استبرق از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیباست ظاهر آن از چوب باشد جواب داد که ظاهر آن از نوبسته  
 دیگری گفته است که ظاهر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جنانا الجنة و میوه درختان این و بهشت  
 دان نزدیک است که دست قائم و قاعده و مضطجع بدان میرسد و گفته اند یک تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سرفرو دارد  
 و آن میوه که خواهد بدین می آید قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که شمارا بر تختای و فرشهای بادشاهان نشاند  
 و میوه لذیذ و لطیف دهد تنگدین ○ انکار میکنند فیصحا در تصور و منازل این و بهشت قصر الطرف کوتاه چنانند یعنی  
 حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگرستین بغیر شوهران که یطمئن ننسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبله همیش از  
 ازدواج ایشان در بهشت و کاجان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست بیج آدمی بدین ایشان رسیده باشد و آنرا که  
 برای جن مقرر شده باشند جن نیز ایشان نصرف کرده باشند قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت  
 بر بندگان ارزانی داشته تنگدین خج تنگدین میکنند و باور نمیدارند کائنات الیا قوت و الرحمان و گویا هستند آن حوران مخلوق از اوقات  
 در سرخی و صفائی و مرارید پاکیزه و رفیدی و ضیای قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما  
 آفریده تنگدین ○ تنگدین میکنند و باور نمیدارند هل جزاء الا حسن یا جزاینکی کردن در عمل باشد الا الا حسن ع گزینگی  
 کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند با و امر و نواهی محمد الرسول الله صلعم نیست و اگر بهشت و حاصل آیت این است  
 که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را در جات و مکافات کنند شکر را بزیات نعمت و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را به  
 اجابت و سوال را ببطا و استغفار را ببغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت به سلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای  
 فانی الله الا بقا با مشغومی هر که در راه محبت شد قبا یافت از بحر قاندر بها هر که شمشیر شوقش سر برید میوه ذوق از درخت  
 و ملامت قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تنگدین ○ تنگدین  
 میکنند و انکار مینمایند و من ذفر فیصحا و جزین و دوستان که مذکور شد یا فرو تر از ایشان جتن ع دوستان دیگر است گفته اند  
 دوستان اول اندر دست برای با حقان این دوستان از نقره برای اصحاب لیس قیامی آلاء و نیکوکاری پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش

که این بهشتیان از بندگان میکنند تکیه بر این که هرگز میشوند مذهباً متغیرون و بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیار زیاده است فبای الاء  
و تیکاً پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب خوشنمایی است تکیه بر این که انکار میکند  
فیهما درین دو بهشت عین دو چشمه باشد نصاً خشن جو شده آب یعنی هر چند از آب بردارند دیگر جوشد فبای الاء و تیکاً  
پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشاید تکیه بر این که تکیه میکند فیهما فاکه درین دو بهشت میوه  
بسیار بود و نخل و خرما بنان و دمنان و اشجار از آنرا تخصیص فرماد و آنرا از میوه با حجت تفضیل است زیرا که خرما فاکه است و هم غذا و آنرا  
میوه است و دوا فبای الاء و تیکاً پس کدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوه را بر بندگان ارزانی دارد تکیه بر این که انکار میکند فیهما  
درین چهار جنبت خیرات حسان از آن بگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان چون خلق نیز آراسته باشد فبای الاء و تیکاً پس کدام  
از نعمتهای آفریدگار خویش که شمارا حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تکیه بر این که تکیه میکند فیهما فاکه درین دو بهشت حوران پنهان شده  
فیهما فبای الاء و تیکاً پس کدام از نعمتهای پرورنده شما که از او جانی سید بهشتیان سید بهشت تکیه بر این که انکار میکند فیهما فاکه  
نموده باشند مرا ایشان را انس قبله آدمی پیش از شوهران که بدیشان نام زده اند و کاجان و جن نیز دست بر ایشان ساند  
بلکه هر یکی از فبای الاء و تیکاً پس کدام از نعمتهای خداوند خویش که از او جانی سید بهشتیان سید بهشت تکیه بر این که انکار میکند فیهما فاکه  
میکند که چنین حوران نگاه داشته عطا کند متکین اصحاب یمن تکیه بر این که انکار میکند فیهما فاکه درین دو بهشت حوران پنهان شده  
حسان و بساطهای قیمتی در غایت نیکویی فبای الاء و تیکاً پس کدام از نعمتهای پرورنده شما که از او جانی سید بهشتیان سید بهشت تکیه بر این که انکار میکند فیهما فاکه  
میکند تبارک اسم ربك بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود  
و ازین است که هیچکس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند و ادبیت بر لب بحر چنین و اما ندانند خشک لب هم مبتدی هم منتفی ذی الجلال  
والاکرام در ترجمه شرف معنی این اسم برین وجه اد کرده که خداوندی که از صفات جلال انچه اثبات آن مسلم کمالست ذات بی مثالش را  
ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبر است جناب مقدس از آن منزّه و معرست و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات  
قریه است و اگر عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذوالجلال و الاکرام جامع باشد مرجمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم عظم گفته اند و  
الطوبایا ذوالجلال و الاکرام مودیان قول است

سورة الواقعة مكية وهي تسعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۖ يَآدُكُنْ حَوْنٌ وَّاقِعٌ شُوْدِ يَعْنِي عَادَتٌ كَرْدُ دَقِیْمَتِ لَیْسَ لَوْ قَعَتْمَا یَسْتَدْرِیْ وَّاقِعٌ شُدْنِ وَاَمْدُنِ اَوْ كَا ذِبْنَةً وَّقَعٌ كَلَامٌ  
دَرْوَعِیْ یَا بَرَاۤیِ وَّقَعٌ اَوْ یَحِیْجُ دَرْوَعِیْ مَوْجُوْدِ نِیْسَتْ بَلَكَمْ هَر كَمَزَانِ خَبَرِ مِیْدِ مِیْ عَادَقٌ سِتْ وَاَنْ رُوْزِ خَافِضَةُ فَرْ دَرْ بَزْدِه سِتْ قَوْمِ یَا بَهْلُ طَلِیْنِ  
اَز رُوِیْ عَدَلِ دَافِعَةُ ۖ بَر دَارَنْدِه كَرْدِیْ رَا بَاعِلِیْ عَلِیْبِیْنِ اَز رَا هُفْضَلِ یَا خَافِضُ اَعْدَا وَاَهْلُ شَقَا قُ وَّنَاقُ سِتْ وَّرَافِعُ اَوَلِیَا اَز رَا بَابِ اَخْلَافِ  
وَوَاقُ یَا فَرْوِیْدَارِ دَنَا اَمَّا زَكَا كَمْ دَرْ دُنِیَا خُوْدِ اَمَرِ قَعِ مِیْدِ شِشْتَنْدِ وَبَرِیْ اَرْدِ جَمْعِیْ یَا كَمْ دَرِیْنِ عَالَمِ فَرْوَتَنِیْ كَرْدَنْدَا اَزْ حِجَّتِ الْاَكْضُ یَا كُنْ بَرِ  
جَنْسَبَانِیْدِه شُوْدِ زَمِیْنِ رَجَا ۖ جَنْبَانِیْدِنِیْ بَرِ اَنْ وَجْهَ كَمْ هَر بَنَّا كَمْ بَرِ وِسْتِ نَمُودِ كَرْدِ وَّقَبْسَتْ الْجَبَالُ وَّرَا نْدِه شُوْدِ كُوْ هَمَّ

بنا را زنی ناشکسته و پاره پاره گرد و فکانت پس باشد هبتا غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب و قتی که از روزنه در افت  
 شنبان را گنده و منشرشته و کشتم و باشد شمای کلکان در آن وقت از او اجاثله و منافع ته گانه یعنی سه گروه باشد در سب  
 قاصحاب المیمنه پس اصحاب دست رست مآ اخصب المیمنه چه از اصحاب دست رست تعظیم میکنند ایشان را چنانچه گوئی فلان  
 قوم بزرگان اند و چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب مین آنها اند که مد وقت اخراج ذریت از صلب آدم عرم شیا  
 براست وی بوده اند یا نه اعمال در آن روز بدست رست ایشان میدیاد بهشت روز و آن بر مین عرش است و گفته اند مینه بمعنی مین و  
 برکت است یعنی ایشان مین و مبارک قدم اند و اخصب المیمنه و اصحاب دست چپ مآ اخصب المیمنه چنانچه یاران دست چپ  
 و ایشان بوقت اخراج ذریت در شمال آدم عرم بوده اند یا نه مای اعمال ایشان دست چپ ایشان میدیاد بهشت روز و در روز خ بر چپ  
 عرش است و گفته اند شامه از شام گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند و الشیقون و پیشی گرفتنان بر همه قوام پیش روان بهشت  
 الشیقون پیشی گرفته اند یا میان چون من آل فرعون حبیب بخار و ابو بکر صدیق و رضی علی ضایا آنکه بد و قبله نماز گزارده اند یا غیر صلعم یا  
 بل قرآن یا پیش روان بصف جماد یا بنقت گیرندگان تکبیر اول اولیات المصرون آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان  
 بر حمت و کرامت فی جنت النعیم در بوستان شعل بر انواع نعمت نکه قرآن و قرآن خرو می پیشتر از پیشینیان یعنی امم بسیاری گذشته  
 و قلیل و انکی قرآن که آخرین از پیشینیان یعنی امت محمد مصفون سخن آنست که سابقان امم با ضیه پیش از سابقان این امت اند در  
 آسمان آورده که مراد جماعتی اند که اخیاء را معائنه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گردیدند نه تمام امتان ایشان زیرا که است  
 متابعت پیغمبر از همه امم پیشتر خواهند بود چنانچه فحوائی انا اکثر الناس تبعایوم لقیمه از ان خبر میدهد و در حدیث بریده شده که در است که اهل بهشت  
 صد و بیست صف باشند تا ازین امت من و چهل سار احم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند علی سرور بر تختها  
 موضوئیه بافته بزد و کلل بد و یا قوت و زرد و مشکین بنجیه زدگان علیها بران تختها متفیلین برابر یکدیگر یعنی روی بار وی تا  
 بدیدار هم متانس و سرور باشند یطوف علیهم میگردند بر ایشان برای خدمت ولدان کودکان مخلد و ت جاوید مانند گان  
 به بیات کودکی چه خدمت خردان زیبا تر است از خدمت کبار و گویند آراستگان گوشوارهای زرین و این کودکان را خدمی آفریده باشد برای خدمت  
 بهشتیان و از سلمان منقولست که ایشان اطفال شرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و برایشان طواف میکنند با کواپ  
 بکوزها و آباریق و ابرقیاء و گائیس من معین و جاما از شرابی که روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال که  
 یصدعون در در کشند عتھا از ان شراب یعنی آن می را خوار نباشد و لا یثرفون و نه بی عقل و بهوش شوند از ان عتھا که  
 و دیگر برایشان میگردد بمیوه قیام الخیر و ان از انچه اختیار کنند و برگزیند و لحم طیر و گوشت مرغمان که لطف لحوم است قیما  
 یثمنون از انچه آرزو کنند یعنی بروی که خواهند جو شیده یلربان کرده و خود و بر سابقان در جنت طواف می نمایند از برای خدمت  
 زان سفید روی عین لاکشاده چشمان در صفا و لطافت کائمال اللؤلؤ و مانند مروارید المکنون پوشیده در صدف که  
 غبار بر و منشته باشد و دست اخیار بد و زرسیده جزا پاداش میدهم ایشان را پاداش داولی بما کاتوا یعملون سبب  
 انچه بود و مذ که عمل میکردند در دنیا لا یتمعون نشوند فیها در بهشت لکنوا سخنان بیوده یا با یک و فریاد یا سوگند بد و غ و لا تأثمین  
 و نه سخن گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام لا قیلا لیکن میشوند خفیه که آن کدام است سلم سلم و تکرار این لفظ



و دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند و **أَخْطَبُ الْيَمِينِ** صاحب دست راست است **مَا أَخْطَبُ الْيَمِينِ** چه انداخت صاحب دست راست یعنی بزرگ و کرم اند و ایشان باشند فی سبب و دوزخ درخت کنایه **رَحْمَتُ اللَّهِ** بی غار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج افکنند و آن وادی است از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیت آمد که این بهشت را سدر باشد بی غار و **طَلْحٌ مَّنْضُودٌ** و درخت موز بود و میوه های آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد و **طَلْحٌ مَّنْضُودٌ** و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحت است و **مَاءٌ مَّسْكُوبٌ** و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای دیگر و **فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ** و بسیار میوه که **مَقْطُوعَةٌ** بریده شده یعنی در پیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی **وَلَا مَقْطُوعَةٌ** و نه منع کرده شده یعنی از خوردن هیچ نوع باز ندارند چون میوه دنیا که بی بهاد است نیاید و فرش و گستردنیها **مَرْفُوعَةٌ** بر داشته شده به قیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زمان رفوعه یعنی ریخت بلند نشاندن آنجا برستیکه **مَا أَتَشَاءُ** بیا فریدیم ابتدا بی سبب و لا دت زمان عجاز دنیا را **إِنَّهَا لَظِلٌّ** آفرینی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آن است که پیران را جوان سازیم بر یک **نَجْعَلُهُنَّ** پس گردانیم ایشان را **أَجْجَارًا** و ختران دوشیزه یعنی هرگاه که از وراج بزد ایشان آیند ایشان را بکر یا بند عمر یا دوست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنچ و ناز یا شیرین سخن **أَتْرَابًا** هم زادان هم سی و سه سال و شوهران نیز همین سن و در میان آورده که صبیان را که بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد ما شوهر را از اهل بهشت نبود چون امره فرعون و اریکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بر و ازانی دادند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زمان را **إِنَّهَا لَظِلٌّ** **أَخْطَبُ الْيَمِينِ** برای اصحاب یمن دست راست و گویا که سالی میسرند کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان **ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ** اگر و بی انداز پیشینیان و **ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ** و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیت و قلیل من **الْآخِرِينَ** فرود آمد فاروق مگر این شد و گفت یا نبی اسد ما تو گردیدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که **ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ** حضرت رسول ص آیت بروی خواندند و عمر رض فرموده که رضیما عن ربنا و پیغمبر گفت از آدم تا من یک **ثَلَاثَةٌ** و از من تا قیامت یک **ثَلَاثَةٌ** و در حدیث آمده که **ثَلَاثَةٌ** و از من تا قیامت اهل الجنة و عنقریب که نشست که اهل بهشت صد و بیست صف باشد و هشتاد از آن امت من خواهند بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت من نیست آن حضرت **ثَلَاثَةٌ** در دوزخ جاوید خواهند ماند **ثَلَاثَةٌ** نماند بر زبان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین و شکیه نهاید بعضیان کسی در گروه که دار چنین سیدی پیش رو و **أَخْطَبُ الشِّمَالِ** و صاحب دست چپ **مَا أَخْطَبُ الشِّمَالِ** چه انداخت صاحب دست چپ یعنی چه غوار و بهمه دارند و در آن روز باشند فی شمول در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند و **ثَلَاثَةٌ** و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند به چنانچه گرامزدگان دنیا آب می طلبند و چون در جمیع افتد از حرارت آن آب بشته متناهی گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهند که **طَلْحٌ مَّنْضُودٌ** و سایه **ثَلَاثَةٌ** و در سایه گرم و گویند میگویم که بیست از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند که با دوزخ نیست مانند سایه های دیگر و **ثَلَاثَةٌ** و در سود رساننده و در جهت بخشنده و این غلامها ایشان را چه جفت است **إِنَّمَا كَانُوا بِرَبِّكَ** ایشان بوده اند قبل ذلک پیش ازین



فصل بعد است و در ذریع فعل خدای و در خبر آمده که گوید یکی از شما که زرعت و لیکن که در حشر حشر ارض و العالی بر و در و زنده است  
 و در و یابند از حق سبحانه و تعالی اگر خواهیم بچگونگی هر آنکه گردانیم آن چیز را که گشته آید خطا ما گویا در هم شکسته پیش از رسیدن یا گویا  
 بیدانه فطرتهم تفکرون پس هر روز باشد از آن قضیه و بلیه که شکفت ما ندید بر آفت آن اند و هناك باشد یا از حد و سعی خود پیشان  
 گردید و میگوند انما لغر مؤن آیات او ان زد گانیم و خص ما خواند بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غایت یافتیم بل سخن محرقه مؤن  
 بلکه با بی برگانیم از روزی افرایتم آیه خبر باز و بعد الماء الذی تشرّبون و او آیه می آید می آید برای تسکین عطش و زنگانی شما  
 بوی باز بسته است انتم انزلتموه آیات او فرو فرستاده آید از زمین المیزان از بر سفید آمد سخن المیزان مؤن و یا بافت  
 فرستاده ایم آبی شیرین لطیف را الو نشاء جعلناه اگر خواهیم گردانیم آن آب را انجا جاتخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فلو که  
 تشرّبون پس چرا شکر نمی گوید خدای را برین نعمت افرایتم اخبار کنید آیات التبارک التي تؤدّون از آتشی که بیرون می آید  
 انتم آیات انشاء قسم یا فریده آید شجر که درخت آتش را که آن مرغ و عفارست آمد سخن المیزان مؤن و یا با فرستاده  
 استیم اهل و اوسای شاخی از شجره مرغی که مذکور میگوند بر شاخی از درخت عفار که انشی میخواند میسایند حق سبحانه از میان آن  
 و و شاخ تر که آب از آن میخک آتشی بیرون می آید و سخن جعلناه ما گردانیدیم آن آتش را تا تذکره یاد کردی که چون ببینید آتش و و  
 یاد کنید آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر و با وجود مائیتی که در دست  
 که بکنیت ضد آتش است هر آنکه قادر بود بر تازه ساختن بنال وجود انسان بعد از خشکی و پرمردگی آن و متاعا و ما سقیم  
 آتش را بر خورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمؤمنین و مسافران و اقامتین را الکفار که در ذکر احد الضدین چنانکه سبیل تعلیم  
 قسم پس تسبیح گوئی یا سحر و کلمات العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و او را بیای که یا کن فلا اقسیم پس بگویند یا میکنم بموقع النجوم  
 بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشف فرموده که تخصیص مغارب بجبت است که  
 غروب دلیل نزول است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بطالع که اکب یا مجاری آن و در  
 عین المعانی آورده که مراد صاحب و مقاربان ایشان است که مشبه اند به نجوم که ما قال اصحابی کالنجوم با هم اقتدیم استندیم بمغارب  
 نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی و السماوات البروج یا از زمان نجوم که مهور بر جم شیا طین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر  
 بوده و هنگام بعثت او امام زمان ظهور فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن در تقدس سیمیه و سیمیه هر چند دل مطهر و یکی بود  
 اما نجوم قرآنی بسیار بود و هر یکی را موقعی و قرابت امام حمزه و امام کمالی که در موقع خوانده اند و بدین قول است و نزول قرآن بر قلب  
 مبارک و بی نص نزول به الروح الامین علی قلبک ثابت شده و و ان الله ویرسیتم انچه خدای به و سوگند خود و لقسمة سوگند است  
 انکم تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر حجاب قسم چیست ان الله ویرسیتم انچه خدای به و سوگند خود و لقسمة سوگند است  
 قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع چرچشتم است بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید اگر اوست نزد خدای و ملائکه  
 و کائنات یا حافظ و قاری او که در هر روز است این قرآن نوشته است فی کتب ممکنون در کتابی پوشیده و نگاشته شده  
 نزدیک خدای و لوح محفوظ که کائنات را یعنی مطلع نشود بر آنچه در دست است ان الطاهر مؤن که پاکیزگان یعنی ملائکه که مژگانند از نور و است  
 او صاف و پاکیزه که در هر روز از او میخوانند و بعضی ضحیه را عابد بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی من کتبه مصحف را که پاکیزه شد و کائنات

تفسیر جلد ناسنه





پس تسبیح گوی یا سُبْحَ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تزیین کن و را بزرگ نام نجسته فرجام و از آنچه لائق عظمت و کبریا  
اون باشد یا نماز گزار بزرگ پروردگار خود قوی هست که گوی سبحان بی غطر و در خد آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول ص فرموده که چهل و نوبتی که بگویم

## سورة الحديد مائة و تسع و عشرون

بسم الله الرحمن الرحيم

سُبْحَ اللَّهِ نماز گزار و پرستش کرد و مرخداي را مافی السموات و الارض هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان  
و اشهر آن است که تسبیح گفت مرخداي را و بپاکی یاد کرد و آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جبرآن و آنچه در زمین است از حیوان  
و جاد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل با خلق اسد از زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی سبح بود و کما قال الله و ظلالهم بالغد  
والاصال و هو العزیز و خدای غالب است در هر چه خواهد الحکیم و اما بمرجه فرماید که مَلِكُ السَّمَوَاتِ و الارض مرا و است پادشاه  
آسمان و زمین که سوجدان است و متصرف در آن یحیی زنده میگرداند و در آخرت و مِیْتِیْت می میراند در دنیا و هو علی کل شیء و او بهر  
چیز از امانت و احیاء قلد یو تواناست هو الاوّل اوست پیش از همه شیا و پدید آمده آنها یعنی قدیم زلی است که او را بدایت  
نیست و الاخر و پس از قای همه موجودات اوست یعنی باقی ابد است که آخریت و ارناسیت نیست فرد اول و اول بی ابتداء  
آخر و آخر بی انتهاییت بود و نبود این چه بلند است و پست باشد و این نیز نباشد که هست و الظاهر آشکارا وجود او بکثرت  
دلائل و الباطن و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حدود و معاد تجاوز  
کرده و بشری تمام و بسطی لا کلام در جواب هر التفسیر سیمت ثبت یافته اینجا بد و قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که  
زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر  
دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و جهاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان  
چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان و ب العالین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و خلق پنهان کن کار ساز خود ایشان را پسند  
که اول نم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر نم که باز گشت تو بمن خواهد بود و ظاهر نم صورت تو نیز بوجی خویشین بیا رستم باطن نم که  
سر از حقائق در دل تو و دبعث نهادم رباعی اول تا آخر توئی کیست حدوث و قدم ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم  
اول بی انتقال آخر بی ارتحال ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم در بحر حقائق آورده که اول است در عین آخریت و آخرت در  
عین اولیت و بر همین بنوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابوسعید خرازی قدس سره پرسیدند که  
خدای را بچه شناختی گفت آنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که تصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحد و  
اعتبار واحد دران واحد نظم اولی و هم در اول آخری باطنی و هم دران و هم ظاهری و تو محیطی بر همه اذ صفات و در همه پاکی و مستغنی  
بذات و هو کل شیء و او بهر چه عزرا علیهم و انماست اول و آخر نزد علم او مساوی است و ظاهر و باطن نسبت دانش او یکسان هو الاوّل  
خلق السموات و الارض اوست آنکه بنیاد آسمان و زمین را بقدرت کامله فی سبته آتیا در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده  
کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش متبذیر عرش و اجزای امور متعلقه بد و بر وفق ارادت خود یقلم  
میداند مایه آنچه در اید فی الاکثر و زمین چون نمی که بکارند قطرات باران و گنجا و اموات و مخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین

چون نباتات و معنیات و برخی از دافائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت و ماکشیرل و میداند آنچه فرو و آید من السماء  
از آسمان چون باران و برف و شوک و ملائکه و احکام و مایع و مایع و آنچه بالا رود و در آید فیها و آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که  
علمای بندگان مینویسند و هو معکم و خدای با شاست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصاً این ماکشیرل هر جا که شما باشید یعنی  
معیت علم و قدرت هیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت به عقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آن را بحشف دریا بدست این معیت می بیند  
در بیان مانی زمان دارد و خبر زونی مکان و الله معا تعملون و خدای بدانچه شما می کنید بصیرت و بنیاست و بران جزا خواهد داد که ملائک  
السموات و الاارض مرا و رست علم گزاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها تا که این کلام بحجت آنست که اول تعلق با بدنه دارد و  
ثانی با عادت چنانچه میفرماید و الی الله ترجع الامور و بسوی خدای باز گردیده شود و عواقب کارها یو لجز الیک در آید و شبها  
فی النهار و در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید و یو لجز النهار فی الیل و در آید روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب بیاورد  
کند باختلاف فصول اربعه و هو علیکم و او داناست بذات الصدور و بدانچه در دلها پوشیده است امنوا بکرم و یادی کافران  
یا الله بخدای و او را بماند داند و رسوله و بفرستاده او که محمد صلعم است و تصدیق می نمایند و انفقوا و به سید ممتا جعلکم ماز  
مالها که گردانیده است خدای شمار مشتکلفین خلفای گذشته گان بتصرف فی ذل ان یعنی از ان مالها که در دست دیگران بوده و  
بعد از فوت ایشان بشمار سیده در راه خدا بدل کنید فالدین امنوا پس آنرا که گردیدند بخدا و رسول منکم از شما و انفقوا و  
نقعه کردند مال خود را بزرگه و جهاد و سایر خیرات لهم و ایشان رست اجر کبیر و مزوی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعمت است قفا  
لکم لا تؤمنون و چیست شمارا که نمیگردید یا الله بخدا و بوجدانیت او معترف میشوید و الترسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است  
یدعوکم میخواند شمارا بحجت و برهان لتؤمنوا اما ایمان آید بر بیکم بفریدگار خویش و قد اخذ و بدستیکه فر گرفت خدای میثاقکم  
پیمان شمارا در روز الست بر اقرار بوبیت و نفی شرک انکم تم اگر هستید شما مؤمنین و باور دارند گان بر آن میثاق را هو الذی  
ینزل اوست آن خداوندی که فرو فرستد علی عیسی که بر بنده خود که محمد است آیت بیتی آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا  
لهم حکم تا بیرون آر شمارا خدا بقرآن یا پیغمبر دعوت من الظلمت از تاریکیهای کفر الی النور بر روشنی ایمان از جهل و از ضلالت  
به هدایت و از مخالفت بواقفت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی و ان الله بدستیکه خدای بیکم بشماره و وف کرد  
که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید و ماکم و چیست شمارا و چه فایده می بینید و چه عذر دارید  
اذا تنفقوا در آنکه نقعه کنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای و الله و حال آنکه مر خدا رست میثاک السموات و الارض  
سیرت آسمانها و زمینها یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فانی مالی آن بوی باز خواهد گشت و امر و نیز مرا و رست و لکن خلق را  
تصرف میکنند و با خردست تصرف دیگران کوتاها شده و حق سبانه باز گردد درین کلام تر غیب است بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این  
اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را دران نگاه دارید و برای خود از ان ذخیره آخرت بردارید که لا یستوی بر اربیت  
منکم از شما ای مومنان من انفق هر که نقعه کند من قبل الفتح پیش از فتح که اهل اسلام بی برگ و نوا اند و قاتل و کارزار  
کند با دشمنان خدا و رسول یا کسیکه نفاق نماید و دعیه قتال دارد بعد از فتح که چه دران وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با نفاق  
و متاعه احتیاج نخواهد یافت و اولیایک آن گروه منافقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگتر اند در رجعه از روی درجه و مرتبه من الذین





و بسبب نفاق لذت معاصی چشیده تا سر او عقوبت گشتید و تر کبستم و تاخیر کردید در توبه و از توبتیم و شک آوردید در نبوت  
حضرت محمد مصطفی و عمرتکم الا مانی و بفریفت شمار آرزوهای شامعین الهامی و در دراز پیش گرفتید حتی حباء امر الله تا  
و قتیکه بیاید فرمان خدای بقبض روح شما و عمرتکم بالله الفرو و و فریب داور شمار انجای شیطان فریبده یاد نیای با پابنده  
قالیومیس امروز که لا یؤخذ فز اگر نه نشود منکم از شامی منافقان فدیة چیری که فدای خود کنید تا از عذاب برسید و لا من الذین  
کفرنوا و نگیزند فدیة از آنکه نگزیده اند ما و انکم التار و بجای شما و ایشان آتش و وزخ بود هیچ آتش مؤلکم و سر و از ترس شما  
و بیئس الصیر و و باز گشتنی است آتش آورده اند که مومنان در که با فقر و فاقه سجد تمام قوا طاعت را تمهیدی کردند بعد از هجرت که  
مال بسیار بدست آمد و نعمت برایشان فراخ شد آثار قور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که اکمل یان آیات  
نیام للذین آمنوا و اما از آنکه گزیده اند آن تخشع قلوبهم که تبرسد و نرم شود و الهای ایشان لذكر الله برای یاد کردن خدای و ما  
نزل و برای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام خود که درست و درست است و قولی آن است که مزاج و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب  
بسیار شد و این آیت نازل گشت یا صحابه من التماس موعظه کردند و این کلام فرو آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است  
می فرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از آن خبر ندارد که ترسگار گرد و اخلاص را شعار و دشمن خود سازند  
ولا یکونوا و مبادیدای مومنان کالذین او و الکتاب مانند آنها که ایشان کتاب داده اند من قبل پیش ازین یعنی چون بیرون  
و نصاری میباشید که ایشان را تورات و انجیل داده اند فقطال پس دراز شد علیهم السلام مدبریشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و دل  
و در پیش گرفتند فقسست قلوبهم پس سخت شد دلهای ایشان و در آن خشوع ننماد و کثیر منتهم و بسیاری از ایشان فسقون  
خارج اند از دین خود و تارک اند احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت مثنوی  
دل که نور یعنی نیست روشن و مخوش دل که آن سنگ است و آهن و دلی که زگر و غفلت زنگ دارد و از آن دل سنگ و آهن سنگ دارد  
لا علموا بدانید ای منکران بعث الله انرا که خدای تعالی ادا و حق زنده میگرداند من با بعد مؤلفا پس از مردگی و فساد  
او و همان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قد بکتا بدستیکه روشن کردیم لکم الا لایت برای شما نشانهای قدرت و العلمکم  
تفکرون شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین بدستیکه مردان باور دارند و المصدقین و زن  
تصدیق کنند که قول خدا و رسول با راست دانستند و حقش بشد بدستیکه مردان و زنان صدقه دهند و اقرضوا الله و ما  
انکه وام داده اند خدا را قرضا حسنا و ام دادنی نیکو یعنی از طیب اموال تضعف زیاده گردانیده میشود لکم برای ایشان نزد  
ایشان از زده تا مقصد و زیاده و لکم و مرا ایشان است اجر کریم و مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت و الذین  
امنوا و انانکه گزیده اند بالله و در شکیله بخدا و بفرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اولیست ان گروه  
هم الصادقون ق و ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گوینان و الشهداء و گواهند روز قیامت عند ربکم نزدیک  
پروردگار خود برانیا و ام ایشان و بقول بعضی که والشهداء را بستاند و انند معنی آیت آن است آنها که شهید شده اند در راه  
خدای نزدیک وی اند در درجات قرب لکم اجرهم مرایشان است نزد ایشان که وعده کرده ایم و فو و هم و روشنی روز خیر ایشان  
بود و الذین کفروا و انانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران عم کردند و کذبوا بالنبی و کذبند بر نبیهای بار که بر محمد و فرستادگان





وَلَا تَقْرَبُوا شَادَانِ نَكَرْدِيدِ بَعَاثَكُمْ بَانِجِهْ دَامَرُ شَارِ اَزْمَالِ وَمَتَاعِ دُنْيَا نَجَارِ سَتِ بَعْضِي نَبِيْ لَعْنِي اَزَادِ بَارِ دُنْيَا مَلُولِ اَزْ اَقْبَالِ اَنْ مَسْرُوعِ  
 مشوید که نه آن را قراری است و نه این را اعتباری است گریست و دگرگونی شادی نکند و در فوت شود نیز نیز و بعمی و از مرخصی علی بن  
 منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آنکه در هر بار هر دو طرف او یعنی ناهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند رباعی مال اربور و نه  
 مشو شاد ازان و در فوت شود مشوبفر ما دازان + پند نیست پسندیده بکن با دازان + تا دنیا و دینت شود آباد ازان + وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ  
 و خدای دوست نمیدارد کجی محضال هر شکری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخر خود را نازده بنیاد و فرکنده بدن را کفاد اقران  
 پس صفت ایشان میکند و میفرماید کَلِمَاتٍ يَخْلُوْنَ فَمَالٌ فَخْرًا نَمَانْدُ که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کند و مال خود در راه خدا  
 صرف نماید وَ يَأْمُرُ مِنَ النَّاسِ و با وجود بخل خود امر کند مردمان را بِالْبُخْلِ بِالْبُخْلِ کردن در میان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهودند  
 که بخل کردند با پنج نزدیک ایشان بود از علم صفات و احوال حضرت رسالت پناه صلعم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند  
 وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی برگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد فَإِنَّ اللَّهَ يَكْسِبُ بِرُسْمِكَ خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از تو و از انفاق  
 اَوَّلِ الْحَيْدِ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولى اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِرُسْمِكَ ما فرستادیم  
 فرستادگان خود یعنی ملائکه را بپیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بجهتای روشن که معجزات است یا بشریعتی و انهم و اَقُولُنَا و فرستادیم مَعَهُمُ  
 الْكِتَابَ با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيزَانَ و متزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ  
 تا قائم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبیا  
 و علیه اسلام بوده و گفته اند مراد اسباب انزال اوست و امر با حق آن و اَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن با آدم عم و آوردی فرموده  
 که آدم چون از بهشت بنیاد آمد سه و صله از آهن با وی همراه بود تیر و تیک و سندان و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت  
 از آسمان زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن با آتش شدید کارزار سخت است یعنی آهنی که در کارزار کار آمد از  
 سازند خواه برای دفع دشمن چون سان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و شال آن و خواه برای حفظ نفس چون نره و خود و جوشن و خنجر  
 وَ مَنَافِعَ لِلنَّاسِ و در آهن است سودها مردمان را چه قوام صناعات و حرفت تمام با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در  
 دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هر سان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان این باشند پس حق سبحانه  
 آهن فرستاد تا اعدای دین منجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن برنج رستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل تمیز شود  
 وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا ببیند خدای مَنْ يَنْصُرُ اَنَسْ را که یاری دین او میکند وَ دُسْلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را استعمال اسلحه  
 در جاد و کفار را و من است که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ پوشیدگی یعنی و قیام پیغمبر حاضر باشد چنانچه در حضور پیغمبر مددگاری  
 می نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند اِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بِرُسْمِكَ خدای تواناست بر هلاک دشمنان عَزِيزٌ غَالِبٌ ست بر همه حکم  
 و فرمان و لَقَدْ أَرْسَلْنَا و فرستادیم نُوحًا نوح نبی را ببنی قایل قَدْ اَوْهَمِمْ و ابراهیم خلیل عم را بنزد دیان وَ جَعَلْنَا  
 و دو بیت نهادیم فِيْ ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم به ایشان کتابی را که نامزد ایشان  
 بود فَمِنْهُمْ پس بعضی ازینها که انبیاء هم به ایشان آمدند مُهْتَدِينَ راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند و کتاب و نبی و کتیب و مَنَّهُمْ  
 و بسیاری از ایشان فَسَقُونَ خبیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتاب و رسل مُتَقَلِّبِينَ پس از بی زاری آوردیم عَلٰی اَنَّا اَرْسَلْنَا

بر عقوب نوح و ابراهیم و ارم ایشان بر سلیکا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح بود و صالح و عمو را پس از ابراهیم اسماعیل و یحیی و یعقوب و یوسف و موسی و هارون و ارم این رسل و تمام کردیم انبیای نبی اسرائیل و مریم یعنی پسر مریم را و ایتیه انجیل و عطا کردیم مراد کتاب انجیل و جعلنا و افکنیم فی قلوب الذین اشجوا در دلهای آنانکه پروی کردند عیسی را رافقه مهربانی و رحمت و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی و خواص او را بر یکدیگر شفق و مهربان گردانیدیم و ذهبانیت ایشان پیدا کرد و در طریقه رهبانیه را از پیش خود را بشد عوفا و در آورند آنرا ما کتبنا ما فرض کرده بودیم آنرا علمیم بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیہ السلام بعد از رفع وی آسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بگو سبایرون رفتند و شقیتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و طبع و نکاح و غلبه نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خوشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند قمار عوفا پس رعایت نکردند و نگاه داشتند آن را حق و عایشه چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه تبلیث قائل گشته قرآن و محمد را منکر شدند و اندکی از ایشان از منبج متابعت مسیح و مخراف ناموده حضرت رسالت پناه را در یافتند بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام سرافراز شدند و حق سبحانه و تعالی ایشان میفرماید که فَاَتَيْنَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اَیْسَ وادیم آنرا که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر آجری هم نزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمارست و کثیر مِنْهُمْ و بسیاری از ترسانان فِیقُونَ و بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید به رسولان گذشته اتقوا الله برسید از عذاب خدای و امنوا و بگروید بر رسولی و بفرستاده او یعنی محمد بن عبدالله تا بدید شمارا کفیلین و دوبره من رحمتیه از بخشایش خود یکی برای ایمان محمد و یکی برای ایمان بسائر انبیاء و میجعل لکم و بدید و منفرد کند بر شما و اتمسون به روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط و یغفر لکم و بیامرز در شمار اگنان و الله عفو و خدای آمرزنده است مومنان را رحیم المهربان بر ایشان آورده اند که باسید و دوبره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان بر گرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را در بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشید بکرم خود لیسلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که بحسب من گرویدند الا یقیدون به رستیکه قادر نشوند و توانائی نیابند علی سببی جزیری من فضل از فضل خدای یعنی از ان کرامت که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نباشد و ایشان زسد و ان الفضل و بد رستیکه فضل یعنی از ثواب و جزای پیکر الله بدست قدرت خداست یوتیه عطا کند آنرا من کشاء طهر که خواهد و الله و خدای ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرارسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا غرب و خوان نعم ساده از قاف تا قاف و ستندیش و کم زوال تو بر منده و دارند یک و بد عطای تو عتراف

### سورة المائدة مدنیة هی اکتنا وعش و ثلثة

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم

آورده اند که روزی اوس بن هارث ضعیف نمود و بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود صحبت خوله از ان استماع آهنگ کرد اوس او گفت انت علی طهری و این باطرا میگویند و در جاهلیت طهار طلاق بود و خوله بجناب نبوت آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول فرمود که تو بر و حرام شدی

یا رسول الله وی مطلق نحو حضرت گفت گمان نیدم مگر آنکه تو بر حرام شدی خوله از حمت کثرت اطفال و خرویشان و بخت  
 انیس برینہ بغایت غمناک شده دیگر با سخن با پیغمبر باز گردانید و بیان جہات شنید روی نیاز آسمان کردہ گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد  
**قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُ عَنْ زَوْجِنَا رَاكِبًا جَدَلًا سَكِرًا مَا تَأْتِي بِحُجَّةٍ**  
 در کار شوهر خود و تشکیک و ناله کرد و شکایت خود برداشت آیت الله تعالی و سجای و الله لیسمع و خدای میشنو و محاور کنما  
 پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شامہر و یعنی تو میگفتی کہ بر حرام شدی و او میگفت کہ مطلق نداده این الله سمیع و بدستیکہ  
 خدای شنوست احوال مردمان را بصیر میباشد باحوال ایشان یعنی بگفتن این کلمہ زن کسی دارد و میشود الذین یظہرون  
 آنانکہ ظہار می کنند منکم از شمار مردان من تساکم از زن خود و گویند کہ پشت تو بر من چون پشت مادر من نیستند آن زنان ایشان  
 اقمہتم و مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمہ زن کسی دارد و نمی شود ان اقمہتم نیستند مادران ایشان  
 فی الحقیقہ کہ الی و لکن نصہم مگر آن زنان کہ زاده اند از ایشان و از واج نمی و مضعات حکم مادر دارند و ائیم و بدستیکہ مردان  
 کفوون میگویند منکر اقمہ القول یا شاخہ مخمی فادستہ و ذوقا و دروغ کہ برگزیده مادر باشد و ان الله لعفو و بدستیکہ خدای تعالی  
 عفو کننده است مگر انان تو بکنند کار ازین قول عفو و آزمندہ مرا ایشان با باجبا کفارت و ظہار تبلیہ و وجهت با تو تبصیر کنند بان  
 از زوجه یا تبلیہ جزوی شائع از و بعضوی کہ حرام باشد نظر مردم بدان از مضای محارم و خواہنسی و خواہ رضاعی چنانچہ گویشست تو بر من چون ظہار  
 من با تو یا نصف تو چون ظہار یا بطن یا فخذ یا فرج خواہر یا عمه یا خالہ من و علی ذلک و شوہر بدین کلمات مظاہر میشود و الذین یظہرون  
 و آنانکہ مظاہر کنند من تساکم از زن خود و تساکم عود و تساکم پس باز گردند و انما قالوا بقضی آنچہ گفته اند یعنی عزم کنند بر و طای آن مذہب  
 امام عظمی و یا اساک کنند مرزن خود را بر زوجیت در عقب ظہار اگر چه خطہ باشد یا امکان طلاق و این قول امام شافعی مردست یا و طای کند مذہب  
 امام مالک از نزدیک می عود و طای باشد و بس بر بر تقدیر کفارہ باید داد بیان کفارہ اینست کہ چون کسی ظہار کند و عزم نماید بر و طای و یا کفارہ دارد  
 بر زوجیت یا و طای کند فخر بر و فخر پس بر و ست آزاد کردن منہ خواہ و منہ خواہ و منہ خواہ خرد خواہ بزرگ بقول امام عظمی و امام شافعی مرد  
 گوید رقبہ مومنہ آزاد باید کرد من قبل ان یتماکسا پیش از آنکہ مظاہر و مظاہر عیسا مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از ہم و بعضی را آنکہ مس کنایت از  
 جماع است و جماع مظاہر عیسا حرام بود قبل از کفارت ذلکم این حکم کفارت کہ مامور شدید بان و عطفون به پسند داده شود بان تا باز  
 استید از قسط بچنین الفاظ و الله بما تعملون و خدای بدین شامی کنید خبری و داناست بر و پوشیدہ نمی ماند فین لم یجد پس بر کہ نباید  
 بندہ یا بندہ دارد و بخدمت او محتاج است یا وراثت بندہ است و بفقہ قتیلج دارد نقل کند بر و زده و این قول امام شافعی است و امام مالک  
 الزام اعتاق بندہ میکند و نزد امام عظمی و مالک بندہ دارد از ادیباید کرد در چند خدمت او محتاج بود فاما اگر من بندہ دارد و بفقہ محتاج است  
 قصیما و شہرئ متتابعین پس بر و ست روزه دو ماہ پی در پی کہ در میان آن افطار کندنی غدیری اگر افطار کند روزه باز از سر  
 و اگر غدر دارد در آن خلاف است و این روزه باید من قبل ان یتماکسا پیش از آنکہ یکدیگر رسد مباشرت حقن لکم یک سطح  
 پس بر کہ نتواند روزه داشتن فاطما مستثنی و مسکینا پس بر و ست طعام دادن مسکین بر یکی را نیم صاع از گندم و صاع  
 از سائر حبوب غازیہ و بخدمت امام شافعی مدی از طعام باید داد ذلک این یا تمام ظہار شد یا این لحام مقرر شد لیؤمنوا بالله تاصدق  
 مرضی او و سؤلہ و پیغمبر و قبول الامر و کوا و تلتک و این حکم حلق و الله حدیست کہ از ان در توان گذشت و الکفرین و مر مار وید کا



که فرمان قبول کند عذاب الیم عذاب روز ناک است ان الذین یدرسی انکم یجادون الله ورسوله مخالفت و دشمنی میکنند با خدا و رسول و بعضی از حد و امر و نهی تجاوز می نمایند کتب و اخبار و مکتوبات کرده شوند کما کتبت الذین یجحدون ذلیل و رسوا شدند من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار گذشته و قد انزلنا و تحقیق فرستادیم ما آیت بیتی آیتهای و شن بعضی قرآن و معجزاتی دلالت کننده بر صدق حضرت رسول الکفرین و مکارا فراتر است بر وقتی زمانی عذاب مبین عذاب خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند ایشان را چنین عذابی در آخرت یومئذ یصلی الله علیهم و علی اهل البیت و علی سائر المسلمین روزی را که برانگیز و خدای سعادتمندان را از قبر برانگیزاید ایشان را که می غمر مبعوث نباشد فیکنتم هم پس خبر دایشان را بیا عملوا آنچه کرده باشند احصیه الله نگاه داشته باشد خدای علی ایشان را و قسوا و ایشان فراموش کرده باشند و الله علی کل شیء و خدای همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شهیدان گواه است و مناسب آن کافران خواهد فرمود که کسی گواهی او را در دنیا نکرده است حاکم از حکم دم زنده گواه نیست حاکم که خود گواه بود قصه شکل است در کشف آورده که روی ربیع بن عمرو و جیب که برادر اوست با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت یا خدای میداند آنچه میگویم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد اگر قرآن الله یعلم آیا میدانی آن که خدای میداند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح و معانی الارض و آنچه در زمین است از معاون و نباتات و حیوانات ما یكون من حیوان ثلثه نباشد از سه تن که راز گوینده باشند با هم الا هو و انهم مکر که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی چنان میگردد اند ایشان را از حیثیت آنچه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن ایشان و لا خمسة و نه پنج راز گوی باشند الا هو سادسهم مکر او ششم ایشان است بدانش و بنیش افعال و اقوال یعنی ایشان را شش ساخته و لا آتنی و نه کمتر باشند من ذلک از سه عدد و لا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مکر او با ایشان است بعلم آئین ما کافوا چه جا که باشد در اقطار السموات یا در دایمایی زمین چه علم او را بجهان قرب مکانی نیست با اختلاف المکان تفاوت کنند لفظ این معیت در دنیا بقتل و هوش و زین معیت دم مزین نشین خموش و قرب حق ایند و درست از قیاس بر قیاس خود منته آن را اساس و تقیید بکلام پس خبر دایشان را بیا عملوا آنچه کرده اند در دنیا برای تفضیح و تشریف ایشان یوم القيمة روز رتخیزات الله بکل شیء بدستیکه خدای بر همه چیزها گفتارها و کردارها عظیم داناست و نسبت علم او با همه معلومات کیسان است حالات اهل آسمان را چنان دانند که حالات اهل زمین با و علم او بخصایات امور بران و جراحات کند که بحلیات آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسانست بر علمت و نه این باز و در بر مینی آن را در بر توانی و در تفسیر امام زاهد رح آورده که جمودان و منافقان را عادات این بود چون پیغمبر صریح فرستادی و خبر ایشان را در آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشت چشم بدانند که در آن سریت کسی داشتندی نگاه کرده ریزی بغیره در میان آورده اندی تا مومنان را لگنان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اند و هناك شدندی این خبر حضرت پیغمبر رسید و ایشان را از آن نهی کرد و سه روزی اجابت کردند و دیگر بار بر همان منوال تناهی آغاز نهادند آیت آمد اگر میسر آید منی و منی بحری الی الذین بسوی انکم یجحدون باز داشته شدند عین القیاس از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند که یومئذ یصلی الله علیهم پس باز میگردد و لا یجحدون با نهی که نهی کرده شده بودند از آن و یجحدون و راز میگورند روی تنبیه و عداوت بکلام شریف با ایشان و انتم میسازد از غیبت مومنان و العداوت به بید در حق اهل ایمان و اند و هناك با خدای ایشان و معصیت الرسول و نهی از پیغمبر پس این سخن کلام ایشان در عالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلح آمده

گفتند السلام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه و بنشیند و گفت السلام علیکم وعلیکم ان حضرت فرمود که  
 باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتم و در کرم یعنی  
 گفتند و علیکم سخن ایشان را برایشان و کلام من در باب ایشان است گفته ایشان درباره من پس حق سعادیت فرستاد و اید ایام و ک  
 و چون بیایند جودان بسوی تو حجت گویند ترا بهما الله یحکم الله لای غیره که تحت تخت ترا آن خدای یعنی خدای الهیت  
 و سلم علی عباده الذین صطفی بایشان بگویند السلام علیک و السلام بعت یهود و مرگ است یا قتل شمشیر و یقولون و بگویند بیوفی افسوس  
 در میان کید بگو که لا یعد بنا الله چرا عذاب بکنند خدای تعالی ما را بهما نقول ما نمیگوئیم نسبت با پیغمبر و یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که این  
 الهیت که بد و میرسانیم خدای را عذاب کردی حسب صحت حکم پس است ایشان را دوزخ از برای عذاب یصلون ناله در آیند در این مجلس  
 المصیر پس به جای گاهی است دوزخ یا ایها الذین امنوا ای گروه یگان اذ انجا حیم چون راز گویند یا کید بگو فلا تنالوا  
 پس راز گویند یا لا شیم لکما و العذوان و بیداد و معصیت الرسول و بنا فرمائی رسول چنانچه منافقان و جودان میکنند و  
 تنالوا بالبر و التقوی و راز گویند بگو کرداری و پرستگاری و ترس گاری و تقوا الله و ترسید از خدای و هر کاری که میکنند الذین  
 آن خدای که شما لیکه تحسرون بسوی او جمع کرده خواهید شد و شمار بر کردار و اجرا خواهد داد ایها النجوس خیرین نیست که راز گفتن با ثم و عدوان  
 من الشیطن از سوسه شیطان است که در چشم شامی آید و بران میدارد لکهن الذین امنوا اما اند و گفین گردانده مومنان با و لکهن و  
 نیست شیطان با تناسجی و بضار همه شیطان را رساننده مومنان بخیر الا یا ذین الله مگر بدستوری خدای یعنی مشیت و قضای وی و  
 علی الله و بر خدای بر غیر او قلیت و کل المؤمنون پس باید که توکل کنند مومنان و هم خود با حق گذارند و راز گفتن جود و منافقان حساب  
 بر نذرند که کردار ایشان قدری اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت و اگر با سخن خصم تند خوی گوی که اهل مجلس را از ان حسابی نیست جمعی  
 از اهل بد و بد مجلس رسول الله آمدند و بعضی از صحابه گرداگرد پیغمبر و گرفته بودند و در میان سلام کرده در میان سجد بر پایستادند و کس ایشان را جای نداد  
 و حضرت پیغمبر فرمود که قم یا فلان یا فلان ایشان بر خاستند و جای اهل بد بگذشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و طعنت  
 کردند آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید اذ اقیل لکم تفقحوا چون گفته شود شمار که جائی فراخ کنید در مجلس  
 در مجلسها چون مجالس ذکر تلاوت و نماز قافله پس جائی کشاده کنید بر مردم بفرستید الله تا کشاده گرداند خدای لکم و شمار را در قریه  
 در بهشت منزلها یا سعت به شمار اید لهامی شمارا شرح گردانند بازالت تضائق و تراحم و اذ اقیل و چون گفته شود انتشار و امر شمار  
 که برخیزید و برتر روید فاشترقوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه می نشستند و چون یکی را از ایشان بهی طبعی  
 بخوابتی برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر و ردی مکورست که چون گویند برخیزد شما بنا جمع یعنی نادر و همدانشان بیدار می شود و الله تا بر دارد  
 خدای تعالی در جهاد بهشت الذین امنوا امینکم و اما راز که گروید ما را شمار و الذین اتوا العلم و بر میارند و اما راز که داده شده اند علم با ایمان  
 در رجعت در جبال الاهی در جات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومنان علم افضل است از مومن بی علم در کشف الامر از این معهود و راز است میکنند که اگر  
 در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت میج درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از ان گذشته درجه اندوهناکان  
 این خواب موافق این آیت است و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا تیره و شرف و وراثت انبیاء هم در عقبی بفضل و قدر و موفقت  
 باصفیا از ان معهود منقول است که مومنان عالم را در جایی است بالای من غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار و دیدن پیغمبر و بهشت است

و در حدیث ابی داود درم مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قبرست در شبی که بدر باشد بسیار که اکبر بیت مصالح الانا مل  
ارض به علم الله باسد الکرام و نعمه ما قاله را معنی رفعت آدمی بعد بود هر که علمش رفعت بیش قیمت هر کسی بدانش اوست و ساز  
افزون علم قیمت خویش و الله بما تعملون و خدای آنچه شما میکنید خیر ○ داناست درین سخن بیم و امید و وعده و وعید هر است  
آورده اند که مردمان بسیار در دین و دنیا و آخرت میبختند و جز از هر نوع می رسیدند تا هم بدان مرتبه رسید که آن حضرت  
به تائید آمد این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان اذ اناجیکم الرسول چون خواستید که از گرسید با رسول گفتگو  
پس پیش فرستید یعنی پیش بید بکن یک سینه بخونک پیش از آن گفتن خود صدقه صدقه مستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از بخوی خیر  
لکم بهتر است مر شمار ازیر که طاعت بنفرا و اطاعت و پاکیزه تر برای آنکه گناهان بخونند فان لم تجدوا پس اگر نیاید چیزی که صدقه دهید  
فان الله یعفو و پس خدا آمرزنده است مگر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه را از گوید و حیم ○ مردمان است بنده را تکلیف الا باطابق تیا  
در خیر است که این منع ده شبان روز بوده است و مرتضی علی بن ابراهیم از روی او آورده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و  
با رسول ساز گفتی و چیزی رسیدی و بعد از این حکم منسوخ شد تا آنکه هر چه فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی کسی بدان کار نکرد و آن  
از جمله مناقب اوست و گویند این حکم کیست از روزی که مرتضی علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیت که ما شکستیم  
آیا ترسیدید و دشوار آمد شمار آن نقد موا انکه پیش بید بکن یک سینه بخونک صدقت پیش از آن گفتن خود صدقه فلاذ لم تقبلوا  
پس چون نکردید این کار و اناب الله علیکم و باز گشت خدای شما بر یعنی در گذر انید شما فاقیموا الصلوة پس بیایید نماز و نصیه  
وا اتوا الزکوة و بید زکوة واجب را و اطیعوا الله و رسوله و فرمان بید خدای رسول او را در هر حال که اینها تدارک و تلافی آن  
والله خیر و خدای داناست بما تعملون ○ آنچه شما میکنید در خیر است که عبد الله بن قیس مناقی بود با رسول خدای نشست و برخاست  
کردی و سخنان آن حضرت با یهودان گفتی و وزی حضرت پیغمبر در جهره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه بنحوا بودند فرمود که حالا در آید بر شمار کی  
که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان نظر باشد ناگاه این مثل درآمد حضرت فرمود که تو چرا دشنام میدی و فلان و فلان از صحابه توان  
قتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکردیم ای این آیت نازل شد که ترس آیمانی نگیری الی الذین تولوا ابوسی آمان یعنی  
مناحقان که دوست گرفتند قوما غضب الله روی را که خشم گرفته است خدای عکله و طریان یعنی بیرون دما هم نیستند منافقان  
میکند از شما که مومنانید و لا هم یعلمون و از ایشان که جووانند و یخلفون و سوگند میخورند ایشان علی الکذب بدروغ بر دعوی  
اسلام و احترام میدانم و هم یعلمون ○ و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعلم الله لهم ما کرده است خدای برای ایشان  
عند ابا بشدید عذاب سخت در دنیا و آخرت و رسوائی و در آخرت آتش و وزع اثمهم بدستیکه ایشان ساء پیست ما کاتوا یعلمون ○  
آنچه هستند که میکنند و بران اصرار می نمایند اتحاد و اگر گفتند ایما هم سوگندانی چند را که میخورند حجتی میری پناهی که خون مال ایشان  
در امان ماند قصده و پس باز داشتند مردمان بوقت این خبر و عن رسول الله از راه خدای نطقه گیزی و سخن چینی با ایشان را بد دل بسیار  
تا از جاد و متاعه کردند فلهم پس را ساز است عذاب مخصر ○ عذابی خوار کننده و لکن تعنی دفع کند عذابم از ایشان و در بیت  
اموالهم و استای ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا که از عذاب خدای چیزی اولاد است آن گروه منافقان  
الخصب النار ملازمان و وزع اند هم که ایشان دران خلدون ○ جاوید ماند گانه و نطفه خیز و خلوه و از حکم کافر و بدکار که ایشان



از مشرکان برتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یا وکن آن روز را که برایم خدای همه منافقان را از قبور  
ایشان فَيُخَلِّقُونَ لَهُمْ سَوَکُنَ خورند برای خدای اسلام و خلاص خود کَمَا یُخَلِّقُونَ لَکُمْ مِجَنًّا سوگند بخورند برای شما و یَحْسَبُونَ و  
آزور می پندارند آنهم آنکه ایشان علی شیمی بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند بخورند و خدای میفرماید که اَلَا اِنَّهُمْ بَانِدٌ بِرَبِّکُمْ اِیَّاهُمْ  
هُمُ الْکَذِبُونَ ○ ایشانند دروغ گویند و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با داناتی همنان و آشکارا نیز دروغ میگویند اَشْتَوْ ذَمَّ سَوَکُنَ  
و غلبه کرد علیه الشَّیْطَانِ بر ایشان دیو و بوسه سیل و او ایشان را بمحاصی فَاَنْتَهُمْ پس فراموش گردانید بر ایشان ذکر الله و یاد  
کردن خدای تان بدل یاد کنند و نه زبان او لَیْسَ آن گروه فراموش کاران حَرْبُ الشَّیْطَانِ لشکر دیوانه و متعاج او اَلَا اِنَّ حَرْبَ  
الشَّیْطَانِ بَانِدٌ بِرَبِّکُمْ سَیَاه و یَوْمَ هُمْ لَخِیْرُونَ ○ ایشانند زیان کاران که نعيم موبذ از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند اِنَّ  
الَّذِينَ بَرَسْتِ اَنَّا کَمْ یُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خَلَفَ کَفَرَهُ خَدِی و رسول او را اُولَیْکَ آن گروه مخالفان فی اَلَا ذَلِیْلٌ عَمَّتِ  
خوار تر اند و با ایشان یعنی در دنیا بخاری قتل و بی گفتراند و بعضی سوا و سیاه روی و بی اعتبار کَتَبَ اللَّهُ نَوَاشِی خدای لوح محفوظ حکم  
کرد که بهر حال کَاغِبِی اَنَّا هَرِیْ غَالِبٌ شَوْمٌ مِنْ قَوْلِیْ تُوَفِّرُ سَادِکَانِ مِنْ و غلبه بر سل اگر ما مور بحرب اند بقهر و زجر عادی ست و اگر ما مور  
بحرب نیستند بلسیل و محبت اِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ بِرَبِّکُمْ خَدِی تعالی تواناست بر نصرت نبیاید و هم غَرِیْزٌ ○ غالب است در حکمی که خوا  
و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن زبار که گریه بود و کس را در آن مجال تصرف کجا بود و حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی  
ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود کَا تَجِدُ  
قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِنَبِیٍّ وَنَشَیْدُ کَیْ بَا لَیْ گرویی را که میگردد بَالِی اللَّهِ وَ الْقَوْمِ الْآخِرِ خدای و بر روز باز پسین که ایشان یَوْمَ اُذْ وَتَ مَوْتِ  
ورزند و دوست دارند مِنْ حَادِّی اللَّهِ هر که اختلاف کند با خدای و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند و  
رَسُولَهُ وَ کَا تَجِدُ اُولَیْکَ اَلَا اِنَّهُمْ یَدْعُوْنَ اَبَاءَهُمْ یَدْعُوْنَ اِیَّاهُمْ پدران ایشان چون ابو عبید جراح شد که پدر خود عبد الله جراح را  
در روز احد کشت او اَبْنَاءَهُ هُمْ یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق شد که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را مبارزت طلبید و پیغمبر صدیق را  
نگذاشت که بحرب می رود اُولَیْکَ اَلَا اِنَّهُمْ یَدْعُوْنَ اَبَاءَهُمْ یا پسران ایشان چون صعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید اُولَیْکَ اَلَا اِنَّهُمْ  
یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون رضی بن علی و حمزه و ابو عبیده را که اقرای  
خود را چون عقیله و شبیه و ولید در جنگ بدر کشتند اُولَیْکَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کَتَبَ نَوَاشِی است خدای یعنی  
ثبت کرد مَفِی قُلُوبِهِمْ اَلَا اِیْمَانٌ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آن را بالوازم آن از اخلاص و استقامت و  
اَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان بایز و جرحی یا نصرتی یا نور پرانی قَبْلَهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را  
بجبریل م یا بقرآن وَ یَدْخُلُهُمْ و در آرد ایشان را روز حشر حَبِیْ تَجَرَّبِیْ در بستی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا از زیر دختان آن کَا تَجِدُ  
جوامی از آب و شیر و خمر و عسل خَلِدِیْنِ فِیْهَا عَاجِدٌ و دید بود گانندگان در آن رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ و شد خدای عَنَّهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا  
کردند وَ رَضُوا و خوشنود شدند ایشان عَنَّهُ از خدای بگرامی که وعده کرده است ایشان را و عقیب اُولَیْکَ حَرْبُ اللَّهِ آن گروه که  
خدای ناصران بن می اَنَّا اَلَا اِنَّ حَرْبَ اللَّهِ بَانِدٌ بِرَبِّکُمْ سَیَاه خدای هُمْ الْمُفْلِحُونَ ○ ایشان شکارند اَنَّا هُمْ عَاجِلٌ از جرحی و غفلت میکند و جرحا  
از شایخ خود شنیده که در دود علی بن ابی طالب از حق سبحانه رسید که اَلِیْ حَرْبٌ تُوَ کَیْسَتْ خَطَابٌ اَمَّا کَا النَّاصِیَةُ ابْصَارُهُمْ و اَلْمِیْنَةُ اَنْفُسُهُمْ و اَلْهَفِیَّةُ قُلُوبُهُمْ



یا ولی الا بضار ○ اسی خداوند دیده یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت بردارید و گوید آن کتب الله و اگر نه آن است که خدای  
نوشته است در لوح و حکم کرده است علیهم السلام بر ایشان میرون شدن از خان و مان لعدبهم هر آینه عذاب بیکر و ایشان را فی الدنیا  
درین سرای کشتن و برده گرفتن و لعمری الا اخره و مرایشان است با وجود جلا در آن سرای عذاب النار عذاب آتش و ورنه  
ذلت این عذابها مرایشان را با تمام سبب آنست که ایشان شاکو الله و رسوله دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمایند  
و رزیدند و من کیشاق الله و هر که دشمن دارد خدا را فانی الله پس بدستیکه خدای شدید العقاب سخت عقوبت است مرا و او را مثل  
آورد آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمانان ایشان را قطع کنند غیر از نخل عجوزه و عبداس بن سلام و ابویسیل ازنی و بنان مهمام و گشتند  
ابویسیل چون انواع ترامی برید و میگفت که بدین دل منافقان را میشکنم عبداس بن سلام بدترین انواع آزمایید و میگفت میشکنم که خدای  
این نخل را بدست مسلمانان باز دویس آنچه بهتر است برای ایشان میگذاهد حق سبحانه آیت فرستاده که ما قطعتم آنچه بریدید و من کیشاق الله  
خرمانان او ترکشوها یا بگذاشتند از قائمته علی اصولها آیتاده بر اصدفای خود قیادین الله پس با خداست و پسندوی  
برای آنکه تا شمارایاری دهد فی الحشر فی الفسقیین و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از داره ایمان آورده اند که چون  
بنی نضیر جلاد کردند پنجاه زره و پنجاه خول مسدود و چهل شمشیر ایشان باز ماند و اموال و عقدا ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام حصه خاصه پیغمبر بود  
پس آن حضرت هر چیز بر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بردم بخشید و اکثر روایات ناظره بان است که از آن بخش ساخت امام امیر مومنین  
رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که و ما آفأ الله و آنچه باز گرداند خدای علی رسوله بر فرستاده خود منهنهم از مال و ملک ایشان  
یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فمأ و جفتم پس تا ختیه بکشد تحصیل آن من نخل هیچ پس و لا د کاب و نه شتری یعنی پیاده بدین  
حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمار کلفتی رسیده باشد و شهاب حرب و کارزار این حصار را فتح نمودید و لکن الله و لیکن خدای  
بصرت خود یسقط و سله مسلط و ستولی میسازد پیغمبران خود را علی من کیشاق الله و آنچه بر هر که میخواهد و الله علی کل شیء و خدای بر هر چیزی  
از غلبت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قدیر ○ توانست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه میداد و گاه بسبب پنهان  
چنین القای ترس و بیم در دل ایشان می افکند ما آفأ الله آنچه باز میگردد خدای علی رسوله بر پیغمبر خود من اهل القرای از اموال  
و املاک اهل دیها و شهر با که بحرب گرفته نشود بلکه پس مر خدا را است و للرسول و پیغمبر او و اهل القرای و خداوندان قرابت را به  
نسبت پیغمبر و آلش و مربی پدران محتاج را و المسکین و درویشان را و ابنا السبیل و راه گزیران را که بی مال باشند و علمای را که فی خاصه پیغمبر  
بود و صلعم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه سته اهل و عیال از آن می فرموده اند و باقی بروجی که حق بوده قسمت نمیشد  
و بعد از وفات آنحضرت بعضی علماء حملند ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بعبادت کعبه و سایر مساجد و  
کنند و جمعی گویند نام خدای حل کرده برای تعظیم است و آنرا بر پنج قسم قسمت کنند و در سهم رسول الله اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف  
آن نام است و نزد برخی مصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده اند که اهل  
جاهلیت چون غنیمت گرفتند میترایشان یعنی برداشتی و از باقی نیز برای خود تخم اختیار کردند و آن را صنفی گفتندی و باقی را با قوم کلمی  
و تونگران قوم در قسمت آن برد و ایشان حیف کردند جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله  
شمار ربع و صنفی مغنم را بردارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آن را بروجی که مذکور شد





بجمل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بعضی انفاق فاولیایک پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یا فیروز  
یا فغان به شای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا وَآوَاكُمْ أَمْذُومٌ آیند من بعد هِمَم پس از مهاجران و انصار  
را و تابعان صحابه را از تار و قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بسیار مرا و لِاخْوَانِنَا و مراد از آن مارا که در دین الَذِّینَ  
سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما ایمان و لَا تَجْعَلْ و سَنَفِی قُلُوبِنَا در دلهای ما غلاگینه و حسدی و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا  
برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر و رَبَّنَا آفِرِدْکَ ما اِنَّکَ رَءُوفٌ بَدَرْتیکه تو مهربانی دعای مستجاب کن رَحِیمُ  
بخشنده ما را رحمت خود در زمره سابقان داخل گردانی علما گفته اند هر کس که ائمه کبیر از اول این آیت نیست و ازین دعا محروم  
صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی مرتبه فرود آورده و ماحجرو انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که  
بدین صفت بود از اقسام مومنان خارج افتد اَلْکُفَرُ آیات که دردی الی الَذِّینَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در  
باطن دارند ظاهر میکنند یعنی این آبی و این منبت و ز فاعه و احزاب ایشان که بر بنی نصیر پیغام فرستند که با شما موافقیم و در حرب که با محمد صلعم  
میکنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق با شما تا بجایست که اگر او بر شما غالب شود و شمار ازین دیار خارج کند ما نیز در رفعت فوت  
میکنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند لِاخْوَانِهِمْ مراد از آن خود را یعنی اِشْبَاه و مثال خود را  
اِخْوَةَ الْکُفَرِ اِنَّ الَذِّینَ کَفَرُوا آنانکه نگویند من اهل الکُفْرِ از اهل توبیت که بیرون اند غم نخورید لَکِنَّ اُخْرَجْتُمْ اَکْثَرُ و اگر بیرون کرده  
شما از دیار خویش کُفْرُ حُجَّتْ هر آنکه بیرون آیم ما معکم با شما از روی دوستی و صاحبیت و لَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فیکم در این اواز شما  
اِخْدَ اَکْثَرُ که محمد است یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم اَبَدًا همیشه و اِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان  
با شما قتال کنند لَنْ نَنْصُرْکُمْ هَآئِهِ مَآرِی کَنیم شما را و اَللّهُ یَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان اِنَّهُمْ لَکَذِبُونَ  
بدرستیکه ایشان دروغ گویند لَکِنَّ اُخْرَجُوا اَکْثَرُ و اگر بیرون کرده شوند بیرون از مدینه کَیْفَ یُخْرَجُونَ بیرون نمیرند منافقان معهم  
با ایشان و موافقت نمیکنند و لَکِنَّ قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان کَیْفَ یُخْرَجُونَ منافقان یاری نمیدهند ایشان را و لَکِنَّ  
نَصْرُ هُمُ و اگر الفرض یاری دهند اهل نفاق بیرون و حاضر شوند در حرب با ایشان لَیْسَ لَکُمْ اَلَا ذَکَآءٌ هَآئِهِ پس باز گردند بعقب خود  
یعنی بهزیمت روند ثُمَّ کَیْفَ یُخْرَجُونَ پس بعد از بهزیمت ایشان بنی نصیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منزم شدند ایشان  
چگونه منصور گردند کَآئِثٌ هَآئِهِ شما مونسید اَشْدَّ رَهْبَةً سخت ترید از بهت ترس فِی صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان قَدْ اَشْطَتْ  
از خدای یعنی منافقان از شما بیشتری ترسند که از خدای ذَلِکَ آن خوف و خشیه از شما را ایشان را بَاَهُمْ سَبَبُ آنست که ایشان قَوْمٌ  
کَیْفَ یَفْقَهُونَ و گویی اند که میدانند عظمت خدای را و اگر نه بایستی که از او ترسند و کَیْفَ یَقَاتِلُونَ کَآئِثٌ هَآئِهِ که از شما جمیعاً  
هم ایشان یعنی خودان و منافقان کَآئِثٌ هَآئِهِ قَوْمٌ تَخَفْتُمْ مَرَدَّ دِیْمَا استوار کرده بخندق و برج و باره او مِنْ وَرَاءِ جُدُرِ یَارِی  
دیوارها و سنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکوروی بروی با شما محارب تواند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشانست بلکه  
بِأَسْهَمُ کَآئِثٌ هَآئِهِ بَیْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند شدیدا سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند  
بدول و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده طاقت تقاضا در مواجهه و مقابله ندارند تَخَفْتُمْ هُمُ  
جمیعاً تو پنداری بیو دو منافقان را همه مجتمع و متفق در رای و تدبیر و قُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنکه دلهای ایشان پرانند

و بر ایشان است زیرا که عقائد و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن وصفی است که ایشان را بهشت یا جهنم سبب آنست که ایشان  
قوله لا یقولون مگر و می اند که تعقل نمیکند و در دنیا بند آخر که صلاح ایشان در اینست پس مثل بود گفتی الذین همچون مثل  
آنان است که بودند و میگویند پیش از ایشان قریباً زمانی نزدیک ذاقوا عیش و بالآخر هم می عاقبت کار و یعنی ضرر  
معصیت مراد بنی قیامت اند که ایشان را جلا کردند از دنیا مل بهر که عرصه پاک گشتند و هم و مر ایشان است با وجود خواری دنیا عذاب  
الکرمین عذابی بد و ناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن و بعد از آن و وعده نصرت کردن کشتن الشیطان همچون مثل شیطان است  
لا قال چون گفت لا انسان اکثر مرا فرما که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هو او تو ام قلمت اکثر پس چون ثابت بکفر و زید و  
غمال شرک در زمین دل و احکام یافت قال گفت شیطان اتی بقرین من یزیرم از تو ای بدترین من که من آخاف الله رب  
العالمین ۰ متبرسم از خدای پروردگار عالمیان مراد شیطان ابلیس است و از انسان ابوجعل و در آن وقت که ابوجعل بیدار شود و بود  
قبیله گناه تو هم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کمانه بود بر آمده گفت ای ابوجعل من ترس که من یار تو ام و چون بیدار رسیدند ابلیس دید که  
حاکم بند و اهل اسلام نازل میشوند بگنجت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان  
و بعضی منت پس ابلیس مراد از انسان بر صیصای راهب و بعضی او را بر کفر داشت و در آخر تفسیری که در این حکایت بسبب احوال نجات  
که بر صیصا هم قتل و سال خدای را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شد و ابلیس هم اغوا و اضلال او بر ذمه خود گرفته بیا به بصورت آدمی  
در صومعه او بر ریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت و استعجاب مانده مریدان گشت بعضی عزیمت رفتن کرد کلمه چپ جنت شقای مرغی  
و عاقبت اهل بلا بوی آموخت پس لشکر آمده شخصی را تحقیق کرد و باز بصورت طبیعی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز به عای بر صیصا  
عسیر نیست آنرا بر صومعه بر صیصا آوردند و آدمی برود میباید شیطان دست از او باز گرفت و شفایافت قصه بعضی بر دمان و پهلایان  
و مختل میبخت و بر بر صیصا ارشاد مینمود و بحکامات او میگذاشت تا و خمر طرک را ممتنع شد و او را بصومعه زاهد آوردند و عاگرد و بعضی  
او را بگذشت صحت یافت دختر را زاهد سپردند و او را زاهد را و سوسه کرد تا با و بفاحشه اقدام نمود و از خوف قضیت او را بگشت و بعضی  
بر او نقش را بران مطلع ساخت و زاهد اگر گرفته بردار کردند و ابلیس بهمان صورت اول خود را بر و ظاهر کرد و گفت مرا بجهنم کن تا ترا خلاص  
کنم زاهد سجده کرد و ابلیس از وزیر می نمود و آن بی سعادت بعد از آن هر عبادت بود طه شقاوت ابدی گرفتار گشت قطعه  
فاحل مشوک مرکب مردوان مردوار در سنگلاخ و سوسه پیما بریده اند و نومید هم میباش که زندان داده نوش و ناله بیک خروش متزل  
رسیده اند و فکاک عاقبت هم پاکس هست آخر کار آن شیطان و انسان آنهم که ایشان هر دو فی النار در آتش و دوزخ باشند  
خالد بن قیس فیما طحا ویدمان گان در آن و ذلک و خلود در آتش جزو الظالمین ۰ یادش که قرآن است یا ایها الذین  
اتقوا ای آن کسانی که پرویده اند اتقوا الله ترسید از عذاب خدای و بد و باز گردید و لکن نظر نفس و باید که بنگرد و نفسی و ببیند  
تأمل مت آن چیز که پیش فرستاده است یعنی برای فردای قیامت تا اگر تقدیر خیرات و طاعت کرده و شکر گزاری نماید و در  
زیادتی آن کو شد و اگر معاصی و سیئات فرستاده تو به کند و پشیمان شود و اتقوا الله و ترسید و بر سر نیز از سطوت الهی تکریم  
برای تاکید است یا اول در ادای واجبات است بقرینه قرآن مجمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدینکه  
خدای داناست بما تعملون ۰ آنچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است بصل تقوی و دوم بکمال



آن یا اول تقوی عوام است و آن پرستش کردن باشد از محرمات و دو م تقوی خاص و آن اجتناب بود از هر چه مودون حق است بیت  
اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع مایوسیه است و کما یحکون و ما یبشیر مومنان کالذین ناسن انما کم نسوا الله  
گذاشتن امر خدا را چون بیرون و منافقان و اهل شرک فاقضهم پس خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم و نفسهای ایشان را  
تا برای آن تقدیم خیری کردند و گفته اند نیز در توفیق بر روی ایشان در دست و تسلی بن عبد الله گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را  
فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت اولئك ان گروه هم الفسقون ○ ایشانند بیرون و فغان از  
راه فرمان برداری کایستوی برار نیستند نزدیک خدای اَصْحَابُ النَّارِ یاران و وزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند  
وَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران اهل بهشت که در شکل نفس کوشیده اند تا اهل بیت جنت حاصل کردند اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ  
الْفَائِزُونَ ○ یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رتکاران یعنی از عذاب مجیم باز رسته و در نعمتیم پیوسته کوانزلنا اگر میفرستیم  
ما هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم که آیت هر آنیه میدیدی تو او را خاشعاً ترسیده و  
فرمان برنده مقتضی عا کافه و از هم ریخته من خشیه الله از ترس خدای از بهیبت و عیدی که در وی هست یعنی کوه بان بزرگی  
و حتی اگر از قرآن فهم کردی ترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشمه روان کردی و دلهای سنگین کافران از ان متاثر نمیشوند بیت ای دل  
سنگین تو یک ذره سودان گیر نیست + نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست + و تلك الامثال و این مثلها نظیرها  
بیان میکنیم للتاس برای تنبیه مردمان لعلهم یتفکرون ○ شاید که اندیشه کنند دران و بهره بردارند از آن هوالله آن خدای که  
فرستاده است قرآن الذی به آن خدای که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او علم الغیب و الشهادة و دانای  
پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معبودم و موجود با بیجا و موت یا بزرق و اهل یا بدینا و آخرت یا با نچه بهشت و آنچه خواهد بود  
هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه بجمع خلق نموده در دنیا الرحیم ○ بسیار بخشایش که رحمت خاصه  
او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و دریت و رضوان هوالله اوست خدای الذی آن خدای که هیچ وجه لا اله نیست  
خدای برای پرستش الا هو مگر وی الملک بادشاهی که جلال از او به احتیاج مصنون است و کمال صفاتش باستغنا  
مطلق مقرون القدوس پاک از شوائب مناقص و معائب و منزله از طرق آفات و ثواب السالم از عیوب و علل و مبراز  
و عجز و خلل المؤمنین این کنند مومنان از عقوبت نیزان یا داعی خلق ایمان امان یا مصدق سل یا ظار معجزه و برهان المؤمنین گواه راست  
بر هر چه خلق کنند انگبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفا یا حکم کننده بحق گفته اند این سهی است از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای نداند  
العزيز غالب در حکم بخشنده عزت الباء بزرگواریا شکنده کامهای یا بصلاح آورنده کارهای در هم شکسته المتکبر استحق کبریا عظمت  
سبحان الله پاک است خدای عما یشیر کوی ○ از آنچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود و شرک قول نمیکند هوالله الخالق  
اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الباری آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده اعمام  
وجود المصور بخشنده صورت مخلوقات را اله الا سماء و الارض طر و است نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن شدیم که  
پاکی یا میکنند ما و اما فی السموات و الارض آنچه هستند در آسمانها و زمین از همه نقائص و از همه منزه و مقدس میدانند و هوالعزیز  
و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نکرد و احکیم مع صواب کار کردار و مختار خود که هر چه گوید و کند بر وجه حکمت و درین المعانی آورده که

حضرت رسالت پنا اسم اعظم از جبرئیل عم پر سید جواب داد که علیک باخبر سورة الحشر و یگر باره پرسید همین جواب شنید و حقان این اسامی و خطابه از برای بر سبیل تفصیل در جواب تفسیر باید طلبید و من اسد الاعانه و الهانید

## سورة المتحنة مدنیة و هی ثلث عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت پیغمبر در سال هشتم از هجرت که بطریق اخلاص غنیمت که داشت مخاطب بن ابی بلتعنه که از مهاجران بود گفتونی قبرش نوشته از ان غنیمت اعلام نمود جبرئیل عم آن حضرت را خبر فرمود و علی مذبر و مقداد را در حکم شد تا بروی خاخ رفتند و مکتوب را از سار که موالات ابی عمر انصاری بود بسته و بخیمت آوردند حضرت عمر مخاطب را طلبید و فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم از نفس ایشان و بیچاکس در که ندارم که حمایت اهل و ولد و مال من نماید بخلاف سایر مساجران که آنجا اقرار دارند خواستم که حتی ایشان ثابت گردند تا ملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران مخاطب بشمار است گفت و فاروق در غضب شد گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزخم پیغمبر میگفت ای عمر او را مرغیانی که او از اهل بدرست و حق سجانه بدربار زامرده داده که اعلام ما شتم فقه غفرت کلمه این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا فرادیکم عدوی و عدو که دشمنان مرا و اعدای خود را اولیاء و دوستان نکلون میفرستید و الا می کنید لیهم بسوی دشمنان من و شما اجبار حبیب را بالموذیة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید و قد کفرنا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاکه که بان چیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوارت باعت که پیغمبر صلعم است یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از که و ایات که و شمار این اخراج مینمایند ان تو منوا برای آنکه شما می گروید یا الله ربکم و بخای که آفریدگار شماست و ایشان بسبب ایمان شما را از دین شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی گیرید ان کنتم خیر جنتم اگر سید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهاد اقی سبیل از هر جهاد و در راه من و ابتغاء قرضاتی و برای طلب خشنودی من تشریف الیه را از میگوید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بالموذیة بدوستی در لباس نصیحت و انا اعلم و من و اما ترم از شما بما آخفیتم باخچه پنهان میکنند از مودت اعدا و ما اعلنتم و باخچه ظاهر سازید از اعتذار و من یقعله و هر که کند این کار یعنی فرگیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان منکم از شما فقد فضل پس بدوستیکم کرده است سواء السبیل راه رست را ان یتفقو که اگر بیایند شمارا کفار که یعنی بشما قادر گردند و ظفر بشمارا سبب سازند بیکدیگر و ابا شد لکم اعداء و شمارا دشمنان یعنی القای مودت فانه ندید و ایشان دشمنی آشکارا کنند و یبسطوا الیکم و بکشایند بسوی شما آید میهم دستهای خود را زدن و کشتن و السنتهم و بکشایند زبانهای خود را بشما بالسوء بدی یعنی بشما فحش و و دوا و کفر و ان و ده است دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند که شتمک و سود و خراشند و شمارا از حاکم خویشان شما و لا آو که دکر و نه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش می بیند میکنند و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم القيمة روز رستخیز فصل جدا کند خدای دران روز بکنیم میان شما و اولاد و اقربای یعنی کافران بدوزخ فرستد و مومنان را بهشت ببرد و الله بما تعملون و خدای باخچه شما میکنند از دوستی و دشمنی نصیر است

و بران جزا خواهد داد و قل کانت برستیکه هست لکن شمار ای مومنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا بایزد و فی قرهیم  
در سخنان ابراهیم علیه السلام و الذین معته و انما که با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا القوم میاید و کنید چون ابراهیم و مومنان  
قوم او گفتند مگر و خود را از مشرکان که شما را دوستی میجوید آنگاه و اما برستیکه با یزیم منکم از شما که بت پرستید و مما تعبدون و یز  
یزاری میکنیم از آنچه می پرستید امن دوزن الله بخود می گفت تا بیکه که فرستیم بدین شما با معبود شما و بداد و آشکارا شد بیکتا و  
بیکتکم میان ما و شما العداوة دشمنی بد و البغضاء عود دشمنی بدست یعنی محاربه ابد همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان  
ما و شما بدست دل حق تو منوا و قتیکه ایمان آید یا الله و خدا را بخدای بکتاب و یگانگی یعنی بیگانه ای و بگردید حق سجده نپدید شد  
مومنان را که در تبر از اهل شرک اقتدا بابر ابراهیم و کنید که قول ابراهیم گردان سخن ابراهیم که گفت که پیشه مرید خود را که بوعده استغفار  
که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده که استغفرن لک هر آنکه آمرزش خواهم خواست برای تو و مما آتاک و مالک نیست می پر  
لک برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو من الله از عذاب خدای من شیعی و هیچ چیز اگر بخدای باز بخدای خلاصه سخن آنست که اقتدا بایزد  
بحضرت ابراهیم علی نبیایم و یزیری از کافران طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب و عده واقع شد و چون خلیل عم  
و اصحاب او یزیری کردند از قوم گفتند ریتای پروردگار ما علیک تو کلنا بر تو تو کل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم و الیک  
آئینا و بسوی تو باز گشتیم و الذین المصیر و بسوی تست باز گشت همه در آخرت قولی آنست که این دعایم قول ابراهیم نیست بلکه حق سجا  
مومنان را بعد از نسی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه نمودت با دشمنان کردید بگوید خدا یا از ایشان بریدیم و بطف تو میوند کردیم  
مثنوی سوی تو کردیم روی دل تو بستیم + از همه باز آمدیم و با تو نشستیم + هر چه نه میوند یار بود بریدیم + هر چه نه پیمان دوست بود بستیم  
و ریتای آفریدگار را لا تجعلنا مکرران ما را افشنة محل بر گشتن للذین کفر و ابرای آنکه نگزیده اند یعنی ایشان را بر ما مکرر و مسلط  
گردان و بدست ایشان را عذاب کن و اعقر لنا و بیا مرز ما را دشته ای پروردگار ما انک انت الغریز برستیکه تو غالبی در حکم پیش  
ایشان دفع کن الحکم و دان در کار خود پس ما را یار از لفظ گان برستیکه هست لکن شمار ابراهیم و قوم او اسوة حسنة حضرت  
نیکو که پیروی کنید از آنکار برای تاکید است در اقتدا بابر ابراهیم علی نبیایم و علیه السلام یار اول اقد است بر اقوال او و در ثانی بافعال و این اقتدا  
است لمن کان یزجو الله کسی را که امید دارد در رضای خدای و الیوم که آخر و پادش روز قیامت را یا ترسد از خدای و روز باری  
و من یتوکل و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس برستیکه خدای بی نیاز است از وی از نصرت  
کردن وی مردین او را چه خونا مردین خود است الحمد لله ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع  
دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در که حق سجا و عده فرموده که عسی الله ان یجعل شاید که خدای پیدا کند بیکتکم میان شما  
و بین الذین و میان آنکه عادیتم دشمن دشمنی قهقهه افکار که قودا و دوستی میاید چنان بود که ابوسفیان و سبل بن عمرو و حکیم بن ا  
و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد و الله قدیر و خدای توانا است بر  
آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند و الله محقق و و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نسی رحیم و مهربان بر آنها که  
بعد از نسی قطع مروت کردند و آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر محمد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان جین را یاری ندادند  
حق سجا در باره ایشان فرمود که اینها که الله نمی میکند خدای شمار ای مومنان الذین از آنکه ایشان که یقینا تو که کارزار نکرد و ما را بشما





مهر مردات ابانمودند آیت آمد که **وَإِنْ فَانَكُمُ وَكَرِهْتُمْ** شود ای مومنان از شامی چیزی قرین از و احکامی از زمان شما را الی الکفار  
 بسوی کفار یعنی بدو و هر دو بدست شما نیاید **فَعَاقَبْتُمْ** پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را طفر بود و مال بدست آید  
**فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ** پس بیدار آنرا که رفته اند از و **وَاجْهَهُمْ** زان ایشان بدر الکفر و مریا قه اند از شوهران کافران زنان قاتل ما  
**انْقَفَوْا** مانند آنچه نفقه کردند از هر آن زن در معام از این عباس نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجره شده بنزد کفار رفته و حضرت  
 رسول صهر ایشان از غنیمت بشوهران ایشان **ادوا** و اتقوا الله و برسید از عذاب خدای **الَّذِي آمَنَ** آن خدای که شاید مؤمنون  
 بدو گردید گانید حکم این آیت تا بقای عذاب بود و چون عذر متعین گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم  
 از بیعت رجال فارغ گشت زمان خبر بیعت میل کردند آیت آمد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای خبر کننده یا ای بلند قدر اذ اجتمع المؤمنون  
 چون بیایند تو زنان گردیده **يُيَايِعُكَ** بیعت کنند با تو علی این **لَا يَشْرِكُ** بر آنکه شرک نیارند و شرک گیرند با الله **شَيْئًا** چیزی را و **لَا**  
**يَسْتَرْفِقُونَ** و دزدی نکنند و **لَا يَزْنُونَ** و زنا نکنند و **لَا يَقْتُلُونَ** و کشته او که **ذَهَبَتْ** فرزند از خود را چنانچه زنده در خاک میکرد دنیا قصد میکرد  
 شکم دارند نکنند و **لَا يَأْتِيَنَّ** و نیایند بجهت آن بدو غمی که از روی **جَلَّ** بفرستند بر بافته اند از این **أَيُّدِيَهُنَّ** و از جمل  
 میان دستا و پایا خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدو غم بر شوهران نمیند و در دست و پای خود آورده میسرورند و **لَا يُعْصِيَنَّكَ**  
 و عاصی نشوند در توفی معروف در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن چون بین شروط  
 بیعت کنند **فَبَايَعَهُنَّ** پس بیعت کن با ایشان عایشه رضه فرموده که پیغمبر با زنان بسخن بود و دست آنحضرت دست هیچ زن را ننوده و کسی  
 آنست که زنان دست در قرح آب فرو بردند و بعد از آن حضرت دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امینه خواهر خدیجه را رضه فرمود تا  
 بیعت زنان فر گرفت و **اسْتَغْفِرُكُمْ** تا الله و طلب آمرزش کن برای زنان مباحثه از خدای **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ ذُو فَضْلٍ** خدای آمرزنده و گناه  
 کسانست که بر توحید بیعت کنند **وَرَحِيمٌ** مهربان بر ایشان که توفیق تو به ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا  
 ایمان نیارست رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا رحمت خود توفیق نمیشد کسی دولت ایمان نمیدست بی رحمت آن باز در فرخ  
 نرند و توفیق غریزست هر کس نه بد بعضی در ایشان مسلمانان بجهت بخرنفت با جودان و بی میگردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیت آمد که  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه مومنان **لَا تَتَوَلَّوْا** و متوکلید **قَوْمًا** ما غصب الله حکمتیم با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان **قَدْ يَكْفُرُوا**  
 هر آینه که نا امید شده اند یعنی یو دمن **الْآخِرَةِ** از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عباد و کتمان نعمت رسول ص ایشان از هیچ نوع خطی از  
 ثوابات اخروی نخواهد بود و لاجرم نا امید اند از آن **لَا يَكُنِ الْكُفَّارُ مِثْلُ الْمُؤْمِنِينَ** تا امید شدند کافران **مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ** از اهل گورهای  
 از رجوع ایشان بدنیایا میروند نا امیدند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و انعم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

ع

## سورة الصف مدنیة و هی اربع عشرة آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَنَ اللَّهِ پاك و بی عیب گفت مر خدای را **مَافِي السَّمَوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از علمیات و **مَافِي الْأَرْضِ** آنچه در زمین است از فعلیات و **هُوَ الْعَزِيزُ** و او غالب است که حکم او هیچ وجه مردود و نکرده **الْحَكِيمُ** دست کار که خلل بافعال او راه نیابد و بسیار  
 آورده که اصحاب کرام گفتند آیا که عمل بجای آریم که ما را از خیره نیزان رها نید و بروضه جهان و تحفه روح و ریحان سانه حق سبحانه آیت شریف







عسی پس مریم و حاربان را که خواص او بودند و در دین او بر هر کس سبقت داشتند من انصاریه کیستند یاران و نصرت کنندگان من توبه نمودگان با من الی الله بسوی نصرت خدای یاکیا نند اعوان من در دعوت خلق بخدای قال الخویر یون گفتند حاربان که درین راه سخن انصار الله ما یم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عسی را علی بن ابی طالب و عوم بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فاما من پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طائفة من بنی اسرائیل که روی از بنی اسرائیل بعسی عم و او را بنده و رسول خدای دانستند و کفرت طائفة و کافر شدند و روی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر مبعوث شد موافق به مومنان گفت عسی عبد و رسول آن گروه معونت یافتند حق سبحانه فرمود فاما الذین امنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گردیدند بعسی و رسالت و عبودیت او علی عدوهم و دشمنان ایشان که قائل بودند بالوحدیت او فاصبحوا ای گشتند مومنان و بپیشین غلبه کنندگان گردانیدند

ع

## سورة الجمعة شیوة هی احد عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم  
 یسبح بحمده و یتزین بهنما یرتفع من خدای را مقامی السموات پنجم در آسماناست از باری تعالی و مقامی الارض و آنچه در زمین است از کوان غنی الملک با و شاهی که ملک است و اتم ولی زوال القدوس پاک از سمیت عیب و صفت انکمال العزیز از جند که مثل و نظیر ندارد الحکیم حکم کننده که رستی بجای آر و هو الذی بعثت است آن کیک بر آن گشت فی الاقطین در میان ایمان را د قوم عرب را که کلمه ایشان خوانده و نویسنده نبودند و سؤالا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی اقی تا رسالت او از تحت دور باشد و گفته اند امیت نخست بجهت آنست که در کتب متقدمه برین چه مذکور بوده که خاتم نبیا صلعم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب هم مذکور است که اقی البعث امی فی الایمین و ختم به نبیین و در امیت آن حضرت نگهناست اینجا بسببیت اختصار سیر و مثنوی فیض ام الکتاب پروردش لقب امی خدای از ان کردش لوح تعلیم نگرفته بپیر و هم از اسرار لوح داده خبر بر خطا و ست اس و جاز را سر و گرنج زده است خدا از ان چه خط پس صفت نبی امی میکند که یشکوا علیهم میخوانند بر ایشان آیتیه آیههای کلام خدای را بآنکه امی است مثل ایشان و یزکیهم و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبیث عقائد و رذائل اخلاق و یعلمهم الکتاب و می آموزاند ایشان را قرآن و الحکمة و احکام و عظمای دین از معقول و منقول و ان کافوا و اگر چه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند مرقس پیش از بعثت محمد کفی ضلل قبین در گمراهی بود که آن شرک بوده و قبیح دین جاہلیت و آخرت و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران و منهم از مومنان که ایشان لما یلقوهم فرسیدند بآنانکه سابقانند اما لاتی خواهند شد مرا و تابعین اند و از معالم باریا حدیثی صحیح متفق علیه معلوم است که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و درمی آید بعد از وفات حضرت پیغمبر بعد ازین آخرین و فعل اند و هو العزیز و خدا غالب است در ابد بعثت هر که خواهد بر رسالت فرستد الحکیم خداوند حکمت است در اختیار و هر پیغمبری را می هرمتی ذلک ان نبوت یا بعثت فضل الله افزونی کرم خدای است یوشیه میداد از امن گشتا و هر که میخواهد و الله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن مقرر و مختصر نماید مثل الذین حملوا التوراة مثل آنکه تحمل کرده شد مذکوریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بر داند و ثمره حملوها پس بر نداشتند آن بار را و بجز خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود که از بکار بردن کمال الحما و تحمل سجون مثل دراز گوش است که بر دارد اسفاد لکن بهار علم یعنی ریج می برد و اصل آن و از ان نفعی ندارد همچون یہود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمیشوند مثنوی

گفت از دجل اسفاره بار باشد علم کان نبود راه نما علمی اهل دل حال شان + علمای اهل تن حال شان + علم چون بر دل زند باری بود  
 علم چون بر تن زند باری بود + چون بر دل خوانی حق گیری حق + چون بجل خوانی بشماری ورق + بیش بدشکل است که زده شد مثل  
 القوم مثل گروه یهود الذین کذبوا آیمانهم کذیب کردند بآینت الله مجتبی خدا را که دلیل بوده بر نبوت محمد و الله لا یهدی و خدای  
 راه فلاح دنیا یا القوم الظالمین و گروه ستمکاران را که بغض با حق بنفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که سخن ابناء و الله واجب و  
 و لاف میزنند که لمن یدخل الجنة الاس کان یهودا قتل بجای محمد یا ایها الذین هادوا اسی گروه که دین یهودیت دارمیدان بنعمتم  
 اگر گمان میرید انکم اولیاء الله آنکه شما دوستانید مرخدا یرحم دُونَ الناس بدون مردمان از عرب و عجم که گردیده اند فتمتوا الموت  
 پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صدیقین اگر شهید راست گویان در آنکه شما ید دوستان خدا را تا برسید بکلماتی که حق سبحانه برای دستان  
 خود مقرر فرموده و لا یتمنون له ابدا و حال آنست که یهود قتل میکنند مرگ را هرگز بجا قدامت آید ایمیم بسبب آنچه از مشرستانه است و شما  
 ایشان یعنی بواسطه علمای که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب  
 خواهند شد و الله عليم و خدای داناست یا الظالمین ستمکاران بنفس خود قتل بجای محمد با یهود و ان الموت الذین به تنبیه آن مرگی که  
 شما تقررون عند میگیرید از وی قتلان برید و از وقوع آن کرامت سیدارید فانه ملقینکم پس تحقیق آورنده است بشما یعنی بگید شمارا و  
 شربت آن بچشید ثم تردون پس از گردانیده شوید الی علم الغیب و الشهادة بسوی دانای آشکارا و نهان فیتبعکم پس خبر دهد شمارا  
 بما کنتم تعملون و آنچه هستی که عمل کنید و مناسب آن کردار جزا یا سزا یا عتاب الذین امنوا ای کسانی که گردیده اند با حکم شرع  
 اذا فودیه للصلوة چون نداد داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه فاسحوا پس بشاید الی ذکر الله بسوی در آن  
 خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان وسیع نماید در آن و ذکر و البیوع و بگذارد خرید و فروخت را قول صحیح مذمب امام اعظم در آنست  
 که موجب سعی و ترک تجارت و مباحات اذان اول در روز آدینه باشد اگر مؤذن متعذر باشد ذکر آن سعی و ترک بمع خیر انکم بهتر است  
 شمارا از معامله زیرا که در آن نفع باقی خروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی ان کنتم تعملون و اگر هستی که باند نفع و ضرر را و  
 تمیز میکنید میان خیر و شر فاذا قضیت الصلوة پس چون گزارده شد نماز جمعه فانتشر و پس پراکنده شوید فی الارض در زمین  
 برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود و اما حاجت است یعنی اگر خواستید پس از نماز در پی ممانت خود روید و ابتغوا و بجوید من فضل الله  
 فضل خدای یعنی روزی خود را در آئینه اسباب معاش است و گفته اند انشا ربم در زمین سجد است جنت فتن مجلس علما و مذکران و بقولی را دعوت  
 بپار آنست و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه برین اندر چه جستن بپای فضل الهی بدینا تواند بود و ذکر و الله و یاد کنید  
 خدای را کثیرا بسیار یعنی در جمیع احوال بذكر او اشتغال کنید نه بهین در وقت نماز تعلمون تفعلون شاید که دستگار شوید و بخیر و  
 برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است رباعی از ذکر خدا باش کیم غافل که ذکر بود خیر و  
 حاصل ذکر است اهل شوق را در همه وقت و آسایش جان باشد و آرامش دل و آورده اند که روزی حضرت رسول خطبه بخواند ناگاه  
 کاروان حیة کلبی از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون سلامت رسید بطلب شادی و ندی و  
 بطلب با شماع حضار مجلس رسیده جنت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از و زده تن که چهار زیارتی از ایشان بودند  
 رضوان الله علیهم همین کسانند حضرت پیغمبر فرمود اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نبیند و ازین آداب کثرت بسوی شماران میگشت و مقارن



همین حال این آیت نزول جلال یافت و اذ آوا چون بیند تجارت بازگانی یعنی کاروان بازگانی را اولهوا یا بشوند و از طبلی که جنت رسیدن کاروان میزنند و انفضوا متفرق گردند از مجلس و بروند الیها بسوی آن تجارت تا پیشی که نذران یکدیگر بخیرین طعام و ترکوک و بگذارد ترا قایما ایستاده بر بنبرقل ماعند الله بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و اجتماع خطبه و از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سودمند تر من الله و اناسماع له و من التجار و کذا و کذا نفع تجارت چه فواید مشروبات محقق است و منافع معاملات متوهم و الله خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنکه وسائط ایصال رزق اندر هر وقت باشد که تعجیل کند و شایسته که صحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بطلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بطلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید و دوم شناسی که مرا که باید و سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است این همه میدانم و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق سبحانه بگناه این روزی باز نماید و نظم خدای که ساخت از نیست هست + بعضیان در رزق بر کس نیست + از خواه روزی که بخشد + او بر آورده کار میکند

سج

سورة المنفقون طینة وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزوہ بدر تسبیح مراجعت نمود بر سر پناه نزول فرمود که میان من و این که تملیف بن عمرو بن عوف بود از خنجر و میان حجاجه بن عفار که با جبر حضرت فاروق بود و دشمنان زعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصاری فتنه قائم گردانید و این ابی منافق در آن محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجر از اینجا میروند و از مدینه بروند و از بیم پراننده شوند و دیگر اگر چون مدینه باز گردیم آنکه عزیز تر است بیرون خواهد کرد و آنرا که خوار تر است و زید بن ارقم بجاس سامی حضرت خیر الانامی آمده ازین صورت اخبار نمود و آن حضرت صفا فرموده جهت تسکین فتنه در مکه گردانید و در کج کردن امر فرمودند و اسید بن خضیر سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاظم پیغمبر سماعی جمیده تقدیم رسانید و خبر این ابی اسید بخدمت حضرت آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم را با ملامت کشاد زید بن ارقم را بنجر دروغ مکرر ساختند حق سبحانه تصدیق قول در این سوره نازل گردانید که اذ جاءك المنفقون چون باینه نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قالوا اشهدوا گویند ما گواهی میدیم ائتک لرسول الله بعد رستیکه تو فرستاده خدای یعنی منافقینستیم و بدل رسالت ترا میقدیم و الله یعهد یتک و خدای میداند که تو کرسوله هر آینه فرستاده اولی که او ترا فرستاده و الله یشهد انک المنفقین و خدای گواهی میدهد که منافقان لکن یؤنن دروغ گویند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم نیست یعنی سوگند یاد کردن و بر اعتقاد برست تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند ائخذوا ایمانهم و اگر گفته منافقان سوگند ان خود را جنته سپری یعنی قایم که بان از قتل و سبی امین باشند قصص قاپس از سید مردم را با بقای شهادت عن سبیل الله از دین خدای خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای انهم بدستیکه ایشان سلام بد علی است ما کاتوا یعملون و آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذلک این حکم حق سیدی اعمال ایشان با اثمهم ائتموا بسبب آنست که ایشان گردیدند بزبان تمکلف و افس کافرشند بدل گفتند بظاهر با سوسنان که ما از شما ایم و در خلوت یار و یارای خود حکما کفر طاق گشتند قطع پس مهربانده شد علی قلوبهم بر دلهای ایشان فحکمهم لا یعقلمون پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که او است

وقفلاذ

بربان و تصدیق بدل آورده اند که این ابی مرجم و نیکو بیات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهین صورت بودند  
 و چون مجلس پیغمبر آمد ندی آن حضرت شکفت و دشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِذَا اَنْتُمْ و چون بیسی  
 منافقان از انجبت شکفت آرد ترا اجسامهم جسمهای ایشان از نرمی و نازکی و اِنْ يَقُولُوا و چون سخن گویند کسمه لَقَوْلِهِمْ  
 گوش کنی تو سخن ایشان را و سوگند ایشان با و کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر گاهتم گویا ایشان خشب چوبهای خشک شده اند  
 مُسْتَنْدَقٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر یَجِبُونَ می پذیرند و گمان می برند کُلَّ صَيِّفَةٍ هر فریادی که بر آید و هر آوازی  
 که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صد واقع است عَلَيَّهِمْ اَشْيَاءٌ یعنی بدلی و بدگمانی و ترس ایشان بر تبه است که هر آوازی که بشنوند پذیرند که نفات  
 ایشان بر پیغمبر مومنان ظاهر شده و رسول خدا شد هُمُ الْعَدُوُّ اِيشَان دشمنان اند ترا و همه مومنان را قَاتِلُهُمْ پس هذر کن از مکر و غایه  
 ایشان و برایشان اَمِنْ مَبَاش قَاتِلَهُمْ اللهُ هَلَاک گردد انا و خدای ایشان را یا لعنت کن انا و خدای ایشان اِنِّیْ یُؤَفِّکُونَ چگونه  
 برگردانده میشوند از طریق حق در معالمت آورده که بعد از نزول این آیات قوم این ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده بر و نزد  
 پیغمبر تباری تو آمرزش ظلمت آن منافق گردن تاب داد و گفت هر گفتم ایمان آرا و دم تکلیف کردید که زکوٰه مال بده دادم همین مانده است  
 محمد را سجده باید کرد آیت آمد که وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقان را که بیایید با خدا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ تا آمرزش طلب برای  
 رَسُوْلُ اللهِ فرستاده خدای لَوْ و اِیچیند دَعُوْا سَهْمُ سِرْمَای خود را یعنی وی بخردانند و گردن بچیند چنانچه کسی از گروهی رویت  
 وَاِیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ و تومی بنی ایشان را که اعراض کنند از رفتن خدمت پیغمبر و هُمْ مُسْتَكْبِرُوْنَ و ایشان گردن کشانند سَکَوُا  
 عَلَیْهِمْ کِیاست برایشان اَسْتَخْفَرْتُ لَهُمْ اَمْرَش خوامی مرا ایشان را اَمْرُکُمْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ یا آمرزش خواهی برای ایشان کُنْ یَغْفِرُ لَهُمْ  
 لَهُمْ مَرَّزَ خدایم از ایشان از اجبت رسوخ ایشان در نفاق اِنَّ اللهَ بِرِیْئِکُمْ خدای که یَدْرِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِیْنَ راه فلاح نمینماید گروهی  
 رفقان از دایره صلاح هُمُ الَّذِیْنَ یَقُولُوْنَ اِيشَان آنانند که میگویند را نصار را که شاکا تَقْفُوْا افقه مکنید علی مَنْ عِنْدَ  
 رَسُوْلِ اللهِ رِکسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حتی یَقْضُوْا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان بروند و پسران به  
 پدران پیوند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَ اللهُ و حال آنکه مر خدا راست خَوَاتِیْنُ السَّمَوَاتِ وَاَلْاَرْضِ  
 خزانهای وزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر که خواهد روزی هر وَلَکِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ لَا یَفْقَهُوْنَ و لیکن  
 منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است آدمیان ظلم خواج پیروز که روزی او دهد و لاجرم بر این آن منت نهند و از این بها  
 او یکی شد پس اگر گم شود دستند اسباب نگر و حکم روزی بر سببها معینند و بی سببها نیز روزی میدهد یَقُولُوْنَ میگویند بل نفاق مراد این است  
 لَکِنْ وَجَعْنَا اَکْرَبًا زَکَرِیمَ ما ازین سفر اِلَی الْمَدِیْنَةِ بسوی مدینه کَفَرُ حَتَّى اَلَا تَعْرِضُ هَر آنی بیرون کند غزیر مِثْلُهَا اَلَا ذَلَّ از مدینه خوار تر را  
 مرادش از اغراض احس او بود و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه فضل الصلوات و التسلیات و لِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدا است  
 عزت و قدرت و ربوبیت وَلِیْسَ سُوْلُهُ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلّٰهِ مَنِیْنٌ و مر گوید کار است غریبان طاعت  
 وَلَکِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را کَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند نقل است که چون سپاه نصرت نبوی بود عقیق رسیدند پسر  
 ابن ابی که عجمه نام داشت و مومنی مخلص بود همراه توقف نمود تا پدرش رسید شتر او را بخوابانید و پای بردست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که  
 ترا نگذارم که بدیده در آئی تا و قتی که پیغمبر ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت پناه رسید بران حال

۵

۱۴۱

اطلاع یافته این ابی را اجازت در آمدن داد و یا تمایا الذین آمنوا ای گروه مومنان که تلهکم و مشغول گردانید شمارا امواتکم خواستهای شما و آوا که دگر و نه فرزندان شماعن ذکر الله عز و جل و کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند شطر قبول در هیچ کدام شکر و بیت چشم دل از نعمیم دو عالم بسته ایم به مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس + و من یفعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی مال و فرزندان از حق بازماند و نیک پس آن گروه هم الخیرون ایشان زبان کار اند که بحقیقانی بازمانند از عظیم باقی و انفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجب را خرج نمایند من مآ و ز قنکم از آنچه روزی داده ایم شمار از خیره آخرت سازید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید احدکم الموت یکی از شما اسباب مرگ فبقول دیت پس گوید آنکس که ای آفریدگار من گوید که آخرت منی چرا باز پس نگیری یعنی چه شود که تا خیرینی موت را الحی اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا تصدق کنم و ز کوه ادا نمایم و آکن من الصالحین و باشیم از نیکوان و شایستگان و کن یوحسوا الله و خدای تعالی باز پس نگیرد نفسا بچکس را از مرگ اذ اجاء چون بیاید و برسد اجلها و وقت رفتن وی یعنی چون عمر باختر رسد چیزی بران نپذیرد و از ان کم نکند و الله خیر و خدای تعالی دانا است بما تعملون و آنچه میکنند آدمیان و خصص آن را بخطاب بخواند یعنی آنچه شما میکنید از خیر و شر و امید علم بالصواب

سج

## سورة التغابنیه و هی ثمانی عشره آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله بیای و پاکیزگی ستایش نمایم خدای عز و جل را مافی السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیات و مملکیات و آنچه در زمین است از حیوانیات که الملک را و راست بادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است و له الحمد که در او راست ستایش بر نعمت آفرینش و هو علی کل شیء قدیو و او بر همه چیزها تواناست هو الذی خلقکم و ادانکم سیست کیان و پر شمارای آدمیان فبکم بعضی از شما کافر ناگرویده اند نجاعیت و چون دهریان و طبعیان و منکم مؤمنین و بعضی از شما باور دارند و اند آفریدگاری را چون اهل سلام و ایمان و الله بما تعملون بصیر و خدای تعالی آنچه شما میکنید میاست و معامله باندگاری بحسب اعمال ایشان خواهد کرد و خلق السموات و الارض یا فرید آسمانها و زمین را بالحق برستی یا حکمت بالغه یا حکم کن بر اربابان حق یعنی آنها و لائل و حدانیت اند و حق بدان ظاهر شود و صور که در دنیا گشت شمارا فاکخن صور که در دهر تهای شمارا بامتدادات و اعتدال خلقت امام قشیری و فرموده که ظاهر شمارا بسیار است بکمال قدرت باطن شمارا علی گردانید بحال قرب و نزد و متحققان حقیقت حسن انسان آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلایصه خصائص مبدعات شرف و خصائص غشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از مملوک و سفلی و مملکی پس را در حسن معنوی باشد و حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکر ستایش و چه غم ست گریزون مدد شکر نداری شده ام غلام صورت بشالبت پرستان و توجیه و سغی و لیکن سوی خود و نظر نداری و بخدا جمال خود را چو در آینه بینی و بت خویش هم تو باشی گوی گز نداری و الیه المصیر و بسوی اوست بازگشت بهر حال که مافی السموات میداند بعلم کامل آنچه در آسمانهاست از اصناف کائنات و کمونات و الارض و آنچه در زمین است از انواع مختصات و مخزونات و یعلم ما کسر فن و میداند آنچه میپوشید آن را و ما تعملون و آنچه شما میکنید و الله علیکم بذات الصدور و خدای داناست آنچه در سینهاست از خواطر و افکار که یا تمایا ربما ای اهل کتب نبوا الذین



کفر و آخر آنکه کافر شدند من قبل پیش از شما که چون اولاد قایل و عادی نمود و محاب یکم و خزان فلک و افسان بچند و ببال  
 آفریده عفت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و برج مصر و مصر و عذاب یوم اظلم است و کفر عذاب الیم و مرا شایسته  
 در آخرت عذاب در دنا که بی انقطاع ذلک این عذاب و عتاب را ایشان راست یانه کانت تأییدیم بسبب آنست که بودند  
 که آمدند ایشان در سلسله پیغمبران فرستاده بدیشان بالیکت بجهتای روشن و معجزای هویدا فقالوا افسان ایشان گفتند آبشرا  
 یقند و نثار آید میان مثل راه می نمایند و از تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و تعالی فرستد فکفر و افسان کافر شدند بر سل و قولوا و روی  
 بگردانیدند از تدر بر دنیا که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و استغفیر الله ولی نیازی از دخی از ایمان خلق و الله  
 خفی و خدای تعالی نیازست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی تسایش حادان زعم الذین کفروا انما بر دنیا که کافر شدند  
 ان لن یبعثوا آنکه بر ایچته نخواهند شد قل بلی ای محمد آری بر ایچته خواهید شد و ربی لیتبعش و سگند پیرو و کار من که هر آنکه شما  
 مبعوث گردید در قیامت ثم کتبتون پس خبر داده شوید بما علمت باچه کردهاید در دنیا و اخبار مجاسبه و مجازات باشد و ذلک  
 و بر ایچتن و خبر دادن علی الله بر خدای کیسی سئل و آسانست فامنوا یا الله پس ایمان آرید و بگردید بخدای و رسول و بفرستاده او  
 محمد و التور الذی انزلنا و بان و شنائی که فرستادیم بر محمد مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهرست در اعجاز بنفس خود و منظر حقایق احکام حلال  
 و حرامست و الله بما تعملون و خدای تم باچه شما میکنید از اقرار و انکار رجیروا و داناست یوم یجمعکم و یوم یجمعکم و یوم یجمعکم و یوم یجمعکم  
 خدای شما شمار الیوم الجمع برای ایچته در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع  
 باشند یا نبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بستی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التکلیف  
 روز زیان شدن است یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرد عین ظاهر شود که ادا کند که زیانکار  
 و گفتب اندک از غنیمت خود را بنید برک ایمان مومن میان خود را در ایچته بقیصیر و احسان یا روز زیان جتن است که هر کس سود خود را طلید و زیان دیگری و  
 من یؤمن بالله و هر که بگردید بخدای و بعمل صالح و بکند کارهای شایسته بکسر بپوشد خدای عنه سبانه از وی بهیای میرا یعنی عفو نماید و  
 یدخله و در آورده او را بهشت تجرئی بپوشد تا نماند برود و متوجهها انصر از زیر قصور یا اشجار آن جو یا خلدین فیها در حال تکیه جاوید باشد در آن آباد  
 همیشه تاکیدست در خلوه ذلک الفوز العظیم ان عموک و در آورده بهشت بکارهای بزرگست و الذین کفروا و آنکه نگرویدند بر حدانیت و کذب  
 بالیتنا و کذب کردند آیتهای را که قرآنست یا سغالی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم اولیک انتخب لنا در آن گروه ملازمان و زرع اند خلدین فیها  
 باقیانندگان در آن یعنی نیرد و یس الصیر و بدجایست و زرع باگشت و آصاب زیدیم کس مرخصیت بهج مصیبتی از شدت مرض و مرگ و  
 الا باذن الله لکر تقضای خدای علم وی بهم مصاب محیطست و اگر خواهد آفرید کار از آن ساله دارد برای صلح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و  
 باز دیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت با ایشان میرساند و من یؤمن بالله فیک قلبه و هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بار آورده  
 و شیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون است که آن بلامر او است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نیاید بزرگان گفتند که  
 بلا آتیه جمال مولی ست پس آتیه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظیر هر چه دوست تو آید خوش بود و اگر بهر ویایی بر پیش بود و زحمت  
 دست تو می آید برون و گوی از سینه من جوی خون و الله یحلی شی عظیم و خدای بکهر چیز را داناست صابر و شاک را میداند و اجبوا الله  
 و فرمان برید خدای را در فرض و اطاعت کنید رسول را در سنت فان کونتم پس اگر رخصی بگردانید شازا طاعت

ثلثة اربع

ع

اطلاع یافته ابن ابی راجازت در آمدن داوایا الذین آمنوا ای گروه مومنان که انفسکم مشغول نگردانید شمار اموالکم  
خواستهای شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله عز و جل که درین خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود  
بر دوستی بهر شیء مادی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بشر قبول در هیچ کدام ننگر و بیت چشم دل از نعم  
دو عالم بسته ایم به مقصود ما از دنیا و عقبی توئی و بس + و من یفعل ذلک و هر که بکند آن کار را یعنی مال و فرزندان حق باز ماند و اولاد  
پس آن گروه هم الخیرون ○ ایشان زیان کار اند که بتجیر فانی باز ماند از عظیم باقی و اتفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجب را خرج  
نمایند من مآ و زفقکم از آنچه روزی داده ایم شمار ذخیره آخرت سازید من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید احدکم الموت  
یکی از شما اسباب مرگ فبقول رب پس گوید آنکس که ای آفریدگار من گوید که آخرت منی چرا باز پس نگیری یعنی چه شود که تا خیرینی موت را الی  
اجل قریب تا زمانی نزدیک فاصدق پس تا صدق کم و زکوة ادا نماید و ان من الصالحین ○ و باشیم از نیکو دان و شایگان  
و کن یوحی خیر الله و خدای تعالی باز پس نگیرد نفسا بچکس را از مرگ اذ اجاء چون بیاید و برسد اجلها ما وقت رفتن وی یعنی چون عمر  
بآزرسد چیزی بران نپذیرد و از ان کم نکنند و الله مجیب و خدای تعالی دانا است بما تعملون ○ با آنچه میکنند آدمیان و حفص  
آن با خطاب بخواند یعنی با آنچه شما میکنید از خیر و شر و الله اعلم بالصواب

ع

## سورة التغابنیه و هی ثمانی عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

یَسْتَعِجُّ رَبُّکَ بِاِیْمَانِکَ وَ اِیْمَانِکَ بِاِیْمَانِکَ سَتَا شِیْءٌ سَیْمَا یَدُ خَدَّی غُرُجِلَ رَا مَافِی السَّمَوَاتِ اِنْجَمَ دَر آسمانهاست از زو حانات و ملکوتی که در  
و آنچه در زمین است از حسانات له الملك مراد راست بادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است و له الحمد کند و مر  
او راست ستایش بر نعمت آفرینش و هو علی کل شیء قَدِیر ○ و او بر همه چیزها توانا است هو الذی خلقکم و او آنکس است که بیافرید  
شمارای آدمیان فینکم پس بعضی از شما کافر و اگر ویده اند نجافیت و چون دهریان و طبعیان و منکم مؤمنین و بعضی از شما مؤمن  
دارند اند آفریدگاری را چون اهل سلام و ایمان و الله بما تعملون بصیر ○ و خدای تعالی با آنچه شما میکنید نیاست معامله بندگان  
بحسب اعمال ایشان خواهد کرد و خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق برستی بحکمت بالغه یا حکم کن برای بیان حق  
یعنی آنرا دلائل و حدائیت اند و حق بدان ظاهر شود و صور که و نگاشت شمارا فاحسن صور که پس نیکو کرد صورتهای شمارا بتدقیق  
و اعتدال خلقت امام قشیری فرموده که ظاهر شمارا ببار است کمال قدرت و باطن شمارا بحال قربت و نزد متحققان حقیقت حسن الایمان  
آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخاصه خصائص مبدعات شرف و خصائص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از ملک  
و سفلی و علی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکر ستایش + چه غم ست گزیر بدرون مدد شکر گذاری  
شده ام غلام صورت بشال بت پرستان + توجه یوسفی و لیکن سوی خود نظر نداری + بخدا جمال خود را چو در آینه بینی + بت خویش هم تو باشی همی  
گذر نداری + و الیه المصیر ○ و بسوی اوست بازگشت همه تعلمک ما فی السموات میداند بعلم کامل آنچه در آسمانهاست از اصناف  
و کمونات و الارض و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مخزونات و تعلمک ما فی السموات میداند آنچه میپوشید آن را و ما فی  
و آنچه آشکار میکنید و الله علیم بذات الصدور ○ و خدای دانا است با آنچه در سینهاست از خطوط و فکر که بایانید و بشما ای اهل کفر

کفر و آخر آنکه کافر شدن من قبل پیش از شما که چون اولاد قایل و عادی شود و صاحب کبر و خبران فلان قوم پس بچینند و ببال  
 امر همه عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و بر مصر و صیه و عذاب یوم الظلمه است و کلمه عذاب اب الیمم و در این است  
 در آخرت عذاب در دناک بی انقطاع ذلک این عذاب و عتاب بر ایشان راست بآنکه کانت تأتیمم سبب آن است که بودند  
 که آمدند ایشان در سلسله پیغمبران فرستاده بدیشان بالیکت بجهتای روشن و سخنها می بود فقالوا آپس ایشان گفتند آبش  
 گفتند و نشان آید میان مثل راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و تعالی آدمی فرستد فکفر و آپس کافر شدن بر سر و قوا و روی  
 بگردانیدند از تدبیر ربانی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و استغفیر الله ولی نیازی در دخی از ایمان خلق و الله  
 عقی و خدای تعالی بیازست از عبارات آفریدگان حمید ستوده بی تسایش همدان زعم الذین کفروا امان بر دنا که کافر شدند  
 ان لن یعتوا و آنکه بر اینجهت خواهند شد قل بلی بجمعی محمد آری بر اینجهت خواهند شد و ربی لیتبعن و سگند بروردگارین که هر گز شما  
 سبوت گردید در قیامت ثم کتبوا پس خبر داده شود به ما علمت با آنچه کرده اید در دنیا و اخبار بحاسبه و مجازات باشد و ذلک  
 و بر اینجهت و خبر دادن علی الله بر خدای کبیر و اسان است فامینوا یا الله پس ایمان آرید و بگردید بخدای و فرستاده او  
 محمد و التور الذی انزلنا و ان و شنائی که فرستادیم بر محمد مرد قرآن است و آنرا گرفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و منظر حقایق احکام حلال  
 و حرام است و الله بما تعملون و خدای تعالی آنچه شما میکنید از اقرار و انکار بخیر و داناست یوم یجمعکم یا دکنید روزی را که جمع کند  
 خدای تعالی شما را یوم الجمع برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را و روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع  
 باشند با انبیاء و امام یا عالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و آشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن  
 روز زیان شدن است یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بپوشاند و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرد و عین ظاهر شود و کفار داند که زیانکارند  
 و گفت اندک از نفع خود را بنده ترک ایمان مومن این خود را بدیده تقصیر و احسان یار و زیان جستن است که هر کس سود خود را اطلید و زیان دیگری و  
 من یؤمن بالله و یعمل صالحا و یجدد بخدای و یکن کار شایسته بکفر پس خدای عنه سیتاته از وی بسیاری میرا یعنی عفو نماید و  
 یدخله در آرد و او را در آخرت تجزیه بپوشاند که یوم یجمعکم یا دکنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را یوم الجمع برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را و روز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع  
 همیشه ملائکه است و ذلک الفوز العظیم ان عفوگناه و در آوردن بهشت بر نگاری بزرگست و الذین کفروا و انما یکره و یدبر و حاکمیت و کلمه  
 با اینها و کذب کردند و تباها را که قرآنست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم و انک اخشب التار ان گروه ملازمان دوزخ اند خلدن ففهموا  
 با قیامت کان در این یعنی نیرد و یس المصیب و بد جایست دوزخ بازگشت فاصاب زید به کس من مصلیبه بهیصیبتی از شدت مرض و مرگ بل  
 اکا یا ذن الله مکر بقضای خدای علم وی همه مصائب محط است و اگر خواه آفرید کار از ان سالک دار برای صلاح حال بندگان و متحان ایشان بصبر و  
 باز دیاد ثواب و نظیر از گناه مصیبت ایشان میرساند و من یؤمن بالله فیکلفه و او را تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت باری است  
 و مشیت اوست راه نایدول او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلامر او است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب ننماید بزرگان گفتند که  
 بلا آئینه جمال موهلی است پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظیر هر چه از دست تو آید خوش بود اگر بهر دیاری پراکنش بود و هر حکم  
 دست تو می آید برون با گوی از سینه من جوی خون و الله یحکم شیء عظیم و خدای بکبر و جبر واداناست صابر و شاکل را میداند و اطیعوا الله  
 و فرمان برید خدای را در فرض و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان کونتم پس اگر روی بگردانید شما از طاعت

ثلثه اربع

ع



پیغمبر و اوست و این است که بر فرستاده الیوم المبین ○ رسانیدنی است بود و او تبلیغ رسالت  
 کرد آشکار و وظیفه ابلغ بجا آورد و الله خدای اوست مستحق عبادت لا اله الا هو مگر او و علی الله و بر خدای نه  
 بر غیر او و علی توکل المؤمنون ○ پس باید که توکل کند مومنان چو ایمان اقصای آن میکند که کار خود بحق و اگر دارند و در کفایت محامات  
 نمایی بر گرم وی کنند از ابن عباس نقل است که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از که داعیه مهاجرت بدین داشتند از زمان قریظ  
 تضرع و زاری فرمود و بقراری ایشان را نمیکند اشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان امانه بود و حق تعالی در باره  
 ایشان آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا اسی گروه گردیدگان از من از و اجمعه بر تنیکه بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان  
 شما که مانع میشوند از هجرت عدوکم دشمنان اند و شمارا فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک  
 هجرت ننمایید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین نقیصی کامل و داناتی فاضل شده قصد  
 عقوبت زن و فرزند کردند که ما از محبت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند و اسم مرتضی فرو گذاشتند  
 حق سبحانه و تعالی فرمود قرآن تعفوا و اگر عفو کنید از هر ماکه کرده اند و تصفوا و در گذرانید و تعفوا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید  
 فان الله پس بدستیکه خدای غفور و رحیم ○ آمرزنده و مهربان است با شما همان معاملة کند انما امواکم جزین نیست که مالهای شما و اولادکم  
 و فرزندان شما فتنه طرانش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان یثار میکند و کدام دل بر مال و ولایت از محبت الهی گزیند  
 و الله عندک و خدای تعالی نزدیک است و است اجر عظیم ○ نزدی بزرگ کسی را که محبت او و خدای را و رسول را غالب باشد محبت  
 مال و فرزند فاقفوا الله پس توبه از عذاب خدا و بریزید از مویجات آن ما است تطعمتم آنچه تواند این آیت ناسخ آن حکم است که تهاوا  
 حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق امر  
 نسخ بر کشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دراز عفو و غسل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله  
 و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد و بیت بی نیازی مین و استغنا نگر + خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر و اسمعوا و  
 بشنوی سخن خدای را و اطیعوا و فرمان برید و را و انفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدیدید انفسکم  
 برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد و من یوق و هر که نگاه داشته شود ششم نقیبه از بخل نفس خود یعنی خدای را  
 اساک نکند و در راه وی بذل نماید قاولک است پس آن گروه منافقان هم للفلحون ○ ایشان سگارانند در دنیا از مخوفات و در  
 عقبی از عقوبات ان تقرر ضوا الله اگر قرض بدید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قرض احسن قرضی و قرض با خلاص  
 صدقه و سید از طیب نفس تضعفه زیاده گرداند خدای تعالی آنرا کم برای شما یکی داده تا هفصد یا هزار یا چهار صد هزار یا غیر حساب و  
 یعقرکم و بیا مردگمان شمارا که پیش ازین بوده باشد از اساک و ترک انفاق و الله شکو و خدای جزا دهند و پاس و است  
 عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل مید و حکیم ○ در بار است بعقوبت همگان و بخیران تحمیل نمیکند علم الغیب و الشهادة و دانای نهان و  
 آشکار است میدان آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلهای با و اخلاص العزیز غالب است انتقام تواند کشید از کسی  
 که صدقه او خالص نبود بالحکیم ○ حکمت است بکرامت آنرا که از وی صدق تصدق نمایند

ع

سورة الطلاق و هی ثلث عشرة آیه

## بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبد الله بن عمر بن خطاب در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه فرمود تا رجوع کند و الحاکم که از حیض پاک شود  
خواهد طلاق دهد و درین باب آیت آمد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** چون خواهید که طلاق دهید  
زمان مدخول بن را که صغیره و آئینه و حامله نباشد **فَطَلِّقُوهُنَّ** پس طلاق دهید بعد از حق در مدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توکل  
آن را از عدت و این طلاق نمیست چه زن بعد از طلاق بعدت درمی آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طری که در آن محبت  
واقع شده باشد و وقوع یا بدیه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق و اتمام حکم  
اعتبار ندارد و در تمام عظم و امام مالک معتبرست پس اگر در طهر بمباشرت سه طلاق دهند بمذاهب امام شافعی منست و بندهب  
رو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور منست و **وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ** و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از  
ضبط آن عاجز اند یا از احصای آن غافل و **وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ** و ترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق  
**لَا تَحْرُجُوهُنَّ** بیرون نکنید زنان مطلقه را من **يَوْمَئِذٍ** از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد و کلاً  
بجای زن و زمان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را **خَرَجَ كُنْيَتُهَا** که آن **يَا أَيَّتُهَا النَّبِيُّ** که آنکه بیاید بفاحشه **فَلْيَسْتَبْطِلْ** بعلی زشت مویا کرده شده  
باشد و خص کسریا خواند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زمان بود و در بد کرداری مراد عصیانیست که در و حدی باشد چون زنا و  
سرقت برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بخش و سخاوت اهل آن خانه را اید کند و در آن حال اخراج ایشان حلالست چه آن حکم  
نشوز دارد در اسقاط حق ایشان **وَتِلْكَ** و این حکمها که مذکور شد **وَاللَّهُ** اند از های خداست که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت  
**وَمَنْ يَتَعَدَّ** و هر که در گذر و حد و **وَاللَّهُ** از حد های خدای **فَقَدْ ظَلَمَ** نفسا پس بدینیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را ستمی عقوبت  
ساخته **لَا تَدْرِي** نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیدانی هیچ نفسی **لَعَلَّ اللَّهَ يُجْزِلَ** شاید که خدای تو گرداند بعد **ذَلِكَ** پس ازین طلاق  
**أَمْرًا** کار یا یعنی شاید مرا و ایشان کند یا دوستی زن در دل می پدید آید تا رجوع نماید **فَإِذَا بَلَغْنَ** پس چون برسند زنان **أَحْلَهُنَّ** بدت  
خود یعنی بزمان آخر عدت **فَأَمْسِكُوهُنَّ** پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و آساک نماید بمعرفه **فَبِمَا كُنْتُمْ**  
که حسن معاشرت و لطف مراقتست و دیگر باره طلاق بدید جهت اضرار بدیشان **أَوْ قَارَوهُنَّ** یا جدا شوید از ایشان و بگذارید  
**بِمَعْرِفَةٍ** به نیکی یعنی آنچه حق طلاقست از منعه و صدق او کنید **فَأَشْهَدُوا** و گواه گیرید **ذَوِي عَدْلٍ** و خداوند عدل را  
از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر مذنبست امام شافعی گوید واجبست و **أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ** و اقامت  
شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت **لِلَّهِ** برای طلب ثواب و رضای خدای **ذَلِكُمْ** این شهادت و اقامت شهادت **يُؤْخَذُ بِهَا** پند داده  
میشود **وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ** هر که هست که میگوید یا **لِلَّهِ** بخدا و آنچه وی فرموده **وَالْيَاكُوفُ** و الاخیره و بر روز تنخیر و هر چه متعلقست آن روز  
**وَمَنْ يَشْقِ اللَّهَ** و هر که ترسد از خدای و ترکب مناهی نشود از ترس خدای **يَجْعَلْ** گرداند و بدیدار و خدای **لَهُ** برای او و محشر **جَالٍ** بیرون شد یعنی خلا  
یا بازانده دنیا و آخرت و یا هر که بر بیز و از حرام خدای برایی برساند از وجه حلال **قَبِيرٌ** و رزقی دهد و یا **مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ** از آن  
گمان نبرد و در شمار نیار و یعنی بخاطرش نگذرد نظر از سببها بگذرد و تقوی طلب تا خاخر و رزقی سانبی سبب حق جانی بخشد رزق حلال که نباشد  
در گمان بد خیال **بِسَبَبِ** و آیت **نَسْتِ** که مشرکان کسیر عرف بن مالک **أَسِيرٌ** گرفتار و پدر و کزن و یک پسر **مَرْمُومٌ** گشت یا رسول الله پسرم با کفر گزفتار شد

پیغمبر را و راجه زیان فاما علی هر مؤلفا پس جز این نیست که بر فرستاده الیکم المبین رسانیدنی است بویا و تبلیغ رسالت  
 کرد آشکار و وظیفه ابلاغ بجای آورد و الله خدای اوست مستحق عبادت لا اله الا هو که او و علی الله و بر ندانی نه  
 بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کند مومنان چایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق و اگر از ند و در کفایت مهات  
 تکیه بر گرم وی کنند از ابن عباس منقول است که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از که داعیه مهاجرت بدینه داشتند از زمان و قرینه  
 تبصرع و زاری فماله و گریه و بیقراری ایشان را نمیکند اشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان امانده بودند حق تعالی در باره  
 ایشان آیت فرستاد که یاکم الدین امنوا ای گروه گرویدگان این من از و اچکم بر تنبیه بعضی از زمان شما و اولاد که و فرزند  
 شما که مانع میشوند از هجرت عدو الکم دشمنان اندر شمار افاحذروهم پس از ایشان مذر کنید و بگریه و زاری ایشان فرقیته شده ترک  
 هجرت نمایند این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین نقیصی کامل و دامانی فاضل شد قصد  
 عقوبت زن و فرزند کردند که از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مرا اسم رحمت فرو گذاشتند  
 حق سبحانه و تعالی فرمود که ان تعفوا و اگر عفو کنید از جرما که کرده اند و اصفحوا و در گذرانید و تعفوا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید  
 فان الله پس بدینکه خدای عفو و رحیم آمرزنده و مهربان است با شما همان معاملة کند انما الکم جزین نیست که مالهای شما و اولاد  
 و فرزندتان شما فتنه طرانش است تا ظاهرا هر گرد که کدام از شما حق را بر ایشان ایتار میکند و که مدمل بر مال و ولد بسته از محبت الهی گزیند  
 والله عند و خدای تعالی نزدیک اوست اجر عظیم نزدی بزرگ کسی را که محبت او و مر خدای را در رسول را غالب باشد محبت  
 مال و فرزند فاقفوا الله پس تبرید از عذاب خدا و بپزیرید از موجبات آن ما است تطعمتم آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که تقوا  
 حق تقا در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق امر  
 نسخ بر کشید زیرا که حق بده را که مطالب کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایره عفو و خصل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله  
 و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد و بیت بی نیازی بین دستغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر و اسمعوا و  
 بشنوید سخن خدای را و اطیعوا و فرمان برید و اوفقوا و نفقه کنید خیرا بهتر یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدیدید لا نفسکم  
 برای نفسهای خود چه فواید آن نوی میرسد یعنی بشما میرسد و من یوق و هر که نگاه داشته شود شیخ نفس از بخل نفس خود یعنی خدای را  
 اساک نکند و در راه وی بدل نماید فاولئک پس آن گروه منافقان هم الفلحون ایشان سگارانند در دنیا از مخوفات و در  
 عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض بدید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید فخرنا حسنا و قرض مقرون با خلاص  
 صدقه و بید از طیب نفس ضحیفه زیاده گرداند خدای تعالی آنرا الکم برای شما یکی داده تا نهصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب  
 یعفوا لکم و بیا مرزدگان شما را که پیش ازین بوده باشد از اساک و ترک انفاق و الله شکو و خدای جزا دهنده پاس و است  
 عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدو حکیم در برابرست بعقوبت ممکن بخیلان تحمل میکند علم الغیب و الشهادة و دانای نمان و  
 آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلباز یا و اخلاص العزیز غالب است انتقام تو را بکشید از کسی  
 که صدقه او خالص نبود الحکیم و مکتوب است بکرامت آنرا که از وی صدق تصدق نمایند

ع

سورة الطلاق و هی اثنا عشر آية







از آنچه خدای داده است اورا که تکلیف کند خدا نفسا میج تنی را که ما آنها را آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف الاطلاق  
 نفرماید سبب جعل الله زود باشد که پدید آید و خدای بعد عشرین از شوری و تنگدستی کثیرا آسانی و توانگری و کائنات من قریه  
 و بسا از اهل بی که از روی جمل و عناد عتک سر باز زدند و اعراض کردند عن امر ربهم از فرمان پروردگار خویش و در سلبه و از سخن  
 پیغمبران و قضا سببها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حساب باشد بدگاه حسابی سخت که در دستقصا و مناقشه باشد و  
 عذابها و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابا کثیرا عذاب زشت و با هول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز سنجش بعد از  
 حساب فذاقت پس پشیمانی اهل آن دید و بال امرها عقوبت کار خود را و کان عاقبه امرها بود عاقبت کار ایشان خسران و زیانکار  
 و که از زبان ازان برتر که از رحمت جاویدی و تقای آلی محروم شوند و برندان حجم و عذاب الیم در مانند آعد الله آماده کرده است عذاب  
 لمبرای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در هر دو سرا فاقوا الله پس ترسید از عذاب خدای تعالی یا اولی الکلیاب  
 ای خداوندان عقل الذین امنوا انا انما که گرویده اند قد انزل الله تحقیق فرستاده است خدای الیکم ذکر کرا لیس بشمندی یا شرفی  
 که قرآن است و فرستاد بشما سوگاف فرستاده که محمد است و قرآن شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت و بهیست بخواندن او  
 و عمل کردن به دو گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبریل هم و بقولی رسول بل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ناکر و شهادت  
 که سخن بر ذکر تمام شده و در رسول منصوب مجذ و نیت تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته تیشوا میخواند علیکم بشما آیت الله  
 آیتای قرآن و که کلام خدای تعالی است بمبیت روشن کرده شده و محض کسرا خواند یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تعالی ذکر و رسول فرستاد و یخرج  
 الذین امنوا تا بیرون آید خدای قرآن یا رسول آنان را که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من الظلمات و تاریکی  
 ضلالت الى النور و روشنی هدایت یا از باطن حق یا از جل علم و من یؤمن بالله و هر که بگردد بخدای و تصدیق کند رسول و یرا و یعمل  
 صالحا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یند خطه در آرد او را خدای جنت تجزیه بیوسانهای که جریان دارد  
 من تحتها الا انما از زیر مساکن آن جویهای خلدین جاوید باشد گانند فیها در بهشت ابداء همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله تحقیق  
 که نیکو آوده کرده است خدای در بهشت که برای آن مومنان عامل یدقا مح روزی و چه روزی الله خدای حق الذی یخلق آنست که بیاید  
 سبع سموات بهشت آسمان بعضی بر بالای بعضی و من الارض و بیافزاید از زمین مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی شمس را  
 حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز بهشت آفرید یکنزل الاقر فومی آید فرمان خدای و قضای او بلیقن میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است  
 حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سامری است و خلقی و بهر ریا فرماید لتعلموا ان الله تابد اند که خدای علی کل  
 شیء بر آفرین هر چیز را قدره توانا است و ان الله بدستیکه خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید که خدای تعالی احاطه بر تنیکه فرا  
 رسیده است کل شیء علی علم و علم یعنی قدرت و علم و محیط است بهر اشیا و از موجودات یعنی غیبی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج  
 نیست رباعی از بهشت نسفد ترش کن فیکون باد انش او کی است بیرون و درون در غیب شهادت زده نتوان یافت از دایره قدرت و علمش بیرون

۱۳  
نقله  
عند التقرین

ع

### سورة التحریم مدنیة و هی اثنتا عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نقل است که حضرت پیغمبر شریف عمل دست داشتی وقتی زینب مقدسی غسل داشت هرگاه حضرت بخانه وی آمدی زینب رضی الله



ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانه وی بجهت آن توقیفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از واج طاهرات گران آمد عایشه حقیقه  
اتفاق نموده مقرر کرد که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت غسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که در اید گوئیم از تو بوی مغفیری آید و مغفوره  
صمغ درختی است که عرقش خوراند و رانحه کریمه دارد و حضرت بوی خوش داد و دست میداشت و از روائح ناخوش محترمی بود پس آنحضرت هر  
روزی شربت غسل آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رانحه مغفوری آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفوره نخورده ام مادام که  
زینب شربت غسل آشامیده ام گفتند زینب را غسل از شگوفه عرق چرمیده بودند نامزد هر چه آمده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت فرمود  
که حرمت غسل علی نفسی فوالله لا اكله الا و این سوگند از بر آن خورد تا دیگر کس وی را غسل نپارد آیت آمد که یا تبتما النبی ای پیغمبر گریه  
که تبت می چرام میکنی یا احل الله انچه حلال کرده است خدای تبارک و تعالی غسل و در روایت اشهر آن است که در روز نوبت  
خصه در خانه وی رفتی و با جازات آنحضرت دیدن پدر رفته بوداری قطیعه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت خصه بر آن مطلع شد  
اطهار طلال کرد و حضرت فرمود که ای خصه رهنمی هستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول الله فرمود که این سخن در توانانت است باید که  
با کس بگوئی و قبول کرد و چون حضرت از آن بوی بیرون آمدنی الحال خصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داده که باری از قطیعه حلال  
یافتیم و چون آن حضرت آنجا عایشه آمد ازین حکایت بجا نیت مری باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی انچه خدای تعالی بر تو  
حلال ساخته یعنی لایه و سوگند بخوردی بیتی میطلبی بین محرم مرفعات از حاجت بخشودی زان خود و الله عفو و خدای آمرزنده است  
بر سوگند خوردن تا از حیث مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد و قد فرض الله به تسلیه مقرر گردانیده حد و بیان کرده که کفر بر این است  
ایمانیکم فرو کشادن سوگند های شمار کفارت یعنی انچه سوگند به بند مذکفارت توان کشاد و بیان آن در سوره مائده است و الله مؤلک  
و خدای دست شماست و متولی کار شما میسازد برای شما هر چه صلاح شماران است و هو العظیم و او داناست بمصالح بندگان الحکیم  
صواب کار در هر چه گوید و کند نسبت ایشان و از آیه النبی و یاد کنید یومنان چون را ز گفت پیغمبر و پنهان بهانت الی بعض آذواج  
بسی بوی از زنان خود یعنی خصه حدیثی است که تحریم ماریست یا غسل و یاد که خلافت شخین بعد از او که با خصه برگرفته بود و او با شما  
اشکارا کرد و قلنا نیاک پس آن هنگام که خبر کرد خصه در عایشه را که آن حدیث و اظهار کرد الله و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت  
علیه را اظهار آن سخن از خصه عترف شما گردانید پیغمبر خصه را و خبر داد بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتیم و تو با  
از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم ماری و انحراف و اعراض کرد در رسول الله عن بعضی دیگر یعنی خلافت شخین مراد آن است که  
حضرت رسالت پناه صلعم استقصا فرمود از روی کرم و با آنکه خصه همه سخنان سری آن حضرت را اظهار کرده بود تمام باری  
وی نیار و قلنا نیاک ها پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر خصه را به بانچه خدای او را بر آن اطلاع داده بود قائلت گفت  
خصه من آتیاک هذا که خبر داد ترا باینکه من را ز تو آشکارا کردم قال گفت رسول ص تبتاکی العلیم خبر داد مرا خداوند را  
بخفیات فلما را الخیر خبر داد از کنونات سر اریان تبتا اگر تو به کنید ای خصه و عایشه را و باز گردید الی الله بخدای او در آزار  
دل مبارک آن حضرت صلعم هم پشت نشوید شمارا بهتر باشد فقد صغت قلوبکم پس بدستیکه گشته است دلهای ما  
از صواب که محافظت بر پیغمبر میکنید و ان تظهره و اگر هم پشت شود علیه بر آزدن دل مقدس وی قات الله  
پس بدستیکه خدای هو مؤلک او را برود و دگاری پیغمبر صلعم بر آن نصرت کند و جبرئیل و جبرئیل وفق اوست و دگاری بجای آورد

وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و شایسته گان از مومنان اتباع و اعیان اویند مراد همه صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق که در عایشه و حفصه  
و معاذون آن حضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود بسیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین بر ترضی علی است و الکلیه و تمامی  
فرشتگان آسمان و زمین بعد از آنکه با وجود اینکه خدای و جبرئیل و صحابه یار اویند و عیسی و مراد و معاذون و هم پشت اند در یاری  
وی عسی و بنه شاید که پروردگار او ان طلقن اگر اطلاق دهد شمار تخویف از وجاست یعنی اگر بفرض طلاق دهد آن میباید که بدل  
دهد و او را خدای از و اجازت کند که زمانی بهتر از شایسته اخبار است از قدرت و از کون و وقوع آن چه خدای میداند که پیغمبر طلاق تمام داد  
پس تعریف آن زمان میکند مصلحتی که اگر کند گان بود عادت یگردد نندگان با بر آتی مؤمنان تصدیق کنند گان با و در دکان با و  
از گان فتنه نماز گذاران یا فرمان برداران تکیه گان از گان با و رجوع کنند گان بدرگاه اله عید است پرستندگان با خصوص  
کنند گان شجاعت بجزت کنند گان یا روزه داران شجاعت شود و دیدگان و انکار ا و دختران بکراهن عباس فرموده که شیب  
آسمان زن فرعون است و کبریم مادر عیسی که حق سبحانه و عده فرموده که هر دو را در بهشت بجا که از و اح حضرت رسالت پناه و در آید و آیتها  
الَّذِينَ آمَنُوا اِیْکُمْ و یدگان و انفسکم نگارید و تقصای خود را ترک معاصی و اهل بیت و اهل بیت و فرزند خود را با عظم و نصیحت نگار  
و قودها الناس از آتش که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی نگارین و انس و الحاد و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا میان سنگین که  
کفاری پرستند یا گنجای نزد و سیم احبار و رهبان که اصل و منشای آن سنگ است نظم زد و سیم زد سنگ زد و سفید اندرین نگارید معنی  
دلی از سنگ سخت تر باید که ز سنگش راحت افزاید و اهل ازین سنگ اگر تو بکنی + سرگسرت بسی سنگ زنی و حکایتها بران آتش ملکوت  
فرشتگان یعنی موکل اند بر وی زبانی غلام درشت سخنان شیدا و سخت کاران و تو نمایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از جنگ  
ایشان مجال گیر نباشد لا یقضون الله نافرمانی نکنند خدای را ما لکم هم را آنچه با ایشان را یعنی بر شوق خرفته نشوند تا مخالفت  
ا بر باید کرد و یقفلون و میکنند ما یومرون ○ آنچه فرموده میشوند بدان در میان آورده که الله از زبانی بعد از کافران برابر اند  
اهل بهشت است بنعم جهان پس چون زبانی کافران را بکند دوزخ آرد ایشان آغاز اعتدال کرده و اعینه خلاص نماید حق سبحانه و فرماید  
یا ملائکه گویند یا ایها الذین کفر فای انکسائکم کافر شده که لا تقدر و الیوم مژده گویند که امروز عذر مقبول نیست و فانه نخواهد  
داد انما تجزون جرم نیست که با و دش داده میشود ما کنتم تعملون ○ آن جز که در دنیا بود و یک علی میگردد یا ایها  
الذین آمنوا ای آنها که گریه داید تو بوالی الله باز گردید بجای توبه تصوحا و باز گشتن خالص یعنی توبه کنید و باز نسکن  
مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تائب عود کنی بصیبت چنانچه شیر عود کند به پستان حسن بصری گفته  
که توبه نصوح دور کن دار و اول ذمت برگناه گذشته + دوم غمیت بزرگ گناه در آینه نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن + بر دخی نو  
مسلمان آمدن + خدشی از سر گرفتن بنیاز + بحقیقت روی کردن از مجاز + عسی و توبه چون توبه کند شاید که پروردگار شما از توبه کفر  
عنکم که در گذران از شماست یا توبه گناهان شمار و ید خلکم مجتبت و در آرد شمار ابوستانهای که پیوسته توبه میسرود من تحقیق  
الا لله از زیر درختان و قصور آن جویند و آوردن کی باشد یوم لا یخسر الله شیئاً روزی که محفل کند خدای پیغمبر یعنی نفس او را عذاب کند  
و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد و الذین آمنوا معه و روان سازد اما از انیر که ایمان آورده اند با و ای حق در خواست ایشان نیز در  
باره یاران ایشان قبول کند نور هم نور ایشان یعنی نوری که خدای مومنان عطا کرده است یعنی میثاق و میسرود بین آید یهم

در پیش ایشان و یا ایما عنهم و بجانب راست ایشان و قبیله بر صراط گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو سیر و دیکو لوان و ریتا گویند  
 مومنان که ای آفریده کار ما اقمید لکنا تمام گردان با نود کار و شنی مار یعنی نور باقی دارا با سلامت بر صراط گذریم و اغفر لکنا و سائر  
 مار یعنی از ظلمت گناه پاک کن اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بِدَرَسَکَ توبه هر جزا از تمام انوار و مغفرت و زار قدیر تو انانی یا ایما الشیخی  
 ای پیغمبر خبر دهند یا بلند قدر جاهد الکفار جاد کن با کافران بشیر و النفاقین و با منافقان بوعید و اغلط و در شتی بکار بکار علیهم  
 بر ایشان یعنی بر دگر و ده و ما و هم و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و منقلب نشوند جهنم دروز است و بلس  
 المصیر و بد جای بازگشت است و وزح ضرب الله مثلا میان کرد خدای مثل للذین کفروا برای آما که گرویده اند امورات نوح  
 و آن مثل زن نوح است عم که و اعلم نام داشت قاصرات لوط لوزن لوطه که او را و اهل گفتندی کاشکار و دمان و وزن تحت عبدین  
 در زیر حکم و بند من عباد تا از زندگان صالحین شایسته گان فکانه متعاسر خیانت کردند آن دوران با آن و بنده بفاق و مخالفت و با  
 زن نوح علی نبیا و علیه اسلام قوم را گفتی که وی دیوانه است وزن لوطه م قوم را از همانان لوط خرد کردی تا طمع در ایشان کردند و چنانچه  
 گذشت در قصه ایشان قلم تعنیایس دفع نکرد دمان و پیغمبر عهده مارین و وزن ان الله شیتا از عذاب خدای چیز از زن نوح عم غرق شد  
 از طوفان و بر سر زن لوطه م سنگ بارید و قیل اذ خلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت و ابله و واعلم که در آید بدوزخ مع  
 الذلیلین و بخار آید گان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب میشوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر است با وجود کفر ایشان  
 هیچ فایده نمیدهد و ضرب الله مثلا میان کرد خدای مثل للذین آمنوا برای آما که گرویده اند امورات فرعون و آن مثل زن فرعون  
 یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابنی ای آفریده کار من بنا کن برای من عند لوزدیک خود بکتیا خانه فی الجنة  
 در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار سیخ کرده در آفتاب بپزند و حق حاکم  
 ملائکه را فرمود تا بگووی در آید به بالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه  
 دعا کرد که خدای مرا خانه ده در جنت و تحتی و بر بان بر من فرعون از نفس خیمت فرعون و عملی و از کردار او یعنی از عذاب او  
 که میکند بسبب ایمان آوردن من توحید تو و تحتی من القوم الظالمین و نجات ده مرا از گروه ظالمان که بقطیانند و تابعان فرعون  
 حق سبحانه دعای می استجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهاد  
 که روح نداشت و در اکثر تفاسیر است که حق سبحانه ویرا آسمان بر بجد وی محال در بهشت است و حاصل این مثل آنست که با وجود  
 ایمان اتصال او با اهل کفر و اهرامی ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح عم را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیاء هم هیچ نفع نداد و مثل نزد خدای  
 برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر و سائر مومنات و کوزیمه ابنت عمران و مریم دختر عمران را اللّٰهُ اخصّصت آن زنان را کمال  
 قرجه داد من خود را از حرام و فاحش فحشنا پس در دیدیم فیله در گریان جامه او من و وحنا از روحی که آفریده بودیم و صدقت  
 و باور داشت مریم و یحیی و یحکمیت رها بخان برود دکان خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل با و عده که جبرئیل ام از خدای بوی آورد که سبب  
 لک علاما زکیا و کتب و کتاب خدای یعنی نبیل یا نبی خدای نوشته بود در لوح محفوظ طاقصه وی پس روی و حقن جمع میخاند مراد تمام است  
 الهی است و گمانت بود در مریم من القیتین از فرمان برداران اید و مست کنند گان به وظائف عبادت و تذکیر برای تعلیم است و شایسته  
 بلکه طاعت مریم عم که طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بجمال سیدند و از انبیا کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

وقفلاذ



## سورة الملك مكية وهي ثلاثون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَرُّكُ بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام **الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلَكُوتُ** از آن کسی که بدست قدرت اوست  
 بادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد بختد و هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر هر چیزی که خواهد کرد تواناست **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ**  
 آن خداوندی که میافرید مرگ را و الحیوة و زندگی را و ارموت آدمیان است در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت  
 کبشی امخ و او بر هیچ چیز نگردد و بوی او هیچ چیز رسد الا که بمیرد و حیوة را خلق کرد بر صورت ما و این الحق و او بر هیچ چیز مبرور نکند و آنچه او هیچ  
 نرسد الا که زنده شود و تقوی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را میافرید لیست و کما یتا یا زیاد شمارا یعنی  
 با شما معامله از مایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا است آنکه کلام از شما احسن نیکوتراند عملاً از جهت عمل یعنی اخلاص  
 کلام بیشتر است در خبر آمده که کلام نیکوتراند از روی عقل و پیرکار تر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کلام یاد کننده تراند مرگ  
 و ترسان تر از دو کار سازنده تر برای او و هُوَ الْعَزِيزُ وَ هُوَ الْغَفُورُ و خداوند غالب است در ملک خود ترسندگان را شرمند نمی سازد الغفور و آمرزنده است  
 خطیات ایشان را پوشد **الَّذِي خَلَقَ أَنْ هَدَىٰ كَلِمَةً سَبْعٌ سُمُوتٍ** هفت آسمان را بطبقات طبقه یکی بر بالای دیگری در معالمان آورده  
 که آسمان دنیا موی است محکم شده و دوم مرمر است سفید سوم آهن است چهارم روین است و گفته اند مس است پنجم نقره است ششم برنج است  
 هفتم یاقوت سرخ است مآثره یعنی توای بیننده **فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ** در آفریدن خدای مآسمان را **مِنْ تَفْوُتٍ** بیخ خلقی و خفایه  
 و تقاضی و عیبی و اعوجاجی فا و ججه البصر پس باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در آن تفکر کنی هل ترى سیح می بینی مِنْ قُطُوبٍ و کما  
 و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را اگر کشتی کتی بعد از کتی تا هیچ عیبی می بینی اگر یک نگرستی معلوم نگردد  
 تکرار کن نگرستی را یقلب باز گرد و الیک البصر بسوی چشم تو خاسته از یافتن عیب و هُوَ خَسِيرٌ و او مانده بود از نگرستن  
 آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند می نگر عیبی در آن نمی یابد و لقد زینا و بدستیکه سیار آتیم السماء الدنيا آسمان نزدیک  
 یعنی آسمان که نزدیک ترست بر زمین و آرایش را ویم بصایح و انما یعنی ستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند و جعلنا لها و درانیسم  
 ستارگان را و جوجو ما الشیطان را و این همان مردیو از او قتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند و اعتدنا و آما و ده ساختم لهم برای دیوان  
 و بعد از سوختن ایشان بشب در دنیا عذاب السعیر عذاب آتش فروخته در عقبی و للذین کفروا و ما انما است که کافر شدند  
 از دیوان و غیر ایشان بر تهمیم با فریدگان ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ و بئس المصیر و بد جای باز گشت است دوزخ  
 اذا لقوا چون در افکنده شوند کافران فیها در جهنم سیمعو اما بشنوند از دوزخ شعیقا و آوازی مانند آواز دراز گوش که انگر اصوات  
 یعنی چون کفار را بدوزخ در آورند دوزخ بفریاد آید و هی تفور و او می جوشد و ایشان را می آرد و فرو میبرد و چنانچه گوشت در یک  
 جوشان نکند و تمیز نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کما انی هر گاه در افکنده شوند فیها در دوزخ  
 قوچ گرویی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر جنس که سبب دخول دوزخ باشد سألهم سوال کند ایشان را اخرتکما خازان دوزخ از  
 روی سزایش که ای شرکان و ما سیان الکرمیات که ای مایا بد بشانند و بسم کنند یعنی پیغمبر شما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و ازین  
 عذاب ترسانند و بفضیحت شمارا بر ماند قالوا ایله گویند آری قد جاءنا بدستیکه ایما ندید و پیغمبری بسم کنند و کذبنا

الحق و التمام و العشرین

پس کذب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر را افراط کردیم در تمکید حق نفعی از مال و از سال بسل کردیم و قُلْنَا وَكُنْتُمْ مَرْفُوعًا دکان را که هیچ وجهی  
 نَزَلَ اللَّهُ فَرُوضًا سَادَةً است خدای من شیئی هیچ چیز از آنچه شما میگویند از وعد و وعید و امر و نهی و دیکه گفتیم اِنْ اَنْتُمْ نَیْسْتُمْ شَأْنًا سَوَاءً  
 اَلَا فِي صَلَاتِكُمْ مگر در خطای بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنند و گفته اند که این خطاب زبانیست مگر کفار را یعنی زبانیست  
 در جواب ایشان گویند بنوده اید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ و قَالُوا وَاَوْ كُنَّا نَسْتَمِعُ  
 اگر میبودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث و تفتیش معانی چه از بهرات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود آنگاه  
 یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکرمی نمودیم و در انوار حکمت که اقوال و افعال ایشان معانی نمیدادیم ما کُنَّا نَمِیْزُ بَيْنَ امْرِؤْزِنَا وَكَتْمِ  
 السَّعِيرِ در اعدا اهل دوزخ فَاَعْتَوْهُ اِیْسَ اقرار کنند و معترف شوند بدینهم بگناه خویش درین وقت اعتراف سودی ندارد فَاَحَقُّ اِیْسَ  
 دوری با از رحمت من لَا تَصْحَبُ السَّعِيرِ ملازمان دوزخ رَا اِنَّ الَّذِیْنَ یُخْشَوْنَ بَرَّسًا اَنَّهُمْ تَرَسُّدٌ مِّنْ عَذَابٍ بِرُودِ کَارِ خُودِ بِالْغِیْبِ  
 پوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق پوشند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گویند که مراد از غیب دل بست که پوشیده است از خلق  
 و پیدا بر خدای غرور جل یعنی بدل ترسکار باشند لَهْفَةً مَّقْصُورَةً ایشان است آرزویشان گناهان فَاَكْجُرُ کَیْسٌ و مزنی بزرگ که بهشت است گفته اند  
 ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه میترسند نظیرم لا تخافوا ثم تترسوا است + هر که میترسد مبارک بنده است + خوف و  
 خشیه خاص دانیان بود + هر که دانست که ترسان بود + ترسکاری استگاری آورد + هر که در آرد عوض در آن برد + آورده اند که کفار فروش  
 بشنوت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان  
 برداشته شد بایکدیگر تیر تیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که یکدیگر سخن محمد رسول الله آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را از آن آگاه  
 نگرداند آیت آمد و اَسْرِ قَاوِمًا و پنهان سازید قَوْلُکُمْ سَخِرَ لَكُمْ مِنْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ سخن گفتن خود را در باره پیغمبر آوِ اجْهَرُوا بِهٖ یَا اَشْکَارُ کنید بر آن را یعنی هر دو نزدیک  
 او کیسانست اِنَّهٗ بِرَبِّکُمْ عَلِیْمٌ و دانست بذات الصدوق و آنچه در سینهاست قبل از آنکه بزبان گذرد  
 پس کسیکه به ضامرو واقف است اگر تعبیر از آن ضمیر بر سر کند یا بجهر بر پوشیده نخواهد بود اَلَا یَعْلَمُ اَیَّانَ ذَا نَیْجٍ در دلهاست مَنْ مَخْلُوقٌ  
 آنکس که بیافرید لهما و هُوَ اللَّطِیْفُ و او دانست بر بواطن اشیا و حقائق آن الْجَبْرِیُّ آگاه از ظواهر موجودات و دقائق آن  
 هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ اَوْسْتَ خَدَوْنِکُمْ اَلَا دَرَضَ برای شما زمین را ذَلُّوْا کَا نَزْمٍ و منقاد تا آسان باشد سیر شما بر آن فَاَمْسُوْا  
 پس بروید فی مَنَازِلِهَا در اطراف و جوانب زمین و کَلُّوْا و بخورید مِنْ رِزْقِهَا از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و تقدیر کرده  
 و اِلَیْهِ الشُّوْرُ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکر گذاری و پاس داری او بجا آرید عَاثِمْتُمْ اَیَّامِیْنَ شَدِیْدَیْ کَا فَرَانِ مَرِّ  
 فِی السَّمَاءِ از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موحل بر عذاب که جبرئیل م است شخص سخن آنکه این  
 شده اید اَنْ تَخْجِفَ بِكُمْ اَلَا دَرَضَ از آنکه خدای تعالی یا جبرئیل بفرمان عظیم الشان می فروردد شما را زمین فا ذَا هِیْ پس آن گاه زمین پس  
 از فرورفتن شما روی تَمُودٌ لا یُکْرَدُ و اضطراب کنان شما را زیر تری بگند آمد اَمْسْتُمْ اَیَّامِیْنَ شَدِیْدَیْ مَرِّ فِی السَّمَاءِ از آنکه در  
 آسمان است عرش و یعنی خدای تعالی یا مقام او بر زعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل م آن یَرْسِلُ آنکه فرود فرستد عذبت که بر شما  
 حَاصِبًا سنگریزه چنانچه بر قوم لوط عم فَاَسْتَعْلَمُوْنَ پس و بداند بعد از شاهده عذاب که کیف نذیر و چگونگی بودیم کردن من  
 آن دانستن شما را سود نداشت و لَقَدْ کَذَبَ الَّذِیْنَ و بدینیکه تمکید کردند بر خود را آنکه بودند من قَتَلْتُمْ اَشْهَادًا کَا فَرَانِ مَرِّ

وقف منزل  
وقف غفر

یعنی کذب از ازم ماضیه و به شامت تکذیب پاک شد نه فکیت کان پس چگونه بود برایشان نکیر ○ عقوبت من یا ائمه  
برایشان یا انزال عذاب و کفر یسروا آیا میدانند و نمی گزیند الی الطیر بسوی مرغان فوقهم زبر سر ایشان در هوا صفت صفبار  
کشیده میکشاید بالهای خود را و یقیضن و فرابهم میگیند بعد از بسط اجنه مایمیکهن نگاه میدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع  
یا در حال قبض و بسط اجنه الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی بیانی و صورتی و طبیعتی خاص داد  
و اسباب طیران جولان ایشان در هوا مهیا ساخت ان الله یحکم کل شیء در سئیکه خدای بهیچیزه بصیر ○ بیست آقن آیا کیست که  
توان گفت که هذ الذی این آن کس است که از روی حمایت هو جند او مدد کارست و قائم لشکر لکم و شمارا یتصور مکر یاری میدهد  
مقن دُونَ الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی ان الکفر یون نیستند ناگردیدگان الا فی عرقین مگر در فریب شیطان که میگردد  
غاب بشمار فروخواهد آمد آقن هذ الذی آیا آن کیست که اشارت توان کرد بدو که این آن کس است که بعضی عنایت یوز قککم  
روزی میدهد شمارا انما انک اگر باز گیرد خدای رزقهُ روزی خود از شما با مساک مطر ابطال اسباب که حصول و وصول رزق  
و سائل و وسائل اند یعنی اگر خدای وظیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شمارا روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و دازق  
اوست و کفر ایشان نه از جمل است بل لجهل استیره کردند و در افاقه و نه فی عیون در ستیگر و گردن کشی از حق و تقوی و بیک  
از حق و نفرت از هستی آقن یمنی آیا کسی که می رود و می کشد علی وجهه فرسوده و نگنده بر روی خود یعنی نگویند و و پس پیش  
و راست و چپ خود نمی بیند اهدای راه یافته ترست آقن یمنی آیا آن کس که می رود و سوار است ایستاده و به طرف مشا هده  
میکند و رفتن او واقع است علی حرا ط مستقیم ○ برای راست سانه مقصد و مقصود این مثل است برای کافر گراه که در بیداری عوالت  
حیران و سرگردان می رود و موسن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند رباعی فرق است میان آنکه از روی یقین با یقین  
بنیاد و اندر ره دین با آنکه دو چشم بسته بیدست کسی + هر گوشه می رود و بطن و تخمین + قل هو الله یمنی بجای محمد و شرکان  
که آن خدای شمارا بد و دعوت میکنیم و آن کس است که بقدرت کامله انشا که یافرید شمارا و جعل لکم السمع و بادشمار شنوائی  
سخنان حق شنوید و الا انکار و دید تا با و دلائل قدرت و بدائع فطرت مشاهده کنید و الا فیک که و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقائق  
مصنوعات پادشاهی تفکر و تأمل نمایند و شما بسیار میشنوید و می بینید و لیکن قلیلا تا تشکرون ○ انک شکر میگویند و این نعمت را قل  
هو الله یمنی ذکا که بجز خدای آن خدای است که بعد از آفرین شمارا پرانگنده ساخت فی الارض زمین یعنی هر یک را منزل مکانی و  
راهی و کاری داد تا تعد کنند و فرمان برداری نمایند و الیه تحشرون ○ و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود  
یابید و یقولون و میگویند آن شرکان پیغمبر و یاران و یرامشی کی باشد هذالوعداین وعدة حشر و یا فتن جزا انکم صلیقین  
اگر هستی شمارا است گویان قل بجای محمد در جواب ایشان که انما العلم خزین نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن و عند الله من  
نزدیک خدای است و غیر او بران اطلاع ندارد و انما انا و جزین نیست که من ندیویم کننده ام قیامین ○ آشکارا یعنی آمدن قیامت  
شمارا بیم میکنم اما بزمان آمدن او دانا نیستیم فلما را و کس پس آننگاه که می بیند موعود را که قیامت است زلفه نزدیک خود سیئت برگردد  
وزشت شود و جوه الذین کفر و یسای آنساک کافر شد یعنی اثر غم و اندوه بر چهره های ایشان پیدا گردد و قیل و گفته شود یعنی خیزند و  
ایشان بگویند هذ الذی گفتیم این آن است که بودید شما که پیوسته به تدعون ○ بدو متنا میگردید و در طلب او متجامل میبودید اما زاهد و فروز



که همواره کافران تنای مرگ پیغمبر میکردند و آرزوی هلاک یاران وی میداشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ اَرَاَيْتُمْ بَعَثْتُ لَكُمْ  
 مَرَاثِمًا اَهْلُكُمْ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اگر هلاک گرداند خدای مرا و من مُعْتَبِرٌ و آنرا که با من اندازم و منان او و جنتا یا بهشت را و اجل ما را در تاخیر نگذارد  
 فَقَدْ بَرَسَ كَيْسٌ اَللّٰهُ اَكْبَرُ الْكَافِرِينَ زنهار دهد کافران را من عَذَابُ الْكَلْبِ از عذاب در دناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع  
 عذاب از شما کند مراد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد قُلْ بَعَثْتُ  
 اِيَّيْكُمْ اَيُّهَا اِيْمَانُ بِسَبَبِ نَجَاتٍ سَتَ هُوَ الرَّحْمَنُ اوست خدای بزرگ بخشایش امتیاز دهد و یدایم بوی و علیهِ و بر و نه بر غیر او و کَلِمًا  
 تَوَكَّلْ کرده ایم و کار خود بد و باز گذاشتیم فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود بود که بمانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر من هُوَ  
 کَیْسٌ از ما و شما آنکه اَوْ فِيْ خِلَالِ مُبَيِّنٍ در گمراهی بود یا قُلْ اَرَاَيْتُمْ بَعَثْتُ لَكُمْ مَرَاثِمًا اَصْبَحَ اگر گردد و مَا و کَلِمًا آب شما یعنی آب جا  
 زمر یا آب بیهمیون حضرمی غَوَّ را فرو رفتن برین چنانچه دل و درسن بدان نرسد فَقَدْ بَرَسَ كَيْسٌ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ آب شما آبی  
 مُعَيَّنٌ جاری یا ظاهر چنانچه هر کس پسندد در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که اسد ربنا و رب العالمین در تفسیر  
 زاهدی مذکور است که زندقه شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فَمِنْ بَيْنِکُمْ بَارِعٌ اَنْ طَعْنُ جَوَابٍ داد که بالمعول و بالمعین یعنی  
 به میل و مددگار انستین آب را باز آرد شانه نابینا شده و با تکی آواز داد که اینک از آب چشمه چشم تو غائب شد بگو تا بمعول یعنی  
 باز آرد و فی المثنوی المعنوی معنوی فلسفی و منطقی استنباط میکند از سوی مکتب آن زمان چون که بشنید آیتی آن بایستد گفت  
 آریم آب را ما بر بلند یا بر خم بیل و تیزی تبر آب را آریم از پستی زبر و شب بخت و دید از یک شیر مرد و زرد پیاپی هر دو چشمش گور کرد  
 گفت هان زین چشمه چشم ای شقی با تبر نوری بر آرزو صدقه زود بر جست و چشمش گور دید نور فائض از دو چشمش ناپدید

ع ۱۶

## سُورَةُ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَانِ وَخَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 حروف عظمه دالالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایت بلکه این امت از شمار آن توان داشت اما  
 فهم هر کس بدان نرسد و بیود بعضی از آن گرفته و برخی فرو گذاشته و برایشان شتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را  
 مفاتیح اسماء الهی دانسته چنانچه در حرف نون گفته اند که مفاتیح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید که آخر است از حروف الرحمن  
 گویند اسم سوره است یا لوح است از نور یا نام نهی است در بهشت یا قسم است نصرت حق سبحانه و تعالی آنست که نون اسم  
 مایه است و مراد بآن جنس باشد یا مایه که زمین بر پشت اوست و او الیو ثا گویند یا بهوت و در وسط با سنا در دست خود از آبی بهره  
 نقل کرده که وی گفته است خودم از رسول الله که اول چیزی که خدای یافرید قلم بود پس نون را بیا فرید و آن دو است و قلم از آن دو است  
 آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه و تعالی فرمود بدو اَتِ الْقَلَمَ و بقلم علی که از نور است و طول او و با بین السماء و الارض  
 و گویند مراد قلمی است که بدو کتابت کند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیار است و مَا يَسْطُرُونَ و دیگر سو گنند خورد یا آنچه میسند  
 حفظه از احکام وحی و با آنچه ایش از فرماید در بیان از این مضیم نقل فرموده که نون همن است و قلم زبان و مایه طون آنچه خطه بر بندند  
 حق تعالی بدینا سو گنند خورد جواب قسم این است که مَا اَنْتَ نَسِيتُ تِلْكَ اَمْ نَسِيتُ تِلْكَ بَلْ هِيَ تَحْتِ يَدَيْكَ اَمْ تَحْتِ يَدَيْهِمْ اَمْ تَحْتِ يَدَيْهِمْ  
 آنحضرت می گفت معلوم بمنزله در بحر الحقائق آورده که کلمه نون ایشا است بعلم اجماع مندرج در حدیث نهیمه قلم شیریت بعلم تفصیل مندرج در حدیث اسماء

پس حق سبحانه و تعالی باین در احادیث و بعلم تفصیلی ثابت فرمود در واحدیت و با خود قلم تقسیم و از دوات قدیم نوشته یعنی حق  
 الهیه مجرده علوی و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جو ایش اینک تو بنمیت پروردگار خود دستور نیستی یعنی بر تو نبوده اند اسرار ازل و ابد و اوقات  
 لک و بدرستیکه سر ترا کاج خدا مژدی ثوابی ست بر کشیدن باریت بخت مخیر ممتنون عفت نامانده یعنی حق تعالی بی و سه یک از دست باید  
 کشید بتو عطا کرده یا غیر موقوف یعنی مژدی بر دوا م که هرگز انقطاع بان راه نیابد و اناک و بدرستیکه تو لعل خلق عظیم بر دین بزرگی که  
 اسلام ست یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس نبوده چنان قوم خود تحمل میکنی ایچو کس با قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که  
 حق سبحانه و تعالی فرشته بود و از عایشه سوال کردند از خلق رسول الله و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت قرآن بود و فی سلسله الذهب  
 فظلم بودیم بمرکزست هم کان گوهرش کان خلقه القرآن و وصف خلق کسی که قرآن ست و خلق را نعمت و چه امکان ست محمد حکیم قدس  
 فرمود که هیچ خلقی و بزرگتر از خلق محمد نبوده چنان مشیت خود را دست باز داشت و خود را بجای با حق گذاشت امام قشیری گفته که نه از بلا  
 منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شهادت حقائق اخلاق آن حضرت در سائر  
 مراتب اصفافی صفات لمصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور است فسکت بصیرت و د با شد که مبنی انجی و یجی و یون و نه  
 بیند معاندان تواز اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد یا تسک الممتنون بکدام ست از شما گفته  
 بیا یاد کردیم گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان است و بتات بدرستیکه آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است  
 من ضل بسککه گمراه شد عن سبیل از راه او که رست است و چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود و هو اعلم او داناتر بود یا الممتدین  
 بر ایا ننگان کمال عقل که مومنانند فلا تلحق المکذبین پس فرمان بمرکزست بکنند بکنان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبار دعوت مینمایند  
 و ذوالاوند هین دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش کنی بر شرک فید هون پس تا ایشان نیز چرب زبان نرمی کنند  
 و بر دین تو طعنه زنند و لا تطعم و فرمان برداری نه ای کل خلاف هر سوگند خورنده را بدروغ که ابو جهل ست یا اخنس بن شریف  
 یا سود بن عذیبه و اصح و اشهر ولید بغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی موهین سست را می با خوار و بی مقدار  
 هکما ز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مشکاء رنده بنیمیم سخن جنی میان مردان یا غمزه کننده منتلج  
 با شوارنده الخیر مخیر را یا منع کننده از ایمان و احسان معتد شتم کننده و از حد در گذرنده آشتیم بسیار گناه یا زنا کار مختل تحت و  
 و درشت خوی بعد ذلک پس ازین همه عیبا و زنییم حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید بغیره مجده ساله  
 که بغیره دعوی کرد که من پدر اویم و با خود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکور است که چون رسول این آیت را در انجمن قریش بر ولید فرمود  
 در هر عیبی که رسیده در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید  
 و زنییم که گفت چگونه این محرم را بر سر آرم شمشیر کشیده زود آمد القصه بشنید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جراتی نداشت  
 و او را برادر زاده کان بود و چشم بر میراث وی نهاده و مرشک آمد غلام فلان را بزرگتر قسم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول  
 آن زن شده خصومت ولید ست و تنیزه او بان حضرت بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادر است و کور خطای مادر او خاکسار کرد  
 آن کان آیا برای آنکه هست جحش بر یک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذامایل خداوند مال قبینین و خداوند پسران  
 چنین کس افران میری از ائله علیه چون خوانده شود بر او ائله آیتهای کلام ما قال اسبا لیل و لا ولین و گوید اینها افسانه پیشینیان است

سَنَمُهُ زود باشد که علامت کنیم باغ علی الحضر طومر ○ برینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکار سازیم که نتواند پوشانید  
و در آنرا آورده که در روز بدر برینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا بلکونهم بدرستیکه ما از نمودیم اهل که را بقسط و غلا و زوال نعمت  
کما بلکوننا احطت الجنة همچنانکه از نمودیم اهل باغ ضروان را بر زوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را  
باغی بود در روز میوه چیدن در ویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیگندی و هر میوه که داشت و دست بدان رسیدی باید از  
درخت بیگندی یا بر طرف بساط افادی بدر ویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدر ویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد  
پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد عیشت بر ماتمک گردد علی الصبح که در ویشان را خبر نباشد  
برویم میوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی سفیر اید اذ اقسمو الصبر منها مضیقین ○ اما دکن چون سوگند خوردند و از ثمران  
ضروان که پسران از فقر بچسبید میوه آن باغ را در حالتیکه داخل باشد در وقت صبح یعنی با دجک پس چنین سوگند خوردند و کلا یستند و  
و استنشاک و ند یعنی گفتند انشاء الله تعالی در شبیکه این نیت کردند و بختند قضای از آن نازل شد فطاف علیها پس باید بدان باغ  
طائف بلای طواف کنند و مین تکت از پروردگار تو و هم ذائقون ○ و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خنکان فاصحت  
پس گشت باغ ایشان آن ملاک الصبر یعنی همانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند و وجهی که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خوار  
در آمدند فتنه داد و پس اندک در میوه یکدیگر را مضیقین ○ درآمدگان بصلح یعنی وقت صبح بخوانند و هر یک را و گفتند آن اغدو اعلی  
حشرکم اگر با دیرین آید بسوی درودن کشت خود یعنی شاکر کشته خوردن کنتم عظیمین ○ اگر مستعد شاربندگان میوه و آن باغ مشتمل  
بوده بر خرما بنان پس را سابر داشته روی باغ نهادند فاطلقوا پس رفتند بجانب باغ و هم یخافون ○ و ایشان سخن آهسته و نرم  
میگفتند تا کسی نشنود و مضیقین سخن آن که یکدیگر را ایضا و عظیمین که باید که در دنیا یا در روز شهاب یعنی در باغ شهاب ویشی تا  
بصره گیرد و از حصه ماک نشود و عذو اعلی حشر دین ○ و باید در رفتن بجانب باغ بر قصد منع ساکنین توانایان با عقدا خود و بر چند  
دیرین میوه فلتما و اوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قائلو گفتند با یکدیگر انا لصاؤون ○ بدرستیکه ما  
گم گردانیدیم راه باغ خود را چه باغ ما دیر و زبر میوه بود و این باغ از میوه تنیست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانیهای  
و دیوار که آن باغ ایشان است گفتند بل نحن فخر و مؤن ○ ما راه گم نموده ایم بلکه بابی بهر گانیم از محصول میوه آن باغ بجهت  
منع فقر و ترک استنسا قال او سطمه گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا زبر گترین پس یا صائب تر برای که اقل لکم و آیا  
نکتم من شمار دیر و رکو لا تسخون ○ چرا یاد نمیکند خدای تعالی را بزرگی و نیکی میدانشان است تعافوا و نحن دینا گفتند ماکست خدای از آنکه در  
فرستادن این بلای ما شتم کرده باشد انا کما ظلمین ○ بدرستیکه ما بودیم متکبران بر خود منع در ویشان فاقبل بعضهم علی بعض پس وی آوردند  
بعضی از ایشان بعضی دیگر تسکون و مؤن ○ علامت میکردند این آن میگفتن تو چنین اندیشیدی و او غرضی آورد که تو مردمان را بر وی تعجب نگاه خود غرض  
نمودند و از روی قائلو بولنا گفتند ای مای با انا کما ظلمین ○ بدرستیکه ستم از خود گذراندگان در گمانی گاری که استنسا کردیم و در ویشان ختم  
عنه و بنشاید که پروردگار را یعنی از کرم و امید داریم آن شید کنا آنکه بدل دهد ما را خیراتها بتر از آن باغ انا الی وینا بدرستیکه ما بسوی طاعت و  
خود دینون ○ رغبت کنند گانیم بعد از تو و طلب عفو حق تعالی را بنشیند و باغی بر آنکه چون نام بر ایشان از زانی فرمود در میان می گوید که خبر از سر آن  
باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدم بر بر سیاه بر پایتاده حقیقان گفته اند که هر کس با آن رفتار گردد و مال و متاع او در غم و تلذذ افتد





پایه پاره خشت که تعلّم است از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطا می دهیم و ایشان تقصیل ندارند و اُمّی لم یط  
و مملکت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند نگاه ایشان را بگیریم آن کید بی متین است بر تنیکه عقوبت من محکم است که هر چیزی دفع شود  
گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد اَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا أَمْ يَطْلُبُ ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد قلم مقصود  
پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن مُثَقِّلُونَ اگران باراند و بدان سبب روی از تو میگردانند اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزد یک  
ایشان است لوح محفوظ که مغیبات در آن است فَمَنْ يَكْتُمُونَ پس ایشان مینویسند از آنجا که آنچه حکم میکنند در سوت مومن و کافر بصیرت حکم  
در بابت پس شکلیا باش محکم آفریدگار خود را به تبلیغ و حی و تحمل از رکهار و لا تکن بمویش در دل تنگی و شتاب زدگی کصاحب الحوث مانند صفا  
ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر نایبی قوم و بی فرمان از میان ایشان بر نبت تا بشک ماهی محبوب گشت از نادای یاد کن و تنبیه بخور و در کار خود  
در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و هو مکتوم و او برآمده بود از شکم دانه و گوشت آن تذکره اگر آن بود  
که دریافت او را نفعه مومن در تنه نعمتی از رور و کار او قبول تو به لیس بالحرّاء هر آنکه شدمی بصحرائی عالمی از گناه و هو مکتوم و او  
طاعت کرده شده بودی فاجتنبه و تبه پس برگزید و آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای حی بوی فجعله من الصالحین پس  
گردانید او را از ستودگان یعنی پشیمان گشته اند که این آیت وقتی نازل شد که آن حضرت میخواست که بر قبیلہ ثقیف عامی بکند حق تعالی فرمود که سیر کن و  
آن عمار موقوف دار که کارها بصبر بکوشد و نظر کارها را بصبر گرد و دل سپند + حرم آن که صبر باشد بر سبب + چون در افتادی بهر و اب حرم صبر  
و الصبر منقح الفرج + صد هزاران خمیا حق آفرید که میبایستی به صبر آدم ندید + آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیلہ بنی اسدی که بحسد  
و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بودند بسیار ستمگر ساختند تا به تو جمال سید عالم را با سبب عین کمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی از این  
عصمت وی از چشم بدین آیت فرستاد که و ان یمکد الذین کفروا لیکونوا قلوبک و بر تنیکه نزدیک بود که آنکه کافر شدند بهرینه بفرانند و بچکنند  
و هلاک کنند ترا با بصارت هم بچشمهای خویش گنایم عو الذکر آن حکام که شنیدند قرآن که بخواندی و یقولون ان الله یکتون و میگفتند بدستیک این  
مرد را دیو گرفته است یعنی یا وجنی است که او را تعلیم میداد و ما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعلمین مگر پندی عالمیان یا نیست محمدا  
اشرف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم تو بر روشنی دیده آدم تو + حسن بصری گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه +++

سورة الحاقة مکتوبه اثنتان و خمسون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحاقة حالیکه حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست رسیدن از ان مال الحاقة چه حالتی است چه ساعتی و کاذب است و  
چه خیر و ناگر داند ترا که مال الحاقة چه چیز است چه حالتی است چه ساعتی که در واقع شود مکافات علمها مرد و روز قیامت است و حاقه یکی  
از اسمای اوست کذبت تکذیب کرد و نمود و عاده قبله شود و عاده بالقار عاده بر روز قیامت که گویند و در شمشیر شکفته مردمان  
قاما نمود پس با قبیلہ شود و فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة سبب طغیان شود و یا بجهت فرو طاغیه از ایشان چون قدرین لفس  
و اصحاب او که نافرانی کردند یا بصحرا احد در گذشته که کس مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صحیح جبریل م و اما عاده و اما قبیلہ عاده فاهلکوا  
پس هلاک گشتند بر چه صرصر بیاد سخت و سر و عاتیه از حد در گذشته یعنی سرازنده از فرمان خازنان در جبرست که نده از باد و قطره  
آب فرستاده نشود بر بنیا الا بوزن مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و بودم که آب و با طغیان کردند و خزند و زمکین نمودند و در تفسیر کبریت که ملائکه باد و بور ضبط

دع

توانستند کرد و خدای تعالی آنها را با اعلیٰ هم بر قوم عاد و سبع لیکال هفت شب و ثمانیة ایکا و هشت روز از وقت  
صبح چارشنبه تا وقت غروب چارشنبه دیگر حضوراً روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان فقرے القوم پس تو میدیدی قوم را  
اگر حاضر میبودی فیما دران اوقات ضرعی را در گان افتاده گاه میگویند که ایشان از عظم اجسام انجمن تخلی و خاویة و بنجای خست  
خرماند برین افتاده یا خالی شده و کاداک گشته فصل ترے لکتم من باقیة پس هیچ می بینی ایشان را کسی باقی مانده یعنی هم  
مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین مانده قطعه مقرست که بودند در زمانه بسی نشان تخت نشین خسروان شاه نشان چو عاصفا  
قضا از مسیب قهر و زید شدن خاک و از ان خاک نیز نیست نشان و جَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون و من قبله و آمدند آنها که پیش از او بودند  
و اَلْوَقْفُ فَكُنْتُ و اهل دینیهای موقوفه بالخطا طعة و گناه یعنی بشرک قصص و این عاصی شدند قوی رسول و هم فرستاده پروردگار خود را  
فَاَحَدُهُمْ پس گرفت خدای ایشانرا اخذ که ذابیه و گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگران اما بر تنبیه اما طغنا الماء آن هنگام که طغیان کرد  
آب یعنی از حد گذشته بوقت طوفان حملند که بر دشمنان و دشمنان را در ان شمار فی الجادیکه و کشتی ترونده بر آب یعنی نغیبه نوح هم لجمعها ما گردانیم  
کشتی را لکه برای شما تذکره پسندی عبرتی در رخات سونمان و هلاک کافران و تعیمها و نگار دین پند را اذن و اعیة و گشتی نگارنده  
که نفع گیر و با نچه میشوند و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر علی را گفت من از خدای در خواستم که گردانم اذن و اعیة گوش ترا می پس علی گفت بعد از ان  
هیچ چیز فراموش نکردم نظر کردم چه با صبح با و و صد و عیم و پند را اذن میاید و عیم و گردودی گوشهای عیب گیر و وحی ماوردی گردون یک شیر با ذابا  
فهم پس چون میدید شود فی الصور در صور نفخة و احده و یکیدین که نفخه صاعقه است و حملت الامراض و بردشته شود زمین و الجبال  
و کوههای از ان کن خود بجز قدرت کامله یا توسط زلزله و بادهای سخت قد گنا پس در هم شکسته شوند زمین و کوه دکه و احده و یک شکستنی و  
مانند بهار گردند فیومئذ پس آن هنگام و وقعت الواقعة و واقع شود واقع شوند یعنی قیامت قائم گردد و انشقت السماء و شکاف آسمان  
از طرف مجمره قهی پس آسمان یومئذ در آن روز و اهیة و است و ضعیف بود پس از قوت و استواری قال لک و فرشتگان علی ارجلها  
بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند و تحلی و بردارند عرش دیک عرش پروردگار و توفو قهصم بر زب طاکه که بر جای آسمان یومئذ  
آن روز ثمانیة و هشت ملک و امرو و حاملان عرش چهار اندر عالم آورده که دران روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بز کوهی از سمای ایشان تا  
زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته اند هشت صف از طاکه بردارند که ایشان را اندازد خدای تعالی یومئذ تعصون در آن  
عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه که آنحضرت پنهان ماند بر خدای متکبر از کردار و گفتار شما خافیه و پوشیده که هست یعنی خدای بز خایا  
شما مطلع است پس عرض حساب از برای اطلاع است بران بلکه برای عدل است و فشی احوال بر خلایق فاما من اوتی پس با آنکه داده  
شود کتبته کتاب نوشته عمل و بیمنیه و بست رست و فیه قول پس گوید از روی سر و رها و مافرو و ابیاید بخوانید کتبیه و کتاب  
مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در میان آورده که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت جنت است  
و پس چه کتاب خطه میان بنده و خداوند است و کسی از ان بنده و نخواهد پس صاحب آن کتاب میگوید ای ظننت بدستیکه من یقین دهم  
آنی ملاقی آنکه من بنده ام حساب خود را یعنی دهم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم قهول پس آنکس فی عیشة  
تراضیه مع در زندگانی باشد پسندیده صافی از کم ورت مقرون بحسرت و حشمت فی جنة عالیة و بهشتی بلند قهول قضا میروای که در ان  
نزدیک که دست قائم و قاعد و مضطرب و بی رسد و رضوان ایشان را گوید کلا و اخبرید از میوه های آن درخت و ابیاید شما میزد شربت ها هفت

ج



خوردنی و آشامیدنی گوارنده بجا آشفتم سبب آنچه عمل کردیدی که ایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزی  
داشتید در روزهای گرم و آفتاب من اوتی و اما آنکس که دارد شوم کتبه بشماله نامه او را بدست چپ او و بدیهای خوش بند قیقول  
پس گوید از روی ندامت یلکتنه که اوت ای کاشکی داده نشدم یعنی بن ندانندی کتبه کتاب را و من ندیدی تا بر ملا فضیحت نشدم و کلمه  
آذین و کاشکی ندانستی که امروز ما حیایه چیست حساب من چه حاصل نیست مرا جز عذاب و شدت یلکتنه کاشکی پیش مرگی که بدان مردمی  
در دنیا کانت القاضیه بودی مرگی حکم کننده بفنای ما بعد از آن زنده نشدی تا آنجائی دفع نکرد عتی از من عذاب را کالیده آنچه مرا  
بود از مال و بقیع و تبع هلاک عتی که گشت از من سلطینه تسلط بر مردم و فرمان گزاری با مجتبه در دنیا جنگ در آن زنده بودم پس  
خطاب در رسد مرزبانیه را که خدو که بگردان کس را فخلو که پس در غل کنید ویرا یعنی دست او بگردان بندید ثم الحیم پس آتش  
بزرگ صاوه عتق افکنید و اثم فی سلسله پس آنگاه در زنجیری از آتش زدیم که گران سبوحون ذ و اعماقتا در باشد ذراع ملک که سرگز  
ذراعی سفت باغ نیست و هر باغی از کوفت تا که فاسکو که پس در آید و در آن یعنی بر جسد او چپ محکم تا حرکت نتواند کرد و کعب الاخبار در گفته که اگر  
همه آهنی که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه از آن پنجبرست اگر حلقه از آن بر کوههای عالم انداختن از زیر یکدزد آتیه بدستگاه این کس گمان  
که یوم من بود که ایمان می آید بیا لله العظیم بخدای بزرگوار و کاحش و برنی نجات خود را یعنی نجات نمیکرد و هر چه داشت علی طعاص  
المسکین بر طعام دادن در ویش فلکس پس نیست که الیه فرما و را امروز همدا حیم اینجا خوشی که حمایت کند و کاطام نیست او را  
خوردنی از من غسلین مگر از غساله و زخمیان یعنی زردابه ویری که زنتهای و زخمیان میروند و کاحش میخورند غسلین الا الخاطون  
مگر گناه گاران که سر بر گناهان گبار شرک است فلا پس نه چنان است که کافران بگویند که قرآن یافته و ساخته محمد است اقم سوگند بخورم بسا  
تُبصرون و آنچه می بینید از مشهورات و اما کتبصرون و آنچه نمی بینید از مغیبات یا آنچه در روی زمین و زیر زمین است یا با جسام  
و ارواح یا با نسل و جن و یا کعبه و بیت معمور یا بهر و بحر یا به تبلیغ محمد و نزول جبریل م یا با آثار رسالت حبیب من و انوار ولایت او و آ  
قسم اینکه آتیه بدستیکه قرآن لقول رسول هر آینه خواندن رسولی است که کیمیه بزرگوار زرد خدای که محمد هست و گفته اند جبریل م  
و ما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر خاچه ابو جهم میگویی قلیلا کاتو مئون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم  
تصدیق است و کال بقول کاهن و نیست قرآن سخن کاهن خاچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قلیلا کاتو کرون اندکی پند  
میگیرید یعنی متذکر نمیشوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است قرآن ذب العالمین از پروردگار عالمیان و کال بقول و اگر فرزند محمد خاچه غم  
شماست و بدروغ بر بند علیکنا بر بعضی اقوال و دلیل بعضی سخنان را اخذ ناهر آینه بگیریم ما منه بالیمین از و بقوت توانائی  
ثم کقطعنا پس بریم منه الوتن از و گ نل و را یعنی ملاک سازیش فما منکم پس نیست از شما من احدی بچکس یعنی نیستی شما  
عنه جبرین از و دفع کنندگان آن ملاک را و آتیه و بدستیکه قرآن کتد که هر آینه پندی است للمشتقین و پر پیروز گاران را به  
ایشان بدان منتفع شوند و انا لنعلم و بدستیکه ما میدانیم ان منکم انکو بعضی از شما کذبین تکذیب کنند گانند قرآن را و آتیه  
بدستیکه قرآن لحشر که هر آینه سبب حسرت است علی العفرین و مرنا گردیدگان و ز قیامت ماکه ثواب قرآن امشابه کند و خود از آن  
محروم باشند و آتیه و تحقیق که قرآن الحق الیقین درست است یگان یعنی یقین است که از زحمتی سحانه منزل شده و قسیده پس تسبیح گوی باستم  
و ذلک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمائی او را از صفات مانوسه و بنای بزرگ یاد کن او را

ع

ع

## سورة المعارج مكية وهي اربع واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محبت حق است و آنچه او میگوید از نزدیک تو است پس تو منگی  
 باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سَأَلُكَ سَأَلُكَ در خواست کرد و خواهند بعذاب واقعه عذابی را که نیست  
 لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل بدرست در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سَأَلُكَ اوجمل بوده گفت فاسقط علينا كسفا و قولى  
 که حضرت پیغمبر در خواست و استعجال نمود بعذاب ایشان بر هر تقدیر گشایش که نیست مَرَّان عذاب را دافعه دفع کننده که باز دارد از  
 مَرَّان الله از جهت خدای چه اراده از لیه بدان تعلق گرفته و مراد مدفع نمود پس در صفت اسمی گوید که ذی المعارج خداوند در جلی باریست  
 یعنی غرضهای بهشت که برای دستان خود میباید یا مساعدی که برای معبود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ بِالْأَسْمَاءِ وَفَرَسُهَا  
 وَالرُّوحُ وَجَبْرِئِلُ هم یا قومی که عظم انداز ملائکه بسوی امر خدای معنی موضع که خدای فرماید فی یوم یوم کان در روزی که هست مقداره اندازه او  
 خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی کلی اگر از نبی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است ایشان بیک روز میروند  
 او بدین مقدار سال تواند رفت و این عباس فرموده که مراد روز قیامت است که کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت  
 پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقعی هزار سال باز دارد و بیان بواقف در جواب تفسیر باید جست و در فواید آمده که هر یکی را  
 اسمای الهی روزی است خاص که تعلق به و دارد و در قرآن در روز را زمانه گویند یوم الرب و ان یوم عند ربک کألف سنة مما تعدون  
 که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است بیان امام اسمای سنین ابدیه و سرمدیه در مطاویح این و راقی لکن منصرف سخن فقی و  
 هر نکته مکانی دارد و قاصد پس شکیبائی کن بر کند یب سحران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کردن بگو یعنی بی قلق و جزع و شکایت انهم بدینکه  
 کافران میرفتند می بیند روز قیامت را بَعِيدًا و در زمانه آن معنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان  
 کار دور است یعنی محال بنیاید و قَوْلُهُ وَاَمَّا مَن لَّمْ يَسْتَغْفِرْ يَرَىٰ غَدْرَهُ الَّذِي كَانُ يُعْتَصِمُ بِهُ يَوْمَئِذٍ رَاسًا مَّوَدًّا وَاَمَّا مَن لَّمْ يَسْتَغْفِرْ يَرَىٰ غَدْرَهُ الَّذِي كَانُ يُعْتَصِمُ بِهُ يَوْمَئِذٍ رَاسًا مَّوَدًّا  
 مانند قطعی که داخه باشد در دی نیت یعنی فلک بگذرد و تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین ده شده یعنی نیست  
 شود و ریزه ریزه و کَلِشَل حَمِيمٍ و پرسیده نشود بهیچ خویشی حَمِيمًا از یمن خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال کنند بگویند و هم  
 بینا کرده شوند ایشان بخیشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و دانند که هر یک بعمل خود مواخذند و کَوْثُرُ الْجَنَّةِ و ستار دو  
 آرزو برد کافرو یَفْتَدِيهِمْ كَذِبًا فَرْدِهِمْ عَذَابٌ یَوْمَئِذٍ از عذاب آرزو ببنید پس آن خود یعنی خدا که بعضی خود پس از آن غریزین خلق  
 بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و خلاص یابد و صَاحِبَتِهِ و فداده زن خود را که یار و هموار او بوده و اَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و  
 مددگار اوست و فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِم و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه او بوده اند و مَن فِي الْأَرْضِ  
 و دو ستار دو که دارد هر که در زمین است جَمْعًا همه ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد که فداده نشود بگویند پس بر باد و آن خدا و دان گلا  
 حاشا که میرد از عذاب انما بدستیکه آتش و وزخ که مجرم از وی فرامید هر کس از زبان است خالص نزع کند گشتن است لِلشَّوْءِ  
 مردست و پایی شرکان باوست سر ایشان را از صد ساله و دوست ساله را یعنی نهانه میزند و کافرا بخود میکشد چنانچه مفاطیس آهن را  
 جذب کند تَدْعُو اِنْ حُورٍ اَتَتْهُنَّ یعنی میکشد یا زبانی و بر خوانند و در عالم آورده که آتش زبان فصیح بنام و لقب بنیاد من اذ بَرَوْتُكُمُ

کسی را که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی و جمعه و گرد کرده است مال دنیا را قاف و محو پس در باروان کرده و بگذارد  
و حق خدای تعالی او را کرده است انسان بدستیکه آدمی خلق آفریده شده است هلو عکال حریفین بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق  
ربانی در کتاب از متاع نقل میکند که بلوغ جانوری است در پس کوه قاف که هر روز صفت صحرای از گیاه خالی میکند یعنی همه خشایش آنرا بخورد و  
آب مفت در یاری آشامد و در گرام و سرما صبر نداشت و در شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و  
اندیشه روزی بدین دایه تشبیه میکند نظم جانوری را که بخور آدمی است + معده چو پر شد سبب بی غمی است + آدمی است آنکه بسیاری بود و بر سر  
سیری غم روزی خورد + خورد و بهر عمر بیکش و ز کم در روزی هر روز زرخوان کرم + وزره حرص و ایش بجهان + هیچ غمی نیست بجز فکر نان +  
اذا مات الشتر چون برسد و راضی ماند فقر و مرض جزو عا لا جرح کننده باشد و فریاد زنده و اذا امته الخیر و چون برسد  
او از اینکی مثل صحت و توانگری متو عا لا منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال ز نفعه در راه حق او هر آید میان برین مثال مخلوق  
شده اند الا المصلین مگر نماز گزارندگان الذین هم انا انکوا ایشان علی صلاتهم بر نماز خود ایمون پس پیوستگانند یعنی هیچ شغلی  
از ان باز نماند و گفته اند در وقت ادای صلو ساکن اند و چپ در ست التفات نمی نمایند فالذین فی أموالهم و انما که در  
مالهای ایشان حق معلوم حق است دانسته شده مثل زکوة و صدقات و موقوفات لیسائل برای رویش خواهند و التحریر و  
و برای محتاجی که خواهد و الذین یصدقون و انما که تصدی کرده اند یوقم الذین بوقوع روز جزا و نشانه تصدی قیامت شتغال است  
بطاعات و عبادت و الذین هم و انما که ایشان قریب عذاب و بهریم از عذاب آفرید کار خویش مشفقون ترسانند و علامت ترس است  
اجتناب است از مناسبات و ملاسی از عذاب و بهریم بدستیکه عذاب پروردگار ایشان غیر مأمون مامون نیست یعنی از ان امین نتواند بود و البته  
بعایمان خواهد رسید و الذین هم و انما که ایشان لغیر و جهیم مفرجهای خود را حفظون نگاه دارند گانند الا علی از فاجیهیم مگر بر  
زمان خود او و مالکیت یار که مالک شده است ایما هم دستهای ایشان را یعنی نیزگان که بملک پس در ایشان تصرف توان کرد و فاقهم  
پس بدستیکه ایشان غیر مأمون علامت کردگان نیستند بزرگ حفظ و نسبت بزمان و کثیران خود فتنه ایست پس هر که طلب کند شکوه و کاف ذلک  
جز این که گفته شد قاولیات پس آن گروه هم الحدون ایشان از حد در گذرند گانند از وطنی و کران و بهائم و بقول بعضی استنابا لیلین  
داخل اعتیاست و الذین هم و انما که ایشان لا منتهی بر امانتای خود را و عهد هم و پیمانهای خویش را از خون رعایت کنند گانند  
خواه امانت و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که بهرگاه پستی است و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری در ان فرو نگذاشتنی است اگر میاید  
از آتش امانت + فرو نگذار قانون امانت + بهر عهدی که می بندی فاکن + رسوم حق گذاری را ادا کن و الذین هم و انما که ایشان بشهدتیم گوی  
خود قایمون ایستاد گانند تا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عبادانه و حق شهادت بر اجمع بخواند جهت تنوع اقسام آن و الذین  
هم و انما که ایشان علی صلاتهم بر نماز خویش محافظون محافظت میکنند یعنی آداب و شرائط آن و امینانند و مکرار ذکر صلو در متعین و محترم این آیت  
دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سایر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل اولیات آن گروه که بدین صفتها موصوفین  
فی حبیب در بوستانهای اندر و قیامت مکر مومن گرامی شدگان ثوابی بدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسول  
حلقه زدند و استراکنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانهای عقبی را نیز طمع میداریم که پیش از ایشان بایم آیت آمد که قال الذین کفروا پس  
چنینت و چه بوده است و انما که نگر ویدند و ازین صفتها که مذکور شد بی بهره مانند قبلک بسوی تو مھطعین و شائبه گانند



عَنِ الْيَمِينِ اِزْجَانِبِ رَاسْتٍ وَعَنِ الشِّمَالِ وَاِزْطَرَفِ چپ عَزِيزٍ ۝ گروه گروه حلقه زدگان اَبْطَمَعُ اَيَا طَمَعُ دَارِ وُكُلٍ اَمْرِي هَر مَرِي  
قَمْتُهُمْ اَز ايشان اَنْ يَدْخُلَ اَنگه در آورده شود بامؤمنان جَنَّةٌ نَعِيمٌ ۝ هر دوستان با نعمت يعني مشركان را دعويمه است كه بزمعت  
بى نقد ايمان ايشان را در چهار بازار و ضايعات جنات داخل دهند كَلَامُهُ اَيَحْيَيْنِ سِتْ و كَافِرَانِ را در بهشت راه نيست اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ  
بِدَرَسِيكُمَا اَفْرِيه اَيَم ايشان را مَقَاتِلًا يَكُونُونَ ۝ از آنچه ميدانند يعني نطفه آلوده كه آن را بهيچ نوع با عالم قدس مناسبتى نيست پس اگر كسى  
از لوث كه و رات صافى نكرد و با خلاق ملكى متعلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَكَلَا يَسْ رَاحَةُ چنان ست كه كفار ميگويند اَقِيمْ  
سوگند بخورم بِرَبِّ الْمَشْرِقِ بَافْرِيدگار مشرق كه آفتاب دارد و در سالى كه هر روز از نقطه ديگر طلوع مينمايد وَ الْمَغْرِبِ و بخداوند مغربها  
كه آفتاب را هست و به هر روز به نقطه ديگر غروب ميكند و گفته اند مراد شارق و مغارب نجوم ست چه هر يك از ايشان را محل شارق و مغرب  
از دوايره اوق نقطه ديگر ست و به هر تقدير حق سبحانه قسم يا ميكند اِنَّا الْقَدْرُونَ ۝ بهر شيكه ما تو انا اسم على آتش بيدل برانكه بل كنيم يعني  
اين مشركان را هلاك سازيم و بدل آريم از ايشان خلق خيرا قَتْنَاهُمْ بَهْرَ اِيْشَانِ ۝ فرمان بردار تو و ما نحن بِمَسْبُوقَيْنِ ۝ و فستيم ماسبون  
شدگان يعنى كسى را پيشى نتواند گرفت اگر اراده امرى كنيم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَدَرْهَمِيسْ دست بدار ايشان را بِخَوْضُوا اَتَا  
شروع كنند در باطنها و يَلْبَسُوا و بيازي شغول شوند در دنيا حتى يَلْقَوْا اَتَا و قتيكه ملاقات كنند يَوْمَ مَهْمُهُمْ و زخود را الَّذِي يَوْمَ يَعْدُونَ  
آن روزى كه وعده داده شده اند بدان روز كه بدست قيامت حكم اين آيت بآيت قال ثُمَّ نَسَخَ يَوْمَ تَمُوتُ سَبْعُونَ رَوْزِي كه ميرون آيند  
ايشان مِنَ الْاَجْدَاثِ از گورها سيراغا شتابندگان با حاجت دعوت اسرافيل م كاتهم گويانكه ايشان اِلَى نَصْبِ سَبْعِي عِلْمِي كه برپا كرده اند  
يَوْمَ يَفْضُونَ ۝ مى شتابند چنانچه سپاه پراگنده كه علم خود قائم ميند و بجانب دى شتاب كنان روند خاشعَةً فروتن ذليل اَبْصَادُهُمْ  
ديدن ايشان يعنى خداوندان ديدن ديدن سر درپيش انگنده تَوَهَّمْتُمْ بِشَيْءٍ اِيْشَانِ را يعنى فرو گيرد آن را ذَلَّةٌ طَخَارِي و كُنُوسَارِي  
ذَلِكَ اَيْنِ سِتِ الْيَوْمِ الَّذِي يَوْمَ يَوْمِ كَايُو اَيُو عَدُونَ ۝ بودند كه بدان ايشان وعده كرده مى شدند

ع

## سورة نوح مكية ثمان وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوحًا بَدْرَسِيكُمَا اَفْرَسَا دِيمِ نوح راءم الى قَوْمِهِ سَبْعِي گروه او از آل قابيل اَنْ اُنْذِرُكُمْ لَكُمْ قَوْمًا كَرِهَ  
خود را و ترسان من قَبْلَ اَنْ يَأْتِيَهُمْ مِّنْ اَزْاَنِكُمْ بَايَدِ بَشَانِ عَذَابِ اَلِيمٍ ۝ خدايى دردناك كه طوفان ست يا عذاب آخرت  
قال گفت نوح م يَلْقَوْنِي گروه من اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بَدْرَسِيكُمَا مِّنْ شَارِكِيْمِ كُنْزِهِمْ قَبْلِي ۝ آشكار است بيم كردن من ميرسانم بشما  
اِنْ اَعْبُدُوا اللّٰهَ اَنكُمْ يَرْسِتِيْدُ خُدَايَا بِيْكَانِكِي وَاَتَقُوْهُ و تَرْسِيْدُ زَعْقُوْبِ اَوِيَا بَرْسِيْدُ زَا فَرَا نِي اَوْ قَا طِيْعُوْنِ ۝ و فرمان بريد  
در هر چه فرمايم و نهي كنم يَعْظُرْ لَكُمْ تَابِيَا مَرْزُودُهُمْ شَارِكِيْمِ اَتَمِنُ دُوْا يَكُمُ بَعْضِي اَزْكَانِ اَن شَاكِهِ قَبْلَ اَزْ اِسْلَامِ مَرْكَبِ اَن شَدَّ بَاشِيْدُ  
يُوَخِّرُكُمْ وَاَبْرِيسْ دارد شمار از عقوبت و مملكات يعنى زنده دارد شمار اِلَى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتى كه نام برده كه مدت زندگاني است  
منقضى شود اِنْ اَجَلَ اللّٰهَ بَدْرَسِيكُمَا مَتَى كه خدايى تقدير كرده اِذَا اَجَاءَ بِكُمْ بَايَدِ رَوْجِي كه مقدر و مقرر فرموده كَا يَوْمَ تَخْرُجُونَ  
افكنده نشود و صاحب آن اجل را مملكت نبود رِيا عِي رَوْزِي كه اجل را ياد زيش است شَكِيْسِتِ كه مملكت ند بهيك نسبت بيايى سددنا  
از بيم كست برباد شود جمله هوا و هست اَلَوْ كُنْتُمْ اَكْرَمِيْدُ شَاكِهِ فِكْرٍ وَاَنْظُرْ تَعْلَمُونَ ۝ بنديچه پير ايس اين با باند كه در اجل ناخير و اهل است اَقْصَى نوح بفرمان

تفسير

الهی مصلحت و پند و اندرز و توبه و عفو و زنده و آرزو و ایادی و فوق الحد و شید و بخت و سیر از خود رهایی  
 نبودند تا وقتیکه نوح هم به تنگ آمد قال دیت گفت ای پروردگار من ای دَعْوَتُ قَوْمِي بَدْرَتِکَ مَعْنِ خَازِمِ قَوْمِ خود را بطاعت و  
 عبادت تو لایق و نهاداراه لایق و در معنی پوخته دعوت کردم فلما بین دهم من یغفر و ایشان را دَعْوَتِی خواندن و دعوت کردن  
 من الکافر لَدَا ۰ مگر بخیل و در میدان از ایمان و طاعت و ای و بدرتیکه من کَلِمَاتِ دَعْوَتِکُمْ هرگاه که بخوانم ایشان را توحید و عبادت  
 لَتَغْفِرَ لَهُمْ قَاتِلُوا بِنِزَارِی ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آورند اَصَابَهُمْ انکشتای خود را فی اذ انکم در گوشهای خود  
 و ره گند مسامح را از استماع دعوت بر بستند و اَسْتَعِثُوا و پسر کشیدند شایانم جامهای خود را تا برانه بپسند و اَصْرُوا و استاد  
 بر کفر و عصیت و اَسْتَبْکَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اَسْتَبْکَرُوا سرکشی کردند فی بزرگ شَمَائِلِ پس بدرتیکه من با وجود اصرار و  
 استکبار دَعْوَتِکُمْ دعوت کردم ایشان را جَعَلُوا استکار در محافل ایشان شَمَائِلِ پس تحقیق که من اَعْلَنْتُ لَهُمْ انکار کردم  
 در بعضی از ایشان را یعنی با شکار آواز بر دوشم و شکار کردم دعوت را و اَسْرَدْتُ لَهُمْ و برانیز گفتم بعضی دیگر از ایشان اَسْرَدُوا  
 را ز گفتم یعنی هر وجه که توانستم طریقه دعوت فرو گذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشان را بخت خواندم و چون قماری تو باران از ایشان  
 باز گرفت و زمان ایشان را عظیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اَسْتَعِثُوا پس گفتم آفرینش طلبید و بکار از پروردگار خود یعنی توبه  
 کنید از کفر الله کان بدرتیکه خدای است غَفَّار ۰ آفریننده توبه توبه بکنند کان چون شاتوبه بکنید توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه  
 قَدْ نَادَا ۰ باریدنی بی دریغ قید دگر و بدو و دشمار با اَمْوَالِ بالهاق بنین و پسران یعنی بسیار گردانده اموال و اولاد شمارا و جَعَلَ  
 لَکُمْ و بدو دشمار اجتناب بستانهای مثل بر میوه باقی جَعَلَ لَکُمْ و بدو و جاری گردانده برای شما اَنْظُرُوا ۰ جویهای آب کالکم و لا تَزُجُون  
 چیست شمارا که امید ندرید یعنی نمیشاید الله مژدهای را و قَادَا ۰ بعظمت بزرگواری مراد است که عتقاد میکنید بزرگی او را تا برسد از قضا  
 و یا چیست که از عظمت و قماری او نمیرسد و قَدْ خَلَقَکُمْ و حال لایق یا فریده است شمارا اَطْوَادَا ۰ گونه گونه مختلف در خلق و خلق با از ظهور  
 لفظه بعلاقه برده و از انجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل اَلْاَشْیَاءُ اَکْثَرُ ۰ آیهی بنید که چگونه خَلَقَ الله بیا فرید  
 خدای سَبْعَ سَمَوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا ۰ طبقه بالای طبقه و جَعَلَ الْقَمَرَ و گردانیده ماه را فِی هَجْرٍ در یکی از ایشان نو و دگر و شنی  
 در بعضی تقاسیم است که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور وی میناید در آسمانها چنانچه بر زمین میناید و آنها را روشن میسازد و جَعَلَ الشَّمْسُ و  
 گردانیده آفتاب را سِرَاجًا ۰ چراغ اهل زمین را چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود سپرد آفتاب بتری شب را از عرصه زمین محو گردانید و حضرت  
 رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید قطعه چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول  
 که شمع ملت است از تواجدها و روشن و درین ظلمت سرگشته چراغ افروختی شرعش کجاکس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان ۰ قال الله اَنْتُمْ  
 و خدای بر و یانید شمارا یعنی مهال وجود و در شما آدم هم را بین اَلْاَشْیَاءُ از زمین برست یعنی آدم هم از خاک نیکنامان رستنی چون پدر مار از خاک  
 آفرید پس همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ یُعِیدُکُمْ پس باز خواهد بر دشمارا فیه از زمین یعنی بعد از موت بقر در آرد و یَحْیِیْکُمْ و بیرون آر شما  
 از قبر اخر احْیَا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا و الله جَعَلَ و خدای گردانید لَکُمْ اَلْاَرْضُ برای شمارا زمین را یَسَاطَا ۰ مانند فرشی  
 گسترده که آرام گرفتن در و در رفتن بر و سایه لَیْسَ لَکُمْ اَتَا میرود و میماند از زمین سُبُلًا فِی احْیَا ۰ برای سبای کشاده بعد ازین مواظب و نصیحت  
 عوام قوم نوح هم متامل شدند و خواص دروسای ایشان با ضلال غولونند تا از آنچه بودند بدتر و جفاکارتر گشته در عیسای عفا و فرودن قال نوح گفت







و مقرر است که هیچ پیغمبر بحیث مبعوت نبوده الا حضرت که انس و جن را دعوت و فرارسیده است و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشید  
نظم داخل اندر دعوت او جن و انس + تا قیامت آتش هر نوع و جنس + اوست سلطان طغیانی او همه اوست شاه خیل او همه + فمن  
يَوْمَئِذٍ يَسْأَلُ كُلُّ رَجُلٍ مَا كَسَبَ + و نه از ستم برو و نه از رسیدن  
عیب برو + وَاَتَا مَنَا الْمُسْلِمُونَ + و بدستیکه از بنی نوع ما مسلمانان که دیده به پیغمبر و متدین بهین اسلام و مَنَا الْقِسْطُونَ + و از ما باید اگر اندر خود  
شکر آرد و وفراوان حق ببرد + اَسْلَمَ پس هر که گردن بندم خدی را همچو نمک گردن بناد + اَمِ فَاُولَئِكَ يَسْأَلُ كَرْدَن + بنادگان تحت و اقتصد کرده اند  
دشمنان + اَمِ هَسْتَ رَاوَزَانِ + اِه + تعصب خواهند رسید + اَمَّا الْقِسْطُونَ + و اما ستمکاران که نگرویدند حق فکاو + اِسْأَلُكُمْ عَنْ آتِشِ مَوْزِجِ الْحَبِيبِ  
همی که بدیشان افروخته شود و چنانچه آتش افروخته میشود + اَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا + و دیگر وی کرده اند پس که اگر مستقیم شوند + اَمِ عَلَى الطَّرِيقَةِ بَرَاهِشْتَ  
یعنی ایان آردند کاسقین + اَمِ يَسْأَلُكُمْ عَنْ عَدَاةِ الْاَبِي سَابِرٍ + بعد از نقطه و تنگسالی یعنی و زنی ایشان فراموش گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت  
و زنی ایشان از نعمت بسیار از زانی داریم یعنی از عهد آخرت امان داریم و این بزرگتر و بسیار تر نعمت است و جمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن انس مستقیم باشند  
بر اسلام ایشان ابعثت عیشت بر فراز گردانیم + اَمِ يَسْأَلُكُمْ عَنْ بَيَاضِ اَمَامَةِ اَبِي سَابِرٍ + در آن زندگانی که بواسطه شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند + اَمِ  
يَسْأَلُكُمْ عَنْ بَيَاضِ اَمَامَةِ اَبِي سَابِرٍ + در آن زندگانی که بواسطه شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند + اَمِ يَسْأَلُكُمْ عَنْ بَيَاضِ اَمَامَةِ اَبِي سَابِرٍ + در آن  
سخت که فرج و راحت در نبود + اَمَّا السَّيِّدُ + و دیگر وی بن آمده که مسجد + اَمَّا السَّيِّدُ + و دیگر وی بن آمده که مسجد + اَمَّا السَّيِّدُ + و دیگر وی بن آمده که مسجد  
با خدای احدی یکی را چنانچه یهود و نصاری در کناس و صوامع خود غریب و مسیح عم را با الوهیت یا دیسکند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت ابرام  
میگویند + اَمَّا السَّيِّدُ + و گفته اند مرد ازین صاحب تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله جعلت لی الله  
مسجدا و ظهور پس در هیچ بقعه و قطعه از زمین یا دخی یا دیگری بیکو نباشد رباعی بل بجز از یاد خدا و کن + یا یاد وی از کسی دیگر یا دکن + دل خانه  
کعبه است میران گذارد + و از بجز از یاد وی آباد کن + وَاِنَّهُ لَمَّا قَامَ + و بدستیکه آن هنگام که برخواست عبد الله بنده خدی یعنی محمد در بطن خنده  
بیدار + اَمِ يَسْأَلُكُمْ عَنْ بَيَاضِ اَمَامَةِ اَبِي سَابِرٍ + در آن زندگانی که بواسطه شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند + اَمِ يَسْأَلُكُمْ عَنْ بَيَاضِ اَمَامَةِ اَبِي سَابِرٍ + در آن  
غایت شوق و ازدحام و در آنکه حق سبحان پیغمبر خود را عبد الله گفته نکتهای بسیار است و در آن آمده است که حضرت را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه  
شرط عبادت و عبودیت بر وجهیکه آنحضرت قیام نمود و هیچکس با قدرت قیامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر نازل علی بن ابی طالب  
مذکور شد که سبحان الذی اسری بعد به و بهنگام نزول قرآن از مریخ فلکی او را بهین نام یاد میکنند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده + نظم  
بنده شعاری بندگی و ست + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش  
گرفته و در بزرگ مملکت شروع نموده ازین مهم برگرد و ازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش  
جزین نیست که میخواهم یعنی می پرستم + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش  
نیتم که برای شما خواهم دفع ضرری را + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش  
من آن پیغمبر نیستم + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش  
لجند و نیام هرگز من + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش  
و رسلته و میرسانم بخدا + اَمَّا السَّيِّدُ + و در زندگیش را بهی + کان ما نه هیچ شای کفار که مرا آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش

پس بدستیکه مراد است نَارِ حَتِّمِ آتش و زَنخِ خَلْدِ بْنِ فَهْمًا جاویدان باشد در آن اَبَدًا همیشه بخلاصی از آن امروز کافران ترا  
ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حتی اِذَا دَاوَاوَا و تَفَكُّمًا بِنِدْمِ مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل وقعه بد با  
در آخرت قَسِيحُ لَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود برینند که از گروه مومن و کافران اَصْغَفُ کِیست ضعیفه ناصحوا  
جست بار و اَقْلُ عَدَدًا کِیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصره که قوی ترست و بیشتر و بار که ضعیف ترست و کمتر کفار بعد از استماع  
این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ لَّيْسَ بِي حِسَابٌ و عده کرده اند راست در دست لیکن وقت آن بر من مخفیست اِنْ اَدْبَحْ  
نَمِدْنَمُ اَقْرَبْتُ آیا نزد کِیست مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده یا از عذاب اَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي اَمْرًا مقرر کرده است خدای من ما و اَمَلًا  
زمانی دور عِلْمُ الْغُيُوبِ است دانده پوشیده فلا يُظْهِرُ لِسَاسِ كَارِ اِنْسَارِ و مطلع نمگرداند علی غَیْبِهِ بر غیبی که مخصوص است بعلم واحد  
یکی را اَلَا مَنَ اَنْ تَصْطَفِيَ مَن تَشَاءُ پسند و مین و رسول از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد ازین رسول محمد است قَاتِلُهُ  
کِیست پس بدستیکه درمی آرد خدای یعنی میارزد مین باین یک یارانش وی آن رسول پسندیده و مین خلیفه و از عقب و رَصَدًا اَلْغَلْبَانِ  
از ملائکه که وی را پاس میدارند لِيَعْلَمَنَّ اَبَدَانِی مَوَاجِی الِیَا اَنْ قَدْ اَبْلَغُوا اَنَّهُ بَرَسَانِی جِبْرِیْلُ و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند رَسُلَاتِ  
و رِیْمِ فرستاده های پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل و احاطه و فرا گرفته است علم خدای شامل شده بمالک الیمیم بنحو نزدیک و مل ملائکه است و  
اَحْصَاهُ و شمرده است کُلِّ شَیْءٍ همه چیز را عَدَدًا اَرَزُ و ی عدد و تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه میدانند مراد کمال  
علم است جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست بیست و نه مرتبه در دو جهان نیست از علم شامش پنهان

و

## سُورَةُ الْمُرْسَلِ مَكِّيَّةٌ وَ هِيَ عَشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که حضرت رسول الله در مبعث نماز ادا کردی و بگویی خود را پوشیده و شتی و از خدیجه منقولست که آن مثل چادری بود چارده  
ذراع نصفی بر بالای بودی و نمی رسول پوشیدی بوی نماز ادا کردی و حق سبحانه و تعالی خطاب کرد که یا ایها المرسل الله ای کلیم درخود پیچیده و گفته اند  
ز دل بعضی حل است یعنی ای بردارنده بار نبوت قَدْ اَتَاكَ الْبُرْزُخُ یعنی نماز ادا کردی و از شب قیام پس در ابتدای سلام فرض بوده و  
میان مقدار نیمه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب نماز بر خیز مگر آنکه کی که آن نَصْفُهُ نِیمِ شَبِّ سِتِّ اَوِ الْقَصُّ اَکْمَرُ مِثْلُهُ از نیمه شب  
قَلِيلًا آنکه کی تا شلشت باز آید و ازین کمتر نشاید اَوْ ذِیْ اَزْیَادَةٍ کُنْ عَلَیْهِ بِرَنِیمِ شَبِّ تَابِلُثَانَ رَسَدٌ و غایت این باشد و تِلْ الْقُرْآنَ  
و بتانی شمرده بخوان قرآن دایار روشن کن حروف آن را بوقت تلاوت و تِلْ اَوْ تِلْ اَوْ تِلْ روشن کردی چنانچه سماع شمار آن تواند کرد و از رَفَضِی علی بن  
نقل کرده اند که مراد بر تِلْ خط و قوف است و ادای حروف اِنَّا سَنُلْقِیْ بِدَرَسِیْکَ زُودَ بَاشَدَ که ما وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَیْکَ بِرُتُوقُولا  
ثَقِيلًا یعنی گران یعنی کلامی مثل بر تکالیف شاقه گران باشد حمل آن بر تکلفان با گران بود از جهت امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام و حد  
و احکام و اعتیال بود سماع آن بر کافران و تعقل در آن بر منافقان با گران باشد ثواب آن در میزان گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت  
وحی بود که آن سرور مثل آواز زاری صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد و بر مخارج فر اگر حق حروف و کلمات از طریق معنادار خارج نمیدود و از جهت  
در آن حال ثقیل تمام بسیدانام میرسد چنانچه از عایشه منقولست که در روزی که سر با بغایت سرد بودی میدیدم که وحی بر تو فرو می آمد و از جبین  
مبارکش قطرات عرق میجکید و در صین نزل می نمود و بدین نوع که مذکور شد لگ بر بشتی سوار بودی دست پایی شتر خیم شتی و اگر تکیه بر آن میکردی



از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل روی گل برکش برافروختی مصرع بسان گل که صحن چمن برافروزد و در بحر احوالی آورده که  
قرآن در نفس خود مفصل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیه و نسبت با جمیع کتب منزله سماوی و بصورتی اجمالی دارد چه متصدق منقذ  
هم است که مصدق عالمین بدین مثل قرآن اشارت بحجیت وی میان صورین اجمالی و تفصیلیه چه جامع امین مثل و اشرف و اکمل و عظم  
خواهد بود و کشفه چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم حل چنین بار بمقدار تست + کار کسی نیست که این کار تست + کس نتواند زدن اینجا  
نفس + قوت اینکار تو داری و بس اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بِكَ تَكُنْ سَاعَتِ شَبَا عِبَادَتِي كَمَا نَاشِي شَوْشَبَا بِتَقِيَامِ شَبَبِي أَشَدُّ وَطْأً  
آن سخت تر است از جهت رخ و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز و در شب  
در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر ناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت تواند شد بهیت خاموش شد عالم شب تاجست با  
در طلب زیر که بانگ عربده تشویش خلوتگاه تست و آه و در است ترست فیلان از جهت تعالی یعنی خواندن قرآن در شب بصواب تر است  
که دل فارغ باشد و زبان بدل موافقت نماید بر زبان بخواند و بدل تفکر میکند و ناشیته ایل گفته اند که میان مغرب و عشاء است یا بعد عشاء صبح و بیدار  
عاشیه ناشیته آن باشد که از خواب برخیزد و آن لك بدستیکه مترافی التماس در روز سجده و کلاه آمد و شد و از دست یعنی تصرف در امور خلق و شتغال  
بعوت ایشان پس در شب توجبه بادی تجدولی باشد و اذکر اسم دیکت و یاد کن نام پروردگار خود را با ساهی حسنی او را بخوان و تبتل و بریده  
شوا از خلق و توجه کن الیه بسوی او بعبادت تبتل بریدی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی اسد مجرد سازد و بهنگی و بی بد و اگر فرد  
دل در و بند بغیرش بگسل هر چه جزاوست برون کن از دل رُبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ است از رب که یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که  
خداوند مشرق و مغرب است که الله سبحانه و تعالی نیست سزاوار عبادت لا اله الا هو مگر وی فالتَّحْدَةُ پس فراگیر او را و کلاه کار ساز خود و مهمات  
با و گذار و اَصْبُو صَبْرٌ عَلَى مَا يَقُولُونَ بَاخِمْ مِیْکُونِ کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات و اَهْجُرْ هُمُ و برز ایشان هَجْرٌ اَجْمِلٌ  
بریدی نیکو یعنی در مقام انتقام مبلش و نصیحت از ایشان باز گیر این حکایت قتال منسوخ و ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذاری مرا با مکذبان  
أُولَى النِّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش من گذار و مَهْلَهُمْ و مِلَّتِ ایشا از اقلید و مِلَّتِ ایلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات  
و هم ایشا را بر تکیب نام زهر آورده که میان نزول این آیت و حربه در و هلاکت مسروران عرب نبوده مگر اندک وقتی آن کدیتا بدستیکه زیاده  
ماست در آخرت برای دشمنان من آنکالابند های گران که بدان عقیده و ذوق حیمما و تاشی بزرگ افروخته که در آن بسوزند و طعاما ذَا اَحْصَیَهِ  
و خورانی با صفت در گلو گرفتن یعنی در طلق گیرند چون ضرع و زقوم و عَذَابُ الْاَلَمِ و عَذَابُ رَدْمَاک و غیر اینها گفته اند از ایشان مگر خدی شعا  
در کتاب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه بهیوش شده بقیاد و گفت که این وعد بار است شود یَوْمَ تَوْجِفُ الْاَرْضُ  
روزی که بر زره در آید زمین و الْجِبَالُ و یجند کوهها و کائنات الْجِبَالُ و گردن کوههای با عظمت کثیبا تمهای مگر فحید و بر آید یعنی  
کوههای سخت چون ریگ روان شوند و نیست آن و زلزال و سکنایا برستیکه فرستادیم إِلَیْکُمْ سُبُوحًا مَّائِلًا که رَسُولًا یَغِیْثُ عَنِی مَحْمُودًا هَیْهَاتَ عَلَیْکُمْ  
گواه بر افعال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی به بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کال سکنایا که فرستادیم إِلَیْ فِرْعَوْنَ رَسُولًا و بسوی  
فرعون رسولی یعنی موسی فَعَصَى بَنی إِسْرَءِیْلَ الرُّسُولَ فرعون در آن غیر و اجابت دعوت او نکرد و فَاَخَذَ نَارًا مِنْ رَقِیْمٍ و اَخَذَ اَوَّلَ الْاَشْجَارِ  
گرفتگی سخت یعنی تابش غرق کردیم و از آتش بر دمیدیم که کفار قریش درین امت مندرج است فکیف تَتَّقُونَ پس چگونه گناهان بدیدید شرکان  
نفسا خود را این کفر که گناهان خود یَوْمَ کَانَ عَذَابٌ رَؤِیٌّ که هول آن یَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کِرْدًا و کَانَ اَشْجَابًا مَّحْمُودًا پس بر سر ایشان

سفید سازد و کثرت مہوم و غموم است چہ بسیاری اندوہ آدمی را زود پیرداند و میساید کہ مبالغہ باشد در درازی آن روز و السماء منقطرہ  
 آسمان شکافہ باشد بختی و محبت آن روزگان و وعدہ است وعدہ خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث منقوہ  
 بودنی این ہذا بہ ہر تنیکہ این آیت اندک کہ پندی و عبرتی است فمن شاء پس ہر کہ خواہد انخذ فلیکد الی رتبہ بقرب آفریدگار خود  
 سینکد را ہی بدین موعظہ آوہ اند کہ بعد از نزول قمیل الاقلید حضرت رسول و صحابہ شہاب را خاستندی چون مقدار نصف و  
 کمتر و بیشتر از آن مشتبہ بود از خوف آن کہ محافظت قدم واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزار دندی تا بجای کہ قدم مبارک آنحضرت ورم کرد  
 و خافت بر جسد ہا یونش غالب شد و منکران ہدای اما ہذا فقتل فی ربہ در افکند مذحق سجاۃ بعد از یکسال آن بارگران از مومنان بر پشت  
 آیت فرستاد کہ ان ربک بدرستیکہ بروردگار تو کلمہ قسید انداک تقوۃ انک تو بر بخیری در شب برای نماز آذنی کمتر من ثلثی الکیل ارجا  
 دانگ شب و نصفہ و نماز میگزار ی نیم شب و ثلثہ و سہ یکی از وی و طائفتہ و بر بخیر بدین سوال گروہی من الذین معک از آنکہ  
 با تو اند اصحاب تو و اللہ و خدای تعالی یقذر الکیل و النہار و اندازہ میکند شب و روز را و میداند مقدار ساعات آن و علم و محط است  
 بقیام تو ہر شب بدین مقدار علم داند خدای آن کن تحفوۃ انک طاقت نداری تقدیر اوقات را و گاہ نمیتوانید دہشت قات علیکم پس برگشت  
 بشما بعضو تخف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدار فقر و واپس بخوانید ہا تکتیر انچہ آسان بود من القرآن از قرآن مراد آنست کہ بکلام  
 انچہ میسر شود شمار از نماز شب علم آن سیکون داند خدای تعالی انکہ باشد منکم از شما مقرر شی بیاران و اخرون یصون و دیگر  
 انکہ سفر کنند فی الارض در زمین یلتعنون می طلبند من فضل اللہ از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجہ حلال کسب میکنند  
 و اخرون یقانون و دیگر انکہ کار را را میکنند فی سبیل اللہ در راہ خدای بیاران اہل سفر را از تجارت و مجاہدان را از جہاد بر رخ رسد در نماز  
 شب ضبط مقدار آن لاجرم از شما تخف فرمود فقر و اما تکتیر پس بخوانید انچہ میسر شود من القرآن در نماز و این امر سبیل فرضیت  
 و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مذہب و استحباب است و در مقداری کہ خواندن آن مذہب باشد اختلاف کردہ اند و آن  
 سہ آیت است یا و صد یا و لیست یا ختم در ہر ہای در حدیث عبداللہ بن عمر مذہب است کہ حضرت رسول اللہ و فرمود کہ ختم قرآن بخوان  
 در ہر ہای گفت یا رسول اللہ در خود قوی می یابم یعنی زودتر میتوانم کہ بخوانم فرمود کہ بخوان در بیت شب و باز گفت مراقبت زیادہ است فرمود کہ  
 در ہفت روز و برین زیادہ کن و صاحب بعالم با نماز خود از انس نقل میکند کہ حضرت رسول اللہ فرمود کہ ہر کہ در روزی یا شبی بخاکیت  
 بخواند و از غافلان تنویسد و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسد و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی کند با وی روز قیامت  
 اگر فقرات پانصد آیت شتعال کند بنویسد بر او قناری از مزد و اقیمو الصلوۃ و پای یارید نماز فروضہ را و اتوا التکوۃ و بدید زکوۃ و جمہ  
 و اقرضوا اللہ و قرض دہید خدایا قرض صاحب قرض نیکو شایستہ با نفاقات مستحقہ در طریق خیر و یا فتن جزای بسیار با زای آن و ما تقدّموا  
 و انچہ پیش فرستیدہ انفسکم برای نفسای خود من خیر از یکی تقدّم یا بایستہ از عند اللہ نزدیک خدای میت برگ عیشی بگوشش فرست ملک  
 نیار دز پس تو پیش فرست ہو خیر اہتر است قم عظم و زکات اجر از و مدنی ثواب آنرا زباید کی را دہ و مفسد از ان بیشتر یا بفر حساب قاسم و  
 و طلب آنرا زش کند از خدای در ہر حال ان اللہ عفو و درستیکہ حد امزگار است بندگاز از حیم و عہد بان ایشان کہ شفقت و مہربانی و از مادر و پدر بیشتر است

و

ح

سورة المدثر مکیة وھی ست و حمسون ایتہ  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جابر بن عبد الله نقل میکند از حضرت رسول الله که در زمان قدرت وحی برای سیرقم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم شنیدم بالا کردیدم  
که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت سلطنت و عظمت سیکل از خوبی برین طاری شد بخانه  
باز گشتم و گفتم مرا بوشانید جامه بارین بوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یا ایها المذکر  
ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد از ثنوبت است یعنی ای لباس رسالت در بر افکنده قمر بر خیز از خوابگاه خویش یا قیام نهای با دای سر  
نبوت فاکند <sup>۱</sup> پس بگویند خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید و ذبک فکرت <sup>۲</sup> و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن و شیاطینک فقطع <sup>۳</sup> و جامه  
خود را پاک ساز از الوث یا کوتاه کن جامه را بخلاف ضا دید عرب تا اول عیالستی بود بزرگ عادات ایشان و مرتضی علی فرموده که کوتاه کن جامه را  
فاز لغتی و لغتی و لغتی و گفته اند مال کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت  
رسالت پیام را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طریایک عن الدنس خط محمد و الدنس فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامه های خود را از هر کس تیره مند  
گردی بعد و تا ناید خدای در بر نفسی گفتم یا رسول الله شایب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی تو نج خلعت پوشانیده است خلعت محبت خلعت  
معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی هر که خدای را شناسد در نظر وی بهتر  
خرد نماید و هر که خدای را به یگانگی بداند بوی شریک نیار هیچ چیز او هر که بخدا ایمان آرد این گردان هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی  
نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ گوید از ایجاد اسم معنی قول خدای را و شایب فطره نظرم در تو پوشید لطف  
یزدانی و خلعتی از صفات روحانی و دارش از لوث خشم و شهوت دور و تا بپاکیزگی شوی مشهور و <sup>۴</sup> و التزجوا فافجر <sup>۵</sup> و از همه گناهان کناره  
یعنی بر همین تقوی که هستی باش و کلامت کن و عطار امنست منه گشتن <sup>۶</sup> تا بیشتر استانی یا منت منه بر خدای تعالی تا از بسیار شماری یا مردم  
ممنون سازد و ای سالت تا طلب بسیاری نزد کنی از ایشان و لیرتک فاصبر <sup>۷</sup> و از برای رضای پروردگار خود و صبر کن با در تحت موارد  
قضای برای خدای صابر باش فاذا انقصر کس چون رسیده شود فی التاقون <sup>۸</sup> در صورتی یعنی نفخه ثانیه که اثرش بعثت است فذلک پس  
آن رسیدن یوم موعید در آن روز یوم عیسیر <sup>۹</sup> نشان روز دشوار است علی الکفیرین بر ناگرویدگان غیر عیسیر <sup>۱۰</sup> از آسمان بر  
ایشان اگر چه بول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکریم خود دشواری را از سونمان بردارد و با کافران بماند و در حساب  
با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد و آورده اند که ولید خیره گفته اند از حضرت پیغمبر فواج  
حم و مومن شنیده میان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مرا و احلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن  
نباشد و بروی طراوت و تازگی است که هیچ حدیثی را نبود و اعلا این بنال قبال شتر ثمرات سعادت کلید و مغل این شجره طیبه بعرق فضائل  
حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلند پستی بگذرید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید  
ایمان آورده پس او را با انواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قراقرز اسحر گفت آن سخن بحضرت پیغمبر رسیده بغایت دلگشت و  
حق سبحانه آیت فرستاد که ذذنی بگذار مرا و من خلقت و آنکه آفریده ام و او را وحید <sup>۱۱</sup> تنهایی آل و ولد و نصار و اعوان قوی است که  
او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان و جعلت که و دادم مرا و اما کلام محمد و دل مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زلفه و طریقه  
و نیار بود و میان که و طائف شتر و سب و گو سفندان بسیار داشت قبالتین و متعه و عبید و اما او در شماری آمد و بنشین شهود <sup>۱۲</sup> و در لم و را  
پسران حاضر بود و که یعنی برای تجارت و کتاب و معاش محتاج بفرز و نوزدی پیوسته باید در محافل حاضر شدند آورده اند که او را پس بود در محله ایشان



خالد و عماره و هشام ایمان آوردند و مَقْدُش که و کسروم برای او بساط جاه و ریاست تمجید دل گسترده و تاج و تشریف یافت یا بسا ختم کارهای او را ساقبتی تمام ثمَّ یَطْمَعُ پس طمع میزد آن آفرید که تا که زیاده میگویم عطیات خود را در باره وی کلاها نعم چنین و نعم خود را بروی افزون سازم اِنَّهٗ حَكَمٌ درستیکه است کَلَيْلُنَا مَرَاتِبُای کلام را غنیدگان منکر و در آن ستیزه کننده و جسر نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جایش روی نقصان نهاد و فرزندانش از و برگشتند و بعضی برودند او متحج و بر سو او هلاک شد سَادَهُ هَقَّةٌ زود باشد که در رسام او اَصْحُوْدُ لَاصْعُوْدُ و آن کوهیست از آتش که بقا د سال بر بالای آن رسد و فی الحال که بنده آن رسد باز برافتنند و تکیان آورده که تکلیف کنم او را صغیر و بر صعود و آن سحره است مسافر و وز که بر بالا آن توان فرست پس او را در پنج پیرهای تشریف کشید از پیش میکشد و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا برانجا رود و این عهد عظیم برای ولید جزا و سزا اِنَّهٗ فَکَرٌ و بدستیکه از فکر کرد که چه طعنه زدن بر قرآن و قد کَلَمٌ و اندازد با خود راست کرد که چگونه قبل ازین ستمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملاست کردند گفت شما محمد را بخون میگوید و حقین میدانید که عقل او کاملست و دیو را برودست نیست و خیال می بندید که او کاملست و امارات کهنات از و ظاهر نمیشود و گمان میبرید که کمالست و هرگز کذب متهم نبوده و میپندارید که شاعر است و سخن او بشعر نمیانم گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه خیر نسبت توان داد ولیه فکر کرد و با خود خیال بست که ساحر است آیت آمد فَقَتِلْ پس لعنت کرد و گفت قَدْ کَلَمٌ چگونه تقدیر کرد ثمَّ قَتِلْ پس ملعون باد کَيْفَ قَدْ کَلَمٌ چگونه اندازد گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کردی دیگر ثمَّ عَكْسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یاد حضرت پیغمبر گمراست و روی ترش کرد و کَبَرٌ و پیشانی در هم کشید بطریق کرامت یا بخندید ثمَّ اَدْبَسَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر حق و اَسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت اِنَّ هَذَا اَمِیْسٌ این که محمد میگوید اَلَا سِحْرٌ یُؤْتِیْهِ لَمَّا یُرِیْهِ دُوْلَیْ که تعلیم گرفته شود از سحره اِنَّ هَذَا اَمِیْسٌ و جبر و بسیار سَأَصْلَحُهُ زود باشد که در انکس و ولید را سَقَرٌ در در که پنجم از دوزخ که نامش سقر است و کَا اَدْرَاکَ کَا سَقَرٌ چه چیز ترا داد کرد که حیث سقر کَبَفِیْ آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخ بلکه همه را بسوزاند و با حق سجاده نوسازد اجزای او را و لَوَلَمْ تَدْنُ و دست باز دارد دیگر باره تا بسوزد و لَوَا حَاحَ آتشی سیاه کننده و للبشیر صبر پوست کا فر از آنکه علیها بر آن آتش تسبیح عَشَرَ طغزده ملک یا نوزده صنف از ایشان و کل باشد در میان این عازب روایت کرد که گروهی از یهود سوال کردند حضرت پیغمبر از خزانه دوزخ آنحضرت دو بار با صایع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ایستاد و در این آیت در تصدیق آن حضرت نازل شد و یهود شکستند که این سخن مطابق قول توریت است و در تخصیص این عدد و خبر این همه ذکران مکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعة اکثر احادیث و عشر اقل عشرت پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن است و اقل کثیر که آن ده است و باقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از نزول این آیت او جل گفت ای محشر قریش زبانی از نوزده پیش نیستند آید تن کی از شما آید و دفع نتواند کرد و ابوالاسد بن کلهه الهی بن علی گفت من مفده را کفایت کنم و با بپشت و غت را بشکم شاد و باقی را کفایت کنیده و روایت است که گفت من در پیش شمار صراط برود و ده را بر دست راست نه و بچپ نه کنم و بگذریم سلامت و بهشت را ایم آید که و کَلَجَلْنَا و ما گردانید ایم لَحْصَبُ النَّارِ خازنان دوزخ را اَلَا مَلَأْنَا کَفَّیْ مَکْرُفَتِیْ کَانَ قُوْی تِیْنِ خَلْقِنَا و در معانی آورده که ریس خمر دوزخ مالکست و با او بجهت تن اند و چشمهای ایشان برق درخشند و انبیا ایشان یعنی زندانهای ایشان چون حصار را بکند و محکم زبانههای آتش از دهن ایشان بیرون آید و میان و دوش ایشان سافت سپهر کمال باشد یکی از ایشان یکده مفده هزار کافر را در هر گوشه دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه بر آید



ضممای گفته و کوه نظر صد خیال به در آرد در فکر و از خبر بارزدان انبار نیست و از اندر گوش منکر از نیست از کلمی نقولست که مشرک  
گفتند یا محمد باریه هست هر که در بنی اسرائیل گنای کردی شب بامدادان صحیفه افنی گناه و کفارت آن در وی نوشته برای مثل آن چیزی پیدا گفتند  
ما بتو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از کتابی نیازی از آسمان در وی مکتوب باشد که این نامه هست از خدا بی اعلان کس باید که متابعت بجز محمد را آیت  
که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نمیکردند بدن بل یزید بلکه سواد کل امری هر مردی متنبه از ایشان آن نوشته آنکه داده شود و محققا  
ناما مکتوب شد و سر کشاده و میر و در آن نوشته که ای فلان هر وی کن محمد را کلامه بنده ایشان از این صحیفه و اگر به بندم مگر و ندیس اعراض ایشان  
برای امتناع ایجابی صحیفه است بل لا یخافون لا یخفون بلکه ایشان بنیر سندان عذاب آخرت کلا احاک نیست آنکه ایشان در باب قرآن  
سیکونید که سرست یا قول شریفه در سیکه قرآن تدکونید سندست میاد کردن فمن شاء ذکوه پس هر کجا که میگردید و نگرید و آن قول  
نیز کوفت و یاد کند و الا ان یشاء الله مگر با که مدعی خواهد که یاد کنند هو اهل التقوی و است نروا آنکه از ترسند اهل تقوی و نروا از ترسند

سورة القيمة مكية وهي اربعون آية  
بسم الله الرحمن الرحيم

لا اھیم لانی فیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آنکه سوگند بخورم بپیوسته القيمة و بر وز تحریفه لا اھیم و البته سوگند  
یاد میکنم بالتفسیر اللغات نفس ملاست کننده و از نفس متقیه است که نفس مقصود و ملاست میکند بتقصیر طاعت در قیامت نفسی که  
خود را ملاست کند پیوسته در تقصیرات خود و اگر چه احتیاد و بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لایمست نفس اماره را جواب قسم  
شماران میخواهد شد آورده اند که عدی بن سعید بن جعفر نام از احوال قیامت برسد و بعد از اخبار آنحضرت را گفت که اگر آنروز بیا  
بنیم و در بنیم آیا این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شود آری آمد اجیب انسان آیا سینه را در آری یعنی عدی بن سعید ان یجمع  
جمع نخواهد کرد و عظام الله استخوانهای برانگنده او را در نفس اوست که عظام قالب نیست بلی آری جمع کنیم پس باید که دانند ما را که قیامت  
توانیم علی آن تسویه بر آنکه راست کنیم بنیان و سرای انگشتان و رابعی سلامیات او را با وجود صف و لطافت آن جمع کنیم تا  
باستخوانهای بزرگ چه رسد بل یزید انسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی را بجز آنکه دروغ گوید آگاهانه و با بجا و در پیش است از عجب و  
حساب یسئل سیرسد با ستر که آیتان کی خواهد بود و یوم القيمة و روز تحریفه لا ابرق البصر پس چون خیره شود چشم و خسف  
القصر و تیره گردد ماه و یجمع الشمس والقمر و جمع کرده شوند قباب ماه یعنی ایشان را بیکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکند بقول  
الا انسان میگوید آدمی یعنی کافر مذنب یوم میثدران و زاین المشرق و کجاست جایی که گنجین کلا نیست مغری که و ذلک پناه گاهی شب  
کافران الی در ملک بسوی پروردگار تو یعنی حکم یوم میثدران و زاین المشرق در آن روز قرارگاه خلق یعنی بهشت خود و مقر کس از این بهشت و  
دو رخ سفر کنند فینبوا الانسان خبر کرده شود آدمی یوم میثدران روز بجا فکد ما بیا پیش فرستاده است از اعمال و آخر و آنچه بپرس  
دشمنه است از اسوال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بمرات و مال پس گذاری بحسرت گناه را بتوبه نیست کن تا نماند و مال البصر  
پیش فرست تا ماند که نماند کم نفقه و ما غدا سبق در با عی گریه مال صرف راه کنی بگنج داری بگریه که کنی بگریه فرستی پیش باشد که بحسرت پس  
آنکه کنی بلی انسان بلکه آدمی علی نفسه بر نفس خود بصیرت خداوند بصیرت یعنی نیاست بحال خود و گواه است بر افعال او اقول خود و کذا الفی  
و اگر چه القاند معاذیرة و عذر را خود را یعنی هر چند گناه عذر بگیرد و بچه نقد درست و در دفع آن چاره اندیشیم و گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای

در این کتاب





فَتَوَّعَلِيَّ بَعَثَ كَرْدُ صَوْرَتِ اَوْرَاجِ دُرُودِ سِدِّ فُجَعَلْ مِنْهُ پَسْ گِرْدَانِ زَنِي الرَّؤُوفِ جَنِّ رُصَنَفِ كِه اَلَّذِي كَرْدَ اَلْمُشْرِقِ طَرِيقِ رُودِ مَادِه  
اَلَيْسَ ذَلِكْ اَيَا نِسْتِ اَنَكْ چَينِ اَفَرِيَنْدِ بَقْدِ دَرْتَرَا اَعْلَى اَنْ تُجِيَّ اَلْمَوْلَى عَزَّ اَنَّهُ زَنده گِرْدَانِ رُودِ كَارِ اَزْ جَبَرِ اَمْدِه اَسْتِ كِه دَرْ اَخِرْ قِرَايَتِ  
اِيْن سُوْرَه بَا يَدِ كُفْتِ بَلِي اِنْ اَعْلَى كَلْ شَيْ قَدِيْر و بِرَوَايَتِ دِيْگَرِ سَجَا نَبِ اَللّٰهُمَّ بَلِي وَ شَيْخِ مَاقِدِسِ سِرِّه مِيْكَفْتِ بَلِي سَجَانِ بَلِي اَلَا

ع

## سُوْرَةُ الدَّهْرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اَحَدُ ثَلَاثُوْنَ اَيَّةٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هَلْ اَتَى اَيَّامُهُ اسْتَفْهَامِ تَقْرِيرِ سِتِّ يَعْنِي بَدْرِ سِتِّيْكَ اَمْدِه اَعْلَى الْاِنْسَانِ بَرَادُومِ حَيِّثُ سَجَا مِيْ قَبْلِ الدَّهْرِ اَزْ زَمَانِي كِه دَرَانِ اَسْمُ  
يَكُنْ بُودِ شَيْخَانْدِ كَرْدِ اَيَّامِ چِيْزِي كِه يَادِ كَرْدِه شْدِه يَعْنِي چِلْ سَالِ مِيَّانِ كِه وَطَافُفْ اَقْدَاوَه بُودِ قَبْلِ اَزْ نَفْخِ رُوحِ دُرُودِ كُسيْ بَا نِسَانِيَّتِ  
اَوْرَا يَدِ فِكِرِ دُجُونِ لُطْفِ وَ عَنَّا صِرْوَنِيَّ اَسْتِ كِه نَامِ وَ حَسِيَّتِ وَ فَا نَدِه حَكْمَتِ خَلَقْتِ اَوْ چِه خَوَا بُودِ اِيْن مَعْنِي مَعْلُومِ نَدِ اَسْتَفْهَامِ اَسْتَفْهَامِ  
اَيَّتِيْمِه مِيْسَا زُو كِه مَنظَرِ اَشْعَه مَفَاتِيْحِ اَحْيَا بَشَدِ دَرِ اَقْصَى مَرَاتِبِ ظُهورِ وَ رَتَبِه خِلَافَتِ كِبَرِيَا يَ اَشَايِدِ وَ عِيْنِ مَقْصُودَاتِ وَ مَقْتَدَايِ غَايِبِ يَابُودِ  
وَ هَمْدِ نَسَائِيْتِ اَوْ جُودِ اَوَّاسْ كَارِ شُودِ نَظَرِ شُدِ ظُهورِ اَوْ بَكْلِيْ فُورِ نُوْرِ كِيْجِ مَخْفِيْ اَزْ مِيْ اَمْدِ دَرِ ظُهورِ كِيْجِ مَخْفِيْ بُودِ زِيْرِ خَاكِ كَرْدِ خَاكِ رَا تَابَانِ  
تَرَا اَزْ فَلَاحِ كَرْدِ كِيْجِ مَخْفِيْ بَدْرِ پَرِيْ جُوشِ كَرْدِ خَاكِ رِ سُلْطَانِ طَلَسِ پُوشِ كَرْدِ اَنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بَدْرِ سِتِّيْكَ اَفَرِيْدِه اَيْمِ دِيْسَانِ سَاكِرِ  
اَوْلَادِ اَمْدِ مِنْ لُطْفِ اَزْ اَلِيْ اَنْدَكِ كِه مَنِيْ سِتِّ چُونِ هَرِ يَكِيْ اَزْ مَنِيْ رُودِ زَنِ مَخْلُفِ اَلَا جَزْ اَسْتِ دَرِ رَقْتِ وَ قَوَامِ وَ خَاصِيَّتِ لَاجِرِ مِ  
بَا اَنَكْ مَعْرِ دَسْتِ مَجْمُوعِ صِفَتِ كَرْدِ وَ فَرُودِ اَمْتِ شَايِجِ اَيْمِ اَمْرِ اَلْوَانِ سِتِّ كِه مَنِيْ رُودِ سَفِيْدِ وَ اَزْ اَنْ نَدِ رُودِ دَسْتِ مَعْرِ وَ بَعْدِ اَزْ اَجْتِمَاعِ سَبْشُورِ  
يَا اَشَايِجِ مَعْنِيْ اَطْوَا سِتِّ يَعْنِي لُطْفِ عَقْدِ شُودِ پَسِ مَعْنِ كَرْدِ تَا اَخِرْ خَلَقْتِ وَ بِرِ هَرِ قَدْرِ اِنْسَانِ اَخْلَقِ كِه دِيْمِ مَبْرُورِ مَنِيْ تَبْتَلِيْهِ مِيْ اَزْ نَا تِيْمِ وَ اَفْجَعَلْنَاهُ  
پَسْ گِرْدَانِيْدِ اَيْمِ اَوْرَا سَمِيْعًا اَشْنُوْا بَصِيْرًا بِنِيَا مَتَكُنْ بَشَدِ اَزْ مَشَاهِدِ دَلَالِ اَسْتِ اَيَاتِ اَنَّا بَدْرِ سِتِّيْكَ مَاهِدِ سَبِيْلِ رَاهِ مَعْرِ  
اَوْرَا رَاهِ سِتِّ بَعْضِ اَوْلَدِ قَدْرَتِ وَ اَزْ اَلْاَيَاتِ مَابَشَدِ اَفَا شَاكِرِ اَيَا سَا سَا دَرَنْدِه يَعْنِي مَوْنِ سَعِيْدِ اَمَّا كُفُوْا اَيَا سَا سَا يَعْنِي كَا فِرِ  
شَقِيْ اَنَّا اَعْمَلْنَا نَابَدْرِ سِتِّيْكَ اَمَا دِه كَرْدِه اَيْمِ اَلْكَافِرِيْنَ بَرَايِ نَا گِرْدِيْدِ كَانِ سَلْسِلَه اَزْ خِيْرِ كِه مَدَانِ اِيْشَا زَا بَدْرِ خَشْدِ اَعْلَا وَ عِلْمَا كِه  
بَرِ گِرْدَانِ اِيْشَانِ نَهْنَدِ وَ سَعِيْرًا اَوَّا تَشِيْ اَفْرُوْحَه كِه پُوسْتِه دَرَانِ سُوْرَدِ اَنْ اَلَا بُرَا اَوْ بَدْرِ سِتِّيْكَ نِيْكَوْ كَارِ اَيْمِيْ مَوْنَانِ صَادِقِ فَرَا نِيْشُرِ وَ  
بِيَا شَا سَمْدِ دَرِ اَخِرْتِ مِنْ كَا نِسْ كَانِ اَزْ جَامِ خَمْرِيْ كِه بَشَدِ مَعْرِ اَلْجَاهَا كَا فُوْرَا اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ اَيْمِ  
وَ خُوشْبُوِيْ گِرْدِ وَ كُفْتِه اَنْ اَمِيْسْتِ دَرِ بَشْتِ خُشْبُوِيْ وَ سَفِيْدِ چُونِ كَا فُوْرِ بَحْتِ مَشَابَهْتِ اَوْ دَرِ لُونِ كَا فُوْرِ اَمْرِ اَمْرِ نَامِ خَوَانْدِ وَ سُوْيَايِنِ قُوْسِ  
كِه مِلْ اَزْ كَا فُوْرِ اَوْرَدِه اَنْدِ عَيْنًا كَا فُوْرِ سَمْتِ تَشْرِيْبِ بِيَا مِيْ اَشَا سَمْدِ اَزْ اَنْ عِبَادِ اَللّٰهِ بِنْدِ كَانِ عِبَادِ اَللّٰهِ بِنْدِ اَنْ اَشَا سَمْدِ اَزْ اَنْ اَشَا سَمْدِ اَزْ اَنْ  
رَا نَدِ اِيْ اَسَانِ جَهْمِ مَعْرِ اَنْ رَا نَدِ كِه حَضْرَتِ سَالْتِ نَا اَهْجَا نَدِ اَعْلَى نَقْصِيْ كَرْمِ اَلْمَوْجِدِ اَمْدِ وَ حَسْنِ حُسْنِ اَبَا يَارِ دِيْدِ اَعْلَى وَ فَا طَهْرَا دِ كُفْتِ نَدْرِيْ كُنِيْدِ مَافَرِيْدِ  
شَمَا صَحْتِ يَابِنْدِ اِيْشَانِ نَدِ فَرُودِ كِه سَهْ رُوْزِ رُوْزِ گِرْدِ حَقِ سَجَانِ سَبْطِيْنِ اَزْ شَفَا بَخْشِيْدِ وَ اِيْشَانِ رُوْزِ گِرْدِ وَ مَقْدَارِيْ جُوْزِ غُرْ غُرْ فَرِيْدِ اَمْرِ دَا گِرْدِ  
سَتْدِه وَ اَكْرَدِ كَرْدِه نَا نِ نَقْدِ وَ نَمَا زِ شَامِ خُوَسْتِنْدِ كِه فُطَارِ نَا يَنْدِ سَكِيْنِيْ مَدْرُ خَا نَدِ اَمَّا وَ اَزْ دَا يَا اَمْلِ سِيْتِ نَبُوْتِ سَكِيْنِيْ اَمْرِ اَزْ سَلْمَانِ مَرَا طْعَامِ  
وَ مِهِيْدِ تَا حَقِ سَجَانِ اَزْ مَوَانْدِ بَشْتِ شَمَارِ اَعْوَضِ بَدْرِ اَمْرِ اَلْمُوْسِيْنِ اَعْلَى كَرْمِ اَمْدِ وَ جِهْ نَصِيْبِ خُوْدِ اَمْرِ اَيْمِ سَكِيْنِ دَا وْدِ وَ سَا اَبْلِيْ سِيْتِ مَقْصُودِ  
كِرْدِنْدِ وَ بَابِ خَالِصِ رُوْزِ كَشَادِه شَبِ گِرْدِ اَنِيْدِنْدِ دِيْگَرِ رُوْزِ رُوْزِ گِرْدِ وَ لَوْ قَتِ اَفْطَا يَتِيْمِيْ بَدْرُ خَا نَدِ وَ سُوْلِ كِرْدِ وَ تَا مِ طَعَامِ كِه بُودِ اَمْرِ  
فَرُودِ وَ شَبِ دِيْمِ سِيْرِيْ سِرِ دَقْتِ اِيْشَانِ سِيْدِ وَ خُوْرِ دِيْمَا بُودِ اَنْدِ حَقِ سَجَانِ اِيْنِ اَسْتِ فَرَسْتَا دِ كِه فُوقِ قَامِيْ نَا يَنْدِ اَبْرَارِ نِيْكَوْ بَا لَسْتِ مَبْرُورِيْ كِه عِلْمِ

کند و یخافون و می ترسند کجاست آن روزی که هست شکر بومی آن روز یعنی محنت و شدت او مستطیرا ○ فاش و آشکار  
ورسیده به و یطعمون الطعام و سیدهند طعام را علی الحیثه بر دوستی خدا یا رجب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آنرا  
دوست میدارند یا تارینمیند و میخورند و خود میخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند میسکینا درویشی بیایه راقینما خورد  
سالی بی پدر و آسیرا و پسر که از کفار گرفته اند و در خبرست که چون اسیری را بجزرت رسالت بنهاده آورند می اورا به بعضی از مسلمانان  
سپرد می تارای مبارک برامی در شان او قرار یابد و گفتی احسن البیه و بعضی از علما بر آنند که سبحون از اهل فقر که در حق او را حبس کرده باشند و ملک  
از عبید و اما و مرآة حکم اساری در اند یعنی ایشان احسان باید نمود و این طعامان بسان مثال یزبان حال که معتقد ایشانست میگویند انما انطعمکم  
جزین نیست که میخورانیم شمار این طعامها بوجه الله برای طلب رضا و تقویٰ میخوریم منکم بخوراء از شاپا و شمشیر و کاشکوکا  
و نه پاسی نه دفع آزاری چه در احسان نیست نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بجا نهد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالین و الا  
نظم هر چه دی سیده و منت منه و آنچه نیست بهی آن خودیده و منت مژدی که در جهان بود و وقت جزا موجب نقصان بود و انما انطعمکم  
مدرستیکه ما تیسیم من دنیا از آفریدگار یا کجاست آن عذاب روزی که رویهای ترش کرده از شدت احوال قطع شود روزی  
سخت و گرم از امام حسن بصری پرسیدند که قطره چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود  
فوقهم الله پس نگاه دارد و خدای تعالی ایشان را شکر ذلک الیوم از بدی رنج و بهول آن روز و تقصیر پیش آورد ایشانرا انفقوا نازکی و  
خوب روی و شرف و آوازه و شادی و فرح در دل و جزو همت و پادشاه ایشانرا بیا صبره السبب آنکه مسر کرده و بر طاعت از معصیت باز  
ایشانرا طعام جتنه گستانی که از میوه آن خورند و جزو اول و جمله ارشتم بهشت که پوشند و مشکین در سالیکه هکیز دکان باشند فیهما در بهشت  
علی الاکابر تختهای آراسته لایرون فیهما بنیند در بهشت شمس آفتاب را و کاذمهریدل و نه سرمام آراست که بهوی بهشت  
مستدل بود و در رستان تابستان نباشد از شدت حر و صولت بر دستا و خوردن و ذراتیه و یاداشتی ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود علیهم  
برایشان ظلالها سایه درخت آن فذلک و ام کرده شده باشد قطوفها میوه آن تذلللرام کردنی یعنی آسان بود و چین میوه او  
کسی چسبیده رانغ نکر از چین و یطاف علیهم و گردانیده شود برایشان یا بینه من فضة جامهای خود را از سیم و اکواب گانت  
و کوزهای بزرگ که باشد قواریرا مانند آگینا قواریرا من فضة آگینهای سیم یعنی وانی و اکواب از نقره باشد در صفای آگینه که از  
خارج داخل آنرا توان دید فذلک و وها اندازه کرده باشند ساقیان آن طرفدار و فرخو سیرانی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی یعنی پرس  
فرخو حوصله او جامی میدهند که بدان سیراب شود و در آن طرف زیاده و نقصان بود و یقون و آشاسیده شوند فیهما در بهشت کاس  
کان خمری که باشد فراجهما و نجیدان نیزش از نجیل یعنی یا نیزان شرب را از نجیل بهشت چه نجیل طربا رنده و لذت بخشده است عینا  
فیهما و آن نجیل خمر است در بهشت شمس سلسبیل نام نهاده شد سلسبیل آن نقاد بود و روان هر جا که بهشتی خواهد بود و گویند در حق بود  
آسان و زود بخورد و یطوف علیهم و طواف کنند بر ریزیکو کاران و لکان میخندون پس آن گرشواران را جا وید مانده بر حال طغوت  
انفا و ایتیم چون نمی ایشان را می بینند و حسبتهم پذیرای از صفای لون و درخشندگی چهره ایشانرا و لو انفقوا و لو انفقوا و لو انفقوا  
صدف یعنی تر قاز که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و درونی و آبداری و قصور سبب نشده و اذا آیت و چون بنگری و نظر کنی  
شمس آیت یعنی در بهشت و آیت عینا یعنی نعمتهای که در وصف نجید و ملکات و کجاست آن بزرگ که زوال برده و نیامده و در



که فرد ترکی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار سال راه بیند و منتهای ملک خود را مشاهده کند چنانچه مقتضای آنرا ملاحظه مینماید و بقولی ملک کبیر نیز از مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا ستاد و ملائکه بوقت درآمدن ایشان و در فصول آورده که نعیم رحمت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و داری و دیدار هیچ کار نیاید الجا شرم الدار بیت ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگارند از آن فردوس میجویند و ما دیدار میاریم علیهم السلام زبیر بهشتیان یعنی لباس برین ایشان ثیاب مستند پس جامهای دیبا بزرگ و نازک مخصوص سبزه است و اشتیاق نو دیبا های محکم سفته و حلقه او پیرایه شده است و در هر فضیله بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که بچگونگی فیما من اساور من ذهب چه طمع و معاقبه ممکن است و سقیم و بیاشامانند ایشان و بجمهم پروردگار ایشان شرابا طهور دل شربانی پاک از اناس و از جاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل و کوه که طوطی چشمه است بر و بر بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او وحد و حسد با هر هیچ صفتی بدماند و گفته اند پاک کننده دل و از زمین با سوس است و التذ از یاد بقیای او و باقی ماند بقیای او و بقیای اللقا تمام لحظه تا بیاید آنست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت پناه است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد انشا الله العالی و چهار جوی دیگر از آن تمهیدان است آب و شیر و خمر و عسل و شمه از آن در سوره محمد مرقوم شده است و دو چشمه از آن اهل بهشت است فیما عینان تخریان و دو چشمه از آن اصحاب سین است فیما عینان انصاف آن این چهار چشمه در سوره الرحمن جلد اول آمده و دیگر شراب ریح از آن ابرار است چشمه تسلیم از آن مهربانان این هر دو در سوره المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ایشان است و بدوستان خود و سهل کنند و محققان از شراب شهو گویند که مرا دل نوشند و را بلوایع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکس نقوش از آن ابد گردانند و وقت و حال و ارجان صافی سازد که مطلق اقتدار شینیت و شوائب غیبت و در مشایع وحدت نماید و رنگ و گانگی مبدل گردانند جام و مدام را یک رنگ سازد بلیت بهر جام نیست گویی می یابم است و نیست گوئی جام و عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دارالقرار برار را یک جوی و سرور خواهند نوشاند و شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خجانه فضل را بنقد از این نصیبی تمام داده اند نظرم بر جمیع جمله ابرار است و در جمال از این افضت پنج و چهارست متن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان بر بهشت عدن تخری تحتها الانمار است بنود چه جای عاشقان که بجای توحید خدای کوه و صحرا و جبال و جمله شجاریست پس از این گویند این هدا بر شتی که با بر است لکن کجاست آن شمار پادشاه در شاق و کان سغیکه و هست شافق شمار خیر مشکو و آع پسندیده و لائق مکافات انما نحن بدینک ما نزل کنا و فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تا بخوانی و فرستادنی تدریج سوره بعد سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم و ربک حکم پروردگار خود در آنچه فرمود و از تبلیغ رسالت برای حکم و بصرت تو و پاک معاندان تو و کافران و فرمان سر منتهی از ایشان انما انکار را که ترا بام خوانند چون غلبت از دعوت خود باز ایست تا در آخر خود را بتو و هم و کوه و لایا پاسی که تر کفر دعوت کنند چون لید غیره که گفت بین آبا جع کن تا از تو انگر سازم و اگر اسم ربک و یاد کن پروردگار خود را بکسر با ما و قاصید و و شبانگاه یعنی پیوسته بکار و مشغول باش و من الیک و بعضی شب فاصبح که بخود کن بر او را یعنی نماز گزار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بام دست و سید تناول باشد وقت ظهر و عصر و بعضی از شب براد مغرب و عشاء پس معنی چنین بود که پنج نماز و دست نمایی و سجده و نماز گزار بر آنند اکیلا طویلا شب در یعنی بختی حال نامی ان هو که و بدینک ان که و بعضی گفته اند بخون العا حله و دست میدارد سرش تا بده یعنی نیار و ید و نون و در کاهم و گفته اند یعنی از آن پس نشست خود و یوم ما نفیت و

روزگار از آن قیامت و نیکو و بد و برای او عمل نمیکند و خلق خلقه میافریم ایشان را از آنی است که آن نطفه است و شد و تا حکم کردیم آتش هم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را با عصاب بر هم بسته ایم و آتشند و چون خواهیم بدلتابد کنیم ایشان را امتحان کنیم با مثل ایشان در خلقت تبدیل کنند بدل کردنی یعنی ایشان را میرانیم و در تنهای ثانیه مانند همین صورت و هیأت باز آریم یا ایشان را بر هم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمانبرداران هدی که بدستیکه این سوره تذکره بپند میساخته است یا معامله اهل بیت خود در بدل و ایشان پند و عبرتست مومنان را تا مثل آنها عمل کنند و از مثل این چیزها ببرد یا بند قفس شکار است و پس هر که خواهد که فرگیرد اهل بیت به قرب آفریدگار خود بسبیل الله را بهی بخیر و طاعت که فرگیرد و و ما تشاء و و نخواستیم شایع را ای الله آن تشاء الله مگر آنکه خدای خواهد خواستش ان الله کان علیها بر سبیل که خدای است اما تعداد و استحقاق هر یک حکیمان صواب که خواهد هیچ چیزی را اگر اقتضای حکمت خود بداند فخل در آمدن تشاء هر که خواهد فی رحمته و بخشش خود به هدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و مکر خود و الظالمین و مکاران یعنی شرکان بعد از آن که آمده که دست بر ایشان آید ابا الیاس عدلی در زمان

ع

## سورة المرسلات مکیة و هی خمسون آیه

و المرسلات سوگند نفرشتگان فرستاده شده عرفا به نیکوئی یعنی بار و نسی آیات قرآن فرستاده شده به محمد به نیکوئی یا بیا و های زبیه شده پی در پی قال عصفت عصفان پس سوگند بملائکه که سخت وز و در و در سخت رفتی در امثال الهی یا احکام کلام که بر بندگان و محو کنند گان احکام اند یعنی ناخ شراع و ادیان مقدمه یا با جنده به سختی عذاب قومی و النشأت سوگند نفرشتگان که نشر کنند گانند شراع و کتب را یعنی ظاهر کنند نشر ال ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند بر احواس و عوام یا با دوزم جنده جهت رحمت جمعی فالفرقت پس سوگند بملائکه که جدا کنند حق باطل را از یکدیگر عرفا که جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردند خیر از شر یا ریح که پرکنده سازند ابرار افا القیبت پس نفرشتگان که بگنند گانند بغیران ذکر الله وحی را آیات کلام که القامی ذکر حق کنند در میان عالمیان که موجب ذکر حق است و استدلال بران بر قدرت و می القای ذکر خدا را برای عز و متقیانست که سومانند او ندانای بجهت سیم کردن مطلقان و جواب قسم این باشد که انما فوعدون جزین نیست که آنچه وعده داده شده بآدمان قیامت متعلق به اواقع ظهور آینه بودنی است فاذا التجوفت لیس نگاه که سندگان طاعت محو کرده شوند یعنی نور ایشان را ببرد و اذا السماء انحاه که آسمان فرو جفت لاشکافه گردد و اذا الجبال انحاه که کوهها نیفتد لیس پرکنده گردد اما کن خود و اذا الرسل اقبلت جمع کرده شوند بمقامی که مقرر کرده باشد دران گواهی دادن بر امتان خود پس گویند که لا تجزئکم فیوم برای کدام روز اجلت و پس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لیوم الفصل فی روزی جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق و ما آذ ذک و چه چیز و نا کر در یعنی تو چه دانی ما کوم الفصل چیست روز فصل چه کنه آزار امتوان است و لیل یوم میزد و امی آرزو لیلکذبین و آنا را که تکذیب آن روز کنند آلمه قیلت الا و لیلن آباها که نکریم پیشین از چون قوم نوح و عاود شود نعم تشعهم پس از پی در آریم بهلاکت الاخرین پسینا را که مانند ایشانند چون کفار که کذالک تفعل مثل این کار میکنیم بالجحیم و لیل یوم میزد و امی آرزو لیلکذبین و آنا را که تکذیب آن روز کنند آلمه مگر تکذیب کنند گان این وعید است الله تخلقکم ایانیا فریدیم شمار امین متهمین آزار پی خوار بقدر یعنی غنی فحکله پس نگاه هشتم آن آب را فی قرآن مکتوب و در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقاری معلوم دانسته شده که زمان و لا دست فقتد ذی نای

[illegible]



را اهل تذبذب راست که بنعیم بشتی نمی گردند کجوا بخورید ای کذب ان نعم فانی دنیا را و تمتعوا بر خوردار شوید قایلان زمانی اندک است  
 قَجْرُ مَوْنٍ ○ بدستیکه شما مشرکانید و عاقبت شمار عذاب دایم است و یل یومئذ و ای آنروز لکذبتین ○ مکره باز از عذاب الیم  
 و اذ اقبل لکم اذ کعوا و چون گفته شود مرا ایشانرا که نماز گزارید کلا یزکون ○ نگذارند نماز را و نیست که مسلمان نشوند چه کن عظم السلام  
 بعد از شهادتین نماز است که اصوله عماد الدین یعنی نماز ستون دینست و دین بآن قائمست و یل نفرین یومئذ آن روز لکذبتین ○  
 مرد و مرغ گویان را که بشرف اسلام نمیرسند قیامت حدیث پس کدام سخن بعد از کس از قرآن یومئذ ○ میگرداند اگر تفران  
 نگر و بداند که معجزه ایست مثل برنج و صوفی آن و معانی لایحه و در خبر آمده که بعد از آن خواندن این آیت باید گفت امانا

ع

### سورة الباکه وهی اربعون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و روز قیامت یم فرمود کفار در نبوت آنحضرت نزول  
 قرآن و وقوع بعثت اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا نبیغیر مومنان پریشانی نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ○ از چه چیز میپرسند کافران عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ ○ از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هُم اَنْ خَبَرُوا

ایشان فیهِ فُحْشُکُون ○ طهران خبر اختلاف کنند گانند یعنی اورا بسحر یا شجر یا کائنات نسبت میدهند و محقق و مفتری و اساطیر میگویند  
 بقول بعضی بنا عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند آیا او پیغمبرست یا نبی و ساحرست یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعثت است و

دران محتاف بودند یعنی میگفتند که قیامت است و بتان ما را شفاعت خواهند کرد و هولا شفاعا تا عند الله و خبری آنرا منکر مطلق بودند بدان هی الا  
 حیوانا الدنیا و گرویی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها کلاما سَیَعْلَمُونَ ○ حقا که زود بدانند نزدیک روز قیامت یا

نزدیک نزع که آنچه دران اختلاف میکردند حق است ثُمَّ کلاما سَیَعْلَمُونَ ○ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و جفت  
 عقیده خود را که تَجْعَلُ الْأَرْضَ مِهْدًا ○ آیا مناسخته ایم زمین را فرش گسترده تا قرارگاه شما بود و الْجِبَالُ أَوْتَادًا ○ و نگردانیده ایم کوهها

میخامی زمین تا بران استوار باشند وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ○ و بیافریده ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و  
 سفید و رز و کوتاه و خوب و زشت وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ○ و گردانیدیم خواب شما را راحت بدینهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوی

حیوانیه را آسایند و مانگی از ایشان زایل شود وَ جَعَلْنَا الْيَلَّ لِبَاسًا ○ و ساخته ایم شب را پوششی تا به ظلمت خود همه چیز را بپوشانند صاحب قوتها  
 قدس سره آورده است که شب لباس اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاوره یا مشاهده هر یک

فرخور استعدا خود بر خور داری یا بند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روزندگان است و روز باز بیداران سحرگاه است  
 بیت للعلاقین شریالیت اوقاتا دوم و چون در دل شب خیال او یار نیست بمن بنده شب که روز باز نیست وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ

مَعَاشًا ○ و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا تحصیل آن جستجوی کند وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدِيدًا ○ و بساختیم آسمان را هفت آسمان  
 سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ○ و بیافریدیم در آسمان چرخی افروخته و تابا

یعنی آفتاب قَائِمًا و فرو فرستادیم مِنَ الْمُحْصَاتِ از ابرهای فشارنده بیابان ماء فَجَعَلْنَا لَیْلًا مُخْرِجًا مَجْجَانًا ○ بیرون آریم بدان آب  
 دانه که قوت را شاید چون گندم وجود نباتات و رستنی که علف را شاید چون گاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریای و دریا و از زمین گیاه

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَأَنزَلْنَا







وقف لازم

در آن چون اهل ساحت قاسمیت سبقت پس فرشتگان پیش گیرند بر پیشی گرفتن در فرمانرواری عالم که ترات آمه پس سوگند که  
که تدبیر کنند و اندکار دنیا را یعنی جبرئیل که موکل است بر جاح و جنود و اسرافیل که نازل است با سوره قضیه و اقدار و میکائیل که قسمت باران  
گیاها متعلق بدست و عزرائیل که قاضی ارواح شان اوست و گفته اند منقسم پنج هست که شتابان میروند از مشرق مغرب و روند از جرجی  
جرجی و ساحت میکنند در فلک و بر هر یک پیشی میگیرند در سیر و براننداری را که بدیشان باز بسته است باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا  
ایسان غرات اند که غمان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جبار و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر بر دشمنان  
خدای تعالی با نفوس فاضله که مترشح شوند از شهبوات و لشا طاکان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند و بحصول بحالات سبقت  
فرمایند تا مکمل شده مکمل و در امور ارشاد گردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یقیناً و توحید حق تعالی  
یاد کن آن روزی را که عین جسد بنده یعنی بلز زکوه و زمین از هیبت آن روز که قال الله تعالی يوم ترجف الارض و الجبال این وقت نهمه اولی بود که  
هر طرز زنده و زنده گان از زمین بر می خیزند و از آیه قرآنی را یاد و از پس در آید یعنی نهمه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلْ هُوَ الَّذِي  
وَأَحْيَاهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُزِيلُ الْإِنشَاءَ وَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعْلِمُ الْغُيُوبَ وید بای خداوند و لما فرود آمده باشد یقیناً و یسجدند و سر بر خاک  
بعثت او روز و دنیا که عزرائیل که در دنیا گردیده شد گانیم فی الحاکم و بحالات اولی یعنی آیات را بعد از برگ همان میاست که در تقسیم روحها  
گرداند آنرا آیات چون گردیم ما عظامنا خسرنا و استخوانهای کهنه و نو در یک خاک شده ما مبعوث گردانند قال الله پس گفته از روی استخوان اگر چنین  
باشد تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آن بگشتن آنجا و باز گشتن باشد آن یعنی اگر از جرح باشد بگشتن باز نیاید بگشتن پس بگشتن بگشتن آن گردیم  
حق سبحانی میفرماید که دشوار میگردد بر قیامت را فاما آیهی پس جبرئیل نیست که آن را خسرنا و احمداً و یک فریاد است یعنی یک دیدن اسرافیل  
که هر خلق بدان زنده شوند فَاذْكُرْهُمْ يَوْمَ الْمَوْتِ وَهُمْ بِالْشَاهِرَةِ هُمْ و پس آنجا ایشان را زنده گردانند و باشند گفته اند که ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس  
در حوالی جبل الرحی که محشر آنجا بود و خدای تعالی آنرا کشاده گرداند چنانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای آفرید زلزله خام و طولی عرض آن چهل  
زمین دنیا شد هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى و آیات را بعد از بوعی آمه سخن موسی کلیم تاسله و بی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعده موسی  
و وعید کافران اِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ يٰدَاوُدُ اَنْتَ خَلَقْتَ خُلُقًا سَوِيًّا و آن نام واد است یا یعنی زمین است  
یعنی دوبار بگفته شد یا داور بار بار کرده شده که اِذْ هَبْ بِنُورِ سَالَتِ الْفِرْعَوْنَ بِسُوءِ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ كَانَ ظَنُوعًا مِّنْ دُونِ الْمُرْسَلِينَ و در تکرار  
فَقُلْ هَلْ لَّكَ مِن شَيْءٍ يَوْمَ تَأْتِي السُّحُبُ بِمِائِيْنٍ يَوْمَ يَخْرُجُ كُلٌّ مِّنْ عِصْيَانِهِ يَوْمَ يَخْرُجُ كُلٌّ مِّنْ عِصْيَانِهِ يَوْمَ يَخْرُجُ كُلٌّ مِّنْ عِصْيَانِهِ  
راه نمایم ترالس و تاتیک بناخت آفرید کار تو فَعَسَىٰٓ اَنَّ يَخْرُجَ مِنْ خِزَانَتِنَا عِصْيَانٌ لَّكَ پس تبری از عذاب او و حد زمانی از کشتی نافرمانی موسی حکم خدای نزد فرعون بفت و تبلیغ رسالت کرد  
و او عجزه طلبید فَأَرَادَ اَنْ يَخْرُجَ مِنْ خِزَانَتِنَا عِصْيَانٌ لَّكَ پس عجزه طلبید فَعَسَىٰٓ اَنَّ يَخْرُجَ مِنْ خِزَانَتِنَا عِصْيَانٌ لَّكَ پس عجزه طلبید فَعَسَىٰٓ اَنَّ يَخْرُجَ مِنْ خِزَانَتِنَا عِصْيَانٌ لَّكَ  
و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون مید که عصا از دهان او شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ اَدْبَرَ كَيْفَ سَإِيسَ لَّكَ  
موسی کرد یعنی روی از او بگردانید و میشتافت باطل امر او و گفته اند بنرسید از دهان او پشت گردانید و میشتافت در گریختن فَعَسَىٰٓ اَنَّ يَخْرُجَ مِنْ خِزَانَتِنَا عِصْيَانٌ لَّكَ  
جمع کرد قوم خود را پس مذکر در ایشان با نفس خود فقال اَنَّا نَجْعَلُكَ اُمَّةً سَاسَةً مِنَّا و پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من اندام خدا مانند  
و من از هر بزرگترم نام قشیری قدس سره در لطائف آورده که پس این سخن میشنید گفت مرا طاعت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این  
بلا من رسید او که چنین لافی میزند تا کار او بجا رسد فَاَخَذَ الْاَلَهُ بِسُوءِ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ كَانَ ظَنُوعًا مِّنْ دُونِ الْمُرْسَلِينَ

وقف لازم

وقف لازم

وقف لازم

تفسیر حیدر

فَالْأَوَّلَى ۹ و بعد از آن دنیا که غرق شد نیست یا بنحال و کلمه او را بر او اخذ ساخت کلمه اول این سخن است که انما ربکم الا علی و کلمه آخری آنکه گفت  
 اعلمت کلم من که غیری و بیان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ زکریا الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی که در حال گرم شد بزمیارت حسین منصور  
 حلاج هر قدم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتیم از علین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انما ربکم الا علی گفت و منصور  
 انما الحق بر روی دعوی کرد روح حسین در علین است و روان فرعون در بحین پس براندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده به خود را دید و مار را که در  
 و حسین را دید و خود را که در پس در میان دعوی شان فرق بسیارست نظم گفت فرعون انما الحق گشت پست گفت منصور انما الحق پس برست  
 این انار حمت اسلامی محب و انانار العنت است در عتب و انکه او سنگ سیاه بودین عقیق و آن عدد و نور بود و این عشق و آن نبود در سرای  
 فضول و نری از روی اتحاد و از حلول ان فی ذلک لعیب کثیر من یحسب ان یبرئ من ذلک و در گفتن فرعون بر آن پند نیست و اعتباری مگر کسی را که  
 شان و آن باشد که برسد تا از فرامانی محبت شده سر بر خطا نهد و آنهم است در خلقا آستانهای منکران بعثت و دشوار تر از روی آفرین  
 ام التما و بنشما و یا آسان آن عظمت بنا کرد و از ارزیر بر شاد و هم که بر دشت سقف از یعنی مقدار ارتفاع آن از زمین بلند ساخت  
 فَوَلَّاهُ پس از است کردی فتوری و بی قصوری و اعطش لیکها و مار یک گردانید شب از و آخر چه فضا و بیرون آورد و روز آنرا  
 شب با آسمان جبت است که حد و شاز سبب گردش است آسمان زاهد فرموده که روز و شب دنیا با آسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان و آفرینش  
 و ما هر دو که در وقت بعد از آن زمین را بعد از آفرینش آسمان در حمله و بسبب طراندید و هم که در آن زمین را خلق آسمان است  
 و گسترده و بعد از آن آخر چه فضا و بیرون آورد و زمین گسترده ماء ها با و بر تغییر نیایع و بیرون آورد و گیاه و دریا و چرخها  
 او را و الجبال از ستم و کوهها را محکم و باید ساخت و حوز زمین و اثبات کوهها و انفجار انار و طهر چرخها و کوهها و آسمان را که از برای بخور است و شمار او  
 که آنرا که در و چهار پیمان شمارا فاذا جعلت الطامة الکبری ۱۰ پس چون باید بیز گزید و مولی که از هر یک از اینها است که در روز را  
 بدو رخ راند و اول بهشت را بهشت رساند جواب از آن حضرت تقدیرش آنکه واقع شود و واقع شود و واقع شود و واقع شود و واقع شود و واقع شود و واقع شود و واقع شود  
 کرده باشد و علی از یعنی نوشته است او بهشت بخواند و برت و الجحیم و طاهر گردیده شود و در روز که آنرا می بیند یعنی آشکارا شود و بر وجهی که هر که  
 رویت باشد بهشت فاما من طغی ۱۱ پس هر که از خد برده باشد و بخوریده و اثر الحیوة الدنیا و بر گزیده زندگانی دنیا یعنی از لولک سبیل آخرت فراموش کرده  
 کار و ناسخه فان الجحیم هی الماوی ۱۲ پس بدینکه در روز آن جای آرام است و اقامت خوف و اما هر کس که ترسیده باشد مقام ربیم از ایستادن خود و در پرورد  
 خویشی در موقف عتاب معوض و فی النفس عن الهوان ۱۳ و نری کرده باشد و باز دشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فان الجنة  
 هی الماوی ۱۴ پس بدینکه بهشت آن آرام جای است در فضول آورده که این آیت در شان کسی است که قصد عصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس خود  
 از خدای تقابل است و از ان علی است باز در نظم نفسی بفرمان است کفش بیاور که بهشت آن است نفس کشد نفسی سوی است هر که خلافش نفسی و در است  
 یکنونک میسرند ترا می محمد عن الساعیة از و ز رتخیر و یگویند آیتان و سئل انی باشد فاست آن روز و در چرخان یا بدینکه آیت من ذکر می باشد چه  
 چیزی تو را یاد کرد آن عایشه فرمود که حضرت سالت پناه میجو است که وقت آن از خدای پرستی سجا فرمود که تو از دشتن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن  
 تو نیست زیرا تا میرسی الی ربک و علیک بسوی پروردگار است غمهای علم قیامت یعنی کس از خبر ندیده چه اطلاع بران خاصه حضرت است و آنرا  
 انت منذر من یحسبها طهرین نیست که تو بدینکه هر که برسد از قیامت کائنات گویند که کفار که یوم یوم و نماز و روزه که بدینکه قیامت را که  
 از آمدن آن می پرسند که یکنون الا عشیة و ان یکم و در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی آن روز و از او فضا و بیرون آورد و چاشت آن روزی

ع

ع







باز کرده شود و اِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و انگاه که آسمان برکنده شود در هم چیده و اِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ و انگاه که دوزخ فروخته گردد  
یعنی بغضب خدای تاقه شود بیشتر از پیش و اِذَا الْجَنَّةُ أُنْفُثَتْ و انگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای عیلمت نفس متا  
آخُفَرَتْ و باند نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین بازده حال که مذکور شدش بر زمین بنیادشش برین محشر مشاهده  
نکند ندانند که چه کرده است و انگاه که باند ببیند که با هر چیزی که اتمی و عطائی و با هر شری طامسی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر نیکی  
اندوه خورد که چرا مباشر آن شدم و آن گسرت و اندوه هیچ فایده ندهد مگر تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندانست بنیاد بکار و بکوش ای توانا که  
فرمان بری که نه تا توانی بسی غم خوری و اَقِمْ بِالْحَقِّ و پس سوگند بخورم بتارگان نهان شونده در روز الجوار الکفیس و روز گمان  
در غار بخلش نهان شوند گمان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مرا و همه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و زحل و مشتری  
ایشان جمع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند نفس گاو و گوسفند و کنس آموز الیل اذا عسعس و سوگند بشب انگاه که پیش آید و مبادا  
تار یک گردانیده تا باز پس و در ظلمت نازل شود و این کلام از انداد دست قاصص اِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح انگاه که دم زدن یعنی طلوع کند و نفس او  
سبزی طلوع است و است جواب قسم چیست اِنَّهُ قَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ و بدستیکه قرآن بر آینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل  
در بقیان آورده که مراد محمد است بقول اول ذی قوه صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع و معنکات و صیحه شود عند ذلک عالجش  
مکنین و نزدیک خداوند عرش با جاده و منزلت قطع نمائین فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند در آسمانها بامت و حی  
گزار می و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکان است معطای یعنی مستجاب الدعوات است  
و این بر امر غیب و ماصاحبکم میگویند و نیست صاحب شما یعنی محمد و یار و یار شما گمان میرسد و لقد دال بالافق المبین  
و بدستیکه دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی و باقر روشن یعنی مطلع آفتاب و ما هو علی الغیب یعنی نیست پیغمبر چیزی را می پوشیده و  
آنچه وحی بدو رسیده و بخیل که شمار تعلیم نداده و از شما پوشیده و ما هو بقول شیطان دجیم و نیست قرآن بسجده و یورانه بشب فاین تدجون  
پس کجا میرود و سخن که بدان اتمی و درستی است چرا از و اعراض میکنید اِنَّهُ قَوْلُ الْكَلْبِ و اگر پندی بر عالمیان ایا نیست محمد  
مگر شرف اهل عالم لعن شفاء بدست از عالمیان یعنی قرآن بر خط است مگر کسی که خواهد میگوید از شما اَنْ تَسْتَقِيمَ و آنکه مستقیم شود در راه خدای  
و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل این آیت آورده و بوجمل بشنید و گفت چون اینکار را راست و البته بخوابش است اگر نخواهیم مستقیم  
شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که وَاَنْتُمْ شَائِرَةٌ و نخواهید شایسته است هدایت را اِنَّ الْكَلْبَ اَنْ تَسْتَقِيمَ و خداوند عالمیان را بدست  
عالمیان و مشیت شمار هیچ از شیخ ابو جبر و سطلی قدس سره فرموده که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است خواهی مگر مشیت و وحی مگر قوت او و فرمان بری  
مگر بفضل او و عاقلش مگر بخدایان او پس تو چه فعل داری بکدام فعل نیازی حال آنکه ترا هیچ نیست شعر زنت یا چه میم درج و چه باشد بر سر هیچیم درج

سورة الانقطاع و هی تسع وعشرة آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و انگاه که آسمان شکافته شود و اِذَا الْكَوَاكِبُ انشجرت و انگاه که کواکب فرویز در بقیان آورده که کواکب بر  
شال قایل حلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نهد و آنچه اندوان سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بریزد سلاسل از دست ایشان بغیبه و کواکب بر  
زمین یزد و اِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و انگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را بعضی شایند و بعضی را اگر در رود و اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ و انگاه که گورها

و درج

زیر و زبر کرده شود یعنی خاک بارشوراندند تا دفنات و می از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند و عکس براند هر نفس قیامت است  
 انچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی و آخرت و انچه باریس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آن انکه  
 خطاب رسد بجا فران که یا ایها الانسان ما علمک اسی آدمی چه چیز از بفریفت تا کافر شدی بربیتک الکریم و بعد از بزرگ خود گفته اند فریبده  
 او دشمنی مسلط بود با یعنی شیطان یا جمل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابوالاسدین است که حضرت رسول الله  
 بیارزد و عقوبتی بد و زسید اینجا و را میگوید چه چیز را اگر داند از عذاب خدای این شدی و او با مهال الهی مغرور شده بود و جمعی از علما بر آنند که  
 این خطاب عامست همه آدمیان را معنی آنکه اسی آدمی چه چیز را مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دیگر شتی در نافرمانی شیخ منصور عمار در فرموده  
 که اگر خدای از من این سوال کند گویم غنی کریم در معالک التمریل آورده که اهل اشارت میگویند یزید اسم کریم درین محل از تهمه اسما گویا محبت تلقین است  
 بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بحربی تو منظم چون تو دای مرده لا تقنطوا من جزا ترسم عصیان و عتو چون تو هر شکسته را سازی درست  
 پس خطاب بر امید عفو تست اللّٰه یخلفک الّٰه انیکه میافرید ترا و تو هیچ نبودی فتوبتک پس است کرد اعضا و اجزای ترا و عکس لک پس  
 بخواند ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و تمیز ساخت خلقتی که مفارق خلقت ایشانست فی آتیه صورته کاشاء و کتبک در هر صورتی که خواست  
 ترکیب کرد ترا و دریم سوست کلا نیست چنانچه گمان بهرید که قیامت نباشد بل شکک بون بلکه شاکه یب میکنید بالذین روز جزا از روی غنا  
 و ان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما تحفطین الله بر آنکه نگاهباند از ملائکه که ایا کاتبین اللمزگان نزد خدای نویسندگانند  
 روزنامه افعال ما قول شمار یعلمون کاتفلون میدانند انچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش مینویسند انکابر و ان لفی تعبهم  
 بدرستی که نیکو کاران فرمانبرداران بر آینه در بهشت از وان الفکار لفی بحیم و بدرستی که دروغ گوینان و منکران چشم بر آینه در دوزخ اند یصلو لها  
 یوم الدین در آینه بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت و کاهم عنما یفکین و نیستند فجار از دوزخ گم شده گان یعنی جاوید باشند و  
 بیرون نیایند و کاذبک ما یوم الدین و چه چیز را که در یعنی چه دانی تو که چیست و حساب جزا تم کاذبک ما یوم الدین  
 پس تو چه دانی که چیست روز شمار با لعه جبت تعظیم شان آن روز است یعنی کیفیت آنرا کسی در نیابد یوم کاذبک روزی که مالک نشود نفس  
 لنفس شیکای برای پیچ نفسی چیز را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری کسی سازد و الا مریک میبذله و حکم و فرمان  
 آن روز خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آن که خواهد و بهر بهشت فرستد آن را که خواهد و بدوزخ فرستد آن را که خواهد

و ربع

## سورة المطففين مکیه وهی ست وثلثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی چون حضرت رسالت پناه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در آشنای طریق  
 این سوره نازل گشت و یل المطففين و ای مرا که هندی گان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را بوجهی گفتندی و صباع  
 داشت بیکلی که بزرگتر بودی بخیریدی و بیکلی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه و شان و آیت بفرستاد الذین ساء الکمالو آنانکه چون مشا  
 به باء علی التائیر از مردمان برای خود گشت و توفون تمام میستانند و اذا کالو هم و چون می پیمایند برای ایشان او و زوهم  
 تحسیر و ن ایسجنه حقوق ایشان را میکاهند و زیان به ایشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را  
 بقصر دوزخ در آورده میلان و کوه آتش فشانند و گویند بکها و وزنها و آنرا میسجد و میسوزد و طبیعت تو کم دی و بیش ستانی بکیل و وزن و روزی بود که





تأست کسی بدان نرسد و ابرار خود بدان بردارند و فی ذلک و درین شراب فلیتأقیس التثاقیفون لم باید که رغبت کند رغبت کند گاه  
یعنی علی بجای آنکه سبب استحقاق شراب آن گردد و دود و اجده و اینجکی رحیق من تفسیم لای از آب چشمه تفسیم است در میان از این عباس نقل کرده که  
تفسیم اسم است که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشرف بهشت است عینا کثیرا یعنی چشمه که می آید مانند چشمه بون  
از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه غایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و مزوج با برامید صواب از او فرموده که چون مقرران مشغول باشند  
نشده اند یعنی بجهت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنرا که محبت ایشان آیمخته باشد شراب ایشان مزوج بشراب دیگر  
باشد طبع شراب عیش بخور ایم بی دردی غم صاف نشان دیگرند و در دوشان دیگرند و در بحر الحقائق آورده که رحیق اشارت است بشراب  
خالص از که ورت خمار کونین وانی ختمه وی قلوب اولیا و صفیا که ختام و مسک محبت است و تفسیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه  
و مقرران اهل مقامی اند و بقا باشد و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی در خارج عذرا این شراب ناب بخشد بوی از سر این  
سحان به شام جان می نرسد بهیت سر بایه ذوق و حسان سستی عشق است و آنرا که از آن می بخشد ندیده اند آورده اند که صنادید قریش سرگاه فقر  
صحابه را چون عمار و خباب و صیب و بلال و اشال ایشان بدیدند ایشان بخیره و دستاگردندی است آمد که ان للذین آجر مؤا برستی آنرا که  
شرک آورده اند کافوا من الذین آمنوا استند از آنرا که گریه اند که یکتا کون نه میخندند و قیاد از قیاد ایمان و چون گذرد بمومنان  
یتغافرون غمزه می کنند چشمها یعنی اشارت به اینها می کنند بهجت است و در کشف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان  
میگذاشت جمعی از منافقان بخندیدند و چشم و ابرو اشارت کرده طریقی است و پیش آوردند و نزد یاران خود رفته گفتند رئیس ما رئیس ما امروز صلیع  
یعنی علی بن سجن بسیار بخندیدند و میوز علی بن سجن بسیار نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که حرمان و منافقان بر مومنان بخندند و چشم و ابرو غمزه  
میکنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا و اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا و اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا و اهلهم  
و او هم و چون بنید کافران منافقان مومنان را قالوا ان هؤلاء یسکون بیکدیگر بدستگاه این گروه که متابع محمد اند اصلا لکن و اینها را  
و ما از سبیل او مال آنکه فرو فرستاده نشد و اهل کفر و نفاق علیهم حفطین و مومنان گمانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان  
فالیوم الذین آمنوا پس و قیامت آنرا که گریه اند من الکفار یضحکون و از حال کافران بخندند علی اکابر اهل لایطرون  
بر تختهای آراسته بجا میسرند و بدیشان که در دوزخ بجهت نوع معذب در سلاسل و اغلال چگونه مقیدند در آثار آمده که درسی از بهشت بخشایند و در دنیا  
گویند یا ندیدیم بهشت ایشان جمیع تمام بطرف بهشت روان شوند چون بان در رسد خزنی فی الحال در بر و ایشان بر بندند و ایشان مهموم و مستغوم  
بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان شوند و هل ثوب الکفار و آیا جوده شدند کافران ما کما لو ایضاً یضحکون و آن علمای که بودند  
و رویا که میکردند از سحریت و استراغی برای تسلی دل مومنان و دشمنان ایشان تا با دشمنان مومنان خنده کافران بر ایشان امده میخندند حال ایشان

ع

## سورة انشقت مکیه و هی خمس و عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت و انما که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه و اذ انت لیرسمها و حقت و بشنود و فرمان بردار و در کار خود را  
منرا شده است آسمان بفتاد امر خدا و اذا الارض مدت و انما که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند و از این پس باز کشند و گفت  
ماها و خلقت و بیرون افکند آنچه در دون ایست از گنجا و اموات و خالی شود از همه و اذ انت لیرسمها و حقت و فرمان بردار و در کار خود را





و سگند بر وز و عده داده شده یعنی قیامت و شاهد و سگند بگواه که اندست بهرامی بنید و میداد و مشهود و سگند بگواهی داده بر دکه بنده است و بقولی شاه پیغمبر است و مشهود است و می اندیشا بدست و مشهود است و دیگران یا شا به حفظ اند و مشهود است و یا شا به اعضا اند و مشهود است و یا شا به دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عروه و حصار آنهام یار و زحرف و فوج کنندگان یار و جمعه نماز گزارندگان در و یا آدم و زریث و ایامی است و یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر نقد و جواب قسم است قتل هلاک شدن و طعن گشتند **أَلَا تَأْتِيهِمْ سَاعَةٌ يَأْتِيهِمُ فِيهَا رُسُلٌ مِنْ رَبِّهِمْ يَأْتِيهِمْ فِيهَا الرُّسُلُ مِنْ رَبِّهِمْ يَأْتِيهِمْ فِيهَا الرُّسُلُ مِنْ رَبِّهِمْ** خداوندان شگافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذنوب منی و در زمان و اسیر بوده کاسین و مسجد که در ملک ملک بر بودی چون سن شوخت رسید بعضی ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظر دیدم از هر شجاع تیره شود و گوش وقت سماع خیره شود و نر باز اجمال گویانی و نر خسته را توانائی و صلاح در آنست که جوانی مهیسل عاقل تر فهم من پساری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلقی باشد که امور ملک بوی منظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران سوال که مد عادت پیری پسرد و ساحر از روی اتهام تمام تعلیم دی پرداخت سوزنی آن پس بر دیر راهی سید و بر احوال می اطلاع یافته طریق ربانیت را پسندید و بدین باب رسیدن شده خدا پرست گشت و روز با سبانه آنکاز ساحر تعلیم میکرد و بیا مدی و بار ارباب صحبت و آشتی تا مردی عاقل عامل کامل متجرب الدعوات گشت قصار روزی از نزد ارباب بیرون آمده بخانه خود میرفت از دهنائی بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده و اسم عظم خوانده دست بر پشت او گذاشت و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز و از دهن برفت و خبر این جوان در شهر افتاد و وقتی دیگر شهری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بد عای او مرادات همه محصل میشد تا حاجب ملک که نایب شده بود و زردی آمده است عای د عانو و جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا بوشیده و در چشمم ناز و روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب چشم روشن زردی زد و ملک آمد و زردی از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای رحمت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیل گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگویم حاجب شغفی که بر اسلام ملک و هشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبید و عقیده او اطلاع یافت و چند آنچه جد و جهد نمودند جوان از دین بر گشت و حکم شد او را بدریغ غرق سازیم جمعی وی را طلب بجزر بردند او دعا کرد و همه غرق شدند و او سلامت باز گشت خبر ملک رسید گروهی را نافر کردند تا او را بر سر کوهی بر نهند و بنید از دین چون بر کوه رسیدند دعا فرمود و بادی برآید و هوکلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افکند القصه دیگران بسوختند و او از ضرری زرسیده بود پس او را بردارند و نهند و تیر باران کردند هیچ تیر بر وی کارگر نکردید جوان گفت ای ملک بگوید خدا را که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی میت مبدع هر چیز که بودیش هست و مخترع هر چه وجودیش هست ملک عناد و زردی گفت من خواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو نیست تیری بر کمان نه و بگو نام خدای این غلام و بفکن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر قتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و خدا را بپس جمیع یکبار گفتند و آمار بر این غلام ملک در غضب شده گفت تا چند جاز من بگو که کردند و در سر کوهی آتش فروختند و بر کنار کوه نشستند هر کرامی آوردند می سپید می اگر بخدا گرویده بودند می سپوختند حق سبحان ایشان را گوید صاحب الا خدا و یعنی صاحب خفایا و کوهها در زمین و **التَّارِدَاتِ الْوَقُودِ** خداوندان آتش با بعضی فروخته بهمیم **إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قَائِمُونَ** چون ایشان بودند بر کنار آتش نشاندن **قَالُوا هُمْ عَلَى مَا نَفَعُونَ** و ملک و اصحاب او را نمیکنند **بِالْمُؤْمِنِينَ** شهود و بگویدگان حاضران مشاهده کنندگان بودند و **مَا نَفَعُوا**

[illegible]

سُورَةُ الطَّارِقِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سَبْعٌ عَشْرَةَ آيَةً

2

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه نشسته بود و در باطن خود ابوطالب ناگاه ساره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابوطالب شریک  
و گفت این چه چیز است حضرت پیغمبر فرمود که این ساره است که دیوانه از آسمان می ریزد و نشانه است از قدرت الهی فی الحال جبریل نازل شد  
بدین سوره و السَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝  
چسبید طاریق الجَمُّ الثَّاقِبُ ۝ ساره درخشید و فروزان چسبید آتش جواب قسم چیست این کُلُّ نَفْسٍ نِسْبَتُهَا إِلَى اللَّهِ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝  
حَافِظٌ ۝ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝ وَكَأَازِدَاتِ الْكَافِرِينَ ۝  
باید که درنگ کرد در اصل ایجاد و ممتد خلق ۝ از چه چیز آمده شده خلق من تَمَّازِ ۝ وافی ۝ مخلوق گشته است از این نعمت شده در هر چه آید بپیر  
می آید من بیتی الصَّلْبِ از میان پشت مردان قال الشَّيْخُ ۝ و استخوانهای منینه زمان آتیه علیه رَحْمَةً ۝ خدای میزد و زانویدین آن آ  
بصلبه که از آن بیرون آمده است لَعَادَةُ ۝ هر آنکه توانا است بی بیعت و اعاده ایشان بعد از موت قادر است یَوْمَ تَبْلُغُ السَّاعَةُ ۝ و در روزی که







بشیتان و تمایز مضموفه و بالشانهاده بهمدیگر و زاری بکشوتنه و فرشتای گسترده امام زاهد را در آورده که چون کفار لفظ سرزمین  
 شنیدند بایکدی گفتند این خود نشاید و اگر واقعت پس بلال و خباب و ایشال ایشان را گرفتار و پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند و منور و سی  
 باید از آن بلندی فرود آیند آیت افاکلا یطروون الی الابل کیف خلقت و آیت ایمنی نکرند ایشان بسوی شتر که قدرت با چگونه آفریده  
 شده است یعنی آن هر بلندی و بزرگی برشته مسخر کردی میشود تا بر و بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در زمان بهشتی باشند  
 گفته اند که خلقت شتران است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست بارگران بر باید و متعاضدست بهر افرمان بر  
 و قانعت از هر گاه بهر چه و متحملست در تشنگی شکبایی و رزد و بدین جبهت که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حل  
 و شیر و لحم و گوشت بر او حاصلست پیروی قدس سره فرموده رباعی بر خوان فلانی نظر تا قدرت مابینی یک ره بستر نگر تا صنع خدایی  
 در خار خوری قانع در بار کشتی رهنی این وصف اگر جوی در اهل صفابینی در تیان آورده که مخاطب عربند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان نیست  
 و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه و بیابان نیست و بعد از ذکر شتر میفرماید و الی السماء کیف خلقت و آیت ایمنی نکرند آسمان که حکمت با چگونه بر آید  
 شده است میتوانی و الی الجبال کیف نصبت و آیت ایمنی نکرند کوهها که قدرت با چگونه نهاده شده است زمین و حکم شده و الی الارض کیف خلقت  
 و آیت ایمنی نکرند زمین که چگونه پدید آمده است تا جای آرام خلق باشد و آیت انا انزلنا من السماء ماء فاحیاء بهیضه پس نکرند گوی ایشان را بعد از نظر در دلائل قدرت خدایست که تو پسند  
 هر کس را است علیهم صلیهم و آیت میفرماید و الی الجبال کیف نصبت و آیت ایمنی نکرند کوهها که قدرت با چگونه نهاده شده است زمین و حکم شده و الی الارض کیف خلقت  
 روی بگردانید بعد از ذکر و نکر و دو حق را بپوشد فعلم به الله العذاب الا که کبر پس عذاب کند ضایع عذاب و از بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در  
 دنیا بقط و هر قتل معذب بودند ان الینا ایاهم و بر تنه که بسوی است یعنی بخوابی باز گشت ایشانست ثم ان علیکنا حسابه و حق تحقیق نیست و حساب  
 نصف

## سورة الفجر مکیه و هی ثلثون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم  
 و الفجر سوگند بصبح که وقت مناجات و ستاست یا نماز صبح که آرام جان بیدار بانیست و تقوی مراد از صبح روز و اول محرم است که کمال  
 از و منفر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقرر بر دست یا باد آدینه که حج سکینا نیست یا صباح روز عرفة که وظائف دعا و نیاز حاجیان در آنست  
 یا سفیده دم روز عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان ایدانست و در تیان گوید که شایسته با نفع آرب از اصابع مبارک  
 حضرت رسالت پناه و گفته اند انفعار میانه از عیون منافع یا انفعار تا و از صخره صالح یا انفعار آرب از حجر موسی یا انفعار بر طراز سحاب یار و ان شدن شک بند  
 از دیده عاصیان و لیالی عشر سوگند به شب یعنی ذی الحجه که عرفة در آنست یا دهم اول محرم که عاشورا در آنست یا دهم آخر رمضان که شب قدر  
 تعبیه در دست یا دهم میانه شعبان که شب برات از دست و الشفع و الوتر و سوگند بجفت و طاق مراد بجفت تضاد اوصاف مخلوقست چون  
 عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از و افراد صفات الهی چون غنی و فیل و قدرت بیغیر و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات  
 بی موت یا شفع خلق اند که در کل شیئی خلقند و جین و فرد خالق مقل هو احد و بقبول بعضی جفت و طاق عیا صراحت و افلاک یا بروج و سیارات  
 یا نماز صبح و شام یا در جات جهان و در کات نیران یا روز نحر و عرفة یا سحرین که در مدینه و لاهما الله شرفا و مسجده فی جلیلین صفا و مروه و بیت الحرام  
 و الیک اذ آیتش سوگند به شب که گذر یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزلقه و اصح نیست که عام گیرند هکلی فی ذلک است  
 بدین سوگند که یا در و قسم الله فی حجر سوگند به شب که گذر یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزلقه و اصح نیست که عام گیرند هکلی فی ذلک است  
 خدا

که باز اگر تکریمت فعل و ثبت آید دیدی و ندانستی که چه کردی و در کار تو بعد از این بقوم عاد و ثمود یعنی این عاد اولی و ثمودی را عاد بن ارم میگفتند  
 و ارم نام جد ایشانست چه عاد پس عرم بوده و او پس ارم و ارم پس سام بن نوح و گفته اند ارم نام لیده ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد  
 پس عاد یا ز صفت میکند که ذات العباد هم خداوند قاضی بزرگ یا اهل خیمه و خرگاهها الی الی که مخلق آن قبیله که آفریده نشد مثلکها مانند ایشان  
 در درازی قد و بزرگ جسد فی البلاء و در شهرها و شهر آنست که ارم نام لیده عاد یا نیست و ذات العباد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بزرگ  
 بزرگست چنان بنامی که مثل او در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلست تر گم شده در صحرائی عدن میگشت در بیابانی  
 بشری رسید که باره وی حکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبدالله با سید آنکسی را بنید و احوال شتر خود را پر سید بر حصار آمد و می دید هر دو  
 مصرعش مکلن بجوهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متعجب شد و چون بشرد در آمد حیرتش بفرود چه قصرا دید بر ستونهای زر و جود و یا قوت بنا کرده خشتی  
 از زر خشتی از نقره و فرشتهای بر همین منیر بجای سنگریزه رواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان و می آن کو و در حوالی هر خانه بسیار  
 تنهای آن از زر و بر گما از زر و جود و شکوفه های زیم با خود گفت هذه الجنة التي وعد بها المتقون مصرع این چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدسی از آن جو  
 بر پشت و بر پشت بستمین باز آمد مردان آن گوهر را در دست او دیدند محل بر یافتن گنجی که دهان قصه در زبانهای مردم افتاد تا حدی که حال و معادیه که در آنوقت  
 حاکم شام بود اظهار کردند معاویه را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس نشاند و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شاهی  
 هست که بنای او از زر و نقره باشد و در حوالی او مکلن بجوهر قیمتی آری شهر است که حق سبحانه و او در قرآن یاد کرده که اهل مخلق مثلکها فی البلاء و طبیعت شهری  
 چه بهشت از نیکویی چون قصر فلک تبارزه روی او آراشد و بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نه صد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و جواهری  
 بود و هر را جمع کرد و صد قدیران هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بصد سال تمام رسید ده سال دیگر تبیه راه اشتغال نمود و امر او ملک عالم را  
 جمع کرد و از دار السلطنه خود به تمام شاهی آن شهر متوجه شد یک شب راه میان می آن بنایانده بود که حق سبحانه و او را فرستاد تا صبحه برایشان زد و همه بر دند و کن  
 شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تومردی کوتاه بالا سر رنگ چشم سبز که روی او خالی و برگردن او علامتی باشد و طلب  
 شتری بدینجا رسد و آنرا بنید پس باز بخوبی است این قلابه را دید گفت هو اسد ذلک الرجل ثم ودا الذین جاءوا الفصح بالواحد و دیگر چه کرد خدای تو  
 بقوم ثمود آنکه سیر بیند که هار بارای وای خود بودی قری و فیر عیون ذی الاوتاد و چه کرد و بفرعون خداوند ملک قوی و لشکری بسیار صاحب  
 اوتاد که نزد او بدان باز سیر کردند و می مردم را بطریق چارینج تعذیب بینمودند الذین کفروا فی البلاء و انما انهم سیر گروه که بجل و غوات از حد  
 بندگی در گشته شد در شهرها که حاکم بودند فاکثروا فیما الفساد پس بسیار گردانیدند در آن شهرها تنهایی را که آن مخالفت بود با حق و تمکاری  
 بر خلق قصبت علیهم و ثبت سوط عذاب پس بر سخت برایشان آفرید کار تو نوعی عذاب چون عرب ضرب تا زیاده رحمت ترین عذابها  
 میدانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند در یکباره اشعار است با آنکه عذاب دنیا  
 ایشانرا نسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تا زیاده است بضرر شمشیر که عذاب آخرت شد و اقی خواهد بود و ان ربک لکبیر الوصایه و تنبیه  
 پروردگار تو هر آنکه خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مصداق داشته و مترصد گذرند گمانست همچنان هیچ چیز فوت نمیشود  
 از حق سبحانه چه هر ایمی خید و میشود و بر پوشیده نیست بهیت هم نهان اند و هم آنچه نهان تر باشد یعلم له و صفت حضرت اوست فاکثروا الفساد  
 اذا کافوا بکله و ثبت پس آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند را و پروردگار او یعنی از مالش کند تنویری و نیکو حالی فاکثروا و نعمه پس گری  
 کنش بجای و اقدار نعمت هوش و محبت بر و فرج گرداند و آسانی کاری و بسا از فقیقول و یی اکر من پس گوید پروردگار من را بزرگ



داشت و با من این کرامت فرمود و اما لا ذَا مَا ابْتَلَيْتُهُ و اما چون او را بپایانید بدرویشی و سختی فَقَدْ رَفَعْتَهُ وَ ذُقْهُ پس تنگ سازد و روزی او را يَقُولُ رَبِّي اَهْلَانِي پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر است خود را بتوانگری و اندوختن خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش درویشی سجد و آرام درویشان فرون از حد است بیت ای دل اگر بیده تحقیق بنگری + درویشی اختیار کنی رتوانگری کَلَّا نَحْنُ اَنْجَمَانَسْتَ که گمان برده اند کافران بلکه کرامت بطاعت و ذلت بمعصیت ان اگر کم غداست تقصیر و بداند که من نه شمار فقر و تنگدستی امانت میکنم بل لَا تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ بل امانت شما بدست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدانید ایشان را و لَا تَخْشَوْنَ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ و تخفیف نمیکند بیکدیگر بار دادن طعام بدرویشی و تَاْكُلُونَ الثَّرَاثَ اَكْلًا لَمًّا و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدید و بهر کاشان از خود میخورید و تَخْشَوْنَ اَمْثَالَ جَبَّتَالٍ و دست میراث مال را دوستی فراوان با حرص و شره کَلَّا اِذَا ذُكِّرْتُمْ لَا تَذَكَّرُونَ و چون شکسته شود زمین شکستی یعنی پاره پاره گردد و جَاءَ ذِكْرُكُ و بیاید آیات قدرت و آثار سمیت پروردگار تو یعنی ظاهراً و باطناً صَفَا صَقَا و بیایند فرشتگان بعرضه محشر صفی پس از صفی حسب منازل و مراتب خود در تفسیر ايام ابوالهیت مذکور است که اهل آسمانی علمند صفی باشند و جَائِي يَوْمَ مِثْلِ جَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جنم را در خبر است که هفتاد هزار نام باشد مرد و زن را و هفتاد و هزار فرشته بر هر نامی جمع شده یکشد و دوزخ از خشم کافران میجوشد و میخروشد تا بعضی صاف آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محل بیج ملک مقرب پیغمبر مرسل نماید لاکه از هول و هیبت بزدانند و آید و میگوید یارب نفسی و حضرت ما میفرماید که یارب امتی اتمی و جنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه را تو حرام گردانیده هست يَوْمَ مِثْلِ يَتَذَكَّرُونَ انسان از رویا دکن انسان گناهان خود را بپند گرد و آگاه شود از قیامت اعمال خویش و اَنَّهُ لَهَ الذِّكْرُ و گنایا باشد مرا و زینعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد و عقی و چون بنده بنید که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت يَقُولُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ كَمَا كُنْتُ قَدْ مَتُّ لِحَاكِي و پیش میفرستادم عمل خیری برای زندگانی من درین عالم فَيَوْمَ مِثْلٍ لَا يُعْذِرُ پس از روز عذاب کند کسی را عَذَابُ اَبْنَةِ اَحَدٍ و مثل عذاب خدیجی هیچ کی از مردمان وَلَا يُوَفِّقُ و ناکاهه اَحَلَّ و بنزد کند بسلا و اخلال و چکس را مانند بند کردن خدیجی چکس یعنی کسی قانز بود بر عذاب کردن و عقید ساختن کسی را در آرزو وزیر که فرمان مرخدا را باشد و گوید خدی در دنیا نزدیک مرگ با من که یَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من شاگردی در نعمت و صابر بود در محنت اُدْجِئِي اِلَيَّ رَيْبُكَ باز گردان دنیا بسوی خود پروردگار خود و اَصِيصَةً مَرَضِيَّةً در حالتیکه پسند کنده آنچه نمود و اند پسندیده نزدیک خدی و چون و ز قیامت شود گوید اَدْجِئِي فَيُعْذِلُنِي پس در آئی در زمرهندگان شایسته من و اَدْخُلِي جَنَّتِي و در آئی در بهشت من مقصود از جنت است باز مره نردبان نزدیکی خاصه

سورة البلد مكية وهي عشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أَقْسِمُ عِنْدَ الْبَلَدِ سَوَ كُنْتُ سَجُورَ مَدِينِ شَرِيعَتِي كَمَا مَعْنَاهُ وَأَنْتَ حَلَّ يَمْنَا الْبَلَدِ وَحَالٌ لَكَ تَوْفُودَ أَمْدَةٍ مَدِينِ شَهْرٍ بَلَاكِهِ كَمَا مَعْنَاهُ  
 مِنْ مَثَابَةِ خَلْقٍ وَمَحَلٍّ وَمَكَانٍ بَيْتِ الْحَرَامِ سِتْ قِسْمٍ رَابِعٌ وَمُقَدِّمٌ سَاخَتْ بِحُلُولِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پِنَاهِ دُرِّ مَاسْخُومِ شُودِ كَمَا شَرَفِ مَكَانِ  
 بِمَكِينِ سِتْ قِطْعَةِ اِي كَعْبَةِ رَازِ مَن قَدُومِ تَوْصِدِ شَرَفِ رُوی مَرُوه رَازِ مَقْدَمِ پَاكِ تَوْصِيفِ اَبْطَاحِازِ نَوْرِ طَلْعَتِ تَوَافُتِ نَرُوعِ مِشْرِبِ زَخَاكِ پَا  
 تَوَارِقِ دِهْبَا كُفَّتْ لَنْدِ تَوْحُلَالِي مَدِينِ شَهْرِ كِي عَيْنِي هَرِ چِ خَوَاشِي اَزِ قِتَالِ اِنْجِزِ بَرِ مِجْرَانِ حَرَامِ سِتْ كِي سَاعَتِ بَرِ تَوْحُلَالِ خَوَابِ بُوْدِ دَاوِنِ مَعْدَةِ هَسْتِ نَفْخِ كَمِ  
 وَقْتِ بَعْضِي مَدَوِنِ اَزِ قَبِيلِ سَبْقِ نَزُولِ مَكْسِتِ بَعْضِ فَوَائِدِ قَاوَلِكَلِ سَوَ كُنْتُ سَجُورَ مَدِينِ شَرِيعَتِي كَمَا مَعْنَاهُ وَخَمْرِ زَادَةِ سِتْ عَيْنِي نَزِيتِ اِي حَضْرَتِ كُفَّتْ لَنْدِ



و پیرمیزی و نیکوکاری و فرمان برداری و ابراهیم بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهُ** هر کس که پاک شود برستیکه رتکار شد هر که پاک کرد نفس خود را از اناس و ذل و پائلی و پستی و فساد و انواع و اجناس فضائل و کد حجاب من دشمنان و بدستیکه بی تبه ماند هر که کم کرد نفس خود را بفق و جهالت با کم ساخت قدر و مرتبه او را به معصیت و ضلالت و این عباس فرود است کرده است که حضرت رسالت پناه نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که **اللهم انفسی تقویاً و زکواً** خیرین زکبا و انت ولیا و موملها محققان برانند که کبریا نفس موجب تصفیه دست هرگاه که نفس از شوائب مومنی شود فی الحال دل از لوث تعلقیها سویی مضاف گردد به بیت تا نفس مراز مناسی نشود و دل آینه نور آتی شود **كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا** آنرا کذب کرد و غیبه شود بسبب طغیان خود مصالح را **إِذْ انبَعَثَ أَشْقَاهَا** بوقتی که برخاست بدست ترین آن قبیله که قدر بن مالف بود جمعی بعقر ناله و قصد آن فقال لهم رسول الله پس گفت مرا ایشان را فرستاده خای بیعی صالح علی مینا و علیه السلام نفاقه الله و سقیما دست بردارید تا خود را و گرد گردید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در لوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید **فَكَذَّبُوهُ فَهَبْهُمُ قَرْيَةً** پس کذب کردند صالح را و نزول عذاب پس بی کردند ناله را **فَكَذَّبُوهُمُ** پس کذب کردند و عذاب پس ملاکت یکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان **بِذُنُوبِهِمْ قَسْوَاهَا** بسبب گناه ایشان پس یکبارگی بر سر بر همه ناصغار و کبار ایشان بر رند و کلاخاف عقیما و فرستاد خدای عاقبت ملاکت را یعنی همه را ملاک کرد و نرسید از تبعه آن چه کس را بر و دست نیست و تبعات ابر و رانه

ع

## سورة النیل مکیه و هی احد و عشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

**وَالنیل** اذ انشأ سوگند شب چون پوشد عالم را بظلمت خویش **وَالنهار** اذ انجلى و سوگند بر و چون روشن شود و ظلمت سب زایل گرداند و **وَمَا خَلَقَ الذکوة و الا فیه** و سوگند بکسیه یا فرید ز و ماده را یعنی آدم و حواریا مذکر و مؤنث از جمیع حیوانات جواب قسم نیست **اِنَّ سَعِیْکُمْ لَشَتَّى** بد رستیکه خزای سعی شمارا در کردار با هر آینه پرانده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عتاب و طاعت پس بیان اعمال مختلف و یادش آن میکنند و میفرماید **فَاَمَّا مَنْ** اعطی پس ما هر که بداد مال خود را در راه خدای و اتقی و پرهیز کرد از شرک و کبار و صدق **بِالتَّقْوَى** و تصدیق نمود کلمه نیکوتر آنکه **لَا اِلَهَ اِلَّا الله** محمد رسول الله است یا عده عوض آنکه **وَمَا نَفَعْتُمْ مِنْ شَیْءٍ** فیه یخلقه اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر بنمازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابو جبل فرود آمد در کشف الاسرار آورده است که در باره دو کس است یکی اتقی که پیشتر و صدیقانست ازین امت یعنی ابو بکر صدیق و یکی شقی که پیشتر و زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابو جبل و در فاتحه سوره که شب و روز قسم یا میکند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را و اگر اسی بود که ابو جبل شقی را در روز دعوت میجای آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر صدیق اتقی را در مشنوی سر و شد آن صدیق اعظم که شد تعلیم تصدیقش مسلم از مومنین را و دشمنی با و اهل یقین را آشنائی با سیه دل کی کند انقول او را و تفاوتهای دوران من بد او را آورده اند که امیه بن خلف بلال را که بنده او بود با انواع آزارها عذاب میکرد تا ازین برگردد و هر زمان آتش محبت رب را بر باطن او فروخته تر بود بهیت آنجا که منتسبای کمال را داشت و چند جور بیش محبت زیادتست روزی صدیق بود که امیه او را خاک گرم فکنده بود و سنگهای قفسه بر سینه وی نهاده و او در خیال احد میگفت ابو بکر صدیق من و بسوخت و گفت امیه و اگر تو این دست خدا را چند عذاب میکنی سیه میگفت یا ابو بکر اگر دولت میسوزد او را از من بجز گفت چند میفروشی گفت عوض میکنم و او را به سسطاس و او غلامی بود از آن صدیق شده هزار دینار از روی قیمت استعدا داشت





و صدیق را در گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری در آن تجارت میکنی تو بخشم نطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق از دلول بود چون این کلمه  
از امیه شنید غنیمت شمرده نطاس را با تمام استعداد او را بدو ملال را بستید و فی الحال اسید ثواب را خردی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره  
فرستاد و از سیرت صدیق رضای خیر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود فکشتیست لایسری پس زد و باشد که اسکا  
دویم دی را برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که سیر و روح در دست و آقا من بخیل و اشتغف  
و اما کسیکه بخل کرد مال خود را بگفتن کلمه توحید و نیاز دید خود را از ثواب خدای بدین سبب بوجبات آن غنیمت نمود و کذب با الحسین و تکذیب  
کرد و خلعت نیکو تر از کتدین است بین اسلام با و عده حق را باور نداشت فکشتیست لایسری پس میسر گردانیم مراد برای صفتی که مردی بدستوار  
و محنت بود یعنی کرداری که او را بدو مزه و مایه عینه ماله اذ اتو دس در دفع نیکنه از عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون سیر و یا سیر و یا  
یعنی بغیر در قهر و در رخ ایا علیک الله عیسی بدستیکه بر است بیان کردن باطل و حق و عده و عده و ان لنا الاخرة و الا اولی  
و بدستیکه راست آن سرای عقی و این سرای شین که دنیا است چون ملک هر دو ملک ایم هر چه عطا فرمایم فاندو نیکو تا و انظرون پس هم میسر شد که  
اهل که با تندی که باز نماند لا یصله الا الا شقی نیاید و بطریق لزوم و دوام گردید بخت تر یعنی امید با اوجیل الی کذب و تو لیک و انکس که  
تکذیب کرد و پیغمبر آوری بخرد ایند از ایمان و طاعت و سیجبتهم الا شقی و زود باشد که دور کرده شود از ان آتش بر سیر کار تر یعنی اوجیک صدیق رض  
الذی یؤتی ماله انکم سید مال خود را بیکری میجوید بدان پاکی و نیکنامی کاقران گفتند که ملال حق است در زنده اوجیک که او را بخرد و آزاد کرد  
حق سبحانه تعالی و سخن ایشان را فرمود و ملاک حید و بنو یحسین را عید کرد و اوجیک را من نعمته شجر است از نعمتی منتهی که مکافات کرده شود و الا  
استغناء وجهه و وجهه الا فله لیکن اینکار کرد بر طلب رضای پروردگار او که تر و تر گشت و کسوف بر فضا و زود باشد که خشود گرد و بر سیر کار تر یعنی اوجیک صدیق رض

ع

سورة القصص مكية وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چند روز قبل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل وحی واقع شدند کافران بان طعن کشادند که خدای محمد را فرو کند است و دشمن گرفت  
حق سبحانه تعالی ایشان فرستاد که و القصص سوگند چاشنگاه که آفتاب در انوقت ارتفاع یافته و نوروی مترا گشته و گفته اند ضعی و قوی بود که خدای  
بر انوقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در انوقت خدای را سجد کرد و بقول برادر رب الضعی است یا صلوة ضعی و الیل الذلیج  
و سوگند شب آنگاه که تاریک شود و اشیاء را به طلمت پوشد تا م قشیری فرمود که قسم شب معراج است صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد  
از روز و شب کشف و مجابست که نشاء نسیم لطف و موم قد بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است بروشنی روی محمد و کنایت  
از سیاهی روی بی طیت و اضحی رمزی از روی سحر ماه مصطفی است یعنی و لیل کیسوی سیاه مصطفی است حق سبحانه تعالی بدینا که مذکور شد  
قسم یا میکند که ما و ذلک و ما علی فرد گدشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس فرموده که حضرت رسول را  
بشارت داده اند یعنی که است او را در دنیا خواهد و اکثر بلاد بخوزه تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت بدان مرده سرور گشت و آیت آمد که و الاخرة  
و سیرای دیگر یعنی که حق سبحانه تعالی تو را زانی خواهد داشت و آن بر اقصی است در بهشت از مراد پروردگار آن از مشک با فرد در هر کوشکی  
از خرم و حور و نعم و مهتعه و آنچه لا تق آن بود خیر لک من الا ولی بهتر است مر از کر امت نخستین که فتح بلاد استینه نهایت امر تو بهتر است  
از بدایت چه ساعت بساعت بر در جبر رفعت متصاعد و بر زود و کمال ترقی است فکسوف یعطیک ذلک و زود باشد که عطا دهد ترا فریدگار تو یعنی





در خزانه اسرار بود دست قضا در شربست و کلیدش بر لسانی داده و قَوْضَعْنَا عَنْكَ وَدَوْلَ و فرمودند ایم از تو بارگران را آنچه  
 انْقَضَ ظَهْرُكَ آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض حضرت و گفته اند مراد غم گناه است  
 که بدن گرانبار بودی از بار گرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم و قَوْضَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر دهنیم برای اظهار قدرت و ذکر ترا  
 به نبوت و رسالت و خاصیت یا با آنکه نام ترا بر قرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرایا کنند ترایا و نغذایا خود ترا  
 سلام فرستادیم و دیگر از امر کردیم بدو و در این بر تو و آل تون صری قدس سره فرمود که رفعت ذکر اشارت بانست که همه انبیا بر حوالی عرش جلالت  
 می نمودند و طاقت مهمت حضرت بالای عرش پرواز میکرد و قطعه سیمخ فم یکس از انبیا گرفت و آنجا که تو ببال گراست پریده و هر یک بقدر خویش  
 بجای رسیده اند و آنجا که جای نیست تو بخار رسیده ۱۴ می محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس بدستیکه بادشواری در دنیا آسانست در  
 آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدستیکه بادشواری که در که ترا هست آسانی بود در مدینه و در موصی آورده که با عسیر که در مدینه باشد سیر  
 در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رخ کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جد کن  
 در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی با استغفار و از ارامت مشغول شو در سفر تا مع از فتوحات می آورد که شیخ ما بودین مغربی قدس سره  
 در تامل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهده احوال انصب کن بل خود را برای مشاهده جمال الرحمن و اَلِی و تِلْكَ فَادْعُ غُفْرًا و دعا  
 پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هر چه خواهی از بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و اباح مرادات جز حضرت و نیست بخمن تو بر درگاه  
 قرب مقبولست و دعوت طیبات تو در محل قبولیت چو مقصود کون و مکان بودنت و خدایید به نیمی مقصودتست +++++

ع

## سورة التین مکیه و هی ثمانی آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللّٰتِیْنَ وَاللّٰتِیْنَ سَوَّكُنَّ بِالْجُبْرِ وَزَيْتُونٍ در آنوا آورده که تخصیص این دو میوه آنست که انجیر میوه پاکست ولی فضل غذای لطیف  
 سریع المضغ و دمای شریف کثیر النفع طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ شامه متفتح سده جگر و سپرز و سمن بدن و گرده و در جگر آمده که بواسیر را قطع کند  
 و نفوس را فائده دهد و زیتون میوه است همان خوش و دوار و غنی دارد بسیار نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون نسبت ایشانست و آن دو کوه هست در  
 ارض مقدس کی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک بعد کی از انبیا بوده یا در مسجد دمشق و بیت المقدس است و در عالم فرموده که تین مسجد صاحب کعبه  
 و زیتون مسجد ایما و در بیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدین قسم یاد میکند و طَوْرٍ سِیْنِیْنٍ و سَوَّكُنَّ بطور سینا  
 یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم است و هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِیْنِ و قسم بدین شهران باشد یعنی که تعظم که مولد مبارک سید عالم است و در  
 بحر الحقائق آورده که قسم است بزبان اهل اشارت بشجره تنین قلیبه که شمره علوم دینی است و شجره زیتون مبارک که سیریه که روشنی بخش مصباح است  
 و طور سینین روح معلی است که تجلی الهی مجلاست و بلادین جن که محل امن و امنست از هجوم آفات تعلقات احوال و این قسم این است که لقد خلقنا  
 الْاِنْسَانَ فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِیْنٍ بدستیکه آفریم آدمی در نیکوترین حالتی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات با تناسبات و حسن صورت و اعتدال  
 مزاج و اجتماع خواص کائنات یا مخلوق ساختیم او را نظیر آدم و اکمل و مجال عم مثل با حائل امانت الهی و منبع فیض بافتنای تواند بود و تَعْدَدُ دَنَّهُ اسْفَلَ سِفْلِیْنِ  
 پس باز گردانیدیم او را برترین هم فروتر از این عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم بوی آنرا نظیر و طهار و طوارش و شعرا و چون قائل حقائق این آیت در جوهر  
 مبسطه و پذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران جلاله بطلان است گفته اند که معنی آیت نیست که آفریم انسان را از نیکوترین صورتی و او را باز بر دیم پس خرافات که

ع

از دل عمرست و سفل سافلین اشارت بر آنست و در آن وقت هیچکس نتوان کرد و کسی را در آن سن هیچ نزدی نباشد الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای ستوده بایست فلهم اجر غیر مضمون پس ایشانراست نزدی ناپریده و کم نمانده یعنی پنهانی در جوانی و صحت تن نزد عبادت ایشان مینوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکند بهمان دستور نزد ایشان ثابت است قما ینکذبون بعد الذین پس چه چیز ترا بکذب میدارد ای منکر بعثت پس از ظهور دلائل تا مقصودشوی بر وزیرا و حساب الکنس الله یا حکموا الحکیمون آیا نیست حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید ایس اسد با حکم الحاکمین باید که بگوید ملی و اما علی ذلک سن الشا بدین

## سورة العلق مکیه و هی تسع عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

جمعه و علما بر آنند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت در غار حرا که شست یا بر بالای کوهی ایستاده بودند ناگاه جبرئیل بر وی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتوفیر ستاده هست و تو رسول خدای بدین امت انما و گفت بخوان فرمود ما انما نقاری چی چنانچه بی طاقت شد پس جبرئیل و را گرفت و پیشتر پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انما نقاری دیگر بار گرفت و پیشتر و بگذاشت و گفت قرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل از زیر پر خردانه از حریر بهشت که بدر و یا قوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرود تا نداشت و گفت بخوان فرمود که من خوانده هستم و درین نامه چیزی نوشته نمی جبرئیل او را بخود ضم کرد و پیشتر و چنانچه نزدیک بود که بیرونش گرد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنکه ویرا بگذاشت این آیات قرآن بخوان قوا یا سمع و یات الذی خلق بخوان قرآن در وقتیکه اقلح کند و با تمام پروردگار خود آن خدای بسیار فرید می چیزی را یا خلق کرد آدم را از خاک خلق الا انسان من خلقی بیافرید آدم را از خونهای بسته افر آورد و آنکه انسان من بخوان کوار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگتر است از هر بزرگان و کرم و زیاد و زکرم همه کریمان الذی علم بالقلم آن خدای که بیاموزانید نوشتن قلم تا علم را بخاطرقید کند و دوران را بنامه آگاهی هند و در بیان آورده که حق سبحانه آدم را تعظیم کتابت داد و او شهرت اول کسی که خوانشت ادیس بود علم الا انسان عالم تعلم بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد را تعلیم داد و از احکام شریعت آنچه بلدان نماند کلا ان الانسان لیطغی و خطاب به تنبیه آدمی یعنی ابو جمل بر آنکه از حد میرود و گردنکشی میکند آن را و استغنی با آنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی تو آنقدر و چو کسی بسبب مال طاعی شود و عبادت حق فرود گذارد ان الی ربک الرجوع طبع بهر سستی که بسوی آفرید گشت بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال عیت تو انگری نه بهاست نزد اهل کمال که مال تالاب گورست بعد از آن اعمال آورده اند که ابو جمل گفت که اگر بنیم محمد را و سجده هر آینه پس بزم نم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگذاشت و او را خبر کرد مذشتاب جانب آنحضرت روان شد و بدو ناریسده بازگشت رنگ از روی فقه و لرزه بر اعضای او افتاد و گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خدای دیدم من را و از دایمی من باز کرده و مرغان پرور برافته این خبر حضرت رسیده فرمود که اگر نزد من آدمی ملاکه عضو عضوا و را برودندی و این آیت آمد ان الذی یتقی ایامی منی تو آنرا که باز میدارد و عبد اذا صلی فلیحبه کمال را که محمد است بوقتی که نماز میگذاشت و آیت ان کان علی الهدی ایامی منی تو اگر باشد بنده منی از نماز راه راست او امر بالتقوا می یافریذ خلق را به پیروی او را باز توان داشت از آن حال آیت ان کذب و قولی منکر اجبت تا که است ایامی منی که اگر تکذیب کند ابو جمل ترا سخن حق مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد در طریق فراموشی که سستی چه نزع باشد از غلبه که تعلم ان الله یرسل آیه انداخته است ابو جمل یعنی داناست با آنکه از روی تحقیق ندانم قصد و امر حبیب خدای را













ووزخ لاول از دوری وقت که برصمات می آرند ثَمَّ لَتَوْهُمَا پس برآینه بخوابید دید از عین الیقین دیدنی بحشم شبیک و تکیه کردید  
ثَمَّ لَتَسْلُكُنَّ پس برآینه پشیده شوید یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّجْوَى از روز بوقت محاسبه انقضای که بدان مشغول شدید و از عباد و تها و نماز نایزید  
خطاب مخصوصست بهر که دنیا و از دین باز داشته و گفته اند فحاطب کفارند و واضح آنست که عم دارند چه کس از لشکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد  
و بعضی نعیم تخصیص کرده اند بآب سرد و طب یا ساینده یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن یا شهادت که صحت و فراغ  
بلایت فراغ دلت هست و نیز وی تن به چرمیان فرخست گوئی زن چه در حدیث آمده که دو نعمت که بیشتر مردمان را باین قبول اند و قدر آن بیش است  
و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم محمد است و سهر از دعوت و ملت اتباع سنت و خواهند رسید به بیت نبوت است از آنکه بفرمان پسند این نعمت و قرآن

## سورة العصر مکیه وهی ثلاث آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که ابوالاشدین مرصیق مرا گفت زبان کردی ای بابکر که دین پران را بگذشتی و از عبادت بتان ست باز دشتی جواب داد که زبانت را  
نباشد آنگاه سخن خدا و رسول شود و عمل خیر بجای آرند بلکه زبانت را تر آنست که بت پرستند و متابعت شیطان کنند حق سبحانه و تعالی صفت سخن صدیق و خیر را  
این سوره فرستاده که وَالْعَصْرِ ای روزگار یا روزگاری که مشتمل است بر اعجاب بسیار یا نماز دیگر یا عصر پیغمبری یا عصر تو ای محمد  
که فاضل ترین بهر عصر است جواب قسم آنکه ان الْاِنْسَانَ بَدْرَسَکَ ابوالاشدین یا ابوجبل یا هر دو میان کفای خسران برآینه در زبانت سبب صرفا  
در مطلب نایاب است مده به بیده نقد غریز عمر ز دست که بس در میان کنی عمر ترا ندارد سود پس همین شرکان ضائع کنندگان عمر در زبانت خاری اند  
اَلَا الْاَدْنٰی اَمَنُوْا اَمَّا نَکَرُوْیْدَهْ نَدُوْکُمْ وَ عَلِمُوْا الصَّلٰتَ کَرَدَهْ نَدَر داری پسندیده و قَوَّاصُوا بِالْحَقِّ و وصیت کرده اند یکدیگر بر عملی راست  
و درست که اقامتست بر طریق حق یا قبول صحیح که قرآنست و قَوَّاصُوا بِالْقَبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر بر ابصر و طاعت یا  
معصیت و بعضی از مفسران گویند لغی خسران است از حال ابوجبل و آمنوا ایمانی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارتست  
بکرم دار فاروق و تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذی النورین و تواصوا بالبصر حاکمیت از سیرت رضی علی رضوان الله علیه جمعین

## سورة الهمزة مکیه وهی تسع آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که انحر بن شریف عیب رسول الله میگفت در حضور و ولی پیغمبر غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه و باره ایشان آیت فرشتا  
که و نِيلَ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای هر عیب کننده و لَمَزَةٍ عیب کننده را یکس را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده و لَمَزَةٍ  
جَمْعٌ مَّا لَا وَ عَدَدٌ آنکسی که گرد کرد مالی را و شمار آنرا یا شماره آنرا که دشت بحسب آن مَالَهُ اَحْلَدَهُ می پذیرد و آنحال جمع کرده  
جاوید خواهد ساخت و او را در دنیا کلاً کَلْبَنَدَنَ فِي الْحَطْمَةِ بخنان ست که آدمی پذیرد بر آینه انداخته شود در حطه و آن نام در که است از دوزخ  
که هر چه در کافری حال شکسته و سوخته گردد و کافران مَالَهُ الْحَطْمَةِ و چه چیز را که در آن آدانی که چیست حطه نازل الله للموقد  
آتش خدای بر فروخته شد یعنی خدای از آفرودخته قدرت و هر چه حق تعالی بر آفرود و دیگری نتواند که فرو نشاند بیت چراغی را که از دوزخ فرو زده  
هر آکس فتنه ریشش نسوزد و الی تَطْلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ طُلُوعِ آتشی که برآید و غالب شود بر دلهای میان آن در آید تخصیص این آتش بل  
کافران جنت آنست که دل ایشان محل عقابنا شایسته و منشای اخلاقنا بالیته است اِنَّمَا عَلَیْهِمْ مَوْعِدُهُ لَیْلٌ بَدْرَسَکَ

ج

آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فرو بسته شده است **فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ** یعنی در از یعنی در آن در که بر بسته اند و ستونهای بران زده و محکم ساخته که هر کس نتواند کشته و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیبست حسین علیه السلام قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش ناراده الموقد در باطن مازند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدس انما الحق بیرون جست و در آن آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش با خبر دهیست ای شمع بیایمن و تو را از گوییم + کا حوال دل سوخته زهم سوخته داند +

## سورة الفیل مکیه و هی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب سیر نقلهای معتبره مذکورست که ابرهه صبح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابل آن خانه بسازد و وجهه حج را بدین منصرف گرداند پس در صنعا از خام طون کلیسای ساخت قلین نام و در دیوار آن از بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطوای آن تکلیف نمود و این صورت اگر چه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بعد از آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طوائف آن متفرق شدند و ازین حال تغییر گشته لشکر جمع کرد و با پیلان قوی پیکر مصیبت نظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه شد و پیل محمود را که بغضت جبهه بشا به کوه پاره بود بیت به سبیل قوی رست چون کوه قاف + چو شیر عین چابک اندر مصاف + با خود برد و بجوای که معطمه آمده مویشی قریش را غارت کرد و اکابر که بکوهها متحصن شدند ابرهه از اول روز لشکری میبار کرده و پیلا را برانگیخته روی بکوه نهاد و پیل محمود روی از دیوار شهر که بگردانید متوجه لشکر گاه شد و هر چند پیلیانان کوشیدند که روی او بجانب شهر نکند میسر نشد و پیلان دیگر بحجت اعراض او از آنجا از پیش نرفتند ابرهه از خیال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشتند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حله آورده بران لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه را از اقوام ابرهه متاصل شدند کمالات الله تعالی **اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّنَا اَیْمَانُ** که چگونه کرد پروردگار تو **بَاخْطَبِ الْفِیْلِ** بخداوند پیل یعنی ابرهه و لشکرا **اَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ اَیْمَانُ** ساخت و نیگند که ایشان را که در تخریب کعبه داشتند **فِی تَضَلُّیْلٍ** در تباهی و بطلان **وَاَدْ سَلَ عَلَیْهِمْ** و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طغری **اَلْاَبَابِلَ** مرغان گروه گروه و مقدارها ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون نجس و سرهای ایشان چون سرسبع و گوشت مرغان سبز بودند با منقارهای زرد و تَر **مِنْهُمْ** بجز آنکه **مِنْ سَجَلٍ** می افکندند آن لشکرا سنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده بود **فَجَعَلَهُمْ کَعْصِیْفًا** و پس ساخت خدای ایشان را بدن سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افاده و نابود کرده شده کنایتست از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضو از بدن کا فرزندنی از آن جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگدان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها بهر میت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از کوه تا جسته مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را در خیال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از آن مرغ نیست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی

ج

هلاک شد و ازین صورت آیت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت بیت زشت خانه تقدیر بر جریده دهر خطی که فاعب و امنه یا اولی بها

## سورة القریش مکیه وهی اربع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را برای تجارت و سفر بوذرستان یمن، قندمی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت دهنندی و قریش با صحرایات لقب نصر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او به نصر منتهی میشود و قریش است و بعضی از علمای انساب بر آنند که قریش لقب قدر بن مالک است که بنیره نصر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شکفت نمائید و متعجب شوید که ایلف قریش الفهمم برای پوستن قریش بیکدیگر پوستن ایشان و حله الشاء و الصیف در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مرصع را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من پرستش بتان مشغول شده اند فلیعبدوا رب هذا البیت پس باید که پرستند خداوند این خانه معطر را که تعظیم ایشان سبب آنست الذی اعطیهم آن خداوندی که طعام داد و ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد من جوع اگر گرسنگی و امنهم من خوف و این گردانید ایشان را بجهت این حرم محرم از ترس آنکه در حرم بگردند و بیکدیگر می کشند و غارت

ع

## سورة الماعون مکیه وهی سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران بر آنند که نیز اول این سوره در شان کافراست و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابو جهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که وصی تسمی بودی و او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود بروی و براندی پیوسته مردمان را از اتفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود که آرایت الذی یکذب بالذین آیادی تو و دوستی آنکی را که تکذیب میکند بر وزخرا و باور نماید یعنی ابو جهل فذلک الذی یبدع الکذیم پس او نخس است که بعنف و ستم دفع میکند تسم را و میزد گفته اند ابو نعیمان باو لید شتری کشته بود و بخش میکرد و قیمی از نصیبی طلبید و او بعضا بر حق سبحانه بیت او میکند که میزد تسم را و کایحش علی طعام السکین و تخریص میکند و ترغیب بنیاد اهل خود را بر طعام دادن در ویش و محتاج یعنی خود میدهد و کسی را میفرماید که بدید بلکه از احسان منع میکند بیت چون زکرم سفله بود بر کران + منع کند زکرم دیگران + سفله نخواهد دیگری را بجام + حسن گذاردی را بجام پس در شان منافقان بیگوید قویل للمصلین پس سختی عذاب برای نماز گزارندگان یا بی یعنی ابن ابی و اصحاب و الذین هم عن صلاتهم ساهون آنکه ایشان از نماز خود بخیر اند و غفلت در زندگان یعنی از جانبی بگریزد و جز حضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پر دای نماز ندارند و چون بصحبت رسد بشرط و آداب میگذارند بیت کلید در دوخت آن نماز که چشم مردم گزاری دراز + الذین هم سواؤون آنکه ایشان ریائی کنند در کردار خود با مبدتایش مردم و یصنعون الماعون و باز میدارند مال زکاة را یعنی مستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون تناع خانه که مردمان یکدیگر را بدان دعوت کنند چون یک کاسه و تر و میل و دلو و قوی آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

ع

## سورة الکوثر مکیه وهی ثلاث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

در معالک آورده که عاص بن وایل با پیغمبر نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد و در زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه بیرون رفت و عاص مسجد را از جمعی از صنادید قریش که در سجده شسته بودند از وی پرسیدند که با سخن میگفتی با این ابرو عادت عرب آن بودی که هر کس را پسین بودی و او را



بتر گفتندی یعنی از عقب نخواهد ماند و در آن ایام پس آن حضرت ظاهر نام که از خدیجه داشت در گذشته بود چون این خبر حضرت پیغمبر رسید دل  
 مبارکش اند و بناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آن حضرت و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُفْرَ عَمَّ الْكُفْرُ  
 تر بسیاری از خیرات و این لفظ بر وزن فعل است و کنایست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و علی بسیار و غیر اینها  
 آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان اکثرت سجزات یا کثرت دوستان و یهوداران و اشرار است که کوفری است در بهشت  
 و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی یدم و بر لب آن جوی خیمهای بود از بایقوت و لک و کوز بر جد و مرغان بنزیر لب آن جوی دیدم  
 از جبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کثرت است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالمتنزیل آن حضرت رسالت پناه نقل کرد  
 که گفت کوفری است در بهشت کنایه از زشت و بجا و بد و یاقوت و خاک و خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی دیگر هست  
 که حوض من یعنی حوض کثرت است و مدت یک ماه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزه های او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب بخورد  
 هرگز تشنه نشود و صاحب تا ولادت فرموده که کوفری است که کثرت بود و شهود و حدیث در عین کثرت و این ندرست در بوستان حضرت  
 که هر که از آن سیراب شد از تشنگی جبالت آمین است و این معنی خاصه حضرت نبی و اکمل اولیای امت است فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس بخوان  
 نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای می بخلاف مشرکان که برای تیان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه  
 نماز و نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مرد نماز عید است و قربان کردن بعد از آن اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَعُ و بدینگونه  
 دشمن تو یعنی عاص ابن اهل بیت دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و حسن صیت و شهرت و آثار فضل  
 بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود است آثار تو را تو تا حشر متصل + خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سج

سج

## سُورَةُ الْكَافِرُونَ مَكَّةٌ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گردی از قریش چون ابوجبل و عاص و ولید و همیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس پیغام فرستادند بر پیغمبر  
 که تو کیسالت خدا این ما را بر ستش کن تا ما نیز کیسالت عبادت خدی تو بجای آریم چون پیغام بر حضرت رسید مقارن حال جبرئیل نازل شد و این سوره  
 فرود آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لا یجوزی محمد در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند خدی تعالی میداند که  
 ایشان ایمان نیارند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لاجرم گفت که با ایشان بجوی که اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ لا بخوابم بر ستید آنچه شما  
 پرستید آنرا یعنی تیان جاد و لا اَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا اَعْبُدُ و ستید شما پرستندگان در حال آنکه من پرستم که خالق عباد است  
 و که اَنَا عَابِدُ مَا عَابَدْتُكُمْ و ستیم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا و لا اَنْتُمْ عِبُدُونَ مَا اَعْبُدُ و نباشید شما  
 پرستندگان در استقبال آنرا که من پرستش میکنم لَكُمْ و لِي دین من در شمار است کیش شما که بدان معتقد اند و دست باز نخواهید داشت  
 و دست دین آئینی که برانم و نخواهم گذاشت ایستاد است خدای کردار شما و راست پادشاه اعمال من و دین یعنی عادت نیز می آید و این آیت تأسیف  
 منسوخ شده این عباس فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر از این سوره زیرا که توحید حضرت مژگان و بر ثواب است بخوان قرآن

## سُورَةُ النَّصْرِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ







و هر که احد را بد یا بد محب است و هر که صمد را شناسد عارف است و هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقل است و هر که و لم یکن له کفو احد را تصدیق نماید  
مومن است و هر که بر این هر معانی را جامع کند بر وجه خالص است و شمه از حقائق این سوره در تفسیر جواب هر باز توان یافت و ابدا الهامی

سورة الفلق مدنية وهي خمس ايات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که گوئی از یهودی خدمت رسول مشغول بود دختران لبید بن عاصم یهودی از و بمبالغه بسیار مشاطه را پس آن حضرت و دندانه  
چند از مشط آنحضرت بستند و بنام آنحضرت بر تنی سحر کرده در چاه زر و ان ذریگی ساوند جبرئیل سید نام را خبر کرد پیغمبر علی مرتضی را فرستاد تا  
آن رسن بپایاورد و باز ده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد باز ده آیت و جبرئیل که قرات کرد و بهر آیتی عقد باز آن رسن میکشید  
عقبه بن عامر از حضرت رسالت نیاده روایت کرده است که فرمود ما تعوذ بالمعزودون مثل المعزودین قل أعوذ بوجه محمد و بوجه  
بافیه کار صبح گفته اند قطعی حیرت است که شکافه شود چون جب یعنی دانه و نوزاجبت رستن نبات و مانند سنگ زمین جبت بیرون آمدن آب از آن  
باز ندانی است در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت من شئ ما خلق الا بادی آنچه آفریده است از موزیات پس و چون سباع  
و بهائم و بهائم و من شئ غایبی اذ او قب الا و از شرب تلک چون در آید طلمت او بر هر چیز و اما از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون  
بر آید و کسوف کند یا اثری چون ساقط گردد که آن محل کثرت استقامت و طلوع آن وقت قلت اراض و الا لام و من شئ النقیات و از شر دندگان یعنی زمانی  
که کلمات سحر میگویند و میسند فی العقد در گرهها را و دختران لبید بن عاصم یهودی اند و من شئ حاسید و از یک حاسد اذ احسد چون  
ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر پیش از آن خبر بوی عاید نیست مراد یهودانند که بر حضرت رسول الله حسد داشتند و هم کرد و شر و این سوره بر حسد  
بترین صفتی است ابن عباس فرمود اگر در عالم از حسد بتر چیزی بودی ختم این سوره بآن شدی اول خطبه که در آسمان واقع شده حسد المبین بود بر آدم و اول گناهی که  
بر زمین صادر گشت حسد بائیل بود بر ایل نظر حسد آتشی دان که چون بر فروخت حسد و این همان لحظه سوختن گرفتیم بصورت همدین شو حسد کی گذارد که حق من شو

سُورَةُ النَّاسِ مَكْنِيَّةٌ وَهِيَ سِتُّ آيَاتٍ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِاَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

فَلْأَعُوذُ بِرَبِّ النَّكَاسِ ۝ بگویناه میگیرم بر پروردگار آدمیان مِلَاتِ النَّكَاسِ ۝ پادشاه مردمانِ اِلَهِ النَّكَاسِ ۝ معبود بنی آدم من  
شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝ از شر و وسوسه کننده نهان شونده و فقیکه یا هندی تعالی کند عادت شیطان آنست که چون بنده خدای تعالی را  
کند و بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد و وسوسه در آید اَللّٰهُمَّ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّكَاسِ ۝ آنکس که وسوسه میکند در سپنهای مردمان  
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّكَاسِ ۝ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن در کتاب آورده که درین سوره پنج جالظ ناس واقع شده و معنی آن مکر نیست مگر  
باول اطفال اند و معنی ربوبیت دست بران و بشافی جوانان و لفظ ملک که بقر و سیاست دلیل باشد مشیرست بران و ثالث پیران و اسم که که معنی است از  
طاعت و عبادت مناسب بران و رابع صالحان که وسوسه موع است باغوی ایشان و خامس مفسدن و عطف آن بر معوذنه دلالت میکند بران و تحقیق  
براند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن از حضرات خمس خوانند مختصر در دست دلالت بر تمامی دارد و ازین جهت او را در گزیند و دوران اشارت بآنست که هر چند  
او را در نفس او ضرب کنند و حاصل یابد و باز ضرب نمایند لای غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود رهنماید چون است  
و پنج عدد و است و پنج و علی و این خلاصه مکرمات که انسانست حد و دیگر بدیع نظرش بر پنج عضو فیتی شود پس بدین و جلین و اطراف نزدیک ازینها باز پنج

انتیایافته و در دین در جلیین با صد و اصالع ظاهر است و در پس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بخواس غمسه ظاهری و باطنش پنج حس دیگر  
 آراسته شده و بتوید این تو است آنکه در معوضه ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی میشود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت مندرجست  
 و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمک تحریر پذیرفته و اندک علم قدیر در اقیاح کلام الهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین سری غریزست حدین مرد و حرف  
 بس باشد و عرب گوید بسک ای بسک پس معنی چنین باشد که بحسب من المکونین و اعطیناک بین الحرفین و از نوادراتها قات است که این دو حرف  
 در لغت پارسی بهمان معنی حساب آید یعنی بسندیده و حکیم شای اشارتی باین معنی نموده بیت اول و آخر قرآن ز چه بآمد و سین یعنی اندر دین پس بیت  
 قرآن بس + حبنا الله کفی سمع الله من دعا لیس و را الله فسی قل الله فی الآخرة و الاک و الصلوة و السلام علی محمد حبیب و آله ائمه الهدی صاحب مصابح انوارها  
 و اسلام علی من اتبع الهدی بعون غایت الهی و مد حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه و علی آله و صحبه و سلم تفسیر مواهب علیه نام خجسته فرجام امیر کبیر عالمگیر  
 آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان المودیع بالفتح و انصره و الملقب بقرب حضرت قطعه نظام دولت و ملت علی شیر که یک لمعه بود و خورشید رخشان غمزه شیر  
 وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل وجود و لطف و احسانست تفسیر جعل الله ریایات دولته علی ذوی الدوام منصفه و آیات ختمه علی صحیف  
 الامام مکتوبه با تمام رسید و فرزند از جند لازل صده علیا و علیه ضعیفا در تاریخ تمام آن باعی انشا فرموده و لایکن در آخرین و در قی مناسب نبود و هو با رب  
 با خاتمه که این نامه اقبال نوشت و در انجام سخن باین الحال نوشت و گفتیم سه سال و روز تاریخ نویسی و فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

تقریر مطبوعه سابقه چکیده خامه ظهیری ثانی رشک ظهیری خاقانی جناب منشی محمد طاهر الدین خان صاحب مظهر

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا مَا عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

جمله کتابی که ذلک الکتاب لا ریت فیہ هُدًی للمُتَّقِینَ شان اوست و تقسم الخطایک لَوِ اُنْزِلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ  
 عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاٰیْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ بآن راست پس تفسیر حسین کلام قدیم از حادث چه آید و بتقریر این از خامه  
 ظهیری کشاید که میفرماید قُلْ لِّیْنَ اِجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ  
 لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا عجب کلامیست در بای ناپیدا کنار که اگر تمام دریاها می روی زمین براد شوند و تمام اشجار عالم قلم و از هر صفت بحر عظم سیکه بگردی  
 رسد تمام نشود کلمات خدا که میفرماید وَلَوْ اَنْ مَّلَکَ فِی الْاَرْضِ مِثْرُ شَجَرَةٍ اَقْلَامًا وَاَلْجَرُّ مِمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَلْفِ مِائَةِ اَلْفٍ  
 کَلِمَتُ اللَّهِ الْخَبْرُ وَاَزْبَرِنْ هَم تَرْتِی مِیْفراید که هر دریا بمداد و خشک و تمام شود قبل از نیکه کلمات خدا تمام شوند کما قال عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لَوْ کَانَ  
 الْجُرُودُ اِذَا الْکَلِمَتِ دَغْنٍ لَّنْفَدَ الْجُرُودُ قُلْ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمَتُیْ وَلَوْ حِشَابًا مِثْلَهُ مَدَدًا <sup>نظم</sup> مگر شوند قلم یک قلم تمام شاعر  
 شود بمداد صفت قلم و ذخار \* رقم زنده بمرجن و انس و جمله ملک + زابتدای ازل تا اخیر روز شمار + عیان شود و نَفَدَ الْجُرُودُ تا رقم نشود  
 معانی کلمات خدایی ز هزار + پس این مرتبه کلمات نامتناهی الهی که بنص قرآنی ظاهر و هویدا است اکنون شرح این اجمال اندکی  
 بچشم ظاهر هم ملاحظه کرد نیست که همین مصحف عزیز کتاب واحد است و تفاسیر این جقدرها از نظم و نثر و عربی و فارسی وارد و بلکه انگریزی هم  
 بیست و نام بوده اند که هر یک با شانی و آئی و بیانی جداست که ما یکدیگر نموده است از ملاحظه آن تفاسیر پیدا است که مدد لغوی مفسرین در بین  
 شده است که هنوز ناماست و مفسرین تمام شد که گفته اند طبیعت مجلس تمام گشته و پایان رسیده و با پنجاه و اول مصف تو آمده

از جمله تفسیر فتح العزیز انور ذی بس است که فقط در تفسیر یک سوره اول عمر مفسر علیه الرحمه تمام شد و تفسیر تمام است علی بن ابی طالب و جفاوی  
و معال التزیل و مدارک که در عربیت و صدق البیان و بحر توح و نعمت عظمی که در فارسیست همه تفاسیر همین یک کلام انبیت که تقدیر  
هر یک مضمون جداست که نامیک دیگر نیست پس همین طور از سلف تا خلف بلکه تا بقای در عالم و عالمیان همین سلسله نامتناهی بقدر حصه فرد  
بشر تصور تو انحر که عمر تمام میشوند و این تمام نمیشود که لا و طیب و کایا پس الا فی کتاب مبین پس آنچه در ماضی گذشت آنچه در حال میگردد  
و آنچه آینده در استقبال گذشت نیست هیچ ربط و ایس ازین کتاب مبین بیرون توان دانست ادراک علم بران موقوف بر اعلام و مهبی اوست  
که لا علم لنا الا ما علمتنا بقدر حصه هر کس که مشیت او مقتضی با علان میشود همان قدر از زبانش ظاهر میگردد که نوبت تفاسیر کثیره رسید  
از اعلم صنعتی عجیب محال عقلی که از امکان اختیار بشیر نیست در بسم الله دیده شد که اطهار آن عالما که بحصه همین کتاب تقریظ باشند زیرا که  
در هیچ کتاب دیده و شنیده نشده و آن انبیت که اعداد و زیرو بنیات در لفظ واحد بر آردن محال و از امکان بشیر بیرون مگرد در بسم الله معجزه صفت  
حقیقه من اسد بر اندکی نوزده عدد که در بنیاست همانقدر نوزده حروف که در بسم الله اند جبران کی میکنند تا ز بنیاست برابر میشوند که گفته شد قطعه  
چون نوزده حروف بسم الله است + خوش نکته لطیف در نیست یاد + یعنی که بنیاست و ز بر متحد شوند + در بنیاست نوزده کم شد چو در شمار لسان  
نوزده حروف کند جبر این کی + تا در شمار هر دو برابر شد اشکال + این صنعتی است معجزه از قدرت خدا + انسان همچو صنم نمیدارد اختیار  
چون شد ششیش بی اظهار مقتضی + در حصه مظهر شد اظهار استعار + علی بن ابی طالب ادراک اسرار فرمیش از دلت عقل حیران بود که باری کدام اسرار  
که با وجود هزاران فرمیش هنوز از غیر فرمیش مخفی بوده اند و شان اسرار نیست که هرگاه از دلب متجاوز شد و از زبان برآمده مخفی بنی ماند که التستر اذ  
جاوز الا شئین فشیخ لاجرم کمال حیرت بود که این سر فرمیش چگونه با نیمه تو از هنوز از غیر فرمیش پنهانست تا اینکه بفاد کا و طیب و کایا پس  
الا فی کتاب مبین در همین کتاب مبین دیده شد که در تفسیر فتح العزیز در بیان معنی سوره بقره مضمونی بسط و واضح تر است که تمام  
اسرار فرمیش از ان یافته شد که در فتنه حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام از ان خبر میدهد که ما کفر سلیمان و لکن الشیطان کفر  
چون ترجمه لفظ فری معنی آرا دست و شش یعنی معاریع معار از او که در صله شقیتهای تعمیریت المقدس از مشقت تعمیر بحکم حضرت سلیمان  
آزاد شده بودند که از ان باز لقب آن زمره معماران آزاد فرمیش قرار یافت در ان معماران آزاد که اکثر اجنه و شیاطین بودند هنگام فتنه  
سلیمان که دیوهای انگشتان حضرت در دست کرده بجای سلیمان رخت سلیمانی نشست در ان زمره اجنه و شیاطین که از ازل دشمن  
بنی آدم اند خوشمند که در دین سلیمان چنان رخنه اندازند که در اصل بنای انیان بنی آدم فتوری واقع شود زیرا که شیطان محض دشمن ایا نیست  
ز دشمن جان مال لذت بر چاه بابل از هاروت و ماروت که نام فرشتگانست سحری پذیرفته بران مسلط گردند تا شاید اگر باز حضرت سلیمان  
از فتنه نجات یافته مسلط شود و زور سحر بران غریب مخفی ماند چنانکه در صحف عزیزان مقام شاعر است که و اتبعوا اما استلوا الشیطان  
على ملات سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیطان کفر و اعلمون الناس النهر انهم در صورت تعلیم سحر از هاروت و ماروت  
بر چاه بابل و غدر و انکار کردن هاروت و ماروت از تعلیم کردن سحر بران عبارت در صحف عزیزان است که و ما انزل على الملکین  
یابیل هاروت و ماروت و ما یعلمون من احدی حتى یقولوا لا نمائحن فتنه فلا تکفرو و صورت ضرر و عدم نفع  
تعلیم سحر و نه نصیب بودن در آخرت ازین تعلیم سحر بران الفاظ سیفرا و یستعلمون ما یضرمهم و لا ینفعهم و لقد علموا ان  
استلوا ماله فی الاخره من خلاقی پس اخفای اسرار فرمیش زور سحر است که همراهِ او بر و مسلط میشود و بخوف همراهِ او زور سحر میگوید



راز فریشت رزبان آوردن نمیتواند و شیاطین را ایقدر اتهام درین افتخار محض بخوف حضرت سلیمان علیه السلام بنا بر خط ما تقدم بود ما  
اینکه مفاد ششم آن است بعد توبه و انابت و اتباه و قبی باز حضرت سلیمان علیه السلام از قفسه نجابت یافته بر سلطنت خود مسلط شد و تسلط  
واقعی که بر بجز رخنه اند از سیاهی شیاطین تفرس یا با لهام الهی دل بر آن همه شیاطین مغوی را در سلسله اغلال و غذایات شدید مبتلا  
فرمود که او تعالی ازین مقام خبر میدهد و الشیاطین کل بشاء و غواص و آخرین فقرتین فی الاصفاء لفظ بشاء مراد از بنابر  
تعمیر کنندگان بیت المقدس است و غواص عبارت از آن است که در دریا غواهی کرده جوهرات و مروارید آورده تعمیر بیت المقدس بکام  
می بردند که معمار آزاد و فریشت لقب آن است پس این طریق سحر فریشت که در عالم شائست اصل نای این از همین جاست و وجه اینقدر کتمان نیز  
از همین جاست تا اینکه حکم اخبار نبوی صلعم درین زمانه آخر بعضی از شیاطین متعده حضرت سلیمان علیه السلام پس از مرور در سبیل  
از قید برآمده همان سحر فریشت را در زمره نبی آدم جاری کرده اند که آن خبر علیه الخبر الصادق صلی الله علیه و سلم سیخ فرمود  
فی آخر الزمان شیاطین اوتقمهم سلیمان ابن داود فی البحر یجالسونکم فی مجالسکم و یعلمونکم سنن دینکم  
فلا تقبلوا منهم پس این خبر واضح تر از حال سحر فریشت خبر میدهد از اینجا است که در عرف عوام مکان فریشت را جادوگر میگویند و صورت  
رفتن ایمان دین سحرانست که انسان صاحب کتاب در هر دین مذہب که باشد سواى بنود که صاحب کتاب نبوده اند پس آن انسان نصرت  
برده داری خوف افشای از خود دش در همه عبادات ظاهری دین خود بسیار ضابطه و مستقیم میشود تا پرده از روی کارش نه افتد و ظاهر بنیان  
معلوم کند که انکس از فریشت شدن زیاده تر بر عبادات دینی خود قوی و مستعد گردد و یازین صریح تر ظاهر میشود که در فریشت شدن عبادات  
و اعمال دینی خود قوی نمى آید بلکه قوت می افزاید به تصورات در فریشت شدنش اگر اهرامی باشد وسیل خاطرش زیاده میشود که هزاران بندگان  
خدا در همین دام فریب مبتلا شدند و میشوند باری صورت رفتن ایمان اینست که فریشت را عقیده ایمانی از دل باطل میشود یعنی شان ایمان  
اینست که کتاب خدا و احکام خدا و ملائک و رسولان فرستاده خدا بر حق دانند و همه عبادات را خالصانه بر حق بود حقیقی عقیده کنند  
و جنت و نار و مولی قیامت و اخبار کتب آسمانی را بر حق دانند که امنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله الخ عبارت از نیست  
پس از دل آن فریشت این عقاید ایمانی قطعاً زایل میشوند و عبادات ظاهری را محض ضرورت پرده دار از فریشت التزام کردن ضرور میدانند  
بنظر عبادت و حکم الهی چون این عقیده ایمانی در دل نماند لاجرم همه عباداتش باطل بلکه عین گناه میشود پس مقصود ازین بیان اجمالی در تحقیق  
اینست که هیچ از مضامین ما کان و ما یكون ازین کتاب بسین بیرون نبوده است که میفرماید و کل شیء احصیناه فی امانه قلمین  
از اینجا است که این کتاب تقریفاً اینهمه مضامین فریشت از تقاسیر و حدیث و تفسیر و قیاسات عقلی و تحقیقات و تحقیقات واقعی بجای خود نوشته  
و رساله ترتیب داده ما مش کشف فریشت قرار داده برای تصدیق و تصحیح مضامین بکلمه رسیده خاصه بنجائگی از فریشتان فرود آمده و مادت و دوا بهنجائی  
فریشت کشت کرده و هم بجان خاص فریشتگاه و با صاحبان آنجا صحبت و ادب و شیخ و قیاس و تحقیق و تصدیق بر نهشته و بنابر حیات از محقق کامل درس اول معاون  
در سوره کالج بدست و ظم خاص نویسانیده و مبرکنا نیده و لکنور رسیده و رساله مذکور را بهر حضرت خدیو عالم سلطان وقت بالقاب غرضه نموده بسیار  
استحسان رسانیده و آخر کار حکم این فصل جادو هم رسانیده که بعد استعمال آن کلید فریشت باید و گفتن تمام سر سحر فریشت هیچگونه ضبط خود ممکن نمیشد  
حتی که اگر تیغ تیران بر گردنش نهند که این باز گو مرگ و قتل خود گوارا میکند و از افشای باز باز نمی ماند پس این یک مضمون بر خود گذشته از جا حبسیت  
این کتاب بسین نشان داده شد علی ظاهر حکایات و سوانح و وقایع و واردات که در عالم کون فساد واقع شدند و میشوند و خواهند شدند و فساد

در هر واقعه که صاحب لای دل نموده و تامل کرده مذابجا بر آن آیتی از مصحف غریز یافته اند که نظائر آن بسیار اند بشرح بیان آن این مختصر مگر در  
 مداد و دایمی عالم و اقلام اشجار بر بنی تاب گداخته گشته انفا الثانی جمله همه وقایع و طارحات دگر و انکسار تازعات و مقالات و اختلافات  
 در خاندان نبوت با هر گریبان بنی امیه و بنو هاشم واقع شده اند تفصیل حال معرکه کربلا و استحسان صالح اول حضرت امام حسن علیه السلام و تمام محبت  
 و حسن بجانب بودن حضرت امام حسین علیه السلام و مرتبه کمال صبر و تسلیم و رضای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعده انجام کار نیز یونان  
 و لشکر یانش بدین صراحت بتواتر و ارادت که میفرماید کَیْفَ یُحْدِیهِ اللَّهُ قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ إِیْمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا  
 أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ ۝ اُولَئِكَ  
 جَزَاءُ مِمَّا اتَّعَمُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ ۝ خَلِدُوا فِيهَا لَا یُخَفَّفُ  
 عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْظَرُونَ ۝ علی هذا در باب عدم قبول توبه مسیحو ظالمان که بعد ایمان کافر شده  
 باشند و در کفر باز پشیمان گشته باشند بدین صراحت وارد است که اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ ثُمَّ اَرَادُوا کُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ  
 وَ اُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ بهین مظهر مفهوم معانی آیات قرآنی هر سوره و وقایع و واردات باطنی حال استقبال بطریق میدهند از نجاست که  
 ملا حسین بیضی در کتاب فواحش که شرح پنج البلاغه قصاصه در تفسیر است شرح میدهد که جناب امیر علیه السلام جمیع فتن و سوانح که بعد وفات حضرت  
 رسالت پناه صلعم واقع شده اند بهر علی الترتیب مطابق واقع در کلام اسد در سوره حمس نشان میدهند از آن جمله مفهوم معنی کریمه فَمِنْ عَفْی  
 وَ اَصْلَمَ فَاجْرُکَ عَلَی اللَّهِ مَصْدَاقُ حَالِ حَضْرَتِ اِمَامِ حَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ است و مفاد معنی وَلَکِنْ اِنْ تَصْرَعُوا بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولَئِكَ مَا عَلَیْهِمْ مَقْرَبٌ  
 سَبِیلُ مَطَابِقِ حَالِ جَنَابِ سید الشهدا علیه السلام است بعد ازین آیه کار مظالم بنی امیه ازین کریمه یا است که میفرماید اِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ  
 یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَعْبُودُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ بعد ازین از صبر و مغفرت و رضا و تسلیم حضرت  
 امام زین العابدین بن باین عبارت ایست که وَلَکِنْ صَبْرًا وَ عَفْوًا اِنَّ ذَٰلِكَ لَکِنْ عَزٌّ وَّلَا مُؤَدِّ بعد ازین تمام حال خسران آل یزید  
 ملعون و همراهیان او تمام اشقیای کربلا و عاقبت کار آنها بعینه مطابق مفهوم معنی این آیات است که میفرماید وَمَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ  
 وَ لَیَّ مَنْ یُعَدِّهِ وَ تَرَ الظَّالِمِینَ لَمَّا رَاَوْا الْعَذَابَ یَقُولُونَ هَلْ اِلَیَّ مَرَدٌّ مِنْ سَبِیلٍ وَ تَرَاهُمْ یُعْرِضُونَ عَلَیْهَا  
 خَیْشَعِینَ مِنَ الدَّلِ یَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِیٍّ وَ قَالَ الَّذِینَ اٰمَنُوا لَیْسَ مِنَ الْخَیْرِ مِنَ الَّذِینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ وَ  
 اَهْلِهِمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ اَ لَا اِنَّ الظَّالِمِینَ فِیْ عَذَابٍ مُّقِیمٍ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ اَوْلِیَآءٍ یَنْصُرُوْنَهُمْ مِنْ دُوْنِ اللَّهِ  
 وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِیلٍ پس هر چند بیان شان نزول همچو آیات بنیات و بمقانات دگرست مگر معجزه کمال بلاغت  
 این کلام معجز نظام ایست که هیچ از واقعات عالم حدوث و امکان از احصای این بیرون نتواند بود که کل شیء احصینته فی نظام  
 مُبِیْنٍ ازین معنی خبر میدهند از همین جا است که میفرماید کَلَّا یَسِّرُ الْاَلَاءُ فِیْ کِتَابٍ مُبِیْنٍ هم برین نظم تمام  
 اخبار قبل از وقوع به تفصیل حال تمام وقایع و اتفاقات کربلا بتصریح تمام مصائب معرکه کربلا علی الترتیب مطابق واقع بآیات  
 قرآنی تطبیق پذیرفته هر چند شان نزول آیات قرآنی دگرست و هیچکدام از مفسرین در بیان واردات کربلا تخصیص نداده است  
 مگر از معجزه بلاغت کلام معجز نظام بنظر کمال مطابقت هر جزئیات مصائب کربلا چنان یافته میشود که مخصوص بیان آن است  
 کربلا وارد شده است شرح این تفسیر تطبیق هر وقعه که پس درازست و این تقریظ مختصر تصریح این بر بنی تاب لا جرم در شرح بیان این کتابی

بعد از آنکه زبان اردو و عام فهم نوشته شد که اسرار کربلا نام دوست اینکه سانحه بس عظیم و اہم نمونہ قیامت بلکه محض قیامت بود شرح و بیان آن  
 درین کتاب نبودن معنی نہشت مگر بصراحت بی پردہ صاف صاف بیان کردن چھو مضامین روح فرسا بمنزلہ سنگ زدن میباشد کہ در دل سنا  
 بسیار صدمہ میدہد و گران میکند روزیجاست کہ اوتعالی بر مژگانہ کلمات در پردہ کلمات دیگران حبیب خود خبر میدہد کہ شہر خوشتران باشد  
 کہ تندر لہران بگفتہ آید در حدیث دیگران پس اگر بدیدہ دل گاہ کردہ شود بکنایہ و ایما بر مژ و صراحت بہر اخبار رطب یابس اقصاء عالم ازین کتاب  
 جامع کل بیرون نتواند بود مگر طور و علم آن بدون مشیت و تلقای ہی با اختیار بشر نبودہ است الا آن تکتار اسد رب العالمین در مقام کہ مدتی بر دل  
 نشستہ افتقار بعمل آمد تمام واردات و سولح کسر و انکسار انقلابات متواترہ و متنوعہ و یا لکنسوا از اخبار قبل الوقوع آیات قرآنی خالی نہ بدہ شدہ  
 بشرح و بیان آن کتابی بسبوطا بر سبط تمام نوشته شد کہ اسرار حکمت نام دوست از انجملہ فقط سانحه یک ساعت بلکه چند منٹ کہ بیک چشم زدن نمودن  
 فیکون بچشم خود دیدہ شد در همان حالت کسر و انکسار کہ عالمی تہ و بالا نمونہ فرع اگر بودہر گاہ کہ در حالت مضطرب نظر بر تفاؤل کلام الہی افتاد حبیب  
 مضمون برآمد کہ خبر تمام سانحه تعید نام و سن تاریخ ہجری و فصلی تصریح تمام واردات مطابق واقع ازان پیدا است کہ هنوز از دیدنش طبعان صاحب  
 بوجد درآمدہ بمعجزہ قرآنی اثر عجیبی پذیرد ہر چند در مقام تقریظ بیان چھو مضامین نہ و اند خارج از بحث ضرورت مقام نبودہ ہست مگر از انجا کہ از  
 قبیل لطائف و رموز قرآنی خالی از کمال معجزہ قرآنی نبودہ ہست لاجرم بمقام تقریظ تفسیر قرآنی بی محل ہم ننہاید لہذا بنظر تعطش خاطر صاحب دلان  
 ارباب معنی بدیدہ خدمات عالی طبعان بطور ضیافت روحانی نمونہ ازان احتاف کردن ضرور نمود و آن برسبیل اجمال انیست کہ ہر گاہ  
 در شہادۃ ہجری سریر آرای ملک اودہ یعنی پادشاہ وقت نصیر الدین حیدر دفعہ بدین طور کہ ام مرض وفات کرد و ہمان وقت شبائش طفلی لقب  
 مناجان پروردہ مادر خواندہ پادشاہ مخفور کہ پادشاہ بیکم لقب داشت و در زمانہ حیات پادشاہ موصوف بانکار پادشاہ از فرزند می ماری  
 خارج شدہ متعید از بھکانی جداگانہ بسر میردند کہ با چند صدمہ دم از بازاریان اراجیف علی الرغم صاحب رزیدنٹ بہا در باقباہ از مقام قید خانہ  
 برآمدہ بر سر بر سلطنت باداد جدہ فاسدہ موصوفہ خودش نشستہ صلائی جشن عام بہ شلیک سلامی توپہای رعد غران در داد و بزم رقص و  
 سرود و شیکاہ سر عارض بر پا کردہ و یک سقہ حاضر الوقت را وزیر مالی قرار دادہ بضر و شلاق و فشار تمام امریان و مقربان شاست  
 علی العموم فرمان داد کہ اگر مقربان شاہی بکد کوب درآمد و بیعرت شد نہ حتی کہ صاحب رزیدنٹ عمد ہم با حضور نیافت و صاحب  
 اسٹنٹ بہادر کہ بنا بر تمام محبت و تقصیر و انعام تہانہ قصد درآمدن کرد کہ از دوزخ و بازاریان عام بصدہ دروازہ آہنی کہ بند بود و مجروح و  
 خون چکان باز کرد کہ محبت صاحب رزیدنٹ وقت تمام رسید تا دفعہ دیگر منٹ بصدہ نہ ضرب توپ چہرہ حکم کن فیکون ہوید اگر دید کہ آنہ بزم عیش و  
 نشاء قتلگاہ گردید کہ قریب بہ صد لاش خونچکان پیش سر بر سلطنت می تلخید و کمال حسن تمیزی و تقدیم با حفظ صاحب رزیدنٹ عمد کہ در دید بان  
 نشانہ توپ از شیشہ خطا متقدم شدہ بود آن ضعیفہ جدہ فاسدہ مع نبیرہ جلی زندہ و شکیگر دیدہ خسرو عادل مستحق سلطنت از اعام پادشاہ تنوفی پریر  
 سلطنت حق بکر قرار گرفت بیان اینہ حال کہ ظاہر و مشہورست در مقام تقریظ بدینوجہ ناگزیر افتاد کہ اینہ حال تمام تر یعنی فات پادشاہ اول مگر فتر  
 و خارج شدن جدہ و نبیرہ و عیان باطل ہم جلوس پادشاہ تھذیر محض تعید نام و خطاب و سن تاریخ اعد ہجری و فصلی بعینہ مطابق واقع تعید شدہ  
 صحت تندرستی پادشاہ نو جلوس کہ از غایت پیرانہ سالی و از ان امر اض نصف بدن زیرین با اختیار خود طاقت قیام در قمار نہ داشت در  
 مصحف عزیز و اض تر بفال نیک برآمد ہر چند شان نزول آنہ آیات بمقام و گردوبہ است مگر در چنین وقت بہیچو مواقع تمامہ مطابق برابر بفال بہادر  
 خالی از معجزہ قرآنی تیران داشت کہ مضمون کلا و خطب و کلا یا پس از ہمچنین معجزات پیدا است لاجرم بنا بر ضیافت روحانی صاحب دلان

طالع از عروج بود و آمد و چون رسید در آن صحت الہی از خود فرخ و بخت و شدن



معنی فهم از آن آیات قرآنی نشان دادن ضرورت نمود که تقریظ تفسیر قرآنست و آن اینست که در جزو حارک و ۸۰ سوره بنی اسرائیل و است که و قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا اَوْ قُلْ جَاءَ الْبَحْثُ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا وَاَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَكَآيِدٌ لِّلظَّالِمِيْنَ

اگر احتیاج باشد پس لطف این تطابق تامه بدون شرح بیان تفصیلی بر دلها کار نمیکند لاجرم اندکی بیده دل ملاحظه در کار است که نام پادشاه و نبی حق تحت نشین محمد علی بود و در ابتدای آیه فال قرآنی لفظ رَبِّ داخلست که رَبِّ اَدْخِلْنِيْ و در اعداد حساب قاعده ابجد اعداد لفظ رَبِّ و نام محمد علی برابرست که ۳۲ میشود پس از لفظ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ با دخال اعداد لفظ رَبِّ که تمثیه و خلیست مضمون جلوس محمد علی پادشاه بچه لطف پیدا است بعد از این بمقام تخریج لفظ آخر جَنِّيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ ملاحظه رود که چه قدر تخریج اعداد صدق صادق می آید ازین مضمون تخریج پادشاه متوفی بچه لطف پیدا میشود که نسبت آن مرد و باطل یعنی مناجان و پادشاه بیگم پادشاه صادق بود باطل نبود پس ازین هر دو آیه اولین مضمون جلوس و وفات و داخله و تخریج توان رسید که از تخریج اعداد لفظ صدق و داخل اعداد لفظ رَبِّ هویدا است بعد ازین بمضمون معنی آیه آینده ملاحظه کرد نیست که بقید لفظ خطاب مشهوره پادشاه تحت نشین تازه به تخصیص لفظ سلطان واردست که منصفیه وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا چون خطاب پادشاه حال در زمانه مرشد زادگی نصیر الدوله بود ملاحظه رود که تخصیص جلوس نصیر الدوله بقید لفظ سلطان نصیر چه مناسبت تامه دارد و معنی آیه که می بچه صراحت از مضمون جلوس سلطان نصیر خبر میدهد و همین فال نیک که از کلام آمد ظاهر شده بود که یکبارگی آواز تو به سلامی جلوس بخوش بنندگان فال در آمده خبر جلوس سلطان نصیر در داد در همان حال که خیال اعداد تاریخ در همین آیه کرده شده بود بی تکلف به داخله و تخریج مصرحه بالا پیدا بود ازین بعد که بر آیه مابعد این نظر کرده شد از آن مفهوم معنی بیرون شدن و باطل که مراد از پادشاه بیگم و مناجان است از لفظ زَهَقَ الْبَاطِلُ بچه صراحت صاف صاف هویدا که دو بار لفظ باطل بشمول لفظ زَهَقَ و زَهْوَقًا واردست که از بیرون کردن این مرد و باطل اعداد سن تاریخ جلوس و تاریخ اخراج هر دو باطل بجزی و فصلی صاف بی تکلف بر می آید و مفهوم معنی آیه که می بچه نوعی که بر اخراج دو باطل دلالت میکند خود ظاهرست که گاه و قه بعد از آنکه آیه شفا از اعداد تاریخ تعلقی ندارد و وقوع آن محتاج بیان نبوده است و بصحت و تندرستی تمام چنان بخوش انتظامی تمام بقبیه العرش سلطنت فرمود که حکایات آن ضرب المثل و آثار جناسات و خیرات باقیات صالحات آن از وثقه حسین آباد هنوز جاری علی الدوام باقیست پس به همین مطلقا هم رطب و یابس از جزو تا کل درین کتاب بین مبین توان دانست که بقدر حصه هر کس بر دلهای بندگان بتقایی می دارد میشود از انجمن مضمون خاص که بروقت خودش در حصه مورخ بود بدین طریق جلوه طور گرفت که تاریخ موزون کرده شد چونکه این مضمون از تقریظ تفسیر کلام مجید بیرون نبوده است لذا آن ابیات موزون تاریخ هم بهر چه خدات ملاحظه کنندگان نمودن بی محل نبوده است قَافِ هَمُّوْا وَتَذَكَّرُوْا اَنْظُرْ

زهی کرد گاری که در یک سخن	دو عالم بنا کرد از حرف کن	مقدربین درازل کرده بود	که آر و درین سال و مه در وجود
چرخان دادگر پادشاه جهان	که سعدی خبر داد در بوستان	بقومی که نیکی پسند خداست	و به خسرو عادل و نیک رای
دلیل صریحش به تخصیص تام	کلام الهی بود لا کلام	ننش را بین در کتاب بین	که باشد هم رطب و یابس درین
بقید سن و سال و هم حسب حال	ننش گفت خود قادر و لجال	بقرآن فقط سال بجزی به آن	بیک آیه بجزی و فصلی بخوان
درین آیه اول بین تمثیه	بود داخل این چنین تمثیه	وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ	

خبر داد این تمیینه داخل که اعداد د ب با محمد علی دگر آیه در تخرجه هم بین شد از تخرجه صدق بر همان مگر تخرجه صوری معنویت چو او هم بدگشت و اولاد او باخراج آن دست آخر جینی هست چو رفت از سر باطل آن شاه زود که دست بست با نام شه معدد شود چشم بد و در بی قیل و قال که تخریز تقدیم اجلاس این پس از تخرجه هست بی قیل و قال	با جلاس شاه محمد علی ساویت بگر درین داخل گذر آیه در تخرجه کتابت بین وفات شه حیدر منزل عیان همین صورت تخرجه بس نیست دو باره بر آورد دم اعداد او با دخال این دست آخر جینی هست شد از تخرجه صدق معنی نمود با جلاس شه که در فضل و مدد ازین تمیینه نیز تاریخ سال بود قبل مرگ شه اولین به اعداد این آیه تاریخ سال	درین داخل لفظ د ب خلست نه در آیه تخرجه لفظ د ب و آخر جینی تخرجه صدق باخراج اعداد صدق اندرین بصورت ز دنیا بد بردخت در تخرجه صدق از وی خبر چو اخراج صوری معنی شود بجایش با دخال اعداد د ب در اعداد لفظ محمد علی چو بر تخرجه قبل شد داخل چو شد تخرجه صدق بیرون این که انیک را و در رقم سیزدهم	صراحت ازین نام شه حاصلست باید همین دست این را سبب و آخر جینی تخرجه صدق صراحت این تخرجه با یقین معنی شد از نسل او تاج و تخت شد از مدخل صدق داخل دگر برین تخرجه صدق صادق بود بتاریخ اجلاس باشد سبب کنی داخل از معنی داخل ازین نکته سر خفه شد جل عیان گشت سال وفات اندرین بقرآن چنین گشت جَفَّ الْقَلَمُ
--	---	---	--

در نیجا که باشد کلام قدیر ازین بعد چون لفظ جاء الحق که اخراج هر دو شود زودتر مطابق بواقع تصریح حال که بالا رقم شد بتصریح نام سه و تیر تخرجه هزار و دو صد فقط لفظ الباطل اخرج کن	بتصریح سلطان و لفظ نصیر دلیل تخرجه شر بر حق است ازین ملک در دیار دگر همین آیه گردید تاریخ سال نکه کن چشم دش با تمام به بجزی درین می باید عدد که فصل بر درین بی سخن	نکه کن چهار محل بوده است ز لفظ ز هوقا عیان شد چنین چو اخراج آن هر دو باطل ازین بترتیب تقدیم و تاخیر کن بدینسان که گوید بجز کر دگار چو من سال فصلی بستم درین باخراج صدق احتیاجی نماند	مطابق بحکم ازل بوده است دو باطل مکرر بود بعد ازین شده واقع از تخرجه با یقین رقم زد سنش کلاک قدیر نباشد مجال بشر ز نیار بر آمدن آمد سنش در همین کنون آیه باید بدین نوع خواند
---	--	--	---

و اجعل لی من لک ذلک سلطاناً نصیراً و قد جاء الحق و زهق الباطل  
سنه ۱۲۳۲ فصل

هزار و دو صد و سه چهار و چهل بجائی که حق جا بر کر گرفت ز داز روی حق که چون هر دو بجو دو کر م که زد در جهان ازین پس که باشد دو آیه دگر	سنش گفت فصلی خدا را زل از آنجا معاشر باطل رفت ابوالفتح شاه زمان پادشاه محمد علی پادشاه زان ز اعداد آن نیست غائب مگر	باخراج باطل تامل کر است گر از روی حق که بر زرد بلا تمیینه که راجع مگر چو فصلی و بجزی درین شد تمام با معانی ظن مگر کنی هر دو را	که لفظ ز هوقا بر و ایش گواست درین سکه که می بر آمد عدد چنین دست مسکوک بر سیم وز شنو باز تا میخیزد الکلام چو مضمون مناسب بود بر جای
---	---	--	--

ماشعار کی ذکر قرآن نکوست	که مایبقی له سزاوار است	نه آیه نظم کلام قدیم	لذا بعینه قسم میزنم
وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَسْرِيدُ الظَّالِمِينَ الْآخِسَاءَ	بقرآن برآمد چو لفظ شفا	یقینا شفا زد و دبخشد خدا	چو شاه آمده رحمت مؤمنین
پی ظالمین است خسرو یقین	گراز محبذات کلام خدا	درینجا گویم بود پر بحسان	به مضمون مناسب تصریح حال
کجا دیده شد همچو تاریخ سال	همین انازل بود حکم قدیر	ولی حکم اظهار شد بر ظنیر	بود رحمت خاص رب جهان
که مخصوص شد بهر شاه زمان			پس این نمی گویم که این آیات

بنیات تخصیص بیان همین مقام نازل شده اند مگر مطابقت تمامه از محضات کلام الهی بقید نام و خطاب و سن تاریخ هجری و فصلی و تعمیدی و تخریج و مطابقت اعداد و لفظ و بابت باعداد نام پادشاه مخصوص در تعمیدی داخلی البته بدیده دل ملاحظه کرد نیست برینم نکته باریکتر نیست که وفات تحت نشین سابق پیشتر واقع میشود بعد ه جلوس پادشاه در صورت می بند پس بدین نظر مضمون تخریج پیشتر میباید و خبر داخله بعد از آن میباید و اینجا در آیه کلام مجید بالعکس وارد است که آید داخله پیشتر و تخریج بعد از آن است پس این نکته باریکتر از آن راز مخفی خبر است که تخریج پیشتر همین رای بود که پادشاه سابق بر سبب و فور مظالم او پیشتر در حالت زندگی معطل کرده انتظام امور سلطنت بعده همین پادشاه ذی حق و اگذاشته آید که پیک اجل تقدیم و پیش قدمی نمود کما وقع چنانکه اشاره این مضمون در اشعار سابق درین اشعار سابق یافته گفته شد نظریه چو بر تخریج قبل شد داخلی ازین نکته سرخفی شد جلے که تخریج تقدیم اجلاس این بود قبل مرگ شده اولین و لاجرم باین بار یکی و بلاغت ملاحظه کرد نیست پس همین نظم همه وقایع تمام کائنات از ازل تا ابد ازین کتاب سبب بیرون نتوان دانست که میفرماید کُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَنُكْتَةُ دِيْكَرِ اَزِیْمِ باریکتر نیست که اینهم تاریخ اعداد هجری و فصلی بحساب ابجد است و ابجد پدید را گویند و جدید را پدید را گویند و این پادشاه تحت نشین ذی حق عم کلان بجای پدید پادشاه متوفی و جدید ناجا بود لهذا ازین حساب ابجد چه نکته باریکتر یافته شد فافهم و تکذّبوا اکنون ازینم باریکتر بچشم دیده بلکه بر خود گذشته ملاحظه کرد نیست که در زمانه پیش از هجری مطابق سلسله ۸۲۰ هجری که سر سلطنت نهاد و به جلوس پادشاه غازی الدین حیدر طاب ثراه رونق پذیر بود و باز خدا میبخشی و جز نبلی تمام ملازمان سرکار اوده از اباب فوج و امتیازیان و علمه شاگرد پیشه که قریب نو هزار تعداد نفی قلمند بود و بتوریت پیری بر سر این گران جان نهاده بودند و دستورات قدیم سرکار اوده بود که یک ماهه بنام لوند بعد سه سال از تخواه ملازمان خبر و کلام وضع شدن التزام قدیم بود و در زمانه کار گذاری این کار که همه ملازمان جم غفیر از صغیر و کبیر اتفاق کرده حجت قوی آوردند که در تمام عالم و تمام مالیک عالم از سلف تا خلف تعداد مدت یکسال بحساب دوازده ماهی متعارفست که تمام شهر شمس و قمری و هجری و ملی و عیسوی و عربی و عجمی و هندی و غیره بحساب دوازده ماهی بالاتفاق بوده اند حتی که در مصحف عزیزیم او تعالی شاه بصراحت تمام میفرماید عِدَّةُ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا وَبِهِنْ حِسَابِ سَنَازِلِ شَمْسٍ وَ قَمَرٍ وَ بَرُوجٍ دَوَاذِیْمَ گانه از ازل بنا فرموده که می فرماید وَالْقَمَرَ قَدْ دَنَاهُ مَنَّا زِلْ لَتَعْلَمُوْا عِدَّةَ السِّنِّیْنَ وَالْحِسَابِ و اسمای شهر هم چو شمسی و چو قمری در هجری و فصلی و عیسوی و هندی و فارسی و عجمی همه با همین دوازده گانه بالاتفاق بوده اند که کس را از سلف تا خلف درین خلاف نبوده است باری این ماه سیزدهم بنام لوند از کجا در همین سرکار اوده پیدا شد که دلهای هزاران بندگان خدا خون میکند فقط اکنون ملاحظه رود که در فرو نشاندن چنین بلوه عام که با چنین حجت قوی و زبردست بود که ام حجت تردید بود که این حجت قوی را در کرده اینهم بلوه عام



مستحق الزامی و معقول کرده میشود و اگر چنین حجت قوی منظور کرده میشود نقصان لکوک های سرکاری بنده این قاسم نخواهد عائد میشود در این باب  
که ره بجائی نمیرسد و از غایت اضطراب و نوبت بجهت کشید که من بعد بکلام لفظ و کلام یا پس از کلام کتب نمین در همین سوره کف که ابتدا  
جله ثانی همین تفسیر حسینی است در یک حرف و یک لفظ تمام حساب ایام ماه لوند چنان واضح تر بر آید که کسی را در آن هزاران مردم مجال عذر  
و انکار و حجت و تکیه را باقی نماند و خوشی و رضای تمام بوضع کنانیدن یک ماه لوند که در ماههای فصلی هندی در سه سال یک ماه می افراید  
راضی شدند و این کار بامداد قرآنی در کار گذار که اری این کاره کمال پایه استخوان رسید پس این یک نکته از اسرار مخفیة لطائف قرآنی برخود گذشته  
بطور نظیر نشان داده شد تا و اشی شود که هیچ از رطب و یابس ازین کتاب بیرون نبوده است که بقدر حصه هر کس بر وقت خودش بکلام الهی ظاهر  
میشود اگر فقط نظار و واردات برخود وارد شده را نشان داده آید این تقریبا مختصر گنجایش پذیر نتواند شد که دو جلد کتاب قریب صد جزو بنا  
اسرار حکمت و اسرار و احوال از مجموع مضامین اسرار الهی مملوست تا آنچه از واردات و کسرها و انحرافات ملک او و به چشم خود دیده شد از تواریخ  
معتبره این سلطنت خاص از وفات متعلقه موروثی خود یافته شد آنهم از ابتدای بنای این ریاست نوشته شد با کثر مقامات اہم که بحجاب این کتاب  
الهی افتخار کرده شد آتی ازین کتاب مبین باخبار و تصدیق آن بتائیدم برخاست که همانجا بشهادت قول خود نوشته شد بدین نظر آن کتاب  
تاریخ در حقیقت بمنزله تفسیر قرآن توان دانست لاجرم وسعت مضامین این کلام بجز نظام و موجز تمام بآن غایت است که در کتاب مجالس حکما  
و دیده شد که زنی و لیل از گزیدگان درگاه کبریا غرضه چنان بخود التزام کرده بود که در تمام کلام گفتگوهای و زمره و خطاب جواب بجز کلام الهی حرفی  
بر زبان نش نمی آورد با و گفتگوها و سوالات مختلف از هر باب نموده جواب هر سخن بهر سوال آتی از کلام الله بخواند که جواب سوال و تمام تر بود چون بهش  
پرسیدند جواب گفت که **وَضِیْعَةٌ مَّرْصِیَّةٌ** هرگاه از نقاشی سوال کردند گفت که **إِنِّیْ أَوَّلُ بَیْتٍ وَضِیْعَةٌ لِلنَّاسِ** **لَئِنْ شِئْنَا بِکَ مَبَآئِدَکَ وَهَکَی**  
**لِلْعٰلَمِیْنَ** همین خط جواب هر سوال آتی بخواند که اینجا تمام تر نوشتن از اصل سخن در و اقامت مرتبه بجا زدن این غایت توان دید که فقط در یک لفظ **مَا وَ**  
**عَلِیْهَا** فرق مرتبه جزا و نمر و ثواب و عقاب بجهت بلاغت و بجا تمام میکند که **لَهَا مَا کَسَبَتْ** از جزای خیر و ثواب یا مافراید و **عَلِیْهَا مَا کَسَبَتْ**  
عکس آنست که از وبال و نخال عقاب و عذاب خبر میدهد که شرح این و حرف بس دراز است درین کلام یک حرف تمام است **فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ**  
**کَذَآءُ هَکَآ** تمام حساب کی مشی ایام لوند که بالا نوشته شد بس دقیق است و شرح و بیانش بس دراز در یک سخن تمام است که **وَإِذْ أَوْفَاتِشَاخِرَ دَآءِ**  
که تعداد مدت ایام سه صد و نه سال **بِالْفِطْرِ تِسْعٌ وَثَلَاثٌ مِائَةٌ سِتِّیْنٌ** بزبان عربی بخوبی بیان می توانست شد که اینجا از زیاده کردن لفظ **وَإِذْ أَوْفَاتِشَاخِرَ دَآءِ**  
تمام حساب لوند شهر هندی بی تکلف میوید شد که در یک سال قریب هه یا زده روز می افزایند که در سه سال سی و ز کسری اند بقدر یک ماه میشود همین  
حساب در صد سال سه سال و چند روز میشوند که در سه صد سال و دو ماه و نوزده روز بحساب قمری شدند که در حساب قمر او ده در شهر قمری بحر  
شکست های نوشته میشود و در ماههای هندی فصلی که عبارت از کنوار کاک و غیره بوده است لفظ و مضامین لوند نوشته میشد پس این حساب دقیق که مایه توفیر لکها  
روپیه در خران هر کار او ده بود فقط در یک لفظ **وَإِذْ أَوْفَاتِشَاخِرَ دَآءِ** تمام است که شانزده کی یکمشت بابت همچنین قوم توفیر بخشگاری بعد وفات پادشاه وقت در  
این کتاب نوشته شد که تمام تر بنای الهی از داخله های خزان و رسیدات حسب النعم نشان داده خلعت سرفرازی سرفرازی حاصل کرده شد پس در اینجا از تقریظ  
همین تفسیر موجز و مختصر که از احاسین و اعطاست سخن میرود این حساب لوند در همین تفسیر جامع واضح تر مرقوم است **فَلِیَنْظُرْ ثَمَّةً** لاجرم این تفسیر خاص با  
شانی و آتی جد است که حصه همین خسر علیه الرحمه بوده است ابتدای بنای الیفای تفسیر خاص بقرایش سلطان وقت از کتاب **جوامع التفسیر** است چون جایست  
چنین خسر در یاد دل بجز کلام پادشاه مجازی در آمد و تائیدت شاه حقیقی بقایای هبی آمد در روحانی با مدبر خاست در یکا مضامین بر روی دل خسر



## خاتمه الطبع جدید

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والسلام علی رسول محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد فلا یخفی علی الواقفین  
 که علماء دین و کبرای اهل یقین در تفسیر کلام الله الملک الغریر العلام چه تحقیق و تدقیق بجای بردند که دقیقه از وقایع فرونگداشتند  
 و اما آخرین که مقلدین متقدمین اند بالای فوائد جزئیة و اصناف مطالب حبیلہ سرایه دانستند و کافی برداشتند اینهمه خوش بینی  
 است و آنرا بزرگی و بزرگی و مستعدی و مجتهدی سزاوارست زیرا که مدلول قرآن را فهمیدن کار کس نیست و نه علالت معاش حشین  
 اغنی جز توفیق ایزدی و تائید غیبی که بایست که بیان اسرار خفیه کلام الهی درم زند و در انکشاف نکات ماقول و دل اعلان نشان نزول  
 آیات زبان کشاید هانما و هر رنگ و هر زمانه قدرت کامله اش رونما و آفتاب عالمنازین مبین بقلوب المؤمنین المتقین جلوه افراست  
 پس هر چه هست فیضان اوست و از شرفستان ذات واجب الوجود لمعات صدر پر تو خوشم و نازم بر دین خویش و آفرین بر آئین خویش که  
 هر ساعت از خود ترقی پذیر است و هر دم و هر لحظه فروغ گیر خون ظاهر و باهر است که قرآن مجید و فرقان حمید بلسان عربی نازل شده است و هم  
 از تفاسیر عربیه کامل شده ازین رو عامه اهل عجم را ضرورت تفسیر فارسی بود که تفصیم مدلولات عربیه آسان شود چنانچه در سنه  
 سبع و تسعین و ثمان مائه عمده المحققین المفسرین المدققین مقبول بارگاه لم نیری کشاف رمز جلی و محنی مولانا دینا المعروف به ملا حسین عظیم  
 الکاشفی نور الله برانه بجمال یکاز و اختصار معرا از تحلف سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت نمائی بعد از ملاحظه حذف و اخبار و تخصیص و توفیق  
 حقیقت مجاز تصنیف فرمود سبحان الله عجب تفسیر و پذیرد بر عید نظیر است که پیش اگر صد سال ستایش او کند ممکن نیست که از عمده  
 آن بر آید از آنجا که مطبع هذا و حمایت و اشاعت کتب ملت اسلام مدام بهی غایت مصروف می ماند و وقتاً فوقتاً و آنرا فائز  
 از خطیر باب رفاه عام و فائده انام صرف می نماید بنابر علی ذلک این تفسیر بر تنویر را در شمس الهجره  
 چاپ نموده باب فیض و رحمت الهی کشاد دشت بر جان جهان و جان بر آفتابان نهاد خلاصه انیکه  
 تفسیر نه که بیکبار مطبع گزیده گوئی که کالبد شوق جان یافته بود و اکنون که دوباره  
 در ماه مارچ ۱۳۰۷ عیسوی مطابق ماه محرم ۱۳۰۸ هجری بقلب طبع در آمد و روان  
 ایمان تو ان یافت هایونی این کتاب ستطاب و شایسته شایسته طبع  
 این خاتم التفاسیر جواب بر جمله خوانندگان و بیندگان و حافظان قاریان  
 مبارک و هایلون باد و عالمیقدار ملک التجار خباب منشی  
 نولکشور صاحب ملک مطبع اووه اخبار را  
 خدا س کریم اجر خیر و داد  
 آمین ثم آمین فقط













